



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مخدومی مومنود

ترجمہ

جلد پندرہم بحار الانوار

مجلسی
علامہ بی

ترجمہ، علی دوانی

دارالکتب اسلامیہ

بازار سلطان پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهدی موعود: ترجمه جلد سیزدهم از کتاب بحار الانوار

نویسنده:

علامه مجلسی محمدباقر بن محمدتقی

ناشر چاپی:

اسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۶	مهدی موعود: ترجمه جلد سیزدهم از کتاب بحار الانوار
۲۶	مشخصات کتاب
۲۶	[مقدمه]
۲۶	سر آغاز سخن
۲۷	سبب ترجمه و نشر کتاب
۲۸	شرح حال علامه مجلسی مؤلف کتاب بطور اجمال
۳۰	علامه مجلسی اول پدر وی
۳۰	اشاره
۳۰	فرزندان مجلسی اول
۳۱	آمنه بیگم دختر دانشمند مجلسی اول
۳۲	مردان بزرگ شیعه که به علامه مجلسی میپیوندند
۳۳	علامه مجلسی
۳۳	اشاره
۳۴	علامه مجلسی و منصب شیخ الاسلامی
۳۵	دیگران در باره او چه گفته‌اند؟
۳۷	حقوقی که علامه مجلسی بر جامعه شیعه دارد
۳۸	تالیفات پر ارزش علامه مجلسی
۳۸	اشاره
۳۹	تالیفات فارسی علامه مجلسی
۴۱	تالیفات عربی علامه مجلسی
۴۳	[تالیف بحار الانوار]
۴۳	چگونگی تالیف بحار الانوار

- ۴۵ نظریه مرحوم آیت الله حجت در باره چگونگی تألیف بحار الانوار
- ۴۸ نظر علامه مجلسی در تألیف بحار الانوار
- ۵۰ مستدرک و منتخب و فهرس‌های بحار الانوار و سایر کتب مجلسی
- ۵۰ ترجمه‌های بعضی از کتب علامه مجلسی
- ۵۲ ترجمه حاضر و مشخصات کتاب مهدی موعود
- ۵۲ اشاره
- ۵۳ آنچه ما در ترجمه حاضر انجام داده‌ایم امور زیر است:
- ۵۴ استادان علامه مجلسی
- ۵۴ شاگردان علامه مجلسی
- ۵۶ گفتار علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار
- ۵۹ وفات علامه مجلسی
- ۵۹ مستشرقین انگلیسی و علامه مجلسی
- ۵۹ «ادوارد برون»
- ۶۱ جان مالکم انگلیسی چه نوشته؟
- ۶۲ پاسخ جان مالکم انگلیسی
- ۶۳ نظریه برون در باره شاه عباس ثانی
- ۶۳ توضیح ما
- ۶۳ نظریه برون در باره شاه سلطان حسین
- ۶۴ توضیحات ما
- ۶۵ نظر برون در باره اسلام و شیعه
- ۶۵ نظریه ما در باره ادوارد برون انگلیسی
- ۶۶ تصویر علامه مجلسی
- ۶۷ علامه مجلسی و صوفیه
- ۶۸ نفوذ علمای شیعه در دوره صفویه

- ۶۸ دانشمندانی که علیه صوفیه قیام کردند
- ۷۰ گفتار علامه مجلسی راجع به صوفیه در رساله اعتقادات
- ۷۰ نظریه علامه مجلسی در حق یقین و عین الحیات راجع به تمام فرقه‌های صوفیه شیعه و سنی
- ۷۲ پشم پوشی صوفیان
- ۷۳ دانشمندان بزرگ شیعه از صوفیه نکوهش کرده‌اند
- ۷۴ عده‌ای از مشایخ صوفیه
- ۷۵ سخن کوتاه در باره صوفیه
- ۷۶ منصب امامت منحصر در دوازده امام است
- ۷۷ امام دوازدهم آخرین سفیر الهی است
- ۷۷ اشاره
- ۷۸ مهدی موعود (ع) و عمر طولانی آن حضرت
- ۷۸ طول عمر از نظر دکتر هاووزر
- ۷۹ بعضی از معمرین عصر ما
- ۸۱ مهدویت در اسلام
- ۸۲ [بهائیت]
- ۸۲ میرزا علی محمد باب
- ۸۵ روایاتی که دستاویز بهائیان شده
- ۸۶ سید باب و کتاب بیان او
- ۸۶ نمونه از احکام باب
- ۸۷ سطورى چند از کتاب بیان باب «۲»
- ۸۸ حسین علی مازندرانی و آثار او
- ۸۸ نمونه‌ای از احکام بهاء در کتاب اقدس
- ۸۹ بهاء و ایقان کتاب آسمانی او
- ۹۰ ابو الفضل گلپایگانی و کتاب فرائد او

- ۹۰ اشاره
- ۹۱ در باره حدیث کعب الاحبار
- ۹۲ مهدی موعود شیعه ارواحنا فداه
- ۹۲ اشاره
- ۹۲ بخوانید و بخندید!!
- ۹۳ امر جدید، کتاب جدید، سلطان جدید
- ۹۴ دین جدید بهائی چگونه پیدا شد؟
- ۹۵ آنچه موجب پیدایش بهائیت و بقاء و تقویت آنها شده است
- ۹۶ در باره مادر بزرگوار امام زمان (ع)
- ۹۷ موعود جهان در نظر اقوام و ملل و ادیان و مذاهب
- ۹۷ اشاره
- ۹۸ همه در جستجوی اویند
- ۹۸ بشارات عهدین راجع بموعود جهان
- ۹۹ موعود جهان از اولاد پیغمبر اسلام است
- ۱۰۰ خطبه کتاب
- ۱۰۰ باب اول ولادت با سعادت حضرت ولی عصر (ع) و سرگذشت مادر بزرگوارش
- ۱۲۷ باب دوم نامها، لقبها، و کنیه‌های حضرت و وجه تسمیه آنها
- ۱۳۰ باب سوم از بردن نام مخصوص امام زمان (ع) نهی شده است
- ۱۳۲ باب چهارم صفات بارز و علامات خجسته و نسب عالی امام زمان (ع)
- ۱۳۷ باب پنجم آیاتی که در روایات اهل بیت تأویل بظهور امام زمان (ع) شده است
- ۱۵۴ باب ششم آنچه شیعه و سنی از قول خداوند متعال و پیغمبر اکرم (ص) راجع به قائم آل محمد نقل کرده‌اند
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۶۳ روایات اهل تسنن در باره مهدی موعود (ع)
- ۱۶۳ چهل حدیث از طریق اهل تسنن

- ۱۶۹ بیست و پنج باب مشتمل بر روایات اهل تسنن در باره مهدی موعود (ع)
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ باب اول ظهور مهدی در آخر الزمان
- ۱۷۲ باب دوم مهدی از عترت من و فرزندان فاطمه (ع) است.
- ۱۷۲ باب سوم مهدی یکی از سروران اهل بهشت است.
- ۱۷۲ باب چهارم با مهدی بیعت کنید.
- ۱۷۲ باب پنجم اهل شرق مهدی را یاری میکنند.
- ۱۷۳ باب ششم مدت سلطنت او
- ۱۷۴ باب هفتم «عیسی بن مریم (ع) با مهدی (ع) نماز میگذارد»
- ۱۷۶ باب هشتم شمائل مهدی (ع)
- ۱۷۶ باب نهم مهدی از اولاد امام حسین (ع) است.
- ۱۷۷ باب دهم جود مهدی علیه السلام
- ۱۷۸ باب یازدهم مهدی (ع) عیسی نیست
- ۱۷۸ باب دوازدهم پیغمبر (ص) اول، عیسی (ع) آخر و مهدی در وسط قرار دارد.
- ۱۸۰ باب سیزدهم کنیه مهدی و اینکه خوی مهدی چون خوی پیغمبر است.
- ۱۸۰ باب چهاردهم قریه‌ای که مهدی از آنجا ظهور کند
- ۱۸۰ باب پانزدهم ابری که بر سر مهدی سایه میافکند
- ۱۸۰ باب شانزدهم فرشته‌ای که با مهدی است
- ۱۸۰ باب هفدهم اوصاف مهدی و رنگ وی،
- ۱۸۰ باب هیجدهم خال روی او. لباس وی. فتح بلاد شرک بوسیله او. مهدی چهل ساله است «۱»
- ۱۸۱ باب نوزدهم دندان مهدی
- ۱۸۱ باب بیستم فتح قسطنطنیه بدست مهدی
- ۱۸۱ باب بیست و یکم ظهور مهدی بعد از پادشاهان ظالم است
- ۱۸۱ باب بیست و دوم مهدی (ع) پیشوای صالح است

- ۱۸۱ باب بیست و سوم تنعم امت اسلام در عصر مهدی.
- ۱۸۱ باب بیست و چهارم مهدی خلیفه الله است.
- ۱۸۱ باب بیست و پنجم در اینکه مهدی (ع) از زمان غیبتش تا کنون زنده و باقی است و هیچ گونه اشکالی در بودنش نیست
- ۱۸۲ دلیل زنده بودن مهدی موعود (ع)
- ۱۸۳ دلیل عقل و نقلی بر وجود امام زمان (ع)
- ۱۸۶ گفتار سید بن طاوس
- ۱۸۹ باب هفتم روایاتی که از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در باره مهدی موعود (ع) رسیده است
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۹۳ گفتار ابن ابی الحدید راجع به مهدی موعود (ع)
- ۱۹۶ گفتار ابن ابی الحدید
- ۲۰۱ باز هم گفتاری از ابن ابی الحدید
- ۲۰۲ باب هشتم روایاتی که در باره مهدی موعود جهان از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام رسیده است
- ۲۰۴ باب نهم روایاتی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد شده است
- ۲۰۵ باب دهم روایاتی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیده است
- ۲۰۹ باب یازدهم روایاتی که از حضرت امام جعفر صادق (ع) راجع بامام زمان (ع) رسیده است
- ۲۱۴ باب دوازدهم روایاتی که از حضرت امام موسی کاظم (ع) رسیده است
- ۲۱۶ باب سیزدهم روایاتی که از امام علی بن موسی الرضا (ع) رسیده است
- ۲۱۸ باب چهاردهم روایاتی که از ناحیه مقدسه حضرت امام محمد تقی (ع) شرف صدور یافته است
- ۲۲۰ باب پانزدهم روایاتی که از امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) رسیده است
- ۲۲۳ باب شانزدهم اخبار کاهنان بظهور امام زمان (ع)
- ۲۲۷ باب هفدهم گفتار شیخ الطائفه راجع باثبات غیبت وجود اقدس امام زمان عجل الله فرجه
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۹ دلیل بر اثبات وجوب ریاست عالی دینی
- ۲۳۷ دلیل بر اثبات عصمت امام

- ۲۳۷ حق از میان امت اسلام بیرون نیست
- ۲۳۷ رد عقیده کیسانیه
- ۲۳۹ ناووسیه
- ۲۳۹ واقفیه
- ۲۴۳ سایر فرقه‌ها چه میگویند؟
- ۲۴۷ امتیازات و جهات مشترک پیغمبر و امام
- ۲۴۹ اجراء حدود در زمان غیبت امام زمان (ع)
- ۲۵۰ در غیبت امام چگونه میتوان بحق رسید؟
- ۲۵۴ غیبت امام هم لطف است
- ۲۵۵ مولودهایی که راز ولادت آنها مخفی ماند
- ۲۵۶ چرا مهدی موعود در شرائط غیر عادی متولد شد؟
- ۲۵۸ غیبت پیغمبران
- ۲۵۹ طول عمر امام زمان خلاف عادت نیست
- ۲۶۸ باب هیجدهم آنچه از سنن پیغمبران در وجود مبارک امام زمان است و تطبیق غیبتهای آنها با غیبت آن حضرت
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۷۱ حدیث سدید صیرفی
- ۲۷۱ اشاره
- ۲۷۲ ولادت حضرت موسی
- ۲۷۳ غیبت حضرت عیسی
- ۲۷۳ طول عمر حضرت نوح
- ۲۷۴ عمر طولانی حضرت خضر
- ۲۷۶ باب نوزدهم اخبار معمرین تاریخ بشر و دفع استبعاد مخالفین غیبت طولانی آن حضرت
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۶ ابو دنیای معمر

- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۸ احادیث ابو دنیای معمر
- ۲۷۹ گفتار شیخ صدوق در باره ابو دنیای مغربی
- ۲۸۵ عبید بن شرید جرهمی
- ۲۸۶ ربیع بن ضبع فزاری
- ۲۸۷ شق کاهن و نصائح حکیمانه او
- ۲۸۸ اوس بن ربیعۀ بن کعب بن أمّیه اسلمی
- ۲۸۹ ابو زید منذر بن حرمله طائی
- ۲۸۹ نصر بن دهمان بن سلیم بن اشجع بن زید بن غطفان
- ۲۸۹ ثوب بن صدق عبدی
- ۲۸۹ خثعم بن عوف بن جذیمه
- ۲۸۹ ثعلبۀ بن کعب بن عبد الاشهل بن اشوس
- ۲۹۰ کعب بن رداة بن کعب بن ذهل بن قیس نخعی
- ۲۹۰ عدی بن حاتم طائی
- ۲۹۰ امامات بن قیس بن حرمله بن سنان کندی
- ۲۹۰ عمیره بن هاجر بن عمیر بن عبد العزّی بن قیس خزاعی
- ۲۹۱ عوام بن منذر بن زید بن قیس بن حارثۀ بن لام
- ۲۹۱ سیف بن وهب بن جذیمه طائی
- ۲۹۱ ارطاة بن سهتیه مزنی
- ۲۹۱ عبید بن أبرص
- ۲۹۲ شریح ابن هانی
- ۲۹۲ مسجاح بن سباع
- ۲۹۲ لقمان بزرگ عاد
- ۲۹۳ زهیر بن جناب بن هبل بن عبد اللّٰه بن بکر بن عوف بن عذرة بن زید بن عبد اللّٰه ابن وهدة بن ثور بن کلیب کلیبی

- ۲۹۳ مزیقیا عمرو بن عامر
- ۲۹۳ هبل بن عبد الله بن کنانه
- ۲۹۳ ابو طمحان قینی
- ۲۹۳ مستوغر بن ربیعہ بن کعب بن زید بن منات بن تمیم
- ۲۹۳ دوید بن نهد
- ۲۹۳ تیم الله بن ثعلبه بن عکابه
- ۲۹۳ مرتع بن ضبع بن وهب بن بعیض بن مالک بن سعدی بن عدی بن فزاره
- ۲۹۴ معدی کرب حمیری از آل «ذی رعین»
- ۲۹۴ ثریه بن عبد الله جعفی
- ۲۹۴ عوف بن کنانه و سخنان حکیمانه او
- ۲۹۶ آنچه در لوح اهرام مصر نوشته بود
- ۲۹۹ داستان لبید بن ربیعہ
- ۳۰۱ داستان اکثم بن صیفی
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۴ وصیت حکیمانه اکثم بن صیفی بفرزندانش
- ۳۰۵ فروة بن ثعلبه بن نفایه سلولی،
- ۳۰۵ مصاد بن جناب بن مراره
- ۳۰۶ قس بن ساعده
- ۳۰۶ حرث بن کعب مذحجی
- ۳۰۶ نظر شیخ صدوق
- ۳۰۶ سر بابک هندی
- ۳۰۸ سرگذشت عجیبی از معمرین
- ۳۰۹ حارث بن کعب مذحجی
- ۳۱۰ مستوغر بن ربیعہ

- ۳۱۱ دوید بن نهد
- ۳۱۲ زهیر بن جناب
- ۳۱۵ ذو الاصبعدوانی و دختران او
- ۳۱۶ عبد الملک بن مروان و مردان عدوانی
- ۳۱۸ معدی کرب حمیری
- ۳۱۹ نیز ربیع بن ضبع فزاری
- ۳۲۰ ابو طمحان قینی
- ۳۲۲ عبد المسیح غسانی
- ۳۲۵ نابغه جعدی
- ۳۲۵ اشاره
- ۳۲۸ مقام ادبی نابغه جعدی
- ۳۳۰ پاسخ سید مرتضی بایراد مخالفین
- ۳۳۲ [معمّرین در کتاب غیبت شیخ طوسی]
- ۳۳۶ گفتاری از علامه کراچکی
- ۳۳۷ باب بیستم معجزاتی که از وجود اقدس امام زمان (ع) بظهور رسیده و قسمتی از احوال آن حضرت و سفرای بزرگوارش
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۸ یک داستان جالب
- ۳۴۰ داستان جالب دیگری
- ۳۴۲ ماجرای اسناد محمد بن صالح
- ۳۴۳ داستان احمد دینوری
- ۳۴۶ ابو الحسین کاتب
- ۳۴۹ محمد بن علی علوی حسینی
- ۳۵۰ حسن بن نضر
- ۳۵۱ فرزندان قاسم بن علا

- ۳۵۲ جواب نیامد؟
- ۳۵۲ عزل خادم
- ۳۵۲ محمد بن احمد
- ۳۵۲ محمد بن ابراهیم مهزیار
- ۳۵۳ احمد بن حسن
- ۳۵۴ ماجرای عجیب قاسم بن علا
- ۳۵۷ فرستاده اهل قم
- ۳۵۸ ابو سوره زیدی
- ۳۵۹ داستان ابو غالب زراری
- ۳۶۱ داستان دیگر
- ۳۶۲ مردی که فرزندش را نفی میکرد
- ۳۶۲ شیخ صدوق و برادرش
- ۳۶۳ باز شدن زبان سرور
- ۳۶۳ محمد بن شاذان
- ۳۶۳ مردی از اهل سواد
- ۳۶۳ کم بود قیمت غلام
- ۳۶۴ نیز محمد بن ابراهیم مهزیار
- ۳۶۴ کاتب خوزستانی
- ۳۶۴ فرستاده مرد بلخی
- ۳۶۵ احمد بن هلال صوفی
- ۳۶۵ فضل بن حسن یمنی
- ۳۶۶ علی بن محمد شمشاطی
- ۳۶۷ ابو رجاء مصری
- ۳۶۸ ابو القاسم بن ابی حابس

- زنی که حامله نبود ۳۶۹
- خبر از حوادث آینده ۳۷۰
- روایات سعد بن عبد الله اشعری ۳۷۰
- محمد بن علی اسود ۳۷۱
- شیخ صدوق محمد بن بابویه ۳۷۱
- زنی از اهل آبه ۳۷۲
- جعفر بن محمد بن متیل ۳۷۲
- ابو الحسن عقیقی ۳۷۳
- محمد بن شاذان ۳۷۴
- شخصی از مرجئه ۳۷۵
- محمد بن حسن صیرفی ۳۷۵
- ابو علی بغدادی ۳۷۶
- یکی از بانوان شیعه ۳۷۶
- جوانی از بنی عباس ۳۷۷
- باب بیست و یکم سفرای امام زمان که در غیبت صغری میان شیعیان و آن حضرت واسطه بودند ۳۷۷
- اشاره ۳۷۷
- نواب امام زمان ۳۷۸
- (۱) ابو عمر و عثمان بن سعید عمری ۳۷۸
- (۲) ابو جعفر: محمد بن عثمان عمری ۳۸۰
- (۳): ابو القاسم حسین بن روح نوبختی ۳۸۴
- (۴) ابو الحسن علی بن محمد سیمری آخرین نائب حضرت امام زمان علیه السلام ۳۹۰
- نمایندگان نواب امام زمان (ع) ۳۹۲
- باب بیست و دوم کسانی که بدروغ ادعای بابیت و سفارت کردند ۳۹۶
- ابو محمد حسن شریعی ۳۹۶

- ۳۹۷ محمد بن نصیر نمیری
- ۳۹۷ احمد بن هلال کرخی
- ۳۹۸ محمد بن علی بن بلال
- ۳۹۹ حسین بن منصور حلاج
- ۴۰۰ محمد بن علی شلمغانی
- ۴۰۶ ابو بکر بغدادی - ابو دلف مجنون
- ۴۰۸ باب بیست و سوم کسانی که آن حضرت را دیده‌اند
- ۴۰۸ اشاره
- ۴۰۹ پیر مردی در شهر فسطاط
- ۴۱۱ یوسف بن احمد جعفری
- ۴۱۱ احمد بن عبد الله هاشمی
- ۴۱۲ ابو نعیم انصاری
- ۴۱۵ علی بن مهزیار اهوازی
- ۴۱۷ مأمور سواد عراق
- ۴۱۸ محمد بن اسماعیل علوی
- ۴۱۸ خادم ابراهیم بن عبده
- ۴۱۸ ابراهیم بن ادريس
- ۴۱۸ ابو سوره زیدی
- ۴۱۹ زهری
- ۴۲۰ ابو سهل نوبختی
- ۴۲۱ یعقوب بن یوسف غسانی
- ۴۲۶ احمد بن اسحاق قمی
- ۴۲۷ یعقوب بن منفوس
- ۴۲۷ ابو هارون

- ۴۲۸ محمد بن عثمان
- ۴۲۸ مرد فارسی
- ۴۲۸ ابو سعید غانم بن سعید هندی
- ۴۳۰ نیز محمد بن عثمان
- ۴۳۱ نسیم خادم
- ۴۳۲ ابو نصر طریف
- ۴۳۲ فهرست اسامی کسانی که حضرت را دیده‌اند
- ۴۳۳ حسن بن وجناء
- ۴۳۴ ابراهیم بن مهزیار
- ۴۳۸ عبد الله سوری
- ۴۳۸ راشد همدانی
- ۴۴۰ خادم حضرت رضا (ع)
- ۴۴۰ علی بن مهزیار
- ۴۴۴ جد ابو الحسن وجنا
- ۴۴۴ جماعتی از اهل قم و جبل
- ۴۴۶ کامل بن ابراهیم مدنی
- ۴۴۷ سه مأمور خلیفه
- ۴۴۸ مرد ناشناس
- ۴۴۹ ابو العباس واسطی
- ۴۵۰ یکی از موثقین
- ۴۵۰ پیرمرد کوفی - شریف عمر بن حمزه
- ۴۵۱ ابو عبد الله حسین حاکم قم
- ۴۵۳ ابن هشام نائب ابن قولویه قمی
- ۴۵۴ ابو محمد دعلجی

- ۴۵۵ مردی از اهل مدائن
- ۴۵۵ حسن بن حسین
- ۴۵۵ عثمان بن سعید
- ۴۵۵ عبد الله بن صالح
- ۴۵۵ جعفر کذاب
- ۴۵۶ ابو عمرو اهوازی
- ۴۵۶ طریف خادم امام حسن عسکری (ع)
- ۴۵۶ اسماعیل هرقلی
- ۴۶۰ عطوه حسنی
- ۴۶۰ علی بن عبد الرحمن
- ۴۶۱ ابو الادیان خادم
- ۴۶۲ عیسی جوهری
- ۴۶۳ ابو راجح حلّی
- ۴۶۴ مادر مردی سنی
- ۴۶۵ دانشمند بزرگ عبد الرحمن عمانی
- ۴۶۶ حسین مدلل
- ۴۶۷ زن نابینا
- ۴۶۷ مردی که سرش در صفین ضربت دید!
- ۴۶۷ جماعتی از عرب
- ۴۷۰ باب بیست و چهارم خبر سعد بن عبد الله اشعری و تشرف وی بحضور امام زمان و پرسشهایی که از آن حضرت نموده است
- ۴۷۹ باب بیست و پنجم علت غیبت امام زمان (ع) و کیفیت انتفاع مردم از وجود اقدس آن حضرت در طول غیبت
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۸۱ علت تشبیه امام غائب بخورشید پنهان در ابر
- ۴۸۴ فلسفه غیبت امام زمان (ع)

- باب بیست و ششم امتحان شیعیان در زمان غیبت امام زمان (ع) بمنظور پاک شدن آنان و منع از تعیین وقت ظهور آن حضرت ۴۸۶
- اشاره ۴۸۶
- نظر مؤلف در باره بداء ۵۰۴
- باب بیست و هفتم فضیلت انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان غیبت و آنچه که شایسته است در آن زمان انجام داده شود ۵۰۷
- باب بیست و هشتم کسانی که در غیبت کبری ادعای دیدن حضرت کرده‌اند و اینکه حضرت بمیان مردم می‌آید مردم را می‌بیند ولی کسی او را نمی‌بیند
- باب بیست و نهم کسانی که آن حضرت را در غیبت کبری و نزدیک بزمان ما دیده‌اند ۵۳۰
- اشاره ۵۳۰
- مقدس اردبیلی ۵۳۰
- مردی که معروف بطی الارض بود ۵۳۲
- میرزا محمد استرآبادی ۵۳۲
- مردی از اهل کاشان ۵۳۳
- محمد بن عیسی بحرینی ۵۳۴
- باب سی‌ام علامات ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه مانند آمدن سفیانی و دجال و غیر آنها و ذکر بعضی از علامات روز رستخیز ۵۳۶
- اشاره ۵۳۶
- بعضی از علائم اوائل ۵۳۸
- اشاره ۵۳۸
- توضیحات مؤلف ۵۳۸
- بعضی دیگر از علائم اوائل کار ۵۳۹
- اشاره ۵۳۹
- توضیح مؤلف ۵۴۰
- فرو رفتن لشکر دشمن در زمین بیداء ۵۴۱
- مسلمانان آخر الزمان ۵۴۵
- غربت اسلام ۵۴۵
- تاثیر قیام امام زمان و علائم آن ۵۴۷

- خطبه امیر المؤمنین (ع) و اوضاع آخر الزمان ۵۴۷
- دجال کیست؟ ۵۴۸
- اشاره ۵۴۹
- گفتار علمای اهل تسنن در باره دجال ۵۵۲
- سخن شیخ صدوق راجع به دجال ۵۵۳
- علائم قیام قائم آل محمد (ص) ۵۵۷
- اشاره ۵۵۷
- [آمدن سفیانی] ۵۵۸
- قیام زندیقی از قزوین ۵۶۱
- علائم دیگر ۵۶۲
- گفتگوی امیر المؤمنین با حباب راهب ۵۶۵
- علائم دیگر دوران قبل از ظهور ۵۶۷
- اوضاع عمومی آخر الزمان قبل از ظهور امام زمان و بعد از آن ۵۷۰
- سخنان امیر المؤمنین با عمر بن سعد ۵۷۳
- خبر ابو بصیر و علائم دیگری ۵۷۵
- روایت عبایه ربعی ۵۷۷
- نیز خبر جابر جعفی و اوضاع عمومی آخر الزمان ۵۷۹
- آمدن سفیانی حتمی است ۵۸۶
- نیز خروج سفیانی ۵۸۹
- روایت حمران بن اعین در باره علائم عمومی آخر الزمان ۵۹۰
- خبر جابر بن عبد الله انصاری و اوضاع عمومی آخر الزمان از زبان پیغمبر (ص) ۵۹۵
- خبر علقمه بن قیس از امیر المؤمنین (ع) ۵۹۸
- خبر اصبح بن نباته و پاره‌ای از علائم قبل از ظهور ۶۰۲

- ۶۰۷ اشاره
- ۶۰۷ مهدی موعود شیعه دارای این اوصاف است
- ۶۱۵ حکومت مهدی و تنها دین آن زمان
- ۶۲۲ اینها قائم آل محمد نیستند!
- ۶۲۶ روزی که قائم (ع) در مکه ظهور میکند
- ۶۲۶ اصحاب قائم (ع)
- ۶۲۸ باب سی و دوم سیرت و اخلاق و خصوصیات زمان آن حضرت و احوال یاران وی صلوات الله علیه و علی آبائه
- ۶۲۸ اشاره
- ۶۲۸ خبر ابی بن کعب
- ۶۲۹ خبر ابو صلت هروی
- ۶۳۰ گفتگوی حضرت صادق با ابو حنیفه
- ۶۳۳ صاحب الامر چنین کسی است
- ۶۳۵ هنگامی که امام زمان در نجف قیام میکند
- ۶۳۸ در روزگار سلطنت قائم (ع)
- ۶۳۹ قرآن و مساجد در زمان مهدی (ع)
- ۶۳۹ روش حکومت قائم (ع) و برنامه دولت او
- ۶۴۳ پرچم قائم همان پرچم پیغمبر است
- ۶۴۸ نابودی شیطان بدست قائم است
- ۶۵۰ گفتار یکی از دانشمندان اهل تسنن
- ۶۵۳ باب سی و سوم آنچه طبق روایت مفضل بن عمر در روزگار آن حضرت در جهان روی میدهد
- ۶۵۳ اشاره
- ۶۵۵ دین مهدی دین اسلام است
- ۶۵۸ هنگامی که قائم در مکه ظهور میکند
- ۶۶۰ ماجرای فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین بیداء

- ۶۶۰ قائم (ع) در مکه چه میکنند؟ و مردم با او چه خواهند کرد؟
- ۶۶۱ مقرر قائم (ع) هنگام ظهور کجاست؟
- ۶۶۲ مهدی (ع) در مدینه
- ۶۶۳ بغداد آن روز
- ۶۶۴ سید حسنی و مردان طالقان
- ۶۶۵ دادخواهی حضرت زهرا (ع)
- ۶۶۷ دادخواهی امیر المؤمنین «ع»
- ۶۶۸ دادخواهی حضرت امام حسن (ع)
- ۶۶۹ دادخواهی حضرت امام حسین (ع)
- ۶۷۰ گفتار حضرت صادق (ع)
- ۶۷۱ شناسائی ائمه طاهرين از زبان قرآن
- ۶۷۲ دادخواهی سائر ائمه (ع) و مهدی آل محمد
- ۶۷۳ مهدی موعود جهان در کوفه مقرر خود
- ۶۷۵ گفتاری از علامه مجلسی در پیرامون حدیث مفضل بن عمر
- ۶۷۶ باب سی و چهارم در پیرامون رجعت
- ۶۷۷ اشاره
- ۶۸۰ گفتار بیضاوی
- ۶۸۰ گفتگوی شهر بن حوشب با حجاج بن یوسف
- ۶۸۲ گفتاری از امین الدین طبرسی
- ۶۸۳ دخان مبین یا دود آشکار چیست؟
- ۶۸۵ سؤال مامون و پاسخ حضرت رضا (ع)
- ۶۹۱ دولت آل محمد در زمان رجعت
- ۶۹۲ بعضی از مردگان هم برای یاری قائم زنده میشوند
- ۶۹۳ رجعت در بعضی از زیارتها و دعاها

- ۶۹۴ دعای عهد
- ۶۹۴ اشاره
- ۶۹۵ ترجمه دعای عهد
- ۶۹۸ هر امامی کتابی مخصوص بخود دارد
- ۷۰۰ تزییل نظریه علامه مجلسی در باره رجعت
- ۷۰۲ نظریه شیخ صدوق
- ۷۰۲ داستان سید اسماعیل حمیری
- ۷۰۳ نظریه شیخ مفید
- ۷۰۴ نظریه سید مرتضی
- ۷۰۵ گفتار سید بن طاوس
- ۷۰۶ حدیث سلمان فارسی
- ۷۰۷ باب سی و پنجم جانشینان مهدی موعود صلوات الله علیه و اولاد او و آنچه بعد از وی روی میدهد
- ۷۰۹ باب سی و ششم توقیعاتی که از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام شرف صدور یافته است
- ۷۱۰ اشاره
- ۷۱۱ مکتوب محمد بن عبد الله حمیری
- ۷۱۱ اشاره
- ۷۱۱ جواب حمیری
- ۷۱۱ توقیعی که بافتخار شیخ مفید صادر گشت
- ۷۱۳ توقیع برای جمعی از مردم قم
- ۷۱۴ جواب اسحاق بن یعقوب
- ۷۱۵ جواب ابو الحسن محمد بن جعفر اسدی
- ۷۱۶ توقیع دیگر برای عثمان بن سعید و محمد بن عثمان
- ۷۱۷ توقیع در جواب احمد بن اسحاق
- ۷۲۰ توقیع برای خضر بن محمد

- چند قصیده در مدحت آن موعود جهان ۷۲۱
- جام جهان نمای جم ۷۲۱
- شمع دل انجمن ۷۲۲
- شاهنشاه والاتبار ۷۲۳
- آرام دل ما ۷۲۳
- مهر رخشنده ۷۲۴
- [مهر او] ۷۲۷
- از دیوان قوام الشعرا یزدی ۷۲۷
- آفاق پر از زمزمه اوست ۷۲۷
- نیز هم ۷۲۸
- خسروا خیز و شهنشاهی کن! ۷۲۸
- نور جمال خدا ۷۳۰
- آینده امید بخش ۷۳۱
- دولت حق و عدالت ۷۳۲
- آئینه غیب‌نما ۷۳۳
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۷۳۳

مهدی موعود: ترجمه جلد سیزدهم از کتاب بحار الانوار

مشخصات کتاب

سرشناسه: مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان قرارداد: بحار الانوار. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: مهدی موعود: ترجمه جلد سیزدهم از کتاب بحار الانوار / از تالیفات علامه مجلسی؛ ترجمه محمدحسن بن محمدولی ارومیه.

مشخصات نشر: تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ۸۳۸ ص.

شابک: دوره: ۹۶۴-۴۸۱-۰۹۸-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۴۸۱-۰۰۳-۱؛ ۷۰۰۰۰ ریال: چاپ هفتم: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰۳-۹

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "مهدی موعود: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار" توسط انتشارات دارالکتب الاسلامیه در سال ۱۳۶۴ منتشر شده است.

یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۷.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۲ق.

موضوع: مهدویت

شناسه افزوده: افشار بکشلو ارومیه‌ای، محمدحسن بن محمدولی، قرن ۱۳ق.، قرن ۱، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۲۲ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: م۷۸-۲۵۴۹۲

[مقدمه]

سر آغاز سخن

حمد بی حدّ و ستایش بی عدد شایسته خداوندی است که جهانیان را از ظلمت نیستی بصحنه نورانی هستی آورد، و لباس زیبای وجود بر اندام نارسای آنها پوشانید.

آنگاه از میان سلسله کائنات، بنی نوع آدم را برگزید، و تاج کرامت بر سر آنان نهاد، و آنها را نمونه اعلاّی آفرینش قرار داد. قال الله تعالی: لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.

سپس پیامبران راستین و جانشینان معصومین آنها را مأمور ساخت تا شاهراه زندگی و طریق صحیح کسب علم و معرفت را بآنان بیاموزند، و بدین وسیله چراغی فرار راه آنها بیافروزند، تا هر کس بمیزان سعی و کوشش و همت خود این راه را پیموده، و با تشخیص حق از باطل و درّاز خرف بمقام عالی انسانی، و مطلوب حقیقی روحانی نائل گردد. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا بدین گونه بندگان خود را با سرچشمه هستی و قدرت لا- یزال غیبی آشنا ساخت تا با نیروی تفکر و خرد دین الهی را انتخاب نموده، و رابطه خویش را با آن منبع فیاض سرمدی برقرار سازند و از آن پس تعلیمات حیات بخش انبیاء عظام و کتب

آسمانی خود را که در هر دوره و کوره‌ای راهنمای مجتمع بشری بودند، با برانگیختن آخرین نسخه اتم الهی، حضرت رسالت پناهی، پیغمبر ختمی مرتبت وجود اقدس محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و نزول قرآن مبین که ناسخ تمام کتب منزله پیشین است دوره نبوت و پیغمبری و شارعیت را ختم، و تأسیس دین جدید و تدوین قانون دیگر را تا ابد و انقراض عالم مهر و موم کرد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۴۸

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ سر انجام بمنظور صیانت آن دین حنیف و حفظ آن گوهر شریف از دستبرد و تصرف و تحریف غولان راهزن و هوا و هوس هر مرد و زن و خدعه و نیرنگ دشمنان دیرین و سحر و افسون مدعیان بیدین، دوازده نور پاک و گوهران تابناک را که از امام نخستین، شاه ولایت: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آغاز و بحضرت بقیه الله فی الارضین پادشاه غائب جهان، پیشوای منتظر، و مهدی موعود امم، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام: حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه پایان مییابد امامان بحق و حافظان دین و مرئیان نفوس بشری گردانید، و اطاعت آنان را برای تأمین این مقصد عالی بر تمام بندگان خود فرض شمرد. بقوله تعالی: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَالسَّلَامَ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

ای خالق بدیع شمائل نگارها در صنعت تو مات شمائل نگارها

جز خامهات بصفحه ایجاد کی توان بیرنگ ریخت این همه نقش و نگارها

بر ما بسوی معرفت راه بسته‌اند گوئیم باز، گر چه بگفتیم هزارها

آلأ برهنمائی خاصان در گهت آن سالکان ره بحقیقت سپارها

اول رسول هاشمی ابطحی که عرش دارد ز خاکبوس درش افتخارها

سر خیل انبیا که رسولان بدر گهش از بهر کسب فیض ز خدمتگزارها

سر لوح آفرینش، دیباچه وجود کز وی گرفت ملک وجود اعتبارها

دوم علی که پنجه با قدرتش شکست هنگام رزم پنجه با اقتدارها

وانگه دو سبط گوهر سنگین بهای اوکان هر دو گوش عرش ترا گوشوارها

فرخنده مجتبی و حسین آنکه جبرئیل در پیشگاهشان یکی از پیشکارها

پس نه امام بر حق و نه هادی سبل کان نه تنند شاخ شرف را ثمارها

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۴۹ ویژه امام حاضر ناظر که ما همه داریم مر ظهور ورا انتظارها

آن صاحب زمان که زمان موبک ورا با انتظار می شمرد روزگارها

دارند بر طلوع رخس چشم شیعیان چون بر افول مهر، همه روزه دارها

ای رهنمای راه حقیقت ترحمی بر حال خستگان ز ره بر کنارها

فرسود جان ما همه در زیر بار ظلم تا کی کشند بار مر این بردبارها

بر زین نشین و ز آتش بران شهابر جان بدسگال بر افکن شرارها

تار تن مخالف بگسل که پیش تونسج العنا کند مر این بود و تارها

سبب ترجمه و نشر کتاب

بطوری که در مقدمه چاپ نخست نوشتیم، مرحوم حاج میرزا آقا مشفق یکی از افراد محترم و خیر اندیش تهران، وصی عالم جلیل مرحوم حاج شیخ محمد حسین شریعتمدار سیستانی مقیم تهران تصمیم داشتند از ثلث آن مرحوم، جلد سیزدهم بحار- الانوار علامه

مجلسی را بسببک تازه که از هر جهت قابل استفاده طبقات مختلف باشد ترجمه و برایگان در اختیار مسلمانان قرار دهند ولی دیری نپائید که برحمت ایزدی پیوسته، و قبل از وفات، انجام این کار را بعهدہ آقای حاج میرزا عباسعلی اسلامی (خاله‌زاده خود) واگذار نمودند.

آقای اسلامی نیز با مراجعه به مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی مرجع عالیقدر وقت و صلاحدید آن مرحوم، این جانب را دعوت بانجام این خدمت بزرگ نمودند. نویسنده نیز با کمال افتخار پذیرفت و پس از یک سال و نیم، کتاب را ترجمه نموده و بنام «مهدی موعود» چاپ و منتشر ساختم.

نظر باینکه چاپ نخست کتاب برایگان در اختیار مردم گذارده شد، لذا اکثرا از انتشار و استفاده آن بی‌اطلاع و محروم ماندند. بدنبال نشر کتاب طبقات مختلف با مراجعه به مترجم و ناشر، لزوم تجدید چاپ آن را متذکر شده، و ما را در انتشار آن تشویق نمودند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۵۰

اینجانب نیز با توجه به احتیاج مبرمی که از طرف مردم احساس میشد، و با اینکه عده‌ای از متصدیان بنگاه‌های طبع و نشر، داوطلب تجدید چاپ آن بودند، مع الوصف چون ایشان قصد داشتند چاپ دوم آن را نیز شخصا بعهدہ بگیرند، و بفیض بیشتری نائل گردند، لذا چاپ مجدد آن بواسطه پاره‌ای گرفتاری و موانع دچار وقفه گردید، و افزون از سه سال بتأخیر افتاد! آقای حاج میرزا عباسعلی اسلامی (سبزه میدان تهران) که از مردان سرشناس و محترم، و همیشه در امور خیریه و کارهای عام المنفعه و مؤثر دینی پیشقدم و بحمد الله کاملاً موفق هستند، چاپ دوم کتاب را با سرمایه خود بعهدہ گرفته، و تصمیم داشتند که باز برایگان در اختیار مسلمانان قرار دهند.

ولی اینجانب که از موقعیت کتاب و طالبین آن کاملاً آگاه هستم، و ضرورت انتشار بیشتر آن را بخوبی احساس میکنم، پیشنهاد کردم بجای اینکه کتاب برایگان و بطور خصوصی در اختیار عده‌ای معدود قرار گیرد، بعد از چاپ بیک بنگاه طبع و نشر واگذار نموده و بقیمتی کمتر از آنچه تمام شده، منتشر سازند و در آمد آن را صرف چاپهای بعدی نمایند، تا هم نفع آن عام باشد و هم ایشان به ثواب منظور و اجر اخروی که از نشر این کتاب داشتند، بهتر و بیشتر نائل گردند.

بعلاوه در این صورت کتاب در همه جا منتشر گشته و عموم طبقات میتوانند از قیمت بسیار مناسب آن استفاده نموده و بدین وسیله زحمات مترجم هم بهدر نرود، و ارزش کتاب نیز کاهش نیابد. زیرا به تجربه رسیده است که وقتی کتاب رایگانی شد از اعتبار می‌افتد، و چنان که می‌باید، مردم رغبتی بمطالعه آن نشان نمیدهند و در حقیقت نقض غرض حاصل میگردد. بحمد الله این پیشنهاد بموقع مورد قبول واقع شد، و اینک کتاب «مهدی موعود» با همه سعی و دقتی که در ترجمه و چاپ و تجلید آن بکار رفته است، بقیمتی بسیار مناسب، در دسترس عموم طبقات و طالبین قرار میگیرد. و الحمد لله رب العالمین.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۵۱

شرح حال علامه مجلسی مؤلف کتاب بطور اجمال

علامه عظیم الشان مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه مؤلف عالیقدر کتاب با عظمت «بحار الانوار» که این کتاب ترجمه جلد سیزدهم آنست، یکی از بزرگترین دانشمندان ماست که با همت عالی و اقدامات اساسی وی، مذهب شیعه دوازده امامی در سراسر این کشور اسلامی رواج یافت و باوج انتشار خود رسید و اثرات عمیقی در دل بزرگ و کوچک و مرد و زن و خاص و عام بر جای گذارد. بطوری که بیاری خداوند متعال تا هنگام ظهور وجود اقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خدمات ریشه دار آن بزرگ مرد علم و دین نیز همچنان استوار خواهد ماند و از خاطره‌ها فراموش نخواهد شد.

برای تحقیق و بررسی دقیق در پیرامون احوال علامه مجلسی فرصتی بیشتر باید، تا بتوان با تجزیه و تحلیل تاریخ زندگانی درخشان وی، چنان که می‌باید حقیقت را ادا کرد و آن طور که بوده معرفی نمود. زیرا بدیهی است این مقدار که در این مقدمه نگارش می‌یابد، نمیتواند معرف شخصیت بزرگ آن مرد نامور باشد.

شرح حال علامه مجلسی در کتب تراجم و رجال شیعه که بعد از وی نوشته شده باجمال و تفصیل آمده است.

از جمله: محدث مشهور مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتاب نسبتاً مبسوطی بنام «فیض القدسی فی احوال المجلسی» عربی در شرح حال وی و پدران و مادران و برادران و خواهران و حسب و نسب و استادان و شاگردان مجلسی و تألیفات فارسی و عربی او تألیف کرده که با جلد یکم بحار الانوار چاپ امین الضرب معروف بکمپانی بطبع رسیده است.

همچنین در مقدمه جلد نخست چاپ جدید نیز شرح حال مفصلی عربی بقلم آقای میرزا عبد الرحیم ربانی شیرازی از فضلالی مشهور حوزه علمیه قم نگارش

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۵۲

یافته، ولی متأسفانه هیچ یک مورد استفاده فارسی زبانان و عامه مردم نیست.

علامه نامی مرحوم آقا احمد کرمانشاهی فرزند نابغه بزرگ آقا محمد علی کرمانشاهی مؤلف کتاب «مقام الفضل» که نوه استاد کل وحید بهبهانی است و خود با چهار واسطه خواهرزاده علامه مجلسی می‌باشد، در تاریخ «مرآت الاحوال جهان نما» که از کتب نفیس و ممتع فارسی بشمار می‌آید و بسال ۱۲۱۹ هجری در سفر هندوستان تألیف کرده است شمه‌ای از شرح حال علامه مجلسی دانی خود و خاندان وی و مقامات علمی و عملی و مکارم اخلاقی و اطوار زندگانی او را برشته تحریر در آورده است که در عین اختصار، دارای نکات سودمند و مطالب منحصر بفردی است که تنها باید از آن کتاب گرفت.

اما متأسفانه این کتاب نیز هنوز بزبور طبع در نیامده و از این جهت آن هم از دسترس عموم خارج است. نسخه ناقصی از مرآت الاحوال تا نصف شرح حال مؤلف که بنظر ما رسیده و تقریباً تمام آن را استنساخ کرده و در تألیف کتاب «وحید بهبهانی» مورد استفاده قرار دادیم، در کتابخانه ملی ملک و نسخه کامل آن در کتابخانه ملی تهران موجود است.

در اهمیت این کتاب از لحاظ اشمال بر شرح احوال علامه مجلسی، کافی است که بگوئیم: قسمت عمده فیض القدسی محدث نوری ترجمه آن کتاب است. چنان که محدث نوری خود در چند جا از مؤلف آن و کتاب مرآت الاحوالش با این تعبیر: «قال العلماء الآقا احمد الکرمانشاهی فی مرآت الاحوال» نام میبرد.

منظور ما از تفصیل مزبور این بود که با همه شهرت علامه مجلسی، هنوز ما شرح حال کامل و جامعی از وی بفارسی در دست نداریم، و آنچه تاکنون عربی و فارسی نوشته‌اند برای شناسائی مردی چون او، که مجمع فضائل و مکارم بوده و زندگی او دارای مطالب مهم دینی و تاریخی و علمی است بهیچ وجه کافی نیست.

نویسنده این سطور شرح حال کوتاهی از علامه مجلسی و پدر علامه اش مجلسی اول در کتاب «شرح زندگانی وحید بهبهانی» نوشته‌ام، ولی از موقعی که مشغول

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۵۳

ترجمه این کتاب شدم بفکر افتادم که در این کتاب جبران ما فات نموده، و با نگارش شرح حال مفصلتری از علامه مجلسی این نقیصه رجالی بر طرف گردد.

ولی مع التأسف اکنون که مشغول تنظیم مقدمه کتاب هستم بر اثر خستگی مفرط چندان مجالی برای این کار ندارم، و ناگزیر از آنم که این منظور را محول بوقت دیگری و فرصت بیشتری نموده بمصداق ما لا- یدرک کله لا- یترک کله فصلی از کتاب مفصل زندگانی آن علامه نامدار را در این اوراق بیاورم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

علامه مجلسی اول پدر وی

اشاره

ملا محمد تقی پسر مقصود علی اصفهانی معروف به «مجلسی اول» یا «علامه مجلسی اول» پدر علامه ملا محمد باقر مجلسی مؤلف کتاب بحار الانوار از اعظام علمای نامی شیعه و مفاخر دانشمندان عصر صفوی است. بزرگ مردی است که با همت بلند و پشت کار پر ارزش او مذهب تشیع رونقی بسزا گرفت و شیعیان این آب و خاک از برکت وجود کثیر النفعش بهره‌ها بردند. فقیه بزرگ و محدث نامی شیخ حرّ عاملی مؤلف کتاب «وسائل الشیعه» درّ امل الامل مینویسد: «ملا محمد تقی مجلسی فاضلی عالم، محققى متبحر، زاهدی عابد، ثقه متکلم و فقیه از معاصرین است».

مطابق نقل «روضات الجنّات» میر محمد حسین خاتون‌آبادی که خود نوه مجلسی دوم است در کتاب «حداثق المقرّبین» در باره جدّ خود نوشته است: «ملا محمد تقی شاگرد ملا عبد الله شوشتری و شیخ بهاء الدین عاملی رحمهما الله بوده، در روزگار خویش در زهد و تقوی و عبادت و پارسائی، نسخه ثانی استادش ملا عبد الله بوده است. در ایام حیات خود پیوسته مشغول بریاضیات و مجاهدات و تهذیب اخلاق و عبادات و ترویج احادیث خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سعی در بر آوردن حوائج مؤمنین و هدایت خلق بوده، و به یمن همتش احادیث اهل بیت علیهم السلام انتشار یافت، و بنور هدایتش جمع بسیاری هدایت یافتند».

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۵۴

محدث قمی در «فوائد الرضویه» مینویسد: مرحوم مجلسی در شرح فقیه در باب نماز میت فرموده: «... و الحمد لله رب العالمین که بنده در چهار سالگی همه اینها را می دانستم. یعنی خدا و نماز و بهشت و دوزخ، و نماز شب می کردم در مسجد «صفا» و نماز صبح را بجماعت می کردم و اطفال را نصیحت می کردم بآیه و حدیث به تعلیم پدرم رحمه الله تعالی» علامه جلیل آقا احمد کرمانشاهی سابق الذکر که خود با پنج واسطه نوه دختری مجلسی اول است در کتاب نفیس «مرآت الاحوال» در باره جدّش ملا محمد-تقی مجلسی مینویسد: «ابا عن جدّ مروّج دین و مشید شریعت سید المرسلین بوده‌اند.

از اجازات او معلوم می شود که مادر وی عالمه صالحه دختر ملا درویش محمد اصفهانی، فاضل عامل و مقدّس کامل از شاگردان شهید ثانی، و پدر درویش محمد مجتهد کامل اوحدی شیخ حسن عاملی، و پدر آن جناب ملا مقصود علی عارفی صاحب-کمال و مقدّسی نیکو مقال بوده است.

اشعار بسیار خوب میگفته «و مجلسی» تخلّص داشته، لذا سلسله او مشهور به «مجلسی» شده‌اند. ملا محمد تقی شاگرد شیخ بهائی و ملا عبد الله شوشتری و غیرهما بوده ... در کسب اخلاق و تهذیب باطن بحدی کوشید که به تصوف متهم گردید! مرحوم مجلسی اول در سنه ۱۰۷۰ در سن شصت و هفت سالگی رخت بجهان باقی کشید. این شطر شعر ماده تاریخ فوت اوست: «افسر شرع اوفتاد و بی سر و پا گشت فضل» و عکس این تاریخ وفات شیخ بهائی است! «شرح من لا یحضره الفقیه» عبری و فارسی، شرح تهذیب، شرح زیارت جامعه، حاشیه بر اصول کافی، شرح صحیفه کامله سجّادیه از تألیفات آن مرد بلند-قدر است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۵۵

فرزندان مجلسی اول

بطوری که آقا احمد مینویسد و نوشته او نیز مدرک «فیض القدسی» و سایر منابع شرح حال علامه مجلسی قرار گرفته است «مجلسی اول» سه پسر داشته که به ترتیب عبارتند از: ملا عزیز الله و ملا عبد الله و پسر کوچکتر ملا محمد باقر (مجلسی دوم) و چهار دختر باین شرح داشته است: دختر اول «آمنه بیگم» که همسر فقیه مشهور ملا صالح مازندرانی بوده، دختر دوم همسر علامه فاضل ملا

محمد علی استرآبادی، دختر سوم همسر محقق مدقق ملا میرزا شیروانی، و دختر چهارم همسر میرزا کمال الدین محمد فسائی شارح «شافیه» است. بطور خلاصه فرزندان مجلسی اول پسر و دختر همه از دانشمندان پارسا و با اخلاص بوده‌اند. خداوند همه گونه وسائل سعادت را برای این مرد بزرگ جمع کرده بود: فرزندان عالم، دامادهای با شخصیت، دختران فاضله، و نواده گان عالیقدری که ذیلاً بچند نفر آنها اشاره می‌نمائیم.

اینها همه نشانه معنویت و رابطه روحانی آن عالم پاکسرت با خداوند رؤف است، و نماینده روح بزرگ و عظمت قدر او در عالم ظاهر و معنی است.

آمنه بیگم دختر دانشمند مجلسی اول

یکی از دختران مجلسی چنان که گفتیم آمنه بیگم بوده است که باید از زنان نادره و نابغه روزگار بشمار آید. این بانوی فاضله بهمسری ملا صالح مازندرانی یکی از افاضل شاگردان پدرش در آمد. این ازدواج داستانی شنیدنی و جالب دارد که ذیلاً برای تته و سرمشق گرفتن مردان و زنان مسلمان خلاصه آن نوشته می‌شود:

ملا صالح مازندرانی از طلاب تهیدستی بوده که با وضع رقت باری اشتغال به تحصیل داشته بقسمی که قادر بخريد چراغ برای مطالعه خود نبوده است، و حتی پدرش بعلت فقر و تنگدستی او را جواب گفته بود! ولی او در اصفهان در سایه جهد و کوشش بسیار و پشت کار عجیب خود، و شوق زاید الوصفی که برای کسب

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۵۶

علم و کمال داشت بجائی رسید که بمجلس درس علامه مجلسی اول راه یافت، و در اندک زمانی بععل مذکور مورد توجه خاص استاد قرار گرفت و بر تمام شاگردان وی فائق آمد.

آقا احمد کرمانشاهی در مرآت الاحوال مینویسد: در این اثنا ایشان را میلی به تمتع نساء (ازدواج) حاصل شد. مرحوم مجلسی از احوال او این معنی را دریافت. روزی بعد از تدریس بایشان فرمودند: اگر اجازه میدهی زنی بعقد همسری تو در آورم! ایشان بعد از حیاء و تحمل بسیار اجازه دادند. مرحوم مجلسی باندرون خانه خود رفت و دختر فاضله مقدسه خود «آمنه بیگم» را که در تمام علوم بسر حد کمال بود طلبیدند و فرمودند: ای دختر! شوهری برای تو پیدا کرده‌ام که در نهایت فقر و منتهای فضل و صلاح و کمال است ولی این امر موقوف باجازه تو است.

آن مقدسه صالحه فرمودند: فقر عیب مردان نیست! پس در ساعت سعد نکاح را جاری فرمودند. در آن شب داماد با سعادت روی عروس را گشود و بعد از ملاحظه جمال بیمثال همسر خود و حمد قادر متعال، بگوشه‌ای رفته بمطالعه مشغول شدند.

اتفاقاً مسأله بسیار مشکلی پیش آمده بود که حل نمیگردید. آمنه بیگم فاضله بهر تدبیری که بود آگاهی بر آن یافته، چون فردا داماد برای تدریس از خانه بیرون رفت، آمنه بیگم مسأله را با شرح و بسط تمام نوشته و در جایش گذارد ملا صالح هنگام شب موقع مطالعه بنوشته آن مرحومه برخورد، دید که آن عقده لا ینحل بسر انگشت آن فاضله حل گردیده!! جبهه نیاز بدرگاه خالق بی‌نیاز سوده سجده شکر بجا آورد و تا صبح مشغول عبادت ذو الجلال شد، و مقدمه زفاف تا سه روز بطول انجامید!! چون مرحوم مجلسی مطلع گردید بداماد فرمود: اگر این زن باب طبع تو نیست دیگری را برایت نکاح کنم؟! ملا صالح گفت: از این جهت نیست، بلکه تنها برای شکر الهی است که چنین نعمتی بمن عطا کرده است که هر چه کوشش کنم ادای

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۵۷

شکر نعمت را نخواهم کرد. علامه مجلسی فرمود: اقرار کردن بعدم قدرت برای شکرگزاری نهایت شکر بندگان است «۱» اکنون که از این بانوی فاضله سخن بمیان آمد نقل این دو مطلب پر اهمیت نیز کمال ضرورت را دارد: دانشمند بزرگوار مرحوم سید محمد

حسن زنوزی که از شاگردان مشهور استاد کل وحید بهبهانی است در کتاب بزرگ «ریاض الجنه» ضمن شرح حال مرحوم علامه مجلسی اول مینویسد: «از استاد آقا محمد باقر بن محمد اکمل - وحید - بهبهانی شنیدم که میفرمود: «آمنه بیگم دختر مجلسی زنی صالحه عابده زاهده و فاضله عالمه عامله، و مجتهده جامع الشرائط بوده. کتابی بسیار خوب در فقه تا عبادات تألیف کرده است، و آن مخدّره به برادرش ملا محمد - باقر (مجلسی دوم) در اکثر تألیفاتش کمک میکرد!» و نیز در «فیض القدسی» از «ریاض العلماء» نقل میکند که: نوشته است «آمنه خاتون دختر ملا محمد تقی مجلسی، فاضله عالمه پرهیزکار، همسر ملا صالح مازندرانی بود. شنیده‌ایم که شوی آن بانوی فاضله با همه فضلی که داشت، در حل بعضی از عبارات کتاب «قواعد علامه» از وی استفاده میکرد!» شرح اصول کافی که میگویند بهترین شرح آن کتاب است، و شرح من لا یحضره الفقیه، شرح معالم الاصول، حاشیه بر شرح لمعه، حاشیه وجیزه شیخ بهائی از جمله تصنیفات پر مغز و مفید ملا صالح مازندرانی است.

مردان بزرگ شیعه که به علامه مجلسی میبوندند

ملا صالح از «آمنه بیگم» همسر دانشمند خود دارای شش پسر دانشمند و فقیه و ادیب

(۱) داستان ازدواج آمنه بیگم و ملا صالح که روح تعالیم عالیّه اسلام، در آن بخوبی نمایان است، بهترین معرف اسلامیت و نمونه کامل ازدواج در اسلام است. داستان جالب ازدواج «ذلقا» و «جویر» در صدر اسلام با وساطت رسول اکرم (ص) را که شباهت زیادی با این ازدواج دارد خوانندگان در کتاب «داستانهای اسلامی» تحت عنوان «یک ازدواج عجیب» بقلم نویسنده این سطور بخوانند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۵۸

و یک دختر فاضله شد، و از آنها نیز نواده گان بزرگی بوجود آمدند که بعضی از آنها از برازنده ترین فقها و دانشمندان شیعه میباشند. مانند استاد کل آقا محمد باقر وحید بهبهانی، و آقا محمد علی کرمانشاهی فرزند نابغه او و سایر رجال بزرگ این دودمان، و مانند فقیه نامی سید علی صاحب ریاض و فرزندان عالی قدر او آقا سید محمد مجاهد و آقا سید مهدی طباطبائی، و مانند خاندان «شهرستانی» و رجال بزرگ اینان مانند مرحوم سید محمد حسین و میرزا جعفر شهرستانی که هر کدام در عصر خود از مراجع و رؤسای دینی و فقهای طراز اول شیعه بوده‌اند.

و امروز هم حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی زعیم بزرگ عالم تشیع که با همان شخصیت و دانش و تقوی و مرجعیت علامه مجلسی، بلکه با علم و فقه و نفوذی بیشتر، و ریاست و اهمیت و جامعیتی زیادتر، زعامت و پیشوائی شیعیان جهان را بعهده دارند، نیز از نواده گان دختری مجلسی اول و خواهرزاده علامه مجلسی دوم مؤلف «بحار الأنوار» میباشند، و بوسیله تنها دختر ملا صالح مازندرانی و «آمنه بیگم» بمرحوم مجلسی نسبت میرسانند.

و لذا حضرتش نیز مانند علامه بحر العلوم عموی جدشان و دیگر مفاخر خاندان خود و نواده گان دختری ملا صالح، در تقریرات و تألیفات خودشان از مجلسی اول به «جد» و از مجلسی دوم مؤلف بحار الأنوار به «دائی» تعبیر میکنند (۱)

(۱) چگونگی این نسبت را نویسنده در کتاب «وحید بهبهانی» و کتاب مستقلی بنام «آیت الله بروجردی» که شرح حال و آثار وجودی حضرت آیت الله العظمی است، بتفصیل نوشته‌ام. امید است کتاب اخیر بزودی بضمیمه چاپ دوم کتاب نخست یا مستقلاً چاپ شود و مورد استفاده عموم مسلمانان قرار گیرد» این قسمت را عیناً تقریباً یکماه و نیم قبل از رحلت مرحوم آیت الله بروجردی نوشته و در این چاپ نیز همچنان گذاشتم، دریغاً که طولی نکشید عالم اسلام رهبری عالیقدر مانند «آیت الله بروجردی» از دست

داد، و حوزه‌های شیعه و بالخصوص حوزه علمیه قم را تا ابد از مرگ وی اندوهناک کرد. کتابی را که در اینجا وعده داده‌ام، بعد از رحلت آن مرحوم بنام «شرح زندگانی آیت الله بروجردی» که نخستین کتاب در باره آن مرحوم است برای چهلم آن مرد بزرگ منتشر ساختم خوانندگان بآن کتاب مراجعه بفرمایند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۵۹

باری تعالی سایه بلند پایه‌اش را بر سر کافه مسلمانان خصوصاً شیعیان جهان و بالخصوص حوزه‌های علمی و دینی شیعه همچنان برقرار بدارد، و جامعه شیعه و حوزه روحانیت ما را که بوجود ذیجودش باقی است در کنف مرحمت خود حفظ کند.

علامه مجلسی

اشاره

علامه بزرگ ملاً محمد باقر اصفهانی معروف به «علامه مجلسی» و «مجلسی دوم» سومین پسر دانشمند ملاً محمد تقی مجلسی اول است. بگفته میر عبدالحسین خاتون‌آبادی در تاریخ «وقایع الایام و السنین» علامه مجلسی در سال ۱۰۳۷ در دارالعلم اصفهان دیده بدنیا گشود، ولی در مرآت الاحوال ولادت او را بسال ۱۰۳۸ نوشته است.

علامه مجلسی از همان اوان کودکی با هوشی سرشار و استعدادی خدا داد و پشت کاری مخصوص، بتحصیل علوم متداوله عصر پرداخت. چون در سایه تعلیمات و مراقبت پدر علامه‌اش که خود نمونه کامل یک فقیه بزرگ و عالم پارسا بود، شروع بکار نمود، در اندک زمانی مراحل مختلفه علمی را یکی پس از دیگری طی کرد. از همان سنین جوانی آثار نبوغ از سیمای جالبش آشکار بود، و هر کس او را میدید آینده درخشانی را برایش پیشبینی میکرد.

بطوری که از تألیفات انبوهش مخصوصاً دائرة المعارف «بحار الأنوار» و «مرآت - العقول» شرح اصول کافی آن علامه روزگار استفاده می‌شود و از اشاره و تصریحی که خود در خلال بعضی از بیان‌ها و توضیحات بحار میکنند، و از مجموع آنچه استادان و شاگردان و معاصرانش در باره او گفته‌اند، و آنچه خود در دیباچه جلد اول بحار نوشته است، بخوبی استفاده می‌شود که آن مرد فزون مایه بعد از تکمیل تحصیلات خود در فنون و علوم: فقه، حدیث، رجال، درایه، ادبیات عرب، کلام، حکمت و فلسفه، ریاضی و طب و غیره با واقع بینی مخصوصی به تحقیق در اخبار اهل بیت عصمت و طهارت پرداخت، و با استفاده از شرائط مساعد و قدرت سلطان وقت شاه سلیمان

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۶۰

صفوی، بجمع‌آوری کتابهای مربوطه و مدارک لازمه، از هر مرز و بومی که بود همت گماشت.

آنگاه برای تأمین هدف بزرگ و منظور عالی خود و مسئولیتی که بعهد گرفته بود، یک دوره کامل اخبار روایات ائمه اطهار را در هر باب و هر موضوعی از نظر گذرانید.

سپس در زمانی که درست وارد چهل سالگی عمر گرانبهایش شده و بکمال عقل رسیده بود، با بنیه‌ای سالم و نشاطی عجیب و دانشی پر مایه و اطلاعی وسیع، دست بیک اقدام دامنه دار و اساسی زده، شالوده بنای عظیمی را که میباید تا ظهور قرین - السرور امام زمان ارواحنا فداه باقی و برقرار بماند، پی ریزی کرد و با تکمیل این بنای محکم و تأمین آن منظور ضروری که همانا تألیف کتاب بزرگ «بحار الأنوار» است نام نامیش در همه جا پیچید و آوازه فضل و علم و همت بلندش در سراسر دنیای اسلام بگوش دوست و دشمن و عالی و دانی رسید. بطوری که در حیات خودش آثار قلمی و فکریش، در اقصی نقاط دنیای اسلام و بلاد کفر منتشر گشت، و همچون قند پاریسی به بنگاله بردند!

علامه مجلسی و منصب شیخ الاسلامی

یکی از کارهای معروف علامه مجلسی اینست که وی متصدی شکستن بتهای هندوها در دولتخانه شاهی بود. این واقعه را معاصر او میر عبدالحسین خاتون‌آبادی در وقایع ماه جمادی‌الأولی سال ۱۰۹۸ در تاریخ خود «وقایع السنین» نگاشته است. همچنین محدث بزرگوار سید نعمت‌الله جزائری که از شاگردان مشهور علامه مجلسی است در کتاب «مقامات» مینویسد: باستاد ما خیر دادند که بتی در اصفهان هست که کفار هند آن را پنهانی میپرستند. استاد هم دستور داد آن را خورد کنند. بُت پرستان هند حاضر شدند، مبالغ هنگفتی بشاه ایران بدهند که نگذارد آن بُت شکسته شود و اجازه دهد آنها بُت مزبور را بهندوستان ببرند، ولی شاه ایران (شاه

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۶۱

سلیمان صفوی) پذیرفت.

وقتی بت شکسته شد، خادمی که ملازم و مراقب آن بت بود، تاب نیاورد ریسمانی بگردن خود آویخت و انتحار کرد «۱». در همین سال که علامه مجلسی با تألیف کتاب «بحار الانوار» و دیگر کتب نافع و مؤثر خود و نفوذ روز افزونش، شخصیت ممتاز و مقام علمی و عملیش زبانزد خاص و عام بود، تا جایی که ارکان دولت و شخص شاه صفوی نیز تحت تأثیر جامعیت و موقعیت وی قرار گرفتند، از میان آن همه دانشمند مشهوری که در اصفهان و سایر شهرهای ایران میزیستند، فقط او که در آن موقع شصت و یک سال داشته است، از طرف شاه سلیمان صفوی بمنصب شیخ الاسلامی که بزرگترین مقام دینی بود برگزیده شد و تا پایان عمر نیز در این سمت باقی بود.

میر عبدالحسین خاتون‌آبادی نامبرده در تاریخ فارسی خود (وقایع السنین) مینویسد: در سنه ۱۰۹۸ که معروف بسال شکستن بتهاست، پادشاه سلیمان جاه پادشاه ایران، ایشان را شیخ الاسلام با استقلال کردند. مدّ الله تعالی فی عمره و اطال بقاه و تا حال که روز پنجشنبه نوزدهم صفر است از سنه ۱۱۰۴ بحمد الله تعالی عامه و خاصه اهل روزگار از افادات و کتب مصنّفه او مستفید میشوند».

و نیز در ضمن وقایع همان سال مینویسد: «روز شنبه چهارم شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۰۹۸ نواب اشرف اقدس همایون شاه سلیمان صفوی بهادر خان از راه تصلّبی که داشت از برای ترویج امور شرعیه مقدّسه و تنسیق امور شیعیان مولانا محمد باقر مجلسی را تعیین فرمودند به «شیخ الاسلامی» دار السلطنه اصفهان و از راه رعایت علما و استرضاء خواطر ایشان مکرّر بر زبان خجسته بیان لفظ التماس جاری ساختند!» (۲)

(۱) فیض القدسی

(۲) فیض القدسی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۶۲

علامه مجلسی با احراز منصب شیخ الاسلامی قدرت مهمی بهم زد، و از آن فرصت، حد اکثر استفاده را نمود و تا سر حد امکان، در رونق و رواج علم و حدیث شیعه، و حمایت از اهل علم و مردم بی‌پناه و امر بمعروف و نهی از منکر و محدودیت بیگانگان اسلام، و مبارزه با ظلم و زور گوئی که پیش از وی کسی قدرت جلوگیری آن را نداشت کوشید، و بهمین جهت او یگانه ملجأ ستمدیدگان و مایه امید بی‌پناهان و خانه او مجمع فضلاء هر دیار اعم از عرب و عجم بود، و به بهترین وجه از طالبان علم و فضل دستگیری و دلجوئی مینمود. بعلاوه او از لحاظ خانوادگی نیز واجد همه شرائط مرجعیت و ریاست دینی و علمی بود، بطوری که ارکان دولت و ملت پیش از آنکه وی شیخ الاسلام شود و بعد از آن، هیچ گاه از مساعدت و معاونت وی در راه ترویج افتخارات دین و مذهب

مضایقه نمی‌کردند.

دانشمند محقق متتبع مرحوم سید عبد الله شوشتری در آخر اجازه کبیره از پدرش نور الدین و او از پدرش محدث مشهور رسید نعمت الله جزائری که از شاگردان دانشمند علامه مجلسی بوده است نقل می‌کند که گفته است: چون علامه مجلسی اقدام بتألیف کتاب «بحار الأنوار» نمود و همه جا در جستجوی کتب قدیمه بود و سعی بلیغ برای بدست آوردن آنها مبذول می‌داشت، بوی خبر دادند کتاب «مدینه العلم» شیخ صدوق در یکی از شهرهای یمن است. علامه مجلسی هم موضوع را باطلاع شاه (گویا شاه سلیمان صفوی) رسانید. شاه نیز یکی از امرای دولت را با هدایای بسیار بمنظور بدست آوردن کتاب مزبور، به یمن فرستاد (۱) بعلاوه پادشاه صفوی قسمتی از املاک مخصوص خود را وقف تألیف

(۱) از سرنوشت این کتاب که آیا بدست آمد یا نه، اطلاعی در دست نیست. گویا بدست نیامده باشد، و گر نه مجلسی از آن در مدارک بحار نام میبرد و مطالب آن را نقل می‌کرد. متأسفانه این کتاب که بزرگترین کتاب شیخ صدوق بوده و کتاب «تاریخ قم» تألیف حسن بن محمد قمی معاصر صدوق که آن نیز کتابی بزرگ و هر دو از نفیس‌ترین کتب شیعه بوده است، تاکنون بدست نیامده، شاید اگر همتی باشد، بتوان در زوایای کتابخانه‌های جهان از وجود آنها اطلاعی حاصل کرد. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۶۳ بحار الأنوار و استنساخ آن، و هزینه طلاب علوم دینی کرده بود!

دیگران در باره او چه گفته‌اند؟

شناسائی هر کسی، بسته به شخصیت و آثار وجودی اوست که موقعیت ممتازی باو می‌دهد، و او را در جامعه از دیگران مشخص می‌گرداند. از این رو یگانه راه برای شناسائی مردان بزرگ گذشته، یا معرفی آنان ب دیگران، مراجعه با آثار آنها است ولی تردید نیست که گاه هست گفتار استادان و شاگردان و معاصران یک دانشمند دینی یا فیلسوف الهی و حکیم طبیعی و امثالهم در باره وی، نماینده شخصیت دینی و علمی و فلسفی اوست، بخصوص اگر معرف را خوب بشناسیم و مقام دین و دانش او را کاملاً بدانیم بهتر میتوانیم پی بمقام معترف ببریم.

بهمین جهت مختصری از آنچه دانشمندان معاصر و شاگردان بزرگ و نزدیکان علامه مجلسی در باره او گفته‌اند، برای مزید اطلاع خوانندگان در زیر می‌آوریم، و توجه آنها را بمنظور آشنائی با این نابغه بزرگ شیعه بمفاد آن معطوف می‌سازیم. زیرا مطالعه این قسمت، ما را تا حد زیادی با علامه مجلسی و موقعیت و نفوذ معنوی و علم و دانش و تقوی و همت عالی او آشنا می‌سازد، و جز از این راه نمیتوانیم آن مطالب را چنان که می‌باید بدست بیاوریم.

۱- محدث عالی‌مقام شیخ حرّ عاملی مؤلف کتاب با عظمت «وسائل الشیعه» که خود از مفاخر علمای ما و هم‌عصر علامه مجلسی است و شیخ الاسلام مشهد مقدّس بوده در کتاب «أمل الامل» بدین گونه از وی یاد می‌کند: «مولانا الجلیل: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، عالم فاضل ماهر، محقق مدقق، علامه فهامه، فقیه متکلم، محدث ثقه، جامع همه خوبیها و فضائل، جلیل القدر عظیم الشأن اطال الله بقاءه دارای تألیفات سودمند بسیاری است، مانند «بحار الأنوار» در اخبار ائمه اطهار که احادیث تمام کتب شیعه را غیر از کتب اربعه (کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و نهج البلاغه که کمتر از آن نقل می‌کند، با ترتیبی پسندیده در آن جمع مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۶۴

نموده و مشکلات آن را شرح کرده است ...»

۲- محقق بزرگوار حاج محمد اردبیلی مجاز در ۱۰۹۸ که خود از شاگردان مشهور علامه مجلسی است در کتاب گرانمایه «جامع الروا» استاد عالیقدرش را بدین گونه توصیف میکند: «محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی ملقب به مجلسی مد ظله العالی، استاد ما، شیخ الاسلام و المسلمین، امام علامه، محقق مدقق، جلیل - القدر، عظیم الشأن و الاجایگاه، وحید عصر و یگانه زمان خود بوده. ثقه بزرگوار علمش بسیار، تصانیفش نیکوست. شخصیت وی از نظر علو قدر و بزرگی شأن، و مقام عالی و تبخرش در علوم عقلی و نقلی، و دقت نظر و رأی صائب و وثاقت و امانت در نقل مطالب و عدالت، مشهورتر از آنست که گفته شود و ما فوق آنست که در عبارت بگنجد.

۳- محدث محقق و فقیه عالیمقام مرحوم شیخ یوسف بحرانی متوفی بسال ۱۱۸۶ در کتاب «لؤلؤة البحرین» مینویسد: در خصوص ترویج دین و احیای شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و تصنیف و تألیف و امر و نهی مردم و ریشه کن ساختن متجاوزین و مخالفین و هوا پرستان و بدعت گذاران، بخصوص فرقه صوفیه، هیچ کس نه قبل و نه بعد از وی پیاپی او نرسیده است. او امام جمعه و جماعت بود، و هم او بوده که احادیث اهل بیت را در شهرهای ایران منتشر ساخت.

تا آنجا که مینویسد: مملکت شاه سلطان حسین (صفوی) بواسطه کثرت ضعف و قلت تدبیر شاه بوجود شریف او محروس بود، و چون او برحمت ایزدی پیوست، اطراف مملکت درهم شکست، و ظلم و تعدی همه جا را فرا گرفت، بطوری که در همان سال که او وفات یافت (۱۱۱۰) شهر «قندهار» از دست شاه سلطان حسین بیرون رفت، و پیوسته خرابی بر کشور مستولی گردید تا آنکه تمام مملکت را از دست داد! ۴- مرحوم آقا احمد کرمانشاهی که از علمای نامی و ذوفنون بوده و با چهار واسطه خواهرزاده علامه مجلسی است در کتاب نفیس «مرآت الاحوال» مینویسد:

اگر بخواهم ذره‌ای از آفتاب مکرمت و فضیلت و جامعیت و حالات و کرامات و مجاهدات

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۶۵

و ضبط اوقات و طور معاش و مکارم اخلاق آن زبده آفاق را شرح دهم، کتابی مبسوط شود، و بسیاری از مطولات باید که بمختصری از احوالاتش اشاره شود.

از بعضی ثقات شنیدم که ملا محمد تقی (پدر وی) نقل کرده که شبی از شبها بعد از نماز و تهجد و گریه و زاری بدرگاه قادر علی الاطلاق خود را بحالتی دیدم که دانستم هر چه از درگاه احدیت مسألت کنم، باجابت مقرون، و عنایت خواهد شد، و فکر میکردم که از خدا چه بخواهم؟

آیا از امر دنیوی یا از امر اخروی؟ که ناگاه صدای گریه محمد باقر از گهواره بلند شد. من گفتم الهی بحق محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین این طفل را مروج دین و ناشر احکام سید المرسلین گردان و او را بتوفیقات بینهایت خود موقف بدار! سپس آقا احمد مینویسد: شکی نیست که این خوارق عادات که از آن بزرگوار بظهور رسیده، نیست مگر از دعای چنین بزرگواری. چه آنکه وی از قبل سلاطین (صفویه) در بلدی مثل اصفهان شیخ الاسلام بود و جمیع مرافعات و دعاوی مردم را بنفس نفیس خود رسیدگی میکرد، و فوت نمیشد از او نماز بر اموات و جماعات و ضیافات و عبادات!! و آن جناب را شوق شدیدی بتدریس بود، و از مجلسش جماعت بسیاری برخاستند و در ریاض «۱» است که عدد ایشان بهزار نفر میرسید.

مکرر بیت الله و ائمه عراق عليهم السلام را زیارت کرد، و متوجه امور معاش خود میشد و حوائج دنیای او در نهایت انضباط بود، و با این حال تألیفات او رسید به آنچه رسید. در ترویج دین بمرتبه‌ای رسید که عبد العزیز دهلوی که از جمله معاصرین و از اهل سنت و جماعت است در «تحفه اثنی عشریه» که در این اوقات در ابطال مذهب شیعه نوشته گفته است: اگر دین شیعه را دین مجلسی بنامند رواست، زیرا که این مذهب را او رونق داد و سابق بر این (بر اثر سلطه حکومت اهل تسنن) آنقدر عظمتی نداشت.

(۱) مقصود کتاب ذی قیمت «ریاض العلماء» تألیف میرزا عبد الله اصفهانی متوفی در حدود سال ۱۱۳۰ معروف بافندی است که از بزرگترین شاگردان علامه مجلسی بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۶۶

۵- مطابق نقل عالم بزرگوار مرحوم سید محمد باقر خوانساری مؤلف کتاب مشهور «روضات الجنات» از کتاب «حدائق المقرّبین» تألیف میر محمد حسین خاتون آبادی دخترزاده علامه مجلسی که شرح حال سی نفر از بزرگترین علمای شیعه را که دارای تألیف و تصنیف بوده‌اند گرد آورده، و از شیخ کلینی مؤلف کتاب کافی شروع و به علامه مجلسی ختم نموده، در شرح حال استاد و جدش مجلسی، شرح مفصلی نوشته است که چون دارای مطالب مفیدی است، ترجمه آن را در اینجا می‌آوریم:

... «وی از همه اعظام فقهاء و افاحم محدثین و علمای ما برتر و بزرگتر، و در فنون فقه و تفسیر و حدیث و رجال و اصول عقائد و اصول فقه، سر آمد تمام فضلالی روزگار و بر کلیه علمای مشهور ما تقدّم داشت.

حقوقی که علامه مجلسی بر جامعه شیعه دارد

هیچ یک از دانشمندان گذشته و متأخرین آنها، در جلالت قدر و عظمت شأن و جامعیت پبای او نرسیدند. وی از جهاتی چند بر مذهب شیعه حق دارد که از همه روشتر شش حق است که ذیلا بدان اشاره می‌شود:

اول- اینکه علامه مجلسی شرح کتب اربعه شیعه را که در تمام اعصار، مدار استفاده دانشمندان ما بوده است، تکمیل کرد و مشکلات آن را حل نمود، و مطالب پیچیده آنها را که بر فضلالی اقطار پوشیده بود، روشن ساخت. او کافی و تهذیب را شرح کرد. در شرح من لا یحضره الفقیه اکتفا بشرح پدرش (مجلسی اول) نمود و مرا مأمور ساخت که استبصار را شرح کنم، و از برکت اشاره آن بزرگوار من هم آن را شرح کردم. هنگام وفاتش وصیت کرد که بقیه شرح او را بر کتاب کافی نیز تمام کنم، و اینکه بر حسب امر شریف او مشغول بشرح آن هستم.

دوم- اینکه وی سایر اخبار ما را که از ائمه اطهار روایت شده و اخبار کتب اربعه، در مقابل آن مانند قطره در برابر دریاست، در مجلدات بحار الأنوار گرد آورد. بحار الأنوار کتابی است که تألیف یکجلد آن برای علما طاقت فرسا است

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۶۷

و از لحاظ جمع آوری و ضبط و فوایدی که دارد، و احاطه بادله و اقوال علماء در هر باب، در جامعه شیعه مانند آن نوشته نشده است. این کتاب بیست و پنج جلد است.

هفده جلد آن پانویس شده و هشت جلد دیگر همچنان مسوده مانده، و لذا این هشت جلد «بیان» و «توضیح» مؤلف را ندارد. آن بزرگوار بمن وصیت فرمود که موارد لازم آن را با بیان و توضیح خود شرح دهم، من هم بخواست خداوند بعد از تکمیل شرح کافی بآن خواهم پرداخت.

سوم- اینکه مؤلفات فارسی بسیار سودمند او دارای نفع دنیوی و اخروی است، و باعث هدایت غالب عوام اهل عالم شده، بطوری که کمتر خانه‌ای از شهرهای شیعه‌نشین است که یکی از تألیفات وی بآنجا نرسیده باشد! چهارم- اینکه آن مرد بزرگ امام جمعه و جماعت بود و اهمیت بسزائی بمجامع عبادت میداد، اکنون پنج سال از رحلت او میگذرد و تقریباً مجمعی برای عبادت و نماز جمعه و جماعت مانند زمان او منعقد نگردیده. غالب آن مراسم که در لیالی شریفه و شبهای احیاء معمول بود و هزاران نفر از مؤمنین در مواضع و اوقات عبادت اجتماع مینمودند، و از مواظب بلیغه و نصایح شافیه آن جناب استفاده میکردند متروک شده است!.

پنجم- اینکه فتاوی و جوابهای مسائل دینی که از آن وجود نافع صادر میگشت طوری بود که تمام مسلمانان در نهایت سهولت از

آن بهره‌مند میشدند، ولی امروز مردم حیران و سرگردانند و نمیدانند چه کنند! گاهی مراجعه به زید میکنند، و زمانی پیش عمرو میروند، و جوابهای درهم و برهمی که ناشی از جهالت و تجاهاول جواب- دهندگان و از قانون منطق و کتابت تهی است میشوند! ششم- اینکه وی در بر آوردن نیازمندیهای مؤمنین و دفاع از حقوق آنان چنان بود که نمیگذاشت ستمگران بآنها ظلم کنند، و شر آنها را از سر ایشان بر طرف میساخت، و خواسته‌های بیچارگان را بگوش اولیای امور میرسانید، تا بکار آن درماندگان بی‌دست و پا آن طور که میباید رسیدگی کنند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۶۸

و بالجمله حقوقی که آن منبع کمالات و معدن خیرات بر این دین حنیف بلکه بر همه مردم دارد بسیار است. من احادیث بسیاری را نزد حضرتش خواندم و او با خط شریف خود در سال ۱۰۸۵ اجازه روایت مؤلفات خودش و سایر کتبی که خود برای روایت آنها اجازه گرفته بود، برای من نوشت، و در آن تصریح باجتهاد من کرد.

من در آن موقع در حدود هفده سال داشتم! حقی که آن بزرگوار بر من دارد، نمیتوان احصاء کرد. او حقّ پدری و تربیت و هدایت مرا برای تحصیل کمالات و نیل بسعادات در گردن من دارد.

من در اوائل سن شوق زیادی به تحصیل حکمت و معقول داشتم، ولی به تحصیل و تکمیل آن نپرداخته بودم، تا اینکه در سفر حج با وی همراه گشتم و براهنمائی او شروع به تتبع کتب فقه و حدیث و علوم دینی نمودم، و چهل سال عمر خود را در خدمتش بسر آوردم! در حالی که از فیض وجودش و مشاهده کرامات و استجابت دعاهایش بی‌نهایت بهره‌مند میگشتم.

تألیفات پر ارزش علامه مجلسی

اشاره

شهرت علامه مجلسی گذشته از مقام علمی و جامعیت و مرجعیتی که در دولت صفویه داشته است، اصولاً مرهون تألیفات بسیار اوست که همه مفید و قابل استفاده عموم و در نهایت سلاست نوشته است. مخصوصاً کتابهای فارسی آن مرد بزرگ همه سودمند و از زمان تألیف و در عصر حیات مؤلف تاکنون مورد استفاده تمام شیعیان فارسی‌دان بوده و میباشد.

کتابهای حیات القلوب، حلیة المتّقین، حقّ الیقین، عین الحیوة، جلاء العیون توحید مفضّل، زاد المعاد آن علامه جلیل القدر از کتبی است که هنوز هم در اغلب خانه‌های مردم ایران و افغانستان و هندوستان و عراق و غیره موجود و مرد و زن شیعه با رغبت تمام و میل فراوان آنها را میخوانند، و از آثار فکری و راهنمائی‌های آن رهبر عالیقدر استفاده مینمایند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۶۹

اغلب آنها بارها بچاپ رسیده و بزبانهای عربی و فارسی وارد و ترجمه شده، چنان که در خلال عبارت گذشته مذکور گشت، و در آینده هم ذکر می‌شود، علامه مجلسی و پدرش مجلسی اول نخستین دانشمندانی هستند که احادیث شیعه را بفارسی قابل استفاده و سلیس و ساده ترجمه کردند. چه پیش از آنها هر چند کتبی از طرف علمای دینی بفارسی ترجمه میشد، ولی قلم آنها روانی قلم این دو بزرگوار را نداشت و اغلب هم موضوعات غیر اخبار و روایات بود. مانند «النقض» عبد الجلیل قزوینی، تفسیر ابو الفتوح رازی، گوهر مراد «و سرمایه ایمان» ملا عبد الرزاق لاهیجی، و جامع عباسی شیخ بهائی.

محدّث نوری در فیض القدسی مینویسد: یکی از اساتید بزرگ ما بیک واسطه از علامه بحر العلوم نقل میکرد که وی آرزو داشت تمام تصنیفات او را در نامه عمل مجلسی بنویسند، و در عوض یکی از کتب فارسی مجلسی که ترجمه متون اخبار، و مانند قرآن مجید، در تمام اقطار شایع است در نامه عمل او نوشته شود! سپس محدّث عالیقدر مزبور میگوید: چرا علامه بحر العلوم این آرزو را

نداشته باشد، با اینکه روزی و ساعتی از اوقات شبانه روزی مخصوصا در ایام متبرّکه و اماکن مشرفه نمیگذرد مگر اینکه هزاران نفر از عباد و صلحا و زهاد چنگ بریسمان تألیفات وی زده و متوسّل به تصنیفات او میگردند یکی از روی کتاب او دعا میخواند، و دیگری با نوشته‌های وی مناجات میکند، سومی زیارت مینماید، و چهارمی ناله و گریه سر میدهد...»

همچنین آقا احمد کرمانشاهی نواده استاد کل وحید بهبهانی که گفتیم مردی فقیه و ذو فنون و در سال ۱۲۱۹ از راه بندر عباس بمسقط و از آنجا به هندوستان سفر کرده و مدت پنج سال شهرهای بمبئی، لکهنو، حیدرآباد دکن، عظیم آباد، مرشدآباد بنگاله و غیره را سیاحت نموده است، در تاریخ مرآت الاحوال جهان نما که سفرنامه اوست و چنان که گفتیم از کتب نفیس خطی است، در ضمن شرح حال دائی خود علامه مجلسی مینویسد:

«مصنّفات آن عالی درجات بحدّی مقبول طباع شده و بدرجه اشتهار رسیده که

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۷۰

از بلاد کفر و اسلام جایی نخواهد بود که از آنها خالی باشد. از جمعی ثقات شنیدم که در ازمنه سابقه یک کشتی طوفانی شد و مردمان کشتی بعد از رنج و محنت بسیار در جزیره- ای فرود آمدند که اصلا از اسلام اثری نبود، و در خانه شخصی مهمان شدند. هنگام صحبت معلوم شد که آن شخص مسلمان است.

باو گفتند با وجود آنکه این قریه دار الکفر است و از اسلام در آن نشانی نیست و تو نیز بشهر مسلمانان نرفته‌ای باعث بر اسلام تو چیست؟! آن شخص به- درون- خانه رفته کتاب «حقّ الیقین» مرحوم مجلسی را آورد و گفت: من و قبیله من بشرافت و ارشاد این کتاب بدرجه اسلام رسیده‌ایم!! گرچه تألیفات علامه مجلسی نوعا در اخبار ائمه طاهرین است، ولی از موضوعاتی که وی بمناسبت اخبار وارده در تألیفات و تصنیفات خود مورد بحث قرار داده، پیداست که شخصا در تمام علوم وارد بوده و از هر علمی بهره‌ای وافر داشته است. اگر روزی دانشمند با کمالی همت کند و کلیه «بیان» ها و توضیح‌ها و نکات جالب و مطالب پر- مغز و گاهی منحصر بفرد او را از میان تألیفات وی بیرون بکشد، و بعد از تهذیب و تنقیح در کتابی، بلکه کتابهایی، مرتّب و منظم کند، آن وقت است که میتوانیم کاملا- پی بمقام شامخ علم و فضل و تتبع و احاطه آن رادمرد با کفایت شیعه ببریم، در آن وقت است که او را فقیهی اصولی، و محدّثی اخباری، و حکیمی الهی، و فیلسوفی منطقی، و مهندسی ریاضی، و واعظی مطلع، و متکلمی زبر دست، دارای علوم غریبه، و فنون نادره، با ذوقی سرشار، و قریحه‌ای سیّال، و قلمی سریع می‌بینیم، و چنانچه خواهیم از روی انصاف و کمال بی‌طرفی این معانی را در کسی مجسم کنیم، حقا کسی جز علامه مجلسی را نخواهیم دید! اینک فهرست کامل تألیفات و تصنیفات فارسی و عربی او را مطابق نقل فیض القدسی علامه نوری و مقدّمه آقای ربّانی شیرازی در اول بحار طبع جدید، بنقل از «الذریعه» علامه جلیل القدر آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی در زیر از لحاظ خوانندگان محترم میگذرانیم و هر کدام چاپ شده در پاورقی توضیح میدهم.

خوشبختانه اغلب آثار قلمی مجلسی از دست فنا محفوظ مانده و آنها که چاپ نشده

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۷۱

نیز نسخ خطی آن یافت می‌شود.

تألیفات فارسی علامه مجلسی

- ۱- حیات القلوب سه جلد «۱» ۲- حلیه المتّقین «۲» ۳- عین الحیات «۳» ۴- مشکلات الأنوار مختصر عین الحیات ۵- زاد المعاد «۴»
- ۶- تحفه الزائر «۵» ۷- حقّ الیقین که آخرین تصنیف او بوده است «۶» ۸- جلاء العیون «۷» ۹- ربیع الاسابیع «۸» ۱۰- مقباس المصابیح «۹» ۱۱- رساله اختیارات ۱۲- رساله دیات «۱۰»

- (۱)- مکرر در ایران بطبع رسیده
- (۲)- مکرر در ایران بطبع رسیده
- (۳)- مکرر در ایران بطبع رسیده
- (۴)- مکرر در ایران بطبع رسیده
- (۵)- مکرر در ایران بطبع رسیده
- (۶)- مکرر در ایران بطبع رسیده
- (۷)- در نجف و ایران چاپ شده
- (۸)- در ایران بچاپ رسیده
- (۹)- در ایران بچاپ رسیده
- (۱۰)- طبع نول کشور

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۷۲

۱۳- رساله در اوقات ۱۴- رساله در رجعت ۱۵- رساله در شکوک ۱۶- رساله در خصوص مال ناصبی ۱۷- رساله در آداب ماههای رومی ۱۸- رساله در نماز شب ۱۹- رساله در فرق بین صفات ذاتی و فعلی خداوند ۲۰- رساله بهشت و دوزخ ۲۱- رساله در مناسک حج ۲۲- رساله در مناسک حج ۲۳- رساله در کفارات ۲۴- رساله در زکاة ۲۵- رساله در آداب نماز ۲۶- ترجمه توحید مفضل «۱» ۲۷- رساله در بداء «۲» ۲۸- رساله در نکاح ۲۹- شرح دعای جوشن کبیر ۳۰- رساله مختصری در تعقیب نماز ۳۱- ترجمه فرمان امیر المؤمنین علیه السلام بمالک اشتر ۳۲- رساله السابقون السابقون ۳۳- مفاتیح الغیب در استخاره ۳۴- ترجمه «فرحة الغری» سید عبد الکریم بن طاوس.

(۱)- در ایران چاپ شده

(۲)- یک بار در سال ۱۲۶۵ در ایران و بار دیگر با شش رساله دیگر او در هند چاپ شده

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۷۳

۳۵- ترجمه حدیث رجاء بن ابی ضحاک که در راه خراسان نوشته.

۳۶- رساله در جبر و تفویض ۳۷- رساله صواعق یهود، در جزیه و احکام دیه ۳۸- رساله در سهام.

۳۹- مناجات نامه ۴۰- رساله در زیارت اهل قبور ۴۱- ترجمه توحید امام رضا علیه السلام ۴۲- ترجمه دعای مباحله ۴۳- ترجمه حدیث عبد الله بن جندب ۴۴- ترجمه زیارت جامعه ۴۵- ترجمه دعای کمیل ۴۶- ترجمه جوشن صغیر ۴۷- ترجمه دعای سمات ۴۸- ترجمه قصیده دعبل خزاعی ۴۹- مشکاة الأنوار در آداب قرائت قرآن و دعا و شروط آن ۵۰- انشائاتی که بعد از مراجعت از نجف بواسطه شوقی که بآن سرزمین مقدس داشت نوشته است.

۵۱- ترجمه حدیث: «سته اشياء ليس للعباد فيها صنع: المعرفة و الجهل و الرضا و الغضب و النوم و اليقظة» ۵۲- ترجمه نماز ۵۳- جوابهای مسائل متفرقه ۵۴- کتاب اختیارات کتاب بزرگی است و غیر از آنست که ذکر شد ۵۵- تذکره الاثمه ۵۶- کتاب صراط النجاة، شرح گناهان کبیره و صغیره

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۷۴

۵۷- کتاب تعبیر خواب ۵۸- رساله جنت و نار (بهشت و دوزخ) غیر از آنچه ذکر شد.

پنج کتاب اخیر را نسبت بوی میدهند و درست روشن نیست که تألیف او باشد (۱).

تألیفات عربی علامه مجلسی

نخست کتاب بزرگ و دائرة المعارف «بحار الأنوار» در بیست و پنج جلد بشرح زیر است:

۵۹- جلد اول- مشتمل بر کتاب عقل و جهل، فضیلت علم و علما و طبقات آنها، حجیت اخبار و قواعدی که از آنها استخراج می‌شود، نکوهش قیاس، با مقدمه مفصل در باره مصادر کتاب، و توثیق مصادر و مطالب سودمندی. این جلد شامل چهل باب است.
۶۰- جلد دوم- کتاب توحید (یگانگی خداوند) و صفات خداوند، و اسماء حسناى ذات الهی، توحید مفضل، رساله اهللیجه ۳۱ باب.

۶۱- جلد سوم- کتاب عدل، مشیت، اراده، قضا، قدر، هدایت، ضلالت امتحان، طینت، میثاق، توبه، علل احکام، مقدمات مرگ و مؤخرات آن ۵۹ باب.

۶۲- جلد چهارم- کتاب احتجاجات و مناظرات ۸۳ باب و تمام کتاب علی بن جعفر علیه السلام.

۶۳- جلد پنجم- احوال پیغمبران و سرگذشت آنها ۸۲ باب.

۶۴- جلد ششم- احوال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و جمعی از پدران آن حضرت، شرح حقیقت معجزه، و چگونگی اعجاز قرآن، شرح حال ابو ذر، سلمان، عمار مقداد و برخی دیگر از بزرگان اصحاب آن سرور، ۸۲ باب.

(۱)- رجوع کنید بغیض القدسی و مقدمه بحار طبع جدید

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۷۵

۶۵- جلد هفتم- در مشترکات احوال ائمه علیهم السلام و شرائط امامت و چگونگی ولادت آنها، و شئون غریبه و علوم و برتری آنها نسبت به پیغمبران سابق، و ثواب دوستی آنان و فضیلت ذریه آن ذوات مقدسه، و پاره‌ای از مناظرات علماء، ۱۵۰ باب.

۶۶- جلد هشتم- فتنه‌هایی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روی داد، سیرت خلفا و آنچه در روزگار آنها اتفاق افتاد، جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان، غارتگری معاویه در اطراف عراق، احوال بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام، شرح قسمتی از اشعار منسوب بآن حضرت، و شرح بعضی از نامه‌های آن وجود اقدس ۶۲ باب.

۶۷- جلد نهم- احوال امیر المؤمنین علی علیه السلام، از ولادت تا شهادت، سرگذشت ابو طالب پدر آن حضرت و ایمان او، گروهی از اصحاب امیر المؤمنین، و روایات وارده در امامت امامان دوازده گانه ۱۲۸ باب.

۶۸- جلد دهم- احوال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السلام، خروج مختار و خونخواهی از قتل کربلا، ۵۰ باب.

۶۹- جلد یازدهم- احوال ائمه چهار گانه بعد امام حسن یعنی: امام زین- العابدین، امام محمد باقر، و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام و جماعتی از اصحاب و فرزندان آنها، ۴۶ باب.

۷۰- جلد دوازدهم- شرح حال چهار امام قبل از حجت منتظر علیه السلام یعنی حضرت امام رضا، امام محمد تقی، امام علی النقی، امام حسن عسکری علیهم السلام و شرح حال بعضی از اصحاب آنان، ۳۹ باب.

۷۱- جلد سیزدهم- احوال حجت منتظر عجل الله تعالی فرجه، ۳۶ باب «۱».

۷۲- جلد چهاردهم- آسمان و جهان (سما و عالم) پیدایش آنها، اجزاء

(۱) در مقدمه بحار چاپ جدید ۳۴ باب نوشته است که بدین گونه تصحیح می‌شود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۷۶

آنها مانند: فلکیات، فرشتگان، جن، انسان، حیوان، عناصر، صید و طریق کشتار حیوانات، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، و تمام کتاب طبّ النبوی، و کتاب طبّ الرضا: ۲۱۰ باب.

۷۳- جلد پانزدهم- ایمان و کفر- در سه بخش، اول: ایمان و شرائط آن و صفات مؤمنین و فضل آنها و فضل شیعه و اوصاف آنان. دوم اخلاق حسنه و آنچه موجب نجات آدمی از مهالک دنیا است. سوم کفر و شعب آن، و اخلاق رذیله، ۱۰۸ باب.

۷۴- جلد شانزدهم- در آداب و سنن، زینتها، تجمّلات، نظافت، سرمه کشیدن، استعمال عطریات، شب‌زنده‌داری، خواب، سفر، منهیات، گناهان کبیره، ۱۳۱ باب.

۷۵- جلد هفدهم- مواعظ و حکم، ۷۳ باب.

۷۶- جلد هیجدهم- در دو بخش: بخش اول طهارت، مشتمل بر شش باب بخش دوم صلاه (نماز) در صد و شصت و یک باب بعلاوه رساله «ازاحه العله» شاذان بن جبرئیل قمی.

۷۷- جلد نوزدهم- نیز در دو بخش: بخش نخست فضائل قرآن و آداب آن و ثواب تلاوت و اعجاز آن. همچنین تمام تفسیر نعمانی. ۱۳۰ باب. بخش دوم در باره ذکر و انواع آن و آداب دعا و شروط آن، تعویذات، حرزها، دعا برای دردها، صحیفه ادریس و غیره، ۱۳۱ باب.

۷۸- جلد بیستم-: زکاء، صدقه، خمس، نماز، اعتکاف، اعمال سال، ۱۲۲ باب.

۷۹- جلد بیست و یکم: حج، عمره، احوال شهر مدینه و غیره، ۸۴ باب.

۸۰- جلد بیست و دوم: زیارت‌هایی که از ائمه معصومین نقل شده است، ۶۴ باب.

۸۱- جلد بیست و سوم: عقود و ایقاعات ۱۳۰ باب.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۷۷

۸۲- جلد بیست و چهارم: احکام شرعی تا کتاب دیات، ۴۸ باب.

۸۳- جلد بیست و پنجم: اجازات و تمام فهرست شیخ منتخب الدین رازی، منتخب کتاب «سلافه العصر» سید علیخان شیرازی، اوائل کتاب اجازات سید بن طاوس، اجازه کبیره علامه حلی برای «بنی زهره» و اجازه شهید اول و دوم و غیر آن.

۸۴- کتاب «مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول» در دوازده جلد شرح کتاب «کافی» ثقة الاسلام کلینی که در یک جلد بسیار بزرگ در ایران بطبع رسیده است.

۸۵- ملاذ الاخیار، شرح تهذیب الاخبار شیخ طوسی، از اول تا کتاب صوم (روزه) و از کتاب طلاق تا آخر آن.

۸۶- شرح اربعین.

۸۷- الفوائد الطریفه در شرح صحیفه سجاده تا آخر دعای چهارم.

۸۸- الوجیزه در رجال.

۸۹- رساله اعتقادات.

۹۰- رساله در شکوک.

۹۱- رساله در اذان که صاحب حدائق در لؤلؤة البحرین از آن نام برده است.

۹۲- رساله در بعضی از دعاهائی که از صحیفه کامله سجاده افتاده است.

۹۳- حواشی متفرقه بر کتب اربعه: کافی، تهذیب، من لا یحضره الفقیه و استبصار.

۹۴- المسائل الهندیه- مسائلی است که برادرش ملا عبد الله از هند از وی پرسیده بود.

۹۵- رساله در اوزان که نخستین تألیف اوست.

این بود فهرست تألیفات و تصنیفات علامه مجلسی که بدست آمده است، چنان که

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۷۸

گفتیم بحمد الله غالب این کتابها موجود، و نوعا نیز بچاپ رسیده است. ولی باید دانست که تألیفات آن مرحوم بعضی کتب بسیار بزرگی است مثلا جلد ششم و چهاردهم و هیجدهم بحار، و مرآت العقول شرح کافی هر یک چندین جلد است.

دوره بحار الانوار در چند سال اخیر از طرف «دار الکتب الاسلامیه» طبع حروفی می شود.

و قریب ۴۰ جلد آن منتشر شده است، امید است این خدمت بزرگ بزودی انجام پذیرد.

کلیه مجلدات بحار الانوار که به ترتیب چاپ جدید است جمعا در صد جلد انتشار خواهد یافت. اگر سایر تألیفات آن مرحوم را نیز بسبک جدید، چاپ کنند، کلیه تألیفات عربی و فارسی علامه مجلسی را میتوان بالغ بر دویست جلد بقطع وزیری در چهار صد صفحه تخمین زد! و اگر این تألیفات را با گرفتاری‌ها، درس و بحث‌ها، و صدور فتوی، اجرای حدود، و کارهای بسیار، و مسئولیتهای مهم مرجعیت و مسافرت‌های مکرر آن رادمرد عالم علم و دین مقایسه کنیم اعتراف خواهیم کرد که جز توفیق الهی، عامل دیگری نمیتواند منشأ این همه کارهای طاقت فرسا باشد.

[تألیف بحار الانوار]

چگونگی تألیف بحار الانوار

بطوری که از نظر خوانندگان گذشت مشهورترین تألیفات علامه مجلسی دوره کتاب‌های «بحار الانوار» است. در باره چگونگی تألیف این کتاب بزرگ میان مردم مختلف گفتگوی بسیار است. عده‌ای معتقدند که علامه مجلسی شاگردان بسیاری داشته و آنها بودند که اخبار بحار را جمع آوری نموده و مرتب میکردند و نشان استاد خود میدادند و او نیز در ذیل بعضی از روایات بیان یا توضیح مینوشت، و عناوین بعضی از بابها را نیز شخصا مینگاشته است. عده دیگر هم اظهار عقیده میکنند که او شخصا اخباری را از مظان خود بیرون آورده، و در یک جا جمع کرده و این نشانه علمیت نیست! علامه محدث مرحوم حاج میرزا حسین نوری که او را «مجلسی دوم» خوانده‌اند

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۷۹

، در کتاب فیض القدسی میگوید: این سخن کسی است که اهل تألیف و تصنیف نیست زیرا بیرون آوردن اخبار از کتابها و جمع کردن در یک جا نمیتواند شخصی را فقیه کند، در صورتی که ما علامه مجلسی را با دانش و فقه و علم بسیار می‌بینیم، تا جایی که بزرگانی چون استاد کل وحید بهبهانی و علامه بحر العلوم و استاد اعظم حاج شیخ مرتضی انصاری در آثار خود از وی به «علامه» تعبیر میکنند.

این نظریه علامه نوری بود، ما نیز با قلت اطلاع و بضاعت مُرْجَاهُ در این باره مطالعات زیادی نمودیم و مخصوصا نسخه‌های خطی بحار الانوار را مشاهده کرده، خصوصیات آن را ملاحظه نمودیم و اینک خلاصه مطالعات خود را در زیر می‌آوریم:

اولا- در هیچ یک از کتب «تراجم» علما و هیچ کتاب دیگری ندیده‌ایم که نوشته باشند علامه مجلسی این کتاب را با کمک شاگردان خود نوشته، و این حرف شایعه‌ای بیش نیست، و شاید اشخاص مغرض باعث انتشار آن در بین عوام مردم شده باشند و بعد هم سرایت به بعضی از خواص کرده، و آنها نیز بدون تعمق و تتبع و رنج مطالعه، این سخنان واهی را بر زبان رانده و میرانند.

ثانیا بسیار دور مینماید که هیئتی از فضلا و شاگردان مجلسی مأمور این کار پر زحمت شده باشند، و با این وصف علامه مجلسی با آن مقام شامخ علمی و دینی در مقدمه بحار و یا در خاتمه کار اشاره بآن اشخاص مؤثر نکرده باشد! علامه مجلسی در جلد بیست و پنجم صریحا مینویسد: یکی از شاگردانم اخیرا کتابهایی را پیدا کرده و بمن اطلاع داده است. که بظن قوی مقصود نابغه نامی میرزا عبد الله اصفهانی مؤلف «ریاض العلماء» بوده است. کسی که از این یک کار کوچک شاگردش تمجید میکند، و از نوشتن آن ابا ندارد، چطور ممکن است از زحمات کلی آنها در تألیف بحار نام نبرد؟

ثالثا- میرزا عبد الله اصفهانی نامبرده که شرح حال استادش را در «ریاض- العلماء» نوشته و همچنین میرزا محمد اردبیلی شاگرد دانشمند دیگرش در کتاب «جامع الرواة»، و سید نعمت الله جزائری در تألیفات خود، و شیخ حرّ عاملی همعصر مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۸۰

او در «امل الامل» از وی و کتاب بحار الانوارش نام میبرد، هیچ کدام از هیئتی که مأمور تألیف بحار بوده‌اند نامی نمیبرند! جای تردید نیست که اگر مطلب چنین بود، بهیچ وجه از نظر دانشمندان معاصر وی و شاگردان انبوهش پوشیده نمیماند، و بالاخره در بین معاصرین و استادان و شاگردانش بخصوص بعضی از علمای طرفدار فلسفه و تصوف و فرقه‌های صوفیه که دشمن وی بوده‌اند، سر و صدائی براه میانداخت ولی می‌بینیم دوست و دشمن و معاصرین و شاگردانش همه او را مؤلف کتاب بحار الانوار دانسته‌اند. خود او هم در اول و آخر تمام مجلدات بحار این کتاب را تألیف خود دانسته است و با هیچ منطقی نمیتوان اثبات کرد که او فقط نظارتی داشته، و بعد نتیجه زحمات دیگران را بنام خود تمام کرده، بدون اینکه اشاره باین مطلب نماید و شاگردان او هم بعدها اسمی از این موضوع نبرند، و او را به بهترین وجه با معنویت تمام و شخصیت ممتاز بستایند! رابعا- ما مجلدات بحار را دیده‌ایم. بسیاری از دانشمندان هم دیده‌اند، دیگران هم میتوانند در کتابخانه‌های بزرگ و نزد متصدیان طبع جدید آن به بینند، و در کلیشه‌هایی که در برخی از مجلدات بحار چاپ جدید و از جمله دو کلیشه که در همین کتاب چاپ شده بنگرند، تا عرایض ما را تصدیق کنند.

خامسا- از مشاهده مجلدات مختلف بحار الانوار بخوبی پیداست که علامه مجلسی تمام آیات و دعاها و عناوین بابها و سند روایات را شخصا مینوشته، و بسیاری از روایات را نیز تا آخر ذکر میکرده، بعدا در شرح بعضی از روایات «بیان» یا «توضیح» و یا «ایضاح» و غیرها داشته که آنها را نیز خود مینگاشته است. در برخی از موارد در باره دانشمندان و کتاب آنان نیز سخن میگوید و توضیحات لازم میدهد که تمام این موضوعات در اغلب مجلدات بحار بقلم خود وی هم اکنون موجود است، حتی در بسیاری از موارد ده بیست صفحه را از اول تا آخر شخصا نوشته است! آری در بعضی از مجلدات بحار، علامه مجلسی عنوان باب و سند روایت و

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۸۱

کتابی را که باید از آن نقل کرد خود مینوشته و بعد بدیگری میداده که روایت را مطابق راهنمایی او از همان کتاب بنویسد، و کاملا پیداست که این افراد همه از دانشمندان نبوده‌اند. زیرا: اگر اینان عده‌ای از فضلا بودند جهت نداشت که آیات و دعاها را خود وی بنویسد، و تمام اعراب کلمات را بگذارد، این بخوبی میرساند که آن افراد کاتب عادی بوده‌اند و مجلسی اطمینان بآنها نداشت و فقط گاهی از آنها برای نوشتن متن روایت استفاده میکرده است.

بهمین جهت می‌بینیم بعد از نوشتن روایت چون کاتب اشتباه کرده، آن را خط زده و در ذیل و حاشیه همان صفحه شخصا روایت را بطور صحیح نوشته است، چنان که در کلیشه دوم این کتاب ملاحظه میکنید.

بعضی اوقات هم دستور میداده کاتب متن روایتی را بنویسد و زیر آن را برای بیان و توضیحات وی خالی بگذارد، و چون فرصت نمیکرده بعضی از بیانها و توضیحات نوشته نشده و جای آن همچنان سفید مانده است! سادسا- از بیانها و توضیحات علامه مجلسی در ذیل بعضی از اخبار این کتاب بخوبی پیداست که شخصا با دقت و مطالعه کامل تمام اخبار را میدیده. مثلا در بیان یک

روایت در جلد سوم میگوید: در این باره در فلان کتاب بحث خواهم کرد یا در وسط جلد چهارم مینویسد روایاتی در این خصوص در فلان باب هم خواهد آمد، یا سابقاً در فلان باب و فلان کتاب گذشت، یا در جلد چندم گفتیم که همه حاکی از این است که تمام امور مربوط بتألیف کتاب بعهد خود وی بوده. از خطوط بعضی از مجلداتی که بنظر ما رسیده پیداست که علامه مجلسی قلمی سریع داشته و تمام آیات و دعاها را اعراب میگذاشته است. نویسنده با دقت ملاحظه کردم و ندیدم که در میان آن همه مطالب و آن همه کسره و ضمه و فتحه و تشدید و مدّ و غیره اشتباهی روی داده باشد! و راستی باید مجلس را یک دانشمند کار کشته بتمام معنی موفّق دانست.

سابعا- دانشمند بزرگوار سید عبد الله پسر سید نور الدین جزائری در اجازه

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۸۲

کبیره خود «۱» در شرح حال جدّش علامه منتجع سید نعمت الله جزائری مینویسد: وی از کسانی بوده که در تألیف بحار و مرآت العقول باستادش علامه مجلسی کمک میکرد» همین مضمون را سابقاً هم در باره آمنه بیگم خواهر دانشمند مجلسی از کتاب ریاض الجنه زنوزی و ریاض العلماء نقل کردیم که آن بانوی فاضله هم در تألیف بحار و غیره به برادرش کمک میکرد.

این مطلب بر ارباب تألیف و تصنیف پوشیده نیست که هنگام تألیف خواه ناخواه مؤلف از همکاری بعضی از نزدیکان و شاگردان خود استفاده می‌نماید، این امور هیچ گونه دلیلی بر کسر شأن مؤلف نیست، و از وزن او نمیکاهد. مثلاً اگر مجلسی نوشتن قسمتی از متن روایتی را بخواهرش یا بیکی دو نفر از شاگردانش محوّل میکرده و آنها در طول این چند سالی که او مشغول تألیف این کتاب بزرگ بوده بعضی اوقات بوی کمک کرده‌اند، دلیل این نیست که علم و اطلاع آنها بحار را بوجود آورده و کتاب را باید تألیف عده‌ای دانست! بهمین جهت ما نیز مانند تمام دانشمندان منتجع و مطلع و اهل فن عقیده داریم که این کتاب با عظمت تألیف آن علامه روزگار است و این شهرت عوامانه یا مغرضانه کوچکترین تأثیری در دگرگون ساختن واقعیات ندارد.

آنچه باختصار در این جا نوشتیم نتیجه تتبعات شخصی خود ما بود، بعد از نگارش این مطالب که تدریجاً بچاپ میرسد مکتوبی از مرحوم آیت الله حجت که از مراجع تقلید و مجتهدین بزرگ عصر اخیر بودند، و در سال ۱۳۷۱ قمری در قم برحمت ایزدی پیوستند، بنظر رسید که هر چند نظریات نویسنده مفاد برخی از نظرات آن مرحوم است، ولی چون نظریه ایشان با تعمقی بیشتر و تتبعی بسیار کاملتر میباشد، و دارای مطالب تازه‌ای است، عیناً درج می‌کنیم و توجه خوانندگان را بدان معطوف می‌سازیم.

(۱) نسخه خطی متعلق بنگارنده که از روی نسخه آقای سید محمد حسن جزائری از علمای محترم اهواز استنساخ شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۸۳

نظریه مرحوم آیت الله حجت در باره چگونگی تألیف بحار الانوار

کتاب «بحار الانوار» از متنهای جامعی است که سلسله تألیفات طائفه (شیعه) و مفردات محدثین، ثانی او را در میان خود نداشته، و اخبار انبوهش از منابع عصمت سلام الله علیهم که در وی ودیعه گذارده شده، در هیچ جامعی از جوامع بمقام تجمّع نیامده. البته تنهائی و بی‌نظیری اولین شاهد ارجمندی مقام و اهمیت موقع میباشد.

و او را (چنانچه میتوان گفت) تالی اعجاز قرار داده، علاوه بر جودت نظم و حسن ترتیب و جمع اشتغال بر آیات کریمه مربوطه باخبار، باز بعلاوه بیانات و توضیحات و تذیلات اخبار منقوله که پر از جهات ادبیه و نکات تاریخیه و مباحث نظریه بوده و مثل دریاهاى متلاطم با تراکم امواج حیرت‌آور خود پیش چشم مراجع و منتجع جلوه- گر شده و خود نمائی مینماید.

چنانچه از قرائن پیداست، منظور اصلی از تألیف کتاب بحار جمع متفرقات اخبار و حفظ اصول از تفرق و انقراض بوده، چنانچه عده

زیادی از اصول امامیه بواسطه عوامل تفرقه و مجهولیت با مرور دهور از بین رفته، و منتبّع در معاجم و تراجم رجال و محدّثین بکمیت زیادی از رسائل و اصول و تألیفات بر میخورد که اکنون در دست ما از آنها نشانی بجز نام و عینی بجز اثر بیادگار نمانده. بهمین جهت است که در این کتاب اخباری پیدا می‌شود که ظاهر الضعف هستند یا از کتب و جزواتی نقل شده‌اند که شأن شخصی، مثل مجلسی (ره) اجلّ از اینست که از آنها نقل نماید، فضلا از اینکه اعتماد هم بفرماید، خاصه در قسمت فضائل و مناقب ائمه (ع).

ولی عذر مؤلف واضح و منظورش تنها جمع و حفظ بوده، علاوه بر کثرت مشاغل ایشان، چنانچه بعضی از قرائن وی خواهد آمد، و همچنین کثرت تألیف ایشان مشهور

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۸۴

است، و همچنین در دسترس نبودن نسخ بعضی از کتب و تراجم مؤلفین آنها بسا موجب مجهولیت مؤلفش شده مثل کتاب «ثاقب المناقب» که مؤلف (مجلسی ره) از صاحبش بلفظ «بعض قدماء» تعبیر میکند.

و عجب تر از آن کتاب «الامامة و التبصرة» است که نسبت میدهد به علی بن بابویه، با اینکه سند کتاب مساعد نیست، بلکه این کتاب «جامع الاحادیث» علی بن احمد بن جعفر قمی مؤلف کتاب «العروس» است.

و از همین باب است اینکه نسبت میدهد کتاب «ازاحة العلة فی معرفة القبله» را به فضل بن شاذان (کتاب «العشرة» چاپ کمپانی صفحه ۱۵۲) با اینکه در جای دیگر بخلاف همین کلمه بشاذان بن جبرئیل قمی نسبت میدهد (کتاب العشرة چاپ کمپانی صفحه ۱۵۳) و مثل همین اشتباه و تناقض بصاحب وسائل هم رخ داده و همین کتاب را در وسائل بفضل بن شاذان، و در فهرست وسائل بشاذان بن جبرئیل نسبت داده! و همچنین محدّث نوری در مستدرک، طعن بر صاحب وسائل زده و غفلت از فهرست کرده است.

پیش ما سه جزء از اجزاء بحار از نسخه مؤلف موجود است که همان سه جزء کتاب الایمان و الکفر و مکارم الاخلاق میباشند.

آنچه تدبیر در آنها بدست میدهد و در غیر آنها از نسخ اصل بحار مشاهده نموده- ایم، اینست که: حال این کتاب در چگونگی تألیف و وضع و کتابت غیر از وضعیّت حال سایر تألیفات میباشد. کسی که در یکی از این مجلدات تأمل بکند خواهد دید که جزوات چندی است که هم از حیث کاتب مختلف و هم از حیث خط و قلم مختلف میباشند و بسا حجم و اندازه صفحات و گاهی مقدار و عدد اوراق جزوات هم مختلف و بعضی بزرگ و بعضی کوچک هستند.

و بسا در میان یک جزوه چند صفحه سفید یا در صدر یا ذیل یک صفحه مقداری سفید دیده می‌شود و با این اختلاف فاحش از حیث خط و قلم غالبا خط مؤلف نیستند فقط غالب عناوین ابواب و آیات در صدر ابواب دارند و بیانات که در ذیل اخبار ثبت شده‌اند به خط خود مؤلف‌اند. با این همه بیاناتی که در جلد مکارم الاخلاق ذکر شده با خط غیر است و نوعا از

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۸۵

کتاب مرآت العقول (شرح کافی تألیف مجلسی) نقل شده حتی اینکه لفظ مصنّف که در مرآت العقول بعد از نقل، لازم التّغییر بود، بهمان حال باقی است (مثل اینکه لفظ مصنّف که در مرآت العقول مراد صاحب کافی است بهمان حال باقی مانده) و گاهی بیانات مختصره دو کلمه سه کلمه با خط غیر مؤلف پیدا می‌شود و گاهی بعضی از اغلاط هم بحال خود بيمقابله باقی مانده.

و از همین قبیل گاهی بعضی از روایات در غیر باب خود ذکر شده و بهمان حال باقی مانده (مثل اینکه در جلد (۱۱) طبع کمپانی صفحه ۹۷ باب ۸- احوال اصحاب ابی جعفر الباقر علیه السلام در حاشیه دارد «کا» محمد بن یحیی و محمد بن احمد الروایة) روایتی است متعلّق بحال ابی جعفر محمد جواد علیه السلام و عجبتر اینکه عینا همان روایت را در همین کتاب در احوال حضرت ابی جعفر محمد جواد وارد کرده (جلد ۱۱- چاپ کمپانی صفحه ۱۲۹ «باب فضائل و مکارم اخلاق» روایت ثانیه- کا- عن محمد بن یحیی الخ) و نظیر این در جاهای متفرّق بحار زیاد است.

و در بعضی جاهای ابواب صدر روایات و اسناد چند کلمه از سند بخط مؤلف و ما بقی سند و متن بخط غیر میباشد. و از اختلاط خطوط و کتاب که گاهی بخط نسخ و گاهی ثلث و گاهی تحریر و گاهی خوب و گاهی بد میباشد، و همچنین از تفویض مؤلف امر نقل روایت را بصاحبان خطوط، پر روشن است که آنها عده‌ای از تلامذه و اطرافیان مؤلف بوده‌اند که امر نظم را بآنها واگذار نموده و استعانت می‌جسته و از طبقه کُتاب و نویسندگان بوده‌اند.

و از مجموع این خصوصیات و ضمّ این قرائن بهمدیگر میتوان گفت که مؤلف کتاب را جزوه جزوه کرده و میان تلامذه و اطرافیان خود پخش کرده و بموجب دستوری که بآنها میداده، اخبار را از مظانش نقل میکرده‌اند و بترتیبی که اشاره مینموده‌اند و عناوین بابها را مینوشته بهمان ترتیب وضع اخبار در ابواب مینموده‌اند و مواردی که محتاج بیان بوده در ذیل اخبار سفید میگذاشتند و مؤلف بحسب اقتضاء

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۸۶

بیانی با خط خود در مورد- آن- مینوشته، و در همه این احوال گاه در یک مجلس و گاه متفرّق بوده‌اند.

و همچنین استفاده می‌شود که تمام کتاب در زمان مؤلفش از مسوده به مییضه منتقل نشده بلکه بعضی مجلدات آخری بهمان عنوان مسوده مانده است و برای این مطلب علاوه بر شواهدی که گذشت که دلالت داشتند بعدم فراغت و کثرت اشتغالات تألیفی و مشاغل شرعی مؤلف، که غالباً ممکن نکرده که بچیزی که مینوشته مرتبه دیگر مرور نموده و اصلاح نماید این موضوع را شاهد میتوان گرفت که در طبع کمپانی (که اول چاپ است) در بسیاری از موارد در ذیل بعضی ابواب بیاض اصل بهمان نحو باقی مانده و از این عجیبتر جزء اول چاپ تبریز است و الحمد لله قم- حجه الكوه کمری «۱»

(۱) این نامه را سید عبد الحجه بلاغی در کتاب «مقامات العرفاء» بعینه کلیشه کرده است.

این سید اولاد پیغمبر در اوائل جوانی، گاهی در بعضی از مسجدهای قم روضه‌خوانی میکرده سپس کلاه بسر گذاشته وارد ادارات دولتی می‌شود. در همین موقع که ارزیاب اداره ثبت بوده در تهران و کرمانشاه و بعضی جاهای دیگر راه بخانقاه و بساط درویشی و صوفیگری پیدا میکند و با آنها مربوط میگردد.

آنگاه بعد از شهریور بیست مجدداً عمامه بسر میگذارد و چون برای تأمین زندگی در مضیقه بوده ب فکر می‌افتد با استفاده از اوضاع آشفته مملکت و رونق بازار درویشی و ازدیاد خانقاه- سازی که در چند ساله اخیر بطرز مرموزی ترویج می‌شود، با شیوه تازه‌ای باصلاح صوفیه دست بارشاد همج الرعاع و عوام کالانعام زند تا برای خود از این نمد کلاهی بسازد.

اخیراً بعد از مرگ میرزا عبد الحسین شیرازی که نام خود را «ذو الریاستین» گذارده و مدعی قطبیت دسته‌ای از دراویش نعمت الهی بود، این سید هم نام خود را «حجت علی شاه» گذارده و از مدافعین صوفیگری گشته روز و شب برواج اوهام و خرافات و گمراه ساختن مردم مشغول است.

وی دو کتاب بنام «مقالات حنفاء» در شرح احوال سید حسین درویش که خود را «شمس- العرفاء» می‌نامیده، و کتابی بزرگتر در همان زمینه بنام «مقامات العرفاء» نوشته، و هر رطب و یابسی را در آن جمع کرده، که راستی نمونه اتم جنگ الخرافات است. عکس و دستخط عده‌ای از علما و فقها را کلیشه کرده و آنها را صوفی معرفی نموده و احکام و بدعتهای تازه‌ای وضع کرده؛ و بطور نوش و نیش گاهی از دین و شریعت و علما تعریف، و زمانی بالطائف الحیل نسبت به مروجین شریعت بدگوئی و نکوهش نموده است.

بعلاوه از چند سال باین طرف در صدد افتاده «فیض القدسی» حاجی نوری در شرح حال علامه مجلسی را بفارسی ترجمه کند، و بهمین جهت برای اینکه خود را بیشتر با علما و مجتهدین مربوط سازد و از آن راه بتواند بهتر مردم را اغوا کند، نامه‌هایی بیعضی از مجتهدین نوشته که هر گونه اطلاعی از مجلسی دارند مرحمت کنند تا وی در آن کتاب بنویسد! از جمله مرحوم آیت الله حجت در

پاسخ وی که تصور میکردند، میخواست خدمتی به مجلسی و بحار الانوار کند، جوابی داده‌اند که عینا ما هم بمصداق «صَدَرَ مِنْ أَهْلِهِ وَ وَقَعَ فِي مَحَلِّهِ» آن را در اینجا نقل کردیم بعضی از مراجع هم جواب منفی داده‌اند. از جمله حضرت آیه الله العظمی آقای بروجردی چون در جواب دادن باشخاص دقت و احتیاط مخصوصی دارند، و حتی الامکان نمیگذارند بهانه بدست کسی داده شود، در جواب التماس وی مرقوم فرموده‌اند: «بسمه تعالی - با تراکم موانع و کثرت مشاغل از نوشتن جواب معذرت می‌خواهم!!» مع الوصف سید عبد الحجة عین نامه را که بزبان اوست، با عنوان پشت پاکت! در کتاب مزبور کلیشه کرده تا برساند که آیت الله بروجردی و مراجع تقلید شیعه با «حجت علی شاه» قطب جدید صوفیه! مربوط و مکاتبه دارند، و چنان که اطلاع داریم این کار او در این مملکت که مردم احمق کم نیستند، بی‌اثر نمانده و بعضی فریب او و اجازه اجتهادش را که یک ورقه دولتی است و پیش از شهریور ۲۰ معمولاً برای جواز عمامه می‌گرفتند و فاقد هر گونه ارزش علمی است، خورده‌اند! بنا بر این وظیفه خود میدانیم که چند نکته را در زیر توضیح دهیم: اول اینکه انحراف این مرد اخیراً معلوم شده و جوابی که بعضی از علما بملاحظه نوشتن شرح حال مجلسی بوی داده‌اند قبل از «حجت علی شاه» شدن این سید بوده است. اگر مرحوم آیت الله حجت میدانست این سید ساده مثل صدها سید دیگر که بخدمت ایشان میرسید، روزی جلو شارب را رها کرده و این طور از خرقة و خانقاه بیرون می‌آید، حتی یک کلمه هم در جواب وی نمی‌نوشت؛ هر چند برای شرح حال علامه مجلسی میبود! خوب است علمای ما بیدارتر باشند، و از بزرگ مرجع تقلید شیعیان جهان آیه الله - بروجردی که در این قبیل امور با احتیاط کامل عمل میکنند و بهانه بدست اشخاص دنیا پرست و سودجو و گمراه و گمراه کننده مردم نمیدهند، سرمشق بگیرند و بدون تحقیق، از ظواهر ساده اشخاص فریب نخورند.

سید نامبرده مختصری از شرح حال علامه مجلسی را در «مقالات حنفاء» نوشته و او را یکی از مروجین صوفیه قلمداد کرده است! منظور اصلی وی از نوشتن شرح حال مجلسی نیز همین است. نامه‌هایی که بعلمای نوشته و التماس جواب کرده، هم برای تأیید و تثبیت منظور نامشروع خود بوده است. در صورتی که نظر مجلسی را نسبت بصوفیه خواهید دید.

علمای ما نوعاً عادت کرده‌اند که در این قبیل امور میگویند کسر شأن ماست که با این گونه افراد طرف شویم. حال آنها معلوم است، الباطل يموت بترک ذکره... ولی بدون شک این درست نیست! میدان دادن باین قبیل اشخاص هر چند فاقد شخصیت باشند کار خطرناکی است. مگر کسانی که فرقه‌های صوفیه گنابادی، ذهبی، خاکساری، خراباتی و نعمت الهی و غیره را بوجود آورده‌اند، و هم اکنون در این جنگل مولا - به گمراه ساختن مردم ادامه میدهند، از این سید مهمتر و بهتر بوده‌اند؟ بی‌اعتنائی باین قبیل افراد سید دیوانه‌ای را «امام زمان شیرازی» می‌کند و درویش سفیهی را «بهاء الله» مینماید، و سومی را مرشد و پیر طریقت و چهارمی را قطب الاقطاب از آب درمی‌آورد! این موضوع را ما چهار سال پیش و زمان حیات حضرت آیت الله بروجردی اعلی الله مقامه نوشتیم.

اکنون می‌بینیم پیشینی ما درست در آمده است. سید نامبرده اخیراً بقم آمده و منزلی خریده و پنهانی با افرادی بی‌اطلاع تماس میگیرد، و با ادعای اینکه پنج اجازه از مراجع تقلید و پنج کرسی نامه از اقطاب صوفیه دارد، مشغول ارشاد یا درویش نمودن افراد بی‌خبر و بی‌اراده و خود - باخته است. لابد فردا هم کتابی مینویسد، و تعدادی از رفقای خود را بنام صوفیان قم در خانقاه قم! که منزل خودش باشد، بحساب آورده و قطبیت خود را بهتر تثبیت می‌کند!! حال چرا این روزها بقم آمده! عاقلان دانند در صورتی که اجازات او از علما برای جواز عمامه و غیره بوده و کرسی نامه‌ها هم ارزش پول سیاه ندارد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۸۷

نظر علامه مجلسی در تألیف بحار الانوار

یکی از موضوعاتی که در خصوص «بحار الانوار» علامه مجلسی دستاویز بعضی از

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۸۸

مردم پر مدعای بی‌اطلاع قرار گرفته و بدان وسیله بنظر قاصر خود می‌خواهند از وزن این کوه سنگین بکاهند، وجود بعضی از مطالب ضعیف و غیر مناسب، یا مکررات خسته‌کننده و مدارک و منابع ضعیف، در این کتاب است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۸۹

در صورتی که این نیز نشانه عدم آشنائی و انصاف این قبیل افراد (اعم از دوست و دشمن و خودی و بیگانه و عالم و جاهل) می‌باشد. زیرا اگر اینان با یک مطالعه سطحی علل تألیف بحار و زمان و مکان و شرائطی را که موجب تصمیم علامه مجلسی برای انجام این منظور گردید، در نظر می‌گرفتند، نه تنها این طور در باره این کتاب فکر نمی‌کردند، بلکه مانند افراد مطلع و اهل فن، به روح بزرگ و همت عالی علامه مجلسی درود می‌فرستادند.

گرچه علامه مجلسی خود در مقدمه جلد اول بحار علل تألیف کتاب را شرح می‌دهد، و احتیاج به توضیح بیشتر ندارد ولی با این وصف لازم میدانیم که مختصر توضیحی در این باره بدهیم: علامه مجلسی در عصری میزیسته که فلسفه و عرفان، فقه و حدیث اهل بیت را تقریباً تحت الشعاع قرار داده بود، علما و فقهای شیعه بیشتر میل بفلسفه داشتند، و فقه و حدیث در درجه دوم اهمیت قرار داشت. اندکی پیش از وی فیلسوف نامی میرداماد و بعد از او شاگردش صدر المتألهین شیرازی و فرزند وی و دامادهاش ملا عبد الرزاق لاهیجی و ملا محسن فیض از کسانی بودند که عمر خود را در فلسفه و عرفان صرف کرده و در اوائل کار و پیش از احساس خطر بمنقول و حدیث و اخبار کمتر توجه داشتند. ادامه این وضع مکتب اهل بیت و رواج افکار نورانی آنها را سخت مورد تهدید قرار میداد، و آینده و خیمی را برای علوم دینی مجسم میساخت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۹۰

بعلاوه کتابهای اخبار شیعه بر اثر تاخت و تازها و جنگها و غارتها که مکرر در ایران روی داده بود، و محدودیتهائی که شیعیان پیش از ظهور صفویه داشتند، نوعاً از میان رفته و آنها که باقی مانده بود چندان در دسترس نبود. بهمین جهات شیعه از نظر حدیث و اخبار و فرایض و سنن سخت در مضیقه بود، و بمیزان زیادی محتاج به یک دائرة المعارف شامل همه گونه اخبار در هر باب و موضوع بودند.

این علل و عوامل بود که موجب تصمیم علامه مجلسی برای تألیف بحار الانوار گردید. علامه مجلسی میدانست که عمر زود گذر فرصت اینکه او بتواند تمام اخبار را جمع، و بعد مرتب و منظم و تهذیب و تنقیح نماید بوی نخواهد داد، پس چه بهتر که تمام اخباری که در کتب معتبر شیعه است، همه را یک جا جمع کند، حتی اگر سند آنها ضعیف و احیاناً کتاب غیر معتبری باشد، مشمول نظر وسیع او که حفظ تمام اخبار از زوال و نیستی است قرار گیرد و هر جا فرصت کرد بدون اینکه خود را معطل کند، با نوشتن «بیان» و «توضیح» و «ایضاح» باجمال و تفصیل توضیحی داده و بگذرد، و تحقیق و تفکیک و تهذیب و دقت و تعمق بیشتر را به فرصتهای مناسب موکول کند، یا برای نسل‌های بعدی بگذارد! بهمین جهت می‌بینیم بعضی از نسخه‌ها را که مغلوط بوده، یا جملائی از آن سقط شده، با همان صورت در بحار آورده است تا مبادا «بحار الانوار» از آن خالی بماند حتی در بعضی از بیان‌ها میگوید: «نسخه مغلوط و غیر مرتب و مشوش است، ولی ما آن را نقل کردیم تا اگر بعد از ما نسخه اصل پیدا شود، از روی آن مقابله و تصحیح گردد و گر نه همین نسخه هم که احیاناً خالی از فائده نیست، از بین نرود، و اسمی از آن باقی بماند!!» در حقیقت مجلسی با تألیف بحار الانوار دریائی بوجود آورده که همه گونه گوهرهای قیمتی و درّهای گرانبها، در کنار خزفها و لجنهای دریائی، یک جا در آن یافت می‌شود، و البته دریا هم جز این نمیتواند باشد! آری بحار الانوار علامه مجلسی دریاست، و در دریا همه چیز پیدا می‌شود!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۹۱

مستدرک و منتخب و فهرس‌های بحار الانوار و سایر کتب مجلسی

گذشته از ترجمه آثار علامه مجلسی، بعضی از آنها نیز توسط جمعی از علماء استدراک، و انتخاب شده، و فهرس‌هایی نیز بر آن نوشته‌اند که همه را علامه تهرانی دام بقائه در «الذریعه» نگاشته است، و ما نیز در زیر می‌آوریم:

- ۱- جامع الانوار- مختصر جلد هفتم بحار- تألیف آقا نجفی اصفهانی.
- ۲- نیز مختصر جلد هفتم- از آقا رضی بن ملا محمد نصیر بن ملا عبد الله بن ملا محمد تقی مجلسی، نوه برادر علامه مجلسی.
- ۳- جوامع الحقوق- منتخب جلد شانزدهم بحار- آقا نجفی اصفهانی.
- ۴- درر البحار- تألیف ملا محمد بن محمد بن المرتضی مشهور به نور الدین برادرزاده ملا محسن فیض کاشانی که مکررات و سندهای آن را حذف کرده و احادیث متقن و موثق را انتخاب نموده و بعضی از مجلدات آن را مختصر کرده است، و بعضی از آنها هم طبع شده است.
- ۵- مختصر المزار، مختصر جلد بیست و دوم بحار- توسط یکی از فضلاء گرگان.
- ۶- الشافی- جمع بین بحار و وافی در هفت جلد بزرگ، تألیف ملا محمد رضا ابن ملا عبد المطلب تبریزی که مکررات و بیان‌های آن را انداخته است.
- ۷- منتخب تمام بحار الانوار «۱» ۸- مستدرک بحار- تألیف علامه متتبع مرحوم میرزا محمد تهرانی مقیم سامره که تمام بحار را استدراک کرده است.
- ۹- جنّة المأوی- مستدرک جلد سیزدهم- تألیف علامه نوری.

(۱) الذریعه جلد ۷ صفحه ۲۷.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۹۲

- ۱۰- معالم العیر- نیز تألیف علامه نوری استدراک جلد هفدهم- که بضمیمه دو کتاب مزبور بطبع رسیده است.
- ۱۱- سفینه البحار- تألیف محدث جلیل مرحوم حاج شیخ عباس قمی در دو جلد- این کتاب بترتیب حروف تهجی فهرست کامل تمام دوره بحار الانوار است. سفینه- البحار از کتابهای ذی قیمت و پر مطلب و متقن شیعه است. علاوه بر اینکه فهرست بحار الانوار است، دارای مطالب متنوع و سودمند میباشد، و در کمال اعمال سلیقه و حسن قریحه توسط محدث بزرگوار مزبور، در مدت بیست سال تنظیم و تألیف شده است. ولی متأسفانه این کتاب برای بحار طبع جدید ایجاد اشکال مینماید. زیرا سفینه به ترتیب بیست و پنج جلد طبع سابق بحار تنظیم شده و تطبیق آن با مجلدات بحار چاپ جدید، مشکل و چندان قابل استفاده نخواهد بود. بسیار بجا است که یک یا چند تن از دانشمندان همت کنند، و رموز آن را بچاپ جدید برگردانند که در این صورت خدمتی بسزا بعلم و دین کرده‌اند، و زحمات آن محدث جلیل القدر نیز همچنان محفوظ خواهد ماند.
- ۱۲- مفتاح الابواب- فهرست ابواب بحار- در سال ۱۳۵۲ در تهران چاپ شده است.
- ۱۳- فهرست احادیث بحار با تعیین کتبی که بحار از آنها گرفته است.
- ۱۴- فهرست کتبی که مدارک و مصادر بحار بوده است.
- ۱۵- فهرست بعضی از مطالب بحار.
- ۱۶- مصابیح الانوار- فهرست ابواب بحار برای سهولت استدراک آن.

ترجمه‌های بعضی از کتب علامه مجلسی

بعضی از کتابهای علامه مجلسی از عربی بفارسی و از فارسی بعربی و زبان اردو ترجمه شده، بعضی از آنها هم بطبع رسیده و برخی هم چندین ترجمه شده که ذیلاً از نظر خوانندگان میگذرد:

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۹۳

۱- ترجمه جلد اول و دوم بحار الانوار- که یکی از علماء برای یکی از شاهزادگان سلاطین هند بنام شاهزاده سلطان محمد بلند اختر بفارسی ترجمه کرده است.

۲- نیز ترجمه جلد اول بحار بنام «عین الیقین» ۳- ترجمه جلد دوم بحار- موسوم به جامع المعارف که در ایران بطبع رسیده است (۱).

۴- ترجمه جلد ششم بحار- توسط یکی از علمای اعلام «۲» ۵- ترجمه جلد هشتم بحار- بنام «مجارى الانوار» «۳» ۶- ترجمه جلد نهم بحار- مترجم: آقا رضی بن ملا محمد نصیر بن ملا عبد الله بن محمد تقی اصفهانی «۴» ۷- ترجمه جلد دهم بحار- مترجم: مفتی میر محمد عباس شوشتری لکهنوئی ۸- ترجمه جلد دهم بحار- مترجم: میرزا محمد علی مازندرانی ۹- ترجمه جلد دهم بنام محن الابرار.

۱۰- ترجمه «بزیان اردو» «۵» ۱۱- ترجمه جلد سیزدهم- مترجم: شیخ محمد حسین بن محمد ولی ارومی طبع طهران.

۱۲- ایضا ترجمه جلد سیزدهم مترجم: میرزا علی اکبر ارومی ۱۳- ترجمه دیگری که یکی از علمای هند بدرخواست «شاه بیگم» زوجه سلطان نصیر الدین حیدر، ترجمه نموده است «۶»

(۱) الذریعه جلد سوم صفحه ۱۸ و جلد چهارم صفحه ۸۲.

(۲) الذریعه جلد سوم صفحه ۱۹

(۳) الذریعه جلد سوم صفحه ۲۷

(۴) الذریعه جلد چهارم صفحه ۸۸

(۵) الذریعه جلد سوم صفحه ۲۰ و جلد چهارم صفحه ۱۱۵

(۶) الذریعه جلد سوم صفحه ۲۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۹۴

۱۴- ترجمه جلد چهاردهم مترجم: آقا شیخ محمد تقی اصفهانی معروف بآقا نجفی متوفی بسال ۱۳۳۴ «۱» ۱۵- ترجمه جلد هفدهم بنام «حقایق الاسرار» نیز ترجمه آقا نجفی مزبور ۱۶- ترجمه اعتقادات: بوسیله یکی از علماء.

۱۷- نیز ترجمه اعتقادات. مترجم: ملا محمد کاظم هزار جریبی «۲» ۱۸- نیز ترجمه اعتقادات بزبان اردو مترجم: مولی عابد حسین هندی، در هند بطبع رسیده «۳» ۱۹- ترجمه جلاء العیون بزبان اردو- مترجم: سید محمد باقر هندی معاصر.

۲۰- ترجمه جلاء العیون بعربی. مترجم: علامه نامی سید عبد الله شبر متوفی بسال ۱۲۴۲.

۲۱- مختصر ترجمه جلاء العیون بنام «منتخب الجلاء» و مختصر دیگری نیز از سید عبد الله شبر نامبرده «۴» ۲۲- ترجمه تحفه الزائر بعربی- مترجم: نیز سید عبد الله شبر «۵» ۲۳- ترجمه حق الیقین بزبان اردو- مترجم: سید محمد باقر هندی سابق الذکر «۶» ۲۴-

ترجمه حق الیقین «بزبان عربی»: مترجم: سید عبد الله شبر سابق الذکر «۷» ۲۵- ترجمه حق الیقین «بزبان عربی»: مترجم: ملا محمد مقیم بن درویش محمد

(۱) الذریعه جلد سوم صفحه ۲۲

(۲) الذریعه جلد چهارم صفحه ۷۹

(۳) الذریعه جلد چهارم صفحه ۷۹

(۴) الذریعه جلد پنجم صفحه ۱۲۵

(۵) الذریعه جلد سوم صفحه ۴۳۸

(۶) فیض القدسی - الذریعه جلد هفتم صفحه ۴۱

(۷) الذریعه جلد چهارم صفحه ۱۱۶

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۹۵

خزاعی «۱» ۲۶- ترجمه حلیه المتقین بزبان اردو- مترجم: سید مقبول احمد دهلوی معاصر، بنام تهذیب الاسلام «۲» ۲۷- ترجمه حلیه المتقین بعربی «۳» ۲۸- ترجمه عین الحیات بزبان اردو، مترجم: سید محمد باقر سابق الذکر ۲۹- ترجمه عین الحیات بزبان عربی، مترجم: یکی از علماء

ترجمه حاضر و مشخصات کتاب مهدی موعود

اشاره

در بخش ترجمه کتب علامه مجلسی نوشتیم که جلد سیزدهم بحار الأنوار سه ترجمه دیگر هم شده است. ولی تنها ترجمه مرحوم شیخ محمد حسن ارومی دو سه بار چاپ سنگی و حروفی شده است. هر چند سبک نثر نویسی آن، تا حدی ساده و قابل فهم عموم است، ولی چون مقید بوده سلسله سند را نقل کند، و حشو و زوائد مطالب را در ترجمه هم بیاورد، با توجه بشیوه چاپهای آن، تقریباً مورد استفاده مردم امروز که اصولاً حوصله مطالعه این گونه کتابهای مغلق و قدیمی را ندارند قرار نمیگرفت. بعلاوه چون فاقد هر گونه توضیح و پاورقی لازم است، لذا قسمتهائی از بعضی روایات آن مورد دستبرد و سوء استفاده فرقه بابی و بهائی و ازلی قرار گرفته و حد اکثر استفاده را از آن برفع منظور سوء خود نموده و بدان وسیله بسیاری از مردم ساده- لوح و بی اطلاع را گمراه ساخته‌اند!

(۱) الذریعه جلد سوم صفحه ۵۰۸

(۲) الذریعه جلد هفتم صفحه ۸۳

(۳) الذریعه جلد چهارم صفحه ۹۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۹۶

بطوری که اطلاع داریم بسیاری از خریداران آن ترجمه نیز فرقه بهائی میباشند! فرقه بهائی ترجمه سابق سیزدهم بحار (چاپ اسلامیه!!) را به محافل تبلیغی خود میبرند و با نشان دادن مواردی که قبلاً تعیین نموده و برای بدام انداختن افراد ساده دل و مسلمانان بی اطلاع تازه وارد، آماده ساخته‌اند، نخست آنها را در عقیده سابق خود متزلزل و گیج میکنند، آنگاه رفته رفته بیچاره فریب خورده را بدام افسون و نیرنگ بهائیت که ماسک «تحرّی حقیقت و گفتگوی مذهبی» بآن زده‌اند، میاندازند.

این جهات موجب شد که هنگام پیشنهاد ترجمه جلد سیزدهم بحار به نویسندگان نظر بلزوم ترجمه دیگری که بتواند نواقص ترجمه سابق را جبران نماید، پذیرفت.

اصولاً- نویسندگان مدتها پیش در صدد بود کتابی در اخبار مربوط بمهدی موعود جهان که چهارده معصوم علیهم السلام بوجود و

ولادت و غیبت و ظهور، و دولت جهانی او، بشارت داده‌اند بفارسی شیوا بنویسم، و تمام احادیث صحیح و لازم و غیر مکرر مربوط باین قسمت را بسبک مخصوص دسته‌بندی کنم، و مخصوصا روایاتی را که فرقه بهائی دستاویز قرار داده، یا بیچاره‌ها بر اثر کمی اطلاع فریب آن را خورده‌اند، در آن بیاورم، و سپس هر یک را مورد بحث و بررسی قرار دهم، تا ایادی بیگانه بیش از پیش اذهان ساده لوحان و عوام کالانعام را مشوب نسازند.

ولی چنان که گفتیم نظر بجهات یاد شده، از ترجمه جلد سیزدهم «بحار الانوار» چاره‌ای نبود.

آنچه ما در ترجمه حاضر انجام داده‌ایم امور زیر است:

اول اینکه نویسنده برای تسهیل امر و کمک بفهم خوانندگان در این ترجمه که چاپ اول و دوم آن را نیز طبق قرار داد شخصا بعهدہ گرفتیم، نخست سعی کردیم، از لحاظ حروف چینی طوری باشد که آن همه احادیث پی در پی بهم مخلوط نشود و خواننده را کسل نکند. زیرا ترجمه این گونه کتابها هر چند هم نویسنده استاد باشد، باز ملال آور خواهد بود، لذا برای جبران این امر عناوینی برای آنها قرار داده، و در

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۹۷

هر صفحه عنوان هر روایتی را با حروف (۱۲ سیاه) مشخص کردیم، و فواصل زیادی در میان سطور آن قرار دادیم.

دوم- اینکه در باب پنجم بعکس مؤلف، نخست آیات را با شماره نوشتیم و سپس روایت را ذکر کردیم. جمعا ۵۱ آیه در این باب و ۱۳- آیه در پاورقی، در باره وجود اقدس امام زمان تفسیر و تأویل شده و شاید ۲۰ آیه دیگر باشد که در خلال سایر ابواب مخصوصا در ابواب ۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴ ذکر شده است.

سوم- برای اینکه کتاب بیش از حد قطور نشود، و مطالعه و استفاده آن مشکل نباشد، داستان «جزیره خضراء» را که مؤلف از مجموعه غیر معتبری نقل کرده (صفحه ۷۵۴) و بعضی از روایات مکرر باب سی و دوم و باب رجعت که عینا در ابواب سابق حتی مکرر ترجمه شده است، و قسمتی از باب توقیعات که در پاورقی علت آن را توضیح داده‌ایم، ترجمه ننمودیم.

چهارم- چنان که گفتیم مؤلف در ذیل بعضی از روایات «بیان» و «توضیح» و «ایضاح» دارد. آنچه مربوط بمعنی روایت و قابل استفاده بود تحت عنوان «مؤلف» آوردیم، و هر چه معنی لغات و تعبیرات بود، در خود متن هنگام ترجمه لفظ بکار بردیم، گاهی در میان هلالین قرار دادیم، و زمانی، در ترجمه عبارات منعکس ساختیم، البته باید متوجه بود که غالب مطالبی که در بین هلالین است، توضیحاتی از خود ماست.

پنجم- اینکه تمام روایاتی که بهائیان مورد استفاده تبلیغاتی خود و گمراه- ساختن مردم قرار داده‌اند، همه را حتی بطور مکرر و در چند باب ترجمه نمودیم، و در این مورد، ملاحظه سنگین شدن کتاب را نکردیم. تا مبادا حذف آن موجب دستاویز آنها گردد. ولی چون هنگام ترجمه فرصت نداشتیم، تمام آن موارد را یاد داشت کنیم قسمتی از آن را در مقدمه توضیح میدهیم، و برای سهولت امر همه را در فهرست کاملا مشخص کرده‌ایم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۹۸

ششم- برای اطلاع خوانندگان بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی و رجال حدیث و راویان اخبار را باجمال شناساندیم، و در موارد لازم تا آنجا که حوصله داشته‌ایم، توضیحات- لازم یا از خود و یا از دیگران- آورده‌ایم، و اماکن و اسامی اشیاء را شرح داده‌ایم و در نتیجه کتابی جامع و پر مطلب، و ممتّع در اختیار پویندگان راه حقیقت و علاقمندان بامام زمان علیه السلام نهاده‌ایم.

البته صریحا میگویم، نظر باهمیت موضوع و سنگینی کار و گرفتاری نویسنده و تشویش خاطر، چنان که منظور داشته‌ام از عهده این کار بزرگ بر نیامده‌ام.

استادان علامه مجلسی

علامه مجلسی از محضر بسیاری از علمای نامی و فقهای بزرگ کسب علم و فضیلت نموده، و مقامات علمی و عملی را طی کرده یا از آنان بدریافت اجازه نائل گشته است که از جمله این عده میباشند:

- ۱- پدر عالیقدرش ملا محمد تقی مجلسی رضوان الله علیه.
- ۲- ملا محمد صالح مازندرانی سابق الذکر متوفی بسال ۱۰۸۱۳- دانشمند بزرگ مولی حسین علی فرزند عالم نامور ملا عبد الله شوشتری که فقهی اصولی و مؤلف کتاب «تبیان» در فقه است.
- ۴- حکیم مدقق میر رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی حسنی طباطبائی نائینی متوفی بسال ۱۰۹۹ که از اجله حکما و محققین بوده است.
- ۵- دانشمند متبحر میر محمد قاسم طباطبائی کوهپائی.
- ۶- سید بزرگوار محمد بن شریف بن شمس الدین رویدشتی اصفهانی.
- ۷- عالم جلیل القدر میر شرف الدین علی بن حجه الله حسنی شولستانی مقیم مشهد مقدس و مدفون در آنجا.
- ۸- شیخ علی بن حسن بن تاج الفقهاء شهید ثانی مؤلف شرح کافی، الدر المنثور حواشی بر شرح لمعه، و غیرها. که در سن نود سالگی بسال ۱۱۰۳ رحلت نمود.
- مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۹۹
- ۹- دانشمند محدث میر محمد مؤمن بن دوست محمد استرآبادی مؤلف کتاب «رجعت» مجاور مکه معظمه که در سال ۱۰۸۸ همان جا بدست دشمنان شهید شد، وی داماد محدث مشهور ملا محمد امین استرآبادی، و مؤلف کتاب «فوائد المدنیه» است.
- ۱۰- محدث بزرگوار سید محمد مشهور به سید میرزای جزائری.
- ۱۱- شیخ بزرگوار عبد الله بن جابر عاملی که از بستگان مادر مادر علامه مجلسی بوده است.
- ۱۲- محدث عالیمقام نامی شیخ حرّ عاملی مؤلف کتاب «وسائل الشیعه» چنان که خود در فائده پنجم آخر وسائل مینویسد: علامه مجلسی آخرین کسی است که بمن اجازه داد و من هم بوی اجازه دادم! ۱۳- محدث عظیم الشأن و عالم جلیل القدر ملا محمد طاهر قمی که از مفاخر علمای ماست، و در قم شیخ الاسلام بوده است. مؤلف کتاب «تحفه الاخیار» در ردّ صوفیه.
- ۱۴- دانشمند بزرگوار قاضی میر حسین، چنان که در ریاض العلماء او را با همین تعبیر یاد کرده و میگوید: «وی از اساتید اجازه استاد استناد (مجلسی) ادام الله فیضه است و استاد در صحت کتاب فقه الرضا بوی اعتماد جست».
- ۱۵- حکیم محقق و محدث بلند قدر ملا محسن فیض کاشانی متوفی ۱۰۹۱ مؤلف کتاب وافی و غیره که از بزرگترین دانشمندان ذو فنون ماست.
- ۱۶- دانشمند بزرگ و نقاد بصیر و متبحر در انواع علوم: سید علیخان شیرازی متوفی بسال ۱۱۲۰.
- ۱۷- دانشمند جلیل القدر محمد محسن بن محمد مؤمن استرآبادی رحمه الله علیه.

شاگردان علامه مجلسی

در این بخش شاگردانی که نزد وی تحصیل کرده‌اند، یا از وی بدریافت اجازه نائل گشته‌اند، مذکور میگردند. محدث نوری در فیض القدسی مینویسد:

اینان دانشمندانی هستند که من آنها را شناختم، در حالی که شاگردان علامه

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۰۰

مجلسی بیش از اینهاست که من بگویم توانسته‌ام با کمی اطلاع و فقدان وسیله، بر اسامی همه آنها اطلاع یابم. میرزا عبد الله اصفهانی شاگرد مجلسی در «ریاض العلماء» مینویسد: «شاگردان استاد بالغ بر هزار نفر بودند! و شاگرد دیگرش سید نعمت الله جزائی در «انوار نعمانیه» مینویسد: بیش از هزار نفر بودند!! و اینان:

۱- سید بزرگوار و محدث عالیمقام سید نعمت الله جزائی نامبرده است، که بگفته نوه‌اش سید عبد الله جزائی در اجازه کبیره خود: چند سال روز و شب در خدمت علامه مجلسی حضور داشته و آن مرد بزرگ برای او همچون پدری مهربان بود.

۲- علامه محقق میر محمد صالح بن عبد الواسع داماد مجلسی مؤلف کتاب شرح استبصار و شرح من لا یحضره الفقیه متوفی بسال ۱۱۱۶.

۳- دخترزاده‌اش میر محمد حسین خاتون آبادی فرزند دانشمند میر محمد صالح سابق الذکر مؤلف کتاب «حدایق المقربین» که سابقا گفتار او را در باره جدش علامه مجلسی نقل کردیم.

۴- عالم متبحر خبیر حاج محمد اردبیلی مؤلف کتاب مشهور «جامع الزوات».

۵- دانشمند عظیم الشأن و عالم متتبع بصیر میرزا عبد الله اصفهانی معروف به افندی مؤلف کتاب «ریاض العلماء».

۶- علامه مدقق و محدث عالیقدر مولی ابو الحسن شریف بن محمد طاهر عاملی اصفهانی نجفی این مرد بزرگ خواهرزاده میر محمد صالح سابق الذکر و جد مادر شیخ اعظم شیخ محمد حسن نجفی صاحب «جواهر الکلام» است.

۷- سید جلیل میرزا علاء الدین گلستانه شارح نهج البلاغه.

۸- عالم ربانی حاج محمد طاهر بن حاج مقصود علی اصفهانی.

۹- شیخ فاضل فقیه مولی محمد قاسم بن محمد رضا هزار جریبی.

۱۰- محقق عالیمقام و مدقق بزرگوار ملا محمد اکمل پدر استاد کل آقا محمد باقر بهبهانی - چنان که در اجازه علامه بحر العلوم تصریح کرده است.

۱۱- علامه متبحر نامی شیخ سلیمان ماحوزی بحرینی مؤلف کتاب «البلغه»

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۰۱

و «المعراج» در رجال و سایر تألیفات ارزنده.

۱۲- عالم نحریر ملا رفیع بن فرج گیلانی مقیم مشهد مقدس معروف به «ملا رفیعا».

۱۳- دانشمند جلیل القدر شیخ احمد بن محمد حظی بحرینی مؤلف کتاب «ریاض الدلائل».

۱۴- فقیه پاکسرشت شیخ محمد بن یوسف نعیمی بلاذری.

۱۵- عالم بزرگوار مولی مسیح الدین محمد شیرازی.

۱۶- دانشمند جلیل ملا محمد ابراهیم سریانی.

۱۷- سید عالیقدر میر محمد اشرف حسینی مؤلف کتاب بزرگ «فضائل السادات» ۱۸- فاضل نیکو خصال ملا عبد الله یزدی (با ملا عبد الله یزدی صاحب حاشیه اشتباه نشود).

۱۹- دانشمند متبحر شیخ محمد فاضل که از شاگردان پدرش نیز بوده است ۲۰- حاج ابو تراب که درست از وی اطلاع نداریم.

۲۱- فاضل نبیل حاج محمد نصیر گلپایگانی.

۲۲- محدث بلند قدر شیخ حُرّ عاملی سابق الذکر صاحب وسائل الشیعه ۲۳- دانشمند بزرگوار سید علیخان شیرازی سابق الذکر، دو نفر اخیر از نظری استاد و از لحاظی شاگرد مجلسی بوده‌اند.

۲۴- فاضل پرهیزکار حاج محمود بن حاج غیاث الدین محمد اصفهانی.

۲۵- سید عالیقدر میر محمد معصوم قزوینی پدر سید بزرگوار آقا سید حسین قزوینی معاصر وحید بهبهانی و استاد اجازه علامه بحر العلوم.

۲۶- علامه محقق مولی محمد بن عبد الفتاح تنکابنی معروف به «سراب» مؤلف کتاب «سفینه النجاه» در کلام و تألیفات بسیاری دیگر.

۲۷- دانشمند فاضل میر محمد صادق مازندرانی.

۲۸- عالم پارسا شیخ حسن بن ندی بحرینی.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۰۲

۲۹- ملا عبد الله مدرّس، که مدرّس یکی از مدارس مشهد مقدس بود.

۳۰- دانشمند بزرگ سید علی بن محمد اصفهانی معروف به «امامی» مؤلف کتاب «التراجیح» در فقه که بگفته مؤلف ریاض العلماء تمام اقوال فقها را در آن آورده است، ترجمه شفا و اشارات شیخ رئیس ابن سینا بفارسی، کتاب هشت بهشت که ترجمه هشت کتاب معروف علمای ماست. مانند: خصال، کمال الدین، عیون اخبار الرضا، امالی شیخ صدوق و غیره.

۳۱- عالم متبحر ملا محمد حسین طوسی استاد شهید سعید: سید نصر الله حائری ۳۲- فاضل متتبع خبیر شیخ عبد الله بن نور الدین.

۳۳- سید عظیم الشان میر محمد مهدی بن سید ابراهیم قزوینی سابق الذکر.

۳۴- محقق بصیر میر محمد صالح حسینی قزوینی.

۳۵- حکیم متکلم مولی علی اصغر مشهدی.

۳۶- محدث بزرگ و فقیه نامی آقا محمد صادق تنکابنی اصفهانی.

۳۷- عالم بزرگوار محمد بن مرتضی مشهور به نور الدین و مؤلف تفسیر «الوجیز» برادرزاده ملا محسن کاشانی. قبلا هم گفتیم که وی بحار الانوار را مختصر کرده و «درر البحار» نامیده است.

۳۸- دانشمند فاضل محمد قاسم بن محمد صادق استرآبادی.

۳۹- عالم خبیر ملا محمد رضا بن محمد صادق بن مقصود علی مجلسی پسر عم علامه مجلسی.

۴۰- دانشمند مفسر بزرگوار میرزا محمد مشهدی صاحب تفسیر «کنز الدقائق» در چهار جلد که بهترین تفسیرهاست.

۴۱- فاضل دانشمند ملا محمد داود.

۴۲- سید فاضل میر عبد المطلب که اصول کافی را نزد علامه مجلسی خوانده است.

۴۳- عالم ربّانی مولی ابراهیم گیلانی.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۰۳

۴۴- فاضل کامل مولی جمشید بن محمد زمان کسکری.

۴۵- سید ادیب لیب میر علیخان گلپایگانی.

۴۶- دانشمند فقیه ملا محمود طبسی.

گفتار علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار

اکنون که تا حدی خوانندگان با علامه مجلسی و ارزش کار پر ثمر او در تألیف کتاب با عظمت بحار الانوار آشنا گشتند، بسیار مناسب میدانیم که سرآغاز گفتار آن بزرگ مرد جهان تشیع را در مقدمه بحار که در ضمن میزان سعی و کوشش گرانقدر او را نیز

آشکار میسازد، ترجمه نموده و از لحاظ عموم فارسی زبانان بگذرانیم، و توجه مخصوص همگان را بدان معطوف سازیم. علامه مجلسی بعد از حمد و ثنای خداوند و درود بر حضرت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين عليهم السلام میگوید:

«ای پویندگان حق و یقین! و گروندگان بریسمان پیروی خاندان سید المرسلین، صلوات الله عليهم اجمعین! بدانید که من در اوائل جوانی اشتیاق زیادی بتحصیل انواع علوم و فنون داشتم، و بفضل الهی وارد دایره آن شدم، و قدم در گلزار آن نهادم، و با خوب و بد آن مواجه گشتم، تا اینکه آستینم از میوه‌های رنگارنگ آن پر شد، و گریبانم از بهترین نوع آنها اشباع گردید. از هر چشمه‌ای جرعه گوارائی نوشیدم، و از هر خرمنی دو مشت برداشتم.

سپس به فوائد و نتایج آن علوم نگریستم، و در باره مقاصد محصلین و آنچه موجب ترغیب آنها برای نیل بسرانجام تحصیل آن علوم است، اندیشیدم. آنگاه در آن قسمت که برای جهان دیگر سودمند بود، و انسان را بکمالات شایسته میرساند، دقت و تأمل نمودم، تا بفضل و الهام باری تعالی بیقین دانستم که اگر علم و دانش از منبع زلالی که از سرچشمه‌های وحی و الهام میجوشد، گرفته نشود، عطش انسان را برطرف نمی‌سازد، همان طور که حکمت نیز وقتی از رهبران دین که عقلای بشریت هستند، اخذ نشود گوارا نخواهد بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۰۴

من در نتیجه مطالعات خود تمام علوم را در کتاب خداوند عزیز (قرآن مجید) که بهیچ وجه باطلی در آن راه ندارد، و در اخبار خاندان پیغمبر که خزینه دار دانش آن حضرت و ترجمان وحی او بودند یافته و دانستم که دانش قرآن مجید عقول بندگان را برای استنباط خود کافی نمیداند، و جز پیغمبر و امامان عالی‌مقام که خداوند آنها را برگزیده و پیک وحی الهی در خانه‌های آنان فرود آمده است، کسی بآن احاطه پیدا نمی‌کند! چون باین نتیجه رسیدم، آنچه را که زمانی در راه آموختنش صرف عمر کرده بودم، با اینکه در زمان ما رواج کامل دارد، ترک گفتم و سراغ چیزی رفتم که میدانستم در سرای دیگر نافع بحالم می‌باشد، با اینکه اینها (احادیث و اخبار) در عصر ما بازار کساد دارد!! از میان علوم دینی بررسی و جستجوی اخبار ائمه اطهار عليهم السلام را برای کار خود برگزیدم و در آن باره به بحث و تحقیق و مطالعه پرداختم، و چنان که میباید با دقت آنها را از نظر گذراندم. و باندازه لازم نیروی تفکر خود را در پیرامون آن بکار انداختم در نتیجه اخبار و آثار خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را همچون کشتی نجاتی یافتم که مملو از ذخائر نیکبختیها است، و مانند آسمانی دیدم که مزین بستارگان فروزان و نجات دهنده از ظلمت نادانی‌ها است.

راه‌های علوم و اخبار اهل بیت روشن، و پرچم‌های هدایت و رستگاری در آنها برافراشته است. و صدای دعوت کنندگان آن برای سعادت و نجات از مهالک، در راه‌های آن شنیده می‌شود. من در طی طریق آن، بگلزارهای پر گل و بوستانهای سرسبزی رسیدم که با شکوفه‌های هر علم و میوه‌های هر حکمتی زینت یافته بود. در طی منازل آن راهی روشن و آبادان دیدم که آدمی را بهر گونه عزت و مقام عالی، نائل میگرداند به هیچ حکمتی بر نخوردم جز اینکه گزیده آن را در گفتار و اخبار اهل بیت پیغمبر دیدم؛ و به حقیقتی دست نیافتم مگر اینکه اصل آن را در آنجا یافتم!! بعد از مطالعه و تحقیق کتب متداول و مشهور و احاطه بر آنها، به تتبع در اصول معتبره گمنام پرداختم. اصول و کتابهایی که: در اعصار گذشته و زمانهای متمادی،

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۰۵

بواسطه سلطه پادشاهان مخالف شیعه، و پیشوایان گمراه، یا بعلت رواج علوم باطله در میان نادانهای مدعیان فضل و کمال، و یا بلحاظ اینکه گروهی از علمای متأخر کمتر توجه بآن نموده و در تطاول ایام فراموش گشته بود.

زیرا اخبار و آثار خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از هر علم و فنّ دیگر، جامعتر و کافی‌تر و کاملتر است. لذا برای تأمین این منظور در شرق و غرب به جستجوی آن کوشیدم، و نزد هر کس گمان بردم چیزی هست برای دست یافتن بآن اصرار ورزیدم. عده‌ای از برادران دینی من در این راه بمن کمک کردند، و برای یافتن آنها به شهرها سفر نمودند، و بهر نقطه و ناحیه‌ای که امکان

داشت سرزدند، تا آنکه بفضل خداوند بسیاری از کتب قدیمی و اصول معتبره که در زمانهای گذشته مورد استفاده و استناد علما بوده و دانشمندان ما در زمانهای فترت بآنها رجوع میکردند، در نزد من جمع شد.

چون در آنها دقت نمودم، دیدم مشتمل بر فوائد زیادی است، که کتب مشهور و متداول کنونی خالی از آنست. در میان آنها بر بسیاری از مدارک احکام دین آگاه شدم با اینکه اکثر علما اعتراف نموده‌اند، که کتب موجود از وجود مدرکی که بتواند بتنهائی مأخذ حکم قرار گیرد، خالی است! بهمین جهت نهایت سعی و کوشش خود را بعمل آوردم تا آن اخبار و اصول معتبر شیعه را رواج داده و تصحیح کنم و منظم و منقح گردانم.

زیرا من می‌بینم که زمان در منتهای فساد غوطه‌ور است! و اکثر اهل زمان هم از آنچه موجب ترقی معنوی آنهاست، روگرداندند، لذا ترسیدم مبدا این کتابها بزودی بهمان سرنوشت و فراموشی و هجران سابق خود، باز گردد! و بیم آن دارم که بواسطه عدم مساعدت روزگار خیانت پیشه، این آثار ذی قیمت، دستخوش تشّت و پراکندگی گردد.

با اینکه این کتابها را در اختیار داشتم، و از دست فنا محفوظ مانده بود، ولی باز اخبار متعلق بهر مقصدی در ابواب متفرّق و فصول مختلف آمده بود، بطوری که کمتر اتفاق می‌افتاد که یکنفر بتمام اخبار یک مقصد دست یابد. شاید همین پراکندگی و بی‌نظمی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۰۶

هم یکی از علل فراموشی این کتابها و خارج شدن از حیز انتفاع و قلت رغبت مردم بضبط آن بوده است. من بعد از طلب خیر و استمداد از خداوند متعال عزم خود را جزم کردم که همه آن را در یک کتاب بزرگ که فصول و ابواب آن منظم، و مقاصد و مطالب آن مضبوط باشد جمع کنم، و نظم و ترتیب دهم. آنها را با نظم غریب و سبک تألیفی عجیب که مانند آن در مؤلفات و مصنفات علمای گذشته، بی‌سابقه باشد.

بحمد الله آنچه میخواستم به بهترین وجه جامه عمل پوشید، و بیش از آنچه امید داشتم و خود را برای آن آماده کرده بودم! تحقق یافت. هر بابی را با آیات مربوطه بعنوان آن باب شروع نمودم. سپس قسمتی از آنچه مفسرین ذکر کرده‌اند، اگر نیاز به تفسیر و بیان داشت آوردم.

در هر بابی یا تمام خبر متعلق بعنوان باب را نقل کردم، و یا قسمتی از آن را که مربوط بود آوردم و بقیه را در مورد دیگری که مناسب‌تر بود ذکر نمودم، و اشاره کردم که قسمت اول آن در کجا ذکر شده است.

تا بدین گونه فائده منظور با رعایت کمال ایجاز و اختصار بدست آید. آنگاه هر حدیثی که احتیاج بشرح و توضیح داشت، بازم با اختصار «توضیح» دادم و «بیان» نمودم. مبدا با شرح و تفصیل، باب‌ها طولانی و حجم کتاب زیاد شود، و تحصیل آن برای طالبین مشکل گردد. در عین حال در نظر دارم که اگر مرگ مهلت دهد و تفضل الهی مساعدت نماید، شرح کاملی متضمن بسیاری از مقاصدی که در مصنفات سایر علماء نباشد، بر آن (بحار الانوار) بنویسم و برای استفاده خردمندان قلم را بقدر کافی در پیرامون آن بگردش در آورم! یکی از فوائد پسندیده کتاب ما (بحار الانوار) اینست که مشتمل بر کتب و ابواب پر فائده‌ای است که علمای گذشته آن را سر بسته نهاده و یک کتاب و باب مستقل برای آن نگشوده‌اند. مانند کتاب عدل و معاد، و ضبط تاریخ پیغمبران و ائمه اطهار علیهم السلام و کتاب سماء و العالم (آسمان و جهان) که مشتمل بر چگونگی عناصر و موالید و غیره است و بر خوانندگان کتاب پوشیده نیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۰۷

ای برادران دینی من! و ای دوستان ائمه طاهرین (ع) اگر شما در اظهار دوستی خود صادق هستید بشتاید بجانب خوانی که من گسترده‌ام و با دستهای اعتراف و یقین آن را بگیرید، و با وثوق و اطمینان چنگ بآن زنید و از آنها نباشید که چیزی بر زبان میرانند که در دل ندارند، و از آنها نباشید که از روی نادانی و گمراهی دلهاشان از بدعت‌گذاری و هواپرستی سیراب شده است و با

سخنان باطل خود آنچه را ادیان حقه ترویج کرده‌اند با حق مخلوط می‌سازند.

برادران من! بشما مژده میدهم، مژده میدهم بکتابی که جامع مقاصد و دارای نکات بی‌نظیری است که روزگار بخوبی و روشنی آنها نیاورده است، و ستارگانی است که از افق غیب درخشیده و چشم بندگان بروشنی و درخشندگی آن ندیده است.

رفیق شفیقی است که پیش از این کسی در صداقت و وفا مانند آن را یاد ندارد. ای بیچاره‌ای که منکر شاخه‌های تناور و ساقه‌های فضل و احسان آن هستی، همان حسد و عناد و کور دلی که داری برای تو کافی است! و ای کسی که اعتراف به مقام بلند و حلاوت بیان بحار الانوار نمیکنی تردیدی که از جهل و گمراهی و حماقت تو سرچشمه گرفته، برایت بس است!! من نظر باینکه این کتاب مشتمل بر انواع علوم و حکمتها و اسرار است، و از مراجعه بتمام کتب بی‌نیازکننده میباشد آن را بحار الانوار (دریاهای نور) جامع گوهرهای اخبار ائمه اطهار، نامیدم. از خداوند سبحان امیدوار چنانم که از فضل و مرحمت و منتی که بر این بنده امیدوارش دارد این کتاب مرا تا موقع قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باقی داشته، و آن را مرجع دانشمندان و مصدر دانشجویان علوم ائمه دین قرار دهد و علی رغم ملحدان پست و فرومایه پاینده بدارد! در ظلمتهای قیامت برای من نور و روشنی باشد، و از آنچه در آن روز مردم میدانند، موجب امن و سرور گردد. در سرشکستگی روز حساب، نعمت و کرامت، و در کشاکش روزگار همواره ذکرش در میان باشد. زیرا هر کسی امید فضل و رحمت از او دارد، و صاحب هر نعمتی و دارنده

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۰۸

هر کار نیکی فقط اوست و الحمد لله اولاً و آخراً، و صلی الله علی محمد و اهل بیته الغر الميامین النجباء المکرمین».

وفات علامه مجلسی

علامه مجلسی بعد از یک عمر گرانها و تعلیم و تربیت صدها شاگرد دانشمند، و تألیف و تصنیف و ترجمه ده‌ها کتاب سودمند و مؤثر دینی عبری و فارسی، و آن همه آثار خیری که از خود بیادگار گذارد، مطابق نقل «روضات الجنات» از میر محمد حسین خاتون‌آبادی سابق الذکر که خود نوه مجلسی بوده است، در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان سال ۱۱۱۰ هجری، اوائل سلطنت شاه سلطان حسین صفوی در سن هفتاد و سه سالگی چشم از این جهان فانی فرو بست و روح پر فتوحش بآشیان جنان پرواز نمود، و در مسجد جامع اصفهان پهلوی پدر علامه‌اش ملا محمد تقی مجلسی مدفون گردید. آرامگاه مجلسی از زمان درگذشتش تا کنون همواره مزار مجاورین و مسافرین از زن و مرد مسلمان بوده است.

این فرد شعر ماده تاریخ روز و ماه و سال رحلت آن مرحوم است و الحق که نیکو سروده شده است:

ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد توضیح اینکه جمله «ماه رمضان» بحساب ابجد (۱۱۳۷) می‌شود که اگر بیست و هفت از آن کم کنیم (۱۱۱۰) خواهد شد! ضمناً شاعر نکته سنج با کسر بیست و هفت از ماه رمضان اشاره بروز و ماه واقعه فوت او هم کرده است! بعلاوه این دو دلیل دلیلهای دیگر هم در دست است، و همه شواهد زنده است که علامه مجلسی در سال ۱۱۱۰ دیده از این جهان فرو بسته، بنا بر این جای بسی تعجب است که در پشت مجلدات بحار الانوار طبع جدید صریحاً (۱۱۱۱) نوشته‌اند که بدون شک اشتباه است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۰۹

مستشرقین انگلیسی و علامه مجلسی

شاید برای یک بار هم که شده خوانندگان نام ادوارد برون انگلیسی را شنیده باشند، این مرد از مستشرقین معروف است که چندی در ایران توقف داشته و کتابها و رسائل بسیاری بفارسی و انگلیسی در باره ادبیات ایران و اخلاق و آداب و اطوار زندگی ایرانیان نوشته و از این رو در میان ما مشهور و طرفداران زیادی پیدا کرده است.

شاهکار او «تاریخ ادبیات ایران» در چهار جلد است که میگویند: در مدت بیست سال نوشته و در آن از اوضاع ادبی و تاریخی و اجتماعی ایران از قدیم الایام تا زمان خودش سخن رانده است. آراء و عقائد در باره این مستشرق انگلیسی و ایران دوستی او و زحمتی که راجع بتاریخ ایران و اوضاع دینی و احوال رجال ملی و مذهبی ما کشیده، مختلف است. اغلب او را شخصی بیغرض و دوستدار ایران میدانند. یکی از طرفداران سرسخت او مرحوم محمد قزوینی است که در اروپا او را دیده و مدتی با هم مأنوس بوده‌اند.

ایشان در زمان حیات «برون» و بعد از مرگ او، همه جا او را استاد خود خوانده و بشاگردی وی فخر میکنند! نوشته‌های مرحوم قزوینی در بسیاری از مردم زود باور و فرنگی مآب کشور گل و بلبل مؤثر واقع شده و طبعاً جمعی بدون تعمق و تتبع در نوشته‌های برون، بوی علاقمند شده و او را یک فرد بیگانه، اما عاشق ایران و فرهنگ و تمدن و همه چیز ایران معرفی کرده‌اند! مرحوم قزوینی در مقاله‌ای که بمناسبت فوت برون نوشته و جزو بیست مقاله ایشان، و هم در اول جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران ترجمه رشید یاسمی چاپ شده است نامبرده را مردی خیر اندیش و بیغرض دانسته و مینویسد: «گمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد. زیرا که خدمت او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبوده، در عالم سیاست نیز خدمات شایان بوطن ما نموده اما مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۱۰

خدمات ادبی آن مرحوم را بجزأت میتوانم سوگند بخورم که ما بین جمع مستشرقین اروپا و آمریکا هیچ کس این همه زحمت در این راه نکشیده است، و مخصوصاً هیچ کس بادیات و ذوقیات و معنویات ایران، یعنی بافکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خالص و عاری از هر گونه شوائب و اغراض سیاسی و جاهی و مالی نورزیده است! ما کار نداریم که مرحوم قزوینی چه نوشته‌اند، و محبت ایشان و امثال ایشان به ادوارد برون ناشی از چیست. ایشان با شیوه صلح کلی و وسعت مشرب که دارند در باره ادوارد برون، عباس افندی، حزب بهائی، و سایر مسلکهای باطله که اوها هم بشر بوجود آورده، یا دست مرموز اجانب برای برهم زدن وحدت و استقلال ما، و جلوگیری از پیشرفت ایرانیان و مسلمانان ساخته است، چیزها نوشته‌اند، که شاید مورد پسند بسیاری از مردم بی‌قید و بی‌علاقه بدین باشد. ولی ما که از دریچه دین حنیف اسلام باو ضاع مینگریم، نمیتوانیم حقایق را مبهم و سربسته و دو پهلو با تلون حال و احتیاط همه جانبه بنویسیم، بطوری که طرفداران هر مسلک و مرامی آن را پسندیده، و همه کس حتی صاحبان مذاهب باطله و عمال اجانب را از خود خشنود کنیم! ادوارد برون چه نوشته است؟

آنچه موجب شد که ما در این خصوص بسط مقال دهیم، یک مورد از غرض ورزی و سوء نظر وی در تاریخ ادبیات ایران است. ادوارد برون در آن کتاب جلد چهارم ترجمه مرحوم رشید یاسمی صفحه ۱۱۵ تحت عنوان «غلبه ملاحا که فرد اکمل آنها ملا محمد باقر مجلسی بوده است» می‌نویسد: «در عهد ملا حسین (شاه سلطان حسین صفوی) آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت و بدبخت بود، علاوه بر خواجه‌سرایان یک طبقه دیگر نیز نشو و نما یافت و قوی شد. اقتدار این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود! این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمد باقر مجلسی قاتل صفویه و کفار که شخصی مهیب و هول‌انگیز بود

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۱۱

بر آنها ریاست و برتری داشت.

«مریدان و معتقدان او گویند: پس از فوتش بقلیل مدتی، حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ (میلادی) مقصود حمله

محمود افغان در سنه ۱۱۳۵ هجری به اصفهان است) بآن درجه از سختی و تیرگی رسید، و اظهار میدارند که فقدان چنان بزرگوارى ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوه انتقاد دارند، آن پیشآمدها را تا درجه‌ای مربوط بسختگیری‌ها و آزادی‌کشی‌های او و همفکرانش خواهند دانست».

بطوری که ملاحظه می‌شود این شرق‌شناس کهنه کار انگلیسی، بایرانیان سرمشق میدهد که اقتدار و نفوذ طبقه علماء بزرگ و مراجع دینی، چندان برای مصالح روحانی و ملی ایران نافع نیست! بنا بر این تز «روحانیت از سیاست جداست» که ساخته دول استعمارگر آنها و بوسیله مبلغینی امثال «برون» یاد نوکران ایرانی خود میدهند، باید بمرحله اجرا درآید! علامه مجلسی را که (طبق دستور شرع اسلام) مخالف صوفیه و بت پرستان و یهود و نصاری، و هموطنان ادوارد برون بوده که در زمان مجلسی با همان نیرنگ و تزویری که وارد هندوستان شدند و بنام «کمپانی هند شرقی» کم کم آن کشور پهناور و پر نعمت را تصاحب کردند، تازه بداخله ایران نیز راه یافته بودند، شخصی مهیب و هول انگیز معرفی میکند و با تردستی مخصوصی گناه بی‌حالی شاه نالایق صفوی را بگردن او و همفکران وی یعنی سایر علماء بزرگ شیعه میاندازد، و با طرز ماهرانه‌ای افراد فرنگ رفته و ساده لوح ایرانی و نسل جوان را از دین و روحانیت منزجر نموده و تلویحا سرمشق میدهد که ملت ایران نباید اجازه اظهار وجود به علمای مذهب بدهند و مطلقاً اهمیتی برای آنان قائل نباشند، و باوامر آنها ترتیب اثر ندهند!! ادوارد برون این موضوع را به تقلید از هموطن خود «سرجان مالکم انگلیسی» برای ایرانیان دیکته نموده، و خود با مهارت تشریح کرده، و از آن بهره برداری نموده است. از این جهت آنچه جان مالکم نوشته هم در زیر می‌آوریم و سپس پاسخ هر دو

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۱۲

را یک جا میدهم

جان مالکم انگلیسی چه نوشته؟

سرجان مالکم که سه بار سفیر کبیر انگلیس در دربار فتحعلی شاه بوده است، کتابی بنام تاریخ ایران در سه جلد بزرگ نوشته که بفارسی نیز ترجمه و منتشر شده است. وی یکی از رجال سیاسی و نظامی انگلیسی بوده، و در «تاریخ ایران» لطمه بزرگی بحیثیت ایران زده است. زیرا در غالب موارد موقعیت و مفاخر و حیثیت ملی و دینی ما را بر خلاف سیره تاریخ نگاری دگرگون ساخته و مورد نقد و استهزاء قرار داده، و حقیر و کوچک شمرد است! از جمله در جلد اول کتاب مزبور صفحه ۲۸۳ ضمن بحث از اوضاع عصر صفویه و سقوط اصفهان بدست محمود افغان مینویسد: «منقول است که در مرض موت سلیمان (شاه سلیمان صفوی) امرائی که حضور داشتند مخاطب ساخته گفت: اگر آرامی می‌خواهید سلطان حسین را بسلطنت بردارید و اگر افتخار ملک و ملت مقصود است عباس میرزا را بشاهی اختیار کنید.

لکن خواجه‌سرایان که در آن وقت صاحب مناصب عالیه بودند بجهت مصلحت خود سلطان حسین را اختیار کردند. سلطان حسین پادشاهی ملایم طبع بود و در مراعات ظاهر مذهب باقصی‌الغایه میکوشید. لکن این محاسن وی از معایب پدرش بیشتر سبب خرابی مملکت شد.

ملاها و سادات بمناصب عالیه سربلند شدند، و هر کجا مدرسه‌ای بود مانند حریم مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا گشت. هر کس بهر عمل شیعی حتی قتل نفس! اقدام کردی و چون از همه جا دستش کوتاه شدی بمدرسه پناه بردی! و آن مدرسه بست بود، و اینها همه بدستور العمل یکی از ملاهای متعصب که ملا محمد باقر مجلسی نام داشت بود (!).

گویند چند روز بعد از جلوس سلطان حسین باغرای وی (یعنی مجلسی) حکم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۱۳

کرد جمیع شرابها و گلابهایی که متعلق به پدرش بود بریزند و ظروف آنها را بشکنند و همچنین بسبب او جمیع طوائف و فرق مذهب اسلام صدمه خوردند. از آن جمله فرقه متصوفه که آباء و اجداد حسین خود از این فرقه بودند. حکم شد که هر جا خانقاهی از ایشان بود خراب کنند، و اکابر ایشان باخراج یا بجلائی وطن در اطراف عالم پراکنده شدند. از آن جمله شیخ محمد علی حزین است که بهندوستان رفته در بنارس فوت شد.

پاسخ جان مالکم انگلیسی

این بود آنچه جان مالکم انگلیسی نوشته که با نوشته ادوارد برون چندان تفاوتی ندارد. نوشته این دو نفر نیز از کتاب «تاریخ انقلاب ایران» تألیف «کروسینسکی» و «شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی بحر خزر» تألیف «جونانس هانوی» است که این دو انگلیسی نیز در اواخر دوره صفویه در اصفهان میزیستند.

بدیهی است اروپائیان سود پرست که بهمین منظور بایران سفر نموده و جز تأمین منافع و عظمت ملک و ملت خود مقصودی نداشته، و برای حفظ موقعیت خویش بعکس ما ایرانیان و لو با تظاهر، سخت پابند دین خود بوده و هستند، نمیتوانند بسط و توسعه دین اسلام و نفوذ علمای روحانی را که ضد مسیحیت میباشند به بینند، و ناچار از آنند که با هر وسیله شده، آنها را در نظر خودی و بیگانه از اعتبار و اقتدار و احترام بیاندازند و جاده را برای پیشرفت نفوذ سیاسی و تأمین مقاصد استعماری خود صاف کنند.

جان مالکم در نقل مطالب فوق چند دروغ شاخدار گفته و مرتکب غرض ورزی صریح شده است. زیرا علامه مجلسی فقط چهار سال با شاه سلطان حسین معاصر بوده، و تقریباً چهل سال پیش از وی دارای وجهه عمومی و حوزه درس هزار نفری و شیخ الاسلام اصفهان بود. بنا بر این ملاها و سادات نه تنها در عصر شاه سلطان حسین دارای نفوذ و اقتدار بودند، بلکه از اوائل صفویه که مملکت در کمال امن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۱۴

و آرامی بود، دارای مناصب عالیه بوده‌اند.

آیا میتوان باور کرد که علامه مجلسی مرتکبین عمل شنیع، حتی قتل نفس را که بمدرسه پناه میبردند، بر خلاف دستور اسلام از مجازات معاف بدارد، و در پناه خود حفظ کند؟ آیا این مطلب را ما جز از این مرد انگلیسی، از مورخ بی‌غرضی یا در کتابی دیده‌ایم؟! آیا علامه مجلسی برای جلوگیری از شرابخواری دستور میدهد، شرابها و گلابها (!) را بریزند، و ظروف آن را بشکنند؟! فرض کنیم ریختن شراب مصلحت بوده، گلاب چرا؟ و شکستن ظروف شراب طبق چه مجوز شرعی؟ آیا علامه مجلسی نمیدانست که از این راه جلو شرابخواری گرفته نمیشود؟

راجع بصدمة دیدن طوائف ضد اسلام بعدا بحث میکنیم، در باره اخراج شیخ محمد علی حزین از اصفهان و رفتن وی بهندوستان، میگوئیم: شیخ محمد علی حزین در سال ۱۱۳۴ هنگام محاصره اصفهان توسط افغانها حضور داشته، و بعد بوسیله‌ای از محاصره بیرون آمده و بهندوستان رفته و در «بنارس» مرده است.

چنان که خود وی در «تاریخ حزین» مفصلاً شرح فرار خود را از محاصره افغانها داده و ادوارد برون هم «در تاریخ ادبیات ایران» جلد چهارم نوشته است.

بطوری که گفتیم وفات علامه مجلسی سال ۱۱۱۰ بوده، بنا بر این شیخ محمد علی حزین چهارده سال بعد از رحلت مجلسی، آنهم بوسیله هجوم افغانها، و محاصره اصفهان نه سختگیری علامه مجلسی از اصفهان گریخته است فرار او که یک مرد دینی و روحانی بوده چه مناسبتی با سخت گیری علامه مجلسی داشته است؟! جان مالکم انگلیسی بعد از آن دروغ پردازی‌ها در باره مجلسی که گناه سقوط اصفهان را با حکومت شرعی وی مربوط میسازد، در دنباله مطلب سابق، این طور سوء استفاده میکند: «تغلب افغانه از

این مقدمات نتیجه میگیرد» و ادوارد برون نیز همین نتیجه را گرفته که صریحا می‌رساند هر دو از یک مکتب برخاسته‌اند و نزدیک استاد درس خوانده، و یک هدف و مأموریت داشته‌اند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۱۵

«ملکم» در همان کتاب تعریف زیادی از شاه عباس اول میکند که چقدر اهمیت به ارمنی‌ها و مسیحیها میداد، و آنها را از پرداخت مالیات معاف داشته احترام زیادی برای آنها قائل بود!!

نظریه برون در باره شاه عباس ثانی

ادوارد برون هم در صفحه ۱۰۸ جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران در باره شاه عباس ثانی مینویسد: «شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرگ داشت. نسبت بخارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابدا اجازه نمیداد که از نظر مذهبی بآنان صدمه وارد آید! و میگفت: «هیچ کس جز خدا صاحب وجدان و عقیده آنان نیست. من فقط بجسم و ظاهر آنان حاکم هستم و تمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند، پیرو هر مذهبی میخواهند باشند. شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد بهره‌مند سازد».

توضیح ما

بطوری که ملاحظه می‌شود «برون» شاه عباس ثانی را بخاطر اینکه باجانب و عیسویان آزادی کامل میداده و برخلاف دستور قرآن مجید که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ ﴿۱﴾ آنها را با ایرانیان برابر دانسته بود، تمجید میکند و او را دارای روحی نجیب و بزرگ میدانند! ولی علامه مجلسی که بوظیفه ملی و مذهبی خود عمل کرده و یک نفر ایرانی وطن دوست و با شخصیت بوده و بکفار و بت پرستان هند و یهود و نصاری و صوفیه اجازه خرابکاری و جاسوسی و ضربت زدن بدین و مذهب شیعه نمیداده، و نمیگذاشته آزادانه به تخریب دین و تضعیف روحیه مسلمانان پردازند، و مسلمانان را از

(۱) یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را دوستان خود مگیرید! آیه ۵۱ سوره مائده

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۱۶

معاشرت با آنها و شرابخواری و فسق و فجور که ارمغان همشهریان ادوارد برون بوده است، نهی میکرده مردی مهیب و هول انگیز قلمداد کرده، و گناه سقوط اصفهان و مملکت ایران را که پانزده سال بعد از وی روی داده، و هیچ گونه ارتباطی با او نداشته است، از ناحیه آن مرد عالیقدر ایران و اسلام می‌داند!

نظریه برون در باره شاه سلطان حسین

«ادوارد برون» در صفحه ۱۱۰ جلد چهارم تاریخ خود شاه سلطان حسین را این طور معرفی میکند: «این پادشاه حالت طلبگی داشت و از فقه بی‌اطلاع نبود و بی‌اندازه در تحت نفوذ ملاها واقع میگشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی بلیغ داشت. بحدی که برای خود لقب «ملا» تحصیل کرده بود. هر چند بدوا در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت، اما بعدها باصرار مادر بزرگ و ابرام ندمای شرابخوار و خواجه‌سرایان جاه طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان در وی تأثیر نمود که بهیچ وجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار ندما و خواجگان خود وامیگذاشت که هر طور میل دارند امور

مملکت را حلّ و عقد نمایند. آنان نیز با کمال خودسری رفتار میکردند»

توضیحات ما

از این گفته میتوانیم اتخاذ سند کرده و بگوئیم: آری تا علامه مجلسی زنده بود مملکت ایران با قلت تدبیر پادشاهش محروس بود و با مرگ وی رو بویرانی نهاد! زیرا چنان که گفتیم وفات علامه مجلسی سال ۱۱۱۰ و سقوط اصفهان سنه ۱۱۳۵ بوده. و بگفته برون «شاه سلطان حسین بدوا در نهی منکرات سعی کامل داشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی بلیغ مبذول میداشت، ولی بعدها باصرار مادر بزرگش (زوجه شاه عباس ثانی که برون خیلی از وی تعریف میکند) و ندمای

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۱۷

شرابخوار!! و خواجه سرایان» میگسار و بی حال و عیاش از آب درآمد.

بعلاوه بطوری که همه مورّخین نوشته‌اند و از جمله سرجان مالکم نیز در تاریخ خود مفصلاً نوشته ابتدای برخورد افغانها با ایران بر سر عزل حکومت قندهار بود که از طرف شاه سلطان حسین یکنفر ارمنی گرجی را بحکومت آنجا منصوب داشته بودند، هر چند مردم افغان از ظلم این حاکم ارمنی نزد پادشاه نالایق مسلمان دست بتظلم برداشتند سودی نبخشید. تا اینکه «میروس» افغانی پدر محمود افغان بقندهار حمله آورد و آن را تصرف کرد! این واقعه یک سال بعد از فوت علامه مجلسی بود آنهم بر سر عزل یک حاکم ارمنی!! در واقعه اصفهان نیز چنان که سرجان مالکم «نوشته وزیر جنگ پادشاه متعصب شیعه «والی عربستان» یک نفر سنی بوده که خود را در مرکز دولت شیعه جا زده بود، و او بود که مقدمات سقوط اصفهان را فراهم آورده، نمیکذاشت سلاح و نفرات کافی برای مقابله با افغانها بیرون شهر فرستاده شود! تا کم کم اختیار از دست شاه بیرون رفت، و والی سنی عربستان منظور خود را عملی ساخت و مملکت شیعه را بدست محمود افغان سنی داد! از اینجا بخوبی پیداست که شاه سلطان حسین بعد از فوت علامه مجلسی مرجع بزرگ روحانی ایران تغییر رویه داد، و افراد فرومایه و مغرض و خائن بر وی مسلط شدند تا جایی که نه تنها دیگر تدبیر و سیاست و حوصله مملکت داری نداشت، بلکه آن جنبه تدین و اظهار مسلمانی را هم کنار گذاشت، و در این پانزده سال بعد از رحلت علامه مجلسی شیخ الاسلام مقتدر اصفهان، ندمای شرابخوار، وزرای خائن، و خواجه سرایان بقدری آزادی عمل پیدا کرده و در فساد فرو رفته و شاه را احاطه کرده بودند که بقیمت سقوط پایتخت و انقراض سلسله صفویه تمام شد! ولی ادوارد برون و سرجان مالکم دو مأمور کهنه کار و ورزیده انگلیسی ایران- دوست! گناه شرابخواری و بی حالی شاه، و سلطه حاکم ارمنی بر سر مسلمانان، و فسق و فجور درباریان و خیانت وزیر سنی را، بگردن علامه مجلسی پیشوای توانای

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۱۸

شیعه و مرد نامی ایران انداخته، و بدین وسیله ایرانی را از نضج گرفتن علماء و روحانیون بر حذر میدارد! معلوم نیست چرا جناب ایشان این نصیحت را بملل اروپا و مخصوصاً ملت انگلیس نمیکند که از نفوذ مقامات روحانی نصاری و اطاعت از پاپ اعظم! بر حذر باشند، و نمیگویند که: اقتدار آنها بصلاح ملت و مملکت نیست!.

معلوم می‌شود آنچه برای آنها نان است برای ما بلای جان است! ما در تاریخ صفویه میخوانیم که در زمان سلاطین بزرگ صفویه شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه عباس اول، علما بیشتر با شاه مربوط بودند، بطوری که صدر اعظم‌ها اغلب از میان علمای بزرگ انتخاب شده و مجلس شاه پر از فقها و مجتهدین بوده است! جالب توجه اینست که نه تنها در آن زمانها اقتدار و نفوذ علما موجب سقوط مملکت و ضعف شاه نگردید، بلکه ایام درخشان و عصر طلائی دولت صفوی همان زمانها بوده است، فتوحات پادشاهان و تدبیر و سیاست مداری آنها و عمران و آبادی کشور ایران در عصر صفویه همه و همه در عصر این سه پادشاه بزرگ بوده است.

ولی در عصر شاه سلطان حسین، در میان تمام وزرای او حتی یک عالم دینی نبود و دربار وی بعد از رحلت علامه مجلسی در بست

در دست خائنین و رجال تن پرور و شرابخواران بود.

شاه سلطان حسین فطرتا مردی سخیف و نالایق بود، چنان که گفتیم او فقط چهار سال اوائل سلطنتش با علامه مجلسی معاصر بوده، و در آن موقع هنوز آثار عدم لیاقت و لالابالی‌گری او آشکار نبود. پیشتر از صاحب حدائق نقل کردیم که آن عالم بزرگ قبل از سرجان مالکم و ادوارد برون، او را به قلت تدبیر و ضعف بسیار معرفی کرده است (۱).

نظر برون در باره اسلام و شیعه

ادوارد برون در جای دیگر از تاریخ خود که نثر نویسان ایران را معرفی

(۱) صفحه چهل و دو را بخوانید

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۱۹

میکند تحت عنوان «خدمات مجلسیها» شرحی در باره علامه مجلسی نوشته است که هر چند از آنان تمجید میکند، ولی باز نتوانسته است بی‌علاقگی خود را از زحمات آنها در رواج دین اسلام، پنهان بدارد! وی در فصل نهم جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹۱ مینویسد: «پیش از این گفتیم که: در موقع ظهور شاه اسماعیل و رسمیت دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود و بنا بر مندرجات «روضات الجنات» ملا محمد تقی مجلسی شخصی بود که بعد از استقرار سلسله صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت. پسرش ملا محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم بحار الانوار را بعربی نوشت و تصانیف ذیل را بزبان فارسی تحریر کرد ...

و پس از ذکر کتب فارسی علامه مجلسی میگوید: «اما جای عجب است که در ضمن این کتب نام یکی از مهمترین تألیفات او (حقّ الیقین) برده نشده است، این کتاب در ۱۱۰۹ هجری ۱۶۹۸ (میلادی) تألیف شده و با کمال نظافت در ۱۲۴۱ (هجری) و ۱۸۲۵ (میلادی) در طهران چاپ گردیده است. مرحوم (ام. ازوبی برستین کازیمیرسکی) عازم شد که این کتاب را بفرانسه ترجمه نماید، اما از خیال خود انصراف یافت، و نسخه اصل ترجمه خود را نزد من فرستاده تقاضا کرد که کار او را پایان ببرم اما متأسفانه هیچ وقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم (!) اگر چه به زحمتش می‌ا (!!!) زیرا که هیچ ترجمه واضح و معتبری از عقائد شیعه در هیچ زبان اروپائی موجود نیست!!»

نظریه ما در باره ادوارد برون انگلیسی

چطور ما میتوانیم ادوارد برون را ایران دوست بدانیم، با اینکه او خود را حاضر نکرده ترجمه حقّ الیقین علامه مجلسی را برای اطلاع اهل اروپا که بقول وی هیچ گونه اطلاعی از مذهب شیعه ندارند، تمام کند؟ معرفی مذهب شیعه، که مذهب رسمی ایرانیان بود آیا خدمت بایران نبود؟ آیا علامه مجلسی ایرانی نیست؟ کسی که

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۲۰

از سیر تا پیاز ایرانی را به اروپائیان شناسانده است، اگر این دانشمند بزرگ ایرانی و خدمات مؤثر او را در برگرداندن احادیث عربی به نثر سلیس و ساده فارسی، هم درست مورد بحث قرار میداد و یک کتاب آنها را ترجمه و از بودجه اوقاف منتشر میکرد چه میشد. بسیار شگفت آور است که مرحوم قزوینی بر خلاف شواهد زنده، سوء نظر و دسیسه بازیهای مستر برون که از جمله همین مورد گویا و نوشته صریح اوست، مینویسد:

محبت او بعالم اسلام عموماً و بایران و ایرانیان خصوصاً فی الحقیقه حدی نداشت (!) و هیچ غرض مادی عملی از قبیل جاه و یا مال یا سیاست یا خدمت بوطن خود (!! و امثال ذلک در آن ملحوظ نبود!) «۱» ادوارد برون که آن همه کتاب و مقدمه و مقاله در باره بابی‌ها، ازلیها، و بهائیان ایران نوشته، ده‌ها رساله و کتاب در باره صوفیه و خرقه و خانقاه و عقائد و خرافات آنها تحریر کرده، و آن همه از روزنامه نویس‌ها و تصنیف‌سازان عهد مشروطه تعریف کرده است. چرا باید با مجلسی یکی از بزرگترین شخصیت ایرانی، میانه‌ای نداشته باشد؟ پاسخ آن یک جمله است و آن اینکه: تقویت روحانیون بزرگ و رواج دین اسلام بضرر اروپائیه و دشمنان ایران است! و آنها نمیتوانند نقشه‌های خود را در داخله ایران عملی سازند، و همه چیز ما را به یغما ببرند، حتی رجال ما را دست بسته در اختیار خود داشته باشند و بفتح مطامع خود برقصانند! پس باید این طبقه را کویید تا سر بلند نکنند، و بالتجیه راه برای استعمارگران باز شود. چنان که این نقشه بعد از ادوارد برون هم عملی شد و نتیجه مطلوبی هم داد! بهر حال آنچه ادوارد برون در مواردی از «تاریخ ادبیات ایران» و «طب اسلامی» که تقدم پزشکان ایرانی را در علم طب بسبک زنده و مسخره‌ای شرح داده است، و «مقدمه نقطه الکاف» که برای تقویت فرقه ازلی و بهائی و حفظ و معرفی آنها بخارجیان و ایجاد اختلاف در داخله

(۱) بیست مقاله قزوینی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۲۱

ایران نوشته، و مخصوصاً «یک سال در میان ایرانیان» «۱» خود و سایر رسائل و کتابهایش با آشنائی کاملی که بروحیات ایرانیان داشته، نوشته است، طوری نقادان منصف و محقق بی‌غرض را بدگمان میکند که نمیتوانند محبت‌های او را نسبت به ایران و ایرانی، واقعی و نشانه صمیمیت و بی‌غرضی دانسته و عاری از هر گونه اغراض سیاسی و شائبه استعماری بدانند! دوستان و مقلدین وی اصرار دارند او را یک فرد اروپائی عاشق ایران بدانند و خدمات او را نسبت بایران بی‌آلایش نمایش دهند، ولی بگفته‌ی کسانی که بیشتر دماغ تحقیق و قوه انتقاد دارند، خدمات او را برای مقابله با حریف شمالی یعنی دولت تزار روس که در آن ایام چشم بمنافع ایران دوخته بود دانسته، و عقیده دارند که مستر برون یک فرد انگلیسی کهنه کار و شرق‌شناس ورزیده بوده، که وجود نافع او در اوائل قرن بیستم و دوره امپراطوری انگلیس، از نظر دور اندیش اداره شرق وزارت خارجه انگلستان و سازمان حساس «انتلیجنت سرویس» مستور و معطل نمانده است. مخصوصاً با سوابق و خاطرات بسیار تلخی که ما ایرانیان از دسیسه بازی‌های اجانب بخصوص نژاد انگلیسی و بالاخص مستشرقین آنها داریم، چگونه میتوانیم نظریه مرحوم قزوینی و همفکران او را در باره ادوارد برون بپذیریم، و او را خدمتگزار ایران و ایرانی بدانیم؟!

تصویر علامه مجلسی

تقریباً سه عکس و تصویر از علامه مجلسی در دست هست. تصویر اول همان است که در مقبره مرحوم مجلسی (اصفهان) بوده و در سال ۱۳۲۳ شمسی با وصیت - نامه آن مرحوم، در یک صفحه بزرگ چاپ و منتشر و در «ریحانه‌الادب» و بعضی از کتابها نیز کلیشه شده است.

(۱) در بحث از «بهائیگری» از مندرجات این کتاب وی که کاملاً منظور سیاسی او را روشن میسازد سخن خواهیم گفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۲۲

تصویر دوم در جلد اول «بحار الانوار» طبع «دار الکتب الاسلامیه حاج شیخ محمد آخوندی» چاپ شده، و ما نیز از روی کلیشه آن، در این کتاب چاپ کردیم.

تصویر سوم متعلق باق‌ای سید محمد مشکاه استاد دانشگاه تهران بوده که در جلد اول فهرست کتابخانه ایشان که بدان‌شگاه تهران اهداء نموده‌اند، چاپ شده.

ما برای اطلاع، نامه‌ای باق‌ای مشکاه نوشته و در باره این تصویرها و اصالت تصویر متعلق بخودشان توضیح خواستیم، ایشان در جواب نوشته‌اند:

«تصویری که در کتابخانه اهدائی بنده موجود است: و عکسی از آن در جلد اول فهرست کتابخانه مزبور بچاپ رسیده، معتبرترین عکسی است که از مرحوم مجلسی وجود دارد. زیرا این تصویر را مرحوم آقا نجف نقاش معروف (که چند سالی بعد از مجلسی در گذشته) با قلم توانای خود نقاشی کرده، و بسیار هنرنمائی نموده است. در این تصویر اصل مینیاتور با یک کتیبه نقاشی و تذهیب عالی در جزو کتابخانه اهدائی این بنده در کتابخانه دانشگاه موجود میباشد که در قاب خاتمی گذارده شده و در صندوق نسوز نگهداری می‌شود».

تصویری که در این کتاب کلیشه شده چند فرق جزئی با تصویر متعلق بکتاب - خانه آق‌ای مشکاه دارد. در آن تصویر فرورفتگی بالایی بینی نیست، و بینی کمی فربه‌تر است. بعلاوه محاسن مرحوم مجلسی سفیدتر و کوتاه‌تر و شخصا با حال‌تر میباشد. خطوط عمامه و لباس هم در این تصویر درشت و روشتر است، و جز اینها چندان فرقی ندارد.

علامه مجلسی و صوفیه

سلاطین صفویه از یک خاندان آذربایجانی صوفی مشرب بودند. مرد نامی این سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی است که می‌گویند خود صوفی بوده و مدتی دنبال انسان کامل می‌گشته، و در شیراز بملاقات شیخ سعدی رفته ولی صحبت او را نپسندیده سپس نزد شیخ زاهد گیلانی رفته و داماد او شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۲۳

فرزند او سلطان جنید و نوه‌اش سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی نیز ریاست صوفیان شیعه اردبیل و آذربایجان را داشته‌اند، ولی درست معلوم نیست که آنها تا چه اندازه پای بند تصوف بوده‌اند. آیا آنها هم چله‌نشینی و ترک حیوانی، ذکر جلی، ذکر خفی، سماع، وجد، رقص و پایکوبی را مانند سایر فرق صوفیه با کم و بیشی اختلاف شعار خود ساخته بودند، یا فقط نظر باوضاع محیط و استفاده از فرصت بمنظور سیاسی و قیام مذهبی علیه حکومت سنی که در ایران حکمرانی میکردند بصوفیگری دل بسته بودند؟ بنظر ما آنها ابتدا بمقررات درویشی و بدعت‌های صوفیانه که از اهل تسنن سرچشمه گرفته است، اعتنا نداشتند و خرقه و کرسی نامه و سلسله و طریقتی نمیشناختند.

زیرا می‌بینیم ملا عبد الرحمن جامی شاعر و صوفی معروف با همه شهرتی که «شیخ صفی الدین اردبیلی» داشت در کتاب «نفحات الانس» که شرح حال سلسله مشایخ صوفیه است، از وی نام نبرده، و سایرین هم اصلاً سلسله‌ای برای شیخ صفی - الدین و اولاد و اتباع وی ذکر نکرده‌اند.

اگر بعضی از اکاذیب در کتب صوفیه راجع بکشف و کرامات وی دیده شود، همه ساخته صوفیه عهد صفویه است که بعنوان تملق و چاپلوسی در نزد پادشاهان این دودمان، دست باین مجعولات زده و شیخ صفی الدین را یک صوفی تمام عیار معرفی مینمودند.

آنچه از آثار صوفیه در ظهور این سلسله می‌بینیم اینست که «صفویه» در مقابل شیوع تصوف در بین اهل تسنن، جمعی از شیعیان را نیز بدین نام خوانده و آنها یک جبهه واحد و مجهز سیاسی تحت عنوان «صوفیه» که نزد عموم اعتباری داشتند بمنظور گرفتن زمام امور از دست سلاطین و امرای ترکمانان «آق قویونلو» که بر فارس و آذربایجان و غرب ایران حکومت میکردند، و همه از سنیان متعصب بیگانه بودند تشکیل دادند. آن جبهه را که بعدها بصورت نیرومندی در آمده «قرلباش» می‌گفتند.

شعار اینان حتی سالها بعد از روی کار آمدن سلاطین صفویه، اطاعت از مرشد کامل

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۲۴

یعنی شاه وقت بود.

از اینجا پیداست که تصوف صفویه جنبه سیاسی داشته، و گر نه «شاه» کجا و مرشد کامل کجا!! صفویه از صوفیه همان استفاده را میکردند که عثمانیهای ترکیه مینمودند چه دولتهای عثمانی در اوائل کار از وجود فرقه‌های متنوّذ در ایش و مخصوصاً سلسله نقشبندی و بکتاش که هم سرباز بودند و هم درویش، استفاده میکردند. چنانچه در میان عیسویها تا مدتی پس از جنگهای صلیبی همین رسم متداول بود و مردمی نیم نظامی و نیم مذهبی شوالیه دوتامپل و شوالیه سوسپیتالیه و شوالیه توتوتیک وجود داشتند (۱) غیر از این هیچ گونه اثری از ذکر و سلسله و طریقت و اجازه و تلقین و این بازیها که شالوده صوفیان سنی و شیعه است، در زندگی سلاطین صفویه دیده نمیشود.

نفوذ علمای شیعه در دوره صفویه

بهمین جهت می‌بینیم وقتی صفویه بر سر کار آمدند، بجای اینکه بازار صوفیگری رونق گیرد، علما و مجتهدین شیعه عرب و عجم باین کشور شیعه شده روی آوردند مانند محقق اول شیخ علی کرکی، شیخ لطف الله میسی که مسجد او هنوز در اصفهان معروف است، شیخ حسین بن عبد الصمد پدر شیخ بهائی، و خود شیخ بهائی و شیخ علی منشار پدر زن او که همه از علمای عرب جبل عامل بودند، و مانند میر غیاث الدین منصور شیرازی، میرداماد، علامه مجلسی اول و دوم که همه در دولت صفویه دارای مناصب مختلف شیخ الاسلامی یا منصب وزارت و مشاورت شاه بودند، و در تمام دوران صفویه یک صوفی و درویشی را نمی‌بینیم که سمتی یافته و کز و فرّی داشته است.

البته معلوم است که هر چند تصوف صفویه جنبه سیاسی داشته، ولی درویشهای دوره گرد و عرفان‌با فان بی‌قید و بند که جنگ هفتاد و دو ملت را همه عذر نهاده بودند، از فرصت استفاده نموده و از این عنوان و اشتهار اجداد صفویه بتصوف (بهر

(۱) تاریخ عمومی قرون وسطی، عبدالحسین شیبانی جلد ۳ ص ۲۸.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۲۵

معنی که واقعا بوده) استفاده میکردند، و شاه هم احیانا از خانقاه ساختن و معرکه‌گیری آنها جلوگیری نمی‌نموده است ولی از این حدود تجاوز نکرده‌اند.

دانشمندانی که علیه صوفیه قیام کردند

نخستین کسی که علنا در دولت صفویه با صوفیه درافتاد و عقائد خرافی آنها را بیاد انتقاد گرفت، عالم عظیم الشان ملا محمد طاهر قمی استاد اجازه علامه مجلسی بود که شیخ الاسلام قم بوده، و از محدّثین نامور بشمار می‌آمده. اصلاً شیرازی ولی در قم سکونت داشته چنان که خود میگوید نخست بی‌علاقه بصوفیه نبوده ولی بعدها که پی بفساد مشرب آنها میرسد سرسختانه بمبارزه با آنان قیام میکنند، آنهم در دولت صفویه که صوفیان بیاد آن شارب می‌جوند! ملا محمد طاهر کتابهایی چند در ردّ صوفیه نوشته که از جمله «ملاذ الاخیار» عبری، و «تحفه الاخیار» فارسی سلیس و پر مغز است (۱).

ملا محمد طاهر در مبارزه خود، برای از میان بردن صوفیه چندان توفیقی نیافت و فقط توانست زمینه را برای دانشمند دلسوز و بیدار و زنده دل آینده علیه رواج بازار بوق و پوست و کشکول و بدعتها و خرافات صوفیه آماده سازد. بعد از وی شاگردش علامه

مجلسی راه او را دنبال کرد و عملاً جلو بدعت‌های آنها را گرفت و در کتابهای فارسی و عربی خود سخت بر آنها تاخت. چنان که قبلاً در صفحه چهل و دو از شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق در این خصوص و از گفته «برون» و «مالکم» انگلیسی، اشاره‌ای رفت.

بعد از علامه مجلسی در اواخر سلطنت آغا محمد خان قاجار، دوباره مردم به شارب‌گذاری و بیعاری و بیکاری و بی‌بند و باری یعنی صوفیگری خو گرفته بودند،

(۱) کتاب «تحفه‌الاخیار» چاپ و منتشر شده. مطالعه آن را بعموم خوانندگان محترم توصیه می‌کنیم.

در این کتاب شما بخوبی پی بماهیت تصوف و اوهام و عقائد خرافی صوفیه می‌برید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۲۶

و مرشدانی همچون معصوم علی هندی «۱» که مردی مرموز و مجهول الهویه بود و نسب او هنوز هم معلوم نشده، و مریدان او نور علیشاه، فیضعلی شاه اصفهانی، معطر - علیشاه، مظفر علیشاه، رونقعلی شاه کرمانی و غیره پیدا شده، بازار خرافات را رونق بخشیدند. در این موقع با قیام نابغه بزرگ آقا محمد علی کرمانشاهی فرزند ارشد استاد کل وحید بهبهانی مؤلف کتاب «مقام الفضل» که خود با سه واسطه خواهرزاده علامه مجلسی است، بکلی تار و مار شدند. بطوری که قریب پنجاه سال صوفیگری از این مرز و بوم ورافتاد. آنگاه در دولت محمد شاه قاجار و صدارت وزیر او حاج میرزا آقاسی که یک درویش خرافی و مهمل و بی‌اراده بود از گوشه و کنار مملکت، سرو کله در اویش با بوق و کشکول پیدا شد، و کم کم ایران را بصورت جنگل مولا در آورد! صوفیه مانند هر فرقه گمراه و اقلیت بی‌ثباتی که طبق معمول هر دانشمند پارسای زاهد و خوشنامی را بخود منتسب میدانند، علامه مجلسی اول را جزو علمای متمایل به تصوف دانسته و از یک جمله علامه مجلسی دوم در مقدمه «زاد المعاد» که گفته «صوفیان صفوت نشان» و نامه‌ای که مؤلف «طرائق» نسبت باو داده و هیچ گونه دلیلی بر صحت آن در دست نیست. چنین وانمود کرده‌اند که او نیز بی‌میل بصوفیه نبوده، و نتیجه گرفته‌اند که موضوع مخالفت علامه مجلسی با صوفیه حقیقت ندارد.

البته این پندار واهی، یا صحنه سازی عده‌ای از صوفیه است، و گر نه عده دیگر که نتوانسته‌اند مخالفت مجلسی را با صوفیه توجیه کنند، سخت با علامه مجلسی مخالف هستند و نسبت با آن مرد بزرگ شیعه عناد می‌ورزند. این صحنه‌سازیها نمیتواند، مجلسی را با صوفیه سازش دهد ...!

(۱) برای اطلاع از چگونگی پیدایش این شخص در ایران و تجدید حیات صوفیه بعد از صفویه و رواج آنها در دوره قاجاریه، و ماجرای قتل عام آنها و مکاتباتی که بین فتحعلی شاه و صدر اعظم و علامه بزرگ آقا محمد علی کرمانشاهی در این باره رد و بدل شده است، رجوع کنید به کتاب «وحید بهبهانی» تألیف نویسنده.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۲۷

گفته وی در مقدمه زاد المعاد بملاحظه پادشاه وقت شاه سلطان حسین صفوی بوده که اجداد خود را صوفی میدانسته‌اند. آنهم چه صوفی؟ چنان که گفتیم درست معلوم نیست!! مجلسی اول در شرح فارسی (من لا یحضره الفقیه) در شرح حدیث «بادروا الی ریاض الجنه قالوا یا رسول الله و ما ریاض الجنه؟ قال حلق الذکر»

مینویسد:

مقصود از حلقه‌های ذکر مجلسی است که در آن از علوم دینی یا مواظب حسنه گفتگو شود، چنانچه از ائمه چنین وارد شده. و اما «ذکر جلی» صوفیه از ائمه چیزی بما نرسیده، و از سنیان و فاسد و باطل و مخالفت آیات قرآن است!! آیا چنین کسی میتواند صوفی

یا مایل بصوفیگری باشد؟ علامه مجلسی نیز در کتابهای «عین الحیات» و «حق الیقین» و مواردی از «بحار الانوار» و «مرآت العقول» شرح کافی، و رساله «اعتقادات» سخت از صوفیه نکوهش فرموده و با روایات اهل بیت تمام فرقه‌های آنها را خارج از اسلام و تشیع دانسته و آنها را بدعت گذارد در دین معرفی کرده و از پدرش دفاع نموده است.

گفتار علامه مجلسی راجع به صوفیه در رساله اعتقادات

از جمله در رساله «اعتقادات» مینویسد: جماعتی از مردم عصر ما بنام «صوفیه» بدعت‌هایی اختراع کرده و آن را مسلک خود قرار داده و گوشه‌گیری و رهبانیت را شعار خود ساخته‌اند تا بنظر خود بدان وسیله خدا را عبادت کنند! با اینکه پیغمبر از رهبانیت و گوشه‌گیری از خلق نهی فرمود، و دستور داد که مسلمانان باید ازدواج کنند، و با مردم معاشرت نمایند، و در اجتماعات مسلمین حاضر شوند، و با مؤمنین نشست و برخاست کنند، و یک دیگر را براه خیر و صلاح و اعمال نیک هدایت و راهنمایی کنند، و احکام خدا و مسائل دینی بیاموزند و بدیگران یاد دهند، و عیادت بیماران نمایند، و تشییع جنازه و ملاقات مؤمنین و سعی در انجام حوائج آنها داشته باشند، و امر بمعروف و نهی از منکر بنمایند، و حدود الهی را جاری سازند، و احکام خدا را منتشر کنند، در حالی که رهبانیتی که صوفیه اختراع

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۲۸

کرده‌اند مستلزم ترک تمام این واجبات و مستحبات است! بعلاوه صوفیه در این رهبانیت (گوشه‌گیری و خانقاه‌نشینی) عبادت‌های ساختگی پدید آورده‌اند.

از جمله این عبادات ساختگی «ذکر خفی» است که نزد آنها عمل خاصی است و با هیئت مخصوصی معمول میدارند. نه آیه‌ای و نه روایتی در باره این ذکر خفی از شرع مطهر وارد نشده و در هیچ کتابی هم پیدا نمیشود که البته این خود بدون هیچ گونه شک و تردیدی بدعت است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كَلَّ ضَلَالَةٌ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ.

یعنی: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش بطرف جهنم است.

از جمله آن بدعت‌ها «ذکر جلی» است که در آن حالت با اشعار و نعره الاغ آواز میخوانند، و عربده میکشند، و این را عبادت خدا میدانند و عقیده دارند که جز این دو ذکر و بدعت‌ها، خدا عبادت دیگری ندارد، و بدین گونه تمام واجبات و مستحبات و نوافل را ترک میکنند، و هر گاه نماز میخوانند مثل مرغی که پی در پی منقار بزمین میزند، با عجله و شتاب قناعت میکنند، و اگر ترس از علماء نبود، حتی این نوع نماز خواندن را هم بکلی ترک میکردند!! صوفیه لعنهم الله تنها باین بدعت‌ها اکتفا نکرده‌اند، بلکه اصول دین را نیز تغییر داده‌اند، و قائل به وحدت وجود شده‌اند. معنی وحدت وجود که در این زمان مشهور است و از مشایخ آنها شنیده می‌شود کفر است و نیز صوفیه عقیده‌مند به جبر و سقوط عبادات و غیر اینها از عقائد فاسد و سخیف هستند.

پس ای برادران من! دین و ایمان خود را از فریبهای این شیاطین و دغلبازی آنها حفظ نمائید، و از خدعه و نیرنگ ساختگی آنها که دل‌های مردم نادان بدان متمایل میگردد، پرهیز کنید! چون صوفیه پدرش مجلسی اول را نظر بتقوی و مقام معنویتش طبق معمول صوفیان بخود منتسب مینمودند، در آخر همین رساله میفرماید: مبادا گمان بد در حق پدرم علامه مجلسی ببری و او را صوفی بدانی زیرا وی پاک‌تر از اینست که دامنش بلوث تصوف آلوده شود و من از هر کس آشناتر بحال پدرم میباشم!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۲۹

نظریه علامه مجلسی در حق الیقین و عین الحیات راجع به تمام فرقه‌های صوفیه شیعه و سنی

عَلَّامه مجلسی در کتاب فارسی «حقّ الیقین» که آخرین تألیف پر اثر و ذی قیمت اوست، و همان است که مرحوم سید عبد الله شبر، آن را با جزئی تغییر بی‌عربی ترجمه کرده است، در مبحث اثبات وجود خدا، و بحث صفات سلویه باری تعالی مینویسد: هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود. زیرا که اتحاد اثنین (دو چیز) محال است و او را زن و فرزند نمی‌باشد، و در چیزی حلول نمیکند. چنان که نصاری میگویند که حضرت عیسی فرزند خداست، یا آنکه خدا در او حلول کرده است. یا با او متحد شده است، و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است، و عین کفر است. و آنچه صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاء است، یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه‌اند و عارض ذات حق شده‌اند، یا آنکه خدا در عارف حلول میکند (!) و یا با او متحد می‌شود (!) همه این احوال عین کفر و زندقه است! عَلَّامه مجلسی در موارد بسیاری از کتاب «عین الحیات» که آن را نیز بفارسی ساده در مواعظ و اندرز نوشته است در باره نکوهش صوفیه و بدعتها و پندارهای واهی و مفاسد تصوف سخن گفته است.

از جمله در باره چله‌نشینی که شعار مشایخ صوفیه است و حتی بدروغ نسبت بخود مجلسی و پدرش هم داده‌اند، در «لمعه هشتم» کتاب مزبور مینویسد: باید عقل را سخیف و ضعیف نکنند به ترک حیوانی (خوردن گوشت) و مثل آنها. زیرا مدار تمیز امور بر عقل است، و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را میخورد. چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار باین معنی بود، و ظاهراً شیطان این عبادت ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شرع است، برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است، که چون چهل روز در سوراخی نشستند و قوا را ضعیف کردند، اوها و خیالات بر عقل ایشان مستولی می‌شود، و از راه و هم چیزها در خیال ایشان بهم میرسد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۳۰

و باعتبار ضعف عقل گمان میکنند کمالی است! و آنچه «پیر» بایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی را در نظر دارند، بتدریج قوت وهمی و ضعف عقل، حالی ایشان می‌شود، و بیرون که آمدند اگر پیر میگوید دیشب پنج مرتبه بعرش رفتم، تصدیقش میکنند، بدون بینه و برهان! و اینها همه از ضعف عقل است! حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هر کس در چهل صباح عمل خود را برای خدا خالص گرداند، خدا چشمه‌های حکمت را از دلش بر زبانش جاری کند، و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر گاه ایمان را برای خدا چهل روز خالص نماید، یا فرمود: هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز، خدا او را زاهد گرداند در دنیا، و او را بدرد و دوی دنیا بینا فرماید، و حکمت را در دل او جای دهد، و زبان او را بحکمت گویا گرداند.

بعد از آن حضرت آیه‌ای خواندند که ترجمه‌اش اینست: آنان که گوساله را خدای خود گرفتند عنقریب بایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگی دنیا، و چنین جزا میدهیم جماعتی را، و هر کس افترا بر خدا می‌بندد پس فرمود: هر صاحب بدعتی را که بینی البته ذلیل و خوار است که افتراء بر خدا و رسول و اهل بیت می‌بندد. صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده‌اند، در برابر اهل حق «۱» و نمیدانند که این هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد.

و در «لمعه دهم» بعد از آنکه روایاتی در باره فضیلت «ذکر» و معنی آن نقل میکند، میفرماید: «چون حقیقت «ذکر» معلوم شد، بدان که دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع شده که هر دو بدعت است! و آن را بهترین عبادات میدانند، و اوقات

(۱) شگفتا که صوفیه با اینکه همگی بر خلاف راه حق و حقیقت و اهل حق میروند، مع الوصف خود را «اهل حق» میدانند! بر عکس نهند نام زنگی کافور! مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار مقدمه ۱۳۱ نظریه علامه مجلسی در حق الیقین و عین الحیات راجع به تمام فرقه‌های صوفیه شیعه و سنی ص: ۱۲۹

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۳۱

عمر خود را در آنها ضایع و مردم را گمراه میکنند اول- ذکر جلی و آن مشتمل است بر چند چیز:

اول آنکه این نحو عبادت از شارع نرسیده و در تعریف بدعت دانستی که این قسم امور که از شارع وارد نشده است، خوب دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت است.

دوم- آنکه غنا میکنند، و ذکر را به تصنیف‌ها برمیگردانند! و در میان آن اشعار عاشقانه و ملحدانه بنگمه و ترانه میخوانند، و این باجماع علمای ما (شیعه) حرام است. چنانچه دانستی در باب غنا، قطع نظر از اعمال شیعه‌ای که در ضمن آن میکنند از دست بر دست زدن به نغمه که خدا در قرآن مذمت فرموده است، و رقص کردن «۱» شرعا مذموم است و عقل همه کس حکم به قباحت آن میکند.

سوم- آنکه این اعمال را در مساجد میکنند ... «۲» و چون بایشان میگوئی این اعمال بدعت و تشریح است، جواب میگویند: ما را از این، قرب دیگر حاصل می‌شود! و فریادها میکنند و مانند حیوانات کف میکنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود مینمایانند ...

ای عزیز! شاهی برای بدعت بودن این اطوار، از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت ایشان، هرگز مطربی داشته‌اند و برای ایشان زمزمه میکرده است!! یا حلقه ذکر منعقد میساخته‌اند، یا اصحاب خود را بآن امر میکرده‌اند؟. حقتعالی شاهد است وَ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا که این ذره حقیر را با هیچ یک از سالکان آن طریق عداوت دنیوی نبوده و نیست، و از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما

(۱) آنهم رقص دراویش با آن سر و وضع خنده‌آور!

(۲) البته فعلا کمتر در مساجد بآنها راه میدهند، و بیشتر در خانقاه‌ها و مجالس خصوصی دور از اغیار! معمول میدارند تا کسی را با کسی کاری نباشد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۳۲

و ایشان نیست و در نوشتن این امور و بیان این معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست. از فضل کریم لا یزال چنین امید دارم که باین مواعظ وافیه و نصائح شافیه، بسیاری از سالکان مسالک جهالت را هدایت فرماید و ما و ایشان و جمیع مؤمنین را به درجات سعادت و کمالات فایض گرداند».

پشم پوشی صوفیان

و در اواخر کتاب مزبور «مصباح پنجم» میفرماید: بدان که احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث سنیان مدح پشم پوشی وارد شده است، و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکند و بعضی که دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است ... از اکثر احادیث معتبره که در باب زی و لباس پیغمبر و ائمه (ع) بنظر رسیده ظاهر می‌شود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده، و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سبیل ندرت میپوشیده‌اند، بر یکی از چند وجه محمول است که در این باب و در لمعات بیان کردیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

يا ابا ذر یكون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون انّ لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائكة السموات و الارض.

یعنی: ای ابو ذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان، و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران هست، این گروه را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و زمین! بدان که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبیه مطلعند، میدانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آن حضرت پیدا میشوند که در این لباس بتزویر و مکرم مردم را فریب دهند، لهذا متصل بآن فرمودند که جماعتی پیدا خواهند شد علامت ایشان اینست که بچنین لباسی ممتاز خواهند بود، آن گروه ملعونند» تا مردم فریب نخورند.

و غیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارد و این یکی از

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۳۳

معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده‌اند و سخن را در مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته‌اند! که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این آیه بینه انکار نماید، به لعنت خدا و رسول گرفتار گردد. آنچه حضرت فرموده‌اند از پشم پوشی منشأ لعن ایشان همین نیست، بلکه چون آن جناب بوحی الهی میدانسته‌اند که ایشان شرع آن حضرت را باطل خواهند کرد، و اساس دین آن حضرت را خراب خواهند نمود، و در عقاید بکفر و زندقه قائل خواهند شد، و در اعمال ترک عبادت الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت «۱» لعن ایشان فرمود، و این هیأت و لباس را علامتی برای ایشان بیان فرموده که بآن علامت ایشان را بشناسند.

ای عزیز! اگر عصابه عصیبت از دیده بگشائی و بعین انصاف نظر نمائی همین فقره که در همین حدیث که شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافست. قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان، و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است».

دانشمندان بزرگ شیعه از صوفیه نکوهش کرده‌اند

«و اکثر قدما و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده‌اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته‌اند، مثل علی بن بابویه که نامه‌ها بحضرت صاحب- الامر مینوشته، و جواب او میرسیده و فرزند سعادت‌مندش محمد بن بابویه (شیخ صدوق)

(۱) در عصر ما بعضی از صوفیان نماز میخوانند و مخصوصا حتی نماز جماعت در خانقاه‌ها! دائر میکنند و گاهی مسأله هم میگویند، ولی از کی تقلید میکنند؟ و جوهات شرعی را بچه کسی میدهند؟ و بر فرض که بمجتهد مرجع تقلیدی بدهند دیگر طریقت و مرشد و خانقاه که موجد تفرقه و دودستگی و اختلاف است یعنی چه؟ در اسلام جز شریعت و پیروی از دین راهی نیست!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۳۴

که رئیس محدثین شیعه است، و بدعای حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده، و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز هست. و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلاء نامدار از شاگردان اویند و توفیق حضرت صاحب الامر علیه السلام برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته، و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو منسوب است، و مثل علامه حلی رحمه الله که در علم و فضل مشهور آفاق است، و مثل شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه، و فرزند او شیخ حسن در کتاب عمده المقال.

و شیخ عالیقدر جعفر بن محمد دوریستی، در کتاب «اعتقاد» و ابن حمزه در چند کتاب، و سید مرتضی رازی در چند کتاب و زبده العلماء و المتوزعین مولانا احمد اردبیلی «۱» قدس الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علماء شیعه رضوان الله علیهم و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشأن و اخباری که در این مطلب ایراد نموده‌اند موجب تطویل مقال است. ان شاء الله کتابی علیحده

در این مطلب نوشته می‌شود.

عده‌ای از مشایخ صوفیه

«پس اگر اعتقاد بروز جزا داری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا حقتعالی از تو حجت طلبد جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی، و نمیدانم بعد از ورود احادیث صحیحیه از اهل بیت رسالت علیهم السلام و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این طائفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حقتعالی چه عذر خواهی داشت؟! آیا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم که چند حدیث در لعن او وارد

(۱) از اینجا بخوبی استفاده می‌شود که علامه مجلسی «حدیقه الشیعه» را تألیف مقدس اردبیلی میدانسته است؛ چنان که در واقع نیز چنین است. و لو کره المنحرفون.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۳۵

شده است؟ یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی میکرده و پیوسته معارض آن حضرت میشده است، و بعضی احوال او را در اول کتاب بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که بیقین ناصبی بوده! و میگوید در کتابهای خود، بهمان معنی که مرتضی علی امام است، من هم امام، و میگوید: هر کس یزید را لعنت میکند گناهکار است، و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته، مانند کتاب «المنقذ من الضلال» و غیر آن یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد؟ که میگوید: شیطان از اکابر اولیاء الله است؟! یا ملای رومی را شفیع خواهی کرد که میگوید: ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شفاعت میکند، و بهشت خواهد رفت، و حضرت امیر باو گفت که: تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی! و میگوید:

چون که بیرنگی اسیر رنگ شدموسئی با موسئی در جنگ شد و در هیچ صفحه از صفحه‌های مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسد نکرده باشد.

و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادات میدانسته است یا پناه به محیی الدین خواهی برد که هرزه‌هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی، و میگوید جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان (شیعیان) را بصورت خوک می‌بینند، و میگوید بمعراج که رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابو بکر و عمر و عثمان پست تر دیدم! و ابو بکر را در عرش دیدم! چون برگشتم بعلی گفتم چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از آنها بهترم الحال دیدم مرتبه ترا که از همه پست تری!! و او و غیر او از این تزریقات بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن می‌شود. و اگر از دعوای بلند ایشان فریب میخوری آخر فکر نمیکنی بلکه برای حب دنیا اینها را بر خود بندند، اگر خواهی او (مرشد) را امتحان کنی که میگوید من جمیع اسرار غیبی را میدانم و همه چیز بر من منکشف می‌شود، و شبی ده بار بعرش میروم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۳۶

یک مسأله از شکایات نماز یا یک مسأله مشکل از میراث و غیر آن یا یک حدیث مشکل از او پرس اگر آنها را راست میگوید این را هم برای تو بیان میکند.

چنانچه بسند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که علامت کذاب و دروغگو آنست که ترا خبر میدهد بچیزهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب چون از حلال و حرام خدا مسأله‌ای از او میرسی نمیداند!

آخر این مردی که دعوی میکند مسأله غامض وحدت وجود را فهمیده‌ام که عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است چرا یک

معنی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطر- نشان او کنند نمیفهمد؟! و آنهایی که دقایق معانی را میفهمند آنچه او فهمیده است چرا نمیفهمند، و باز هر گاه خود معترف باشند که کشف با کفر جمع می‌شود و کفار هند صاحب کشف می‌باشند، بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند کی دلالت بر خوبی ایشان میکند؟

چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات در چند موضع دیگر بیان کردم، در این موضع اختصار نموده ختم میکنم...»

سخن کوتاه در باره صوفیه

علامه مجلسی نه تنها میانه‌ای با صوفیه نداشته، بلکه در عصر صفویه که صوفیان بوجود سلاطین صوفی منش آنها بر خود میباند، سخت بر آنها تاخته و تمام فرقه‌های آنها را از نظر دینی و منطق شیعه مردود و مطرود دانسته، اعمال و اذکار آنها را بدعت و گمراهی شمرده است.

سخنان علامه مجلسی در عین الحیات بیش از این است که در اینجا آوردیم، زیرا وی به تفصیل در باره حسین بن منصور حلاج، سخن گفته که چون در صفحه ۷۰۱ این کتاب از وی سخن رفته است، دیگر بتکرار آن پرداختیم، همچنین در باره ذکر خفی و جلی، ماجرای حسن بصری و عباد بن کثیر بصری دو تن از اکابر صوفیه با

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۳۷

حضرت امیر المؤمنین و زین العابدین علیهما السلام، بحث و انتقاد نموده است.

کسانی که سعی دارند، مجلسی را از دشمنی با صوفیه، تبرئه کنند، نمیخواهند از وی دفاع نمایند اینان چون علامه مجلسی و مقدس اردبیلی و امثالهم را در مقامی می‌بینند که جرات اسائه ادب و جسارت نسبت بآنان ندارند، و میدانند که مخالفت آنان با صوفیه چه زیانی برای اهل تصوف خواهد داشت، لذا در یک جا نامه ساختگی بنام مجلسی اول و دوم میسازند که آنها نسبت بصوفیه و یا لا اقل صوفیه شیعه ذی علاقه بلکه خود صوفی بوده‌اند! و در جای دیگر «حدیقه الشیعه» را تألیف مقدس اردبیلی نمیدانند! اگر شخص با انصاف و با اراده‌ای کتاب «تذکره الاولیاء» عطار نیشابوری یا «نفحات الانس» جامی، یا «شرح گلشن راز» عبد الرزاق کاشی، و یا «اسرار- التوحید» ابو سعید ابو الخیر را که جزو اسناد و منابع قدیمی و پر ارزش تمام فرقه‌های صوفیه است مطالعه کند، خواهد دانست که صوفیه فرسنگها با اسلام و مسلمانی فاصله دارند، و دنیائی غیر از دنیای اسلام دارند. دروغهای شاخدار، جعلیات، کفریات، معجزات و کرامات ساختگی که برای مشایخ صوفیه امثال، با یزید بسطامی، جنید بغدادی، منصور حلاج، حسن بصری، سری سقطی، معروف کرخی، سفیان ثوری شقیق بلخی، ابراهیم ادهم، داود طائی و رابعه عدویه و دیگران نقل کرده‌اند، برای هیچ پیغمبر اولو العزم و امام معصومی در تمام کتب سنی و شیعه نیامده است!! با این وصف خود را مسلمان و شیعه مذهب و پیرو اهل بیت پیغمبر میدانند، دیگر نمیدانند مادام که این عقائد و اعمال و گفتار را داشته باشند، و پیروان مشایخ و پیران گمراه و بدعت‌گذاران سودجو و حيله‌گر باشند فرسنگها با ائمه طاهرين و آئین تشیع فاصله دارند! آنچه آنها در کتابهای خود برای توفیق طریقت با شریعت و ارتباط مشایخ خود با اصحاب ائمه یا علمای مذهب شیعه، نوشته‌اند فاقد ارزش است، و بکلی از درجه اعتبار ساقط میباشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۳۸

این نکته هم ناگفته نماند که صوفیه در مقام جواب بما، نوعا مقام ادبی و شعری و مسلک عرفانی بعضی از مشایخ و سران خود را برخ ما میکشند، مثلا، احیاء- العلوم غزالی، مثنوی مولوی، دیوان سنائی و عطار و حافظ و سعدی و غیره را به میدان می‌آورند، در صورتی که اولاً- ما با ادبیات و اشعار خوب نه تنها مخالف نیستیم، بلکه آن را رکنی از علوم میدانیم دلیل بر این، کتب علماء و

سخنان گویندگان ماست که از شعر و ادبیات خالی نیست. ولی این چه ربطی باوهم و خرافات و عقائد فاسده آنها دارد؟ آیا اگر فی‌المثل ما از کتاب «روح‌القوانین» منتسکیویا «جنگ و صلح» تولستوی یا «بینوایان» ویکتور هوگو یا فلسفه «کانت» یا فرضیه نسبیت «انشتین» بدلیل اینکه دارای مطالب ارزنده و قابل استفاده است، تعریف کردیم، باید مذاهب آنها را که یا یهودی و یا مسیحی بوده‌اند هم ستایش کنیم، و پیرو مذهب آنها باشیم؟!

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدیدشمرنده رهروی که عمل بر مجاز کرد از این گذشته باید دید غزالی، محی‌الدین، سنائی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ و سایرین که دم از صوفیگری و خانقاه‌نشینی زده‌اند و صوفیه هم در مقام پاسخ بما آنها را برخ ما میکشند، آیا آنها معلومات و مقام ادبی و عرفانی خود را از خانقاه و چله‌نشینی و ترک درس و بحث و شستن اوراق دفتر گرفته‌اند، یا در محضر علما و مدرسه آموخته‌اند؟ آیا باین گفته سعدی ایمان ندارند که با صراحت میگوید:

زاهد و عابد و صوفی همه طفلان رهندمرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست؟ شکی نیست که مشایخ صوفیه اگر دانشی داشته‌اند، از پاسداران شریعت و علمای دینی در مدارس گرفته، سپس که بر اثر طبع سرکش و نفس هوا پرست بطرف خانقاه و بی‌بند و باری کشانده شدند، در لباس «طریقت» بمشتریان دیگر فروختند و گر نه همه میدانند که در خانقاه خبری نیست. نه علمی و دانشی، نه درسی و بحثی نه حلالی و حرامی و نه حسابی و کتابی (۱)

(۱) برای اطلاع کامل از مرام و مشرب صوفیه و ارزش علمی و دینی مشایخ آنها طرز تفکر شیعه نسبت بصوفیه مطالعه کتابهای تحفه‌الاخیار، حدیقه‌الشیعه، عارف و صوفی جلوه حق، کشف‌الاشتباه؛ حقیقه‌العرفان را بخوانندگان محترم توصیه میکنیم. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۳۹ مصلحت نیست که از پرده برون افتد رازور نه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

منصب امامت منحصر در دوازده امام است

بطوری که خواننده محترم ملاحظه میکند مؤلف در این کتاب از ولادت با- سعادت امام زمان عجل الله فرجه شروع نموده، بدون اینکه قبلا از ادله عقلی و نقلی برای اثبات امامت آن حضرت ذکر می‌آورد.

علت اینست که علامه مجلسی این بحث را در جلد هفتم پیش از آنکه بشرح حال هر یک از ائمه مبادرت ورزد، تمام کرده و ادله لازمه را به تفصیل بیان نموده و سپس در جلد‌های بعدی بشرح حال ائمه از نظر اخبار و روایات پرداخته است و در این مجلد نظر باهمیت موضوع منحصر در باره حضرت بقیه‌الله امام عصر ارواحنا فداه بسط مقال داده است. کسانی که اطلاعات عربی دارند برای کسب اطلاع از نحوه ورود مؤلف در این بحث بآن مجلد بحار الانوار مراجعه کنند و گر نه بکتاب حق‌الیقین وی که فارسی است و یک دوره عقیده شیعه راجع باصول عقاید را در آن شرح داده است، رجوع نمایند.

بطور کلی علماء شیعه در بحث عقاید که بآن «علم کلام» میگویند، هنگام اثبات امامت ائمه دوازده‌گانه ما نخست از اثبات وجود خدا و یگانگی و صفات ثبوتیه و سلبیه ذات بی‌زوال او، و عدل الهی که هر فعلی از خداوند صادر شود موافق حکمت و از روی مصلحت است، شروع نموده، آنگاه باثبات نبوت که رابطه بین خلق و خالق و شخص پیامبر فردی ممتاز از نوع بشر است، پرداخته و بعد از تکمیل این سه مرحله نوبت به بحث امامت میرسد.

سپس در بحث امامت با ادله عقلی که لزوم نصب یک رئیس عالی از طرف خداوند برای اداره امور بندگان است، تا حافظ تکلیف بندگان و مبین قرآن و مفسر قوانین موضوعه خاتم انبیاء پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد، گفتگو نموده، و از آن پس با دلیل نقلی از قرآن مجید و روایات متواتر از شخص پیغمبر اکرم که مورد اتفاق و قبول

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۴۰

فرق مسلمین است اثبات میکنند که این رئیس عالی و حافظ تکلیف و مبین قرآن و مفسر قوانین اسلام بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در علم و فقه و تقوی و فضیلت و شجاعت و سابقه ایمان و اسلام و تمام سجایای حمیده و اوصاف ملکوتی از کلیه مسلمانان برتر و والاتر بود.

بهمین دلیل نیز خداوند در غدیر خم به پیغمبرش دستور داد که علی علیه السلام را بجانشینی خود برگزیند، و منصب خلافت بلا فصل و امامت و زمامداری آن حضرت را بعموم صحابه و مسلمانان حاضر که از سفر حج مراجعت میکردند، اعلام دارد. و نیز بهمین دلیل ثابت میکنند که هر امامی باید امام بعد از خود را تعیین کند، و بدین گونه امامت هر یک از ائمه دین ثابت میگردد، زیرا تمام علمای دوست و دشمن معاصر آنها آن ذوات مقدسه را در تمام ملکات نفسانی و فضائل انسانی و مقامات علمی و عملی میستودند، و باصالت و نجابت و شخصیت بزرگ آنها معترف بودند، و در احادیث شیعه و سنی وارد است که پیغمبر فرمود: امامان بعد از من دوازده تن میباشند که همه از قریش و خاندان من هستند! در این باره از همان قرون اولیه اسلام تا کنون بحث‌ها و گفتگوها و مناظره‌ها شده و در پیرامون آن کتاب‌ها تألیف و تصنیف گردیده، علماء و متکلمین ما نیز با استفاده از ادله عقلی و نقلی در کتب کلامی حق مطلب را ادا کرده و موضوع خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علی (ع) و امامت ائمه دوازده گانه را مانند آفتاب نیم روز ثابت نموده‌اند (۱).

امام دوازدهم آخرین سفیر الهی است

اشاره

بعد از آنکه در جای خود دانستیم که امامان بعد از پیغمبر منحصر در دوازده وجود

(۱) خوانندگان فارسی زبان میتوانند از کتاب «راهنمای حق» تألیف آیه الله محلاتی شیرازی و ترجمه مجلدات کتاب ارجدار و بی نظیر «الغدیر» تألیف علامه بزرگوار مجاهد حاج شیخ عبدالحسین امینی و «شبهای پیشاور» و کتاب «گروه رستگاران» تألیف خطیب دانشمند سلطان-الواعظین شیرازی، استفاده نمایند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۴۱

مقدس است. و آنها نیز همه معصوم و از هر گونه خطا و گناه و نافرمانی الهی و اعمال خلاف مصلحت نوع، پیراسته بوده‌اند، با روایاتی که شیعه و سنی باسناد مختلف و طرق عدیده، در کتب معتبر خود در این خصوص نقل کرده‌اند، یقین پیدا میکنیم که حجة بن الحسن العسکری نهمین فرزند امام حسین علیه السلام آخرین سفیر الهی و نماینده خدا در روی زمین است.

در این کتاب شما در باب سوم ۶۴ آیه قرآن را میخوانید که در باره آن حضرت تأویل و تفسیر شده، و گفتیم که آیات منحصر باین نیست بلکه در خلال ابواب دیگر تقریباً ۲۰ آیه دیگر هم ذکر شده است.

مؤلف «در باب چهارم» روایات بسیاری از شیعه و سنی در باره مهدی موعود اسلام مطابق عقیده شیعه نقل کرده، و در ابواب بعدی نیز روایاتی که از یک یک ائمه در باره امامت و غیبت و طول عمر و اوصاف مهدی موعود و قائم منتظر و علائم ظهور و محل طلوع وی رسیده آورده است. از جمله این روایت مورد اتفاق شیعه و سنی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي أَسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.

یعنی اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد. خداوند آن روز را چندان طولانی میگرداند، تا مردی نیکبخت از خاندان من که در نام و کنیه با من برابر است قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

همچنین در «باب ششم» شرح مفصلی از شیخ طوسی که رئیس طایفه امامیه و پیشوای فقها و مجتهدین شیعه است میخوانید که آن مرد بزرگ قریب هزار سال پیش با ادله عقلی و نقلی امامت و غیبت و طول عمر آن حضرت را ثابت نموده و او را از تمام کسانی که مدعی مهدویت بوده‌اند ممتاز و مشخص گردانیده تمام اشکالات مخالفین را پاسخ گفته و جای شک و شبهه و سخنی برای کسی نگذاشته است. همچنین در ابواب

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۴۲

دیگر شیخ صدوق، مفید، سید مرتضی، ابو الفتح کراچی، سید بن طاوس و خود علامه مجلسی به تفصیل از نظر عقلی و علمی (گذشته از نقل روایت هر باب) موضوع را آفتابی کرده‌اند.

مهدی موعود (ع) و عمر طولانی آن حضرت

چنان که در این کتاب ملاحظه میکنید، موضوع طول عمر امام زمان علیه السلام و مهدی موعود جهان در زمان شیخ صدوق متوفی بسال ۳۸۱ یعنی تقریباً صد سال بعد از غیبت امام زمان علیه السلام مورد گفتگو و دستاویز دشمنان شیعه بوده، بطوری که صدوق آن عالم نامدار شیعه، در صدد بر آمده و در «کتاب کمال الدین» آن همه مطالب تاریخی و تحقیقی راجع بوجود اشخاص طویل العمر در پاسخ آنها نقل کرده و استدلال نموده است. بعد از صدوق محمد بن ابراهیم نعمانی، شیخ مفید، سید مرتضی، کراچی شیخ طوسی و سایر بزرگان ما در کتابهای غیبت و کلامی خود هر یک بشرح و بسط این مطلب پرداخته، پاسخهای ذی قیمتی داده‌اند که قسمتی از آن را شما میتوانید در این کتاب بخوانید.

البته علمای ما در آن زمان و زمانهای متأخر این مطالب پر ارزش تاریخی را فقط از تواریخ عرب و ایران و تورات که در دسترس داشته‌اند گرفته‌اند. اگر آنها بزبانهای خارجی آشنائی داشتند، میتوانستند معمرین بیشتری را بما معرفی کنند، و از نظر علمی و پزشکی بحثهای جالبی بنمایند. همان طور که گفتیم در همین عصر نیز راه اثبات مطلب کاملاً برای منکرین آماده است و این ایراد از نظر علمی و نزد اشخاص باسواد و منصف پایه محکمی ندارد.

طول عمر از نظر دکتر هاووزر

موضوع طول عمر در عصر ما با پیشرفت شگفت انگیزی که در علم پزشکی و غذاشناسی پدید آمده، یک امر ساده و حل شده است. از میان ده‌ها تن از پزشکان و غذاشناسان و استادان آزموده که در باره راز طول عمر به تحقیق و بررسی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۴۳

پرداخته‌اند، در این جا فقط چند جمله از نوشته‌های دکتر «گیلورد هاووزر» آلمانی مقیم امریکا، که بزرگترین استاد غذاشناس کنونی است، از لحاظ خوانندگان میگذرانیم:

وی مینویسد: «من میخواهم بشر عمر طولانی کند، بیشتر و بهتر از لذت زندگانی بهره‌مند گردد ... همان طور که گفتم قبل از هر چیز خودم علاقه بعمر دراز دارم و میخواهم کمتر از صد سال عمر نکنم»^(۱) امروز علم پزشکی بکمک علم تغذیه قیود و حدود عمر را از سر راه برداشته و ما امروز بر خلاف اجداد و پدران خود میتوانیم امیدوار باشیم که میتوانیم عمر طولانی کنیم ... در گذشته اگر کسانی عمر طولانی میکردند در نظر خود آنها و مردم عجیب و خارق العاده میرسید «۲».

طبق یک اصل علمی ثابت شده است که هر موجود زنده‌ای میتواند هفت تا چهارده برابر سنی که بدوره بلوغ میرسد عمر کند، و

چون انسان در سن بیست سالگی بالغ می‌شود، پس بخوبی می‌تواند لا اقل صد و چهل سال عمر کند ... دانشمندان بسیاری با تجربه علمی ثابت کرده‌اند بخوبی و آسانی می‌توان عمر را طولانی کرد «۳» و خلاصه من عقیده دارم که پیری ابتدا از کیفیت تغذیه شروع می‌شود و دانشمندانی که در سراسر جهان در باره موضوع طول عمر انسانی مطالعه و تجربه میکنند هزاران دلیل محکم بر اثبات این ادعا اقامه نموده‌اند، و نتیجه گرفته‌اند که سرچشمه جوانی به یک تغذیه خوب و با یک غذای کامل بستگی دارد! «۴» این همان موضوعی است که سالیان دراز دانشمندان دینی با اینکه اطلاعی از علم پزشکی و غذاشناسی نداشتند، در اثبات طول عمر امام زمان (ع) گفته‌اند.

دانشمندان ما می‌گویند: اولاً خداوند اراده کرده، امام زمان آخرین سفیر و نماینده

(۱) صفحه ۱۲ گذرنامه برای یک زندگی نوین چاپ هفتم ترجمه آقای مهدی نراقی

(۲) صفحه ۱۴ گذرنامه برای یک زندگی نوین چاپ هفتم ترجمه آقای مهدی نراقی

(۳) صفحه ۱۸ گذرنامه برای یک زندگی نوین چاپ هفتم ترجمه آقای مهدی نراقی

(۴) صفحه ۲۱ گذرنامه برای یک زندگی نوین چاپ هفتم ترجمه آقای مهدی نراقی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۴۴

خود در میان خلق را تا هزاران سال زنده نگاه دارد، آیا این کار از خدای قادر متعال بعید است، و آیا خدا که این همه کرات آسمانی، سیارات و ثوابت، و کهکشانها با آن همه مزایا را آفریده و هر کدام را روی نظم بدیع و خیره‌کننده‌ای در مدار و مسیر خود قرار داده و بگردش در آورده است، از حفظ سلامتی و نشاط جوانی آخرین سفیرش که خود از اسرار بزرگ آفرینش و راز بی نظیر خلقت است، عاجز و ناتوان است؟! اگر مادیها ایمان بوجود خدا و قدرت و اراده او ندارند، آیا می‌توانند قوانین مسلم طبی و طبیعی را که خود کشف کرده‌اند، زیر پا بگذارند؟ اگر امام زمان روی یک برنامه بسیار دقیق و منظم تغذیه کند، و زندگی نماید، بطوری که نگذارد عوامل پیری بهیچ وجه در وی راه یابد مانعی دارد که صدها و هزاران سال عمر کند؟!

بعضی از معمرین عصر ما

طنطاوی دانشمند معروف اهل تسنن - در جلد ۱۷ تفسیر «الجواهر» ص ۲۲۵-۲۲۶ شرحی از پزشکان آن موقع در باره امکان عمر طولانی آورده و سپس می‌گوید «هنری جکسن» انگلیسی ۱۶۹ سال زندگی نمود و در سن ۱۱۲ سالگی در جنگ «فلورفیلد» شرکت جست «جان بلندی» ۱۷۵ سال داشت و سه تن از فرزندانش را که هر یک متجاوز از صد سال داشتند، دید! «یوحنا تنگتون» که در سال ۱۷۹۷ در گذشت ۱۶۰ سال زیست و فرزندانی ۱۰۵ ساله داشت. «تزمانبار» ۱۵۲ سال، و «کورتوال» ۱۴۴ سال در جهان زیستند. اخیراً نیز مردی سیاه پوست در سن دویست سالگی در گذشت.

در مجله عربی الهلال صفحه ۱۴۴ جلد اول سال ۱۹۳۹ و همچنین در جزء ۲ سالنامه پارس سال ۱۳۱۱ شمسی صفحه ۱۰۰ تحت عنوان غرائب طبیعت از یک پیرمرد چینی بنام «لی چینک» نام می‌برند که ۲۵۲- یا ۲۵۳ سال داشته است، و سن بعضی از فرزندانش بیش از ۹۰ سال بوده «۱» مطابق نوشته روزنامه‌های اطلاعات در فاصله سال‌های ۳۸ تا

(۱) مهدی منتظر یا مصلح جهان ترجمه آقای فقیه ایمانی از فضلالی اصفهان صفحه ۱۸۵ و ۱۹۹

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۴۵

۴۱ از این افراد طویل العمر نام برده و بعضی را با عکس و تفصیلات نوشته بود: پیر- مردی در امریکا در سن ۱۸۰ سالگی و پیر مرد

دیگری در روسیه در سن ۱۵۰ سالگی در گذشت. محمد مبارک مراکشی ساکن الجزائر ۱۶۲ ساله، سعید اسلام گیلانی مقیم ترکیه ۱۴۱ ساله، سید علی فریدنی ۱۸۵ ساله، حاج علیخان رود سری ۱۵۵ ساله و کربلائی ابراهیم حیدر محله‌ای ۱۴۵ ساله را بعنوان نمونه میتوان نام برد و غیر از سید علی فریدنی که او را برای پرستاری و توجه بهتر بتهران آوردند، و اندکی بعد مرد بقیه هنوز زنده‌اند. اینها نوشته جرائد بزرگ و مؤثر ایران و جهان بود، و بر فرض که در میزان اعمار اینان چند سالی کم و زیادی روی داده باشد، با اصل اساسی راز طول عمر که هیچ گونه مانع مسلمی در جلو خود ندارد، کاملاً مطابقت دارد، و عقیده داریم که اگر بودجه‌ای را بمنظور یافتن و تحقیق در باره این گونه اشخاص طویل العمر اختصاص دهند پیر مردان سیصد ساله هم در گوشه و کنار دنیا یافت میشوند.

مجله نامه آستان قدس در شماره سوم خود نوشته است:

«فاضل محترم آقای مجتبی مینوی در کتاب ۱۵ گفتار مینویسد که نویسنده بزرگ جرج برنارد شاو زمانی که ۶۵ ساله بود کتابی نوشت و منتشر کرد، تحت عنوان (برگردیم به متوشلخ) متوشلخ در میان اروپائیان مثال برای طول عمر است. تا آنجا که مینویسد: برنارد شاو میگوید: «وایزمن» عالم آلمانی گفته است که مرگ لازمه قوانین طبیعی نیست و در عالم طبیعت از عمر ابد گرفته تا عمر یک لحظه‌ای، همه نوعش هست، آنچه طبیعی و فطری است، عمر جاودانی و ابدی است. بنا بر این، افسانه عمر ۹۶۹ ساله متوشلخ نه مردود عقل است و نه مردود علم! در همین دوره خود ما میزان طول عمر بالا- رفته است و دلیلی ندارد که بعد از این هم بالاتر نرود و یک روز بیاید که بشر بعمر ۹۰۰ ساله برسد!! و نیز مجله الهلال در جزء ۵ صفحه ۶۰۷-۱۹۳۰ یعنی ۳۵ سال پیش، مینویسد: یکی از پزشکان انگلیسی توانست با ابتکارات طبی خود جوجه مرغ را تا هفده

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۴۶

سال زنده نگاهدارد و هم مینویسد بعضی از دانشمندان توانسته‌اند این آزمایش را در باره بعضی از حشرات انجام داده، و عمر طبیعی آنها را تا نهصد برابر افزایش دهند! بدین گونه که حشره را از آلوده شدن بسم و مقابله با دشمن و کم شدن حرارت بدن که مایه حیاتی آنست، حفظ کند! بنا بر این اگر بگفته دکتر هاووزر. عمر طبیعی افراد را ۱۴۰ سال فرض کنیم امکان اینکه یک نفر چند هزار سال عمر کنند هست!!

شرح زیر هم برای تکمیل بحث در پیرامون طول عمر امام زمان ارواحنا فداه از مجله مکتب اسلام از لحاظ خوانندگان میگذرد. «موضوعی را که مخالفین ما زیاد بما ایراد میکنند و سر و صدا در باره آن راه میاندازند، موضوع طول عمر غیر طبیعی آن حضرت است که طبق مدارک قطعی که بما رسیده فرزند بلا واسطه امام حسن عسکری علیه السلام است و بنا بر این بیش از هزار سال از عمر آن حضرت میگذرد. اینها بما می‌گویند: چطور ممکن است قوانین طبیعی بطور استثنائی در باره کسی بهم بخورد و بشری بیش از هزار سال عمر کند؟! ولی بعقیده ما این موضوع را نمیتوان یک ایراد تلقی کرد، بلکه استبعاد و اظهار تعجبی بیش نیست. چه اینکه هیچ گونه دلیل قاطعی بر محدود بودن عمر بشری در دست نیست، ولی ما آن را یک ایراد فرض کرده و توجه شما را بنکات زیر جلب می‌کنیم:

این ایراد را ممکن است مادیها و کسانی که اساساً با اصول خداپرستی اعتقاد ندارند بما کنند، همچنان که ممکن است از ناحیه ملل خدا پرست غیر مسلمان مانند یهود و مسیحیها بما شود. در صورت اول این سؤال پیش می‌آید که آیا اصول قوانین طبیعی در مورد مقدار عمر طبیعی بشر اصول ثابت و غیر قابل تغییری است؟

جواب این سؤال از نظر دانشمندان طبیعی مخصوصاً پزشکان منفی است. زیرا خود آنها همواره مشغول مطالعات و آزمایشهایی برای ازدیاد عمر انسان هستند و سعی دارند بقول خودشان در این قسمت هم بجنگ طبیعت بروند و او را مغلوب کنند،

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۴۷

اگر راستی عمر طبیعی انسان معلول اصول غیر قابل تغییری بود، این کوششها و مطالعات و آزمایشها ابداً معنی نداشت. صریحتر بگویم: پیری از نظر بسیاری از علماء طبیعی درد غیر قابل علاجی نیست و امیدوارند روزی بیاید که درمان آن را از راه همین داروهای طبیعی! کشف کنند.

چند ماه پیش بسیاری از این مطلب را در صفحات جرائد و مجلات خواندید یکی از پزشکان کشور رومانی بنام پروفیسور «آنا اصلان» داروئی از ترکیبات «نوکائین» برای درمان پیری کشف کرده که پس از تکمیل در دسترس جهانیان قرار خواهد گرفت. این خبر در محافل مختلف دنیا مورد بحث واقع شد. کاشف این دارو معتقد است که این دارو روی سلولهای بدن انسان تأثیر خاصی دارد و آن را جوان میکند و طبعاً عمر خود را از سر میگیرد، و چون پیری جز فرسودگی و پیر شدن سلولهای بدن نیست، باین وسیله درمان مییابد.

در باره امکان کشف چنین داروئی با چند نفر از اطباء معروف کشور ما نیز مصاحبه شده بود، و بعضی صریحاً امکان آن را تأیید و گزارش مزبور را قابل مطالعه دانسته بودند «۱» ما میدانیم کاشفین داروی مزبور در تکمیل آن تا کنون چه اندازه موفقیت پیدا کرده‌اند، همین قدر میدانیم که موضوع مبارزه با پیری و تجدید عمر همواره مورد مطالعه است.

چند سال پیش نیز این خبر در دنیا انتشار یافت که یکی از دانشمندان فرانسه طی مطالعات خود در باره زنبور عسل باین نتیجه رسیده که مشاهدات نشان میدهد که عمر ملکه کندو بمراتب از افراد عادی زنبورها بیشتر است و این مطلب مربوط بتغذیه ملکه

(۱) اخبار مربوط باین موضوع را جرائد در روزهای ۱۰ و ۱۱ آذر ماه سال ۱۳۳۸ منتشر کردند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۴۸

از عسل خاصی است که کارگران کندو برای او تهیه میکنند و این «عسل شاهانه» نصیب دیگران نمیشود.

دانشمند مزبور از مطالعات خود نتیجه گرفته بود که اگر بتوان آن عسل مخصوص را بمقدار کافی در اختیار بشر گذاشت سالیان زیادی بر عمر او افزوده خواهد شد و یک عمر طولانی و غیر عادی پیدا میکند، و هیچ بعدی ندارد، روزی نتایج مثبتی از این مطالعات عائد جامعه بشری گردد.

خلاصه منظور اینست که این موضوع یک موضوع لا ینحل و بعیدی از نظر قوانین طبیعی نیست تا چه رسد به این که از نظر قوای ما فوق طبیعت جای گفتگو داشته باشد.

اما هیچ چیز برای ما تعجب آورتر از این نیست که این ایراد را ملل خدا پرست مانند مسیحیها و یهودیها، بما کنند، زیرا خود آنها اموری را برای پیغمبران خود قائلند که این موضوع در مقابل آنها ساده است، مگر تولد عیسی بدون پدر و زنده کردن مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج آنهم از غیر طرق طبی و همچنین قسمتهای زیادی از زندگانی موسی بن عمران همه از آن امور استثنائی و بر خلاف وضع عادی طبیعت نیستند؟! روشن است که آنها در جواب خواهند گفت: خدائی که این افراد نمونه خلقت را برای راهنمایی بندگانش فرستاده، چه مانعی دارد که برای معرفی آنها بمردم، گاهگاه اموری بر خلاف وضع عادی طبیعت بر دست آنها ظاهر سازد، تا همگان بدانند از طرف کسی مأموریت دارند که قوای سرکش طبیعت در برابر او خاضع و فرمانبردارند! البته در این سخن حق با آنهاست و این منطقی عموم خدا پرستان است و اساساً ممکن نیست خداپرستی را پیدا کنیم که خود را مقهور قوانین طبیعی بدانند. ما هم در باره طول عمر امام زمان (ارواحنا فداه) بفرض اینکه موضوعی بر خلاف قوانین عادی طبیعت باشد!، همین را میگوئیم:

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۴۹ حکیمی کاین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد «۱»

چنان که در خلال عبارات گذشته اشاره نمودیم و در این کتاب هم مفصلاً از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت، پیغمبر اسلام و اهل بیت اطهار کرا را بشارت بظهور مهدی موعودی که از نسل پیغمبر است داده‌اند، این مطلب خود یکی از امتیازات اهل بیت عصمت بود که هنگام ذکر مفاخر خود از وجود مهدی آخر الزمان و ظهور دولت عالمگیر او و قیام وی با شمشیر و اصلاح کار جهان و تأمین عدالت عمومی در سراسر دنیا، سخن میگفتند.

ولی متأسفانه این موضوع گاهی موجب اشتباه، و زمانی بهانه دست بعضی از سادات و حتی مردم عادی شده، از همان قرون اولیه اسلامی دعوی مهدویت نموده و بنام «مهدی» علیه خلفای وقت قیام کردند عوام کالانعام هم بدون در نظر گرفتن تمام علائم اوصاف مهدی و همه شرائط و آثار ظهور وی، بطرفداری از آنها برخاسته، باعث گرفتاری خود و سائرین میشدند، چنان که در خلال باب هفدهم، و سائر ابواب، بمناسبت‌هایی که پیش آمده است، در ردّ اعتقاد گروهی از آنها مانند کیسانیه، واقفیه ناووسیه، محمدیه، فطحیه و غیره سخن رفته است.

اینان افرادی بودند که بواسطه ظلم و بیدادگری که از خلفای اموی و عباسی می‌دیدند و در پیشآمدهای سوء منظر منتقم حقیقی بودند بعضی جوانان سادات را که جزئی شباهتی در نام یا دلیری یا صورت زیبا و ظاهر آراسته، داشتند، مهدی موعود پنداشته، و دور او را گرفته کم کم فرقه‌ای تشکیل میدادند. در اخباری که از حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت موسی کاظم علیهم السلام رسیده پاره از حالات آنها از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

بعلاوه در قرون بعد از ائمه و مخصوصاً بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز افراد بسیار بنام مهدی موعود چه از سادات و اولاد پیغمبر و چه افراد دیگر

(۱) مجله مکتب اسلام، شماره ۲ سال دوم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۵۰

که دعوی سیادت داشتند یا رسماً سید نبودند مدعی مهدویت شده و حتی بعضی جنگها و لشکرکشی‌ها کردند که تا کنون نیز اتباع آنها باقی هستند. مانند متهمدی سودانی و متهمدی مراکشی و مهدی سنوسی که از اهالی لیبی بود، و با قوای فرانسه و انگلیس جنگها کردند و مردمی انبوه بطرفداری آنها برخاستند.

بعضی از این مدعیان مهدویت تنها به ارتباط خود با مهدی موعود و باب او قناعت کردند، تا از این حیث بمنظور پست دنیوی خود برسند، مانند محمد بن علی شلمغانی و شریعی و نمیری و بلالی که مفصلاً در باب بیست و دوم این کتاب شرح سوء احوال آنها را میخوانید.

لازم بذکر نیست که این همه اخبار و آیات که در باره مهدی موعود آمده، و طول زمان و دیدن زور و ظلم از دشمنان، بخصوص اگر محرکی هم در میان باشد هر چه زمانه طولانی و ناکامی از پیروزی بیشتر شود زمینه برای ادعای مهدویت بعضی از افراد مالخولیائی بهتر فراهم می‌شود. از جمله میرزا علی محمد شیرازی را که معروف به «سید باب» است باید نام برد.

[بهاًبت]

میرزا علی محمد باب

در دولت محمد شاه قاجار و صدارت حاجی میرزا آقاسی ایروانی که درویشی سخیف و بی‌تدبیر بود، و بهنگامی که درست پانزده سال از شکست فتحعلی شاه و از دست دادن شهرهای قفقاز میگذشت، و زمانی که تازه بواسطه تهدید و فشار دولت انگلیس محمد

شاه افغانستان را بعد از دو سال محاصره از دست داد و با سرشکستگی و بدون اخذ نتیجه پیاپیخت بازگشت، در آن موقع که سیاست روس و انگلیس یکی از شمال و دیگری از جنوب برای دست اندازی بایران و تأمین منافع استعماری خود شدیداً سرگرم رقابت و گل آلود ساختن آب و گرفتن ماهی مقصود بودند، و در وقتی که مردم ایران نوعاً بر اثر از دست دادن قسمتی از کشور خود و سلطه اجانب و شیوع ظلم و تعدی درباریان بیرحم و اجحاف و تعدی حکام سنگدل و یغماگر و فقر و پریشانی عمومی مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۵۱

بستوه آمده بودند، و در هر شهری شاهزاده‌ای علم مخالفت با محمد شاه برافراشته و دم از استقلال میزد، و در نتیجه جان و مال و عرض و ناموس مردم در معرض تلف و خطر قرار داشت، آری در چنین زمان حساسی زمینه برای یک مهدویت دیگر و ظهور امام زمان قلابی در داخله ایران از هر جهت فراهم بود.

کارگردانی که سر رشته‌دار کار بود، میدانست که باید از فرصت حد اکثر استفاده را نمود و کسی را وارد میدان کرد که بعضی از علائم مهدویت در وی باشد لا-اقل میان مردم معروف بسیادت و جوان و در واقع احساساتی و آماده هر گونه تحریک و آشوب باشد، تا هیجانانگیزی عمومی، خود انگیزه ادعای او شده نقشه از هر جهت تکمیل گردد.

میرزا علی محمد نامی، پسر میرزا رضای شیرازی؛ چندی در بوشهر منشی تجارتخانه دائی خود بود. وی برای تحصیل علوم دینی به کربلا رفت و مدتی پای درس سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسائی، سر سلسله شیخیه که در بافندگی و ادعاهای عجیب و غریب مهارتی بسزا داشت، و یک دسته از طلاب افراطی در درس وی اجتماع میکردند، حضور یافت.

میرزا علی محمد مدتی در بوشهر بمنظور تسخیر خورشید در پشت بام و آفتاب سوزان آنجا بریاضت پرداخته بود؛ و از این راه مشاعرش تکان خورده دچار خبط دماغ شد. بطوری که تمام سلولهای بدنش در ناراحتی و تشنج شدیدی میسوخت.

کارگردان شخصی ماهر بنام «کینیا دالگورکی» منشی سفارت روسیه در تهران بود، و خود تظاهر باسلام میکرد، زن مسلمانی گرفته بود، و حتی بلباس روحانیت در آمده و بخاطر یافتن چنین هنرمندی برای ایفای نقش بکربلا رفته بود، و در درس سید کاظم رشتی و میان طلاب جا گرفت! کارگردان میرزا علی محمد شیرازی را برای ادعای با بیت و ابراز ارتباط خود با امام زمان شیعیان که شب و روز فریاد العَجَل العَجَل مردم برای ظهورش بلند بود از هر کسی دیگر بهتر و مناسب‌تر تشخیص داد، و برای مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۵۲

صید او بکار پرداخت. «۱»

دیری نپائید که مردم ایران شنیدند، میگویند امام زمان ظهور کرده و بنا- بر این دوران عیاشی و خود کامگی شاهزادگان قاجار و ظلم و بیداد حکام آنها بسر آمده، و عنقریب نه تنها ایران بلکه تمام جهان گلستان خواهد شد، و ظلم و ستم برای همیشه ریشه کن می‌شود، خوشبخت کسی که زودتر بسوی او بشتابد!! بدیهی است که عوام کالانعام زود باور رنج‌دیده آن روز ایران چه غوغائی برپا کردند، و بخصوص وقتی دیدند غالب علمای (شیخیه) و سادات آنها که اطلاع یافتند وی از پای درس سید کاظم رشتی برخاسته، بوی گرویدند، بیشتر موجب اشتباه دیگران شده، بخیالی واهی و فقط برای رهائی از ظلم و زور بگمان اینکه اگر دیر بیاری امام زمان بشتابند نزد خداوند و پیغمبر مسئول، یا به پندار اینکه اگر کسی زودتر باو بگردد از آن سیصد و سیزده نفر میباشند! دسته دسته بوی گرویده، و همان طور که حریف بیگانه منظور داشت، غوغائی برپا شد! در این بین زنی طنز و عشوه‌گر و زیبا بنام «زرین تاج» دختر ملّا صالح برغانی قزوینی که بعدها بابیها بعلاوه لقب «طاهره» که باو دادند «قرّة العین» هم خواندند نیز بصف آنها پیوست. این زن باسواد و بسیار با ذوق بود و شعر پرشور و زیبا میسرود، چون عمویش حاج ملّا علی شیخی مشرب بود، و بعد به سید باب پیوست، این زن جوان و دلفریب هم خانه و شوهر و دو فرزندش را رها ساخت و بدنبال سر و صدای باب سید جوان زیبا افتاد، و دست بهر کاری زد، در آن موقع که زنان ایران سخت در حجاب بسر میبردند وی با سر و روئی باز بجمع بابیها و بطفرداری از

امام زمان نو ظهور در ایران (نه در مکه و عربستان که محل ظهور است) پیوست. وجود این زن با آن آزادی و بی‌بند و باری محفل احباب را رونقی دیگر بخشید. گاهی در «بدشت» گرگان شبها را با وی بصبح آوردند و زمانی با دسته‌ای به نقاط دور

(۱) شرح جالب ایفاء این نقش را توسط کارگردان روسی و چگونگی صید میرزای باب را خوانندگان در کتاب کوچک و بسیار خواندنی «کینیاز دالگورکی» طبع اخیر با مقدمه و پاورقیهای مفید مرحوم خالصی زاده بخوانند. چاپ تازه این کتاب بنام «پرنس دالگورکی» مخصوصا با مقدمه مستدل آن که بخوبی پرده از چهره حزب سیاسی بهائی بر میدارد، نیز خواندنی است. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۵۳

و نزدیک رفتند، و از این قبیل کارها که گفتنی نیست و حتی در تواریخ بهائیان نیز ثبت و موجود است. فتنه باب در ایران موجب بدبختیها و زد و خوردها و پریشانیها شد و دولت و ملت را بوضع فلاکت باری مواجه ساخت. ناچار سید باب را که منشأ آن فتنه و فساد بود گرفته، چندی در شیراز و بعد در خانه «معمد الدوله گرجی» حاکم اصفهان که یک نفر ارمنی مسلمان نما بود، نگاه داشتند. معتمد الدوله به تحریک کارگردان روسی بدون اجازه از دربار به بهانه اینکه میخواهد با تحت نظر گرفتن باب جلو فتنه او را بگیرد، شش ماه باب را در اندرون خانه جای داد، و او را تشویق بایفای نقش خود کرد. باب هم نامه‌ها و کتابها نوشت، و مخفیانه بشهرها فرستاد، تا اینکه او را به ماکو فرستادند، و در قلعه چهریق زندانی نمودند. میرزا علیمحمد در آنجا توبه نامه‌ای بخط خود نوشت و از امام زمانی استعفا کرد و همه چیز را تکذیب نمود، ناچار او را از آنجا به تبریز فرستادند. در تبریز جمعی از علماء در حضور ناصر الدین شاه ولیعهد، با وی گفتگو نمودند، و میرزای بیچاره در پاسخ سؤالات سطحی فروماند، و بامر ناصر الدین شاه کتک مفصلی بوی زدند!

میرزا علی محمد شیرازی «باب» علنا ادعای مهدویت کرده بود و مدعی با بیت و ارتباط و نمایندگی امام زمان بود، اما کارگردان روسی و عوام الناس ایرانی هم نگذاشتند این آتش خاموش شود، بلکه هر لحظه آن را دامن زده کشور را بخاک و خون و فتنه و آشوب کشیدند.

خوشبختانه در این میان محمد شاه قاجار پادشاه مریض، جان سپرد و دوران صدر اعظمی حاجی میرزا آقاسی درویش سپری شد، ناصر الدین شاه ولیعهد جوان از تبریز بتهران آمد و بدون فوت وقت بر تخت نشست و یکی از نوابغ و شخصیت‌های برجسته سیاسی و نظامی ایرانی یعنی میرزا تقی خان امیر کبیر بصدارت رسید، و باندک زمانی اوضاع درهم پاشیده مملکت را سر و سامان بخشید. میرزا تقی خان امیر کبیر مرد با کفایت و صدر اعظم کاردان و وزیر با تدبیری بود که اگر دست خیانت خائنین داخلی و داس سیاست خارجی نهال وجود او را قطع

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۵۴

نکرده بود امروز ایران، ایران دیگر بود. ولی همان سیاستی که تازه با ظهور امام- زمان شیرازی معرکه گرمی برپا کرده بود و از آن تنور گرم نان میگرفت، نگذاشت این مرد بزرگ ایران بیش از سه سال بر این آب و خاک حکومت کند و بالاخره در حمام «فین» کاشان بسرنوشت حیات پرافتخار او خاتمه دادند و ایران را باین روز سیاه نشانند! امیر کبیر بعد از چندی که بکار مملکت پرداخت و آشوبهایی که در اطراف کشور پدید آمده بود فرو نشانند، اقدام به خاموش ساختن فتنه بایبها و گوش مالی این امام زمان پوشالی نمود، و بالاخره برای اینکه نقطه امید کارگردان این صحنه و مردم همج‌الرعاع را از میان ببرد، دستور داد در سال ۱۲۶۶ میرزا علی محمد باب را در میدان مشق تبریز تیر باران کنند و با مرگ او بکلی سرو صدای بایبگری را خاموش سازند، بطوری که تا او بر سر کار بود کسی جرأت نداشت از بایبگری دم بزند.

ولی بعد از عزل میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا آقا خان نوری مشاور مخصوص حاج میرزا آقاسی که در دولت امیر کبیر برای حفظ جان خود، پناه بسفارت انگلیس برده بود، بر سر کار آمد و با روی کار آمدن وی بایه دوباره مانند مورچه از سوراخها سر بدر آوردند، و دو برادر همشهری خود یعنی میرزا یحیی و میرزا حسین علی نوری پسران میرزا عباس نوری مازندرانی را با جمعی از بایان بعد از واقعه سوء قصد و تیر اندازی بناصر الدین شاه که چند ماه زندانی بودند با وساطت سفیر روسیه در سال ۱۲۶۹، آزاد نموده و بغداد تبعید کرد. این دو برادر چند سال در بغداد ماندند، سایر معروفین با بیان هم از ایران گریخته در بغداد بآنها ملحق شدند، چون در آنجا هم وجودشان را خطرناک تشخیص دادند، و در روز اول محرم که روز ولادت باب است بچشن و شادمانی پرداختند با اعتراض مسلمانان و دخالت دولت ایران دولت عثمانی آنها را بشهر «ادرنه» واقع در ترکیه تبعید کرد. در ادرنه اختلاف دو برادر میرزا حسین علی و میرزا یحیی که هر کدام خود را جانشین باب میدانست بالا گرفت.

کار به زد و خورد و رسوائی کشید و بعد از چند سال میرزا یحیی که بایها او را «صبح

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۵۵

ازل» نامیدند، بجزیره قبرس و میرزا حسین علی بشهر «عکا» واقع در فلسطین که آن موقع در دست دولت عثمانی بود تبعید گردید. در این موقع عده کمی از بایها بناچاری میرزا یحیی «صبح ازل» را بنص صریح باب جانشین بلا فصل میرزا علیمحمد دانسته و به «ازلی» معروف گشتند، و بقیه که اکثریت داشتند میرزا حسین علی که خود را «بهاء الله» معرفی میکرد بریاست برگزیده به «بهائی» مشهور شدند، و بالاخره کارگردان ماهر که از دیر زمانی چشم طمع باین آب و خاک دوخته بود، دل خود را خوب ایفا کرد و نگذاشت دامنه این سر و صدا فرو نشیند و عوامل کار و ایادی! آنها از داخله این کشور ریشه کن شود و حتی تا کنون هم ول کن معامله نیستند. با این فرق که از وقتی که آن دو برادر به قبرس و عکا تبعید شدند، رابطه آنها با روسیه قطع، و بعد از جنگ جهانی اول که هر دو منطقه به تصرف انگلستان در آمد، «عباس افندی» پسر میرزا حسین علی به پاس خدمات صادقانه به بریتانیای کبیر به لقب «سِر» مفتخر شد! و از آن روز «سر عبد البهاء» خوانده شد!! بعدها نیز نوه او «شوقی افندی» یکی از عاملین مؤثر اجرای سیاست دولت مزبور در ایران بشمار آمد.

روایاتی که دستاویز بهائیان شده

بطوری که از نظر خوانندگان گذشت، فرقه بابی و ازلی و بهائی بطور سیاسی در ایران پدید آمد، و از این رو باید آن را اولین و قدیمترین حزب سیاسی دست نشانده بیگانه دانست، ولی خود آنها برای اینکه این راز را مکتوم دارند، دست و پا کرده بآن رنگ دین و مذهب! داده و از لابلای دهها آیات و صدها علائم، و روایاتی که در این کتاب و سایر کتب دینی در باره مهدی موعود شیعه رسیده، چند آیه را سرقت و تحریف و بعضی از روایات را بدون ذکر اول و آخر آنها که ضد مقصود آنان بوده است و جزئی شباهتی بمقصود آنها داشته بیرون کشیده و در کتب خود مانند «ایقان» میرزا حسین علی مازندرانی و «فرائد» میرزا ابو الفضل گلپایگانی آورده، و از آن راه سید باب

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۵۶

و میرزا حسین علی مازندرانی را مصداق آنها قرار داده‌اند.

گاهی میرزا علی محمد شیرازی متولد در شیراز سال ۱۲۳۵ پسر میرزا رضا بزاز شیرازی را همان مهدی موعود جهان معرفی کرده! و زمانی میرزا حسین علی پسر میرزا عباس نوری مازندرانی را عیسی بن مریم که از آسمان فرود آمده و همان امام حسین میدانند که رجعت کرده دنیا بازگشته است! در یک جا مهملات و عربی‌های دم نکشیده سید علیمحمد شیرازی را که زن بیچه مرده از خواندن و شنیدن آن میخندد و احکام تازه میرزا حسین علی را که مادر و عمه و خاله و دختر و خواهر جز زن پدر را بر تمام بهائیان حلال

کرده «۱» و مردم را از قیود متین دین اسلام راحت نموده، یا «بیان» و «اقدس» کتاب جدید و شرع جدید و قضاء جدید و امر جدید و تازه دانسته و برخی از روایاتی که در این کتاب وارد شده دلیل بر صدق مدعای خود گرفته‌اند! در یک جا نام حزب سیاسی بهائی را «امر الله» نهاده و با آیه اَتَىٰ اَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ و آیه يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمٰوٰتِ «۲» و بعضی از احادیث که ذیل آنها وارد شده تطبیق میکنند و در جای دیگر جاء الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰطِلُ را که بهترین شاهد نیامدن مهدی موعود است، که با آمدن وی دولتهای باطل بکلی از میان می‌رود، دلیل بر ظهور سید باب میگیرند! هر حدیث، و هر آیه قرآنی را با رأی و میل خود معنی میکنند و از آن سوء استفاده مینمایند! عوام بیچاره نیز که همیشه تنها بقاضی می‌رود و در این گونه موارد که جز کتب پر زرق و برق بهائیان و تواریخ پر آب و تاب و حکایات ساختگی و تواریخ آنها چیزی نمیشنود، و از علمای مطلع سؤالی نمیکند، و بکتبی که در ردّ بهائیان نوشته شده و تمام حرف‌های آنها واصل و فرع آن را با کمال بیطرفی شرح داده‌اند مراجعه نکرده، فریب آنها را خورده دل بآن سراب فریبنده میدهد. رفته رفته از جاده روشن دیانت اسلام و مذهب حقّه شیعه بسیاه‌چال بهائیگری می‌افتد! در صورتی که

(۱) میرزا بهاء در اقدس از میان محارم فقط زن پدر را حرام دانسته لذا اگر یکفرد بهائی بخواهد با سائر محارم خود نزدیکی کند بحکم اقدس مانعی ندارد، و کسی را حق ایراد نیست! لقد حرّمت علیکم ازواج آبائکم ...

(۲) سوره سجده آیه ۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۵۷

اگر آنها کمی چشم و گوش خود را باز میکردند، و در همان کتب بهائیان دقیق می‌شدند، میتوانستند سخافت این دیانت جدید! و سستی این بنای متزلزل را بخوبی درک نمایند.

سید باب و کتاب بیان او

سید علیمحمد شیرازی در آغاز کار خود را «ذکر» نامید تا بعد آیه شریفه اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحٰفِظُوْنَ و آیه فَسَيَتْلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ را تطبیق بخود کند! بهمین جهت معروف به «سید ذکر» شد بعد که از سادگی عوام کالانعام استفاده کرد، خود را «باب» امام زمان نامید و گفت من واسطه میان مردم و حضرت هستم!

سپس که پیشرفتی در کار خود دید، ادعای مهدویت نموده و گفت خود امام زمانم که هزار سال منتظر او هستید! و از آن پس که اقبال مردم تیره بخت و ساده لوح را مشاهده کرد، مانند نمرود و فرعون که از حماقت مردم سوء استفاده کردند پا را بالاتر نهاده و ادعای پیغمبری بلکه الوهیت و خدائی نمود!! میرزا علیمحمد کتبهائی نوشت، و هر چه بذهن آشفته‌اش میرسید، بدون فکر و تأمل بیدرنگ بقلم می‌آورد و بسرعت مینوشت. بهمین جهت آثار او آنچنان آشفته و نامفهوم و درهم و برهم و مغلوط است که خود بهائیان هم از افشا و نقل آن جدا خود داری میکنند! معروفترین اثر سید باب «بیان» است که آن را کتاب آسمانی میدانست و عقیده داشت که خداوند بر او نازل کرده و باید مردم مطابق آنچه در آنست عمل کنند.

نمونه از احکام باب

باب در آن کتاب چیزهائی گفته و احکامی وضع کرده که بد نیست خوانندگان قسمتی از آن را بدانند. سید باب خواندن کتب آسمانی قبل از ظهور خود را حرام کرده و سوزانیدن آنها و جمیع کتب علمی را واجب قرار داده! مکرر تصریح نموده که دین وی تا سالهائی بعدد حروف «مستغاث» (دو هزار و یک سال) باقی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۵۸

بسم الله البهی الابهی الحمد لله قد اظهر ذاتیات الحمدانیات باطراز طرازاً طرزانیة، و اشرق الکونینات الذاتیات باشراق شوارق شراق شراقیة، و الاح الذاتیات البازخیات بطوالع بدایع رفائع مناسع مجد قدس متناعیة حمدا اطلع و اضاء و اشرق فانار و برق فانار و اشرق فاضاء و شعشع فارتفع و تطع فامتنع حمدا شراقاً ذو الاشتراق و براقاً ذو الابرراق و شقاقاً ذو الاشتقاق و ابراقاً ذو الارتقاق...!!!

سید باب در هر بخشی از شئون خمس و بعضی از الواح خود و غیر آنها، بدین گونه کلمات بی‌سروته که زنان بچه مرده هم بآن می‌خندند بهم بافته است! بقیه آثار او هم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۶۰

از همین قبیل است. جالب اینست که جانشین وی میرزا حسین علی مازندرانی که خیال نمیکرده وقتی این کتابها بدست غیر بهائیهها هم بیافتد، در کتاب خود بنام «ایقان» صفحه ۱۷۸ در باره فضل و دانش سید باب و آثار قلمی او که بهترین نمونه آن را در اینجا ملاحظه نمودید، با اصرار هر چه تمامتر از تمام پیغمبران بالاتر برده و باین کلمات خنده‌آور بالیده است. وی مینویسد: «چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود- چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شد، و آیات آن احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصاء نموده. چنانچه بیست مجلد الان بدست می‌آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده!!» و البته میدانید که منظور میرزا بهاء از «مشرکین» مسلمانان هستند! که چون ایمان بخدائی او نیاورده‌اند «مشرک» میباشند!!

حسین علی مازندرانی و آثار او

سید باب مکرر در بیان تصریح نموده که «دین وی تا سالهائی بعدد حروف مستغاث» (دو هزار و یک سال) باقی خواهد بود، هر کسی در خلال این مدت ظاهر گردد، و کتاب و آیات یا احکامی بیاورد، نباید از او قبول کرد» مع الوصف هنوز چند سالی از قتل باب و باصطلاح خودش تأسیس دین او نگذشته بود که حسین علی مازندرانی ادعای «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» و ظهور جدید کرد، و خود را «بهاء الله» نامید و دو کتابی بنام «اقدس» بزبان عربی در احکام دین خود! و «ایقان» بفارسی در تشریح ادعای باب و تحریف و تفسیر مضامین آیات قرآنی و اخبار اسلامی و دگرگون ساختن حقایق و واقعیات، نوشت و کم کم رئیس بلا منازع پیروان باب شد. حسین علی در کتاب

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۶۱

«اقدس» بیشتر احکام دین باب را که سر بافتضاح برداشته و باعث مسخره خرد و کلان بود، نسخ کرد، و چیز بهتری که بعقلش میرسید بجای آن گذاشت! چنان که در یادداشتهای «کینیا دالگورکی» یعنی پدید آورنده «باب و بهاء» مینویسد مطالب الواح «بهاء» را در سفارت روس انشا نموده و بعد برای او میفرستادند، و او خود اصلاحات خنکی میکرد! و بگفته مرحوم عبدالحسین آیتی یعنی بزرگترین مبلغ سابق بهائیهها که بعد از پی بردن بفساد بهائیت برگشت، در کتاب «کشف الحیل» و کتاب کوچک «سیر عبدالبها و انگلیس!» بهاء در اصلاح کتاب اقدس از مشاورین خود که از جمله «مشکین قلم» بود، و در نوشتن کتاب «ایقان» از مرشد صوفیه و نوشتجات آنها استفاده میکرد! نکته جالب اینست که باب و بهاء هر دو ایرانی بودند، ولی کتابهای آنها غالباً عربی، آنهم چه عربی، که باید از آن پناه بخدا برد، تازه این کتابهای عربی پیغمبران ایرانی را بایران می‌آوردند و برای ایرانیان ترجمه میکردند!!

نمونه‌ای از احکام بهاء در کتاب اقدس

بهاء در کتاب اقدس که بنظر خود مثل قرآن نوشته است! نماز را نه رکعت در سه وقت صبح و ظهر و شب قرار داده، «۱» قبله بهائیان

شهر عکاء محل تبعیدی وی (واقع در کشور اسرائیل) است، و میگوید خدا آنجا را محل طواف ملاء اعلی و محل اقبال مردم شهرهای بقاء و محل صدور امر برای سگان ارض و سماء قرار داده! نماز جماعت هم باطل است! روزه را نوزده روز آخر ماه اسفند تعیین کرده که نوروز، عید فطر اهل بهاء باشد! (نمیدانیم اصولاً مؤمنین و مؤمنات بهائی چقدر باین احکام عمل میکنند) حج بهائیان زیارت شهر عکاء و قبر بهاء است. دزد بهائی را باید تبعید کرد و سپس حبس نمود و در مرتبه سوم داغی در پیشانی او بگذارند تا هیچ شهری و مردمی او را نپذیرند!! هر مرد و زن بهائی که زنا کردند، باید نه مثقال طلا به «بیت العدل» برای تقویت امر بهاء بپردازند. و اگر باز هم زنا کردند هیچده مثقال طلا از آنها بگیرند.

استماع موسیقی حلال است! هر بهائی که خواست دیه‌ای بپردازد باید ثلث آن را به

(۱) البته بهاء صریحاً در اقدس نماز را تشریح نکرده، بلکه گفته است آن را در ورقه جداگانه‌ای نوشتیم! و بعد در کتاب «گنجینه احکام» مینویسد: آن ورقه را؟؟؟؟؟؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۶۲

«بیت العدل» بدهد. کسی که خانه‌ای را عمداً آتش زد، او را بسوزانید! بیش از دو زن نگیرید «۱» منی و نطفه مرد و زن پاک است، این رحمت خدا بر اهل بهاست! تمام اشیاء پاک است «۲» با تمام ادیان با روح و ایمان معاشرت کنید. از میان محارم فقط زن پدر حرام است «۳» اگر کسی لواط کرد، طوری نیست! و ما از بیان حکم آن حیا داریم؟! «ما پاره‌ای از مردم را می‌بینیم که آزادی میخواهند و بدان افتخار میکنند آنها در نادانی آشکارند: زیرا آزادی بفتنه‌ای منتهی می‌شود که آتش آن خاموش‌شدنی نیست!» «۴»

بهاء و ایقان کتاب آسمانی او

سبک انشاء کتب میرزا حسین علی مانند «باب» اعم از فارسی و عربی پر از اغلاط املائی و بر خلاف قوانین صرفی و نحوی و قواعد زبان عربی و فارسی است. کتاب «ایقان» را بهاء در بغداد پیش از تبعید به ترکیه نوشته و هر کس مطالعه کند خیال میکند، تألیف یکنفر صوفی عارف مسلک بسیار غلیظ است. در حقیقت نیز چنین بود، زیرا بهاء خود از دراویش خانقاه دیده بود، و هر چه داشت همان تعبیرات عرفانی و مهملات صوفیه بود. گلپایگانی در صفحه ۲۵ «فرائد» تمام کتب بهاء و در موارد دیگر بخصوص «ایقان» را کتاب آسمانی دانسته و میگوید: خود بهاء تصریح فرموده که این کلمات، کلمات الهیه است و این صحف آیات سماویه‌اند، از خود نمیفرمایند و بغیر ما اذن الله

(۱) خود جناب بهاء چهار زن رسمی داشته است.

(۲) بقول مرحوم آیتی حتی فضله سگ!!

(۳) بنا بر این مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله در دیانت مقدسه بهائی حکمی ندارد آیتی میگوید: اینکه زن پدر را حرام کرده از پسرش عباس افندی میترسیده!!

(۴) نقل باختصار از مفتاح باب الابواب.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۶۳

تکلم نمیکنند ... چندان که کلمه مبارکه «ان البهاء ما ينطق عن الهوى» مسموع ملل گشت!! «۱» اکنون خوانندگان با کمال بیطرفی، بامور ذیل که برای نمونه و رعایت اختصار از کتاب ایقان نقل می‌شود توجه کنند و به بینند آیا چنین کتابی از آسمان آمده است و گوینده آن خداست؟! ۱- ای برادر! جهدی باید تا ایام باقی است ... تا آنجا که نصحت این عبد ص ۱۹ حال ای برادر ملاحظه نما

ص ۴۷ (آیا خداوند به بندگانش برادر میگوید و خود را بنده «عبد» میخواند؟) ۲- حال این بنده! رشحی از معانی این کلمات را ذکر مینمایم ص ۲۳ ۳- در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست ... و این عبد! بواسطه شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات نشده‌ام ص ۲۶ (!) (بهاء مکرر در این کتاب میگوید فی البحار و فی الکافی آیا چنین کسی خداست؟).

۴- فی الکافی ص ۲۱۰- فی البحار ص ۲۱۱- از آن جمله در دعای ندبه میفرماید ۲۹ ص (کی میفرماید؟) ۵- پس ای سائل باید بعروه الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع شویم ص ۳۱ (مگر خدا گمراه بوده که میخواهد هدایت شود؟) ۶- روزی در مجلسی نشسته بودم، شخصی از علمای معروف وارد شد، بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود ص ۳۲ (آیا این سخن خداست؟) ۷- در صفحه ۱۴۵ مفصلاً از حاج کریمخان کرمانی شاگرد سید کاظم رشتی و رئیس شیخیه عصر خود که رقیب سید باب بوده نکوهش نموده و مینویسد: «در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضیلت و خود را از صنایع قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سب نموده! چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا و تصریحا مشهود است و این بنده! چون او را بسیار شنیده بودم، اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم، باری کتب عربیه او بدست نیافتاد، تا اینکه شخصی ذکر کتابی

(۱) کدام ملل؟ البته میدانید که گلپایگانی این جمله را از آیه شریفه ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى گرفته است، که خداوند صدق گفتار حضرت ختمی مرتبت را میستاید. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۶۴

از ایشان که مسمی به «ارشاد العوام» است در این بلد یافت می‌شود. اگر چه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن .. (!) با وجود این کتاب را طلب نموده چند روز نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد!! اکنون باید از جناب ابو الفضائل! پرسید گوینده این کتاب خداست و آیا حسین علی راست گفته که خود نفرموده و آیات سماوی است؟ اگر راست گفته دروغ او از همین چند مورد کاملاً مشهود است، و اگر دروغ گفته که پیغمبر دروغگو بدر اهل بهاء میخورد، و در هر حال چرا گلپایگانی این قدر پا روی وجدان و عقل خود بگذارد و چنین ادعائی کند، که خود و جناب بهاء و تمام احباب را رسوای دو جهان نماید؟

بیچاره آنها که از پیروی قرآن مجید و خاتم النبیین (ص) و گوینده نهج البلاغه و سایر ائمه دین روی بر تافته باین اکاذیب و جعلیات و هواپرستی‌ها، دل بسته کورکورانه بسوی جهنم میروند.

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس هر زمان خرمهره را با در برابر میکنند

ابو الفضل گلپایگانی و کتاب فرآند او

اشاره

میرزا ابو الفضل گلپایگانی، شخصی وازده و مفلوک بیچاره‌ای بوده که از فرط فقر و تنگدستی توسط یکنفر ماهوت فروش بهائی، بمسلک بهائیگری می‌گردد. وی که در دسیسه بازی و قلب حقایق و پشت هم اندازی در بیان و قلم استاد بوده، چون بوادی بهائیت افتاد، و از جامعه مسلمین طرد شد، کینه مسلمین و علمای اسلام را بدل گرفت، و تا سر حد توانائی در منحرف کردن مردم از اسلام و سوق آنها بحزب بهائی کوشید، و در این راه از هیچ گونه دروغ و تقلب، و دستبرد بآیات و احادیث اسلام خودداری نکرد. اثر

معروف او کتاب «فرائد» است که آن را بقول خودش در استدلال

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۶۵

بصحت دعوی باب و بهاء نوشته مشتمل بر سه فصل: استدلال بآیات قرآنی و استدلال باحدیث و اخبار و دلیل تقریر.

میرزا ابو الفضل که سرآمد تمام بهائیان بوده و باب و بهاء طفل دبستان او نمیشوند! از میان آن همه آیات و روایاتی که قسمت عمده آن را در این کتاب راجع به مهدی موعود اسلام میخوانید، فقط چند آیه و چند حدیث را دستاویز قرار داده و مثل بهاء در ایقان اغلب آنها را تحریف و تبدیل نموده اول و آخر آن را زده و مورد سوء استفاده قرار داده است که در پاورقیهای این کتاب تقریباً همه آن را آورده‌ایم.

وی در اثبات حقانیت دعوی «بهاء» که عمده نظرش در آن کتاب نیز همین است میگوید: «اگر کسی مدعی شاریعت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را بخداوند نسبت دهد، و آن شریعت، نافذ گردد و در عالم باقی بماند این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد!!» در صورتی که هر کسی میتواند ادعای چنین شاریعت بکند و احکام و شریعتی از پیش خود تشریح نماید و بعد هم با سماجت و خود سری در حفظ دکان خود بکوشد ...

راجع به نفوذ بهائیت که دلیل عمده اوست، باید دید، تا کنون چقدر موثر بوده، و بعد از صد سال چه کرده؟ در ایران که مرکز این دعوی بوده و تمام فعالیتها و پولها و نفوذ و قدرت را از این آب و خاک دارند، فعلاً جمع کل افراد بهائی نسبت بسایر اقلیتها چقدر است؟ در اروپا هم که یا بکلی خبری نیست و هر چه میگویند مانند سایر گفته‌های اعضای این حزب همه دروغ است، و یا بنام اسلام و مسلمانان روشنفکر خود را جا زده و بعد کم کم پای باب و بهاء و آئین او را بمیان میکشند و سپس عکسها برداشته و شرح و تفصیلهای نوشته که بله در اقلیم امریکا و اقلیم افریقا و آسیای جنوب شرقی و سایر اقلیم روی زمین چقدر بهائی وجود دارد و امر الله چه پیشرفتهای کرده است!!

در باره حدیث کعب الاحبار

بطوری که گفتیم غالب گفته‌های گلپایگانی را بمناسبت آیات و روایات این کتاب جواب داده‌ایم. فقط در صفحه ۲۷۵ روایت کعب الاحبار ذکر شده که هر چند خود روایت چندان دلالتی برای منظور او ندارد، ولی گلپایگانی آن را با شرح و بسطی مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۶۶

از کتاب «الیواقیت» شعرانی از شیخ تقی الدین که هر دو از علمای اهل تسنن میباشند نقل میکند و در آنجا از آیه لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ که معنی بسیار روشنی دارد و مقصود اینست که هر دسته‌ای از مردم سرنوشتی و مدتی دارند که چون فرا رسد، از چنگ مرگ نمیتوانند فرار کنند، و همچنین آیه يُدَبَّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ يُعْرَجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ و آیه يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ که مربوط به تدبیر آفرینش و قیامت است حد اکثر سوء استفاده را نموده و آنها را که هیچ ربطی بهم ندارند، مربوط بهم دانسته و بهره برداری زیادی کرده است!! اصل حدیث کعب الاحبار بدون ذکر سلسله سند است، و خود کعب نیز یکنفر یهودی بوده که تظاهر به مسلمانی مینموده و نزد عثمان و معاویه جایگاهی بزرگ داشته است! در کتب رجال و حدیث شیعه از «کعب الاحبار» سخت نکوهش شده و او را دروغگو، یهودی، جاعل حدیث دانسته‌اند. از این رو حدیث وی بکلی از درجه اعتبار ساقط و قابل هیچ گونه بحث و بررسی و استدلال نیست، چنان که علامه مجلسی نیز در همین کتاب مکرر تصریح کرده است «۱» ما از میان کتب بهائی در پاورقیهای این کتاب فقط نظر به «ایقان» حسین علی، و «فرائد» گلپایگانی داشته‌ایم، چون اساس سایر نوشته‌های بهائیگری در نقل آیات و روایات و شواهد تاریخی و تأویل هر مطلبی بنبع دعوی باب و بهاء، همین دو کتاب است. لذا آب را از سرچشمه گرفته و دیگر بسایر آثار این حزب سیاسی نپرداخته و اهمیتی بآن نداده‌ایم.

(۱) خوانندگان پاسخ کامل و جامع گلپایگانی را در باره آیات فوق در کتاب «بهائی چه میگوید» ج ۱- صفحه ۶۶ و کتاب «رهبران بزرگ» تألیف آقای مکارم شیرازی صفحه ۱۴۹- بخوانند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۶۷

مهدی موعود شیعه ارواحنا فداه

اشاره

آیات و اخباری که در این کتاب بزرگ راجع به مهدی موعود شیعه رسیده است میگوید: آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری در شهر سامره متولد شده، پدرش امام حسن عسکری علیه السلام و مادرش نرجس خاتون است، غیبت طولانی خواهد داشت که مردم بسیاری دچار حیرت و سرگردانی شده و از اعتقاد باو برمیگردند و بقیه بر عقیده خود ثابت مانده، روز و ماه و سال ظهور او را هیچ کس جز خدا نمیداند آنگاه در روزی که تمام کره زمین را ظلم و ستم فرا گرفته، و بشریت دادرسی نداشته باشد که بداد آنها برسد، خداوند متعال او را در شهر مکه آشکار نموده و نخست سیصد و سیزده نفر از اطراف شتافته و بسرعت برق یک شبه در آنجا حضور یافته و صبح آن روز با وی بمنظور ریشه کن ساختن اساس ظلم و فساد و اصلاح جهان و تشکیل حکومت واحد جهانی و عدالت اجتماعی بیعت میکنند.

سپس جبرئیل با صدائی که تمام اهل عالم هر کس بلغت و زبان خود آن را میشنوند، ظهور او را اعلام نموده، و نام او و پدرش را میبرد، آنگاه آن حضرت از مکه حرکت نموده و بکوفه و نجف می آید و در آنجا با لشکری که حداقل ده هزار نفر مردان فداکار و با ایمان خواهند بود، قیام میکند، هر جا گردن کشی و رئیس دولتی و قوم ظالم و بیدادگری باشد همه را نابود ساخته و شهرهای قسطنطنیه، کابل ... که در حقیقت ممالک مؤثر آن روز میباشند فتح نموده سپس به نجف برگشته و سلطنت میکند حضرت عیسی روح الله از آسمان فرود آمده، با وی نماز میگذارد، و آن حضرت دجال و سفیانی را بقتل میرساند دینش همان دین اسلام و احکامش احکام پیغمبر و کتابش قرآن مجید است ...

در نتیجه قیام وی همه در صلح و صفا و امن و آرامش با آسایش زندگی میکنند

بخوانید و بخندید!!

ولی ابو الفضل گلپایگانی آنقدر این مضامین عالی را پائین آورده و ساده گرفته است که در صفحه ۳۸ فرائد مینویسد: «چون در سنه دویست و شصت هجریه

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۶۸

حضرت حسن بن علی العسکری علیهم السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید (!) و امر دیانت بآراء و انظار فقها منوط و محول گشت» و در صفحه ۱۱ میگوید: «دلها بر این امید هزار و دویست و شصت سال همی آرمید تا آنکه انجم دری الهی از افق فارس بتایید و شعله نورانی نار حقیقیه از شیراز (!) برافروخته و آشکار گشت و صیحه قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت!! تا آنکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی (!) از افق بیت المقدس طالع گردید» و در صفحه ۱۶ میگوید: «ظهور اول ظهور قائم موعود و ظهور ثانی ظهور حسینی بلسان اهل تشیع و ظهور مهدی و نزول روح الله باصطلاح اهل تسنن!» گلپایگانی در اینجا تصریح به غیبت قائم موعود پسر امام حسن عسکری کرده، در صورتی که بهائیه عقیده به غیبت ندارند! و

میگویند: میرزا علی محمد پسر میرزا رضا بزاز شیرازی و مادرش زنی بنام خدیجه بوده و در سال ۱۲۳۵ در شیراز متولد شده مگر اینکه بزبان شیعه گفته باشد از این گذشته معلوم نیست پسر امام حسن عسکری بعد از غیبت طولانی چرا بجای مکه از شیراز برافروخت؟! و چطور حضرت عیسی که قبل از عروج باسماں روح الله و فرزند مریم دوشیزه بوده در موقع ظهور قلب ماهیت داد و یک دفعه امام حسین شد؟! آنهم نه حسین بن علی بن ابی طالب، بلکه حسین علی پسر میرزا عباس نوری مازندرانی متولد در قریه نور سال ۱۲۳۴؟! بعلاوه این تقسیمی که ابو الفضل کرده که نزد اهل تشیع قائم و ظهور حسینی و نزد اهل تسنن مهدی و نزول عیسی غلط است، شیعه و سنی عقیده به مهدی موعودی دارد که جهان را در زمان خود با قیام و جنگ پر از عدل و داد میکند از آن پس که پر از ظلم و جور شده باشد.

از همه اینها گذشته اگر مهدی همان میرزای باب و حضرت عیسی و امام حسین میرزا حسین علی بوده‌اند، آمدند چه کنند، و چه کردند؟ کدام دولت ظالم را بر انداختند؟ سلطنت و قدرت آنها کجاست؟ آیا همین که چند نفر بهائی شهمیرازدی و سنگسری بی سواد، بآنها دل بستند و آنها نیز در دل تیره آنها جا گرفتند، آن سلطنت مطلقه و قدرت بزرگ جهانی تحقق پیدا میکند؟! بیچاره بهائی نگون بخت صد سال است

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۶۹

که قائم موعودش آمده و رفته و ظهور ثانی و روح الله و قیام «حسینی» هم سپری شده، عباس افندی و شوقی هم آمدند و سواری گرفتند، هنوز باندازه یکی از احزاب دنیا پیشرفت نکرده، ولی او باین دلخوش کرده است که این صد سال دوره سختی و ناراحتی بوده، و ظهور امر الله و غلبه بر عالم در صد سال بعد از این خواهد بود!! از همه بدبخت تر خفّاش بود کو عدوی آفتاب فاش بود

امر جدید، کتاب جدید، سلطان جدید

اکنون که پی بارزش باب و بهاء و دعوی آنها بردید، بد نیست بدانید که یکی از اساسی ترین حرفهای آنها، مضامین بعضی روایات است که در آن از کتاب جدید، و امر جدید، و قضاء جدید که بر عرب شدید و دشوار است نام برده شده، و باب و بهاء آن را تطبیق بدعوی خود و کتاب و احکام خود نموده‌اند! با اینکه در تمام آن همه روایات اگر صدر و ذیل آنها دیده شود، و چند تای آنها را کنار هم بگذارند معنی کاملاً روشن و حتی نیازی بشرح و بیان ندارد.

زیرا امام زمان در هنگام ظهور، قرآن را بهمان کیفیت که حضرت امیر علیه السلام جمع آوری و مرتّب نموده بود می آورد، که بنظر مردم، مخصوصاً طایفه عرب که اکثراً ستیان متعصب میباشند، شدید و دشوار است که قرآن را خلاف نظم و ترتیب کنونی که متعلق به عثمان است، بیابند، و از در دشمنی با وی در می آیند.

مهدی علیه السلام خیمه‌ها در مسجد کوفه نصب نموده مردم را بیاد گرفتن قرآن با تأویل و تفسیر آن امر میکند. حکم و قضای او هم مانند داود پیغمبر است، که بدون شاهد، مجرم را از غیر مجرم تشخیص میدهد، و حکم را جاری میسازد. امر جدید هم جز این نیست که اسلام را بعد از اندراس و غربت که بر اثر غلبه اهل باطل و تقویت کفر و تعطیل احکام آن فراموش شده است، زنده میگرداند چنان که در دعای ندبه است:

«إِنَّ الْمُدَّخَرَ لَتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ»

سلطان جدید هم قدرت قاهره اوست که از زمان پیغمبر تا آن روز چنان سلطنتی در آل محمد دیده نشده است! مهدی علیه السلام با اجرای دستورات اسلامی، و تعلیم قرآن جمع آوری شده علی علیه السلام

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۷۰

بمردم، در نظر مردم آن روز که از اسلام و قرآن و احکام الهی چیزی نمی‌بینند چنان مینماید که کتاب جدید، و قضاء جدید، و امر جدیدی آورده، در صورتی که او اسلام را از سر گرفته، و تا خود او هست دین وی اسلام و کتاب او قرآن و بروش پیغمبر حکومت میکند، و سپس اسلام با مرگ وی که علائم قیامت و انقراض بشر آشکار میگردد، ختم می‌شود، و معنی ختم دین بوسیله مهدی نیز همین است. این مضامین را خواننده میتواند بطور وضوح و کمال صراحت در صفحات ۲۸۳-۹۰۸-۱۰۱۱-۱۲۲۲-۲۹۶-۲۹۷-۱۰۸۰-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۱۰۰-۱۱۰۵-۱۱۲۱-۱۱۲۳-۱۱۲۵-۱۱۳۶ بلکه در تمام ابواب این کتاب، بخواند.

سران بهائی امثال خود میرزا علی محمد و میرزا حسین علی، و گلپایگانی، امر جدید را تطبیق به «دیانت بهائی»! و کتاب جدید را به «بیان» که چند نمونه آن را خواندید، و قضاء جدید را به احکام باب و بهاء که شمه‌ای از آن گذشت! و سلطان جدید را هم، بسطنت باب و بهاء بر دل‌های! پیروانش تأویل و تفسیر کرده و قیام حضرت را با شمشیر که کنایه از جنگ و کشتن دشمنان اسلام است، به نفوذ تدریجی امر بهائی حتی بعد از صدها سال! معنی کرده‌اند!!
راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

دین جدید بهائی چگونه پیدا شد؟

بد نیست بدانید که این دین جدید! چگونه بوجود آمده است؟ در کتاب «الکواکب الدریه» تألیف آیتی که خود وی مینویسد چندین بار عباس افندی (عبدالبها) دست در آن برد و آن را اصلاح کرد و بعد چاپ شد و یکی از بهترین تاریخ بهائی است در صفحه ۱۲۷ تحت عنوان «قضیه بدشت» مینویسد: «در سال ۱۲۶۴ کبار اصحاب باب یک مصاحبه مهمی و یک اجتماع و کنکاش فوق العاده‌ای در دشت «بدشت» کرده‌اند که موضوع عمده آن دو چیز بود:

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۷۱

یکی چگونگی نجات و خلاصی نقطه اولی (میرزا علی محمد باب که در قلعه ماکو زندانی بود) و دیگر در تکالیف دینی و اینکه آیا فروع اسلامیه تغییر خواهد کرد یا نه!! تا آنجا که میگوید: اکثر تکالیف مبهم و امور درهم بود، بعضی امر جدید را امری مستقیم، و شرعی مستقل میشناختند و بعضی دیگر آن را تابع شرع اسلام در جزئی و کلی میدانستند و حتی تغییر در مسائل فروعیه را نیز جایز نمیشمردند و بسیاری از مسائل واقع میشد که تباین و تخالف کلی در انظار پیدا میشد و غالباً قره-العین را حکم کرده جوابی کتبی یا شفاهی از او گرفته قانع میشدند..» تا آنجا که میگوید:

«سپس در موضوع احکام فروعیه سخن رفت بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لاحق اعظم از سابق است و هر خلفی اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی (یعنی سید باب که آن موقع در زندان بود) اعظم است از انبیاء سلف و مختار است در تغییر احکام فروعیه. بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلامیه تصرف جایز نیست و حضرت باب مروج و مصلح آن خواهد بود، و قره‌العین از قسم اول بوده اصرار داشت که باید بعموم اخطار شود و همه بفهمند که قائم دارای شاریت است، و حتی شروع شود به بعضی تصرفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها» تا آنجا که صریحاً میگوید طی یک زد و بندی بالاخره قره‌العین پرده را بالا زد و تغییر اسلام و ظهور دین جدید را اعلام کرد، ولی مهمه و دمدمه فرو نشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر بر نگشتند».

در دشت پر نزهت و خوش آب و هوای بدشت که با بیان قره‌العین را چون شمع انجمن در میان گرفته بودند و مانند گوی غلطان از این دست بآن دست میدادند، و از مشاهده آن دلبر هر جایی هوش از سر و دل از دست همه رفته بود، بدون حضور خود امام زمان که بیچاره در زندان و از همه جا بی‌خبر بود، با اصرار و ابرام و هوا و هوس قره‌العین طناز و سکوت احباب در برابر آن شیرین زبان،

احکام اسلام را تغییر داده، آزادی مطلق و دین جدید بابی (و قهرا بعد از آن بهائی) بوسیله

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۷۲

خواسته و رأی صریح شخص «قرّة العین» تغییر کرد. «۱» سپس بکامرانی و خوش گذرانی پرداختند. دیگر نه منعی و نه مانعی در کار نیست. از نظر دین جدید چه مانعی دارد یک زن متعلق به چند مرد باشد؟! مگر چیزی از او کم می‌شود، اگر دین اسلام حرام میدانند دین جدید بابی و بهائی که مانعی نمی‌بیند؟! خوش مزه اینجاست که در همان کتاب در پایان این قضیه صریحا مینویسد:

«آنها که طاقت نیاورده و رفته بودند، سبب فساد شدند و جمعی از مسلمین بر حضرات (یعنی قرّة العین و هوا خواهانش) تاخته ایشان را مضروب و اموالشان را منهبوب کرده «آنها را از آن حدود متواری کردند!! این بود تاریخچه دین جدید بابی و بهائی که می‌گوید: دین قائم موعود شیعه است! و می‌خواهد اسلام دین منطق و عقل و ریشه‌دار جهانی را که دنیای متمدّن در برابر احکام متین و خرد پسندش سر فرود آورده، ملغی و با این سوابق درخشان! و احکام و آیات مشعشع! که نمونه آنها گذشت جهان را بصلاح و رستگاری و عدالت، و حکومت جهانی سوق دهد!

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

آنچه موجب پیدایش بهائیگری و بقاء و تقویت آنها شده است

علل پیدایش و پیشرفت این حزب سیاسی که رنگ دین و مذهب بخود گرفته اموری است که از جمله این چند چیز است:

۱- عدم توجه علمای شیعه بفتنه باب و بهاء و سهل گرفتن کار آنها بدلیل «الباطل یموت بترک ذکره»!

(۱) جالب اینجاست که نویسنده کتاب «الکواکب الدرّیه» مرحوم عبد الحسین آیتی که بیست سال بعنوان بزرگترین مبلغ اهل بهاء در شرق و غرب تبلیغ میکرد، و عباس افندی لقب آواره کوی دوست باو داده بود، از حزب بهائی برگشت و با نوشتن کشف الحیل آبروی اهل بها را بیاد داد. آیا این دلیل بر حقانیت دین جدید نیست؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۷۳

۲- نداشتن یک سیستم تبلیغی صحیح که بتواند در لباسهای مختلف و در همه جا و میان هر طبقه‌ای راه یافته، و گمراهان بهائی را راهنمایی کرده، جلو تبلیغات یا در حقیقت دروغهای مبلغین بهائی را گرفته مشت خالی آنها را باز کند.

۳- وضع آشفته روحانیت که هیچ گونه نظمی و تشکیلاتی ندارد، و کنترلی برای اخلاق و رفتار و درس و برنامه و حتی حفظ لباس افرادش در کار نیست. بطوری که هر بیسر و پائی یا شیادی باسانی میتواند باین لباس درآید، و هر گونه لطمه‌ای را بحیثیت دین و مذهب بزند! و راه برای پیشرفت بهائیت و هر مسلک باطل و اقلیت منحط دیگری باز کند.

۴- پنهان بودن اعضای حزب بهائی که در همه جا راه دارند بدون اینکه شناخته شوند، و باسانی و بدون احساس خطر با لطائف الحیل و طرق مختلف مردم ساده یا بی‌خبر را بدام انداخته گیج و گمراه میکنند.

۵- فعالیت و پشت کار اعضای این حزب که شب و روز، زن و مرد، برای نابودی ایران و ایرانی سعی در تفرقه و اختلاف و غارت سرمایه ملی و معنوی ما و آبادی وطن خود (اسرائیل) که مدفن بهاء و محل بیت العدل آنهاست دارند.

۶- تقویت و حمایت بیگانگان از آنها و هر اقلیت دیگری که در ایران پیدا شده‌اند. چنان که از نوشته «کینیا دالگورکی» منشی سفارت روس و نوشته «کنت گوینو» سفیر فرانسه در زمان ناصر الدین شاه و نوشته‌های «ادوارد برون» انگلیسی مخصوصا در کتابهای «مقدمه نقطه الکاف» و «یک سال در میان ایرانیان» که بقول آقای ابراهیم صفائی باید آن را «یک سال در میان بهائیان» نامید، اینان و سایر مأمورین دول خارجه در داخل و خارج همیشه سراغ فرقه بابی و ازلی و بهائی رفته، و از آنها حمایت نموده و

تمجید و تعریف کرده، و در راه حفظ مرده بهائیت تشجیع نموده و جسورتر کرده‌اند. دول آنها نیز بهائیان را برای جاسوسی و ایجاد تفرقه و اختلاف در بین مسلمین نگاهداری و حمایت نموده از هر گونه تقویت مضایقه ندارند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۷۴

در باره مادر بزرگوار امام زمان (ع)

در باب اول این کتاب ضمن روایاتی که با جزئی تغییر در الفاظ همه دارای یک معانی هستند، خوانندگان به تفصیل شرح حال و سرگذشت مادر بزرگوار حضرت ولی عصر علیه السلام را میخوانند که چگونه از روم خود را بمیان اسیران انداخته تا به بغداد آمده و از آنجا بسامره محل اقامت امام دهم حضرت هادی علیه السلام رسیده است.

برای اطلاع بیشتر خوانندگان توضیح میدهم که: امام هادی علیه السلام طبق روایت «مسعودی» در مروج الذهب در سال ۲۳۵ هجری از طرف «متوکل» عباسی از مدینه بسامره آورده شده‌اند. ولادت حضرت عسکری (ع) نیز در سنه ۲۳۲ در مدینه طیبه اتفاق افتاده است. از همان زمانها چنان که در تواریخ اسلامی و خارجی مینویسند، جنگهای میان سپاه اسلام و روم شرقی یا «بیزانس» که ترکیه فعلی باشد، و روم غربی «ایتالیا» و متصرفات آن، بوقوع پیوسته است. از جمله بطوری که در «کامل ابن اثیر» و دیگر منابع نوشته‌اند، در سالهای ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳ هجری، جنگهای میان قوای اسلام و روم شرقی در گرفته و در خلال آنها اسیران طرفین مبادله شده است.

از جمله بطوری که در تاریخ «العرب و الروم» تألیف «فازیلیف» روسی، ترجمه دکتر محمد عبد الهادی شعیره مینویسد در ۲۴۷ هجری، جنگها بین مسلمین و رومیان در گرفت، و غنائم بسیاری بچنگ مسلمانان افتاد. و هم در سال ۲۴۸ «بلکاجور» سردار مسلمین با رومیان جنگید و طی آن بسیاری از اشراف روم اسیر شدند» (۱) همین کتاب مینویسد: در چنگ «عموریه» که معتصم عباسی بروم حمله برد، و بعد از ویران کردن آن شهر که در عظمت و اهمیت چیزی از «قسطنطنیه» کم نداشت عده‌ای از روحانیون و شاهزادگان رومی اسیر شدند (۲)

(۱) تاریخ العرب و الروم صفحه ۲۲۵

(۲) تاریخ العرب و الروم صفحه ۲۲۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، مقدمه، ص: ۱۷۵

ابن اثیر نیز طی حوادث سال ۲۴۹ هجری مینویسد: جنگی میان مسلمین به سرکردگی عمر بن عبد الله اقطع و جعفر بن علی صائفه با قوای روم که شخص قیصر نیز در آن جنگ شرکت داشت روی داد.

اگر مادر بزرگوار امام زمان در سال ۲۴۸ خود را در میان اشراف روم انداخته و اسیر شده باشد، مصادف با سیزدهمین سال توقف حضرت هادی در سامره و شانزده سالگی حضرت امام عسکری علیه السلام بوده است.

در صفحه ۱۹۸ همین کتاب میخوانید که امام هادی نرجس را بخواهرش حکیمه خاتون سپرد تا احکام دینی را بوی بیاموزد، و قهرا سالی چند هم آن بانوی گرامی در خانه عمه آن حضرت بود تا آنکه وسیله زفاف آنها فراهم و این وصلت با میمنت انجام گرفت، و موجب پیدایش بزرگترین راز آفرینش شد! پروفیسور «هانری کربن» استاد فرانسوی دانشگاه تهران در کتابچه‌ای که بفرانسوی بنام «امام منتظر» نوشته، و با مطالعات عمیق خود در تاریخ و فلسفه اسلام و شیعه، مطالب ارجداری راجع بحضرت ولی عصر در آن رساله آورده است، و قسمتی از آن در چند شماره روزنامه آذربایجان سال ۱۳۳۸ و شماره اول سال ششم مجله دانشکده ادبیات چاپ و منتشر شده است، نیز مینویسند:

«هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام در عنفوان شباب بود و رشد و کمال سنی مینمود، یک شاهزاده خانم از اهالی «بیزانس» موسوم به نرگس و یا نرجس خاتون او را در عالم رؤیا دید.

این بانوی معظمه در عالم خواب از جانب حضرت فاطمه الزهراء یعنی مادر ائمه اطهار بدین اسلام تشریف یافت و این کیش معنویت را پذیرفت. یعنی مذهبی را قبول کرد، که روزی بین عموم افراد در جهانی نوین و در زیر فلکی نوین، صلح و صفا برقرار خواهد نمود.

نرجس خاتون در عالم رؤیا امام جوان را زیارت مینماید، تا نامزدی را که قسمت و نصیب او شده بود بشناسد ... در این موقع حضرت مسیح علیه السلام (دختر خود)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۷۶

را بذریه حضرت محمد صلی الله علیه و آله میدهد و آنگاه در اعماق وجود این زوج و زوجه جوان وحی و الهام ربانی انجام میپذیرد. برای وصال و اتصال این زوج و زوجه مطهره چند سالی بیش وقت لازم نبود، و پس از آن نرجس خاتون برای پیوستن با نامزد خود یعنی بامامی که در عالم رؤیا دیده بود، به طیب خاطر رضا داد، جزو اسیران به بازرگانی که با کشتی بجانب «بیزانس» آمده بود بفروش رسد.

از این وصلت مسعود فرزندی قدم به عرصه وجود نهاد، فرزندی اسرار آمیز که انواع مخالفین او و مخالفین همیشگی سنی او و مورّخین عیب جو حتی وجود او را نیز منکر میگردند (!) همین فرزند امام دوازدهم و سیمائی است که هیئت دوازده امام و چهارده معصوم را کامل مینماید. او قائم است که وجود غایب او نیز حکومت‌های عالم را دچار اضطراب ساخته است. هنگامی که پدر جوانش جهان را بدرود گفت وی فقط پنج یا شش سال داشت و در این هنگام مسئولیت‌های خطیری را بر عهده گرفت و برای ایفای وظایف قطعی با معرفت و وجدانی که فقط فرشتگان و ملائک خفی در ورای حجاب وجود کودک خرد سال قادر باجراى آنند به مجاهدت پرداخت و سپس در پس پرده غیب نهان گشت تا خود را از چنگ مخالفین ابدی خلاص بخشد و قدم در عالم و اوضاع و احوالی اسرار آمیز نهاد.

هیئت چهارده معصوم واجد جمیع قدرتهای جمالی و ازلی و ابدی و بعنوان نمونه‌ای عالیّه آن دیده شد.

این امر و حقیقت راز بدیع و اسم اعظم و تقوائی است، که معمول و منبعث از سیمای امام دوازدهم است، و به سالک طریق عرفان و معرفت جستجوی امام عصر خود را تکلیف مینماید، و عبارت از یک نوع وجد و هیجان نهانی که موجب شعشعه و تالّؤ چراغانی شب پانزدهم شعبان میگردد (۱)

(۱) روزنامه آذربایجان چاپ تهران شماره ۲۷.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۷۷

موعود جهان در نظر اقوام و ملل و ادیان و مذاهب

اشاره

اکنون که اعتقاد بوجود مهدی موعود اسلام و ظهور او را در آخر الزمان و اصلاح کار جهان را بدست وی به تفصیل مورد بحث قرار دادیم، بی تناسب نیست که از بشارت سایر کتب آسمانی و اخبار و عقیده اقوام و ملل دیگر هم شمه‌ای نگاشته شود. تا نگوئی که افسانه مهدویت از اسلام سر زده و تنها اعتقاد مسلمانان است که چنین شخص موعود در پایان روزگار خواهد آمد و ظلم و

پلیدی و بی‌دینی را ریشه کن خواهد ساخت. بطوری که ملاحظه میکنید این اخبار و اطلاعات که چند مورد جزئی آن منظور میگردد، بعینه در اخبار و روایات اسلامی و آیات قرآنی که همه در این کتاب آمده است دیده می‌شود! اخیراً کتابی بنام «ظهور و علائم ظهور» نوشته صادق هدایت، و حسن قائمیان منتشر شده که از هر جهت جالب و خواندنی است، نکته قابل توجه اینست صادق هدایت نویسنده معروف که خوانندگان او را بخوبی میشناسند و میدانند که وی سرانجام چگونه خودکشی کرد، در این کتاب با نقل علائم ظهور از منابع زرتشتی و یهودی و مسیحی و اسلامی کاملاً ثابت نموده و معتقد بوده که اعتقاد و انتظار ظهور موعود جهان یک موضوع مسلم و عامل عمده آن ایمان است.

همه در جستجوی اویند

آقای قائمیان در صفحه ۱۷ کتاب مزبور مینویسد:

«قسمت اعظم ترجمه متن‌های پهلوی صادق در باره ظهور و علائم ظهور است، و اگر رویهمرفته نظر کنیم به همه متون پهلوی ترجمه صادق باید بگوئیم که تماماً جنبه مذهبی دارد. موضوع ظهور و علائم ظهور موضوعی است که در همه مذاهب بزرگ جهان واجد اهمیت خاصی است. و در همه مذاهب مشترک است و آرزوی مشترک همه معتقدین بمذاهب بزرگ را تشکیل میدهد: آرزوی ظهور یک مصلح بزرگ جهانی ...»

بقول صادق: «صرف نظر از عقیده و ایمان که پایه این آرزو را تشکیل میدهد» هر فرد علاقمند به سرنوشت بشریت و طالب تکامل معنوی آن، وقتی از همه سو

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۷۸

ناامید می‌شود و می‌بیند که با وجود این همه ترقیات فکری و علمی شگفت‌انگیز باز متأسفانه بشریت غافل و بیخبر، روز بروز خود را بیشتر به سوی فساد و تباهی میکشاند و بیشتر از خداوند بزرگ دوری میجوید و بیشتر از اوامر او سرپیچی میکند بنا به فطرت ذاتی خود متوجه درگاه خداوند بزرگ می‌شود و از او برای رفع ظلم و فساد یاری میجوید.

از این رو در همه قرون و اعصار آرزوی یک مصلح بزرگ جهانی در دل‌های خدا پرستان وجود داشته است و این آرزو تنها در میان پیروان مذاهب بزرگ مانند زرتشتی، یهودی، مسیحی و مسلمان سابقه ندارد، بلکه آثار آن را در افسانه‌های یونان، در افسانه‌های میترا در ایران، در کتابهای قدیم چینیان و در عقائد هندیان و در بین اهالی اسکاندیناوی و حتی در میان مصریان قدیم و بومیان وحشی مکزیک و نظائر آنها نیز میتوان یافت.»

در صفحه ۵۵ این کتاب صادق هدایت مینویسد: «اعتقاد بوجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نحوی خارق عادت و معجزه‌آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم سازد، در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است. این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجیبی نخواهد بود اگر می‌بینیم در هر زمان انسان امیدوار بآینده بهتری بوده است. انسان نه تنها میخواهد امید زندگی جاودان در ما وراء دنیای مادی بخود بدهد بلکه مایل است منشأ کارهائی معجزه‌آسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء و عقائد و تعصبهای خود را بوسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند، عامل عمده این عقیده ایمان است.

بشارات عهدین راجع بموعود جهان

(۲۳) انجیل متی - پس اگر کسی شما را گوید که اینک مسیح در اینجاست یا در آنجاست باور ننمائید، زیرا که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست (۲۶) پس هر گاه شما را گویند که اینک در صحرا است بیرون مروید یا آنکه در

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۷۹

خلوتخانه است باور ننماید (۲۷) زیرا که چون برق که از مشرق بیرون می‌آید و تا مغرب ظاهر میگردد آمدن فرزند انسان نیز چنین خواهد بود.

(۳۰) در آن وقت علامت فرزند انسان بر فلک ظاهر خواهد شد و خواهند دید فرزند انسان را بر ابرهای آسمان که می‌آید با قدرت و جلال عظیم (۳۱) و فرشته‌های خود را خواهد فرستاد با صور بلند آواز و آنها برگزیدگانش را جمع خواهند نمود از اطراف اربعه از اقصای فلک یا بطرف دیگر. باب ۲۴-۴۲ (۹) شریان منقطع میشوند، اما متوکلان بخدا وارث زمین خواهند شد.

(۱۸) خداوند روزهای صالحان را میداند و میراث ایشان ابدی خواهد بود (۳۲) متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد (۲۹) صدیقان وارث زمین شده ابدی در آن ساکن خواهند شد. مزمور (۳۷) مطالب فوق که در زبور حضرت داود آمده است عینا در قرآن مجید نقل شده است. قوله تعالی:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ! «۱» کتاب اشعیاء نبی - گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد - باب ۶۵ کتاب اشعیاء: گرگ با بره سکونت خواهد داشت، پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند، و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید. باب ۱۱ کتاب اشعیاء: کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند، امتهای او را بوی تسلیم میکند و او را بر پادشاهان مسلط میگرداند و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود.

ایشان را تعقیب نموده به راهی که با پایهای خود نرفته بود بسلامتی خواهد گذشت باب ۴۱.

کتاب اشعیاء، آنگاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد. و هر که بر بام باشد بجهت برداشتن چیزی از خانه بزیر نیاید. و هر که در مزرعه است

(۱) نقل باختصار از کتابچه دولت مهدی (ع)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، مقدمه، ص: ۱۸۰

بجهت برداشتن رخت خود برنگردد، زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد. باب ۲.

انجیل متی - و در آن زنان بسیاری لغزش خورده یک دیگر را تسلیم کنند و از یک دیگر نفرت گیرند. و بسا انبیاء کذبه (دروغگو) ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند. و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد شود. باب ۲۴ «۱»

موعود جهان از اولاد پیغمبر اسلام است

«هر چند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملاً برای تاریخ روشن نشده است. اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود و مانی و اسلام انتظار نجات دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را اصلاح خواهد نمود. مع هذا در بعضی جزئیات با یک دیگر فرق دارند، مثلاً یهودیان و عیسویان چشم براه رجعت مسیح میباشند، در صورتی که در اسلام قائم ظهور میکند، یعنی امامی که غائب است، بموقع ظاهر می‌شود و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد مینماید.

یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که برگزیده شده (کتاب اشعیاء - باب شصت و یکم - ۱) در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند. نزد یهود یاجوج و مأجوج، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحنایی Apocalypse و پیغمبر کذاب، نزد زرتشتیان مار ضحاک (که همان Antechriste عیسویان و دجال مسلمانان است)

نزد هر سه ملت نجات دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است. و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد، و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند. و لیکن اسلام همه این وظیفه را به عهده عیسی نمی گذارد و کارگشائی بدست امام غائب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است» (۲)

(۱) نقل باختصار از علائم ظهور اثر صادق هدایت

(۲) صفحه ۵۹

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۱

خطبه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش نامحدود آفریدگاری را سزد که بندگانش را راهنمایی کرد تا معتقد شوند که پس از هر امامی، امام دیگر خواهد بود، و بدین گونه بوظائف خود آشنا گردند. خداوندی که دین مقدسش را در هر دوره و زمانی بوسیله پیغمبران امین و سفرای راستین خود، برای اهل ایمان و یقین کامل گردانید.

و درود پی در پی بر آن نور پاک و گوهر تابناکی باد، که پیامبران خدا و فرستادگان پیشین بآمدن او و جانشینان معصومش بشارت دادند: محمد صلی الله علیه و آله سرور عالمیان و اهل بیت طاهرین او، که تا روز رستاخیز چراغهای روشن شبهای دیجور گمراهی میباشند. و نفرین خدا بر دشمنان آنان تا گاهی کک آسمان و زمین برقرار است.

و بعد: این جلد سیزدهم از کتاب «بحار الانوار» در تاریخ امام دوازدهم راهنمای منتظر و مهدی مظفر، نور الانوار و حجت پروردگار، امامی که از نظرها غائب و در دلهای پاکان حاضر است. سروری که ایمان بخدا بوجود مسعود او پایدار میباشد و پیشوائی که با ظهور خود، غبار غم از لوح دلها بزدايد، حجت خدا در روی زمین و امام زمان: حجه بن الحسن العسکری صلوات الله و سلامه علیه و علی آباءه المعصومین.

از تألیفات خادم اخبار ائمه اخیار و خاک آستان حاملین آثار پیغمبر و اهل بیت اطهار: محمد باقر بن محمد تقی (مجلسی) که امید است خداوند او را، با سروران خود محشور گرداند و در زمان ظهور و دولت آنان از یاوران آنها قرار دهد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۲

باب اول ولادت با سعادت حضرت ولی عصر (ع) و سرگذشت مادر بزرگوارش

کَلْبَنِي «۱» در کتاب «کافی» روایت نموده که: ولادت با سعادت وجود اقدس امام زمان علیه السلام در سال ۲۵۵ هجری روی داده است.

شیخ صدوق «۲» در «کمال الدین» نقل کرده که چون مادر امام عصر (ع)

(۱) شیخ اجل محمد بن یعقوب کلینی (ره) متوفی بسال ۳۲۹ هجری یکی از دانشمندان نامی و محدث عالیقدر شیعه است. کتاب با عظمت «کافی» از تألیفات ذی قیمت این مرد بزرگ است.

کافی یکی از چهار کتاب معروف و معتبر شیعه است که جمعا مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث میباشد.

کلینی در مدت بیست سال رنج و کوشش و طی مسافرتها، اخبار پراکنده این کتاب را جمع آوری نمود و آنها را مرتب و منظم گردانید، و در نتیجه کتاب مستطاب «کافی» را بوجود آورد. هم اکنون بیش از هزار سال است که «کافی» اثر فنا ناپذیر کلینی در دسترس جهانیان قرار دارد و هر چه بیشتر از عمر آن میگذرد بر اهمیت و اعتبارش افزوده میگردد.

(۲) محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به «شیخ صدوق» متوفی در سنه ۳۸۱ یکی از درخشانترین ستارگان آسمان تشیع است. پدر وی علی بن بابویه مدفون در قم نیز از علمای نامور و در عصر خود پیشوای شیعیان قم و ری بوده است. این پدر و پسر را «صدوقین» و هر دو را «ابن بابویه» میگویند. ولی ابن بابویه معروف همان شیخ صدوق است که آرامگاهش در شهر ری تهران مشهور میباشد.

شیخ صدوق طبق درخواست کتبی پدرش، چنان که خود در کمال الدین مینویسد با دعای حضرت امام زمان (ع) متولد گردید. استعداد و حافظه و فهم او را هیچ یک از دانشمندان همعصر او نداشتند. بطوری که در سنین جوانی، دانشمندان سالخورده، از وی استماع حدیث میکردند.

شیخ صدوق قریب سیصد جلد کتاب در علوم دینی موافق مذهب شیعه امامیه نوشته است! کتاب «من لا یحضره الفقیه» که یکی از کتب چهارگانه معتبر و معروف جامعه شیعه است از تألیفات گرانبهای شیخ صدوق میباشد. «کمال الدین و تمام النعمه» نیز یکی دیگر از تألیفات مفید و متقن صدوق است که در پیرامون شخصیت و احوال حضرت امام زمان ارواحنا فداه نگاشته و قسمت عمده آن را علامه مجلسی در این کتاب آورده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۳

حامله گشت، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوی فرمود: پسری می آوری که نامش محمد و پس از من، جانشین من خواهد بود.

و هم صدوق در کمال الدین از استادش ابن ولید قمی و او از محمد بن عطار از حسین بن رزق الله از موسی بن محمد بن القاسم بن حمزه بن الامام موسی بن جعفر علیه السلام و او از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی (ع) روایت نموده که گفت: امام حسن عسکری (ع) مرا خواست و فرمود: عمه! امشب نیمه شعبان است، نزد ما افطار کن که خداوند در این شب فرخنده کسی بوجود می آورد که حجت او در روی زمین میباشد. عرض کردم: مادر این نوزاد مبارک کیست؟ فرمود: نرجس. گفتم فدایت کردم! اثری از حاملگی در نرجس خاتون نیست. فرمود همین است که میگوییم.

سپس بخانه حضرت در آمدم و سلام کرده نشستم.

نرجس خاتون آمد کفش از پای من در آورد و گفت: ای بانوی من شب بخیر! گفتم: بانوی من و خاندان ما توئی! گفت: نه! من کجا و این مقام بزرگ؟

گفتم: دختر جان! امشب خداوند پسری بتو موهبت میکند که سرور دو جهان خواهد بود. چون این سخن شنید، با کمال حجب و حیا نشست.

سپس نماز شام را گذاردم و افطار کردم و خوابیدم سحرگاه برای اداء نماز شب برخاستم. بعد از نماز دیدم نرجس خوابیده و از وضع حمل او خبری نیست،

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۴

پس از تعقیب نماز دوباره خوابیدم و بعد از لحظه‌ای با اضطراب بیدار شدم، دیدم نرجس خوابیده است. در آن حال در باره وعده امام تردید میکردم، که ناگهان حضرت از جایی که تشریف داشتند با صدای بلند مرا صدا زده فرمودند: عمه! تعجب مکن که وقت نزدیک است! چون صدای امام را شنیدم شروع بخواندن سوره «الم سجده» و «یس» نمودم در این وقت نرجس با حال مضطرب از

خواب برخاست، من بوی نزدیک شدم و نام خدا را بر زبان جاری کردم و پرسیدم: آیا احساس چیزی میکنی؟ گفت: آری.

گفتم: ناراحت مباش و دل قوی بدار، این همان مژده است که بتو دادم، سپس هر دو بخواب رفتیم.

اندکی بعد برخاستم دیدم بچه متولد شده و روی زمین با اعضاء هفتگانه «۱» خدا را سجده میکند. آن ماه پاره را در آغوش گرفتم. دیدم بعکس نوزادان دیگر، از آلائش ولادت پاک و پاکیزه است! این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد: عمه جان! فرزندم را نزد من بیاور چون او را نزد پدر بزرگوارش بردم، امام دست زیر رانها و پشت بچه گرفت و پاهای او را بسینه مبارک چسبانید و زبان در دهانش گردانید و دست بر چشم و گوش و بندهای او کشید و فرمود: فرزندم! با من حرف بزن! آن مولود مسعود گفت:

اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

آنگاه بر امیر-المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام درود فرستاد و چون بنام پدرش رسید، دیدگان گشود و سلام کرد. امام فرمود: عمه جان! او را نزد مادرش ببر تا باو نیز سلام کند و باز نزد من برگردان. چون او را نزد مادرش بردم سلام کرد، مادر نیز جواب سلامش را داد. سپس او را پیش امام حسن عسکری علیه السلام برگردانیدم. حضرت فرمود: عمه! روز هفتم ولادتش نیز بچه را نزد من بیاور. صبح روز نهم

(۱) اعضاء هفتگانه عبارت است از: دو کف دست، سر دو زانو، سر دو انگشت بزرگ پاها و پیشانی که سجده بر آنها قرار میگیرد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۵

شعبان که بخدمت امام رسیدم سلام کردم، روپوش از روی او برداشتم ولی بچه را ندیدم عرض کردم: فدایت کردم بچه چه شد؟ فرمود: عمه جان! او را بکسی سپردم که مادر موسی فرزند خود را باو سپرد!، چون روز هفتم بحضور امام شرفیاب شدم فرمود: عمه فرزندم را بیاور. او را در قنذاقه پیچیده نزد حضرت بردم. امام مانند بار اول فرزند دلبدش را نوازش فرمود و زبان مبارک آنچنان در دهان او مینهاد که گوئی شیر و عسل باو میخوراند. سپس فرمود: ای فرزند با من سخن بگو! گفت: اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آنگاه بر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و یک یک ائمه تا پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود:

و تُرِيدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ «۱» یعنی: اراده کردیم که منت بنهیم بر آنان که در زمین زیون گشتند و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و آنها را در زمین جای دهیم و بفرعون و هامان و لشکریان آنان نشان دهیم آنچه را که آنها از آن میترسیدند. موسی بن جعفر راوی این حدیث میگوید: این روایت را از عقبه خادم امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم و او نیز گفته حکیمه را تصدیق کرد.

در کتاب «کمال الدین» از معلی بن محمد روایت نموده که گفت: از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که چون زُبیری «۲» بقتل رسید حضرت فرمود: اینست

(۱) سوره قصص آیه ۴.

(۲) زبیری- مقصود زبیر بن بکار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن زبیر بن عوام است. وی از علمای مشهور اهل تسنن و در انساب عرب تسلطی بکمال داشته است. زبیر دارای تألیفاتی است که از همه معروفتر کتاب «انساب قریش» میباشد. متوکل عباسی او را برای تعلیم و تربیت اولادش بسامره آورد، و او هم کتاب «الموفقیات» را در تاریخ برای الموفق بالله پسر متوکل

نوشت و نزد او محترم میزیست. وی چند بار به بغداد آمد که آخرین آنها سال ۲۵۰ هجری بود.

زبیر زمانی که در سامره بود، نسبت به علویین و شخص امام حسن عسکری علیه السّلام عداوت میورزید و بعلم و فقه و حسب و نسب حضرت رشک میبرد، تا جایی که امام را تهدید بقتل کرده و گفته بود که با کشتن وی نسل امام قطع خواهد شد! زبیر در آخر عمر قاضی مکه شد، و در آنجا بسال ۲۵۶ از پشت بام افتاد و اندامش درهم شکست و پس از دو روز جان داد. «بکار» پدر زبیر نیز از دشمنان اهل بیت عصمت بود. وقتی ظلمی بحضرت امام رضا (ع) نمود، حضرت در باره او نفرین کردند، در دم از قصری افتاد و گردنش شکست.

پدر بکار: عبد الله بن مصعب که از جانب هارون الرشید حاکم مدینه بود نیز بگفته این ندیم از شیرترین مردم عصر خود بود، و بر اولاد امیر المؤمنین علیه السّلام بسیار سخت می‌گرفت. وی همان است که نزد هارون الرشید از یحیی بن عبد الله محض فرزند حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام سعایت نمود و آن سید عالیقدر و رشید را متهم کرد که از مردم برای خود بیعت می‌گیرد و گفت از من هم طلب بیعت نموده است! یحیی او را سوگند داد و او هم سوگند یاد کرد. بعد از سوگند یاد کردن بدنش ورم کرد و سیاه گردید و چندان فریاد کشید و از درد شکم نالید که سه روز بعد بیدار عدم واصل گشت. بعد از او فرزندش بکار مزبور که او نیز حاکم مدینه بود محمد فرزند یحیی بن عبد الله را گرفت و مقید ساخته و بزندان افکند و چندان محبوس داشت تا در زندان درگذشت (فهرست ابن ندیم و کامل ابن اثیر و سفینه البحار). اینان شرارت و دشمنی خود را نسبت برجال اهل بیت و ائمه طاهرین از عبد الله بن زبیر جدّ خود که از دشمنان معروف حضرت امیر مؤمنان (پسر دائی خود) و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام بود بارث برده بودند. پس بقول شاعر: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۶

پاداش کسی که نظر رحمت حق را نسبت باولیائش دروغ دانست و گفته بود مرا خواهد کشت و فرزندی نخواهم داشت که جانشین من باشد. ولی او دید که خود کشته گشت و خداوند فرزندی بنام (م ح م د) بمن موهبت کرد در سال ۲۵۶ هجری «۱».

(۱) در آخر این باب خواهیم گفت که در باره تولد حضرت امام زمان ارواحنا فداه چند قول است و مشهور همان سال ۲۵۵ هجری میباشد. غیر از این مورد روایات دیگری هم از لحاظ خوانندگان خواهد گذشت که میلاد امام را سال ۲۵۶ دانسته‌اند. رجوع کنید به پاورقی ما در پایان همین باب.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۷

این روایت در غیبت شیخ طوسی هم آمده است.

و نیز در کمال الدین روایت میکند که امام زمان علیه السّلام شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد گردیده است. و هم در کتاب مزبور است که چون امام زمان علیه السّلام از مادر بزاد دو زانو نشست و در حالی که انگشت مبارک بسوی آسمان داشت عطسه‌ای کرد و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

ستمگران چنین پنداشته‌اند که حجت پروردگار از میان رفته است، اگر بما اجازه سخن - گفتن میدادند هر گونه تردیدی برطرف میشد!». در «غیبت» شیخ طوسی بسند دیگر هم روایت شده است.

در کمال الدین از ابراهیم بن محمد و او از نسیم خادم امام حسن عسکری علیه السّلام نقل میکند که گفت: شب دوم ولادت امام زمان بحضورش مشرف شدم، در آن هنگام در حضور آن آقازاده عزیز عطسه‌ام گرفت، امام فرمود:

يَزْحَمُكَ اللَّهُ

! از این کلام آقا بسی شاد گشتم. آنگاه فرمود: آیا در باره عطسه چیزی بنویسم؟ عرض کردم:

بفرما! فرمود: عطسه تا سه روز موجب دوری از مرگ است. در غیبت شیخ طوسی بجای شب دوم، شب دهم نقل شده.

همچنین در کمال الدین از محمد بن عثمان نقل کرده است که چون آقا متولد گردید، امام حسن عسکری علیه السلام عثمان بن سعید (نائب اول امام زمان و پدر محمد بن عثمان مذکور) را احضار نمود و فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریده و بحساب من میان بنی هاشم قسمت کن، و چند رأس گوسفند هم برای او عقیقه نما.

و هم در آن کتاب از ابو علی خیزرانی و او از خادمه خود که او را بامام حسن عسکری علیه السلام هدیه کرده بود روایت نموده که گفت: من موقع ولادت امام زمان (ع)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۸

حاضر بودم مادر آقا نامش «صیقل» بود. امام حسن عسکری ماجرای آن بانوی معظمه را برایم نقل فرمود که از حضرت خواسته بود دعا فرماید مرگ او پیش از وفات امام فرا رسد. همین طور هم شد و آن مکرمه در زمان حیات آن حضرت رحلت نمود. بر مزار او لوحی است که نوشته‌اند «آرامگاه مادر محمد» (۱) ابو علی خیزرانی گفت: از همین خادمه شنیدم که هنگام تولد امام زمان علیه السلام دیده است نوری از سر و روی حضرت باطراف آسمان میدرخشید و مرغان سفیدی چند از آسمان فرود می‌آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن مولود مسعود میکشیدند و پرواز میکردند. چون این خبر را بامام حسن عسکری علیه السلام داد، تبسم نمود و فرمود: آنها فرشتگان آسمانها بودند که در موقع ظهور این طفل یاوران او خواهند بود، آنها آمده بودند بوی تبرک جویند.

نیز در کتاب مزبور از ابو غانم خادم روایت نموده که چون امام زمان علیه السلام متولد گردید، پدر بزرگوارش نام او را «محمد» گذارد و در روز سوم او را باصحاب خود نشان داد و فرمود: بعد از من این کودک امام شما و جانشین من خواهد بود. این همان قائم است که مردم برای ظهور او انتظارها میکشند و در وقتی که دنیا پر از ظلم و بیعدالتی شود ظاهر گردد و جهان را پر از عدل و داد کند.

در غیبت شیخ طوسی (۲) از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب

(۱) این حدیث با آنچه روایت شده که مادر امام زمان (ع) بعد از رحلت حضرت عسکری (ع) زنده بوده است منافات دارد.

(۲) شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ طوسی» رضوان الله علیه شاگرد بزرگ سید مرتضی و شیخ مفید، و پیشوای مجتهدین و فقهای شیعه است.

شیخ طوسی در علم فقه و اصول و کلام و رجال و تفسیر و حدیث سرآمد علمای عصر خود بود و در تمام این فنون کتاب نوشته که تا کنون هم کتب او از بهترین کتب فنون یاد شده است.

در بزرگوار شیخ طوسی این بس که دو کتاب از کتب چهارگانه معتبر و مهم شیعه که در استنباط احکام دینی مدرک و مستند فقهاء و مجتهدین شیعه است بنام «تهذیب» و «استبصار» از تألیفات آن فقیه عظیم الشأن میباشد.

کتاب «غیبت» نیز از تصنیفات نفیس و پر مغز شیخ میباشد که تقریباً همه آن را علامه مجلسی در این کتاب آورده است.

شیخ در سال ۴۰۸ از خراسان به بغداد آمد و در سنه ۴۴۶ بر اثر یک بلای عمومی علیه شیعه به نجف اشرف رهسپار گشت و بسال ۴۶۰ در نجف بجهان باقی شتافت و همان جا مدفون گردید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۸۹

انصاری و یکی از شیعیان مخلص حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام و در سامره همسایه حضرت بود روایت کرده که گفت: روزی کافور غلام امام علی النقی علیه السّلام نزد من آمد و مرا احضار کرد، چون خدمت حضرت رسیدم فرمود:

ای بشر! تو از اولاد انصار هستی «۱» دوستی شما نسبت بما اهل بیت پیوسته میان شما برقرار است، بطوری که فرزندان شما آن را بارث میبرند و شما مورد وثوق ما میباشید.

میخواهم ترا فضیلتی دهم که در مقام دوستی با ما و این رازی که با تو در میان میگذارم بر سایر شیعیان پیشی گیری. سپس نامه پاکیزه‌ای بخط و زبان رومی مرقوم فرمود و سر آن را با خاتم مبارک مهر نمود و کیسه زردی که دوپست و بیست اشرفی در آن بود بیرون آورد و فرمود: این را گرفته بغداد میروی و صبح فلان روز در سر پل فرات حضور میابی. چون کشتی حامل اسیران نزدیک شد، و اسیران را دیدی، می‌بینی بیشتر مشتریان، فرستادگان اشراف بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب میباشند. در این موقع مواظب شخصی بنام (عمر بن زید) برده فروش باش که کنیزی را باوصافی مخصوص که از جمله دو لباس حریر پوشیده و خود را از معرض فروش و دسترس مشتریان حفظ میکند، بمشتریان عرضه میدارد.

(۱) انصار مردم مدینه هستند که هنگام تشریف فرمائی پیغمبر بمدینه، بیاری و نصرت حضرتش در راه رواج دین حنیف اسلام برخاستند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۹۰

در این وقت صدای ناله او را بزبان رومی از پس پرده رقیقی میشنوی که بر اسارت و هتک احترام خود مینالد، یکی از مشتریان بعمر بن زید خواهد گفت عفتّ این کنیز رغبت مرا بوی جلب نموده، او را به سیصد دینار بمن بفروش! کنیزک به زبان عربی میگوید: اگر تو حضرت سلیمان و دارای حشمت او باشی من بتو رغبت ندارم بیهوده مال خود را تلف مکن! فروشنده میگوید: پس چاره چیست؟ من ناگزیرم تو را بفروشم. کنیزک میگوید: چرا شتاب میکنی؟ بگذار خریداری پیدا شود که قلب من باو و وفا و امانت وی آرام گیرد.

در این هنگام نزد فروشنده برو و بگو من حامل نامه لطیفی هستم که یکی از اشراف بخط و زبان رومی نوشته و کرم و وفا و شرافت و امانت خود را در آن شرح داده است. نامه را بکنیزک نشان بده تا در باره نویسنده آن بیاندیشد.

اگر بوی مایل گردید و تو نیز راضی شدی من بوکالت او کنیزک را میخرم.

بشر بن سلیمان میگوید: آنچه امام علی النقی علیه السّلام فرمود امثال نمودم.

چون نگاه کنیزک بنامه حضرت افتاد سخت بگریست، سپس رو بعمر بن زید کرد و گفت: مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگند یاد نمود که اگر از فروش او بصاحب وی امتناع کند خود را هلاک خواهد کرد، من در تعیین قیمت او با فروشنده گفتگوی بسیار کردم تا بهمان مبلغ که امام بمن داده بود راضی شد.

منهم پول را بوی تسلیم نمودم و با کنیزک که خندان و شادان بود بمحلی که در بغداد اجاره کرده بودم آمدم. در آن حال با بیقراری زیاد نامه امام را از جیب بیرون آورده میبوسید و روی دیدگان و مژگان خود مینهاد و بر بدن و صورت میکشید.

من گفتم: عجبا! نامه‌ای را میبوسی که نویسنده آن را نمیشناسی! گفت:

ای درمانده کم معرفت! گوش فراده و دل سوی من بدار. من ملیکه دختر یسوعا پسر قیصر روم هستم، مادرم از فرزندان حواریین است و به شمعون وصی حضرت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۹۱

عیسی علیه السلام نسبت میرسانم، بگذار داستان عجیب خود را برای نقل کنم. «۱»

جد من قیصر میخواست مرا که سیزده سال بیشتر نداشتم برای پسر برادرش تزویج کند سیصد نفر از رهبانان و قسیسین نصاری از دودمان حواریین عیسی بن مریم علیه السلام و هفتصد نفر از اعیان و اشراف و چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان و سران لشکر و بزرگان مملکت را جمع نمود. آنگاه تختی آراسته بانواع جواهرات را روی چهل پایه نصب کرد. چون پسر برادرش را روی آن نشانید و صلیبها را بیرون آورد و اسقفها پیش روی او قرار گرفتند و سفرهای انجیلها را گشودند، ناگهان صلیبها از بلندی بروی زمین فرو ریخت و پایه‌های تخت در هم شکست.

پسر عموم با حالت بیهوشی از بالای تخت بر روی زمین در افتاده و رنگ صورت اسقفها دگرگون گشت و سخت بلرزیدند. بزرگ اسقفها چون این بدید رو بجدم کرد و گفت: پادشاه! ما را از مشاهده این اوضاع منحوس که نشانه زوال دین مسیح و مذهب پادشاهی است، معاف بدار!

(۱)

شاهنشاه روم دختری داشت در برج عفاف اختری داشت آئینه عصمت و ادب بود دارای شرافت نسب بود میبود «ملیکه» نام نامیش میداشت پدر چو جان گرامیش آزاده نواده حواری شایسته هر بزرگواری برده نسب از دو سو ملیکاز قیصر و جانشین عیسی شمعون وصی مسیح، جدش از باغ کمال رسته قدش در حسن، کمال مهر و مه داشت از سیزده رو بیچاره داشت پس خواست برای دختر خویش همسر پسر برادر خویش قیصر ندمای خویش را خواست تا مجلس جشن عقد آراست آراسته کاخ پادشاهی با زیب و حلل هر آنچه خواهی تختی که جواهرش نشان بود در کاخ چو مهر زرفشان بود مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۹۲

جدم نیز اوضاع را بفال بد گرفت، مع هذا باسقفها دستور داد تا پایه‌های تخت را استوار کنند و صلیبها را دوباره برافرازند و گفت: پسر بدبخت برادرم را بیاورید تا هر طور هست این دختر را بوی تزویج نمایم، باشد که با این وصلت میمون نحوست آن برطرف گردد.

چون دستور او را عملی کردند، آنچه بار نخست روی داده بود تجدید شد. مردم پراکنده گشتند و جدم با حالت اندوه بحریم سرا رفت و پرده‌ها بیافتاد.

شب هنگام در خواب دیدم مثل اینکه حضرت عیسی و شمعون وصی او و گروهی از حواریین در قصر جدم قیصر اجتماع کرده‌اند و در جای تخت منبری که نور از آن می‌درخشید قرار دارد.

چیزی نگذشت که «محمد» صلی الله علیه و آله پیغمبر خاتم و داماد و جانشین او و جمعی از فرزندان وی وارد قصر شدند، حضرت عیسی علیه السلام با استقبال شتافت و با محمد (ص) معانقه کرد و محمد (ص) فرمودند: یا روح الله! من بخواستگاری دختر وصی

شما

پس کرد بکاخ اختصاصش دعوت ز اکابر و خواصش

پاپ و علما همه ستاندانجیل مسیح را گشادند
تا آیه‌ای از کتاب خواندند پس خطبه عقد را براندند
داماد چو شد به تخت بنشست سنگینی بخت تخت بشکست
دیدند که تخت واژگون شد داماد ز تخت سرنگون شد
آن سلسله‌ها ز سقف بگسیخت از طاق صلیب‌ها فرو ریخت
تا مجلس شادیش بهم خورد داماد بجای شهد غم خورد
حضار تمام مات گشتند مبهوت ز حادثات گشتند
گفتند که یا رب این چه بخت است داماد مگر سیاه بخت است؟!
سالی که نکوست خوار و بارش پیداست ز اول بهارش
در فصل بهار کامرانیش زد باد نحوست خزانیش
مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۹۳

شمعون، برای فرزندم آمده‌ام، و در این هنگام اشاره بامام حسن عسکری علیه السلام نمود. حضرت عیسی نگاهی بشمعون کرده و گفت: شرافت بسوی تو روی آورده با این وصلت با میمنت موافقت کن. او هم گفت: موافقم.
پس محمد صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت و خطبه‌ای انشاء فرمود و مرا برای فرزندش ترویج کرد، و حضرت عیسی و فرزندان خود و حواریون را گواه گرفت. چون از خواب برخاستم از بیم جان خواب خود را برای پدر و جدم نقل نکردم، و همواره آن را پوشیده میداشتم.

بعد از آن شب چنان قلبم از محبت امام حسن عسکری علیه السلام موج میزد که از خوردن و آشامیدن بازماندم و کم کم لاغر و رنجور گشتم و سخت بیمار شدم.
جدم تمام پزشکان را احضار نمود و از مداوای من استفسار کرد، و چون مأیوس گردید گفت: نور دیده! هر خواهشی داری بگو تا در انجام آن بکوشم؟ گفتم:

پدر جان! اگر در بروی اسیران مسلمین بگشائی و آنها را از قید و بند و زندان

پس پاپ ز شاه کرد درخواست تا مجلس عقد از نو آراست

از بهر برادر کهین خواست نحسش جبران به سعد این خواست
شه خواهش پاپ را پذیرفت کز طالع سعدشان کند جفت
اسباب نشاط کسب کردند آن تخت دوباره نصب کردند
شد مجلس عقد چون که برپا گشتند کشیشها مهیا
انجیل مسیح باز کردند آهنگ فصیح ساز کردند
داماد نشست چون که بر تخت بشکست دوباره ز آن نگون بخت
شاه و وزرا و پاپ و اسقف خوردند از این قضا تأسف
دیدند نحوستی برابر افتاده بجان آن برادر
حسرت زده پاپ با کشیشان شد جمع مسیحیان پریشان
حضار ز کاخ رخت بستند چشم از همه تخت و بخت بستند

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۹۴
 آزاد گردانی امید است که عیسی و مادرش مرا شفا دهند.
 پدرم تقاضای مرا پذیرفت و من نیز بظاهر اظهار بهبودی کردم و کمی غذا خوردم. پدرم از این واقعه خوشنود گردید و سعی در رعایت حال اسیران مسلمین و احترام آنان نمود.
 چهارده شب بعد از این ماجرا باز در خواب دیدم که حضرت فاطمه علیها السلام با مریم و حوریان بهشتی بیعت من آمده‌اند. حضرت مریم روی بمن نمود و فرمود:
 این بانوی بانوان جهان و مادر شوهر تو است. من دامن مبارک او را گرفتم و گریه نمودم و از نیامدن امام حسن عسکری علیه السلام بدیدنم، شکایت کردم. فرمود: او بیعت تو نخواهد آمد زیرا تو مشرک بخدا و پیرو مذهب نصاری هستی. این خواهر من مریم است که از دین تو بخداوند پناه میبرد.
 اگر میخواهی خدا و عیسی و مریم از تو خوشنود باشند و میل داری فرزندم بدیدنت بیاید، بیگانگی خداوند و اینکه محمد پدر من خاتم پیغمبران است گواهی

زین حادثه شاه مات افتاد در ششدر حادثات افتاد

یا للعجب این چه مهره بازی است بیهوده سخن باین درازی است؟

شب آمد و شاه رفت و خوابیدرخ از همه حادثات تایید

خوابید عروس بخت بیدار شد روح خدا بر او پدیدار

عیسای مسیح با حواری آمد بسرش بغم گساری

شمعون که نیای مادرش بود در هم‌رهی پیمبرش بود

در کاخ ز نور منبری دیداز بهر چنان پیمبری دید

ناگاه گشوده گشت بابی تایید بکاخ آفتابی

خورشید ازل محمد آمد با یازده اختر خود آمد

چون چشم ملیکه بروی افتاد تعظیم نمود و در پی افتاد

آن چشمه نور و گرمی و جوش بگرفت مسیح را در آغوش

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۹۵

بده. چون این کلمات را ادا نمودم، فاطمه علیها السلام مرا در آغوش گرفت و بدین گونه حالم بهبود یافت. سپس فرمود: اکنون

منتظر فرزندم حسن عسکری باش که او را نزد تو خواهم فرستاد.

چون از خواب برخاستم، شوق زیادی برای ملاقات حضرت در خود حس کردم. شب بعد امام را در خواب دیدم و در حالی که از

گذشته شکوه مینمودم گفتم:

ای محبوب من! من که خود را در راه محبت تو تلف کردم! فرمود: نیامدن من علتی سوی مذهب سابق تو نداشت و اکنون که

اسلام آورده‌ای هر شب بدیدنت می‌آیم تا موقعی که فراق ما مبدل بوصال گردد. از آن شب تا کنون شبی نیست که وجود نازنینش

را بخواب نبینم.

بشر بن سلیمان میگوید: پرسیدم چطور شد که بمیان اسیران افتادی؟ گفت در یکی از شبها در عالم خواب امام حسن عسکری علیه

السلام فرمود: فلان روز جدت قیصر لشکری بجنگ مسلمانان میفرستد تو هم بطور ناشناس در لباس خدمتکاران

فرمود به عیسی و حواری من آمده‌ام بخواستگاری

تا خطبه کنم ملیکه از جدبهر پسر ابی محمد
 پس کرد مسیح رو بشمعون گفتا که مبارک است و میمون!
 وصل تو بگلشن سیادت شمعون بگفت زهی سعادت
 پس ختم پیمبران والا از منبر نور رفت بالا
 خوش خطبه عقد را ادا کرد داماد و عروس را صدا کرد
 آن زهره قرین مشتری شده مسر بامام عسکری شد
 با میوه دل چو عقد بستش بگذاشت بدست یار دستش
 گل‌های محمدی بمجلس گشتند گواه عقد مجلس
 از خواب ملیکه گشت بیدار میجست بهر طرف رخ یار
 مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۹۶
 همراه عده‌ای از کنیزان از فلان راه بآنها ملحق شو.

سپس پیشقراولان اسلام مطلع شدند و ما را اسیر گرفتند و کار من بدین گونه که دیدی انجام پذیرفت. ولی تا کنون بکسی نگفته‌ام
 نوه پادشاه روم هستم.

حتی پیر مردی که من در تقسیم غنائم جنگ سهم او شده بودم نامم را پرسید، ولی من اظهاری نکردم و گفتم: نرجس! گفت: نام
 کنیزان؟

بشر میگوید: گفتم: عجب است که تو رومی هستی و زبانت عربی است؟! گفت جدم در تربیت من جهدی بلیغ داشت. او زنی را
 که چندین زبان میدانست معین کرده بود که صبح و شام نزد من آمده زبان عربی بمن بیاموزد و بهمین جهت عربی را بخوبی
 آموختم.

بشر میگوید: چون او را بسامره خدمت امام علی النقی علیه السلام آوردم حضرت از وی پرسید: عزت اسلام و ذلت نصاری و شرف
 خاندان پیغمبر را چگونه دیدی؟

گفت: در باره چیزی که شما از من دانایتر میباشید چه عرض کنم؟.

از هر طرفی نگاه میکرد از ماه سراغ شاه میکرد

کای گمشده در کجاست جویم؟ در بند که مبتلات جویم؟

در خواب چو بخت من دمیدی بیدار شدم زمن رمیدی؟

در خواب شدی تو همسر من! بیدارم و نیستی بر من!

ای وای و هزار وای بر من تنگ از غم توست جای بر من

دل از کف من، شد از نگاهی دیوانه شد و کشید آهی

شب‌های دگر هر آنچه خوابید آن گمشده را دگر نیاید

میجست ز خواب و ناله میکرد کارش بقضا حواله میکرد

از غصه پرید رنگ و رویش پزمرده چو گل رخ نکویش

میسوخت در آتش فراقش تب کرد ز سوز اشتیاقش

بیمار شد و به بستر افتاد آتش بروان دختر افتاد

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۹۷

فرمود: میخواهم ده هزار دینار یا مژده مسرت انگیزی بتو بدهم، کدام یک را انتخاب میکنی؟ عرض کرد: مژده فرزندی بمن دهید! فرمود: تو را مژده بفرزندی میدهم که شرق و غرب عالم را مالک شود، و جهان را از عدل و داد پر گرداند، از آن پس که پر از ظلم و جور شده باشد.

عرض کرد: این فرزند از چه شوهری خواهد بود؟ فرمود: از آن کس که پیغمبر اسلام در فلان شب و فلان ماه و فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری نمود. در آن شب عیسی بن مریم و وصی او تو را بکی تزویج کردند؟ گفت: بفرزند دلبنده شما! فرمود او را میشناسی؟ عرض کرد: از شبی که بدست حضرت فاطمه زهرا (ع) اسلام آوردم شبی نیست که او بیدن من نیامده باشد. در این وقت امام نهم به «کافور» خادم فرمود: خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید. چون آن بانوی محترم آمد فرمود: خواهر! این زن همان است که گفته بودم. حکیمه خاتون آن بانو را مدتی در آغوش گرفت و از دیدارش

راز دل خود ملیکه بنهفت میسوخت ولی بکس نمیگفت

هر چند طیب چاره گر شد احوال ملیکه سخت تر شد
شب در تب و روز بود در سوزای وای از آن شب و از این روز
یک شب ز پس چهارده شب بختش بدمید همچو کوب
زهرا ی مهین بخوابش آمد در تیره شب آفتابش آمد
با مریم و صد هزار حور دادند همه بشارت او را
مریم بسوی ملیکه رو کرد تعریف از آن فرشته خو کرد
کاین مادر شوهر تو زهر است کن خواهش خود از او تو درخواست
برخیز و بگیر دامنش رازو خواه تو پاره تنش را
در دامن مهر، ماه آویخت و ز دیده ستارگان فرو ریخت
مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۹۸

شادمان گردید. آنگاه امام علی النقی علیه السلام فرمود: عمه! او را بخانه خود ببر و فرایض دینی و اعمال مستحبه را باو بیاموز که او همسر فرزندان حسن و مادر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

در کافی از محمد بن یحیی شیبانی روایت کرده که گفت: در سال ۲۸۶ وارد کربلا شدم و آستان ملائک پاسبان حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کردم، سپس بقصد زیارت مقابر قریش واقع در کاظمین علیهما السلام به بغداد مراجعت نمودم. آن روز بسیار گرم و آسمان صاف و نورانی بود. چون بمدفن مطهر امام هفتم رسیدم و بوی تربت معطر آن حضرت را استشمام نمودم بی اختیار سرشک اشک بر آن تربت پاک فرو ریختم و چنان از خود بیخود شدم که چشم اشکبارم جایی را نمیدید. بعد از آنکه اندکی آرام گرفتم و اشک چشمم فرو نشست و دیدگان گشودم، پیر مردی را در مقابل خود دیدم که با قامتی خمیده و کف دست و پیشانی پینه بسته بدیگری که با وی نزدیک مرقد منور بود، میگفت: برادرزاده! عمویت از برکت

صدها گله پیش آن پری کرد از ست فراق عسکری کرد

گفتا که شبی بخوابم آمد با روی چو آفتابم آمد
یک بار جمال یار دیدم دیگر گلی از رخسارم
در آتش غم مرا نشانده بر خار فراق خود کشانده
برده است ز دل قرار و تابم کرده است حرام خورد و خوابم
مرگ است دگر علاج جانم یا آنکه ز غم دهد امانم

*** فرمود قبول دین ما کن از خویش مسیح را رضا کن
بیزار ز مذهب تو عیسی است مریم متنفر از کلیساست
دینی که در آن تو پای بستی گردیده مشوب بت پرستی
تا گفت ملیکه ذکر اشهد آمد ز درش ابی محمد
جان تازه نمود از وصالش گل چید ز گلشن جمالش
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۹۹

آن دو آقا مفتخر بعلم شریفه و اسرار نهفته‌ای گشته که جز سلمان فارسی کسی بآن نرسیده است. اکنون روزهای زندگانیم بسر آمده و ستاره عمرم در حال غروب کردن است. ولی افسوس که در این ولایت کسی را نمی‌یابم که شایسته باشد این علوم و اسرار را باو بسپارم! من با خود گفتم: پیوسته رنج و مشقت میبرم و همه جا سواره و پیاده در جستجوی علوم و اسرار اهل بیت عصمت هستم، و اکنون از این پیر مرد سخنی میشنوم که حاکی از علمی بزرگ و امری عظیم است.

ازین رو گفتم: ای پیر مرد آن دو آقا که گفتم کیانند؟ گفت آنان دو کوکب تابانند که در زمین سامره پنهان گشتند. گفتم: بدوستی و شرافت مدفن آن دو آقا سوگند میخورم که من جوایب علوم و اسرار آنها هستم و با ایمان راسخ در راه حفظ آثار و اخبار آنان جان میدهم.

گفت: اگر راست میگوئی آنچه از ناقلان آثار آنها ضبط کرده‌ای بمن نشان

از میمنت شهادت او شد دیدن یار عادت او

هر شب که بخواب ناز میشد بر او در وصل باز میشد
چون دیده ز خواب باز میکرد افسانه شب دراز میکرد
هر شب بخیال یار میخفت در خواب سخن بیار میگفت
کای مونس جان من کجائی در بیداری چرا نیائی؟
*** فرمود: ملیکه! منتظر باش پیوسته نگاهدار سر باش
قیصر چو رود بجبهه جنگ همراه کنیزکان کن آهنگ
در زی کنیزکان ملبس میباش که ناشناسدت کس
باید بفلان طرف زنی گام تا آنکه شوی اسیر اسلام
در ظاهر اگر کنیز گردی آئی بر ما عزیز گردی
دستور مرا اگر کنی گوش با ما بجهان شوی هم آغوش
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۰۰

بده! چون کتابهای مرا جستجو نمود و روایات آن را دید گفت: راست گفتم. اکنون بدان که من بشر بن سلیمان از اولاد ابو ایوب انصاری، یکی از دوستان و خادمان امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام میباشم و در سامره همسایه آن دو بزرگوار بودم.

گفتم: بر من منت بگذار و پاره‌ای از آثار آنها که دیده‌ای باز گو کن! گفت: من از خرید و فروش کنیزان احتراز می‌جستم و از موارد شبهه‌دار آن اجتناب مینمودم. امام علی النقی مسائل آن را بمن آموخت تا آنکه کاملاً آشنا شدم و حلال و حرام آنها را شناختم، شبی در سامره منزل خود نشسته بودم که کوبنده‌ای در زد. با عجله در را گشودم دیدم کافور خادم امام علی النقی علیه السّلام است که حضرت بطلب من فرستاده است.

فی الوقت لباس پوشیدم و بخدمت حضرت شتافتم دیدم با فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام و خواهرش حکیمه خاتون که در پس پرده قرار داشت، صحبت

_____ فردا که ز شرق مهر تابیدزی جبهه جنگ شه شتایید

با جمع کنیزکان روان شد در راه خدا ز کاروان شد
 زان ره که شهش نمود بگذشت تا آنکه اسیر مسلمین گشت
 بین اسرای روم دیدش عمر بن یزید و پس خریدش
 با صاحب خویش آن پرزادطی کرده ره عراق و بغداد
 یک شب دهمین امام، هادی فرمان به بشیر شیر دادی
 کای نادره مرد با تو کاری است کز بهر تو عز و افتخاری است
 این نامه بگیر و رو لب شطتا دریابی رموز این خط
 این نامه من بخط رومی است خاص است گمان من عمومی است
 *** وقتی که رسی کنار دجله ما راست یکی عروس حجله
 مستوره و با حجاب باشد در پرده احتجاب باشد
 مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۰۱

میفرماید وقتی که در حضورش نشستم فرمود: ای بشر تو از اولاد انصار هستی دوستی شما نسبت بما اهل بیت پیوسته میان شما برقرار است، بطوری که فرزندان شما آن را بارث خواهند برد... تا آخر که در روایت سابق مفصلاً از غیبت شیخ طوسی نقل شد.
 در کمال الدین است که محمد بن عبد الله مطهری گفت: بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام بخدمت حکیمه خاتون رسیدم تا در باره امام زمان که مردم اختلاف نظر داشتند، سؤال کنم، چون بخدمتش رسیدم فرمود: ای محمد! خداوند زمین را از وجود حجت گویا یا ساکت خالی نمیگذارد، و ای منصب بزرگ را بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام بدو برادر نداد.
 این بخاطر فضیلت و امتیاز آنان است که در روی زمین نظیر ندارند. با این وصف خداوند این منصب بزرگ را فقط اختصاص بفرزندان امام حسین علیه السلام داده است. چنان که فرزند هارون را بجای اولاد حضرت موسی بمقام نبوت برگزید، هر چند موسی بر هارون حجت بود. مع هذا این فضیلت تا روز قیامت برای فرزندان

_____ نقاش ازل کشیده رویش از سنبل ناب رشته مویش

آن باکره هست دخت قیصر پرورده و دست پخت قیصر
 خلقی بینی بدور او جمع پروانه صفت بگرد او شمع
 عمر بن یزید مالک اوست در فکر فروش آن پری روست
 تا مشتریش مگر که باشد از بهر خرید، زر پاشد
 جمعی مایل بدیدن او مشتاق پی خریدن او
 از دیدن طالبان بغداد دختر بکشد ز سینه فریاد
 گوید که ز زندگی گذشتم دیدی که چگونه خوار گشتم
 یا رب بکجاست قسمت من کن حفظ مقام عصمت من
 *** تو قاصد ما در این میانه شو جانب صاحبش روانه
 بر گوی که من برید هستم مأمور پی خرید هستم

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۰۲

هارون ماند.

در این امت هم ناچار باید امتحانی پیش آید تا بدان وسیله پیروان باطل و طالبان حق تمیز داده شوند و در سرای دیگر مردم را از خدا باز خواستی نباشد و لازم بود که این امتحان بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام واقع گردد.

گفتم: ای بانوی من امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی دارد؟ تبسمی فرمود و گفت: اگر امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی ندارد پس بعد از او حجت خدا کیست؟! مگر نگفتم بعد از امام حسن و امام حسین امامت برای دو برادر نمی‌تواند باشد؟

[۱]

[۱] معلوم می‌شود در آن موقع جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری (ع) ادعای جانشینی آن حضرت داشته است.

این نامه بده بآن پری رو کآسوده ز غم شود دل او

با دادن این دویست دینار آن گوهر قیمتی بدست آر
پس نامه از او بشر بگرفت آماده شد و مسیر بگرفت
تا شد وارد به شهر بغداد صبح آمد و بر لب شط ایستاد
ناگاه رسید کشتی از راه تایید بچشم مشتری ماه
چون پرده کیان پیاده گشتند از منظر طالبان گذشتند
هر مشتری یکی پسندید زر داد و برای خویش بگزید
*** ناگاه بشر پرده ای دید ماهی بمیان پرده ای دید
خلقی حیران ز دیدن او آماده پی خریدن او
هر مشتری که پیش آید آن زهره از او حذر نماید
گوید با صاحبش بصد جوش آخر تو بهر کسیم مفروش
آن مشتری است قسمت من کاو هست کفیل عصمت من
القصه هر آنچه شاه فرمود در چشم بشیر روی بنمود
شد پیش بشیر و نامه را داد چشمش که بخط شاه افتاد
مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۰۳

گفتم: ای بانوی من! چگونه ولادت با سعادت و غیبت آن حضرت را برای من شرح دهید! فرمود: کنیزی داشتم که نامش نرجس بود. روزی پسر برادر امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن من آمد، و سخت بوی نظر دوخت. گفتم: اگر مایل هستید او را نزد شما روانه میکنم؟

فرمود: نه عمه جان! ولی من از وی در شگفتم. گفتم از چه چیز تعجب میکنید؟

فرمود: عنقریب فرزند بزرگواری از وی بوجود می‌آید که خداوند زمین را بوسیله او پر از عدل و داد میکند، از آن پس که پر از ظلم و ستم شده باشد. گفتم: من او را نزد شما میفرستم. فرمود: در این خصوص از پدرم اجازه بگیر!؟

یاد از خط روی عسکری کرد بس بوسه بخطش، آن پری کرد

پس از لب لعل خود گهر سفت عمر بن یزید را چنین گفت
بفروش مرا بصاحب خط خود را فکنم و گر نه در شط

زر داد و گرفت آن پری رابانوی امام عسکری را
 *** بگرفت چو بشر آن امانت آورد بخاندان عصمت
 آن زهره بدست مشتری داد تحویل امام عسکری داد
 تا امام عصر گردد سرچشمه فتح و نصر گردد
 آرد پسری که شاه باشد فرمانده مهر و ماه باشد
 آرد پسری که هست قائم فیضش بخلاق است دائم
 آرد پسری که نور دارد ظلم از سر خلق دور دارد
 ای حجت قائم الهی از لطف بدوستان نگاهی
 امروز که روز قائم ماست از او همه فیض دائم ماست
 روشن همه چشم ما برویش بسته دل ما بتار مویش
 جز در گه حجت الهی ما را نبود دگر پناهی (سید مرتضی میر فخرائی جندقی)
 مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۰۴

من هم لباس پوشیدم و بمنزل امام علی النقی علیه السلام رفتم و سلام کرده نشستم.
 حضرت ابتداء بسخن کرد و فرمود: حکیمه! نرجس را نزد فرزندم بفرست. عرض کردم آقا من برای همین مطلب نزد شما آمده‌ام.
 فرمود: خدا میخواهد تو را در ثواب آن شریک گرداند و از این خیر بهره‌ور کند.
 بی‌درنگ بخانه برگشتم و نرجس را زینت کرده و در خانه خودم وسیله زفاف آنها را فراهم نمودم. سپس حضرت چند روز بعد
 باتفاق نرجس نزد پدر بزرگوارش رفت.

بعد از رحلت امام علی النقی علیه السلام آن حضرت بجای پدر نشست. من هم مانند سابق که بدیدن امام علی النقی نائل می‌گشتم
 بملاقات او نیز می‌رفتم. یک روز که بخانه آن حضرت رفته بودم نرجس آمد کفش از پایم درآورد و گفت: ای بانوی من! بگذار
 کفش شما را بردارم! گفتم بانو و سرور من تو هستی، بخدا قسم نمی‌گذارم و خدمت تو را رضایت نمیده‌م. من خدمت تو را بر روی
 چشم می‌پذیرم. چون امام گفتگوی ما را شنید فرمود: عمه! خدا پاداش نیک بتو مرحمت فرماید. من تا غروب آفتاب خدمت امام
 علیه السلام بودم و با نرجس صحبت می‌داشتم. آنگاه برخاستم که لباس پوشیده بروم.

امام فرمود: عمه! امشب را نزد ما بسر ببر که در این شب مولود مبارکی متولد می‌شود که زمین مرده را زنده می‌گرداند. گفتم: این
 مولود مبارک از چه زنی خواهد بود؟ من که چیزی در نرجس نمی‌بینم؟ فرمود با این وصف فقط از نرجس خواهد بود! سپس من
 نزدیک نرجس رفتم و او را نگریستم اثری از حمل در وی ندیدم! لذا رفتم موضوع را بامام هم اطلاع دادم.

حضرت تبسمی نمود و فرمود: عمه موقع طلوع فجر اثر حملش آشکار می‌شود

لَأَنَّ مَثَلَهَا مَثَلُ أُمِّ مُوسَى لَمْ يَطْهَرُ بِهَا الْحَبْلُ وَلَمْ يَغْلَمْ بِهَا أَحَدٌ إِلَى وَقْتِ وِلَادَتِهَا

یعنی او مانند مادر موسی است که اثر آبستنی در وی مشهود نبود و تا موقع تولد موسی هیچ کس اطلاع نداشت. زیرا فرعون برای
 دست یافتن بموسی شکم زنان باردار را

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۰۵

میشکافت این هم مانند موسی است (که دشمنان در صدد کشتن او هستند) حکیمه می‌گوید:

تا هنگام طلوع فجر پیوسته مراقب نرجس بودم. او جنب من خوابیده و گاهی پهلو- به پهلو می‌گشت. نزدیک طلوع فجر ناگهان
 برخاستم و بسوی او شتافتم و او را بسینه چسبانیدم و نام خدا را بر او خواندم.

امام با صدای بلند فرمود: عمه! سوره انا انزلناه بر او قرائت کن. از وی پرسیدم حالت چطور است؟ گفت: آنچه آقا فرمود ظاهر گردید.

چون بقرائت سوره انا انزلناه پرداختم آن جنین نیز در شکم مادر با من میخواند بعد بمن سلام کرد. چون صدای او را شنیدم وحشت کردم! امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد: عمه! از کار خداوند تعجب مکن! که ذات حق ما را از کوچکی با حکمت گویا و در روی زمین حجت خود میگرداند.

هنوز سخن امام تمام نشده بود که نرجس از نظرم ناپدید گشت مثل اینکه میان من و او پرده‌ای آویختند. از این رو فریادکنان بسوی امام شتافتم. حضرت فرمود:

عمه! برگرد که او را در جای خود خواهی دید. چون مراجعت کردم چیزی نگذشت که پرده برداشته شد و دیدم نوری از وی میدرخشد که دیدگانم را خیره میکند.

سپس دیدم طفلی سجده میکند، بعد روی زانو نشست و در حالی که انگشتان بسوی آسمان داشت گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

آنگاه تمام امامان را نام برد تا بخودش رسید و سپس گفت:

اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَأَتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَثَبِّتْ وَطْأَتِي وَأَمْلَأْ الْأَرْضَ بِي قِسْطًا وَعَدْلًا

خداوند!! آنچه بمن وعده فرموده‌ای مرحمت کن و سرنوشتم را بانجام رسان! قدمهایم را ثابت بدار و بوسیله من زمین را پر از عدل و داد کن!!

در این وقت امام حسن عسکری علیه السلام با صدای بلند فرمود: عمه! او را بگیر و نزد من بیاور. چون او را در بغل گرفته نزد پدر بزرگوارش بردم، پیدر سلام کرد.

حضرت هم او را در برگرفت ناگهان دیدم مرغانی چند دور سر او در پروازند. امام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۰۶

علیه السلام یکی از آن مرغان را صدا زد و فرمود: این طفل را ببر نگهداری کن و در هر چهل روز بما برگردان! مرغ او را برداشت و پرواز نمود و سایر مرغان نیز بدنبال او به پرواز در آمدند، و میشنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام میفرمود: تو را بخدائی میسپارم که مادر موسی فرزند خود را باو سپرد. نرجس خاتون بگریست، امام فرمود: آرام باش که جز از پستان تو شیر نمی‌مکد. عنقریب او را نزد تو می‌آورند همان طور که موسی را بپدرش برگردانیدند. خدا در قرآن میفرماید: فَزِدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ «۱» یعنی: او را بسوی مادرش بازگردانیم تا دیده‌اش روشن شود و محزون نگردد.

حکیمه میگوید: از امام پرسیدم آن مرغ چه بود؟ فرمود: روح القدس بود که مراقب ائمه است و بامر خداوند آنها را در کارها موفق و محفوظ میدارد و با علم و معرفت پرورش میدهد. بعد از چهل روز بچه را نزد برادرزاده‌ام برگردانیدند، حضرت مرا خواست، چون بخدمتمش رسیدم دیدم بچه جلو پدر راه میرود.

عرض کردم: آقا! این طفل که دو ساله است! امام تبسمی نمود و فرمود:

فرزندان انبیاء و اولیاء که دارای منصب امامت و خلافت هستند نشو و نمای آنان با دیگران فرق دارد. کودکان یک ماهه ما مانند بچه یک ساله دیگران میباشند.

کودکان ما، در شکم مادر حرف میزنند و قرآن میخوانند و خدا را پرستش میکنند و در ایام شیرخوارگی، فرشتگان به پرستاری آنها مشغول و هر صبح و شام برای اطاعت فرمان آنان فرود می‌آیند.

من هر چهل روز آن طفل نازنین را میدیدم، تا آنکه چند روز پیش از وفات پدرش او را بصورت مردی دیدم و شناختم. لذا از امام

پرسیدم: این کیست که میفرمائی پیش روی او بنشینم؟ فرمود: او پسر نرجس است که بعد از من جانشین من خواهد بود من بیش از چند روز دیگر میان شما نیستم، بعد از وی فرمانبرداری

(۱) سوره قصص آیه ۱۲.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۰۷

کنید! امام چند روز بعد رحلت فرمود و چنان که می‌بینی مردم در باره او چند دسته شده‌اند ولی بخدا قسم که من هر صبح و شام او را می‌بینم و از آنچه شما از من می‌پرسید قبلاً بمن خبر می‌دهد. من هم باطلاع شما رساندم. بخدا قسم هر وقت میخواهم از وی سؤال کنم در جواب دادن بر من پیشی میگیرد. حتی شب گذشته بمن اطلاع داد که تو نزد من می‌آئی و در باره او سؤال می‌کنی و اجازه داد که حقیقت مطلب را بتو بگویم.

راوی: محمد بن عبد الله میگوید: بخدا سوگند حکیمه چیزهائی بمن گفت که جز خداوند کسی نمیداند و دانستم که همه راست و درست و مطابق عدل الهی است و یقین دارم که خداوند اخباری بامام عصر علیه السلام داده است که هیچ یک از بندگانش اطلاع ندارند.

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین روایت نموده که امام زمان علیه السلام در روز جمعه متولد شده. نام مادرش ریحانه و صیقل و سوسن است ولی چون آبستن بآن حضرت بود، لذا او را صیقل گفتند. ولادت با سعادتش هشتم ماه شعبان در سال ۲۵۶ هجری اتفاق افتاد.

وکیل او عثمان بن سعید بود. او هم وصیت نمود که بعد از وی فرزندش محمد بن عثمان باشد، و او ابو القاسم حسین بن روح نوبختی را معین کرد، و او هم ابو الحسن علی بن محمد سیمری را، رضی الله عنهم. هنگام وفات سیمری از او خواستند که جانشین خود را معرفی کند اما او کسی را تعیین نکرد و گفت: دیگر کار بدست خداست، و بدین گونه بعد از سیمری غیبت کبری آغاز شد.

مؤلف: در روایت مذکور که میگوید: «چون بآن حضرت آبستن بود او را صیقل میگویند» بواسطه روشنی و نوری بوده که از آن مخدره بعلت حمل نور امامت ساطع بوده است. چه که وقتی میگویند فلانی شمشیر را صیقل داد، بعلت مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۰۸

درخشش آنست و دور نیست که منظور وصف جمال آن مخدره باشد «۱».

نیز در آن کتاب از علی بن حسن بن فرج از محمد بن حسن کرخی روایت میکند که گفت از ابو هارون که یکی از علمای ما شیعه بود شنیدم که گفت: من امام زمان علیه السلام را دیدم ولادتش روز جمعه سنه ۲۵۶ بود.

و در کتاب مزبور از محمد بن ابراهیم کوفی نقل میکند که گفت: «امام حسن عسکری علیه السلام گوسفند ذبح کرده‌ای برای من فرستاد و فرمودند: این از عقیقه فرزندم محمد است» و هم در آن کتاب از حمزه بن ابی الفتح روایت کرده که گفت: یکی از خواص امام حسن عسکری علیه السلام نزد من آمد و مژده داد که شب گذشته در خانه امام مولودی بدنیا آمد، ولی امام علیه السلام امر بکتمان او نمود! گفتم: نام مولود چیست؟ گفت: نامش را محمد و کنیه‌اش را ابو جعفر گذارده‌اند.

همچنین در کمال الدین از غیاث بن اسد روایت میکند که گفت: از محمد ابن عثمان «۲» قدس الله روحه شنیدم که چون امام زمان صلوات الله علیه متولد گردید نوری از بالای سر مبارکش با آسمان تابید. سپس صورت بخاک نهاد و خدا را سجده

(۱) علامه محدث مرحوم حاج میرزا حسین نوری (ره) در کتاب «النجم الثاقب» روایتی از «غیبت» فضل بن شاذان نیشابوری که در

سنوات پیش از وفات حضرت امام حسن عسکری و بعد از ولادت امام زمان علیهما السّلام میزیسته از محمد بن علی بن حمزه بن حسین بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل میکند و سپس میگوید: «از محمد بن علی که راوی این حدیث است پرسیدند از مادر صاحب الامر علیه السّلام. گفت: مادرش «ملیکه» بود که او را در بعضی از روزها سوسن و در بعضی ایام ریحانه میگفتند، و صیقل و نرجس نیز از نامهای او بود» سپس علامه نوری میگوید: از این خبر وجه اختلاف در اسم آن معظمه معلوم می‌شود و اینکه بهر پنج اسم نامیده می‌شد». در باب ۲۱ در ابتدای شرح حال علی بن محمد سمی، نیز روایتی قریب باین مضمون نقل شده است.

(۲) دومین نایب از نواب چهارگانه حضرت امام زمان (ع) است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۰۹.

کرد. آنگاه سر برداشت و فرمود:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأِسْلَامُ

و هم محمد بن عثمان گفت که: ولادت حضرت شب جمعه بود.

و نیز در آن کتاب بهمین سند نقل کرده که امام ختنه کرده متولد شد و حکیمه خاتون گفت در ایام وضع حمل خون نفاس از مادر امام دیده نشد، و این شیوه مادر هر امامی است.

و نیز در آن کتاب از احمد بن حسن بن اسحاق (قمی) روایت میکند که گفت:

چون امام زمان متولد گردید نامه‌ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام برای جدم احمد بن اسحاق «۱» رسید که با خط خود مرقوم فرموده بود: «مولود ما متولد گشت ولی تو آن را از مردم پوشیده دار! زیرا ما نیز جز به نزدیکان و دوستان خود بکسی اظهار نکرده‌ایم!! ما بتو اعلام داشتیم تا مسرور شوی چنان که خداوند ما را مسرور گردانید. و السّلام» و در آن کتاب از حسن بن حسین علوی سابق الذکر روایت میکند که گفت:

من در سامره بخدمت امام حسن عسکری علیه السّلام رسیدم و آن حضرت را بولادت فرزندش «قائم» تهنیت گفتم. در غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نیز این حدیث بسند دیگر نقل شده است.

در کمال الدین از ابو سهل نوبختی از «عقید» خادم روایت نموده که امام عصر عجل الله فرجه در شب جمعه و ماه رمضان سال ۲۵۴ متولد گردید. کنیه‌اش ابو القاسم و ابو جعفر و لقبش «مهدی» و او حجت خداوند در روی زمین است.

مردم در باره ولادت او اختلاف دارند. جمعی اظهار وعده‌ای انکار میکنند. گروهی

(۱) احمد بن اسحاق قمی از محدثین بزرگ قم و دارای جلالت قدر و عظمت شأن است. از حضرت امام محمد تقی و امام علی نقی روایت نموده و در قم از وکلای امام حسن عسکری (ع) بوده، مکرر از قم بسامره سفر کرده و خدمت امام عسکری (ع) رسیده و امام زمان را نیز درک نموده و در حقیقت بفیض ملاقات چهار امام نائل گشته است. رضوان الله علیه.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۱۰.

از نقل آن جلوگیری و برخی آن را نقل می‌نمایند.

و در غیبت شیخ طوسی از حسین بن حسن علوی نامبرده روایت میکند که در سامره خدمت امام حسن عسکری (ع) رسیدم و میلاد مسعود مولی صاحب الزمان علیه السّلام را بوی تبریک گفتم.

و هم در آن کتاب از حکیمه خاتون نقل میکند که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ امام حسن عسکری علیه السّلام برای من پیغام فرستاد که افطار امشب را نزد ما صرف کن تا خداوند تو را بمیلاد مسعود ولی و حجت خود و جانشین من مسرور گرداند، من بسی

شادمان گشتم و همانوقت لباس پوشیده بخدمتش رسیدم. دیدم آقا در صحن خانه نشسته و کنیزان اطرافش را گرفته‌اند.

گفتم: قربانت گردم! فرزند شما از چه زنی خواهد بود؟ فرمود: از «سوسن» من کنیزان را نگریستم و در هیچ کدام جز سوسن اثر آبتنی ندیدم. بعد از اتمام نماز مغرب و عشاء با سوسن افطار کردیم و در یک اطاق باهم خوابیدیم. لحظه بعد برخاستم و مدتی در باره آنچه امام فرموده بود اندیشیدم.

سپس پیش از وقت هر شب برخاستم و نماز شب را خواندم. سوسن هم ناگهان از خواب پرید و بیرون رفت و وضو گرفت و مشغول نماز شب شد تا بنماز وتر رسید.

در این موقع بدلم خطور کرد که صبح نزدیک است. پس برخاستم و نگاه کردم دیدم فجر اول طلوع نموده، فی الحال از وعده امام بشک افتادم، ناگاه صدای حضرت را شنیدم که از اطاق خودش میفرمود: عمه! شک مکن همین حالا آنچه گفتم آشکار می‌شود و ان شاء الله آن را خواهی دید! از آنچه در دلم نسبت بحضرت خطور کرده بود حیا داشتم، ناچار باطاق برگشتم در حالی که پیش خود خجل بودم. دیدم سوسن نماز را تمام کرده و سراسیمه بیرون می‌آید. دم در او را دیدم گفتم: پدر و مادرم فدایت شود آیا چیزی در خود احساس میکنی؟ گفت: آری امر سختی را حس میکنم. گفتم: بخواست خدا چیزی نیست، بعد بالمش را میان اطاق نهادم و او را روی آن نشاندم و خود در جایی که قابله‌ها برای وضع

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۱۱

حمل زن می‌نشینند نشستیم. سوسن دست مرا گرفت و بر خود سخت فشار می‌آورد و ناله مینمود و شهادت بزبان جاری میکرد در این موقع من نگاه کردم دیدم ولی خدا صلوات الله علیه سجده میکند. او را برداشتم و در دامن خود گذاردم دیدم پاک و پاکیزه است! امام علیه السلام صدا زد عمه! فرزندم را بیاور! او را نزد پدرش بردم. حضرت نور دیده‌اش را گرفت و زبان مبارک بر وی چشمهای او مالید تا دیده گشود، سپس زبان در دهان و گوش‌های طفل نهاد و او را در دست چپ گذارد و بدین گونه ولی خدا در دست پدر نشست. آنگاه دست بر سر او کشید و فرمود: فرزند! بقدرت الهی با من سخن بگو!

آن نوزاد عزیز گفت: اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ «۱» آنگاه بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و همه ائمه تا پدرش درود فرستاد.

امام حسن عسکری علیه السلام او را بمن داد و فرمود: عمه او را بنزد مادرش ببر تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود و بداند که وعده خداوند حق است هر چند اغلب مردم باور ندارند! چون بچه را نزد مادرش برگرداندم صبح صادق دمیده بود. من هم نماز صبح گذاردم و تا طلوع آفتاب به تعقیب پرداختم. آنگاه با امام خداحافظی کردم و بخانه برگشتم، تا روز سوم که بشوق دیدار ولی خدا باز سری بآنها زدم. نخست وارد اطاقی شدم که سوسن جای داشت ولی بچه را ندیدم، پس بخدمت امام رسیدم، اما نخواستم ابتدا بسخن کنم، امام فرمود: عمه! بچه در کنف حمایت خداست! عمه! چون من وفات کنم و شیعیان در باره بود و نبود این طفل دچار تردید شوند، تو بودن او را بدوستان موثق ما اعلام کن! مع هذا لازم است که مطلب نزد

(۱) ترجمه این آیه سابقا گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۱۲

تو و آنها پنهان باشد، زیرا خداوند خواسته است که او را از نظرها پوشیده دارد و کسی او را نبیند، تا گاهی کک جبرئیل امین اسب او را آماده گرداند و خداوند بوسیله او کار جهان را اصلاح فرماید.

در غیبت شیخ طوسی مفاد روایت مذکور را از محمد بن ابراهیم از حکیمه خاتون نیز نقل کرده، با این فرق که: حکیمه گفت: امام

حسن عسکری در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج مرا خواست. و میگوید: بحضرت گفتم: یا ابن رسول الله! مادر این مولود کیست؟

فرمود: نرجس چون روز سوم شد شوق دیدار ولی الله (یعنی امام زمان) در دلم افزون گشت. پس بخانه آنها شتافتم و یک راست باطاق نرجس رفتم. دیدم بعاتت زانی که وضع حمل کرده‌اند. نشسته و لباس زردی پوشیده و سرش بسته است.

سلام کردم و بگوشه خانه نظر افکنده دیدم گهواره‌ای نهاده‌اند و پارچه سبزی روی آنست. پیش رفتم و پارچه را برداشتم دیدم ولی خدا بی‌قنطاق به پشت خوابیده است تا مرا دید چشم گشود و با حرکت دستها مرا طلب نمود. او را گرفتم و نزدیک بردم که ببوسم، چنان بوی خوشی از او بمشامم رسید که هیچ گاه استشمام نکرده بودم! در این موقع امام حسن عسکری صدا زد عمه! پسر مرا بیاور، او را بنزد آقا بردم، فرمود: فرزندم! با من حرف بزن ...

تا آنجا که حضرت او را بمرغی سپرد و فرمود: فرزند! تو را بکسی میسپارم که مادر موسی فرزندش را باو سپرد. برو در پناه امن و حفظ و حمایت حق - و چون مرغان او را برگرداندند - فرمود: عمه او را نزد مادرش ببر و خبر ولادت او را از مردم پوشیده دار و بکسی مگو تا وقتش فرا رسد. او را بمادرش سپردم و خداحافظی نموده بخانه خود رفتم» تا آخر حدیث ...

و نیز در آن کتاب این حدیث را از محمد بن علی بن بلال و هم از جماعتی از بزرگان شیعیان از حکیمه خاتون نقل کرده است. در آن روایت نیمه شعبان دارد و نام مادر حضرت نرجس است. تا آنجا که حکیمه میگوید: چون آقا متولد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۱۳

شد امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: عمه! بچه‌ام را بیاور! وقتی روپوش از روی آقا برداشتم دیدم بروی زمین افتاده خدا را سجده میکند و بر دست راستش نوشته شده: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا «۱» یعنی: حق آمد و باطل از میان رفت زیرا باطل رفتنی است.

او را در آغوش گرفتم دیدم پاک و پاکیزه است. آنگاه در پارچه‌ای پیچیده نزد پدر بزرگوارش بردم. تا آنجا که حضرت فرمود:

اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ وَ اَنَّ عَلِيًّا اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ حَقًّا

آنگاه بر همه ائمه درود فرستاد تا بخودش رسید، و برای دوستانش دعا نمود که خداوند با فرج او آنها را دلشاد گرداند، سپس چشم گشود.

تا آنجا که میگوید: مثل اینکه میان من و آقا پرده‌ای آویختند بطوری که او را نمیدیدم، از پدرش پرسیدم آقا! بچه چه شد؟ فرمود: آن کس که از تو و ما باو نزدیکتر است او را برد. تا آخر حدیث مذکور.

در این روایت حکیمه میگوید چون روز چهارم شد، بحضور امام حسن عسکری (ع) شرفیاب شدم، دیدم امام زمان (ع) در خانه راه می‌رود. صورتی نیکوتر از رخسار او و زبانی بهتر از گفتار او ندیدم. امام حسن عسکری (ع) فرمود: عمه این مولود پیش خدا بسیار عزیز است. عرض کردم: آقا آنچه باید بینم از چهل روزه او میبینم امام تبسمی کرد و فرمود: عمه‌جان! نمیدانی که رشد یک روز ما ائمه برابر رشد یک ساله دیگران است؟ پس من برخاستم و سر آقا را بوسیدم و برگشتم، چون وقتی دیگر آمدم او را ندیدم. از امام جويا شدم فرمود: او را بکسی سپردم که مادر موسی فرزند خود را باو سپرد.

و نیز در غیبت شیخ طوسی از احمد بن علی از محمد بن علی از حنظله بن زکریا روایت میکند که گفت: خبر داد بمن احمد بن بلال بن داود کاتب و او مردی سنی -

(۱) سوره اسراء آیه ۸۳

مذهب و ناصبی بود و دشمنی خود را با اهل بیت عصمت پوشیده نمیداشت، با این وصف بمقتضای طینت اصلیش با من اظهار دوستی مینمود و هر وقت مرا ملاقات میکرد میگفت در نزد من خبری است که تو را خشنود میسازد. ولی نخواهم گفت من هم چندان اهمیت نمیدادم. تا آنکه روزی در یک جا با هم جمع شدیم، من از فرصت استفاده نموده از او خواستم که خبر را برای من نقل کند.

او گفت: خانه ما در سامره روبروی خانه ابن الرضا (یعنی امام حسن عسکری علیه السلام) بود. من مدت درازی بطرف قزوین رفتم سپس بسامره برگشتم، دیدم تمام کسان و بستگان و خویشانم در گذشته‌اند، مگر پیرزنی که مرا تربیت کرده بود و او دختری داشت که نزد خودش بود.

وی پیرزنی محبوب و خود نگهدار بود و اهل دروغ نبود، زنانی که با ما دوستی داشتند هم در خانه پیرزن بودند. من چند روزی آنجا ماندم سپس عزم رفتن کردم پیرزن گفت چرا در رفتن عجله میکنی؟ تو که مدتها از ما دور بودی. اکنون نزد ما بمان تا با دیدنت شاد شویم. با مسخره گفتم میخواهم بکربلا بروم! زیرا یا نیمه شعبان و یا روز عرفه بود که شیعیان بکربلا میرفتند. پیرزن گفت: فرزند! از خدا بترس و توهین مکن و آنچه گفتمی مسخره مپندار. داستانی را برایت نقل کنم که دو سال بعد از رفتن تو مشاهده نمودم.

داستان اینست: من در همین اطاق نزدیک دهلیز با دخترم خوابیده بودم. در حال خواب و بیداری دیدم مردی نیکو روی و خوشبو با لباسهای تمیز آمد و بمن گفت! هم اکنون کسی می‌آید و تو را بخانه همسایه میطلبد. وحشت مکن و از رفتن با او خودداری منما! سراسیمه برخاستم و بدخترم گفتم: کسی را دیدی که بخانه ما بیاید؟ گفت: نه! پس نام خدا بردم و خوابیدم. باز همان مرد آمد و همان سخن را تکرار کرد. این بار نیز با وحشت برخاستم و از دخترم پرسیدم: هیچ کس نیامده؟ گفت: نه من هم نام خدا بزبان آورده خوابیدم. بار سوم نیز همان مرد آمد و گفت: فلانی! آن کس که

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۱۵

تو را میطلبد آمده و در میزند با او برو.

در این وقت صدای کوبیدن در را شنیدم. پشت در رفتم و گفتم: کیست، گفت در باز کن و مترس! سخن او را شناختم و در را باز کردم. دیدم خادمی است که روسری بمن میدهد و میگوید: یکی از همسایه‌ها برای حاجت مهمی ترا میخواند بخانه آنها بیا. روسری بسر کردم و او مرا بخانه‌ای آورد که نمیشناختم. دیدم پرده درازی در وسط خانه آویخته‌اند و مردی کنار پرده ایستاده است. خادم گوشه پرده را بالا زد و من داخل شدم. دیدم زنی در حال وضع حمل است و زنی دیگر مانند قابله پشت سر او نشسته است. آن زن بمن گفت در این کار بما کمک میکنی؟ پس باو کمک کردم و چیزی نگذشت که پسری متولد گردید.

من او را روی دست گرفتم و صدا زدم پسر! پسر! آنگاه سر از پرده بیرون آوردم که بآن مرد نشسته مژده دهم، کسی گفت سر و صدا مکن! چون متوجه بچه شدم او را روی دست خود ندیدم و همان زن گفت: صدا مکن! در این موقع خادم روسری بسرم انداخت و مرا بخانه‌ام برگردانید و کیسه‌ای بمن داد و گفت: آنچه دیدی بکسی اظهار مکن! وارد خانه خود شدم و بطرف رختخواب رفتم دیدم هنوز دخترم خوابیده است. او را بیدار کردم و پرسیدم آیا از رفتن و برگشتن من مطلع شدی؟ گفت: نه، پس در کیسه را گشودم دیدم ده دینار در آنست. این مطلب را تا کنون بکسی نگفتم جز اکنون که دیدم تو با مسخره این سخن را گفتی، از این رو برای تو نقل کردم تا بدانی که این قوم (خانواده پیغمبر) نزد خداوند دارای شأن و مقام بزرگی هستند و آنچه ادعا میکنند درست است.

از حرف پیرزن تعجب کردم و آن را بیاد مسخره گرفتم و دیگر از زمانی که این واقعه در آن رخ داده پرسش نکردم، جز اینکه بیقین میدانم که سال دویست و پنجاه

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۱۶

و اندی از سامره رفته بودم و در سنه ۲۸۱ ایام وزارت عبید الله بن سلیمان «۱» برگشتم و این داستان را از پیرزن شنیدم. حنظله راوی این خبر میگوید: ابو الفرج مظفر بن احمد را خواستم تا او نیز این خبر را بشنود.

و هم در غیبت شیخ طوسی (ره) واقعه ولادت را بدین گونه نیز روایت کرده که یکی از خواهران امام علی النقی علیه السلام کنیزی داشت که خود تربیت کرده و نامش نرجس بود، چون بزرگ شد، روزی امام حسن عسکری علیه السلام بخانه آنها آمد و او را دید. خواهر امام گفت: آقا! مثل اینکه طالب این کنیز هستی؟ فرمود: من از روی تعجب نگاه باو میکنم. زیرا مولودی که عزیز خداست از وی بوجود می‌آید سپس خواهر امام از برادرش امام علی النقی اجازه گرفت و آنها با هم ازدواج کردند. «۲» و نیز در آن کتاب از علّمان رازی روایت نموده که امام زمان علیه السلام در سال ۲۵۶ هجری دو سال پس از درگذشت امام علی النقی (ع) متولد گردیده است.

و هم در آن کتاب از محمد بن علی شلمغانی در کتاب «الاصیاء» و او از حمزه

(۱) ابن اثیر نیز در «کامل التواریخ» ج (۶) صفحه ۷۳: نام او را عبید الله بن سلیمان نوشته، ولی در «آثار الوزراء» عقیلی صفحه ۱۱۴ عبد الله بن سلیمان بن وهب ذکر کرده است.

عبید الله بن سلیمان وزیر «المعتضد بالله» خلیفه عباسی بود که در سال ۲۷۹ بخلافت رسید و او نیز نخستین وزیر او بود و بعد از فوت او، فرزندش قاسم بن عبید الله بوزارت (المعتضد) منصوب گشت.

(۲) این روایت هم مفاد سایر روایات را دارد جز اینکه جمله «کنیزی داشت و خود تربیت کرده بود» و جمله «چون بزرگ شد» ممکن است چیز تازه‌ای بنظر آید ولی در روایات سابق گذشت که حضرت نرجس را بخواهرش حکیمه سپرد تا بخانه خود ببرد و وظایف دینی را باو بیاموزد، و البته او تربیت شده حکیمه و در آن مدت هم بزرگ شده بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۱۷

ابن نصر و او از پدرش نصر خادم امام علی النقی علیه السلام روایت کرده که چون آقا متولد شد تمام اهل خانه به پرستاری او پرداختند. بمن گفتند که هر روز مقداری مغز استخوان با گوشت بخرم و میگفتند که: این برای آقای کوچک ماست! همچنین در آن کتاب از شلمغانی مزبور از ابراهیم بن ادیس روایت میکند که او گفت: امام حسن عسکری علیه السلام برای نزد من فرستاد و فرمود که: آن را برای فرزندم عقیقه کن. خود از آن بخور و بکسانت نیز بخوران.

چنین کردم و بعد که خدمت حضرت رسیدم فرمود: بچه ما در گذشت «۱» سپس دو بره همراه نامه‌ای فرستادند که نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم. این دو بره را از جانب مولایت عقیقه کن. خود گوارا بخور و به کسانت نیز بخوران! چنین کردم و چون بخدمتش رسیدم چیزی نفرمود.

در غیبت نعمانی از معروف بن خزّ بود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: مثل اهل بیت من، میان این امت، مانند ستارگان آسمان است که چون ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری بدرخشد و چون بامامی برسید که دستها بطرف وی دراز کنید و با انگشتان باو اشاره نمائید ملک الموت می‌آید و او را میبرد و شما در طول روز گار بی‌سر و سامان می‌مانید حتی اولاد عبدالمطلب از این بی‌سر و سامانی بی‌نصیب نخواهند بود! و بهنگامی که کار بدینجا کشد، خداوند ستاره شما را آشکار گرداند. پس شما حمد خدا نموده او را پذیرش کنید.

مؤلف: «ملک الموت می‌آید و او را میبرد» یعنی حضرت در مدت غیبت، با روح القدس میباید، نه اینکه او را قبض روح میکند.

(۱) این اضطراب حال حضرت بهترین گواه است که امام فرزند دل‌بندش را سخت از مردم پوشیده میداشته و در بود و نبود او تقيه ميكرده است. این ملاحظات و تقيه یا در جایی بوده که افراد غیر شیعه هم بوده‌اند و یا اصولاً حضرت نمیخواست ولادت فرزندش در میان شیعیان هم شیوع یابد و باعث درد سر گردد و حکومت وقت برای افنای وی دست بکار شود!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۱۸

سید بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» از علی بن محمد بن زیاد صیمری در کتاب «الاصیاء» که از کتب مورد اعتماد میباشد و ثقه معتمد حسن بن جعفر صیمری که با امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) مکاتبات داشته است، آن را روایت نموده، از ابو جعفر قمی برادرزاده احمد بن اسحاق بن مصقله نقل کرده که:

در قم یک منجم یهودی معروف بحذاقت در حساب نجوم بود. احمد بن اسحاق او را طلبید و گفت: مولودی در فلان وقت متولد شده، طالع او را بگیر و زایچه- بندی کن!

چون یهودی طالع گرفت و زایچه بندی نمود و در آن نظر کرد باحمد بن اسحاق گفت: حساب نجومی دلالت ندارد که این مولود از آن تو باشد. این چنین مولود یا پیغمبر و یا وصی پیغمبر است. حساب نجومی میرساند که این مولود شرق و غرب و دریا و خشکی و کوه و دشت جهان را مالک می‌شود. تا جایی که تمام مردم روی زمین بدین و ولایت او می‌گروند.

در کشف الغمه «۱» مینویسد: شیخ کمال الدین بن طلحه گفته است: ولادت حجه بن الحسن در سامره و در بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال ۲۵۸ اتفاق افتاد، پدرش ابو محمد حسن «ع» و مادرش صیقل بود و حکیمه و غیر آن هم گفته‌اند. کنیه‌اش ابو القاسم و لقبش «حجت» و «خلف الصالح» و «منتظر» است. و در ارشاد «۲» می‌گوید: ولادت حضرت

(۱) بهاء الدین علی بن عیسی اربلی موصلی، از علمای مشهور شیعه در سده هفتم هجری و مؤلف بزرگوار کتاب معروف «کشف الغمه» در تاریخ چهارده معصوم است که بعربی نگاشته و از کتب سودمند و معتبر شیعه و بسال ۶۸۷ آن را تألیف کرده است. وی در این کتاب بسیاری از روایات مربوط بهر باب را از اساتید خود که عده‌ای از آنها از دانشمندان اهل تسنن بوده‌اند، شنیده و درس گرفته، نقل کرده است. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار متن ۲۱۸ باب اول ولادت با سعادت حضرت ولی عصر (ع) و سرگذشت مادر بزرگوارش

اربلی دانشمندی محقق و محدثی متبحر و جامع همه گونه فضائل بوده و از شاگردان عالم جلیل القدر مشهور سید ابن طاوس است. (۲) محمد بن محمد بن نعمان تلکبری بغدادی معروف به «شیخ مفید» (۳۳۸-، ۴۱۳) پیشوای علماء و متکلمین و مفخر جامعه شیعه است که در دولت آل بویه و بروزگار سلطنت عضد- الدوله دیلمی میزیست.

نسبش به سعید بن جبیر میپیوندد. شیخ مفید در عصر خود دانشمندی بلند آوازه و فقیهی ماهر و متکلمی توانا و مخصوصاً در علم مناظره سخنوری ورزیده بود. بطوری که سر آمد همعصران خود بشمار می‌آمده. با دانشمندان اهل تسنن در پیرامون مسائل مربوط بامامت مجلسها داشت و با نیروی علم و بیان بر همگان غلبه می‌یافت، چنان که مناظرات وی با قاضی ابو بکر باقلانی و قاضی عبد الجبار معتزلی و ابو حامد اسفراینی و فاضل کتبی و غیره در کتب مربوطه مشهور و میان عامه معروف است. خواستاران بکتاب مجالس المؤمنین و شماره سوم سال اول مجله «مکتب اسلام» شرح حال وی بقلم نویسنده این سطور مراجعه نمایند.

مفید قریب دوست جلد کتاب در تمام علوم و فنون متداول زمان خود نوشته که همه از آثار جاویدان اسلامی و مخصوصاً ذخیره علمی جهان تشیع است- امالی، ارشاد، الجمل، مقنعه، اوائل المقالات، رد بر کتاب (عثمانیه) جاحظ، رد بر ابو بکر باقلانی، رد بر پیروان حسین بن منصور حلاج صوفی معروف از جمله تألیفات مفید است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۱۹

در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ بود، و مادرش نرجس است. موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بود در آن سن خداوند جهان حکمت و فصل الخطاب باو عطا فرمود و او را برای جهانیان باقی گذارد و مانند یحیی در کوچکی بوی حکمت آموخت و همان طور که عیسی بن مریم را در گهواره پیغمبر نمود، او را نیز در آن سن امام گردانید.

او پیش از ظهورش دو غیبت دارد: یکی طولانی‌تر از دیگری. چنان که در اخبار رسیده است. غیبت کوچک «صغری» از زمان تولد تا موقع وفات آخرین سفیر اوست (مدت هفتاد و چهار سال) و غیبت بزرگتر «کبری» بعد از غیبت صغری است تا زمانی که با شمشیر قیام کند.

در کشف الغمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که «خلف صالح» (۱) از فرزندان من میباشد و «مهدی» اوست نامش (م ح م د) و کنیه اش «ابو القاسم»

(۱) خلف صالح - یکی از القاب امام زمان (ع) است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۲۰

است و در آخر الزمان ظهور میکند.

ابو بکر درّاع (زره ساز) بمن گفت: نام مادر حضرت صیقل بود؛ و بروایتی حکیمه و در روایت سوم نرجس و هم گفته‌اند که سوسن بوده است، و الله اعلم. کنیه اش ابو القاسم و هم او خلف صالح و مهدی است که در آخر الزمان ظهور میکند. بالای سرش ابری است که بر وی سایه میافکند و همه جا با او می‌رود و بزبان فصیح میگوید: اینست مهدی.

و هم محمد بن موسی طوسی بمن خبر داد که وی از ابو مسکین و او از یکی از علمای تاریخ نقل کرد که نام مادر حضرت «حکیمه» است. (۱)

مؤلف: در باب اخبار کسانی که بفیض ملاقات حضرت رسیده‌اند نیز از موضوع ولادت امام سخن می‌رود: ابن خلکان (۲) در تاریخش مینویسد: بعقیده طایفه شیعه او (امام زمان)

(۱) بدیهی است که با نام حکیمه خاتون عمه حضرت که در این روایات زیاد ذکر می‌شود اشتباه شده، دور نیست که سایر اسامی آن بانوی عالیقدر هم با کنیزان امام حسن عسکری یا اسامی زنان اهل بیت و غیره اشتباه شده باشد، یا عمدا او را بنامهای مختلف میخوانده‌اند، تا درست شناخته نشود!

(۲) ابن خلکان قاضی ابو الحسن احمد بن محمد بن ابراهیم معروف به «ابن خلکان» اربلی شافعی متوفی بسال ۶۸۱ از مشاهیر دانشمندان متعصب اهل تسنن است، کتاب مشهور «وفیات الاعیان» معروف بتاریخ ابن خلکان از آثار مهم او است. ادیبی بزرگ و مورّخی متتبع و نویسنده‌ای خوش سلیقه بوده. نسب وی به برمکیان که از خواص هارون الرشید عباسی بودند منتهی می‌شود. گویند وجه تسمیه او به ابن خلکان اینست که: پدران گذشته خود بسیار میبایده روزی کسی بوی گفت: خَلَّ كَانْ أَبِي كَذَا یعنی: «کنار بگذار که پدرم کی و چگونه بوده!» و از آن روز این جمله تخفیف یافت و کم کم معروف به خلکان گردید. شاعر عرب میگوید:

ان الفتی من یقول ها انا ذاليس الفتی من یقول کان ابی و بفارسی گفته‌اند:

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل؟ و دیگری گفته

جایی که بزرگ بایدت بود فرزندی کست نداردت سود

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۲۱

دوازدهمین امام و معروف است که زنده می‌باشد. و اوست که شیعیان او را منتظر و قائم و مهدی میدانند. و میگویند در سرداب سامره غائب و در این باره گفته‌های بسیار دارند و منتظرند که در آخر الزمان از سرداب سامره درآید! «۱» میلادش روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری است. چون پدرش وفات کرد، او پنجساله بود. نام مادرش خمط است و نرجس هم گفته‌اند.

شیعیان میگویند: وی در حالی که مادرش باو مینگریست داخل سرداب خانه پدرش شد و دیگر برنگشت. و این در سال ۲۶۵ بوده و گفته شده این واقعه در هشتم شعبان سال ۲۵۶ بوده و قول اخیر صحیح‌تر است و گفته‌اند: موقعی که داخل سرداب شد چهار ساله یا پنجساله بود، و بقولی در سال ۲۷۵ بوده و آن موقع ده سال داشته است و الله اعلم» مؤلف: در یکی از تألیفات علمای شیعه روایتی دیدم که با سلسله سند از امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: چون خداوند متعال اراده آفرینش امامی کند، قطره‌ای از آب بهشت در ابری فرو می‌فرستد و در میوه‌ای از میوه‌های بهشتی «۲» می‌چکد و امام آن را می‌خورد (و از این میوه نطفه امام بسته می‌شود).

چون در مشیمه مادر قرار گرفت، چهل روزه سخن مردم را میشنود، و موقعی که

(۱) چنان که در این کتاب می‌خوانید شیعیان بهیچ وجه عقیده ندارند که امام زمان از سرداب سامره بیرون می‌آید بلکه فقط عقیده دارند که در سرداب غائب شده، و از مکه آشکار می‌شود. این یکی از تهمت‌های برخی از علمای متعصب اهل تسنن است که خواسته‌اند اذهان مردم را نسبت بمعتقدات شیعه مشوب سازند.

(۲) شاید مقصود میوه پاک و پاکیزه باشد، زیرا میوه‌های بهشتی هم پاکیزه و از آلودگیها پاک است و بهشت نیز محل پاکان می‌باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۲۲

چهار ماه بگذرد بر بازوی راستش نوشته می‌شود: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «۱» و هنگامی که متولد میگردد با مر خداوند می‌ایستد و نوری از وی باطراف جهان میتابد و بدان وسیله مردمان و اعمال آنها را ببیند و در آن نور است که امر الهی بر او فرو می‌آید و بهر طرف که رو کند آن نور جلو چشم اوست.

و در همان کتاب است که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: روزی بخانه یکی از عمه‌های خود رفتم، یکی از کنیزان او را که زینت کرده بود و بوی نرجس می‌گفتند دیدم و نظری طولانی بوی نمودم. عمه‌ام گفت: آقا! می‌بینم او را سخت زیر نظر گرفته- ای؟ گفتم: عمه! نگاه من از روی تعجب و بلحاظ اراده و خواست خداوند نسبت باوست گفت: آقا! مثل اینکه میل باو داری! گفتم: پس، از پدرم اجازه بگیر! او نیز اجازه گرفت و او را بهمسری من درآورد «۲» و هم در آن کتاب از حسین بن همدان نقل میکند که گفت: یکی از علمای موثق از حکیمه خاتون روایت نموده که فرمود: هر وقت خدمت امام حسن عسکری علیه السلام میرسیدم دعا میکردم که خداوند فرزندی بوی موهبت کند. یک روز چون دست بدعا برداشتم حضرت فرمود: عمه! آنچه از خدا می‌خواستی بمن روزی کند، امشب متولد میگردد! و آن شب، شب جمعه سوم ماه شعبان سال ۲۵۷ هجری بود.

آن شب امام فرمود: عمه! افطار امشب را مهمان ما باش! عرض کردم: این مولود بزرگ از چه زنی خواهد بود؟ فرمود: از نرجس گفتم: اتفاقاً در میان کنیزان شما کسی نزد من از نرجس محبوب‌تر نیست. پس برخاستم و نزد او رفتم و او مانند وقتی که نزد من بود، از من احترام کرد. من دستهای او را بوسیدم و او را از خدمت- کردن باز داشتم. او مرا بانوی خود میخواند و من نیز او را بانوی خویش میخواندم او بمن گفت: فدایت گردم و من گفتم: من و همه دنیا فدای تو شویم!

(۱) سوره انعام آیه ۱۱۵

(۲) بهمین مضمون در صفحه ۲۰۴ از غیبت شیخ طوسی هم نقل شد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۲۳

سپس بوی گفتم: امشب خداوند پسری که سرور دو جهان است بتو عنایت میفرماید که آرزوی اهل ایمان است، او از سخن من شرم می‌کرد، سپس برخاستم و در وی نظر کردم اثری از حاملگی ندیدم.

بهمین جهت بامام علی النقی عرض کردم من اثری در وی نمی‌بینم. حضرت تبسمی کرد و فرمود: عمه! ما ائمه در شکمها نیستیم بلکه در پهلوهای مادران میباشیم و از راه رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران راست مادران خارج میشویم. زیرا ما نور خدائیم که پلیدیها آن را نمی‌آلاید.

عرض کردم آقا! چه وقت متولد میگردد؟ فرمود: موقع طلوع فجر.

من برخاستم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم. حضرت هم در صفه‌ای از همان خانه خوابیدند. موقع نماز شب که برخاستم، نرجس خوابیده بود و علامت حمل نداشت، چون بنماز وتر رسیدم در باره وعده امام بشک افتادم که فجر نزدیک است و بچه نیامد.

حضرت از همان صفه صدا زد عمه! هنوز فجر طلوع نکرده است! نماز وتر تمام کردم و نرجس را حرکت دادم و باو نزدیک شده نام خدا بر او خواندم و پرسیدم: آیا چیزی در خود می‌یابی؟ گفت: آری، سپس هر دو خوابیدیم و بیدار نشدم تا آنکه صدای امام را شنیدم که میفرماید: عمه فرزندانم را نزد من بیاور.

چون روپوش از روی او برداشتم دیدم روی زمین افتاده و خدا را سجده میکند و بر روی بازوی راستش نوشته شده: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا او را در آغوش گرفتم دیدم پاک و پاکیزه است. سپس در پارچه‌ای پیچیده نزد پدر بزرگوارش بردم. حضرت او را روی دست چپ گرفت و دست راست بر پشت او گذارد و زبان در دهان او نهاد و دست بر پشت و گوش و بندهایش کشید و فرمود:

فرزندانم! با من سخن بگو! او نیز خواند:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۲۴

اللَّهُ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ

. سپس تمام ائمه را نام برد تا بخودش رسید، و برای دوستانش دعا کرد که خداوند فرج او را نزدیک گرداند. آنگاه چشم گشود.

امام فرمود: عمه! او را نزد مادرش ببر تا بوی سلام کند و بعد نزد من بیاور.

چون نزد مادرش بردم سلام کرد. سپس او را نزد پدرش برگردانیدم مثل اینکه میان من و حضرت پرده‌ای آویخته شد و من آقا را ندیدم. لذا پرسیدم: آقا! آقا زاده چه شد؟ فرمود: آن کس که از تو نزدیکتر است او را برد (سپس او را برگردانیدند) چون روز هفتم خدمت حضرت رسیدم فرمود: فرزندانم را بیاور! آقا را در لباس زردی پیچیده نزد پدر بردم، مانند بار اول دست بسر و صورت او کشید و زبان در دهانش نهاد و فرمود: پسر! با من حرف بزن! او هم این آیه شریفه را خواند وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ ...

آنگاه فرمود: فرزندان! از کتب آسمانی که بر پیغمبران پیشین نازل شده نیز قرائت کن. نخست صحف حضرت آدم را بزبان سریانی خواند و بعد کتاب ادریس و نوح و هود و صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم رسول

خدا صلی الله علیه و آله را خواند. سپس قصص انبیاء و مرسلین را تا زمان خود حکایت نمود.

چهل روز پس از تولدش که خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم، دیدم مولی صاحب الزمان در خانه راه می‌رود. صورتی نیکوتر و زبانی فصیح‌تر از صورت و زبان او ندیده بودم. امام فرمود: عمه! این مولود در پیشگاه ذات باری تعالی بسیار عزیز است. گفتم: آقا! من از مشاهده وضع او آنچه باید بدانم می‌بینم. فرمود: عمه! نمیدانی که رشد یک روز ما ائمه با رشد دیگران در یک هفته و رشد یک هفته ما با رشد یک ساله دیگران برابر است؟ پس سر آن مولود مسعود را بوسیدم و بخانه برگشتم و باز که آمدم او را ندیدم. از امام جویا شدم، فرمود: او را سپردم بکسی که مادر

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۲۵

موسی فرزندش را باو سپرد.

سپس فرمود: چون خداوند مهدی این امت را بمن موهبت فرمود، دو فرشته فرستاد و او را بسرا پرده عرش الهی بردند و از بارگاه ذات ربوبی ندا رسید:

ای بنده من آفرین بر تو باد بیاری کردن از دین و فرامین و راهنمایی بندگان من! بوسیله تو بندگانم را مؤاخذه میکنم یا مشمول رحمت میگردانم و آنها را بتو می‌بخشم و با خشم تو عذاب میکنم. فرشتگان! زود او را به پدرش برگردانید که در کنف حفظ من است. تا زمانی که بوسیله او حق را آشکار و باطل را از میان ببرم و دین من در سراسر گیتی گسترش یابد.

و چون از مادر بزاد دیده شد که روی زانوهای نشسته و انگشتان بطرف آسمان برداشته سپس عطسه‌ای کرد و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عِبَاداً دَاخِرًا غَيْرَ مُسْتَكْبِرٍ وَ لَا مُسْتَكْبَرٍ.

آنگاه فرمود: ستمگران چنین پنداشته‌اند که حجت خدا از بین رفته است! اگر بمن اجازه میدادند جای شک برای کسی نمیگذاردم! و از ابراهیم که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود نقل شده که: امام چهار گوسفند همراه نامه‌ای برای من فرستاد و نوشته بودند: بسم الله الرحمن الرحيم این گوسفندان را برای فرزندم محمد المهدی عقیقه کن و با گوارائی خود و هر کس از شیعیان ما که یافتی بخورید.

مؤلف: شهید اول «۱» در کتاب «دروس» فرموده است: امام زمان علیه السلام

(۱) فقیه محقق و مجتهد مدقق محمد بن مکی دمشقی عاملی معروف به «شهید اول» از دانشمندان بزرگ شیعه است. از محضر اساتید بزرگی مانند فخر المحققین فرزند علامه حلّی و سید عمید الدین حسینی خواهرزاده علامه و دیگران استفاده سرشار نموده و گروه بسیاری از دانشمندان نامی از انقاس قدسیه وی بمقامات عالیه علمی و عملی مفتخر گشته‌اند.

شخصیت علمی و قداست نفس و جلالت قدر شهید بیش از این است که در این مختصر بگنجد.

کتاب ذکری، قواعد، دروس، غایه المراد، اربعین، الفیه، نفلیه و لمعه از تألیفات گرانهای شهید اول است.

شهید را با سعایت قاضی برهان الدین مالکی و عباد بن جماعه شافعی که دو تن از علمای متعصب اهل تسنن بودند، بجرم تشیع گرفته بزندان افکندند و یک سال تمام در قلعه شام محبوس داشتند، سپس بیرون آورده با شمشیر بشهادت رساندند آنگاه بدن شریفش را بدار آویخته و از آن پس سوزانده خاکسترش را بباد دادند!! در آن یک سال که زندانی بود کتاب «لمعه» را که از کتب تحقیقی و معتبر فقه شیعه است در مدت هفت روز نوشت، با اینکه جز کتاب «مختصر نافع» محقق حلّی، کتاب دیگری نزد وی نبود! و او نخستین فقیهی است که فقه شیعه را از آراء و اقوال فقهای سنی پیراسته گردانید و از این راه حقّی بزرگ بر ذمه مجتهدین بعد از خود دارد. رضوان الله علیه.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۲۶

در روز جمعه پانزدهم ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد گردیده. نام مادرش صیقل یا نرجس و هم گفته شده نامش مریم دختر زید علوی است «۱».

و هم بخط شهید (ره) از امام جعفر صادق نقل کرده‌اند: که آن حضرت

(۱) این مطلب را شهید اول در «کتاب مزار» دروس آورده، و معلوم نیست از کی نقل کرده است. ما پس از تتبعات زیاد باین نتیجه رسیدیم، که شاید دختر زید علوی نواده امام حسن مجتبی و یا دختر زید بن الحسین نواده امام زین العابدین (ع) نیز یکی از زنان امام حسن عسکری (ع) بوده و اشتباها او را مادر امام زمان (ع) دانسته باشند. در «عمده الطالب» و سایر مآخذ اولاد زید علوی که فرزند وی حسن بن زید معروف بداعی کبیر مؤسس سلاطین مازندران است و یا اولاد زید بن الحسین را نام برده‌اند ولی متأسفانه طبق معمول دختران اهل بیت را ذکر نکرده‌اند تا معلوم شود که آنها دختری بنام مریم داشته‌اند.

در تاریخ ابن اثیر و سایر منابع شیعه و سنی نوشته‌اند که میان سالهای ۲۵۰-۲۵۶ گروهی از سادات علوی علیه حکومت عباسی قیام کردند که از جمله: حسن بن زید علوی در سال ۲۵۰ در مازندران و علی بن زید بن حسین در سال ۲۵۲ بود که در کوفه خروج کرد. بنا بر این اگر آنها خواهری بنام مریم داشته‌اند، امکان اینکه وی همسر امام حسن عسکری (ع) بوده یا در خانه حضرت میزیسته و موجب این اشتباه شده باشد، هست. زیرا حضرت غیر از مادر امام زمان، زنان دیگری هم داشته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۲۷

فرمود: در شبی که قائم آل محمد علیه السلام متولد گردد، هر مولودی متولد شود با ایمان است و اگر، در زمین شرک متولد گردد، خداوند به برکت وجود امام، او را بسرزمین ایمان منتقل خواهد کرد.

شیخ طوسی قدس سره در کتاب مختصر مصباح و مصباح المتهجد و سید بن طاوس در کتاب اقبال و سایر مؤلفین کتب ادعیه تعیین کرده‌اند که: ولادت با سعادت حضرت امام عصر عجل الله فرجه در نیمه ماه شعبان روی داده است. و در فصول المهمه «۱» مینویسد: آن حضرت در سامره شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد گردید «۲»

(۱) علی بن محمد بن صباغ مکی مالکی مؤلف کتاب «فصول المهمه فی معرفه الائمه» از دانشمندان اهل تسنن است، ولی نظر بتألیف کتاب (فصول المهمه) و مطالبی که در آن آورده برخی از اهل تسنن او را به تشیع منسوب داشته‌اند. ابن صباغ بسال ۸۵۵ وفات یافت.

(۲) مجموع روایاتی که در این باب راجع بولادت با سعادت امام زمان ارواحنا فداه ذکر شده از این قرار است:

در کمال الدین شیخ صدوق در چهار روایت ولادت حضرت را سال ۲۵۶ دانسته. باین تفصیل که در یک روایت شب جمعه، و در روایت دیگر شب جمعه ماه رمضان و در روایت دیگر روز هشتم ماه شعبان آمده است. در یک روایت هم ۲۵۷ آمده، و اربلی در کشف الغمه بیست و سوم رمضان سنه ۲۵۸ ضبط کرده است، در کافی و ارشاد مفید، و یک روایت کمال الدین و دروس شهید اول و فصول المهمه و وفیات الاعیان ابن خلکان و بسیاری از کتب معتبر دیگر، در شب جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری نوشته‌اند و مشهور میان علماء نیز همین تاریخ است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۲۸

باب دوم نامها، لقبها، و کنیه‌های حضرت و وجه تسمیه آنها

شیخ صدوق در کتاب «علل الشرائع» از ابو حمزه ثمالی «۱» روایت میکند که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم

یا ابن رسول الله! مگر شما ائمه همه قائم بحق نیستید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا فقط امام زمان «قائم» نامیده شده؟ فرمود: چون جدم امام حسین علیه السلام شهید شد، فرشتگان بدرگاه الهی نالیدند و گفتند: پروردگارا! آیا قاتلین بهترین بندگانت، و زاده اشرف برگزیدگانت را بحال خود وامیگذاری؟

خداوند بآنها وحی فرستاد که ای فرشتگان من آرام گیرید. بعزت و جلالم سوگند، از آنها انتقام خواهم گرفت هر چند بعد از گذشت زمانها باشد. آنگاه پروردگار عالم امامان اولاد امام حسین علیه السلام را بآنها نشان داد و فرشتگان مسرور گشتند. یکی از آنها ایستاده بود و نماز میگذارد. خداوند فرمود:

بذَلِكَ الْقَائِمِ اَنْتَقِمُ مِنْهُمْ

یعنی باین قائم از آنها انتقام میگیرم.

(۱) ابو حمزه ثمالی متوفی بسال ۱۵۰ هجری مرد عالیقدری است که حضرت صادق (ع) به ابو بصیر فرمود: هر گاه «نزد ابو حمزه برگشتی سلام مرا باو برسان ...» و امام رضا (ع) فرمود: «ابو حمزه در زمان خود همچون سلمان فارسی بود. زیرا وی خدمتگزاری چهار تن از ما ائمه را نموده و آنها: علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و مدتی از عصر موسی بن جعفر» دعای معروف به ابو حمزه منسوب باوست که از امام چهارم روایت کرده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۲۹

و نیز در آن کتاب از جابر جعفی «۱» روایت کرده که شخصی خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسید و من نیز حاضر بودم، عرض کرد: این یک صد درهم زکاء من است آن را بگیریید و بمصرفش برسانید. امام فرمود: خودت آن را بهمسایگان و یتیمان و فقیران و برادران مسلمانان تقسیم کن.

زیرا وجوب سپردن زکاء بشخص امام، موقعی است که قائم ما ظهور کند، و بطور مساوی تقسیم نماید و در میان بندگان نیک و بد خدا بعدل حکومت کند، هر کس از او پیروی کند اطاعت خدا کرده و آن کس که از فرمانش سر به پیچد از فرمان خدا سر پیچیده است.

او را «مهدی» گویند، زیرا خداوند بامر پوشیده، هدایتش نموده. او تورات (حقیقی) و سایر کتب آسمانی را از غاری واقع در انطاکیه بیرون می آورد، آنگاه با پیروان تورات طبق تورات و با اهل انجیل طبق انجیل و با اهل زبور طبق زبور و با مسلمانان مطابق قرآن حکومت میکند.

تمام اموال دنیا آنچه در دل زمین و روی آنست نزد او جمع شود، و او بمردم خواهد گفت: بیائید و اموالی را که بخاطر آن بجان هم افتاده و رشته خویشاوندی خود را از هم گسستید و خونریزیها می کردید، و مرتکب محرمات الهی میشدید از من بگیریید! خداوند متعال مقامی باو میدهد که پیش از او بهیچ کس نداده است.

سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر فرمود: قائم مردی است همانام من.

(۱) جابر بن یزید جعفی از شاگردان مشهور امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است. وی تنها از حضرت باقر (ع) هفتاد هزار روایت از حفظ داشته است. جابر میگوید: بحضرت باقر (ع) عرض کردم: قربانت گردم! این همه احادیث که بمن تعلیم فرموده‌ای، همچون بار سنگینی است که بر دوش دارم، زیرا نمی توانم بکسی بگویم، گاهی چنان در سینه‌ام جوش میزند که میخواهم دیوانه شوم! حضرت فرمود: هر گاه چنین شود، برو به بیابان و گودی درست کن و سر در آن فرو بر و بگو: حدیث کرد مرا محمد بن علی بچنین و چنان!!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۳۰

خداوند مرا در وجود او حفظ میکند و او بسنت من عمل مینماید. زمین را پر از عدل و داد و نور گرداند، از آن پس که از ظلم و جور و زشتی پر شده باشد.

مؤلف: اینکه امام میفرماید با اهل تورات طبق تورات و ... حکومت میکند با اخباری که بعداً نقل می‌شود و میگوید: فقط دین اسلام را از مردم میپذیرد، منافات ندارد، زیرا در اینجا مقصود اینست که پیروان هر کیشی را با کتاب آسمانی خودشان محاکمه میکند. یا آنکه این در آغاز ظهور امام پیش از بالا گرفتن کار او و تسلط وی بر جهان میباشد.

همچنین اینکه پیغمبر میفرماید: «خداوند مرا در وجود او حفظ میکند» باین معنی است که خداوند حق و احترام مرا باو میدهد و او را یاری و پشتیبانی میکند، بطوری که اهل جهان حقوق و احترام او را بخاطر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهند شناخت. شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار روایت نموده که:

سُمِّيَ الْقَائِمُ قَائِمًا لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ

یعنی: از این جهت او را «قائم» میگویند که پس از فراموش شدن نامش قیام میکند.

و در کمال الدین از صقر بن ابی دلف روایت کرده که گفت: از حضرت امام محمد تقی علیه السلام شنیدم که میفرمود: امام بعد از من نامش علی است. امر او امر من و گفته او گفته من و پیروی او پیروی من است و امام بعد از او فرزندش حسن است.

امر و گفته و پیروی او، امر و گفته و پیروی پدرش میباشد.

سپس حضرت ساکت شدند. عرض کردم: یا ابن رسول الله! امام بعد از حسن کیست؟ حضرت سخت گریست سپس فرمود: بعد از حسن، فرزندش قائم بحق و منتظر است. گفتم چرا او را قائم میگویند؟ فرمود: زیرا بعد از آنکه نامش از خاطره‌ها فراموش شود و

اکثر معتقدین بامامتش از دین خدا برگردند، قیام میکند عرض کردم: چرا او را منتظر میگویند؟ فرمود:

لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً تَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَ يَطُولُ أَمْدُهَا فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَ يُنْكِرُهُ الْمُزْتَابُونَ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِ

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۳۱

الْجَاهِدُونَ وَ يُكْثِرُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهِ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ يَنْجُو فِيهِ الْمُسْلِمُونَ.

یعنی: زیرا وی برای مدتی طولانی غیبت مینماید و علاقمندان منتظر ظهورش خواهند بود، و آنها که تردید دارند انکار میکنند و مخالفین، آن را بباد مسخره میگیرند! کسانی که وقت ظهور را تعیین میکنند بسیار و آنان که در این باره شتاب مینمایند بهلاکت میرسند و آنها که در مقام تسلیم هستند رستگار میشوند.

شیخ طوسی (ره) در کتاب غیبت از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که چون امام زمان علیه السلام متولد شد فرمود: ستمکاران میخواستند مرا بکشند تا نسل من قطع شود، اکنون کجا هستند که قدرت خداوند را ببینند؟ از این رو امام آن مولود را «مؤمل» نامید «۱».

نیز در آن کتاب از ابو سعید خراسانی نقل میکنند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مهدی و قائم یکی است؟ فرمود: آری. عرض کردم: چرا او را مهدی میگویند؟ فرمود: زیرا برای هر امر پوشیده‌ای راهنمایی شده است، و از این جهت او را قائم میگویند که در وقتی که مردم او را فراموش کنند او قیام بامر عظیمی میکند.

در ارشاد مفید از محمد بن عجلان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام قیام نماید مجدداً مردم را باسلام دعوت میکند و باحکام از دست رفته آن آشنا میگرداند. و چون از جانب خداوند بامور گم شده راهنمایی می‌شود، او را (مهدی) میگویند و بلحاظ اینکه بطرفداری حق قیام مینماید (قائم) مینامند.

فрат بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه: وَ مَنْ قُتِلَ

مُظْلُوماً فرمود: او حسین بن

(۱) مؤمل یعنی: منتظر، و آرزو برآورده شده.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۳۲

علی علیه السلام است و بقیه آیه فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُشْرَفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً «۱» مقصود امام زمان است که نامش در آیه «منصور» میباشد چنان که خداوند احمد و محمد را محمود و عیسی را مسیح خوانده است. مؤلف: در باب سابق اسامی حضرت ذکر شد، و در باب «کسانی که آن حضرت را دیده‌اند» و ابواب دیگر هم ذکر خواهد شد.

(۱) ترجمه آیه: و هر کس مظلوم کشته شود، ما برای بازمانده او سلطه و قدرتی مقرر داشته‌ایم (که بتواند انتقام او را بگیرد) پس او در انتقامی که از کشتن ستمگران میگیرد، اسراف نمیکند، زیرا او از جانب خداوند یاری شده است. سوره اسراء آیه ۳۵. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۳۳

باب سوم از بردن نام مخصوص امام زمان (ع) نهی شده است

در غیبت نعمانی از ابو خالد کابلی «۱» نقل میکند که گفت: بعد از رحلت حضرت امام زین العابدین علیه السلام خدمت امام محمد باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم فدایت کردم از اخلاص و انس من نسبت پیدر بزرگوارتان و ترسی که از دشمنان داشتم اطلاع دارید؟ فرمود: بلی، مقصود چیست؟

عرض کردم: پیدر بزرگوارتان طوری صاحب الامر را برای من توصیف فرمودند که اگر او را در راهی ببینم دستش را بگیرم؟ امام فرمود: ابو خالد! مقصود چیست؟

گفتم میخواهم نام او را بفروم تا او را بنام بشناسم فرمود: ابو خالد! بخدا قسم از امر عظیمی پرسش نمودی اگر برای دیگری گفته بودم بتو نیز میگفتم. مطلبی پرسیدی که اگر برخی از اولاد فاطمه علیه السلام بدانند او را قطعه قطعه میکنند.

نیز در آن کتاب از ابو هاشم جعفری روایت میکند که گفت: شنیده‌ام امام علی النقی علیهما السلام میفرمود: جانشین من فرزندانم حسن است ولی چگونه خواهد بود برای شما وضع جانشین او؟!.

گفتم: مگر چه می شود فدایت کردم؟! فرمود: شما او را نمی بینید و روا نیست که نام او را ببرید. گفتم پس چگونه او را نام ببریم؟! فرمود: بگوئید حجت آل محمد

(۱) نام اصلیش «وردان» و لقبش «کنکر» بوده، از مخلصین امام زین العابدین علیه السلام است. چون بدر خانه امام رسید حضرت از درون صدا زد ای کنکر وارد شو! در صورتی که جز خود وی کسی از نام او اطلاع نداشت!!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۳۴

محمد صلوات الله و سلامه علیه.

در کمال الدین و غیبت شیخ و در کفایه الاثر باسناد دیگر این روایت از سعد بن عبد الله اشعری نیز مذکور است.

مؤلف: در روایاتی که قبلاً ذکر کردیم تصریح باسم حضرت شده است. شیخ صدوق میفرماید: با این وصف نظر بروایات دیگر جایز نیست، آن حضرت بنام ذکر شود.

و هم صدوق در کتاب «توحید» از حضرت عبد العظیم حسنی از امام علی النقی علیه السلام نقل میکند که فرمود: جایز نیست نام

امام زمان برده شود تا گاهی کک ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد در کمال الدین از صفوان بن مهران «۱» از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: مهدی از فرزندان من و فرزند پنجم امام هفتم است. او از نظرها غائب شود و جایز نیست که او را بنام یاد کنید.

در آن کتاب از عبد الله ابن ابی یعفور نیز این حدیث از امام ششم منقول است. هم در آن کتاب است که چون در محضر امام موسی بن جعفر علیهما السّلام از امام زمان سخن بمیان آمد فرمود: ولادت او بر مردم پوشیده میماند و جایز نیست او را بنام یاد کنند. تا موقعی که خداوند او را ظاهر گرداند و بوسیله او زمین را از عدل و داد پر کند از آن پس که پر از ظلم و ستم شده باشد. مؤلف: اخبار یاد شده مخالف صریح قول کسانی است که میگویند: در غیبت

(۱) صفوان بن مهران اسدی از شاگردان مشهور حضرت صادق و حضرت موسی کاظم علیهما السّلام است که او را صفوان جمال هم میخوانند. زیرا وی شتر دار بود و شتران خود را کرایه میداد و گاهی خود هم همراه قافله حرکت مینمود. صفوان از راویان موثق است و همان کسی است که زیارت وارث، و زیارت اربعین امام حسین (ع) و دعای علقمه را از حضرت صادق (ع) روایت نموده، و مکرر آن حضرت را از مدینه بکوفه آورده و همراه آن سرور بزیارت سالار شهیدان امام حسین (ع) رفته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۳۵

صغری بردن نام امام زمان جایز نبوده، و با اعتماد علی که خود استنباط کرده‌اند از روی توهم آن را در غیبت کبری مستبعد میدانند. و نیز در کمال الدین از حضرت عبد العظیم حسنی از امام محمد تقی روایت شده که فرمود: قائم کسی است که میلادش بر مردم پوشیده میماند و خودش غائب می‌شود و بردن نامش حرام می‌باشد و خود همنام و هم کنیه رسول خداست. در کفایه- الاثر از ابو عبد الله خزاعی از اسدی نیز این روایت نقل شده است.

شیخ صدوق در کمال الدین از پدرش علی بن بابویه و استادش ابن ولید قمی از حمیری «۱» روایت نموده که گفت: با احمد بن اسحاق نزد عثمان بن سعید عمری (نائب خاص امام زمان علیه السّلام) بودیم. من به عثمان بن سعید گفتم: همان طور که خداوند بحضرت ابراهیم (که از خدا خواست چگونگی زنده شدن مردگان را با او بنمایاند) میفرماید: مگر بقدرت من و روز رستاخیز ایمان نداری و ابراهیم گفت: ایمان دارم ولی میخواهم اطمینان قلبی پیدا کنم «۲» من نیز از شما میپرسم، آیا امام زمان را دیده‌ای؟ گفت: آری دیده‌ام و گردن او نیز مانند اینست- و با دستهای خود اشاره بگردن خود نمود- گفتم نام مبارکش چیست؟ گفت از پرسش این مطلب پرهیز زیرا در نزد دشمنان ما مسلم شده که نسل عترت طاهره قطع گردیده است.

در کافی از علی بن محمد از ابو عبد الله صالحی روایت نموده که بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السّلام شیعیان از من خواستند (که بتوسط نواب امام زمان) از نام و محل حضرت جويا شوم. من نیز سؤال کردم و این جواب بافتخار من صادر گشت: «اگر بگویم نامم چیست، شهرت میدهند، و اگر جایم را نشان دهم مردم را بدان جا راهنمایی میکنند».

در کمال الدین از علی بن عاصم کوفی نقل میکند که در چند توقیعی که از ناحیه مقدسه امام زمان ارواحنا فداه صادر گشته نوشته بود: هر کس در محفلی مرا بنام یاد

(۱) مقصود ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری مؤلف کتاب «قرب الاسناد» است.

(۲) آیه- ۲۶۲ سوره بقره.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۳۶

کند ملعون است ملعون. نیز در کمال الدین از محمد بن همام نقل میکند که گفت از محمد بن عثمان قدس الله روحه شنیدم که

میگفت: توقیعی بخط امام زمان صادر شد که: هر کس در محفلی مرا بنام یاد کند لعنت خدا بر او باد.

هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: صاحب الامر مردی است که جز شخص کافر او را بنام یاد نمی‌کند.

باز در آن کتاب از ریّان بن صلت روایت میکند که گفت: راجع بولی عصر از حضرت امام رضا علیه السّلام سؤال کردم. فرمود: شخصا دیده نمیشود و نامش را نمی‌برند.

و هم در آن کتاب است که: امام محمد باقر (ع) فرمود: عمر بن الخطاب از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید: نام مهدی چیست؟ فرمود: نامش را نمی‌گویم.

چه که حییم رسول خدا با من پیمان بسته که نام او را بکسی نگویم تا زمانی که خداوند او را برانگیزد. و این از اسراری است که خداوند نزد پیغمبر ودیعه گذارده بود. در غیبت شیخ نیز این روایت را آورده است «۱»

(۱) قسمتی دیگر از این گونه اخبار که در آن از بردن نام امام زمان (ع) منع شده در ابواب آینده کتاب و از جمله باب بیست و یکم بمناسبت احوال نواب خاص آن حضرت نیز خواهد آمد. از مجموع آنها استفاده می‌شود که نهی از ذکر نام آن حضرت و تأکیدی که در این مورد حتی از ائمه پیش از آن حضرت شده است، مربوط بهمان زمان غیبت صغری و ایام بعد از ولادت امام تا آغاز غیبت کبری بوده که هم امام حسن عسکری (ع) و هم خود آن حضرت سعی بلیغ داشتند، که حتی شیعیان نیز از ولادت و محل و چگونگی زندگی حضرت مطلع نگردند. زیرا میدانستند خلیفه وقت کاملاً مراقب است که امام دوازدهم شیعیان و «قائم آل محمد» بوجود نیاید. مبادا حکومت‌های جابر را سرنگون گردانند و بساط عدل و داد را در سراسر جهان بگسترانند. و گر نه در دوران بعدی مثلاً عصر ما هیچ گونه حکمتی در منع از ذکر نام آن حضرت بنظر نمیرسد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۳۷

باب چهارم صفات بارز و علامات خجسته و نسب عالی امام زمان (ع)

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا از امام حسن عسکری از پدرانش از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام روایت نموده که فرمود:

لَا يَكُونُ الْقَائِمُ إِلَّا ابْنُ إِمَامٍ وَ وَصِيَّ ابْنِ وَصِيٍّ

یعنی: قائم باید امام و پسر امام و وصی و پسر وصی امام باشد. در کمال الدین از عبد الله بن عطا روایت میکند که گفت: بحضرت امام محمد باقر (ع) عرض کردم: شیعیان شما در عراق بسیارند. بخدا در هیچ خانواده‌ای کسی چون شما نیست. چرا قیام نمی‌فرمائید؟ فرمود: عبد الله بن عطا! آیا حرف‌های بیهوده بگوش خود راه داده‌ای؟ بخدا قسم من صاحب شما نیستم. گفتم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: متوجه باشید آن کس که میلادش بر مردم پوشیده است او صاحب شماست.

مؤلف: منظور امام اینست که: سخنان شیعیان کم مایه را شنیده و باور کرده‌ای که ما یاران فراوان داریم و بدل گرمی آنها باید قیام کنیم؟ نه این قیام از آن قائم موعود است.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از سفیان جریری نقل کرده که گفت از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی «۱» شنیدم میگفت: بخدا قسم مهدی موعود از دودمان حسین (ع) است.

و نیز در آن کتاب از فضیل بن زبیر نقل کرده که گفت: از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که گفت: این منتظر، از دودمان حسین بن علی و در

(۱) از فقها و قضات معروف اهل تسنن و معاصر ابو حنیفه است که با وی نیز رقابت مینموده.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۳۸

ذریه حسین و در پشت حسین است، و اوست مظلومی که خداوند میفرماید:

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا وَلِيَّ حَسِينٍ مَرْدِيٍّ مِنْ دُودِمَانَ أَوْسْتٍ، كَمَا بَعْدَ مَا جَاءَ مِنْ جَعَلَهَا
كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ. «۱»

پیروزی حسین بر کشتن گانش در سلطه او بر تمامی مخلوق خداست، تا آنکه حجت و سلطنت الهی از آن او باشد، و کسی را بر وی حجت و سلطه‌ای نباشد.

و هم در آن کتاب از امام محمد باقر علیه السّلام نقل میکنند که امیر المؤمنین علیه السّلام در منبر فرمود: مردی از دودمان من در آخر الزمان ظهور میکند که رنگش سفید مایل بسرخ و شکمش عریض، رانهایش پهن، استخوان شانه‌هایش درشت، در پشت وی دو خال است: یکی برنگ پوست بدنش و دیگری شبیه خال پیغمبر صلی الله علیه و آله و هم دو نام دارد: یکی مخفی و دیگری ظاهر. نامی که مخفی است احمد و آنکه ظاهر است محمد میباشد. چون پرچم خود را باهتزاز درآورد، شرق و غرب عالم را مسخر سازد و دست بر سر مردم گذارد و دل مؤمنین از آهن قوی‌تر گردد.

خداوند نیروی چهل مرد باو عطا فرماید. مرده‌ای نیست که این شادی بدل و قبرش راه نیابد. ارواح آنها در قبور با هم ملاقات میکند و قیام قائم ما را بیکدیگر مژده میدهند.

هم در کمال الدین از امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: علم بکتاب خدا و سنت پیغمبر مانند زراعت در دل مهدی ما می‌رود. اگر یکنفر از شما شیعیان او را ملاقات نماید باید بگوید:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَالنُّبُوَّةِ وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ وَمَوْضِعَ الرِّسَالَةِ

و روایت شده که باید بدین گونه بامام زمان سلام کنند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

در غیبت شیخ طوسی از جابر جعفی روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: عمر بن الخطاب نزد امیر مؤمنان علیه السّلام رفت و پرسید: نام

(۱) زحرف - ۲۷.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۳۹

مهدی چیست: فرمود: حبیب رسول خدا (ص) با من پیمان بسته که نام او را بکسی نگویم تا زمانی که خداوند او را برانگیزد گفت: صفات او را بیان کنید! فرمود:

جوانی است متوسط القامه، نیکو رو و خوش مو و مویش تا پشت دوشش میریزد نور رخسارش سیاهی محاسن و سرش را تحت الشعاع قرار داده، پدرم فدای فرزند بهترین کنیزها!! این روایت در غیبت نعمانی هم ذکر شده.

نیز در غیبت نعمانی از عبد الله بن عطا نقل کرده که گفت: از شهر واسط «۱» باهنگ حج سفر کردم. چون بخدمت امام محمد باقر علیه السّلام رسیدم، حضرت از اوضاع مردم و اسعار «۲» جويا شدند. عرض کردم مردم همه منتظر قیام شما هستند! فرمود: پسر عطا! گوش بحرف احمقان داده‌ای؟ نه! بخدا قسم من صاحب شما نیستم هر وقت یکی از ما را باین منظور در نظر گرفتند، یا کشته شد و یا از غصه مرد جز آن کس که پروردگار برای این منظور برانگیزد، و او کسی است که مردم نمیدانند متولد شده است یا نه؟ او

صاحب شماس است.

هم در آن کتاب از ایوب بن نوح روایت می‌کند که گفت: بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: ما امیدواریم صاحب الامر شما باشید و خلافت را بدون خونریزی قبضه کنید. چه می‌بینیم مردم خراسان با شما بیعت کرده و بنامت سکه زده‌اند فرمود: هر یک از ما ائمه که نامه‌ها بسوی او فرستند و مورد توجه مردم واقع شود و مسائل دینی از وی پرسند و اموال نزدش آورند، یا کشته می‌شود و یا در بستر می‌میرد، مگر موقعی که خداوند جوانی از ما را برای این کار برانگیزد که میلاد و جایش بر مردم پوشیده ولی شخصا مشهور باشد.

و نیز در آن کتاب از حصین ثعلبی و او از پدرش نقل کرده که گفت:

حضرت امام محمد باقر (ع) را در حج یا عمره ملاقات نموده عرض کردم: ایام زندگانیم با آخر رسیده و استخوانم فرسوده گشته و نمیدانم بالاخره سعادت رؤیت قیام شما را دارم

(۱) واسط شهری نزدیک بغداد بوده است.

(۲) قیمت‌های اجناس و اوضاع بازار و زندگی مردم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۰

یا نه؟ با من پیمان بسته و اطلاع دهید کی این کار خواهد شد؟ فرمود: او کسی است که پرچمها دارد و در کوه و دشت از کسان و بستگان و وطن دور و تنها میماند پدرش را کشته‌اند ولی او انتقام نگرفته، کنیه او بنام عمویش می‌باشد و نامش نام پیغمبر است. گفتم: تکرار فرمائید! پاره پوستی یا صحیفه‌ای خواست و آنچه فرموده بود در آن نوشت.

در غیبت نعمانی این روایت را بطریق دیگر از سالم اشل از حصین ثعلبی نقل کرده و در آخر میگوید: چون حضرت بسرخان خود خاتمه دادند، فرمود:

آنچه گفتم حفظ کرده‌ای یا بنویسم؟ عرض کردم: اگر میل دارید بنویسید حضرت پاره پوستی یا صفحه‌ای خواستند و آن را نوشته بمن دادند. راوی میگوید: در این وقت ثعلبی صحیفه را بما نشان داد و خواند. سپس گفت: این نامه امام محمد باقر است. همچنین در آن کتاب از ابو جارود نقل میکند که امام باقر علیه السلام فرمود:

صاحب الامر از وطن دور و از کسانش مهجور است. پدرش را کشته‌اند و او قصاص نکرده، کنیه او بنام عمویش می‌باشد و نامش نام پیغمبری است. و تنها بسر میرد، و نیز در کتاب مزبور از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: آن کس را که شما میخواهید و بوی امیدوارید، از مکه قیام میکند، و از مکه قیام نخواهد کرد تا وقتی که آنچه میخواهد ببیند هر چند اعضای آدمی از انتظار و غصه مانند درخت، خشک و متلاشی گردد.

نیز در آن کتاب از امام ششم روایت کرده که فرمود. چون این سه اسم:

محمد و علی و حسن از پی هم در آید، چهارمی آنها قائم است «۱».

همچنین در کتاب یاد شده از داود رقی نقل کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! انتظار ما در ظهور صاحب الامر بدرازا کشید و دلها

(۱) توضیح آن خواهد آمد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۱

تنگی گرفته و از غصه مرده‌ایم. فرمود: این امر (ظهور امام زمان) بسیار روشن و رنج آن سخت است. - ولی بالاخره روزی فرا رسد -

که از آسمان او را بنام «قائم» و بنام پدرش صدا زنند (تا قیام کند و جهان را از بیدادگری نجات دهد) عرض کردم:

فدایت شوم نامش چیست؟ فرمود: نامش نام پیغمبر و نام پدرش نام جانشین پیغمبری است.

و هم در آن کتاب از امام پنجم روایت میکند که فرمود: موقعی که صاحب الامر بامامت میرسد، سنش از ما (یازده امام) کمتر و گوشه گیریش بیشتر است. عرض کردم:

این موضوع کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که خبر بیعت او در همه جا منتشر شود و هر صاحب قدرتی پرچم برافرازد.

نیز در آن کتاب از امام ششم روایت نموده که فرمود: قائم ما بدون اینکه بیعت کسی را بگردن گرفته باشد، قیام میکند. و هم در

آن کتاب از آن حضرت روایت کرده که: قائم ما بدون اینکه با کسی پیمان به بندد یا بیعتی بگردن گرفته باشد قیام میکند.

و نیز در آن کتاب از شعیب بن ابی حمزه روایت نموده که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: صاحب

الامر شما هستید؟ فرمود: نه.

گفتم: فرزند شماست؟ فرمود: نه. گفتم فرزند فرزند شماست؟ فرمود: نه.

گفتم: فرزند فرزند فرزند شماست؟ فرمود: نه، گفتم پس: او کیست؟ فرمود:

او کسی است که: زمین را پر از عدل کند آنچنان که پر از ظلم و ستم باشد. و در زمانی خواهد آمد که یکتا از ائمه نباشد چنان

که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در عصری برانگیخته شد که پیغمبری نبود.

همچنین در کتاب مزبور از ابو وابل نقل میکند که گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام نگاهی بامام حسین علیه السلام نمود و

فرمود: این پسر من آقاست چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز او را آقا نامید. خداوند از دودمان او مردی همانم پیغمبر بوجود

آورد که در خوی و سیرت مانند خود آن حضرت است و بهنگامی که مردم از

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۴۲

همه جا غافل و حق از میان برود و ظلم سراسر گیتی را فرا گرفته باشد، ظهور کند بخدا قسم اگر قیام نماید، او را میکشند.

ساکنان آسمانها بظهورش شادمان گردند، پیشانی‌هایش باز، بینش کشیده و میان برآمده، شکمش فربه، رانهایش پر گوشت، و در ران

راستش خالی است و میان دندانهای ثنایایش باز است. او زمین را پر از عدل کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

هم در کتاب یاد شده از حرمان بن اعین نقل میکند که گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم

دستمالی که هزار دینار در آنست بکمر بسته و بمدینه آمده و با خدا پیمان بسته‌ام که همه آن را در خانه شما بذل کنم، بشرط اینکه

آنچه میبرسم پاسخ دهید! فرمود: ای حرمان بدون اینکه دینارها را بذل کنی پرسش کن تا پاسخ بشنوی! عرض کردم: شما را به

پیوندی که با رسول خدا دارید سوگند میدهم شما صاحب الامر نیستید؟! فرمود: نه گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد پس او

کیست؟ فرمود: او کسی است که رنگ بدنش مایل بسرخ، ابروانش بهم متصل، میان بندهایش فراخ سرش پر مو و در رخسارش

نشانه‌ای است. خدا موسی را رحمت کند.

مؤلف: شاید جمله «خدا موسی را رحمت کند» اشاره باین باشد که گروهی بعد از این پندارند قائم اوست، مانند فرقه واقفیه در

صورتی که او خواهد مرد و این علائم در وی نمیباشد. شیخ مفید در کتاب ارشاد نیز از حرمان بن اعین روایت نموده که گفت: از

امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: قائم شما هستید؟ فرمود: من زاده پیغمبرم ولی آن کس که خونخواهی مظلومان کند کجاست؟

خدا آنچه خواهد میکند، من مجددا پرسیدم. فرمود: مقصودت را دانستم! صاحب الامر شکمش عریض، سرش پر مو، و از دودمان

پارسایان است، خدا فلانی (موسی کاظم) را رحمت کند.

در غیبت نعمانی از ابو بصیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق «۱» روایت

(۱) تردید از راوی است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۳

نموده که فرمود: قائم دو علامت دارد: یکی خال سر و دیگری موی سر در سمت چپ شانه‌های او خالی است و هم در زیر شانه‌هایش نشانه‌ایست چون برگ درخت آس. فرزندش شش می‌باشد و مادرش بهترین کنیزهاست.

مؤلف: در این روایت و سایر روایات که می‌فرماید فرزندش شش می‌باشد (ابن سته) یا مقصود وقت رسیدن امام زمان علیه السلام بمقام امامت است که شش ساله بوده، و یا باین معنی است که پدران حضرت تا پیغمبر جمعا شش اسم داشته‌اند باین شرح: محمد، علی، حسین، جعفر، موسی، حسن. اسامی سایر امامان هم یا علی بوده و یا محمد و بدیهی است که این موضوع برای هیچ یک از ائمه حاصل نشده است. بعلاوه بعضی از روایات یاد شده از فرقه واقفیه است که البته هر چه موافق مذهب آنها باشد نزد ما پذیرفته نیست.

نیز در غیبت نعمانی است که امام پنجم فرمود: غیبت صاحب الامر چون غیبت یوسف علیه السلام و از زنی سیاه چهره می‌باشد. خداوند متعال در یک شب کار او را اصلاح فرماید هم در آن کتاب از حکم بن عبد الرحیم قصیر نقل کرده که گفت از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: اینکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان آیا مقصود حضرت فاطمه علیها السلام است؟ فرمود فاطمه علیها السلام بهترین زنان آزاده است فرزند آن کنیز مردی است که شکمی پهن و رنگی مایل بسرخ دارد خداوند فلانی (امام موسی کاظم) را رحمت کند که مردم او را اشتباه می‌گیرند.

در کتاب مزبور از ابو الصباح روایت می‌کند که گفت: وقتی بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم فرمود: چه اطلاعی داری؟ عرض کردم: اطلاع مسرت انگیز اینست که عموی شما زید قیام کرده و مردم او را فرزندشش معصوم و قائم آل محمد و فرزند بهترین کنیزان میدانند، فرمود: دروغ می‌گویند چنین نیست که گفته‌اند اگر قیام کند کشته خواهد شد.

مؤلف: شاید زید حضرت امام حسن مجتبی را نیز که بطور مجاز عمو هم پدر نامیده می‌شود، در شما پدران خود آورده تا بدین وسیله با حضرت زهرا فرزندشش معصوم شود!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۴

هم در آن کتاب از یزید بن حازم روایت نموده که گفت: چون از کوفه بمدینه رفتم و خدمت امام جعفر صادق رسیدم سلام کردم. حضرت فرمود: آیا کسی همراه داشتی؟ عرض کردم آری مردی معتزلی مذهب همسفر من بود که عقیده داشت محمد بن عبد الله محض «۱» قائم آل محمد است و دلیلش این بود که نام وی نام پیغمبر و پدرش همانم پدر آن حضرت است. من گفتم اگر علامت وی فقط اسم باشد. قائم آل محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین خواهد بود نه او. ولی او در پاسخ گفت: کسی که تو می‌گوئی مادرش کنیز و اینکه من می‌گویم مادرش زن عقدی است حضرت فرمود: چه پاسخی بوی دادی؟ گفتم: بیش از این اطلاعی نداشتم فرمود: کاش میدانستید که قائم آل محمد فرزندشش امام است (بشرحی که گذشت).

هم در آن کتاب است که امام پنجم فرمود: صاحب الامر امامی است که سنش موقع نیل بمنصب امامت از همه ما کمتر و نامش مخفی تر باشد.

و نیز در غیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت: از امام پنجم یا ششم «۲» پرسیدم آیا می‌شود صاحب الامر مردی نابالغ باشد؟ فرمود: آری می‌شود. گفتم: او در آن سن چه می‌کند؟ فرمود: خداوند علم و کتب آسمانی را بارث بوی خواهد داد و او را حفظ می‌کند و بخود وانمی‌گذارد.

هم در کتاب مزبور از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود: نزدیک است امامت بکسی منتقل شود که او را (از

کوچکی) به بغل میگیرند.

در کشف الغمه از آن حضرت روایت نموده که فرمود: خلف صالح فرزند حسن

(۱) محمد بن عبد الله محض معروف به نفس الزکیه نواده امام حسن مجتبی علیه السلام بود بسیاری از مردم و جمعی از بنی هاشم او را مهدی موعود می‌پنداشتند، در سال ۱۴۵ هجری علیه منصور خلیفه عباسی قیام کرد و در مدینه پس از ابراز لیاقت و رشادت، لشکرش پراکنده و خود کشته گشت، سرش را بریده و بدستور منصور در شهرها گردانیدند تا مردم بدانند که او مهدی آل محمد نیست!

(۲) چنان که گفتیم تردید از روایت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۵

(عسکری) هم و صاحب الزمان و مهدی اوست. در غیبت شیخ از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: مهدی مردی از فرزندان فاطمه زهرا (ع) است. و در فصول المهمه مینویسد: «مهدی موعود جوانی متوسط القامه، نیکو روی و خوش موی است و موی سرش بروی دوشهایش ریخته است. بینش باریک و پیشانیش باز است. گویند وی در سرداب ناپدید گردیده در حالی که برای گرفتنش مأمور گذارده بودند، و این در سال ۲۷۶ هجری بوده است» (۱).

(۱) کتاب «فصول المهمه» چنان که در پاورقی صفحه ۲۲۷ نوشتیم تألیف ابن صباغ مالکی دانشمند سنی است. سال غیبت حضرت همان سال فوت پدر بزرگوارش یعنی سنه ۲۶۰ هجری بوده نه ۲۷۶.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۶

باب پنجم آیاتی که در روایات اهل بیت تأویل بظهور امام زمان (ع) شده است

۱- وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ يَعْنِي: اگر عذاب را تا مدت معینی (ظهور امام زمان) بتأخیر بیاندازیم لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ با استهزاء خواهند گفت چه چیز آن را باز داشت (و مانع ظهور امام زمان چیست؟) أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۱) بدانید روزی که عذاب می‌آید از آنها برداشته نمیشود، بلکه بر آنان فرود آمده و آنچه را استهزاء بآن میکردند خواهند دید.

از امیر المؤمنین روایت شده که در تأویل این آیه شریفه فرمود: أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ اصحاب قائم آل محمد است که سیصد و سیزده نفر میباشند. (۲)

و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمود: خداوند اصحاب قائم ما را در یک لحظه مانند ابرهای پراکنده فصل پائیز جمع میکند.

و در غیبت نعمانی از اسحاق بن عبد العزیز از آن حضرت روایت نموده که فرمود:

«لَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» این عذاب قیام امام زمان و امت معدوده یاران او میباشند. که برابر با سپاه اسلام در جنگ بدر هستند (یعنی ۳۱۳ تن میباشند).

۲- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ

(۲) این آیات و روایاتی را که در تأویل آنها نقل می‌شود و توضیحاتی که در خلال آن داده شده مؤلف از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده و ما نیز با مختصر تلخیص و تقدیم و تأخیری تنظیم و ترجمه نمودیم. و هر جا مؤلف از کتاب دیگر نقل میکند متذکر می‌شویم تا مأخذ آن معلوم باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۷

ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ «۱» یعنی موسی را همراه آیات خود فرستادیم تا قوم خود را از ورطه ظلمانی کفر در آورده بوادای نورانی ایمان رهبری کند، و آنها را بروزهای خداوندی متذکر گرداند که در آن آیاتی است برای هر صبرکننده شکرگزاری. روزهای خداوندی (ایام الله) سه روز است:

روز ظهور قائم صلوات الله علیه و روز مرگ و روز قیامت.

در خصال صدوق از امام باقر روایت نموده که فرمود «ایام الله» سه روز است:

روز قیام قائم آل محمد، روز رجعت و روز قیامت، و هم صدوق در کتاب معانی الاخبار روایت مزبور را آورده است.

۳- وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ «۱» در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم سپس خداوند خطاب با بنی اسرائیل را قطع کرده و امت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و میفرماید: لَتَفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ که شما ای امت محمد براه بنی اسرائیل خواهید رفت و دو بار در زمین دست بفساد می‌زنید. مقصود فلان و فلان و اصحاب آنها و نقض عهد آنان است.

وَلَتَعْلَنَ عُلُوًّا كَبِيرًا و سرکشی بزرگ خواهید کرد. یعنی ادعای خلافت عظمی مینمائید، فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس چون نخستین فتنه پدید آید، یعنی جنگ جمل بوجود آورید بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ بندگان خود را که سخت نیرومند میباشند بر شما مسلط گردانیم، و اینان امیر المؤمنین علی علیه السلام و اصحاب آن حضرت میباشند فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا پس آنها شما را هر چند بخانه‌ها پناه ببرید جستجو نموده بقتل رسانند تا بدانید که اراده خداوند انجام پذیر است.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ آنگاه باز بشما دولت و غلبه میدهیم، یعنی بنی امیه که بر آل پیغمبر چیره میگردند وَآمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا

(۱) - ابراهیم - ۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۸

و اموال بسیار و فرزندان بیشمار روزی کنیم و از اندازه فزون گردانیم. یعنی با این عده وعده خود را بر آل پیغمبر برتر یافته و با آنها بمنازعه برخاسته و بالتبعه حسین بن علی علیهما السلام و یاران او را شهید و زنان خاندان پیغمبر را باسارت برید إِنَّ أَحْسَنَ نَسَبٍ أَحْسَنَ نَسَبٍ لَأَنْفُسِكُمْ وَ إِنَّ أَسْأَتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ اگر نیکی کنید، نیکی بینید، و اگر بد کنید بدی یابید و چون وعده دیگر فرا رسد یعنی قائم آل محمد و یارانش قیام کنند لِيُسُوُوا وَجُوهَكُمْ رُؤْيَاهُ شَمَا سِيَاهُ گردد و لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ و با یارانش بمسجد الحرام در آیند مانند روزی که پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین و سپاه اسلام نخستین بار در آمدند و لِيَجْزُوا مَا عَلَوْا تَبِيرًا تا دولت و شوکت شما را سخت تباہ گردانند: یعنی بر شما غلبه یافته همه‌تان را از دم شمشیر بگذرانند. سپس پروردگار جهان عطف توجهی بآل پیغمبر نموده و میفرماید: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُزَحِّمَكُمْ خُدَايَ بَشَمَا تَرْحَمُ خَوَاهِدُ كَرْدُ و شما را بر دشمنانتان پیروز گرداند. آنگاه بنی امیه را مخاطب ساخته و میفرماید: وَإِنْ عُدْتُمْ عَلَيْنَا «۱» یعنی: اگر شما با شوکت سفیانی خروج کنید، دولت حق نیز با ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام خواهد کرد. در تفسیر عیاشی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود آیه وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ مَرَّتَيْنِ مقصود شهادت امیر المؤمنین و مسموم کردن امام حسن مجتبی «و لَتَعْلَنَ عُلُوًّا كَبِيرًا» یعنی کشتن امام حسین علیه السلام «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» یعنی چون زمان خونخواهی آن حضرت فرا رسد «بَعَثْنَا

عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» خداوند مردمی را پیش از ظهور قائم آل محمد برانگیزد که هر جا دشمنی از دشمنان و ظالمین آل پیغمبر پیدا کنند نابود نمایند «وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً» و این کاری است که قبل از قیام قائم شدنی است «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَآمَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ

(۱) سوره اسراء آیات ۴-۵-۶-۷-۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۴۹

نَفِيرًا»:

آنگاه حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از یاران جانبازش که در کربلا با وی شهید شدند رجعت مینمایند. در حالی که لباس سفید پوشیده‌اند و بمردم اعلان کنند که امام حسین با یارانش قیام نموده‌اند تا اهل ایمان تردید نمایند و بدانند که او دجال و شیطان نیست، بلکه او امامی است که در دسترس مردم است، و چون یقین کردند او امام حسین علیه السلام میباشد تردید نخواهند کرد.

سپس از جانب امام حسین علیه السلام امام زمان بهمه مردم معرفی میگردد و اهل ایمان نیز آن حضرت را تصدیق میکنند. چون امام زمان وفات نماید، حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل داده و کفن و حنوط کرده دفن میکند. چنان که در روایت است که متصدی امر امام باید امام جانشین او باشد. و در خبر است که امام حسین علیه السلام چندان سلطنت میکند که ابروانش جلو چشم مبارکش را میگیرد.

در تفسیر مزبور از حرمان بن اعین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که این آیه را میخواند بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ و میفرمود:
این بندگان خدا، قائم ما و یاران او هستند که سخت نیرومند میباشند.

هم در آن تفسیر از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که در یکی از خطبه‌هایش فرمود: ای مردم!

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي

: پیش از آنکه از میان شما بروم هر چه میخواهید از من پرسید. چه در گنجینه سینه من علوم بسیاری نهفته است. پس آنچه خواهید از من پرسید، پیش از آنکه فتنه‌ای پدید آید و شراره آن بالا گیرد، و سرپرست و رئیس و اداره‌کنندگان آن حتی آنها که از آن دوری گزینند در آتش آن بسوزند.

بسیاری می‌خواهند از آن ورطه بکنار روند و از هول آن فتنه فریادها کشند مع الوصف در آن افتند و کسی هم بداد آنها نرسد، آنگاه چون زمانهای متمادی بدین گونه بگذرد، خواهید گفت: مهدی مرده یا کشته شده و اگر هست

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۵۰

بکدام بیابان رفته؟ در آن موقع انتظار فرج بکشید. و اینست تأویل آیه ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ ...

سوگند بخداوندی که دانه را شکافت و آدمی را بیافرید که در آن عصر پادشاهان در نعمت و شوکت بسر برند و مردی از آنان از دنیا نرود جز این که هزار فرزند ذکور از او بماند و از هر بدعت و آفتی در امان باشند، عَامِلِينَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ همه عمل بکتاب خدا (قرآن) و سنت پیغمبر میکنند و آفتها و تردیدها از حریم آنان برطرف گردد.

مؤلف: بنا بر این تفسیر آیه مزبور باین معنی است: وحی فرستادیم به بنی اسرائیل که شما امت محمد چنین و چنان خواهید کرد، و احتمال دارد روایتی که علی بن ابراهیم تفسیر این آیه را از آن گرفته، همان است که پیغمبر خبر داده که آنچه در بنی اسرائیل بوده در این امت نیز هست و این وقایع از جمله آنهاست.

۴- أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا «۱» یعنی ... یا پدید آورد برای آنها ذکری را.

یعنی ذکر ظهور قائم آل محمد و خروج سفیانی.

۵- فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ یعنی چون (بنی امیه) عذاب ما را (که بوسیله ظهور قائم آل محمد بر آنها فرو فرستیم) احساس کنند، از آن میگریزند لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْتَلُونَ. فرار نکنید و باز گردید تا شما را از آن نعمتها و جایگاهها که بخوشگذرانی سرگرم بودید باز-خواست کنند.

در حدیث است که چون امام زمان ظهور کند، بنی امیه از ترس بروم میگریزند حضرت آنها را از روم بیرون می آورد و گنجهایی که پنهان کرده‌اند از آنها طلب میکند قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ «۲»

(۱) طه آیه ۱۱۲

(۲) انبیاء ۱۲-۱۳-۱۴-۱۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۵۱

بنی امیه میگویند: وای بر ما که قومی ستمکار بودیم. پس همچنان بدین سخن تکلم کنند تا آنکه (بوسیله قائم آل محمد و سپاه او) همه را درو کنیم و از دم شمشیر بگذرانیم! این آیات هر چند لفظش ماضی است ولی در معنی مستقبل است و این از آیاتی است که چنان که گفتیم تأویلش بعد از نزول میباید «۱» «۶- وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ «۲» یعنی در زبور (حضرت داود پیغمبر) بعد از کتب آسمانی سابق نوشتیم که: زمین را بندگان صالح ما وارث میبرند. و اینان قائم آل محمد و یاران او میباشند.

مؤلف: علی بن ابراهیم «ذکر» را تمام کتب آسمانی میدانند و بنا بر این معنی آیه این است که: قبل از زبور نیز در کتب آسمانی نوشتیم، مفسرین دیگر گفته‌اند: «ذکر» تورات است. و گفته شده که زبور «نوع کتب آسمانی» و «ذکر» لوح محفوظ است.

۷- أُوذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ «۳» یعنی: بآنان که ستم دیده‌اند اگر پیکار کنند، اجازه جنگ داده شده و خداوند قدرت بر یاری آنها دارد.

ابن ابی عمیر از عبد الله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اهل تسنن میگویند این آیه در باره پیغمبر نازل شده، در موقعی که کفار قریش حضرتش را از مکه بیرون کردند. ولی او قائم آل محمد است که برای خون-خواهی حسین علیه السلام قیام میکند.

و در غیبت نعمانی از اثبات الوصیه مسعودی از آن حضرت روایت میکند که فرمود: آیه أُوذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ در باره قائم

(۱) گفته علی بن ابراهیم است.

(۲) انبیاء: ۱۰۵.

(۳) حج ۴۰.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۵۲

ما و یاران او نازل شده است.

۸- وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصِرَهُ اللَّهُ «۱» یعنی: کسی که (پیغمبر اکرم) عقوبت کند مانند عقوبتی که دیده، سپس مورد ظلم و ستم قرار گیرد، خداوند او را (بوسیله قائم که از اولاد اوست) نصرت دهد، و ذیل آیه که میفرماید:

الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ يَعْنِي: کسانی که اگر آنها را در زمین ساکن نمودیم نماز بپا دارند و زکاة دهند و امر بمعروف و نهی از منکر کنند. امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: این آیه متعلق بآل محمد است. یعنی دوازده امام و شخص مهدی موعود و یاران او که خداوند آنان را در شرق و غرب جهان جای دهد، و دین اسلام را غالب گرداند و هر بدعت و باطلی را بوسیله او و یارانش محو کند همان طور که سفیهان حق را از میان برده باشند و آنچنان عالم در آسایش بسر برد که اثر ظلم در جایی دیده نشود.

۹- «إِن نَّشَأُ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (۲) یعنی: اگر بخواهیم میتوانیم علامتی بر آنها از آسمان فرو فرستیم تا بدان وسیله گردنهایشان خاضع گردد. از امام صادق علیه السّلام روایت است که فرمود: مقصود بنی امیه هستند که با یک صدای آسمانی بنام قائم آل محمد گردنهایشان در پیشگاه آن حضرت خاضع می‌شود.

۱۰- «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» (۳) یعنی: ... یا آنکه چون گرفتاری او را بخواند، اجابت کند و گرفتاری او را برطرف گرداند؟ از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: این آیه در باره قائم آل محمد نازل شده (۴). بخدا قسم «مضطر» اوست که دو رکعت نماز در مقام

(۱) سوره حج آیه ۶۰

(۲) شعراء: ۴

(۳) نمل: ۶۲.

(۴) این آیه شریفه را فرقه بهائی مورد سوء استفاده قرار داده است، پاسخ لاطائلات آنها را در پاورقی باب ۳۲ مطالعه بفرمائید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۵۳

حضرت ابراهیم بگذارد و خدا را بخواند، پروردگار نیز اجابت کند و گرفتاری او را برطرف سازد و آنها را در زمین خلیفه خود گرداند.

۱۱- «وَلَئِنْ جَاءَ نَصِيرٌ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي هر گاه از جانب خدایت نصرتی (قائم آل محمد) رسد لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ» (۱) خواهند گفت ما نیز با شما بودیم. آیا خداوند از آنچه در سینه‌های اهل عالم میگذرد آگاه نیست؟! ۱۲- «وَلَمَنِ انْتَصِرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ أَبُو حَمزَةَ ثَمَالِي از امام پنجم علیه السّلام روایت میکنند که فرمود: آن کس که انتقام میگیرد بعد از آن که بوی ظلم شده قائم آل محمد و یاران او هستند. فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ و کسی را برایشان راهی نیست. و فرمود: چون قائم قیام کند خود و یارانش از بنی امیه و دروغگویان و دشمنان اهل بیت انتقام میگیرند إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۲) این انتقام را از کسانی میگیرند که بر مردم ستم میکنند و بی‌جهت در زمین بیدادگری پیشه سازند. آنها کیفری دردناک خواهند داشت. در تفسیر فرات بن ابراهیم نیز این روایت از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السّلام نقل شده.

۱۳- «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» (۳) روایت شده که مقصود ساعت قیام قائم آل محمد است ۱۴- «مُدَاهَمَتَانِ» (۴) یونس بن ظبیان از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده که در تفسیر این آیه فرمود: در دولت امام زمان راه میان مکه و مدینه با درخت خرما اتصال یابد! ۱۵- «يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۵) یعنی: میخواهند با دهانهایشان نور خدا را خاموش نمایند، ولی خداوند نور خود را با قائم آل محمد تمام میکند در آن زمان که ظهور کند تا خداوند او را

(۲) شوری آیات ۳۹-۴۰

(۳) قمر: ۱

(۴) الرحمن ۶۳

(۵) صف- ۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۵۴

بر همه مذاهب باطله غلبه دهد بطوری که جز خدای یگانه پرستش نشود. و این است معنی «یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

هم در کنز الفوائد است که امام پنجم آیه شریفه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...» را تلاوت نمود و فرمود اگر شما از نور خدا روی بتایید خداوند آن را پایدار خواهد داشت.

و نیز در آن کتابست که ثقه جلیل القدر محمد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام معنی آیه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ» را پرسید، حضرت فرمود: مقصود دوستی امیر المؤمنین علیه السلام است و «اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» یعنی خداوند امامت را باخر میرساند بدلیل آیه شریفه: «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» که مقصود از نور همان امام است. محمد بن فضیل میگوید: عرض کردم: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ» یعنی چه؟ فرمود: یعنی خداوند به پیغمبرش دستور داد که لزوم دوستی جانشین خود «امیر المؤمنین» را ب مردم اعلام کند، و دوستی وصی پیغمبر «دین حق» است.

عرض کردم «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» چیست؟ فرمود: یعنی خداوند بهنگام ظهور قائم ما دین حق را بر همه ادیان باطله پیروز میگرداند. چنان که خود فرموده: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» یعنی خداوند نور خود را با ولایت قائم آل محمد تمام میکند «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» یعنی هر چند دشمنان علی این را نخواهند. عرض کردم: اینکه میفرمائی تنزیل و ظاهر معنی قرآن است! فرمود: آری آنچه که گفتم تنزیل و ظاهر معنی قرآن است و غیر آن تأویل میباشد.

۱۶- «وَأُخْرَى تُجَنَّبُهَا نُصْرًا مِنَ اللَّهِ وَ قَتِيحٌ قَرِيبٌ» (۱) یعنی: و دیگری که دوست میدارید یک پیروزی از جانب خدا و فتح نزدیکی است. یعنی فتح قائم آل محمد در دنیا.

(۱) صف ۱۳.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۵۵

۱۷- «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عِدَدًا» (۱) یعنی تا آنکه وقتی آنچه بآنها وعده داده‌اند به بینند (مقصود قائم آل محمد و امیر المؤمنین علیهما السلام است)، خواهند دانست که چه کسی یاورش ضعیف‌تر و در شماره اندک است.

۱۸- «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا» (۲) یعنی: آنها: فسونگری پیشه سازند و من نیز بخوبی آن را چاره کنم فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمَهُلَهُمْ رُؤْيِدًا یعنی: ای محمد پس آنها را مهلتی ده! که چون قائم قیام کند برای من از ستمگران و سرکشان قریش و بنی امیه و سائر بیدینان انتقام گیرد.

۱۹- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ» یعنی: قسم شب هنگامی که پوشیده دارد. محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: مقصود امیر المؤمنین علیه السلام است که در دولت باطل مستور گشت و ناگزیر بصبر گردید. «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ» (۳) یعنی: قسم بروز هنگامی که بدرخشد. فرمود: این روز روشن قائم ما اهل بیت است که چون قیام کند بر دولت باطل پیروز گردد. خداوند در قرآن برای مردم مثلها زده و پیغمبرش و ما ائمه را مخاطب بآن ساخته و جز ما کسی عالم بتأویل آن نیست.

۲۰- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ «۴» یعنی: ای پیغمبر! بمردم بگو: بمن بگوئید: اگر آبی که در دسترس دارید در زمین فرو رود کیست که آب روان برای شما بیاورد؟ در این آیه امام زمان تعبیر بآب شده (که موجب حیات همه اشیاء است) و تأویل آیه اینست: بگو اگر امام شما از نظرها غائب گردید کیست که آن امام ظاهر را بیاورد؟ از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «مائکم» یعنی (ابوابکم) که ائمه هستند و ائمه ابواب (و

(۱) جن ۲۴

(۲) طارق آیه ۱۵

(۳) سوره و اللیل آیه ۱-۲

(۴) تبارک ۳۰.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۵۶

درهای رحمت الهی) میباشند «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» یعنی کیست که علم امام را برای شما بیاورد؟ (و آن درها را بروی شما بگشاید؟)

این روایت در کافی و غیبت نعمانی و کمال الدین صدوق از حضرت موسی کاظم علیه السلام نیز نقل شده: و عبارت کمال الدین اینست: ان اصبح امامکم غائبا عنکم لا تدرون این هو فممن یاتیکم بامام ظاهر یاتیکم بأخبار السماء و الأرض و حلال الله جل و عز و حرامه.

سپس فرمود: بخدا تأویل این آیه هنوز نیامده و البته خواهد آمد.

۲۱- هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ «۱» یعنی: خدا فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دینها غالب شود. هر چند مشرکین نخواهند. این آیه نیز در باره قائم آل محمد است و او امامی است که خداوند او را بر همه کیشها غالب گرداند و او زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. این آیه نیز از آیاتی است که گفتیم تأویلش بعد از تنزیل میباشد.

و نیز در آن کتاب از ابو بصیر روایت نموده که گفت از امام هشتم از آیه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ ... سؤال کردم. فرمود هنوز موقع تأویل این آیه نرسیده است گفتیم: قربانت کردم! کی موقع آن فرا میرسد؟ فرمود؟ ان شاء الله هنگامی که قائم قیام کند و چون قیام کند هر جا کافر و مشرکی باشد، ظهور او را ناخوش دارد تا جایی که اگر کافری در دل سنگی پنهان شود سنگ صدا میزند ای مؤمن! کافری یا مشرکی در من پنهان شده او را بکش. خداوند او را بیرون می آورد و یاران قائم او را بقتل می‌رسانند.

در تفسیر فرات بن ابراهیم «۲» مانند این روایت را آورده و میگوید: آن سنگ

(۱) صف آیه ۹

(۲) فرات ابن ابراهیم کوفی- در سفینه البحار مینویسد: وی از استادان علی بن بابویه قمی است. او راست تفسیری که بزبان اخبار نوشته و بیشتر آن در باره ائمه طاهرين عليهم السلام است.

علامه مجلسی در فصل دوم جلد اول بحار الانوار مینویسد: «اگر چه دانشمندان ما فرات ابن ابراهیم را مورد مدح و ذم قرار نداده‌اند، ولی اخباری که وی در تفسیر خود نقل کرده و موافق روایات معتبره‌ایست که بما رسیده و حسن ضبطی که در نقل آنها بکار برده طوری است که موجب وثوق و حسن ظن نسبت بمؤلف آن: فرات بن ابراهیم میباشد.

شیخ صدوق بتوسط حسن بن محمد بن سعید هاشمی روایاتی از وی نقل نموده، و هم حاکم ابو القاسم حسکانی در «شواهد

التنزیل» و غیره از وی روایت میکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۵۷

صدا میزند ای مؤمن مشرکی در من پنهان شده، مرا بشکن و او را بکش.

و نیز در کنز الفوائد از عبایه ربیع نقل میکند که: وی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیده که حضرت در آیه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ ... را قرائت نمود و فرمود: خدا این رسول و فرستاده خود را بعد از این ظاهر خواهد کرد بخدائی که جان من بدست اوست در زمان ظهور او قریه‌ای نیست که صبح و شام بانگ «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله» در آن بلند نشود.

و هم در آن کتاب از ابن عباس روایت نموده که وی در باره آیه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ گفت: این در زمانی است که تمام یهودیان و نصاری و پیروان هر کیشی بدین حنیف اسلام بگروند و گرگ و میش و گاو و شیر و انسان و مار از جان خود ایمن باشند، موقعی که دیگر موش انسانی را پاره نمیکند وقتی که حکم جزیه گرفتن از اهل کتاب ساقط می‌شود و هر جا صلیبی است شکسته میگردد و خوگها معدوم می‌شود و این بهنگام قیام قائم آل محمد خواهد بود.

۲۲- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ یعنی: آیا داستان آن فروگیرنده بتو رسیده است؟ شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از محمد بن سلیمان از پدرش روایت میکند که گفت از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» یعنی چه؟ فرمود: مقصود قائم ماست که اهل باطل را با شمشیر فرو میگیرد. گفتم وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ «صورت‌های آنها در آن روز خاضع است» یعنی چه؟ فرمود آنها بر خلاف دستور خدا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۵۸

عمل میکنند و والیان جور منصوب میدارند گفتم: تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً «۱» «در آتش سوزنده بیفتند» یعنی چه؟ فرمود: موقع ظهور قائم ما در آتش جنگ بسوزند و در سرای دیگر بدوزخ در افتند.

۲۳- يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ «۲» یعنی: روزی که بیاید یکی از آیات پروردگارت، ایمان کسانی که قبلا ایمان نیاورده‌اند سودی نبخشد. صدوق در کمال الدین و ثواب الاعمال از حضرت صادق روایت نموده که فرمود: آیات ائمه هستند. و بعض آیات قائم آل محمد است.

۲۴- فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ «۳» یعنی: قسم بستارگانی که حرکت کرده و پنهان میشوند! در کمال الدین از امام محمد باقر (ع) روایت میکند که در جواب ام هانی راجع باین آیه فرمود: مقصود امامی است که بسال ۲۶۰ هجری غائب می‌شود آنگاه چون ستاره تابان آشکار می‌شود اگر او را به بینی دیدگانت روشن گردد «۴» در غیبت شیخ طوسی و نعمانی نیز بمانند آن روایت شده است.

۲۵- أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ «۵» شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود:

هر کس اقرار بظهور امام زمان کند، ایمان بغیب آورده است. و نیز در کتاب مزبور از یحیی بن ابو القاسم روایت نموده که گفت: تفسیر این آیه را از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم فرمود: «متقین» در این آیه شیعیان علی علیه السلام هستند و «غیب» حجت غایب میباشد. دلیل این معنی آیه «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» است «۶» یعنی: ای پیغمبر بگو غیب مال خداست، پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظران هستم.

(۲) انعام ۱۵۸

(۳) تکویر ۱۵-۱۶

(۴) این آیه و روایتی که از ام هانی در تفسیر آن نقل شده، مورد دستبرد فرقه (بهائی) واقع گردیده و بنفع ادعای میرزا علی محمد باب سوء استفاده کرده‌اند- رجوع کنید بپاورقی ما ذیل حدیث ام هانی در باب دهم.

(۵) سوره بقره- آیه ۱ و ۲ و ۳

(۶) یونس - ۲۰

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۵۹

۲۶- وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوْعَدُونَ فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مَثَلٍ مَا أَنْكُمْ تَنْظُرُونَ «۱» یعنی روزی شما و آنچه بشما وعده داده شده در آسمان است: پس بخدای آسمان و زمین که او بر حق است (و خواهد آمد) مانند تکلم کردن شما با یک دیگر در غیبت شیخ از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: مقصود قیام قائم آل محمد است «۲».

۲۷- اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «۳» یعنی: بدانید که خداوند زمین را پس از مردنش زنده میگرداند. ما آیات خود را برای شما بیان کردیم تا در آن باره تعقل کنید. در غیبت شیخ از ابن عباس روایت نموده که در تفسیر این آیه گفت: خداوند زمین مرده را بعد از بیدادگری اهلش، با ظهور قائم آل محمد اصلاح می‌کند.

و «آیات» و علائمی که خدا برای مردم بیان کرده نیز آن حضرت است و این آیه در باره او نازل شده.

در کمال الدین در تفسیر این آیه روایت کرده که امام پنجم فرمود: خداوند زمین را با ظهور قائم زنده میگرداند از آن پس که با کفر اهلش مرده باشد «۴» ۲۸- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا «۵» یعنی خداوند بکسانی- که از شما ایمان آورده و عمل صالح پیشه ساخته‌اند وعده داده که آنها را در زمین نماینده خود گرداند چنان که همانند آنها را سابقا خلیفه کرد. و ثابت میدارد دین

(۱) ذاریات ۲۲-۲۳

(۲) در پایان این باب نیز روایتی در تفسیر این آیه نقل می‌شود.

(۳) حدید ۲۶. این آیه و تفسیر آن بزرگترین دلیل است که مهدی موعود (ع) هنوز نیامده است.

(۴) و در کافی از ابو بصیر نقل شده که امام محمد باقر فرمود:

یحیی الارض بالعدل بعد موتها بالجور

(۵) نور ۵۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۶۰

آنها را که برای آنان برگزید، ترس آنها را تبدیل با من کنیم و اینان هیچ گاه بمن شرک نیاورند.

در غیبت شیخ روایت میکنند که این آیه نیز در باره مهدی موعود و یاران او نازل شده. در کثر الفوائد نیز بطریق دیگر این روایت نقل شده است.

۲۹- وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ «۱» در غیبت شیخ از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکنند که در تفسیر این آیه فرمود: اینان که در زمین ضعیف گشته‌اند آل پیغمبرند که خداوند مهدی آنها را برانگیزد تا آنان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند.

۳۰- وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢﴾ یعنی: مانند آنها نباشید که از پیش کتاب بآنان داده شد، ولی زمان بر آنها طولانی گشت، پس دلهاشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق میباشند. صدوق در کمال الدین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که این آیه در باره قائم آل محمد نازل شده است.

۳۱- وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ ﴿٣﴾ یعنی: این روزها را میان مردم میگردانیم. در تفسیر عیاشی از زراره روایت میکند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

از زمان خلقت آدم همیشه دولتی از خدا و دولتی از شیطان بوده، پس در این زمان دولت خدا کو؟ آگاه باشید که صاحب دولت خدا قائم آل محمد (ع) است.

۳۲- الْيَوْمَ يَأْتِسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ﴿٤﴾ یعنی: امروز کسانی که راه کفر پیش گرفته‌اند از دین شما نومید شدند، پس از آنها نترسید بلکه از قهر من بترسید.

در تفسیر عیاشی از امام محمد باقر (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه فرمود:

(۱) ترجمه و شرح آن در صفحه ۱۸۵ گذشت

(۲) حدید ۱۵

(۳) آل عمران ۱۳۴

(۴) مائده ۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۶۱

آن روز، روز ظهور قائم آل محمد است که بنی امیه نومید میشوند و آنها هستند که کافر گشته و از آل محمد نومید میباشند.

۲۳- وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ ﴿١﴾ یعنی: در روز حج بزرگ از جانب خدا و رسول ب مردم اعلان می‌شود. در تفسیر عیاشی از امام پنجم و ششم روایت شده که فرمودند: (حج بزرگ) ظهور قائم است و (اعلان) دعوت مردم است.

مؤلف: البته این معنی باطن آیه است.

۳۴- وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَإِفَاءِ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَإِفَاءً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ یعنی با همه مشرکین پیکار کنید، چنان که آنها (اگر دسترسی پیدا کنند) با شما نبرد کنند، و بدانید که خداوند با پرهیزکارانست. در تفسیر عیاشی از زراره روایت نموده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: راجع باین آیه از پدرم سؤال شد پدرم فرمود: هنوز تأویل آن نیامده است. اگر قائم ماقیام کند، آن کس که او را می‌بیند تأویل آن را بخوبی خواهد دید. با ظهور او شعاع دین پیغمبر چنان بالا گیرد که در روی زمین شرک و بیدینی نماند. چنان که خداوند فرمود: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ﴿٣﴾ یعنی با آنها پیکار کنید تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین از آن خداوند باشد.

۳۵- أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤﴾ یعنی: آیا کسانی که اعمال بد انجام دادند، از این که خداوند آنها را در زمین فرو برد، یا بدون این که متوجه باشند عذاب بر آنها فرستد، ایمن هستند؟.

در تفسیر عیاشی از امام پنجم نقل میکند که فرمود: عهد و پیمان پیغمبر (ص) بعد از حضرت ابا عبد الله علیه السلام بعلی بن الحسین رسید، سپس از آن حضرت بمحمد بن

(۲) توبه ۳۶

(۳) انفال ۴۰

(۴) نحل - ۴۷

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۶۲

علی منتقل گشت. آنگاه خداوند آنچه خواهد میکند. وقتی ائمه طاهرين در صحنه دنیا محکوم (دشمنان) شدند مردی از آنها قیام میکند که سیصد و سیزده مرد فداکار با او باشند و بیرق پیغمبر با وی است. و بطرف مدینه رهسپار میگردد، تا اینکه از «بیداء» میگذرد و میگوید: این است محل قومی که خداوند آنها را در زمین فرو میبرد.

در تفسیر مزبور از امام ششم روایت نموده که فرمود: آن قوم دشمنان خدا میباشند که بزمین فرو روند.

۳۶- فَإِذَا نَقَرُ فِي النَّاقُورِ «۱» یعنی: پس چون دمیده شود در صور. در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که چون تفسیر این آیه را از حضرتش پرسیدند، فرمود: امامی از ما غایب می‌شود، پس چون خداوند اراده کند که او را آشکار گرداند، علامتی در دل وی پدید آورد و بدین گونه بامر پروردگار ظاهر میگردد.

۳۷- فَاسْتَيْقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۲» یعنی: پیشی گیرید اعمال نیک را، هر جا که باشید خدا همه شما را خواهد آورد. چه خداوند بهر چیزی تواناست، غیبت نعمانی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: این آیه در باره قائم آل محمد و یاران او نازل شده و آنها پیش از آنکه موقع آمدنشان معلوم گردد، اجتماع میکنند.

۳۸- يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ «۳» یعنی گناهکاران از سیمایشان شناخته میشوند.

و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت وارد شده که فرمود: آیه يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ البته خداوند مجرمین را میشناسد ولی این آیه در باره قائم ما نازل شده که هنگام ظهورش مجرمین را از سیمایشان شناخته و با یارانش آنها را از دم شمشیر میگذرانند.

(۱) سوره مدثر - آیه ۸.

(۲) سوره بقره - آیه ۱۴۳

(۳) سوره الرحمن آیه ۴۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۶۳

۳۹- وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مَنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ «۱» یعنی: پیش از عذاب بزرگتر بآنها عذاب نزدیکتر می‌چشانیم شاید برگردند.

در کثر الفوائد از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت از حضرت صادق علیه السلام این آیه را پرسیدم. فرمود: عذاب نزدیکتر گرانی نرخها و عذاب بزرگتر قیام مهدی موعود با شمشیر است. و نیز در کثر الفوائد از آن حضرت روایت نموده که فرمود: چون قائم ما ظهور کند بمسجد الحرام درآید و در حالی که رو بکعبه و پشت بمقام نموده دو رکعت نماز میگذارد. آنگاه برخاسته و میگوید: ای مردم! من از هر کس بآدم ابو البشر و ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح و محمد پیغمبر اکرم نزدیکترم. سپس دست بدعا بلند می‌کند و آنقدر بدرگاه خدا مینالد که غش کرده روی زمین می‌افتد. چنان که خداوند میفرماید: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدًا وَ يَكْفِيكَ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ.

و هم از محمد بن مسلم روایت نموده که امام پنجم فرمود: آیه أَمَّنْ يُجِيبُ در باره قائم ما نازل شده. هنگامی که قیام میکند عمامه بر سر مینهد و جنب مقام ابراهیم نماز میگذارد و بدرگاه الهی تضرع مینماید، و از آن موقع پرچم او در اهتزاز خواهد بود ۴۰- إذا

تُثَلِّی عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ «۲» یعنی هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید. افسانه‌های پیشینیان است. در کثر الفوائد از امام ششم نقل کرده که فرمود: بیدینان چون خبر ظهور قائم را بشنوند افسانه میندارند و هنگامی که او را ببینند می‌گویند ما تو را نمی‌شناسیم و تو از فرزندان فاطمه علیها السلام نیستی چنان که مشرکین این گونه سخنان به پیغمبر میگفتند.

۴۱- كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا الْأَصْحَابَ الْيَمِينِ هر کس در گرو آنچه کسب کرده میباشد جز اصحاب یمین (دست راست) در تفسیر فرات کوفی است که امام

(۱) سوره سجده- آیه ۲۱

(۲) قلم- ۱۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۶۴

محمد باقر علیه السلام فرمود: اصحاب یمین ما و شیعیان ما می‌باشیم و فرمود: شیعیان ما فی جناتٍ يتساءلون عن المجرمين ما سلككم في سقر قالوا لهم نك من المصلين در بهشت از مجرمین (که بیرون بهشت هستند) می‌پرسند چه چیز شما را بدوزخ افکند آنها می‌گویند ما نماز گزار نبودیم. یعنی از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام نبودند و باز می‌گویند و لم نك نطعم المسكين و كنا نخوض مع الخائضين بدرماندگان غذا نمیدادیم و پیوسته با مردم گزاف گوی بیهوده بسر میبردیم.

و این در روز ظهور قائم ماست که «یوم الدین» میباشد چنان که میفرماید: وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ حَتَّىٰ أَنَا الْيَقِينُ ما یوم الدین (روز ظهور قائم آل محمد) را تکذیب میکردیم تا امروز که یقین پیدا کرده‌ایم فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ «۱» پس شفاعت هیچ کس بحال آنها سود ندارد و پیغمبر هم در روز رستاخیز از آنان شفاعت نخواهد کرد «۲».

۴۲- قُلْ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَتَلْعَلُمَّنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی: ای پیغمبر بگو بخاطر آن پاداشی از شما طلب نمیکنم و این امر دشوار را نمیذیرم. این فقط برای یاد آوری جهانیان است و خبر آن را بعد از گذشت زمانی خواهید دانست. در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: مقصود از «ذکر» امیر المؤمنین علیه السلام است وَتَلْعَلُمَّنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی:

و خبر آن را بعد از گذشت زمانی خواهید دانست، این زمان، موقع ظهور قائم ماست ۴۳- وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ. یعنی ما کتاب تورات را

(۱) مدثر آیات ۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶.

(۲) باید دانست که «یوم الدین» در قرآن مجید بمعنی روز قیامت استعمال شده مانند «مالکِ یومِ الدین» و البته با روز ظهور امام زمان علیه السلام که در این روایت و روایات دیگر امام معنی کرده منافات ندارد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۶۵

بموسی دادیم پس از آن بنی اسرائیل در باره آن اختلاف نمودند. امام باقر علیه السلام فرمود: این امت نیز مانند بنی اسرائیل در باره معانی قرآن اختلاف پیدا کردند چنان که در باره کتابی که با قائم ما است و برای آنها می‌آورد نیز اختلاف نظر خواهند داشت بطوری که بسیاری از مردم آن را انکار میکنند و قائم هم گردن آنها را میزند.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ «۱» یعنی:

اگر بملاحظه آنچه خدا در باره آنها فرموده نمیبود، میان آنها حکم جاری میشد.

ولی آنها همواره بحالت تردید و شک بسر میبرند. امام فرمود: اگر بملاحظه مشیت حق نبود قائم یکتا از این گروه را زنده

نمیگذاشت.

۴۴- وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بَیْوَمِ الدِّینِ «۲» در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود: یعنی کسانی که روز ظهور قائم ما را تصدیق و باور دارند.

۴۵- قَالُوا وَ اللّٰهُ رَبُّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ «۳» یعنی: گفتند و الله بخدا قسم ما مشرک نبودیم. در کافی روایت میکند که امام پنجم میفرماید: یعنی آنها هنگام ظهور امام زمان میگویند: ما منکر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نبودیم.

۴۶- قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا «۴» یعنی: حق آمد و باطل از میان رفت، بدرستی که باطل رفتنی است! در کافی روایت نموده که حضرت باقر فرمود: اذا قام القائم ذهب دولة الباطل چون قائم ما ظهور کند دولت باطل از میان میرود «۵»
۴۷- سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى یَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ «۶»

(۱) هود- ۱۱۲ فصلت- ۴۵.

(۲) معارج- ۲۶.

(۳) انعام ۲۳. آیه بعد اینست: انظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلٰی أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا کَانُوا یَفْتُرُونَ.

یعنی: ببین چگونه دروغ بر خود بستند و آنچه افترا می‌بستند فراموش کردند؟.

(۴) اسراء- ۸۳.

(۵)- ابو الفضل گلپایگانی در کتاب فوائد خود این آیه را بزرگترین دلیل بر ادعای امام زمانی سید باب دانسته! در صورتی که باید بعد از وی دولتهای باطلی در جهان پدید نیاید!

(۶) فصلت- ۵۳

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۶۶

یعنی زود باشد که آیات خودمان را در آفاق و در وجود آنها بآنان نشان دهیم تا بیقین بدانند که خداوندی هست.

کلینی در کافی از ابو بصیر روایت میکند که گفت از حضرت صادق علیه السلام راجع باین آیه سؤال کردم، فرمود: خداوند باطل نشان میدهد که چگونه مسخ میشوند و آفاق بر آنها تنگی میگیرد، پس در آن وقت قدرت پروردگار را در خود و آفاق خواهند دید. عرض کردم: حَتَّى یَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی چه؟ فرمود ظهور قائم آل محمد بامر خداوند حتمی است، خدا او را ظاهر گرداند تا همه مردم او را ببینند.

۴۸- حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّکَانًا وَ أضعفُ جُندًا «۱».

یعنی: تا زمانی که ببینند آنچه را که بآنها وعده کرده بودیم: یا عذاب را و یا ساعت حساس! پس بزودی خواهند دانست چه کسی بدترین جای دارد و نیروی او ضعیف تر است؟

نیز در کافی از ابو بصیر از امام ششم نقل کرده که فرمود: «إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» قیام قائم ماست و آن ساعتی است که پیروان باطل خواهند دید، و عذاب خدا را.

بدست توانای قائم آل محمد خواهند چشید، و اینست معنی (مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّکَانًا) یعنی آنها خواهند دید که در پیشگاه امام زمان چه جایگاه بدی دارند و چقدر ناتوانند.

۴۹- مَنْ کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ «۲» یعنی هر کس میخواهد برای آخرت چیزی بیاندوزد ما نیز اندوخته او را زیاد گردانیم و هر کس طالب اندوخته دنیوی است بدانها نیز میدهیم. ولی در آخرت دیگر نصیبی ندارد! در کافی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود: اندوخته آخرت یعنی: شناسائی امیر

المؤمنین و

(۱) مریم - ۷۷.

(۲) شوری - ۱۹.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۶۷

ائمه طاهرین علیهم السّلام که خداوند از برکت دولت آنها، دوستان آنان را نیز بهره‌مند گرداند، ولی آن کس که چشم باندوخته دنیوی دوخته، در دولت حق و ظهور قائم آل محمد بهره‌ای نخواهد داشت.

مؤلف: سید علی بن عبد الحمید «۱» در کتاب «الانوار المضيئه» از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که فرمود: کسانی را که خداوند در قرآن مجید

(۱) سید اجل، علم الدین علی بن عبد الحمید بن فخّار بن معد موسوی استاد شهید اول، فقیهی بزرگ و محدثی مطلع است کتاب «الانوار المضيئه» در باره شخصیت حضرت امام زمان مهدی موعود عجل الله فرجه از تألیفات اوست.

باید دانست که بهاء الدین سید علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید حسینی نیلی نیز کتابی دارد بنام «الانوار المضيئه» در پنج مجلد و مشتمل بر اصول و فروع دین است. جلد اول آن نزد محدث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری نور الله مرقده بوده که تاریخ فهرست آن سنه ۷۷۷ است. محدث مزبور در مقدمه کتاب «نجم الثاقب» مینویسد: «آنچه شیخ حرّ عاملی در «أمل - الأمل» در احوال سید مذکور فرموده که از تصانیف او «الانوار المضيئه» است در احوال مهدی (ع) اشتباه است. چه «الانوار المضيئه فی الحکمه الشرعیة» از کتبی است که نظیر ندارد و مشتمل است بر جمیع مسائل اصول دین و مذهب و ابواب فقه و اخلاق و ادعیه و غیرها، اگر چه احوال آن جناب را در مجلد اول در ضمن حالات سایر ائمه (ع) بسطی داده و لکن کتاب اختصاصی ندارد».

علمّامه طهرانی دام بقائه در «الذریعه» آن را بدین گونه حلّ کرده که: بهاء الدین سید علی بن عبد الکریم دو کتاب بنام الانوار المضيئه دارد: یکی بزرگ و همان است که محدث نوری فرموده و دیگر کوچک که منتخب الانوار المضيئه فخّار موسوی است و معروف به «غیبت» است بنا بر این آنچه در أمل الأمل نوشته صحیح، و اشتباه برخی از دانشمندان ناشی از اتحاد نام این دو دانشمند و نام پدر یکی و نیای دیگری که هر دو عبد الحمید بوده و موضوع هر دو کتاب نیز در پیرامون احوال و غیبت امام زمان ارواحنا فداه است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۶۸

«مستضعف» در زمین خوانده و خواسته است آنها امامان و سفرای او باشند، ما اهل بیت عصمت هستیم. پروردگار عالم «مهدی» ما را برانگیزد تا اهل بیت را سر بلند کند و دشمنان ما را سرشکسته و خوار گرداند.

و نیز سید جلیل نامبرده در کتاب مزبور از عبد الله بن عباس روایت میکنند که گفت: مقصود از آیه: وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ، ظهور مهدی موعود است.

۵۰- وَ أَسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً: «۱» یعنی: خدا بشما روزی کرد نعمتهای ظاهری و باطنی خود را. در کتاب مذکور از سید هبه الله راوندی «۲» و او از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمود: نعمت ظاهری، امام ظاهر، و نعمت باطنی امام غائب است که از دیدگان مردم پنهان می‌شود، و گنجهای زمین برای او آشکار گردد، و هر چیز دوری برایش نزدیک باشد.

مؤلف: روایتی بخط شیخ محمد بن علی جبائی دیده‌ام که نوشته بود روایتی بخط شهید اول نور الله ضریحه یافتم که صفوانی «۳» در کتابش از صفوان نقل کرده که چون

(۱) لقمان - ۱۹

(۲) در میان علمای شیعه دو تن معروف به «راوندی» میباشند نخست سعید بن هبه الله «قطب-الدین راوندی» متوفی ۵۷۳- و دیگر ابو الرضا ضیاء الدین سید فضل الله راوندی که هر دو معاصر و از مشاهیر علمای شیعه میباشند. در اینجا کلمه سید از نفر اخیر و هبه الله پدر نفر نخست اسم واحدی را تشکیل داده که البته اشتباه می باشد و مقصود یکی از آنهاست، و بنظر میرسد که مقصود قطب الدین راوندی باشد و سید هبه الله در اصل سعید بن هبه الله بوده است!

(۳) صفوانی - محمد بن احمد بن عبد الله بن قضاة بن صفوان بن مهران جمال است.

وی از بزرگان دانشمندان ماست، و شاگرد علی بن ابراهیم قمی و استاد شیخ مفید و احمد بن علی بن نوح و هارون بن موسی تلعبیری است. صفوانی روزی در مجلس سلطان سیف الدوله حمدانی با قاضی موصل که مرد سنی متعصبی بود، مناظره کرد و چون قاضی بحجت از وی فرو ماند و از در انکار در آمد، با وی مباحله نمود یعنی طرفین در باره یک دیگر نفرین کردند که هر کدام راه باطل میروند، دچار عذاب الهی گردد. سپس دست بهم دادند و مباحله کردند و از یک دیگر جدا گشتند.

قاضی فی الحال تب کرد و همان دستی که بصفوانی داده بود ورم کرد و سیاه شد و روز بعد بهلاکت رسید. و این موجب مزید اعتبار صفوانی در نزد سلطان و سایرین گشت.

ابن ندیم در فهرست میگوید: «صفوانی درس نخوانده بود و چیز نمی نوشت. من او را در سنه ۳۴۶ ملاقات کردم. مردی بلند قد، تنومند و خوش لباس بود».

شیخ طوسی نیز در فهرست مینویسد: صفوانی دانشمندی حافظ، و دارای علمی بسیار، و نیکو زبان بود.

گویند: درس نخوانده بود و چیز نمی نوشت با این وصف کتبی چند از وی در دست است که او املا کرده و دیگری نوشته است. (سفینه البحار)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۶۹

منصور خلیفه عباسی امام جعفر صادق علیه السلام را خواست، حضرت وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد سپس سجده شکر نمود و فرمود: پروردگارا بتوسط پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله بما اهل بیت وعده پیروزی دادی که ما را از هر گونه هراسی ایمنی بخشی.

پروردگارا آنچه بما وعده کرده‌ای بما موهبت کن، چه میدانیم که وعدهات خلاف- پذیر نیست. صفوان میگوید عرض کردم: آقا! وعده خداوند کدام است که بشما داده است؟ فرمود: این آیه شریفه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ

و هم روایت شده که وقتی در حضور آن بزرگوار آیه وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ ... خوانده شد، اشک از دیدگان حضرت جاری گشت و فرمود: بخدا قسم آنها که در زمین تضعیف شده‌اند، ما اهل بیت پیغمبر هستیم و در نهج البلاغه است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای فرمود:

دنیا نسبت بما مدارا و مهربانی خواهد کرد، بعد از آنکه سخت کجمداری کرده باشد سپس آیه وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا ... را تلاوت فرمود «۱».

(۱) آیتی که تأویل بظهور امام زمان ارواحنا فداه شده و در آن از حضرت و اصلاح جهان بوسیله او و یاران فداکار و دشمنان آن سرور اشاره رفته است، بیش از اینها است در

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۷۰

منابع شیعه روایاتی در تفسیر آیات دیگر آمده است که حتی مورد قبول برخی از دانشمندان اهل تسنن نیز واقع شده است. شیخ سلیمان حنفی در کتاب «ینایع الموده» باب (۷۱) بعلاوه آنچه مؤلف نقل کرده آیاتی دیگر از کتاب (المحجۀ فیما نزل فی القائم الحجۀ) تألیف دانشمند بزرگوار مشهور سید هاشم بحرینی نقل کرده است، که قسمتی از آن ذیلا ذکر می‌شود:

۵۱- وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ «۱» یعنی: شما را امتحان میکنیم بچیزی از ترس و گرسنگی و کاستن مال و خطر جانی و ثمرات زندگی، و مژده بده بآنها که ثابت قدم هستند. محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود: قبل از آمدن قائم، علاماتی برای امتحان مؤمنین خواهد بود. عرض کردم: آنها چیست؟ فرمود: این امتحان که خدا میفرماید:

بچیزی از ترس؛ این ترس بیماری‌های گوناگون است، گرسنگی، بالا-رفتن قیمتها است، کاستن مال، قحطی است، خطر جانی، مرگ شایع و زیاد است. و نقص ثمرات زندگی، نیامدن باران است. پس در آن موقع بآنها که در عقیده بما ثابت میمانند، مژده بده. آنگاه فرمود: ای محمد! این تأویل آیه است، و هیچ کس جز آنها که راسخ در علم هستند، تأویل قرآن را نمیدانند، و مائیم راسخین در علم.

۵۲- وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا «۲» یعنی: آنها که در آسمانها و زمین هستند از روی میل یا اکراه تسلیم خدا میشوند. رفاعه بن موسی گفت:

شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: تأویل آن اینست که موقع ظهور قائم ما، زمینی نیست که در آن لا اله الا الله و محمد رسول الله گفته نشود.

۵۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا «۳» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبایی پیشه سازید، و صبر کنید، و مواظب باشید. یزید بن معاویه عجلای از امام محمد باقر (ع) نقل کرده که فرمود: تأویل آیه اینست: شکیبا باشید بر انجام فرائض

(۱) سوره بقره آیه ۱۵۰.

(۲) سوره آل عمران آیه ۷۷

(۳) سوره آل عمران آیه ۲۰۰.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۷۱

دینی، و صبر کنید بر آزار دشمنانتان، و مواظب ظهور امام خود مهدی منتظر باشید! ۵۴- وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ، فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ «۱» یعنی: و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم. پیمان آنها را گرفتیم، ولی آنها فراموش کردند بهره‌ای را که بآنها یادآوری شده بود» ولی آنها بزودی متذکر خواهند شد.

ابو ربیع شامی از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود: نصارا آن بهره را بیاد خواهند آورد، و گروهی از آنها همراه قائم ما قیام خواهند کرد.

۵۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ «۲» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کدام از شما از دین خود برگردد، بداند که- بزودی خدا گروهی را می‌آورد که دوستشان دارد، و آنها نیز خدا را دوست دارند، آنها نزد اهل ایمان خود را ناچیز شمردن ولی در مقابل کفار نیرومند باشند.

سلیمان بن هارون عجلای گفت: شنیدم که: امام جعفر صادق (ع) میفرمود: صاحب الامر در پناه خدا محفوظ است، اگر همه مردم از بین بروند، خداوند یاران او را خواهد آورد، و آنها کسانی هستند که خدا در باره‌شان فرموده است:

۵۶- فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَا فَتَدَّ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ «۳» یعنی: اگر اینان باو کفر ورزند، بجای آنها قومی را می آوریم که باو کفر نورزند.

۵۷- قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ «۴» یعنی: شیطان گفت: خدایا بمن مهلت ده تا روزی که مردم برانگیخته میشوند، خدا فرمود: بتو مهلت داده شده تا روزی که وقت آن معلوم است! وهب بن جمع گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: این روز کدام روز است؟

فرمود: ای وهب روزی است که پیغمبر شیطان را بقتل میرساند. و این بعد از قیام قائم ما

(۱) سوره مائده آیه ۱۷

(۲) سوره مائده آیه ۵۹

(۳) سوره انعام آیه ۸۹

(۴) سوره انعام آیه ۳۶

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۷۲

مهدی است.

۵۸- وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِبَصْرِ اللَّهِ «۱» آن روز مؤمنین با پیروزی حق خشنود میگردند، ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل میکند که فرمود: در موقع قیام قائم اهل ایمان از پیروزی خدا خشنود خواهند شد.

۵۹- قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ «۲» یعنی: بگو در روز پیروزی ایمان آنها که کافر گشتند، سودی بحال آنها ندارد، و مهلت داده نمی شوند.

جمیل بن درّاج روایت کرده که امام ششم فرمود: این روز فتح و پیروزی، فتح جهان بوسیله قائم ما است. اگر کسی قبل از آن روز ایمان نیاورده باشد، ایمان آن روزش که میخواهد بقائم نزدیک شود نفعی بحال وی ندارد، ولی آن کس که پیش از این فتح و پیروزی عقیده بامامت او داشته و منتظر ظهور او بوده، ایمانش نافع بحال او است. خداوند مقام او را نزد قائم بزرگ میگرداند، و آن مرد از دوستان اهل بیت پیغمبر است.

۶۰- حم- وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ. إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ «۳» یعنی: قسم بکتاب مبین (قرآن) که آن را در یک شب پر برکت نازل کردیم که ما خلق را از نافرمانی خود بر حذر میداریم و هر امر محکمی، از هم جدا میگردد.

عبد الله بن مسکان از حضرت باقر، و صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که هر سه امام فرموده‌اند: خداوند تمام قرآن را در «لیله القدر» به بیت المعمور نازل کرد. سپس در مدت بیست و سه سال بر پیغمبر (ص) نازل نمود. خداوند در آن شب هر کار حق و باطلی و آنچه را در آن سال روی میدهد، تقدیر فرموده، و بداء و مشیت الهی در آن راه دارد، آنچه خواهد مقدم میدارد و هر چه خواهد بتأخیر میاندازد، از سرنوشتها، روزیها، امنیت و صلح و سلامت و غیره.

پیغمبر آن را بامیر المؤمنین تلقین فرمود، و آن حضرت هم به ائمه طاهرین از اولاد خود رسانید تا آنکه نوبت به صاحب الزمان مهدی علیه السلام برسد.

(۱) سوره روم آیه ۲

(۲) سجده آیه ۲۹

(۳) سوره دخان. آیه ۱-۴.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۷۳

باب ششم آنچه شیعه و سنی از قول خداوند متعال و پیغمبر اکرم (ص) راجع به قائم آل محمد نقل کرده‌اند

اشاره

در غیبت نعمانی از انس بن مالک روایت کرده که گفت: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: ما اولاد عبد المطلب: رسول خدا، حمزه سید الشهداء، جعفر طیار، علی، فاطمه، حسن، حسین و مهدی سروران اهل بهشت هستیم. در غیبت شیخ طوسی مانند این حدیث را از سعد بن عبد الحمید نیز آورده است.

۶۱- وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ «۱» چه میدانی، شاید آن وقت نزدیک باشد؟! مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) نقل کرده که منظور وقت ظهور قائم است.

۶۲- وَ اسْتَمِعَ يَوْمَ يَنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ «۲» یعنی: بشنو روزی را که گوینده‌ای از جای نزدیکی صدا زند. روزی که صدای بحق را میشنوند. آن روز، روز قیام است!! امام صادق (ع) فرمود: گوینده، اسم قائم و پدرش را میبرد، و این صدا صدای آسمانی است، و آن در روز قیام قائم علیه السلام است «۳» ۶۳- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ «۴» یعنی: قسم با آسمان که برجها دارد. اصبع بن نباته از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر فرمود: منظور از آسمان در آیه منم، و برجها امامان اهل بیت و عترت من هستند که اول آنها علی و آخرشان مهدی و آنها دوازده تن میباشند.

(۱) سوره شوری آیه ۱۶

(۲) سوره ق آیه ۴۲

(۳) این آیه شریفه نیز مورد دستبرد فرقه بهائی واقع شده، پاورقی ما را ذیل همین آیه در باب (رجعت) بخوانید

(۴) سوره بروج

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۷۴

صدوق (ره) در عیون اخبار الرضا از حضرت ختمی مرتبت (ص) روایت میکند که فرمود: روز قیامت فرا نمی‌رسد، مگر این که قائم ما قیام بحق نماید، و این موقعی است که خداوند عز و جل بوی فرمان قیام دهد. هر کس از وی پیروی کند رستگار و آن کس که سرپیچی نماید بهلاکت رسد. بندگان خدا! بسوی وی بشتابید هر چند با راه رفتن از روی برف باشد. چه که وی سفیر الهی و جانشین من است.

و هم صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود چون در شب معراج مرا با آسمان هفتم و از آنجا بسدره المنتهی و از آنجا بحجابهای نور بردند، پروردگارم ندا کرد که: ای محمد! تو بنده من و من پروردگار توأم. پس خود را در برابر من کوچک شمار و مرا پرستش کن و بر من توکل نما و بمن اعتماد داشته باش! زیرا من دوست دارم که تو بنده و حبیب و رسول و پیغمبر من باشی، و برادرت علی جانشین، و باب مدینه علم تو باشد او حجت من و پیشوای بندگان من است که بوسیله او دوستان من از دشمنانم شناخته گردند و هم بوسیله او حزب شیطان از حزب الله تمیز داده می‌شود. دین من بوجود او پایدار، و حدود آن محفوظ، و احکامش جاری میگردد.

بخاطر تو و او و امامان اولاد تو، بمرد و زن بندگانم ترحم میکنم، و بوسیله قائم شما زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات مقدسم، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک گردانم و بدوستانم واگذار نمایم. با ظهور او سخنان بیدینان را پست

و تعالیم خود را بلند گردانم، و شهرها و بندگانم را از علم خود با خیر کنم و گنجها و اندوخته‌ها را آشکار سازم، و او را باسرار و ما فی الضمیر هر کس مطلع گردانم و با نیروی فرشتگانم مدد کنم، تا فرمان مرا اجرا کند و دینم را رواج دهد او ولی بحق من و مهدی حقیقی بندگان من است.

مؤلف: بسیاری از این گونه اخبار را ما در جلد نهم (بحار الانوار) و برخی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۷۵

را در باب دوم همین کتاب نقل کردیم.

و نیز در عیون اخبار الرضا از کعب الاحبار نقل کرده که گفت: امامان دوازده تن میباشند چون ایام آنها سپری گردد و طبقه شایسته‌ای بیایند پروردگار عمر آنان را طولانی کند. زیرا خداوند چنین وعده کرده، سپس این آیه را خواند: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... خداوند در قوم بنی اسرائیل نیز چنین کرد برای خداوند آسان است که این امت را در یک روز یا نیم روز گرد آورد. آنگاه این آیه را خواند: وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ «۱» هم در آن کتاب از امام رضا و آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که گفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لا تذهب الدنيا حتى يقوم بأمر امتی رجل من ولد الحسين يملأها عدلا كما ملئت ظلما و جورا

یعنی: دنیا با آخر نمیرسد تا اینکه مردی در میان امت من قیام کند که از فرزندان حسین است و او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

در امالی شیخ طوسی از ابو ایوب انصاری روایت نموده که گفت: پیغمبر در بستر بیماری بدخترش فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: قسم بخدائی که جان من بدست اوست که این امت محتاج بمهدی است و او هم از فرزندان تو است.

همچنین در آن کتاب از ابن ابی لیلی و او از پدرش نقل کرده که گفت پدرم گفت:

در جنگ خیبر پیغمبر پرچم را به علی علیه السلام داد و خداوند لشکر اسلام را فاتح گردانید آنگاه ماجرای غدیر خم و انتصاب حضرت را بمقام خلافت بلا فصل و پاره‌ای از فضائل مولی را ذکر نموده و میگوید: آنگاه پیغمبر گریست. گفتند یا رسول الله برای چه گریه میکنید؟

فرمود: جبرئیل بمن خبر داد که امتم بر علی ستم کنند و او را از حقش باز دارند و شهید نمایند و فرزندان او را نیز بقتل رسانند و بر آنها ظلم روا دارند جبرئیل از جانب پروردگار اطلاع داده که این ستمها بالآخره پایان میپذیرد و چون قائم آنها ظهور کند و نام آنها بالا گیرد و همه امت دوستدار آنان گردند، دشمنان آنها اندک

(۱) حدیث کعب الأحبار از درجه اعتبار ساقط است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید بمقدمه کتاب صفحه (صد و چهل و سه)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۷۶

و بدخواه آنان خوار شود، و مدح گویان آنها افزون گردد و این در زمانی است که اوضاع شهرها تغییر کند و مردم ضعیف گردند «۱» و از فرج امام زمان مایوس شوند در آن هنگام قائم در میان امت آشکار شود.

نام وی مانند نام من و نام پدرش مانند نام فرزند من «۲» و خود وی از اولاد دخترم فاطمه است. خداوند حق را با شمشیر آنها آشکار گرداند و باطل را از میان ببرد دسته‌ای از مردم با میل و گروهی از ترس پیروی آنها را انتخاب میکنند. سپس گریه پیغمبر فرو نشست. آنگاه فرمود ای جماعت مؤمنین شما را بآمدن مهدی مژده میدهم چه که وعده خداوند خلاف پذیر نیست و خواسته او برگشت ندارد. خداوند حکیم و خیر است و فتح الهی نزدیک میباشد پروردگارا! آنها اهل بیت من هستند. پلیدی را از آنها دور کن و آنها را پاک و پاکیزه گردان و در پناه خودت محفوظ بدار و نصرت و یاری ده و آنها را عزیز گردان و در مانده مکن و آنان

را جانشین من قرار ده إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

و نیز در آن کتاب از جبیر بن نوف بن ابی الوداک روایت نموده که گفت:

به ابو سعید خدری گفتم: بخدا قسم هر سالی که بر ما میگذرد از سال پیش بدتر است و هر امیری که بر ما مسلط میگردد از امیر سابق ظالم‌تر میباشد.

ابو سعید گفت: آنچه گفتمی من از پیغمبر شنیدم، و هم شنیدم که میفرمود:

همواره وضع شما چنین خواهد بود تا گاهی کک کسی متولد گردد که مردم او را نشناسند، آنگاه زمین پر از ظلم شود تا گاهی کک کسی قدرت ندارد، نام خدا را ببرد. سپس خداوند عز و جلّ مردی از من و از اهل بیت من برانگیخته کند و او زمین را پر از عدل نماید

(۱) خواه از نظر دین و ایمان ضعیف شوند و یا از نظر ظاهر ناتوان گردند. باین معنی که مردم در زیر بار ظلم و اجحاف فرسوده و ضعیف شوند. ممکن است هر دو منظور باشد.

(۲) مقصود امام حسن مجتبی (ع) است، و میدانیم که نام پدر امام زمان امام حسن عسکری (ع) بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۷۷

چنان که دیگران پیش از وی پر از ستم کرده باشند، زمین پاره‌های جگر خود را برای او بیرون میدهد و مال و ثروتی بدست می‌آورد که از شماره بیرون است و بدین گونه دین اسلام را پایدار میدارد.

کمال الدین از حضرت رضا علیه السلام روایت میکند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بخدائی که مرا برای بشارت اهل عالم براستی مبعوث گردانید سوگند که قائم اهل بیت من در موقع معهودی غائب می‌شود. بطوری که بسیاری از مردم میگویند خداوند چه احتیاج بآل محمد دارد و گروهی در ولادت وی شک میکنند. پس هر کس زمان او را درک کند، بدین وی میگرود و نمیگذارد شیطان او را فریب دهد و از دین اسلام بیرون ببرد شیطان پدر و مادر شما را پیش از شما از بهشت بیرون کرد، و لذا خداوند شیاطین را دوستان مردم بی‌ایمان خوانده است.

و نیز شیخ صدوق در کمال الدین از عبد الله بن عباس «۱» روایت میکند که پیغمبر اکرم (ص) فرمود. در شب معراج ندای پروردگار را شنیدم که میفرمود:

ای محمد! عرض کردم: بلی ای خدای با عظمت! خداوند وحی فرمود که:

ای محمد! ساکنان عالم بالا در باره کدام موضوع بود که گفتگو نمودند؟

عرض کردم: خدایا نمیدانم. ندا رسید: آیا وزیر و برادر و جانشین در میان آدمیان برای خود انتخاب کرده‌ای؟ عرض کردم: پروردگارا! چه کسی را انتخاب کنم؟

خودت معین فرما! ندا رسید من علی را انتخاب کردم. عرض کردم: پسر عم مرا جانشین من میکنی؟!!

آنگاه وحی شد که: علی بعد از تو وارث علم تو و در روز قیامت صاحب لوای حمد است، و هم صاحب حوض تو است که هر مؤمنی از امت تو بر وی وارد گردد او را سیراب کند.

سپس ندا رسید: ای محمد! من بذات کبریائی خود قسم یاد میکنم که دشمن

(۱) عبد الله عباس دانشمند بزرگ اصحاب پیغمبر و شاگرد نامی امیر مؤمنان و پسر عموی آن حضرت بود

تو و دشمن اهل بیت و فرزندان تو از آن حوض آب نخواهند آشامید. تمام امتان تو را جز آن کس که سر باز زند به بهشت در آورم. عرض کردم: پروردگارا! آیا کسی هست که از آمدن به بهشت سر باز زند؟ ندا رسید آری. عرض کردم: خدایا چگونه است؟ ندا رسید: ای محمد! من تو را از میان بندگانم برگزیدم و وزیری بعد از تو برای انتخاب کردم تا مانند هارون باشد که وزیر بعد از موسی بود، با این فرق که بعد از تو پیغمبری نیست، محبت او را در دل تو جای دادم و پدر فرزندان تو گردانیدم، حقی که او بر امت تو دارد مثل حقی است که تو در زمان حیات خود بر بندگان من داری. پس هر کس حق او را پایمال کند حق تو را ضایع کرده است، و هر کس از دوستی وی سر باز زند از دوستی تو سر باز زده و هر کس از دوستی تو سر باز زند، از آمدن به بهشت سر باز زده! پس من بخاک افتادم و بخاطر این نعمت که خدا بمن موهبت فرموده سجده شکر نمودم.

سپس ندائی شنیدم که میگفت: سر بردار و آنچه خواهی از ما بخواه تا بتو عطا کنیم. عرض کردم: پروردگارا! همه امت مرا دوستدار علی بن ابی طالب گردان تا روز قیامت همه سر حوض بر من وارد شوند! ندا رسید ای محمد! پیش از خلقت بندگانم میدانستم که کدام کس راه باطل گیرد و چه کسی هدایت می‌شود، علم تو را به علی بن ابی طالب دادم و او را وزیر و خلیفه تو نمودم و سرپرست اهل بیت و امت تو گردانیدم.

کسی که علی را دشمن میدارد و دوستی و مقام ولایت او را بعد از تو قبول ندارد، داخل بهشت نخواهد شد. پس هر کس او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته. و هر کس او را دوست بدارد تو را دوست داشته و آن کس که تو را دوست میدارد دوست من است و او را باین فضیلت مفتخر گردانیدم و این موهبت را بتو ارزانی داشتم که یازده «مهدی» (۱) از نسل علی بوجود آورم

(۱) منظور از یازده مهدی در اینجا یازده امام است که از علی و زهرا علیهما السلام بوجود می‌آیند. مهدی یعنی شخصی که از طرف خداوند برای امر بزرگی هدایت شده و از این رو بهر امامی میتوان مهدی گفت، ولی «مهدی» لقب خاص امام زمان است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۷۹

که همه از دختر دوشیزه تو میباشند. آخرین مهدی کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد و زمین را از عدل و داد پر گرداند چنان که از ظلم و ستم پر باشد.

بوسیله او بندگانم را از هلاکت نجات دهم و از گمراهی هدایت کنم، نابینا را بینا و بیمار را شفا دهم. عرض کردم الهی آنچه فرمودی کی واقع می‌شود؟ خدا وحی فرستاد: موقعی که علم از میان برود و نادانی پدید آید، قاریان قرآن زیاد شوند ولی عمل کم باشد، قتل نفس بسیار شود، فقهای راهنما قلیل، و فقهای ضلالت پیشه و خیانتکار افزون گردند، و شاعران بسیار باشند! امت تو قبرستانهای خود را مسجد کنند، و قرآنها را زینت دهند و مسجدها را منقش گردانند، ظلم و فساد در همه جا شایع، و افعال قبیح در کوی و برزن آشکار شود. امت تو مرتکب قبیح گردند و فضائل اخلاقی را زیر پا گذارند، مردها بمردها و زنهارها بزنهارها اکتفا کنند، دولتها کافر و اولیاء امور فاجر، دستیاران آنها ظالم و نمایندگان آنان فاسق گردند!

در آن هنگام سه خسوف پدید آید: یکی در مشرق، و یکی در مغرب، و دیگری در جزیره العرب. شهر بصره بوسیله شخصی از نسل تو که پیروان او زنگیان میباشند، خراب شود. و مردی از اولاد حسین بن علی علیه السلام قیام کند، دجال از سیستان خروج نماید و سفیانی ظاهر گردد! عرض کردم: الهی! چه فتنه‌ها که بعد از من پدید آید! خداوند فجایع بنی - امیه و اولاد عمویم (بنی عباس) را و آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود بمن خبر داد و من هم همه آنها را پس از آنکه بزمین فرود آمدم به پسر عم خود (علی بن ابی طالب علیه السلام) اطلاع دادم و اداء رسالت کردم. خدا را حمد میکنم آنچه‌چنان که پیش از من سایر پیغمبران و تمام اشیاء، او را ستایش کرده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۸۰

مؤلف: در اول این روایت که میفرماید: ای محمد کدام موضوع بود که ساکنان عالم بالا در باره آن گفتگو نمودند؟ اشاره باین آیه شریفه است:

ما كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (سوره ص - ۶۷) یعنی من از آنچه ساکنان عالم بالا - در باره آن گفتگو کرده‌اند، اطلاع ندارم. ولی مشهور میان مفسرین اینست که این مطلب اشاره بآیه اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (سوره بقره - ۲۹) و سؤال فرشتگان از خداوند در باره تعیین خلیفه است. شاید خداوند نخست این ماجرا را از پیغمبر پرسیده باشد و سپس که پیغمبر اظهار بی‌اطلاعی نموده، گفتگوی فرشتگان را در باره لزوم نماینده خدا (خلیفه) در روی زمین و اینکه زمین نمیتواند از وجود نماینده خدا خالی بماند، بآن حضرت خبر داده، آنگاه از جانشین آن حضرت سؤال فرموده و از آن پس جانشینان پیغمبر را بطریقی که در روایت مسطور است، باطلاع پیغمبر رسانده باشد و دور نیست که فرشتگان نیز در آن موقع در باره جانشین پیغمبر اسلام از خداوند پرسش کرده‌اند و خداوند هم آن موضوع را خبر داده باشد چنان که در باب معراج (جلد ششم بحار) در این باره سخن رفت.

همچنین جمله «شهر بصره بوسیله شخصی از نسل تو که پیروان او زنگیان میباشند، خراب شود» اشاره بداستان «صاحب الزنج» است که سال ۲۵۶ یا ۲۵۵ هجری در بصره قیام کرد و به بومیان سودان وعده داد که اگر با وی همراهی کنند آنها را از قید رقیت و بندگی آزاد نماید و مورد احترام و اکرام قرار دهد، پس جماعت بسیاری از زنگیان بوی گرویدند و کارش بالا گرفت، و از این رو ملقب به «صاحب الزنج» شد.

معروف بود که وی: علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید:

بیشتر مردم نسب او را تخطئه میکردند. مخصوصاً سادات و علماء نسب را عقیده بر

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۸۱

این است که وی از تیره عبد القیس و نامش علی بن محمد بن عبد الرحیم و مادرش از بنی اسد دختر اسد بن خزیمه و جد مادرش محمد بن حکیم اسدی از اهل کوفه است.

ابن اثیر در کامل «۱» و مسعودی «۲» در مروج الذهب مینویسند: از روایات

(۱) ابن اثیر کنیه سه برادر از دانشمندان اهل تسنن است. نخست مجد الدین ابو السعادات مبارک بن محمد بن محمد بن عبد الکریم شیبانی جزری اربلی (۵۵۴-۶۰۶) مؤلف کتابهای «الانصاف» در جمع بین کشف و کشف در تفسیر قرآن که از تفسیر ثعلبی و زمخشری گرفته.

و «جامع الاصول فی احادیث الرسول» که اخبار صحاح ششگانه اهل سنت را در آن جمع نموده، و «نهایه» که معروف به «نهایه ابن اثیر» است.

برادر دوم: عز الدین ابو الحسن علی بن محمد متوفی بسال ۶۳۰ در تاریخ و حدیث و رجال مهارتی بسزا داشته کتاب مشهور «کامل التواریخ» معروف بتاریخ ابن اثیر در نه جلد که از ابتدای خلقت شروع و بآخر سال ۶۲۸ پایان میپذیرد، و کتاب «اسد الغابه فی معرفه الصحابه» در رجال شاهکار اوست.

برادر سوم: ضیاء الدین ابو الفتح نصر الله بن محمد متوفی بسال (۶۳۷) مردی منشی و نویسنده و ادیب بوده. کتاب «المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر» تألیف اوست.

(۲) مسعودی - ابو الحسن علی بن حسین بن علی مسعودی هذلی از مورّخین و جغرافی‌دانان نامی اسلام و مؤلف تاریخ معروف

«مروج الذهب» است. دانشمندان شیعه و سنی در باره عقیده مذهبی وی اختلاف نظر دارند. علامه حلی (ره) در کتاب «خلاصه» او را از دانشمندان شیعه شمرده و میفرماید: او راست کتابی در امامت و غیره، مانند کتاب «اثبات الوصیه» که در اثبات خلافت و وصایت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است. نجاشی نیز در رجال او را از راویان شیعه دانسته و میگوید: کتاب «الوصیه» از اوست. ولی جمعی دیگر در صحت انتساب «اثبات الوصیه» بمسعودی مزبور تردید دارند و میگویند از مروج الذهب هم دلیلی که تلقی بقبول باشد بر تشیع وی دیده نمیشود. اما خواه اثبات الوصیه از او باشد یا نه، آنچه مسلم است، مسعودی مؤلف مروج الذهب مورد اعتماد کامل دانشمندان شیعه است و کتاب مروج الذهب او از مدارک مهم تاریخی ماست.

مسعودی در بغداد رشد کرد سپس بجهانگردی پرداخت و فارس و کرمان را در سنه ۳۰۹ هجری سیاحت نمود. آنگاه هند رفت و ایالت ملتان و سرندیب (سیلان) را از نظر گذرانید، سپس بکشتی نشست و بشهرهای چین و دریای هند رهسپار گردید. در سال ۳۱۴ نیز سفر دوم خود را بسمت ما وراء آذربایجان و گرگان شروع نمود و از شام و فلسطین سر در آورد! وی گاهی در مصر و زمانی در شام سکونت داشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۸۲

استفاده می‌شود که نسب وی درست است، ضمناً باید دانست که این علائم لازم نیست، مربوط بوقت ظهور امام زمان عجل الله فرجه باشد. چه مقصود اینست که پیش از ظهور آن حضرت این حوادث روی میدهد، چنان که اکثر علائم روز قیامت که شیعه و سنی در کتب خود آورده‌اند سالها و قرن‌ها، پیش از قیامت آشکار میگردد. از این رو قیام صاحب الزنج همزمان ولادت با سعادت امام زمان بوده و از همان موقع علائم وجود آن حضرت ظاهر گردید.

شیخ صدوق در کمال الدین از سعید بن جبیر و او از ابن عباس و او از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود: جانشینان من که بعد از من حجت‌های پروردگار بر مردم روی زمین هستند، دوازده تن میباشند. اول آنها برادرم و آخر آنان فرزندم خواهد بود. عرض کردند: یا رسول الله برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب است.

عرض کردند: فرزندان کیست؟ فرمود: مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. بخدائی که مرا براستی بمقام پیغمبری بر- انگیزته که اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند. پس عیسی روح الله از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز گزارد.

و تشرق الارض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۸۳

زمین، بنور پروردگارش روشن شود و سلطنتش در شرق و غرب عالم گسترش یابد.

و در آن کتاب از جابر جعفی و او از جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی، اشبه الناس بی خلقا و خلقا، تکون له غیبه و حیره تضلّ فی الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملؤها عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا

یعنی: مهدی از اولاد من است. نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من می‌باشد صورت و سیرتش از همه کس بمن شبیه‌تر است، غیبتی کند که مردم دچار حیرت گردند و بسیاری از فرقه‌ها گمراه شوند آنگاه مانند ستاره تابانی از پرده غیبت بدر آید و زمین را پر از عدل و داد کند آن چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

و نیز در کمال الدین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوش بحال کسی که قائم اهل بیت مرا به بیند و در غیبت و پیش از قیامش از وی پیروی کند و دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد، اینان دوستان و رفقای من هستند، و روز قیامت نزد من بسیار گرامی میباشند!

همچنین در آن کتاب از امام ششم علیه السلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خوش بحال کسی که قائم اهل بیت مرا به‌بیند در حالی که قبل از قیامش از وی و امامان پیش از او پیروی نموده و از دشمنان آنها پرهیز کرده باشد. اینان رفقای من و گرامی‌ترین افراد امت من میباشند! و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از فرزندان من است. نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من میباشد. در صورت و سیرت شبیه‌ترین افراد بمن است. غیبتی دارد که موجب تحیر گردد تا جایی که مردم از ادیان خود منحرف شوند. سپس مانند ستاره تابانی بدرخشد و زمین را پر از عدل و داد کند چونان که از ظلم و ستم پر باشد.

و نیز در کتاب مزبور از امام پنجم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مهدی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۸۴

از فرزندان من است، غیبت و حیرتی دارد که فرقه‌ها در آن گمراه شوند. آنچه انبیا ذخیره کرده‌اند با خود بیاورد و زمین را از عدل و داد پر کند، چونان که از ظلم و جور پر شده باشد.

و نیز در آن کتاب از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب پیشوای امت من است و بعد از من جانشین من خواهد بود. قائم منتظر که زمین را از عدل و داد پر گرداند چونان که از ظلم و جور پر شده، از فرزندان اوست. بخدائی که مرا برآستی به پیغمبری برانگیخته، کسانی که در زمان غیبت وی در عقیده بوجود و ظهور او ثابت قدم بمانند، از کبریت احمر کمیاب‌تر میباشند! جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! قائم که فرزند شماست غائب می‌شود؟ فرمود: آری و الله! و لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ «۱» خداوند (بدان وسیله) اهل ایمان را امتحان نموده خالص میگرداند و کافران را آزمایش کرده از میان میبرد.

ای جابر! این از کارهای عجیب خداوند و سری از اسرار الهی است که بر بندگانش پوشیده است، پس از شک در کار خدا پرهیز که کفر است.

و هم صدوق علیه الرحمه در آن کتاب از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند و آن حضرت از جدش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: قائم از فرزندان من است. نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من و شمائلش شمائل من و آدابش آداب من میباشد. مردم را بدین و شریعت من وادارد و آنها را بسوی قرآن مجید دعوت کند هر کس از وی پیروی نماید از من پیروی نموده و آن کس که از فرمان او سر باز زند از فرمان من سرپیچی نموده هر کس در زمان غیبتش منکر وی شود انکار وجود او نموده و هر کس او را تکذیب کند، تکذیب من کرده و آن کس که تصدیق وی کند مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۲۸۴ باب ششم آنچه شیعه و سنی از قول خداوند متعال و پیغمبر اکرم (ص) راجع به قائم آل محمد نقل کرده‌اند

(۱) آل عمران ۱۴۰

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۸۵

مرا تصدیق کرده و بخدا شکوه میبرم از کسی که آنچه من در باره او گفته‌ام تکذیب کند یا منکر شود و یا امت مرا از راه او برگرداند «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

و نیز در کمال الدین از آن حضرت از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: هر کس وجود فرزندم قائم را انکار کند، منکر من شده. هم در آن کتاب از آن حضرت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده که فرمود: هر کس قائم ما را در زمان غیبتش انکار کند، چون مردم جاهلیت از دنیا میرود.

شیخ طوسی طاب ثراه در کتاب غیبت از جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که پیغمبر فرمود: مهدی در آخر الزمان قیام میکند.

هم در آن کتاب از ابو سعید خدری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

شما را مژده میدهم به مهدی که هنگام اختلاف مردم و تزلزل زمانه برانگیخته شود و زمین را از عدل و داد پر کند چونان که از ظلم و ستم پر شده باشد و ساکنان آسمان و زمین از وی خوشنود باشند.

نیز شیخ در کتاب غیبت از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که سه بار فرمود: شما را بقیام مهدی مژده میدهم، هنگامی که مردم بجان هم افتند و زلزله سختی پدید آید او ظهور خواهد کرد. زمین را از عدل و داد پر کند چونان که از ظلم و جور پر شده باشد.

دل‌های بندگان خدا را از عبادت لبریز نماید و سایه عدلش همه آنها را فرا گیرد.

و نیز در آن کتاب از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: شنیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در منبر میفرمود: مهدی از عترت و اهل بیت من است و در آخر الزمان قیام نماید.

آسمان برای او باران ببارد و زمین بذره‌های خود را بیرون دهد. او هم زمین را پر از عدل و داد کند چونان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

نیز در کتاب غیبت شیخ است که ابو هریره «۱» از رسول خدا (ص) روایت

(۱) ابو هریره در نزد اهل تسنن مانند ابو ذر در نزد شیعه است. با این فرق که شیعه و سنی ابو ذر را براستی گفتار و درستی کردار و سابقه اسلام قبول دارند، ولی ابو هریره نه تنها شیعه را بوی جزئی اعتمادی نیست بلکه میان اهل تسنن هم مخالف دارد! ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از استادش ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند که: معاویه گروهی از صحابه و جمعی از تابعین را استخدام کرد، تا روایاتی در نکوهش امیر المؤمنین (ع) جعل کنند و مردم را بدشمنی او وادارند و از وی تبری جویند. ابو هریره و عمر و عاص و مغیره بن شعبه از جمله این عده بودند.

ابو هریره در سال هفتم هجری اسلام آورد. بنا بر این فقط سه سال پیغمبر را درک کرده علامه فقید مرحوم سید شرف الدین عاملی در کتاب «ابو هریره» می‌نویسد: «روایاتی که ابو هریره از پیغمبر (ص) نقل کرده، بیش از مجموع روایاتی است که خلفای چهارگانه و نه زن پیغمبر و تمام مردان و زنان بنی هاشم، از آن حضرت روایت کرده‌اند. چگونه ممکن است بصحت این همه روایات اعتماد کرد، با اینکه اسلام آوردن ابو هریره از سایر صحابه دیرتر و تشریفش بخدمت پیغمبر کمتر بوده است؟!» با این وصف روایاتی که در فضائل امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از ابو هریره رسیده خود دلیل بر حقانیت آن ذوات مقدسه و نشانه وعده‌ایست که خداوند بآنها داده است. این افراد را قبیل ما در میان علما و راویان متعصب اهل تسنن دیده و می‌بینیم که با همه دشمنی نسبت بخاندان پیغمبر، کتابهای آنها پر از ذکر فضائل و مناقب آنهاست. فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبَاب!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۸۶

نموده که فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا مردی از اهل بیت مرا ظاهر گرداند که جهان را از عدل و داد پر کند چونان که از ظلم و ستم پر شده باشد.

هم در آن کتاب از عبد الله بن مسعود روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود:

اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که نامش با نام من و نام پدرش با نام پدر من مطابق

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۸۷

باشد. و زمین را از عدل پر کند چونان که از ظلم پر شده باشد.

همچنین در کتاب مزبور از عبد الله بن مسعود از پیغمبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود: دنیا پایان نمیرسد تا آنکه در میان امت من شخصی پادشاهی رسد که از اهل بیت من و نامش مهدی باشد.

هم در آن کتاب از عبد الله بن عمرو بن عاص روایت کرده که پیغمبر اکرم (ص) ضمن روایتی طولانی فرمود ... در این هنگام مهدی قیام میکند و او مردی از اولاد این است، و با دست مبارک اشاره به علی بن ابی طالب فرمود. خداوند بوسیله او دروغ را از لوح دل مردم بزداید و سختی روزگار را از آنان برطرف گرداند و طوق بندگی را از گردنهای شما بیرون آورد. آنگاه فرمود: من پیشوای نخستین این امت هستم و مهدی اوسط و عیسی آخرین ماست و در اثنای این مدت مردم دچار بلاها گردند. هم در غیبت شیخ (ره) است که ام السلمه همسر گرامی پیغمبر گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: «مهدی از عترت و اولاد فاطمه است» در کتاب مزبور این حدیث را از راویان دیگر هم نقل کرده است.

در آن کتاب از ابن عباس روایت می‌کند که ضمن حدیث طولانی بوهب بن منبه گفت: ... ای وهب آنگاه مهدی ظهور میکند، وهب گفت: او از فرزندان تو است؟ گفت: نه بخدا او از اولاد من نیست بلکه از فرزندان علی است خوش بحال کسانی که در زمان او باشند. خداوند امت پیغمبر را بوسیله او از ناملایمات روزگار آسوده گرداند و او زمین را از عدل و داد پر کند ...»

و نیز شیخ طوسی در غیبت روایت مفصلی از ابو سعید خدری آورده است که مختصر آن را ما نقل میکنیم و آن اینکه پیغمبر بفاطمه (ع) فرمود: دخترم! پروردگار جهان هفت فضیلت بما داده است که پیش از ما بهیچ کس نداده است: اول اینکه پیغمبر اسلام بهترین پیغمبران است و او پدر تو است. دوم: جانشین من بهترین اوصیاء است و او شوهر تو است. سوم: شهید ما بهترین شهیدان است و او عم پدرت حمزه است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۸۸

چهارم: پسر عمویت جعفر (طیار) است که خداوند در بهشت دو بال سرخ فام بوی عطا فرماید تا در بهشت پرواز کند. پنجم: دو سبط این امت از ماست که حسن و حسین دو فرزند تو میباشند. و بخدائی که جز او خدائی نیست مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد نیز از ماست. سپس دست روی شانه حسین علیه السلام گذاشت و سه بار فرمود: مهدی از نسل این بوجود می‌آید! در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل میکند که فرمود: اهل بیت من مانند ستارگان آسمان میباشند که چون ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع نماید تا آنکه چون یکی از آن ستارگان طلوع کند و مورد کینه دشمن قرار گیرد که با نگاه چشم و اشاره دست او را بهم نشان داده و مورد تعقیب قرار دهند، از نظرها پنهان شود و شما مدت زمانی در پریشانی بسر برید، و اولاد عبد المطلب (بنی عباس) بسطنت رسند.

طوری هرج و مرج پدید آید، که دوست از دشمن شناخته نشود. آنگاه آن ستاره تابان آشکار گردد و شما خداوند را سپاس گذارده او را پذیره شوید.

نیز در غیبت نعمانی از حضرت صادق روایت نموده که فرمود. وقتی پیغمبر (ص) در بقیع تشریف داشتند و امیر المؤمنین (ع) بخدمت وی رسید و سلام کرد، پیغمبر فرمود: بنشین! سپس او را در سمت راست خود نشانید. آنگاه جعفر بن ابی طالب آمد و سراغ پیغمبر را گرفت. گفتند در بقیع تشریف دارد او هم آمد و به پیغمبر سلام کرد و حضرت او را در جانب چپ خود جای داد از آن پس عباس (عموی پیغمبر) سراغ پیغمبر گرفت و در بقیع خدمت حضرت رسید و سلام کرد و حضرت هم او را در پیش روی خود نشانیدند. سپس رو به علی (ع) کرد و فرمود: یا علی! تو را مژده ندهم؟ خبری بتو ندهم؟ عرض کرد: بفرما یا رسول الله! فرمود: همین حالا جبرئیل نزد من بود و بمن اطلاع داد آن قائم ما که در آخر الزمان قیام میکند و زمین را پر از عدل میگرداند چنان که پر از ظلم و ستم باشد، از نسل تو و فرزندان حسین است.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله هر خبر خوشی که بما میرسد فقط بوسیله

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۸۹

حضرت میرسد. آنگاه پیغمبر متوجه جعفر بن ابی طالب شده فرمود: مژده‌ای بتو ندهم؟ عرض کرد: بفرما! فرمود: جبرئیل اندکی پیش نزد من بود و بمن اطلاع داد آن کس که پرچم فتح بدست قائم می‌دهد از نسل تو است. آیا او را می‌شناسی؟ گفت: نه. فرمود: روی او مانند اشرفی سرخ، دندانهایش شمرده و شمشیرش آتشبار است با ذلت بکوه رود و با عزت از آنجا بیرون آید و در کنف حمایت جبرئیل و میکائیل باشد.

بعد از آن نظری بعمویش عباس افکند و فرمود: ای عم! آیا آنچه جبرئیل بمن خبر داده بتو اطلاع ندهم؟ عرض کرد: یا رسول الله بفرمائید. فرمود: جبرئیل بمن گفت: و ای از آنچه اولاد تو از فرزندان عباس می‌بینند! عباس گفت یا رسول الله بهتر نیست که برای جلوگیری این امر دیگر با زنان هم بستر نشوم؟ فرمود: آنچه باید بشود شده است! و نیز در آن کتاب است که سالم اشل گفت: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می- فرمود: موسی بن عمران علیه السلام در سفر اول تورات با آنچه خداوند راجع بقائم آل محمد فرموده بود، نگاه میکرد. آنگاه عرض کرد: پروردگارا مرا قائم آل محمد گردان. ندا رسید او از نسل احمد است، سپس حضرت موسی نظری بسفر دوم و سوم انداخت و آنچه در سفر اول بود دید و همان جواب را شنید.

کلینی (ره) در کافی از معاویه بن عمار از امام ششم علیه السلام روایت نموده که فرمود: روزی پیغمبر را شاد و خندان دیدند، پرسیدند یا رسول الله، خداوند شما را شادمان کند علت مسرت شما چیست؟ فرمود: شب و روزی نیست جز اینکه خدایم ارمغانی میفرستد، همین امروز خداوند ارمغانی برایم فرستاده که هیچ تحفه و ارمغانی مانند آن بمن عطا نفرموده بود.

جبرئیل نزد من آمد و از جانب پروردگام سلام رساند و گفت: ای محمد! خداوند عز و جل از میان بنی هاشم هفت تن را برگزیده که در گذشته و آینده نیافریده و نخواهد آفرید. یا رسول الله نخست تو هستی که سرور انبیا میباشی. دوم علی بن

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۹۰

ابی طالب جانشین تو است که سرور اوصیاء است سوم و چهارم حسن و حسین دو سبط تو است که سرور اسباط هستند. پنجم عمویت حمزه سید الشهداء است. ششم جعفر پسر عمت میباشد که در بهشت با دو بال هر جا خواهد با فرشتگان پرواز میکند، هفتم قائم شماست که چون عیسی بن مریم بزمین فرود آید پشت سر او نماز گذارد و او از نسل علی و فاطمه و از اولاد حسین است.

روایات اهل تسنن در باره مهدی موعود (ع)

چهل حدیث از طریق اهل تسنن

علی بن عیسی اربلی در کتاب (کشف الغمه) مینویسد: «چهل حدیث در باره مهدی موعود علیه السلام بدست آورده‌ام که حافظ ابو نعیم اصفهانی «۱» آنها را جمع آوری کرده و من هم بترتیبی که او ذکر نموده می‌آورم ولی از میان سلسله سند فقط شخص راوی که از پیغمبر روایت نموده است نام میبرم:

(۱) ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی از بزرگان علماء و مفاخر محدثین و حفاظ موثقین است. بسیاری از علماء از محضر وی برخاسته و هم از دانشمندان بیشماری کسب علم کرده است.

مشهور اینست که وی از علمای اهل تسنن میباشد. «کتاب حلیه الاولیاء» از تألیفات نفیس اوست که بگفته ابن خلکان بهترین کتبی است که در فن خود نوشته شده، این کتاب مورد اعتماد دانشمندان ماست و اخبار مناقب اهل بیت عصمت را از آن نقل می‌کنند. همچنین کتاب «اربعین» از تألیفات اوست که در آن چهل حدیث در پیرامون شخصیت حضرت امام زمان (ع) آورده است.

ابو نعیم این چهل حدیث را با سلسله سند ذکر کرده اهمیت این روایات باینست که اغلب آن از راویان مشهور اهل تسنن نقل شده مانند: عبد الله بن عمر، ابو سعید خدری. عبد الرحمن ابن عوف، انس بن مالک، عبد الله بن مسعود، ابو هریره، و غیره. بگفته ابن خلکان، ابو نعیم در سال ۴۳۰ در گذشت و در محله خواجهی اصفهان مدفون گشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۹۱

۱- رفاه مردم در عصر او- ابو سعید خدری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی از میان امت من برخاسته شود. مدت سلطنت او هفت یا هشت یا نه سال مییاشد. همه طبقات امت من در زمان ظهور او چنان مرفه الحال زندگی نمایند که قبل از وی هیچ بز و فاجری بدان نعمت نرسیده باشند. آسمان باران رحمت خود را بر آنان میبارد و زمین از روئیدنیهای خود چیزی فرو نمیگذارد.

۲- «عدل مهدی» هم ابو سعید خدری گفت: پیغمبر فرمود: زمین پر از ظلم و ستم گردد پس مردی از عترت من قیام کند و آن را پر از عدل و داد گرداند و هفت سال یا نه سال سلطنت نماید «۱».

۳- «نیز عدل او» نیز ابو سعید خدری نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

قیامت نخواهد گذشت تا اینکه مردی از اهل بیت من بسطنت رسد و او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم شده باشد و مدت سلطنتش هفت سال است.

۴- «مهدی فرزند فاطمه علیها السلام است زهری از امام زین العابدین و آن حضرت از پدرش روایت نموده که پیغمبر بفاطمه زهراء سلام الله علیها فرمود: مهدی از فرزندان تو است.

۵- «مهدی برگزیده خداست» علی بن هلال از پدرش روایت نموده که گفت در مرض موت پیغمبر بخدمتش رسیدم دیدم فاطمه زهراء علیها السلام در بالین حضرت نشسته و گریه میکند. چون صدای گریه‌اش بلند شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله سر برداشت و فرمود: فاطمه جان! چرا گریه میکنی؟ عرضکرد: میترسم بعد از شما احترام ما از دست برود؟ فرمود: عزیزم مگر نمیدانی که خداوند باهل زمین نگاه کرد و پدرت را از میان آنان برگزید سپس نظر کرد و شوهرت را انتخاب فرمود و بمن وحی نمود. که تو را باو تزویج کنم.

فاطمه جان! ما اهل بیتی هستیم که خداوند عز و جل هفت فضیلت بما عطا فرموده

(۱) نگاه کنید به (باب سی و یکم) مدت دولت آن حضرت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۹۲

که بهیچ کس قبل و بعد از ما عطا نفرموده است و آن اینکه: من خاتم انبیا نزد خداوند و بهترین آنها و محبوب‌ترین بندگان میباشم و با این امتیازات پدر تو میباشم. جانشین من بهترین جانشینان پیغمبران و محبوب‌ترین آنها نزد خداوند است و او شوهر تو است.

شهادت ما بهترین شهدا و محبوب‌ترین آنان نزد خداوند است، و او حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر و شوهرت میباشد، جعفر بن ابی طالب که با دو بال هر کجا که خواهد در بهشت با فرشتگان طیران میکند پسر عموی پدرت و برادر شوهرت، از ماست. دو سبط این امت که حسن و حسین دو فرزند تو و دو آقای اهل بهشت میباشند از ماست و بخدا قسم که پدرشان افضل از آنهاست.

فاطمه جان! بخداوندی که مرا براستی برانگیخته مهدی این امت نیز از ایشان میباشد، موقعی که دنیا هرج و مرج شود و آشوبها پدید آید و راهها مسدود گردد و اموال یک دیگر را بغارت برند، نه بزرگتر رحم بکوچکتر کند و نه کوچکتر احترام بزرگتر نگاه دارد، خداوند کسی را برانگیزد که قلعه‌های ضلالت و دل‌های قفل زده را بگشاید و اساس دین را در آخر الزمان استوار کند، چنان که من در آخر الزمان (دوره نبوت) پایدار کردم، و زمین را پر از عدل نمایم چونان که از ظلم پر شده باشد.

فاطمه جان! غمگین مباش و گریه مکن که خداوند از من نسبت بتو مهربان‌تر است، و این برای احترامی است که نزد من داری و محبتی است که من بتو دارم. خداوند تو را بشوهری تزویج کرد که از لحاظ بزرگی و حسب و منصب و رعیت پروری و حکومت و قضاوت از همه مردم بزرگتر و گرامی‌تر و مهربانتر و عادلتر و بیناتر است. من از خداوند عز و جل درخواست نمودم که تو نخستین کس باشی که از میان اهل بیت من بمن بییوندی! علی علیه السّلام فرمود: فاطمه بیش از هفتاد و پنج روز بعد از پیغمبر زنده نبود تا آنکه خداوند او را به پیغمبر پیوست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۹۳

۶- «مهدی حسینی است» در آن کتاب از حدیقه بن الیمان روایت میکند که گفت: پیغمبر خطبه‌ای ایراد فرمود و آنچه میباید اتفاق بیفتد بما اطلاع داد سپس فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از اولاد من برانگیزد که همنام من باشد. سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله از کدام فرزند شما خواهد بود؟ فرمود: از این فرزندم، و دست روی شانه حسین علیه السلام گذاشت.

۷- قریه‌ای که مهدی از آنجا قیام میکند» از عبد الله بن عمر روایت نموده که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از قریه‌ای قیام میکند که آن را «کرعه» میگویند.

۸- «رخسار نازنین حضرت» هم حدیقه از پیغمبر نقل کرده که فرمود: مهدی مردی از فرزندان من است که رویش چون ستاره تابان میباید.

۹- «رنگ و اندام او» نیز حدیقه روایت نموده که فرمود مهدی مردی از اولاد من است رنگ بدن او رنگ نژاد عرب و اندامش مانند اندام بنی اسرائیل است (یعنی: با صلابت و قوی پی میباید) در گونه راست وی خالی است که چون ستاره تابناکی بدرخشد. زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد. ساکنان زمین و آسمان و پرندگان هوا در خلافت وی خشنود خواهند بود.

۱۰- «پیشانی مبارک آن حضرت». ابو سعید خدری میگوید: پیغمبر فرمود:

مهدی ما پیشانیش روشن و وسط بینیش برآمده است.

۱۱- «وصف بینی او» هم ابو سعید خدری از پیغمبر روایت نموده که فرمود:

مهدی ما اهل بیت مردی از امت من است که وسط بینیش برآمده و او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم باشد.

۱۲- «خال رخسار او». ابو امامه باهلی از پیغمبر روایت کرده که فرمود: میان شما و رومیان چهار صلح است. چهارمین آن بدست مردی از نسل هرقل خواهد بود و هفت سال دوام میباید. مردی از طایفه عبد قیس بنام «مستورد بن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۹۴

بجیلان» عرض کرد: یا رسول الله! در آن روز پیشوای مردم کیست؟ فرمود پیشوای مردم مهدی است که از فرزندان من میباید که چون ظهور کند بصورت مرد چهل - ساله است. رویش چون ستاره تابان میدرخشد و در سمت راست رخسارش خال سیاهی است. دو عبای قطری پوشیده (و از لحاظ سلامت بنیه) گوئی از مردان بنی اسرائیل است. ذخائر زمین را استخراج کند و شهرهای شرک را بگشاید.

۱۳- «دندانهای وی» عبد الرحمن بن عوف روایت نموده که پیغمبر فرمود:

خداوند از عترت من مردی برانگیزد که میان دندانهایش باز و رویش روشن باشد زمین را پر از عدل کند و بمردم اموال فراوان بخشد.

۱۴- «پیشوای صالح» نیز ابو امامه نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن از دجال نام برد و فرمود: پس شهر مدینه از پلیدیها پاک شود چنان که کوره آهنگری از کثافات فلزات پاک گردد. آن روز اعلام خواهند کرد

که امروز، روز آزادی است. زنی بنام «ام شریک» عرض کرد: یا رسول الله عرب کجا خواهند بود؟ فرمود: در آن روز آنها اندکی بیش نیستند، بیشتر آنان در بیت المقدس می‌باشند و پیشوای آنها مهدی است که مردی صالح می‌باشد.

۱۵- «خداوند او را بطور آشکار برانگیخته کند» ابو سعید خدری روایت میکند که پیغمبر فرمود: مهدی میان امت من قیام خواهد کرد و خداوند او را بطور آشکار برای مردم برانگیزد. مردم در رفاه و چهار پایان در آسایش باشند و زمین روئیدنیهای خود را بیرون دهد و او مال را بطور تساوی میان مردم تقسیم کند.

۱۶- «ابر بر سر او سایه می‌افکند» عبد الله بن عمر نقل کرده که پیغمبر (ص) فرمود: مهدی در حالی که قطعه ابری بر سر او سایه افکنده قیام مینماید. در آن وقت گوینده‌ای اعلام خواهد داشت که این مهدی خلیفه الله است از وی پیروی کنید.

۱۷- «بالای سر مهدی فرشته‌ایست»- هم عبد الله بن عمر میگوید: پیغمبر

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۹۵

صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی در حالی قیام میکند که فرشته‌ای بالای سر او قرار دارد و میگوید: مهدی اینست از وی پیروی نمائید.

۱۸- مژده پیغمبر (ص) بظهور مهدی (ع) ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: شما را مژده بظهور مهدی میدهم که بهنگام انقلاب احوال مردم و اوضاع متزلزل، قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از حکومت او راضی خواهند بود. و علی السویه اموال را میان مردم قسمت کند.

۱۹- «نام مهدی (ع)» عبد الله عمر از آن حضرت روایت نموده که فرمود:

پیش از قیامت مردی از اهل بیت من بسطنت رسد که نامش مطابق نام من باشد. زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

۲۰- «کنیه مهدی (ع)» حدیثی از آن سرور روایت کرده که فرمود اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند در آن روز مردی برانگیزد که نامش نام من و خویش چون خوی من و کنیه‌اش ابو عبد الله می‌باشد. (۱)

۲۱- «نام مهدی (ع)» هم عبد الله بن عمر از آن حضرت روایت نموده که فرمود عمر دنیا پایان نمیرسد تا اینکه خداوند مردی از اهل بیت من برانگیزد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است (۲) او دنیا را پر از عدل و داد نماید چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

۲۲- عدل مهدی (ع) ابو سعید خدری از آن سرور روایت کرده که فرمود چون روزی فرا رسد که زمین پر از ظلم و ستم شود، خداوند مردی از اهل بیت من ظاهر گرداند تا جهان را پر از عدل و داد کند.

۲۳- «خوی مهدی (ع)»- عبد الله عمر روایت نموده که پیغمبر فرمود:

مردی از اهل بیت من خواهد آمد که نامش مطابق نام من و خویش چون خوی من

(۱) رجوع کنید پیاورقی ما در چند صفحه بعد

(۲) رجوع کنید پیاورقی ما در چند صفحه بعد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۹۶

می‌باشد و او جهان را پر از عدل و داد کند.

۲۴- «بخشش مهدی (ع)»- ابو سعید خدری گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان و موقعی که آشوبها پدید آید، مردی بسطنت رسد که بخشش او گوارا باشد.

۲۵- «علم مهدی بسنت پیغمبر (ص)»- هم ابو سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود مردی از اهل بیت من بسطنت خواهد رسید که بسنت من (آن طور که باید) عمل نماید و خداوند از آسمان برای وی روزی فرستد، و زمین آنچه دارد بیرون دهد و او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد. او به بیت المقدس در آید و هفت سال سلطنت نماید.

۲۶- «آمدن مهدی با پرچمها»- ثوبان از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: چون پرچمهای سیاه به بینید که از خراسان می آید باستقبال آن بشتابید هر چند با رفتن از روی برف باشد، چه که در آن جماعت مهدی خلیفه الله است. «۱»

(۱) ممکن است بعضی از اغنام الله این روایت و روایات بعد را بآمدن ملا حسین بشرویه‌ای که نام او را «باب الباب» گذارده‌اند تطبیق کنند، که از خراسان برای یاری میرزا علی محمد باب بمازندران آمد! ولی فراموش کرده‌اند که امام زمان بگفته این روایت در میان همان جمعیت است که از خراسان می آیند، در صورتی که بهائیان هم میدانند که «باب» آن موقع در قلعه ماکو- محبوس بود! ثانیاً آیا اصحاب باب در جنگ خود فتح کردند و راه سلطنت باب را هموار نمودند؟ آنهم کدام سلطنت؟! آیا سید باب، که آن موقع در ماکو- زندانی بود و بعد در تبریز تیر باران شد، بسطنت رسید؟ اگر اغنام الله این طور فکر کنند افراد واقع بین که تحرّی حقیقت می نمایند، بآن می خندند! بعلاوه چنان که خواهیم گفت این گونه روایات دو نوع‌اند، یکی مربوط بقیام ابو مسلم خراسانی علیه بنی امیه که از علائم اوائل است، و دیگری راجع بآمدن قومی از شرق یا خراسان بیاری امام زمان که همراه او جهان را فتح میکنند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۲۹۷

۲۷- آمدن وی از جانب مشرق- هم عبد الله عمر گفت روزی در خدمت پیغمبر بودیم که عده‌ای از جوانان بنی هاشم بیامدند، از مشاهده آنها دیدگان پیغمبر صلی الله علیه و آله پر از اشک شد و رنگش تغییر کرد اصحاب عرض کردند: یا رسول الله سیمای مبارکتان گرفته است، ما نمی توانیم شما را بدین حالت به بینیم فرمود: ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده، بعد از این اهل بیتم مصیبتها می بینند و از وطن آواره میگردند، تا آنگاه که مردمی که از جانب مشرق با پرچمهای سیاه بطلب حق قیام کنند. این حق را بآنها نمیدهند تا جنگ کنند و پیروزی یابند و حق را بگیرند و آن را بمردی از اهل بیت من بسپارند که دنیا را پر از عدل کند چونان که از ظلم پر باشد هر کس، آن زمان را درک کند بآنها پیوندد. اگر چه برفتن از روی برف باشد.

۲۸- آمدن مهدی و تجدید عظمت اسلام- حذیفه روایت نموده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: وای بر این امت از سلطه‌ای که پادشاهان ستمگر بر آنها پیدا میکنند و آنها را کشته و مؤمنین را بوحشت میاندازند، مگر کسی که فرمان آنها را گردن نهد شخص با ایمان بزبان با آنها میسازد ولی قلباً از آنان می-گریزد. چون خداوند عز و جل اراده نماید که عزت اسلام را تجدید کند «۱» شوکت هر ستمگر جباری را در هم بشکند. زیرا خدای توانا قادر است امتی را که در میان فساد افتاده‌اند، بساحل صلاح آورد.

سپس فرمود: ای حذیفه اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت من بسطنت رسد که با بیدینان جنگها کند تا اسلام را آشکار سازد:

لا یخلف وعده و هو سریع الحساب

۲۹- رفاه و تنعم مسلمانان در عصر مهدی ابو سعید خدری از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود: امت من در زمان مهدی چنان در فراخی معیشت بسر برند که هیچ گاه پیش از آن ندیده باشند. آسمان پی در پی برکات خود را برای آنان

(۱) این روایت و نظائر آن که در این کتاب بسیار است صریحا میرساند که مهدی موعود (ع) زنده کننده اسلام است، و دین وی نیز همان آئین مقدس اسلام میباشد. چنان که در دعای (ندبه) میخوانیم
این المتخیر لاعادة الملة و الشریعة، این المؤمن للاحیاء الکتاب و حدوده، این محی معالم الدین و أهله
؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۹۸

فرو میریزد و زمین آنچه دارد بیرون میدهد.

۳۰- مهدی یکی از سروران اهل بهشت است. انس بن مالک روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود: ما فرزندان عبد المطلب سروران اهل بهشتیم. یعنی من و برادرم علی و عمویم حمزه و جعفر (بن ابی طالب) و حسن و حسین و مهدی.
۳۱- سلطنت مهدی- ابو هریره گفت: پیغمبر (ص) فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک شب نماند، در همان شب مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد.

۳۲- خلافت مهدی- ثوبان از آن حضرت روایت کرده که فرمود: نزد گنج شما سه نفر بقتل رسند که هر سه پسران خلیفه میباشند و پس از آن دیگر هیچ یک از آنها خلیفه نمیشود تا آنکه مردمی با پرچمهای سیاه سر رسند و طوری آنها را بقتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند «۱» سپس خلیفه خدا مهدی بیاید.
چون بشنوید که ظهور نموده بسوی او رو آورید و با او بیعت کنید زیرا او مهدی خلیفه حقیقی خداوند است.

۳۳- با مهدی بیعت کنید- و هم ثوبان از آن سرور روایت کرده که فرمود: مردمی با پرچمهای سیاه از جانب شرق پدید آیند که دلهای آهنین دارند هر کس از آمدن آنها مطلع گشت بسوی آنها رو آورد و با آنان بیعت کند و لو با رفتن از روی برف باشد.
۳۴- مهدی دلهای مردم را با هم پیوند دهد- از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود به پیغمبر اکرم (ص) عرض کردم: یا رسول الله! مهدی از ما اهل بیت است یا از غیر ما؟ پیغمبر فرمود: او از ماست. خداوند دین را بوسیله او ختم کند چنان که توسط ما گشود. مردم، بوسیله ما از آشوبها نجات یابند چنان که از

(۱) اشاره بدولت بنی امیه و خلفای آنها است، و قوم بعدی بنی عباس است که ابو مسلم خراسانی با پرچمهای سیاه قیام کرد، و بنی امیه را برانداخت. البته این از علائم اوائل است و فقط خبر از وقوع این حوادث بوده که سرانجام و لو در طول زمان، خلیفه حقیقی: مهدی موعود قیام میکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۲۹۹

منجلا ب شرک بیرون آمدند. دلهای آنها را بهم پیوند دهد و بعد از دشمنیها آنها را با هم برادر کند چنان که بعد از نجات از شرک آنها را با هم برادر دینی کرد.

۳۵- «بعد از مهدی زندگی سودی ندارد»- عبد الله مسعود میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک شب نماند، خداوند آن شب را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من میباشد «۱» و او زمین را پر از عدل و داد کند چونان که پر از ظلم و جور شده باشد.

اموال را بالسویه میان مردم تقسیم کند «۲» و خداوند دلهای امت مرا بی نیاز گرداند هفت سال یا نه سال سلطنت نماید سپس بعد از مهدی زندگانی سودی ندارد.

۳۶- «قسطنطیه بدست مهدی (ع) فتح شود» ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: پیش از آنکه قیامت شود مردی از اهل بیت من بسلطنت رسد و قسطنطیه و جبال دیلم «۳» را فتح کند. اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد خداوند آن

روز را چندان دراز گرداند تا آنجا را فتح کند.

۳۷- «مهدی بعد از پادشاهان ستمگر خواهد آمد»- قیس بن جابر از پدرش و او از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: بعد از من خلفاء خواهند بود و بعد از خلفاء امراء و بعد از امراء پادشاهان ستمگر بیایند، آنگاه مردی از اهل بیت من خواهد آمد که زمین را از عدل و داد پر کند چنان که پر از ظلم باشد.

۳۸- «عیسی پشت سر مهدی نماز گذارد» ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد از من است.

(۱) در این باره سخن خواهیم گفت. صفحه ۳۰۳ را بخوانید.

(۲) منظور حکومت عادلانه مهدی موعود (ع) است که اختلاف طبقاتی و هر گونه امتیاز خلاف شرع و عقل را از میان برداشته و دولتی بر اساس مواسات و عدالت اجتماعی و جهانی برقرار میسازد.

(۳) جبال دیلم نواحی قزوین رو بسمت شمال و منطقه گیلان است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۰۰

۳۹- «مهدی با عیسی بن مریم سخن میگوید»- جابر بن عبد الله انصاری از آن حضرت روایت نموده که فرمود: چون اصحاب مهدی قیام کنند عیسی بن مریم از آسمان فرود آید، امیر قیام کنندگان بعیسی میگوید بیا تا با تو نماز بگذاریم. عیسی میگوید: شما خود از جانب خدا برخی بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف خدا نسبت باین امت است.

۴۰- عبد الله بن عباس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود امتی که من در اول آنها و عیسی بن مریم در آخر آنها و مهدی در وسط آنها باشیم، هرگز هلاک نمیشوند.

بیست و پنج باب مشتمل بر روایات اهل تسنن در باره مهدی موعود (ع)

اشاره

در کشف الغمه مینویسد: شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد شافعی کنجی «۱» در کتاب «کفایة الطالب» که در مناقب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

(۱) ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی شافعی، از علمای مشهور اهل سنت و محدثین بزرگ آنهاست. وی در شهرهای حلب، حماه، دمشق، مکه، مدینه، خیبر، موصل و بغداد از محاضر بسیاری از علمای نامی اهل تسنن مانند ابن صلاح دمشقی فقیه شام، ابو البرکات همدانی یمنی، محمد بن ابی الفضل مرسی مغربی، یوسف بن خلیل دمشقی، ابن جوزی بغدادی، محمد بن طلحه شافعی قاضی حلب، صقر بن یحیی شافعی، ابن نجار، محمد بن عبد الله مادرانی ابو اسحاق ابراهیم بن حاجب کاشغری و غیرهم علوم فقه و تفسیر و حدیث و غیره را فرا گرفته است با اینکه گنجی خود و تمام اساتیدش سنی بوده‌اند، مع الوصف مردی واقع بین و با-انصاف بوده است.

وی کتابهای «کفایة الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)» و «البيان فی احوال صاحب الزمان (ع)» را از روی اخبار کتب معتبر اهل تسنن که همه را با سلسله سند خود از منابع پر ارزش سنیان نقل میکند تألیف کرده و میزان عقیده و علاقه خود را باهل بیت عصمت اظهار داشته است.

ولی این علاقمندی وی به شیعه و ائمه شیعه بقیمت جان آن مرد دانشمند تمام شد، زیرا مردم شام در سال ۶۵۸ هجری علیه وی شوریدند، و او را در مسجد اموی شام بجرم طرفداری از شیعه بقتل رسانده شکمش را شکافتند!

وی این دو کتاب را به تاج الدین ابن صلاویه علوی حاکم شیعی «اربل» هدیه کرد.

دانشمند نامی علی بن عیسی اربلی که در آن موقع منشی ابن صلاویه بود نیز بسیاری از مطالب این دو کتاب را در کتاب خود «کشف الغمه» نقل کرده است.

(البیان فی احوال صاحب الزمان) مشتمل بر ۲۵ باب، و احادیث آن همه از طرق اهل تسنن است.

این کتاب اخیراً در نجف اشرف با مقدمه سودمند و تعلیقات و شرح حال گنجی بقلم عالم جلیل آقای سید محمد مهدی خراسان نجفی منتشر شده است.

چون کتاب «البیان فی احوال صاحب الزمان» جزئی از «کفایة الطالب» بوده است لذا مؤلف، در بحار نام کفایة الطالب را میبرد، در صورتی که آن کتاب جداگانه چاپ شده و (البیان) نیز مستقل است و در باره امام زمان (ع) می‌باشد.

اهمیت این ۲۵ باب نسبت بجهل حدیث سابق به اینست که نه تنها راویان آنها همه از اهل تسنن می‌باشند، بلکه این روایات در کتب مشهور و معتبر اهل سنت مضبوط و دانشمندان بزرگی همچون ترمذی، ابو داود، ابن ماجه قزوینی، مسلم، دارقطنی، بخاری احمد حنبل، طبرانی، مقاتل بن سلیمان و غیره آن را نقل کرده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۰۱

علیه السّلام نوشته در قسمت مربوط بمهدی (ع) گفته است: مطالب این کتاب را فقط از طرق اهل سنت جمع آوری کرده‌ام تا استناد بآن محکمتر باشد. سپس در قسمت مربوط بمهدی (موعود) مینویسد:

باب اول ظهور مهدی در آخر الزمان

شیخ مذکور باسناد خود از «سنن» ابو داود

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۰۲

از زر از عبد الله نقل می‌کند که پیغمبر فرمود: دنیا پایان نمیرسد مگر اینکه مردی از اهل بیت من در میان عرب بسطنت رسد که نامش مطابق نام من باشد «۱» هم ابو داود در سنن آورده است که علی علیه السّلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که:

اگر از عمر روزگار جز یک روز نمانده باشد خداوند مردی از اهل بیت من را برانگیزد که دنیا را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم باشد. «۲»

و نیز حافظ ابراهیم بن محمد الازهر صیریفینی در دمشق و حافظ محمد بن عبد الواحد مقدسی در مسجد «جبل قاسیون» باسناد خود از حافظ ابو الحسن محمد ابن حسین بن ابراهیم بن عاصم ابری برای ما روایت نمودند که وی در کتاب «مناقب شافعی» روایت سابق را نقل کرده و اضافه نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا مردی را از من و اهل بیت من برانگیزد که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من باشد و او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد.

کنجی میگوید: ترمذی این حدیث را در کتاب «جامع» خود بدون جمله «نام پدرش نام پدر من می‌باشد» آورده است «۳» ولی ابو داود آن را ذکر نموده. در بسیاری از روایات حفاظ و ثقات از ناقلان اخبار فقط جمله «نامش نام من است» نقل شده، و جمله: «نام پدرش نام پدر من می‌باشد» در حدیث (زائده بن ابی رقاد) زائد است و بر فرض که صحیح باشد باین معنی است که نام پدر مهدی حسین است که کنیه‌اش ابو عبد الله می‌باشد و این نام پدر من (عبد الله) است، که کنیه ابو عبد الله کنیه از اسم پدر پیغمبر (عبد الله)

باشد، تا مردم بدانند که مهدی از اولاد حسین است نه از فرزندان برادرش

(۱) سنن ابو داود جلد ۲ صفحه ۷۰۲.

(۲) سنن ج ۲ ص ۲۰۷- مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۹۹ «لوامع العقول» کشمخانوی ج ۳ ص ۴.

(۳) شرح صحیح ترمذی ج ۹ ص ۷۴- همین حدیث را خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح صفحه ۱۲۲ نیز نقل کرده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۰۳

حسن. احتمال هم دارد که (بر فرض صحت) جمله «اسم ابی» در اصل «اسم ابنی» یعنی نام پدرش نام فرزند من است، باشد زیرا نام پدر مهدی حسن بوده است. ولی امام احمد بن حنبل با دقتی که در نقل و حفظ حدیث دارد، این خبر را در چندین جا بهمان لفظ «نامش نام من است» ذکر کرده است.

مؤلف کشف الغمه (که خود از علمای شیعه است) بعد از نقل این مطلب میگوید:

علمای شیعه این حدیث را صحیح نمی‌دانند، زیرا در نزد ما نام امام زمان و نام پدرش معلوم بوده است ولی چون اهل سنت این جمله را در حدیث زیاد میدانند، ناگزیر از آنند که بنحو مذکور آن را تصحیح کنند، تا بدین گونه میان اقوال و روایات مختلف را جمع کرده باشند «۱»

(۱) محدث خیر حاج میرزا حسین نوری در باب چهارم «نجم الثاقب» مینویسد: ابن حجر مکی که از دشمنان سرسخت شیعه است. در کتاب «صواعق المحرقة» این روایت را دلیل بر رد عقیده شیعه نسبت بمهدی موعود حجت بن الحسن (ع) دانسته و گفته است: نام پدر مهدی بعکس عقیده شیعه، عبد الله است، نه حسن!

سپس محدث نوری میگوید: در تمام اخبار شیعه و بیشتر روایات اهل سنت که از پیغمبر راجع بمهدی موعود نقل شده فقط «اسمه اسمی» یعنی نامش نام من است، آمده چنان که در روایت (زر بن حبیب) از عبد الله بن مسعود از رسول خدا نقل شد، و جمله «اسم پدرش اسم پدر من است» فقط در حدیث (زائدة بن ابی الرقاد باهلی) است که بزرگان اهل تسنن نوشته‌اند وی عادت داشته چیزی بر احادیث میافزود! چنان که کنجی شافعی گفته.

و سپس همین کنجی قریب سی نفر از بزرگان محدثین معتبر اهل سنت را نام میبرد که همین روایت را از عاصم از زر از عبد الله بن مسعود نقل کرده‌اند که فقط پیغمبر فرمود «نامش نام من است».

آنگاه محدث نوری به تفصیل در پاسخ ابن حجر سخن گفته و گفتار کنجی را نقل میکند، و از جمله میگوید: بر فرض اینکه حدیث صحیح باشد. اگر کنیه را اسم بدانیم چنان که استعمال هم می‌شود، منظور از «نام پدرش» اینست که کنیه پدر مهدی (ع) ابو محمد بوده و چنان که در کتاب «ضیاء العالمین» است کنیه پدر پیغمبر هم ابو محمد بوده است! بنظر ما (مترجم این کتاب) اگر این جمله در روایت زائدة بن ابی الرقاد، زیاد نباشد احتمالی که کنجی داده و آن را نپذیرفته است، از سایر توجیهاست بهتر و مناسب‌تر است.

تعجب است که کنجی و مؤلف کشف الغمه و محدث نوری و دیگران توجه باین موضوع نداشته‌اند. زیرا این مطلب در صفحه ۲۹۵ از عبد الله عمر و صفحه ۲۸۵ نیز از غیث شیخ «و اسم ابیه اسم ابنی» است. معلوم می‌شود، این جمله در بعضی از اخبار شیعه و سنی آمده است، ولی در اصل «ابی» بوده، و بواسطه عدم توجه راوی در نقل یا کاتب هنگام نوشتن «ابی» ضبط شده، و منشأ این اشتباه و درد سر گردیده است، چنان که بسیار هم اتفاق می‌افتد.

دلیل این موضوع حدیث ابن ابی لیلیا است که در صفحه ۲۷۶ از امالی شیخ طوسی نقل شد که پیغمبر فرمود:

اسمه کاسمی و اسم ایبه کاسم ابنی
! یعنی: نام قائم مانند نام من و نام پدرش مثل نام فرزندم میباشد. این درست همان است احتمالی که کنجی شافعی داده است! با توجه بآنچه گفته شد، اگر در بعضی از روایات آمده که کنیه مهدی «ابو عبد الله» یا ابو جعفر یا کنیه اش کنیه عمویش است، اگر توجیه نشود و ساخته دشمنان شیعه و راویان خود سر نباشد، چون مخالف روایات معتبر شیعه و سنی است، اعتباری ندارد، و حتما اشتباهی از راوی یا کاتب بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۰۴

باب دوم مهدی از عترت من و فرزندان فاطمه (ع) است.

ابو داود در کتاب سنن از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت: ام سلمه گفت: از پیغمبر (ص) شنیدم میفرمود: مهدی از عترت من و فرزندان فاطمه است.

و هم ابن ماجه در سنن از علی (ع) نقل کرده که پیغمبر فرمود: مهدی از ما اهل بیت است. خداوند در یک شب او را آشکار نموده بسلطنت میرساند «۱»

باب سوم مهدی یکی از سروران اهل بهشت است.

ابن ماجه در کتاب صحیح از انس بن

(۱) ج ۲ ص ۲۰۷

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۰۵

مالک روایت نموده که گفت شنیدم پیغمبر میفرمود: ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشت هستیم: من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی «۱»

باب چهارم با مهدی بیعت کنید.

و نیز ابن ماجه از ثوبان روایت کرده که گفت پیغمبر (ص) فرمود: در نزد گنج شما سه تن کشته میشوند که همه فرزندان خلیفه میباشند و بعد از آنها آن منصب بهیچ یک آنان نمیرسد، تا آنگاه که پرچمهای سیاه از سمت مشرق پدید آید و شما را طوری بقتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند، سپس راوی چیزی گفت که من حفظ نکردم «۲» آنگاه فرمود چون او را به بینید با وی بیعت کنید هر چند برفتن از روی برف باشد، چه وی مهدی خلیفه خداست و در حدیث عبدالعزیز بن مختار از خالد حذاء این مضمون را بدین گونه آورده: پرچمهای سیاه از جانب شرق می آید که پرچمداران آن، دلهایی آهنین دارند. هر کس قیام آنها را شنید، بسوی آنها بشتابد، هر چند با راه رفتن از روی برف باشد، آنها بشهر دمشق می آیند و آن را منهدم میکنند و پیروان پادشاهان را در آنجا میکشند «۳»

باب پنجم اهل شرق مهدی را یاری میکنند

همچنین ابن ماجه این حدیث حسن و صحیح را که ثقات محدثین نقل کرده‌اند در کتاب سنن «۴» از عبد الله بن حارث بن جزء

زبیدی

(۱) ج ۲ ص ۲۶۹.

(۲) در صفحه ۲۱۸ گذشت.

(۳) در پاورقی صفحه ۲۱۶ گفتیم که تطبیق این گونه روایات بدعوی میرزای باب غلط است زیرا در همان صفحه و اینجا و موارد دیگر است که این عده از شرق قیام نموده و پیروز میشوند و راه سلطنت مهدی را هموار میکنند، و مهدی (ع) نیز سلطنت میرسد. بنظر میرسد که این روایت و سایر روایاتی که باین مضمون است اگر از علائم نزدیک بظهور نباشد باید آن را از علائم اوائل دانست که از قیام بنی عباس علیه بنی امیه خبر داده. زیرا ابو مسلم از خراسان با پرچمهای سیاه آمد و شهر دمشق را اشغال کرد، و بنی امیه را برانداخت، و این خود خبری بوده که مردم در برانداختن حکومت بنی امیه، همدست شوند. چنان که در این روایت تصریح باین معنی شده است.

(۴) نیز گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۰۶

روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردمی از جانب مشرق قیام نمایند و سلطنت را برای مهدی آماده سازند «۱» و از عبد الله مسعود نقل شده که گفت: روزی در خدمت رسول خدا بودیم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند. «۲» در کتاب فتوح ابن اعثم کوفی است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به به از طالقان. خدا را در آنجا گنجگاهی است که از طلا و نقره نمیشاید، بلکه آن گنجها مردان مؤمنی هستند که خدا را بخوبی شناخته‌اند. آنها در آخر الزمان از یاران مهدی خواهند بود.

باب ششم مدت سلطنت او

ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت ترسیدم مبدا بعد از پیغمبر سوانحی روی دهد، لذا از پیغمبر در این باره سؤال کردیم، حضرت فرمود: «مهدی در میان امت من ظهور کند و پنج یا هفت یا نه سال زندگی نماید» و بیش از این هم راوی بطور اختلاف روایت نموده و هم روایت شده که راوی گفت: مهدی چقدر سلطنت می‌نماید؟ فرمود: چند سالی. سپس فرمود: مردم می‌آیند و از وی طلب مال می‌کنند و او هم بقدری که آنها توانائی بردن دارند بآنان می‌دهد. ترمذی در پایان حدیث گفته این حدیث حسن است، و از غیر ابو سعید هم روایت شده است «۳» و نیز ابو سعید از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: مهدی در امت من خواهد بود. چون ظهور کند حد اقل هفت و حد اکثر نه سال سلطنت نماید. امت من در عصر او چنان متعّم گردند که هیچ گاه بمانند آن ندیده باشند! زمین آنچه دارد بیرون می‌دهد و هیچ باقی نمیگذارد. اموال در آن روز از بسیاری چون دانه‌هایی -

(۱) ج ۲- ص ۲۶۹.

(۲) نیز گذشت.

(۳) شرح صحیح ترمذی ج ۹ ص ۷۵.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۰۷

است که زیر پارچه باشد. چون کسی از مهدی طلب کند (بیدرنگ) می - گوید: بگیر! «۱» و هم از ام سلمه زوجه پیغمبر صلی الله

علیه و آله روایت شده که گفت: بهنگام مرگ یکی از خلفا اختلافی پدید آید. پس مردی از اهل مدینه بسوی مکه فرار نماید. اهل مکه او را پذیره شوند و با اصرار بیرون آورده در بین رکن و مقام با او بیعت نمایند، آنگاه از جانب شام لشکری بدفع وی گسیل شود ولی در بیابان مکه و مدینه بزمین فرو رود. چون مردم از این ماجرا مطلع شوند ابدال شام و عراق آمده با او بیعت نمایند. سپس مردی از قریش خروج کند که دایه‌های او از قبیله کلب «۲» میباشند، مرد مدنی اموال آنها را میان مردم قسمت کند و بسنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نماید و اساس اسلام پایدار بماند آنگاه با مرد کلبی جنگ کند و او را شکست دهد، بیچاره کسی که موقع تقسیم غنائم آنها حاضر نباشد مرد مدنی هفت سال یا نه سال زندگی میکند. آنگاه وفات مینماید و مسلمانان بر وی نماز گزارند. «۳»

باب هفتم «عیسی بن مریم (ع) با مهدی (ع) نماز میگذارد»

ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: چه حالی خواهید داشت، زمانی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و امام شما هم میان شما باشد؟ این حدیث حسن و صحیح است و صحت آن مورد اتفاق همه محدثین اهل سنت است و از حدیث محمد بن شهاب زهری است که

(۱) سنن ج ۲ ص ۲۶۹.

(۲) منظور سفیانی است که از اولاد معاویه بن ابی سفیان است، بطوری که میدانیم، زن معاویه «میسون» از قبیله «بنی کلب» بوده که همه نصرانی بوده‌اند از این رو دایه‌های یزید بن معاویه و اولاد و نواده‌گان او، از قبیله بنی کلب میباشند.

(۳) سنن ج ۲ ص ۲۰۸.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۰۸

بخاری و مسلم آن را در صحیح خود آورده‌اند «۱» و از جابر بن عبد الله انصاری نقل است که گفت: شنیدم پیغمبر میفرمود: پیوسته جماعتی از امت من تا روز رستخیز بخاطر اجرای حق جنگ کنند و پیروزی یابند، پس عیسی بن مریم (ع) فرود آید. سر کرده آن جماعت میگوید بیا تا با تو نماز بگذاریم عیسی خواهد گفت: شما خود برخی بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف خدا در حق این امت است.

کنجی میگوید: این حدیث نیز حسن و صحیح است و مسلم آن را در صحیح خود نقل کرده است. «۲» اگر حدیث سابق قابل تأویل باشد، تأویل این روایت امکان ندارد. زیرا این حدیث صریح در مقصود است. چه که عیسی علیه السلام نزد سرکرده مسلمین می‌آید و او در آن روز مهدی است. بنا بر این تأویل این روایت بمعنی دیگر اعتبار ندارد.

سپس کنجی میگوید: اگر کسی بگوید: چنانچه این اخبار صحیح باشد که عیسی علیه السلام پشت سر مهدی علیه السلام نماز میگذارد و در رکاب او جنگ میکند و دجال را را بقتل میرساند و این اخبار از نظر سلسله سند نزد سنی و شیعه صحیح و مورد اتفاق همه علمای اسلام است، زیرا غیر از علمای شیعه و سنی اگر کسی چیزی بگوید، از درجه اعتبار ساقط و مردود است، و این معنی اجماعی علمای اسلام است و با اثبات این معنی و صحت آن، باید دید که آیا در آن نماز و جهاد، عیسی افضل است یا مهدی (امام یا مأموم)؟

جواب گوئیم که: عیسی و مهدی هر دو دو پیشوا میباشند. یکی پیغمبر و دیگری امام. اگر آنها در محلی اجتماع کنند و امام سمت پیشوائی پیدا کند، قهرا نسبت به

(۱) صحیح بخاری ج ۴ باب نزول عیسی چاپ آستانه ص ۱۴۳ و صحیح مسلم چاپ بولاق ج ۱ ص ۱۵۴.

(۲) صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۵.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۰۹

بدیگری که پیغمبر است مقتدا و پیشواست، و میدانیم که امام و پیغمبر هر دو از ارتکاب افعال زشت و ریا و نفاق معصوم و پیراسته می‌باشند و هیچ کدام عملی را که از حریم شریعت بیرون و مخالف خواسته خدا و رسول باشد برای خود ادعا نمی‌کنند.

چون این معنی مسلم است میگوئیم: امام افضل از مأموم یعنی حضرت عیسی است که پشت سر او نماز میگذارد. زیرا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: امام جماعت باید پیشوای جماعت باشد، اگر دو نفر مساوی بودند آنکه عالم‌تر و چنانچه هر دو در علم مساوی بودند آنکه فقیه‌تر و اگر هر دو فقیه بودند آنکه سابقه دینش بیش‌تر است.

و چنانچه هر دو از لحاظ سابقه مساوی بودند آن را که خوش صورت‌تر است باید مقام داشت، و با او نماز گذارد. پس اگر امام زمان بدانند عیسی علیه السلام از او افضل است، جایز نیست که بر وی پیشی گیرد. چه امام از هر کس آشناتر بمسائل دین و منزّه‌تر از ارتکاب فعل مکروه است.

همچنین اگر عیسی علیه السلام بدانند که مهدی علیه السلام از وی افضل می‌باشد، جایز نیست که در نماز بمهدی اقتداء نماید، چه که پیغمبر از عمل ریا و نفاق و نیرنگ پیراسته است. علی‌هذا امام زمان بخوبی میدانند که از عیسی علیه السلام افضل می‌باشد و لذا بر وی مقدم می‌شود و عیسی هم میدانند که مهدی از او افضل است و بهمین جهت او را بر خود مقدم میدارد و پشت سر او نماز میگذارد و اگر جز این بود معنی نداشت که بوی اقتدا کنند. این بود علت فضیلت امام نسبت بعیسی در نماز گزاردن پشت سر او.

و اما در باره جهاد عیسی بن مریم در رکاب امام زمان، باید دانست که جهاد عبارت است از جان دادن در راه خدا بفرمان کسی که برای خدا می‌جنگد، و اگر جز این بود، معنی نداشت کسی بفرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله جهاد کند.

دلیل بر این مطلب آیه شریفه: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ**

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۱۰

أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ. يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَوَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِاللَّهِ الَّذِي يَبِيعُكُمْ بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (۱) یعنی: خداوند جان و مال مؤمنین را می‌خرد تا در عوض بهشت بآنها ارزانی دارد. آنها در راه خدا پیکار میکنند و میکشند و کشته میشوند. این وعده حق خداوند است که در تورات و انجیل و قرآن بمؤمنین داده است. کیست که بهتر از خداوند بعهدهش وفا کند پس شما را بآنچه فروخته‌اید بشارت باد، که سعادت بی‌بزرگی است.

دیگر اینکه امام در میان امت نماینده پیغمبر است و برای حضرت عیسی جایز نیست که بر پیغمبر (اسلام که اشرف مخلوقات و خاتم انبیاء است) پیشی گیرد همچنین بر نماینده او نیز نمی‌تواند مقدم باشد. مؤید این قول روایت مفصلی است که حافظ ابن ماجه قزوینی راجع بفرود آمدن عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نقل کرده است که قسمتی از آن اینست: ام شریک دختر ابی عکر عرضکرد: یا رسول الله! در آن روز قوم عرب کجا هستند؟

فرمود عرب در آن روز قلیلی بیش نیستند. اغلب آنها در بیت المقدس می‌باشند.

امام آنها هر صبح با آنها نماز میگذارد. چون عیسی بن مریم فرود آید امام آنها بعقب برگشته تا عیسی جلو آمده و با مردم نماز گذارد. ولی عیسی دست روی شانه‌های او میگذارد و میگوید بایست تا ما با شما نماز گزاریم. این حدیث صحیح و نزد محدثین اهل فن ثابت و ابن ماجه آن را در کتاب خود از ابو امامه باهلی نقل کرده است. «۲».

باب هشتم شمائل مهدی (ع)

ابو سعید خدری روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از من است: پیشانیش باز و بینش باریک می‌باشد. زمین را پر از عدل

(۱) سوره توبه - آیه ۱۱۲

(۲) سنن ج ۲ ص ۲۶۷

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۱۱

و داد کند، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد، و هفت سال سلطنت نماید. این حدیث حسن و صحیح است. ابو داود سیستانی در صحیح خود «۱» آورده و دیگران و از جمله طبرانی نیز روایت کرده‌اند.

ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» باب «الف و لام» با سند خود از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر فرمود:

المهدی طائوس اهل الجنة

: مهدی طائوس اهل بهشت است. و هم او از حذیفه بن الیمان نقل کرده که آن حضرت فرمود: مهدی از فرزندان من است. رویش چون ماه تابان، رنگ بدنش عربی و اندامش بنی اسرائیلی «۲» زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد. اهل آسمان و زمین و پرندگان هوا از خلافت وی خشنود خواهند بود و بیست سال سلطنت کند.

باب نهم مهدی از اولاد امام حسین (ع) است.

دارقطنی در کتاب «الجرح و التعديل» از ابو هارون عبدی روایت نموده که گفت: نزد ابو سعید خدری آمدم و پرسیدم آیا در جنگ بدر شرکت داشتی؟ گفت: آری. گفتم: آیا از آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع بعلی و فضل او شنیدی برای من نقل نمیکنی؟ گفت چرا میگویم. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله سخت بیمار شد، فاطمه زهرا بیعت آن سرور آمد و من هم در سمت راست حضرت نشسته بودم. چون فاطمه ضعف زیاد پیغمبر را مشاهده کرد، چندان گریست که قطرات اشک بر صورتش فرو ریخت پیغمبر فرمود: فاطمه جان! برای چه گریه میکنی؟

عرضکرد: میترسم سانحه‌ای روی دهد. فرمود: نمیدانی که خداوند نظری باهل زمین کرد و از میان آنها پدرت را انتخاب نمود و او را بمقام پیغمبری برگزید، باز نظر کرد و شوهرت را انتخاب کرد و بمن وحی نمود تو را بوی تزویج کنم و او را جانشین خود نمایم؟

نمیدانی خداوند بخاطر پدرت، شوهر تو را عزیزترین امت دانسته و علم و

(۱) سنن ج ۱ ص ۲۰۸.

(۲) بنی اسرائیل نوعا قوی پی و بلند قد و رشید بودند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۱۲

حلم او از همه آنها بیشتر و اسلامش پیشتر است؟ فاطمه مسرور گردید و پیغمبر خواست همه فضائل و مناقبی را که خداوند باهل بیت موهبت کرده است برای او بیان فرماید، پس فرمود: فاطمه جان! علی هشت منقبت دارد: ۱- ایمان بخدا ۲- ایمان بر رسول خدا ۳- علم و حکمت ۴- همسرش فاطمه ۵- ۶- فرزندانش حسن و حسین ۷- امر بمعروف کردن و نهی از منکر نمودن وی.

فاطمه جان! ما اهل بیتی هستیم که خداوند شش فضیلت بما داده است که جز ما بیک نفر از پیشینیان نداده است، و یکتا از آیندگان نخواهند یافت و آن اینکه پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر تو است، و وصی ما بهترین اوصیاست و او شوهر تو است. شهید ما بهترین شهداء است و او عموی پدرت حمزه است.

و دو سبط این امت از ماست که حسن و حسین دو فرزند تو میباشند و از ماست مهدی این امت که عیسی پشت سر او نماز میگذارد. آنگاه دست روی دوش حسین نهاد و فرمود: مهدی از نسل این میباشد.

باب دهم جود مهدی علیه السلام

در صحیح مسلم است که ابو نضره گفت: نزد جابر بن عبد الله انصاری بودیم و او گفت: روزی خواهد آمد که اهل عراق بیش از یک قفیز «۱» خوراکی و یک درهم نداشته باشند گفتیم: چرا چنین خواهد شد؟ گفت: زیرا عجم جلوگیری میکنند. سپس گفت: روزی بیاید که نزد اهل شام بیش از یک دینار و یک مد «۲» خوراکی نباشد، گفتیم: چرا؟ گفت: رومیان چنین کنند. آنگاه مدتی سکوت نمود، سپس بگفتار خود ادامه داد و گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان میان امت من خلیفه‌ای است که چندان مال بمردم دهد که از شماره بیرون باشد «۳» و هم مسلم در صحیح آورده است که ابو سعید خدری گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله

(۱) قفیز و مدّ از اوزان است مثل کیلو و من

(۲) قفیز و مدّ از اوزان است مثل کیلو و من

(۳) شرح صحیح مسلم تألیف نوری ج ۱۸ ص ۳۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۱۳

فرمود: یکی از خلفای شما خلیفه‌ای است که چندان مال بمردم میدهد که نتوان احصا کرد، و این حدیثی ثابت و صحیح است. «۱» و در مسند احمد بن حنبل روایت شده که ابو سعید خدری گفت: پیغمبر فرمود:

بشما مژده میدهم که مهدی بهنگامی که مردم با هم نزاع داشته باشند و اوضاع متزلزل باشد در امت من برانگیخته شود و زمین را پر از عدل و داد کند چونان که پر از ظلم و ستم شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او راضی باشند و بالسویه اموال را میان مردم تقسیم کند.

خداوند دل‌های آنها را بی‌نیاز می‌سازد و سایه عدلش بر سر همه گسترش مییابد تا آنجا که دستور دهد اعلان کنند کیست که بمال نیاز داشته باشد؟ و در آن میان فقط یک مرد برخاسته و میگوید: منم که نیازمند میباشم. اعلان‌کننده بوی میگوید:

برو نزد خزینه‌دار و بگو مهدی علیه السلام دستور داده که بمن مال دهی. خزینه‌دار پول بسیاری در دامن او ریخته و میگوید: بردار! ولی او از حملش عاجز میماند و پشیمان می‌شود، و میگوید: من از لحاظ نیروی بدنی بسیار قوی هستم و با این وصف از بردن این پولها ناتوان میباشم و آن را نمیپذیرد. ولی باو گفته می‌شود: چیزی را که ما بکسی دادیم پس نمیگیریم! مهدی هفت یا هشت یا نه سال بدین گونه سلطنت میکند و بعد از وی دیگر زندگی لذتی ندارد.

کنجی شافعی میگوید: این حدیث صحیح و حسن است و نزد اهل حدیث مسلم میباشد و شیخ اهل حدیث (احمد بن حنبل) در مسند خود آن را نقل کرده است «۲» و هم این روایت که در مسند احمد حنبل است، همان روایتی است که اجمال آن در صحیح مسلم نقل شده و هر دو با هم توافق دارد.

و نیز حافظ ابو نعیم از ابو سعید خدری نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان و پیدایش آشوبها مردی

بسلطنت خواهد رسید که بخشش وی برای

(۱) مدرک سابق ص ۳۹

(۲) مسند احمد حنبل ج ۳ ص ۳۷ و ۵۲ با اندک تفاوتی.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۱۴

همه گواراست.

باب یازدهم مهدی (ع) عیسی نیست

ابن ماجه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: آیا مهدی از ما آل محمد است یا از نسل دیگران می‌باشد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: او از ماست. خداوند دین خود را بوسیله او ختم کند چنان که بوسیله ما گشود «۱». مردم بوسیله ما از آشوبها نجات یابند، چنان که بوسیله ما از شرک و بت پرستی رهائی یافتند، و هم بوسیله ما خداوند دل‌های آنها را بعد از دشمنیها و آشوبگریها با هم پیوند دهد چنان که بوسیله ما دل‌های آنها را پس از عداوت آلوده بشرک پیوند داد و آنها را با هم برادر دینی نمود.

ابن ماجه میگوید: این حدیث حسن و عالی است. حفاظ محدثین آن را در کتابهای خود آورده‌اند. طبرانی آن را در «معجم اوسط» نقل کرده و ابو نعیم در «حلیه الاولیاء» روایت نموده «۲»، و عبد الرحمن بن حاتم نیز در «عوالی» خود آورده است.

و هم ابن ماجه از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چون عیسی بن مریم از آسمان فرود آید، مهدی امیر آن عده (که در آخر الزمان با وی قیام می‌کنند) بوی میگوید: بیا پیش‌نماز ما باش! عیسی میگوید: شما هر کدام نسبت به دیگری امیر و پیشوا هستید، و این کرامت خداوند برای امت پیغمبر اسلام است.

ابن ماجه میگوید: این حدیث صحیح و حسن است. حارث بن ابی اسامه آن را در مسند خود آورده و حافظ ابو نعیم در (مناقب المهدی) نقل کرده، این روایت دلالت

(۱) در این باره در باب سی‌ام سخن خواهیم گفت.

(۲) هیثمی در مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۱۶ نیز آن را نقل کرده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۱۵

دارد که مهدی غیر از عیسی بن مریم است. فقط در روایت علی بن محمد خالد جندی است که مهدی همان عیسی بن مریم است! شافعی گفته است: که وی در حدیث سهل انگار بود و من گویم: روایات در باره مهدی بحد تواتر و استفاضه «۱» رسیده که او هفت سال سلطنت مینماید، و زمین را پر از عدل می‌کند و با عیسی بن مریم قیام می‌نماید و عیسی علیه السلام بوی در کشتن دجال در باب «لذ» فلسطین کمک خواهد کرد. مهدی با مردم نماز می‌گذارد و عیسی بوی اقتدا مینماید.

شافعی این حدیث را در کتاب «الرساله» نقل کرده است ولی سندش طولانی است شافعی گفته است: اهل حدیث اتفاق دارند، حدیثی که راوی آن در نقلش معروف بسهل - انگاری باشد، مورد قبول نخواهد بود.

باب دوازدهم پیغمبر (ص) اول، عیسی (ع) آخر و مهدی در وسط قرار دارد.

و نیز از ابن - عباس روایت نموده که پیغمبر (ص) فرمود:

لن تهلك أمة أنا في أولها و عيسى في آخرها و المهدى في وسطها

«امتی که من در اول و عیسی در آخر و مهدی در وسط آنها باشیم، هرگز بهلاکت نمی‌افتند»: این حدیث حسن را حافظ ابو نعیم در «عوالی» خود و احمد بن حنبل در مسند نقل کرده‌اند.

و اینکه میفرماید: عیسی در آخر آن است، مقصود این نیست که عیسی بعد از مهدی (ع) میماند، چه بعلمی این درست نیست. اول اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: بعد از مهدی زندگی لذت و خیر ندارد. دوم اینکه مهدی امام آخر الزمان است، و در هیچ یک از احادیث، بعد از او امام دیگری ذکر نشده است و ممکن نیست که مردم بعد از مهدی بدون امام باشند. پس اگر گفته شود: بعد از او عیسی امام امت است، با گفته پیغمبر که

(۱) معنی حدیث متواتر و مستفیض در پاورقی چند صفحه بعد خواهد آمد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۱۶

میفرماید: «بعد از مهدی خیری در زندگی نیست» نمیسازد.

زیرا اگر عیسی در میان قومی باشد، معنی ندارد که خیر از میان آنها برود، و اگر گفته شود عیسی علیه السلام بعنوان نیابت مهدی میماند، مقام پیغمبری وی با نیابت امام وفق نمیدهد، و اگر بگویند بالاستقلال بر مردم امامت خواهد کرد، باز صحیح نیست، زیرا این توهم برای عوام امت اسلام پیش می‌آید که دین اسلام بآئین مسیحیت انتقال یابد، و این کفر است! پس لازم است که روایت را درست معنی کنیم. بنظر من معنی روایت اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید: نخستین دعوت کننده باسلام من و مهدی در وسط و عیسی در آخر آن خواهد بود. و هم ممکن است مقصود از «و المهدی اوسطها»

این باشد که مهدی بهترین امت اسلام است، زیرا او امام این امت میباشد و بعد از ظهور او عیسی از آسمان فرود آمده و او را تصدیق کرده و بوی کمک و مساعدت نموده صحت ادعای امام را برای مردم اثبات میکند. بنا بر این مطابق روایت مزبور عیسی آخرین مصدق مهدی موعود است. (۱)

مؤلف کشف الغمه مینویسد: اینکه دانشمند مزبور میگوید: معنی «اوسطها» یعنی مهدی بهترین امت اسلام است، این توهم را پیش می‌آورد که وی از علی علیه السلام بهتر باشد در صورتی که این را هیچ کس نگفته است. آنچه بنظر من میرسد اینست که پیغمبر نخستین دعوت کننده باسلام است، و چون مهدی پیرو پیغمبر و دین اوست بعلت پیوندی که با حضرتش دارد در ردیف دعوت کنندگان، او را نفر وسط قرار داده و عیسی علیه السلام را که صاحب دین دیگری بوده و مع هذا در آخر الزمان مردم را بدین (اسلام) دعوت میکند، جا دارد که آخرین داعیان در بین امت خود

(۱) علامه نامی مرحوم سید محسن امین عاملی در قسمت دوم جلد چهارم «اعیان الشیعه» صفحه ۳۸۸ مینویسد: آمدن مهدی (ع) قبل از نزول عیسی است، بنا بر این مهدی در وسط خواهد بود، و منظور از وسط ما قبل آخر است و وسط حقیقی نیست. چون عیسی (ع) بعد از مهدی می‌آید در آخر خواهد بود، و بودن وی با مهدی منافاتی ندارد. پس در این روایت دلیلی نیست که عیسی بعد از مهدی می‌ماند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۱۷

بخواند و الله اعلم.

باب سیزدهم کنیه مهدی و اینکه خوی مهدی چون خوی پیغمبر است.

حدیفه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: «اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند در آن روز مردی را برانگیزد که نامش نام من و خویش خوی من و کنیه اش ابو عبد الله باشد» این حدیث حسن و عالی است. معنی «خویش خوی من» در عبارت پیغمبر (ص) از بهترین کنایات است و اشاره بانتقام مهدی از کفار میباشد، چنان که پیغمبر چنین کرد- و خدا فرموده: **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** «۱»

باب چهاردهم قریه‌ای که مهدی از آنجا ظهور کند

«۲» ابو نعیم اصفهانی در «عوالی» آورده است.

باب پانزدهم ابری که بر سر مهدی سایه میافکند

«۳».

باب شانزدهم فرشته‌ای که با مهدی است

«۴» این حدیث حسن را حفاظ پیشوایان اهل حدیث نقل کرده‌اند. مانند ابو نعیم و طبرانی و غیرهم.

باب هفدهم اوصاف مهدی و رنگ وی،

اندام او و خال صورتش «۵» بسیاری از علمای حدیث

(۱) منظور گنجی شافعی اینست که: مهدی (ع) مانند پیغمبر اکرم (ص) با دشمنان خود که دشمنان خداوند می‌جنگد و آنها را سرکوب و نابود میسازد، و این معنی با خوی نیکو و رأفت آن حضرت منافات ندارد. چنان که خداوند در عین اینکه به پیغمبر میفرماید: **قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَاقْفَةٍ** باین خطاب هم مفتخر ساخته است که: **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**.

(۲) در صفحه ۲۹۴ گذشت

(۳) در صفحه ۲۹۴ گذشت، و فقط سلسله سند روایات این ابواب کمی با هم فرق دارد.

(۴) در صفحه ۲۹۴ گذشت، و فقط سلسله سند روایات این ابواب کمی با هم فرق دارد.

(۵) در صفحه ۲۹۴ گذشت، و فقط سلسله سند روایات این ابواب کمی با هم فرق دارد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۱۸.

آن را روایت کرده‌اند.

باب هیجدهم خال روی او. لباس وی. فتح بلاد شرک بوسیله او. مهدی چهل ساله است «۱»

همه را طبرانی در معجم کبیر نقل کرده.

باب نوزدهم دندان مهدی

«۲» حافظ ابو نعیم در عوالی آورده است.

باب بیستم فتح قسطنطنیه بدست مهدی

«۳» ابو نعیم نقل کرده و گفته است بی شک این فاتح مهدی موعود است.

باب بیست و یکم ظهور مهدی بعد از پادشاهان ظالم است

«۴» ابو نعیم در فوائد و طبرانی در معجم اکبر آن را روایت کرده است.

باب بیست و دوم مهدی (ع) پیشوای صالح است

«۵» حافظ ابو نعیم اصفهانی آورده است.

باب بیست و سوم تنعم امت اسلام در عصر مهدی.

«۶»

(۱) در صفحه ۲۹۳ گذشت

(۲) در صفحه ۲۹۹ گذشت.

(۳) در صفحه ۲۹۹ گذشت.

(۴) در صفحه ۲۹۹ گذشت.

(۵) در صفحه ۲۹۷ گذشت.

(۶) در صفحه ۲۹۷ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۱۹

باب بیست و چهارم مهدی خلیفه الله است.

«۱»

باب بیست و پنجم در اینکه مهدی (ع) از زمان غیبتش تا کنون زنده و باقی است و هیچ گونه اشکالی در بودنش نیست

بدلیل حیات عیسی و خضر و الیاس از اولیاء الله و زنده بودن دجال و شیطان از دشمنان خداوند، چه این عده باستناد کتاب و سنت تا کنون زنده میباشند. اهل حدیث در این مورد اتفاق دارند. ولی بودن مهدی را منکرند! آنها از دو نظر وجود مهدی را انکار کرده‌اند یکی بعلت طول زمان غیبتش و دیگری بودن وی در سرداب، بدون اینکه کسی آب و غذائی برای او بیاورد. و میگویند که

این عادتاً محال است.

دلیل زنده بودن مهدی موعود (ع)

سپس مؤلف کتاب مذکور محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی میگوید:

با امداد الهی در حل این مشکل میگوئیم: دلیل زنده بودن عیسی علیه السلام از قرآن آیه شریفه وَ إِنِّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ (۲) یعنی: تمام اهل کتاب پیش از مرگ عیسی و قبل از روز قیامت بوی ایمان می آورند و او بر آنها گواه میباشد، در صورتی که همه میدانیم که نصاری و اهل کتاب از موقع نزول این آیه تا کنون ایمان باو نیاورده‌اند. پس ناچار باید که در آخر الزمان باشد و از اخبار پیغمبر (سنت) یکی اینکه مسلم در صحیح ضمن حدیث مفصلی در باره خروج دجال میگوید: پیغمبر فرمود: ... پس عیسی بن مریم در مشرق دمشق جنب مناره سفید ما بین «مهروده» در حالی که دو دست خود را

(۱) صفحه ۲۱۸

(۲) نساء ۱۵۷

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۰

روی شانه دو فرشته نهاده فرود می آید و قبلاً نیز گذشت که پیغمبر فرمود: چگونه خواهید بود وقتی که عیسی بن مریم در میان شما فرود می آید و امام شما نیز میان شما باشد؟ ... و در باره خضر و الیاس نیز محمد بن جریر طبری میگوید: آنها در زمین میگردند. و نیز مسلم در کتاب «صحیح» از ابو سعید خدری نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی طولانی که در باره دجال برای ما بیان میکرد فرمود: او قدم بکوچه‌های مدینه نمیگذارد. بلکه بشوره زاری نزدیک مدینه روی می آورد. در آن موقع مردی که بهترین خلق است بسوی او میرود و میگوید: میدانم که تو همان دجال هستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بما خبر داده است! دجال ب مردم میگوید: اگر من این مرد را کشتم سپس زنده کردم آیا باز در حقانیت من تردید خواهید کرد؟ مردم میگویند: نه! آنگاه آن مرد را میکشد و سپس زنده میگرداند. چون آن مرد (در ظاهر و بنظر مردم) زنده می شود، میگوید بخدا سوگند من در شناختن تو از خودت بیناترم (یعنی تو را ساحری بیش نمیدانم) دجال دوباره آهنگ کشتن او میکند ولی کاری از پیش نمیرد. ابو اسحق ابراهیم بن سعد گفته است: گویند این مرد (که دجال بظاهر او را میکشد) خضر پیغمبر است. روایت مذکور را عینا مسلم در صحیح خود آورده است.

و دلیل بر زنده بودن دجال روایت «تمیم داری» است که حدیثی حسن و صحیح «۱» میباشد و مسلم در صحیح خود آورده و گفته است؟ این روایت صریح در زنده

(۱) اگر راویان حدیث دوازده امامی باشند و یکی از امامان آنها را بعدالت ستوده باشد حدیث آنها «صحیح» است، و اگر درست تعدیل نشده باشند یا مدحی در باره همه یا برخی از آنان نرسیده ولی عده دیگر بعدالت ستوده شده‌اند آن حدیث را «حسن» و چنانچه مدح و ذم تمام راویان یا بعضی از آنها معلوم نباشد حدیث را «قوی» و در صورتی که همه یا برخی از راویان دوازده امامی نباشند ولی عدالت همگی محرز باشد، حدیث را «موثق» گویند و اگر هیچ یک این چهار قسم نبود. خبر «ضعیف» است. ضمناً اگر علما به مضمون روایت عمل کنند و مشهور شود، «مقبول» و اگر تمام افراد راویان در حدیث ذکر شوند «مسند» و چنانچه از سلسله سند یکنفر یا بیشتر افتاده باشد «معلق» و هر گاه از آخر آن یک تن یا بیشتر مذکور نباشد «مرسل» است. و اگر از وسط یکنفر حذف شود «منقطع» و چنانچه بیشتر باشد «معضل» و اگر هر راوی را با لفظ «از» و بعربی «عن» ذکر کنند حدیث «معنعن» و اگر نام معصوم

نبرده باشد حدیث «مضمّر» و اگر سلسله سند کوتاه باشد «عالی» است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۱

بودن دجال است.

و دلیل بر وجود شیطان آیات قرآن مجید است مانند این آیه: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ «۱» یعنی: شیطان (پس از سرپیچی از فرمان خداوند و غضب پروردگار نسبت بوی) گفت خداوندا! بمن مهلت ده تا روزی که بندگانت برانگیخته شوند. خدا فرمود: تو از جمله مهلت داده شدگانی تا روز و موقع معلومی.

دلیل عقل و نقلی بر وجود امام زمان (ع)

و دلیل بودن مهدی موعود. از قرآن مجید آیه شریفه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ است «۲». سعید بن جبیر روایت کرده که مقصود مهدی است که از عترت فاطمه (ع) می‌باشد. و کسی که گفته است مقصود عیسی است مطابق آنچه گفتیم با هم منافات ندارد. مقاتل بن سلیمان و مفسرین پیروان او گفته‌اند:

مقصود خداوند از آیه وَ إِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ «۳» مهدی آخر الزمان است که بعد از ظهور او علائم روز قیامت آشکار می‌شود.

و پاسخ کسی که از راه طول زمان غیبت، منکر مهدی علیه السلام شده، بدو گونه

(۱) حجر ۳۶

(۲) در صفحه ۲۵۶ گذشت

(۳) زخرف - ۶۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۲

است: یکی نقلی و دیگری عقلی. در جواب نقلی گوئیم از روایات گذشته دانستیم که سه نفر در آخر الزمان خواهند آمد و هیچ کدام جز مهدی پیشوا نیست. زیرا وی امام مردم است و عیسی پشت سر او نماز میگذارد و سومی که دجال است، و بودنش نزد اهل حدیث (از شیعه و سنی) مسلم می‌باشد.

و اما جواب عقلی، میگوئیم: بودن اینان در طول این مدت از دو حال بیرون نیست: یا بودن آنها مقدر خداوند هست، و یا محال می‌باشد، و مقدر خدا نیست که آنها را در این مدت طولانی زنده نگاه دارد. قسم دوم باطل است. زیرا خداوندی که مخلوقات را از نیستی بهستی آورده و بعد فانی میگرداند و بعد از فنا دوباره بصورت نخست برمیگرداند. البته نگاه داشتن آنها در حیطه قدرت او خواهد بود. و در این صورت که بودن آنها مقدر خداوند است از دو حال بیرون نیست، یا بودن آنها با اختیار خداست و یا بمیل مردم می‌باشد. بدیهی است که بسته بمیل مردم نیست، زیرا اگر مردم چنین قدرتی داشته باشند، برای یکی از ما ممکن بود که خود یا فرزندانمان همیشه زنده بمانیم. در صورتی که میدانیم این معنی برای ما حاصل نمیشود و از قدرت ما خارج است.

پس ناچار باید بگوئیم بقای آنها در طول این مدت با اختیار ذات مقدس الهی است.

و نیز بودن آنها از دو حال بیرون نیست. یا علتی دارد و یا بدون علت است.

اگر بدون علت باشد بی حکمت خواهد بود، و چیزی که حکمت ندارد داخل افعال الهی نمی‌باشد. پس ناچار باید بقای آنها بواسطه علتی باشد که حکمت الهی اقتضا دارد. دلیل بقای عیسی را در تفسیر آیه وَ إِنُّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ... بیان داشتیم و در خصوص بقای دجال لعین میگوئیم: علائم او را که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: مردی است یک چشم و کوهی از غذا در همه جا با وی است. تا کنون واقع نشده، پس ناچار باید آمدن وی، در آخر الزمان باشد.

و دلیل بر وجود امام مهدی علیه السّلام می‌گویی: از موقعی که غیبت فرموده تا کنون آن طور که اخبار مژده داده است، زمین پر از عدل و داد نشده بنا بر این باید

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۳

این علائم در آخر الزمان ظاهر گردد. این بود آنچه باعث بقای عیسی و مهدی (علیهما السّلام) و دجال علیه اللعنه شده است. پس وقتی که عیسی و دجال زنده می‌باشند و محدثین اهل تسنن هم آن را قبول دارند، چه مانعی دارد مهدی که یادگار پیغمبر اسلام و نماینده اوست هم با اختیار و قدرت الهی زنده باشد؟ علی هذا بودن وی از آن دو اولتر است. زیرا بقای مهدی که امام آخر الزمان است و زمین را پر از عدل و داد میکند، شاید مصلحتی برای مکلفین داشته باشد و از ناحیه خداوند نسبت ببندگان لطف باشد «۱».

وجود و خروج دجال هر چند موجب فساد عقیده مردم می‌شود، چه وی ادعای خدائی میکند و مردم را بقتل می‌رساند لیکن بقای او خود امتحانی است که طی آن دیندار و گناهکار و مصلح و مفسد از هم تمیز داده میشوند.

همچنین بقاء عیسی تا کنون و آشکار شدن وی در آخر الزمان، خود باعث ایمان آوردن اهل کتاب و تصدیق خاتمیت پیغمبر اسلام است. ایمان مؤمنین را تحکیم و ادعای امام را نزد منکرین تصدیق میکند. بدلیل اینکه پشت سر حضرت نماز می‌گذارد و او را یاری میکند و مردم را بدین اسلام دعوت مینماید پس بقای مهدی علیه السّلام اصل و آمدن عیسی و خروج دجال فرع آن میباشد ... و پاسخ کسانی که از راه بودن وی در سرداب، منکر وجود او شده‌اند نیز بدو گونه است: یکی اینکه (بعقیده محدثین) عیسی علیه السّلام نیز در آسمان است، بدون اینکه در روایتی وارد شده باشد که کسی آب و نان برای او میبرد، در حالی که او هم مانند مهدی علیه السّلام بشر است! وقتی که بودن وی بدین گونه در آسمان نزد منکرین مسلم باشد، بودن مهدی در سرداب نیز اشکال ندارد! اگر بگویی: عیسی علیه السّلام را خداوند از خزانه غیبش غذا میدهد. می‌گویم: اگر خداوند مهدی را نیز از خزانه غیبش غذا دهد، خزانه او

(۱) معنی لطف در یکی از پاورقی‌های باب هفدهم معلوم می‌گردد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۴

خالی نخواهد شد! اگر بگویی: عیسی (بواسطه عروج با آسمان) از طبیعت بشری خارج شده (یعنی محتاج بخورد و خوراک نیست) و با مهدی فرق دارد.

می‌گویم: این درست نیست، زیرا خداوند در باره اشرف مخلوقات می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ «۱» یعنی پیغمبر! بگو من نیز بشری مانند شما هستم با این فرق که بمن وحی می‌شود.

اگر بگویی: این طبیعت ثانوی را عیسی در عالم بالا پیدا کرده.

می‌گویم: این ادعا محتاج باثبات است و دلیلی بر اثبات ندارد ... «۲»

مؤلف: ابن اثیر در کتاب «جامع الاصول» از چند کتاب صحیح اهل تسنن از ابو هریره و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله مسعود و علی (ع) و ام سلمه و ابو سعید خدری و ابو اسحق، ده روایت معتبر در باره ظهور مهدی و نام و اوصافش و نماز گزاردن عیسی در پشت سر او، ذکر کرده که ما برای رعایت اختصار از نقل آن خودداری می‌کنیم.

ثعلبی در تفسیر (جمعسوق) با سند خود از پیغمبر روایت کرده که فرمود: «سین» سنا و رفعت امر مهدی است و «ق» قوت عیسی در موقع آمدن از آسمان است که نصارای متمرّد را میکشد و کنیسه‌ها را ویران میکند! و هم ثعلبی از پیغمبر روایت نموده که فرمود:

مهدی اصحاب کهف را میخواند و خداوند آنها را زنده میگرداند. آنگاه دوباره بخواب می‌روند و دیگر تا روز قیامت

(۱) کشف آیه- ۱۱۰

(۲) در اینجا علامه مجلسی (ره) قسمتی از احادیث گذشته را بنقل کشف الغمه از محمد بن طلحه شافی از گروهی از دانشمندان اهل سنت، مانند: ابو داود، ترمذی، قاضی حسین بن مسعود بغوی، محمد بن اسماعیل بخاری، ثعلبی و مسلم و او از کتاب طرائف سید بن طاوس نقل از مناقب ابن مغازلی شافعی بطرق مختلف از پیغمبر (ص) نقل میکند که برای تسهیل مطالعه خوانندگان و عدم تکرار از ترجمه آن خودداری کردیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۵

بیدار نمیشوند.

مؤلف: سید بن طاوس «۱» از کتاب جمع بین صحاح ششگانه اهل سنت و هم از کتاب

(۱) در میان دانشمندان شیعه چهار نفر مشهور به «ابن طاوس» میباشند. خاندان آنها از بزرگترین خاندان علمی شیعه است و جز اینان فقهاء و محدثین و متکلمین و ادبای دیگری هم از میان آنان برخاسته و آثار ذی قیمتی بیادگار گذارده‌اند.

نخست سید عظیم الشان رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس حسنی حسینی متوفی بسال ۶۶۴ که مفخر این دودمان و از پارساترین دانشمندان عالیقدر ماست. علامه حلّی در کتاب «منهاج الصلاح» فرموده است: «او را از تمام دانشمندان عصر عابدتر دیدم» کتاب «کشف المحجّه» «طرائف» «مصباح الزائر» «لهوف» «سعد السعود» «مهج الدعوات» «اقبال» «جمال الأسبوع» از تصنیفات اوست.

دوم- برادر وی جمال الدین احمد بن موسی متوفی در سنه ۶۷۳، فقهی بزرگ و محدثی بلند پایه و استاد علامه حلّی است قریب هشتاد جلد تصنیفات نفیس و گرانمایه دارد. مانند «البشری» در فقه در شش جلد و «الملاذ» چهار مجلد نیز در فقه و «شواهد القرآن».

سوم- فرزند او غیاث الدین سید عبد الکریم بن احمد بن موسی متوفی بسال ۶۹۳ علامه نوری در خاتمه مستدرک مینویسد: وی نادره زمان و اعجوبه روزگار بود. در تمام علوم عصر دست داشته و در عبادت گوی سبقت از همه کس ربوده و همانند سایر دانشمندان خاندان خود بسیار خوش رفتار و نیکو سخن و مردم دار بوده است. در ذکاوت و استعداد سرشار و حافظه قوی در عصر خود نظیر نداشته بطوری که در یازده سالگی باندک زمانی قرآن مجید را حفظ نمود.

کتاب «الشمل المنظوم» و کتاب «فرحه الغری» از جمله تصنیفات اوست.

چهارم- رضی الدین علی بن رضی الدین علی بن موسی مؤلف کتاب «زوائد الفوائد» که علامه مجلسی روایت مشهور فضیلت نوزدهم ماه ربیع الاول را از آن نقل میکند.

باید دانست که اینان همه از جانب مادر نواده شیخ طوسی پیشوای مجتهدین شیعه هستند زیرا جعفر جد رضی الدین اول داماد شیخ طوسی علیه الرحمه بوده است. بعلاوه مادر سید رضی الدین و جمال الدین نیز دختر فقیه مشهور ورام ابن ابی فراس مؤلف کتاب «مجموعه ورام» است و بدین گونه این خاندان اصیل از لحاظ حسب و نسب از جانب پدر و مادر امتیازی مخصوص دارند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۶

فردوس و مناقب ابن مغازلی و مصابیح ابو محمد حسین بن مسعود فزّاء، بسیاری از روایات گذشته را نقل کرده است، و سپس میگوید: یکی از علمای شیعه کتابی بنام «کشف المخفی فی مناقب المهدی» تصنیف کرده که بدست من رسیده و یک صد و ده روایت بهتر از آنچه نقل کردیم از طرق محدثین و علمای مذاهب چهارگانه اهل تسنن آورده است، که بملاحظه اختصار و رعایت

حال خوانندگان از نقل آن نیز خودداری نمودیم، چه برخی از روایات گذشته که نقل کردیم خواننده را از تفصیل بیشتر بی‌نیاز می‌کند و همانها برای اهل انصاف و عقل سلیم، کافی خواهد بود.

در این جا فقط اسامی دانشمندانی که یک صد و ده حدیث مزبور را در کتب خود آورده‌اند می‌آوریم تا اهل توفیق با تحقیق از مظان آن مستحضر گردند:

*** نام مؤلف / نام کتاب / عدد احادیث بخاری / در کتاب صحیح / ۳ حدیث مسلم / در کتاب صحیح / ۱۱ حدیث حمیدی / در کتاب جمع بین صحیحین / ۲ حدیث زید بن معاویه عبدی / در کتاب جمع بین صحاح سته / ۱۱ حدیث عبد العزیز عکبری / در کتاب فضائل الصحابه / ۷ حدیث ثعلبی / در کتاب تفسیر / ۵ حدیث ابن قتیبه / در کتاب غریب الحدیث / ۶ حدیث ابن شبرویه دیلمی / الفردوس / ۴ حدیث حافظ ابو الحسن دارقطنی / مسند فاطمه (ع) / ۶ حدیث حافظ ابو الحسن دارقطنی / مسند علی علیه السلام / ۳ حدیث کسائی / المبتداء / ۲ حدیث حسین بن مسعود فراء / المصابیح / ۵ حدیث

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۷

نام مؤلف / نام کتاب / عدد احادیث ابو الحسن منادی / الملاحم / ۳۴ حدیث حافظ ابن مطبق / از کتاب وی / ۳ حدیث محمد بن اسماعیل فرغانی / الرعایه لاهل الروایه / ۳ حدیث حمیدی (نامبرده) / خبر سطح / ۲ حدیث یوسف بن عبد البر نمیری / استیعاب / ۲ حدیث

گفتار سید بن طاوس

سید بن طاوس سپس میگوید: جلد دوم سنن ابن ماجه قزوینی را که تاریخ کتابت آن سنه ۳۰۰ هجری یعنی زمان مؤلف است ما بدست آورده‌ایم. در کتاب نامبرده روایات بسیاری در باره ملاحم (پیشینی‌ها) منجمله هفت حدیث در باب (ظهور مهدی) با سلسله سند نقل کرده است که وی از فرزندان فاطمه (ع) است و زمین را پر از عدل میکند چنان که پر از ظلم شده باشد.

و هم سید بزرگوار مزبور میگوید: کتابی دیگر بنام (المقتص علی محدث الاعوام لبناء ملاحم غابر الایام) تلخیص ابو الحسن احمد بن جعفر بن محمد منادی بدست آوردم که در زمان مؤلفش نوشته شده. در آخر آن نسخه نوشته بود:

«در سنه ۳۳۰ از تألیف آن فراغت حاصل شد» در آن کتاب هیچ‌جده روایت با سند از پیغمبر در باره قیام و ظهور حتمی مهدی علیه السلام و اوصاف آن حضرت و این که او از اولاد فاطمه زهراء (ع) دختر پیغمبر است و او زمین را پر از عدل می‌کند، نقل کرده است.

سپس سید بن طاوس چهل حدیثی را که حافظ ابو نعیم اصفهانی در توصیف مهدی موعود جمع آوری نموده و ما از (کشف الغمه) نقل کردیم، آورده آنگاه فرموده است: احادیث راجع بمهدی که دانشمندان اهل تسنن روایت کرده‌اند یک صد و پنجاه و شش حدیث است

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۸

و آنچه شیعه در این باره نقل کرده‌اند: باید در چند جلد تدوین شود (۱) محمد بن طلحه شافعی حدیث «اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی» را از صحیح ابو داود نقل میکند و سپس میگوید: «اگر گفته شود، اسم پدر مهدی (ع) با نام پدر پیغمبر تطبیق نمیکند؟ سپس با دو مقدمه جواب داده و میگوید: اول اینکه میان عرب لفظ «پدر» (أب) بجای «جد» استعمال می‌شود مثل اینکه خدا در قرآن میفرماید: مَلَّةً أَيْبُكُمْ إِبْرَاهِيمَ و از زبان یوسف حکایت میکند که گفت «وَأَتَّبَعْتُ مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ». و در حدیث است که شب معراج، جبرئیل پیغمبر (ص) گفت: این پدر تو ابراهیم است.

دوم اینکه کلمه «اسم» به کنیه و صفت هم اطلاق می‌شود. چنان که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که پیغمبر نام علی (ع) را ابو

تراب گذاشت و هیچ اسمی را هم بمثل ابو تراب دوست نمیداشت! بنا بر این چون حجت غائب از اولاد امام حسین علیه السلام است پیغمبر با این جمله مختصر اشاره باین معنی کرده است. زیرا کنیه امام حسین (ابو عبد الله) و اسم پدر پیغمبر هم (عبد الله) بوده است».

مؤلف: یکی از علمای معاصر توجه دیگری نموده و گفته است: کنیه امام حسن عسکری ابو محمد و عبد الله پدر پیغمبر هم ابو محمد بوده است و کنیه هم داخل در عنوان «اسم» است. ولی ظاهر اینست که «ابی» تصحیف «ابنی» است «۲»

(۱) نگاه کنید به باب بیست و یکم همین کتاب و پاورقی ما در باره شخصیت و کلای حضرت و پاسخ یاوه‌سرائیهای احمد کسروی در کتاب (شیعیگری) یا (بخوانید و داوری کنید)

(۲) در پاورقی صفحه ۱۲۳ به تفصیل در این باره سخن گفتیم، گویا قسمت اخیر آن که از محدث نوری نقل کردیم، عینا سخن علامه مجلسی است. ولی این چند سطر را ما در چاپ نخست ترجمه نکرده بودیم، لذا در آنجا از نجم الثاقب نقل کردیم. اینک برای اینکه گفته مؤلف هم عینا ترجمه شود در متن هم آمده است و خوشوقتیم که نظر ما با نظریه مؤلف مطابق در آمده و این روایت بفرض اینکه درست باشد جمله (اسم ایبه اسم ابی) در اصل (اسم ایبه اسم ابنی) بوده، چون پیغمبر میدانسته که بعضی از سادات اولاد امام حسن مانند محمد بن عبد الله محض نفس الزکیه را مردم مهدی میدانند، قبلا فرموده که نام پدر مهدی، مثل نام فرزندان (حسن) است!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۲۹

علمای ما به «تواتر» نقل کرده‌اند که ولادت مهدی علیه السلام. بطور پنهانی بوده.

زیرا روایات راجع بسלטنت و دولت او و غلبه وی بر همه کشورها و تمام مردم و شهرها، برای عموم روشن و بدین سبب ولادت او توأم با خطر و ترس بوده، مانند ولادت حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام.

این معنی را شیعیان از راه ارتباط و اتصال پدران آن حضرت میدانستند. چه هر کس با قومی معاشر باشد از دیگران آشناتر باحوال و اسرار آنهاست، همچنان که اصحاب شافعی از سایر علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت آشناتر بحال او هستند. بعلاوه امام زمان را بسیاری از اصحاب پدرش امام حسن عسکری علیه السلام دیده و از وی اخبار و احکام روایت کرده‌اند.

از این گذشته حضرت و کلای داشته که اسم و نسب و وطن آنها معلوم و معروف بوده و آنها معجزات و کرامات و جواب مسائل مشکله و بسیاری از اخبار غیبیه را که آن حضرت از جدش پیغمبر روایت نموده، نقل کرده‌اند. یکی از آنها عثمان بن سعید عمری است که در ققطان واقع در سمت غربی بغداد مدفون میباشد. و دیگر فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان و دیگر ابو القاسم حسین بن روح نوبختی و چهارمی علی بن محمد سیمری رضی الله عنهم است.

نصر بن علی جهضمی «۱» بروایت علمای چهار مذهب اهل تسنن، احوال چهار نفر مذکور و اسامی آنها را و اینکه هر چهار نفر از وکلای مهدی (ع) بوده‌اند ذکر نموده است.

(۱) نصر بن علی جهضمی از علمای بزرگ و موثق اهل تسنن و استاد بخاری و مسلم است که پیشوای محدثین سنیان بوده‌اند- خطیب بغدادی در تاریخ خود از وی مدح بلیغ نموده.

کتاب (تاریخ موالید ائمه) از تألیفات اوست شخصا از اهل بصره بوده و در روزگار متوکل صدمات زیاد دیده، روزی از علی بن جعفر روایت کرد که وی از برادرش موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعیان روایت نمود که آن حضرت از پدرش امام جعفر صادق و

آن حضرت از پدرش امام محمد باقر و آن حضرت از پدرش علی بن الحسین و آن حضرت از پدرش حسین بن علی و آن حضرت از پدرش امیر مؤمنان علیهم السلام روایت کرد که پیغمبر (ع) فرمود: آن حضرت دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: من أحبّنی و أحبّ هذین و اباهما و امههما کان معی فی درجتی یوم القیامه . یعنی: هر کس من و این دو فرزندم و پدر و مادر آنها را دوست بدارد روز قیامت در درجه من خواهند بود.

چون این خبر بمتوکل رسید، دستور داد هزار تازیانه باو بزنند!! جعفر بن الواحد وساطت کرد و گفت: وی از اهل تسنن است، وقتی معلوم شد شیعه نیست او را رها کردند- در سال ۲۵۰ هجری وفات یافت (نجم الثاقب باب چهارم- الکنی و الالقاب ج ۲) مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۰

بعد از غیبت صغری نیز بسیاری از شیعیان و غیرهم آن حضرت را ملاقات کرده و از معجزات و کراماتی که بدست آن حضرت بوقوع پیوسته فهمیده‌اند که او همان مهدی موعود است.

پس اگر امروز از نظر نوع شیعیان و دوستانش غائب است، منافات ندارد که عده‌ای از آنها حضرتش را به‌بینند و از گفتار و کردارش بهره‌مند گردند و در عین حال از مردم پوشیده دارند، چنان که این معنی در باره جماعتی از پیغمبران و اوصیاء و پادشاهان و اولیاء حق، جریان داشته که مصالح دینی ایجاب مینمود آنها مدتی غائب گردند.

کسانی که وجود مهدی موعود علیه السلام را از راه استبعاد طول عمر شریف آن حضرت انکار میکنند، افرادی هستند که جاهل بقدرت الهی و اخبار حضرت رسالت پناهی و اهل بیت عصمت میباشند، و گر نه چگونه می‌شود آن را انکار کرد با اینکه طول عمر عده‌ای از پیغمبران و غیرهم که همه از معمرین بوده‌اند، در روایات متواتر «۱»

(۱) حدیث «متواتر» آنست که سلسله راویان آن در هر طبقه بحدی برسند که از عدم توطئه و سازش آنها بر دروغ گفتن اطمینان حاصل گردد، و عکس آن «خبر واحد» است. حدیث متواتر مفید علم و یقین ولی خبر واحد فقط مفید ظنّ و گمان است. خبر «مستفیض» حدیثی است که در هر مرتبه بیش از سه تن آن را روایت کرده باشند، و خبر «مشهور» هم میگویند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۱

بما رسیده است وقتی خضر علیه السلام با سالها عمر که نه پیغمبر و نه حافظ دینی است و نه بودنش در بقاء تکلیف لطف است، و فقط بنده صالح پروردگار میباشد، تا کنون زنده است، چگونه طول عمر مهدی علیه السلام را که حافظ دین جدش میباشد و بقاء تکلیف بسته بوجود اوست میتوان مستبعد شمرد؟ مضافا باینکه نفعی که در حال غیبت و ایام ظهور امام زمان (ع) عائد مردم می‌شود، بیشتر از نفعی است که مردم از وجود خضر، میبرند.

بعلاوه کسی که مطابق صریح قرآن مجید معتقد بداستان اصحاب کهف است که سیصد و نه سال خوابیدند و با این وصف بدون اینکه آب و نان داشته باشند زنده ماندند و تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز باقی بودند چنان که ثعلبی روایت کرده که حضرت عده‌ای از اصحاب را فرستادند تا بآنها سلام کنند، چطور طول عمر مهدی علیه السلام را مستبعد میدانند؟! ابو حاتم سیستانی که از اعیان علمای اهل سنت میباشد کتابی تصنیف نموده بنام «المعمرون» و بسیاری از مردان طویل العمر را نام برده. در اینجا سید بن طاوس علیه الرحمه شرح مفصلی در این باره بیان میکند که چون از موضوع کتاب ما خارج است از ذکر آن در میگذریم.

در کتاب کفایة الاثر «۱» باسناد گذشته در باب روایاتی که دلیل بر

(۱) علامه مجلسی (ره) در مقدمات جلد اول بحار مینویسد: «این کتاب تألیف علی بن محمد خزّاز رازی قمی است. مانند این کتاب

شریف در امامت نوشته نشده و خود بهترین دلیل بر فضل و وثاقت و دیانت مؤلف آنست. علامه حلی در خلاصه» نوشته است: خزاز رازی از ثقات دانشمندان ماست و هم فقیهی سرشناس بوده است. ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» میگوید: او راست کتبی چند در کلام و فقه، مانند: «کفایه» و «تنبیه الخاطر».

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۲

اثبات امامت دوازده امام است از محمد بن حنفیه «۱» از امیر المؤمنین (ع) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: یا علی تو از من و من از توأم تو برادر و وزیر منی. چون من رحلت کنم در سینه‌های قومی کینه‌هایی نسبت بتو پدید می‌آید، و بزودی بعد از من آشوبی سخت بوقوع می‌پیوندد که دامن همه را خواهد گرفت و این بوقت فقدان پنجمین امام از اولاد امام هفتم از نسل تو خواهد بود و اهل زمین و آسمان در فقدانش محزون گردند.

در آن هنگام چه بسیار مرد و زن مؤمنی که متأسف و دردمند و حیران میباشند! آنگاه حضرت سر مبارک بزیر افکند و لحظه‌ای بعد سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که همنام و شبیه من و موسی بن عمران است. او لباسی از نور می‌پوشد که با شعاع قدس میدرخشد. بر آنها که در غیبت او بیقرارند تأسف دارم که صدائی را از دور می‌شنوند که برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است.

امیر المؤمنین فرمود: عرض کردم یا رسول الله! آن صدا چیست؟ فرمود:

سه صدا در ماه رجب شنیده می‌شود: صدای نخست أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و صدای دوم ازفت الآزفة

یعنی قیامت نزدیک گردید! و صدای سوم بطور آشکار شخصی را نزدیک خورشید می‌بینند که میگوید: ای اهل عالم آگاه باشید! خداوند مهدی فرزند حسن بن علی بن ابی طالب را برانگیخت، و روز مرگ ستمگران فرا رسید! در آن وقت مهدی ظهور میکند و خداوند دل‌های دوستانش را شاد میگرداند و عقده‌های دلشان را برطرف میسازد.

عرض کردم: یا رسول الله! بعد از من چند امام خواهد آمد؟ فرمود: بعد از فرزندان حسین نه امام می‌آید و نهمی قائم آنهاست.

(۱) فرزند امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۳

باب هفتم روایاتی که از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در باره مهدی موعود (ع) رسیده است

اشاره

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین بسند خود از عبد العظیم حسنی «۱» از امام علی النقی بنقل از پدران عالیقدرش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود:

قائم ما غیبتی طولانی خواهد داشت، شیعیان را چنان می‌بینم که برای پیدا کردن او دشت و دمن را زیر پا گذارند و او را پیدا نکنند! بدانید آنها که در غیبت وی در دین خود ثابت بمانند و از طول مدت غیبتش منکرش نشوند، روز قیامت با من خواهند بود.

آنگاه فرمود: چون قائم ما ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نمیباشد. از این رو ولادتش پوشیده خواهد ماند و خودش از نظرها پنهان می‌شود.

(۱) شاهزاده واجب‌التعظیم حضرت عبد‌العظیم حسنی مدفون در شهر ری تهران با چهار واسطه بحضرت امام حسن مجتبی سبط اکبر رسول خدا (ص) می‌پیوندد.

باین شرح- عبد‌العظیم بن عبد‌الله بن علی بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب (ع)، از علما و محدثین عالیقدر و از شاگردان امام محمد تقی و امام علی‌النقی علیهما‌السلام است، کتاب «یوم و لیل» در آداب دینی شبانه و روزی از تألیفات اوست که اخبار آن را از آن دو امام همام نقل کرده است.

در جلالت قدر و عظمت شأن آن سلاله دودمان پیغمبر (ص) این بس، که امام علی‌النقی بمردی از اهل ری فرمود: هر کس عبد‌العظیم حسنی را زیارت کند مثل اینست که امام حسین علیه‌السلام را در کربلا زیارت کرده است. و با یو حماد رازی فرمود: هر گاه در امور دینی مسأله‌ای داشتی از عبد‌العظیم حسنی سؤال کن و سلام مرا باو برسان.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۴

نیز در آن کتاب از حضرت امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که امیر المؤمنین بامام حسین علیهما‌السلام فرمود: فرزند نهمی تو قیام بحق میکند و دین را پایدار میدارد و عدل را گسترش میدهد. امام حسین عرضکرد: یا امیر المؤمنین آنچه فرمودی تحقق خواهد یافت؟ فرمود: آری بخداوندی که محمد (ص) را به مقام پیغمبری برانگیخت و او را بر همه مخلوقات برتری داد. لیکن پس از غیبتش وضعی پیش می‌آید که جز دوستان مخلص ما و مؤمنین پاک سرشت که نور ایمان و محبت ما در لوح دلشان نقش بسته، کسی در عقیده دینی خود ثابت نمیماند! و هم در کمال‌الدین از عبد‌الله ابی‌عقیف شاعر نقل کرده که گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه‌السلام میفرمود: چنان می‌بینم که شما شیعیان همه جا را در جستجوی مهدی زیر پا گذارید و او را نیابید. در کتاب مزبور بطریق دیگر نیز این روایت را نقل کرده است. در کتاب غیبت شیخ از عبایه اسدی روایت نموده که گفت از آن حضرت شنیدم میفرمود: چه حالی خواهید داشت وقتی که بی‌امام بمانید و گروهی از شما از عقیده بعضی دیگر تبری جویند؟!.

شیخ مفید (ره) در ارشاد از مسعده بن صدقه روایت کرده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق (ع) میفرمود: امیر المؤمنین (ع) در کوفه برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: من سرور پیران میباشم و سنتی از ایوب در من است «۱» بزودی خداوند کسان مرا با گذشت زمان و تغییر اوضاع روزگار مانند اولاد یعقوب «۲» گرد آورد، و چون روزگار طولانی گردد خواهید گفت: او گم شده یا مرده است «۳».

(۱) سنت ایوب، بهبودی بعد از گرفتاری بوده.

(۲) مقصود بنی اسرائیل است که حضرت موسی آنها را از پراکندگی نجات داد و مجددا وحدت خود را حفظ کردند.

(۳) منظور این است که مردم از بس در انتظار امام زمان صبر میکنند، آنها که ایمانی ضعیف دارند از گذشت زمانه و نیامدن حضرت مایوس میشوند و میگویند: پس چرا نمی‌آید؟ گم شده یا مرده است؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۵

آگاه باشید و پیش از آن موقع صبر پیشه سازید و عذر تقصیر به پیشگاه خدا آورید شما پاکی و قدس خود را بدین وسیله از کف دادید و چراغ ایمان خود را خاموش نمودید و از کسی پیروی کردید که مالک نفس خود و شما نیست و چشم و گوش بسته بر شما حکومت میکند (مقصود معاویه بن ابی‌سفیان است) بخدا قسم هم آنها نقص دارند و هم شما کار خلاف نمودید.

اگر در انجام وظائف دینی خود ضعف نشان ندهید و در نصرت دین پیغمبر (ص) یک دیگر را زبون ننمائید و در محو باطل سستی نکنید، آنها که در شجاعت پهای شما نمیرسند، شجاعت و نیروی خود را بر وی شما نمی‌آورند، و بر شما مسلط نمیگردند و وظیفه دینی خود را زیر پا نمیگذارند و مردم را از اطاعت خداوند باز نمیدارند و دیگر مانند بنی اسرائیل عبد حضرت موسی حیران و

سرگردان نخواهید شد.

براستی می‌گویم که چون اولاد مرا مقهور کنید مانند بنی اسرائیل حیران و سرگردان شوید و چون از سلطه شجره ملعونه که در قرآن ذکر شده «۱» پی در پی سیراب گردید از کسی پیروی خواهید کرد که مردم را بگمراهی سوق می‌دهد و دعوت باطل را می‌پذیرد «۲» پیمانی که با دعوت‌کننده بسته بودید، میشکنید و رشته ارتباط خود را با اهل جهاد قطع می‌کنید و بکسانی که اهل جنگ و جهاد در راه خدا نیستند می‌پیوندید.

و چون وعده‌ها و بخششی که برای جلب شما در دست دارند، آب شود، وقت امتحان و پاک شدن هر کس نزدیک شود و پرده بالا رود و مدت انتظار بپایان رسد و وعده نزدیک گردد! و آشکار می‌شود برای شما ستاره‌ای از جانب شرق ماه شما ظاهر و مانند شب

(۱) اشاره بآیه وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ است (اسراء-۶۳) که تفسیر به بنی امیه شده.

(۲) مقصود سر سلسله بنی عباس و خلفای این دودمان است که پس از بنی امیه، مردم بآنها گرویدند و مجدداً ارتباط خود را با ائمه طاهرین (ع) که خلفای واقعی پروردگار بودند قطع نمودند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۳۶

چهاردهم برای شما بدرخشد «۱» چون این علائم آشکار گردد، توبه کنید و گناه را از خود دور سازید و بدانید که اگر از آن ستاره که از مشرق طلوع میکند پیروی کنید او شما را بطریقه (شریعت) پیغمبر اسلام (ص) رهبری نماید و از کفر و گنگی شفا خواهید یافت و بار سنگین تحمل (ظلم و ستم از دولتهای جابر و بیعت سلاطین جور) را از گردن‌ها فرود می‌آورید.

خداوند در آن روز هیچ کس را بی نصیب نمی‌کند، جز آن کس که از رحمت او سر باز زند و خویشتن دار نباشد وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

(۱) میرزا ابو الفضل گلپایگانی مبلغ بهائی در کتاب (فرائد) دستبردی باین خطبه زده و از یک جمله آن سوء استفاده نموده، و چنین گفته «این خطبه فصیحه صریح است که آن نیز سعادت (میرزا علی محمد باب!) یعنی موعود امت از جانب شرق ظهور خواهد فرمود، و بر نهج حضرت رسول به تشریح شرع جدید قیام خواهد نمود!!»

در کتاب (بهائی چه می‌گوید) جلد اول ص ۹۱ جواب آن را بدین گونه داده است: این خطبه در ص ۲۸ جلد سیزدهم بحار (عربی) نقل از کتاب ارشاد است، در عبارت خطبه جمله

(و بدا لكم النجم من قبل المشرق)

ترجمه‌اش اینست: (و ظاهر می‌شود برای شما ستاره از جانب شرق) نه اینکه (ستاره شما از بلاد شرقیه طلوع فرماید)، چنان که گلپایگانی ترجمه نموده. و همین جمله در صفحه ۳۱ بحار (عربی) باز در خطبه حضرت امیر نقل از کتاب کافی چنین است

(و بدا لكم النجم ذو ذنب من قبل المشرق)

یعنی (ظاهر و طالع می‌شود برای شما ستاره دنباله‌دار از جانب شرق) پس محتمل است که مراد از آن، ستاره مخصوص در آسمان باشد، و چنان که مجلسی علیه الرحمه فرموده‌اند، از علامات ظهور قائم علیه السلام باشد.

سپس مؤلف دانشمند کتاب (بهائی چه می‌گوید) به شرح پاسخ گلپایگانی و معنی حدیث پرداخته که اجمال آن بدین قرار است: اگر فرضاً این ستاره شرقی همان مهدی موعود باشد، هر چند ممکن است طبق دعوی گلپایگانی با سید باب متولد در شیراز که جزو بلاد شرق است تطبیق شود، ولی اولاً شرق تنها شیراز نیست، سامره محل تولد امام زمان (و کوفه که محل قیام و مقر سلطنت آن حضرت می‌باشد. مترجم) هم نسبت بمکه معظمه که مرکز و محل ارتفاع ندای قائمیت آن حضرت است، در شمال شرقی قرار گرفته

است.

اما همین عنوان طالع المشرق در جمله

(و اعلموا انکم ان اطعمتم طالع المشرق سلک بکم منهاج رسول الله)

دیگر با سید باب اصلا تطبیق نمی‌کند. بلکه این خطبه شریفه دلیل بر علیه او می‌گردد.

زیرا معنی جمله مزبور اینست: ای مردم بدانید اگر شما اطاعت نمائید طالع مشرقی را، سلوک رفتار می‌فرماید، شما را طبق سیره و شریعت اسلامیة رسول خدا سلوک می‌دهد یا میبرد شما را در منهاج و شریعت رسول خدا- چنان که در بعضی احادیث مانند حدیث ابو بصیر و (سایر احادیث باب ۱۱ و ۱۲) از امام باقر علیه السلام که فرمود: در صاحب الامر سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد (ص) است (تا اینکه می‌فرماید)

و اما سنّة محمد فالقیام بسیرته و تبیین آثاره

و مقصود از این تخصیص و مفهوم این قضیه چنین می‌شود که: اگر هنگام ظهور، اطاعت آن طالع مشرقی نکردید، و از دیگری پیروی نمودید، بچنین نتایجی نخواهید رسید. نه اینکه مانند گلپایگانی در جمله (سلک بکم منهاج رسول الله)

تأویل و تصرف نموده و بدلتخواه خود به قیام به تشریح شریعت تازه! معنی کنیم، که هم خلاف معنی خود این کلام است و هم مخالف ضرورت و مدارک دین- پس گلپایگانی با سفسطه و حيله خواسته است که آن را از قویترین و آشکارترین براهین و ادله خود قلمداد کند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۷

مؤلف: معنی قسمتی از این خطبه و مطالبی راجع بآن در ذیل روایتی که از کتاب «کافی» نقل می‌کنیم و بمنزله شرح این خطبه است خواهد آمد و هم در آن خطبه تحریفات و اختصارهائی محلّ معنی که در اینجا روی داده معلوم خواهد شد. غیبت نعمانی از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام وقتی آب فرات زیاد شد حضرت و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهم السلام سوار شده و از قبیله ثقیف گذشتند، مردم گفتند علی آمده است آب را برگرداند حضرت فرمود:

من و این دو پسر شهید خواهیم شد و خداوند در آخر الزمان مردی از نسل من برانگیزد که انتقام خون ما را بگیرد و از نظرها غائب شود تا اهل باطل شناخته شوند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۸

تا آنکه جاهل میگوید: ما لله فی آل محمد من حجة خداوند را با آل محمد حاجتی نیست.

و نیز در غیبت نعمانی از مفضل بن عمر روایت می‌کند که گفت امام جعفر صادق (ع) فرمود: اگر معنای یک روایت را بدانی بهتر از ده روایت است که ندانسته برای مردم نقل کنی! هر حقی حقیقتی و هر راستی نوری دارد بخدا قسم ما کسی از شیعیان خود را فقیه نمیدانیم جز اینکه با وی برمز و اشاره سخن بگوئیم و او مقصود ما را بفهمد.

امیر المؤمنین (ع) در منبر کوفه می‌فرمود: شما آشوبهای تاریک و روزگار مبهم در پیش دارید، که جز «نومه» کسی از آن ماجرا نجات نمی‌یابد عرض کردند:

یا امیر المؤمنین! نومه کیست؟ فرمود: کسی است که مردم را میشناسد ولی مردم او را نمیشناسند. بدانید که زمین از وجود حجت خدا خالی نمی‌ماند، و بزودی خداوند بندگان گناهکارش را بکیفر ظلم و ستم و زیاده رویهای خود میرساند.

و لو خلت الارض ساعة واحدة من حجة الله لساخت باهلها و لكن الحجة يعرف الناس و لا يعرفونه، کما کان یوسف یعرف الناس و

هم له منکرون

. اگر یک لحظه زمین از حجت خدا خالی بماند، ساکنان خود را فرو میبرد.

حجت خدا در روی زمین هست، او همه را می‌شناسد ولی کسی او را نمی‌شناسد چنان که یوسف مردم را می‌شناخت ولی کسی او را نمی‌شناخت. آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: **يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ** «۱» یعنی: وای بر مردم که هر پیامبر و راهنمایی که برای راهنمایی آنها فرستاده می‌شود، او را بیاد مسخره می‌گیرند!! ابن عیاش در کتاب «مقتضب الاثر» میگوید: شیخ ثقه ابو الحسین بن عبد الصمد ابن علی در سال دویست و هشتاد و پنج، نزد عبید بن کثیر، از نوح بن دراج و او از یحیی ابن اعمش و او از زید بن وهب و او از ابو جحیفه و حرث بن عبد الله همدانی و حرث بن

(۱) سوره یس آیه - ۲۹.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۳۹

شرب روایت نموده که آنها در خدمت علی علیه السلام بودند، حضرت بفرزندش امام حسن علیه السلام، فرمود: مرحبا ای پسر پیغمبر! و چون امام حسین علیه السلام آمد فرمود:

پدر و مادرم قربانت شود ای پدر فرزند بهترین کنیزان! عرض شد یا امیر المؤمنین چرا بحسن آن طور و بحسین این طور خطاب فرمودی؟ و فرزند بهترین کنیزان کیست؟ «۱».

فرمود: او گم شده‌ایست که از کسان و وطن دور و مهجور است، نامش (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین است، در این وقت حضرت دست مبارک بر روی سر امام حسین علیه السلام نهاد و فرمود همین حسین! در نهج البلاغه است «۲» که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون اوضاع دنیا بآنجا رسد (که از هر سو بلوا و آشوب و ظلم و ستم بوقوع پیوندد) آقای بزرگوار ظاهر شود و بر تخت سلطنت قرار گیرد، یاران وی از هر طرف چون پاره‌های ابر که در فصل پائیز جمع شده بهم می‌پیوندد بدور او گرد آیند و او و پیروانش بر دین حق پایدار باشند.

مؤلف - گفته‌اند: این کلام از جمله اخبار غیبی آن حضرت است که در آن مهدی موعود علیه السلام را ذکر فرموده است.

و نیز آن حضرت در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه میفرماید «۳»: (مهدی موعود) سپر حکمت را پوشیده و آن را با تمام شرائطش از توجه بآن و شناختن آن و آمادگی برای اخذ آن، فرا گرفته پس حکمت گم شده‌ایست که آن را یافته است و آرزویی است که درخواست مینموده. او از مردم کناره گرفته و در گوشه‌ای بسر برده و این هنگامی

(۱) در صفحه ۲۰۸ علت اینکه چرا مادر امام زمان را کنیز گفته‌اند، بیان کردیم و همچنین در چند صفحه بعد تذکر می‌دهیم.

(۲) نهج البلاغه فیض الاسلام صفحه ۱۱۹۲.

(۳) فیض الاسلام صفحه ۵۸۶.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۴۰

است که (بر اثر فتنه‌ها) اسلام غریب گشته و مانند شتری است که رنجیده و دم خود را بحرکت آورده و جلو گردنش را بزمین می‌چسباند، او (مهدی) از بازماندگان حجت خدا و یکی از جانشینان پیغمبر است.

گفتار ابن ابی الحدید راجع به مهدی موعود (ع)

مؤلف: ابن ابی الحدید در شرح این خطبه مینویسد: «شیعه امامیه می - گویند: مقصود از این شخص قائم منتظر است و صوفیه

گفته‌اند او «ولی الله» است و معتقدند که دنیا از چهل نفر ابدال و هفت نفر اوتاد و یک نفر بنام «قطب» خالی (۱)

(۱) صوفیه اعتقاد به ولایت عامه و مهدویت نوعیه دارند، و اولیاء را منحصر بدوازده امام نمی‌دانند. امروز هم اغلب عقیده دارند که پیر آنها در زمان خود ولی است، و هر قطبی منصب ولایت دارد. و کسانی امثال بایزید بسطامی، و منصور حلاج، محیی الدین عربی، و احمد غزالی، جنید بغدادی را «ولیی» میدانند. عجب است که صوفیان شیعه با این عقیده که مخالف اساس معتقدات شیعه است: باز دم از تشیع و لاف محبت امام زمان میزنند، و سایر شیعیان و علمای ربانی را اهل ظاهر و قشری و خود را با انکار ضمنی ولی الله المطلق و مهدی موعود جهان که بعد از امام عسکری جز او ولی و قطبی و امامی نیست، اهل معنی، و اهل لب و «اهل حق» میدانند!! پیشوای اهل تصوف و رئیس خرقة پوشان شیعه و سنی مولوی بلخی که مثنوی او را (بدروغ) از زبان شیخ بهائی کتاب آسمانی دانسته، و حتی شیعیان خوش باور او را عارف شیعی مذهب میدانند در جلد دوم مثنوی مهدویت را چنین بیان میکند:

پس بهر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام حی قائم آن ولی است! خواه از نسل عمر خواه از علی است!

مهدی و هادی وی است ای راه جو! هم نهان و هم نشسته پیش او!

او چه نور است و خرد جبرئیل او ان ولی کم از او قندیل او

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۴۱

نیست بگمان فلاسفه مقصود «عارف» است و اهل تسنن عقیده دارند «مهدی» است که منبعت متولد خواهد شد. همه مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف مردم در عهد مهدی پایان میرسد، و اینکه حضرت میفرماید او از مردم کناره میگیرد، یعنی این مرد هنگامی که فسق و فجور ظاهر گشت مخفی می‌شود و غربت اسلام موقعی است که عدل و صلح غریب شود و از میان برود و این دلالت بر اعتقاد شیعه نسبت به مهدی موعود دارد.

در غیبت نعمانی از آن حضرت روایت نموده که فرمود: «صاحب الامر» از فرزندان من است و او کسی است که در باره‌اش گفته می‌شود: مرده است و اگر هست بکدام بیابان رفته است؟ نیز در کتاب مزبور است که آن حضرت فرمود: (روزی بیاید) که شیعه مانند بز باشند که شیر نداند دست روی کدام یک از آنها بگذارد! یعنی عزت آنها از دست رفته و کسی احترامی برای آنها قائل نیست، و کسی ندارند که در کارهای خود بوی پناه برند.

هم در آن کتاب از عبد الله شاعر یعنی ابن ابی عقیف روایت کرده که گفت:

شنیدم امیر المؤمنین علی علیه السلام میفرمود: ای شیعیان! شما را آنچه‌ای بینم که مانند شتران در پی چراگاه هستید و آن را نمی‌یابید.

و نیز در کتاب مزبور از حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت از پدران خود از امام حسین علیه السلام روایت نموده که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! ما را از مهدی خودتان مطلع نمائید، فرمود: چون قرنها بر مردم بگذرد و مؤمنین اندک و طرفداران حق از میان رفته باشند، در آن وقت او ظهور کند! راوی گفت:

یا امیر المؤمنین! مهدی از چه طایفه‌ای می‌باشد؟ فرمود: از بنی هاشم و قله شامخ نژاد عرب. هر کس با او نزدیک شود او را دریای سرشاری می‌بیند و هنگامی که ظهور کند نزدیکانش نسبت باو بی‌وفائی میکنند، و در آن موقع که آنها آلوده شوند

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۴۲

او کان پاکی است. کسی که هنگام هجوم مرگ بمردم، ترس بخود راه نمیدهد و در موقعی که مؤمنان اطرافش گرد آیند، بکسی ظلم نمیکند، و بهنگام مبارزه شجاعان از میدان بیرون نمی‌رود. مردی است آماده کارزار، مغلوب‌کننده دشمنان، پیروز و شجاع، مخالفین را با شمشیر درو میکند و بر پیکر آنها زخمهای گران وارد می‌سازد.

مردی است نیرومند، شمشیری است از شمشیرهای خدا، بزرگی است بخشنده و با استقامت. فرق او بقله عظمت میساید، و بزرگواری همیشگی او بر بهترین اصول استوار است. هیچ فتنه انگیزی تو را از پیروی او باز ندارد، فتنه‌جویانی که بهر طرف می‌روند و اگر سخنی بگویند بدترین گوینده‌ها هستند، و اگر ساکت شوند قصد افساد دارند.

آنگاه بذکر اوصاف مهدی (ع) پرداخت و فرمود: پناه دادن وی بمردم بی‌پناه از شما بهتر، علمش از شما افزونتر و جهدش در صله ارحام از همه بیشتر است. خداوندا! با بیعت کردن با وی، مردم را از اندوه بیرون آور! و مسلمانان را از پراکندگی نجات ده! اگر بتوانی او را ملاقات کنی بسوی وی بشتاب. و هر گاه باو رسیدی از او روی متاب، آه! آنگاه اشاره بسینه مبارک خود نمود که چقدر مشتاق دیدار اوست!

مؤلف: نسخه‌ای که ما این روایت را از آن نقل کردیم دست خورده بود و اکثر الفاظ آن تحریف شده بود.

سید بن طاوس در کتاب طرائف از کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از ابو اسحق روایت میکند که امیر المؤمنین (ع) بفرزندش حسین (ع) نگاه کرد و فرمود: این فرزند من آقا است، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آقا نامید. از نسل وی مردی متولد گردد که همنام پیغمبر شما و خویش شبیه خوی اوست، و او زمین را پر از عدل کند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۴۳

و نیز آن حضرت در نهج البلاغه میفرماید: «۱» مردم دنیا پرست در گمراهی و انحراف از راه مستقیم بچپ و راست خواهند رفت. ای مردم در امری که تحقق خواهد یافت شتاب نکنید و آنچه را که فردا واقع می‌شود دیر مشمارید (مقصود سوانح ایام و آشوب‌های سهمگین است) چه بسا کسی که برای چیزی شتاب نماید، چون بآن برسد آرزو کند کاش بآن نرسیده بود! و چه بسیار نزدیک است آثار و علائم فردا!

ای مردم! هم اکنون آنچه میباید واقع شود، ظاهر گشته و موقع دیدن آشوب‌هایی که از آن آگاهی ندارید فرا رسیده. بدانید کسی که از ما (یعنی امام زمان) آن آشوبها را درک کند، در تاریکی آن فتنه‌ها با چراغی روشن (نور امامت) راه خواهد رفت و بروش نیکان رفتار نماید، در آن وضع بحرانی بندی را بگشاید و اسیری را (از بند جهل و نادانی) آزاد گرداند، و جمعیت گمراهان را پراکنده سازد و پراکندگی حق‌جویان را گرد آورد.

او از نظر مردم پنهان میماند و بیننده هر چند در پی او نظر اندازد، او را نمی‌بیند. پس گروهی پاک و ثابت و مهذب گردند، مانند شمشیری که آهنگر آن را صیقل دهد. دیدگان آنها بنور قرآن روشن شود و تفسیر آن در گوشه‌هایشان جایگزین گردد. و جام حکمت را در صبح و شام بآنها بنوشانند.

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از آن حضرت روایت میکند که فرمود:

(زمانی خواهد آمد) که زمین از ظلم و ستم پر شود تا جایی که نام خدا را در پنهانی بزبان آورند، آنگاه خداوند قومی صالح بوجود آورد و آنها زمین را پر از عدل و داد کنند چنان که پر از ظلم و ستم باشد.

در کمال الدین از اصیغ بن نباته نقل میکند که گفت: بحضور امیر المؤمنین شرفیاب شدم و او را متفکر یافتم و دیدم که سر چوبی را بزمین میزند. عرض کردم:

یا امیر المؤمنین می‌بینم در فکر هستید و سر چوب را بزمین می‌زنید. آیا باین زمین رغبت و نظری دارید؟! فرمود: بخدا سوگند، نه بزمین و نه بدنیا یک روز رغبت

(۱) نهج البلاغه فیض الاسلام صفحه ۴۴۸.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۴۴

پیدا نکرده‌ام، ولی در باره مولودی که در پشت یازدهمی من است فکر می‌کردم. او مهدی است که زمین را پر از عدل میکند چنان که پر از ظلم و ستم باشد. او را غیبت و حیرتی است که فرقه‌هایی بخاطر آن گمراه و گروهی هدایت میابند. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! اینکه میفرمائی پدید می‌آید؟ فرمود: آری! (پدید می‌آید) همان طور که خلق شده است. تو از کجاها خبر داری؟! ای اصبح! اینان برگزیدگان این امت میباشند که خوبان عترت طاهره هستند. عرض کردم: بعد چه می‌شود؟ فرمود: آنچه خدا خواهد میکند، چه ذات الهی را اراده‌ها و مقاصد و نهایات است.

در غیبت شیخ این حدیث از دو راوی دیگر هم روایت شده، و در غیبت نعمانی از راوی دیگری هم نقل کرده، و در اختصاص مفید از راوی دیگر هم آورده است.

در کمال الدین نیز از اصبح بن نباته روایت نموده که آن حضرت قائم آل محمد را نام برد و فرمود: وی غیبتی خواهد کرد که مردم میگویند خدا را چه حاجتی بآل محمد است؟ این حدیث در آن کتاب با طریق دیگر هم ذکر شده.

و نیز در کتاب مزبور است که زید ضخم گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود شما چون چهارپایان عقب چراگاه روید و آن را پیدا نکنید و هم در آن کتاب از اصبح بن نباته نامبرده روایت کرده که گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: صاحب الامر از وطن و کسانش دور است و تنها بسر میرد.

شیخ در کتاب غیبت از اعمش از ابی وائل روایت میکند که گفت: امیر المؤمنین بفرزندش حسین علیه السلام نگاه کرد و گفت: این فرزند من، آقا است، چنان که خدا او را آقا نامیده، بزودی از نسل وی مردی بوجود می‌آید که همنام پیغمبرتان و در صورت و سیرت شبیه باو میباشد. در وقتی که مردم از خود غافل باشند و حق را از میان برند و ستمگری پیشه سازند، قیام میکند. بخدا قسم اگر قیام نکند او را گردن میزنند. از قیام وی اهل آسمان و ساکنان زمین فرحناک میشوند. او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۴۵

گفتار ابن ابی الحدید

مؤلف: ابن ابی الحدید در شرح این خطبه میگوید: سید رضی (۱) این خطبه

(۱) ابو الحسن محمد بن الحسین بن موسی علوی بغدادی معروف به (سید رضی) یا (شریف رضی) یکی از بزرگترین نوایغ شیعه است. وی فرزند طاهر ذو المناقب، نقیب علویان عصر، و دخترزاده ناصر کبیر است که از علما و رزم‌جویان و سالها در مازندران با سامانیان جنگها کرد.

سید رضی در سال ۳۵۹ هجری، چهار سال بعد از برادر عالیقدرش (سید مرتضی) رئیس شیعیان عصر، در بغداد متولد گردید، و همان جا بسال ۴۰۶ بسن ۴۷ سالگی بجهان باقی شتافت.

از پنجسالگی همراه برادرش سید مرتضی نزد شیخ مفید بآموختن فقه و دیگر علوم دین پرداخت، و در نزد استادان مشهوری مانند: سیرافی، قاضی عبد الجبار معتزلی، محمد بن عمران مرزبانی، علی بن عیسی رمانی، ابو موسی تلکبری، محمد بن خوارزمی، ابو اسحاق زجاج، اخفش، ابن جنی، ابن نباته، که همه از اساتید مسلم عصر و مبتکرین علوم عربیت بودند، صرف و نحو، کلام، تفسیر

و حدیث و عروض و بلاغت و اصول را فرا گرفت.

در ده سالگی بسرودن شعر پرداخت. در هفده سالگی دست بتألیف و تصنیف زد، در بیست و سه سالگی از تمام علوم متداول عصر بی نیاز گشت. سید رضی در عزت نفس، وفاداری، سخاوت و سایر ملکات فاضله، مانند نداشت.

کتاب «نهج البلاغه» مشهورترین آثار سید رضی است. وی در این کتاب سخنان جاویدان مولای متقیان علی علیه السلام را از کتب مختلف سنی و شیعه استخراج و پس از بررسی و تحقیق در باره متن و سند آن در چهار قسمت: خطابه‌ها، کلمات، نامه‌ها، سخنان کوتاه (کلمات قصار) تنظیم و با مقدمه پر ارزش و توضیحات لازم، در این کتاب جمع آوری کرده است. متأسفانه جمعی از متعصبین اهل تسنن چندان از مرز واقع بینی و انصاف بدورند، که همه نهج البلاغه یا بعضی از آن را ساخته سید رضی دانسته‌اند! در صورتی که امروز دانشمندان منصف سنی و حتی غریبان نیز، اعتراف دارند که گوینده نهج البلاغه کسی جز امیر بلغاء علی علیه السلام نیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۴۶

را در نهج البلاغه آورده است. این خطبه مشتمل بر بیان حال بنی امیه است. جمعی از مورّخین نیز آن را نقل کرده‌اند و میان علما متداول و بحد استفاضه رسیده است.

در متن مفصل آن کلماتی است که سید رضی در نهج البلاغه نیاورده از جمله این عبارت است: پس باهل بیت پیغمبرتان نظر کنید. اگر در یک جا اجتماع کنند شما نیز اجتماع کنید و اگر از شما یاری خواستند، آنها را یاری نمایید، که خداوند شما (پیروان حقیقی اهل بیت) را بوسیله مردی از ما پیروز گرداند.

پدر و مادرم فدای فرزند بهترین کنیزان. او دشمنان ما و اهل باطل را از دم شمشیر گذرانده همه را تار و مار کند و هشت سال سلطنت نماید. تا اینکه قریش می-گویند اگر این مرد از فرزندان فاطمه زهراء بود، بما رحم میکرد! او بنی امیه را دنبال میکند تا همه را قلع و قمع کرده و نابود سازد. چه آنها ملعون میباشند و هر جا یافته شوند، گرفتار شده بقتل میرسند. این سنت الهی است که در باره مردم گذشته پیوسته جاری بوده و هیچ گاه نخواهی دید که سنت خدا تغییر یابد. آنگاه ابن ابی الحدید میگوید: اگر گفته شود: این مرد موعود کیست؟ شیعه امامیه عقیده دارد که وی امام دوازدهم آنها و فرزند کنیزی بنام نرجس است. ولی ما اهل تسنن معتقدیم او مردی از اولاد فاطمه زهراء است که در آخر الزمان از کنیزی متولد شود و اکنون موجود نیست! (۱). اگر گفته شود: در آن موقع بنی امیه کجا هستند که حضرت میفرماید مردی با این نشانه‌ها از آنها انتقام میگیرد؟ میگوییم: علما در جواب گفته‌اند: عقیده شیعه

(۱) در صفحه ۳۴۰ نیز در این باره مؤلف سخن کوتاهی از ابن ابی الحدید نقل کرد. چون مادر امام زمان را در حالت اسارت خریده‌اند، کنیز بوده هر چند این کنیز دختر پادشاه باشد ما نمیدانیم اهل تسنن که بگفته ابن ابی الحدید دانشمند معروف آنها عقیده دارند مهدی موعود هنوز متولد نشده، آن همه اخبار و گفتار را که خودشان در کتب مربوطه راجع به ظهور و غیبت طولانی آن حضرت نقل کرده‌اند و اینکه وی پسر امام حسن عسکری است چگونه معنی میکنند؟ ما شیعیان نظر بآن روایات کثیره عقیده داریم که وی متولد شده و پس از عمر طولانی ظهور میکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۴۷

امامیه اینست که چون امام منتظرشان ظهور کند قومی از بنی امیه و غیره دوباره بدنیا رجعت میکنند و امام منتظر دستها و پایهای گروهی از آن مردم (بیدین) را قطع میکند و چشمهای برخی را کور می‌نماید، و عده دیگری را بدار میزند و بدین گونه از دشمنان آل محمد عموماً خواه متقدمین و خواه متأخرین آنها انتقام میگیرد.

ولی ما اهل تسنن عقیده داریم خداوند در آخر الزمان مردی از اولاد فاطمه (ع) را که فعلا وجود ندارد بخلافت میرساند و او انتقام آل محمد را از دشمنان خواهد گرفت، و زمین را پر از عدل میکند چنان که از ظلم ستمگران پر باشد، و آنها را به بهترین وضع بکیفر اعمالشان میرساند. او چنان که در این روایت و سایر روایات رسیده فرزند کنیزی است و همنام پیغمبر میباشد. و هنگامی ظهور میکند که پادشاهی از نسل بنی امیه و ابو سفیان بنام «سفیانی» که در روایت صحیح از وی خبر داده‌اند، بر بسیاری از مسلمانان مسلط باشد. امام فاطمی، سفیانی و بنی امیه پیروان او را میکشد، و در آن وقت عیسی مسیح علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و علائم قیامت آشکار میگردد و دابۀ الارض ظاهر می‌شود و تکلیف مردم با انقراض عالم ساقط خواهد شد و صور دمیده و رستخیز مردگان پدید می‌آید چنان که خدا در قرآن مجید فرموده است.

در کافی از مسعده بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند «۱» که آن حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرمود: اما بعد، پروردگار عالم هیچ وقت ستمگری را نابود نکرد مگر بعد از مدتها که بوی مهلت داد (تا اتمام حجت کند یا ستمگر از عملش توبه نماید) ولی او در توبه کردن سستی نمود، و استخوان هیچ امتی را نشکست مگر بعد از آنکه آنها را ببلاها مبتلا گردانید: ای مردم! شما نیز پیش از این مبتلا بگرفتاریها بودید و بعد از این نیز مصیبتها خواهید داشت.

هر صاحب دلی عاقل نیست، و هر صاحب گوش شنوا نمیشد، و هر-

(۱) علامه مجلسی در پایان این روایت به تفصیل طبق معمول لغات مشکل و نکات مهم آن را توضیح داده که ما، برای سهولت امر، آن را در ترجمه بکار بردیم و میان هلالین قرار دادیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۴۸

نگاه‌کننده بچشم ظاهر، بینا نیست. «۱» بندگان خدا! در چیزی که تأمل کردن در آن مفید بحال شماست، رغبت نشان دهید، سپس نگاه کنید بوضع کسانی که بشیوه پیروان فرعون میرفتند و غرق در ناز و نعمت بودند و در بهترین جاها میزیستند، و خداوند آنها را بحال خود گذاشت و به بینید که بعد از آن عیش و نوشها و گیر و بندها بچه سرنوشتی مبتلا گردیدند! عاقبت نیک در بهشت از آن کسی است که سعی در حفظ دین و ایمان خود داشته باشد. بخدا قسم آنها همیشه در بهشت خواهند بود و پایان هر کار بدست خداست.

عجبا! چگونه من از اشتباه این فرقه‌ها که در مسلک و دین خود این همه با هم اختلاف دارند تعجب نکنم که از دستور هیچ پیغمبری پیروی نمیکنند و بعمل جانشین پیغمبری هم توجه ندارند و ایمان بغیب و روز جزا نمی‌آورند و از عیب جوئی مردم چشم نمی‌پوشند. کار خوب در میان آنها چیزی است که خود شناخته و پسندیده‌اند و کار بد آنست که آنها بد میدانند؟ هر یک از آنان خود را پیشوائی میدانند و با اعتماد هوای نفس و خیالات فاسده و توسل بزور و قدرتهای فانی پیوسته بمردم ستم میکنند و جز خطا چیزی بسرمايه زندگی نمیافزایند.

هرگز بخدا نزدیک نمیشوند و بیش از حد از درگاه الهی دور گردند. یک عده بدسته‌ای دل بندد و جمعی تصدیق جمعی دیگر کنند، اینها همه، ترس از پیروی سفارش پیغمبر در باره ائمه طاهرين و نفرت و بی‌اعتنائی نسبت باماناتی است که بفرمان الهی بآنها سپرده است.

آنها مردمی حسرت‌مند هستند، و دلی پر از شبهه و شک دارند، و افرادی

(۱) مقصود اینست که هر چند در ظاهر مردم چشم و گوش و دل دارند ولی ممکن است بعضی‌ها چشم بینا و گوش شنوا و دل

داننده حق نداشته باشند که حق را به بیند و بآن گوش فرا دهند و بآن دل به بندند. چنان که خداوند در قرآن مجید میفرماید: لَّهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (سوره اعراف آیه ۱۷۸)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۴۹

سرگردان و گمراه میباشند، کسی که خداوند او را بحال خود بگذارد، البته در نزد کسی که او را نمیشناسد تأمین دارد و متهم نیست! چقدر شباهت دارند این عده با چارپایانی که مهرشان غائب شده باشد!! افسوس بر کارهایی که شیعیان بعد از من در باره هم معمول میدارند، با اینکه امروز با هم نزدیک و دوست میباشند!! بعضی از آنها موجبات بدبختی دیگری را فراهم می‌آورند، و برخی برخی دیگر را بقتل رسانند. آنها بعد از من از دور امامان بحق پراکنده شوند و بسوی آنها که از حقیقت اسلام دورند میروند، و از غیر اهلش آرزوی پیروزی بر دشمن و مشکلات کنند «۱».

خداوند آنها را در روز نکبت بنی امیه گرد آورد. چنان که قطعات ابر را در فصل پائیز جمع کند و نسبت بهم یک دل نماید و جمعیت آنها را افزون گرداند.

آنگاه درهای آزادی بروی آنها بکشاید، و چون سیل ارم که موشی سد آنها را نقب زد و آبها بهشت زندگی آنان را در زیر گرفت، و بلندبها و کوهها نتوانست جلو آن را بگیرد «۲» آنها نیز سیل آسا در روی زمین بحرکت در آیند و در جاهای مناسب قرار گیرند و بدین گونه خداوند بوسیله آنها حقوق از دست رفته قومی را از قومی دیگر بگیرد (یعنی بوسیله بنی عباس انتقام آل محمد را از بنی امیه بگیرد هر چند آل محمد صلی الله علیه و آله باز هم بحق خود نمیرسند) و قومی را در اماکن قومی دیگر ساکن گرداند، تا بنی امیه (که آل محمد را از محل و موطن خود پراکنده ساختند)

(۱) منظور بنی عباس است، که مردم آنها را تقویت کردند، تا ریشه ظلم و بیدادگری بنی امیه را قطع کنند، و انتقام اهل بیت و مسلمانان را از آنها بگیرند. ولی چون بنی عباس خود زمام امور را بدست گرفتند، از همان راهی رفتند که بنی امیه میرفتند!

(۲) داستان سیل ارم و سد مأرب واقع در خاک یمن و نقبی که یک موش در آن پدید آورد، و بهشت زندگی آنها را نابود ساخت، در قرآن مجید سوره (سبأ) از آیه ۱۴ تا ۱۹ بیان شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۵۰

خود نیز آواره و سرگردان شوند، و دیگر نتوانند حق دیگران را پایمال کنند «۱» خداوند بوسیله آنها (بنی عباس) ستون دولت بنی امیه را ویران سازد و کاخهایی که (در شام) بنا کردند منهدم کند و کوه و دشت شام از لشکر آنها (بنی عباس) مملو گردد. سوگند بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنچه گفتم واقع خواهد شد گویا صدای شیهه اسبان و فریاد و همهمه مردان آنها را میشنوم! بخدا قسم آنچه در دست (بنی امیه) است (زر و سیم و ثروت و جاه) بعد از آن شکوه و جلال در همه جا آب شود. مانند دنبه گوسفند که روی آتش آب گردد. هر کس از آنها بمیرد. در گمراهی مرده است، مگر اینکه توبه کند. و بسوی خدا باز گردد تا خداوند از تقصیر وی بگذرد. امید است خداوند شیعیان مرا در روز نکبت اینان (بنی امیه یا بنی عباس) از پراکندگی گرد آورد «۲».

کسی را نرسد که در برابر ذات الهی تدبیر امور کند بلکه خیر و ثواب کارها و تدبیر همه امور بسته باراده و مشیت اوست. ای مردم! کسانی که بدون حق منصب امامت را بخود می‌بندند بسیارند. اگر شما بواسطه تلخی حق از آن روی نتابید و خود را خوار نکنید و در نکوهش باطل سستی نشان ندهید، آنها که در شجاعت پبایه شما نمیرسند، بر شما دلیر نمیشوند و اقویا بر شما مسلط نمی‌گردند و پیروی حق را ترک نمی‌کنند و اهل طاعت را از میان

(۱) اشاره بایام سقوط بنی امیه و کشمکش آنها با بنی عباس، بر سر خلافت اسلام است که شیعیان فرصت یافتند پس از سالها محدودیت از گوشه و کنار بسوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام شتافته و با تشکیل انجمن‌هائی از شیعیان تا حدی آزادی بدست آورند و از آن محدودیتها نجات یابند.

(۲) این جمله نیز چنان که علامه مجلسی احتمال داده اشاره بزوال دولت مقتدر بنی عباس و آزادی و اجتماع مجدد شیعیان و بالا گرفتن کار آنهاست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۱

نخواهند برد. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۳۵۱ گفتار ابن ابی الحدید ص: ۳۴۵

ی افسوس که (دوباره) مانند بنی اسرائیل عهد موسی علیه السلام در کار خود حیران و سرگردان میشوید! سوگند یاد میکنم که تحیر شما بعد از من بمراتب بیش از حیرت و سرگردانی بنی اسرائیل خواهد بود (زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان تیه حیران و سرگردان بودند ولی مسلمانان بعد از غضب حق آل محمد و ظلم نسبت باهل بیت عصمت تا ظهور مهدی موعود در امر دین خود حیران می‌مانند) باز هم سوگند یاد میکنم که اگر مدت حکومت بنی امیه بسر رسد شما بدولت باطل دیگری که بعد از آنها خواهد آمد می‌پیونید و بدور آنها اجتماع میکنید و باطل را زنده نموده حق را پشت سر میگذارید! و از کسانی که از همه نزدیک‌تر و در غزوه بدر نخستین جنگ اسلام شرکت داشتند (مقصود خود آن حضرت است که اول مؤمن بخدا و رسول و قهرمان جنگ بدر بود) جدا گشته بآنها که در جهاد با پیغمبر علیه شرک و کفر، دورند (یعنی عباس بن عبدالمطلب و اولاد او) میپیونید.

این را بدانید که اگر حشمت آنها (یعنی بنی عباس) نیز پایان رسد و دولتشان از دست برود، موقع پاداش هر کس نزدیک شود و موعد فرا میرسد. ایام دولت باطل سپری گردد و ستاره دنباله‌دار برای شما از سمت مشرق پیدا شود و ماه تابان برای شما طلوع نماید. پس چون این علائم پدیدار گردد بسوی خدا باز گردید و توبه کنید این را بدانید که اگر از طلوع کننده مشرق پیروی نمائید. شما را به طریقه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله راهنمایی کند و از کوری و کری و گنگی نجات دهد و رنج طلب روزی را از شما برطرف گرداند و این بار گران را از روی دوش شما بردارد. در آن روز کسی از خداوند دور نمی‌شود مگر آنکه از پذیرش حق سر باز زند و ظلم پیشه سازد و بر مردم سخت گیرد، و آنچه را مال او نیست تصاحب کند و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

مؤلف «ستاره دنباله‌دار که از سمت مشرق پیدا می‌شود» از علامات ظهور امام زمان علیه السلام است چنان که خواهد آمد و «ماه تابان برای شما طلوع نماید» ممکن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۲

است کنایه از قائم علیه السلام باشد، و احتمال هم میرود که از علامات ظهور باشد و «طلوع کننده مشرق» برای اینست که ظهور آن حضرت از مکه است که در شرق مدینه قرار دارد. یا اینکه اجتماع سپاهش و توجه آن حضرت برای فتح شهرها و کشورها از «کوفه» است که نسبت بمکه و مدینه در شرق قرار دارد (۱) و نیز در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه میفرماید: (چون قائم ما ظهور کند) هوای نفس را بهدایت و رستگاری برمیگرداند (یعنی گمراهان را براه راست دلالت میکند) و این در زمانی است که هدایت بهوای نفس تبدیل شود. و رأی بقرآن برگردد (تا مردم بجای اظهار رأی از دستور قرآن الهام بگیرند) این در زمانی است که مردم قرآن را برای خود مبدل کنند تا اینکه (قیافه مخوف) جنگ و خونریزی مانند شیر درنده و خشمگین با قوتی هر چه تمامتر بشما روی آورد، و همچون شتری که پستانهای پر شیر دارد (یعنی شربت مرگ) پدید آید که نوشیدن شیر آن نخست شیرین و در پایان، تلخ می‌باشد.

آگاه باشید! آنچه (امروز خبر میدهم) فردا واقع می‌شود، و بزودی با آنچه نمی‌شناسید (یعنی اطلاع ندارید) می‌آید، حاکمی غیر از طبقه حکام و سلاطین کارگردانان را (که زمام امور مردم را در دست دارند) بیدی اعمال و کردارشان کیفر دهد، و زمین آنچه در

دل دارد برای او بیرون آورد، و کلیدهای (شهرهای روی زمین) بوی تسلیم شود. آنگاه روش دادگستری را بشما نشان دهد و آنچه از کتاب (قرآن) و سنت (پیغمبر) ترک شده، همه را زنده گرداند «۲»

باز هم گفتاری از ابن ابی الحدید

مؤلف: ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در شرح یکی از خطبه‌های حضرت میگوید: شیخ ما ابو عثمان و ابو عبیده گفته‌اند از جعفر بن محمد (امام ششم علیه السلام) روایت شده که آن حضرت از پدراناش نقل کرده که فرمود: آگاه باشید! نیکان عترت

(۱) در صفحه ۳۳۶ توضیح دادیم که منظور از شرق در این گونه روایات، شرق نسبی است. ملاحظه میکنید که علامه مجلسی نیز پیش از آنکه سید باب بهوس ادعای امام زمانی بیافتد و گلپایگانی شرق را شیراز و ایران بداند، چگونه معنی کرده است؟! (۲) نهج البلاغه فیض الاسلام صفحه ۴۱۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۳

و پاکان اهل بیت من در کوچکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از هر کس داناتر میباشند. آگاه باشید! ما اهل بیتی هستیم که از چشمه علم خداوند دانا شده‌ایم، و با حکم وی داوری میکنیم، و آنچه میگوئیم از مخبر صادق شنیده‌ایم. پس اگر از آثار ما پیروی کنید، با روشنی ما راه راست را پیدا میکنید. و اگر از ما روی بگردانید خداوند شما را بدست ما خواهد کشت (یعنی با نفرین ما کشته خواهید شد) پرچم حق با ماست. پس هر کس از آن پیروی کند بما پیوسته است و آن کس که از آن دوری نماید بهلاکت افتد.

گرفتاری هر مؤمنی بوسیله ما تدارک می‌شود و بخاطر ما طوق بندگی از گردن‌ها گشوده گردد.

سپس ابن ابی الحدید میگوید: «این سخنان اشاره بمهدی موعود است که در آخر الزمان ظاهر می‌شود. اکثر محدثین معتقدند که وی از اولاد فاطمه علیها السلام است، علمای ما معتزله هم منکر او نیستند و در کتابهای خود تصریح بذکر وی نموده و بزرگان محدثین آنها اعتراف دارند. جز اینکه بعقیده ما او هنوز متولد نشده است بلکه بعدها متولد می‌شود، سایر محدثین اهل سنت نیز همین عقیده را دارند!» (۱) قاضی القضاة «۲» از کافی الکفاة اسماعیل بن عباد «۳» بسند متصل از امیر المؤمنین

(۱) چنان که گفتیم این طور نیست، بسیاری از علمای سنی و بزرگان آنها مهدی را غائب و فرزند امام عسکری میدانند، و مثل شیعه عقیده دارند روزی ظاهر می‌شود و دنیا را پر از عدل و داد میکند چنان که در مقدمه کتاب توضیح دادیم.

(۲) مقصود قاضی عبد الجبار معتزلی متوفی بسال ۴۱۵ پیشوای علمای معتزله عصر خود می‌باشد.

(۳) کافی الکفات صاحب بن عباد طالقانی یا اصفهانی، وزیر دانشمند شیعی مذهب است که از وزرای نامی و با کفایت پادشاهان آل بویه است، او قاضی عبد الجبار را از بغداد به ری طلبید، و بامر قضا منصوب داشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۴

علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مهدی از اولاد حسین است، سپس اوصاف او را بیان کرد و فرمود: پیشانیش روشن و بینیش باریک، شکمش عریض، رانش پهن، میان دندانهایش باز و خالی در ران راستش میباشد. این حدیث را عینا عبد الله بن قتیبه «۱» نیز در کتاب «غریب الحدیث» آورده است.»

*** مؤلف: در پایان این باب چند شعر زیر در باره امام زمان عجل الله فرجه از دیوان منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام نقل

می‌شود:

بنی اذا ما جاشت التُّرك فانظروا لایة مهدیٰ یقوم فیعدل
و ذلّ ملوک الأرض من آل هاشم و بویع منهم من یلدّ و یهزل
صبی من الصّبیان لا رأی عنده و لا عنده جدّ و لا هو یعقل
فتمّ یقوم القائم الحقّ منکم و بالحقّ یأتیکم و بالحقّ یعمل
سمی نبیّ الله نفسی فداؤه فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا

*** یعنی: فرزندان من! هنگامی که قبائل ترک بحرکت درآمدند، منتظر سلطنت مهدی باشید که قیام می‌کند و بعدل حکومت مینماید. پادشاهان دودمان هاشم خوار گردند (گویا مقصود بنی عباس است) بجهای که نه رأی و نه تدبیر و نه عقل دارد بسطنت رسد و افراد عیاش و بی‌مصرف با او بیعت کنند، آنگاه قائم بحق از دودمان شما قیام کند او بحقیقت بیاید و بحق عمل نماید. او همان پیغمبر خداست. جان من فدای او باد فرزندانم! او را خوار مسازید و با شتاب او را بپذیرید.

(۱) ابن قتیبه متوفی بسال ۲۷۶ مؤلف کتابهای «الامامه و السیاسه» و «عیون الاخبار» و «غریب الحدیث» از دانشمندان معروف اهل تسنن است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۵

باب هشتم روایاتی که در باره مهدی موعود جهان از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام رسیده است

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از ابو سعید عقیصاء روایت میکند که چون حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد و مردم نزد وی می‌آمدند، عده‌ای حضرتش را از صلح با معاویه سرزنش کردند، فرمود: وای بر شما! نمیدانید مقصود من چه بود صلح من با معاویه از آنچه آفتاب بر آن میتابد و غروب میکند، برای شیعیانم بهتر است. نمیدانید که من امام شما هستم و اطاعت از فرمان من بر شما واجب است، و بفرموده پیغمبر یکی از دو آقای اهل بهشت میباشم؟ «۱» گفتند چرا، میدانیم فرمود: نمیدانید، که چون خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد، و آن کودک را بقتل رسانید و دیوار را استوار نمود «۲» باعث خشم موسی بن عمران علیه السلام شد که حکمت آن کار بر او پوشیده بود ولی نزد خداوند عمل خضر کاری موافق حکمت و صحیح بود؟
نمیدانید (چنین مقدر شده) که هر یک از ما ائمه سازش با سلطان زمانش را به گردن میگیرد، جز قائم ما که عیسی روح الله پشت سر او نماز میگذارد و خداوند ولادت او را از مردم پوشیده میدارد! و خود وی از نظرها پنهان خواهد شد تا چون ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد.

(۱) اشاره است بروایت متواتر:

انّ الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنّة.

(۲) اشاره بدستان موسی و خضر و آیات ۵۹ تا ۸۲ سوره کهف است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۶

(و مجبور نشود در برابر سلاطین زمانش سکوت نموده با آنها بیعت و سازش کند) او فرزند نهمی برادرم حسین پسر فاطمه بانوی بانوان است، خداوند در طول غیبت عمر او را طولانی گرداند آنگاه با قدرت کامله خود بصورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد ظاهر سازد. تا همه بدانند که: خداوند بر همه چیز توانا است.

و نیز در آن کتاب از امام صادق علیه السلام از آن حضرت روایت نموده که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: پسر نهمین من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران دارد و او قائم ما اهل بیت است که خداوند در یک شب کار او را اصلاح میکند (وسائل ظهور او را فراهم می‌آورد و یاران او را نزد او گرد آورد).

نیز در آن کتاب از عبد الله بن زبیر روایت نموده که گفت: شنیدم امام حسین علیه السلام می‌فرمود: قائم این امت نهمین فرزند من است و هم او است که از نظرها غائب شود و در حال حیات ارثش را تقسیم میکنند «۱» و نیز در کمال الدین از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمود: ما دوازده مهدی داریم. اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آنها نهمین فرزند من است، او امامی است که قیام بحق می‌نماید خداوند زمین را پس از آنکه (با کفر و بیدینی اهلش) مرده باشد، بوسیله او زنده میکند و هم بوسیله او دین حق (اسلام) را بر همه ادیان غالب می‌گرداند، هر چند مشرکان نخواهند. او غیبتی دارد که در آن مردم بسیاری از دین برمیگردند. و گروهی دیگر بر دین حق (اسلام) ثابت باشند. برخی (از روی سرزنش) بآنها میگویند: اگر راست میگوئید موقع ظهور امام زمان شما چه وقت است!؟

اما ان الصابر فی غیبتة علی الأذی و التکذیب بمنزلة المجاهد بالسيف بین یدی رسول الله.
آگاه باشید آنها که در غیبت وی با تحمل رنجها و تکذیب بی‌دینان بر عقیده

(۱) با اینکه امام زمان (ع) بعد از رحلت پدر بزرگوارش زنده بود، ما ترک امام حسن عسکری (ع) را به برادرش جعفر کذاب و مادرش تقسیم نمودند (المقالات و الفرق سعد بن عبد الله اشعری)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۷

خود ثابت میمانند، مثل کسانی هستند که با شمشیر در رکاب رسول خدا جهاد کردند!

همچنین در کمال الدین از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت: از حسین بن علی (ع) شنیدم می‌فرمود: اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند، تا مردی از اولاد من قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، این طور از پیغمبر شنیدم.

هم در آن کتاب از عیسی خشاب نقل کرده که گفت به حسین بن علی علیه السلام عرض کردم: صاحب الامر شما هستید؟ فرمود: نه! صاحب الامر کسی است که از اهل و وطن دور و مهجور، پدرش را کشته‌اند و او خونخواهی نکرده است. کنیه‌اش کنیه عمویش «۱» می‌باشد و هشت ماه شمشیرش را روی دوشش گذاشته است.

در غیبت شیخ طوسی از عبد الله بن شریک حدیث مفصلی نقل میکند که مختصر آن اینست: امام حسین (ع) از کنار جماعتی از بنی امیه که در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند گذشت و رو بآنها کرد و فرمود: بدانید که بخدا قسم! عمر دنیا پایان نمیرسد تا اینکه خداوند مردی از نسل من برانگیزد و هزار نفر از شما را بقتل رساند و با آن هزار نفر دیگر و با آن هزار نفر نیز هزار نفر دیگر! من عرض کردم: فدایت شوم اینان اولاد فلان و فلان میباشند و باین تعداد که فرمودید نمیرسند. فرمود: در آن زمان از صلب هر یک از بنی امیه عده‌ای بسیار خواهند بود و بزرگ آنها نیز از خودشان می‌باشد «۲».

(۱) در پاورقی صفحه ۳۰۴ نوشتیم که چون این گونه روایات مخالف روایات کثیره شیعه و سنی است که می‌فرماید کنیه‌اش کنیه پیغمبر است، اعتبار ندارد و گفتیم که بر فرض صحت، حتما اشتباهی از طرف راوی یا کاتب روی داده، شاید (کنیه کنیه عمه) لفظ «عمه» در اصل «جده» بوده و اشتباه ضبط شده است.

البته این احتمال هم هست که کنیه عموی امام زمان هم مثل کنیه پیغمبر ابو القاسم بوده است.

(۲) مقصود سفیانی است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۸.

باب نهم روایاتی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد شده است

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از ابو حمزه ثمالی روایت میکند که امام زین - العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آیه شریفه وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ «۱» یعنی: خویشان انسان برخی بر برخی دیگر مقدم میباشند در باره ما نازل گردیده وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ «۲» یعنی: خداوند امامت را در نسل حسین علیه السلام تا روز قیامت برقرار داشته است و فرمود: قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی تر میباشد.

غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است و غیبت دومی چندان طولانی می - گردد که اکثر آنها که بوی عقیده دارند منحرف میگردند و جز کسانی که یقین قوی و معرفت صحیح دارند و از آنچه بآنها دستور داده‌ایم در خود ناراحتی و تنگی نمی‌بینند، و تسلیم ما اهل بیت میباشند، کسی بر این عقیده ثابت نمی‌ماند.

مؤلف: آنچه امام علیه السلام میفرماید «غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است» شاید اشاره باختلاف احوال حضرت در طول غیبتش باشد که شش روز کسی جز افراد مخصوص بستگان آن حضرت از ولادتش اطلاع حاصل نکردند، سپس بعد از شش ماه سایر خواص هم مطلع شدند و بعد از شش سال موقع وفات پدر بزرگوارش بسیاری از مردم پی بوجود آن سرور بردند.

(۱) سوره انفال آیه ۷۴

(۲) زخرف ۲۷

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۵۹.

یا اشاره باین است که بعد از نیل بمنصب امامت تا ۶ روز کسی مطلع نگردید و بعد از شش ماه مردم دانستند که امام دوازدهم کیست، آنگاه پس از شش سال و خورده‌ای محرز و سفرای آن حضرت معلوم گردید. بنظر من این مطلب اشاره بزمان‌های مختلفه غیبت وی میباشد که از نظر علم الهی قابل بداء است (یعنی ممکن است واقع نشود) مؤید این مطلب روایتی است که کلینی رضوان الله علیه از اصبع بن نباته در حدیثی طولانی که برخی از آن در باب هفتم گذشت از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده است.

از جمله اینکه اصبع گفت: یا امیر المؤمنین حیرت مردم و غیبت مهدی (ع) چقدر طول میکشد؟ فرمود: شش روز و شش ماه و شش سال. اصبع عرضکرد: یا امیر المؤمنین! این مطلب شدنی است؟ فرمود: بلی! همچنان که تا کنون خلق شده و تو اطلاع نداری! ای اصبع! اینان برگزیدگان این امت هستند که با برگزیدگان نیکان این عترت طاهره میباشند. عرضکرد: یا امیر المؤمنین! بعد از آن چه خواهد شد؟

فرمود: آنگاه خدا آنچه خواهد میکند! چه ذات الهی را بداهها و ارادهها و مقصودها و نهایت‌هاست ...

این روایت بخوبی میرساند که آنچه در غیبت امام زمان گفته شد: شش روز و شش ماه و شش سال ... قابل بداء است و تردیدی که در روایت است قرینه آن میباشد.

و الله يعلم.

و نیز در کمال الدین از سعید بن جبیر از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: قائم ما ولادتش بر مردم پوشیده میماند تا جایی که میگویند هنوز متولد نشده است «۱»

(۱) در صفحه ۳۴۰ و ۳۴۶ از ابن ابی الحدید نقل شد که وی گفته است: اهل سنت عقیده دارند مهدی موعود هنوز متولد نشده است. این یکی از علائم فکر دوربین ائمه طاهرین و اخبار غیبیه آن ذوات مقدسه علیهم السّلام است، که حق کشی فرقه‌ای از مسلمین را پیشبینی کرده‌اند و قرن‌ها قبل از آن خبر داده‌اند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۶۰

شیخ مفید در کتاب «مجالس» از ابو خالد کابلی روایت نموده که گفت:

امام علی بن الحسین بمن فرمود: ای ابو خالد! فتنه‌هایی پدید خواهد آمد که مانند شب ظلمانی تاریک باشد. کسی از آن فتنه‌ها نجات پیدا نمی‌کند مگر آنان که خداوند از آنها پیمان گرفته (که در راه حفظ ایمان پیوسته ثابت بمانند) آنها چراغهای هدایت و چشمه‌های دانش میباشند.

پروردگار آنها را از هر فتنه و آشوب تاریک نجات خواهد داد. گویا صاحب- الامر را میبینم که بر بالای نجف شما واقع در پشت کوفه با سیصد و اندی مرد برآمده، در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در جانب چپ و اسرافیل در جلو او قرار دارند پرچم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را باهتزاز در آورده و آهنگ قومی نمیکنند جز این که آنها را بدیاری عدم بفرستد «۱»

(۱) در روایات باب علائم ظهور از نظر خوانندگان خواهد گذشت که امام زمان (ع) نخست در مکه ظاهر می‌شود، و سپس با سیصد و سیزده نفر از یارانش بمدینه آمده و از آنجا به نجف و کوفه می‌آیند و چون سپاهش بده هزار نفر رسید، قیام میکند، و خراسان و شام و قسطنطنیه، و فلسطین و زنگبار، و حجاز و یمن و دیگر نواحی جهان را (چنان که در خطبه معروف به «بیان» ذکر شده) فتح میکند و شرق و غرب عالم را در زیر لوای اسلام در می‌آورد. علی هذا آنها که عقیده بامام زمان شیرازی، یا پیغمبر مازندرانی جانشین او دارند، تنها بقاضی نروند و این گونه روایات را هم بخوانند و بیاندیشند که آیا این امام زمان آمده و رفته است؟.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۶۱

باب دهم روایاتی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیده است

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از ابو الجارود نقل میکند که گفت: امام محمد باقر علیه السلام بمن فرمود: ای ابو الجارود! موقعی که اوضاع روزگار دگرگون شود و مردم بگویند: قائم آل محمد مرده یا هلاک شده، یا بگویند بکدام بیابان رفته است، و آنها که خواستار نابودی او میباشند بگویند: کسی که استخوانهایش پوسیده چگونه ظهور میکند؟! شما بظهور وی امیدوار باشید، و چون بشنوید که ظهور نموده بسوی وی بشتابید و لو با خزیدن از روی برف باشد «۱»! در غیبت نعمانی نیز از احمد بن هوذه نهانندی از ابو الجارود آن را نقل کرده است.

نیز کمال الدین از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که گفت: از آن حضرت شنیدم فرمود: نزدیک‌ترین و داناترین و مهربان-ترین مردم بخداوند متعال، محمد و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند. پس از هر راهی که آنها میروند شما هم بروید و از هر کس کناره گرفتند شما نیز کناره بگیرید. مقصودم از ائمه امام حسین علیه السلام و فرزندان اوست. زیرا حق در خاندان آنهاست و جانشینان حقیقی پیغمبر آنها میباشند و امامان از آنها خواهند بود.

پس هر جا آنها را به بینید پیروی کنید. اگر روزی هیچ کس از اولاد امام حسین را

(۱) این روایت پاسخ گویائی برای منکرین طول عمر امام زمان (ع) است. زیرا امام باقر (ع) تقریباً ۱۵۰ سال قبل از ولادت آن حضرت و هزار سال بعد از ولادت وی این موضوع را میدانسته و از آن خبر داده - توضیح اینکه این روایت در کمال الدین صدوق است که هزار و سه سال پیش در گذشته است!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۶۲

نبینید، از خداوند روشنائی کسب کنید و بطریقه‌ای که عمل میکنید (مذهب تشیع توجه نموده از آن پیروی نمائید و هر که (از طایفه شیعه) را دوست داشتید، دوست بگیرید و هر آن کس را که دشمن میدارید، با چشم دشمنی نگاه کنید که بزودی فرج امام زمان فرا میرسد.

همچنین در آن کتاب از معروف بن خزبوذ نقل میکند که گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: فضائل خودتان را برای من بیان فرمائید! حضرت فرمود ما بمنزله ستارگان میباشیم که چون ستاره‌ای پنهان شود ستاره دیگر که محل امن و امان و سلم و اسلام و فاتح و مفتاح است، پدیدار گردد. موقعی که اولاد عبدالمطلب (بنی عباس) بر شهرها مسلط شوند و کسی چیزی را تمیز ندهد، خداوند صاحب الزمان را ظاهر گرداند، پس شما ذات الهی را ستایش کنید، خداوند او را میان صعب ذلول مخیر میکند. عرض کردم: او کدام را انتخاب خواهد کرد؟ فرمود: او صعب را انتخاب میکند.

مؤلف: «کسی چیزی را تمیز نمیدهد» یعنی هیچ کس امام نمی‌شناسد مقصود اینست که مردم از بی تمیزی میان کمال و غیر آن فرق نمیگذارند. چو امام در میان آنها ظاهر نیست (که سطح افکار مردم را بالا ببرد و آنها بتوانند خوب بد را از هم تمیز بدهند) و «صعب را انتخاب میکند» اشاره است بدو قطعه ابری بنام صعب و ذلول که خداوند اسکندر ذو القرنین را برای انتخاب یکی از آنها مخیر گردانید و او ذلول را انتخاب کرد و صعب را برای قائم ما گذاشت چنان که خواهد آمد.

و هم کمال الدین از ابراهیم بن عطیه و او از ام هانی ثقفیه روایت میکند که وی گفت: بحضرت امام پنجم علیه السلام عرض کردم: آقای من! یک آیه از قرآن مجید در دلم خطور کرده که معنی آن مرا ناراحت نموده، فرمود: ام هانی! سؤال کن عرض کردم، آیه *فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ* است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۶۳

فرمود: ای ام هانی چه مسأله خوبی از من پرسیدی؟ مقصود از این آیه مولودی است که در آخر الزمان خواهد آمد و او مهدی این عترت طاهره است. او راست حیرت و غیبتی که مردمی بوسیله آن گمراه گردند و گروهی هدایت شوند خوش بحال تو اگر او را درک کنی و خوشا حال کسی که او را می‌بیند. «۱»

(۱) این حدیث و ترجمه آیه در صفحه ۲۵۸ گذشت. در آنجا نوشتیم که این آیه و روایت نیز مورد دستبرد فرقه بهائی قرار گرفته، و با تردستی مخصوصی بفتح خود معنی کرده‌اند.

میرزا ابو الفضل گلپایگانی بزرگترین مبلغ بهائی در کتاب «فرائد» این حدیث را جزو ادله نقلیه برای اثبات اینکه میرزا علی محمد باب شیرازی متولد در سال ۱۲۳۵ هجری، همان مهدی موعود است، دانسته است.

در کتاب (بهائی چه میگوید؟) جلد اول صفحه ۸۹ در پاسخ گلپایگانی مینویسد: «مقدمتا میگویم بعضی را عقیده چنین بوده که مهدی موعود همان عیسی بن مریم (ع) است که قبل از خاتم انبیا بدنیا آمده و سپس غیبت نموده و در آخر الزمان مجددا ظهور کرده و باصلاح جهان قیام مینماید (رجوع کنید بصفحه ۳۰۹ این کتاب) و اینک در مقام جواب استدلال گلپایگانی میگویم: اما بحسب عقیده اهل بها (!) که پس از گذشتن هزار سال دیگر از زمان حسین علی بهاء، باز هم مظهر امری از جانب خدا پیدا خواهد شد، بلکه بهمین قسم بعد از آنهم باز ظهورات آخری الی ما لا نهاییه خواهد بود، پس سنوات تولد سید باب هم در آخر الزمان

نخواهد بود (!) و اما بحسب عقیده ما مسلمان‌ها که محمد بن عبد الله (ص) خاتم انبیاء است، بنا بر این از سنوات پیدایش آن حضرت را به بعد میتوان آخر الزمان گفت، و از این جهت آن حضرت را هم پیغمبر آخر الزمان گفتند. بنا بر این - حجه - بن الحسن العسکری هم مولود آخر الزمان خواهد بود و مراد از کلام امام باقر علیه السلام که در تفسیر بِالْخُنْسِ الْجَوَارِ الْكُنْسِ فرموده (هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی من هذه العتره)

اینست که معنی و مصداق حقیقی (بِالْخُنْسِ الْجَوَارِ الْكُنْسِ) مهدی موعود است و او مولود در ازمنه سابقه بر خاتم انبیاء و از عترت پیشینیان که قبل از خاتم انبیا در دنیا متولد شده باشد (مثلا عیسی بن مریم چنان که بعضی توهم نموده‌اند) نیست.

بلکه او مولود در آخر الزمان (یعنی ازمنه نبوت خاتم انبیاء) و مهدی از این عترت (یعنی عترت و ذریه خاتم انبیاء - ص) میباشد. پس حدیث مزبور بر معتقد مسلمانها منطبق میگردد بلکه چون (خنوس) و (کنوس) مصدر الخنس و الکنس بر حسب لغت بمعنی پس رفتن و پنهانی و اختفاء است، و امام باقر (ع) نیز در حدیث فرموده که:

له حیره و غیبه

(مردم در طول عمر او متحیر میشوند و از نظرها غائب میگردد) از این جهت انطباق حدیث تنها بر معتقد مسلمانها تأیید میگردد» سپس مؤلف (بهائی چه میگوید)، توضیح بیشتری میدهد که خلاصه آن بدین قرار است:

بفاصله یک حدیث، باز در بحار حدیث دیگری ام هانی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه (بوی فرمود:

یا ام هانی امام یخنس نفسه حتی یقطع عن الناس علمه سنه ستین و مأتین ثم یدو کالشهاب الواقد فی اللیله الظلماء».

یعنی: ای ام هانی! مقصود از الخنس الجوار الکنس (ستاره‌ای که حرکت نموده و پنهان می‌شود) امامی است که در سال ۲۶۰ (هجری) خود را پنهان میکند تا خبر وی بمردم نرسد (و ندانند کجاست) آنگاه مانند ستاره درخشان در شب تاریک، ظاهر می‌شود. این دو حدیث که در تفسیر این آیه شریفه رسیده است با مهدی موعود که بعقیده شیعه قبل از سال ۲۶۰ متولد شده و از آن تاریخ از نظر دشمنان و بواسطه مصالح دیگر غائب گردیده است، کاملاً منطبق میباشد و هیچ گونه تناسبی با پندار بابی‌ها و بهائیه‌ها و ازلیها، ندارد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۶۴

و هم در کتاب مزبور از ابو ایوب مخزومی نقل کرده که امام محمد باقر (ع) در باره جانشینان شایسته پیغمبر گفتگو میفرمود چون بآخرین آنها رسید فرمود:

دوازدهمی آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد. (اگر او را دیدی) طریقه وی و قرآن کریم را پذیرا!

و در غیبت نعمانی از اسید بن ثعلبه از ام هانی روایت نموده که گفت: از آن حضرت پرسیدم معنی فَلَإِ أَقْسِمُ بِالْخُنْسِ چیست؟ فرمود: ای ام هانی او امامی است که از

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۶۵

نظرها غائب گردد و مردم اطلاعی از وی نداشته باشند. و این در سنه ۲۶۰ خواهد بود. آنگاه مانند شعله‌ای روشن در شب تاریک پدیدار گردد، اگر آن زمان را درک کنی شادمان خواهی بود.

و نیز در غیبت نعمانی از محمد بن اسحاق مانند آن را روایت کرده جز آنکه در اینجا میگوید: مانند شعله‌ای که در شب تاریک بدرخشد، ظاهر شود.

نیز غیبت نعمانی از معروف بن خزبوذ از آن حضرت روایت میکند که فرمود:

ستارگان شما مانند ستارگان آسمان است که چون ستاره‌ای پنهان شود، ستاره دیگری طالع گردد، تا موقعی که با انگشتان دست و اشاره ابرو بوی نگاه کنید (یعنی در صدد گرفتن و کشتن و باشید) خداوند او را از نظر شما غائب گرداند سپس اولاد عبد المطلب

(بنی عباس) بر همه جا استیلاء یابند و هرج و مرج پدید آید (و کسی امام خود را نشناسد) پس چون ستاره برای شما طلوع کند حمد خدا را بجا آورید.

همچنین در آن کتاب از عبد الله بن عطا نقل کرده که گفت بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرض کردم: شیعیان شما در عراق بسیارند بخدا قسم در خاندان شما کسی بپایه شما نمیرسد. پس چرا قیام نمی فرمائید؟ «۱» این روایت در کتاب غیبت نعمانی نیز نقل شده.

هم در آن کتاب از عبد الله بن عطا روایت نموده که گفت: بآن حضرت عرض کردم:

راجع بقائم بما اطلاع دهید فرمود: بخدا قسم من قائم نیستم و کسی که گردنهای بسوی وی افراشته میدارید (یعنی منتظر ظهور او هستید) و ولادتش بر مردم پوشیده است، نمیباشم. عرض کردم: بکی اشاره فرمودید؟ فرمود: بآن کس که پیغمبر خدا بوی اشاره فرمود.

و هم در کتاب مزبور از ابو الجارود روایت نموده که گفت: شنیدم امام محمد باقر (ع) میفرمود: ما و شما پیوسته بحالت انتظار بسر خواهیم برد تا گاهی کک خداوند برای این کار کسی را برانگیزد که ندانید آفریده شده است یا نه! نعمانی

(۱) در صفحه ۲۳۹ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۶۶

این روایت را بسند دیگر هم نقل کرده است.

همچنین در آن کتاب از ابو الجارود نقل میکند که آن حضرت فرمود: پیوسته گردنهای خود را بسوی یکی از مردان ما، دراز نموده و میگوئید: این همان صاحب الامر است و بعد از چندی می بینید که وفات می یابد، تا زمانی که خداوند برای این کار کسی را برانگیزد که ندانید متولد و آفریده شده یا نه! در آن کتاب این حدیث بسند دیگر هم آمده است.

نیز از آن حضرت روایت نموده که فرمود: گویا می بینم شما (شیعیان در جستجوی قائم ما) بالا روید کسی را نبینید و پائین بیاید کسی را پیدا نکنید.

و نیز در غیبت نعمانی از غیبت شیخ مفید از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که گفت: روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) بودم. چون مجلس خلوت شد، فرمود: ای ابو حمزه! یکی از اموری که حتما تحقق می یابد و با قلم قضا نوشته شده است، قیام قائم ماست. هر کس در آنچه میگویم شک کند، کافر از دنیا میرود آنگاه فرمود: پدر و مادرم فدای او که نامش نام من و کنیه اش کنیه من و هفتمین فرزند من است. زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

ای ابو حمزه! هر کس او را درک نماید و مانند پیغمبر و علی (ع) از وی پیروی کند، بهشت بر او واجب می شود. و هر کس تسلیم فرمان وی نشود بهشت بر او حرام گردد و جایگاهش آتش خواهد بود و چه بد است آتش برای ستمگران! سپس فرمود: بحمد الله آیه شریفه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ «۱» یعنی: تعداد ماهها در کتاب خداوند دوازده ماه است، گفته مرا روشن و آفتابی کرده است. چه مقصود، ماههای محرم و صفر و ربیع و غیره نیست.

(۱) سوره توبه آیه ۳۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۶۷

زیرا خداوند بعد میفرماید: ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این ماهها دین پایدار میباشند، در صورتی که یهود و نصارا و گبران و سایر مردم و ملل دوست و دشمن، همه این ماهها را میشناسند و بنام می‌شمارند (بنا بر این دانستن آنها دین پایدار نیست) بلکه مقصود ما ائمه هستیم

که دین خداوند بوجود ما پایدار است. «۱»

یکی از چهار ماه محترم سال، امیر المؤمنین (ع) است که خداوند نام علی را از نام «العلی» خود مشتق گردانید، چنان که نام محمد را از «محمود» نام دیگر خود مشتق نمود و سه نفر از نواده گان او نامشان علی است، علی بن الحسین و علی بن موسی و علی بن محمد، و این اسم که از نام خداوند اشتقاق یافته محترم است.

(۱)

چنان که هست فلک را دوازده تمثال که آفتاب بر آن دور میکند مه و سال بر آسمان ولایت دوازده برجند چو آفتاب نبوت همه بر اوج کمال قضا چو آینه نور احمدی میریخت بریخت ز آینه او دوازده تمثال ستارگان سپهر ولایت شرفند که ایمنند ز نقصان و احتراق و وبال ز آفتاب نبوت صدور این انجم مثال صورت تفصیل آمد از اجمال مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۶۸

باب یازدهم روایاتی که از حضرت امام جعفر صادق (ع) راجع بامام زمان (ع) رسیده است

صدوق (ره) در کمال الدین و علل الشرائع از سدیر روایت میکند که گفت:

از حضرت امام جعفر صادق (ع) شنیدم میفرمود: در زندگانی قائم ما سنتی از یوسف (ع) است. من عرض کردم: مثل اینکه شما از حیرت یا غیبتی خبر میدهید؟ فرمود از این امت، جز خوک صفتان کسی امثال این کارها را دور نمیداند. برادران یوسف، اولاد انبیاء بودند، مع هذا یوسف برادرشان را در معرض خرید و فروش در آوردند و (بعد از آنکه یوسف عزیز مصر شد و برادران برای تأمین روزی بمصر آمدند) با وی گفتگو نمودند و او را نشناختند. تا آنکه یوسف (ع) گفت: من همان یوسف هستم. با این وصف چگونه این امت ملعونه منکر میشوند که خدای عزّ و جلّ در وقتی از اوقات حجّت خود را پنهان بدارد؟ پادشاه مصر یوسف را دوست میداشت و فاصله بین او و پدرش یعقوب هیچده روز راه بود و اگر اراده خداوند تعلق میگرفت قادر بود که جای یوسف را نشان دهد.

چون مژده یوسف به یعقوب (ع) رسید، از راه بیابان باتفاق پسرانش مسافت میان (کنعان و مصر) را نه روزه طی کرد. بنا بر این چگونه این امت باور نمیدارند که حجت خدا مانند یوسف در بازارها و اماکن آنها آمد و رفت کند و در عین حال او را شناسند، تا زمانی که خداوند فرمان دهد که خود را بشناساند. چنان که بیوسف فرمان داد و در وقتی که برادرانش گفت: آیا میدانید موقعی که جاهل بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟ یوسف خود را معرفی کرد، و برادران گفتند: آیا تو یوسفی؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۶۹

گفت: آری من یوسفم و این (بن یامین) هم برادرم میباشد.

و نیز شیخ صدوق (ره) در علل الشرائع از سدیر نقل میکند که امام جعفر صادق (ع) فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدت آن طولانی خواهد شد. عرض کردم: یا ابن رسول الله برای چه غیبت میکند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ اراده نموده که علائم تمام انبیاء را در مدت غیبتشان، در باره او نیز عملی گرداند، ای سدیر! قائم ناچار از آن است که برابر مدت غیبت تمام پیغمبران، غیبت کند چنان که خداوند در قرآن میفرماید: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ یعنی هر سنتی که قبل از شما بوده در این امت نیز جاری است. و نیز صدوق علیه الرحمه در «امالی» از آن حضرت نقل میکند که در باره امام زمان عجل الله فرجه این شعر را فرمود:

لكلّ اناس دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدّهر یرظهر

*** یعنی: هر گروهی از مردم دولتی دارند که انتظار آن را میکشند و دولت ما نیز در آخر الزّمان ظاهر میگردد.

در کمال الدین از صفوان بن مهران از آن سرور روایت نموده که فرمود:

هر کس تمام ائمه طاهرین را تصدیق کند ولی منکر وجود مهدی موعود باشد مثل این است که اعتقاد بتمام پیغمبران داشته باشد ولی منکر نبوت پیغمبر اسلام شود.

عرض شد یا ابن رسول الله! مهدی کیست، آیا او از فرزندان شماست؟ فرمود:

پنجمین نفر از اولاد هفتمین امام است. او از نظر شما غائب شود و جایز نیست نامش را ببرید (۱)

(۱) در پاورقی صفحه ۲۳۶ راجع به منع از بردن نام مخصوص امام زمان (ع) سخن گفتیم در اینجا باز هم متذکر میشویم که برخی از علما و محدثین گذشته ما از قبیل شیخ صدوق و علامه مجلسی و اخیراً محدث نوری و دیگران این گونه روایات را حمل بر ظاهر نموده و ذکر نام حضرت را مطلقاً قبل غیبت و بعد از آن حرام میدانند ولی عده دیگر آن را مکروه دانسته‌اند. بطوری که در نجم الثاقب مینویسد: این موضوع در زمان شیخ بهائی و میر داماد دو دانشمند بزرگ شیعه مورد بحث و گفتگو واقع شد، و هر کدام نظری ابراز نموده و جمعی هم بطرفداری هر یک برخاسته و کار بالا گرفت! ما نوشتیم که از مجموع روایات استفاده می‌شود که اصرار و تأکیدی که در این خصوص رسیده، مربوط بایام ولادت آن حضرت و بعد از آن پیش از غیبت کبری بوده است. دانشمند نامی «سعد بن عبد الله اشعری» قمی متوفای بسال ۲۹۹ یا ۳۰۱ در کتاب ارجدار «المقالات و الفرق» که اخیراً منتشر شده و بدست ما رسیده است ضمن بحث از عقیده شیعه امامیه در باره حضرت مهدی حجت بن الحسن العسکری (ع) (صفحه ۱۰۵) مینویسد وقتی امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام از اینکه مشهور شوند و نام آنها را ببرند بخاطر حفظ از دشمنان و رعایت تقیه جلوگیری نموده‌اند، چگونه جایز است که ما در این زمانها (ایام ولادت و کودکی امام زمان) ترک تقیه کنیم و با اینکه میدانیم دشمن سخت در جستجوی آن حضرت است و کاملاً مراقبت دارند و حکومت بر آنها ستم روا میدارد، نام حضرت را ببریم و از محل وی سخن بگوئیم؟ بنا بر این باید بگذاریم حضرت مخفی بماند تا خود وی و دوستانش و دوستان پدرش از خطر محفوظ بمانند» و بنقل محدث نوری در نجم الثاقب باب دوم، حسن بن موسی نوبختی فیلسوف و دانشمند نامی شیعه متوفی بسال ۳۰۰ یا ۳۱۰ نیز در کتاب «الفرق و المقالات» مینویسد: و لا یجوز ذکر اسمه و لا السؤال عن مکانه حتّی یؤمن بذلك یعنی: جایز نیست نام آن حضرت برده شود و از محل وی سؤال شود، تا از خطر محفوظ بماند. این همان معنی است که بعقیده ما منع از ذکر نام حضرت مربوط بزمان تقیه، یعنی ایام ولادت و غیبت صغرای حضرت است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۰

در آن کتاب این روایت بسند دیگر نیز از آن حضرت روایت شده است.

نیز در کمال الدین آورده است که امام ششم فرمود: هنگامی که سه اسم متوالی در میان ما ائمه پیدا شود: محمد و علی و حسن، چهارمی آنها قائم است (۱). نیز

(۱) این اسامی مبارک، نام چهار امام بوده که پی در پی برای پدر و پسر نامگذاری شده بود. امام نهم محمد تقی، و امام دهم علی النقی، امام یازدهم حسن العسکری، سپس چهارمی باز بنام اول که نام پیغمبر است، موسوم گردید، و این خود یکی از بهترین علائم مهدی موعود جهان بعقیده شیعه امامیه است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۱

در آن کتاب و غیبت شیخ مانند این روایت باسناد دیگر هم نقل شده است.

همچنین در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم و عرض کردم: آقا! ممکن است جانشین خودتان را معرفی فرمائید؟ فرمود: ای مفضل امام بعد از من فرزندانم موسی است و امامی که همه آرزو دارند ظهور کند (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است.

هم در کمال الدین از ابراهیم کرخی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت صادق نشسته بودم امام موسی بن جعفر (ع) که جوانی نوری بود، وارد شد. من برخاستم و او را بوسیدم و نشستم. حضرت صادق (ع) فرمود: ای ابراهیم! بعد از من امام تو این است. بدان که در باره امامت او قومی گمراه شوند و جماعتی سعادت‌مند گردند خدا قاتل او را لعنت نماید و عذابش را زیاد کند.

آگاه باش که خداوند کسی را که در زمان خود بهترین اهل زمین است از نسل وی بوجود آورد (یعنی امام رضا-ع). او همانم جدش (امیر المؤمنین) و وارث علم و احکام و فضائل او و معدن امامت و سرچشمه حکمت است. ستمگری از اولاد فلان (مقصود مأمون عباسی است) بعد از مشاهده کارهای عجیب وی (معجزات حضرت رضا) از روی حسد او را بقتل رساند. ولی خداوند آنچه اراده کرده عملی میکند هر چند مشرکین نخواهند.

خداوند از نسل او بقیه مهدیان دوازده‌گانه را پدید آورد و لطف خود را در باره آنها تکمیل نموده و هر کدام وفات کنند در بهشت مقدس خود جای دهد. هر کس بوجود امام دوازدهم معتقد باشد، مانند اینست که شمشیر برهنه بدست گرفته و در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت دفاع نموده است.

راوی میگوید: در آن هنگام مردی از دوستان بنی امیه وارد شد حضرت سخن را قطع فرمود، بعد از آن دوازده بار بخدتمتش رسیدم تا مگر سخن آن روز را تمام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۲

فرماید ولی موفق نشدم. چون سال بعد بخدتمتش رسیدم دیدم نشسته‌اند. بیدرنگ فرمود: ای ابراهیم! آن کس که اندوه شیعیان خود را برطرف میکند، پس از فشار شدید و بلائی طولانی و بیتابی و ترس از دشمن خواهد آمد. خوش بحال کسانی که آن زمان را درک کنند. ای ابراهیم! آنچه گفتم مقصودت را تأمین میکند من نیز چون این کلام شنیدم با شادی و سرور فوق العاده مراجعت کردم.

نیز در کمال الدین از آن حضرت روایت نموده که فرمود: خداوند چهارده هزار سال پیش از آنکه مخلوقی بیافریند، چهارده نور خلقت فرمود و آن نورها ارواح ماست عرض شد: یا ابن رسول الله! چهارده نور کیانند؟ فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از اولاد حسین، آخرین آنها قائم است که بعد از غیبتش قیام کند و دجال را بقتل رساند و زمین را از هر گونه ظلم و ستم پاک گرداند.

نیز در کمال الدین است که ابو بصیر گفت: شنیدم آن حضرت میفرمود: ما دوازده مهدی هستیم. شش نفر گذشته و شش تن دیگر باقی است. خداوند آنچه را که نفر ششمی باقی مانده بخواهد برای او عملی سازد.

و هم در آن کتاب از آن حضرت روایت شده که فرمود: آگاه باشید بخدا قسم غیبت مهدی شما چندان طولانی شود که مردم (بیدین) میگویند خداوند چه حاجتی بآل محمد دارد؟ آنگاه مانند شعله نوری آشکار شود، و زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد.

و هم در کتاب یاد شده از محمد حمیری ضمن روایتی طولانی نقل میکند که گفت: بآن حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله روایات بسیاری از پدران شما در باره غیبت و صحت بودن آن برای ما روایت شده است. شما بمن اطلاع دهید که مصداق این

اخبار کیست؟ فرمود: او ششمین فرزند من است که دوازدهمین از ائمه هدها بعد از پیغمبر میباشد، که اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آنها قائم بحق بقیه الله صاحب الزمان و خلیفه الرحمن است بخدا قسم اگر باندازه مدت مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۳

توقف نوح «۱» در میان قومش، در پرده غیبت بماند از دنیا نمرود مگر اینکه ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

و نیز در کمال الدین است که آن حضرت به هانی تمار فرمود: صاحب الزمان را غیبتی است که باید در غیبت وی بندگان خدا از انحراف پناه بخدا ببرند و دین خود را از کف ندهند.

نیز از ابو بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم آن حضرت میفرمود تمام غیبت‌های پیغمبران در زندگی قائم ما اهل بیت طابق النعل بالنعل نیز جاری است. عرض کردم: آیا قائم از شما اهل بیت است؟ فرمود: ای ابو بصیر او پنجمین فرزند پسر موسی (کاظم علیه السلام) و فرزند بانوی کنیزان عالم است.

غیبتش چندان طولانی گردد که اهل باطل دچار تردید شوند. سپس خداوند او را ظاهر کند و شرق و غرب جهان را بدست او بگشاید، و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز گذارد. زمین با نور خداوند منور گردد و جایی در روی زمین نماند که در آن غیر از خداوند عز و جل پرستش شود همه ادیان از میان برود و فقط دین خدا می ماند، هر چند مشرکین نه پسندند.

در غیبت شیخ است که آن حضرت به ابو بصیر فرمود: چون بشما خبر رسد که صاحب الزمان غیبت میکند آن را انکار نکنید! نیز در آن کتاب از یحیی بن علاء رازی روایت نموده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود: خداوند در این امت مردی پدید آورد که او از من و من از او باشم «۲» خداوند به خاطر او برکات آسمان و زمین را بمردم روزی کند. آسمان باران

(۱) مطابق آیه شریفه فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً حضرت نوح مدت نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود توقف داشته است.

(۲) این روایت در لفظ و معنی مانند روایتی است که از پیغمبر در باره امام حسین علیه السلام وارد شده:

حسین منی و انا منه

همان طور که معنی آن روایت اینست که بقای اسم و رسم و دین و قرآن من بوسیله قیام حسین پایدار میماند، در اینجا نیز مقصود امام علیه السلام همین مطلب بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۴

نافع خود را بموقع فرو ریزد و زمین بذر خود را بیرون دهد و همه وحوش و درندگان در امن باشند او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد چندان از دشمنان خدا را بقتل میرساند که نادانان میگویند اگر این مرد از نسل پیغمبر اسلام بود، بمردم رحم میکرد «۱» در غیبت نعمانی از آن حضرت روایت کرده که فرمود: صله رحم و کار نیک و ترحم پیشه گیرید. زیرا بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، زمانی فرا میرسد که محلی برای درهم و دینار خود پیدا نکنید، یعنی در وقت ظهور قائم علیه السلام محلی برای صرف درهم و دینار (که اندوخته‌اید) پیدا نمیکنید. چه مردم بفضل خدا و ولی او، در آن روز همه بی نیاز میباشند. عرض کردم: این معنی کی واقع می شود؟

فرمود: در وقتی که امام خود را گم کنید و پیوسته در جستجوی او باشید تا گاهی کک مانند خورشید طلوع کند پس هر جا هستید از شک و تردید در باره وی خود-داری نمائید و هر گونه شکی را از خود دور کنید، و از آنچه گفتم احتراز جوئید.

توفیق و ارشاد شما را براه راست از خداوند متعال خواستارم.

مؤلف: ظاهراً جمله «یعنی در وقت ظهور قائم محلی برای صرف درهم و دینار پیدا نمیکنید» جزء روایت نیست و از کلام نعمانی میباشد و گویا وی در این مورد بخطا رفته است. زیرا امام علیه السلام زمان غیبت را توصیف میکند نه زمان ظهور را چنان که از آخر خبر معلوم میگردد. معنای روایت اینست که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مردم چنان خائن خواهند بود که امینی پیدا نمیشود درهم و دینار خود را نزد وی امانت بگذارند!

و نیز نعمانی در کتاب «غیبت» از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت: در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم و کسی دیگر هم با من بود. حضرت فرمود: از تصریح بنام مخصوص قائم اجتناب کنید. من تصور کردم که حضرت این را بدیگری میفرماید

(۱) کشتن دشمنان خدا و انتقام خون بی‌گناهان جزو قانون لاینفک جامعه انسانی و طبق دستور صریح قرآن مجید و دین مقدس اسلام است، قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً. وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۵

ولی حضرت (مرا مخاطب ساخت) و فرمود: ای ابا عبد الله «۱» از بردن نام قائم خود - داری کنی. بخدا قسم سالها از نظر شما غائب شود. و چندان در آن غیبت صبر کند که بیدینان میگویند او مرده یا بهلاکت رسیده و اگر هست بکدام بیابان رفته است؟ ولی دیدگان اهل ایمان در راه او اشکبار است. غیبت وی مانند کشتی طوفانی در امواج خروشان دریاست که جز آنان که خداوند از آنها پیمان گرفته و ایمان را در لوح دلشان نوشته و با امداد خود مؤید داشته است، کسی از آن ورطه نجات نمییابد.

در آن زمان دوازده پرچم برافراشته گردد و طوری بهم شبیهند که هیچ یک از دیگری شناخته نمیشود. من گریه را سر دادم. حضرت فرمود: برای چه گریه میکنی؟ عرض کردم: فدایت گردم! چگونه گریه نکنم که میفرمائی دوازده پرچم برافراشته می‌گردد، و طوری بهم شبیهند که هیچ یک از دیگری شناخته نمی‌شود؟ نیز در کتاب مزبور از آن حضرت نقل کرده که فرمود: هنگامی که قائم ما قیام میکند، مردم میگویند: چگونه ظهور نمود و حال آنکه استخوانهایش پوسیده است؟! «۲» هم در آن کتاب از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: علامت ظهور قائم چیست؟ فرمود: موقعی که اوضاع جهان دستخوش تغییرات شود و بگویند که قائم مرده یا بهلاکت رسیده و اگر هست بکدام بیابان رفته است؟ عرض کردم: فدایت گردم بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود:

با شمشیر قیام میکند «۳»

(۱) ابا عبد الله در اینجا کنیه مفضل بن عمر است.

(۲) در صفحه ۳۶۹ گذشت.

(۳) فرقه بهائی چون دیده‌اند که میرزا علی محمد باب امام زمان شیرازی! شمشیری نداشته، و اهل جنگ و قیام و فتح و فیروزی نبوده است، ناچار تأویل کرده و میگویند منظور از قیام بشمشیر، شمشیر بیان! و تبلیغ بهائیت است!! ولی اصولاً چرا اغنام الله شعر بگویند که بعداً در قافیه گیر کنند؟ و بقول شاعر:

درختی در لرستان می‌بریدند که از بوی دل آویز تو مستم!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۶

همچنین در آن کتاب از محمد بن مسلم از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

چون مردم امام را از دست بدهند سالیانی دراز بی‌امام مانده و او را پیدا نمیکنند، تا آنگاه که خداوند متعال صاحب شما را آشکار گرداند.

نیز در کتاب مزبور است که از آن حضرت پرسیدند: آیا قائم متولد شده است؟
فرمود: نه! اگر من او را میدیدم، در مدت عمر خدمتگزار او میگشتم.
مؤلف: یعنی: او را تربیت میکردم و کمک می نمودم.

سید بن طاوس در کتاب «اقبال» از ابان بن محمد روایت کرده که سالی حضرت صادق علیه السلام بحج رفت و در زیر ناودان خانه خدا ایستاده دعا فرمود. عبد الله بن حسن در جانب راست، و حسن بن حسن در سمت چپ، و جعفر بن حسن «۱» پشت سر آن حضرت ایستاده بودند. در این وقت عباد بن کثیر بصری آمد و عرض کرد: یا ابا عبد الله! «۲» حضرت در جواب وی سکوت فرمود عباد سه بار بدین گونه حضرت را صدا زد و پاسخی نشنید. سپس حضرت را بنام مخاطب ساخت و گفت: یا جعفر! حضرت فرمود: یا ابا کثیر! هر چه میخواهی بگو! عرض کرد: کتابی دارم که در آن نوشته است مردی این خانه را بکلی منهدم خواهد کرد. حضرت فرمود: ابو کثیر! کتاب تو دروغ میگوید، بخدا قسم من آن مرد را میشناسم پاهای او زرد و ساقهای وی مجروح، گردنش باریک، سرش بزرگ و در کنار این رکن، (اشاره برکن یمانی فرمود) مردم را از طواف خانه خدا منع کند «۳» بطوری که از دور او متفرق گردند. آنگاه خداوند برای دفع وی مردی

(۱) این سه تن فرزندان حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی علیه السلام میباشند.

(۲) ابا عبد الله کنیه حضرت صادق علیه السلام است.

(۳) مقصود دجال است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۷

از اولاد من (و با دست اشاره بسینه خود فرمود) برانگیخته کند و او را مانند قوم عاد و ثمود و فرعون بقتل رساند. در این موقع عبد الله بن حسن گفت: بخدا قسم ابا عبد الله راست میگوید، و بعد از او سایر اولاد امام حسن نیز فرمایش امام ششم را تصدیق کردند.
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۸

باب دوازدهم روایاتی که از حضرت امام موسی کاظم (ع) رسیده است

در علل الشرائع از علی بن جعفر «۱» و او از برادرش حضرت موسی کاظم (ع) روایت کرده که فرمود: هنگامی که پنجمین امام از اولاد هفتمین امام پنهان گردد، برای حفظ دیانت خود پناه بخدا ببرید. مبادا کسی دین را از کف شما برباید. ای فرزند! صاحب الامر ناگزیر از غیبتی است که بعضی از معتقدین بوی از اعتقاد خود برگردند. غیبت او امتحانی است که خداوند بندگان خود را بدان وسیله امتحان میکند. اگر پدران و نیاکان شما دینی صحیحتر از این سراغ داشتند، از آن پیروی میکردند.

علی بن جعفر میگوید: عرض کردم: آقا! پنجمین امام از اولاد هفتمین امام کیست؟ فرمود: فرزند! عقول شما از درک حقیقت این مطلب، کوچک و سینه‌ها تان از تحمل آن تنگ است. ولی اگر زنده باشید، او را خواهید دید.

در کمال الدین و غیبت شیخ و غیبت نعمانی و (کفایة الاثر) نیز این حدیث با سند دیگر نقل شده است.

مؤلف - مقصود از «فرزند» علی بن جعفر برادر کوچک حضرت موسی کاظم علیه السلام راوی این حدیث است که امام از روی لطف و شفقت بوی میفرماید: ای فرزند! و نیز شیخ صدوق در کمال الدین از محمد بن زیاد ازدی روایت میکند که

(۱) پسر امام جعفر صادق (ع) است و از علمای آل پیغمبر (ص) بشمار می‌رود و در نزد ائمه طاهرين دارای عظمت شأن و جلالت قدر بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۷۹

گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام تفسیر آیه وَ اسْبَغْ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً را پرسیدم. فرمود: نعمت ظاهر امام ظاهر و نعمت باطن امام غائب است. عرض کردم:

در میان شما ائمه کسی هست که غائب شود؟ فرمود:

نعم یغیب عن ابصار الناس شخصه و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره و هو الثانی عشر منّا یسهل الله له کل عسر و یذلل له کل صعب و یظهر له کنوز الارض و یقرّب له کلّ بعید و یبیر به کلّ جبار عنید ابن سیده الاماء

آری او کسی است که شخصا از دیدگان غائب می‌گردد ولی یادش از دل‌های مؤمنان نمی‌رود. او دوازدهمین ما ائمه است. خداوند هر مشکلی را برای او آسان می‌کند و هر گردن‌کشی را بوسیله او سرکوب مینماید.

گنجها و معادن زمین را برایش ظاهر می‌گرداند و هر چیز دوری را برای او نزدیک می‌کند، ستمگران بی‌دین را نابود می‌سازد و شیاطین متمرد را بهلاکت میرساند، او فرزند سرور کنیزان است.

ولادتش بر مردم پوشیده میماند و برای شما جایز نیست که او را بنام ذکر کنید تا زمانی که خداوند او را ظاهر گرداند و بوسیله او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم باشد.

شیخ صدوق (ره) می‌فرماید: من این حدیث را فقط از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی موقعی که از سفر حج بیت الله مراجعت می‌کردم استماع نمودم. وی مردی متدین و فاضل بود. «رحمة الله علیه و رضوانه».

در کتاب کفایة الاثر نیز این حدیث بسند دیگر مذکور است.

و هم شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از عباس بن عامر روایت نموده که گفت: شنیدم امام موسی بن جعفر (ع) می‌فرمود: مردم در باره صاحب الامر خواهند گفت: هنوز متولد نشده است! نیز در کتاب مزبور از داود بن کثیر نقل می‌کند که گفت: از آن حضرت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۸۰

پرسیدم صاحب الامر کیست؟ فرمود: کسی است که از مردم دور و تنها و غریب است و از نظر کسانی غائب می‌باشد. پدرش را کشته‌اند و او خونخواهی نکرده است.

و نیز در آن کتاب است که علی بن جعفر گفت از آن حضرت پرسیدم تفسیر آیه قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا چیست؟ فرمود: یعنی: هر گاه امام خود را از دست بدهید و او را نبینید، چه خواهید کرد؟ همچنین در کمال الدین از یونس بن عبد الرحمن روایت نموده که گفت:

خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: آقا آن کسی که قیام بحق می‌کند شما هستید؟

فرمود: من برای ترویج حق قیام کرده‌ام ولی آن قائم که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک می‌گرداند و پر از عدل و داد می‌کند، فرزند پنجم من است. او بخاطر حفظ جانش غیبتی می‌کند که مدت آن طولانی است بطوری که مردم بسیاری مرتد میشوند و عده دیگر ثابت میمانند.

آنگاه فرمود: خوش بحال آن دسته از شیعیان ما که در غیبت قائم ما چنگ بدوستی ما زده، و بر محبت ما ثابت میمانند و از دشمنان ما بیزاری میجویند.

آنها از ما و ما از آنها هستیم. آنها بما امامان دل بسته‌اند و ما نیز آنها را شیعیان خود میدانیم و از آنها خشنود میباشیم. خوش بحال آنها بخدا قسم آنها در روز قیامت در درجه ما خواهند بود. این حدیث در کفایة الاثر بسند دیگر نیز از آن حضرت ذکر شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۸۱

باب سیزدهم روایاتی که از امام علی بن موسی الرضا (ع) رسیده است

شیخ صدوق «ره» در کتاب «علل الشرائع» و عیون اخبار الرضا از حسن بن فضال و او از پدرش از حضرت امام رضا علیه السلام روایت میکند که فرمود: گویا شیعه را در موقع از دست دادن سومین امام از فرزندانم می‌بینم که از هر سو او را جستجو کنند نیابند. عرض کردم: یا ابن رسول الله برای چه؟ فرمود: برای اینکه امام آنها غائب می‌گردد:

فقلت و لم؟ قال: لئنأ یكون فی عنقه لأحد یبعه إذا قام بالسیف

. عرض کردم چرا غائب می‌شود؟ فرمود: برای اینکه وقتی با شمشیر قیام میکند، بیعت هیچ (پادشاهی) در گردن او نباشد.

و هم در کتاب عیون از حسن بن محبوب روایت نموده که آن حضرت بمن فرمود:

دنیا فتنه‌ای در جلو دارد که آتش آن دامن خاص و عام را خواهد گرفت، و این در موقعی است که شیعیان ما فرزند سوم مرا از دست بدهند و اهل آسمان و زمین و مرد و زن دل-سوخته و هر غم زده مصیبت رسیده‌ای بخاطر از دست دادن وی گریه کند. پدر و مادرم فدای او باد که همانم جدم (پیغمبر) و شبیه من و شبیه موسی بن عمران (ع) است.

لباسهای نورانی پوشیده که از شعاع انوار قدس، میدرخشد چه بسیارند زنان و مردان با ایمانی که چون «ماء معین» (۱) را از دست بدهند، حیران و غمگین و متأسف گردند گویا آنها را مایوس و متحیر می‌بینم، آنها را چنان صدا زنند که از دور شنیده شود، چنان که از نزدیک شنیده می‌شود.

(۱) در صفحه ۲۵۵ گذشت که «ماء معین» یعنی آب زلال جاری، در آخر سوره تبارک تفسیر بامام زمان ارواحنا فداه شده است و در اینجا نیز مقصود آن حضرت میباشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۸۲

او (امام زمان) برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذاب است.

در کمال الدین این حدیث را از ریان بن صلت نیز روایت کرده جز اینکه در آنجا می‌گوید: در مرگ وی اهل آسمان و زمین غمگین شوند.

مؤلف: جمله «لباسهای نورانی پوشیده که از شعاع روشنی قدس میدرخشد» احتمال دارد مقصود این باشد که از وجود حضرت انوار فضل و فیض خدا ساطع است و بطور خلاصه منظور اینست که: وجود اقدس امام زمان (ع) لباسهای مقدس و خلعت‌های ربانی که انوار فضل و هدایت از آن میدرخشد، پوشیده است.

و نیز شیخ صدوق در کمال الدین و عیون اخبار الرضا از دعلب خزاعی روایت نموده که گفت: چون قصیده خود را که باین ابیات شروع میشد:

*

مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات (۱) برای حضرت امام رضا علیه السلام خواندم موقعی که باین شعر رسیدم:

*

خروج امام لا محاله خارج یقوم علی اسم الله و البرکات

یَمِيزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ باطل و یجزی علی النعماء و النعمات * (یعنی: ظهور امامی که ناچار میاید بیاید، حتمی است او بنام خدا و

برکات او قیام میکند تا در میان ما هر حقی را از باطل تمیز دهد و پاداش هر نعمت و نعمتی را عطا نماید) از شنیدن این اشعار حضرت امام رضا علیه السلام سخت بگریست، آنگاه رو بمن کرد و فرمود:

ای خزاعی! روح القدس با زبان تو این دو بیت را خواند! میدانی این امام کیست و کی قیام میکند؟ عرض کردم: آقا! نه! این قدر شنیده‌ام که امامی از شما قیام میکند، و زمین را از لوث فساد پاک میگرداند و آن را پر از عدل خواهد کرد چنان که پر از ظلم

(۱) یعنی: مدارسی که در آن آیات خدا خوانده میشد، از آهنگ تلاوت خالی شده، و محل وحی خدا همچون بیابان هموار گشته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۸۳

شده باشد.

حضرت فرمود: ای دعبل! امام بعد از من پسر من محمد است و بعد از او علی پسر او بعد از او پسرش حسن میباشد و بعد از حسن پسرش، حجت قائم امام است که (اهل ایمان) در زمان غیبتش انتظار او را میکشند و بعد از ظهورش از وی فرمان- برداری میکنند. اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد خداوند آن روز را چندان طولانی میگرداند تا او بیاید و جهان را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد.

اما چه وقت ظهور خواهد کرد؟ نمیشود وقت آن را تعیین نمود. چه پدرم (موسی بن جعفر) از پدرش و آن حضرت از پدراننش از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که از پیغمبر (ص) سؤال شد: قائم که از نسل شماست کی ظهور خواهد کرد؟ فرمود: آمدن وی مثل آمدن روز رستخیز است که خداوند در قرآن میفرماید: لَا يُجَلِّئُهَا لَوْ قُتِلَتْ إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ (۱) یعنی: کسی جز خداوند وقت آن را معلوم نمیکند، این مطلب در آسمانها و زمین گران آمده، بطور ناگهانی بسوی شما خواهد آمد (۲) در کفایة الاثر مانند این روایت بسند دیگر از ابو صلت هروی نیز آمده است.

در کمال الدین از ایوب بن نوح روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ما امیدواریم که شما صاحب الامر باشید و خداوند دولت آل محمد را بدون کشیدن شمشیر بشما تفویض کند. چه می‌بینیم برای شما بیعت گرفته شده و بنام مبارکت

(۱) اعراف - ۱۸۶.

(۲) با اینکه تعیین وقت ظهور امام زمان در اخبار اهل بیت جدا ممنوع شده و نهی اکید بعمل آمده مع هذا فرقه بهائی گاهی دست در روایت مفضل بن عمر برده و جمله «فی شبهة لیستین» را تغییر داده «و یظهر فی سنه ستین» خوانده و آن را تطبیق بسال ۱۲۶۰ تاریخ ادعای باب میکنند! و زمانی آیه «یدبر الامر» را دستاویز قرار داده و میگویند پس از هزار سال تمام ظهور قائم آل محمد و بنظر آنها (سید باب) خواهد بود. آنهم چه ظهوری، و چه امامی و چه قائم در مانده بیچاره‌ای!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۸۴

سگه زده‌اند.

حضرت فرمود: هر یک از ما ائمه که مردم برای او نامه‌ها نوشتند و از او مسائل دین پرسیدند و انگشت نما شد و وجوه شرعی برای وی فرستادند، یا ناگهان کشته می‌شود و یا بوسیله سم میمیرد، تا موقعی که خداوند عز و جل امامی برانگیزد که ولادت و جایش مخفی ولی نسبش معلوم باشد.

و نیز در کمال الدین از احمد بن زکریا نقل میکند که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام از من پرسید: خانهات در کجای بغداد است؟ گفتم در محله کرخ (۱) فرمود: آنجا از همه جا سالمتر است. روزی خواهد آمد که چنان فتنه سختی در گیرد که زیر کان

قوم نیز در آتش آن بسوزند و این در هنگامی است که مردم فرزند سومی مرا از دست بدهند.

در غیبت نعمانی از محمد بن ابی یعقوب بلخی روایت میکند که گفت: از حضرت امام رضا (ع) شنیدم میفرمود: بزودی مردم مبتلا بامتحان سختی خواهند شد. باین معنی که بوسیله طفلی که در شکم مادر و شیرخوار میباشد، امتحان شوند و کار بانجا رسد که میگویند او ناپدید شده و مرده است و دیگر امامی نیست، در حالی که پیغمبر خدا بارها ناپدید میشد. آگاه باشید که من هم بزودی وفات میکنم. «۲»

مؤلف: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چندین بار ناپدید گردید». مانند مدتی که در کوه حری بسر میبرد و سه سالی که در شعب ابو طالب و سه روزی که در غار ثور پنهان بود

(۱) کرخ از روزگار نخست محله شیعه‌نشین بغداد بوده «مسجد برائا» و خانه شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و دیگر دانشمندان شیعه در آنجا بوده است.

(۲) در جمله اخیر حضرت رضا علیه السلام از مرگ خود که بزودی اتفاق می‌افتاد، خبر داده تا پس از وقوع آن و صدق گفتار حضرتش، آنچه در باره مهدی موعود فرموده نیز تصدیق شود. دیگر اینکه چون با فقدان آن حضرت نمیتوان گفت دیگر امامی نیست، اگر امام زمان هم از نظرها پنهان گردید نباید موجب تزلزل مردم شود و گمان کنند که دیگر امامی نیست، مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۸۵

و از غار تا مدینه نیز از نظر مردم مکه ناپدید شده بود. و ممکن است حضرت بلفظ جمع فرموده که پیغمبران خدا هم بارها غائب میشدند، ولی راوی بلفظ مفرد و «غاب رسول الله» نقل کرده باشد. نیز در غیبت نعمانی است که ایوب بن نوح از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هنگامی که علم از میان شما برداشته شد از زیر پاهای خود انتظار فرج بکشید. «۱»

(۱) منظور از علم (بفتح لام) که از میان خلق برداشته می‌شود، کنایه از وفات خود آن حضرت یا غیبت امام زمان است، زیرا هر امامی علم هدایت خلق و پرچم فضیلت است و در دعای ندبه میخوانیم «این أعلام الدین و قواعد العلم»

یعنی پرچمهای دیانت و استوانه‌های دانش کجا هستند؟.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۸۶

باب چهاردهم روایاتی که از ناحیه مقدسه حضرت امام محمد تقی (ع) شرف صدور یافته است

شیخ صدوق در کمال الدین از حضرت عبد العظیم حسنی نقل میکند که گفت:

خدمت امام محمد تقی (ع) رسیدم تا در باره قائم از وی سؤال کنم که آیا مهدی اوست؟

حضرت پیش از من بسخن پرداخت و فرمود: ای ابو القاسم! قائم ما همان مهدی است که باید در غیبتش منتظر او باشند! و در موقع ظهورش فرمانبرداری او کنند. او فرزند سومی من است. بخدائی که محمد را پیغمبری و ما را بامامت برگزیده است، قسم یاد میکنم که اگر جز یک روز، از عمر دنیا نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا او ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد نماید چنان که پر از ظلم و جور شده باشد. خداوند متعال کار او را در یک شب اصلاح نماید چنان که مشکل موسی کلیم را در یک شب اصلاح کرد، یعنی از ساحل مصر بوادی ایمن آمد تا مگر برای گرم کردن زنش آتشی ببرد ولی وقتی آمد خداوند در

همان جا او را پیغمبر گردانید و چون مراجعت کرد پیغمبر بود. آنگاه فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج امام زمان است.

در غیبت نعمانی از احمد بن هلال از پدرش و علی قیسی روایت نموده که گفت:

از حضرت امام محمد تقی (ع) پرسیدم امام بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم علی. آنگاه مدتی سر مبارک بزیر انداخت، سپس سر برداشت و فرمود: بزودی حیرتی برای مردم پدید آید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۸۷

عرض کردم: در آن وقت بچه کسی پناه ببریم؟ حضرت سکوت نمود آنگاه سه بار فرمود:

کسی نیست که بوی پناه برید! من دوباره پرسیدم: بکی پناه ببریم؟ سه بار فرمود:

راهی باو نیست برای سومین بار پرسیدم: بچه کسی پناه ببریم؟ فرمود: گاهی اوقات او در مدینه است: عرض کردم کدام مدینه؟ فرمود: همین مدینه که ما در آن هستیم مگر غیر از این جا مدینه دیگری هم هست؟ احمد بن هلال راوی این حدیث میگوید: ابن بزیر نقل کرد که امیة بن علی قیسی بخدمت حضرت رسید و همین سؤال را کرد و حضرت نیز همین جواب را داد.

مؤلف: اینکه فرمود: گاهی اوقات در مدینه است، اشاره باینست که بعضی از مردم آن حضرت را می‌بینند.

در غیبت نعمانی نیز مانند این حدیث را آورده است.

نیز غیبت نعمانی از عبد العظیم حسنی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام میفرمود: چون فرزند علی (امام علی النقی علیه السلام) وفات کند، چراغی بعد از وی پدید آید و بعد پنهان شود. وای بر کسی که در باره او شک کند و خوش بحال عربها که دین خود را حفظ کرده‌اند. بعد از آن حوادثی روی دهد که جوانان را پیر کند و اوضاع بحرانی و هرج و مرج سختی بوقوع پیوندد.

در کفایة الاثر نیز از حضرت عبد العظیم روایت نموده که گفت: بآن حضرت عرض کردم: من امیدوارم قائم آل محمد که می‌آید و زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، شما باشید. فرمود: ای ابو القاسم! هر یک از ما ائمه برای پیشرفت فرمان خدا قیام کرده‌ایم و راهنمای دین الهی میباشیم ولی آن قائم که خداوند بوسیله او زمین را از دست کفار و منکران گرفته و پر از عدل و داد میکند من نیستم. او کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده خواهد ماند و خودش غائب می‌شود و افشای نامش حرام است. او در نام و کنیه همنام پیغمبر خداست. اوست که زمین برایش هموار میگردد، و هر امر دشواری برایش آسان می‌شود، و سیصد و سیزده تن از یارانش بتعداد نفرات لشکر اسلام در جنگ بدر از نقاط دور زمین در اطرافش

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۸۸

گرد آیند. چنان که خداوند در این آیه شریفه میفرماید: **أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.** «۱»

چون این عده در نزد وی اجتماع کنند، کار او بالا گیرد و بعد از آنکه پیمان وفاداری میان او و یارانش که ده هزار مرد میباشند، منعقد گردید، بفرمان الهی قیام می‌نماید و چندان از دشمنان خدا را بقتل رساند که خداوند خشنود گردد.

عرض کردم: آقا! چگونه بدانیم خداوند خشنود شده است؟ فرمود: خداوند رحمتی بدل وی میفرستد و او میداند که دیگر خداوند از کشتن آن همه دشمنان دین خشنود شده است.

نیز در کفایة الاثر از صقر بن ابی دلف روایت کرده که گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: امام بعد از من پسر علی است امر او امر من و گفته او گفته من و پیروی از او پیروی از من است. امام بعد از او فرزندش حسن است امر او امر پدرش گفته او گفته پدرش و طاعت وی طاعت پدرش میباشد. سپس حضرت سکوت فرمود. من عرض کردم:

یا ابن رسول الله بعد از فرزند شما حسن، امام کیست؟ حضرت سخت گریست. آنگاه فرمود: امام بعد از حسن فرزندش قائم بحق و منتظر است. عرض کردم: چرا او را قائم میگویند؟ فرمود: زیرا بعد از آنکه مردم او را فراموش کردند و غالب معتقدین بامامتش

منحرف شدند قیام خواهد کرد. عرض کردم: چرا او را منتظر گویند؟

فرمود: زیرا او غیبتی طولانی خواهد کرد و علاقمندانش در انتظار او بسر برند و آنها که تردید دارند منکرش شوند و دشمنان وجود او را بمسخره گیرند و آنها که وقت ظهورش را تعیین میکنند دروغگو باشند، و کسانی که در آمدنش شتاب دارند بهلاکت افتند، و آنان که تسلیم تقدیر الهی هستند از آن ورطه نجات یابند.

نیز در کتاب یاد شده از آن حضرت روایت شده که فرمود: چون سه اسم محمد و علی و حسن در ما ائمه دنبال هم باشد، چهارمی قائم آنهاست.

(۱) در صفحه ۲۶۲ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۸۹

باب پانزدهم روایاتی که از امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) رسیده است

شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» و «کمال الدین» از ابو هاشم جعفری «۱» روایت نموده که گفت: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم میفرمود: جانشین من فرزندان حسن است ولی با جانشین او چگونه خواهید بود؟ من عرض کردم فدایت گردم! مگر چه می شود؟ فرمود: شما او را نمی بینید و بردن نام او برای شما جایز نیست عرض کردم: پس چگونه او را نام ببریم؟ فرمود: بگوئید حجت آل محمد. در کفایه الاثر نیز این معنی را از سعد بن عبد الله اشعری روایت کرده است.

نیز در کمال الدین از ابراهیم بن مهزیار و او از برادرش علی بن مهزیار روایت

(۱) ابو هاشم جعفری - نواده جعفر طیار است، باین شرح: داود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب. از راویان عظیم الشأن و بزرگوار شیعه و شاگرد حضرت رضا، و امام محمد تقی و امام علی النقی و امام حسن عسکری و امام زمان علیهم السلام است، و نزد آنها با عظمت و احترام میزیست.

تمام علما و راویان شیعه از وی روایت کرده‌اند، او راست اخبار و سائل و اشعار زیبا در مدح ائمه اطهار.

مردی پرهیزکار، زاهد، و عالمی پارسا بوده، و در میان فرزندان دودمان ابو طالب (بعد از ائمه) هیچ کس در بلندی نسب پیاپی او نمیرسد. بگفته سید بن طاوس وی از وکلای ناحیه مقدسه امام زمان (ع) بوده است. او سال ۲۶۱ هجری بعالم باقی شتافت، پدرش قاسم بن اسحاق حکمران یمن و مردی عالیقدر بود، و مادرش دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است، و از این روی پسر خاله حضرت صادق می باشد (الکنی و اللقب).

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۹۰

نموده که گفت: نامه‌ای بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و سؤال کردم:

فرج آل محمد کی خواهد بود؟ حضرت در جواب نوشتند: هنگامی که صاحب الزمان از دیار ستمگران غائب گردید منتظر فرج باشید.

همچنین در کمال الدین از اسحاق بن ایوب روایت نموده که از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم میفرمود: صاحب الزمان کسی است که مردم خواهند گفت هنوز متولد نشده است. محمد بن ابراهیم این حدیث را از اسحق بن ایوب برای ما روایت کرد.

و نیز در کمال الدین از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الله بن ابی غانم از ابراهیم ابن محمد بن فارس روایت نموده که گفت: با ایوب بن نوح در راه مکه همسفر بودیم در منزل «زباله» فرود آمده نشستیم و بگفتگو پرداختیم تا آنکه از حضرت صاحب الامر و

دوری ما از حضرتش سخن بمیان آمد. ایوب بن نوح گفت: در سال جاری نامه‌ای راجع بآن حضرت خدمت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتیم. در جواب مرقوم فرمود:

موقعی که علم شما از میان شما برداشته شد (مقصود رحلت خود آن حضرت است) از زیر قدمهای خود منتظر فرج باشید.

مؤلف: انتظار فرج از زیر قدم - کنایه از نزدیکی فرج و آسانی حصول آنست: یعنی در آن زمانها در عین اینکه باید در انتظار فرج بسر برید، از آمدن آن حضرت هم مأیوس نباشید. زیرا وقتی نادانی و گمراهی مردم از حد گذشت بر وفق قضای الهی باید امام که رهبر خلق است ظهور کند، چنان که اخبار و تاریخ از امتهای گذشته خبر میدهد.

و نیز در کمال الدین از علی بن عبد الغفار روایت میکند که چون حضرت امام علی النقی علیه السلام از دنیا رفت، شیعیان نامه بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و از امام بعد از حضرت پرسیده بودند. در جواب فرمود: مادام که من زنده‌ام، امام من میباشم، و چون من از دنیا بروم، جانشین مرا خواهید دید ولی دسترسی باو نخواهید

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۹۱

داشت! «۱» نیز در کمال الدین است که موسی بن جعفر بغدادی گفت: شنیدم امام حسن عسکری علیه السلام میفرمود: شما را چنان می‌بینم که بعد از من در باره جانشین من اختلاف پیدا میکنید. آگاه باشید! کسی که معتقد بامامت ائمه بعد از پیغمبر باشد ولی فرزند مرا انکار کند، مانند اینست که تمام انبیاء را باور دارد ولی نبوت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را منکر شود. در صورتی که هر کس منکر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، همه پیغمبران را انکار نموده است. زیرا اطاعت آخرین نفر ما، مانند نیروی اولین آنها است و هر کس منکر اولین معصوم ما شود آخرین نفر ما را انکار نموده است.

آگاه باشید: فرزند مرا غیبتی است که مردم در باره آن دچار شک و تردید شوند، مگر کسانی که خداوند آنها را ثابت میدارد. در کفایه الاثر نیز این روایت آمده است.

نیز در کمال الدین است که ابو علی بن همام گفت: از محمد بن عثمان (نائب دوم امام زمان علیه السلام) قدس الله روحه شنیدم که گفت: از پدرم (عثمان بن سعید نائب

(۱) و در کمال الدین شیخ صدوق نقل میکند که صقر بن ابی دلف گفت: وقتی امام علی - النقی (ع) در زندان متوکل محبوس بود رفتم بسامره نزد زراقی حاجب. چون زراقی مرا دید سخن خود را قطع کرد تا اهل مجلس برخاستند و رفتند - بعد گفت من هم با تو در عقیده بامامت این آقا که در زندان خلیفه است موافقم. سپس مرا بزندان فرستاد تا حضرت را دیده و سؤالات خود را پرسیده و بزودی برگردم.

وقتی بزندان رفتم دیدم حضرت در زندان نمناک و تاریک بر روی حصیری نشسته و قبری در جلو آن حضرت حفر کرده‌اند - من گریستم حضرت فرمود گریه مکن اگر سؤالی داری پرس و زود برگرد که میترسم خطری متوجه تو گردد.

عرضکردم: آقا! روایتی از جد شما پیغمبر رسیده است که فرموده است

لا تعادوا الايام فتعاديكم

یعنی: دشمنی با روزها مکنید که آنها هم با شما دشمنی خواهد کرد، معنی این حدیث چیست؟

حضرت فرمود: منظور از ایام و روزها ما هستیم، تا آنگاه که آسمان و زمین برقرار است. باین شرح که منظور از شنبه پیغمبر اکرم و یک شنبه امیر المؤمنین علی (ع) و روز دوشنبه امام حسن و امام حسین سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، چهار شنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من و پنجشنبه حسن عسکری فرزندانم حسن و جمعه فرزندم فرزندانم (حجت قائم است) که اهل حق بسوی او گرد آیند. پس در دنیا با آنها دشمنی نکنید که آنها در آخرت با شما دشمنی خواهند

کرد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۹۲

اول حضرت) شنیدم که گفت: در خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت این حدیث را که از پدران آن بزرگوار روایت شده است، پرسیدند:

زمین تا روز قیامت از حجت خدا خالی نخواهد ماند. هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، چون مردم جاهلیت مرده است. آگاه باشید امام زمان را غیبتی است که در آن نادانان حیران گردند و اهل باطل بهلاکت افتند و کسانی که وقت ظهور او را معین کنند، دروغگو باشند

ثم يخرج، فكأنني انظر الى الاعلام البيض فوق رأسه بنجف الكوفة

آنگاه ظهور می کند. مثل اینکه هم اکنون پرچمهای سفیدی را که در بلندی کوفه (نجف) بر بالای سرش باهتزاز در آمده است می بینم! این حدیث در کفایه الاثر هم بسند دیگر نقل شده.

نیز در کمال الدین از موسی بن جعفر بغدادی روایت نموده که گفت: توییعی از ناحیه مقدسه امام حسن عسکری (ع) باین مضمون صادر گشت: مردم چنین پنداشته اند که مرا خواهند کشت تا نسل مرا قطع کنند. ولی خداوند منظور آنها را غیر عملی ساخت «۱» و الحمد لله.

و هم در آن کتاب از احمد بن اسحاق قمی روایت کرده که گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: خدا را شکر میکنم که مرا از دنیا نبرد تا آنکه جانشین مرا بمن نشان داد. او در صورت و سیرت از همه کس پیغمبر شبیه تر است. خداوند او را در طول غیبتش از هر سانحه‌ای حفظ کند. تا گاهی کک او را ظاهر نموده و او زمین را پر از عدل و

(۱) در صفحه اول کتاب نزدیک باین مضمون نیز از آن حضرت روایت شد بآنجا رجوع شود

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۹۳

داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از بنان بن حمدویه روایت میکند که گفت:

در حضور امام حسن عسکری راجع برحلت امام علی الثقی علیهما السلام سخن بمیان آمد آن بزرگوار فرمود: امور شیعیان بعد از پدرم تا من زنده هستم بوسیله من حل و فصل میگردد ولی شیعیانی که بعد از من امام خود را از دست می دهند چه وضعی خواهند داشت؟! نیز در غیبت شیخ از ابو هاشم جعفری روایت شده که گفت: بامام حسن عسکری (ع) عرض کردم: آقا! بزرگواری شما اجازه نمیدهد از حضرتت پرسشی بکنم اجازه میفرمائید از شما سؤالی بنمایم؟ فرمود: سؤال کن. عرض کردم: آقا! شما فرزندی دارید؟! فرمود: آری دارم. عرض کردم: چنانچه پیش آمدی کند از کجا سراغ او را بگیرم؟ فرمود: از مدینه! و نیز در کتاب مزبور است که احمد بن اسحاق قمی از امام حسن عسکری (ع) در خصوص حضرت صاحب الزمان سؤال کرد، حضرت با اشاره دست بوی حالی کرد که او زنده و سالم است! «۱» در کفایه الاثر از شیخ کلینی و او از دائیش علان رازی روایت نموده که گفت:

یکی از علمای ما (شیعه) بمن خبر داد که چون مادر امام زمان آبتن شد امام حسن عسکری (ع) بوی فرمود: بزودی پسری می آوری که نامش (م ح م د) خواهد بود و او قائم بعد از من است.

و نیز در کمال الدین از ابو حاتم نقل کرده که گفت: در سال دویست و شصت (هجری) از امام حسن عسکری شنیدم که فرمود: «شیعیان من پراکنده شدند!!» در همان سال حضرت وفات یافت و شیعیان و یارانش دچار تفرقه و انشعاب گردیدند. برخی

(۱) این روایت بخوبی میرساند که پدر بزرگوار امام زمان تا چه اندازه تحت نظر بوده و امام عصر نیز در چه شرائطی متولد گردیده که باید با نزدیکان و خواص آنها نیز با اشاره سخن بگویند، مبادا کسی سخن او را بشنود و بدولت گزارش دهد، و ایجاد خطر کند. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۹۴

جعفر کذاب را جانشین امام دانستند، و گروهی دستخوش شک و تردید شدند، و عده‌ای در حالت تحیر بسر بردند، و بعضی که توفیق الهی شامل حالشان بود، بر دین خود ثابت ماندند.

قطب الدین راوندی در کتاب خرایج از عیسی بن شح روایت نموده که گفت:

موقعی که من زندانی بودم امام حسن عسکری علیه السلام را نیز بزندان ما آوردند و من آن حضرت را میشناختم. حضرت بمن فرمود: سن تو شصت و پنج سال و یکماه و دو روز است کتاب دعائی نزد من بود که تاریخ ولادتم در آن نوشته شده بود، چون در آن نظر کردم دیدم همان طور است که حضرت فرموده بود! سپس حضرت پرسید: آیا فرزندی داری؟ عرض کردم: نه! فرمود: خدایا پسری بوی روزی کن که پشتیبان او باشد، چه خوب پشتیبانی است اولاد برای آدمی! آنگاه باین شعر تمثّل جست:

من كان ذا عضد يدرک ظلّامته انّ الدليل الذی لیست له عضد

یعنی: کسی که پشتیبان داشته باشد، میتواند بر دشمنان خود چیره شود. ذلیل کسی است که پشتیبان ندارد! من عرض کردم: شما پسری دارید؟ فرمود: آری، بخدا قسم بزودی پسری بمن موهبت می‌شود که جهان را پر از عدل کند! ولی تا کنون متولد نشده است. آنگاه باین دو شعر تمثّل فرمود:

لعلک یوما ان ترانی کأنّما بنی حوالی الأسود اللوابد

فانّ تمیما قبل ان یلد الحصاصا قام زمانا و هو فی الناس واحد

یعنی: شاید روزی مرا به بینی که فرزندانم مانند شیرهایی که یالشان روی هم ریخته است در پیرانم اجتماع نموده باشند، چنان که تمیم پیش از آنکه چون ریگ بیابان زاد و ولد کند، سالها تنها میزیست «۱».

(۱) شعر از دیگری است. حضرت باین لحاظ انشاد فرموده که پیش از وقت، اطلاع بمیلاد فرزندش امام زمان ارواحنا فداه و بقای نسل خود بدهد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۹۵

باب شانزدهم اخبار کاهنان بظهور امام زمان (ع)

این باب مشتمل است بر خبر دادن کاهنان و امثال آنها بظهور امام زمان، و آنچه در الواح و صخره‌ها در باره آن حضرت عجل الله فرجه نوشته شده است.

در کتاب «مشارق الأنوار» «۱» از کعب بن حرث نقل میکند که «ذاجدان» شاه برای استفسار از موضوعی که در آن شک داشت بطلب «سطیح» کاهن «۲» فرستاد

(۱) این کتاب تألیف حافظ شیخ رجب برسی است که از علما و محدثین شیعه است و آن را در باره حقایق اسرار زندگانی امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است.

وی در نقل فضائل و اعتقاد بوجود امیر المؤمنین و سایر ائمه غلو مینموده و گاهی از حد میگذشته، بهمین جهت علامه مجلسی در مقدمه بحار میگوید: من آنچه را که در دو کتاب او «مشارق الانوار» و «الفین» موافق اخبار کتب معتبر دیدم، در بحار آورده‌ام. (الکنی

و الالقاب) «برس» بضم باء و سکون راء دهکده‌ای واقع در بین کوفه و حله عراق عرب است.

(۲) سطح غسانی از کاهنان عرب و از مردم غسان اردن است، که نصرانی مذهب و عرب زبان بوده‌اند.

سطح مانند «شق» که او نیز از کاهنان همعصر او بود، انسان عجیب الخلقه‌ای بوده‌اند.

زیرا «شق» نصف بدن یعنی یک دست و یک پا و یک چشم داشته است و «سطح» نیز استخوان در بدن نداشته و بدون سر و گردن و انگشت بوده و صورت وی در سینه‌اش قرار داشته است.

هر گاه میخواستند او را بجائی ببرند مانند حصیر تا میکردند! و جز زبانش که سخن میگفته، سایر اعضاء بدنش حرکتی نداشته است. ابو الحسن بکری نقل کرده که سطح جز اندکی از شب نمیخواید، و بدنش را بطرف آسمان میگردانید و بستارگان فروزان و حرکات کواکب و انوار آنها مینگریست، و از اسرار مکتوم مطلع میگشت! او را در میان صندوقی مینهادند و نزد پادشاهان، و امرا میبردند، و آنها اخبار مشکل و اسرار مخفی سؤال میکردند، و او نیز آنها را از عجائبی که در جهان پدید می‌آید و اسرار درونی آنها مطلع میساخت. (مروج الذهب و سفینه البحار)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۹۶

چون سطح آمد، خواست او را امتحان کند. پس یک دینار در کفش خود پنهان کرد آنگاه بوی اجازه داد که داخل شود، و چون وارد شد شاه گفت: ای سطح! برای تو چه پنهان کرده‌ام؟ سطح گفت بخانه خدا و صخره صماء و شب ظلمانی و صبح نورانی و هر گویا و گنگی سوگند یاد میکنم که میان کفش پای خود یک دینار پنهان کرده‌ای! شاه پرسید: این را از کجا دانستی؟ گفت: از یک نفر جن که مانند برادر همه جا با من است. شاه گفت: ای سطح! از آنچه در روزگاران پدید می‌آید، مرا مطلع گردان. گفت: ای شاه! هنگامی که نیکان از میان بروند و اشرار بجاه و مقام برسند، و مقدرات الهی را تکذیب نمایند، و اموال را به سختی حمل کنند، و دیدگان از گناه کاران بترسد، و قطع رحم نمایند، و غذاهائی که در عالم اسلام حرام ولی نزد خورندگان شیرین و لذیذ است پیدا شود، و اختلاف نظرها پدید آید، و عهد و پیمانها نقض گردد، و احترام بیکدیگر کم شود، آن وقت ستاره دنباله‌داری که عرب را پریشان کند، طلوع نماید.

در آن هنگام باران نبارد و رودها خشک شود، و اوضاع روزگار دگرگون گردد و نرخها در همه جای جهان بالا رود. در آن موقع طایفه بربر با پرچمهای زرد سوار اسبان ترکی در مصر فرود آیند. آنگاه مردی از اولاد صخر «۱» خروج کند. و پرچمهای سیاه را تبدیل بسرخ نماید و محرمات را مباح گرداند و زنان را در مقام شکنجه با پستانها آویزان نماید و کوفه را غارت کند. راه‌ها از زنان مکشفه سفید ساق که آنها را همچون چهارپایان عبور میدهند پر شود. شوهران آنها مقتول و عجز و لابه آنان بسیار و دست تعرض مردم بناموسشان دراز است. در آن موقع مهدی فرزند پیغمبر ظاهر گردد، و این هنگامی است که مظلومی در مدینه و پسر عموی وی در خانه خدا کشته شود، و امر پوشیده آشکار گردد، و با علائم خود موافق باشد.

(۱) صخر نام ابو سفیان پدر معاویه است، و مقصود (سفیانی) میباشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۳۹۷

در این وقت مرد وحشتناکی با یاوران ستمگرش می‌آید و رومیان اقدام بقتل بزرگان کنند. آفتاب گرفته شود. و لشکرها بیاید و صفها بسته شود. آنگاه پادشاه صنعا یمن که چون پنبه سفید و نامش حسین یا حسن است خروج کند و با خروج وی فتنه‌ها از میان برود.

در آن وقت مردی مبارک و پاکیزه سرشت و راهنمائی راه یافته و سیدی علوی نسب ظهور نماید، و مردم را از پریشانی نجات دهد. تیرگیها با نور روی او برطرف شود و بوسیله او حق آشکار شود، و اموال را میان مردم علی السویه تقسیم نماید، آنگاه شمشیر در

غلاف کند و دیگر خون کسی را نریزد.

مردم با کمال نشاط و سرور زندگی کنند. و با آبی که چشمه روزگار آن را از خس و خاشاک پاک نگاه داشته، غسل کند، و حق را بروستائیان برگرداند، و میهمانی را در میان مردم و دهات افزون گرداند. و با عدل خود گمراهیها را از میان ببرد، گوئی غباری بود که از بین رفت. پس زمین را پر از عدل و داد کند و عالم را پر از برکت نماید. و این بدون شک علائم قیامت است.

ابن عیاش در کتاب «مقتضب الاثر» از حسین بن علی بن سفیان بزوفری از محمد بن علی بن حسن نوشجانی و او از پدرش و او از محمد بن سلیمان و او از پدرش و او از «نوشجان بن بود مردان» نقل کرده که چون ایرانیان در جنگ «قادیسیه» شکست خوردند، و یزدگرد از کشته شدن «رستم فرخ‌زاد» سردار لشکرش و عدالت عرب مطلع گشت و دانست که پنجاه هزار تن از سپاهش در نبرد با مسلمین کشته شده‌اند.

در حالی که با کسانش عزم فرار داشت در ایوان کاخ خود ایستاد و گفت:

هان ای ایوان! درود من بر تو باد! آگاه باش! هم اکنون از تو روی بر میتابم تا وقتی که من یا مردی از فرزندان من که هنوز زمان وی نزدیک نشده و موقع آمدن او فرا نرسیده است، برگردیم.

سلیمان دیلمی میگوید: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم:

قربانت گردم مقصود یزدگرد از «یا مردی از فرزندان من» چیست؟ حضرت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۹۸

فرمود: او مهدی صاحب الزمان است که بفرمان خدا قیام خواهد کرد. و او ششمین فرزند من و اولاد دختری یزدگرد است. او از فرزندان یزدگرد است و یزدگرد نیز پدر وی میباشد. (۱)

و نیز در کتاب مزبور بسند خود از هرمز بن حوران از فراس نقل میکند که گفت: عبد الملک مروان مرا خواست و گفت: موسی بن نصر (۲) بمن نوشته است خبر رسیده که شهری از «صفر کان» را حضرت سلیمان بنا کرده و گویند سلیمان به جنی‌ها دستور داد که آن را بنا کنند، پس جماعتی از جن اجتماع نموده آن را بنا کردند. و نوشته‌اند که: آن شهر از چشمه مس گداخته است که خداوند برای حضرت سلیمان پدید آورد و آن قصر در بیابان اندلس (اسپانیا) است و گویند:

گنج‌هایی که خداوند برای حضرت سلیمان بودیعت گذارده در آنست.

اکنون اجازه می‌خواهم که بسوی آن قصر بروم. می‌گویند راه آن بسی دشوار است و جز با ساز و برگ و غذای کافی این مسافرت طولانی را نمیتوان طی کرد و هر کس تا کنون بقصد آن شتافته دست بآن نیافته است، مگر «دارا» پسر دارا چون اسکندر مقدونی دارا را بقتل رسانید، گفت: بخدا قسم همه اقالیم و نقاط زمین را زیر پا گذاردم و اهل هر سرزمین در پیش من سر تسلیم فرود آوردند و هر محلی را گشودم، مگر این قسمت از سرزمین اندلس که پیش از من دارا بآن رسیده بود و بر من نیز لازم است که آهنگ آنجا کنم، تا از دست یافتن بجائی که دار اقدام نهاده باز نمانم پس خود را برای رفتن بآنجا مهیا کرد و یک سال تمام تهیه کار دید. چون آماده حرکت شد، بوی اطلاع دادند که بعلت موانعی رسیدن بآنجا مشکل است

(۱) میدانیم که شاه زنان دختر یزدگرد معروف به «شهربانو» مادر امام زین العابدین (ع) است.

(۲) وی از طرف عبد الملک مروان فرمانروای کل افریقا بود و همانست که «طارق ابن زیاد» غلام خود را فرستاد و اندلس (اسپانیا) را گشود و امروز تنگه معروف جبل - الطارق بنام او است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۳۹۹

عبد الملک به موسی بن نصیر نوشت که برای رفتن بآنجا خود را مهیا سازد. او نیز بدان جا شتافت و بعد از مراجعت ماجرای آن را

برای عبد الملک نگاشت. موسی بن نصیر در پایان نامه نوشته بود: چون روزها سپری شد و آذوقه ما باتمام رسید، بجانب دریاچه پر درختی رهسپار گشتیم و من بطرف دیوار شهر رفتم. دیدم بر دیوار شهر مطالبی عبرتی نوشته‌اند. ایستادم و مشغول خواندن آن شدم و دستور دادم که آن را یادداشت کنند. آن نوشته اشعار زیر بود:

ليعلم المرء ذو العزّ المنيع و من يرجو الخلود و ما هي بمخلود
لو انّ خلقا ينال الخلد في مهل لنال ذاك سليمان بن داود
سالت له قطر عين القطر فائضة بالقطر منه عطاء غير مصدود
فقال للجنّ ابنوا لي به اثرا يبقی الى الحشر لا يبلى و لا يؤدى
فصيره صفاحا ثم هيل له الى السماء بأحكام و تجويد
و افرغ القطر فوق السور منصلتافصار أصلب من صماء صيخود
و بثّ فيه كنوز الأرض قاطبه و سوف يظهر يوما غير محدود
و صار في قعر بطن الأرض مضطجعا مصمدا بطوايق الجلاميد
لم يبق من بعده للملك سابقه حتى يضمّن رسما غير اخدود
هذا ليعلم أنّ الملك منقطع الا من الله ذي النعماء و الجود
حتى اذا ولدت عدنان صاحبها من هاشم كان منها خير مولود
و خصّه الله بالايات منبعثا الى الخليقة منها البيض و السود
له مقاليد اهل الأرض قاطبه و الأوصياء له اهل المقاليد
هم الخلائف اثنا عشره حججنا من بعدها الأوصياء السادة الصيد

حتی يقوم بأمر الله قائمهم من السّماء اذا ما باسمه نودی حاصل معنی اینکه: مردمی که در این جهان ناپایدار می‌خواهند همیشه بمانند بدانند که اگر کسی در جهان جاوید میماند، او سلیمان بن داود بود، که چشمه مس گذاخته برای او جاری گشت و به جنی‌ها گفت خانه‌ای برای من بنا کنید که تا روز

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۰

رستخیز سالم بماند، آنها هم کاخی ساختند که از عظمت سر بفلک میکشید. سلیمان گنجهای روی زمین را در آن پنهان کرد تا روزی کشف شود ولی بالاخره سلیمان مرد و در زیر خاک پنهان شد.

این ماجرا برای اینست که مردم بدانند زندگی دنیا فانی است و جز ذات بی‌زوال خداوند احدیت کسی باقی نیست.

تا زمانی که از نسل عدنان و اولاد هاشم بهترین مولود بوجود آید و خداوند او را با نشانه‌های مخصوص در نزد مردم جهان ممتاز گرداند. او اختیاردار مردم روی زمین است و جانشینان او نیز چنین هستند. آنها پیشوایان دوازده گانه و حجت پروردگارند تا زمانی که قائم آنها بفرمان خداوند قیام کند و این هنگامی است که او را از آسمان بنام صدا زنند.

چون عبد الملک این نامه را خواند، یا (بنا بروایتی) طالب بن مدرک فرستاده موسی بن نصیر ماجرا را بوی گذارش داد عبد الملک از محمد بن شهاب زهری «۱» که در مجلس حضور داشت پرسید، در باره این موضوع عجیب چه میگوئی؟

(۱) مقصود محمد بن مسلم بن عبید الله بن حرث بن شهاب بن زهره است. زهری در مدینه از فقهای تابعین اصحاب پیغمبر (ص) بوده و نزد خلفای اموی جایگاهی بزرگ داشته است.

وی معاصر امام زین العابدین (ع) بوده و از حضرت روایاتی نقل کرده است، دانشمندان ما در باره عقیده مذهبی او اختلاف نظر

دارند، سید ابن طاوس (ره) و دیگران او را از دشمنان شیعه دانسته‌اند، ولی مرحوم وحید بهبهانی (ره) نظر بروایتی که وی راجع بائمه دوازده گانه نقل کرده او را شیعه میدانند. محدث نوری هم بملاحظه ارتباطی که زهری با امام زین العابدین (ع) داشته است بعید میدانند که او سنی باشد، ولی ظاهر اینست که بگفته ابن ابی الحدید وی از مخالفین امیر المؤمنین (ع) بوده. ابو اسحاق شیرازی در طبقات الفقهاء در گذشت او را بسال ۱۲۴ دانسته. زهری همان است که با امام زین العابدین (ع) حج کرده و در عرفات از کثرت حاجیان تعجب نمود و حضرت بوی فرمود:

ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج

. یعنی: چقدر ناله‌ها زیاد و حاجی‌ها کم است!!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۱

زهری گفت: چنان میبینم و چنین پندارم که جماعتی از جن نگهبان شهر مزبور بوده و نمیگذاشتند کسی بآنجا دست یابد! عبد الملک پرسید راجع بکسی که او را از آسمان بنام صدا کنند، اطلاعی داری؟ گفت: یا امیر المؤمنین! این موضوع را نشنیده بیانگار! عبد الملک گفت: چگونه میتوانم چیزی که بزرگترین مطلب مورد احتیاج من است نشنیده انگارم؟ آنچه در این باره میدانی با صراحت هر چه تمامتر بگو! زهری گفت: علی بن الحسین (علیهما السلام) بمن خبر داده که: این شخص مهدی از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر است. عبد الملک گفت: شما هر دو دروغ میگوئید این مردی از ماست!! زهری گفت: من آن را از علی بن الحسین نقل کردم. اگر میخواهی از وی جويا شو. مرا نباید نکوهش کرد. اگر دروغ است، او دروغ گفته و اگر آنچه شما میگوئید، درست باشد، دشمن نظر شما را تأیید کرده است.

عبد الملک گفت: من احتیاج به پرسش از اولاد ابو تراب ندارم. ای زهری! آنچه را گفתי مخفی بدار مبادا کسی آن را از تو بشنود. زهری گفت: مطمئن باش بکسی نخواهم گفت! «۱».

(۱) این روایت از کتاب «مقتضب الاثر» تألیف احمد بن محمد بن عبد الله بن حسن بن عیاش جوهری معروف به «ابن عیاش» از علما و ادبا و خوشنویسان شیعه و همعصر شیخ صدوق است. کتاب «مقتضب الاثر» و کتاب «اخبار ابو هاشم جعفری» و «کتاب الاغسال» از جمله تألیفات اوست. بگفته محدث نوری «مقتضب الاثر» او از کتب معتبر و نفیس است.

شیخ طوسی (ره) در فهرست میگوید: وی حدیث بسیاری استماع نمود ولی در آخر عمر اختلال حواس پیدا کرد. نجاشی میگوید: این شیخ را دیدم. او دوست من و پدرم بود و روایات بسیاری از وی استماع نمودم علمای ما او را در نقل روایات ضعیف می‌شمردند و لذا من هم از او روایت نمیکنم و از وی اجتناب نمودم. بسال ۴۰۱ در گذشت».

کتاب «مقتضب الاثر» اخیراً بقطع خستی در قم چاپ و منتشر شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۲

باب هفدهم گفتار شیخ الطائفه راجع باثبات غیبت وجود اقدس امام زمان عجل الله فرجه

اشاره

شیخ الطائفه «۱» در کتاب «غیبت» میفرماید: سخن ما در اثبات غیبت حضرت امام زمان علیه السلام بدو طریق است: نخست اینکه میگوئیم: چون ثابت شده که باید امام در هر حال وجود داشته باشد، و مردم هم که معصوم نیستند نمی‌توانند در هیچ زمانی از وجود رئیسی (که امور دنیا و آخرت آنها را اصلاح کند) بی‌نیاز باشند، و این رئیس نیز حتماً باید معصوم باشد، علی‌هذا این رئیس

یا آشکار و در دسترس مردم است و یا غائب و از نظرها پنهان می‌باشد. زیرا میدانیم کسانی که مردم آنها را امام میدانند (مانند خلفا که اهل سنت آنها را اولو الامر و امام و جانشین پیغمبر میدانند) یقین بعصمت آنها نداریم، بلکه ظاهر افعال و احوال آنها منافی عصمت است، پس یقین خواهیم دانست که امام معصوم، غائب و از نظرها پنهان می‌باشد.

و چون قطع داریم که عقیده فرقه‌های کیسانیه و ناووسیه و فطحیه و واقفیه «۲» و غیرهم نسبت به شخصی که او را امام غائب میدانند. باطل است، یقین حاصل می‌کنیم که امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت و ولادت آن حضرت صحیح است.

و با ثبوت این موضوع دیگر برای اثبات ولادت و علت غیبتش محتاج بحث و

(۱) مقصود شیخ طوسی است که در پاورقی صفحه ۱۸۸ معرفی گردید، آن بزرگ مرد را بلحاظ شخصیت بزرگش در میان طائفه شیعه (شیخ الطائفه) می‌گویند.

(۲) این فرقه‌ها در صفحات آینده شناخته میشوند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۳

گفتگوی بیشتر نیستیم مضافاً باین که میدانیم نقطه حقی در میان امت اسلام هست، و جایز نیست که از میان آنها خارج باشد. طریق دوم اینکه: می‌گوئیم گفتگو در باره غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام متفرع بر ثبوت امامت آن حضرت است. پس اگر مخالف ما تسلیم عقیده ما شود و با قبول امامت حضرت، از علت غیبتش پرسش نماید باید پاسخ آن را از خود او خواست و اگر امامت آن حضرت را نمی‌پذیرد، پرسش وی از علت غیبت بی‌مورد خواهد بود.

هر گاه در باره ثبوت امامت آن سرور با ما گفتگو کنند، خواهیم گفت که:

در جای خود با دلیلهای قانع کننده ثابت شده که: واجب است در همه احوال و اعصار، امام در میان مردمی که معصوم نمی‌باشند و مکلف به تکالیف شرعی هستند وجود داشته باشد، و هم ثابت شده که یکی از شرائط امام قطعی بودن عصمت اوست و گفتیم که حق از میان امت اسلام بیرون نمی‌رود.

بعد از ذکر این مقدمات، می‌گوئیم: مسلمانان در اعتقاد بوجود امام بچند گروه تقسیم میشوند:

گروهی عقیده دارند که امامی در میان مردم وجود ندارد. ولی بنظر ما دلیلی که لزوم وجود امام را در هر حال و زمانی ثابت مینمود، این عقیده را فاسد میگرداند.

دسته دیگر کسانی را امام میدانند که عصمت آنها قطعی نیست. این عقیده نیز با اعتقاد ما که گفتیم باید قطع بعصمت امام داشته باشیم، باطل می‌شود. مضافاً باینکه کردار ظاهری و احوال امام آنها نیز با مقام عصمت منافات دارد. پس گفتگو در باره موضوعی که ما بالبداهه علم بخلاف آن داریم، بی‌مورد است.

دسته دیگر کیسانیه هستند که معتقد بامامت محمد بن الحنفیه «۱» می‌باشند.

ناووسیه نیز عقیده دارند که امام جعفر صادق (ع) رحلت نکرده و (امام آخر الزمان اوست) فرقه واقفیه هم بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام کسی را امام نمیدانند و می‌گویند: آن حضرت نمرده است.

(۱) پسر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۴

چنان که خواهیم گفت بچند دلیل اعتقاد همه آنها باطل است.

پس دو طریقی را که در اثبات غیبت امام زمان عجل الله فرجه برگزیدیم مبتنی بر اینست که اعتقاد این فرقه‌ها را رد کنیم، و هم

محتاج به سه اصلی است که بیان داشتیم.

یعنی: لزوم وجود رئیس و یقین داشتن به عصمت امام، و اینکه حق از میان امت اسلام بیرون نیست.

اکنون بطور اختصار سه اصل و قاعده مزبور را مورد بحث و استدلال قرار می‌دهیم: ما بحث مفصل آن را در کتابهایی که در باره اثبات امامت نوشته‌ایم نموده‌ایم. در این کتاب فقط بمطالبی می‌پردازیم که اختصاص به غیبت حضرت ولی عصر (ع) داشته باشد خداوند منان ما را در نیل باین مقصود موفق بدارد. پس می‌گوئیم:

دلیل بر اثبات وجوب ریاست عالی دینی

اصل اول- یکی از واجبات عقلی اینست که ریاست- دینی از جانب خداوند بر بندگان- لطفی است الهی «۱» همان طور که معرفت بر هر مکلفی واجب است، ریاست دینی نیز واجب میباشد.

زیرا ما بالعیان می‌بینیم که هر گاه مردم از وجود رئیس با مهابتی که دشمنان را عقب زند و جنایتکاران را ادب کند و دست افراد متقلب را کوتاه گرداند و شرّ اقویا را از سر ضعفا برطرف نماید، بی‌نصیب بمانند در اجتماع فساد پدید می‌آید و نیرنگها شایع می‌شود، و فساد اخلاق افزون میگردد، و اصلاحات تقلیل مییابد. ولی اگر رئیس متصف باوصاف مذکوره در میان مردم باشد درست کار بعکس خواهد بود، یعنی احتیاجات آنها بصلاح میانجامد و در زندگی آنان گشایش روی میدهد و فساد و تباهی تقلیل مییابد چنان که بر خردمندان پوشیده نیست. این از بدیهیات است و کسی که آن را انکار نماید شایسته گفتگو نیست.

(۱) لطف یعنی کسی یا چیزی که بندگان را از معصیت دور و باطاعت خدا نزدیک گرداند، که از نظر عقل، انتصاب چنین کسی بمقام ریاست دینی و رهبری خلق بر خدا واجب است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۰۵

هر اشکالی که بر این مطلب (وجوب ریاست عالی دینی در میان خلق) وارد کرده‌اند ما در کتاب «تلخیص الشافی» و «شرح الجمل» پاسخ گفته‌ایم و دیگر در اینجا به تفصیل آن نمی‌پردازیم.

گفتار یکی از علمای اهل تسنن یکی از دانشمندان متأخر اهل سنت در این باره سخنی دارد که بر گفتار سید مرتضی در باب غیبت، اعتراض نموده و نزد مردم بی‌اطلاع چنین وانمود کرده که گفتار سید مرتضی «۱» را رد کرده و بر وی غلبه یافته است! این مرد میگوید: ما با سه دلیل اعتقاد به غیبت را رد میکنیم:

اول آنکه فرقه امامیه در باره غیبت یا اعتقاد بغیبت، باید جهت قبیحی را ملزم شوند، و بر آنها است که ثابت کنند در غیبت و اعتقاد بآن قبیحی متصور نیست.

چه اگر قبیحی در آن به ثبوت رسد، غیبت امام آنها قبیحی خواهد بود، هر چند ثابت شود که از جهتی حسن هم دارد. چنان که ما (اهلسنت) عقیده داریم که «تکلیف ما لا- یطاق» (تکلیفی که از عهده انسان خارج است) قبیح است ولی ممکن است از لحاظی دارای جهت حسن بوده و برای دیگری لطف باشد.

دوم اینکه اعتقاد بغیبت، با اعتقاد بلزوم وجود امام در هر زمان مناقض است. زیرا اجتناب مردم از ارتکاب افعال قبیح، بواسطه رئیس با هیبت و اختیار داری که بعقیده شیعه وجودش لطفی واجب است، و قبیح بودن تکلیف در صورت نبودن او، اعتقاد به غیبت را نقض میکند. چه بعقیده ما اهل تسنن در زمان غیبت، چنین رئیسی را داریم که از ارتکاب قبایح دور و برکنار باشیم و لازم هم نیست که این رئیس غائب و با فقدان وی تکلیف قبیح باشد پس قاعده لطف که دلیل وجوب وجود امام است، هست ولی مدلول آن که وجود امام (در زمان غیبت) باشد، نیست و این خود موجب نقض دلیل است.

(۱) شرح حال این دانشمند بزرگ شیعه خواهد آمد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۶

سوم اینکه با اعتقاد شما (شیعه) فائده وجود امام اینست که مردم را از ارتکاب قبائح بر حذر میدارد، در صورتی که این معنی با فرض غائب بودن وی حاصل نمیشود، و با این فرض وجود او بی اثر خواهد بود.

علی هذا چون لازم می آید که وجودش در زمان غیبت موجب دوری مردم از قبایح نباشد، دلیل شما که قاعده لطف است، اقتضا ندارد که در زمان غیبت هم واجب است چنین امامی وجود داشته باشد. پس دلیل شما (شیعه) منتقض میگردد.

زیرا بدلیل مذکور باید امام حاضر و مبسوط الید باشد، و با انبساط ید واجب نیست که غائب شود، پس دلیل شما (قاعده لطف) شامل وجود امام (غائب) غیر مبسوط الید نمیشود و امام در حال غیبت مبسوط الید نمیباشد.

پاسخ او جواب اعتراض اول او اینست: آنچه وی میگوید که: لازم می آید ما شیعیان در زمان غیبت ملتزم کار قبیحی شویم، فقط بمنظور ترساندن ماست، و دلیلی بر این مطلب ندارد. چه اگر دلیل میداشت لازم بود علت قبح آن را بیان میکرد تا ما هم بدانیم. بنا بر این چون علت را ذکر نکرده، ایراد وی متوجه ما نیست.

اگر این ایراد را بطور پرسش بر ما وارد کند، میگوئیم: کار قبیح وقتی متعقل است، که عملی از روی ظلم و بیهودگی و دروغ و فساد و جهل انجام پذیرد، و با فرض غیبت امام زمان هیچ یک از اینها پدید نمیآید و از همین جا خواهیم دانست که غیبت امام موجب ارتکاب کار قبیح نیست.

اگر گفته شود: قبحی که در غیبت متصور است، برطرف نکردن مانع از مکلف میباشد، زیرا بسط ید امام که در حقیقت لطف است و ترس مردم از تأدیب بوسیله او حاصل نیست، این معنی موجب اخلال در لطف مکلف است و بهمین جهت قبیح میباشد. میگوئیم: در باب لزوم وجود امام توضیح دادیم «۱» که بسط ید امام و ترس

(۱) یعنی در کتاب «غیبت».

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۷

مردم از تأدیب بوسیله او که مکلفین در حال غیبت از دست داده‌اند، باعث آن خود مردم میباشند. زیرا آنها بودند که امام را ترسانیدند و ناگزیر مسأله غیبت پیش آمد و امام تمکن بسط ید و تصرف در امور و شئون مردم را پیدا نکرد. پس باعث این موضوع خود مردم هستند.

این اعتراض مانند اینست که بگویند، کافری که معرفت به خدا ندارد تکلیفش قبیح است. زیرا معرفت که لطف است برای وی تحقق نیافته پس باید تکلیف او نیز قبیح باشد. جوابی که اهل تسنن باین اشکال داده‌اند اینست که دوری کافر از معرفت خدا از جانب خود اوست. زیرا خداوند او را بسوی معرفت خود راهنمایی نموده و از رسیدن بآن متمکن فرموده و اگر دنبال نکند و خداشناس نشود، مقصر خود اوست بنا بر این تکلیف وی قبیح نیست، ما نیز همین جواب را با اعتراض خودشان در باره غیبت امام زمان داده و میگوئیم: اگر چه مکلف از بسط ید و تصرف امام در امور بندگان محروم مانده ولی خود وی مرتکب این جریان گردیده است.

چه اگر امام تمکن میداشت آشکار میشد و در تمام کارها تصرف مینمود بنا بر این در حال غیبت نیز لطف وجود امام برای مکلفین هست و تکلیف آنها (که خود باعث از دست دادن و غیبت امام شده‌اند) قبیح نیست. ما نظیر این بحث را مفصلاً در مبحث امامت نموده‌ایم و اگر در اینجا هم حاجت به بیان پیدا کرد، ذکر میکنیم.

جواب اعتراض دوم: اعتراض دوم معترض مغالطه است. نمیگوئیم وی نفهمیده چه میخواید بگوید. زیرا شأن او بالاتر از اینست. ولی این قدر هست که وی خواسته عمدا حقیقت را پوشیده دارد و آن را طور دیگر جلوه دهد! زیرا وی گمان کرده ما میگوئیم در زمان غیبت دلیل وجود امام (قاعده لطف) هست، ولی خود امام نیست، و لذا گفته است این دو مطلب با هم منافی است، در صورتی که ما این را نمیگوئیم.

بلکه دلیل ما در زمان حضور امام و غیبت او یکی است و وجود امام در هر دو حالت لطف است. ما نمیگوئیم زمان غیبت از وجود امام خالی است، بلکه بعقیده ما در همان

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۸

زمان هم چنین رئیسی (امام) موجود است، ولی بسط یدی که مفید بحال مکلفین باشد ندارد. نه اینکه باز نبودن دست امام در کارهای مردم او را از عنوان لطف بودن خارج میکند. بلکه او همچنان لطفی است الهی، و علت عدم حصول این لطف از جانب خدا نیست، بلکه چنان که گفتیم مردم باعث آن گشته‌اند. «۱»

این درست مثل این میماند که کسی بگوید: چگونه ممکن است معرفه الله لطف باشد با اینکه کافر خدا را نمیشناسد؟ پس مکلف بودن کافر از طرفی و نداشتن معرفت بخدا از طرف دیگر دلیل است که معرفه الله لطف نیست. چه اگر لطف باشد متناقض خواهد بود.

جوابی که ما در اشکال به لطف بودن امام در حال غیبت بآنها میدهیم درست مانند جوابی است که آنها باین اشکال در این مورد میدهند، چه آنها در پاسخ این اشکال میگویند: لطف کافر بسته بخداشناسی اوست.

اگر او معرفت بخدا ندارد، کوتاهی از جانب خود است که دنبال آن نرفته، علی هذا تکلیف وی قبیح نیست.

ما نیز میگوئیم وجود امام در زمان غیبت برای مکلف لطف است، و اگر می‌بینیم بسط ید ندارد و نمیتواند در امور مردم تصرف کند، تقصیر از ناحیه مردم است. این موضوع را نیز در جای خود به تفصیل بحث کرده‌ایم.

جواب اعتراض سوم: در پاسخ اشکال سوم میگوئیم: این نیز مغالطه است و مقصود بیان حقایق نبوده. و گر نه مطلب روشتر از اینست که بر کسی پوشیده بماند شیعه نمیگوید: واجب نیست امام در زمان غیبت بسط ید نداشته باشد، تا شما بگوئید:

دلیل شیعه دلالت بر وجوب امام غیر مبسوط الید ندارد، چه وی در زمان غیبت چنین است.

(۱) خواجه نصیر الدین طوسی فیلسوف معروف در کتاب «تجرید الاعتقاد» در مبحث امامت میگوید: «وجود لطف و تصرف لطف آخر و عدمه منا» یعنی: وجود امام زمان از جانب خداوند برای بشریت لطف است، تصرف وی در امور بندگان نیز لطف دیگری، و عدم دسترسی ما بوی، مربوط بخود ماست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۰۹

آنچه ما مکرر گفته‌ایم اینست که: امام چه در زمان حضور و چه در حال غیبت واجب است متصرف در امور و دارای بسط ید باشد، با این فرق که در زمان حضور چون مردم از وی تمکین نمودند دستش باز بود ولی در حال غیبت که تمکین نیست دست او نیز بسته است و گفتیم که این تقصیر مکلفین است که او را از رسیدگی بامور و باز شدن دستش در کارها مانع شدند و از وی تمکین نکردند. پس این ضروری است که مردم بخود زده‌اند. چنان که مکرر آن را بمعرفه الله که کافر از دست داده است، تشبیه نمودیم.

توضیحات بیشتری از شیخ الطائفه برای توضیح بیشتر میگوئیم: ما میدانیم که انتصاب رئیس دینی بعد از پیدایش دین واجب است. زیرا انتصاب وی لطف است چون او اقدام باموری میکند که از دیگران ساخته نیست، مع هذا بنا بر مذهب عدلیه «۱» که روی سخن

با آنهاست، اهل حل و عقد از کسی که صلاحیت این منصب را داشت تمکین نکردند، و با این وصف کسی نمیگوید: انتصاب رئیس دینی که از وی تمکین نکرده‌اند واجب نیست جواب ما در باره غیبت امام همان جوابی است که از تمکین نکردن اهل حل و عقد در انتخاب رئیس شایسته‌ای برای امت، داده‌اند، و میان این دو فرق نیست. اختلافی که هست اینست که ما میگوئیم وجوب نصب امام را از راه عقل دانسته‌ایم ولی آنها میگویند: از طریق شرع استفاده شده، و این فرقی نیست که نتوان آنها را با هم جمع کرد.

اگر گفته شود: هر چند اهل حل و عقد برای انتخاب کسی که صلاحیت زمامداری امت را داشت تمکین نکردند، ولی خداوند بجای آن، لطف خودش را شامل حال مردم می‌کند و بدین گونه تکلیف هم ساقط نمیشود. بعضی از بزرگان گفته‌اند

(۱) عدلیه در اصطلاح علم کلام شیعه امامیه و طائفه معتزله اهل سنت است، که بعکس فرقه «اشاعره» یعنی جبریان اهل تسنن، عقیده دارند خداوند عادل است، و بندگان در اعمال و رفتار خود فاعل مختارند. و بهشتی و جهنمی بودن افراد، پاداش و کیفر اعمال خود آنهاست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۱۰

اصلا انتصاب امام برای مصالح دنیوی مردم شرعا واجب است بدون این که لطف واجب باشد. می‌گوئیم: کسی که انتصاب امام را فقط برای مصالح دنیوی میدانند. عقیده‌اش فاسد است. زیرا در این صورت امامت واجب نمیشد. در صورتی که امت اسلام اختلافی در این ندارند که: واجب است امامی در میان مردم وجود داشته باشد. بعلاوه آنچه امام بخاطر آن برگزیده می‌شود مانند جهاد و تولیت در کار امراء و قضات و تقسیم اموال و غنائم و اجراء حدود و قصاص، همه از امور دینی است که ترک آنها جایز نیست. بنا بر این اگر انتخاب امام فقط برای مصالح دنیوی بود واجب نمیکشت. پس بهمین دلیل گفته معترض از درجه اعتبار ساقط است.

و نیز کسی که گفته است خداوند بجای امام لطف دیگری بمردم ارزانی میدارد نیز باطل است. زیرا اگر چنین میبود، انتصاب امام مطلقا و در همه حال بر خدا واجب نبود. بلکه در آن صورت از باب تخییر بود (که خداوند بین انتصاب امام و یا لطف دیگری بجای او مخیر بود، در صورتی که چنین نیست) مانند واجبات کفائی (که اگر یک نفر مکلف آن را انجام داد از دیگری ساقط می‌شود) و اینکه ما عقیده داریم انتصاب امام در هر زمان واجب است، خود دلیل بر رد گفته مخالفین است. بعلاوه لازمه گفته آنها اینست که بگویند: اگر شخص کافر معرفه‌الله برایش حاصل نشد، خداوند چیزی را بجای معرفت خود باو خواهد داد و بنا بر این تحصیل معرفه‌الله هیچ وقت بر او واجب نیست!! یا این که بگویند: در مقام حصول معرفه‌الله انزجار از ظلم فقط در امر دنیوی است که آن هم تحصیلش واجب نیست و بدین گونه وجوب معرفه‌الله از کافر ساقط میگردد.

پس اگر گفتند: کافر ناچار از تحصیل معرفه‌الله است، و چیزی جای آن را نمیگیرد. میگوئیم: انتصاب امام هم واجب است و چیزی جای آن را نخواهد گرفت!، چنان که در کتاب «تلخیص الشافی» بیان کرده‌ایم.

همچنین اگر گفتند نفرت از کار بد در مقام حصول معرفت، یک امر دینی است

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۱۱

میگوئیم: ما نیز همین را در خصوص وجود امام قائل هستیم.

اگر گفته شود: وجود رئیس مطاع و منبسط الید، از سه حالت بیرون نیست:

یا انتصاب او بر خداوند واجب است، یا بر ما واجب است، و یا این که بر ما واجب است از وی اطاعت کنیم و دست او را در کارها باز گذاریم و بر خداوند واجب است او را بوجود آورد.

پس اگر بگوئید: انتصاب او بر خداوند واجب است، با زمان غیبت وفق نمیدهد چه که امام در آن حالت بسط ید ندارد. و اگر بگوئید بر ما واجب است چنین کسی را بوجود آوریم، تکلیف ما لا یطاق است که از عهده ما مخلوق خارج می‌باشد. و اگر بگوئید اطاعت وی بر ما لازم و ایجاد او بر خداوند واجب است، میگوئیم:

چه دلیلی بر آن دارید؟ زیرا که در آن صورت واجب است چیزی را که برای دیگری لطف است، ما انجام دهیم. مثل این که بر زید واجب باشد دست امام را باز گذارد تا لطف عمر و حاصل گردد. آیا این نقض اصول نیست؟! بعلاوه ما میگوئیم: امام منبسط الید و اختیار دار که گفتیم وجودش برای ما لطف است و ما قدرت بر ایجاد او نداریم، معنی ندارد که ما ناگزیر از ایجاد وی باشیم زیرا این تکلیف ما لا یطاق است، ولی باز گذاردن دست او در تصرف امور و تقویت سلطنت وی گاهی، هم ما توانائی بر آن داریم و هم مقدور خداوند است. پس اگر خداوند بوی بسط ید نداد و دست او را در کارها باز نگذاشت. میدانیم که تقویت و بسط ید او بر ما واجب است، زیرا امام ناچار از اینست که منبسط الید باشد تا غرض از تکلیف مخلوق کامل شود.

اگر بسط ید امام از کارهای خداوند میبود، مردم بستوه می‌آمدند و میان امام و دشمنانش فاصله می‌افتاد و او را بوسیله فرشتگان یا چیزی که منجر بسقوط غرض تکلیف و حصول اضطرار شود، تقویت میکرد بنا بر این بر ما واجب است که در هر حال دست او را در امور باز گذاریم، و اگر انجام وظیفه نکردیم ضرری بخود زده‌ایم.

و اینکه گفته‌اند: «در آن صورت بر ما واجب است چیزی را که برای دیگری

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۱۲

لطف است ما انجام دهیم» صحیح نیست زیرا ما میگوئیم: کسی که یاری امام و تقویت سلطنت او بر وی واجب می‌شود، در این کار برای او مصلحتی است که مختص با او است هر چند برای دیگری هم نفعی داشته باشد. چنان که اگر مردم گوش فرمان پیغمبران دادند هم خودشان از این اطاعت و پیروی سود می‌برند و هم دیگران از آن منتفع میگردند بعلاوه ما باین شخص مخالف، در باره اهل حل و عقد جواب نقضی داده و می‌گوئیم: چگونه (آنها) خود واجب دانستند امامی انتخاب کنند که مصلحت وجود او عاید همه امت می‌شود؟ آیا این چیزی جز وجوب کاری بر آنها، بخاطر مصلحتی که بدیگران میرسد، هست؟ هر جوابی که در این مقام میدهند، همان جواب را ما در خصوص اطاعت و تقویت امام بر حق میدهیم.

اعتراضات دیگر و پاسخ آنها اگر گفته شود: شما که عقیده دارید امام در زمان غیبت واجب است موجود باشد چرا عدم او را جایز نمیدانید؟

میگوئیم: از این جهت وجود او را در زمان غیبت واجب میدانیم که تصرف وی در امور برای ما لطف است و این هم منوط بوجود و ایجاد اوست که البته در حدود توانائی ما نیست.

پس بر خداوند واجب است که او را موجود گرداند، و چنانچه او را ایجاد نکند، موانع تکلیف را از ما برطرف نکرده است. ولی اگر خداوند او را موجود گرداند و ما او را یاری و تمکین نکنیم و بسط ید ندهیم، باعث عدم لطف ما هستیم و تکلیف ما هم از جانب خداوند بجاست و در صورت نخست اگر خداوند او را ایجاد نکند خود باعث عدم لطف شده و تکلیف مورد ندارد.

اگر گفته شود: مقصود شما از تمکین امام چیست؟ اگر مقصود اینست که نزد وی برویم و او را از نزدیک به بینیم و خدمت کنیم، بدیهی است که این متوقف بر ظهور اوست و ممکن است بشما ایراد کنند که بنا بر این لازم است صبر کنید

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۱۳

امام ظهور کند و مردم یا برخی بدانند او کجاست.

و اگر مقصود اطاعت وی و آمادگی برای یاری اوست که هر وقت ظهور کند و با دلائل امامت و معجزات، ما را دعوت نماید مهیا باشیم، ممکن است ما اهل سنت هم چنین تمکینی را نسبت بامام داشته باشیم، هر چند امامی وجود نداشته باشد، پس بچه دلیل

میگوئید تکلیف ما بدون وجود امام کامل نیست؟.

میگوئیم: آنچه میباید در این باب بگوئیم سید مرتضی (ره) در کتاب «ذخیره» بیان فرموده و من نیز در کتاب «تلخیص الشافی» ذکر کرده‌ام و آن اینست که: لطف خدا در باره ما که عبارت است از تصرف امام و بسط ید وی. کامل نمیشود مگر با سه چیز: یکی از آن سه چیز متعلق بخداست که ایجاد امام باشد: دوم متعلق بخود امام است که باید منصب امامت را اشغال کند و اقدام بامر آن نماید: سوم تعلق بما دارد که باید او را یاری و پشتیبانی کنیم و تسلیم فرمان او باشیم. پس اقدام امام بامر امامت فرع وجود اوست. زیرا تکلیف بر امر معدوم عقلا قبیح است. پس ایجاد امام باراده حق اصل، و وجوب قیام وی بامر امامت فرع آن و وجوب یاری کردن ما از او فرع این هر دو است.

زیرا هنگامی پیروی امام بر ما واجب است که وجود داشته باشد و بامر امامت رسیدگی کند. پس با این تحقیق چگونه از ما انتظار دارند که ملتزم بعدم وجود امام شویم؟.

اگر گفته شود: چه فرق است بین اینکه امام غائب باشد یا اصلا وجود نداشته باشد، و هر گاه خداوند بداند ما از وی تمکین خواهیم کرد، او را بوجود آورد؟

میگوئیم: از ساحت الهی دور است که تمکین کسی که وجود ندارد، بر ما واجب کند، چه این تکلیف ما لا یتطاق و از عهده ما بیرون است که عقلا قبیح و محال می باشد. پس ناچار باید او وجود داشته باشد تا از وی تمکین کنیم.

اگر گفته شود: هر گاه خداوند بداند ما در فلان موقع از وی تمکین میکنیم او را بوجود خواهد آورد، چنان که در مثل چنین موردی هم ظهور میکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۱۴

میگوئیم: تمکین از وی و قصد پیروی او در همه اوقات بر ما واجب است.

پس تمکین از فرمان او و پیروی او، واجب است در همه احوال برای ما ممکن باشد، و گر نه تکلیف حسنی نخواهد داشت! آنچه این معترض گفته در صورتی درست است که تکلیف بر ما واجب نبود و در تمام احوال مکلف باطاعت و انقیاد فرمان وی نمیشدیم و فقط تکلیف ما منحصر بود بایام ظهور او، در صورتی که این طور نیست (و در همه اوقات و زمانها اطاعت و فرمانبرداری امام بر ما واجب است).

سخنی چند با منکرین وجود امام زمان (ع) در اینجا روی سخن را بطرف کسانی که در باب وجود امام غائب با ما اختلاف نظر دارند و میخواهند ما را ملزم کنند که معتقد بعدم وجود وی شویم، نموده و از آنها میپرسیم: آیا جایز است که خداوند ما را مکلف بمعرفت خود نماید، و با این که میدانند ما در صدد کسب معرفت او نیستیم، راه یافتن معرفه الله را بما نشان ندهد مگر هنگامی که بدانند ما میخواهیم خدا را بشناسیم و در صدد پیدا کردن راه آن هستیم آنگاه دلیل و راه را بما نشان دهد؟.

و نیز از آنها سؤال میکنیم: چه فرق است میان وجود دلیلی که خدا برای راهنمایی مردم قرار داده و عدم وجود آن، بطوری که اگر قصد کنیم و بآن ادله نظر افکنیم خداوند معرفت خود را برای ما پدید آورد؟.

هر گاه در پاسخ بگویند: نصب ادله از جمله تمکین است که بدون آن تکلیف حسنی ندارد و نیکو نیست، مانند قدرت و وسیله. میگوئیم: بهمین دلیل وجود امام هم مانند قدرت بر وجوب پیروی از او، از جمله تمکین است، که هر وقت امام نباشد قدرت بر پیروی از او نداریم: چنان که اگر ادله خداشناسی و معرفه الله نباشد. ما قادر بنظر کردن و تأمل در آن نیستیم.

پس نصب دلیل برای خداشناسی و نصب امام برای طاعت با هم برابر هستند:

با این تحقیق تمام ایرادهایی که در این باب نموده‌اند، از درجه اعتبار ساقط

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۱۵

میگردد این معنی را من به تفصیل در کتابهایم بخصوص در کتاب «تلخیص الشافی» مورد بحث قرار داده‌ام و دیگر در اینجا تکرار نمیکنم.

مخالف ما مثالی آورده که: اگر خداوند بر ما واجب کند از چاه معینی با نداشتن ریسمان، آب برداریم، و وضو بگیریم، و بفرماید هر وقت نزدیک چاه رسیدید ریسمانی برای شما خلق میکنم که بوسیله آن آب بکشید. بدیهی است که این وعده مانع تکلیف را از ما برطرف میکند، پس اگر ما بچاه نزدیک نشدیم، خود ما باعث بر عدم انجام تکلیف (وضو) شده‌ایم نه اینکه از ناحیه خداوند باشد.

همچنین اگر آقا بنوکرش که از او دور است بگوید. برو بازار و برای من گوشت خریداری کن، و نوکر بگوید: من نمی‌توانم گوشت بخرم زیرا پول آن را بمن نداده‌ای و آقا بگوید: اگر نزدیک آمدی پول آن را بتو میدهم، این نیز مانع تکلیف را از مکلف برطرف میسازد، و چنانچه نوکر برای گرفتن پول نزد آقا نرود تقصیر متوجه خود اوست نه آقا، حالت ظهور امام و تمکین از وی نیز همین طور است باین معنی که عدم تمکین ما موجب شده امام در این مدت ظهور نکند، نه عدم وجود او زیرا اگر از وی تمکین میکردیم، ظاهر میگشت.

میگوئیم این سخن کسی است که گمان کرده که فقط در وقت ظهور تمکین امام بر ما واجب است و در سایر اوقات و زمانها واجب نیست، ما مثالی را که شخص مخالف آورده میپسندیم و بوسیله آن پاسخ او را میدهم. زیرا اگر خداوند ما را مکلف کند که آب از چاه بکشیم، واجب است در همان حال ریسمان وجود داشته باشد چه آن که ریسمان است که مانع را برطرف میکند. هنگامی که میگوید: هر وقت نزدیک چاه رفتید ریسمان برای شما خلق می‌کنم این تکلیف نزدیک شدن بچاه است نه آب کشیدن از چاه! پس در آن حال فقط باید قدرت رفتن بطرف چاه را داشته باشد. زیرا در این حال مکلف بکشیدن آب نیست. ولی موقعی که نزدیک چاه رسید، مکلف است آب بکشد و در آن هنگام واجب است خداوند ریسمان خلق کند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۱۶

این سخن مثل این میماند که بگوئیم: پیروی و تمکین از امام همه وقت بر ما واجب نیست، و در این صورت، وجود او، واجب نمیباشد.

اگر در زمانی پیروی از او واجب شد و شرط وجوب و موقع ظهور او را ندانیم واجب است که خود امام موجود شود تا مانع تکلیف برطرف گردد و تکلیف نیکو باشد. جوابی که در مثال نوکر و آقا دادیم مانند جواب این مثال است. زیرا در آن مثال آقا نوکر را تکلیف نمود که بوی نزدیک شود، نه خریدن گوشت از بازار. اما وقتی نزد او رفت و او را تکلیف بخريدن گوشت کرد واجب است که پول آن را باو بدهد.

بهمین جهت است که میگوئیم: خداوند تمام مردم را تا روز قیامت مکلف کرده و واجب نیست که آنها را فعلا مکلف نفرموده ولی اگر آنها را بیافریند و به آنها قدرت و وسیله کار بدهد و ادله برای نیل بمقصود نصب کند. مکلف خواهند شد. و بدین گونه مغالطه مزبور ارزش خود را از دست میدهد.

علاوه بر این اگر امام برای قیام بامر امامت مکلف گردد، چگونه ممکن است وجود نداشته باشد؟ آیا مکلف داشتن شخص معدوم در نزد عقلاء صحیح است؟ و نیز مکلف شدن امام برای قیام بامر امامت، اصلا ارتباط بتمکین از وی ندارد بلکه موقعی تمکین از وی بر ما واجب است که خداوند او را موجود کند و او هم بمنصب امامت منصوب گردد. چنان که تفصیل آن گذشت و مطلب روشن است.

و نیز از آنها سؤال میکنیم: آیا پیغمبر سه سال در شعب ابو طالب «۱» پنهان نگشت بطوری که هیچ کس دسترسی باو نداشت؟ و سه روز در غار ثور (موقع مهاجرت بمدینه) مخفی نشد؟ مع الوصف نمیتوان این پنهانی و غیبت را دلیل گرفت و گفت: با این که آن

حضرت وجودش برای مردمی که میان آنها مبعوث شده و مکلف

(۱) شعب ابو طالب دره‌ای واقع در بیرون مکه بوده که پیغمبر و مسلمانان به سرپرستی عمویش ابو طالب برای حفظ از شر دشمنان بآن پناه برد. کفار قریش معاهده بستند که آن حضرت و مسلمانان را در محاصره اقتصادی قرار دهند. مدت تحصن در شعب سه سال بوده، و سرانجام کفار بر اثر یک خبر غیبی که پیغمبر داد محاصره را شکستند و متحصنین بشهر باز گشتند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۱۷

به راهنمایی آنها واجب بود، خداوند او را معدوم گردانید.

اگر بگوئیم: پیغمبر صلی الله علیه و آله نخست مردم را دعوت بدین خود کرد و پیغمبری خود را آشکار ساخت و چون حضرتش را در معرض خطر انداختند، پنهان گشت.

میگوئیم: امام زمان نیز نخست پدران بزرگوارش محل و اوصاف او را بیان کردند و او را بمردم معرفی نمودند، ولی چون پدرش امام حسن عسکری علیه السلام از جان وی ایمن نبود او را پنهان کرد و بنا بر این هر دو مورد از این لحاظ برابرند.

و هم از آنها میبوسیم: بما بگوئید: اگر خداوند مصلحت شخصی را در این بداند که پیغمبر معینی را برای راهنمایی او برانگیزد تا او را رهبری کند، و بداند که اگر این پیغمبر را مبعوث گردانید، آن شخص او را بقتل میرساند و چنانچه خداوند آن شخص را از کشتن آن پیغمبر منع کند، برای او یا دیگری فساد پدید می‌آید، آیا خداوند این مرد را باید بعقیده شما باید بدون اینکه پیغمبر بسوی او بفرستد مکلف بدارد یا اصلاً تکلیف را از او ساقط گرداند؟

اگر بگویند خدا لازم نیست خدا او را مکلف بداند میگوئیم کسی که بوسیله پیروی از پیغمبری راه برای شناختن مصالح خود دارد برای چه خدا او را مکلف ندارد و اگر بگویند خدا او را تکلیف کند، ولی پیغمبر بسوی او نفرستد، میگوئیم چگونه جایز است خدا او را مکلف کند ولی از بعثت پیغمبر که برای او لطف و در حد توانائی اوست، محروم سازد؟ و اگر بگویند: این محرومیت را آن شخص برای خود پدید آورده است.

میگوئیم: او کاری نکرده است فقط خداوند میداند که او از پیغمبر تمکین نخواهد کرد، بنا بر این با دانستن خدا، و نفرستادن پیغمبر تکلیف چنین شخصی نیکو نخواهد بود چنانچه با وجود این، تکلیف جایز باشد، باید در موردی که خداوند دلیلی نصب نکرده و میدانند که شخص در دلیل تأمل نمیکند، او را مکلف بدارد در صورتی که این باطل است (و خداوند بدون نصب دلیل کسی را مکلف نمیکند) بنا بر این ناچار از آن هستید که بگوئید خداوند برای این شخص پیغمبر میفرستد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۱۸

و فرمانبرداری از او را بر وی واجب میگرداند، تا مانع تکلیفش برطرف شود، ولی خداوند پیغمبرش را از آن شخص حفظ میکند، بطوری که با تکلیف او منافات نداشته باشد، یا او را بنحوی نگاه میدارد که آن شخص نتواند او را بقتل رساند و در این حالت این شخص خود موجب دست نیافتن پیغمبرش شده است. ما نیز در زمان غیبت امام زمان خود چنین وضعی داریم.

اگر بگویند: لازم است خداوند بوسیله دیگری بآن شخص اعلام کند که صلاح او در فرستادن آن پیغمبر است تا آن شخص بداند که اگر پیغمبر دست نیافت خودش مقصر است.

می گوئیم: خداوند بوسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین پدران بزرگوار امام زمان آن حضرت را بما معرفی کرده و پیروی او را بر ما واجب نموده، پس اگر آن حضرت آشکار نیست و ما دسترسی باو نداریم و او را نمی بینیم، می دانیم که ما مقصر هستیم (و گر نه او مانند پدرانش در میان مردم ظاهر میبود. آنچه تا کنون گفته شد در اطراف اصل اول بود. یعنی لزوم وجود ریاست دینی که برای بندگان خدا لطف است و گفتیم این رئیس دین که وجودش لطف است فعلاً امام زمان است).

دلیل بر اثبات عصمت امام

اصل دوم این بود که: امام باید بطور قطع معصوم باشد، دلیل بر اثبات عصمت امام اینست که آنچه موجب شده ما محتاج بوجود امام باشیم، معصوم نبودن ماست.

زیرا اگر همه مردم معصوم بودند، احتیاج بامام نداشتند. ولی چون معصوم نیستند محتاج بامام معصوم میباشند. و از اینجا میدانیم که علت احتیاج ما بامام، معصوم نبودن افراد اجتماع است، چنان که علت احتیاج فعل بفاعل را حدوث فعل میدانیم و میگوئیم:

چیزی که نمیخواهد حادث شود محتاج بفاعل نیست، و لذا میگوئیم هر فعل حادثی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۱۹

(پدیده‌ای) محتاج بمحدث (یعنی پدید آورنده‌ای است).

بهمین دلیل واجب است بگوئیم هر شخص غیر معصوم نیازمند بامام است، و گر نه علت احتیاج نقض می‌شود. پس اگر امام هم معصوم نباشد او نیز مانند دیگران محتاج بامام معصوم است و هکذا تا آنکه منجر به تسلسل شود (پس برای رفع تسلسل که محال است) ناچار از آنیم که بگوئیم: مردم غیر معصوم محتاج بامام معصوم هستند.

این گونه استدلال را ما در کتابهای کلامی خود به تفصیل و با استدلالات محکم بیان کرده‌ایم، برای رعایت اختصار از ذکر آن در این کتاب (غیبت) خودداری نموده و بهمین اندازه قناعت میکنیم.

حق از میان امت اسلام بیرون نیست

اصل سوم این بود که: حق از میان امت اسلام بیرون نیست. این مطلب مورد اتفاق ما، و مخالفین ما (اهل تسنن) است هر چند در خصوص علت آن با هم اختلاف نظر داریم.

دلیل بر اثبات این مطلب اینست که: ما معتقدیم هیچ زمانی از وجود امام معصوم خالی نیست. و چنان که گفتیم عمل ناپسند هم در حریم امام معصوم راه ندارد، علی هذا حق از میان امت اسلام بیرون نیست. زیرا امام معصوم در میان آنهاست. و در نزد مخالفین ما (اهل تسنن) بیرون نبودن حق از میان امت بجهت دلیل‌هایی است که دلالت دارد بر اعتبار اجماع که ما احتیاج بذکر آن نداریم.

چون سه اصل یاد شده ثابت گردید، امامت حضرت صاحب الزمان نیز ثابت میگردد. زیرا هر کس یقین به ثبوت عصمت برای امام دارد یقین دارد که امام او است.

کسی نیست که یقین بعصمت امام داشته باشد و مخالف امامت او باشد. مگر فرقه‌ای که دلیل بر بطلان عقیده آنها داریم. مانند کیسانیه و ناووسیه و واقفیه، و چون (عنقریب) اعتقاد این فرقه‌ها را رد می‌کنیم، امامت حضرت بقیة الله ثابت میگردد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۰

رد عقیده کیسانیه

آنچه دلالت دارد بر فساد عقیده فرقه کیسانیه که قائل بامامت محمد بن الحنفیه (یکی از پسران امیر المؤمنین علیه السلام) هستند و معتقدند که او زنده و امام زمان است، چند چیز میباشد:

یکی اینکه اگر محمد حنفیه امام معصوم بود واجب بود نص صریحی در تأیید و اثبات آن رسیده باشد. زیرا عصمت جز بنص صریح از پیغمبر دانسته نمیشود خود کیسانیه هم در این خصوص مدعای نص صریح نیستند بلکه بجیزهای ضعیفی که باعث اشتباه و انحراف آنها گشته، متوسل شده‌اند، و نصی بر آن دلالت ندارد مانند اینکه میگویند: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز

جنگ جمل، پرچم را بدست او داد! و گفته آن حضرت که بوی فرمود: تو فرزند من هستی! با اینکه حسن و حسین هم فرزندان او بودند!! «۱» در صورتی که اینها هیچ گونه دلالتی بر امامت او ندارد و فقط دلیل بر فضیلت و منزلت اوست مضافاً باین که شیعه روایت میکنند که میان او (محمد حنفیه) با امام زین العابدین علیه السلام در باب امامت گفتگویی در گرفت و حکمیت را نزد «حجر الاسود» بردند و حجر الاسود گواهی بامامت امام زین العابدین علیه السلام داد و این خود معجزه امام زین العابدین علیه السلام بود و محمد تسلیم شد و اقرار بامامت حضرت کرد. چنان که این ماجرا در میان طائفه شیعه امامیه مشهور است. و دیگر روایاتی که شیعه امامیه از پدران امام زمان و جد آن حضرت در باره امامتش نقل کرده‌اند، منصوص و متواتر و در کتب معتبر موجود است که از ذکر آنها بلحاظ اختصار خودداری میکنیم (بنا بر این موضوع امامت محمد حنفیه مورد

(۱) اتفاقاً در جنگ جمل نیز، محمد حنفیه با همه شجاعتی که داشت کاری از پیش نبرد، و حمله امام حسن (ع) بود که صفوف لشکر را شکافت و شتر عایشه را پی کرد و با سقوط او شیرازه لشکر از هم گسیخت و جنگ پایان یافت. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۱ پیدا نمیکند).

و دیگر: روایاتی است که از طریق شیعه و سنی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص امامت دوازده امام رسیده است. هر کس معتقد بامامت آنها باشد میدانند که محمد حنفیه فوت شده و امام عصر صاحب الزمان عجل الله فرجه است. و دیگر: منقرض شدن این فرقه است. زیرا در زمان ما و زمان طولانی پیش از این (مقصود بعد از انقراض آنهاست) کسی نمانده که معتقد بامامت محمد بن حنفیه شود. اگر اعتقاد آنها درست بود نمیاید منقرض گردند. اگر گفته شود: از کجا معلوم است که آنها منقرض شده‌اند؟ شاید در بعضی از شهرهای دور دست و جزیره‌ها و اطراف زمین مردمی باشند که هنوز محمد حنفیه را امام بدانند.

چنان که ممکن است در اطراف زمین افرادی پیرو مذهب حسن (بصری) باشند و بگویند کسی که مرتکب معصیت کبیره می‌شود، منافق است، و بنا بر این نمیتوان ادعا کرد که این فرقه منقرض شده‌اند. بلکه در صورتی ممکن است یقین بانقراض آنها پیدا کرد، که مسلمانان اندک و علماء معدود باشند. اما در همه جا وقتی که مسلمانان پراکنده و علماء بسیار باشند از کجا دانسته می‌شود؟

میگوئیم: این حرف بازگشت باین معنی میکند که ما نتوانیم بهیچ وجه علم باجماع امت اسلام پیدا کنیم، چه که شاید در اطراف زمین شخصی مخالف اجماع باشد! در واقع لازمه این حرف اینست که مثلاً بگوئیم: شاید در اطراف زمین کسی پیدا شود که بگوید تگرگ روزه را باطل نمیکند یا اینکه برای روزه‌دار جایز است تا طلوع آفتاب خوردن و آشامیدن را ادامه دهد! زیرا قول اول مذهب «ابو طلحه انصاری» و قول دوم مذهب «حذیفه» و «اعمش» است.

و همچنین بسیاری از مسائل فقه که میان صحابه و تابعین مورد اختلاف بوده و بعدها این اختلاف برطرف گردید و علمای اعصار متأخر، اجماع بر خلاف آن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۲

نمودند پس لازم است که انسان در این باره شک کند و اطمینان باجماع بر مسأله‌ای که سابقاً مختلف فیه بوده است، حاصل ننماید این گفتار بیهوده از کسانست که میگویند شناختن اجماع و رسیدن بآن ممکن نیست.

ما میدانیم که طایفه «انصار» بعد از پیغمبر کوشیدند که مقام امامت را تصاحب کنند ولی «مهاجرین» آنها را عقب زدند. و بعدها انصار نیز قول مهاجرین را پذیرفتند. پس اگر کسی بگوید: منصب امامت برای انصار که در صدر اسلام با مهاجرین بر سر آن

اختلاف داشتند جایز است و شاید در اطراف زمین کسی یافت شود که معتقد باین معنی باشد جواب آنها چیست؟ هر جوابی که آنها در این مورد دارند همان جواب ماست.

اگر بگویند: اجماع در نزد شما شیعه باین علت حجت است که امام معصوم در میان اجماع‌کنندگان است، ولی از کجا دانستید، که قول امام معصوم در میان اقوال همه امت است؟

میگوئیم: اگر معصوم از علماء امت باشد، مسلماً قول او در اقوال علماء امت خواهد بود، زیرا او نمیتواند منفرد باشد و اظهار کفر کند، و البته این معنی برای او جایز نیست. پس ناچار قول او از جمله اقوال امت است، هر چند در امامت او شک داشته باشیم. هر گاه ما اقوال امت را در مسأله‌ای معتبر دانستیم و دیدیم یکی از علماء مخالف آنست، اگر آن شخص عالم بود و محل ولادت و وطن او را شناختیم، بگفته‌ی ترتیب اثر نمیدهیم، چه میدانیم که او امام نیست (بنا بر این مسأله اجماعی است) ولی اگر در نسب آن عالم تردید داشتیم، دیگر مسأله اجماعی نخواهد بود.

بنا بر این، ما اقوال علماء امت را معتبر میدانیم و در میان آنها کسی پیدا نمیکنیم که معتقد بمذهب کیسانیه و واقفیه باشد. و اگر بالفرض یکنفر یا دو نفر پیدا کنیم که پیرو این مذهب باشند و منشأ و مولد او را بدانیم، ترتیب اثر بقول او نمیدهیم بلکه اقوال سایر علماء امت را که یقین داریم امام معصوم از جمله آنها است معتبر میدانیم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۳

پس اشتباه مزبور با این دلیل و بیان مرتفع گردید.

ناووسیه

ناووسیه فرقه‌ای هستند که معتقدند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هنوز زنده و مهدی موعود اوست. دلیل بر بطلان عقیده آنها روشن است. زیرا ما یقین بوفات حضرت صادق علیه السلام داریم، همان طور که یقین بمرگ پدر و جدش و شهادت امیر المؤمنین و رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله داریم. اگر با اینوصف در وفات حضرت صادق علیه السلام شک داشته باشیم، باید در وفات و شهادت آباء و اجداد بزرگوارش هم شک کنیم، و آن وقت است که باید مانند «غلات» و «مفوضه» منکر شهادت امیر المؤمنین و امام حسین علیهما السلام شویم، در صورتی که این سفسطه است.

واقفیه

واقفه یا واقفیه فرقه‌ای هستند که بر امامت امام هفتم حضرت موسی کاظم علیه السلام باقی ماندند و میگویند مهدی موعود اوست (و دیگر امام هشتم را قبول ندارند) عقیده اینان نیز باطل است.

زیرا رحلت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای همه کس آشکار شد و میان مردم مشهور و مسلم است. همان طور که رحلت آباء و اجداد طاهرینش معروف و مسلم میباشد. اگر ما نیز در باره فوت آن حضرت شک کنیم، با ناووسیه و کیسانیه و غلات و مفوضه که مرگ پدران امام هفتم را منکر هستند، فرقی نخواهیم داشت. مضافاً باینکه وفات امام موسی بن جعفر علیه السلام بقدری مشهور است که مرگ هیچ یک از پدران عالیقدرش بدان شهرت نرسیده.

زیرا هنگام وفات آن حضرت جنازه‌اش را (بامر هارون الرشید) به مردم نشان دادند و قضات و شهود حاضر کردند (تا گواهی دهند که حضرت بمرگ طبیعی مرده است) آنگاه جنازه را بر سر جسر بغداد نهادند و اعلام کردند که اینست کسی که

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۴

رافضیان (شیعه) معتقدند او زنده است و نمی‌میرد بدانید که وی بمرگ طبیعی مرده است! وقتی که ماجرای رحلت حضرت بدین

گونه مشهور باشد نمیتوان در باره آن تردید کرد.

مؤلف: در اینجا شیخ طوسی علیه الرحمه اخبار بسیاری در باره وفات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل میفرماید که ما در جلد یازدهم در باب وفات آن حضرت ذکر کردیم. بعد از نقل آن اخبار شیخ میفرماید:

وفات آن حضرت مشهورتر از آنست که محتاج بذکر روایت باشد. و کسی که مخالف آنست در حقیقت منکر بدیهیات شده است. شک در باره مرگ آن حضرت بازگشت بشک در باره وفات هر یک از پدران بزرگوار آن سرور و سایرین است، بلکه بنا بر این دیگر نمیتوان اطمینان بمرگ کسی پیدا کرد! بعلاوه آنچه مشهور است، حضرت موسی کاظم علیه السلام در حال حیات وصیت بفرزندش علی (امام رضا علیه السلام) نمود و امر امامت را بعد از خود بوی واگذار کرد و روایات مربوط باین باب بیش از آنست که شماره شود.

مؤلف: در اینجا نیز شیخ بعضی از روایاتی که من در باره امام زمان از آن حضرت روایت کردم نقل نموده سپس فرموده است: پرسش اگر گفته شود: بعقیده شما همان طور که یقین بمرگ پدران و اجداد موسی بن جعفر علیه السلام دارید یقین بوفات آن حضرت نیز دارید، ممکن است کسی از این گفته اتخاذ سند کند و بگوید: ما نیز میدانیم که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته همان طور که میدانیم مثلاً ده پسر نداشته و میدانیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله پسر نداشت که بعد از رحلت خودش زنده باشد.

پس اگر بگوئید: چنانچه یکی از اینها را دانستیم دیگری را هم خواهیم دانست و همان طور که در دومی اختلاف نیست در اولی هم اختلاف نخواهد بود، مخالف

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۵

شما هم خواهد گفت: اگر ما دانستیم که وفات محمد حنیفه و امام جعفر صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام مانند وفات امام محمد باقر علیه السلام مسلم است. دیگر نمی‌باید در یکی اختلاف پدید آید و در دیگری خلاف نباشد! پاسخ آن میگوئیم: نفی اولاد، موضوعی است که صحیح نیست در موردی از کسی صادر شود. و امکان ندارد انسان در باره کسی که معلوم نیست فرزندی دارد یا نه، ادعا کند که دارای فرزند نیست. بلکه در این موارد غالباً از راه ظن و علائم حکم می‌شود، باین بیان که بگوئیم: اگر فلانی فرزندی میداشت معلوم میشد و مردم میفهمیدند.

چه عقلاء گاهی مصلحت خویش را در آن میبینند که بجهاتی وجود فرزند خود را از مردم مکتوم بدارند. چنان که برخی از پادشاهان مانند سلاطین قدیم ایران فرزندان خود را از بس دوست میداشتند، از نظرها پنهان میکردند، چنان که داستان آن در کتب تاریخ معروف است.

در میان مردم عادی نیز گاهی افرادی پیدا میشوند که از کنیزی یا از زنی که پنهانی عقد کرده است، دارای فرزند می‌شود و از ترس دشمنی زن دیگر و اولادش او را از خود دور میگرداند یا انتساب او را بخود منکر می‌شود، و این نیز در میان عامه مردم نظائر بسیار دارد. برخی از مردم هم گاهی با زنی از طبقه پائین وصلت میکنند و بعد که صاحب فرزند شدند کسر شأن خود می‌بینند که فرزند آن زن را بخود نسبت دهند و لذا انتساب او را بخود، بکلی منکر میشوند.

برخی دیگر بعکس گاهی با زنی از طبقه اشراف پنهانی ازدواج میکنند و بعد که فرزندی متولد میگردد هر چند مرد فرزند چنین زنی را دوست میدارد و افتخار میکند ولی از ترس کسان زن که متنفذ هستند او را از خود نفی میکند! و هکذا سایر نظائر آن که ما از ذکر آنها خودداری میکنیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۶

بنا بر این نمیتوان بمجرد اینکه کسی دارای اولاد نبود، مطلقاً او را از داشتن فرزند نفی کرد. بلی گاهی وضع طور دیگر است و ما از

نزدیک آشنا هستیم و میدانیم که طرف مانعی در کارش نیست و مع الوصف فرزندی ندارد، که در این مورد بخصوص بتوان ادعای نفی اولاد از او کرد.

اما اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلتش فرزندی نداشت که زنده مانده باشد این را ما از راه مقام عصمت و پیغمبری حضرت میدانیم، چه اگر چنین فرزندی میداشت او را در زمان خود آشکار میساخت و در آشکار ساختن او از کسی ترسی نداشت بعلاوه باجماع امت میدانیم که رسول خدا فرزندی نداشت که بعد از حضرتش زنده مانده باشد.

ولی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام این طور نبوده، زیرا امام حسن عسکری علیه السلام از طرف خلیفه عصر تقریباً تحت نظر و محبوس بود و قهراً از وجود فرزندش در برابر دشمنان هراسناک بود. چه آن حضرت میدانست و از مذهب شیعه مشهور بود و همه کس میدانست که امام دوازدهم قائم آل محمد دولتهای باطل را از میان خواهد برد. بنا بر این پنهان نمودن چنین فرزندی کاری پسندیده است.

بعلاوه حضرت از کسان خود مانند برادرش جعفر کذاب که چشم طمع بارث و اموال او دوخته بود هم ترس داشت. بهمین جهت ناگزیر از آن شد که فرزندش را مخفی بدارد و بدین گونه ولادت آن حضرت برای مردم تولید شک نمود. چنین موردی را نمی توان مانند موردی دانست که مثلاً کسی بمیرد و ما یقین بمردن او داشته باشیم (زیرا آن مورد وضع غیر عادی داشته و حقیقت بر مردم پوشیده بوده است).

ولی در مورد دوم مردن فلان شخص معلوم و در منظر عموم بوده و با نشانیهای مخصوص همه میتوانند مردن او را تشخیص دهند و تصدیق کنند.

فرق میان این دو مورد (ولادت امام- و معلوم بودن مردن کسی) باین میماند که فقهاء میگویند اقامه شهود در مقام اثبات حق است نه برای نفی حق زیرا نفی شیء محتاج باقامه شهود نیست مگر اینکه متضمن اثبات باشد. و با این بیان فرق میان دو مورد معلوم گشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۷

اشکال اگر گفته شود: عادتاً میان این دو مورد فرق نیست زیرا همان طور که انسان مردن کسی را مشاهده میکند، قابله‌ها نیز ولادت بچه‌ها را می‌بینند. و نیز همان طور که لازم نیست مردن هر کسی را مردم به بینند، همچنین لازم نیست که هر بچه‌ای متولد می‌شود، کسی شاهد میلاد او باشد.

از جمله مواقعی که انسان یقین بمردن کسی پیدا میکند، موقعی است که شخصی در همسایگی انسان باشد و بداند که مریض است و او بعیادتش برود، بعداً مرضش شدت کند. سپس از خانه او صدای گریه و زاری بلند شود و در آن خانه هم جز او مریضی نباشد و کسان آن مریض مجلس ترحیم بر پا کنند و آثار حزن و اندوه از چهره آنان آشکار شود، و بعد ارث او را تقسیم کنند. آنگاه مدت زمانی بگذرد و او را نبینند و بعد بداند که بستگان مریض مزبور، این عزاداری را برای درگذشت او منعقد ساختند، نه اینکه او زنده است و آنها بعللی دست باین تظاهرات زده‌اند (از این علائم یقین بمردن همسایه‌اش پیدا میکند).

همچنین ولادت کودکان نیز بدین منوال است، که زنان اثر حمل را در زنی می‌بینند و برای یک دیگر بازگو میکنند، مخصوصاً اگر آن زن آبستن همسر مرد بزرگی باشد مردم بیشتر در باره آبستنی او صحبت میکنند، بعد از آنکه بچه متولد شد، آثار شادی و سرور در اهل خانه آشکار میگردد، و اگر پدر طفل مرد بزرگی باشد، مردم ولادت فرزند او را بوی تبریک میگویند سپس خبر میلاد طفل منتشر می‌شود و مردم بر حسب مقام و بزرگی پدر طفل در باره آن گفتگو میکنند، و بالاخره میفهمند که فلان کس صاحب فرزندی شده است. مخصوصاً که بدانند آن مرد از اظهار ولادت فرزندش قصد دروغ و توریه نداشت است. پس اگر ما عادت را معتبر بدانیم این دو مورد را یکی خواهیم دانست. و اگر خداوند عادت انسانی را تغییر دهد هر چه در یکی امکان داشت، در

دیگری نیز ممکن است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۸

چه ممکن است گاهی خداوند بجهاتی نگذارد کسی زن آبستن را هنگام وضع حمل ببیند، و در موقع ولادت طفل جز کسانی که موضوع را پنهان میدارند حضور نیابند. بعدا خداوند بچه را از محل ولادتش بفراز کوه یا بیابانی نقل مکان دهد که کسی در آن بیابان نباشد و جز افراد مورد اطمینان هیچ کس از محل او اطلاع پیدا نکند. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۴۲۸ واقفیه
ص: ۴۲۳

تی که این معنی امکان داشت، ممکن است که شخص مریض شود و مردم بعیادتش بیایند سپس مرضش شدت کند و از زندگیش مأیوس شوند. آنگاه خداوند او را بفراز کوهی برده، مرده‌ای که از هر جهت شبیه باوست بجای او بگذارد و بعد بجهاتی نگذارد کسی از زنده بودن آن مرد و محل او اطلاع پیدا کند مگر افرادی که مورد وثوق باشند بعد مردم آن مرده را بگمان اینکه همان مریض است تشییع کرده دفن نمایند! و نیز ممکن است گاهی نبض دست و تنفس انسان از حرکت بایستد، و خداوند حرکت آن را بر خلاف عادت از محل خود بیرون ببرد و در عین حال او زنده باشد. زیرا حیات نیازمند باین دو: یعنی حرکت نبض و تنفس است تا بخارهای محترقه را از اطراف قلب خارج سازد و بجای آن هوای صاف و خنک داخل کند، خداوند هم هوای اطراف قلب را خنک و صاف گرداند و با تنفس داخل قلب کند و بدین گونه همیشه اطراف قلب سرد باشد و محترق نشود. زیرا حرارتی که در قلب پدید می‌آید با خنکی هوای قلب از میان میرود.

پاسخ آن در پاسخ اشکال مزبور میگوئیم اولاً: کسی که در پیرامون غیبت امام زمان مناظره میکند اگر از دلیل و منطق و اشکال محکم عاجز نباشد، هیچ گاه زبان بامثال این گونه خرافات نمیگشاید، ناچار ما هم بطرز اشکال مزبور بپاسخ آن پرداخته و میگوئیم:
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۲۹

آنچه وی در باره مردن آدمی از راه یقین بیان داشته است بهیچ وجه، درست نیست. زیرا گاهی اوقات تمام علائم یاد شده جمع می‌شود ولی محضر نمی‌میرد. مثلاً ممکن است علامات مزبور از کسی ظاهر شود که صلاح خود را در این می‌بیند که تمارض کند و نزد کسانش تمام آنچه گفته شد بعمل آورد تا میزان دوستی و علاقه کسانش را نسبت بخود آزمایش کند. این مطلبی است که بسیاری از پادشاهان و حکما وقتی مصلحت خود را در این کار میدانسته‌اند، بعمل می‌آوردند.
گاهی هم ممکن است همه علائم مزبور در شخصی جمع شود ولی او سکت کند و مردم دچار اشتباه شوند و او را مرده پندارند و بعد معلوم شود که نمرده است! چنان که بسیار اتفاق افتاده است.

موقعی واقعا مردن آدمیزاد مسلم می‌شود که خود انسان مشاهده کند و تغییر رنگ او را بنگرد و نبض وی از کار بایستد و علائم مزبور مدت زیادی استمرار داشته باشد (تا مرگ وی محقق شود) گاهی علامات دیگری نیز علاوه بر اینها ذکر میکنند که عادتاً معلوم است. کسانی که بیماران را تجربه کرده و ممارست نموده‌اند اطلاع دارند.
این علامات که گفتیم در موقع وفات امام موسی بن جعفر علیه السلام آشکار شد.
زیرا بسیاری از مردمی که حقیقت بر آنها پوشیده نبود و شکی بدل آنها راه نمی‌یافت مرگ حضرت را با علامات مزبور مشاهده نمودند.

اینکه معترض میگفت: ممکن است خداوند مرد محترری را غایب گرداند و شخص دیگری شبیه او را بجای او گذارد، نیز درست نیست. زیرا اگر بنای بحث بر این گونه احتمالات واهی باشد، باب استدلال بسته می‌شود و در محسوسات و مشاهدات شک راه می‌یابد و باید بگوئیم: آنچه امروز می‌بینیم غیر از چیزهایی است که دیروز دیده‌ایم و هم لازم است که در باره مرگ تمام مردگان شک کنیم، و با غلات و مفوضه که منکر شهادت حضرت امیر المؤمنین و سید الشهداء علیهما السلام شده‌اند، در عقیده یکی

شویم. و بدیهی است مطلبی که باینجا منجر شد باطل است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۳۰

و اینکه گفته: خداوند بجای حرکت نبض و تنفس هوای داخل قلب را مانند هوای صاف و خنک اطراف قلب میکند، نیز ناشی از هوس وی بدست اندازی در علم طب میباشد از این گذشته چنان که گفتیم لازمه آن اینست که ما در مرگ همه بزرگان شک کنیم. علاوه بر این مطابق قانون علم طب، حرکات نبض و شریانات از قلب است و بیرون رفتن حرارت غریزی از بدن موجب از کار افتادن آن میباشد.

پس وقتی که نبض از کار افتاد، معلوم می‌شود که حرارت مزبور از بدن خارج شده، و در این وقت است که انسان میمیرد و این دیگر متوقف به تنفس نیست بهمین جهت است که هر گاه نفس قطع، یا تنفس ضعیف گردد نبض را بدست میگیرند.

بنا بر این آنچه وی گفته و ولادت طفل را قیاس بآن نموده، با این بیان ارزش خود را از دست میدهد.

و آنچه معترض راجع بمیلاد طفل گفته است که چون مسرت اهل خانه مشهود شود، معلوم میگردد که در آن خانه طفلی متولد شده، همان طور که خود وی گفته این در وقتی است که بچه از مردی بزرگ و سرشناس باشد و مطلب معلوم شود و مانعی از پنهان داشتن آن نباشد. ولی وقتی بعلمی که گفتیم فرضا ولادت او را پنهان نمائیم دیگر لازم نیست یقین بمیلاد و بودن او و اشتها موضوع پیدا کنیم.

از این گذشته هنگامی که ولادت و فوت طفلی با اظهار قابله ثابت و پذیرفته می‌شود، چگونه اقوال و اظهارات جماعتی که از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام خبر داده‌اند، پذیرفته نگردد! بخصوص که بسیاری از موثقین خود حضرت را دیده‌اند و ما اخبار آن را از کسانی که حضرت را دیده و ماجرای ولادت آن روز را برای آنها نقل کرده‌اند، در جای خود ذکر میکنیم.

معترض مزبور خود جایز دانسته که اگر مصلحت ایجاب کند، پروردگار عالم طفلی را که تازه متولد گردیده بفراز کوهی نقل مکان دهد یا در محلی حفظ کند تا از نظرها پنهان گردد و کسی بر آن اطلاع نیابد، این گفته او صحیح است ولی معترض همین فرض را در باره مرگ هم بیان داشته که ما گفتیم میان موضوع ولادت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۳۱

طفل و مرگ شخصی فرق است.

سایر فرقه‌ها چه میگویند؟

سایر فرقه‌ها که امامت حضرت بقیه الله را قبول ندارند مانند: «فرقه محمدیه» که قائل بامامت (سید محمد) پسر امام علی النقی هستند و فرقه «فطحیه» که اعتقاد بامامت عبد الله پسر امام جعفر صادق علیه السلام دارند و در زمان ما اعتقاد بامامت خود حضرت صادق علیه السلام دارند! و فرقه‌ای که میگویند امام زمان در شکم مادر است و هنوز متولد نشده و فرقه‌ای که میگویند امام حسن عسکری مرده است و بعدا زنده می‌شود و فرقه‌ای که امام حسن عسکری را بامامت قبول دارند ولی میگویند: ولادت فرزند برای او مسلم نشده و ما فعلا در ایام فترت هستیم، عقیده همه آنها از چند جهت فاسد و باطل است:

اول اینکه: پیروان این عقائد همه منقرض شده‌اند (یعنی در عصر شیخ - قرن پنجم هجری) و اگر بر حق بودند منقرض نمیشدند.

دوم اینکه: سید محمد پسر امام علی النقی علیه السلام در زمان حیات پدر بزرگوارش وفات یافت و همه از مرگ او مطلع شدند.

اخبار فوت او بقدری مشهور است که هر کس آن را رد کند مثل اینست که وفات پدران او را رد کرده است ...

مؤلف: شیخ بزرگوار در اینجا بعضی از این اخبار را نقل میکند که ما آن را در جلد دوازدهم بحار الانوار نقل کردیم آنگاه فرموده است:

کسانی که میگویند «۱» امام حسن عسکری (ع) دارای فرزندی نبوده بلکه مشهور است که چنین فرزندی که امام زمان خواهد بود بعداً متولد میگردد، عقیده اینان نیز باطل است. زیرا لازمه این عقیده اینست که زمان از وجود امام خالی بماند. در صورتی که پیشتر فساد آن را بیان کردیم. مضافاً اینکه ما عنقریب اثبات خواهیم کرد که ولادت پسر امام حسن عسکری (ع) معروف بوده است و روایات آن را نقل

(۱) چنان که پیشتر گفتیم این عقیده بسیاری از اهل سنت است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۳۲

میکنیم. و بنا بر این عقیده اینان باطل است.

و آنها که میگویند: موضوع برای ما مشتبه شده نمیدانیم امام حسن عسکری پسری داشته است یا نه، پس بامامت خود وی باقی خواهیم بود تا ولادت فرزندش مسلم گردد، عقیده اینان بدلیلی که گفتیم لازمه این عقیده اینست که زمان از وجود امام خالی بماند، باطل می‌شود. زیرا وفات امام حسن عسکری (ع) را مانند سایر ائمه همه میدانیم و عنقریب ولادت فرزند دلبنده را ثابت می‌کنیم. (یعنی در کتاب غیبت) و نیز کسانی که معتقدند بعد از امام حسن عسکری (ع) امامی نیست، بهمان دلیل که گفتیم از نظر عقل و شرع زمانه نمیتواند از وجود حجت خدا خالی بماند، عقیده آنها نیز باطل است.

آنها که میگویند امام حسن عسکری رحلت کرده و بعد از مرگ زنده می‌شود، نیز عقیده‌ای باطل دارند.

زیرا چنان که گفتیم لازم می‌آید که از هنگام مرگ تا وقتی که خداوند او را زنده کند زمان از وجود امام خالی بماند و این محال است. روایتی که اینان در این مورد دستاویز قرار میدهند که: «صاحب الامر بعد از مردن زنده می‌شود و از این جهت او را قائم میگویند که بعد از مرگش قیام خواهد کرد»، بر فرض که این روایت صحیح باشد، منظور اینست که بعد از آنکه نامش فراموش شد بطوری که مردم نام او را بزبان نمی‌آورند مگر کسانی که معتقد بامامت او هستند، خداوند او را برای همه مردم ظاهر میگرداند. از این گذشته ما سابقاً بیان داشتیم که: هر امامی که بعد از امام دیگر می‌آید قائم نامیده می‌شود.

همچنین عقیده فطحیه که قائل بامامت عبد الله افطح پسر امام جعفر صادق هستند و کسانی که جعفر کذاب را بامامت قبول دارند نیز باطل است. چه پیشتر گفتیم که امام باید معصوم باشد و آن دو نفر معصوم نبودند. اعمالی که از آنها ظاهر گشت و علماء در کتابها نقل کرده‌اند و ما از ذکر آن خودداری می‌کنیم با مقام عصمت منافات دارد. بعلاوه آنچه میان طائفه امامیه مشهور است و تردید بردار

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۳۳

نیست، اینست که بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام منصب امامت در دو برادر قرار نمیگیرد. بنا بر این اعتقاد بامامت جعفر کذاب بعد از برادرش امام حسن عسکری علیه السلام باطل است.

چون بطلان این عقاید بکلی ثابت گردید، فقط عقیده شیعه امامیه باقی میماند که معتقد بامامت امام زمان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستند. چه اگر این عقیده هم باطل باشد لازم می‌آید که حق از میان امت اسلام بیرون رود و البته این باطل است.

نتیجه بحث و چون با این بیان امامت امام زمان علیه السلام ثابت گردید و دانستیم که حضرتش از نظرها غائب است، خواهیم دانست که آن حضرت با مقام عصمت و فرض امامت غیبت نموده زیرا اگر جز این باشد، باید معتقد شویم که حق در امت اسلام نیست. پس از همین جا ناچار از آنیم که امام غائب را معصوم بدانیم هر چند تفصیل آن معلوم نباشد. مانند بیماری اطفال و حیوانات (که درست نمیدانیم آنها که گناه کار نیستند چرا باید در آتش بیماری و ناراحتی بسوزند) و مانند آفرینش جانوران مودی و صورتهای زشت و آیات متشابه قرآن مجید، که اگر علت آن از ما سؤال شود، بتفصیل نمیتوانیم جواب دهیم (چون درک حقیقت

و علت آن برای ما مشکل است) ناچار اجمالا جواب می‌دهیم که چون میدانیم خداوند متعال حکیم است و بر حکیم جایز نیست کاری بر خلاف حکمت و صواب کند، از اینجا خواهیم دانست آنها (که بنظر ما درست می‌آید) دارای جهت حکمتی هستند، اگر چه حکمت آن برای ما روشن و معین نیست.

همچنین در باره وجود اقدس امام زمان نیز معتقدیم که غیبت آن حضرت دارای حکمتی است هر چند تفصیل آن را ندانیم.

اشکال دیگر اگر گفته شود: ما در باب غیبت امام زمان عقیده شما را تخطئه می‌کنیم. باین

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۳۴

بیان که می‌گوئیم: هنگامی که شما قادر نباشید، علت و حکمت غیبت او را شرح دهید خود دلیل است که اعتقاد بامامت او باطل است. زیرا اگر امامت وی صحیح بود، شما قادر بودید که حکمت و علت خوبی آن را بیان کنید.

پاسخ آن می‌گوئیم: لازمه اشکال شما اینست که اشکال ملحدین نیز بر اهل عدل (خدا- پرستان) وارد باشد. زیرا آنها هم می‌گویند ما از راه مشاهده کارهایی که ظاهرا بر اساس حکمت نیست، پی می‌بریم که آن کارها کار حکیم نیست. چه اگر فاعل این کارها (خدا) حکیم بود شما خدا پرستان می‌توانستید حکمت آن را بیان نمایید.

پس اگر (شما که در خصوص غیبت امام زمان بما اعتراض می‌کنید) در این مورد بگوئید: ما نخست در باره حکیم بودن خدا سخن می‌گوئیم، و بعد از آنکه از راه دلیل‌های دیگر (غیر از کارها و آثار صنع الهی) ثابت شد که خداوند عالم حکیم است و با این وصف کارهایی در دنیا دیدیم که ظاهر آن بر وفق حکمت نیست، می‌گوئیم واقعا دارای حکمت است هر چند ما ندانیم، و این مناقض عقیده ما که خدا را حکیم میدانیم نیست. هر گاه حکیم بودن خداوند را نپذیرند، باز باید اول این مطلب را اثبات و سپس کارهای الهی را مطابق حکمت بدانیم.

می‌گوئیم: ما شیعیان نیز پاسخ اشکال شما را در باره غیبت امام زمان علیه السّلام با همین منطقی می‌دهیم، و می‌گوئیم: گفتگو در پیرامون غیبت امام زمان علیه السّلام فرع امام بودن حضرت است، اگر از روی دلیل یقین بامامت آن بزرگوار کردیم و با دلیل دیگری دانستیم که او معصوم است و دانستیم که از نظرها غائب شده است، آنگاه غیبت آن حضرت را بر وجهی حمل می‌کنیم که مطابق عصمت وی باشد چنان که معترض خود در جواب ملحدین گفت.

از این گذشته اصولا- از مخالف عقیده خود می‌پرسیم: آیا جایز است در غیبت علتی صحیح و حکمتی باشد که مقتضی غیبت و موجب آن باشد یا نه؟ اگر بگوئید جایز

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۳۵

میدانم می‌گوئیم وقتی این احتمال جایز است، چرا غیبت را دلیل بر نبودن امام در طول زمان میدانی؟ با اینکه غیبت را علتی میدانی که منافی با وجود امام نیست؟ آیا این گفته بدان نمی‌ماند که کسی از راه بیماری اطفال منکر حکمت کار باری تعالی شود؟ با اینکه جایز میدانند که بسیاری از آنها دارای علت صحیحی باشد که با حکمت منافی نیست، یا مثل کسی که برخی از آیات متشابه قرآن (مثل *يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ* یا *الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى* و غیره) را دستاویز قرار داده قائل شود که خداوند شبیه اجسام است و خود کارهای بندگان را خلق میکند با اینکه احتمال هم می‌دهد که آیات مزبور تأویل و تفسیری داشته باشد که موافق حکمت و عدل و توحید و جسمانی نبودن خداوند باشد.

و اگر بگوئید: علت صحیح و حکمتی در غیبت جایز نمیدانم، در جواب گفته شده: این ادعا از کسی که از اسرار پشت پرده اطلاع ندارد و نمیتواند از حقیقت آن آگاه شود، پذیرفته نیست. این را چگونه می‌گوئی با اینکه جایز میدانی آیات متشابه دارای وجوه صحیحی بر وفق ادله عقلی باشد؟

هر گاه گفته شود: برای ما امکان دارد که تفصیلا از معانی آیات متشابه اطلاع پیدا کنیم، اگر باین معنی دل خوش داشته و قانع

شوید، ما نیز می‌گوئیم:

برای ما امکان دارد که علت غیبت و غرض از حکمت آن را که با عصمت امام منافات ندارد بدانیم. ما از این پس آن را بیان میکنیم، و در کتاب «امامت» نیز مفصلاً در باره آن گفتگو کرده‌ایم.

و نیز از مخالف پرسیده شود که امامت پسر امام حسن عسکری علیه السلام که با ادله عقلی ثابت کردیم چگونه با قول باینکه غیبت آن حضرت دارای حکمت و علت صحیح نیست، جمع می‌شود؟ آیا این تناقض نیست؟ این بدان میماند که عقیده بتوحید و عدل داشته باشی و در عین حال یقین کنی که آیات متشابه قرآن جهتی که با توحید و عدل مطابق باشد، ندارد! اگر بگویند: ما امامت پسر امام حسن عسکری را مسلم نمیدانیم، باید نخست

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۳۶

با آنها در اثبات امامت گفتگو کنیم، نه در علت غیبت آن حضرت. چون سابقاً با دلیل امامت آن حضرت را ثابت کردیم، دیگر در اینجا محتاج بتکرار نیستیم. زیرا گفتگو در پیرامون علت غیبت امام، فرع ثبوت امامت آن حضرت است و پیش از ثبوت آن معنی ندارد که در باره علت غیبت حضرت سخن بگوئیم. چنان که پیش از اثبات توحید و عدل، گفتگو در باره وجوه آیات متشابه و بیماری اطفال و خوبی تعبّد بامور دینی مورد ندارد.

سؤال اگر گفته شود: انسان مختار است که در باره امامت پسر امام حسن عسکری علیه السلام گفتگو کند تا اینکه صحت و سقم آن را بداند، یا اینکه در خصوص علت غیبت او بحث کند.

جواب می‌گوئیم: کسی چنین اختیاری ندارد. زیرا کسی که در امامت پسر امام حسن عسکری علیه السلام شک دارد لازم است با او در خصوص امامت گفتگو کرده و با دلیل آن را اثبات کنیم. و با وجود شک در امامت آن حضرت بحث از علت غیبت مورد ندارد. زیرا بحث از فروع پیش از بحث در اصول جایز نیست. چنان که پیش از ثبوت حکمت کارهای باری تعالی و اینکه از خدا کار قبیح صادر نمیشود، گفتگو در باره علت بیماری اطفال بیگناه و غیره، مورد ندارد.

علت اینکه ما بحث امامت را مقدم بر گفتگو در باره علت غیبت داشتیم این بود که بحث امامت مبتنی بر امور عقلی است که شبهه و احتمال در آن راه ندارد.

ولی مسأله غیبت ممکن است غامض و مورد شبهه قرار گیرد.

و لذا بحث از امر واضح و روشن را از گفتگوی در باره مسأله غامض و مشکل اولی دانستیم. چنان که در گفتگوی با پیروان ملل غیر مسلمان نیز بهمین طریق عمل

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۳۷

کردیم و بحث نبوت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را مقدم داشتیم بر گفتگو در باره فساد اعتقادات و منسوخ بودن ادیان آنها. چه بحث از نبوت پیغمبر روشن و سهل است، ولی ردّ معتقدات آنها پیچیده می‌باشد. این معنی درست در اینجا (بحث از امامت و علت غیبت امام زمان) نیز جاری است.

اگر معترضین گفته خود را دنبال کنند و بگویند: مسأله غیبت دارای جهت قبیحی است، می‌گوئیم: پاسخ این مطلب قبلاً گذشت (در کتاب غیبت) بعلاوه کار قبیح در مثل این مورد را میتوان بظلم و دروغ و عبث و نادانی و افساد، تعبیر و تعقل نمود، و اینها در اعتقاد به غیبت امام زمان علیه السلام وجود ندارد. بنا بر این لازم است کسی در این مورد مدّعی وجود کار قبیحی نشود.

سؤال دیگر اگر گفته شود: چرا خداوند از آزار مردم نسبت بامام زمان علیه السلام جلوگیری نکرد، تا حضرت ناگزیر بغیبت نگردد، بلکه قیام کند و لطف وجودش برای ما حاصل گردد، همان طور که خداوند هر پیغمبری را مبعوث گردانید، پیش از اعلام دین، آنها را از آسیب مردمان محفوظ نگاه داشت، و لازم است در این خصوص امام هم مانند پیغمبر باشد؟.

پاسخ آن می‌گوئیم: جلوگیری خداوند در این مورد دو نوع است: یکی اینکه با تکلیف مردم منافات نداشته باشد. مثلاً- مردم را مجبور بترک کار قبیح نکند، و دیگر اینکه منافی تکلیف باشد.

نوع اول را خداوند در باره بندگان عملی فرموده است. باین معنی که آنها را از ارتکاب ظلم بوسیله نهی از آن، جلوگیری نموده و بر وجوب پیروی و انقیاد از امر و نهی خود ترغیب فرموده و دستور داده که از هیچ یک از تعالیم او سرپیچی نکنند مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۳۸

و خداوند را بر آنچه موجب تقویت دستورات و تشدید مبانی سلطنت مطلقه او جل و علاست، یاری نمایند.

اینها هیچ کدام با تکلیف منافات ندارند، پس وقتی بنده‌ای از یکی از این دستورات سرپیچی نمود و کاری را که غرض مطلوب بدان حاصل می‌شود، انجام نداد (مثلاً از اطاعت امام سر باز زد) خود موجب از دست دادن لطف حق شده، نه اینکه خالق متعال باعث بر آن گردیده است.

نوع دوم اینست که: خداوند میان مردم و امام زمان فاصله اندازد، بطوری که از ظلم بوی و نافرمانی او، ناتوان گردند. این نوع جلوگیری با تکلیف (که خداوند مردم را بانجام کار نیک و دوری از کردار زشت دستور داده) جمع نمیشود، و از خداوند حکیم هم صادر نمیگردد.

امتیازات و جهات مشترک پیغمبر و امام

ما در باره پیغمبر عقیده داریم که واجب است پیش از اعلام رسالت، خداوند وجود او را از آسیب مردم حفظ کند تا بتواند تعالیم دینی را بمردم اعلام نماید. چه که دینداری مردم فقط بسته به تبلیغ پیغمبر است و از این رو واجب است که هر طور شده خداوند شر دشمنان را پیش از ابلاغ دستورات دین، از حریم پیغمبران برطرف کند. ولی امام این طور نیست. زیرا عذر مکلفین در دانستن احکام شرع مرتفع شده، و آنها پیش از امام معنی دین را دانسته‌اند. راه‌های دینداری بآنها نشان داده شده است، و بدون گفته امام هم میتوانند پی باحکام دین ببرند.

اگر فرضاً گاهی کار دین بجائی انجامد که دانستن احکام حقه دین فقط منوط بتبلیغ امام باشد، البته بر خداوند لازم است که وجود او را از آسیب دشمنان حفظ کرده و او را آشکار گرداند، بطوری که مانند پیغمبران، مردم قادر بآزار وی نباشند.

از نظری پیغمبر نیز مانند امام است و این در صورتیست که پیغمبر دستورات دین

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۳۹

را بمردم رسانده باشد، سپس از مخالفت مردم گناهکار ترسی برای او پدید آید که در این صورت واجب نیست خداوند حتماً دشمن را از او منع کند.

زیرا عذر مکلفین بواسطه اعلام دستورات دین برطرف شده، و آنها راه بسوی شناسائی مظهر لطف پروردگار (پیغمبر) دارند، مگر اینکه با اینوصف هم پیغمبر مأموریت دیگری داشته باشد، ولی وقت انجام آن نرسیده باشد، که در این صورت هم واجب است هر طور شده، از خطر آسیب دشمن در امان باشد، چنان که در آغاز کار واجب بود. پس از این حیث پیغمبر و امام برابر هستند.

اگر گفته شود: با این وصف هر چند بر شما واجب نیست، ولی علت غیبت امام زمان یا آنچه را ممکن است علت آن شمرد، بیان کنید تا دلیل شما روشنتر و برهانتان بلیغ‌تر باشد، می‌گوئیم: از جمله چیزهایی که یقین داریم علت غیبت امام است، هجوم ستمگران بوی و ممانعت او از ایفای وظایف امامت، و ترس وی از کشته شدن خود است، و چون میان او و مقصودش (انجام وظایف امامت) مانع شدند، مسأله قیام بامر امامت منتفی شد. هر گاه امام بر جان خود ایمن نبود غیبت، وی واجب میگردد و لازم است که از نظرها ناپدید شود چنان که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله گاهی در شعب ابو طالب و گاهی در غار ثور پنهان گشت. و جهت آن هم

چیزی جز ترس بر جان خویش و آزاری که مکن بود از کفار قریش بحضرتش برسد نبود کسی را نمیرسد که بگوید پنهان شدن پیغمبر بعد از ابلاغ رسالت و اداء تکالیف واجبه مردم بود و در آن موقع کسی باو احتیاج نداشت، و با آنچه شما در باره امام میگوئید فرق دارد. و نیز کسی حق ندارد بگوید: (عمل پیغمبر و امام با هم فرق دارد) چه که پنهانی پیغمبر چندان طولانی نبود ولی غیبت امام زمان قرنهاست که میگذرد.

زیرا پنهان شدن پیغمبر در شعب ابو طالب و غار ثور پیش از هجرت بود و آن موقع هنوز تمام دستورات دین مقدس اسلام را ابلاغ نفرموده بود. چه اکثر احکام دین و بیشتر قرآن مجید در مدینه منوره تکمیل شد. پس بچه دلیل می گوئید پنهانی پیغمبر مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۴۰

بعد از رساندن تمام دستور دین بود؟ اگر این طور که اینان می گویند پیغمبر (ص) پیش از اداء وظائف پیغمبری پنهان شد، باز این موضوع احتیاج مردم را از تدبیر و سیاست و امر و نهی پیغمبر برطرف نمی کند، و هیچ کس نمی گوید: بعد از تکمیل دین دیگر کسی محتاج به پیغمبر نیست، و نیازمند به تدبیر وی نمی باشد، حتی دشمن هم این را نمیگوید.

و نیز کسی که گفته است: پیغمبر آنچه تعلق بمصلحت ما داشته است رسانده و آنچه را میباید در آینده بما برساند، فعلا بصلاح خلق نیست، و بهمین جهت پنهان شدن وی جایز است، ولی امام در نزد شما این طور نیست، چه بعقیده شما تصرف وجود امام در هر حال برای مردم لطف است و جایز نیست که بهیچ وجه غائب گردد، بلکه باید تقویت شود و دشمن را از او دور کرد، تا ظاهر گردد و موانع تکلیف مردم را برطرف کند، پاسخ این شخص همانست که در بالا گفتیم.

زیرا بیان نمودیم که هر چند پیغمبر در آن موقع آنچه را که تعلق بمصلحت مردم داشت، ابلاغ فرموده بود، اما در عین حال مردم از امر و نهی و تدبیر وی بینیاز نبودند، و با وجود این خداوند اجازه داد که وی پنهان شود. امام نیز چنین است علاوه بر اینکه گاهی پیغمبر (ص) بامر خداوند در شعب ابو طالب و زمانی در غار ثور پنهان میگشت، خود یک نوع حفظ جان از آسیب دشمن بود. زیرا حفظ جان و برطرف ساختن دشمن، تنها باین نیست که خداوند دشمن او را عاجز کند یا او را بوسیله فرشتگان تقویت نماید. چه اگر همه وقت بدین گونه خداوند پیغمبرش را در برابر دشمن حفظ کند ممکن است فساد در دین پدید آید. بهمین جهت انجام این کار (در همه اوقات) از خداوند شایسته نیست.

ولی اگر فساد پدید نیاید و خداوند بداند که مصلحتی اقتضا می کند، البته پیغمبر را بوسیله فرشتگان تقویت نموده و میان او و دشمنانش فاصله می اندازد ولی هنگامی که چنین نکرد و می دانیم که کار خداوند از روی حکمت است و رفع موانع مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۴۱

مکلفین واجب میباشد. خواهیم دانست که دور کردن دشمن بنحو مذکور صلاح نبوده بلکه تولید مفسده میکرده است. در باره امام نیز چنین می گوئیم: که خداوند با غائب نمودن وی جان او را از خطر کشته شدن حفظ کرده و اگر میدانست تقویت وی بوسیله فرشتگان مصلحت است، او را تقویت میکرد. ولی چون می بینیم که چنین نکرد و می دانیم کارهای الهی بر اساس حکمت و رفع موانع مکلفین است، خواهیم دانست که در این کار مصلحتی نبوده است، و ای بسا که مفسده هم داشته است.

عقیده اجمالی در باره امام اینست که بر خداوند واجب است امام را نیرو دهد تا بتواند قیام کند و دست او را باز گذارد و فرشتگان و بشر او را یاری نمایند. پس وقتی که فرشتگان او را یاری نکردند میدانیم یاری آنها تولید مفسده مینموده است. بنا بر این واجب است که جامعه بشری او را اطاعت کنند. اگر آنها دست از اطاعت و پیروی وی برداشتند خود موجب از دست دادن و غیبت امام شده اند نه آنکه خداوند بدون مصلحت امام را امر ببعیث کرده است، و با این توضیحات این گونه اشکالات بکلی باطل میگردد.

اگر جایز باشد با اینکه جامعه احتیاج به پیغمبر دارند، در صورتی که ضرری هم متوجه او شود، غائب گردد، همان مصلحت و علت در غیبت امام هم هست و اینکه گفته اند: فرق است بین غیبت کوتاه پیغمبر و غیبت طولانی امام زمان، می گوئیم: هیچ فرقی نیست و

غیبت از این نظر کوتاه و طولانی ندارد. زیرا وقتی خود او محتاج بغیبت نبوده بلکه مردم او را ناگزیر بآن نموده باشند، جایز است که علت غیبت طولانی گردد، چنان که جایز است زمان آن کوتاه باشد.

اشکال اگر گفته شود: در صورتی که بیم جان، امام را ناگزیر بغیبت نموده است و بعقیده شما پدران آن حضرت نیز در تقیه و ترس از دشمن بسر می‌بردند، پس چرا آنها

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۴۲

غائب نشدند؟ پاسخ می‌گوئیم: پدران امام زمان (ع) با التزام به تقیه و عدم تظاهر بامامت و نفی امامت از خود (در نزد دشمنان) دیگر ترس نداشتند، ولی ترس زیاد متوجه امام زمان است. زیرا (همه میدانستند که او کسی است) که با شمشیر قیام خواهد کرد و زمام سلطنت را بدست می‌گیرد و با دشمنان جهاد میکند، بنا بر این شباهتی میان ترس وی از دشمن و ترس پدرانش نیست، مگر با کمی تأمل. بعلاوه موقعی که یکی از پدران امام زمان علیه السلام بشهادت میرسید یا وفات مییافت فرزندی داشت که دارای صلاحیت امامت باشد و جای او را بگیرد، ولی حضرت صاحب الزمان علیه السلام درست بعکس است. چه مسلم است که هیچ کس نبود و نمیاید کسی جانشین وی شود. پس این دو موضوع با هم فرق دارد.

ما سابقاً بیان کردیم که فرق است بین وجود امام در حالت غیبت که کسی یا اشخاصی دسترسی بوی نداشته باشند، و بین اینکه اصلاً وجود نداشته باشد تا گاهی کک معلوم شود مردم از وی تمکین خواهند کرد یا نه، آنگاه خدا او را موجود گرداند.

همچنین اینکه می‌گویند: چه فرق است بین وجود امام بطوری که دست کسی بوی نرسد و بین اینکه در آسمان باشد؟ باین معنی که بگوئیم: اگر امام در آسمان باشد و اخبار ساکنان زمین بر وی پوشیده نباشد. آن وقت آسمان برای او مثل زمین است. و اگر اخبار اهل زمین در زمین بر وی پوشیده بماند، بودن و نبودنش یکی است، ما در پاسخ، نقل کلام در شخص پیغمبر کرده و می‌گوئیم: چه فرق است بین اینکه او موجود و پنهان باشد یا اینکه اصلاً وجود نداشته و در آسمان ساکن باشد؟ هر جوابی که بما دادند، همان پاسخ ما بآنهاست!

دیگر نمیتوانند بین این دو مورد فرق بگذارند و بگویند پیغمبر از نظر همه مردم پنهان نشد بلکه پنهانی او از دشمنان بود ولی امام زمان از نظر همه مردم غائب

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۴۳

شده است.

زیرا اولاً ما یقین نداریم که امام از نظر تمام دوستانش پنهان باشد! و تجویز همین معنی در این مورد کافی است. بعلاوه موقعی که پیغمبر در غار «ثور» مخفی شد، از نظر دوستان و دشمنان پنهان بود و جز ابو بکر (که خود از مکه همراه پیغمبر حرکت کرده بود!) کسی با حضرت نبود.

در صورتی که مصلحت ایجاب میکرد، طوری پنهان شود که از دوست و دشمن کسی با او نباشد.

اجراء حدود در زمان غیبت امام زمان (ع)

اگر گفته شود تکلیف حدود در زمان غیبت چیست؟ اگر مثلاً حدّ جانی که شرع واجب دانسته، در باره او اجرا نشود، لازم می‌آید که احکام دین منسوخ گردد و اگر آن طور که شرع دستور داده حدود باید جاری شود، چه کسی آن را اجرا می‌کند؟.

می‌گوئیم: حدود در گردن مستحق آن باقی خواهد ماند. اگر امام ظاهر گردد و آن افراد هم زنده باشند، امام (طبق قانون شرع) با اقامه شهود و اقرار آنها حدّ را جاری می‌سازد، و اگر آن روز مرده باشند، گناه عدم اجراء حدّ، در گردن کسانی است که جان امام زمان را در معرض خطر انداختند و او را مجبور کردند که غائب شود، و این موجب نسخ احکام دین نیست. زیرا اجراء حدود در

صورت تمکن و برطرف شدن مانع واجب است، و اگر مانعی ایجاد شود ساقط می‌گردد، و در صورتی تعطیل حدود موجب نسخ احکام دین است، که: با امکان و برطرف شدن موانع جاری نگردد.

در ضمن ما هم از آنها می‌رسیم: اگر اهل حل و عقد شما قادر نباشند، امام انتخاب کنند، تکلیف حدود چیست؟ اگر بگوئید: اجراء آن ساقط می‌شود می‌گوئیم این نیز مانند الزامی که بر ما نمودید، نسخ است. و اگر بگوئید: در گردن مستحقین مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۴۴

آنها باقی خواهد ماند، این همان جوابی است که ما بشما می‌دهیم!

اگر گفته شود: ابو علی «۱» گفته است: هنگامی که اهل حلّ و عقد نتوانند امام انتخاب نمایند، خداوند کاری میکند که جای اجراء حدود را بگیرد و موانع تکلیف مکلفین برطرف گردد، و اینکه ابو هاشم گفته: که اقامه حدود در امور دنیوی است و مربوط بامور دینی نیست.

می‌گوئیم: اگر ما گفته ابو علی را هم بپذیریم باز ضرری باعتقاد ما نمیرساند زیرا ما انتصاب امام را بخاطر اجراء حدود واجب ندانسته‌ایم تا از دست رفتن اجراء حدّ با دلیل امامت مناقض باشد.

بلکه اجراء حد تابع شرع است. و لذا گفتیم که اگر دست ما در اجراء آن باز نباشد، ممکن است اجراء آن واجب نشود، یا اینکه تا ظهور امام در گردن مستحقین آنها باقی بماند، و هم جایز است که خداوند چیزی را جانشین حدود کند. پس اگر گفته ابو علی را نیز بپذیریم، اعتقاد ما که لزوم وجود امام باشد، منتقض نمی‌شود.

آنچه ابو هاشم گفته که: «اقامه حدود در امور دنیوی است و مربوط بامور دینی نیست» نیز نمی‌توانیم بپذیریم، زیرا اجرای حد، عبادت واجب است و اگر برای مصلحت دنیوی بود واجب نمیشد، علاوه بر این بعقیده ابو هاشم اقامه حدّ که پاداش و سختی داشته باشد، جزئی از عذاب اخروی است که خداوند قسمتی از آن را بخاطر مصالحی پیش از آخرت در دنیا پیش آورده است. علی هذا باید پرسید:

ابو هاشم بچه دلیل مدعی است که اجراء حد از مصالح دنیوی است؟ پس اعتقاد وی نیز باطل است.

(۱) مقصود ابو علی جبائی: محمد بن عبد الوهاب بن عبد السّلام متوفی بسال ۳۰۳ از بزرگان معتزله اهل سنت است. در کتب کلامی ابو علی و فرزندش ابو هاشم عبد السّلام متوفی در سنه ۳۲۱ را که او نیز از متکلمین نامی معتزله بوده، «جبائیان» میخوانند. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۴۵

در غیبت امام چگونه میتوان بحق رسید؟

اگر گفته شود در حال غیبت امام چگونه میتوان بحق رسید؟ اگر بگوئید:

نمیتوان بحق رسید، مردم را در تمام کارهاشان در حیرت و گمراهی شک انداخته‌اید، و اگر بگوئید: با دلیلهائی میتوان بحق رسید، این خود اعتراف است باینکه بواسطه آن دلیلهای وجود امام بی‌نیاز می‌باشید.

می‌گوئیم: حق بر دو گونه است: یکی عقلی و دیگری سمعی (شنیدنی) حق عقلی آنست که از راه دلیل عقلی بآن می‌رسیم، و حق سمعی آنست که بوسیله فرمایش پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السّلام بدست می‌آوریم، چنان که این گونه حقائق را پیغمبر و ائمه برای ما بیان کرده و روشن نموده‌اند و چیزی را بدون دلیل نگذاشته‌اند.

بعلاوه ما احتیاج نداریم که از این راه نیاز خود را بامام ثابت کنیم، بلکه چنان که پیشتر گفتیم جهتی که در هر حال و زمانی ما را محتاج بوجود امام میگرداند، همان قاعده لطف است، و با در نظر گرفتن این مطلب دیگر چیزی جای آن را نمیگیرد.

احتیاج بحق سمعی نیز معلوم است. زیر و لو آنچه مردم در امور دین نیازمند بآن می‌باشند، از پیغمبر و ائمه طاهرين عليهم السّلام رسیده است، ولی ممکن است ناقلان اخبار عمدا یا اشتباها، حقی را تغییر داده و آن را بما نرسانند، و بنا بر این امکان دارد که آثار اهل بیت قطع شود و یا نزد کسی باشد که نقل از وی اعتبار ندارد. این موضوع را ما در کتاب «تلخیص الشافی» مفصلا بیان نموده‌ایم و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

اگر مخالف ما بگوید: فرض میکنیم، برخی از ناقلان اخبار احکام و دستورات شریعت را کتمان نمودند و احتیاج پیدا شود که امام خود آن را بیان کند و جز بوسیله او حق شناخته نشود، و همواره هم ترس از دشمنانش باقی باشد، پس بنظر شما وضع چگونه خواهد بود؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۴۶

اگر بگوئید: در این وقت باید امام ظاهر شود هر چند تأمین جانی نداشته باشد.

لازم می‌آید که ترس از کشته شدن، موجب غیبت ایام نشود، و باید حتما ظاهر گردد.

و اگر بگوئید: امام ظاهر نمی‌شود و تکلیف آن مورد که بر ائمت پوشیده مانده، ساقط میگردد، از اجماع بیرون رفته‌اید. زیرا این اجماعی ائمت است که آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریح فرموده و بیان داشته، تا روز قیامت برای ائمت لازم است.

و اگر بگوئید: تکلیف ساقط نمی‌گردد، این خود تصریح به تکلیف ما لا یطاق و وجوب عمل بچیزی که راه بآن ندارید، میباشد.

میگوئیم، ما در کتاب «تلخیص الشافی» به تفصیل در این باره سخن گفته‌ایم و خلاصه آن بدین قرار است که: اگر خداوند متعال بداند در زمانی که غیبت امام بطول میانجامد و ترس وی از دشمنان باقی میماند، قسمتی از احکام واجب دین قطع می‌شود، قهرا تکلیف را از کسانی که دسترسی بآن ندارند، ساقط می‌گرداند.

پس وقتی که بوسیله اجماع دانستیم که تکالیف دینی تا روز قیامت بر تمام افراد امت مستمرّ و ثابت است، خواهیم دانست که اگر چیزی از دستورات شرع قطع شود و بما نرسد، حتما در زمانی است که می‌تواند ظاهر شود و خود را نشان دهد و مردم را راهنمایی کند و از نافرمانی خداوند بترساند.

سخن سید مرتضی سید مرتضی در کتاب «شافی» در این مورد گفته است: دور نیست که بسیاری از امور هنوز بما نرسیده و در نزد امام علیه السّلام بودیعت نهاده شده باشد، یا ناقلان اخبار آن را کتمان نموده و روایت نکرده باشند، و با این وصف لازم نمی‌آید که تکلیف از مردم برداشته شود.

زیرا اگر علت غیبت امام علیه السّلام، اینست که وی از دشمنان تأمین جانی ندارد، کسانی که او را ناگزیر بغیبت نموده‌اند خود موجب از دست دادن آن قسمت از

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۴۷

احکام و دستورات دینی شده‌اند. همچنان که علت نبودن امام و عدم تصرّف آن حضرت در امور مردم نیز خود آنها میباشند، زیرا آنها بودند که او را ناچار به غیبت نمودند.

و اگر ترس وی از مردم برطرف گردد، مسلما آشکار گشته و با تصرف در امور دین و دنیای مردم، لطف و جودش حاصل می‌شود، و آنچه از مردم پنهان بوده برای آنها آشکار میگردد و چیزی ناگفته نمی‌ماند.

پس هر گاه امام ظاهر نگردد، بلکه همچنان در پرده غیبت باقی بماند، مکلفی که طوق تکلیف را بگردن دارد، خود باعث از دست رفتن برخی از احکام دین و عدم ظهور امام و استفاده از وجود حضرتش گردیده است.

این بیان محکمی است که بر اساس صحیح استوار است.

نظر یکی از دانشمندان یکی از دانشمندان ما (شیعه) ها گفته است: علت اینکه امام زمان علیه السّلام از نظر دوستانش غائب شده

اینست که می‌ترسد اخبار وی شایع گردد و شیعیان در اجتماعات خود از روی خوشحالی در باره ملاقات وی گفتگو کنند و همین موضوع باعث ترس او از دشمنان شود، ولی این جواب ضعیف است.

زیرا خطر افشای این معنی، بر آنها پوشیده نیست و هنگامی که زیان و مفسده آن را دانستند چگونه ممکن است آن را نزد همه کس اظهار کنند و اگر یکی دو نفر بگویند، عموم شیعیان چنین نیستند. بعلاوه لازمه این حرف اینست که شیعیان امام زمان نفعی را که از وجود آن حضرت می‌برند از دست بدهند، بطوری که ملاقات با حضرت بهیچ وجه بر ایشان میسر نباشد.

زیرا شخص اشکال کننده می‌گفت: علت غیبت امام زمان اینست که آن حضرت میدانست، اگر خود را بشیعیان نشان دهد، اخبار او را فاش می‌سازند. بنا بر این در آن موقع چیزی که مقتضی ظهور امام زمان علیه السلام باشد، مقدور آنها نبود. و این معنی هم اقتضا دارد تکلیفی که وجود امام در آن تکلیف لطف است، از آنها

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۴۸

ساقط گردد.

پاسخ دانشمند دیگری از دانشمندان ما در پاسخ اشکال مزبور گفته است: علت غیبت امام از نظر دوستان، وجود دشمنان وی می‌باشد. زیرا نفعی که عموم مردم دوست و دشمن از وجود امام می‌برند، در صورتی است که امام نافذ الأمر و مبسوط الید باشد و بدون موانع و منازعی ظاهر گشته دست به تصرف کارها بزند، و معلوم است که دشمنان میان امام فاصله انداختند و از تصرفات وی در امور مردم جلوگیری کردند، و بودن در حال تقیه و ترس از دشمن و آشکار شدن برای بعضی از دوستانش هم سودی ندارد.

زیرا نفعی که در تدبیر امور امت انتظار می‌رود، جز در حال ظهور حضرت برای همه مردم و نافذ بودن فرمانش، میسر نیست. پس علت غیبت که عبارت از لطف و مصلحت برای عموم است در این صورت یکسان خواهد بود.

پاسخ شیخ طوسی ممکن است مخالف ما بر این جواب اعتراض کند و بگوید: هر چند دشمنان از ظهور و تدبیر و تصرفات امام حائل و مانع شدند، ولی مانع از ملاقات دوستان آن حضرت که معتقد باطاعت و لزوم پیروی از اوامر او می‌باشند، نیستند. پس اگر گوئی ملاقات دوستان امام که فقط معتقدین حضرت می‌باشند، سودی نداشته باشد بدلیل اینکه امام باید برای همه نافذ الامر باشد.

می‌گوئیم: گفته شما تصریح باین معنی است که شیعه امامیه از موقع وفات حضرت امیر المؤمنین تا روزگار امام حسن عسکری علیهما السلام باین جهت که هیچ یک از ائمه نسبت بهمه امت نافذ الامر نبودند، از وجود آنها نفعی نبردند و هم موجب اینست که بگوئیم شیعیان پیش از آنکه امیر مؤمنان بخلاف ظاهری برسد از ملاقات و دیدن وی سودی نبرده باشند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۴۹

می‌گوئیم: این سخن از کسی سر میزند که در گفتار خود تأمل نمی‌کند. زیرا اگر قائل شویم که انتفاع بوجود امام فقط در موردی است که برای عموم مردم آشکار گردد و فرمانش در میان همه آنها مؤثر باشد، گفته مخالف از راه دیگر باطل می‌شود زیرا التزام باین گفته موجب آنست که تکلیفی که وجود شخص امام در آن لطف است از گردن شیعه ساقط شود.

زیرا هر گاه امام برای شیعیان آشکار نگردد و این بواسطه مانعی باشد که برطرف ساختن آن مقدور شیعیان نباشد، ناچار می‌باید تکلیف از آنها ساقط گردد.

چه اگر جایز باشد گروهی از مکلفین (مانند مخالف) گروه دیگری را (شیعه) از لطفی که دارند منع کنند و با وجود این تکلیفی که لطف (وجود امام) در آنست برای آنها همیشه باشد، جایز خواهد بود که یکی از مکلفین پای دیگری را به بندد و از راه رفتن منع کند، بطوری که قادر نباشد آن قید و بند را برطرف نماید و با این وصف راه رفتن برای وی استمراری باشد!

مخالف، نمیتواند در اینجا میان قید و بند و لطف فرق بگذارد و بگوید با قید و بند راه رفتن محال است ولی فقدان لطف عمل

بتکلیف را ممتنع نمی‌سازد.

زیرا اکثر طایفه عدلیه (شیعه و معتزله اهل سنت) معتقدند که فقدان لطف با فقدان قدرت و وسیله یکی است و تکلیف نمودن با فقدان لطف، برای کسی که لطف معلومی دارد (معتقد بوجود امام است) مانند تکلیف نمودن در صورت فقدان قدرت و وسیله وجود موانع است.

و نیز بعقیده اهل عدل کسی که لطف برایش حاصل نگردیده، محذور تکلیف از وی برداشته نشده است.

چنان که شخصی که از راه رفتن بعلت مقید بودن ممنوع شده، بدان جهت است که مانع از پیش پایش برداشته نشده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۵۰

پاسخ دیگر جواب شایسته‌ای که میتوان بسؤالی که ما از جانب مخالفین نمودیم داد، اینست که بگوئیم: اولاً معلوم نیست که امام از نظر تمام دوستانش غائب باشد. بلکه ممکن است برای اکثر علاقمندان بوجود اقدسش آشکار گردد. هیچ کس جز از خود خبر ندارد. پس اگر امام برای کسی ظاهر گردد و او امام را به بیند، موانع تکلیف از وی برطرف می‌شود، و اگر برای او آشکار نشود، آنگاه خواهیم دانست که وی علت عدم ظهور حضرت میباشد. هر چند درست علت آن را نداند، زیرا کوتاهی از طرف خود او است و بهمین جهت است که تکلیف از وی ساقط نمیشود.

ولی هنگامی که معلوم شد با غیبت امام او همچنان مکلف میباشد، خواهیم دانست که علت عدم ظهور امام اوست. چنان که ما طایفه امامیه عقیده داریم کسی که در راه خداشناسی تعقل نموده و توحیدش بر اساس فکر و مذاقه قرار نگرفته و تحصیل علم نکرده، مسلماً خود وی در این خصوص کوتاهی نموده و اگر کوتاهی نمیکرد، تکلیف از وی ساقط می‌گردید، هر چند معلوم نباشد که در چه چیز تقصیر و کوتاهی نموده است.

بهتر بگوئیم: اگر امام ظاهر گردد و مردم او را امام ندانند لازم است امام با آشکار ساختن معجزات خود را معرفی کند تا او را بشناسند. از آن طرف دانستن اینکه فلان چیز معجزه است یا نه محتاج بدقت و تأملی است که از رخنه شبهه ایمن نیست. پس امکان دارد که چون مردم در معجزه امام بنگرند دچار اشتباه شوند و آن را معجزه ندانند و امام را نشناسند.

علی هذا ممکن است کسانی که امام برای آنها آشکار نمی‌گردد افرادی باشند که اگر امام و معجزه او را بینند، درست دقت نمایند و دچار اشتباه شده او را دروغگو بدانند و این مطلب شیوع یابد و موجب شود که امام ملاحظه نموده ظاهر نگردد...»

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۵۱

سؤال اگر گفته شود: چنانچه در مقام شناختن معجزه امکان اینکه انسان اشتباه کند هست و با این فرض ممکن است کسی که در معجزه درست مذاقه نماید چیزی دستگیرش نشود و موجب آن گردد که نبوت پیغمبر اسلام و صدق دعوی او معلوم نشود و البته کسی که چنین بود، نه تنها ایمان ندارد بلکه مسلمان هم نخواهد بود.

جواب میگوئیم: چنین ملازمه‌ای پیش نمی‌آید. زیرا ممکن است انسان در قسمتی از معجزات شک کند ولی قسمتی را بی‌چون و چرا بپذیرد، و چنین نیست که اگر در برخی از آنها شک نمودیم در همه آنها شک داشته باشیم، چه ممکن است معجزه‌ای که دلیل بر نبوت پیغمبر خاتم است هیچ‌گونه تردیدی در آن راه نیابد و انسان یقین کند که معجزه است و از آن راه بداند که آن حضرت پیغمبر خداست.

و هم امکان دارد معجزه‌ای بدست امام ظاهر گردد که انسان در معجزه بودن و نبودن آن دچار تردید شود و در نتیجه در امامت وی شک نماید، هر چند یقین نبوت پیغمبر اسلام داشته باشد.

این درست مثل اینست که بگوئیم: کسی که یقین به نبوت حضرت موسی علیه السلام را از راه معجزاتی که دلیل بر نبوت اوست نمود، هر گاه درست در معجزاتی که برای عیسی بن مریم و پیغمبر ما ظاهر گشت امعان نظر نمود، واجب نیست بگوید از معجزات

حضرت موسی هم چیزی نفهمیده است چه امکان دارد که بواسطه روشنی دلالت آنها بر مقصود، حقیقت را دریافته باشد، هر چند واقعیت معجزات عیسی و محمد (ص) را نداند و دلالت آنها را بر مقصود بر وی مشتبه شده باشد.

غیبت امام هم لطف است

سید مرتضی «۱» در این باره میگوید: اینکه مخالفین از ما میپرسند: چرا امام زمان برای

(۱) علم الهدی علی بن احمد موسوی بغدادی متوفی بسال ۴۳۶ معروف به «سید مرتضی» برادر بزرگتر نابغه نامی مرحوم «سید رضی» از پیشوایان فقها و متکلمین و نوابغ شیعه است. سید مرتضی فرزند، طاهر ذو المناقب، بزرگترین شخصیت علوی عصر سلاطین آل بویه در بغداد و نوه دختری ناصر کبیر است که در مازندران قیام نمود و با سلاطین سامانی جنگها کرد و بسیاری از مردم آن سامان را شیعه نمود.

مادر سید مرتضی نیز از بانوان فاضله شیعه بوده و همانست که شیخ مفید کتاب «احکام-النساء» را بخاطر او تألیف کرد. سید مرتضی در زمان خود مشهورترین شخصیت علمی عصر بود و نزد خلفای عباسی و سلاطین دیلمی و عامه مردم محترم میزیست. وی بزرگترین شاگرد شیخ مفید و استاد عالیقدر شیخ طوسی است. در علوم فقه و اصول و کلام و فنون ادب و لغات عرب سرآمد دانشمندان عصر بوده.

ابن خلکان مینویسد: «وی پیشوای دانشمندان مخالف و موافق عراق بود. علمای عراق در مسائل علمی بدرگاه وی رو می آوردند و بزرگان آنجا علوم خود را از او میگرفتند و بدین گونه اخبارش در جهان منتشر گشت و آثارش شناخته شد».

کتابهای: الذریعه و خلاف در اصول، امالی، تنزیه الأنبياء، مقنع در غیبت، شافی در کلام از تصنیفات مشهور اوست. این کتاب را شیخ خلاصه کرده «و تلخیص الشافی» نامیده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۵۲

دوستانش آشکار نمیشود؟ سؤال بی موردی است: زیرا اگر مقصود آنها اینست که در حال غیبت لطف «۱» برای دوستان امام حاصل نیست، و بنا بر این تکلیفی نخواهند داشت میگوئیم این اشکال بر ما وارد نیست، چه که برای دوستان امام، در حال غیبت هم لطف حاصل است.

زیرا هنگامی که دوستان امام دانستند که هر لحظه منتظر ظهور امام غائب خود میباشند و انتظار آمدن و بسط ید و امامت او را میکشند، قهرا از امر و نهی وی میترسند و بدین ملاحظه از ارتکاب زشتیها بر کنار میمانند و واجبات را بجا می آورند. پس

(۱) پیشتر گفتیم «لطف» در اصطلاح دانشمند عقائد بمعنی دوری کردن از گناهان و نزدیک شدن باطاعت پروردگار است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۵۳

غائب بودن امام در نظر دوستانش مثل اینست که وی در شهری و دوستانش در شهری دیگر باشند. بلکه ملاحظه دوستان از شخص امام زمان علیه السلام در حال غیبتش بیشتر است، زیرا در حال غیبت، دوستان احتمال میدهند امام در شهر و نزدیک بآنها و در همسایگی آنها باشد و آنها را به بیند ولی آنها امام را نشناسند و از اخبار او آگاهی نیابند. اما اگر مثلا در شهری باشد احتمال میدهند خبر وی بامام نرسد و کارهای او از نظر امام مخفی بماند.

و ناگفته معلوم است که در صورت نخست دوری دوستان از ارتکاب قبائح بیشتر از صورت دوم است، پس وقتی لطف وجود امام برای دوستان در هر حال حاصل باشد اگر از نظر آنها غائب گردد، اشکالی ندارد.

اگر مخالفین حصول لطف را برای دوستان امام اعتراف کنند ولی بگویند چرا امام برای آنها ظاهر نمیگردد؟ میگوئیم: بعقیده ما در همه حال واجب نیست امام میان دوستانش آشکار باشد از این رو سؤال آنها بی‌مورد است. بعلاوه لطف وجود امام زمان از راه دیگری هم بواسطه آن حضرت برای دوستانش حاصل است. باین بیان که دوستان امام بواسطه وی نسبت بتمام احکام دین اعتماد و وثوق دارند و اگر امام نمیبود چنین اعتماد و وثوقی برای آنها پیدا نمیشد، و احتمال میدادند که بسیاری از احکام دین از نظر آنها پوشیده باشد و یا از میان رفته و بآنها نرسیده باشد، از این رو موقعی که یقین بوجود اقدسش نمودند. از این گونه اشکالات و احتمالات ایمن خواهند بود. بنا بر این بواسطه وجود امام زمان، از این لحاظ هم لطف حاصل است.

مولودهایی که راز ولادت آنها مخفی ماند

بعلاوه ما پیشتر ذکر کردیم که چگونگی ولادت امام زمان علیه السلام خارق العاده نبوده، چه امثال آن در اخبار پادشاهان گذشته هم اتفاق افتاده است چنان که علمای ایران و مورّخین، آنها را نقل میکنند. مانند داستان کیخسرو که مادرش حمل و ولادت مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۵۴

او را از نظر مردم پنهان داشت، مادر کیخسرو دختر پسر افراسیاب پادشاه ترکستان بود. جدّ وی کیکاوس میخواست او را بقتل رساند، مادر کیخسرو او را پنهان نگاه داشت تا زمانی که متولد گردید. این داستان در کتب تواریخ مشهور است و طبری «۱» هم آن را نقل کرده است.

و مانند داستان حضرت ابراهیم که قرآن مجید آن را ذکر فرموده که مادرش او را بطور پنهانی زائید و در غار پنهان نمود تا بحدّ بلوغ رسید.

و مانند داستان حضرت موسی (ع) که مادرش از بیم جان وی و از ترس فرعون او را در صندوق نهاد و بدریا انداخت که آن هم مشهور و قرآن مجید به آن

(۱) محمد بن جریر طبری مازندرانی، از فقهاء و محدثین و مورّخین بزرگ اهل تسنن است. در تمام رشته‌های علمی و فنون اسلامی یگانه عصر بود. تألیفات او همه مهم و مورد توجه دانشمندان جهان قرار گرفته است. مانند تفسیر بزرگ وی که معروف به «تفسیر طبری» است.

تاریخش که مشهور به «تاریخ طبری» است. اسماعیل بن عمر شافعی نوشته است من کتابی از طبری دیده‌ام که در باره اثبات داستان غدیر خم و فضائل امیر مؤمنان علی (ع) در دو جلد بزرگ نوشته است.

ذهبی میگوید: وقتی من آن کتاب را دیدم از کثرت سلسله سند و راویان اهل تسنن که حدیث غدیر را نقل کرده‌اند بوحشت افتادم! مسعودی در مروج الذهب مینویسد: علوم فقها و محدثین عصر بوی منتهی میگشت، و ابن خلکان نوشته است طبری در تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و غیره پیشوای علمای عصر بود، او را ست تصنیفات نمکینی که در فنون مختلف نوشته و حکایت از وسعت اطلاع و فضل سرشار او میکند. طبری بسال ۲۲۴ در شهر «آمل» مازندران متولد شد، و در سنه ۳۱۰ در بغداد وفات یافت.

طبری در پایان زندگی کتابی بنام «اختلاف الفقهاء» نوشت و در آن از احمد بن حنبل پیشوای حنبلی‌های اهل تسنن نام نبرد، وقتی سبب پرسیدند گفت احمد بن حنبل فقیه نبود، بلکه محدّث است.

این موضوع بر حنبلی‌ها سخت گران آمد، و او را مورد تعقیب قرار دادند و بکفر و الحاد متهم کردند، و چون از دنیا رفت از ترس حنبلی‌ها در خانه‌اش مدفون ساختند (الکنی و الالقاب)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۵۵

گواهی می‌دهد.

داستان میلاد حضرت صاحب الزمان علیه السلام هم مانند آنهاست! پس چگونه بعضی بدون تعمق می‌گویند ولادت آن حضرت امر غیر عادی بوده است. با اینکه بسیار اتفاق می‌افتد که انسان از کنیز خود صاحب فرزندی می‌شود که از ترس زنش مدتی او را مخفی میدارد و گاهی تا موقع مرگ کسی ملتفت نمی‌شود و او خود موضوع را آشکار می‌سازد! افرادی در میان مردم پیدا میشوند که فرزندان خود را از ترس کسانشان پنهان می‌کنند، نکنند بطمع ارث او را بقتل رسانند، چنان که عادت بر این جاری است بنا بر این سزاوار نیست که این معنی در باره میلاد امام زمان باعث تعجب شود با اینکه از این قبیل زیاد مشاهده میکنیم، و بسیار شنیده‌ایم و دیگر در اینجا از ذکر آن در می‌گذریم زیرا امری است که عادتاً معلوم است.

چه بسیار افرادی می‌یابیم که سالها بعد از مرگ پدرانشان نسب خود را ثابت و اظهار میکنند و قبلاً هیچ کس او را نمیشناخت و نیز بسیار دیده‌ایم که افرادی بوسیله شهودی که پدرانشان پنهان از کسان و از ترس زن خود، شاهد گرفته بود و بعد وصیت کرده بود که بموقع آن را اظهار دارند، نسبشان ثابت گشته است، یا بعد از مرگ آن شخص، شهود گواهی بصحت عقد آن مرد با زنی داده و فرزندی از آنها پدید آمده که ممکن است بحکم شرع او را بآن زن و مرد نسبت داد.

چرا مهدی موعود در شرایط غیر عادی متولد شد؟

خبر ولادت فرزند امام حسن عسکری (ع) بجهت چندی بیش از جهاتی که در شرع و از راه انساب ثابت میگردد، بما رسیده است که بخواست خدا قسمتی از آن را از این پس ذکر خواهیم کرد.

اینکه جعفر (کذاب) عموی امام زمان گواهی شیعه امامیه را در خصوص

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۵۶

میلاد فرزند برادرش امام حسن عسکری (ع) در زمان حیات آن حضرت منکر شد و بدین گونه بعد از وفات حضرت وجود چنین فرزندی را نفی نمود و ارث او را تصاحب کرد و سلطان وقت را واداشت که کنیزان برادرش را حبس نمود، تا ثابت شود آنها آبستن به فرزندی هستند یا نه! و بدین وسیله عدم وجود فرزند برادرش را تاکید کرد و ریختن خون شیعیان را که مدعی بودند امام چنین فرزندی دارد و او برای جانشینی حضرت از جعفر کذاب سزاوارتر است مباح دانست، اینها همه موضوعاتی است که اعتماد بوقوع آنها برای مخلصین امام زمان بهیچ وجه باعث اشتباه نمیشود.

زیرا عموم مسلمین اتفاق دارند که جعفر (کذاب) مانند پیغمبران معصوم نبود تا از انکار حق و دعوی باطل برکنار باشد، بلکه ادعای خطا از وی سر خواهد زد و صدور کار غلط از او امکان دارد چنان که قرآن مجید ماجرای پسران یعقوب که یوسف برادرشان را در چاه افکندند و بعد او را به ثمن بخشی فروختند، کاملاً بیان کرده است با اینکه آنها پیغمبرزاده بودند! بلکه بعضی از اهل سنت آنها را پیغمبر میدانند!!

پس وقتی که سر زدن چنین خطای عظیمی از آنها جایز باشد، چرا از مثل جعفر (کذاب) با برادرزاده‌اش و انکار وجود او بطمع رسیدن بمال دنیا جایز نباشد؟! آیا جز نابخردان و دشمنان، کسی هست که این معنی را انکار کند؟ اگر گفته شود: چگونه ممکن است امام حسن عسکری فرزندی داشته باشد با اینکه آن حضرت در بیماری که منجر بمرگ وی شد در باره موقوفات و صدقات خود، مادرش «امّ الحسن» را وصی قرار داد تا در باره آن نظارت کند؟ اگر وی پسری داشت، قهراً او را در ضمن وصیت نام میبرد! در جواب گفته شده: حضرت این کار را نیز برای تکمیل قصد خود بمنظور پنهان نگاهداشتن ولادت فرزندش از خلیفه وقت کرده است. اگر نام فرزندش را میبرد و از وجود او اطلاع میداد و او را وصی خود مینمود، نقض غرض بود.

بخصوص که آن حضرت هنگام وفات رجال دولت و نزدیکان خلیفه و قضات را در

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۵۷

خانه‌اش بر وصیت خود گواه گرفت تا موقوفاتش محفوظ بماند و وجود فرزندش را از نظرها پوشیده دارد. چه آن حضرت با نبرد نامی از وی، جان او را حفظ کرد پس کسی که این ماجرا را دلیل بر باطل بودن ادعای شیعه امامیه نسبت بوجود فرزند امام حسن عسکری (ع) گرفته، دور از عقل و عادت رفتار کرده است.

بعلاوه ما می‌بینیم نظیر این وصیت را حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هم نمود. چه آن حضرت هنگام وفات پنج نفر را وصی کرد: اول آنها منصور خلیفه عباسی سلطان وقت بود. امام فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام را بتنهائی وصی نمود، بلکه برای اینکه جان وی از هر گونه خطری محفوظ بماند او و قاضی و ربیع حاجب و خلیفه و زوجه خود حمیده بربریه (مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام) را با فرزندش دستجمعی وصی گردانید و وصیت را با فرزندش ختم فرمود تا امامت او را پنهان نگاهدارد و دیگر از میان فرزندان او هیچ کس را در وصیت شریک نگردانید، چه ممکن بود میان آنها افرادی باشند که بعد از وفات حضرت مدعی جانشینی وی شوند و با امام موسی بن جعفر (ع) بمنزعه و رقابت برخیزند! و به بهانه اینکه وصی بوده‌اند خود را امام بدانند!! اگر امام موسی بن جعفر در میان فرزندان حضرت صادق (ع) مشهور و مقامش معلوم نبود، و نسب صحیح و فضل و علمش شهرت نداشت و کسی او را نمیشناخت امام او را هم در وصیت خود نام نمیداد، و بذکر نام دیگران اکتفا میکرد، چنان که امام حسن عسکری علیه السلام چنین کرد.

سؤال اگر بگویند: بنا بگفته شما از زمان ولادت مهدی موعود تا کنون مدت زمانی است که هیچ کس از جای او خبر ندارد و کسی که مورد اطمینان باشد او را ندیده و از وی خبری نیاورده است و این امر خارق العاده‌ایست، زیرا کسانی که از ترس ستمگران یا بعلل دیگر غیبت نموده‌اند، مدت غیبتشان به بیست سال نکشید و در

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۵۸

مدت غیبت محل آنها بر عموم مخفی نبود، بلکه مسلماً بعضی از دوستان و نزدیکان، از محل اختفای آنها اطلاع داشتند و آنها را میدیده‌اند، در صورتی که عقیده شما نسبت بصاحب الزمان چنین نیست.

جواب میگوئیم: مطلب این طور که شما میگوئید نیست. زیرا بعقیده ما جمعی از یاران حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در زمان خود آن حضرت فرزندش امام زمان را دیدند، و بعد از وفات حضرت همانها از اصحاب خاص و نواب امام زمان و رابط میان آن جناب و شیعیان بوده و چنان که خواهیم دید همه آنها هم سرشناس بودند.

اینان احکام دین را از وجود اقدس امام زمان علیه السلام می‌رسیدند و برای شیعیان نقل میکردند و هر گاه سؤال کتبی داشتند بحضور امام برده و پاسخ آن را گرفته بآنان می‌رسانیدند و هم وجوه شرعی شیعیان را با و کالتی که از امام داشتند از آنها میگرفتند و اینان جمعی بودند که امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات خود عدالت آنها را ستود و همه را بعنوان امین امام زمان معرفی کرد و بعد از خود ناظر املاک و متصدی کارهای خود گردانید، و آنها را بشخص و نام و نسب بمردم شناساند.

این عده: ابو عمر عثمان بن سعید روغن فروش و فرزندش محمد بن عثمان و دیگران بودند که عنقریب اخبار آنها را بیان میداریم. اینان همه دارای عقل و امانت و وثاقت و درایت و فهم و تحصیل و عظمت بودند، و هم در نزد سلطان وقت بواسطه جلالت قدر و مقام والائی که داشتند بزرگ و گرامی بودند. چه که در امانت داری معروف و در عدالت مشهور بودند تا جایی که اگر دشمن بر آنها فشار می‌آورد سلطان از آنها حمایت نموده دفع شر میکرد.

این موضوعات همه ایراد شما را که میگوئید کسی صاحب الزمان را ندیده است، از درجه اعتبار میاندازد.

بعد از درگذشت اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام باز تا مدت زمانی اخبار

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۵۹

امام زمان بوسیله این افراد که رابط میان حضرت و شیعیان بودند، بآنها میرسید.

اینان که سفراء امام بودند نیز مردمی موثق بشمار می‌آمدند، و بملاحظه امانت و دیانت و پاکی که داشتند شیعیان در امور دینی بآنها مراجعه میکردند، چنان که شمه‌ای از احوال آنها نیز در جای خود مذکور خواهد شد.

پیشتر، از پدران بزرگوارش روایاتی نقل کردیم که فرمودند: قائم ما را دو غیبت است: «غیبت دوم از اول طولانی‌تر میباشد. در غیبت اول اخبار وی بمردم میرسد ولی در غیبت دوم خبری از او نخواهد رسید» و اکنون می‌بینیم آنچه اتفاق افتاده درست بر وفق این اخبار بوده است. پس این روایت نیز مؤید آنچه گفتیم میباشد. و بعد از این نیز در این خصوص توضیح بیشتری خواهیم داد. اینکه ایرادکننده میگوید: چگونگی ولادت امام زمان علیه السلام بر خلاف عادت است، صحیح نیست.

و بر فرض که درست باشد، ممکن است خداوند عادت را بخاطر پنهان نگاه- داشتن شخصی، نقض کند و بملاحظه مصلحت و حسن تدبیر و موانعی که بواسطه آشکار شدن او پدید می‌آید او را از نظرها پوشیده دارد!

غیبت پیغمبران

چنان که بعقیده اکثر مسلمانان و طبق نوشته مورّخین، خضر پیغمبر از زمان حضرت موسی علیه السلام تا کنون زنده است. نه کسی از محلّ او اطلاع دارد و نه کسی میداند که او را یارانی است، و این قدر میدانیم که داستان وی با حضرت موسی در قرآن ذکر شده است (۱).

بگمان بعضی از مردم او گاهی آشکار می‌شود. کسی که او را می‌بیند گمان میکند یکی از زهاد است و چون از نظرش ناپدید گردد می‌پندارد که او خضر بوده است.

اما موقع دیدن او را نمیشناسد و گمان آن را هم نداشته، بلکه او را یکی از مردم زمان

(۱) سوره کهف- از آیه ۵۹ تا ۸۲.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۶۰

باور میداشته است.

همچنین غیبت موسی بن عمران از وطن، که از فرعون و قوم او فرار نمود و قرآن آن را نقل فرموده، طوری بود که هیچ کس در طول آن مدت از او اطلاع نداشت و موسی را نمیشناخت، تا زمانی که خداوند او را برانگیخت و او بدعوت خلق برخاست و دوست و دشمن او را شناختند! و نیز داستان یوسف پسر یعقوب پیغمبر معروف است. بطوری که یک سوره قرآن متضمن پوشیده ماندن خبر غیبت او از پدرش میباشد، با وجودی که یعقوب پیغمبر بود و صبح و شام با و وحی میشد. مع هذا از غیبت پسرش یوسف خبر نداشت و بر سایر فرزندان او پوشیده بود. تا جایی که فرزندان یعقوب از فلسطین بمصر می‌آمدند و بر یوسف وارد میشدند و با او معامله و داد و ستد می‌کردند. ولی او را نمیشناختند، تا آنکه سالها و زمانها گذشت و آنگاه خداوند واقع امر را بر آنها مکشوف داشت و خبر زنده بودن یوسف آشکار گشت، و خدا او را با پدر و برادرانش در یک جا گرد آورد، در صورتی که چنین داستانی امروز عادتاً برای ما اتفاق نمی‌افتد و مانند آن را نمیشنویم! و دیگر داستان یونس پسر متی پیغمبر خدا با قوم خود و گریختن وی از میان آنهاست، در وقتی که قوم بر مخالفت خود افزودند و او را سرزنش کردند و او هم از میان آنها فرار اختیار نمود، و از نظر همه قوم پنهان گردید. بطوری که هیچ کس نمیدانست او در کجاست. خدا او را در شکم ماهی پنهان نمود و تا پایان مدت بعثت مصلحتی او را زنده نگاهداشت. سپس او را بیرون آورد و سالم بسوی قومش بازگردانید. این نیز خارج از عادت و عرف ماست. ولی می‌بینیم که قرآن مجید ناطق بآنست و تمام مسلمانان آن را باور دارند! و از جمله داستان اصحاب کهف است که در قرآن ذکر

شده. و کتاب آسمانی ما متضمن شرح حال آنها است، که بخاطر حفظ دینشان از ترس قوم خود فرار کردند. اگر قرآن داستان آنها را نقل نمی‌کرد، مخالفین بمنظور انکار غیبت امام مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۶۱

زمان (ع) آن را منکر میشدند! ولی خداوند در قرآن خبر داده که اصحاب کهف سیصد و نه سال از نظر قوم غائب و با حالت ترس در غار باقی ماندند تا آنکه خداوند آنها را زنده گردانید و بسوی قومشان برگشتند، چنان که داستان آنها مشهور بوده است «۱» و نیز داستان مردی که اهل کتاب او را پیغمبر می‌دانند و خداوند او و الاغش را صد سال میرانید و بعد او را زنده گردانید در حالی که آب و غذایش هنوز باقی و تغییر نکرده بود، در قرآن آمده است «۲» بدیهی است که آن نیز کار خارق العاده‌ای بوده است، پس با اینکه این وقایع روی داده و معروف می‌باشد چگونه ممکن است با این وصف غیبت صاحب الزمان را منکر شد؟ نه! کسی منکر نمیشود، مگر این که مخالفین ما مردمی دهری باشند و خدا را از ایجاد این گونه وقایع عاجز بدانند و آن را از محالات بشمار آورند که البته ما هم در بحث غیبت امام زمان با آنها سخن نمی‌گوئیم بلکه نخست از توحید و این که این کارها مقدر خداوند است گفتگو میکنیم. ما با کسانی در باره غیبت سخن می‌گوئیم که معتقد بدین اسلام باشند و صدور این کارها را از خداوند جایز بدانند. آنگاه در اثبات مدعای خود، نظائر آن را که در عرف و عادت اتفاق افتاده برای او بیان میداریم.

امثال آنچه گفتیم بسیار است و در کتب سیر و تواریخ نظیر آن راجع پادشاهان ایران و غیبت آنها از یارانشان در مدتی که خبری از آنها نمیرسید و بازگشت آنها که خود نوعی از تدبیر بوده است، زیاد دیده می‌شود. این داستانها را هر چند قرآن نقل نکرده ولی در تواریخ مذکور است.

همچنین گروهی از حکمای روم و هند غیبتها و حالاتی داشته‌اند که خارج از

(۱) داستان اصحاب کهف به تفصیل در سوره کهف بیان شده، فارسی زبانان میتوانند آن را در کتاب «قصص قرآن» سید صدر الدین بلاغی بخوانند.

(۲) مقصود داستان عزیر پیغمبر است که خداوند بدون اینکه نام او را ببرد در سوره بقره آیه ۲۶۱ بیان فرموده است. نیز بکتاب قصص قرآن رجوع شود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۶۲

عادت می‌باشد و ما آن را نقل نمی‌کنیم. زیرا ممکن است مخالفین ما منکر آن شوند چنان که آنها عادت دارند اخبار تاریخ را انکار نمایند.

طول عمر امام زمان خلاف عادت نیست

اگر گفته شود: ادعای شما نسبت بطول عمر صاحب الزمان که می‌گوئید با کمال عقل و قوا و جوان می‌باشد، امر خارق العاده‌ای است. زیرا بعقیده شما در این وقت که سال چهار صد و چهل و هفت است، سن امام زمان ۱۹۳ سال می‌باشد.

چه ولادت آن حضرت بگفته شما در سنه دو بیست و پنجاه و شش اتفاق افتاده است، و عادت بر این جاری نگردیده که شخصی تا این مدت زنده باشد. پس چگونه ممکن است در باره او عادت شکسته شود، و حال آنکه عادت فقط بدست پیغمبران شکسته می‌شود؟ «۱» می‌گوئیم: پاسخ این پرسش بدو گونه است: یکی اینکه ما قبول نداریم که سنّ حضرت در این مدت خارق همه عادات است، بلکه در گذشته نیز عادت بامثال اینها جاری بوده و از این هم بیشتر چنان که قسمتی از آنها را مانند داستان خضر علیه السلام و اصحاب کهف و غیره بیشتر نقل کردیم. بعلاوه خداوند در قرآن از حضرت نوح خبر داده که وی نهصد و پنجاه سال در میان

قوش زیسته است (فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا) مورّخین میگویند: نوح بیش از این مدت در جهان زیسته است و این نهصد و پنجاه سال مدتی بوده که قوم خود را دعوت به خداپرستی مینموده و در سن شصت سالگی باین کار پرداخته است. همچنین مورّخین آورده‌اند که سلمان فارسی عیسی بن مریم را ملاقات نموده و تا زمان پیغمبر ما زنده مانده چنان که داستان وی در این خصوص مشهور است و نیز اخبار راجع بوجود اشخاص طویل العمر «معمّین» در میان عرب و عجم معروف و در کتب و تواریخ مسطور است.

و هم محدثین روایت کرده‌اند: دجال که هم اکنون وجود دارد در عصر

(۱) چنان که ملاحظه می‌شود با اینکه هنگام تألیف کتاب «غیبت» حضرت امام زمان (ع) ۱۹۳ سال داشته و همان موقع افراد دارای چنین سنی زیاد بوده و حتی امروز هم هستند، مع الوصف مخالفین کور دل متعصب آن را بهانه کرده و اذهان را مشوب می‌کردند مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۶۳

پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بوده است و تا وقتی که خروج می‌کند زنده خواهد ماند. با اینکه وی دشمن خدا می‌باشد. پس وقتی بعثت مصلحتی جایز است که دشمن دارای چنین عمر درازی باشد چرا برای دوست خدا این عمر طولانی جایز نباشد؟ روشن است که انکار آن فقط از روی دشمنی است.

مؤلف: در اینجا شیخ اخبار معمرین را که ما در باب جداگانه می‌آوریم ذکر نموده و سپس میگوید:

اگر مخالفین به پیروی از منجمین و طبیعتون طول عمر را محال بدانند، باید با آنها در اصل مسأله گفتگو کرده بگوئیم: عالم مصنوع است، و هر مصنوعی صناعی دارد و آن صانع عادت را بکوتاهی و درازی عمرها جاری گردانیده، و قدرت بر دراز گردانیدن بیشتر و فانی نمودن آنها هم دارد. وقتی که این مطلب روشن شد، گفتگو در پیرامون طول عمر آسان می‌گردد.

اگر مخالفین طول عمر را بپذیرند ولی آن را خارج از عادت بدانند میگوئیم:

چنان که پیشتر هم گفتیم: این بر خلاف همه عادات و رسوم نیست. و هر گاه بگویند بیرون از عادات ماست، میگوئیم: چرا از عادات ما خارج است و چه اشکالی پدید می‌آورد؟

و اگر بگویند: طول عمرهای خارق العاده را جز در زمان پیغمبران جایز نمیدانیم.

میگوئیم: این را از شما نمی‌پذیریم، چه بعقیده ما کار خارق العاده جایز است که از دست پیغمبران و امامان و افراد صالح صادر گردد. چنان که بیشتر محدثین و بسیاری از «معتزله» و «حشویه» آن را جایز میدانند. آنها اگر چه نام کرامات بر آن میگذارند ولی بیش از اختلاف عبارت نیست. ما هم این مطلب را با ذکر دلیل در کتابهای خود آورده‌ایم، و گفته‌ایم که: معجزات نخست دلیل بر راستگویی صاحب آنست سپس آن را با گفته وی یقین میکنیم که او پیغمبر یا امام یا مرد صالحی می‌باشد، و آنچه از قبیل آنها ذکر نمایند، و ما علت آن را در کتب خود توضیح داده و

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۶۴

دیگر در اینجا اطاله سخن نمیدهیم.

و اینکه مخالف ما میگوید امتداد زمان و زیادی سن موجب پیری و نقص بدن آدمی می‌شود، صحیح نیست، و همیشه این طور نخواهد بود، بلکه خداوند عادت را بر این جاری نموده که در روزگاران زیاد، امتداد زمان و زیادی سن دو عامل پیری و نقص آدمی باشد ولی این قدرت را هم دارد که جلو این عادت را بگیرد! چون این مطلب بطور اجمال معلوم شد میگوئیم: عمرهای طولانی امکان پذیر است و محال نمی‌باشد. ما پیشتر جماعتی را نام بردیم که با تطاول عمر و زیادی سنشان، ابدا تغییر نکردند. اصولاً ما نمیدانیم کسی که عقیده دارد خداوند مؤمنین را بصورت جوان وارد بهشت میکند، چگونه منکر طول عمر می‌شود؟ کسی این

مطلب را انکار میکند که آمدن مؤمنین را بی‌هشت به هیئت جوان نیز منکر باشد و رشد انسانی را مستند به طبیعت و تأثیر ستارگان بدانند که ما و علمائی که در این مسأله با ما مخالف هستند، عقیده آنها را با دلیل تخطئه میکنیم. پس اشکال طول عمر بکلی بی‌اساس است.

و از جمله دلیلی که مثبت امامت حضرت صاحب الزمان و صحت غیبت آن سرور میباشد روایتی است که دو طایفه مختلف العقیده و جدای از هم یعنی شیعه و سنی نقل کرده‌اند که: ائمه بعد از پیغمبر دوازده تن میباشند نه بیشتر و نه کمتر! چون این حدیث ثابت شد، هر کس بدان پابند است باید بامامان دوازده گانه و شخص پسر امام حسن عسکری (ع) و صحت غیبت وی ایمان بیاورد. زیرا مخالف، ائمه را زیاده از دوازده تن میداند. و چون طبق اخبار مذکور تعداد ائمه معلوم گردید، مقصود ما نیز حاصل می‌شود.

مؤلف: آنگاه شیخ (ره) اخباری را که ما سابقاً در باره ائمه دوازده گانه نقل کردیم بیان نموده و سپس میگوید:

اشکال اگر بگویند: این اخبار همه خبر واحد است و در مسائل علمی به آن استناد

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۶۵

نمیشود. باید نخست در باره صحت و اتقان آن گفتگو کنید و سپس اثبات نمائید که مقصود از آن اخبار ائمه دوازده گانه است. چه اخباری که شما در این زمینه از اهل سنت و بیش از آن از طرق شیعه روایت کرده‌اید اگر هم اخبار صحیحی باشد باز هم چیزی که دلیل بر صحت عقیده شما نسبت بامامت ائمه دوازده گانه باشد در آن نیست.

زیرا آن اخبار متضمن معنی دیگری است. شما از کجا دانستید که مقصود از آن اخبار ائمه شما هستند نه دیگران؟

پاسخ میگوئیم: دلیل بر صحت این اخبار برای اثبات مدعای ما اینست که: شیعه امامیه یکی پس از دیگری آن را بطور تواتر نقل کرده‌اند. طریق اثبات تواتر در کتب امامیه در باب اثبات خلافت امیر المؤمنین علیه السلام از راه اخبار موجود است، و طریق هر دو دسته اخبار یکی است.

بعلاوه اینکه می‌بینیم دو طایفه شیعه و سنی که از هم دور و در اعتقادات دارای جهات اختلاف میباشند، اخبار مزبور را روایت کرده، خود دلیل بر صحت آنهاست. چه عادت بر این جاری گشته که هر کس معتقد بمذهبی شود، و راه شناخت آن مذهب هم دلیل نقلی باشد، میل وی بنقل آن افزون میگردد، و بهمان میزان هم از طرف مخالفین برای ابطال آن ابراز مخالفت می‌شود، و آن را بیاد سرزنش و انکار میگیرند.

چنان که در ستایش و نکوهش و بزرگ داشت و تنقیص مردم نیز بهمین کیفیت عمل می‌شود! هنگامی که ما دیدیم مخالفین فرقه شیعه امامیه امثال این اخبار را نقل کرده‌اند و سند آن را مورد انتقاد قرار نداده مضمونش را منکر نشده‌اند، این خود دلیل است که خداوند خواسته است نقل و افشا گردد و دشمن آن. را روایت کند و همین معنی خود دلیل بر صحت مضمون آن اخبار است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۶۶

نظری به دلیل ما دلیل اینکه مقصود از اخبار مزبور، ائمه طاهرین ما میباشد اینست که میگوئیم: چون ثابت شد امامت منحصر در دوازده امام است و آنها هم نه زیاد و نه کم میشوند، منظور ما تأمین خواهد شد. زیرا مسلمانان در باره اعتقاد بامامت دو دسته‌اند:

دسته‌ای تعداد آنها را منحصر در دوازده تن میدانند که البته این اخبار صراحت در تأیید منظور آنها دارد و دسته‌ای که مخالفین میباشند عدد را در تعیین امام معتبر نمیدانند. کسانی که عدد را معتبر میدانند ولی میگویند: این دوازده تن غیر از ائمه معصومین شیعه است «خرق اجماع نموده» و اجماع علمای اسلام را نقض کرده‌اند، و آنچه موجب بیرون رفتن از دایره اجماع باشد، باید آن را فاسد دانست.

و نیز از جمله اخباری که دلیل بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و صحت غیبت اوست، روایات مشهور و شایعی است که مدتها پیش از میلاد آن حضرت از پدران بزرگوارش در باره غیبت وی و چگونگی آن و اختلافات و حوادثی که در باره آن

میان مردم پدید می‌آید، و اینکه او دو غیبت دارد یکی از دیگری طولانی‌تر است، و در غیبت اول (صغری) اخبار او بمردم میرسد و در غیبت دوم (کبری) کسی از وی خبر ندارد، رسیده است. چنان که می‌بینیم آنچه فرموده‌اند درست درآمده. اگر اخبار مزبور و امامت آن حضرت صحیح نمی‌بود، حوادث بعدی با اخبار وارده وفق نمیداد چه اطلاع از احوال امام زمان بنحوی که کاملاً مطابق درآید، چیزی جز اعلام خداوندی بزبان پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله نیست. این هم طریقه‌ایست که بزرگان علمای گذشته بر آن اعتماد میکردند.

ما قسمتی از این اخبار را که متضمن این معنی است نقل میکنیم تا صحت مدعای ما بخوبی معلوم گردد. زیرا اگر بخواهیم تمام روایاتی را که در این خصوص وارد شده است نقل کنیم، بطول میانجامد. بعلاوه این اخبار در کتب حدیث موجود است، خواستاران میتوانند از آنجا بجویند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۶۷

مؤلف: شیخ علیه الرحمه سپس اخباری را که ما از کتاب «غیبت» وی در بابهای پیش نقل کردیم و در ابواب آینده نیز خواهیم آورد، روایت میکند آنگاه میگوید:

اگر بگویند: این اخبار همه خبر واحد است و در این گونه مسائل بر این قبیل احادیث نمیتوان اعتماد کرد، زیرا بحث ما یک مسأله علمی است؟

میگوئیم: آنچه ما از این روایت گرفته و استدلال میکنیم اینست که اخبار مزبور متضمن چیزی است که پیش از وقوع آن، خبر داده شده، و با آنچه بعداً واقع گردیده کاملاً مطابق درآمده است، و این خود دلیل بر صحت عقیده ما نسبت بامامت پسر امام حسن عسکری علیه السلام است.

زیرا دانستن چیزی که بعدها واقع می‌شود فقط اختصاص بخداوند دارد.

علی هذا اگر یک روایت هم در این زمینه وارد شود که مضمون آن با آنچه خبر داده شده مطابق درآید، برای تأمین مقصود کافی است. بهمین جهت اخبار غیبی قرآن که بعدها مصداق آن تحقق می‌یافت دلیل بر راستگویی پیغمبر میباشد و هم نشانه آنست که قرآن از جانب خداوند متعال آمده است.

گرچه اخبار غیبی قرآن محدود و با اینوصف از مخبر واحد شنیده شده ولی بهمان علتی که گفتیم خود دلیل بر صدق دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

معنی خبر واحد و متواتر بعلاوه اخبار در خصوص امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام از نظر لفظ و معنی بطور متواتر رسیده است.

تواتر لفظی این است که علمای شیعه تمام آن اخبار را بهمان الفاظ نقل کرده‌اند و تواتر معنوی باین معنی است که اخبار مزبور با کثرت و اختلافی که در بعضی جهات با هم دارند و تباین سند و دوری راویان که در آنها دیده می‌شود، خود دلیل بر صحت مضمون آنست. زیرا نمیتوان تمام آن را باطل دانست و لذا در بسیاری از موارد با همین اخبار

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۶۸

استدلال بر اثبات معجزات پیغمبر می‌شود، و ما امور کثیری را در شرع مطهر داریم که از نظر معنی متواتر است، هر چند که الفاظ آن بطریق آحاد نقل شده. این طریقه نزد آنها که در مسأله وجود امام زمان با ما مخالف هستند هم معتبر میباشد. پس شایسته نیست که این شیوه را ترک کنند و موقعی که ما از امامت گفتگو مینمائیم فراموش کنند.

سزاوار نیست که عصبیت انسان را بانکار امور روشن وادارد. شیوه‌ای که ذکر کردیم در مقام مدح و فضائل مردم نیز معتبر است. لذا از همین راه سخاوت حاتم طائی و شجاعت عمرو بن عبد ودّ و غیره را ثابت مینمایند، و لو هر یک از بخشش‌های حاتم طائی و

استقامت عمرو در برابر اسخیا و پهلوانان و صفوف دشمن (که جمعا باعث شهرت سخاوت حاتم و شجاعت عمرو شده) از راه خیرهای واحد بما رسیده است.

و نیز از جمله چیزی که دلالت بر امامت پسر امام حسن عسکری علیه السّلام دارد گذشته از آنچه گفتیم این است که مسلمانان اتفاق دارند که شخصی در امت اسلام بنام «مهدی» ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد چنان که از ظلم و ستم پر باشد.

چون ما اثبات کردیم که این مهدی از اولاد حسین علیه السّلام است و گفته کسی را که میگوید: شخصی که از اولاد حسین بنام مهدی است، غیر از پسر امام حسن عسکری است، باطل نمودیم، مسلم خواهد بود که مقصود از «مهدی» همان امام زمان علیه السّلام است.

مؤلف. در اینجا شیخ بزرگوار روایات شیعه و سنی را در باره مهدی موعود (ع) که ما سابقا از وی نقل کردیم، بیان کرده سپس میگوید:

«آنچه دلالت میکند که مهدی از اولاد امام حسین علیه السّلام است، اخباری است که در باره انحصار ائمه در دوازده تن و تفصیل احوال آن بزرگواران نقل کردیم.

بعلاوه کسی که عدد دوازده را در تعیین ائمه معتبر میدانند می‌گوید: مهدی از فرزندان امام حسین است علیه السّلام».

آنگاه شیخ اخباری را که ما در این خصوص پیشتر، از وی نقل کردیم در اینجا ذکر نموده و میگوید:

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۶۹

سؤال اگر بگویند: عده‌ای گفته‌اند: مهدی از اولاد شخص امیر المؤمنین علی و همان محمد حنفیه است و عده‌ای از پیروان عبد الله سبا (۱) قائلند که مهدی خود امیر - المؤمنین میباشد و هنوز نمرده است، جمعی هم معتقدند که امام جعفر صادق همان مهدی است که تا کنون زنده میباشد، جماعتی دیگر عقیده دارند که او موسی بن جعفر است و میگویند: او نیز نمرده و هنوز زنده است، عده دیگر پنداشته‌اند که مهدی خود امام حسن عسکری و او هم زنده است. عده‌ای هم معتقدند که برادر امام حسن عسکری (حضرت سید محمد) مهدی است و او نیز زنده و باقی است، پس با چه دلیلی باینان پاسخ میدهید و عقیده آنها را باطل میدانید؟

جواب میگوئیم: این عقائد همه فاسد است. ما پیشتر در رد آن توضیحات لازم را دادیم که این بزرگواران که اینان آنها را «مهدی موعود» میدانند و میگویند هنوز زنده هستند، همه رحلت نموده‌اند، و گفتیم که امامان دوازده تن میباشند و اثبات کردیم که مهدی پسر امام

(۱) اخیرا کتابی بنام «عبد الله بن سبا» تألیف سید مرتضی عسکری از علمای کاظمین عراق منتشر شده، که مؤلف ضمن بررسی و تحقیقات خود ثابت کرده است که عبد الله بن سبا، اصلا وجود خارجی نداشته و پنداری بیش نبوده است!.

وی میگوید: داستان عبد الله بن سبا ساختگی است. دشمنان شیعه او را یکنفر یهودی میدانند که اسلام آورد، و بعد در شهرها و کشورها دست به تبلیغات بنفع شیعه و شخص امیر مؤمنان، و علیه خلافت عثمان و سایر خلفا زد! و از این رو نویسندگان متعصب اهل سنت در کتب خود، ابن سبا را موجد مذهب شیعه دانسته‌اند! و میگوید: مأخذ داستان عبد الله سبا و فعالیت‌های او بنفع شیعه، تاریخ طبری است. طبری هم از سیف بن عمر نقل کرده که بگفته دانشمندان اهل تسنن وی مردی دروغگو و متهم و جاعل حدیث بوده، و روایاتش را مردود و از درجه اعتبار ساقط میدانند!!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۷۰

حسن عسکری (ع) است عنقریب نیز روایاتی در صحت ولادت و اثبات معجزات آن حضرت که دلیل بر امامت اوست ذکر می‌کنیم

(یعنی: در کتاب غیبت).

کسی که عقیده دارد امیر المؤمنین علیه السلام هنوز زنده است بر خلاف قانون عقل رفتار کرده. چه یقین بشهادت حضرت امیر و مرگ آن سرور، از قتل هر کس و مرگ هر آدمی، آشکارتر و مشهورتر است.

شک در این مورد منجر بشک در مرگ پیغمبر و تمام اصحاب آن حضرت خواهد گشت. علاوه بر این وصیت پیغمبر آن حضرت که فرمود: تو کشته میشوی و محاسنت از خون سرت رنگین خواهد شد، هم این عقیده را فاسد میگرداند. این مطلب مشهورتر از آن است که محتاج باشد خبری برای اثبات آن نقل شود.

و اما وفات محمد بن حنفیه را و بطلان عقیده کسانی که معتقد بامامت وی می‌باشند، بیشتر توضیح دادیم و مخصوصا وقتی ما ثابت کردیم که «مهدی» از نسل امام حسین علیه السلام است، اعتقاد بامامت محمد بن حنفیه نیز باطل خواهد بود.

و اما ناووسیه که در باره امامت امام جعفر صادق علیه السلام توقف نمودند. فساد اعتقاد آنها را نیز بدلیل اینکه یقین بمرگ آن حضرت و شهرت آن و صحت امامت فرزندش موسی بن جعفر داریم، و نظر بآنچه ثابت کردیم که ائمه دوازده تن میباشند باطل نمودیم. مخصوصا آنچه در خصوص وصیت آن حضرت بکسانی که وصی خود نموده بود و چگونگی آن که مسطور گشت، بیشتر این منظور را تأیید مینماید.

و اما واقفیه که در امامت امام موسی کاظم علیه السلام توقف نمودند و گفتند: مهدی موعود اوست، آراء و عقائد آنها را نیز بوسیله دلیلهائی که بیان داشتیم و گفتیم که آن حضرت مرده و وفات او مشهور و امام بعد از وی فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام است، فاسد گردانیدیم، و برای اهل انصاف کافی است.

و اما عقیده کسانی که معتقد بامامت سید محمد (پسر امام علی النقی) بوده‌اند و میگفتند: او زنده است و نمرده، با دلیلی که امامت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام را اثبات میکند، مردود خواهد گشت، بعلاوه سید محمد در زمان حیات پدرش مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۷۱

بطور آشکار مانند پدر و جدش وفات یافت. مخالف آن، در حقیقت مخالف امور بدیهی است.

و اما آنها که قائلند امام حسن عسکری (ع) نمرده و زنده و باقی است و مهدی اوست عقیده آنان نیز باطل میباشد. چه ما ثابت کردیم که ما یقین بوفات آن حضرت داریم، چنان که یقین بوفات پدران آن سرور داریم و فرقی بین این دو یقین نیست، و ردّ منکرین هر دو نیز یکیست. از این گذشته این فرقه‌ها فعلا منقرض گشته و عقائدشان پوسیده شده است، اگر عقیده آنها حق بود نمیاید منقرض گردند! مؤلف: شیخ طوسی در ردّ عقیده هر یک از فرقه‌های مزبور روایات بسیاری ذکر نموده و ما نیز آن اخبار و روایات دیگری را در مجلدات پیش از این در باب‌های مناسب نقل کردیم. سپس شیخ میفرماید:

و اما کسی که میگوید: امام حسن عسکری (ع) بعد از وفات زنده شده و زندگی را از سر میگیرد و عقیده دارد قائم اوست و این روایت امام جعفر صادق علیه السلام را که فرموده: «باین جهت مهدی را قائم میگویند که بعد از مردن قیام خواهد کرد» دستاویز قرار داده‌اند جواب او همان است که گفتیم: امام حسن عسکری وفات یافته و ادعای آنها باینکه وی بعد از مرگ زنده می‌شود محتاج بدلیل است (و دلیل هم ندارند) اگر چنین ادعائی برای آنها جایز باشد فرقه واقفیه هم میتوانند بگویند: امام جعفر صادق علیه السلام بعد از وفات زنده می‌شود. بعلاوه این عقیده مستلزم اینست که بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام تا هنگام زنده شدن مجدد وی، زمان از وجود امام خالی بماند. در صورتی که با دلیل عقلی این عقیده را ردّ کردیم. و نیز اخبار گذشته که میگفت: اگر زمین یک ساعت از وجود امام خالی بماند، با اهلش فرو میرود، دلیل بر فساد این عقیده است.

همچنین اینکه امیر المؤمنین فرموده است: «خدایا تو زمین را بی حجت نمی‌گذاری: یا حجت آشکار و مشهور، و یا حجت خائف و پنهان» هم دلیل بر رد عقیده آنها و اثبات مدعای ماست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۷۲

بعلاوه در روایت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرماید: باین جهت او را قائم گویند که بعد از مردن قیام خواهد کرد، بر فرض که روایت صحیح باشد، احتمال دارد کنایه از این باشد که: بعد از آنکه اغلب او را فراموش کنند و ناپدید گردد و شناخته نشود، قیام خواهد کرد. چنان که این گونه استعمالات در لغت جایز است علاوه بر این آنچه ما اثبات کردیم که ائمه دوازده تن میباشند خود موجب ابطال این مقال است زیرا که امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمی است. از این هم گذشته پیروان این عقیده نیز بحمد الله منقرض گشته‌اند در صورتی که اگر بر حق بودند نمیاید منقرض شوند.

و اما کسی که عقیده دارد بعد از مرگ امام حسن عسکری تا زنده شدن مجدد وی (بعقیده او) زمان فترت بود و از وجود امام خالی، نیز عقیده‌اش فاسد میباشد زیرا پیشتر با دلیل عقلی و نقلی مدلل داشتیم که زمان در هیچ حالی نمیتواند از وجود امام خالی بماند. استناد آنها بفترت‌های میان پیغمبران نیز باطل است زیرا فترت عبارت است از خالی بودن زمان از پیغمبر. ما نبوت را در هر حال واجب نمیدانیم بعلاوه فترت هیچ گونه دلالتی ندارد که زمان میتواند از وجود امام خالی بماند. از این گذشته الحمد لله پیروان این عقیده نیز فعلا منقرض شده و این گفته اعتبار خود را از دست داده است.

و اما آنها که قائل بامامت جعفر کذاب بعد از برادرش امام حسن عسکری علیه السلام هستند، در رد آنها چنان که بیشتر اثبات نمودیم هم میگوئیم: واجب است که امام، معصوم و از خطا مصون باشد و هم واجب است که اعلم امت باحکام دین باشد. در حالی که همه مسلمین اتفاق دارند، که جعفر معصوم نبود بعلاوه اعمال منافی عصمت وی بیش از این است که احصاء شود و ما هم کتاب را با نقل آن طولانی نمی‌نمائیم. اگر بعدها لازم شد ممکن است قسمتی را ذکر کنیم (یعنی در کتاب غیبت) و نیز همه اتفاق دارند که وی از علم محروم بوده. بنا بر این امامت او چطور ثابت میگردد؟ بعلاوه معتقدین این آراء نیز بحمد الله دیگر منقرض گشته‌اند.

و اما کسانی که میگویند: امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است،

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۷۳

گفته آنها نیز بعد از اثبات انحصار امامت در ائمه دوازده گانه، مردود است. کسانی که میگویند: مطلب بر ما مشتبه گشته و نمیدانیم امام حسن عسکری فرزندی داشته یا نه و اکتفا بامامت خود آن حضرت نموده‌اند تا فرزندی برای او ثابت گردد، نیز بعد از اثبات امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و اینکه ائمه دوازده تن میباشند مردود خواهد بود. بنا بر این نمیتوان توقف نمود بلکه واجب است یقین بامامت فرزند آن حضرت پیدا کرد. علاوه بر این چنان که گفتیم هیچ امامی نمی‌میرد جز اینکه فرزند جانشین او متولد گردد و او را ببیند و هم گفتیم که از نظر عقل و شرع زمان نمیتواند از وجود امام خالی بماند.

روایتی که اینان نقل کرده‌اند که: «چنگ زنید بامام اول تا زمانی که امامت امام دیگر ثابت گردد» و بآن استناد جسته‌اند، خبر واحد است که در این گونه موارد کسی بآن استناد نمی‌جوید و بر فرض صحت آن «سعد بن عبد الله اشعری» آن را تأویل نموده است. باین تقریب که: چنگ زنید بامام اول تا گاهی که امام بعد ظاهر گردد.

و این خود دلیل بر اثبات وجود جانشین امام حسن عسکری است (که این جماعت آن حضرت را آخرین امام میدانند) زیرا این معنی مقتضی تمسک بامام اول است و دیگر از احوال امام آخری اگر بواسطه تقیه پنهان و غائب باشد، گفتگوئی نمیکند تا زمانی که خداوند بوی اجازه ظهور دهد. و او را آشکار گردانیده مشهور عالم نماید. گذشته از این پیروان این عقیده نیز الحمد لله منقرض گشته‌اند.

و اما کسانی که امام حسن عسکری را امام میدانند و میگویند: دوران امامت مانند دوران نبوت بسر آمده، چنان که گفتیم عقیده اینان نیز بدلیل اینکه از نظر عقل و شرع زمان نمی‌تواند از وجود امام خالی بماند، و از اینکه گفتیم امامان دوازده تن میباشند، باطل

است. عنقریب ولادت امام بعد از آن حضرت: قائم آل محمد را شرح خواهیم داد (یعنی در کتاب غیبت) بنا بر این عقیده آنها از هر لحاظ از درجه اعتبار ساقط است. بعلاوه این جماعت نیز فعلاً منقرض شده‌اند و ما سابقاً فساد مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۷۴ عقیده کسانی که جعفر کذاب را امام میدانند نیز بیان کردیم.

و اما فرقه فطحیه که اعتقاد بامامت عبد الله پسر امام جعفر صادق علیه السلام داشتند چون عبد الله وفات یافت و پسری نداشت که جانشین وی باشد و رجوع باعتقاد بامامت حضرت موسی بن جعفر نمودند، عقیده اینان را نیز با چند دلیل رد کردیم. بعلاوه در این خصوص میان علمای شیعه اختلافی نیست که بعد از امام حسین و امام حسن منصب امامت در دو برادر جمع نمیشود، و در این مورد اخبار بسیاری ذکر کردیم.

از این گذشته عبد الله معصوم نبوده، در صورتی که پیشتر توضیح دادیم که یکی از شرائط امامت عصمت است. ولی افعالی از او سر زد که منافی با مقام عصمت بود.

روایت شده که چون جعفر «کذاب» متولد شد، مردم بمبارک باد امام علی النقی پدرش آمدند ولی اثر شادمانی در چهره حضرت ندیدند. چون جهت پرسیدند فرمود: کار او ساده نیست! عنقریب مردم بسیاری را گمراه میکند! روایات بسیاری در باره کارها و گفته‌های زشت جعفر کذاب در دست است که ما کتاب خود را پاک‌تر از این می‌دانیم که آن را نقل کنیم. و اما آن عده که معتقدند امام زمان را پسری است و امامان سیزده تن می‌باشند عقیده‌شان بهمان دلیل که ثابت نمودیم ائمه دوازده تن می‌باشند، مردود است.

این عقیده را باید بدور انداخت. بخصوص که این آراء و عقائد الحمد لله همه منقرض گشته‌اند و امروز کسی پیدا نمیشود که این سخنان را بر زبان براند یا به یکی از آنها معتقد باشد، و همین انقراض آنها خود دلیل بر بطلان عقائد آنان است. پایان گفتار شیخ قدس الله روحه در کتاب «غیبت» (۱).

(۱) گفتار شیخ بزرگوار در اینجا خاتمه میابد. چند قسمت مختصر آن را که جنبه علمی بیشتری داشت، در آنجا که سه نقطه (...) نهاده‌ایم، برای سهولت امر، حذف کردیم، سخنان شیخ در کتاب «غیبت» و «تلخیص الشافی» در زمینه اثبات وجود امام زمان حجه بن الحسن العسکری، و غیبت و طول عمر آن حضرت، و پاسخ اشکالات مخالفین شیعه از تمام فرقه‌هایی که آن روز وجود داشته‌اند یا منقرض شده بودند، مانند، کیسانیه، فطحیه، ناووسیه، و متعصبین اهل تسنن، بعد از هزار سال، هنوز اهمیت خود را حفظ کرده و مورد استفاده طالبین است.

با اینکه سبک استدلال شیخ یادگار ده قرن پیش است، و روی سخن با مردمی دیگر، غیر از مردم عصر ما و مسلکهای کنونی، و دشمنان فعلی امام زمان و گمراهان قرن بیستم، یا دین‌سازان، و ایادی بیگانه و عمال استعمار می‌باشد، و با اینکه مطابق گفته شیخ در صفحه ۴۶۲ همین کتاب موقع نوشتن کتاب غیبت (سال ۱۹۳۷) سال از سن امام زمان (ع) میگذشته، مع الوصف می‌بینید، تمام اشکالات امروز و طرز فکر مخالفین شیعه با منحرفین آن روز چندان فرقی ندارد، بلکه یکی است و مکرراتی بیش نیست. احاطه شیخ بمبانی کلامی و عقائد و مذاهب و ملل و نحل، و قدرت نویسندگی وی بخوبی از این سخنان هویدا است. شما خوانندگان با خواندن مطالب شیخ در این باب تصدیق خواهید کرد که اشکالات افراد متعصبی مانند: ابن حجر مکی، و یا فرومایگانی همچون سران حزب بهائی و احمد کسروی متاع جدیدی بازار نیاورده‌اند. اشکالات آنها حربه‌های زنگ زده‌ای است که قرن‌ها پیش از آنها، متعصبین و فرومایگان دیگر یا گمراهان بیابان اجتماع که در هر زمانی وجود دارند این اشکالات و اعتراضات را در باره مهدی موعود جهان و قائم آل محمد بعلمای شیعه نموده و از همان زمانها نیز پنبه آنها زده شده و پاسخهای - قانع کننده دریافته‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۷۵

توضیح علامه مجلسی مؤلف: بعضی از تحقیقاتی که شیخ الطائفه در کتاب غیبت در این باره نموده محتاج به تفصیل و توضیح است، ولی کتاب ما جای آن را ندارد. ما از این جهت سخنان شیخ (ره) را نقل کردیم که دارای اباحتی مشتمل بر اصول عقائد بود. این بحثها از نظر عقلی باید در کتب کلامی تحقیق شود. آنچه با کتاب ما مناسبت دارد که ذکر اخبار وجود اقدس امام زمان علیه السلام باشد، بقدر کافی نقل کرده‌ایم.

بطوری که جای تردیدی برای اهل انصاف و عناد باقی نمی‌ماند ...

بنظر ما خوبست که پاسخ مخالفین را بدین گونه بدهیم که: لطف در صورتی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۷۶

شرط تکلیف است که مشتمل بر مفسده‌ای نباشد. چه میدانیم که خداوند متعال اگر علامت مشیت خود را در مقام ارتکاب گناه بر گناهکاران آشکار سازد. مثلا صورت آنها سیاه گردد، و این کار برای نزدیک شدن آنها بطاعت و دوری از معصیت بهتر باشد، چون سیاه گردانیدن روی گناهکاران مشتمل بر بسیاری از مفاسد است، خداوند هم این کار را نمیکند.

در باره امام زمان علیه السلام هم میگوئیم: ممکن است آشکار بودن حضرت برای عقیده‌مندان مشتمل بر مفسده عظیم باشد، بطوری که موجب استیصال و احتیاج آنها شود. و ناگفته معلوم است که ظاهر بودن امام با این حالت برای معتقدین بحضرتش لطف نیست. اگر گفتار شیخ بزرگوار را که فرمود: «تکلیف با فقدان لطف مانند تکلیف بدون وسیله و اسباب است» از وی بپذیریم، در صورتی مناسبت خواهد داشت که لطف باشد و مفاسدی که مانع از لطف بودن آنست از میان برداشته شود.

جمله کلام اینکه بعد از ثبوت حسن و قبح عقلی، و حکم عقل بوجوب لطف بر خداوند احدیت، و اینکه وجود امام باتفاق تمام عقلاء لطف است. و مصلحت در وجود رئیس جامعه که مردم را بصلاح میخواند و از فساد باز میدارد و اینکه وجود امام مفید بحال بندگان و موجب نزدیکی آنها به اطاعت پروردگار است.

و اینکه امام باید معصوم باشد و عصمت هم جز از جانب خداوند دانسته نمیشود و اینکه اجماع داریم که غیر از صاحب الزمان معصومی نیست، وجود شخص امام ثابت خواهد شد.

اما غیبت آن حضرت از نظر مخالفین ظاهرا مربوط به تقصیر خود آنهاست و از نظر دوستان و عقیده‌مندان، ممکن است بعضی مقصر و بعضی با اینکه مقصر نیستند از قسمتی از فوائد که مترتب بر ظهور آن حضرت است محروم باشند. چه ممکن است مفسده‌ای از جانب مخالفین برای آنان پدید آید، یا بعلاوه صلاح خود آنها در غیبت امام که در حال پنهان بودن آن حضرت و پدید آمدن شبهه‌ای و مشقت سخت بوی ایمان آورند، ممنوع باشند تا ثواب بیشتری برند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۷۷

از این گذشته فوائد دسترسی بامام منحصر بظهور آن حضرت نیست، که حتما باید او را بشناسند، چه ممکن است الطاف بسیاری از ناحیه مقدسه جنابش بشیعیان برسد و آنها هم او را نشناسند، چنان که خواهیم گفت: بودن آن حضرت در حال غیبت مانند آفتاب پنهان گشته در میان ابرهاست.

بعلاوه غیبت‌های پیغمبران دلیل روشنی است که در این گونه غیبت‌ها مصلحتی نهفته است. و گر نه خداوند نمیگذاشت هیچ یک از آنان از نظر خلق غائب شوند.

ایرادهائی که ممکن است بر آنچه نقل کردیم وارد سازند و پاسخهای آنها را بکتب استدلالی که در این زمینه نوشته شده است محول میکنیم

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۷۸

باب هیجدهم آنچه از سنن پیغمبران در وجود مبارک امام زمان است و تطبیق غیبت‌های آنها با غیبت آن حضرت

اشاره

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند خود از زید شحام روایت نمودم که حضرت امام جعفر صادق فرمود: صالح پیغمبر مدتی از نظر قومش غائب شد.

وی در روز غیبت مردی کامل و دارای شکمی هموار و اندامی زیبا و محاسنی انبوه و گونه‌های کم گوشت، میانه بالا و متوسط القامه بود ولی چون بسوی قوم باز گشت تغییر کرده بود و او را نشناختند در موقع بازگشت وی قوم سه دسته گشتند:

یک دسته منکر وی شدند، و دسته‌ای بشک افتادند، و دسته دیگر یقین داشتند که او همان صالح پیغمبر است.

صالح چون بجانب قوم بازگشت نخست بدسته‌ای که در باره وی شک داشتند برخورد نمود و فرمود: من صالح هستم. ولی قوم او را تکذیب نمودند و بوی دشنام دادند و آزار رسانیدند، و گفتند: ما از تو بخدا پناه میبریم، صالح پیغمبر شکل تو نبود!

سپس بنزد دسته منکرین آمد. آنها نیز سخن او را نشنیدند و سخت از وی دوری گزیدند! آنگاه از پهلوی دسته سوم که اهل یقین بودند گذشت و بآنها گفت: من صالح هستم. آنها گفتند: اگر راست میگوئی خبری بما ده که بدان وسیله در بارهات شک نکنیم و بدانیم تو صالح هستی، چه ما تردید نداریم که خالق متعال قادر است انسان را در هر صورتی که میخواهد تغییر دهد! گفت: من همان صالح هستم که ناچه را برای شما آوردم.

گفتند: راست گفتی منظور ما نیز پرسش از همین مطلب بود، ولی بگو

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۷۹

بدانیم ناچه چه علائمی داشت؟ صالح فرمود: علامت ناچه این بود که یک روز برای خوردن آب بآبشخور میرفت و روز دیگر آن را برای شتران دیگر میگذاشت.

گفتند: راست گفتی ما بخدا و آنچه تو از نزد او آوردی ایمان آوردیم. در اینجا خداوند فرمود: صالح پیغمبر فرستاده‌ای از جانب خدای خود است. اهل یقین هم گفتند: ما هم به آنچه صالح بخاطر آن فرستاده شده، ایمان آوردیم ولی دسته متکبرین که اهل شک بودند و دسته منکرین بآنها گفتند: ما بآن کس که شما بوی ایمان آوردید کافر گشتیم.

زید شحام: راوی خبر میگوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا آن روز در میان قوم صالح عالمی بود؟ فرمود: خدا عادل‌تر از اینست که زمین را بدون وجود عالمی که مردم را راهنمایی کند، رها نماید. قوم بعد از بیرون رفتن صالح، هفت روز در حال فترت بسر بردند و در آن مدت پیشوائی نمیشناختند، جز همان اندازه احکام دین خدا را که در دست داشتند. چون صالح بسوی آنها بازگشت بدو روی گرد آمدند.

این را بدانید که مثل علی علیه السلام و قائم آل محمد، مانند صالح پیغمبر است! نیز در کمال الدین است که عبد الله بن سنان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: در قائم علامتی از موسی بن عمران وجود دارد. عرض کردم: آن علامت چیست؟

فرمود: پنهان بودن ولادت و غیبت او از قومش. پرسیدم: موسی چند مدت از کسان و قوم خود غائب گردید؟ فرمود: بیست و هشت سال! نیز در کمال الدین است که ابو بصیر گفت: شنیدم حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود: در صاحب این امر چهار سنت از پیغمبران است: یک سنت از موسی بن عمران و یک سنت از عیسی و یک سنت از یوسف و یک سنت از محمد صلوات الله

علیهم سنتی که از موسی دارد ترس و انتظار است «۱» سنت یوسف زندان و سنت عیسی اینست که خواهند گفت

(۱) اشاره بآیه شریفه فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ است، که موسی با ترس از میان قوم بیرون رفت و سالها انتظار میکشید، تا خدا اراده کند و او را برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان، بازگرداند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۸۰

او مرده است با این که نمرده است و اما سنتی که از محمد (ص) دارد، شمشیر است در غیبت شیخ از محمد حمیری از پدرش مانند آن را روایت کرده. و نیز در کتاب «امامت» و «تبصره» تألیف علی بن بابویه از عبد الله بن جعفر حمیری مانند آن نقل شده.

و نیز در کمال الدین از سعید بن جبیر روایت میکند که گفت شنیدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرمود: در قائم ما چند سنت از سنن پیغمبران است، یک سنت از آدم و یک سنت از نوح و یک سنت از ابراهیم و یک سنت از موسی، و یک سنت از عیسی و یک سنت از ایوب و یک سنت از محمد صلی الله علیه و آله اما سنتی که از آدم و نوح دارد: طول عمر است، از ابراهیم پنهان بودن ولادتش و دوری گزیدن وی از مردم است از موسی ترس و غیبت از مردم. از عیسی اختلافی که مردم در باره او دارند. و از ایوب فرج بعد از شدت. از محمد صلی الله علیه و آله قیام با شمشیر است!

نیز در آن کتاب از سعید بن جبیر نقل شده که آن حضرت فرمود: در قائم علامتی از نوح است و آن طول عمر اوست. هم در کتاب مزبور از حمزه بن حرمان مانند آن را روایت کرده است.

همچنین در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت نموده که گفت: خدمت امام محمد باقر علیه السلام رسیدم تا در باره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از آن حضرت پرسشی کنم. پیش از آنکه من سؤال بنمایم فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد صلی الله علیه و آله پنج شباهت از پیغمبران است: شباهت یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم.

شباهتی که به یونس دارد، غیبت اوست که بعد از پیری بصورت جوانی بسوی قومش بازگشت.

شباهت او به یوسف: غیبت و پنهانی او از خواص خود و عموم مردم و برادرانش و اشکالی بود که کار وی برای پدرش یعقوب پدید آورده بود با اینکه مسافت بین او و پدر و کسان و علاقمندان نزدیک بود! شباهتی که از موسی دارد، ترس ممتد وی از مردم و غیبت طولانی و

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۸۱

مخفی بودن ماجرای ولایتش، و پنهان گشتن پیروان او بواسطه آزار و خواری که بعد از وی بآنها رسید «۱» تا گاهی که خداوند عز و جل فرمان ظهور او را صادر کرد و بر دشمنانش پیروز و مؤید داشت.

شباهت وی بعیسی: اختلافی است که مردم در باره او دارند. زیرا جماعتی گفتند: او متولد نشده. و عده‌ای گفتند: او مرده است، و گروهی گفتند او را کشتند و بدار زدند. «۲»

و اما شباهتی که به جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دارد: قیام بشمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسول و جباران و گردنکشان و پیروزی وی بوسیله شمشیر و رعبی است که در دلها پدید می‌آورد، از جمله علامات قیام او: خروج سفیانی از جانب شام و شخص یمنی از یمن و صدائی آسمانی در ماه مبارک رمضان، و نداکننده‌ای است که او را بنام و نام پدرش، صدا میزند.

و نیز در کمال الدین از ابو بصیر نقل کرده که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم میفرمود: در صاحب الامر سنتی از موسی (علیه السلام) و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله است. سنتی که از موسی علیه السلام دارد اینست که پیوسته هراسان و منتظر است. سنتی که از عیسی دارد اینست که آنچه در باره عیسی گفته شد در باره او نیز

گفته می‌شود. سنتی که از یوسف دارد زندان و حفظ خود

(۱) میدانیم که شیعیان و معتقدین بوجود اقدس امام زمان تا قبل از ظهور صفویه، در تقیه میزیستند، و تحت فشار حکومت‌های سنی و خلفای جور قرار داشتند. مخصوصاً بموازات ولادت و غیبت امام زمان در سال‌های ۲۵۵-۲۶۰ هجری، که مصادف با رحلت امام حسن عسکری بود این محدودیت و سختگیری‌ها بیشتر احساس شد. و احتیاط و خود نگاهداری آنها، افزایش یافته بود

(۲) قرآن مجید این سه عقیده را رد کرده است در سوره مریم از آیه ۱۶ تا آیه ۳۷ داستان ولادت عیسی به تفصیل ذکر شده است و در سوره نساء آیه ۱۵۶ میفرماید: *وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ تَا وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ* یعنی او را نکشتند و دار نزدند. بلکه مطلب بر آنها مشتبه گشت، و یقین است که او را نکشتند، بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۸۲

از مردم است،

و اما من محمد فالقیام بسیره و تبیین آثاره ثم يضع سيفه على عاتقه ثمانية اشهر ولا يزال يقتل اعداء الله حتى يرضى الله . سنتی که از محمد (ص) دارد، قیام بسیرت وی و بیان آثار اوست. آنگاه شمشیرش را برداشته و تا هشت ماه چندان از دشمنان خدا را بقتل میرساند که خدا خشنود گردد. عرض کردم: از کجا میدانند که خدا خشنود شده است؟ فرمود: رحمتی در دل وی پدید می‌آورد که بر آنها ترحم کند «۱».

(۱) بطوری که در این باب از نظر خوانندگان میگذرد، چند روایت باین مضمون از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام رسیده، که در آن شباهت امام زمان (ع) را بچند تن از پیغمبران توضیح داده‌اند.

میرزا حسین علی مازندرانی که خود را (بهاء الله) نامیده و بهمین جهت نیز پیروانش معروف به (بهائی) شده‌اند، در کتاب «ایقان» صفحه ۲۱۱ تنها این روایت را که تا حدی مجمل است، آنهم با تغییراتی آورده! و از آن سوء استفاده نموده است.

اینک عین گفته او و روایت مزبور را همان گونه که نقل کرده است می‌آوریم. میرزا بهاء مینویسد:

«فی البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد. اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة من یوسف السجن و التقیة، و العلامة من محمد فیظهر بآثار مثل قرآن ! با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات (!) را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند مع ذلک احدی متنبه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبه شوند!! اولاً- لفظ امورات، غلط است. جمع امر، امور است و الف و تا زیادی است! ثانیاً- در این گونه روایات بجای «فی قائمنا» فی القائم منا، یا (فی القائم من آل محمد) یا (فی صاحب الامر) (یا فی صاحب هذا الامر) آمده است! ثالثاً- بجای علامه و علامات که میرزا بهاء نقل کرده، شباهت، و سنن و سنت، آمده است بدین گونه سنن من اربع انبیاء یا شبها من خمسة من الرسل.

رابعاً- جمله آخر حدیث را بکلی تغییر داده، و جمله (یظهر بآثار مثل قرآن) بجای آن گذارده است! در صورتی که چنین چیزی اصلاً در بحار نیست! و در تمام این روایات علامت و شباهت قائم را بجداش پیغمبر، قیام بشمشیر و پیروی از دین اسلام و طریقه آن حضرت دانسته است.

مخصوصاً ما در ترجمه این روایات، شباهت صاحب الامر را، بجداش رسول اکرم روشن نوشتیم و چند جا عبارت عربی آن را آوردیم، تا خوانندگان از میرزا بهاء که هم جانشین امام زمان است، و هم پیغمبر و هم خداست! پرسند در کجای بحار مجلسی یا هیچ کتاب دیگری است که (یظهر بآثار مثل قرآن) یعنی قائم آثاری مثل قرآن می‌آورد؟ تا آن را تطبیق به مهملاست و کلمات

بی معنی و خنده- آور باب کنند، کلماتی که شمه‌ای از آن در مقدمه کتاب از لحاظ خوانندگان گذشت!! دروغ از این بزرگ‌تر، و دزدی از این رسواتر، سراغ دارید؟! در باب ۳۲- سیرت آن حضرت. نیز ابو بصیر روایتی بهمین مضمون از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند و در آخر میگوید:

قلت و ما شبه محمّد (ص) قال: اذا قام سار بسیره رسول الله (ص) الا انه بين آثار محمّد و يضع السيف ثمانية اشهر...
یعنی: پرسیدم شباهت قائم به پیغمبر چیست؟ فرمود: وقتی قیام کند (مردم را) بروش رسول خدا راه میبرد. آگاه باش که: قائم آثار (دین) محمد را آشکار میگرداند، و شمشیر برداشته تا هشت ماه دشمنان خدا را بقتل میرساند.

بعلاوه با اینکه شباهت نوح و ایوب و موسی و ابراهیم، هم در روایات بوده است، چرا فقط شباهت یوسف را ذکر کرده است؟ بدیهی است که منظور از زندان دوری از پدر و برادران و مردم است که همان غیبت باشد، چنان که در اول باب یازدهم حضرت صادق (ع) و در همین صفحه امام محمد باقر میفرماید: شباهت قائم به یوسف حیرانی و غیبت وی میباشد! خواننده محترم یک بار دیگر روایت میرزا بهاء را با آنچه در این باب نقل شده، و توضیحاتی که ما در این پاورقی داده‌ایم، با دقت و کمال انصاف و بی طرفی مقایسه کند: تا سپه روی شود هر که در او غش باشد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۸۳

نیز در کمال الدین از ضریس کناسی روایت نموده که گفت: شنیدم آن حضرت میفرمود: صاحب الامر سنتی از یوسف دارد، وی فرزند کنیزی سیاه است.

خداوند کار او را در یک شب اصلاح گرداند. در غیبت نعمانی نیز مانند این روایت را آورده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۸۴

مؤلف: «فرزند کنیزی سیاه» ظاهراً با روایات بسیاری که راجع بمادر آن حضرت رسیده مخالف است. ممکن است، از کنیز سیاه مادر یا مریبه مادر حضرت منظور باشد (۱).

حدیث سدید صیرفی

اشاره

نیز در کمال الدین است که سدید صیرفی گفت: من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بحضور امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت روی زمین نشسته و عبائی بی یقه پوشیده، که آستینهایش کوتاه بود، و در آن حال مانند پدر فرزند مرده جگر سوخته گریه میکرد و آثار حزن از رخسار مبارکش پیدا بود بطوری که رنگش تغییر کرده بود و در حالی که کاسه چشمش پر از اشک بود، میفرمود:

ای آقای من! غیبت تو خواب را از من ربوده و لباس صبر بر تنم تنگ نموده و آرامش جانم را سلب کرده!

ای آقای من! غیبت تو مصائب مرا باندوه ابدی که یکی بعد از دیگری از ما را میرباید، و جمع ما را بهم میزند، کشانده است. من با شک چشم و ناله‌های سینه‌ام که از مصائب و بلاهای گذشته دارم نمی‌نگرم، جز اینکه در نظرم بزرگتر و بدتر از آنها مجسم میگردد.

سدیر میگوید: از این امر عظیم و ناله‌های جانگداز هوش از سر ما پرید و دل ما از جا کنده شد و پنداشتیم که مصیبت بزرگی برای حضرت روی داده است. من عرض کردم: ای فرزند بهترین مردم روی زمین! خدا دیدگان شما را نگریند. برای چه این طور سیلاب اشک از دیدگان تو فرو میریزد؟ و چه چیز باعث این مصیبت گشته است؟

حضرت آه سختی کشید که از اثر آن شکم مبارکش برآمده و بشدت حالش

(۱) رجوع کنید بمقدمه کتاب در بحث ما راجع بمادر امام زمان علیه السلام.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۸۵

تغییر کرد آنگاه فرمود: امروز صبح در کتاب جفر «۱» مینگریستم. این کتاب مشتمل است بر علم مرگها و بلاها و مصائب، و علم گذشته و آینده تا روز قیامت که خداوند متعال بمحمد و امامان بعد از او ارزانی داشته است. در آن کتاب دیدم که نوشته قائم ما متولد میگردد و غیبت مینماید. غیبت او طولانی می شود و عمرش بطول میانجامد. در آن زمان اهل ایمان امتحان میشوند و بواسطه طول غیبتش شک و تردید در دل آنها پدید می آید و بیشتر آنها از دین خود برمیگردند و رشته اسلام را از گردن خود بیرون می آورند، با اینکه خداوند میفرماید: وَكُلِّ إِنسَانٍ أَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ «۲»

(۱) محدث قمی (ره) در «سفینه البحار» مینویسد:

شیخ بهائی در شرح اربعین فرموده: اخبار بسیاری رسیده که پیغمبر اکرم (ص) دو کتاب باملاء امیر المؤمنین علیه السلام بنام «جفر» و «جامعه» باقی گذارده که آنچه تا روز قیامت پدید می آید در آنست.

شیخ کلینی در کافی روایات بسیاری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آن دو کتاب نزد حضرت امام زمان (ع) است. آن دو کتاب پیوسته در نزد ائمه بوده و هر امامی آن را از امام پیش از خود بارث میبرده. محقق مشهور میرسید شریف جرجانی (گرگانی) در کتاب «شرح مواقف» در مبحث «تعلق علم واحد بدو معلوم» گفته که: جفر و جامعه دو کتابی از علی کرم الله وجهه بوده. حضرت در آن کتابها حوادثی را که تا انقراض جهان پدید می آید آورده است. آن دو کتاب نزد امامان اولاد او بوده، آن را میشناختند و بر وفق آن حکم میکردند. در عهدنامه‌ای که حضرت رضا علیه السلام برای مأمون نوشته از بودن این کتاب در نزد اهل بیت نیز سخن بمیان آورده است.

باید دانست که برخی از علمای متعصب اهل تسنن، موضوع کتاب جفر را دستاویز قرار داده و چنین پنداشته‌اند، که شیعه قرآن را ناقص میدانند، و ائمه بعضی از احکام دین را از آن می‌گرفته‌اند، در صورتی که قرآن بنظر شیعه هیچ نقصی ندارد، و کامل و مکمل است، و کتاب جفر و جامعه مشتمل بر یک سلسله دستورات خاص، و اسرار مخصوص باهل بیت (ع) بوده، که هر امامی بر وفق آن عمل میکرده است.

(۲) سوره اسراء آیه ۱۴.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۸۶

یعنی: رشته عمل هر کس را بگردن خودش انداخته‌ایم.

از مطالعه اینها رقت گرفتم و اندوه بر دلم مستولی گردید. عرض کردیم: یا ابن رسول الله! ما را نیز در اطلاع قسمتی از آنچه در این باره میدانید سهیم نموده سرافراز فرمائید!

فرمود: خداوند متعال سه چیز را که در مورد پیغمبران عملی ساخت، در خصوص قائم ما نیز عملی میسازد: ولادت او را مانند ولادت موسی و غیبتش را چون غیبت عیسی و طول عمرش را بسان طول عمر نوح مقدر فرموده، و سپس طول عمر بنده صالح خدا، خضر پیغمبر را دلیل طول عمر آن حضرت قرار داده است.

عرض کردیم: یا ابن رسول الله! علل این معانی را که فرمودی برای ما شرح بده فرمود:

ولادت موسی علیه السلام بدین گونه بود که چون فرعون دانست زوال ملکش بدست او انجام میپذیرد، کاهنان را احضار کرد و آنها بوی گفتند این مرد از تیره بنی-اسرائیل خواهد بود، او هم بمأمورین خود دستور داد که شکم زنان آبستن را شکافته و اطفال آنها را سر ببرند. برای نیل باین منظور بیش از بیست هزار طفل را بقتل رساندند، و مع الوصف خداوند موسی را حفظ کرد و آنها بوی دسترسی نیافتند.

بنی امیه و بنی عباس هم چون دانستند که دولت و امراء و ستمگانشان بدست قائم ما نابود می شود، دشمنی ما را بدل گرفتند و با شمشیر کشیده بکشتن و قطع نسل خاندان پیغمبر پرداختند، با این امید که «قائم آل محمد» را بقتل رسانند، ولی خداوند نگذاشت که یکنفر از ستمگران بوی دست یابد و بدین گونه نور خود را کامل کرد، هر چند مشرکین ناخوش بدارند.

غیبت حضرت عیسی

غیبت عیسی (ع) نیز بدین گونه بود: یهود و نصاری اتفاق دارند که وی کشته

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۸۷

شده، ولی خداوند آنها را تکذیب فرمود: قال الله تعالى: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (یعنی او را نکشتند و دار نزدند بلکه مطلب بر آنان مشتبه گشت) غیبت قائم ما نیز چنین است. زیرا امت اسلام بواسطه طولانی شدن غیبتش وجود او را انکار میکنند. بعضی خواهند گفت. هنوز متولد نشده، و گروهی میگویند:

متولد شده و وفات کرده. و طایفه‌ای میگویند: امام یازدهم عقیم بوده، و جماعتی ائمه را سیزده تن و بیشتر خواهند دانست. و عده‌ای هم میگویند. روح قائم در بدن دیگری سخن میگوید!

طول عمر حضرت نوح

طول عمر نوح (ع) همچنین بود که چون از خداوند خواست تا بر قومش عذاب فرو فرستد، جبرئیل هفت دانه هسته نزد وی آورد و گفت: ای پیغمبر خدا پروردگار میفرماید: اینها مخلوق و بندگان من هستند آنها را با صاعقه هلاک نمیگردانم مگر بعد از تأکید دعوت و الزام حجت بر آنها. پس دوباره قوم را به خداپرستی دعوت کن که در مقابل آن بتو ثواب خواهیم داد.

این هسته‌ها را کشت کن موقعی که روئیدند و بحد کمال رسیدند و بارور شدند هنگام نزول رحمت الهی فرا رسد و از شر قوم آسوده خواهی شد، و مؤمنین را باین خبر مژده ده. چون درختها روئید و شاخ و برگ درآورد و باردار شد و بعد از مدتی چنان که میباید ثمر داد، نوح از خداوند درخواست نمود که طبق وعده او را از شر قوم خلاصی دهد، ولی خداوند دوباره دستور داد که از هسته آن درختها بکار و صبر پیشه گیرد و سعی کند و حجت را بر قوم مؤکد بدارد. نوح حکم جدید را باطلاع کسانی که بوی ایمان آورده بودند رسانید و سیصد تن از آنها از وی برگشتند و گفتند اگر دعوت نوح حق بود نمیاید خدایش خلف وعده کند.

سپس خداوند متعال هفت بار پی در پی او را مأمور گشت تخم آن درخت نمود

(۱) سوره نساء- آیه ۱۵۶

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۸۸

و هر بار گروهی از مؤمنین از وی رو بر میتافتند تا اینکه پیروان او مردّد شدند و بهفتاد و چند مرد تقلیل یافتند. آنگاه خداوند بوی وحی فرستاد که: نقاب شب ظلمانی از چهره صبح نورانی در پیش رویت برداشته شد. زیرا حق آشکار گشت و نور ایمان از زنگار

ارتداد کسانی که دارای سرشت پلید بودند پاک گردید.

اگر من کفار را نابود کنم، ولی کسانی را که بتو ایمان آورده بودند و بعد از تو روی برتافتند و مرتد گشتند باقی گذارم، بوعده خود عمل نکرده‌ام، وعده‌ای که بمؤمنین سابق قومت که در ایمان بیگانگی خدا اخلاص ورزیده و بریسمان پیغمبریت چنگ زده‌اند، دادم که آنها را در روی زمین جای دهم و در دین ثابت بدارم و ترس آنها را تبدیل بامن کنم، تا شک از لوح دلشان برطرف شود و مرا با اخلاص، پرستش کنند چطور ممکن بود کسانی را که مرتد شدند در زمین جای دهم و دینشان را ثابت نگهدارم و ترسشان را تبدیل بامن کنم؟! در صورتی که میدانم که ایمانی ضعیف و سرشتی پلید و باطنی بد دارند؟.

اگر در موقع نابود ساختن دشمنان، که میخواستم مؤمنین را در زمین جای دهم، آن طایفه مرتد بوی خلافت را که بمؤمنین داده شده، استشمام میکردند، در نفاق و گمراهی راسختر میگشتند و با برادران خود بدشمنی بر میخواستند و بخاطر ریاست با آنها میجنگیدند، بنا بر این با این فتنه‌ها و جنگها با برادران چطور ممکن است تمکین از دین و انتشار ایمان در میان مؤمنین جمع شود؟ پس با امداد و وحی ما کشتی را بساز!

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود قائم ما هم غیبتش طولانی میگردد تا آنکه حق آشکار گردد، و نور ایمان از زنگار ارتداد شیعیانی که دارای سرشت پلید هستند پاک شود بطوری که اگر آنها احساس کنند در ایام ظهور مهدی مؤمنین با اخلاص از عزت و ثبات ایمان و امنیت آن زمان بهره‌مند خواهند بود، بواسطه نفاقی که دارند، بوحشت می‌افتند مفضل میگوید: عرض کردم: یا ابن رسول الله! ناصبی‌ها میندازند که این آیه «۱»

(۱) منظور آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ... است که حضرت مضمون آن را نقل فرموده و در صفحه ۲۵۹ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۸۹

در باره ابو بکر و عمر و عثمان و علی نازل شده است فرمود: خداوند دل‌های ناصبی‌ها را هدایت نکند. چه وقت دینی را که خدا و رسول پسندیده‌اند، از انتشار امن میان امت و رفع ترس از دلها و برطرف ساختن شک از سینه‌های آنها، در زمان یکی از این سه نفر و در خلافت ظاهری امیر المؤمنین که مسلمین مرتد گشتند و فتنه‌ها و جنگهایی که میان آنها و کفار واقع شد، برخوردار بود؟. آنگاه حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصِيرُنَا (یعنی: موقعی که پیغمبران از راهنمایی مردم مأیوس گشتند و گمان کردند بآنها دروغ گفته شده، یاری ما بآنها رسید).

عمر طولانی حضرت خضر

و اما طول عمر خضر، برای آن نبود که منصب نبوت بوی اعطا شود یا کتابی بر او نازل گردد، یا دینش، دین انبیاء پیش از خود را نسخ کند، یا دارای مقام امامت باشد که مردم پیروی او را لازم بدانند، یا بخاطر اطاعتی باشد که خداوند بر وی واجب گرداند، بلکه چون در علم ازلی خداوند مقدار عمر قائم ما و طول غیبت او تقدیر شده بود و میدانست که بندگانش طول عمر او را انکار میکنند، از این رو عمر خضر را طولانی گردانید، تا در اثبات طول عمر قائم ما بوسیله آن استدلال شود.

و بدان وسیله ایراد دشمنان از میان برود و مردم را بر خدا حجت و ایرادی نباشد.

در غیبت شیخ مانند این روایت از علی بن حرث هم نقل شده است.

نیز در کتاب کمال الدین است که ابو بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود:

در صاحب این امر سنتهایی (علاماتی) از پیغمبران است یک سنت از موسی و یک سنت از عیسی و یک سنت از یوسف و یک

سنت از محمد صلی الله علیه و آله اما شباهت وی بموسی این است که از مردم وحشت داشت و مراقب خود بود. و شباهت او به عیسی اینست که آنچه در باره وی گفته می‌شود همانست که در باره مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۹۰ عیسی گفتند

و امّا سنّته من یوسف فالسّتر. جعل الله بینه و بین الخلق حجابا یرونه و لا یعرفونه و امّا سنّته من محمّد (ص) فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته.

و اما علامتی که از یوسف دارد، پوشش وی است. بطوری که او را میبینند، ولی نمیشناسند! و علامتی که از محمد (ص) دارد اینست که بطریقه و شیوه او مردم را رهبری و راهنمایی میکند!

در کتاب مزبور از حسن بن محمد بن صالح بزاز روایت میکند که گفت:

شنیدم امام حسن عسکری علیه السلام میفرمود: فرزند من همان قائم بعد از من است و همان کسی است که دارای علائم پیغمبران یعنی طول عمر و غیبت طولانی خواهد بود، و بر اثر طولانی بودن مدت غیبتش، دلها قساوت میگیرد و جز افرادی که خداوند مهر ایمان بر دلشان زده و با امداد غیبی مؤید داشته کسی در راه اعتقاد به وی ثابت نمیماند.

در غیبت شیخ مینوسد: ابو بصیر از امام پنجم روایت نموده که فرمود: شباهتی از یوسف در قائم است. من عرض کردم: آن شباهت چیست؟

قال الحیره و الغیبه

فرمود آن شباهت حیرت و پنهانی است.

سخنی از شیخ الطائفه شیخ طوسی مینویسد اخباری که متضمّن این معنی است که صاحب الزّمان میمیرد سپس زنده می‌شود، یا کشته می‌شود و بعد زنده میگردد مانند این خبر که فضل بن شاذان از موسی بن سعدان از عبد الله بن قاسم حضرمی از ابو سعید خراسانی روایت نموده که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چرا قائم را قائم میگویند؟ فرمود: زیرا او بعد از مردنش قیام می‌کند، قیام برای کار بزرگی، قیام بفرمان پروردگار.

و مانند این خبر که محمد بن محمد بن عبد الله جعفر حمیری بسند خود از ابو بصیر نقل کرده که گفت: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام میفرمود: کار ما مانند آن کسی است که خداوند او را صد سال میرانید آنگاه دوباره برانگیخت.

و مانند این خبر که حمیری مزبور از علی بن خطاب و او از مؤذن مسجد احمر روایت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۹۱

نمود که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، آیا مثال قائم در قرآن مجید هست؟ فرمود:

بلی او مانند همان کسی است که خداوند او را صد سال میرانید سپس زنده گردانید.

و مانند این خبر که فضل بن شاذان از حماد بن عبد الکریم نقل کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون قائم ما قیام کند مردم میگویند، چطور ممکن است این قائم باشد، و حال آنکه استخوانهای او سالهاست که پوسیده؟.

آنچه در باره این اخبار و نظائر آن میتوان گفت اینست که: باید مردن قائم را بمعنی مردن یاد او بگیریم، بطوری که مردم گمان میکنند استخوانهایش پوسیده، سپس خداوند همان طور که «عزیر» را بعد از صد سال مردن حقیقی آشکار ساخت، قائم را نیز (بعد از صدها سال غیبت و پنهانی) ظاهر می‌گرداند. این توجیهی است که در تأویل این گونه اخبار نزدیک بفهم است.

بعلاوه این اخبار، همه خبر واحد هستند و مفید علم نیستند «۱» و با آنچه عقول ما پذیرفته، و اعتبار صحیح و اخبار متواتره که پیشتر نقل کردیم آن را امضا و تقویت کرده است، نمیتواند معارض باشد. بلکه واجب است در معنی این گونه اخبار توقف نمود و بآنچه

معلوم و روشن است چنگ زد.

ما هم بعد از فرض صحت آن بتأویل آن پرداختیم همان طور که در امثال این گونه اخبار که با برخی اخبار دیگر منافات دارد، همین کار را میکنیم.

(۱) در صفحه ۳۳۰ گفتیم که خبر واحد عکس خبر «متواتر» است. خبر واحد هر چند روایات متعدد باشد، ولی چون باندازه‌ای نیست، که از طرق مختلف و روات بسیار روایت کرده باشند، که از لحاظ سند و مضمون یقین حاصل شود لذا تمام آنها حکم یک روایت دارد، که مورد اعتماد و اطمینان نیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۹۲

باب نوزدهم اخبار معمرین تاریخ بشر و دفع استبعاد مخالفین غیبت طولانی آن حضرت

اشاره

در این باب نخست بذکر آنچه را شیخ صدوق (ره) در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» نقل کرده است، مبادرت میورزیم: «۱»

ابو دنیای معمر

اشاره

در کتاب مزبور مینویسد: عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب شجری نقل کرد که محمد بن قاسم رقی، و علی بن حسین بن حبکاء لائکی گفتند: مردی از اهل مغرب را در مکه معظمه ملاقات نمودیم. ما با جمعی از محدثین که در آن سال یعنی سنه سیصد و نه هجری برای انجام مراسم حج آمده بودند، بنزد وی رفتیم. دیدیم او مردیست که موی سر و ریشش سیاه و مانند پوست پوسیده‌ای است که هنوز موی سیاه آن باقی مانده است. عده‌ای از فرزندان و نواده گان و پیر مردان همشهریش اطراف او را گرفته بودند

(۱) در این باب خوانندگان سرگذشت بسیاری از اشخاص طویل العمر عرب و غیر عرب را که مورّخین و نویسندگان و علمای اسلامی از شیعه و سنی نقل کرده‌اند و همچنین افرادی که کتب آسمانی مانند قرآن و تورات و غیره معرفی کرده است، آشنا میگردند. دانشمندانی که این اشخاص را نام برده و در باره عمر طولانی آنها سخن گفته‌اند، بیش از هزار سال پیش در جهان میزیسته‌اند.

حتی یکی از دانشمندان مشهور اهل تسنن «ابو حاتم سیستانی» که در سال ۲۵۰ هجری در گذشته کتابی بنام «المعمرون» یعنی اشخاص طویل العمر نوشته که بسیار جالب و در همین باب از وی و کتابش نام میبریم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۹۳

و میگفتند ما از مردم دورترین شهرهای مغرب نزدیک «باهره علیا» هستیم. پیر- مردها میگفتند ما از پدران خود شنیده‌ایم و آنها از پدران و اجداد خود نقل میکردند که آنها این پیر مرد را که معروف به «ابو دنیای معمر» و نامش علی بن عثمان بن خطاب ابن مره بن مؤید است دیده‌اند.

خود پیر مرد میگفت من از قبیله «همدان» و اصلا از صعده الیمن «۱» میباشم ما پرسیدیم آیا تو علی بن ابی طالب (ع) را دیده‌ای؟ پیر مرد دیدگانش را مانند دو چراغ از زیر ابروانی که چشم او را پوشیده بود گشود و گفت: آری با این دو چشم آن حضرت را

دیده‌ام! من خادم آن حضرت بودم و در جنگ صفین التزام رکابش را داشتم و این اثر زخم که در سر من است از صدمه اسب آن حضرت می‌باشد، سپس اثر زخم را در جنب ابروی راستش را بما نشان داد. جماعتی که اطراف او بودند نیز گواهی بعمر طولانی وی داده و گفتند: ما از وقتی خود را شناخته‌ایم او را با همین شکل دیده‌ایم و اضافه کردند که از پدران و اجداد خود شنیده‌ایم که آنها هم از وقتی خود را می‌شناختند، این پیر مرد را با این حال دیده‌اند! سپس ما سر صحبت را باز کرده داستان و احوال او و علت عمر طولانی را از وی جویا شدیم. دیدیم عقلش ثابت است و آنچه بوی گفته می‌شود، بخوبی می‌فهمد و از روی عقل و درایت جواب می‌دهد! پیر مرد گفت. پدر من در کتب گذشتگان خوانده بود که چشمه حیوان در ظلمات است و هر کس از آن بنوشد عمرش طولانی می‌گردد، بهمین جهت اشتیاق زیاد پیدا کرد که بظلمات رفته از آن آب بنوشد.

پس پدرم توشه‌ای برداشت و آن را بار کرد و مرا هم با خود برد. دو شتر نه ساله

(۱) صعدۀ- از شهرهای معروف یمن است که شخص منسوب بآنجا را «صاعدی» می‌گویند (مراصد).

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۹۴

که توانائی بیشتری داشتند و چند شتر شیردار و چند مشک آب برداشته و حرکت نمودیم. من در آن موقع سیزده ساله بودم. شش شبانه روز راه رفتیم تا بظلمات رسیدیم.

روزها را این طور تشخیص می‌دادیم که روشن تر و تاریکی نسبت بشب کمتر بود. پس از آن در میان کوهها و بیابانها منزل نمودیم. پدرم در کتابها خوانده بود که مجرای آب زندگانی در آن محل است. چند روز در آنجا ماندیم. آبی که با خود آورده بودیم بستران دادیم و تمام شد. اگر شتران ما بچه سال و نیرومند نبودند، ما از تشنگی مرده بودیم.

پدرم در آن محل بجستجوی آب پرداخت و بما دستور داد که آتش روشن کنیم تا بوسیله آن، موقع برگشتن ما را پیدا کند پنج روز در آنجا ماندیم در آن مدت پدرم مرتب در پی آب زندگانی می‌گشت ولی پیدا نمی‌کرد. وقتی از زحمت خود مأیوس گردید آهنگ مراجعت نمود. زیرا آب و توشه ما تمام شده بود، بعلاوه خدمتکاران از بیم تلف- شدن اصرار در مراجعت داشتند.

در آن میان روزی من برای کاری باندازه مسافت یک تیر که رها کنند از محلی که بودیم دور شدم ناگاه با نهری سفید رنگ و زلال و لذیذ برخوردیم که نه کوچک و نه بزرگ بود و آرامی جریان داشت. نزدیک رفتم و دو سه کف از آن نوشیدم. دیدم آبی زلال و لذیذ و خنک است. پس با عجله بمحلی که بودیم مراجعت نمودم و بخدمتکاران مژده دادم که من آب را پیدا کردم. آنها هم تمام مشکها و ظرفهای که داشتیم برداشتند تا همه را پر کنند. در آن موقع از شدت شوق ندانستم که پدرم در آن حوالی پی آب می‌گردد من با خدمتکاران مدتی هر چه گشتیم نهر مزبور را پیدا نکردیم. خدمتکاران هم مرا تکذیب نمودند و گفتند: راست نگفتی!

چون بمحل باز گشتیم و پدرم نیز بازگشت، ماجرا را برایش نقل کردم پدرم گفت: فرزند آنچه مرا به پیمودن این راه و تحمل خطر انداخت، دست یافتن باین نهر آب بود، ولی روزی من نشد و نصیب تو گردید. تو از این پس عمر طولانی خواهی یافت بطوری که از زندگی عاجز میشوی سپس بوطن برگشتیم و چند سال بعد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۹۵

از آن پدرم بدرود حیات گفت.

چون سن من قریب بسی رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پس از وی به ترتیب خلیفه اول و دوم وفات کردند. سپس بعزم حج بیت الله بمدینه آمدم و روزهای آخر خلافت عثمان را درک کردم، در مدینه میان گروهی از یاران پیغمبر بشخص علی بن ابی

طالب علیه السلام میل قلبی پیدا کردم، پس بمنظور انجام خدمت در نزد حضرتش ماندم و در جنگها ملترزم رکابش بودم. در جنگ صفین این ضربت و جراحت را از آسیب اسب آن حضرت دیدم.

من همواره ملازم حضرتش بودم تا آنکه بشهادت رسید. پس از آن فرزندان و کسان امام اصرار کردند نزد آنان بمانم ولی من نماندم و بوطن مألوف برگشتم، آنگاه در روزگار خلفای بنی مروان برای دومین بار بحج آمدم و با همشهریانم مراجعت نمودم و دیگر تا این سفر، حج نیامدم. چون پادشاهان مغرب از طول عمر من اطلاع مییافتند مرا بحضور میطلبیدند و علت طول عمرم و آنچه دیده‌ام جويا میشدند. بسیار آرزومند بودم یک بار دیگر حج کنم تا اینکه این عده که میبینید اطراف مرا گرفته‌اند و همه فرزندان و نواده‌گان من میباشند، این بار مرا بحج آوردند. و هم پیرمرد گفت که: تا کنون دو سه بار دندان درآورده است.

احادیث ابو دنیای معمر

ما از وی خواستیم که آنچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیده است برای ما نقل کند ولی او گفت: موقعی که خدمت آن حضرت بوده رغبت و همتی بکسب علم نداشته است، بعلاوه صحابه پیغمبر (برای کسب علم) نزد حضرت بسیار بودند. و میگفت: من از فرط علاقه و محبتی که بآن حضرت داشتم، جز بخدمتگزاری بچیز دیگری نپرداختم. آنچه من از آن حضرت میشنیدم، بسیاری از علمای مغرب و مصر و حجاز که امروز منقرض شده و وفات یافته‌اند، از حضرتش استماع نموده و این همشهریان و

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۹۶

فرزندان من آنها را جمع آوری کرده‌اند. آنگاه همراهان پیر مرد نسخه‌ای بیرون آوردند و او آن را گشود و باین شرح خواند: ۱- حدیث کرد برای ما ابو الحسن علی بن عثمان بن خطاب بن مره بن مؤید همدانی معروف به «ابو دنیای مغربی» رضی الله عنه حیثا و میتا. او گفت: علی بن ابی طالب گفت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس اهل یمن را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است (۱).

۲- حدیث کرد برای ما ابو دنیای معمر گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام گفت:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دلشکسته‌ای را یاری کند خداوند ده حسنه برای او بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه باو بدهد. آنگاه علی علیه السلام گفت: پیغمبر فرمود: هر کس سعی در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود کند که خشنودی خدا و صلاح وی در آن باشد، مثل اینست که هزار سال خدا را پرستش نموده و اصلا بمعصیت نیافتاده است.

۳- حدیث کرد برای ما ابو دنیای معمر مغربی گفت: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام میفرمود: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه دخترش فاطمه علیها السلام سخت گرسنه شد، امیر المؤمنین علیه السلام گفت: پیغمبر بمن فرمود: یا علی آن خوان طعام را نزد من بیاور من آن را آوردم دیدم نان و گوشت بریان در آنست!

۴- حدیث کرد برای ما ابو دنیای معمر که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم میفرمود: در جنگ خیبر بیست و پنج زخم برداشتم و در آن حال نزد پیغمبر آمدم. چون زخمهای مرا دید گریست، آنگاه قدری از اشکهای چشم مبارک را

(۱) بسیاری از شیعیان با اخلاص و بزرگان اصحاب حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام از مردم یمن بودند. این روایت و روایات دیگر که قریب باین مضمون وارد شده، نظر بآن مردان جانباز و فداکار دارد.

از قبیل مالک اشتر، حارث همدانی، اویس قرنی، کمیل بن زیاد نخعی و غیرهم که همه از مردم یمن بودند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۹۷

گرفت و بر زخمهای من مالید و همان دم از درد آن آسوده گشتم!

۵- حدیث کرد برای ما ابو دنیا، گفت: حدیث کرد برای من علی بن ابی طالب علیه السّلام که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس یک بار قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را بخواند مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده، و هر کس دو بار بخواند مثل اینست که دو ثلث قرآن را خوانده، و هر کس سه بار بخواند مثل اینست که تمام قرآن را خوانده باشد.

۶- حدیث کرد برای ما ابو دنیا گفت: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام میفرمود:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من گوسفند میچرانیدم روزی گرگی بر سر راه خود دیدم، از آن حیوان پرسیدم: در اینجا چه میکنی؟ گفت: تو در اینجا چه میکنی؟

گفتم من گوسفند میچرانم. گفت: این تو و این راه بگذر! چون گوسفندان را حرکت دادم و گرگ در وسط گوسفندان قرار گرفت، دیدم گوسفندی را گرفت و کشت. من هم گرگ را دنبال کردم تا او را کشتم. سپس دوباره گله را حرکت دادم، قدری که دور شدم سه فرشته جبرئیل و میکائیل و ملک الموت را دیدم. چون آنها مرا دیدند گفتند: این است محمد که خداوند وجود او را مبارک گردانیده.

پس آنها مرا برداشته خوابانیدند و با چاقویی که همراه داشتند شکم مرا پاره نمودند و قلبم را بیرون آورده داخل شکم را با آب سردی که در شیشه‌ای با خود داشتند شستند تا از خون پاک گردید، آنگاه قلبم را بجای خود برگردانیدند و دست بر روی شکم کشیدند فی الحال جراحت آن برطرف شد بدون این که دردی احساس کنم! از آنجا نزد مادرم حلیمه آمدم (حلیمه دایه پیغمبر بود) حلیمه پرسید گوسفندان کجا هستند؟ آنچه گذشته بود برای وی نقل کردم گفت: مقام والائی در بهشت خواهی داشت «۱»

(۱) این موضوع در تواریخ و کتب حدیث سنی و شیعه آمده است، با این فرق که در روایات دیگر میگوید: پسر حلیمه دید که افرادی آمدند و شکم محمد (ص) را شکافتند. و بمادر خود حلیمه خبر دادند ممکن است، این موضوع پرتوی از انعکاس شخصیت نورانی و ملکوتی پیغمبر اکرم در آینده بوده، که آن روز، بدان گونه بنظر فرزندان حلیمه آمده، تا با نقل آن، از همان روزگار بدانند که محمد کودک یتیم، آینده درخشان و مقام عالی خواهد داشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۴۹۸

گفتار شیخ صدوق در باره ابو دنیای مغربی

سپس صدوق علیه الرحمه میگوید: ابو سعید عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب برای ما حدیث کرد و گفت: ابو بکر محمد بن فتح مرکنی و ابو الحسن علی بن حسن لائکی نقل کردند که چون خبر ابو دنیا بحاکم مکه رسید، بوی تعرض کرد و گفت: تو را میفرستم بغداد نزد المقتدر (خلیفه عباسی) چه اگر نفرستم می - ترسم خلیفه مرا مورد مؤاخذه قرار دهد.

ولی حاجیان مغرب و مصر و شام از حاکم خواهش کردند از ابو دنیا درگذرد و او را ببغداد نفرستد. چه وی پیرمردی ضعیف است. حاکم نیز از وی درگذشت.

آنگاه شیخ صدوق میفرماید: ابو سعید گفت: اگر آن سال من هم بحج رفته بودم او را میدیدم: زیرا ماجرای او شایع و در تمام شهرها مشهور گشت و مردم مصر و شام و بغداد که در آن موقع بحج آمده بودند، اخبار یاد شده را از وی شنیده و یادداشت کردند. مردم سایر بلاد که آن سال بحج آمده بودند، چون از ماجرا اطلاع یافتند دوست داشتند او را ببینند و از وی حدیث بنویسند. و نیز ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه

السَّلام ضمن روایاتی که بمن اجازه داده و صحت آنها نزد من ثابت گشته و از جمله این حدیث است که نزد من صحیح و آن را شریف ابو عبد الله محمد بن حسن بن اسحق بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السَّلام از وی روایت نموده است، برای من حدیث کرد که ابو محمد حسن نامبرده گفت: من در سال سیصد و سیزده بحج بیت الله رفتم. در آن سال نصر قشوری وزیر مقتدر (خلیفه عباسی) با عبد الرحمن بن حرمان

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۴۹۹

که او را ابو الهیجاء میگفتند نیز بحج آمده بودند.

من در ماه ذی قعدة بمدینه آمدم و بکاروان مصری که ابو بکر محمد بن علی مادرانی با مردی از اهل مغرب در آن بود، برخورد کردم، پیر مردی مغربی میگفت اصحاب پیغمبر را دیده است مردم بدور وی ازدحام نموده و با او مصافحه میکردند.

بطوری که نزدیک بود از کثرت ازدحام هلاک شود. در این موقع عمومی من ابو القاسم طاهر بن یحیی بجوانان و غلامان خود دستور داد که مردم را از دور پیر مرد دور کنند. آنها هم مردم را دور کردند و او را برداشته بخانه «ابو سهل طفی» که عمویم در آنجا منزل کرده بود آوردند.

آنگاه بمردم اجازه دادند که هر کس میخواهد او را به بیند بخانه مزبور در آید مردم هم آمدند. پیر مرد پنج نفر همراه داشت که میگفتند آنها نواده گان او هستند و در میان آنها پیر مرد هشتاد و چند ساله‌ای بود. ما از پیر مرد پرسیدیم این کیست؟ گفت این نوه من است! یک نفر آنها هفتاد سال و دو نفر دیگر در حدود پنجاه یا شصت سال داشتند و دیگری هفده ساله بود. پیر مرد میگفت این نوه پسر من است! و از آن پسر هفده ساله کوچکتر میان آنها نبود. هر کس پیر مرد را میدید او را مردی سی ساله یا چهل ساله میدانست موی سر و صورتش سیاه، لاغر اندام و متوسط القامه بود موی صورتش کم و کوتاه بود.

ابو محمد علوی گفت: این پیر مرد که نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مره بن مؤید بود، آنچه را ما از وی نوشتیم از زبان خود وی شنیدیم و شخصا برای ما روایت کرد. ما او را چنان دیدیم که در موقع گرسنگی گوئی موی زیر لبش سفید میگشت و هنگام سیری سیاه میگردد! ابو محمد علوی میگوید: اگر جماعتی از اشراف و حاجیان اهل مدینه و غیرهم که از همه جا بحج آمده بودند حکایت پیر مرد را نقل نمیکردند، من هم آنچه از او میشنیدم از وی روایت نمی نمودم. من هم در مدینه و هم در مکه در خانه‌ای که معروف به «مکتوبه» و خانه علی بن عیسی جراح بود از وی حدیث استماع کردم همچنین در

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۰۰

«منی» در خیمه قشوری و خیمه مادرانی و خیمه ابو الهیجاء و هنگام مراجعت بمکه در خانه مادرانی واقع در «باب الصفا» از وی حدیث شنیدم.

قشوری نامبرده میخواست او و فرزندانش را نزد مقتدر عباسی به بغداد ببرد فقهاء مکه نزد وی آمده گفتند خداوند استاد را مؤید بدارد، در اخبار از گذشتگان برای ما روایت کرده‌اند که چون معمر مغربی ببغداد درآید، فتنه‌ای بوقوع پیوندد دو شهر خراب شود و شوکت ملک از میان برود، بنا بر این او را ببغداد مبر و بمغرب برگردان!

ابو محمد علوی میگوید: ما احوال او را از پیر مردان مغرب و مصر پرسیدیم گفتند: ما همیشه میشنیدیم که پدران و پیران ما این مرد و اسم شهر وی «طنجه» «۱» را که در آن مقیم بود، میبردند و میگفتند وی روایاتی برای ما نقل میکرد، که قسمتی از آنها را من در این کتاب آورده‌ام.

ابو محمد علوی میگفت: همین پیر مرد یعنی علی بن عثمان مغربی، موقع بیرون آمدنش از حضر موت «۲» شهر خود را برای ما نقل کرد که پدر و عمویم بقصد حج و زیارت مرقد منور پیغمبر صلی الله علیه و آله حرکت نموده او را نیز با خود بردند.

آنها از شهر خود حضر موت خارج شده و چند روزی طی مسافت نمودند، سپس راه را گم کرده و سه شبانه روز حیران و از راه دور

افتاده بودند در آن حالت بکوهی از رمل رسیدند که آن را «رمل عالج» می‌گفتند و بریگزاری می‌رسند که دارای سنگلاخ بزرگ بود وی می‌گفت: در آن میان جای پای‌های طولانی مشاهده کردیم ما هم جای پاها را گرفته می‌رفتیم تا آنکه به بیابانی رسیدیم و دیدیم که دو مرد بر سر چاه یا

(۱) طنجه بندر قدیمی شمال آفریقا است که بر بلندی کوهی قرار دارد، و امروز جزء کشور مراکش است. (مراصد)

(۲) حضر موت - از دو اسم «حضر» و «موت» بفتح میم ترکیب یافته و جمعا اسم ناحیه وسیعی واقع در شرق عدن نزدیک دریاست. حضر موت دارای شتزار بسیاری است که معروف به «احقاف» می‌باشد، و گفته‌اند که از شهرهای یمن بوده است. (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۰۱

چشمه‌ای نشسته‌اند. چون آن دو نفر ما را دیدند، یکی از آنها برخاست و دلوی برداشت و از آن چاه یا چشمه آب بیرون آورد و باستقبال ما شتافت و دلو پر آب را بیدرم داد.

یدرم گفت ما امشب بر سر این آب میمانیم و موقع افطار بخواست خدا از آن مینوشیم. آنگاه دلو را نزد عمویم برد و گفت بیاشام. عمویم هم نیاشامید و مانند پدرم پس داد. سپس نزد من آمد و گفت تو بیاشام. من نوشیدم گفت گوارایت باد، عنقریب علی بن ابی طالب را خواهی دید. ای جوان چون او را دیدی خبر ما را باو برسان و بگو خضر و الیاس بتو سلام رساندند.

تو آنقدر عمر خواهی کرد که مهدی و عیسی علیهما السلام را می‌بینی. چون آنها را دیدی سلام ما را نیز ابلاغ کن. آنگاه گفتند این دو نفر چه نسبت با تو دارند؟

گفتم اینان پدر و عموی من می‌باشند، گفتند: عمویت بمکه نمیرسد، ولی تو و پدرت خواهید رسید، و از آن پس پدرت میمیرد و تو عمری طولانی میکنی.

شما پیغمبر (ص) را نخواهید دید. زیرا مرگ او نزدیک شده. سپس آن دو نفر از نظر ما ناپدید گشتند. و بخدا قسم نمیدانیم باسما عروج نمودند، یا بزمین فرو رفتند. هر چه نگاه کردیم هیچ گونه اثری از آنها و از آن آب نیافتیم، و این باعث تعجب ما گردید.

سپس براه خود ادامه دادیم تا به «نجران» رسیدیم. در آنجا عمویم بیمار شده فوت کرد، من و پدرم بحج رفتیم و از آنجا بمدینه رهسپار گشتیم پدرم نیز در مدینه مریض شد و همان جا بدرود حیات گفت، و پیش از مرگ سفارش مرا بحضرت علی بن ابی طالب (ع) نمود از این رو در زمان ابو بکر و عمر و عثمان و خلافت خود حضرت با آن سرور بودم تا آنکه ابن ملجم آن حضرت را شهید کرد.

او می‌گفت: موقعی که مردم عثمان بن عفان را در خانه‌اش محاصره کردند، عثمان مرا خواست و نامه‌ای و شتر تند روی بمن داد و گفت: فی الفور سوار شده بعلی ابن ابی طالب برسان. حضرت در محلی بنام «ینیع» سر ملک خود تشریف داشت. من

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۰۲

نامه را گرفتم و رفتم تا بجائی رسیدم که آن را دیوار ابو عبایه می‌گفتند. در آنجا صدای قرائت قرآن شنیدم. دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام از ینیع بطرف من تشریف می‌آورد و این آیه را می‌خواند: أَمْ فَحَسَبْتُمْ أَنَّ مَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (یعنی آیا گمان کردید شما را بیهوده خلق کرده‌ایم و شما بسوی ما بازگشت نمی‌کنید؟).

چون حضرت مرا دید فرمود: ای ابو دنیا عثمان چه امانتی بتو داده؟ عرض کردم این نامه را بمن داده است.

حضرت نامه را از من گرفت و خواند. دید نوشته است: اگر من استحقاق کشته شدن دارم تو مرا بکش و گر نه پیش از آنکه پاره پاره شوم مرا دریاب!

چون حضرت از مطالعه نامه فارغ شد فرمود: برویم. چون بمدینه رسیدیم همان دم عثمان را کشته بودند، حضرت هم به نخلستان

بنی نجار تشریف بردند.

چون مردم از محل حضرت اطلاع پیدا کردند از هر سو بجانب وی شتافتند.

مردم میخواستند با طلحه بن عبید الله بیعت کنند، ولی چون حضرت را دیدند بگرد وی ازدحام نمودند. مانند گله گوسفند که گرگ بآن زده باشد.

در آن میان نخست طلحه با حضرت بیعت کرد. بعد زبیر و سپس مهاجرین و انصار بیعت نمودند من هم نزد حضرت ماندم و بخدمت وی پرداختم. در جنگ جمل و صفین نیز در خدمتش بودم. در جنگ صفین در پهلوی راست حضرت ایستاده بودم که تازیانه از دست مبارکش افتاد. من خم شدم تا آن را بردارم و بحضرت بدهم.

لگام اسب آن جناب از آهن تیز و نازک بود. در آن موقع اسب سر بر داشت و لگامش بسر من اصابت نمود و زخمی که علامت آن اکنون ما بین گوش و چشم من باقی است، پدید آورد.

حضرت مرا خواستند، قدری آب دهان بر آن مالید و مقداری خاک روی آن ریخت، بخدا قسم درد آن را حس نکردم. و همچنان ملازم حضرت بودم تا بشهادت رسید. آنگاه در «ساباط» خدمت حضرت امام حسن علیه السلام بودم که ضربتی بآن حضرت زدند سپس در مدینه بخدمتگزاری وی و امام حسین علیه السلام قیام نمودم تا آنکه امام حسن

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۰۳

بوسیله زهری که زن او دختر اشعث بن قیس با تحریک و دسیسه معاویه بآن حضرت خورانید، شهید گردید. سپس با حضرت امام حسین علیه السلام حرکت کردم تا امام بکربلا آمد و بدرجه رفیع شهادت رسید. من از بنی امیه گریختم و امروز در مغرب بسر میرم و منتظر قیام مهدی و عیسی بن مریم علیهما السلام میباشم.

ابو محمد علوی میگفت: چیز عجیبی که از این پیر مرد موقعی که در خانه عمویم طاهر بن یحیی (رضی الله عنه) بود، دیدم این بود که وی در وقتی که این وقایع عجیب را از هنگام بیرون آمدن از وطن نقل میکرد، میدیدم موهای زیر لب او نخست سرخ و بعد سفید میشد. من مرتب بدان مینگریستم زیرا در تمام سر و صورت و زیر لبش اصلا موی سفید نبود.

پیر مرد که متوجه شد من در وی خیره شده‌ام گفت: چه را نگاه میکنی؟ من هر وقت گرسنه باشم موی قسمت زیر لب و چانه‌ام، سفید و چون سیر شوم مانند اول سیاه می‌شود! عمویم دستور غذا داد. سه خوان طعام از منزل آوردند، یک خوان را پیش روی پیر مرد نهادند. من هم از همان خوان با پیر مرد غذا خوردم. دو خوان دیگر را در وسط خانه گذاردند. عمویم بمردمی که حاضر بودند گفت: شما را بحقی که بر شما دارم سوگند میدهم از غذای من تناول کنید و خود را از آن محروم مگردانید عده‌ای خوردند و جمعی از خوردن امتناع ورزیدند. عمویم سمت راست پیر مرد نشسته بود و غذا میخورد و هم غذا پیش پیر مرد مینهاد.

پیر مرد مانند جوانان غذا میخورد و عمویم بوی قسم میداد که تا سیر نشود دست نکشد. من به چانه و موهای زیر لبش نگاه میکردم، دیدم اندک اندک سیاه می‌شود تا آنکه بکلی سیاه شد.

چون از خوردن غذا فارغ گردید گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام بمن خبر داد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۰۴

شیخ طوسی در کتاب «مجالس» از استادش شیخ مفید و او از ابراهیم بن حسن ابن جمهور نقل کرده «۱» که ابن جمهور گفت: ابو بکر مفید جرجانی در ماه رمضان سال سیصد و هفتاد و شش برای من حکایت نمود که: در سال سیصد و شانزده در مصر با ابو عمر و عثمان بن خطاب بن عبد الله بن عوام ملاقات نمودم.

در آن روز مردم برای دیدار او چنان ازدحام نمودند که ناچار او را به پشت بام بزرگی که در آن میزیست بردند من با وی بمکه

رفتم و چندان با او معاشرت نمودم تا توانستم پانزده حدیث از وی بنویسم.

وی میگفت: من در ایام خلافت ابو بکر متولد شده‌ام. چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بخلافت رسید من و پدرم برای درک فیض ملاقات آن حضرت رفتیم وقتی نزدیک کوفه رسیدیم چندان میان راه تشنه شده بودیم که مشرف بمرگ گردیدیم پدرم پیر مردی سالخورده بود. من بوی گفتم تو همین جا بنشین تا من در این بیابان بجستجوی آب پردازم یا کسی را پیدا کنم تا ما را بمحل آب برساند، هنوز چندان از پدرم دور نشده بودم که آبی در نظرم نمایان گشت. چون سر آب رسیدم دیدم چاهی شبیه گودال پر آبی است.

من لباسم را کنده و در آن آبتنی نمودم و چندان نوشیدم که سیر شدم. سپس گفتم بروم پدرم را نیز بیاورم چه وی نزدیک باینجاست. نزد وی رفتم و گفتم برخیز که خداوند فرج نموده و آبی یافته‌ام که نزدیک همین موضع است. ولی وقتی با پدرم آمدم اثری از آب ندیدم از این رو پدرم همان جا میان بیابان نشست و من هم نزد وی نشستم و لحظه‌ای بعد وفات یافت و با زحمت او را دفن کردم و از آنجا حرکت کرده تا در کوفه بحضور مولی امیر المؤمنین علیه السّلام رسیدم در حالی که حضرت عازم جنگ صفین بود من قاطر را برای وی بیرون آوردم و رکاب را برای حضرت گرفتم. حضرت متوجه من گردید خواستم رکاب را ببوسم، مرکب زخمی در صورتم بجای گذارد.

(۱) این قسمت تا داستان (عبد بن شرید جرهمی) در حاشیه جلد ۱۳ بحار چاپ امین الضرب آمده است و در چاپهای دیگر نیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۰۵

ابو بکر مفید گفته: اثر آن ضربت و زخم در صورت وی کاملاً آشکار بود.

پیر مرد گفت: سپس حضرت امیر مؤمنان از سرگذشت من جويا شدند و منم ماجرای خود و پدرم و چشمه‌ای را که یافته بودم برای حضرتش نقل کردم. حضرت فرمود:

آن چشمه‌ای است که هر کس از آن آشامیده باشد عمر طولانی خواهد کرد. بتو مژده میدهم که عمرت دراز خواهد بود، ولی دیگر آن چشمه را نخواهی یافت.

حضرت خودشان مرا «معمر» خواندند.

ابو بکر مفید گفته: وی روایاتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام برای من نقل کرد همراه او جماعتی از پیرمردان شهر وی (طنجه) نیز بودند. ما از پیر مردان مزبور راجع به عثمان بن خطاب سؤال کردیم، آنها گفتند ما همشهری او هستیم و نزد ما بطول عمر معروف است، و میگفتند: پدران و اجداد ما نیز او را بعمر دراز میشناختند، و معتقد بودند که وی توفیق ملاقات با حضرت امیر علیه السّلام را یافته است پیر- مرد نامبرده در سال سیصد و بیست و هفت وفات یافت «۱»

(۱) داستان ابو دنیای معمر که در اینجا به تفصیل از او سخن میرود، نه تنها در کتب علمای شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی و ابو الفتح کراچکی، از وی نامبرده‌اند، بلکه نزد دانشمندان و مورّخین بزرگ اهل تسنن مشهورتر است، و داستان او را مفصلتر از آنچه در اینجا ذکر می‌شود، نقل کرده‌اند.

خطیب بغدادی متوفی بسال ۴۶۳ در تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۹۷ مفصلاً از وی نامبرده و از مفید ابو بکر جرجانی و دیگران، نقل میکند که ابو دنیا در سال ۳۰۰ هجری وارد بغداد شد، جماعتی از پیر مردان همشهری وی با او بودند. چون داستان او را از آنها پرسیدند، گفتند: راست است و او میان ما مشهور بطول عمر است. سپس خطیب میگوید: بطوری که بمن خبر داده‌اند، وی در ۳۲۷ وفات یافته است.

ابن حجر عسقلانی هم در لسان المیزان جلد چهارم صفحه ۱۳۴ از وی بنام (عثمان بن الخطاب ابو عمر البلوی المغربی ابو الدنیا الأشج) در شش صفحه مفصلاً نام برده است، ابن حجر میگوید:

روایات ابو الدنیا از طریق ابو نعیم اصفهانی بمن رسیده، سپس میگوید: ابن عتاب در فهرست خود از ابو عمرو دانی و او از عبد الرحمن بن عثمان قشیری از تمیم بن محمد تمیمی نقل کرده که گفت: در سال ۳۱۱ علی بن عثمان بن الخطاب در شهر قیروان (کشور لیبی) برای ما حدیث نقل کرد و گفت: من ۳۵۰ سال دارم، و میگفت: ابو بکر و عمر و عثمان و علی و بسیاری از صحابه را دیدم.

ابو عمرو دانی میگفت: «در کتاب یکی از علمای شرق خواندم که از ابو الدنیا نام برده و نام و نسب او را بعنوان ابو عمر عثمان بن الخطاب اشج ذکر کرده است».

و میگوید: چون وی بقیروان آمد، حاکم آنجا عده‌ای را فرستاد تا در باره وی تحقیقات نموده صحت و سقم گفته او را گزارش دهند، آنها هم برگشتند و گفتند پدران ما از پدران خود داستان و روایات او را برای ما نقل کرده‌اند، و قاضی قیروان هم گفت پیر مردان ما او را میشناختند و از وجود او و طول عمرش خبر میدادند».

ابن عساکر هم در تاریخ خود بسلسله سند از احمد بن یحیی دینوری نقل کرده که گفت: در سال ۳۵۵ که بحج رفتم ابو دنیای اشج را دیدم .. و هم این عساکر میگوید: ابو القاسم بن یحیی بن علی طحان در ذیل «تاریخ مصر» نوشته است: در سال ۳۱۰ ابو دنیا علی بن عثمان بن خطاب از مغرب (شمال افریقا) بمصر آمد و میگفت که علی بن ابی طالب (ع) و معاویه و غیر اینان را دیده است. و از کتاب «الانساب» همدانی نقل میکند که: در اول سال ۳۱۰ مردی از اهالی مغرب بمکه آمد که میگفتند او ۳۰۰ سال دارد و خادم علی بن ابی طالب بوده است ...» ابن حجر در آغاز شرح حال ابو دنیا بنقل از تاریخ بغداد مینویسد: چون وی به بغداد آمد و از علی بن ابی طالب حدیث نقل کرد، ریشخندش کردند و دروغگویش دانستند! بدیهی است که این ریشخند و دروغگو دانستن وی جز این نبوده که او خود را خادم خاص امیر مؤمنان میدانسته و تمام روایاتش از آن حضرت و مشتمل بر فضائل و موضوعات مربوط به شیعه بوده، که خوشآیند مردم سنی متعصب بغداد واقع نشده است. و گر نه این همه دانشمندان بزرگ سنی بدین گونه از وی نام نمبردند و در باره‌اش سخن نمیگفتند.

ضمناً این را هم باید دانست که موضوع آب زندگانی و ظلمات و یا دو نفری که بوی آب دادند، ممکن است در نقل آن مسامحاتی روی داده باشد، ولی این قدر مسلم است که، وی بطور خارق العاده‌ای عمر طولانی یافته و دانشمندان دوست و دشمن اعتراف بآن نموده و روایاتش را نقل کرده‌اند، ولی علت و کیفیت و راز طول عمر او چه بوده و کدام داستان آن درست است، باصل موضوع که وجود چنین شخص معمری باشد، زبانی نمیرساند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۰۶

مؤلف: عالم بزرگوار ابو الفتح کراچکی در کتاب (کنز الفوائد) این روایت را با روایاتی که ابو دنیا از حضرت امیر نقل کرده است، و ما پیشتر از شریف طاهر

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۰۷

ابن موسی حسینی روایت نمودیم مفصلاً، آورده است. سپس داستان مرد دیگری معروف به «معمر مشرقی» را ذکر میکند و میگوید: وی در یکی از شهرهای ایران میزیسته و مدعی بوده که امیر المؤمنین علیه السلام را دیده است. مردم هم سالهای دراز او را بدین معنی میشناخته‌اند. وی میگفته زخمی مانند زخمی که بر صورت معمر مغربی بوده، نیز در زمان حضرت برداشته و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام هم بشمار می‌آمده و خدمتگزار حضرت بوده است.

جماعتی که پیرو مذاهب مختلف بوده‌اند داستان این مرد معمر مشرقی را برای من نقل کردند که خودشان او را دیده و سخنان او را

شنیده‌اند. از جمله ابو العباس احمد بن نوح بن محمد حنبلی شافعی است که در شهر «رمله» (۱) سال چهار صد و پانزده برای من نقل کرد و گفت: من در سال سیصد و پنجاه بمنظور تحصیل علم فقه، عازم عراق بودم و از شهری بنام «سهرورد» نزدیک زنجان گذشتم. کسی بمن گفت مردی در اینجا هست که معتقد است امیر المؤمنین علیه السلام را دیده است اگر او را ملاقات کنی فایده بزرگی خواهد داشت.

من هم نزد وی بخانه‌اش رفتم. دیدم پیر مردی است لاغر اندام و دارای ریشی بزرگ و مدور است، و بچه کوچک یک ساله‌ای هم دارد.

در این وقت بوی گفتند: اینان جمعی از اهل علم میباشند که عازم عراق هستند و میل دارند آنچه از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده‌ای، از شما بشنوند. پیر مرد گفت:

علت اینکه من بشرف ملاقات حضرت نائل گشتم این بود که: وقتی در جایی ایستاده

(۱) رمله شهری از فلسطین واقع در دوازده میلی بیت المقدس بوده (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۰۸

بودم. دیدم سواری از آنجا گذشت. چون سر برداشتم مردی مشاهده کردم که دست خود را روی سر من حرکت داده و برایم دعا میکند. وقتی سوار گذشت اطلاع یافتم که وی علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس بدنبال او دویدم تا آنکه بوی ملحق گشتم و ملازم حضورش گردیدم.

پیر مرد میگفت: سپس در «تکریت» (۱) و موضعی دیگر از عراق بنام «تل فلاذ» در خدمت حضرت بودم و بعدها تا هنگامی که وفات یافت افتخار خدمتگزاری حضرت را داشتم آنگاه بخدمتگزاری فرزندان امام پرداختم.

احمد بن نوح میگفت: عده‌ای از مردم آن شهر را دیدم که میگفتند: ما نیز این قصه را از وی شنیده‌ایم و هم از پدران و اجدادمان شنیده‌ایم که از وضع این پیر مرد و داستانش برای ما حکایت میکردند، و میگفتند: وی بعد از شهادت حضرت علی در اهواز اقامت گزید، و بعد از آنکه طایفه دیلم بر آنجا دست یافتند و بازار مردم پرداختند، بسهرورد منتقل گردید.

و نیز ابو عبد الله حسین بن محمد قمی حکایت نمود که: جماعتی این داستان را نقل میکردند و میگفتند که این مرد معمر را دیده و این ماجرا را از وی شنیده‌اند، همچنین عده‌ای از مردم سهرورد (۲) او را با همین حکایت و جریان برای من توصیف نمودند.

عبید بن شریذ جرهمی

و نیز شیخ صدوق (ره) در کمال الدین میگوید: ابو سعید عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب شجری برای من حدیث کرد و گفت: در کتاب برادرم ابو الحسن که بخط خود نوشته بود دیدم نوشته است: از یکی از دانشمندان که کتابها خوانده و اخبار

(۱) تکریت - بفتح تاء و سکون کاف و کسر راء - شهری مشهور واقع در غرب دجله میان بغداد و موصل است و تا بغداد ۳۰ فرسخ فاصله دارد (مراصد).

(۲) سهرورد - بضم میم و سکون راء و فتح واو شهری نزدیک زنجان بوده است (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۰۹

بسیار شنیده بود، شنیدم میگفت: عبید بن شریذ جرهمی معروف، سیصد و پنجاه سال عمر کرد. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار

متن ۵۰۹ عبید بن شریذ جرهمی ص: ۵۰۸

پیغمبر صلی الله علیه و آله را درک نمود و اسلام آورد بعد از رحلت آن حضرت تا زمان معاویه هم زنده بود. در ایامی که معاویه بی‌رقیب فرمانروائی میکرد روزی بر وی در آمد. معاویه بوی گفت: ای عیبید مرا خبر ده از آنچه دیده و شنیده و درک کرده‌ای بگو بدانم روزگار را چگونه دیده‌ای؟

عیبید گفت: روزگار را مانند شب و روزی دیدم که یکی می‌آید و دیگری می‌رود. هر کس را دیدم از زمانه خود نکوهش میکرد. شخصی را دیدم که هزار سال عمر کرده بود و او میگفت که قبل از او شخصی دو هزار سال عمر نموده بود.

و اما آنچه شنیده‌ام: یکی از پادشاهان حمیر «۱» برای من نقل کرد که یکی از سلاطین نابغه که کشورها فتح کرده بود و او را «ذو سرح» میگفتند در ریعان جوانی به سلطنت رسید، و در امر مملکت دارای با تدبیر و سخی الطبع و مطاع بود. او هفتصد سال در مملکت خود سلطنت کرد. اغلب اوقات با نزدیکان خود بشکار و گردش میرفت.

روزی در گردشگاه بدو مار برخورد کرد که یکی مانند نقره سفید و دیگری سخت تیره بود، و هر دو با هم میجنگیدند. مار سیاه بر سفید غلبه یافت و نزدیک بود آن را بکشد پادشاه دستور داد مار سیاه را کشتند و مار سفید را گرفتند و بر سر چشمه‌ای که درختی در آن بود آوردند و آب روی آن پاشیدند و کمی هم خوراندند تا بحال آمد، آنگاه آن را رها کردند و او هم رفت. آن روز پادشاه تمام وقت بشکار و گردش پرداخت. چون شب شد و بخانه برگشت و روی تخت خود که دربان و غیره دسترسی بمحل آن نداشتند، نشست، در آن میان دید جوانی خوش-لباس و زیبا که از حد وصف بیرون بود، در آمد و بوی سلام کرد. پادشاه از دیدن او خشمگین شد و پرسید: تو کیستی، چه کسی بتو راه داد و اجازه داد باینجا که نه دربان

(۱) حمیر نام قبیله‌ای از عرب بوده که در قسمت غربی شهر صنعاء یمن سکنی گزیدند. سپس بدین یهودان آنجا در آمدند، و از آن پس بقیه ملوک حمیر یهودی گشتند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۱۰

و نه کسی دیگر دسترسی دارد بیائی؟

جوان گفت: ای پادشاه ناراحت مباش! من از آدمیزاد نیستم، بلکه جوانی جنّی هستم. آمده‌ام پاداش کار نیکی که نزد من داری، بتو بدهم، پادشاه پرسید:

کدام کار نیک؟ گفت: من همان مار هستم که روز گذشته از خطر مرگ نجاتم دادی آن مار سیاه که او را بقتل رساندی غلام ما بود. او جماعتی از کسان مرا کشته بود.

او هر وقت یکی از ماها را تنها گیر می‌آورد، میکشت تو دشمن مرا بقتل رساندی و مرا زنده کردی، اکنون آمده‌ام پاداشی که نزد من داری بتو بدهم. سپس گفت ای پادشاه ما جن هستیم ولی نه جن. پادشاه پرسید: فرق میان این دو چیست؟ راوی ابو-سعید شجری میگوید: برادرم ابو الحسن در اینجا سخن را قطع کرده و حدیث پایان نرسیده است.

ربیع بن ضبع فزاری

نیز در کمال الدین میگوید: خبر داد بمن احمد بن یحیی مکتب از ابو الطیب احمد بن محمد وراق و او از محمد بن حسن بن درید ازدی عمانی، تمام اخباری که داشت و کتابهایی را که تصنیف کرده بود، از جمله در اخبار وی دیدم که نوشته است: وقتی جماعتی بر عبد الملک مروان وارد گشتند که ربیع بن ضبع فزاری نیز جزو آنها بود. وی یکی از معمرین بود. نوه او وهب بن عبد الله بن ربیع که پیر مردی سالخورده و ابروهایش روی چشم‌هایش افتاده و آن را با دستمالی بسته بود، نیز با او بود. دربانها مردم را از روی سن میطلبیدند. چون او را خواندند دربان بوی گفت: پیر مرد داخل شود! او در حالی که تکیه بعضا کرده بود و بکمک آن راه

میرفت و ریشش تا زانوهایش میرسید، بر عبد الملک وارد شد.

چون عبد الملک او را دید بحال او رقت برد و گفت: پیر مرد بنشین! گفت:

من بنشینم و جدم دم در ایستاده باشد؟! عبد الملک گفت: تو فرزند ربیع بن ضبع هستی؟ گفت: بلی من وهب بن عبد الله بن ربیع بن ضبع هستم. عبد الملک بدربان

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۱۱

گفت: بر گرد و ربیع را نیز بیاور. وقتی دربان بیرون آمد او را نشناخت بطوری که صدا زد: ربیع کجاست؟ در این وقت ربیع آمد و گفت من ربیع هستم، سپس برخاست و با عجله نزد عبد الملک آمد. چون بر عبد الملک وارد شد سلام کرد. عبد الملک گفت: من سوگند میخورم که این مرد از پسر و نوه‌اش جوان تر است! ای ربیع! آنچه در طول زندگانی دیده‌ای بما اطلاع بده. ربیع گفت: این شعر از من است که گفته‌ام: «۱».

ها انا ذا أمل الخلود و قد ادرك عمري و مولدي حجرا

اما امرء القيس قد سمعت به هيهات هيهات طال ذا عمرا (یعنی: آگاه باش! من کسی هستم که آرزوی عمر طولانی دارم. در حالی که من حجر پسر امرء القیس را دیده‌ام. اما خود امرء القیس را شنیده‌ام که او کی بوده است. پس خیلی دور بنظر میرسد که دیگر من زنده بمانم).

عبد الملک گفت این اشعار را من در وقتی که طفل بودم، از تو برای من نقل میکردند- ربیع گفت این بیت را هم گفته‌ام: اذا عاش الفتى مأتين عامافقد ذهب اللذاذة والغناء (یعنی: وقتی که جوانی دویست سال عمر کرد، لذت و ثروت از وی دور می‌شود) عبد الملک گفت: این شعر تو را نیز در زمان کودکی برای من نقل میکردند! سپس عبد الملک گفت: ای ربیع! تو از بخت نیک و بهره وافر برخورداری.

پس از فوائد عمرت چیزی برای من نقل کن! گفت: دویست سال در فترت بین عروج عیسی و ظهور محمد صلی الله علیه و آله و صد و بیست سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام

(۱) بطوری که ملاحظه می‌شود، در این باب ضمن شرح حال و سرگذشت معمرین عرب اشعار بسیاری از آنها نقل شده است، گرچه این اشعار عربی است، ولی نظر باینکه سراسر پند و اندرز و سخنان حکیمانه است، و حتی بعضی از آنها در زبان عربی و کتب ادبی بصورت ضرب المثل در آمده است، لذا ما عینا نقل کردیم و در بین هلالین ترجمه آن را آوردیم تا هم اصل آن محفوظ بماند و هم کسانی که از زبان عربی اطلاعی ندارند از مضامین آنها استفاده کنند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۱۲

زیسته‌ام! عبد الملک گفت ای ربیع از آن عده جوانان قریش که نامهاشان یکی است بمن خبر ده.

گفت: از هر کدام میخواهی سؤال کن، عبد الملک گفت: از عبد الله بن عباس خبر ده: گفت: او دارای فهم و علم و بخشش و حلم و قرآن دان بزرگ بود، گفت: از عبد الله بن عمر خبر ده گفت دارای حلم و علم و احسان بود، خشم خود را فرو میبرد و از ظلم دوری میجست. «۱» پرسید: از عبد الله بن جعفر خبر ده! گفت:

او گلبرگی خشبو و لطیف و زیاننش برای مسلمین اندک بود! گفت: از عبد الله بن زبیر خبر ده. گفت او همچون کوه صعبی بود که صخره‌ها از آن فرو ریزند. عبد الملک گفت: خدا تو را نگهدارد چطور بر اخبار آنها دست یافتی؟ گفت: بآنها نزدیک شدم و آنان را امتحان نمودم.

نیز «در کمال الدین» میگوید، خبر داد بما احمد بن یحیی مکتب او گفت خبر داد بما ابو الطیب احمد بن محمد وراق. او گفت خبر داد بما محمد بن حسن بن درید از دی عمانی، او گفت خبر داد بما احمد بن عیسی ابو بشر عقلی از ابو حاتم از ابو- قبیصه از ابن کلیبی و او از پدرش نقل کرده که گفت: از مشایخ بجبله که در سیرت و هیئت نیکو، مانند آنها ندیده بودم شنیدم که میگفتند: شق کاهن سیصد سال زندگی کرد. چون وقت وفاتش رسید، بستگانش نزد وی گرد آمدند و گفتند ما را وصیتی کن که نزدیک است روزگار تو را از دست ما بگیرد.

شق گفت: به یک دیگر نزدیک شوید و از هم جدا نگردید، بیکدیگر رو آورید و از هم رو نگردانید و صله رحم کنید و عهد و پیمان خود را محکم نگاه دارید، حکمها را بزرگ شمارید و اهل کرم را احترام کنید، پیران خود را توقیر نمائید و افراد

(۱) تصور می‌رود ربیع سنی بوده یا تقیه میکرده یا این را برای خوش آیند عبد الملک که با بنی هاشم کینه ذاتی داشت گفته بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۱۳

لئیم را پست شمارید، در جایی که میباید سخنان جدی و متین گفت، از شوخی و بیهوده گوئی اجتناب ورزید.

بخششهای خود را با منتگذاری آلوده مسازید، و چون بر دشمن چیره شوید از تقصیر او در گذرید، و اگر بر اثر نفاق از هم جدا گشتید با هم سازش کنید. اگر کسی با شما از در نیرنگ در آمد، در باره وی نیکی کنید، نصایح پیران را بشنوید و پیشنهاد کسانی که بعد از ستیزه شما را صلح می‌دهند بپذیرید. زیرا رسیدن بمنتهای پشیمانی زخمی است که دیر التیام می‌یابد.

از سرزنش در انساب خود پرهیز کنید و از جستجوی بدیهای یک دیگر دوری نمائید دختران فهمیده خود را بهمسری کسانی که در نجابت و فهم بیایه شما نمی‌رسند ندهید، چه که باعث ننگ و موجب فساد و رسوائی است. در معاشرت با مردم ملایمت و نرمی پیش گیرید، و از درشت خوئی احتراز جوئید، زیرا درشتخوئی در آخر کار موجب ندامت خواهد بود و برای صاحبش نکوهشها کسب میکند.

صبر مؤثرترین مؤاخذه، و قناعت بهترین سرمایه است. مردم پیر و طمع و دستخوش آز و بارکش بی‌تابی میباشند. حقیقت ذلت، دوری از یاری یک دیگر است. باین معنی که چون دشمن طمع باموال شما کند و رعب در دل‌های شما ایجاد نماید، شما با چشمان خواب گرفته بآنها نگاه کنید. سپس گفت: عجب نصیحت‌هایی است که از مرد شیرین زبان فصیحی سر زد. اما اگر دل‌های مردم محکم و آماده پذیرش آن باشد! شق کاهن این را گفت و سپس مرد.

شیخ صدوق رضی الله عنه در اینجا میفرماید: مخالفین ما (اهل سنت) این گونه داستانها را نقل میکنند و تصدیق مینمایند: همچنین داستان شداد بن عاد را نقل میکنند و میگویند که: نهصد سال عمر کرد و بهشت او را توصیف مینمایند که از نظر مردم پوشیده است، و هیچ کس آن را نمیبیند و میگویند که در روی زمین است ولی طول عمر قائم آل محمد (ص) را باور نمیدارند و اخباری که در باره او رسیده است دروغ میندارند و در حقیقت منکر حق و دشمن طرفداران حقند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۱۴

مؤلف: سپس صدوق علیه الرحمه داستان شداد بن عاد را نقل می‌کند. ما هم آن را در کتاب «نبوت» (جلد پنجم بحار) از وی نقل کردیم. آنگاه میگوید:

اوس بن ربیع بن کعب بن امیه اسلمی

دویست و چهارده سال در جهان زیست. خود وی در این باره میگوید:

لقد عمّرت حتّى مل اهلی ثوائی عندهم و سئمت عمری
و حقّ لمن اتی مأتان عام علیه و اربع من بعد عشر
یملّ من التواء و صبح یوم یغادیه و لیلّ بعد یسری

فأبلی شلوتی و ترکت سلوی و باح بما اجنّ ضمیر صدری (یعنی: چندان عمر کردم که بستگانم از بودن من در نزد آنها خسته شدند و خود من هم از عمر درازم بتنگ آمدم، شایسته است برای کسی که عمرش بدویست و چهارده سال رسیده که از محلّ و زندگی صبح و شام که بر او میگذرد خسته شود. عمر دراز اعضای مرا پوسانید، من هم لذت زندگی را ترک گفتم بهمین جهت آنچه را در سینه پنهان میکردم آشکار گردید)!

ابو زید منذر بن حرمله طائی

که مردی نصرانی بود صد و پنجاه سال عمر کرد.

نصر بن دهمان بن سلیم بن اشجع بن زید بن غطفان

صد و نود سال عمر کرد.

بطوری که دندانهایش ریخت و عقلش خلل پیدا کرد و موی سرش سپید شد. در آن موقع مطلبی بر قوم وی مشکل گردید و محتاج برأی و تدبیر او شدند و بهمین جهت از خداوند مسألت نمودند که عقل و جوانی او را بوی برگرداند. خداوند هم جوانی را باو بازگردانید و موی سرش سیاه شد. سلمه بن خربش یا عباس بن مرداس سلمی در باره وی این ابیات را سروده است:

لنصر بن دهمان الهنیده عاشهاو تسعین حولا ثمّ قوم فانصاتا
و عاد سواد الرّأس بعد بیاضه و عاوده شرح الشّباب الذی فاتا
و راجع عقلا بعد ما فات عقله و لکنه من بعد ذا کله ماتا
مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۱۵

(یعنی: نصر بن دهمان صد و نود سال عمر کرد. قامتش پس از خم شدن راست گردید. سپیدی موی سرش بسیاهی و پیریش بجوانی عود نمود و بعد از آنکه عقلش از دست رفت، دوباره برگشت، ولی با وجود همه اینها او سرانجام مرد)!

ثوب بن صدق عبدی

دویست سال در جهان زیست.

خنعم بن عوف بن جذیمه

روزگاری دراز عمر کرد و این شعر بگفت:

حتّى متی خنعم فی الأحياء لیس بذی أیدی و لا غناء
هیئات ما للموت من دواء

(یعنی: خنعم چندان در جهان زیست که دیگر نه نیروئی برایش ماند و نه ثروتی افسوس که از مردن چاره‌ای نیست)!

ثعلبة بن کعب بن عبد الاشهل بن اشوس

دویست سال عمر کرد. این ابیات از اوست:
 لقد صاحب اقواما فأمسواخفاتا لا یجاب لهم دعاء
 مضوا قصد السبیل و خلفونی فطال علی بعدهم الثواء
 فأصبحت الغداة رهین شیء و أخلفنی من الموت الرجاء (یعنی: با مردمی تماس داشتم که با مرگ ناگهانی در گذشتند، در حالی که
 هیچ دعائی برای رهائی آنها از مرگ سودی نداشت. آنها رفتند و مرا باقی گذاشتند و بعد از آنها زندگانی من بطول انجامید پس
 من در گرو چیزی ماندم، و امید بمرگ از من سلب شد).

کعب بن رداء بن کعب بن ذهل بن قیس نخعی

«۱» سیصد سال عمر نمود. خود وی میگوید:
 لم یبق يأخذیه من لداتی ابو بنین لا و لا بنات
 و لا عقیم غیر ذی سبات الا یعدّ الیوم فی الأموات
 هل مشتر أبیعه حیاتی؟
 (یعنی: رفقای من چه آنها که اولاد داشتند و چه آنها که اولاد نداشتند کسی نمانده است. مگر کسی که امروز در صف اموات
 بشمار آید. آیا خریداری هست که من

(۱) در «المعمرون» ابو حاتم سیستانی جعفر بن قرط عامری آمده است
 مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۱۶
 زندگی خود را باو بفروشم!؟

عدی بن حاتم طائی

صد و بیست سال در جهان زیست.

امابات بن قیس بن حرملة بن سنان کندی

- صد و شصت سال زندگی کرد.

عمیره بن هاجر بن عمیر بن عبد العزی بن قیس خزاعی

صد و هفتاد سال در جهان زیست ابیات زیر از اوست:
 بلیت و أفانی الزمان و أصبحت هندیة قد أبغیت من بعدها عشا
 و أصبحت مثل الفرخ لا انا میت فأبکی و لا حی فأصدر لی أمرا
 و قد عشت دهرا ما تجن عشیرتی لها میتا حتی تخطّ له قبرا (یعنی: پوسیده گشتم و روزگار مرا از میان برد صد سال عمر کردم و
 میخواهم ده سال دیگر هم بمانم «۱» امروز من مانند جوجه‌ای هستم که نه مرده‌ام تا بر من گریه کنند و نه زنده‌ام تا کاری برایم
 انجام دهند. من در روزگاری زندگی میکردم که عشیره‌ام مرده‌ای را که پیش از مرگ قبر خود را نکرده بود، دفن نمیکردند) (این
 از عادات مردم جاهلیت بوده است).

عوام بن منذر بن زید بن قیس بن حارثه بن لام

روزگار درازی در عصر جاهلیت زیست و عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی را درک نمود. روزی او را بنزد عمر بن عبد العزیز آوردند. از بس ضعیف بود استخوان گردنش جدا جدا دیده میشد، و ابروانش روی چشمش ریخته بود. از وی پرسیدند در دنیا چه چیزها دیده‌ای؟ گفت:

فو الله ما أدري أ أدركت أمه على عهد ذی القرنین ام کنت اقدا

متی یخلعوا عنی القمیص تیناجنحی لم یکسبن لحما و لا دما (یعنی: بخدا سوگند نمیتوانم بخاطر بیاورم که مردم عهد ذو القرنین را درک کردم یا پیش از آن بوده‌ام هر گاه پیراهن از برم بیرون آورند، معلوم خواهد شد که بدنم نه گوشت دارد و نه خون).

(۱) پیداست که عمیر این ابیات را در صد سالگی گفته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۱۷

سیف بن وهب بن جذیمه طائی

دویست سال در جهان زیست. این ابیات از اوست:

الا اننی کاهب ذاهب فلا تحسبوا اننی کاذب

لبست شبابی فأفنیته و أدركنی القدر الغالب

و خصم دفعته و مولی نفعته حتی یثوب له ثائب (یعنی: آگاه باشید من رفتنی هستم. پس مرا دروغگو مشمارید. پیراهن جوانی را پوشیدم و بعد کهنه نمودم و تقدیر الهی که چیره دست است، مرا در چنبر قدرت خود گرفت. دشمنان را از خود دفع می‌کردم و بدوستان نفع میرساندم، تا ثواب آن عائد من گردد).

ارطاه بن سهیه مزنی

صد و بیست سال زندگی نمود. کنیه او ابو ولید بود عبد الملک مروان از وی پرسید ای ارطاه! از شعر تو چه مانده است؟ گفت. دیگر شراب نمینوشم و کار طرب انگیز نمیکنم و بر چیزی غضب نمی‌نمایم و جز برای یکی از اینها شعر برای من نمی‌آید! بعلاوه من این اشعار را گفته‌ام:

رأیت المرء تأکله اللیالی کأکل الأرض ساقطه الحدید

و ما تبقى المتیة حین تأتي علی نفس ابن آدم من مزید

و أعلم أنها ستکثر حتی توفی نذرها بأبی الولید (یعنی: مردم را چنان دیدم که شبها آنان را می‌خورند و فانی میگردانند، همچون زمین که پاره‌های آهن را می‌خورد و میپوساند، چون مرگ اولاد آدم میرسد، چیزی از وی فرو نمیگذارد و میدانم که شبج مرگ چندان خود را نشان میدهد تا نذر خود را نسبت به ابو ولید هم ایفا کند!) عبد الملک از شنیدن معنی بیت آخر بو حشت افتاد. زیرا کنیه او نیز ابو ولید بود! ولی او گفت: مقصود خود من هستم! چه کنیه من ابو ولید است.

عبید بن أبرص

سیصد سال زندگانی نمود. او میگوید:

فنیّت و أفنّانی الزّمان و أصبحت لداتی بنو نعلش و زهر الفراقد (یعنی از بین رفتم و زمانه هم مرا از بین برد. در حالی که همسالان من چهره بخاک

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۱۸.

کشیدند) ابن عبید را نعمان بن منذر در روز بؤس «۱» گرفت و بقتل رسانید.

شرح ابن هانی

صد و بیست سال عمر کرد تا در جنگ حجاج بن یوسف بقتل رسید وی در حال کبر سنّ و ضعف پیری گفته است:

أصبحت ذا بثّ أقاسی الکبراقد عشت بین المشرکین أعصرا

ثمّة أدركت النّبی المنذرا و بعده صدّیقه و عمرا

و یوم مهرجان و یوم تسترا و الجمع فی صفّینهم و النّهر

هیئات ما أطول هذا عمرا

(یعنی: در این سن پیری با محنت و اندوه دست بگریبانم. سالها در بین مشرکین زیستم، تا آنگاه که پیغمبر رحمت را یافتم، و بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر را دیدم. در جنگ روز مهرگان و جنگ شوشتر و صفین و نهروان نیز شرکت جستم. ای وای که این عمر چه طولانی گشته است!؟)

مساجح بن سباع

که مردی از بنی ضبّه بود نیز روزگاری دراز در جهان زیست.

او در این باره میگوید:

لقد طوّفت فی الآفاق حتّی بلیت و قد انی لی ان ابید

و أفنّانی و لا یفنی نهار و لیل کلّما یمضی یعود

و شهر مستهل بعد شهرو حول بعده حول جدید (یعنی: چندان در اکناف جهان گشتم که پوسیده شدم و اگر بمیرم بموقع است. روزگار مرا فانی گردانید ولی خود روزها فانی نمیشود، چنان که شبها و ماهها و سالها هر وقت بروند دوباره باز میگردند).

لقمان بزرگ عاد

پانصد و شصت سال یعنی باندازه عمر هفت کرکس زندگی کرد.

هر کرکسی هشتاد سال عمر میکرد. لقمان نامبرده باقی مانده قوم عاد بود. و هم روایت شده که وی سه هزار و پانصد سال عمر نمود. وی از اولاد عاد است که قوم آنها

(۱) نعمان بن منذر پادشاه معروف حیره دو روز برای خود مقرر کرده بود. یکی روز خوشی و مسرت، و دیگر روز بؤس و غضب.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۱۹.

را بجانب حرم فرستادند تا برای آنها جستجوی آب نمایند. لقمان عمر هفت کرکس یافت، او جوجه نرین کرکس را میگرفت و در کوهی که کرکس در آنجا زندگی میکرد جای میداد، کرکس هم در آنجا میماند تا سر موعود بمیرد. چون کرکس اول میمرد، دیگری را تربیت میکرد. آخرین آن کرکسها «لبد» نام داشت و از همه آنها عمرش درازتر بود. مردم در باره او میگفتند: عمرش

بسی طولانی گشت و هم اشعار مشهور در باره لقمان زیاد گفته شده، قوه شنوائی و بینائی را بمیزان لازم داشته و اخبار وی زیاد است.

زهیر بن جناب بن هبل بن عبد الله بن بكر بن عوف بن عذرة بن زيد بن عبد الله ابن وهده بن ثور بن كليب كلبی

سیصد سال عمر کرد.

مزقییا عمرو بن عامر

که از نظر نفع وجودش بوی لقب «آب آسمان» داده بودند هشتصد سال در جهان زیست: چهار صد سال جزو مردم عادی بود و چهار صد سال هم سلطنت کرد، از این جهت او را (مزقییا) مینامیدند، که هر روز دو دست لباس میپوشید و بعد دستور میداد آنها را پاره کنند تا دیگری آن را نپوشد.

هبل بن عبد الله بن کنانه

هفتصد سال در جهان زندگی نمود.

ابو طمحان قینی

صد و پنجاه سال عمر کرد.

مستوغر بن ربیعہ بن کعب بن زید بن منات بن تمیم

، سیصد و سی سال عمر نمود سپس اسلام را درک کرد ولی اسلام نیاورد. شعر او معروف است.

دوید بن نهد

چهار صد و پنجاه سال در جهان زیست. در باره طول عمر خود گفته است:

القی علیّ الدّهر رجلا و یداو الدّهر ما یصلح یوما افسدا

یصلحه الیوم و یفسده غدا

(یعنی: روزگار دست و پای مرا از کار انداخت روزگار آن را که روزی فاسد شده، اصلاح نخواهد کرد بلکه یک روز آن را

اصلاح و روز دیگر فاسد میگرداند دوید هنگام وفات فرزندان خود را جمع نمود و گفت: فرزندان من! بشما

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۲۰

وصیت میکنم که: عذر مردم شرور را نپذیرید و از خطای آنها نگذرید!

تیم الله بن ثعلبه بن عکایه

دویست سال در جهان زیست.

مرتق بن ضبع بن وهب بن بعیض بن مالک بن سعدی بن عدی بن فزاره

، دو بیست و چهل سال عمر نمود او نیز اسلام را درک کرد ولی اسلام نیاورد.

معدی کرب حمیری از آل «ذی رعین»

دو بیست و پنجاه سال در جهان زیست

ثریه بن عبد الله جعفی

سیصد سال زندگانی کرد. وی بمدینه آمد و نزد عمر بن الخطاب رفت و گفت: من این بیابان را که شما در آن مسکن کرده‌اید قبلاً بدون آب و درخت دیده بودم، و مردمی دیدم که مانند شما «اشهد ان لا اله الا الله» میگفتند! پسر ثریه نیز با او بود و بواسطه ضعف پیری تکیه به پدرش کرده و خرف شده بود.

عمر پرسید: ای ثریه! چرا پسر تو خرف گشته ولی عقل تو هنوز باقی است؟ گفت:

علت اینست که من تا هفتاد سالگی زن نگرفتم و بعد هم زن عقیف و نیک سیرت گرفتم زن چنان بود که هنگام خوشحالی من بر سرّتم میافزود و موقع خشم و غضب مرا دلشاد مینمود! ولی این پسر زنی موذی و بد زبان گرفت که چون او را خوشحال میدید کاری میکرد که دلتنگ و خشمگین شود و هر گاه او را گرفته و غضبناک میدید جانش را بلبش میرسانید.

عوف بن کنانه و سخنان حکیمانه او

عوف بن کنانه کلبی سیصد سال در جهان زیست. چون حال احتضارش فرا رسید فرزندان خود را جمع کرد و بآنها وصیت نمود و گفت: فرزندان من! وصیت مرا حفظ کنید که بعد از من بوسیله آن بریاست و آقائی قوم خواهید رسید. پارسائی پیشه سازید و خیانت نکنید و محزون نباشید درندگان را از خوابگاهشان پراکنده مسازید. با مردم آمیزش کنید ولی بدیهای آنها را پوشیده دارید تا کارتان بهبود یابد و اصلاح گردد «۱». دست سؤال بطرف آنها دراز نکنید تا برایتان گران

(۱) از نظر اسلام باید بدیهای اشخاص را فاش کرد تا ریشه بدیها کنده شود و افراد بد و خطرناک در جامعه راه پیدا نکنند و نضج نگیرند مگر اینکه فاش ساختن و ذکر بدیهای آنان موجب خطر برای مسلمانان باشد که البته حکم دیگری دارد. اسلام صراحت لهجه دارد و از دورویی و نفاق و تماس با افراد بد کردار و نااهل جدا جلوگیری نموده و دستور میدهد که با نیکان نیک و با بدان بد باش و با افکار صوفیانه و این شعر عرفی شاعر مخالف است که میگوید:

چنان با نیک و بد خو کن که وقت مردنت عرفی مسلمانت بزمزم شوید و هند و بسوزاند

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۲۱

تمام نشود: تا میتوانید حالت سکوت پیش گیرید مگر برای اظهار حقی که پسندیده می‌دانید. مردم را دوست بدارید تا سینه‌های آنها از کینه شما پاک شود. آنها را از استفاده منافع محروم نسازید، تا از شما شکایت نکنند. از آنها فاصله بگیرید تا دلتان آرامش یابد. زیاد با آنها نشست و برخاست نکنید که موجب خواری شماست. چون کار مشکلی برای شما پدید آید، در برابر آن ثبات و صبر پیشه بگیرید، با گذشت زمان بسازید که اگر زبان راستی و ذلت خواری بماند، بهتر از آنست که در حال خوشی نام انسان بیدی یاد شود.

خود را برای احترام بکسی که نسبت بشما فروتنی میکند آماده سازید. زیرا نزدیکترین خواهشها دوستی و دورترین نسبتها دشمنی

است و وفا پیشه گیرید، نقض عهد مکنید که جمعیت شما را تأمین خواهد کرد.

حسب خود را بواسطه ترک دروغ زنده کنید. که دروغ آفت جوانمردی است تنگی معیشت خود را بر مردم معلوم مسازید که موجب خواری و سرشکستگی شما خواهد شد. از غربت اجتناب ورزید که با ذلت توأم است: زنان نجیبه و اصیل خود را بهر کسی تزویج نکنید، مگر در اصالت و نجابت با شما برابر باشند: همیشه سعی کنید فضیلت و بزرگی کسب نمایید. زیبایی زنان، شما را از توجه بخوبی آنها فریب ندهد، که خوبی زنان بکمال و بشفافت آنها بستگی دارد! «۱»

(۱) خواننده محترم در این باب ضمن شرح حال بعضی از معمرین عرب که در زمان جاهلیت یعنی پیش از ظهور دین مبین اسلام میزیسته‌اند علاوه از سرگذشت جالب و خواندنی آنها، سخنان حکیمانه و پند و اندرز و امثال و حکمی که از آنها نقل شده است، هم میخواند با اینکه در دوران جاهلیت، تعداد باسوادها در تمام عربستان از تعداد انگشتان دست تجاوز نمیکرد، مع الوصف سخنان دانایان عرب که در اینجا از نظر قارئین میگذرد، هنوز هم زنده و آموزنده و نغز و دلکش است.

فرقه بهائی در کتب خود خیلی سعی کرده‌اند کلمات قصار و گفتار آسمانی! از میرزا علی محمد باب و حسین علی مازندرانی بنام (بهاء) و پسرش عباس افندی (عبد البهاء) و نوه عباس، شوقی افندی، نقل کنند و در عصر تسخیر فضا آنها را برخ مردم فهمیده بکشند. ولی شکی نیست که آنها وقتی در این باب نصائح سودمند و سخنان ارجدار شق کاهن و عوف بن کنانه و اکثم بن صیفی و غیره را که هر کدام یک دوره دستور العمل کامل اخلاقی و آئین زندگی است، بخوانند، سپس آن را با سخنان نقطه اولی در «بیان» و جمال مبارک! در «قدس» و «ایقان» و یا گفتار عبد البهاء در «مفاوضات» و «مقاله سیاح» که همه نقل عبارات کتب اسلامی و یا مشایخ صوفیه و اهل عرفان است، ولی با سبکی مبتذل و کلماتی مغلق و نامفهوم مقایسه کنند پیش وجدان سرکوب شده خود شرمسار میشوند و تصدیق خواهند کرد که سطح آن بمراتب از سخنان کاهنان و عقلاهی جاهلیت پائین تر است! با این فرق که آنها هیچ گونه ادعائی هم نداشته‌اند، نه هوس نبوت و نه جرات الوهیت و مراتب بالاتر از آن کرده‌اند! فاعتبروا یا اولی الألباب.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۲۲

در نزد فامیل و قوم خود فروتنی نمائید و بر آنها ستم روا مدارید تا بملکات فاضله نائل گردید. در موضوعی که آنها اتفاق بر آن دارند، مخالفت نکنید، که مخالفت برای مرد مطاع موجب نقص و عیب است. کارهای نیک شما پیش از دیگران باید برای قوم خودتان باشد. ساحت خانه‌های خود را از ساکنین آن متوحش مسازید که موجب سلب برکت و جلوگیری از حقوق آنهاست. سخن چینی را در میان خود ترک نمائید تا در پیشآمدهای ناگوار مدد کار هم باشید و بر دشمن غلبه یابید. از سودپرستی پرهیزید مگر در مواردی که برخورد باشکال ننمائید.

همسایه‌ها را گرمی و مهمان را در پذیرائی بر خود مقدم مدارید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۲۳

با سفیهان شکبیا باشید تا از اندوه و ناراحتی شما کاسته شود و از تفرقه و جدائی دوری کنید که موجب خواری شما خواهد بود. جز در موقع ناچاری خود را بیش از حد توانائی، در مشقت نیاندازید.

زیرا اگر عذر شما پذیرفته بود، مردم شما را سرزنش نخواهند کرد، و اگر نیرومند و قوی باشید، بهتر از این است که موقع اضطرار بکمک دیگران بشتابید. بخشش کنید ولی تفریط ننمائید که بذل و بخشش مانع احتیاج شماست. آنچه می گوئید یکسان باشد، تا نزد خلق عزیز شوید، و شمشیرتان بران باشد.

از اسراف پرهیزید و خود را رسوا مسازید. از مردم پست انتظار کاری نداشته باشید که در آن کوتاهی میورزند و بعمل نمی آورند، نسبت بیکدیگر رشک و حسد نبرید تا باعث هلاکت شما نگردد. از بخل اجتناب کنید که بخل یک نوع بیماری است.

برای خود از فضیلت وجود و ادب و دوستی با اهل فضل و حیا خانه‌ها بنا نمائید و با بذل و سخاوت محبت مردم را جلب کنید. افراد با فضیلت را محترم شمارید و از تجربه اشخاص آزموده سرمشق بگیرید، کوچکی کار نیک شما را از انجام آن باز ندارد، که همان نیز دارای ثواب خواهد بود.

مردم را کوچک نشمارید و ناتوان ندانید که مردی بروشنی دل و زبان گویا بستگی دارد. هر گاه از سانحه‌ای بوحشت افتادید تأمل نمائید و شتاب مکنید. برای نزدیکی بسلاطین نسبت بآنها مهر ورزید که هر که را بخواهند بلند می‌کنند و هر که را نخواهند بزمین می‌زنند. در کارها شجاع باشید تا دیدگان مردم بشما معطوف گردد. از راه وفا فروتنی پیشه گیرید و کاری کنید که بزرگان شما، شما را دوست بدارند. سپس این دو بیت را گفت:

و ما کلّ ذی لبّ بمؤتیک نصحه و لا کلّ موفّ نصحه بلیب

و لکن اذا ما استجمعا عند واحد فحقّ له من طاعة بنصیب یعنی: هر عاقلی ترا پند نمیدهد، و هر پند و اندرز دهی عاقل نیست ولی اگر مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۲۴

هر دو در شخصی جمع شد (یعنی عاقلی ترا نصیحت کرد) سزاوار است که پیروی او را بگردن گیری.

آنچه در لوح اهرام مصر نوشته بود

عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب از احمد بن محمد بن عبد الله بن یزید شعرانی که از فرزندان عمّار یاسر رضی الله عنه است برای من نقل کرد، که ابو القاسم محمد بن قاسم بصری، میگفت: ابو الحسن خمارویه بن احمد بن طولون (۱) در مصر (۲) گنجهایی بدست آورد که پیش از وی نصیب هیچ کس نشده بود. سپس او را ترغیب کردند تا دو هرم از اهرام (۳) ثلاثه مصر را خراب کند، شاید در آن نیز

(۱) احمد بن طولون حکمران معروف مصر و شام بوده که از سال ۲۵۴ هجری تا سنه ۲۷۰ در آن کشور با کمال قدرت حکومت داشته است.

(۲) «مصر» که این کشور بدین نام موسوم است، در اصل اسم نوه حضرت نوح علیه السلام بوده بدین شرح: مصر بن بنصر بن حام بن نوح (ع) وی نخستین کسی است که در آن سرزمین سکونت گزید. بعد از طوفان، مصر، با ۳۰ نفر از برادرانش در آنجا اقامت نمودند.

(الخطط و الآثار مقریزی ج ۱ ص ۳۵)

(۳) اهرام مصر - سه بنای عظیم و بسیار بلند و تاریخی کشور مصر است که پنج هزار سال پیش فراغه مصر برای مدفن خود، ساخته‌اند. این بناها سرا پا از سنگ ساخته شده، و از عجائب هفتگانه دنیا بشمار میرود. بزرگترین آنها ۱۳۸ متر است. اینک توصیف آن را از (جغرافی جهان) بخوانید:

«این کوه‌های آدمی آفریده سنگی که بر فراز جسد پادشاهان دیرین مصری ساخته‌اند، یکی دیگر از شگفتیهای هفتگانه جهان بشمار میرفت، و آنها را بمناسبت شکل مخصوصشان «هرم» نام نهاده‌اند. همه این هرم‌ها را صاحبانشان در دوران زندگی خویش برپا داشته و برای روزهای پس از مرگ آماده کرده بودند. ضمناً هر پادشاه میکوشید که آرامگاه کوه مانند خود را برتر و بزرگتر از آن فرمانروایان پیش خویش، بسازد.

این اهرام سه تا بیش نیستند و به اهرام سه گانه مشهورند. اندازه آنها با هم یکی نیست.

بزرگتر آنها به خنوپس تعلق داشته است. پادشاه مزبور نزدیک سه هزار سال پیش از زادن مسیح میزیسته است. میگویند برای

ساختن این هرم گروهی کارگر بالغ بر صد هزار نفر در طول مدتی نزدیک به ده سال یکسره بکار مشغول بوده‌اند ... آرامگاه خنوپس و دیگر اهرام مصر همه یکپارچه و تو پر از سنگ بنا شده است. فقط جایی کوچک در میان آن، برای نهفتن جسد فرعون و وسائل و افزارهایی که در دوران زندگی بکار میبرده خالی گذارده‌اند.

مصریان قدیم بر آن بودند که مرگ خواب درازی بیش نیست و آن سرانجام روزی پایان می‌رسد. در آن روز که روز حساب و داوری است، همه مردگان و یا خواب رفتگان از خواب برمی‌خیزند و از نو بکارهای خود می‌پردازند. از این رو به هنگام مرگ وسائل و نیازمندی‌های آنان را در کنارشان می‌گذارند، تا وقتی که از خواب گران بهوش آمدند، وسائل زندگی و کارشان پهلوشان باشد. بدین گونه وقتی که خنوپس را پس از مرگ در میان هرم بزرگ جای دادند وسائل کارش را نیز در کنارش نهادند و مدخل آن را با سنگهای جزم و جفت محکم و استوار کور کردند و آثار و نشانه‌ها و درزها را از میان بردند تا هیچ کس نتواند بر جسد وی دست یابد.

ولی با این همه بعد ما کسی جای این دریچه و راهروئی را که بگور وی منتهی میشد، یافت. تن مومیائی شده او و همه لوازم و افزارهایی را که برای دنیای دیگر نزد او گذاشته بودند، ربود.

(جغرافی جهان صفحه ۵۰۹)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۲۵

گنجی بیابد! ولی اطرافیان و مشاورین و افراد مورد اعتماد وی او را از خراب کردن اهرام بر حذر داشتند و خاطر نشان ساختند که هر کس متعرض اهرام شده، عمرش کوتاه گشته است.

او بنصیحت آنها اعتنا نکرد و دستور داد هزار کارگر دیوار اهرام را بکنند تا درب آن پیدا شود، پس از یک سال کار، خسته و عاجز شدند موقعی که از تعقیب منظور مایوس گشتند و میخواستند دست بردارند، راهی پیدا کردند که مانند نقب بود. راه را گرفته پیش رفتند تا بآخر آن رسیدند. در آنجا سنگ مرمری دیدند و دانستند که درب اهرام است. سپس چندان سعی کردند تا در را از جا کنده بیرون آوردند، دیدند با خط یونانی چیزی بر آن نوشته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۲۶

حکما و علماء مصر را جمع کردند تا آن را بخوانند ولی کسی نتوانست آن را بخواند. در میان آنها شخصی بنام ابو عبد الله مدنی بود که یکی از حفاظ دنیا و علمای روزگار بشمار میرفت. وی به ابو الحسن خمارویه گفت: اسقفی را در حبشه می‌شناسم که سیصد و شصت سال دارد، و او قادر است این خط را بخواند او میخواست این زبان را بمن بیاموزد، ولی چون بعلم عرب رغبت داشتم، آن را فرا نگرفتم و آن اسقف هنوز زنده است.

ابو الحسن خمارویه نامه‌ای پادشاه حبشه نوشت که اسقف مزبور را نزد وی بفرستد ولی پادشاه حبشه جواب داد که این مرد پیر گشته و زمانه او را فرسوده نموده فقط هوای شهر ماست که تا کنون او را زنده نگاه داشته است. بیم آنست که اگر بهوا و اقلیم دیگر نقل مکان کند و حرکت نماید و رنج و مشقت سفر بکشد، تلف گردد در صورتی که بقاء او موجب شرف و افتخار ماست. اگر چیزی دارید که می‌خواهید او بخواند و یا تفسیر کند و یا می‌خواهید چیزی از وی بپرسید: آن را بنویسید و بفرستید تا خواننده و مقصود شما تأمین گردد.

خمارویه دستور داد سنگ مرمر را در کشتی کوچکی نهاده از «صعید اعلی» «۱» به «اسوان» حمل کردند و با شتاب از اسوان بحبشه آوردند چون سنگ را نزد اسقف رساندند، نوشته را خواند و بزبان حبشی معنی کرد. سپس از حبشی عبری ترجمه گردید. معلوم شد نوشته است من ریان بن دومغ هستم ابو عبد الله مدنی که همراه

(۱) صعید مصر، بلوک وسیعی بوده که چند شهر بزرگ داشته است. مانند شهر اسوان که نخستین شهر صعید از ناحیه جنوب است. و شهرهای دیگر: قوص، قفط، اخمیم، بهنساء بوده است. صعید سه بخش بوده: صعید اعلی (بالا) و آن عبارت بوده از اسوان تا نزدیک اخمیم، و صعید اوسط (میانه) از اخمیم تا بهنساء، و صعید ادنی (پائین) از بهنسا تا نزدیک فسطاط امتداد داشته است. یکی از نویسندگان نامی مصر نوشته است: «صعید»- دارای ۹۵۷ قریه بوده. و در جنوب فسطاط و در پناه کوه قرار داشته است که رود نیل از میان آن میگذشته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۲۷

سنگ بحبشه رفته بود از اسقف پرسید: ریان بن دومغ کی بوده؟ گفت: او پدر عزیز مصر است که حضرت یوسف در خانه او و همسرش زلیخا بوده است.

عزیز هفتصد سال و پدرش «ریان» هزار و هفتصد سال و پدر ریان «دومغ» سه هزار سال در جهان زیستند. روی آن سنگ نوشته بود: من ریان بن دومغ هستم برای اطلاع از منبع رود نیل از وطن خویش بیرون آمدم. چه که جریان آن را میدیدم و میخواستم ابتدا و منبع آن را هم بدانم. بهمین منظور همراه هشت هزار نفر از مردم کشور هشتاد سال به جستجو پرداختیم، تا آنکه بظلمات و دریای اطلس رسیدیم و دیدم رود نیل دریای اطلس را قطع میکند و در آن عبور مینماید و منفذ هم ندارد همراهان من بجز چهار هزار نفر همه مردند من از زوال سلطنت خود ترسیدم و مراجعت نمودم و «اهرام» و «برابی» (۱) و این دو هرم را بنا کردم، و تمام گنجها و اندوخته‌های خود را در آن پنهان نمودم و در این خصوص این اشعار را گفته‌ام: «۲» من بعضی چیزها را که بوقوع خواهد پیوست میدانم، علم غیب ندارم. زیرا تنها خداوند عالم بغیب است هر چه را خواستم محکم و متقن گردد، آن را محکم ساختم با این وصف خداوند قوی تر و صنع او محکم تر است.

خواستم سرچشمه رود نیل را پیدا کنم، ولی از کشف آن عاجز گشتم، چه که آدمی با عجز و زبونی توأم است. مدت هشتاد سال «۳» جاهای دیدنی را همراه خردمندان و لشکر بسیار پیمودم. تا آنجا که سرزمین جن و انس را زیر پا نهادم

(۱) برای- این کلمه یک لفظ قبلی است که جمع «بربا» بوده است. برای چند قصر باستانی پادشاهان مصر است که در چند موضع صعید مصر ساخته شده بود، و در آن اشکال مختلفی از هر حیوانی وجود داشته است (مراصد) بطوری که مقریزی در (الخطط و الآثار) ج ۱- ص ۵۳ مینویسد برای سه بنا بوده است.

باین شرح: اول- «بربا» سموند که در سال ۳۵۰ هجری ویران شد. دوم- «بربا» اخمیم که صورتهای عجیب و اشکال پادشاهان قدیم مصر در آن بوده و ذوالنون اخمیمی اکثر آن را محو کرد.

سوم- «بربا» دندره بوده که دارای ۱۸۰ روزن و هر روز آفتاب از یک روزن وارد روزن دیگر و چون بآخر میرسیده است، مجددا وارد روزن نخست شده و گردش خود را از سر میگرفته است!

(۲) چون اشعار عربی ترجمه از زبان یونانی است. ما نیز فقط ترجمه فارسی آن را آوردیم.

(۳) ممکن است هشت سال بوده و بهشتاد اشتباه شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۲۸

و گردابهای دریای ظلمانی مرا از کار باز داشت. آن وقت یقین کردم که قبل و بعد از من هیچ مرد با هیتی از آنجا نگذشته و نخواهد گذشت. سپس بکشور خود باز گشتم و مجلس آراستم و بعیش و نوش نشستم. چه که روزگار گاهی با سختی و زمانی با نعمت توأم است.

من صاحب همه اهرام مصر هستم و بانی «برابی» آنجا میباشم. آثار دست و قدرت و حکمت خود را برای اینکه نپوسد و منهدم

نگردد، در آنجا جای دادم.

در اهرام گنجهای زیاد و عجائب بسیار هست، زمانه گاهی انسان را کامروا میگرداند و زمانی مورد هجوم خود قرار میدهد. روزی فرا می‌رسد که ولی پروردگار من قفلها از این اسرار بگشاید و عجائب کار و صنعت مرا آشکار سازد! او کسی است که در آخر الزمان و در اطراف خانه خدا ظاهر می‌شود. و کارش بالا می‌گیرد و نامش مشهور میگردد. گروه انبوهی از مردم هنگام ظهورش کشته خواهند شد و جمعی اطاعت مینمایند. این «برابی» هم مسخر وی می‌شود، و سپس منهدم میگردد. گنجهای من همه پیدا شود، جز اینکه میدانم همه صرف جهاد خواهد شد. گفتار خود را در تخته سنگها نوشتم، ولی بزودی آنها فانی خواهند شد، خود من نیز بعد از آن از بین میروم و معدوم میگردم.

چون ابو الحسن خمارویه از مضمون لوح اطلاع حاصل کرد گفت: جز قائم آل محمد کسی بر اسرار اهرام دست نخواهد یافت، سپس سنگ را برگردانیده در جای خود نصب کردند و در هرم را بستند. یک سال بعد از این ماجرا طاهر، خادم ابو الحسن خمارویه را در رختخواب و حالت مستی بقتل رسانید. آنگاه مردم از این ماجرا مطلع گردیدند. (شیخ صدوق میفرماید) آنچه در باره داستان رود نیل و اهرام مصر گفتیم از هر چه در این زمینه گفته می‌شود صحیحتر است.

ضبیره بن سعید بن سعد بن سهم قرشی صد و هشتاد سال عمر کرد. وی اسلام را درک نمود و بمرگ ناگهانی بدرود حیات گفت، و اسلام نیاورد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۲۹.

داستان لبید بن ربیع

لبید بن ربیع جعفری صد و چهل سال عمر نمود. او نیز اسلام را درک کرد و مسلمان شد. چون بسن هفتاد سالگی رسید این شعر بگفت:

کأنتی وقد جاوزت سبعین حجّة خلعت بها عن منكبّی ردائیا یعنی: سنّ من از هفتاد گذشت. از این رو رداء را از دوش بر گرفتم (رسم معمول آن روزگار بوده) و چون سنّش بهفتاد و هفت سالگی رسید گفت:

بات تشکی الی النفس مجهشّو قد حملتک سبعا بعد سبعین

فان تزدی ثلثا تبلغی املای فی الثلث وفاء للثمانین یعنی: اعضاء و جوارح با حالتی افسرده از من شکایت دارند. میگویند هفتاد و هفت سال تو را کشیدیم. اگر سه سال دیگر بآن افزوده گردد که هشتاد و هفت سال تمام شود آنگاه بآرزوی خود خواهی رسید. هنگامی که بنود سالگی رسید گفت:

کأنتی وقد جاوزت تسعین حجّة خلعت بها عنّی عذار لثامی

رمتنی بنات الدّهر من حیث لا اری فکیف بمن یرمی و لیس برامی

فلو ائتنی آدمی بنبل رأیتهاو لکنّنی آدمی بغیر سهام یعنی: من اکنون از نود سال گذشته‌ام. ازین رو نقاب از چهره (طبق رسوم آن عهد) برمیدارم.

دختران روزگار از جایی که من نمی‌بینم تیر عشق خود را بسوی من رها کردند بیچاره کسی که تیر بسوی او بیاندازند و تیرانداز را نبیند! اگر تیری بسوی من رها میشد آن را میدیدم ولی تیری که بسوی من رها میکنند تیر کمان نیست! موقعی که بصد و ده سالگی رسید گفت:

و لیس فی مائة قد عاشها رجل و فی تکامل عشر بعدها عمر یعنی: صد سالی که مردی عمر نمود و ده سال بعد از آن، عمری نیست! چون صد و بیست ساله شد گفت:

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۳۰ قد عشت دهرا قبل حجری واحس لو كان في النفس اللجوج خلود روزگاری پیش از دویدن «واحس» من زندگی کردم. کاش این نفس لجباز همیشه در دنیا میبود (مقصود اینست که صد و بیست سال عمر من کمتر از دویدن «واحس» (اسب قیس بن زهره است) و چون بصد و چهل سالگی رسید گفت:

و لقد سئمت من الحيوة و طولها و سؤال هذا الناس كيف ليبد!

غلب الرجال فكان غير مغلب دهر طويل دائم ممدود

یوم اذا يأتي علي و ليله و كلاهما بعد المضي يعود یعنی: از زندگی و درازی آن خسته شدم، مخصوصا از اینکه مردم میپرسند لیبد حالت چطور است؟ زمانه بر مردم چیره می‌شود، ولی چیزی بر روزگار دائم طولانی چیره نمیگردد. زمانه روز و شبی است که بر من میگذرند و هر دو بعد از رفتن من دوباره باز میگردند.

چون هنگام وفاتش رسید بفرزندش گفت: ای فرزند پدرت نمرد، بلکه فانی گشت. چون قبض روح شوم، مرا رو بقبله بگذار و با پیراهنم بپوشان و مرگ مرا اعلام مکن تا کسی بر من شیون نکند و گریه ننماید. آنگاه ظرف بزرگی که در آن طعام مینهادم و با آن مردم را ضیافت مینمودم بردار و پر از طعام کن و بمسجد ببر. وقتی امام جماعت سلام گفت، ظرف طعام را نزد مؤمنین بگذار تا همه بخورند و بعد از اتمام غذا بآنها بگو:

برادر شما لیبد وفات یافته، بر جنازه او حاضر گردید. سپس این اشعار بگفت:

و اذا دفنت اباك فاجعل فوقه خشبا و طينا

و صفائحا حما و راسيها تشدد و الغصونا

لیقین صرّ الوجه سفاسف التراب و لن یقینا یعنی: وقتی که پدرت را دفن کردی، چوب و خاک و سنگ سخت بر روی آن قرار ده، و قبر او را محکم نگاهدار، تا اطراف آن محفوظ بماند و خاک تیره از حرارت صورت وی مانع شود، هر چند مشکل است بتواند مانع گردد! داستان وصیت لیبد را بطریق دیگر هم آورده‌اند میگویند: عادت وی این بود

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۳۱

که چون باد شمال میوزید گوسفندان ذبح میکرد و طبخ مینمود و در «جفنه» همان ظرف بزرگی که در صدر داستان گفته شد، ریخته و برای مردم میفرستاد.

زمانی که ولید بن عقبه بن ابی معیط والی کوفه شد، برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله گفت: مردم! داستان لیبد بن ربیع جعفری و شرافت و مردانگی و عادت وی را که هر وقت باد شمال میوزید گوسفندانی طبخ میکند، میدانید. پس او را در این مردانگی یاری نمائید. سپس از منبر بزر آمد و پنج گوسفند و ابیاتی چند برای لیبد فرستاد. اشعار این بود:

اری الجزار یشحد شفرتیه اذا هبت ریح ابی عقیل

طویل الباع ابلج جعفری کریم الجد کالسیف الصقیل

و فی ابن الجعفری بما لیدیه علی الغلات و المال القلیل یعنی: می‌بینم قصاب کارد خود را برای ذبح گوسفندان تیز میکند، در وقتی که باد شمال ابو عقیل میوزد (مقصود لیبد است) لیبد جعفری مردی سخی الطبع و دست و دل- باز و در کرم و بذل و بخشش بی‌آلایش همچون شمشیر صیقل زده است لیبد آنچه غله و مال اندک دارد، بارباب احتیاج بذل کرد.

گویند: گوسفندانی که برای لیبد بردند بیست رأس بوده وقتی آنها را بوی تسلیم نمودند گفت: خداوند بامیر پاداش خیر دهد، او میدانند که من شعر نمیگویم. سپس دخترش را صدا زد و گفت: اشعار امیر را پاسخ ده! دختر هم گفت:

اذا هبت ریح ابی عقیل دعونا عند هبتها الولید

طویل الباع ابلج عبشمتیاعان علی مروّته لیبید
بأمثال الهضاب کأنّ رکباعلیها من بنی هام قعود
ابا وهب جزاک الله خیرانحرناها و اطعمنا الثرید

فعد انّ الکریم له معادو عهدی یا ابن اروی ان تعود حاصل معنی اینکه: وقتی باد شمال ابی عقیل وزید، ولید را که مردی جواد و نظر بلند و گشاده‌روست می‌خوانیم، ولید با مردانگی چند رأس گوسفند فربه و

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۳۲

بزرگ به «لیبید» کمک کرد، خدا ترا خیر دهد. ما آن گوسفندان را ذبح کردیم و آن را تلیت کرده بمردم خوراندیم، ای ولید این گونه عطایا را مکرر کن که مردم کریم را عطای مکرر میباید و من هم انتظار عطای مجدد تو را دارم! چون دختر این اشعار بساخت، لیبید گفت: آفرین بر تو ای دخترک من! شعر را نیکو گفתי ولی تقاضای عطا مکرر را بی‌جا کردی! دختر گفت: تقاضای عطا از پادشاهان شرم ندارد! لیبید گفت: در این خصوص خود بهتر میدانی.

ذو الاصبغ عدوانی حرثان بن محرث سیصد سال در جهان زیست.

جعفر بن قرط سیصد سال عمر کرد، و اسلام را نیز درک نمود.

عامر بن ظرب عدوانی سیصد سال در جهان ماند.

محضن بن عثمان بن ظالم دویست و پنجاه سال زندگی کرد. اشعار زیر از او است:

الا یا سلم ائی لست منکم و لکن امرء قومی شعوب

دعانی الداعیان فقلت هبافقالا: کلّ من یدعی یجیب

الا یا سلمی اعیانی قیامی و اعیتنی المکاسب و الزکوب

فصرت ردیئته فی البیت کلاتأذی بی الأبعاد و القریب

کذاک الدهر و الایام حزن لها فی کلّ سائمه نصیب (یعنی، ای اولاد سلم! من از شما نیستم. بلکه مردی هستم که قومش از هم-

پاشیده است، مرا خواندند که استفاده‌ای برم. گفتم: من حاضریم. گفتند: آری هر کس دعوت می‌شود، اجابت میکند. ای اولاد سلم!

ایستادن مرا ناتوان و خسته میکند و کسب معیشت و سواری بستوهم آورده. پس رفتم و در گوشه خانه افتادم. دور و نزدیک از حال

من در زحمت هستند. آری زمانه و روزگار حزن آور است، و در هر پیشامدی، ارباب لذت را بی‌نصیب نمیگرداند).

عاد بن شداد یربوعی صد و پنجاه سال در جهان زیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۳۳

داستان اکثم بن صیفی

اشاره

اکثم بن صیفی دانای عرب سیصد سال و بعضی گفته‌اند یک صد و نود سال عمر کرد و اسلام را درک نمود. راجع بمسلمان شدن او نظر مورّخین مختلف است. اکثر علماء معتقدند که وی اسلام نیاورد. این اشعار از اوست:

و ان امرء قد عاش تسعین حجّه‌الی مائه لم یسأم العیش جاهل

مضت مأتان غیر ستّ و أربع و ذلک من عدّ اللیالی قلائل یعنی: اگر مردی تا صد و نود سال عمر کرد و از زندگی خسته نشد، نادان

است. صد و نود سال از عمر من گذشت ولی اگر شبها را بشماریم خواهیم دید که این مدت اندک است «۱» شیخ صدوق: محمد

بن سلمه گفت: اکتب بن صیفی خواست بحضور پیغمبر آمده اسلام بیاورد ولی پسرش او را در حال تشنگی بقتل رسانید. شنیده‌ام که این آیه در باره او نازل گردید: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ «۲» یعنی: کسی که از خانه‌اش بیرون آید و بجانب خدا و پیغمبر او رهسپار گردد و سپس جان دهد پاداش وی بر خداست. عرب هیچ کس را در حکمت و عقل بر اکتب بن صیفی مقدم نمیداشت. «۳»

(۱) شاید کسانی که عمر اکتب را صد و نود سال دانسته‌اند نظر باین شعر داشته‌اند، در صورتی که ممکن است او مدتها بعد از گفتن این ابیات زیسته باشد، چنان که نظیرش را پیشتر خواندیم. بعلاوه تفاوت سیصد سال و صد و نود سال، دلیل روشنی برای اثبات این معنی است.

(۲) سوره نساء آیه ۱۰۱

(۳) احنف بن قیس یکی از بزرگان بصره و از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، و بگفته ابن اثیر در «اسد الغابه» یکی از حکمای عصر و عقلائی روزگار بشمار میرفته. احنف در سخنوری و حلم و بردباری و شهامت مشهور بود. نقل میکنند که از وی پرسیدند: این حکمتها و حلم و بردباری را از چه کسی آموختی؟ گفت: از (قیس بن عاصم منقری) فرا گرفتم که در حلم و مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۳۴

گویند چون وی از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطلع گشت فرزندش را با لشکری بسوی حضرت فرستاد و گفت: ای فرزند! من با سخنانی چند تو را پند دهم. پس از من بنویس و از هنگامی که میروی تا گاهی کک بر میگردی در نظر داشته باش! نخست اینکه احترام ماه رجب را از دست مده «۱» و در آن دست بجنگ مزن زیرا احترام ماه در حقیقت احترام بمردمی است که در آن ماه زندگی میکنند.

در میان هر قوم بر مردم سربلند آنها فرود آی، و با بزرگان آنان عهد و پیمان به بند.

با افراد پست و فرومایه آنها آمیزش مکن، زیرا او خود را خوار کرده و اگر خویشان را عزیز میداشت قوم او نیز او را عزیز میداشتند. من این مرد (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) را میشناسم. نسب او را میدانم. از خاندان قریش و عرب اصیل است. این مرد از دو حال بیرون نیست: یا میخواهد بر مردم سلطنت کند که در این صورت میباید تو او را محترم و بزرگ شماری و مقابل او بایستی و جز با اجازه یا اشاره وی ننشینی، چه اگر پادشاه باشد، این کار تو برای دفع شر و جلب نفع خودت لازم و ضروری است. و اگر او پیغمبر باشد، باز احترام و بزرگداشت وی بر تو حتمی است. چه خداوند دوست نمی‌دارد کسی نسبت به آنها عمل زشت مرتکب شود. پیغمبر کاری نمیکند که موجب پشیمانی باشد. بلکه افراد نیک و برگزیده را بسوی خود راه میدهد. خطا و اشتباه نمیکند، تا مورد سرزنش قرار گیرد. کار او با فکر و صلاحدید

(۱) در ایام جاهلیت چهار ماه رجب، محرم، ذی القعدة و ذی الحجه محترم و جنگ در آنها حرام بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۳۵

خودش انجام می‌پذیرد. پس اگر او پیغمبر بود خواهی دید تمام کارهایش بر اساس صلاح مردم و آنچه میگوید همه راست و شخصا مردی متواضع است، و در پیشگاه خدا خود را بسیار کوچک و حقیر می‌شمارد، پس تو نیز در نزد وی فروتن باش، و جز آنچه گفتم کاری مکن، چه که فرستاده اگر از پیش خود عملی انجام دهد بحساب فرستنده گذاشته می‌شود. هنگامی که این مرد (پیغمبر) میخواهد تو را بجانب من برگرداند، هر چه بتو گفت، از حفظ کن. زیرا اگر فراموش کنی ناچار از آنم که دیگری را نزد او بفرستم. سپس نامه‌ای بدین شرح به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت: بنام خدا نامه‌ای از بنده‌ای بنده دیگر.

اما بعد آنچه بتو ابلاغ شده بما هم رسیده است. خبری از شما بما رسیده که از حقیقت آن بی‌خبریم. اگر چیزی دیده‌ای بما نشان ده و اگر چیزی میدانی باطلاع ما نیز برسان و در گنجینه علم خود ما را هم شریک گردان. و السلام.

پیغمبر صلی الله علیه و آله هم چنان که نقل کرده‌اند پاسخ او را بدین گونه نوشت: این نامه‌ایست از محمد پیغمبر خدا به اکثم بن صیفی. من ستایش خدا را بتو القا میکنم خداوند بمن فرمان داده که بگویم: جز خدای یگانه خدائی نیست. هم خود بگویم و هم مردم را بگفتن آن وادارم. مردم همه بندگان خدایند، و هر کاری بسته بنظر اوست. آنها را می‌آفریند و میمیراند، و در روی زمین پراکنده میسازد، و بازگشت همه بسوی اوست. شما را بآداب پیغمبران تربیت می‌نمایم و عنقریب از شما امر عظیمی پرسند و خبر آن را از این پس خواهی دانست.

چون نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله به اکثم رسید، بفرزندش گفت: ای فرزند! این مرد را چگونه دیدی؟ گفت: دیدم اخلاق ستوده بمردم تعلیم میداد و از اوصاف نکوهیده نهی می‌کرد. پس اکثم قبیله بنی تمیم را نزد خود گرد آورد و گفت: ای بنی تمیم! آدم سفیه نزد من نیاورید، چه هر کسی چیزی از سفیه بشنود دچار شک و تردید میگردد. هر کسی برای خود رأی و عقیده‌ای دارد. ولی آدم سفیه رأیش سست است

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۳۶

هر چند بدنش نیرومند باشد. آدمی که از نعمت عقل محروم است، ارزش ندارد.

ای بنی تمیم! من خیلی پیر شده‌ام و ضعف پیری مرا بستوه آورده اگر کار خوبی از من دیده‌اید از آن پیروی کنید و اگر عمل زشتی مشاهده کرده‌اید، بمن بگوئید تا خود را اصلاح کنم. ای بنی تمیم! پسر من این مرد را که مدعی پیغمبری است دیده است که مردم را بمکارم اخلاق دستور میدهد، و از صفات ناپسند منع می‌کند، و آنها را بپرستش خداوند یگانه می‌خواند، و از بت پرستی و قسم خوردن بآتش، بر حذر میدارد. پسر من میگوید: این مرد (پیغمبر) عقیده دارد که او فرستاده خداست و پیش از او پیغمبرانی بوده و کتابهایی داشته‌اند. من او را پیغمبری میدانم که مردم را بپرستش خدای یکتا دعوت میکند سزاوارترین مردم برای یاری کردن او و کمک بوی شما هستید. اگر دعوت وی حق باشد آن را بپذیرید که نافع بحال شماست، و چنانچه باطل بود شما از هر کس در پوشاندن عیب و نقص آن سزاوارتر می‌باشید. اسقف نجران اوصاف حمیده او را توصیف میکرد و پیش از وی «سفیان بن مجاشع» نیز از وی اطلاع میداد و بهمین جهت او نام فرزند خود را محمد گذارده بود!

خردمندان شما میدانند که فضیلت در چیزی است که این مرد مردم را بآن میخواند و بعمل کردن به آن مأمور می‌سازد، پس در فرمانبرداری وی پیشقدم شوید و از او پیروی نمائید که در میان عرب باعث شرافت و بزرگواری شما خواهد بود.

پیش از آنکه شما را با اجبار نزد وی ببرند، با میل و رغبت باو بگروید! چه می‌دانم که کار این پیغمبر سخت بالا میگردد. جای بلندی نخواهد ماند که وی به آن نرسد و مقامی نیمانند جز اینکه بدان نائل گردد. آنچه وی مردم را بپذیرش آن می‌خواند، اگر دین الهی نباشد قهرا دستور العمل مفید اخلاقی است (که بهر صورت لازم است از آن بهره‌مند شوید).

ای بنی تمیم! در این خصوص از من پیروی کنید و آنچه گفتم بکار بندید.

میخواهم افتخاری پیدا کنید که هیچ گاه از شما سلب نگردد.

امروز جمعیت شما از همه عرب بیشتر و مرز و بوم شما از آنها وسیعتر است. من

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۳۷

آینده این مرد (پیغمبر) را چنان می‌بینم که هر کس از وی پیروی کند عزیز و هر کس سرپیچی نماید ذلیل خواهد شد. با عزتی که دارید از وی پیروی کنید تا بر عزت شما افزوده گردد و در این فخر همانند نداشته باشید. چه آنها که پیشی گیرند چیزی برای طبقه بعدی نمیگذارند. آن کس که بدین محمد بگردد با افتخار خواهد زیست و آیندگان از او سرمشق گیرند. پس در این باره هر چه

زودتر تصمیم بگیرید که عزم و تصمیم نشان نیرومندی شما، و وسوسه علامت عجز شماست.

در این موقع مالک بن نویره گفت: ای بنی تمیم پیر مرد شما خرف شده، اکثم در جواب گفت: وای بر افرادی که با بی‌غمی مواجه گردند. افسوس که میبینم در برابر این همه پند و اندرز سکوت اختیار کرده‌اید، در صورتی که آفت موعظه دوری کردن از آنست. وای بر تو ای مالک تو مالک نیستی بلکه هالک میباشی. هنگامی که حق پدیدار گشت آن کس که آن را اجرا کند نیز آشکار میگردد، و غافلان از خواب غفلت بیدار میشوند. بهوش باش که از آنان نباشی! اکنون آنچه بود بشما گفتم ولی میدانم که پیشقدم نمیشوید. شترم را نزدیک آورید تا سوار گشته از اینجا کوچ کنم.

پس شتر خود را خواست و سوار شد، فرزندان و برادرزادگانش نیز با وی سوار گردیدند. آنگاه گفت: آوخ بروزگار شما! که من مسلمان شوم و شما خود را محروم سازید! مردم قبیله «طی» یا قبیله دیگر که دایه‌های اکثم بودند، بوی نوشتند: اگر حادثه برای ما پدید آمد چگونه عمل کنیم؟ اکثم در جواب نوشت. شما را به پرهیزگاری از خداوند و صله رحم، سفارش میکنم. پرهیزکاری و صله رحم درختی است که ریشه آن ثابت و شاخه و برگش همیشه سبز است.

و هم شما را از نافرمانی خدا و قطع پیوند با ارحام و بستگان بر حذر میدارم چه این نیز درختی است که ریشه‌اش پوسیده و شاخ و برگش خشکیده است! از ازدواج

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۳۸

با زنان بی‌شعور اجتناب ورزید، چه آنکه مؤانست با آنها پلید و اولادشان ضایع خواهد بود. شتران خود را عزیز دارید که شتر برای عرب مانند دژهای محکم است و آنها را نطفه نسازید که شتر مهر زنان فهمیده و خونهای شما و شیر آن تحفه کبیر و غذای صغیر میباشد. و اگر آنها را با آسیا کردن وادارید، اطاعت میکنند. کسی که قدر خود را شناخت هرگز بهلاکت نمیافتد.

آنچه آدمی را معدوم میسازد، نداشتن عقل است. شخص نیکو کار مال خود را از میان نمیرد، و چه بسا که یک مرد خیر اندیش از صد مرد بی‌خیر بهتر باشد، و چه بسا که یک طایفه نزد من از دو طائفه محبوب‌تر باشند. کسی که از زمانه گله‌مند و ناراضی است، نارضایتی او پیوسته باشد. و آن کس که بآنچه قسمت شده، خشنود گردد، براحتی زندگی کند.

هواپرستی آفت رأی و تدبیر است، عادت شخص بسته بکسب ادب است. انسان محتاجی که نزد مردم محبوب باشد بهتر از ثروتمندی است که مورد خشم عمومی واقع شود.

معیشت دنیوی بدو گونه است: آنچه به نفع تو است باندازه بهره‌ایست که بتو میرسد هر چند در طلب آن کوتاهی کنی، و آنچه بضرر تو است، با تمام قوا هم نمیتوانی از آن جلوگیری نمائی. گمان بد بردن بمردم شرافت آدمی را از بین میبرد. حسد دردی است که دوا ندارد. سرزنش مردم سرزنش در پی خواهد داشت.

هر کس نسبت بقومی نیکوئی کند، نیکوئی بیند. سفاهت پشیمانی باز آرد، ستون عقل، بردباری است. صبر و استقامت، کارها را بسامان آورد. بهترین کارها پایان عفو است. دوستی ثابت در گرو نیکو داشتن عهد و پیمان است. هر کس چند روزی یک بار بدیدن دوستش برود، دوستی آنها افزایش مییابد.

وصیت حکیمانه اکثم بن صیفی بفرزندان خود

اکثم بن صیفی در هنگام مرگ فرزندان خود را جمع کرد و آنها را بدین گونه وصیت نمود «۱»: فرزندان من! روزگاری دراز بر من گذشت. میخواهم پیش از

(۱) بعضی از مضامین وصیت اکثم بفرزندانش در نصائح وی بقوم نیز بود، ولی چون دارای نکات دیگری بود، همه آن را ترجمه

نمودیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۳۹

مرگ توشه‌ای برای شما بگذارم. بشما سفارشی میکنم که: از خدا بترسید و پرهیزگاری و صله رحم پیشه سازید. نیکو کار باشید که موجب ازدیاد افراد شماست. و درختی است که ریشه و شاخه آن از میان نمیرود. شما را از نافرمانی خداوند و قطع پیوند با ارحام بر حذر میدارم. زیرا ریشه این درخت سست و شاخه و برگش خشک است. زبان‌های خود را حفظ کنید، چه که جای کشته شدن آدمی میان دهان اوست. گفتن حق برای من دوستی باقی نگذارد. باین شتران بنگرید (که چه وجود نافع است) آنها را عزیز شمارید که مهر زنان فهمیده و نجیب و خونبهای شما در آنست.

از وصلت با زنان بیشعور پرهیزید، که وصلت با آنها پلیدی است و اگر فرزندی بیاورند، ضایع خواهد بود. میانه روی در سفر مرکوب را سالم نگاه میدارد اگر کسی بر آنچه از دست میدهد افسوس نخورد بدنش سالم میماند. هر کس نسبت بوضعی که دارد قناعت کند همیشه خوشنود خواهد بود. اقدام در کارها باید قبل از حصول پشیمانی باشد. بودن در آغاز هر کاری نزد من پسندیده‌تر از اینست که در آخر متوجه بآن گردم. کسی که قدر خود را شناخت هلاک نمیشود. ناتوانی بهنگام گرفتاری برای شخص گرفتار آفت است.

آن کس که تو را پند میدهد اگر خود بدان عمل نماید هرگز بهلاکت نیافتد.

وای بر عالمی که از ترس جاهلی ایمن باشد. از بین رفتن علائم راه‌ها باعث وحشت آدمی است، زیرا که چون قصد عزیمت کند مطلب بر وی مشتبه گردد، و موقعی که گذشت زیرکان و سفیهان او را میشناسند. نشاط زیاد در حال توانگری، حماقت است. کسب ملکات فاضله موجب قرب بحق است. نسبت به چیز جزئی خشمگین نشوید که بیشتر بر خشم شما می‌افزاید. چیزی که از شما سؤال نمیکند پاسخ نگوئید. از چیزی که خنده‌آور نیست نخندید. در جهان با هم آمیزش کنید، و نسبت به یک دیگر دشمنی نوزید. همیشه حسد در نزدیکیان است. زیرا کسانی که

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۴۰

در یک جا اجتماع میکنند. چیزی نمیگذرد که پایه دوستی‌شان بهم می‌خورد و از هم جدا میگردند. اعتماد بر خویشی منماید که باعث جدائی شما خواهد شد. خویش کسی است که دلش بتو نزدیک باشد.

اموال خود را بنگرید و آن را اصلاح کنید، که اصلاح آن بسته باصلاح شماست.

هیچ کس بر مال برادرش چنان اعتماد نمینماید که رفع احتیاج خود را در آن ببیند هر کس چنین کند مثل اینست که آب را در مشت خود نگهدارد. کسی که استغناء طبع دارد نزد کسانی بزرگ است. اسبان را نیکو بدارید. چرخ‌ریسی شعار خوبی برای زنان است.

چاره آدم ناامید فقط صبر و شکیبائی است.

فروه بن ثعلبه بن نفايه سلولى،

یک صد و سی سال در عهد جاهلیت زیست، سپس اسلام را درک نمود و مسلمان شد.

مصاد بن جناب بن مراره

از اولاد عمرو بن یربوع بن حنظله بن زید بن منات صد و چهل سال عمر نمود.

قس بن ساعده

ششصد سال عمر کرد. اشعار زیر از اوست:

هل الغيث يعطى الأمن عند نزوله بحال مسيء في الأمور و محسن؟

و من قد تولّى و هو قد فات ذاهبافهل ينفعنى «ليتنى» و «لو أنّى» يعنى: آیا اثر نافع باران هنگام فرود آمدنش، نسبت بمردم بدکردار و نیکو کار یکسان است؟ کسی که مرگش فرا رسد دیگر از میان رفته است، آیا گفتن: «ای کاش من نمی مردم» سودی بحال من دارد؟ (یعنی همان طور که باران برای بدکاران مفید نیست همین طور تمنای نمردن هم سودی بحال من ندارد) چنان که لبید گفته است:

و اخلف قسًا ليتنى و لو أنّى و أعيأ على لقمان حكم التدبّر يعنى: قس بن ساعده جمله «کاش من نمی مردم» را بعد از خود باقی گذارد و مرگ تدبیر و حکمت لقمان را در مانده کرد.

حرف بن کعب مدحجی

صد و شصت سال در جهان زیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۴۱

نظر شیخ صدوق

شیخ صدوق پس از نقل مطالب گذشته میفرماید: این اخبار را که من در باره معمرین ذکر نمودم مخالفین ما (اهل سنت) از طریق محمد بن سائب کلبی و محمد بن اسحاق بن بشار و عوانه بن الحکم و عیسی بن یزید بن رثاب و هیشم بن عدی طائی، نقل کرده‌اند، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: آنچه در مردم پیشین بوده طابق النعل بالنعل در این امت نیز هست. این گونه عمرهای طولانی و غیبت‌هایی که برای پیغمبران در قرون گذشته واقع شده، از نظر تاریخی ثابت و صحیح است. بنا بر این منکرین چه راهی برای انکار وجود قائم آل محمد و غیبت و طول عمر آن حضرت، با آن همه اخباری که از پیغمبر و ائمه در باره او رسیده، دارند؟ ما این اخبار را با اسنادش در این کتاب ذکر کردیم.

علی بن احمد دقاق با اسناد خود برای من از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نمود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

كل ما كان في الأمم السالفة فانه يكون في هذه الأمة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة

: آنچه در مردم پیشین بوده طابق النعل بالنعل و بدون کم و کاست در این امت هم می‌باشد.

سر بابک هندی

و هم صدوق در کمال الدین از علی بن عبد الله اسواری از مکی بن احمد نقل میکند که گفت: از اسحاق بن ابراهیم طوسی که نود و هفت سال داشت در خانه یحیی بن منصور شنیدم می‌گفت: سر بابک پادشاه هند را در شهری بنام «صوح» دیدم و از وی پرسیدیم: چند سال از عمر شما گذشته؟ گفت: نهصد و بیست و پنج سال! او مسلمان بود و معتقد بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله ده نفر از اصحاب خود را که از جمله حذیفه ابن الیمان و عمرو بن العاص و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری و صهیب رومی و سفینه و غیرهم بودند، نزد وی فرستاده و او را دعوت باسلام نمود. او هم پذیرفته و اسلام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۴۲

آورده نامه پیغمبر را بوسیده بود.

من از وی پرسیدم. با این ضعف پیری چگونه نماز میخوانی؟ گفت خداوند در قرآن میفرماید: الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ... (۱)

یعنی: خردمندان با ایمان، خدا را در حال ایستاده و نشسته و دراز کشیده، ذکر میگویند

پرسیدم: غذایت چیست؟ گفت: آبگوشت و تره. پرسیدم: مدفوع هم داری؟ گفت: هفته‌ای یک بار چیز کمی دفع می‌شود. از دندان‌ش سؤال کردم. گفت بیست بار ریخته و مجدداً در آمده! در طویله او حیوانی دیدم که از فیل بزرگتر بود و «زندفیل» می‌گفتند. از وی پرسیدم: با این حیوان چکار میکنی! گفت: لباس خدمت‌کاران بار آن نموده پیش رخت شوی میبرند.

وسعت کشورش در طول و عرض تقریباً چهار سال راه بود «۲» شهری که خود وی در آن میزیست تقریباً پنجاه فرسخ مربع و بر هر دری از آن صد و بیست هزار سرباز بود. چون در یکی از آن دروازه‌ها اتفاقی بیافتد و جنگ در گیرد، بدون اینکه محتاج بکمک باشند خود بدفع آن میپردازند. قصر سر بابک پادشاه مزبور در وسط شهر بود.

سر بابک می‌گفت: سفری بمغرب کردم در راه به زمینی شتزار رسیدم و بجانب قوم موسی (یهودیه‌ها) رفتم، دیدم که تمام پشت بام‌های آنها با هم مساوی است. خرمن‌ها در بیرون شهر بود و آنها باندازه احتیاج از آن برمی‌داشتند و ما بقی را همان جا می‌گذاشتند. قبور آنها در خانه‌هاشان بود و باغهای آنان در دو فرسخی شهر بود. میان آنها پیر مرد و پیرزن نبود و بیماری نداشتند و در مدت عمر مریض نمی‌شدند.

بازار آنها چنان بود که چون مشتری چیزی می‌خرید خودش می‌کشید و میبرد بدون اینکه صاحبش حاضر باشد. در موقع نماز دستجمعی نماز می‌خواندند و سپس متفرق می‌گشتند. میان آنها دشمنی و سخنان زشت نبود. بیشتر سخن آنها ذکر خدا و نماز و یاد مرگ بود.

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۹۰.

(۲) این گونه تحدیدها که در کتب قدیمی زیاد دیده می‌شود مبنی بر حدس و مبالغه بوده و نیازی بشرح و توضیح ندارد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۴۳

شیخ صدوق سپس می‌فرماید: وقتی مخالفین ما برای سر بابک پادشاه هند این گونه حالات را قبول داشته و نقل کرده باشند، سزاوار چنانست که دیگر طول عمر امام زمان علیه السلام را محال ندانند! و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ابن ابی جمهور احسائی «۱» در کتاب «غوالی اللثالی» باسناد خود از احمد بن فهد (حلی) از بهاء الدین علی بن عبد الحمید از یحیی نجل کوفی از صالح بن عبد الله یمنی که بکوفه آمده بود نقل میکند که یحیی گفت: در سال هفتصد و سی و چهار او را در کوفه دیدم و او (صالح) از پدرش عبد الله یمنی که از معتمرین بشمار می‌آمد و سلمان فارسی را دیده بود، از پیغمبر (ص) روایت میکرد که فرمود:

حَبَّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَرَأْسُ الْعِبَادَةِ حَسَنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ

یعنی: محبت دنیا سر آمد همه خطاهاست و سر آمد همه عبادتها حسن ظن بخداست.

نیز در «غوالی اللثالی» می‌گوید: واعظ دانشمند عبد الله بن فتح الله بن عبد الملک از تاج الدین حسن سرایشنوی و او از جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر «علامه حلی» نقل میکرد که فرمود: از شرف الدین اسحق بن محمود یمانی قاضی قم از دائیش

(۱) محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور احسائی عالمی فاضل، حکیمی متکلم، و محققى محدث و با مهارت بوده است. کتابهای «غوالی اللثالی» و «المجلی» که در سال ۸۹۵ هجری تألیف کرده است، از آثار قلمی اوست. وی معاصر محقق کرکی بوده و

هر دو از شاگردان شیخ زین الدین علی بن هلال جزائری و او شاگرد ابن فهد حلّی و او شاگرد علی بن خازن که وی شاگرد شهید اول و فخر المحققین پسر علامه حلّی رضوان الله علیهم بوده‌اند.

علی بن هلال جزائری همان دانشمندی است که هر گاه بعد از نماز تسبیح حضرت زهرا (ع) میگفت، بیش از یک ساعت طول میکشید! زیرا با لفظی که الله اکبر، یا الحمد لله یا سبحان الله میگفت، اشک چشمش نیز با آن لفظ فرو میریخت!! (الکنی و الالقاب).

باید دانست که بعضی کتاب «غوالی اللثالی» را «عوالی اللیالی» خوانده‌اند، در صورتی که اشتباه است، بدلیل اینکه سید نعمت الله جزائری دانشمند معروف این کتاب را شرح کرده بنام «عوالی اللیالی فی شرح غوالی اللثالی»

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۴۴

مولانا عماد الدین محمد بن محمد بن فتحان قمی از شیخ صدر الدین ساوه‌ای روایت میکنم که شخص اخیر الذکر گفت: بر شیخ «بابارتن» که از کثرت پیری ابروهایش روی چشمش افتاده بود، وارد گشتم. شیخ مذکور ابروها را بالا زد و مرا نگریست و گفت: این دو چشم مرا می‌بینی؟ مدتها با آنها برخساره پیغمبر نگریسته‌ام. در روز کندن خندق آن حضرت را دیدم که با سایر مردم با دوش مبارک خاک بر میداشت، و هم در آن روز شنیدم که میفرمود: خدایا از ذات مقدست مسألت دارم که زندگی مرا گوارا و مردنم را آسان کنی و فردای قیامت رسوایم نسازی.

سرگذشت عجیبی از معمرین

مؤلف: سید علی بن عبد الحمید «۱» در کتاب «الانوار المضيئه» از جدش عبد الحمید نقل میکند که باسناد خود از رئیس ابو الحسن کاتب بصری که از ادبا بشمار می‌آمد نقل کرده که در سال سیصد و نود و دو هجری چند سالی قحط و غلا بود. ولی اطراف بصره از نعمت و گشایش برخوردار بود. چون عربها از وضع معیشت بصره اطلاع یافتند از جاهای دور، دستجات مختلف آنها که هر کدام بطرزی تکلم می‌کردند، به بصره رو آوردند. من با جمعی رفتم که از احوال آنها اطلاعی حاصل کنیم. شاید از مکالمه فصیح بعضی از آنها استفاده نمائیم.

در آنجا چادر بلندی دیدیم چون بطرف آن رفتیم پیر مردی را در گوشه آن مشاهده نمودیم که ابروانش بروی دیدگانش افتاده و جمعی از غلامان و رفقایش اطراف او را گرفته‌اند. ما به پیر مرد سلام کردیم. او هم جواب داده و ما را بگرمی پذیرفت یکی از همراهان ما مرا به پیر مرد معرفی کرد و گفت: این مردی بزرگ است و نظارت راهها را بعهدده دارد و از فصحا و اولاد اصیل عرب میباشد. همچنین اینان که با وی هستند همه منسوب بقبیله‌ای و دارای شخصیت و فصاحت میباشند. او و ما از وقتی

(۱) در صفحه ۲۶۷ از این دانشمند بزرگوار نام بردیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۴۵

دیدیم شما در این محل رحل اقامت افکنده‌اید، نزد شما آمده‌ایم که از یکی از شما فوائد و طرفه‌ای اخذ کنیم. اکنون که شما را دیده‌ایم امیدواریم با بزرگواری خود ما را محروم نسازید.

پیر مرد گفت: عزیزان من! خداوند شما را زنده نگاهدارد، دنیا مرا از آنچه شما از من میخواهید محروم ساخته است. اگر فائده‌ای از لغت عرب را خواستار باشید میتوانید از «ابو وهابیه» اخذ کنید و با دست اشاره بچادر بزرگی نمود که مقابل آن بود ما نیز بچادر مزبور رفتیم. دیدیم پیر مردی دراز کشیده و عده‌ای از خدمتکارانش دور او را گرفته‌اند. بوی سلام نمودیم و آنچه میان ما و پسرش (پیر مرد اولی) گذشته بود باطلاع او رساندیم. او گفت: عزیزان من! خداوند شما را زنده نگاهدارد. من نیز همان عذری را دارم که

پسرم از شما خواست! ولی می‌توانید از پدر من که در خانه‌اش می‌باشد استفاده کنید و با دست اشاره بچادری پاکیزه نمود. ما بیکدیگر گفتیم دیدن پدر این پیر مرد فرتوت از هر فائده که بخواهیم از او ببریم بهتر است. اگر فائده‌ای هم ببریم استفاده جداگانه‌ایست که بحساب نمی‌آوریم! پس بجانب چادر مزبور رفتیم. دیدیم عده زیادی از غلامان و کنیزان دور او را گرفته‌اند. چون آنها ما را دیدند بطرف ما شتافتند و بما سلام کردند و گفتند: خدا بشما عمر دهد، چه می‌خواهید؟ گفتیم: می‌خواهیم باقای شما سلام کنیم و از محضرش استفاده نمائیم. گفتند: هر گونه استفاده‌ای می‌توانید از آقای ما ببرید. سپس یکی از خدمتکاران رفت و برای ما اجازه ورود گرفت و ما را نزد او برد.

وقتی وارد چادر شدیم دیدیم سریری در صدر قرار داده و در دو طرف آن پشتیها و بالشی گذارده‌اند و پیر مردی سالخورده که موی سرش ریخته است سر خود را روی آن نهاده است. ما با صدای بلند سلام کردیم و او هم بخوبی جواب داد. سخنگوی ما آنچه را بفرزندش گفته بود بوی نیز گفت، و توضیح دادیم که شما را بما معرفی کرده‌اند تا فوائدی از شما دریافت داریم. پیر مرد دیدگان خود را که در حلقه‌های گودش فرو رفته بود گشود و بغلامان خود گفت: مرا بشانید. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۴۶

آنگاه گفت: عزیزان من! خبری برای شما نقل میکنم آن را از بر کنید. پدر من فرزند برایش نمی‌ماند و دوست داشت نسلش باقی باشد. سپس در سنین پیریش من متولد گردیدم و او از ولادت من بسیار مسرور گردید. آنگاه در سن هفت سالگی من پدرم بدرود حیات گفت و بعد از او عمویم مانند پدرم از من سرپرستی نمود.

روزی عمویم مرا بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله برد و عرض کرد: یا رسول الله! این بچه برادرزاده من است. پدرش وفات کرده و من از وی سرپرستی مینمایم. حیف دارم که این یادگار برادرم بمیرد، تعویذی بمن تعلیم فرما تا از برکت آن، بچه سالم بماند حضرت فرمود: چرا از

ذات القلاقل

بی‌خبری؟ عرض کرد: یا رسول الله ذات القلاقل چیست؟ فرمود: یعنی سوره جحد (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) و سوره اخلاص (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و سوره فلق (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) و سوره ناس (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) را بر او بخوان» من هر روز صبح آن را خوانده و می‌خوانم و بوسیله آن بخدا پناه می‌برم و تا کنون که باین سن رسیده‌ام نه آسیبی دیده و نه مریض گشته‌ام. پس آن را حفظ کنید و زیاد بخوانید و بوسیله آن از آسیب حوادث بخداوند عالم پناه برید» سپس ما از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرخص شدیم.

حارث بن کعب مذحجی

سید مرتضی قدس الله روحه در کتاب «الغرر و الدرر» مینویسد: یکی از معمرین حارث بن کعب بن عمرو بن عله بن خالد بن مالک بن ادد مذحجی است.

مذحج نام مادر مالک بن ادد بود. علت اینکه او را مذحج می‌گفتند این بود که وی بر روی تلی که آن را «مذحج» می‌گفتند متولد گردید و مذحج دختر «ذی مهجشان» بود.

بگفته ابو حاتم سیستانی حارث بن کعب در وقت مرگ اولاد خود را جمع کرد و گفت:

فرزندان من! صد و شصت سال بر من گذشت. در این مدت طولانی هیچ گاه دست دوستی بطرف نیرنگ بازی دراز نکردم، و با هیچ فاسقی طرح دوستی نریختم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۴۷

و بدختر عمو و عروسم نظر بد ندوختم، و با زنان بد کاره هم آغوش نشدم، و راز خود را برای هیچ یک از دوستان فاش نساختم.

من دیانت شعیب پیغمبر را دارم و در میان عرب جز من و اسد بن خزیمه و تمیم ابن مر، کسی دیگر این دیانت را نپذیرفته. (۱) پس بوصیت من عمل نمائید و بر دین من بمیرید. و از خداوند خود بپرهیزید تا کارهای مهم شما را کفایت کند و اعمال شما را اصلاح گرداند، و از نافرمانی او حذر نمائید، تا بیهوده کشته نشوید و با مرگ ناگوار خود خانه‌ها را بوحشت نیاندازید. فرزندان من! با یک دیگر متحد شوید و از هم جدا نگردید تا محتاج شوید از دیگران پیروی کنید. مردن با عزت بهتر از جان دادن با ذلت و ناتوانی است. آنچه میباید پدید آید، بوقوع میبوند.

هر اجتماعی بالاخره به پراکندگی میگراید. روزگار بر دو گونه است:

یکی روزگار وسعت و دیگر روزگار سختی. روز نیز بر دو قسم میباید: یکی روز شادمانی و دیگر روز گریه و زاری. مردم هم بر دو نوع‌اند: جمعی بسود تو می‌باشند و گروهی بزبان تو خواهند بود: با زنانی ازدواج کنید که همشان شما باشند و در عطری که استعمال میکنند، آب داخل نمایند! از ازدواج با زنان احمق بپرهیزید: زیرا فرزندان آنها احمق خواهند بود! کسی که با خویشان خود رابطه خویشی را قطع کند، آسودگی ندارد، و هر گاه دشمن آهنگ او کند قادر بدفع وی نخواهد بود. اختلاف کلمه آفت اجتماع است. احسان بمردم موجب حفظ از شر آنهاست. اگر پاداش بدی را با بدی بدهی در زمره بدکننده خواهی بود. عمل ناشایست باعث زوال نعمت می‌باشد. قطع ارحام موجب غم و اندوه است و هتک حرمت مردم محترم نعمت را از میان میبرد. کسی که عاق پدر و مادر باشد پریشانی و تفرقه در پی خواهد داشت و موجب خرابی شهر می‌شود. نصیحت بی‌مورد بمردم رسوائی بیار می‌آورد. حسد مانع از

(۱) اینان در زمان جاهلیت و پیش از ظهور اسلام میزیسته‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۴۸

تحصیل کمک دیگران است. اشتباه آدمی گرفتاری بیار می‌آورد. رفتار بد اسباب منفعت را قطع میکند. کینه‌ها باعث جدائیها میگردد. سپس این شعرها بگفت:

اکلت شبابی فأفئته و أفئیت بعد دهور دهورا

ثلاثة اهلین صاحبتهم فبادوا فأصبحت شیخا کبیرا

قلیل الطعام عسیر القیام قد ترک الدھر خطوی قصیرا

ابیت اراعی نجوم السماء قلب امری بطونا ظهورا یعنی: من جوانی خود را پشت سر گذاشتم، و بعد از زمانها، روزگاری بسر آوردم. در این مدت با سه فرقه هم صحبت گشتم، همه آنها مردند ولی من ماندم و امروز پیر مردی سالخورده میباشم. غذایم کم و ایستادنم مشکل. زمانه مرا خمیده گردانیده شب را بیدارم و ستارگان آسمان را مینگرم، و از سرنوشت و وضع خود ناراحت هستم.

مستوغر بن ربیعہ

مستوغر بن ربیعہ بن کعب بن زید بن منات بن تمیم بن مر بن اد بن طانحة بن الیاس ابن مضر معروف به «مستوغر» نیز یکی از معمرین است. علت اینکه او را مستوغر میگفتند، این شعری است که وی گفته است در باره اسبی که غرق شد:

ینش الماء فی الرّبلات منھانشیش الرّضف فی اللّبن الوغیر یعنی آب در میان گوشتهای سخت می‌جوشید مانند جوشیدن سنگ داغ در شیر جوش آمده و بمناسبت لفظ «و غیر» در این شعر او را «مستوغر» گفتند (علمای انساب گفته‌اند: مستوغر سیصد و بیست سال در جهان زندگی کرد و اسلام را درک نمود یا نزدیک بود درک کند. ابن سلام گفته است مستوغر از قدیم الایام مانده بود و عمر طولانی نمود تا جایی که راجع بطول عمر خود گفت:

و لقد سئمت من الحیاة و طولها و عمرت من عدد السنین مئینا

مائة ات من بعدها مأتان لی و ازددت من عدد الشهور سنینا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۴۹ هل ما بقی الّا کما قد فاتنا یوم یمز و لیلۃ تحدونا یعنی: از زندگی و درازی آن بتنگ آمدم و چندان عمر کردم که از عمرم صد سال گذشت. صد سال آمد و بعد از آن دوست سال دیگر و چند سالی را بر آن اضافه نمودم، آیا آنچه از عمر من مانده مانند گذشته نیست؟! روزی می‌آید و شبی برای سرگرمی ما آهنگ حدی را که برای شتران میخوانند، مینوازد! و هم او گفته است:

إذا ما المرء صمّ فلم یکلم و أودی سمعه الّا ندایا

و لاعب بالعشّی بنی بنیه کفعل الهزّ تحترش العطایا

یلاعبهم و ودّوا لو سقوه من الذیقان مترعه ملایا

فلا- ذاق التّعمیم و لا- شرابا و لا یشفی من المرض الشّفا یا یعنی: موقعی که مرد بر اثر پیری کر شد با وی سخن نمیگویند. گوش او نمی‌شنود، مگر فریاد بلند را. چندان خرف شود که مانند اطفال با نواده گان خود بازی میپردازد، همچون گربه که چون جانور «عظایه» را صید کند با آنها بازی نماید و جانوران مزبور هم دوست می‌دارند که کاسه‌های زهر خود را بوی بنوشانند. و هم آنها دوست دارند که گربه هیچ وقت خوردنی و آشامیدنی تناول نکند و هیچ گاه از بیماری شفا نیابد!

دوید بن نهد

دوید بن نهد بن فهد بن زید بن لبس بن اسود بن اسلم بن الحاف بن قضاعه بن مالک بن مره بن مالک بن حمیر، نیز بگفته ابو حاتم سیستانی چهار صد و پنجاه و شش سال در جهان زیست. ابن درید (۱) میگوید: دوید بن از معمرین است، عرب کسی

(۱) ابن درید- بضم دال و فتح راء: محمد بن حسن بن درید ازدی از مردم بصره و شیعه امامی مذهب بوده است. ابن درید از ادباء، شعرا و محدثین بزرگ است، و در نحو و لغت مهارت داشته است. شاگرد ریاشی و ابو حاتم سیستانی و از لحاظ نیروی حافظه نظیر نداشته است.

گویند اگر دیوان شعری را یک بار میخوانند، از اول تا آخر حفظ می‌کرد! مسعودی مینویسد: ابن درید کسی است که در عصر ما در فن شعر در بغداد یگانه، و در لغت سرآمد همگان است، و در شعر و لغت جانشین خلیل بن احمد نحوی است ... کتاب «الجمهره» در لغت از مصنفات اوست که از حفظ نوشته جز در باب «همزه» و «لفیف» که محتاج بمراجعه گردید! کتاب الجمهره و «المقصوره» ابن درید از کتب پر ارزش و معتبر و مشهور است که بسیاری از دانشمندان بشرح آن پرداختند ... ابن شهر آشوب مازندرانی ابن درید را از شعرای اهل بیت عصمت (ع) بشمار آورده. ابن درید در سال ۳۲۱ در بغداد وفات یافت. در همان روز هم ابو هاشم جبائی دانشمند کلامی درگذشت. از این رو مردم گفتند: امروز علم لغت و علم کلام، با مرگ ابن درید و ابو هاشم مرد! (الکنی و الالقاب).

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۵۰

را که بیش از صد و بیست سال عمر کند معمر میدانند. چون حال احتضار دوید بن فرا رسید، بفرزندانش گفت: بشما وصیت می‌کنم که بر مردم شرور ترحم نکنید و بر مرگ آنها اشک مریزید و از لغزش آنها چشم نپوشید. لگام اسبان را کوتاه گیرید و نیزه‌های دراز انتخاب کنید، ضربت خود را از جانب چپ و راست بر دشمن وارد سازید، تا آنها را قطعه قطعه نمائید.

هر گاه خواستید کسی را از خواسته‌هایش جلوگیری کنید، باید این جلوگیری پیش از برآورده شدن خواسته‌های او باشد، چه بعد از

انجام خواسته‌ها و حوائج، منع از آنها ننگ است.

انسان باید مقاصد خود را با سعی و کوشش تأمین کند نه با نیرنگ و دام! بر آنچه از شما فوت شده افسوس مخورید، هر چند فوت آن برای شما گران باشد. بکسانی که از شما سرزنش می‌کنند مهر نورزید هر چند از بستگان شما باشند. طمع نداشته باشید تا ناگزیر از اطاعت نشوید. خود را پست نشمارید تا شما را ضعیف ندانند.

بوصیت من عمل نمائید، و مانند آنها نباشید که وصیت را شنیدند ولی آن را فراموش کرده و بکار نبستند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۵۱

چون من وفات کنم گور مرا فراخ گیرید و از توسعه دادن زمین در باره‌ام دریغ مدارید. وسعت قبر، روح مرا آسوده نمیگرداند، ولی این قدر هست که موجب آرامش دل از وحشت و اضطراب می‌باشد.

ابن درید میگوید: گفته‌اند: دوید هنگام وفات این اشعار بگفت:

اليوم يدني لدويد بيته يا ربّ نهب صالح حويته

و ربّ قرن بطل ارديته و ربّ غيل حسن لويته

و معصم مخضّب ثبته لو كان للدهر بلي ابلية

او كان قرمي واحدا كفيته

یعنی: امروز خانه گور دوید بوی نزدیک شده. چه غارتها که کردم و چه پهلوانها که بخاک افکندم و چه بازوان نیرومند را که در هم پیچیدم و چه بسیار دستهای حنا گرفته را بعقب زدم. اگر ممکن بود روزگار پوسیده شود آن را میپوساندم، و چنانچه پهلوان حریف من یکی میبود او را از میدان بدر میبرد. این اشعار نیز از وی است:

القي علىّ الدهر رجلا و يداو الدهر ما أصلح يوم أفسدا

يفسد ما أصلحه اليوم غدا

یعنی: زمانه دست و پای مرا قطع کرد (مرا بستوه آورد) زمانه آنچه را روزی فاسد گردانیده اصلاح نمی‌کند، بلکه چیزی را که امروز اصلاح نمود فردا فاسد میگرداند.

زهیر بن جناب

زهیر بن جناب «۱» نیز یکی از معتمّین است. ابو حاتم سیستانی در کتاب «المعتمّون» گفته: وی دویست و بیست سال عمر کرد، و دویست جنگ نمود و در

(۱) در متن عربی بحار نسب او را با نوزده واسطه بمالک بن حمیر میرساند، ولی ما برای رعایت اختصار ذکر نکردیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۵۲

میان قوم خود بزرگ و مطاع و شریف بود. گویند: ده صفت در وی بوده است که هیچ یک از مردم عصر او نداشته‌اند و آن اینک: وی بزرگ و شریف و خطیب و شاعر قوم خود و نماینده آنها در دربار سلاطین، و طبیب قوم بوده، و در آن زمان طب فنی بس شریف بوده است، و مردی با تدبیر و سواری دلاور و خانواده و جمعیت دار بوده است.

زهیر فرزندان را وصیت کرد و گفت: فرزندان من! سنّ من بسی طولانی گشت روزگارها دیدم و در کارها تجربه‌ها آموختم. پس آنچه بشما میگویم از حفظ کنید.

چون مصیبتی بشما روی آورد خود را ضعیف مشمارید، و در پیشامدها کارها را بیکدیگر وامگذارید، که برای شما محنت و اندوه

پدید می‌آورد و موجب سرزنش دشمن می‌شود، و باعث سوء ظن بخدا خواهد بود.

از پیش‌آمدها غفلت نورزید و ایمن نباشید و آنها را بباد مسخره مگیرید. زیرا هر قومی که حوادث روزگار را بباد مسخره گرفت، خود با آنها مبتلا- گردید. پس خود را در برابر حوادث آماده سازید که آدمی در جهان نشانه‌ایست و کمان حوادث هر لحظه تیری بسوی وی رها میکند و بعضی بنشانه میخورند و بعضی اصابت نمیکند و از آن میگذرند، و گاهی از طرف چپ یا راست آدمی اصابت مینمایند تا بالاخره از هر طرف که باشد بوی برخورد می‌کنند.

سخن سید مرتضی سید مرتضی (ره) گفته است: این پند زهیر را که «آدمی در جهان نشانه‌ایست و کمان حوادث هر لحظه تیری بسوی وی رها میکند...» ابن رومی شاعر معروف «۱»

(۱) ابن رومی - ابو الحسن علی بن عباس بغدادی شاعری مشهور است. بعضی از دانشمندان گفته‌اند: وی از شعرای شیعه است. ابن صبیغ مالکی در «فصول المهمه» مینویسد: «ابن رومی شاعر امام علی النقی (ع) بود. تمام مورّخین از وی نام برده و او را ستوده‌اند» ابن رومی در سال ۲۸۳ در بغداد درگذشت. مسعودی و بعضی دیگر نوشته‌اند که قاسم بن عبید الله وزیر المکتفی بالله عباسی ابن رومی را با زهر بقتل رسانید. (الکنی و الالقاب).

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۵۳

بسلک نظمی بدیع کشیده است: بدین گونه.

کفی بسراج الشیب فی الرأس هادیالمن قد اضلته المنايا لیلایا

امن بعد ابداء المشیب مقاتلی لرامی المنايا تحسینی راجیا

غدا الدهر یرمینی فتدنو سهامه لشخصی اخلق یصبن سوادیا

و کان کرامی اللیل یرمی و لا- یری فلّمّا اضاء الشیب شخصی رمانیا یعنی: این چراغ پیری (موی سفید) که در سر من روئیده. در شبهای تار برای راهنمایی مرگها بطرف کسی که او را گم کرده بود، کافی است. آیا بعد از آشکار شدن پیری برای تیر انداز مرگ، گمان میکنی من میتوانم امیدوار به نجات از مرگ باشم؟

گذشت روزگار مرا به تیر بست و تیرهایش بمن نزدیک گشت، و من نیز در معرض آنها قرار گرفته‌ام. جوانی من که گذشت مانند تیرانداز شب بود که تیر میانداخت ولی تیر انداز دیده نمیشد. اما چون پیری من آشکار گشت مرا هدف گرفت.

سید مرتضی پس از نقل اشعار فوق میفرماید: شعر اخیر ابن رومی بسیار بدیع و عالی است، و فکر نمیکنم کسی در این معنی بر وی پیشی گرفته باشد. زیرا وی جوانی را همچون شبی میدانند که بر انسان میگذرد و بواسطه تاریکی آن، میان او و کسی را که میخواهد هدف تیر قرار دهد، مانع می‌شود.

همچنین پیری را علامت قتل وی قرار داده که بواسطه روشنی و سفیدی آن (موی سفید سر) تیر انداز مرگ را، راهنمایی مینماید تا تیرش به هدف اصابت کند و این منتهای حسن معنی است. چنان که شاعر دیگری هم گفته است:

فلّمّا رمی شخصی رمیت سواده و لا بدّ ان یرمی سواد الّذی یرمی یعنی: چون تیرانداز در شب بسوی من تیر انداخت، من هم بطرف سیاهی او تیر رها کردم. وقتی که تیر انداز دیده نمیشود چاره‌ای جز آن نیست که بطرف سیاهی وی تیر رها شود.

باری زهیر بن جناب در زمان کلیب وائل میزیست. در عرب کسی ناطق تر

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۵۴

از زهیر نبود و مقام او را در نزد پادشاهان هیچ کس نداشت. بواسطه رأی متینش او را کاهن گفتند. قبيله قضاعه فقط بر وی و زراح بن ربیعه اجتماع میکردند.

گویند: وقتی زهیر شنید که یکی از زنانش سخنی میگوید که شایسته نبود زنی چنین حرفی نزد شوهرش بگوید: زهیر هم او را منع نمود. زن گفت: ساکت باش و گرنه با این چوب تو را خواهم زد. بخدا قسم تا کنون ندیده‌ام چیزی را که میشنوی در باره آن تعقل نمائی. در این وقت زهیر گفت:

الا یا لقوم لا اری التَّجْم طالعوا لا الشمس الا حاجبی بیمینی

معزبتی عند القفا بعمودهایکون نکیری ان اقول ذرینی

امینا علی سرّ النساء و ربّما کون علی الأسرار غیر امین

فللموت خیر من حداج موطأمع الظعن لا- یأتی المحلّ لحین یعنی: ای قوم! من دیگر طلوع ستاره و آفتاب را نمیبینم، جز اینکه ابروهایم را بیکسو زنم. زن من با چوب در پشت سرم ایستاده و از اینکه میگویم: از من دست بردار تهدیدم میکند. از این پس اسرار زنان را میپوشانم، با اینکه کم اتفاق می‌افتد که نسبت بکتمان اسرار امین باشم. برای من مردن بهتر از اینست که با زنان در محمل بنشینم و بجائی بروم. وقت مردن من بطول انجامید و موقع آن نمیرسد.

این چند شعر نیز از زهیر است:

ابنّی ان اهلک فقد اورثکم مجدا بّیه و ترککم ابناء سادات زخارکم و ریّه

من کلّ ما نال الفتی قد نلته الا التحیه و قد رحلت الباذل الکوماء لیس لها ولیّه

و خطبت خطبه حازم غیر الضعیف و لا العبیّه و الموت خیر للفتی فلیهلکن و به بقیّه

من ان یری الشیخ الجیال و قد یهادی بالعشیه

یعنی: ای پسران من! اگر من مردم (غمگین نباشید) زیرا بنائی از مجد و شرافت برای شما بارث گذاشته‌ام. هنگامی شما را ترک میگویم که شما بزرگ‌زاد گانید و مقصود خود را دریافته‌اید. از هر چه جوان در مدت عمر بآن نائل میگردد من نیز برخوردار شدم، مگر عمر جاوید که کسی بآن نمیرسد. بر شتری بزرگ

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۵۵

سوار گشته مسافرت نمودم که کوهان نداشت. و خطبه‌ای با حزم و اراده خواندم که از عجز و اغلاق پیراسته بود. مرگ برای جوانی که هنوز از توانائی بهره‌مند می‌باشد بهتر از دیدن پیرمردی بزرگ است که در شامگاه عمر بمردم تکیه نموده است. و هم این دو بیت از اوست:

لیت شعری و الدّهر ذو حدثان ایّ حین میّتی تلقانی

أسبات علی الفراش خفات ام بکفی مفجّع حزان یعنی: ای کاش در این روزگار پر حادثه میدانستم که چه هنگام مرگ بسراغ من می‌آید. آیا در وقت شب بسراغ من می‌آید که در بستر خواب آسوده خفته باشم، یا در دستهای من غمگین دلی است که با ناراحتی بخواهد از من انتقام بگیرد؟.

سپس سید مرتضی میگوید: زهیر در موقعی که دویست سال از عمرش گذشته بود گفت:

لقد عمّرت حتّی ما ابالی أحتفی فی صباحی او مسائی

و حقّ لمن اتّ مأتان عاماعلیه ان یملّ من الثّواء یعنی: چندان عمر کردم که نیمترسم در صبح یا شام جان بدهم. سزاوار است کسی که دویست سال دارد که از زندگی خسته و ملول گردد.

و هم این دو شعر را از زهیر بن جناب روایت میکنند:

إذا ما شئت ان تسلی خلیلاً کثر دونه عدد الّلیالی

فما سلّی حبیبک مثل نائی و لا بلّی جدیدک کابتدالی یعنی: چون خواستی دوستی را تسلیت دهی، در شبها زیاد نزد وی آمد و شد

کن. دور بودن تو برای دوستت تسلیت نخواهد بود، و روی تو را چیزی مانند ابتدال فاسد نمیگرداند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۵۶

ذو الاصبغ عدوانی و دختران او

ذو الاصبغ عدوانی حرثان بن محرث بن حارث بن ربیعہ که با ده واسطه به یشکر بن عدوان می‌پیوندد، نیز یکی از معمرین است. علت اینکه او را «عدوان» می‌گفتند این بود که وی از روی ظلم و عدوان برادر خود «فهم» را بقتل رسانید و گویند: او را نابینا کرد، و از این جهت بوی «ذو الاصبغ» گفتند که ماری انگشت او را گزید و شل گردید (ذو الاصبغ یعنی صاحب انگشت).

گویند: ذو الاصبغ صد و هفتاد سال عمر کرد. و ابو حاتم گفته که وی سیصد سال در جهان زیست و در عصر جاهلیت یکی از حکام عرب بود، و جاحظ گفته که دندان‌های ثنایای وی ریخته بود، و این چند شعر را از او نقل کرده است:

لا یبعدنَّ عهد الشَّباب و لا لذَّاته و بنا ته النَّظر

لو لا اؤلئک ما حفلت متی عولیت فی حرجی الی قبری

هزئت ائیله ان رأت هرمی و ان انحنی لتقادم ظهری یعنی: زمان جوانی و لذتها و شکوفه‌های نوشکفته آن از من دور نمیشوند اگر اینها نمی‌بود، در محفلی نمی‌نشستم، چون مرا در تابوت نهاده بجانب گور بردند «ائیله» پیری و خم شدن پشت مرا بعلت شکستگی میسیند، و به سرزنش خواهد پرداخت.

ذو الاصبغ چهار دختر داشت. چون خواست آنها را شوهر دهد، نپذیرفتند و گفتند خدمت کردن به تو و بودن در نزد تو را بیش از شوهر کردن دوست داریم.

ولی روزی ذو الاصبغ از محلی که دختران او را نمی‌دیدند بآنها مینگریست. دید دختران بیکدیگر گفتند خوب است هر کدام آنچه در دل دارد بزبان بیاورد. دختر بزرگتر گفت:

الاهل أراها لیله و ضجیعها أشم کنصل السیف عین مهنّد

علیم بأدواء النساء و أصله اذا ما انتمی من سرّ أهلی و نحتدی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۵۷

یعنی: آیا شبی را خواهم دید که همبستر مردی پاکدامن و در رویدادها همچون شمشیر تیز باشد؟ و هم آشنای بدردهای زنان (نیازهای آنها) بوده، اصل وی در مقام نسبت، از خاندانهای اصیل و نجیب باشد؟.

دختر دوم گفت:

الا لیت زوجی من أناس أولی عدی حدیث الشَّباب طیب الثَّوب و العطر

لصوق باکباد النساء کأنه خلیفه جان لا ینام علی وتر یعنی: کاش شوهر من از مردمی باشد که دشمن‌ها داشته باشند! و هم نوجوان و خوش لباس و معطر باشد و از شدت علاقه مانند مار بزنان به پیچد و در روی فرش خوابد (بلکه فقط با زنها درآمیزد).

برخی آخر شعر دوم را «علی هجر» خوانده‌اند و بنا بر این چنین معنی میدهد که: چندان زنان را دوست داشته باشد که بی‌زن بخواب نرود.

چون دختر دوم این شعر بگفت خواهران بوی گفتند: تو جوانی را می‌خواهی که از بستگان نباشد. دختر سوم نیز ما فی الضمیر خود را بدین گونه ابراز داشت:

الا لیته یکسی الحجال ندیه له جفنه تشفی بها المعز و الجزر

له حکمات الذهر من غیر کبره تشین فلا فان و لا ضرع غمر یعنی: کاش شوهر من کسی باشد که مجلس گرفته با ظرفی پر از گوشت بزغاله و گوسفند بمردم طعام دهد. و در سنین جوانی از گذشت روزگار حکمتها بیاندوزد نه پیر مردی سالخورده و نه جوانی خام باشد. خواهران بوی گفتند: تو میخواهی شوهرت مردی بزرگ و شریف باشد.

سپس بخواهر چهار می گفتند تو هم بگو! گفت من چیزی نمیگویم، گفتند:

ای بد جنس! دست ما را خواندی و حال نمیخواهی ما از آنچه در خیالت میگذرد مطلع شویم؟!.

او هم گفت: اگر زن از چوب شوهر اختیار کند بهتر از اینست که بی شوهر بنشیند! از آن روز این حرف که عربی آن «زوج من عود خیر من قعود» است جزء امثال

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۵۸.

عرب در آمد، چون زهیر از نیات دختران خود مطلع گردید، آنها را شوهر داد. یک سال بعد نزد دختر بزرگتر رفت و گفت ای دختر! شوهرت را چطور می بینی؟ گفت.

بهترین شوهری میدانم، که زن خود را گرامی داشته و خواهش او را بر می آورد. پرسید مالی که دارید چگونه است؟ گفت: بهترین اموال شتر است کمی از شیر آن مینوشیم و گوشت آن را میخوریم و موقع سواری از آن استفاده میکنیم. گفت: ای دختر! شوهرت مردی کریم است و مالت بسیار میباشد.

سپس بنزد دختر دوم آمد و گفت دخترم! شوهرت چطور است؟ گفت بسیار خوب شوهری است.

زن خود را گرامی میدارد. و اگر بکسی چیزی دهد، آن را فراموش میکند پرسید: مالتان چیست؟ گفت: ماده گاوی داریم که میچرد و بخانه باز میگردد و کاسه را پر از شیر و خیک را پر از روغن میکند و با زنان زن است! گفت: نزد شوهرت محبوب و خوشبختی.

آنگاه نزد دختر سوم آمد و گفت: دخترم! شوهرت چطور است؟ گفت:

نه چندان سخی است که اسراف کند و نه بخیلی است که اصلاً چیزی بکسی ندهد. پرسید:

مال چه دارید؟ گفت چند رأس بز داریم، گفت: چگونه از آنها استفاده میکنید؟ گفت:

وقتی بچه سال باشند آن را خورش سفره خود قرار میدهیم. گفت بقدر کفایت مال دارید.

از آن پس نزد دختر کوچک رفت و پرسید: دخترم! شوهرت چطور است گفت: بدترین شوهرهاست، خود را عزیز و زنش را خوار میدارد! پرسید: مال چه دارید! گفت: بدترین مالها را داریم. پرسید چیست؟ گفت: گوسفندانی چند است که از آب و علف سیر نمیشوند و گوش کری دارند که حرف نمیشنوند. اگر یکی از سر پلی بدود بقیه هم پیروی کرده همه در آب می افتند «۱» گفت: پدرت مردی است

(۱) این کنایه از بلادت و کودنی گوسفندان است که به نفهمی معروفند. شاید علت اینکه حسین علی مازندرانی بهائیان را «اغنام الله» نامیده نظر به نفهمی و حماقت پیروان خود داشته که کور کورانه و گوسفندوار، دنبال وی افتاده و او را پیغمبر مازندرانی بلکه خدای محبوس میدانند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۵۹.

که در بعضی از دختران خوشبخت و در بعضی دیگر بد شانس است!

ابو الحسین علی بن محمد کاتب برای ما نقل کرد که ابن درید گفت: ابو- حاتم سیستانی از ابو عبیده از یونس، و نیز ابن درید گفته: عکلی از ابن ابو خالد از هیشم بن عدی از مسعر بن کدام نقل کرده که گفت: سعید بن خالد جدلی حکایت نمود که: عبد الملک مروان بعد از قتل مصعب بن زبیر بکوفه آمد و مردم را برای اخذ بخششهای لازم خواند. ما نیز نزد وی رفتیم. عبد الملک پرسید: شما از چه قبیله‌ای هستید؟ گفتیم: از تیره جدلی گفت: جدلی عدوانی؟ گفتیم: آری. پس عبد الملک باین اشعار تمثل جست:

عذیر الحی من عدوان كانوا حیة الأرض بغی بعضهم بعضا فلم یرعوا علی البعض
و منهم کانت السادات و الموفون بالقرض و منهم حکم یقضی فلا ینقض ما یقضی
و منهم من یحیل الناس بالسنة و الفرض

یعنی: یاوران قبیله عدوان مارهای زمین بودند، برخی بر برخی دیگر ستم کردند و حق طرف را رعایت نمودند. بعضی از آنها بزرگانی بودند که بادای قرض خود وفا میکردند، و برخی چون حکم مینمودند حکم خود را نمی‌شکستند، و بعضی دیگر مردم را بفریض و سنن حواله میدادند.

سپس عبد الملک جلو آمد و از مرد بزرگ و محترمی که ما او را جلو انداخته بودیم پرسید: کدام یک شما (افراد قبیله جدلی عدوانی) این اشعار را گفته‌اید؟ مرد یاد شده گفت: نمیدانم. من از پشت او گفتم: این اشعار را «ذو الاصبغ» گفته است. عبد الملک مرا گذاشت و از مرد مزبور پرسید: نام ذو الاصبغ چه بوده؟ گفت نمیدانم باز من از پشت سر وی گفتم: نامش «حرثان» بوده است.

دوباره مرا گذاشت و از مرد مذکور پرسید: چرا او را «ذو الاصبغ» میگویند؟
گفت: نمیدانم. باز من از پشت سر وی گفتم برای اینکه ماری انگشت او را گزیده
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۶۰

بود! این بار نیز مرا گذاشت و از مرد محترم پرسید: ذو الاصبغ از کدام تیره شما بود؟ گفت: نمیدانم! باز من از پشت سر وی گفتم: وی از «بنی ناج» بود. در این وقت عبد الملک از مرد مزبور پرسید: بخششی که بتو داده شد چقدر بود؟ گفت: هفتصد درهم سپس از من پرسید: مال تو چقدر بود؟ گفتم: چهار صد درهم.

عبد الملک کسی بنام «ابن زعیزه» را صدا زد و گفت: سیصد درهم از بخشش این مرد (همان مرد بزرگ و محترم) برادر و روی بخشش این مرد بگذار. چون از آنجا برگشتم، بخشش من هفتصد درهم و بخشش مرد محترم چهار صد درهم بود. بروایتی وقتی عبد الملک از آن مرد پرسید ذو الاصبغ از کدام تیره شما بوده و او گفت نمیدانم، سعید بن خالد جدلی از پشت سر وی جواب داد: از تیره بنی ناج بود که شاعر در باره آنها گفته است:

و اما بنو ناج فلا تذکرّهم و لا تتبعن عینیک من کان هالکا
اذا تلت معروفا لتصلح بینهم یقول وهیب لا اسالم ذالکا

فأضحی کظهر العود جبّ سنامه تحوم علیه الطیر احدب بارکا یعنی: اسم بنی ناج را نبرید. و بمردمی که خود را بهلاکت میاندازند، نظر نیافکنید. موقعی که سخن مفیدی میگفتم تا میان آنها را صلح دهم، «وهیب» میگفت:
زیر بار ذلت تو نمیروم. چیزی نگذشت که وهیب مانند پشت شتر سالخورده‌ای شد که روی زمین افتاد و پرنده‌گان دورش را گرفته بخوردن گوشت آن مشغول شدند.

(یعنی وهیب در جنگی کشته گشت و بدنش در میان میدان افتاد و طمعه پرنده‌گان شد) ابیات زیر نیز از اشعار مشهور ذو الاصبغ است:

اکثر ذو الضغن المبین عنهم و أضحک حتی یبدو النَّاب اجمع

اهدنه بالقول هدنا و لو یری سریره ما أخفی لبات یفرغ یعنی: در نزد حسودان آنها، چنان تبسم میکنم و میخندم که دندان بزرگ آشکار می‌شود، و از روی خیر خواهی، با سخنانی نرم او را از حسدش باز میدارم. اگر او آنچه در باطن من میگذشت میدید، با آرامش نخواهد خوابید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۶۱

نیز از اوست:

إذا ما اللّٰه جرّ علی اناس شرّا شره بانّا آخرینا

فقل للشّامتین بنا افیقوا سیلقلی الشّامتون کما لقینا یعنی: وقتی زمانه سنگینهای خود را بر مردمی وارد ساخت، تا آخر آنها را هلاک نمود، بآنها که از ما بد گوئی میکنند بگو: بهوش باشید که عنقریب بدگویان هم آنچه بما رسیده است خواهند دید! و هم از اوست: ذهب اللّٰذین اذا رأونی مقبلا هسّوا الّٰی و رجّوا بالمقبل

و هم اللّٰذین اذا حملت حمالة فلقیتهم فکأنتی لم أحمل یعنی: رفتند آنها که چون مرا میدیدند نزد آنها میروم، مسرور میشدند و جلو می‌آمدند و بمن مرحبا میگفتند. آنها کسانی بودند که هر گاه ناراحتی داشتم و آنها را ملاقات مینمودم، طوری خوشحال میگشتم که گوئی ناراحتی ندارم.

این اشعار نیز از وی مشهور است:

لی ابن عمّ علی ما کان من خلق مختلفان فأقلیه و یقلینی

أزری بنا أننا شالت نعمتنا فخالنی دونه و خلته دونی

لاه ابن عمّک لا أفضلت فی نسب عتّی و لا أنت دیانی فتخزونی

انّی لعمرك من یأبى بذی خلق عن الصدیق و لا خیری بمجنون

و لا لسانی علی الأدنی بمنطلق بالفاحشات و لا أغضی علی الهون

ما ذا علیّ و ان کنتم ذوی رحمی ان لا احبکم ان لم تحبونی

یا عمرو ان لا تدع شتمی و منقصتی أضربک بحیث تقول الهامه اسقونی

و أنتم معشر زید علی مائه فأجمعوا أمرکم طهرا فکیدونی

و لا یخرج القسر متی غیر مایه و لا ألین لمن لا ینبغی لینی یعنی: من پسر عمی دارم که بواسطه اخلاق بدش، با هم مخالف هستیم.

من او را بد میدانم و او نیز مرا دشمن میدارد. مرا بمصیبتی مبتلا کرد که ناچار از هم جدا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۶۲

شده جلای وطن نمودم او مرا مخالف خود میدانم، منم او را مخالف خویش میدانم ای پسر عمو! بخدا قسم تو در نسب از من بهتر نیستی، و بر من حکومتی نداری که مرا خوار کنی. بجان تو، من بواسطه بد خلقی کسی، از دوستی با وی دریغ ندارم و اگر کاری برای او انجام دهم، بر او منت نمیگذارم و زبان خود را ببد گوئی پست - ترین مردم نمیگشایم ولی از خوار شدن چشم نمیپوشم. برای من چه زبانی دارد که اگر شما خویشان من مرا دوست نداشته باشید، منم شما را دوست نداشته باشم؟ ای عمرو! اگر بد گوئی و عیب جوئی مرا ترک نکنی ضربتی بر سرت خواهم زد که بحالت مرگ افتاده از مردم آب طلب کنی. شما مردمی هستید که بیش از صد نفر میباشید، همه با هم دست بهم دهید و بجنگ من بیائید. سخت گرفتن بر من جز بر استقامت من نمیافزاید. من نسبت بکسی که در باره‌ام ملاحظه ندارد، سرزنش روا نمیدارم.

معدی کرب حمیری از خاندان «ذی رعین» نیز یکی از معمرین است. ابن سلام گفته است معدی کرب در وقتی که عمرش طولانی گشته بود این دو بیت گفت:

ارانی کَلِّمًا افنیت یوما تانی بعده یوم جدید

یعود ضیائه فی کلّ فجرو یأبی لی شبابی لا یعود یعنی: خود را چنان می‌بینم که هر روزی را پشت سر می‌گذارم، روز تازه‌ای دنبال آن خواهم داشت. روشنی آن در هر صبحگاه برمی‌گردد، اما جوانی من از بازگشتن امتناع دارد.

نیز ربیع بن ضبع فزاری

ربیع بن ضبع فزاری وی نیز از معمرین می‌باشد. گویند ربیع تا روزگار خلافت بنی امیه زنده بود. آورده‌اند که روزی بر عبد الملک مروان وارد گشت عبد الملک گفت: ای ربیع آنچه در طول عمر خود و روزگار درک کرده یا از امور

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۶۳

گذشته دیده‌ای برای من نقل کن. تا آخر خبر که قبلا از شیخ صدوق نقل کردیم.

ولی در این روایت می‌گوید: عبد الملک بوی گفت: بختی خلل ناپذیر تو را پرواز در آورده و عطائی سریع بتو روزی شده و ظرف بزرگ و ضخیمی برای طعام داری! سپس سید مرتضی فرموده است: اگر این خبر صحیح باشد میباید که سؤال عبد الملک از ربیع در زمان سلطنت معاویه باشد نه در عصر خلافت خود عبد الملک، زیرا در این خبر ربیع می‌گوید: من شصت سال در اسلام زندگی کردم، در صورتی که عبد-الملک در سال شصت و پنج هجری بخلافت رسید و هم گفته‌اند که ربیع سلطنت معاویه را نیز درک نمود (بنا بر این ممکن است عبد الملک در آن اوقات از وی سؤال مزبور را نموده) می‌گویند: چون سن ربیع بدویست سال رسید گفت:

الا ابلغ بنی بنی ربیع فأشرار البنین لکم فداء

بأنی قد کبرت و دقّ عظمی فلا تشغلکم عنی النساء

و ان کنائنی لנساء صدق و ما آلی بنی و لا أساءوا

اذا کان الشتاء فادفوننی فانّ الشیخ یهدمه الشتاء

اذا ما حین یدهب کلّ قرّفس ربال خفیف او رداء

اذا عاش الفتی مأتین عامافقد ذهب اللذاذة و الفتاء یعنی: به فرزندان من برسانید، که ربیع گفته است: فرزندان بد فدای شما گردند. بگوئید: من پیر شدم و استخوانم فرسوده گشت. از من غفلت نورزید و بزنان خود مشغول شوید. همسران من راستگو و فرزندانم در باره من بدی نکرده‌اند. چون فصل زمستان فرا رسد مواظب من باشید، که زمستان پیر مرد را نابود می‌گرداند. ولی وقتی که هر گونه سرمائی از میان برود، یک پیراهن نازک و رداء برای پوشش بدن من کافی است. وقتی شخص جوانی دویست سال عمر کند، هم لذت و هم جوانی از میان رفته است! و چون ربیع پا بسن دویست و چهل سالگی نهاد گفت:

اصبح منی الشباب قد خسران بان عنی فقد ثوی عصرا

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۶۴ و دعنا قبل ان نودعه لَمَّا قضی من جماعنا وطرا

ها انا ذا أمل الخلود و قدادرک سنّی و مولدی حجرا

ایا امرء القیس هل سمعت بهیهات هیهات طال ذا عمرا

أصبحت لا أحمل السّلاح و لأملک رأس البعیران نفرا

و الذئب أخشاه ان مررت به وحدى و أخشى الرّيح و المطرا

من بعد ما قوّه انوء بها أصبحت شيخا أعالج الكبرا یعنی: ایام جوانی از دست من رفت. اگر رفت چه باک زیرا روزگاران زیاد با من بود. پیش از آنکه ما او را وداع کنیم او ما را وداع گفت و مقصود خود را به چنگ آورد.

بدانید من کسی هستم که آرزو دارم همیشه در جهان بمانم، من در روزگار خود «حجر» پدر امرء القیس را دیده‌ام.

ای امرء القیس! آیا چنین عمر طولانی شنیده‌ای؟ بسیار بعید و خیلی دور است که شنیده باشی! چه عمر طولانی؟! امروز من از کثرت پیری قدرت برداشتن سلاح جنگ ندارم و اگر شتری بخواهد فرار کند نمیتوانم سر او را نگهدارم، اگر تنها باشم از گرگ میترسم و هم از باد و باران وحشت دارم، بعد از آن توانائی که میتوانستم از جا برخاسته حرکت نمایم، طوری پیر شده‌ام که با زیادی سن دست بگریانم.

ابو طمحان قینی

ابو طمحان قینی. نامش حنظله بن شرقی از اولاد کنانه بن قین است. ابو حاتم سیستانی گفته است: ابو طمحان قینی دویست سال عمر نمود. در سر دویست سال این اشعار را گفت:

حتنی حانیات الدهر حتّی کأنی خاتل یدنو لصید

قصیر الخطب یحسب من رآنی و لست مقیدا انّی بقید

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۶۵

یعنی: پیش آمده‌ای روزگار مرا خمیده ساخت مانند شکارچی که در کمین نشسته و بطرف صید نزدیک شود، یا مانند کسی گشته‌ام که بنظر کوچک میرسد، هر که مرا می‌بیند خیال میکند مرا در زنجیر کرده‌اند، در صورتی که در زنجیر نیستم.

ابو حاتم سیستانی گفته است: جمعی از علمای ما (اهل سنت) روایت نموده‌اند که دو شعر فوق را از یونس بن حبیب شنیده‌اند و هم گفته‌اند که وی این شعر را نیز میخواند:

تقارب خطو رجلک یا دویدو قیدک الزمان بشر قید یعنی: ای دوید! (از شدت پیری) پاهایت بهم نزدیک گشته، و زمانه تو را به بدترین زنجیرها بسته است. این اشعار نیز از ابو طمحان است:

و انّی من القوم الذین هم هم اذا مات منهم سید قام صاحبه

نجوم سماء کأما غاب کوكب بدا کوكب تاوی الیه کواکبه

أضءات لهم احسابهم و جوههم دجی اللیل حتّی نظم الجزع ثاقبه

و ما زال منهم حیث کان مسودتسیر المنایا حیث سارت کتائبه یعنی: من از قومی هستم که از رفعت شأن محتاج بمعرفی نیستند. چون بزرگی از آنها بمیرد، بزرگ دیگری جای او را میگیرد. مانند ستارگان آسمان که هر وقت یکی غروب کند، ستاره دیگری طلوع

نموده، و ستارگان دیگر بآن رو میکنند. (یعنی یاران و بستگان قومش بدور او جمع هستند) شخصیت‌ها و صورتها را در شب ظلمانی مانند ستاره روشنی که سایر ستارگان را باطراف خود گرد آورد، برای آنان نور افشانی میکند هیچ گاه قوم من از داشتن

اشخاص سرشناس و شریف خالی نبود، بهر جا که لشکر برای جانبازی می‌رود، آنها نیز بدنبال مرگ همراه لشکر می‌روند.

معنی دو بیت نخست شبیه گفته اوس بن حجر است که گفته:

اذا مرقم منّا ذرا حدّنا به تخمط فینا ناب آخر مرقم یعنی: هر گاه یکی از شتران ما برای جفت گیری نگاهداشته شوند،

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۶۶

دندان بزرگش می‌افتد، دندان شتر دیگر ما از روئیدن بجوش می‌آید (یعنی چون بزرگی از ما بمیرد بزرگ دیگری بجای او

می‌نشیند).

در شعر طفیل غنوی نیز مضمون این شعر هست و آن این شعر است:

کواکب دجن کَلَمَا انْقَضَ کَوْکَبُهَا و انجلت عند الدّجنه کَوْکَبُهَا یعنی: آنها مانند ستارگان شب تاریک هستند که هر وقت ستاره‌ای ناپدید شود، ستاره دیگری که ابر آن را پوشیده باشد آشکار گردد. خرمی شاعر دیگر هم این معنی را در شعر زیر آورده است:

اذا قمر منّا ثغور لو خبابدا قمر لی جانب الأفق یلمع یعنی: چون ماهی از ما غروب کند یا پنهان شود: ماه دیگری که از طرف افق بدرخشد برای من آشکار میگردد. شعر زیر هم قریب باین مضمون است:

خلافه اهل الأرض فینا وراثه اذا مات منّا سیّد قام صاحبه یعنی: خلافت اهل زمین در میان ما بارث برده می‌شود بطوری که چون بزرگی از ما بمیرد دیگری در جای وی قرار گیرد، همچنین شعر زیر ناظر باین معنی است:

اذا سیّد منّا مضی لسبیله اقام عمود الملک آخر سیّد یعنی: موقعی که بزرگی از ما بدرود حیات گوید، بزرگ دیگری، ستون سلطنت را استوار دارد، و نیز «مزاحم عقلی» در شعر زیر بشعر ابو طمحان «أضءت لهم احسابهم و وجوههم» نظر داشته و از او بهتر گفته است:

وجوه لو انّ المدلجین اعتشوا بهاصدعن الدّجی حتّی تری اللیل ینجلی یعنی: صورتهای آنها بقدری نورانی است که اگر شیروان همراه آنها باشند خواهند دید که نور آنها ظلمت شب را برطرف ساخته و روشنی دمیده است:

حجیه بن مضرب سعیدی هم قریب باین مضمون گفته است:

أضءت لهم أحسابهم فتضاءلت لنورهم الشّمس المضیئه و البدر یعنی: شخصیت و حسب آنها چنان برای آنان روشنی بخشید، که آفتاب روشن و ماه تابان ارزش خود را از دست دادند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۶۷

محمد بن یحیی صولی «۱» اشعار زیر را در معنی شعر ابو طمحان سروده است:

من البیض الوجوه بنی سنان لو أنّک تستضیء بهم أضءوا

هم حلّوا من الشّرف المعلی و من کرم العشیره حیث شاءوا یعنی: او از قبیله بنی سنان است که رخساره‌های سپید دارند. اگر بخواهی بوسیله آنها روشنی گیری بتو روشنی میدهند. آنها در شرافت عالی و کرم عشیره‌ای بمیزانی که خواستند قرار گرفتند. این دو شعر نیز از ابو طمحان است:

فلو أنّ السّماء دنت لمجدو مکرمه دنت لهم السّماء ***

اذا کان فی صدر ابن عمّک احنه فلا تستشرها سوف یبدو دفینها

(۱) محمد بن یحیی بن عبد الله بن عباس بن محمد بن صول کاتب معروف به «صولی» از ادبا و فضلالی مشهور است. شاگرد ابو داود سیستانی و ثعلب و مبرّد و ابو العینا، و استاد دارقطنی و مرزبانی است. کتاب «الوزراء» و «اخبار الشعراء» و «آداب الکاتب» از تصنیفات اوست اطلاعاتش وسیع، حفظش نیکو، و در چیز نویسی مهارت داشت. خطیب در تاریخ بغداد مینویسد: ندیم عده‌ای از خلفا بود. اخبار و تاریخ و اشعار آنها را گرد آورد. اعتقادش خوب، و طریقه‌اش پسندیده و گفتارش مورد قبول همه بود.

ازهری از ابو بکر بن شاذان نقل کرده که گفت: صولی یک خانه مملو از کتاب داشت.

هر ردیفی که چیده بود، یک رنگ داشت، سرخ، سبز، زرد و هکذا و میگفت همه این کتاب‌ها را درس گرفته‌ام! صولی در سال ۳۳۵ یا ۳۳۶ در بصره در گذشت» ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» میگوید: صولی در اشعار خود، از اهل بیت عصمت مدح و

ستایش مینمود.

گاهی عمومی پدر صولی یعنی ابو اسحاق ابراهیم بن عباس، هم صولی خوانده می‌شود که نویسنده‌ای بلیغ و شاعری توانا بود. از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده و در سامره سال ۲۴۳ در گذشته است.

صول تکین - جد صولی که بنام وی نسبت می‌رسانند. یکی از امرای گرگان و از نژاد ترک بوده که بدست یزید بن مهلب اسلام آورد. (الکنی و الألقاب)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۶۸

یعنی: اگر آسمان برای مجد و بزرگواری کسی فروتنی میکرد، برای آنها هم خاضع میگشت. وقتی کینه تو در سینه پسر عمویت جای گرفت، بر آن نیافزا که باعث ازدیاد کینه خواهد شد. و هم شعر زیر از ابو طمحان است:

إذا شاء راعيها استقى من وقية كعين العذاب صفوة لم يكدر يعني. اگر شبان آنها بخواد ميتواند آنها را از وقية، که مانند چشمه آب گوارا و زلال است و آلوده نگشته سيراب کند.

سید مرتضی میفرماید: وقیعه گودی روی تخته سنگ است که برای آب درست میکنند. آبی که از این سنگها بیرون می‌آید و در سنگ دیگری میریزد آن را «وقیعه» می‌نامند، چنان که ذی الرمه گفته است:

و نلنا سقاطا من حدیث كأنه خبا النحل ممزوجا بماء الوقایع یعنی: رسیدیم بپاره‌ای از حکایتی که مانند خانه زنبور با آب وقیعه آمیخته بود.

عرب به آبی که از روی سنگ جاری میگردد «آب حشرج» و به آبی که از میان سنگریزه و ریگ جاری است «آب مفاصل» میگویند، چنان که شعر «ابو ذویب» را دلیل بر این معنی گرفته‌اند:

مطافیل ابکار حدیث نتاجها تشاب بماء مثل ماء المفاصل یعنی: بدن شتران جوان تازه زائیده با آب آلوده‌ای که مانند آب مفاصل است چرکین خواهد شد.

ابو محلم سعدی این اشعار را از ابو طمحان نقل کرده است:

بنی اذا ما سامك الدل قاهر عزیز فبعض الدل اتقی و احرز

و لا تحرم بعض الأمور تعززا فقد یورث الدل الطویل التعزز یعنی: ای فرزند! هر گاه شخص مقتدری تو را تکلیف بذلت نماید، ذلتی را اختیار کن که موجب حفظ و تأمین تو باشد. و از برخی امور که موجب عزت است خود را محروم مکن، که ذلت طولانی

باعث عزت میگردد. دو بیت مذکور بعبد الله بن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۶۹

معاویه (۱) جعفری هم نسبت داده شده است:

و نیز در همین معنی دو شعر زیر را نیز از ابو طمحان نقل کرده‌اند:

یا ربّ مظلمة یوما لطئت بهاتمضی علی اذا ما غاب أنصاری

حتی اذا ما انجلت عتی غیابتهاو ثبت فیها وثوب المخذر الصاری یعنی: ظلمهائی بمن رسید که مرا پایمال کرد. آن ظلمها موقعی بر من میگذشت که یاوران من نبودند. چون غیبت آنها بسر رسید و آنها را دیدم، مانند شیری که در خوابگاه خوابیده و برای شکار از

جای جستن میکنند، من نیز برای جبران آن ظلمها از جای خود جستم.

عبد المسيح غسانی

این مرد نیز از معمرین تاریخ بشمار میرود. نام وی عبد المسيح بن عمرو بن قیس بن حیان بن بقیله است. و نام بقیله، ثعلبه یا حارث

بوده است. علت این که او را بقیله گویند اینست که روزی وی دو پیراهن سبز پوشید و بمیان قوم خود آمد، مردم بوی گفتند تو بقیله هستی، یعنی شبیه باقله میاشی و از آن روز بدین نام مشهور شد.

هشام کلبی و ابو مخنف و غیر اینان گفته‌اند، که: عبدالمسیح سیصد و - پنجاه سال در جهان زیست، او اسلام را درک کرد ولی مسلمان نشد، و همچنان کافر ماند.

گویند چون خالد بن ولید بحیره «۲» لشکر کشید و مردم آنجا در شهر خود متحصن گردیدند، بآنها پیغام داد که مردی از عقلا و صاحب نسب خود را بسوی من بفرستید. اهل شهر عبدالمسیح را نزد وی فرستادند. چون عبدالمسیح بیامد گفت:

(۱) فرزند عبد الله بن جعفر طیار است.

(۲) حیره شهری واقع در سه فرسخی کوفه و در جاهلیت مسکن پادشاهان عرب و پایتخت نعمان بن منذر بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۰

انعم صباحا ایها الملک (ای پادشاه صبح بخیر).

خالد گفت: خداوند مرا از این گونه تحت گفتن بی‌نیاز گردانیده. لیکن ای پیر مرد! بمن پاسخ ده که آغاز کار تو از کجا شروع شد؟ گفت: از پشت پدرم.

پرسید از کجا بیرون آمدی؟ گفت از شکم مادرم. پرسید بر روی چه قرار گرفتی؟

گفت: بر روی زمین. پرسید در چه هستی؟ گفت در لباسهایم. پرسید عقلت خوب کار می‌کند؟ گفت: آری و الله، و نفع هم میرساند! خالد گفت: بهترین این قوم تو هستی.

آنگاه پرسید فرزند چند میاشی؟ گفت: فرزند یک مرد! خالد گفت: مانند چنین روزی ندیده‌ام، آنچه از وی سؤال میکنم. او عکس آن را پاسخ میدهد! عبد-المسیح گفت: آنچه از من پرسیدی جواب دادم. باز هم پیرس تا جواب دهم! خالد پرسید: شما از تیره عرب هستید یا از طایفه «نبط»؟ «۱» گفت از تیره عرب، ولی بصورت نبطی در آمده‌ایم و از نبط میاشیم که عرب گشته‌اند!! گفت: آیا با من می‌جنگید یا صلح میکنید؟ گفت صلح خواهیم کرد پرسید:

پس این سنگرها برای چیست گفت: برای اینست که اگر نادانی بر ما هجوم آورد در آن متحصن گردیم، تا موقعی که بردباری بیاید و نادان را از آن عمل باز دارد.

خالد پرسید: چند سال داری گفت: سیصد و پنجاه سال. پرسید در این مدت چه چیزها دیده‌ای؟ گفت: دیدم که کشتیهای دریا در سیل گاه جهان بسوی ما می‌آیند زنهایی از مردم حیره را دیدم که زنبیل بر سر نهاده و بیش از یک قرص نان توشه بر - نداشته و بدین گونه از حیره بشام میروند (یعنی ملک حیره بقدری پهناور بوده که تا شام چندان فاصله نداشته است).

ولی «حیره» امروز ویران شده، و عادت خدا میان بلاد و عبادش نیز همین طور جاری بوده است.

(۱) نبط و نبطی تیره‌ای از عجم بودند که ما بین عراق عرب و عجم سکنی داشتند و با عرب اصیل مخلوط گشتند. (المنجد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۱

راوی میگوید: عبدالمسیح سمی با خود داشت که آن را در کف دست می - گردانید خالد پرسید اینکه در کف دست داری چیست؟ گفت: سم است. پرسید برای چه میخواهی؟ گفت: اگر تو با مردم شهر بنیکی رفتار کردی خدا را ستایش می‌کنم و آن را می‌بوسم، و گر نه من نمی‌توانم نخستین کس باشم که ذلت و گرفتاری آنها را به بینم، این سم را میخورم و خود را از رنج زندگی آسوده میگردانم، چه اندکی بیش از عمر من باقی نمانده است.

خالد گفت: این سم را بمن بده! سپس آن را گرفت و گفت: بسم الله و بالله رب الأرض و السماء الذی لا یضّر مع اسمه شیء یعنی بنام خداوند فرد یگانه، خدای زمین و آسمان که با ادای نام او چیزی زیان بخش نیست. آنگاه سم را خورد و اندکی بیهوش شد. سپس چانه خود را مدتی روی سینه چسبانید و عرقی نمود تا بیهوش آمد، مانند شتری که از قید رسته باشد.

عبدالمسیح چون این بدید بسوی قوم خود برگشت و گفت: من از نزد شیطانی می‌آیم که سم را خورد و در وی تأثیری نبخشید! کاری کنید که خطر اینان متوجه شما نگردد. مردم نیز سخن او را شنیدند و با پرداخت دویست هزار درهم صلح کردند آنگاه این ابیات را سرود:

أبعد المنذرین أری سواماترّوح بالخورنق و السدیر
تحاماه فوارس کلّ قوم مخافه ضیغم عالی الزئیر
و صرنا بعد هلك ابی قییس كمثل الشاء فی الیوم المطیر
فقسمنال قبائل من معدّعلانیة كأیسار الجزور
نؤدی الخرج بعد خراج كسری و خرج من قریظه و التّضیر
كذاك الدّهر دولته سجال فیوم من مساء او سرور یعنی: آیا بعد از درگذشت منذر بن محرق و فرزند او نعمان بن منذر می‌شود چهارپایان را به بینم که برای چریدن بجانب خورنق و سدیر می‌روند؟ «۱» بقدری

(۱) «خورنق» نام قصری نزدیک کوفه بوده که نعمان بن منذر پادشاه حیره آن را بنا نمود، و (سدیر) نام جوئی یا قصری بوده است. در این شعر منظور اینست که بعد از درگذشت منذرها خورنق و سدیر بطوری ویران گشتند که جایگاه شیر و درندگان شده و از بیم آنها حیوانات اهلی نمیتوانند بآنجا بروند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۲
آنجا. ناآمن شده که سواران هر قومی از صدای وحشتناک شیر، از رفتن بآنجا خودداری میکنند. ما بعد از مردن ابو قییس، مانند گوسفندان در روز بارانی، عاجز و درمانده گشتیم.

قبیله‌های او که از معد بن عدنان میباشند، ماها را مانند شتران قماری که در جاهلیت مشهور بوده است، میان خود تقسیم کردند، روزی پادشاه ایران مالیات میدادیم و زمانی از یهودان بنی قریظه و بنی نظیر مالیات میگرفتیم، اوضاع روزگار همین طور است. یک روز انسان گرفتار و پریشان است و روز دیگر شاد و مسرور میباشد.

گویند: موقعی که قصر عبدالمسیح را که معروف به «قصر بنی بقیله» بود در حیره بنا کردند، این دو شعر را گفت:

لقد بیت للحدثان حصنالو ان المرء تنفعه الحصون
طویل الرأس اقعس مشمخّر الأنواع الزیاح به حنین یعنی: برای حفظ از حوادث روزگار قلعه‌ای بنا کردم، اگر مرد را در موقع جنگ قلعه‌ها بکار آید! قلعه من سر بفلک کشیده، و سینه و پشت خود را برای انواع بادها که بآن خواهد وزید، آماده ساخته است! و نیز از جمله اشعاری که از عبدالمسیح نقل کرده‌اند این ابیات است:

و الناس أبناء علات فمن علموا ان قد اقلّ فمحفو و محقور
و هم بنون لأم ان رأوا نشبافذاك بالغیب محفوظ و محفور یعنی: مردم زمانه مانند فرزندان پدری هستند که از مادر جدا باشند (یعنی باهم مهربان نیستند)، پس اگر بدانند کسی بیچاره و مالی اندک دارد او را گرسنه و حقیر می‌شمارند، ولی همانها اگر کسی را به بینند که مال و ثروت دارد، برادر مادری

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۳

هم میشوند، و در غیاب او، احترامش را مرعی داشته، با وی عهد و پیمان می‌بندند.

این مضمون شبیه شعر «اوس بن حجر» است:

بنی امّ ذی المال الكثير یرونه و ان کان عبدا سید الأمر جحفلا

و هم القلیل المال اولاد علّه و ان کان محضاً فی العمومه مخلولا یعنی: فرزندان مادر من، چشم بمال بسیار دارند، اگر صاحب آن مال بنده‌ای باشد، آنها او را بزرگ قوم و سرور آنها میدانند. ولی همانها نسبت به کسی که مالی اندک دارد فرزندان پدری میباشند! هر چند عموها و دایی‌های اصیل داشته باشد.

آورده‌اند: که یکی از پیر مردان اهل حیره، رفت که در بیرون حیره نقشه دیری بریزد. وقتی شالوده آن را کردند و در کردن آن تلاش نمودند، محلی مانند خانه در آن یافتند، پس آن پیر مرد اهل حیره وارد خانه شد، دید مردی بر تختی از شیشه نشسته و بر بالای سرش نوشته شده: من عبد المسیح بن بقیله هستم. و این اشعار هم مسطور است:

حلبت الدّهر أشطره حیاتی و نلت من المنی بلغ المزید

و کافحت الأمور و کافحتنی و لم احفل بمعضله کتود

و کدت انال من شرف الثّریا و لکن لا سبیل الی الخلود یعنی: روزگار را مانند شتر دوشیدم، نصف زندگی خود را در آن گذراندم. و بآرزوهایم بیش از آنچه انتظار داشتم رسیدم. با امور جهان مواجه گشتم و آنها هم با من تصادم کردند، ولی من از کارهای مشکل روزگار نهراسیدم. چیزی نمانده بود که از کثرت شرافت سر بستاره پروین بسایم ولی چه سود که همیشه نمیتوان در جهان زیست!!

نابغه جعدی

اشاره

قیس بن عبد الله بن عامر بن ربیعہ بن جعدہ مکنی به ابو لیلی و معروف به

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۴

«نابغه جعدی» نیز از معمرین است. ابو حاتم سیستانی روایت نموده که نابغه جعدی مسن تر از نابغه ذبیانی بوده است «۱» دلیل بر این، گفته خود اوست که میگوید:

تذکرت و الذّکر ی تهیج علی الهوی و من حاجه المحزون ان یتذکرا

ندامای عند المنذر بن محرّقاری الیوم منهم ظاهر الأرض مقفرا

کهول و شبان کأَنَّ و جوههم دنانیر مّیا شیف فی أرض قیصر یعنی: روزگار گذشته را بیاد آوردم، یاد آنها شوق مرا بهیجان می‌آورد.

بدیهی است که آنچه در سینه انسان پنهان گشته محتاج بیاد آوری است. رفقا و ندیمان خود را که روزی نزد منذر بن محرق (پادشاه حیره) بودند، می‌بینم که امروز زمین از وجود آنها هموار و خالی مانده. آنها پیران و جوانانی بودند که رخسارهاشان مانند اشرفیهای براق سرزمین قیصر، سرخ و روشن بود. این اشعار نابغه جعدی دلیل است که وی با منذر بن محرق همعصر بوده در صورتی که نابغه ذبیانی معاصر نعمان بن منذر پسر او بوده است.

گویند: نابغه جعدی در مدت سی سال لب بسخن نگشود، آنگاه بشعر گفتن پرداخت و سپس مرد، در حالی که صد و بیست ساله بود. وی در اصفهان وفات یافت و دیوان شعرش نیز در آنجا بود. اشعار زیر از نابغه جعدی است.

فمن يك سائلا عني فاني من الفتيان ايام الخنان
مضت مائة لعام ولدت فيه و عشر بعد ذاك حجتان
فأبقى الدهر و الايام مني كما بقي من السيف اليماني

یغفل و هو مأثور جراز اذا اجتمعت بقائمه الیدان یعنی: هر کس می‌خواهد احوال مرا پرسد، بداند که من از جوانان ایام خنان هستم (و آن ایامی بوده که در قدیم میان عرب بیماری در بینی‌ها و گلوی آنها پدید آمده آنها را بهیجان آورده بود) صد سال از ولادتم گذشته است و ده سال با دو سال دیگر بر آن افزوده شده (یعنی یک صد و دوازده سال دارم) ایام و روزگار هنوز

(۱) نابغه ذبیانی نیز از شعرای معروف عهد جاهلیت است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۵

نیروی مرا باقی گذاشته‌اند، چنان که شمشیر کهنه با اینکه زنگ زده می‌شود؛ جوهرش باقی میماند که اگر زنگار آن را برطرف کنند و صیقل آن آشکار گردد و دسته آن را به دست گیرند، خوبی کار میکند.

و هم در باره طول عمر خود گفته است:

لبست اناسا فأفئیتهم و أفئیت بعد اناس اناسا

ثلاثة أهلین أفئیتهم و كان الاله هو المستاسا یعنی: با گروهی آمیزش نمودم و آنان را از دست دادم (یعنی مردند) بعد از آنها نیز جماعتی و بعد از آنان هم دسته دیگر را از دست دادم. پس سه گروه را من ملاقات نمودم که امروز همه فانی گشته‌اند و بجای آنها خداوند مردمی دیگر را آورده. زیرا اوست که عوض هر از دست رفته‌ای را از او می‌خواهند.

هشام بن محمد کلبی «۱» روایت نموده که نابغه یک صد و هشتاد سال در جهان زیست و ابن درید از ابو حاتم سیستانی در جای دیگر نقل کرده که گفته است، نابغه جعدی دویست سال زندگی کرد و اسلام را درک نمود.

این چند شعر را هم بنابغه جعدی نسبت داده‌اند:

قالت امامة کم عمرت زمانه و ذبحت من عنز علی الأوثان

و لقد شهدت عکاظ قبل محلها فیها أعدّ کوامل الفتيان

و المنذر بن محرّق فی ملکه و شهدت یوم هجائن النعمان

و عمرت حتّی جاء أحمد بالهدی و قوارعا تتلی من القرآن

و لبست فی الاسلام ثوبا و اسعامن سيب لا حرم و لا منان یعنی: امامه از من پرسید در زمانه چقدر زندگی نمودی؟ و چند گوسفند را در جاهلیت و ماه رجب نزد بتها ذبح کردی؟ گفتم: پیش از موسم آمدن مردم بانجا حاضر گشتم، در حالی که از جوانها بشمار می‌آمدم و این بوقتی بود که منذر بن محرق (پادشاه حیره) را بر اریکه سلطنت دیدم و هم در روز «هجاین» نعمان حاضر گردید

(۱) هشام کلبی سرآمد مورّخین اسلام و تشیع است. شاگرد برومند امام باقر و صادق (ع) در تمام رشته‌های و سیر کتاب نوشته، پدرش سائب نیز کتابی در تفسیر دارد. هشام بسال ۲۰۶ رحلت کرد. میتوان بیشتر مواد تاریخ طبری و ابن عساکر و سائر سنیان از این مرد بزرگست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۶

چندان عمر کردم که پیغمبر اسلام برای هدایت خلق ظهور کرد و آیاتی از قرآن را برای ترساندن مردم از عذاب الهی بر آنها خواند. مدتی نیز لباس اسلام را پوشیدم بدون اینکه منتی بر من گذارده شود.

و نیز نابغه در باره طول عمر خود گفته است:

المراء يهوى ان يعيش و طول عيش ما يضربُه تفنى بشاشته و ببقی بعد حلو العيش مره
و تتابع الايام حتى لا- یری شیئا یسرّه کم شامت بی ان هلكت و قائل: لله درّه یعنی: آدمی میخواهد طوری زندگی کند که طول
زندگانی زبانی بوی نرساند، ولی افسوس که خوبی و لذت عیش از میان میرود، و پس از شیرینی زندگی، تلخی آن باقی میماند،
چنان روزگار از پی روزگار می آید که چیزی نمی یابد او را شاد گرداند، چون من بمیرم بسیاری مرا نکوهش میکنند و بسیاری هم
میگویند:

یادش بخیر.

آورده اند که نابغه جعدی افتخار میکرد و میگفت چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و اله رسیدم و این شعر گفتم:
بلغنا السّماء مجدنا و جدودناو انا لثرجو فوق ذلك مظهرا یعنی: در مجد و عظمت خود سر با آسمان سودیم، و امیدواریم از این نیز
بالا تر برسیم.

پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: بالاتر از آن کدام است؟ عرض کردم:

یا رسول الله! بهشت است. حضرت فرمود: آری ان شاء الله. سپس این شعر را برای حضرت انشاء نمودم:

فلا خیر فی حلم اذا لم تکن له بوادر تحمی صفوه أن یکدرا

و لا- خیر فی جهل اذا لم یکن له حلیم اذا ما اورد الأمر أصدرنا یعنی: خیر و خوبی نیست در حلم و صبری که چیز روشنی آن را
بغضب آلوده سازد و خیری نیست در مرد نادانی که چون بر سر غیظ آید، مرد بردباری نباشد که او را از اعمال غضب باز دارد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۷

حضرت فرمود. خداوند دهان تو را پاره نگرداند، و بنقلی فرمود: دهانت پاره نشود.

گفته اند نابغه یک صد و بیست سال عمر نمود و یک دندانش نیافتاد. و هم آورده اند که شخصی گفت: من نابغه را در سن هشتاد
سالگی دیدم در حالی که دندانهایش براق و لطیف بود؛ هر وقت یکی از دندانهای ثنایای وی می افتاد دندان دیگری بجای آن
میروید، او از لحاظ دندان از هر کس نیکوتر بود.

سید مرتضی فرموده: اینکه نابغه در جواب پیغمبر (ص) گفت «بهشت» است نظیر هم دارد و آن گفته «اخطل» شاعر معروف است،
در وقتی که نزد عبد الملک مروان آمد و از «حجاف سلمی» شکایت نمود؛ هر چند متضمن عکس معنای عبارت نابغه است.

اخطل بعبد الملک گفت:

لقد اوقع الحجاج بالبشر وقعته الى الله منها المشتكى و المعول

فان لم تغیرها قریش بحکمهایکن من قریش مستماز و مزحل یعنی: حجاف در باره مردم کاری نموده، که باید از آن بخداوند
شکایت کرد و باو پناه برد اگر قریش آن واقعه را تغییر ندهد، من از قریش دوری نموده و در جای دیگر منزل میکنم. مهدی

موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۵۷۷ نابغه جعدی ص: ۵۷۳

د الملک گفت در کجا منزل میکنی گفت: در جهنم! عبد الملک گفت: اگر جز این میگفتی زبانت را قطع می کردم! اول قصیده
نابغه جعدی که دو شعر گذشته را از آن نقل کردیم اینست:

خلیلی غضا ساعه و تهجراو لوما علی ما أحدث الدهر اوذرا

و لا تسألا انّ الحیوة قصیره فطیر الروعات الحوادث اوقرا

و ان کان أمر لا تطیقان دفعه فلا تجزعا ممّا قضی الله و اصبرا

الم تعلمنا انّ الملامه نفعها قلیل اذا ما الشیء ولی فادبرا

يهيج اللّٰحا في الملامه ثم ما يقرب منا غير ما كان قدرا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۸

یعنی: ای دوستان من! لحظه‌ای چشم بر هم گذارید و دوری گزینید و روزگار را در آنچه پدید آورده یا نابود کرده است سرزنش کنید، از زندگی کوتاه دنیوی چیزی نپرسید، بلکه از ترس حوادث پرواز نموده در جایی دیگر قرار گیرید، و اگر از چیزی بتنگ آمدید و نتوانستید آن را برطرف سازید، از آنچه خدا تقدیر کرده ناراحت نشوید، و بر آن صبر کنید. آیا نشنیده‌اید که سرزنش از چیزی که گذشته است چندان سودبخش نیست، نکوهش از آنها انسان را تهییج می‌کند ولی جز آنچه در باره ما تقدیر شده، نصیب ما نخواهد شد.

و هم در این اشعار میگوید:

لوی الله علم الغیب عمّن سواه و یعلم منه ما مضی و تأخرا

و جاهدت حتی ما أحسّ و من معی سهیلا اذا ما لاح ثم تغورا یعنی: خداوند علم غیب را از غیر خود پوشیده داشته ولی خود گذشته و آینده را میداند، چندان راه رفته که دیگر ستاره سهیل را در موقع طلوع و غروبش نمیدیدم (مقصود اینست که در شام بوده و در آنجا سهیل یمنی هیچ دیده نمی‌شود).

و هم در این قصیده میگوید:

و نحن اناس لا نعوّد خیلنا اذا ما التقینا ان تحید و تنفرا

و تنکر یوم الرّوع ألوان خیلنا من الطّعن حتی یحسب الجون أشقرا

و لیس بمعروف لنا ان نردّها صحاحا و لا مستنکرا ان تعقرا یعنی: ما مردمی هستیم که اسبان خود را عادت نداده‌ایم که موقع ملاقات دشمن رم کنند و فرار نمایند. در روز جنگ بواسطه زخمهای نیزه که بر بدن اسبان ما میرسید رنگ آنها شناخته نمیشود.

بطوری که اسب سفید رنگ، سرخ بنظر می‌آید. ما عادت نداریم که اسبان خود را زخم نخورده از رزمگاه برگردانیم و اگر پاهای آنها پی شود برای ما ننگ نیست

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۷۹

مقام ادبی نابغه جعدی

سپس سید مرتضی میفرماید: مرزبانی «۱» میگفت: علی بن سلیمان اخفش از احمد بن یحیی و او از محمد بن سلام و غیره نقل کرده که این اشعار از نابغه جعدی است:

تلوم علی هلك البعير طعینتی و كنت علی لوم العواذل زاریا

(۱) ابو عبد الله محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبد الله مرزبانی از دانشمندان شیعه است. اصلا خراسانی ولی در بغداد متولد شده است. از تصنیفات مشهور وی کتاب «ما نزل من القرآن فی علی (ع)» یعنی آیاتی که در شأن علی (ع) نازل شده: و کتاب «المفصل» در علم بیان است. گفته شده که او نخستین کسی است که علم بیان را تدوین کرد هر چند عبد القاهر گرگانی را نام میبرند.

ابن خلکان مینویسد: مرزبانی استاد ادب، و تاریخ بود و تألیفات بسیار دارد؛ در حدیث موثق و در مذهب متمایل به تشیع است» خطیب در تاریخ بغداد مینویسد: ابو عبید الله کاتب مرزبانی از ابو القاسم بغوی و احمد بن سلیمان طوسی و ابن درید و نبطویه و ابو بکر انباری، روایت میکند ... کتابهای بسیاری نوشته از جمله در اخبار شعرای پیشین و پسین به ترتیب طبقات آنهاست. علی بن

ایوب قمی میگفت سلیقه و مهارت مرزبانی در تصنیف کتب از «حافظ» بهتر بود، و گفت: روزی وارد شدم بر ابو علی فارسی دانشمند (نحوی معروف) پرسید: از کجا می‌آئی؟ گفتم: از نزد ابو عبید الله مرزبانی - ابو علی گفت: مرزبانی از خوبان روزگار است».

و هم خطیب از علی بن ایوب نقل میکند که: عضد الدوله دیلمی وقتی از در خانه مرزبانی میگذشت، میایستاد تا وی بیرون آید و باو سلام کند و احوالش را پرسد.

ابن ندیم مینویسد: وی آخرین دانشمند بزرگ آشنای بادب و تاریخ و وقایع گذشتگان و نویسنده نامی این قسمت و دارای صراحت لهجه و اطلاعات وسیع بود» مرزبانی بسال ۳۸۴ در بغداد درگذشت. (الکنی و الالقاب)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۸۰ الم تعلمی انی رزیت محاربا فما لک منه الیوم شیئا و لا لیا

و من قبله ما قد رزیت بوحوح و کان ابن امی و الخلیل المصافیا

فتی کملت خیراته غیر انه جواد فما بیتی من المال باقیا

فتی تمّ فیه ما یسرّ صدیقه علی ان فیه ما یسوء الأعدایا

اشم طویل السّاعدين سمیدع اذا لم یرح للمجد اصبح غادیا یعنی: تو مرا بر هلاک شدن شترم سرزنش می‌کنی، و من هم در صدمم که سرزنش کنندگان را سرزنش کنم ای زن! تو نمیدانی که در جنگ برای من اتفاق سوئی افتاد که امروز نه تو و نه من اثری از آن نداریم؟

پیش از آن هم من بواسطه یکفرد مبارز سوگوار گشتم. او فرزند مادرم و دوست پاکباز من بود.

او جوانی بود که نیکوئیهایش بسر حد کمال رسیده بود، جز این که از بس سخی بود چیزی از اموالش را باقی نمیگذاشت. جوانی بود که دوست داشت همیشه دوستش را مسرور نگاهدارد. بعلاوه در وی صفاتی بود که خوش آیند دشمنان نبود. وی جوانی بلند بالا - و دارای بازوانی دراز و خود با شخصیت بود. بطوری که اگر در شب ظلمانی بمجد و بزرگواری نمیرسید، صبح بآن نائل میگشت.

این اشعار هم از نابغه است:

عقیله او من هلال بن عامر بن ذی الرّمث من وادی المنار خیامها

اذا ابتسمت فی البیت و اللیل دونها اضاء دجی اللیل البهیم ابسامها یعنی: محبوبه من از قبیله عقیل یا هلال بن عامر است. خیمه‌های او در «ذی الرّمث» واقع در بیابان منار است. او اگر در خانه و موقع شب تبسم نماید، با دندانهای سفید و روشنش، ظلمت شب را برطرف نموده بکلی نورانی میگرداند.

اصمعی «۱» از ابو عمرو بن علا نقل کرده که گفت: از فرزدق پرسیدند

(۱) اصمعی از ادبا و شعرا و ظرفای معروف عرب است. نامش عبد الملک بن قریب و از ندمای خلفای عباسی مخصوصا در دربار منصور و هارون الرشید موقعیت بسزائی داشت.

اصمعی در سال ۲۱۶ بسن نود سالگی درگذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۸۱

اشعار نابغه جعدی چگونه بود؟ گفت: او دارای دو نوع شعر بود. و مانند لباس - فروشی بود که رداء خز هزار دیناری و روسری یک درهمی میفروخت! سپس اصمعی میگوید: فرزدق «۱» راست گفته است چه: سخنان نابغه از یک طرف روان تر از آب زلال و از طرفی سخت تر از سنگ بود. سپس فرزدق این اشعار را از نابغه انشاد کرد:

سما لك هم و لم تطرب و بت بيت و لم تنصب

و قالت سليمان ارى رأسه كناية الفرس الأشهب

و ذلك من وقعات المنون ففئتي اليك و لا تعجب يعنى: رنج و محنت تو برخاست و تو خشنود نشدى، و با مشقت پی در پی بسر بردی اما تو مشقت نکشیدی. سلیمی گفته است: سر او را مانند پیشانی اسب سفیدی که مایل بسیاهی باشد می‌بینم. باو گفتم: این بواسطه جنگهای مرگ است که با من نموده. پس بجای خود برگرد و تعجب مکن. و بعد از این ابیات میگوید:

اتين على اخوة سبعة و عدن على ربى الأقرب

فأدخلك الله برد الجنان جذلان فى مدخل طيب يعنى: مرگها بر هفت برادر من وارد گشتند و آنها را بردند. آنگاه بخانه من که بآنها نزدیک بود برگشتند (سپس خود را مخاطب ساخته و میگوید): خداوند

(۱) فرزدد از شعرای بزرگ اسلام است؛ و همان است که دعبل خزاعی اشعار مشهور خود را که در باره اهل بیت عصمت گفته بود نزد او خواند و فرزدد ذوق سرشار او را ستود و دستور داد آن را منتشر سازد، و همان است که در زمان خلافت عبد الملک مروان با پسر او هشام بن عبد الملک بحج آمد و علی رغم هشام که از دیدار امام زین العابدین ناراحت شد و نتوانست جلالت آن حضرت را ببیند؛ قصیده‌ای در مدح آن امام همام بالبداهه سرود و فی الحال خواند که شاهکار بی‌مانند است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۸۲

تو را در جای خنکی از بهشت در آورد، بحالتی مسرور و در جایگاهی مطلوب. ولی با این وصف سخنان نابغه روان و نرم شد. (چون موحد بود و بگفته خود ایمان داشت و اشعار در خیر و خوبی میگفت) اگر ابو شمقمق این بیت (بیت آخر) را میگفت: خوش آیند نبود و ضعیف شمرده میشد (زیرا اهل این حرفها نبود).

اصمعی میگوید: روش شعر اینست که اگر آن را در باب خیر بکار بری روان و نرم گردد. نمی‌بینی که حسان بن ثابت «۱» از نظر شعر چه مقامی در جاهلیت و اسلام یافت. ولی هنگامی که اشعار خود را در باب خیر مانند مرثی پیغمبر و حمزه و جعفر و غیره گفت، شعرش روان شد و بر زبان همه جاری گشت؟

پاسخ سید مرتضی بابراد مخالفین

سپس سید مرتضی رضی الله عنه فرموده است: اگر کسی بپرسد: آنچه را در باره عمرهای طولانی و تطاول آنها نقل کردید، چطور میتواند صحیح باشد با اینکه شما میدانید که بسیاری از اهل تسنن آن را انکار میکنند و محال میدانند و میگویند: قدرت بر این گونه عمرها نیست و کسی نمیتواند این همه عمرهای طولانی داشته باشد؟.

حتی بعضی‌ها انکار خود را یکدرجه تنزل داده و میگویند: این گونه عمرهای طولانی، اگر چه از نظر قدرت و امکان جایز است، ولی یقین داریم که تحقق نیافته. زیرا که بر خلاف عادت است، چه وقتی با دلیل محکم دانستیم که کار مخالف عادت فقط بهنگام امتیاز حق از باطل و اثبات صدق ادعای پیغمبران است (یعنی

(۱) حسان بن ثابت نخست از شعرای جاهلیت بود، سپس اسلام آورد، و شاعر رسمی محضر پیغمبر اسلام گردید. و تمام اشعار هجائیه شعرای مشرکین را رد میکرد، در غدیر خم نیز بعد از آنکه پیغمبر اکرم (ص) علی علیه السلام را بجانیشینی خود منصوب داشت، اشعاری بهمان مناسبت گفت، ولی بیچاره مانند غالب شعرای متملق و نگون بخت، بعد از پیغمبر (ص) از علی (ع) روی گردانید و حتی از بیعت با حضرت مانند عبد الله بن عمر و اسامه بن زید، سر باز زد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۸۳

معجزات) خواهیم دانست که این گونه حکایات که راجع بطول عمرها نقل کرده‌اند ساختگی و باطل است و شایسته جواب گفتن نیست!!

در جواب چنین کسی گفته شده که: کسی که عمرهای طولانی را از راه محال بودن باطل دانسته و از باب امکان بیرون برده است، فساد گفتارش آشکار است زیرا اگر در حقیقت معلوم شود عمر چیست و مقتضی امتداد و کوتاهی آن چه می‌باشد آنچه را ما در باره جواز امتداد آن گفتیم، خواهد دانست. عمر عبارت است از:

دوام عمر صاحب عمر که زندگی و عدم زندگی او مساوی است. یا اینکه باین معنی است که بگوئی عمر عبارت است از استمرار حیات کسی که از اول دارای حیات بوده است.

علت اینکه استمرار را در عمر شرط دانستیم اینست که بعید بنظر میرسد بگوئیم انسانی که در یک آن زنده بوده، بعدا هم زنده و دارای عمر می‌باشد، بلکه ناچار برای عمر داشتن او باید نوعی از امتداد و استمرار را مراعات کرد و لو اندک باشد، و اینکه شرط کردیم که: هر کس زنده بودن و نبودن برایش یکسان است استمرار حیات دارد، و از ابتداء میتوان بوی صاحب حیات گفت، برای این بود که خداوند قدیم لا- یزال که دوام حقیقی دارد، در این تعریف داخل نگردد، و با اینکه حیاتش استمرار دارد، از عنوان صاحبان عمر خارج شود. بنا بر این فعل حیات و ایجاد آن مختص ذات اقدس الهی است. همچنین آنچه محتاج بحیات است مانند بدن آدمی و رطوبت آن، نیز ایجادش اختصاص بخداوند دارد و داخل در حیز قدرت اوست.

پس وقتی که خداوند متعال حیات و لوازم آن را مانند بدن آدمی که جایز البقاء است، آفرید، این حیات منقضی نمیگردد، مگر با ضدی که بر آن عارض شود یا ضدی که لوازم حیات را منتفی سازد، و رأی صائب اینست که حیات ضدی ندارد جماعتی گفته‌اند: حیات در فنای خود در حقیقت محتاج بضد نیست. ولی اگر واقعا حیات ضدی داشته باشد در این باب خللی بمقصود ما نمیرساند. پس تا موقعی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۸۴

که خداوند قدیم، ضد حیات یا ضد لوازم حیات را ایجاد ننماید، و تا وقتی که ساختمان بدن صاحب حیات فرو نریزد؛ خواهیم گفت حیات شخص، ممتد و مستمر است و اگر بنا بمذهب کسی که میگوید: حیات استمرار ندارد هم ملاحظه کنیم باز نظر ما صحیح است. زیرا خداوند متعال قادر است هر آن حیات و لوازم آن را ایجاد کند، پس حیات داشتن میتواند طولانی و مستمر شود. اما پیری و زیادی سن و نقص بنیه انسان که بواسطه طول زمان عارض میگردد چیزی نیست که حتما باید پدید آید، جز اینکه خداوند عادت را بر این جاری نموده که این امور در امتداد زمان روی دهد. بنا بر این، زمان در این خصوص بهیچ وجه نه تأثیر و نه ایجاد دارد. این هم باید دانسته شود که خداوند قادر است آنچه را که عادت بر آن جاری گشته، پدید نیاورد (یعنی سالها بانسان عمر دهد بدون اینکه او را پیر کند یا در بنیه وی نقص پدید آورد).

چون این مقدمات ثابت گردید، روشن میگردد که درازی عمر امری ممکن است و محال نمی‌باشد. کسی که آن را محال میدانند معتقد است که استمرار حیات شخص زنده باید از طبیعت و نیروی خود وی باشد، و این دو نیز نسبت بماده حدی دارند که اگر بآن رسیدند منقطع میگردند، و بنا بر این محال است که دوام داشته باشند، ولی بنظر ما اگر اینان امتداد آن را نسبت بفاعل مختاری میدادند که دست تصرف وی در همه امور باز است دیگر آن را محال نمیدانستند (ولی آنها نگاه طبیعت و نیروی آدمی میکنند که قادر نیست و از این رو آن را محال میدانند).

و اما گفتگو در اینکه آیا پیری و نقص بدن آدمی داخل در عادت است یا از آن خارج می‌باشد، باید گفت: تردید نیست که عادت چنین است که عمرهای زاید از میزان متعارف، امری خارق العاده، و مقدار آنها بهم نزدیک است. جز اینکه مسلم است که عادت

در اوقات و اماکن نیز مختلف می‌باشد.

علی‌هذا لازم است که نسبت عادت را بکسی که برای آنها در زمان و مکان

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۸۵

عادت گشته است مراعات نمائیم. و البته بی‌گفتگو این سخن مانع از این نیست که آنچه عادت بر آن جاری گشته، تدریجا رو بقلت برود تا جایی که پدید آمدن آن خارق العاده گردد؛ و هم مانع از این نیست که امر خارق عادت چنان شیوع یابد و کثرت بهم رساند که پدید آمدن، خارق العاده شمرده نشود. چنان که نزد دانشمندان مسلم است.

چون این مطلب روشن شد می‌گوئیم: مانعی ندارد که عادت در زمان پیش جاری شده باشد بامتداد عمرها و استمرار و دوام آنها، بطوری که چندان رو بنقص برود که عادت ما امروز بعکس آن جاری باشد، و اگر آن عمرهای عادی معمرین سابق میان ما باشد، آن را خارق العاده بدانیم. این بود مختصری که می‌خواستیم در باره معمرین و طول عمر آنان در اینجا بیاوریم - و گمان می‌کنم کافی باشد.

(پایان سخن سید مرتضی).

[معمرین در کتاب غیبت شیخ طوسی]

مؤلف: شیخ طوسی (در کتاب غیبت نیز از معمرین سخن بمیان آورده و از جمله) لقمان بن عاد را «۱» نیز از معمرین دانسته و می‌گوید: وی سه هزار و پانصد سال در جهان زیسته. و هم گفته است که «اعشی» شاعر معروف در این باره گفته است (مضمون آن قبلا گذشت).

و هم گوید یکی از معمرین ربیع بن ضبع بن وهب بن نغیض بن مالک بن سعد بن عبس بن فزاره است که سیصد و چهل سال زندگانی کرد. سپس قصص و اشعار او را که ما پیشتر نقل کردیم، آورده است «۲».

سپس شیخ؛ اکثم بن صیفی «۳» را نیز از معمرین دانسته و می‌گوید: وی سیصد و سی سال عمر نمود. و می‌گوید: پدر او صیفی بن ریاح نیز دویست و هفتاد

(۱) در صفحه ۵۱۸ نیز از وی سخن رفت. این لقمان غیر از لقمان حکیم است که نامش در قرآن مجید آمده است. (شرح قاموس)

(۲) در صفحه ۴۵۷ هم از کمال الدین ذکر شد.

(۳) در صفحه ۴۷۶ نیز بنقل از کمال الدین در باره اکثم بن صیفی به تفصیل سخن رفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۸۶

سال در جهان زیست. بدون اینکه چیزی از قوه تفکرش کم شود و هم او معروف به «ذو الحلم» بود «ملتمس یشکری» شاعر در باره او گفته است:

لذی الحلم قبل الیوم ما تفرع العصا و ما علم الإنسان الا لیعلما یعنی: صیفی بن ریاح معروف به ذی الحلم را پیشتر نرمی و ملاحظت بود.

انسان چیزی نمیداند مگر اینکه بدیگران تعلیم دهد.

ضبیره بن سعید بن سعد بن سهم بن عمر، بگفته شیخ دویست و بیست سال عمر نمود، و اصلا پیر نشد. او اسلام را درک کرد ولی اسلام نیاورد.

ابو حاتم سیستانی «۱» و ریاشی از عتبی و او از پدرش نقل کرده که گفت:

(۱) ابو حاتم سهل بن محمد بن عثمان سیستانی - متولد سال ۱۶۰ و متوفی در یکی از سالهای ۲۴۸-۲۵۰-۲۵۴ هجری از شاگردان دانشمند نحوی معروف «اخفش» و استاد ابن درید و مبرد، و خود سرآمد دانشمندان بصره بود. در علوم نحو، لغت، قرائت و حدیث شهرتی بسزا داشته است.

ابو حاتم کتابهای زیادی نوشته که از جمله کتب جالب زیر است: کتاب اعراب قرآن، کتاب قراءات، کتاب فصاحت، کتاب وحوش، کتاب پرندگان، کتاب نخله (درخت خرما) کتاب تیر و کمان، کتاب شمشیر و نیزه و اسب و زره، کتاب حشرات، کتاب زمستان و تابستان کتاب زنبور و عسل. کتاب شتر؛ کتاب گیاهان، کتاب وصایا، و کتاب معمرین. کتب ابو حاتم همه بزبان عربی بقلم آمده. معروفترین اثر او کتاب اخیر یعنی «المعمرون» است.

«المعمرون» نخستین کتاب در باره اشخاص طویل العمر است که نزدیک به ۱۲۰۰ سال از عمر آن میگذرد! به نقل نجاشی هشام کلبی پیشوای مورخین نیز «المعمرون» نوشته است.

بگفته «عبد المنعم عامر» در مقدمه طبع جدید المعمرین: خوانندگان معمرین دیگری را در تاریخ اسلام و عرب نمی‌بیند که ابو حاتم نقل نکرده است.

آنچه در کتابهای دیگر آمده است، در این کتاب موجود، ولی هر چه در این کتاب آمده، در کتب دیگر نیست. و این معنی خود دلیل بر قدمت و اهمیت تاریخی کتاب «المعمرون» است، و میرساند که این کتاب جامعترین اثر، در باره ضبط احوال اشخاص طویل العمر است.

کتاب «المعمرون» نخست در سال ۱۸۹۹ میلادی توسط «گلدزیهر» خاورشناس یهودی آلمانی در شهر «لیدن» هلاند به تنهایی چاپ و منتشر شد. و در سال ۱۹۶۱ میلادی با پیوست کتاب کوچک «الوصایا» با مقدمه و تعلیقات عبد المنعم عامر در مصر انتشار یافته است.

قسمت عمده این کتاب را شیخ صدوق در «کمال الدین» و شیخ طوسی در «غیبت» و سید مرتضی در «الغرر و الدرر» نقل کرده‌اند که قسمت مهم آن در این کتاب آمده است.

بقیه نیز برای تکمیل این مطلب در آخر این باب بطور فهرست ثبت میگردد.

تذکر این نکته ضروری است که آنچه را دانشمندان ما از ابو حاتم و سایر دانشمندان اهل تسنن، در این باب نقل کرده‌اند نه اینست که صد در صد پذیرفته‌اند؛ بلکه خواسته‌اند بگویند اهل تسنن چگونه عقیده باینها دارند، ولی طول عمر امام زمان را انکار میکنند، یا محال میدانند؟!.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۸۷

وقتی ضبیره سهمی مرد، دویست و بیست سال داشت، موی سرش سیاه و دندان‌هایش سالم بود. پسر عمویش قیس بن عدی او را مرثیه گفت:

و من یأمن الحدثان بعد ضبیره السهمی ماتا سبقت میتیه المشیب و کان میتیه افلاتا فتزودوا و لا تهلكوا من دون أهلکم خفاتا یعنی: هر کس بعد از درگذشت ضبیره سهمی از حوادث روزگار تأمین داشته باشد حتما خواهد مرد! چه مرگ ناشی از آمدن حوادث نیست، چنان که مرگ ضبیره بر پیری وی تقدم جست و ناگهان گریبان او را گرفت، پس توشه راه برگیرید و گر نه ناگهان خواهید مرد بنوعی که خویشان شما از مردنتان مطلع نگردند.

درید بن صمه جشمی او نیز از معمرین است، دویست سال در عالم زندگی کرد.

در ید اسلام را درک کرد ولی مسلمان نشد. وی در جنگ حنین یکی از رؤسای مشرکین بود که بجنگ پیغمبر شتافت و در آن

جنگ کشته شد.

محسن بن عتبان بن ظالم زبیدی. دویست و پنجاه و شش سال در جهان زیست.

عمرو بن حممه دوسی. چهار صد سال زندگی کرد. ابیات زیر از اوست:

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۸۸ کبر و طال العمر حتی کأنتی سلیم افاع لیلئ غیر مودع

فما الموت أفنانی و لکن تتابعت علی سنون من مصیف و مربع

ثلاث مئآت قد مررن کواملاو ها انا ذا ارتجی منه أربع یعنی: پیر شدم و عمرم چندان طولانی گشت، که مانند افعی گزیده‌ام در شبی که برای ودیعه گذاردن مناسب نیست. (یعنی از آزار آنها ایمن نیستم) مرگ مرا فانی نگردانید، بلکه سالهای پی در پی تابستان و بهار بر من گذشت. تا کنون سیصد سال تمام از عمر من گذشته است، و هم اکنون امید دارم که بچهار صد سال برسم!

حارث بن مضاض جرهمی چهار صد سال در جهان زیست. گوینده این دو شعر اوست:

كأن لم یكن بین الحجون الی الصّفانیس و لم یسمر بمكّه سامر

بلی نحن كئیا أهلنا فأبادنا صروف اللّیالی و الجدود العوائر یعنی: مثل اینکه ما بین کوه «حجون» مکه تا «صفا» انیسی نبود، و بهنگام شب کسی با ما صحبت نکرد.

بلی ما خود اهل مکه بودیم. ناگهان سوانح شبها و بختهای برگشته و لغزش - خورده ما را از پا در آورد.

عبدالمسیح بن بقیله غسانی هشام کلبی و ابو عبیده و غیر اینان گفته‌اند: وی سیصد و پنجاه سال در جهان زیست. سپس شیخ احوال و اشعار او را همان طور که نقل کردیم آورده است.

و از آن پس نابغه جعدی و ابو طمحان قینی و ذو الاصبغ عدوانی و زهیر بن جناب و دوید بن نهد و حرث بن کعب را نام برده و احوال و اقوال آنها را بهمان گونه که ما پیشتر از سید مرتضی نقل کردیم ذکر نموده است. سپس فرموده: این بود قسمتی از اخبار معمرین عرب که در کتابهای مربوطه جمع آوری گردیده است.

ایرانیان هم معتقدند که در میان پادشاهان آنها گروهی طویل العمر بوده‌اند

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۸۹

مثلاً میگویند ضحاک مار دوش هزار و دویست سال زندگی کرد، و فریدون عادل بیش از هزار سال در جهان زیست. و میگویند پادشاهی که روز «مهرگان» را بوجود آورد هزار و پانصد سال زنده ماند. از این مقدار ششصد سال آن را از اهل کشورش پنهان بود و کسی او را نمیدید و غیر اینان که سرگذشت آنها در تواریخ و کتب ایرانیان موجود است و ما هم سخن را بذکر آن تطویل نمیدهیم، بنا بر این مخالف ما چگونه بخود حق میدهد که بگوید: طول عمری که ما در باره حضرت صاحب الزمان علیه السلام نقل کردیم، بیرون از عادت است.

یعرّب بن قحطان - وی نیز یکی از معمرین است، نام او ربیع و نخستین کسی است که بعربی سخن گفت «۱» و دویست سال در میان عرب حکومت نمود. چنان که ابو الحسن نسابه اصفهانی در کتاب «القرع و الشجر» آورده است. یعرّب بن قحطان اهل یمن و پدر تمام یمنیها است.

عمرو بن عامر مزقیقا - ابو الحسن اصفهانی از عبدالمجید بن ابی عبس انصاری و شرقی بن قطامی روایت نموده‌اند که و هشتصد سال زندگی نمود و قسمتی از آنچه در گفتار شیخ صدوق گذشت، در این باره ذکر کرده. سپس گفته است: علت اینکه او را مزقیقا میگویند اینست که بروزگار او قبیله «ازد» پراکنده گردیدند «۲» و باطراف زمین کوچیدند.

وی پادشاه سرزمین «سبأ» بود. کاهنان بوی گفتند که سبأ را «سیل عرم» ویران میسازد. پس زرنگی کرد و پیش از آمدن سیل املاک خود را فروخت و با فرزندانش که فرمانش را پذیرفتند از سبأ بیرون رفت و قبیله «ازد» از او منتشر گردید، و «انصار» هم از نسل

اویند.

جله‌مه بن ادد بن زید بن یشحب بن عریب بن مالک بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشحب بن یعرب جلهمه را «طی» میگویند. قبیله «طی» همه بوی نسبت میرسانند.

(۱) لفظ عرب و عربی هم از اسم وی «یعر» گرفته شده است.

(۲) مزق یعنی پراکنده شدن.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۹۰

او راست خبری که شرح آن بطول میانجامد. وی برادرزاده‌ای داشت بنام یجانب مالک بن ادد و هر دو هر یک پانصد سال در جهان زیستند.

میان این عمو و برادر زاده بر سر چراگاه نزاعی در گرفت. جلهمه از نابودی عشیره خود خائف گردید. پس از نزد برادرزاده‌اش کوچ نمود و منازلی را طی کرد و از این جهت او و قبیله‌اش را «طی» گفتند. و هم «اجا» و «سلمی» دو گروه از قبیله طی است و آنها داستانی معروف دارند که ذکر آن طولانی است.

عمرو بن لخی نامش ربیعۀ بن حارثه است چنان که علمای خزاعه گفته‌اند: وی در جنگ قبیله خزاعه و جرهم رئیس خزاعه بود، و هم اوست که سنت و آداب «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و «حام» را در روزگار جاهلیت میان مشرکین مکه مقرر داشت «۱» و دو بت

(۱) مفسرین در آیه: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيْلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (سوره مائده آیه ۱۰۲-) گفته‌اند که: عمرو بن لخی هفت قبیله عرب و از جمله قریش را از دین حضرت اسماعیل منحرف نمود و بت پرست گردانید و رسوم جاهلیت را میان آنها مقرر داشت. از جمله موقعی که شتر میزائید و بچه پنجمی آن نر بود، گوش آن را میشکافتند و آن را «بحیره» می‌گفتند، و از بریدن مو و سوار شدن و بار کردن بر آن منع می‌کردند و از هیچ آب و علف دور نمی‌نمودند، و آن را «سائبه» می‌گفتند و برای شفای بیماران و آمدن مسافرین خود به آن شتر می‌گفتند: هذبه سائبه. یعنی این در چریدن آزاد است.

همچنین وقتی گوسفندان آنها هفت شکم میزائید؛ اگر بچه هفتم ماده بود می‌گفتند بخود ما تعلق دارد و چنانچه نر بود می‌گفتند مال خداست و آن را ذبح می‌کردند، و در صورتی که دو بچه نر و ماده میزائید نر را نمی‌کشتند و می‌گفتند: وصلت اخاها یعنی این ماده به برادر خود پیوست و از این رو آن را «وصیله» می‌خواندند. و بستر نری که ده سال شتر ماده‌ای را آبستن مینمود می‌گفتند «حمی ظهره» یعنی پشت خود را حمایت کرد و دیگر سوار آن نمیشدند و از هیچ آب و علفی منع نمی‌کردند. و آن را «حام» می‌گفتند، و معتقد بودند که این آداب و رسوم را خداوند میان آنها مقرر داشته است. لذا خداوند در آیه فوق آن را از خود نفی کرده و می‌فرماید: خدا آداب زشت بحیره و سائبه و وصیله و حام را قرار نداده، و لیکن کافران بخدا افترا بستند و دروغ گفتند و اکثر آنها تعقل نمی‌کنند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۹۱

معروف بنام «هبل» و «منات» را از شام بمکه آورد و آنها را برای عبادت قرار داد. وی بت هبل را بخزیمه بن مدرکه تسلیم نمود و از این جهت مردم می‌گفتند: هبل خزیمه.

و هم بکوه ابو قییس بالا- رفت و بت منات را در محلی بنام «مشلل» گذارد، و هم او نخستین کسی است که نرد را بمکه آورد، و صبح و شب در خانه کعبه با آن بازی نمودند.

از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: در شب معراج چون مرا از بالای آتش دوزخ بالا بردند عمرو بن لحي را دیدم که مردی کوتاه قد و سرخ روی مایل بکبودی است و ساقهای خود را در آتش میکشید. من پرسیدم: این کیست؟ گفتند: عمرو بن لحي است - عمرو بن لحي تا هنگام مرگ متولی امور کعبه بود چنان که پیش از او قوم «جرهم» بودند.

گفتاری از علامه کراچی

کراچی «۱» رحمه الله علیه در کتاب «کنز الفوائد» مینویسد: تمام پیروان

(۱) فقیه نامی و دانشمند بزرگوار: ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان کراچی متوفی بسال ۴۴۹ هجری از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی است، در شخصیت این بزرگ مرد عالم تشیع این بس که شهید اول از وی به «علامه» تعبیر نموده با اینکه علامه حلی را «فاضل» میخواند! علامه مجلسی در مقدمه بحار مینویسد: کراچی از بزرگان علما و فقها و متکلمین است. تمام دانشمندان صاحب اجازه بوی استناد میجویند. کتاب «کنز الفوائد» تألیف وی از کتابهای مشهوری است که غالب دانشمندان بعد از وی؛ از آن استفاده برده‌اند. سایر کتابهایش نیز در نهایت اتقان است. شیخ منتجب الدین در فهرست مینویسد: «شیخ عالم موثق ابو الفتح محمد بن علی کراچی فقیه شیعه است...» باید دانست که بحث کراچی راجع بامام زمان در کتاب کوچکی پیوست کنز الفوائد است بنام «البرهان علی صحه طول عمر الامام صاحب الزمان».

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۹۲

ادیان آسمانی در این عقیده متفقند که عمرهای زیاد و طول آن، امر جایزی است چنان که تورات هم متضمن این معنی هست، و از این حیث میان یهود در گفته تورات اختلافی نیست.

در تورات نوشته است که: حضرت آدم ابو البشر نهصد و سی سال در جهان زیست شیت نهصد و دوازده سال، انوش نهصد و پنج سال، قینان نهصد و ده سال، مهلائیل هشتصد و نود و پنج سال، بود نهصد و شصت و دو سال، اخنوخ که همان ادريس پیغمبر است نهصد و شصت و پنج سال، لمک هفتصد و شصت و هفت سال، نوح نهصد و پنجاه سال سام ششصد سال، ارفخشاو چهار صد و نود هشت سال، شالخ چهار صد و نود و سه سال عابر هشتصد و هفتاد سال، فالغ دویست و نود و نه سال. ارغو دویست و شصت سال، یاحور صد و چهل و شش سال، تارخ صد و هشتاد سال. ابراهیم صد و هفتاد و پنج سال اسماعیل صد و سی و هفت سال، اسحاق صد و هشتاد سال.

سپس کراچی میگوید: این بود آنچه تورات ثبت کرده و نزد تمام یهود و نصارا مسلم است و خلافی نیست، دین مقدس اسلام هم متضمن این گونه عمرهای طولانی هست. ما هیچ یک از علمای اسلام را نیافته‌ایم که عمرهای طولانی را انکار کرده باشد بلکه همه اتفاق دارند که طول عمر امری جایز الوقوع است. سپس کراچی جمعی از معمرین گذشته را نام برده و احوال و اشعار آنها را نقل میکند.

بخط شریف بزرگوار سید رضی (رضی الله عنه) «۱» حاشیه‌ای دیدم که بر تقویمی که بتاریخ یک شنبه پانزدهم محرم سال ۳۸۱ جمع آوری کرده نوشته بود: برای وی نقل کرده‌اند که پیرمردی در شام بوده که سنش از صد و چهل سال تجاوز کرده بود.

من سوار شده نزد وی رفتم و او را با خود آورده و نزدیک خانه‌ام در محله کرخ جای دادم. وی مردی اعجوبه بود. او امام حسن عسکری علیه السلام را دیده بود و اوصاف آن حضرت را نقل میکرد و نظیر این عجائب بسیار دیده بود.

مؤلف: باب اخبار معمرین تا اینجا پایان میابد علت اینکه این باب را با

(۱) رجوع کنید بصفحه ۳۴۵.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۹۳

این که کم فائده است طولانی گردانیدم این است که خواستم مانند علمای گذشته عمل کرده باشم تا نگویند این کتاب از فوایدی که در این باب آورده‌اند، خالی است. (۱)

(۱) بطوری که در خلال این باب از نظر خوانندگان گذشت دانشمندان بزرگ شیعه:

شیخ صدوق، سید مرتضی، ابو الفتح کراچکی، شیخ طوسی؛ و خود علامه مجلسی اعلی الله مقامهم سر گذشت اشخاص طویل العمر و اعمار طولانی آنها را اغلب از منابع غیر شیعه نقل کرده‌اند.

شکی نیست که بهمه آنها نمیتوان اطمینان پیدا کرد و مانند سایر موضوعات تاریخی، بخصوص آنها که مربوط بقبل از اسلام است، در نقل و ضبط آن تغییراتی روی داده و در مقدار عمرها حدس و تخمین و مبالغه هم دخالت داشته است.

نکته جالب توجه اینست که در زمان تألیف «کمال الدین» شیخ صدوق متوفی بسال ۳۸۱ هجری که قسمت عمده این باب از آن نقل شده، سن حضرت قائم (ع) که در سال ۲۵۵ متولد شده در حدود ۱۳۰ سال بیشتر نبوده، و این مقدار عمر اندک، همان موقع نیز دستاویز دشمنان شیعه بوده؛ و صدوق ناگزیر شده با نقل سرگذشت اشخاص معمر اشکال و استبعاد مخالفین شیعه را پاسخ دهد! برای تفصیل و توضیح بیشتر رجوع کنید بمقدمه کتاب در بحث ما راجع بطول عمر امام زمان ارواحنا فداه.

ضمناً برای تکمیل باب «معمّرین» قسمت دیگری از آنها را که در کتاب «المعمّرون» ابو حاتم سیستانی ذکر شده و وعده دادیم بطور فهرست در زیر می آوریم.

این افراد و بعضی دیگر که در اصل کتاب از آنها نام بردیم، در کتاب «معمرون» ابو حاتم با اجمال و تفصیل شناخته شده‌اند.

کهمس بن شعیب دوسی ۱۴۰ سال سوید بن حذاق بن عبد القیس دوسی ۲۰۰ سال مجمع بن هلال بن مالک ۱۱۹ سال عمرو بن ثعلبه ۲۰۰ سال انس بن مدرک خثعمی در جاهلیت بزرگ خثعم و دلاور آنها بود. اسلام را درک کرد و مسلمان شد ۱۵۰ سال ذو جدن حمیری ۳۰۰ سال عبد الله بن سیب حمیری ۱۵۰ سال عدی بن وداع ازدی اسلام آورد و بجنگ کفار رفت ۳۰۰ سال عامره بن حوسن ۲۰۰ سال عباد بن انف الکلب صیداوی ۱۲۰ سال فالج بن خلاوه ۱۸۰ سال بحر بن حارث بن امرئ القیس بن زهیر بن جناب کلبی ۱۵۰ سال یزید بن جابر ۱۵۰ سال جلیله بن کعب ۱۹۰ سال کعب بن رداه ۱۷۰ سال حارثه بن مره ۱۵۰ سال ربیعۀ بن عبد الله بجلی ۱۹۰ سال حارث بن حبیب باهلی ۱۶۰ سال عمر بن مسیح طائی ۱۵۰ سال جرنفش بن عبده ۱۳۰ سال مسعود بن مصاد ۱۴۰ سال عوف بن سیب ۱۸۰ سال عامر بن تغلب ۵۲۰ سال حارثه بن صخر بن مالک اسلام را درک کرد و مسلمان نشد ولی پسرش جناب بن حارثه بمدینه رفت و اسلام آورد. ۱۸۰ سال همام بن ریاح ۱۸۰ سال اسید بن اوس تمیمی ۱۹۰ سال ابیرد بن معذر ریاحی ۱۲۰ سال کبیر بن ربیعۀ - مسلمان شد ۱۳۰ سال نمر بن تولب بن اقیس ۲۰۰ سال زهیر بن مرخه ۱۷۰ سال ربیعۀ بن عدوان ۱۷۰ سال زهیر بن ربیعۀ ۱۲۰ سال ثوب بن تلده اسدی ۲۲۰ سال خنابه بن کعب عبشمی ۱۴۰ سال امد بن ابد ۳۶۰ سال

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۹۴

باب بیستم معجزاتی که از وجود اقدس امام زمان (ع) بظهور رسیده و قسمتی از احوال آن حضرت و سفرای بزرگوارش

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد: جماعتی از علماء از حسین بن علی ابن بابویه (برادر شیخ صدوق) نقل کرده‌اند که گفت: گروهی از مردم شهر ما (قم) در

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۹۵

سال ۳۲۹ هجری که «قراطمه» علیه حجاج بیت الله طغیان نمودند، برای من نقل کردند که پدرم رضی الله عنه (یعنی علی بن بابویه پدر شیخ صدوق و پیشوای علمای قم) نامه‌ای به شیخ ابو القاسم حسین بن روح (نوبختی) قدس الله روحه (سومین نائب خاص امام زمان) نوشت که به پیشگاه امام زمان تقدیم دارد و از حضرتش برای حج بیت الله کسب اجازه نماید. پاسخ ناحیه مقدسه این بود:

در این سال بحج مرو. پدرم مکتوب دیگری نوشت که حج من نذر واجب

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۹۶

است، آیا جایز است خودداری نمایم؟ جواب آمد که: اگر ناگزیر برفتن هستی با کاروان آخری حرکت کن چون پدرم با کاروان آخری حرکت کرد، سالم ماند ولی کاروانهایی که پیش از آن رفته بودند همگی تلف شدند! نیز شیخ در کتاب غیبت فرموده: شلمغانی «۱» در کتاب «الاولیاء» از ابو جعفر مروزی روایت نموده که گفت: جعفر بن محمد بن عمرو با جمعی بعسکر «۲» رفتند آنها حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را در زمان حیاتش دیده بودند، علی بن احمد بن طنین هم میان آن جماعت بود.

جعفر بن محمد بن عمر نامه‌ای بناحیه مقدسه نوشت و اجازه خواست که برای زیارت وارد حرم مطهر امام علیه السلام شود. علی بن احمد بوی گفت: نام مرا ننویس زیرا من اجازه نمیگیرم. او هم نام وی را ننوشت. در جواب مرقوم بود: تو و کسی که اجازه نخواست هر دو داخل شوید! و نیز در خرایج راوندی مینویسد: از محمد بن هارون همدانی روایت شده که گفت: پانصد دینار سهم امام بر ذمه داشتم و از این جهت دلتنگ بودم. پیش خود گفتم چند باب دکان دارم که به پانصد و سی دینار خریده‌ام، آنها را بناحیه مقدسه امام در عوض پانصد دینار تفویض میکنم. بخدا قسم این را بزبان نیاوردم و بکسی هم نگفتم. با این وصف حضرت بمحمد بن جعفر مرقوم فرمود: دکانها را از محمد بن هارون بعوض پانصد دیناری که در ذمه او داریم تحویل بگیر!

یک داستان جالب

همچنین در خرایج میگوید: محمد بن یوسف شاشی روایت نموده که چون

(۱) شرح حال این مرد و سوء عاقبت او را در چند مورد همین باب خواهید خواند.

(۲) عسکر محله‌ای در سامره بوده که امام حسن عسکری (ع) در آن سکونت داشته، و امروز قبر آن حضرت و پدرش امام علی النقی علیهما السلام در آنجاست. بهمین مناسبت آن حضرت را عسکری و با پدر عالیقدرش «عسکرین» مینامند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۵۹۷

از عراق برگشتم، در شهر «مرو» مردی نزد ما بود که او را محمد بن حصین کاتب میگفتند. وی اموالی برای امام زمان علیه السلام جمع نموده بود، او از من در باره امام زمان پرسش مینمود و من هم نشانه‌هایی که از آن حضرت دیده بودم برای او نقل کردم.

محمد بن حصین گفت: نزد من اموالی برای «غریم» است «۱» بنظر تو باید آن را چه کرد؟ گفتم آن را نزد حاجز «۲» بفرست. گفت: آیا بالاتر از او کسی نیست؟ گفتم: چرا شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوبختی هست.

گفت: اگر فردای قیامت خداوند در این خصوص از من سؤال نمود بگویم که این دستور را تو بمن دادی؟ گفتم آری.

من از وی جدا گشتم و چند سال بعد که او را ملاقات نمودم گفت: من همان کسی هستم که میخواستم بعراق بروم و اموالی برای امام زمان علیه السلام داشتم و اکنون بتو خبر میدهم که: من دویست دینار توسط عابد بن یعلی فارسی و احمد بن علی کلثومی

فرستادم و نامه‌ای در این خصوص بحضرت نوشتم و التماس دعا کردم.

امام در جواب آنچه را فرستاده بودم مرقوم فرموده و نوشته بود: «که هزار دینار در ذمه من دارد ولی من دویست دینار فرستادم!» من در باقی آن شک داشتم ولی مطلب همان بود که حضرت نوشته بود.

همچنین در نامه مزبور مرقوم بود اگر خواستی وجوهات را بپرداز با بو-الحسین اسدی مقیم ری تسلیم کن.

گفتم: آیا آنچه نوشته بود درست است؟ گفت: آری زیرا من دویست دینار فرستادم و در ما زاد آن شک داشتم و خداوند بدین وسیله شک مرا برطرف ساخت.

راوی میگوید: دو یا سه روز بعد خبر فوت حاجز رسید. من رفتم نزد محمد بن

(۱) غریم یعنی بدهکار یا طلبکار- از القاب امام زمان است. وجه تسمیه حضرت باین لقب در چند صفحه بعد خواهد آمد.

(۲) حاجز بن یزید و شاء در بغداد از وکلای امام زمان (ع) بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۹۸

حصین و خبر مرگ حاجز را باو دادم و او اندوهگین شد. گفتم متأثر مباش که این خبر در توقیع امام علیه السلام بود. زیرا دستور فرموده بود که وجه هزار دینار بوده و امر کرده بود که به ابو الحسین اسدی تسلیم کن. زیرا حضرت میدانسته که حاجز بزودی خواهد مرد (منظور اینست که اگر حاجز مرده دیگری را معین فرموده است که بوی رجوع نمائی).

و هم راوندی در خرایج از محمد بن حسین روایت نموده که گفت: تیمی از مردی از اهل گرگان نقل کرد که گفت: در حالی

که سی دینار در پارچه‌ای با خود داشتم به عسکر رفتم، یک دینار آن شامی بود. چون بدر خانه حضرت رسیدم، نشستم.

دیدم کلفتی یا جوانی (تردید از راوی است) از خانه بیرون آمد و گفت: آنچه آورده‌ای بده! گفتم: چیزی با من نیست.

پس بدرون خانه رفت و سپس برگشت و گفت: سی دینار نزد تو هست که در پارچه سبزی بسته‌ای و یک دینار آن شامی است با یک انگشتر که تو آن را فراموش کرده‌ای. پس من پولها را بحضرت دادم و انگشتر خود را برداشتم.

نیز در آن کتاب از مسرور طباح روایت میکند که گفت: بواسطه سختی معیشتی که بمن رسیده بود، روزی بدیدن حسن بن راشد رفتم، ولی او را در خانه نیافتم پس از مراجعت به بغداد نزد عثمان بن سعید (اولین نائب حضرت) رفتم. وقتی بدر شهر رسیدم، مردی مقابل من آمد که صورتش را ندیدم. او دست مرا گرفت و با احتیاط کیسه سفیدی بمن نشان داد. نگاه کردم دیدم روی آن نوشته است: دوازده دینار در آنست و هم روی آن نوشته بود مسرور طباح!

همچنین در کتاب مزبور از محمد بن شاذان نقل کرده که گفت: پانصد درهم سهم امام متعلق بشیعیان نزد من جمع شد، ولی بیست

درهم آن کم بود، من از مال خودم آن را تکمیل نمودم و برای محمد بن احمد قمی فرستادم که بحضرت برساند.

من در نامه خود نوشته بودم چه مقدار آن پول مال خودم هست. محمد بن احمد جواب امام را برای من فرستاد که نوشته بود:

پانصد درهم رسید که بیست درهم

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۵۹۹

از آن تو بود! و نیز در خرایج از ابو سلیمان محمودی روایت نموده که گفت: من و جعفر ابن عبد الغفار والی دینور «۱» شدیم. قبل

از حرکت بصوب مأموریت حسین بن روح نزد من آمد و گفت: هنگامی که بری رفتی چنین و چنان کن. چون ما بدینور رسیدیم

یک ماه بعد فرمان حکومت «ری» برای من رسید. من بسوی ری شتافتم و بحکومت آنجا رسیدم و همان طور که او دستور داده بود

عمل نمودم.

نیز در کتاب مزبور از غلال بن احمد از ابو الرجاء مصری که از نیکان بود روایت نموده که گفت: بعد از رحلت حضرت امام حسن

عسکری علیه السّلام بجستجوی امام زمان علیه السّلام بیرون آمدم. پیش خود گفتم: اگر چیزی بود، بعد از سه سال آشکار میگشت. در این وقت صدائی شنیدم ولی صاحب صدا را ندیدم که میگفت:

ای نصر بن عبد ربه! باهل مصر بگو: آیا شما پیغمبر را دیده‌اید که باو ایمان آورده‌اید؟

ابو الرجاء میگوید: من تا آن موقع نمیدانستم که نام پدرم عبد ربه است! زیرا من در مدائن متولد شدم. سپس ابو عبد الله نوفلی مرا که یتیمی بودم با خود بمصر برد و در آنجا پرورش یافتم. چون آن صدا را شنیدم دیگر به تعقیب منظور نپرداختم و مراجعت نمودم.

داستان جالب دیگری

همچنین در خرایج راوندی از احمد بن ابی روح نقل میکند که گفت: زنی از اهل دینور مرا خواست؛ چون نزد وی رفتم گفت: ای پسر ابی روح! تو در دیانت و تقوی از تمام مردمی که در ناحیه ما هستند موثق‌تری. میخواهم امانتی نزد تو بگذارم و آن را بدمه بگیری و بصاحبش برسانی.

گفتم: بخواست خدا چنین میکنم. گفت: مبلغی درهم در این کیسه مهر-

(۱) دینور شهری نزدیک کرمانشاه بوده و تا همدان بیش از بیست فرسخ فاصله داشته است. (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۰۰

کرده است، آن را باز مکن و در آن منگر تا آنکه بکسی بسپاری که قبل از باز کردن بتو بگوید: در آن چیست. این هم گوشواره من است که مساوی با ده دینار است؛ سه مروارید در آنست که آن نیز مساوی با ده دینار میباشد.

مرا بامام زمان حاجتی است که میخواهم پیش از آنکه از وی سؤال کنم بمن خبر دهد. گفتم: آن حاجت چیست؟ گفت: مادرم ده دینار در عروسی من قرض کرده ولی من حالا نمی‌دانم از کی قرض کرده و باید بچه کسی بپردازم. پس اگر امام زمان علیه السّلام خبر آن را بتو داد، این کیسه را بآن کس که بتو نشان میدهد، تسلیم کن.

گفتم: اگر جعفر بن علی (جعفر کذاب پسر امام علی النقی) آن را از من بخواهد چه بگویم؟ زن گفت: این خود میان من و جعفر امتحانی است (یعنی اگر او امام زمان است، ناگفته میداند و محتاج بتوضیح نیست).

احمد ابن ابی روح میگوید: آن مال را برداشتم و با خود ببغداد آمدم و نزد حاجز بن یزید و شاء رفته سلام کردم و نشستم. حاجز پرسید: آیا کاری داری؟

گفتم: مالی نزد من است، آن را تسلیم نمیکنم مگر اینکه از جانب امام اطلاع دهی مقدار آن چند است و چه کسی آن را بمن داده است اگر اطلاع دادی بشما میسپارم.

حاجز گفت: ای احمد بن ابی روح! این مال را بسامره ببر. من گفتم: لا اله الا الله چه کار بزرگی را بعهدہ گرفته‌ام. پس بتعقیب آن شتافتم تا بسامره رسیدم گفتم: نخست سری بجعفر کذاب میزنم؛ سپس فکری کردم و گفتم: نه، اول میروم بخانه امام حسن عسکری (ع) اگر بوسیله امام زمان (ع) امتحان آشکار شد فبها و گر نه بنزد جعفر خواهم رفت.

چون نزدیک خانه امام حسن عسکری علیه السّلام رسیدم، خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: تو احمد بن ابی روح هستی؟ گفتم: آری. گفت: این نامه را بخوان نامه را گرفته خواندم دیدم نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم: ای پسر ابی روح! عاتکه دختر دیرانی کیسه‌ای بتو امانت داده که بر خلاف آنچه تو گمان کرده‌ای، هزار درهم در آنست! تو

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۰۱

امانت را خوب ادا نمودی، نه سر کیسه را باز کردی و نه فهمیدی چه در آنست ولی هم اکنون بدان که آنچه در کیسه است هزار درهم و پنجاه دینار میباشد، و نیز گوشواره‌ای با تو هست که آن زن گمان کرده مساوی با ده دینار است.

گمان او درست است ولی با دو نگینی که در آنست. و نیز سه دانه مروارید در آنست که او آنها را ده دینار خریده و مساوی با بیش از ده دینار است این گوشواره را بفلان خدمتکار ما بده که ما آن را باو بخشیدیم سپس ببغداد مراجعت کن و پولها را بحاجز بده و آنچه از آن برای مخارج راهت بتو میدهد از او بگیر.

و اما ده دیناری که زن گمان نموده مادرش در عروسی او قرض کرده و حالا نمیداند صاحب آن کیست؟ بدان که او صاحب آن را میشناسد و می‌داند که مال کلثوم دختر احمد است که زنی ناصبی میباشد ولی عاتکه برایش گران بود که آن پول را بآن زن ناصبی «۱» بدهد، اگر او بخواهد این ده دینار را میان برادران خود تقسیم کند و از ما اجازه میخواهد، مانعی ندارد، ولی آن را بخواهران تھی دست خود بدهد.

ای پسر ابی روح لازم نیست پیش جعفر بروی و از او نیز امتحان کنی زودتر بوطن خود مراجعت کن که دشمنت مرده و خداوند زن و مال او را بتو روزی نموده است؟! پس ببغداد برگشتم و کیسه پول را بحاجز سپردم و او پولها را شمرد همان طور که امام نوشته بود هزار درهم و پنجاه دینار بود. حاجز سی دینار آن را بمن داد و گفت: امام بمن دستور داده این مقدار را برای مخارج راه بتو بدهم. من هم سی دینار را گرفتم و بمحلی که منزل نموده بودم برگشتم در آنجا کسی آمد و بمن اطلاع داد که عمویم در گذشته و کسان من مرا خواسته بودند که نزد آنها بروم. من هم بوطن برگشتم دیدم عمویم مرده است و از او سه هزار دینار و صد هزار درهم بمن

(۱) ناصبی بکسی میگویند که حضرت امیر المؤمنین (ع) و سایر ائمه اطهار را دشمن بدارد؛ یا مناقب و فضائل آنها را انکار کند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۰۲

ارث رسیده!! شیخ مفید در ارشاد از عبد الله سیاری روایت کرده که گفت: اشیائی برای مرزبانی حارثی فرستادم که از جمله خلخال طلائی بود. او آن اشیاء را قبول کرد ولی خلخال را پس فرستاد و دستور داد که آن را بشکنم. من هم آن را شکسته دیدم چند مثقال آهن و مس و برنج در آنست! آنها را بیرون آورده و مجدداً خلخال طلائی را فرستادم و آن را قبول کرد.

نیز در کافی و ارشاد از علی بن محمد از ابو عبد الله بن صالح نقل کرده که گفت:

در یکی از سالها به بغداد رفتم - سپس از ناحیه مقدسه - اجازه حرکت خواستم ولی اجازه داده نشد.

ناچار بیست و دو روز بعد از حرکت کاروان بسوی نهروان «۱» در بغداد ماندم.

آنگاه اجازه صادر گردید که روز چهارشنبه حرکت کنم. من هم حرکت نمودم در حالی که از رسیدن بکاروان مأیوس بودم، چون بنهروان رسیدم دیدم کاروان در آنجا توقف نموده، تا من شتر خود را علف دادم. کاروان حرکت کرد و من هم با آنها عزیمت نمودم. چون حضرت برای من دعا کرده بود که سلامت باشم، هیچ گونه اتفاق سوئی برایم پدید نیامد و الحمد لله.

همچنین در کافی و خرائج و ارشاد از علی بن محمد از نصر بن صباح بلخی از محمد بن یوسف شاشی «۲» نقل کرده که گفت:

ناسوری «۳» از من بیرون آمد آن را باطباء نشان دادم و خرج زیاد نمودم ولی دوا در روی آن ناسور تأثیر نبخشید. پس نامه

(۱) نهروان - بلوک وسیعی واقع در پائین بغداد از سمت مشرق «تامرا» تا «واسط» و مشتمل بر چند شهر متوسط از قبیل اسکاف،

جرجرایا، صافیه، دیرقنی و غیره بوده است. (مراصد)

(۲) شاش - قریه‌ای از ری، و شهر بزرگ و نزهی در ما وراء النهر بوده است (مراصد)

(۳) نواسیر و ناسور- رگ شکافته‌ایست که داخل آن فاسد گردیده و خود یکنوع بیماری است که در اطراف تهیگاه انسان (مقعد) پدید می‌آید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۰۳

بحضور امام نوشتم و از حضرت تقاضای دعا کردم. در جواب مرقوم فرموده بود:

البسک الله العافیة و جعلک معنا فی الدنیا و الآخرة

یعنی: خداوند بتو سلامتی دهد و تو را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد.

هنوز جمعه دیگر نرسیده بود که بهبودی یافتم و جای آن ناسور مانند کف دستهایم صاف شد. من طبیعی از شیعیان خواستم و ناسور را باو نشان دادم. گفت: از نظر طبی دوائی سراغ نداریم که آن را برطرف کرده باشد و مسلماً سلامتی تو از جانب خداست!

ماجرای اسناد محمد بن صالح

نیز در کافی و ارشاد از علی بن محمد از محمد بن صالح نقل کرده که گفت:

چون پدرم مرد و من بجای او نشستم و عهده‌دار کارهای او شدم، دیدم پدرم اسنادی راجع باموالی متعلق به «غریم» یعنی صاحب الزمان (ع) دارد.

من نامه‌ای بامام نوشتم و وجود آن اسناد را اعلام داشتم در جواب فرمودند:

از روی آن نوشته‌ها، اموال را مطالبه کن، و در مطالبه آن کوشش نما، پس من از مردم اموال را مطالبه کردم و همه را پرداختند، مگر مردی که سند چهار صد دینار بنام وی بود و از پرداخت آن خودداری نمود.

چون نزد وی رفتم که آن را مطالبه کنم، از پرداخت آن سر باز زد و پسرش مرا مسخره کرد و سفیه دانست من شکایت او را نزد پدرش بردم او گفت این طور که تو میگوئی نیست! من هم- طاقتم طاق شد- ریش او را گرفته بوسط خانه آوردم در این وقت پسرش بیرون رفت و مردم بغداد را بکمک طلبید و گفت: یک نفر قمی رافضی پدر مرا کشت.

جماعت بسیاری دور مرا گرفتند. من هم سوار مرکوب خود شدم و گفتم آفرین بر شما ای اهل بغداد بظرفداری ظالم برخاستید و حق غریب مظلوم را زیر پا گذاشتید. من مردی از اهل همدان و سنی میباشم ولی این پیر مرا به قم نسبت میدهد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۰۴

و رافضی میدانند تا بدین وسیله حق و مال مرا پایمال کند! مردم بر آن مرد شوریدند و خواستند بدکان او هجوم آورند، ولی من آنها را آرام گردانیدم، مرد مدیون چون این وضع را دید، مرا طلبید و گفت: آنچه در سند نوشته از من بگیر و به طلاق دادن زنش قسم خورد که مال را همان وقت بدهد. منم طلبم را گرفتم! مؤلف «غریم» در ابتدای روایت از باب تقیه گفته شده و مقصود امام زمان علیه السلام است. این لفظ یا بمعنی بدهکار یا طلبکار است: اگر مقصود معنی اول باشد باید گفت: امام زمان بدهکار مردم است. زیرا مردم او را میطلبند تا علوم و احکام دین را از وی بگیرند ولی او- روی مصالحی- از میان جامعه غائب شده پس او غریم و مدیون مردم و غائب و پنهان است. و اگر بمعنی دوم باشد، خیلی روشن است. زیرا اموال امام در دست مردم و به ذمه آنها است و بنا بر این امام طلبکار مردم است.

بگفته شیخ مفید در ضمن همین روایت، غریم که جزو القاب امام زمان است رمزی بوده که از قدیم شیعیان بدان وسیله امام را می‌شناختند.

نیز در ارشاد شیخ مفید، از ابن قولویه و او از شیخ کلینی و او از علی بن محمد از حسن بن عیسی عریضی نقل کرده که گفت: چون امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود، مردی از اهل مصر مالی را بمکه آورد برای صاحب الامر، مردم گرد وی اجتماع

نمودند جمعی از سنّیان گفتند: حسن عسکری بلا عقب وفات یافت و عده‌ای گفتند: جانشین وی جعفر (کذاب) است، گروهی هم گفتند جانشین او پسرش میباشد، مرد مصری یکنفر بنام ابو طالب را به محله «عسکر» واقع در سامره فرستاد تا حقیقت امر را کشف کند، نامه‌ای هم با آن مرد بود.

فرستاده نخست نزد جعفر (کذاب) رفت و از او دلیل بر صدق امامتش خواست جعفر بوی گفت: فعلا دلیلی آماده ندارم. سپس آن مرد بدر خانه امام حسن عسکری علیه السّلام رفت و نامه را به چند نفر از شیعیان که معروف بود از جانب سفیر حضرت وکیل بودند داد، جواب نامه بدین گونه از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام صادر گشت: «خداوند مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۰۵»

بآن کس که تو را فرستاده پاداش خیر دهد، او وفات نمود و وصیت کرد مالی که با خود آورده بود، مرد موثقی در هر کاری که مناسب میدانند صرف کند». حضرت جواب نامه مرد صاحب مال را درست دادند، زیرا بعد که مراجعت کردم دیدم آنچه فرموده بود مطابق درآمد.

و هم در ارشاد بسند گذشته از علی بن محمد نقل کرده که گفت: مردی از اهل آبه «۱» میخواست چیزی بامام عصر علیه السّلام برساند و فراموش کرد شمشیری با خود بردارد. چون آن چیز رسید، حضرت رسید آن را باو نوشت و هم نوشته بود: داستان شمشیری که فراموش کردی چه بود؟!

داستان احمد دینوری

نیز در آن کتاب از حسن بن محمد اشعری نقل کرده که وی گفت: نامه‌هایی از امام حسن عسکری علیه السّلام در خصوص وکالت جنید قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه و ابو الحسن و شخص دیگری میرسید؛ ولی بعد از وفات آن حضرت، نامه‌ای از صاحب الزمان علیه السّلام رسید که ابو الحسن و شخص دیگر را وکیل کرده بود. ولی در باره جنید چیزی وارد نشد. من اندوهگین شدم، اما چیزی نگذشت که خبر وفات جنید رسید! سید بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» باسناد خود از محمد بن جریر طبری نقل کرده که وی باسناد خود از احمد دینوری سراج مکنی به ابو العباس و ملقب به «استاره» نقل کرده که گفت: من از اردبیل بقصد حجّ بدینور آمدم و در آن موقع یکی دو سال از درگذشت امام حسن عسکری علیه السّلام میگذشت و مردم در خصوص جانشین آن حضرت متحیر بودند.

(۱) آبه شهری نزدیک ساوه و از شهرهای شیعه‌نشین قدیم ایران بوده. از این شهر علما و دانشمندان و وزرای بزرگی از شیعیان برخاسته‌اند که هر کدام از مفاخر شیعه بشمار می‌آیند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۰۶

اهل دینور از آمدن من خشنود گشتند شیعیان آنجا نزد من جمع شدند و گفتند سیزده هزار دینار مال امام نزد ما جمع شده و میخواهیم که تو آن را بسامره برسانی و رسید آن را گرفته برای ما بیاوری من گفتم: این روزها مردم در حیرت بسر میبرند و ما نمیدانیم جانشین امام حسن عسکری علیه السّلام کیست؟ آنها گفتند: علت اینکه ما تو را برای این کار انتخاب کردیم این است که تو را موثق و بزرگوار میدانیم، آن را با خود ببر و از دست مده تا اینکه دلیلی برای پرداخت آن باهلتش، بیابی.

آنها آن مال را بمن سپردند و من هم از دینور بیرون آمدم. وقتی به قرمیسین «۱» رسیدم بملاقات احمد بن حسن بن حسن که در آنجا مقیم بود شتافتم و بوی سلام نمودم. چون مرا دید مسرور گردید. او نیز هزار دینار که در کیسه و چند بقچه پارچه رنگارنگ که آن را محکم بسته بودند و من میدانستم در آن چیست بمن داد و گفت:

اینها را با خود داشته باش و از دست مده تا باهلتش برسانی.

من کیسه پول و بقچه پارچه‌ها را گرفته حرکت نمودم- چون بی‌غداد آمدم تمام هم خود را مصروف داشتم که در باره نایب امام تحقیق کنم. بمن گفتند: مردی در این جاست که او را باقطنی میگویند و مدعی نیابت امام است. و دیگری که معروف به اسحق احمر است و سومی که معروف به ابو جعفر عمری است نیز ادعای نیابت دارند.

من نخست از باقطنی شروع کردم و سری بوی زدم. دیدم پیرمردی مهیب و سرشناس و با شخصیت است. اسبی عربی و غلامان بسیار دارد. مردم بسیاری دور او را گرفته بگفتگو می‌پرداختند. من داخل شده سلام کردم. او هم بمن مرحبا گفت و نزد خود جای داد و از دیدن من مسرور گردید. چندان نزد وی نشستم که اکثر مردم بیرون رفتند. باقطنی از مذهب من جويا شد. گفتم: من مردی از اهل دینور هستم. مقداری

(۱) قرمیسین - عربی کرمانشاه است، ولی چنان که می‌بینید هیچ گونه شباهتی با هم ندارند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۰۷

اموال آورده‌ام که تسلیم کنم، گفت آنها را بیاور! گفتم: می‌خواهم دلیلی بر اثبات نیابت شما بیابم. سپس آن را تسلیم کنم، گفت: فردا نزد من برگرد.

چون فردا نزد وی رفتم هیچ گونه دلیلی برای اثبات مدعای خود نیاورد روز سوم هم نزد وی رفتم و دلیلی نیاورد.

سپس سری به اسحق احمر زدم. دیدم وی جوانی تمیز، وضع او بهتر اسبها و لباسها و نفوذ و غلامانش بیشتر از باقطنی است. مردمی که دور او بودند نیز از آنها که در نزد باقطنی بودند فزونتر بود. داخل شده سلام کردم. او نیز مرحبا گفت و مرا نزدیک خود نشانید. من هم چندان صبر کردم که جمعیت تخفیف یافت. آنگاه پرسید آیا حاجتی داری من هم همان جوابی را که به باقطنی دادم باو نیز گفتم و از وی دلیلی بر صدق ادعایش خواستم و سه روز پی در پی نزد او رفتم ولی او نتوانست برای اثبات نیابت خود دلیل بیاورد.

آنگاه رفتم نزد ابو جعفر عمری «۱». دیدم پیرمردی متواضع، لباس سفیدی پوشیده و در اطاق کوچکی روی گلیم پشیمی نشسته، نه غلامی و نه دم و دستگاهی و نه اسبی دارد. من سلام کردم و او جواب داد و مرا بخود نزدیک گردانید.

سپس از حال پرسید. گفتم: من از جبل می‌آیم و حامل اموالی هستم. او گفت: اگر میخواهی این اموال را بکسی بدهی که واجب است باو برسد، برو سامره و خانه ابن الرضا (مقصود امام حسن عسکری است) و وکیل امام را سراغ بگیر. کسانی در خانه ابن الرضا هستند و آن کس را که تو می‌جوئی آنجا خواهی یافت.

من از نزد وی بیرون آمدم و بسامره رفته در آنجا آهنگ خانه ابن الرضا نمودم و سراغ وکیل امام را گرفتم. دربان گفت: وی در خانه مشغول کاری است و هم اکنون بیرون می‌آید. من دم درب خانه نشستم و منتظر بیرون آمدن او شدم

(۱) مقصود محمد بن عثمان دومین نایب خاص حضرت امام زمان (ع) است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۰۸

لحظه‌ای بعد آمد. من برخاستم و بوی سلام نمودم و او دست مرا گرفت و بخانه خود آورد و از حالم و آنچه برای او آورده‌ام جويا شد.

بوی اطلاع دادم که مقداری مال از ناحیه جبل آورده‌ام که از هر کس دلیلی بر اثبات نیابت وی یافتم باو تسلیم کنم. او هم گفت: درست است.

در این وقت غذا برای من آوردند و او گفت فعلا غذا تناول کن و کمی استراحت نما که خسته هستی فعلا یک ساعت بوقت نماز مغرب داریم. سپس بکار تو رسیدگی خواهم کرد. من غذا خوردم و خوابیدم. چون موقع نماز شد برخاستم و نماز گزاردم. آنگاه بکنار شط رفتم و آب تنی کردم. سپس بخانه برگشتم و نشستم تا پاسی از شب گذشت و آن مرد نامه‌ای بمن داد که نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم - احمد بن محمد دینوری آمده و شانزده هزار دینار در فلان کیسه و بقچه آورده که در آن کیسه‌ایست و فلان مقدار پول در آنست تا آنجا که تمام کیسه‌ها را نام برده و گفته بود کیسه فلانی پسر فلانی در آنست. من پیش خود گفتم: آقای من این جریان را بهتر از من میدانم پس نامه را تا آخر خواندم که تمام کیسه‌ها و صاحبان آنها را نام برده بود.

در آن نامه نوشته بود: از کرمانشاه نیز یک کیسه که هزار دینار و فلان و فلان بقچه پارچه از احمد بن حسن مادرانی که برادرش پشم فروش است با خود آورده. یکی از این پارچه‌ها فلان جنس و دیگری رنگش چنان و همچنین تمام لباسها را با تمام خصوصیات نام برده بود. من حمد الهی بزبان آوردم و شکر نمودم که بر من منت نهاد و تردیدم را برطرف کرد.

حضرت در نامه مزبور مرا مأمور کرده بود که آنچه با خود آورده‌ام نزد ابو جعفر عمری (عثمان بن سعید نائب اول حضرت) ببرم و هر طور او دستور می‌دهد عمل نمایم. من هم بی‌غداد مراجعت نمودم و نزد عثمان بن سعید رفتم. رفتن و برگشتن من جمعا سه روز طول کشید. چون عثمان بن سعید مرا دید پرسید: چرا نرفتی؟ گفتم رفتم و هم اکنون از سامره برمیگردم.

(۱) دراع - زره ساز - (۲) مادرانا - گویا از توابع بصره بوده. احمد بن حسن همان کسی است که در سال ۲۷۵ بر ری مستولی شد و بوسیله او تشیع در ری رسوخ کرد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۰۹

در همین وقت که من با وی گفتگو میکردم نامه‌ای از جانب حضرت صاحب الزمان علیه السلام برای عثمان بن سعید آمد، نظیر همان نامه سر بومهری که برای من شرف صدور یافت و با من بود. در نامه او نیز پولها و پارچه‌ها را نام برده و دستور فرموده بود که همه آن را به ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی تسلیم کن.

عثمان بن سعید لباسهای خود را پوشید و بمن گفت: آنچه با خود آورده‌ای بردار و بخانه محمد بن احمد قمی بیاور. من نیز آنها را آوردم و بوی تسلیم نمودم و بحج بیت الله رفتم.

وقتی بدینور برگشتم مردم نزد من آمدند. من هم نامه‌ای را که وکیل امام به افتخارم صادر شده و آورده بود، بیرون آوردم و برای مردم خواندم. چون یکی از حضار نام کیسه‌ای باسم دراع شنید بیهوش شد و بروی زمین افتاد. ما هم دور او را گرفتیم تا بیهوش آمد. آنگاه بزمین افتاده سجده شکر بجا آورد و گفت: سپاس خدائی را که بر ما منت نهاد و ما را بحقیقت و شناخت امام خود راهنمائی کرد. هم اکنون دانستم که ممکن نیست زمین از وجود حجت خدا خالی بماند. بخدا قسم این کیسه را این؟؟؟ دراع بمن داد و جز خداوند هیچ کس اطلاع نداشت.

سپس از دینور حرکت نمودم بعدا «ابو الحسن مادرانی» را (در کرمانشاه) ملاقات نمودم و ماجرا را باو نیز گفتم و نامه‌ای که از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام صادر شده بود برای او خواندم. گفت: سبحان الله! اگر در چیزی شک داشته باشی، در این تردید مکن که خداوند زمین خود را از حجت خالی نمیگذارد. موقعی که «اذکوتکین» با یزید بن عبد الله در «شهرزور» «۱» جنگ نمود و بر شهرهای وی ظفر یافت و خزینه‌های او را ضبط کرد، مردی نزد من آمد و گفت: یزید بن عبد الله فلان اسب و فلان شمشیر را، برای امام زمان گذاشته. ما هم بعد از جنگ خزینه یزید بن عبد الله را بخانه «اذکوتکین» نقل نمودیم. ولی نمی‌گذاشتم که آن اسب و

(۱) شهرزور- بلوک وسیعی بوده که از مرز عراق تا همدان امتداد داشته و اهالی آن همه «کرد» بوده‌اند. (مراصد)
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۱۰

شمشیر را ببرند، تا آنکه همه اشیا را بردند و جز اسب و شمشیر چیزی نماند. من امیدوار بودم که آنها را، برای مولی صاحب الزمان بردارم.

ولی چون دیدم «اذکوتکین» سخت آن را مطالبه میکند و قادر بعدم تسلیم آن نیستم؛ پیش خود اسب و شمشیر را هزار دینار قیمت نمودم و وزن کرده بخزینہ‌دار سپردم و گفتم: این پولها را در مطمئن‌ترین جاها بگذار و آن را هیچ وقت نزد من نیاور هر چند احتیاج مبرم بآن پیدا کنم. سپس اسب و شمشیر را باذکوتکین تسلیم کردم.

تا اینکه یک روز در جای خود نشسته بودم و بحل و فصل کارها میپرداختم، ناگهان دیدم ابو الحسن اسدی بیامد. او گاه و بیگاه نزد من می‌آمد، و من حوائج او را انجام میدادم. چون زیاد نشست و من هم زیاد خسته شدم، پرسیدم چه کار داری؟ گفت: میخواهم با شما خلوت کنم. بخازن گفتم تا جایی در خزینہ برای ما آماده سازد، سپس بآنجا رفتم.

ابو الحسن اسدی در آنجا نامه کوچکی از مولی حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که نوشته بود: ای احمد بن حسن! هزار دیناری را که نزد تو داریم و پول اسب و شمشیر است، به ابو الحسن اسدی تسلیم کن. پس بروی زمین افتادم و خدا را شکر گزاردم که بر من منت نهاد و دانستم که او حجت خداست زیرا هیچ کس غیر از خودم از آن مطلب اطلاع نداشت؛ من از بس مسرور بودم که خداوند چنین منتی بر من نهاده سه هزار دینار روی آن گذاردم و باو دادم! سید بن طاوس در کتاب «فرج المهموم فی معرفه النجوم» با اسناد خود از محمد بن جریر طبری «۱» در کتاب «دلائل الامامه از ابو المفضل شیبانی و او از شیخ کلینی روایت نموده که: قاسم بن علا گفت: سه نامه در باره حوایج خود بامام- زمان علیه السلام نوشتم و عرضه داشته بودم که من مردی مسن هستم و هنوز صاحب فرزندی نشده‌ام.

حضرت جواب حوایج مرا دادند ولی در باره فرزندم جوابی نداده بود،

(۱) مقصود محمد بن جریر طبری شیعی مؤلف کتاب «دلائل الامامه» است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۱۱

باز نامه چهارمی نوشتم و استدعا کردم که در حق من دعا فرمایند تا خداوند فرزندی بمن روزی کند، حضرت در پاسخ ضمن جواب حاجات دیگرم مرقوم فرموده بود:

اللهم ارزقه ولدا ذکرا تقر به عینه و اجعل هذا الحمل الذی له ولدا ذکرا

یعنی: پروردگارا! پسری بوی روزی کن تا چشمش بوی روشن گردد و آنچه را زن وی بدان حامله است، پسر قرار بده!

موقعی که این جواب رسید من نمیدانستم که همسرم حامله است! از وی پرسیدم و او گفت آری علت من مرتفع شده و چیزی نگذشت که پسری آورد! این حدیث را حمیری در قرب الاسناد نیز روایت کرده است.

ابو الحسن کاتب

و نیز محمد بن جریر طبری مزبور در کتاب خود گفته است: ابو جعفر محمد ابن هارون بن موسی تلکبری برای ما نقل کرد که ابو الحسن بن ابی البغل کاتب برای او نقل کرده بود که گفت: کاری از ابو منصور بن صالحان بگردن گرفتم، ولی میان من و او اتفاقی افتاد که موجب پنهانی من گشت. او مرا خواست و تهدید نمود. ولی من همچنان پنهان میزیستم و بر خویشتم می‌ترسیدم تا

آنکه یک شب جمعه بطرف مقابر قریش رفته و قصد نمودم که شب را (در حرم مطهر کاظمین علیهما السلام) بیتوته کنم. آن شب، باد و بارانی بود. لذا از ابو جعفر قیم - کلیددار - خواستم که درها را به بندد، و سعی کند محلی را خلوت نماید، تا من در خلوت بدعا و سؤال از خداوند پرداخته و از داخل شدن آدمی که از او ایمن نبودم و میترسیدم مرا به بیند؛ در امان باشم. ابو جعفر کلیددار هم پذیرفت و درها را بست تا آنکه شب به نیمه رسید و باد و باران راه آمدن مردم را بحرم مطهر بست، و من با فراغت بال بدعا و زیارت و نماز مشغول گشتم. در همان موقع که سرگرم کار خود بودم، صدای پائی از طرف قبر مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۱۲

مطهر حضرت موسی کاظم (ع) شنیدم.

وقتی نگاه کردم دیدم مردی زیارت میکند و بر حضرت آدم و پیغمبران اولو - العزم درود میفرستد. سپس بر یک یک امامان درود فرستاد تا بصاحب الزمان علیه السّلام رسید ولی او را نام نبرد، من تعجب نمودم و گفتم: شاید فراموش کرد، یا اینکه امام زمان را نمی‌شناسد، یا اینکه مذهب او چنین است که امام دوازدهم را قبول ندارد. بعد از زیارت دو رکعت نماز گزارد، آنگاه آمد بجانب قبر امام محمد تقی علیه السّلام و همان طور زیارت کرد و بر انبیاء و ائمه درود فرستاد و دو رکعت نماز خواند من از او وحشت کردم. زیرا او را نمی‌شناختم.

ولی دیدم جوانی که علائم مردی در وی کامل است لباس سفیدی پوشیده؛ و عمامه‌ای حنک دار بر سر و ردائی بر دوش دارد. در این وقت آن جوان مرا مخاطب ساخت و گفت: یا ابا الحسین بن ابی البغل! چرا دعای فرج نمیخوانی؟ گفتم: آقای من دعای فرج کدام است؟ گفت: دو رکعت نماز میخوانی و سپس میگوئی:

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک السّتر یا عظیم المنّ، یا کریم الصّیّح، یا حسن التّجاوز؛ یا باسط الیدین بالرحمة یا منتهی کلّ نجوی؛ یا غایه کلّ شکوی. یا عون کلّ مستعین یا مبتدئا بالتّعم قبل استحقاقها.

سپس ده مرتبه بگو:

یا رباه

و ده مرتبه

یا سیداه

و ده مرتبه

یا مولاه

و ده مرتبه

یا غایتاه

و ده مرتبه

یا منتهی غایه رغبتاه

آنگاه بگو:

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَ نَفْسَ هَمِّي وَ فَرَجْتَ غَمِّي وَ أَصْلَحْتَ حَالِي.

آنگاه هر حاجتی داری از خدا بخواه. سپس گونه راست را روی زمین بگذار و صد مرتبه بگو

یا مُحَمَّد یا عَلِيّ یا عَلِيّ یا مُحَمَّد اَكْفِيَانِي فَانْكَمًا كَافِيَاي وَ انْصِرَانِي فَانْكَمًا نَاصِرَاي

«۱» بعد از آن گونه چپ را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو ادرکنی

(۱) این توسل و شفاعت؛ منافات با این ندارد که ما تمام امور را باراده خداوند بدانیم و حل همه مشکلات و کارهای خود را فقط از ذات قادر متعال بخواهیم، و خلاصه توسل و شفاعت بائمه منافاتی با ایكال امور و توکل مطلق بخداوند ندارد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۱۳

و آن را بسیار تکرار کن! سپس با یک نفس بگو:

الغوث الغوث

آنگاه سر بردار که خداوند با کرم خود حاجت تو را روا خواهد نمود.

موقعی که من مشغول بنماز و دعا شدم، او از حرم بیرون رفت، چون فارغ گشتم رفتم که از ابو جعفر کلیددار سراغ آن مرد را بگیرم و سؤال کنم با اینکه در بسته بود چگونه او داخل شد؟ دیدم درها همچنان قفل است. تعجب کردم و پیش خود گفتم شاید حرم در دیگر دارد که من نمیشناسم. رفتم بطرف ابو جعفر کلیددار؛ دیدم که از اطافی که روغن چراغ در آن گذارده‌اند بیرون می‌آید. من سراغ آن مرد را از او گرفتم که چگونه داخل حرم شد. ابو جعفر گفت: چنان که می‌بینی درها همه بسته است و من هنوز درها را باز نکرده‌ام.

من جریان را برای او نقل کردم: ابو جعفر گفت: این مرد مولی صاحب الزمان صلوات الله علیه بوده، مکرر در مثل چنین شبی که حرم خلوت است حضرتش را دیده‌ام. من بر آنچه از دست داده بودم تأسف خوردم. آنگاه نزدیک طلوع فجر از حرم بیرون آمدم و بجانب محله «کرخ» و جایی که در آن پنهان بودم رفتم هنوز آفتاب سر زده بود که دیدم اصحاب ابن صالحان سراغ مرا میگیرند و محل مرا از دوستانم میپرسند.

آنها از وزیر برای من امان آورده بودند و نامه‌ای بخط وی نشان دادند که نوشته بود: «همه چیز خوب است» من با یکی از دوستان موثقم بنزد ابن صالحان رفتم. او با احترام من برخاست و مرا کنار خود نشانید و طوری با من رفتار کرد که نظیر آن را از او بیاد نداشتم، سپس گفت: کار را بجائی رساندی که شکایت مرا بصاحب الزمان علیه السلام نمودی؟ گفتم: من دعا کردم و از وی سؤال نمودم. گفت:

خوش بحالت. دیشب یعنی شب جمعه در خواب دیدم که مولی صاحب الزمان مرا بانجام کارهای نیک امر می‌فرماید و چندان بر من سخت گرفت که هراسناک گشتم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۱۴

گفتم: لا اله الا الله گواهی میدهم که آنها بر حق و هر حقی بآنها میببوند چه که دیشب مولی صاحب الزمان را در بیداری دیدم که بمن چنان و چنین میفرمود.

سپس ماجرای حرم مطهر را شرح دادم و او از این مطلب تعجب کرد. بعدها کاری بزرگ و نیکوی بخاطر این معنی از وی بعمل آمد و من هم به برکت وجود مبارک امام زمان صلوات الله علیه نزد او بجائی رسیدم که گمانش را نمیکردم.

مؤلف: این روایت و سایر روایات گذشته را که از کتاب طبری نقل شد من در اصل کتاب طبری موافق آنچه نقل شده دیده‌ام. رحمه الله علیهما.

نیز سید بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» میگوید: از جمله اخباری که با اسناد از شیخ ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری در جزء دوم کتاب «دلائل الامه» طبری سابق الذکر روایت شده اینست که میگوید: مردی از ربض حمید «۱» نامه‌ای بحضرت نوشته و برای بچه‌ای که مادرش بآن حامله بود التماس دعا نموده بود، جواب نامه او چهار روز قبل از وضع حمل زنش رسید که نوشته بود: بزودی همسرت پسری می‌آورد، و همان طور هم شد.

در کتاب مزبور است که حسن بن علی بن ابراهیم، از سیاری روایت نموده که گفت: علی بن محمد سیمری نامه‌ای بحضور امام نوشت و تقاضای کفنی نمود. در جواب مرقوم بود که: تو در سال ۸۰ «۲» محتاج بآن خواهی شد و او در همان سال درگذشت و اتفاقاً دو ماه پیش از وفات وی حضرت کفنی برایش فرستاد! شیخ کَشّی در رجال خود آورده است که ابو عبد الله بلخی نامه‌ای بمن نوشت و از حسین بن روح نام برده و نوشته بود که احمد بن اسحاق قمی نامه‌ای باو نوشت و اجازه رفتن بحجّ خواست. حسین بن روح از جانب امام علیه السلام بوی اجازه داد و پارچه‌ای هم برای او فرستاد، احمد بن اسحاق وقتی آن را دید گفت: این خبر مرگ من است،

(۱) ربض حمید- محلی واقع در سمت غربی بغداد بوده است.

(۲) در صفحات آینده مؤلف آن را توضیح میدهد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۱۵

اتفاقاً هنگام بازگشت از سفر حج، در حلوان «۱» درگذشت.

در رجال نجاشی است که علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) با ابو القاسم حسین بن روح ملاقات نمود و مسائلی چند از وی (حسین بن روح) پرسید. سپس نامه‌ای نوشت و توسط علی بن جعفر بن اسود «۲» برای حسین بن روح فرستاد و از وی خواسته بود که نامه او را بحضرت صاحب علیه السلام برساند.

علی بن بابویه در نامه خود از حضرت درخواست فرزندى کرده بود. حضرت در جواب نوشت: ما در این خصوص برای تو دعا کردیم و عنقریب خداوند دو پسر نیکو بتو ارزانی میدارد. بعدها محمد (شیخ صدوق) و حسین از کنیزی بوی روزی شد. ابو عبد الله حسین بن عبید الله (غضائری) میگفت: از ابو جعفر شیخ صدوق شنیدم میگفت: من با دعای حضرت صاحب الامر (ع) متولد شده‌ام و باین افتخار میگرد.

محمد بن علی علوی حسینی

سید بن طاوس در کتاب مهج الدعوات از احمد بن محمد علوی عریضی از محمد بن علی علوی حسینی که ساکن مصر بود روایت میکند که گفت: یک وقت بطور ناگهانی امر عظیم و محنت سختی از جانب حاکم مصر برای من روی داد. من از آن امر بوحشت افتادم، زیرا از من نزد احمد بن طولون (حاکم مصر) سعایت شده بود.

پس باهنگ حج بیت الله از مصر خارج شدم و از حجاز بعراق آمدم. سپس زیارت مرقد منور حضرت امام حسین بن علی صلوات الله علیهما رفتیم. و در آنجا بحضرتش پناه بردم و بقبر شریفش توسل جستیم و از قدرت کسی که از وی میترسیدم بآن سرور ملتجی گشتم. پانزده روز در کربلا ماندم و شب و روز بدعا و تضرع پرداختم

(۱) حلوان بضم حاء از شهرهای بزرگ و مرزی عراق در ناحیه خانقین فعلی بوده است. (مراصد)

(۲) گویا همان محمد بن علی اسود است که از مشایخ قم بوده

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۱۶

تا آنکه روزی بین خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان و ولی الرحمن را دیدم که بمن میفرمود: امام حسین (ع) بتو میفرماید: ای فرزند از فلانی میترسی؟

گفتم: آری. او میخواهد مرا بقتل رساند ناچار بشما پناه آوردم و از این پیش آمد بزرگ بشما شکایت میکنم.

فرمود: چرا خدای خود و پدران را با دعای انبیاء گذشته که آنها در نهایت سختی آن را میخواندند و خداوند آن سختی را از آنها برطرف مینمود، نخواندی؟

گفتم: آن دعا چیست؟ فرمود: چون شب جمعه فرا رسد، غسل کن و نماز شب بخوان. چون سجده شکر نمودی در حالی که روی زانو و انگشتان پاهایت نشسته‌ای این دعا را بخوان، سپس دعائی را برای من خواند.

تا پنج شب در همان وقت امام زمان در حالتی بین خواب و بیداری تشریف می‌آورد و آن دعا را برای من تکرار میفرمود تا آنکه از حفظ کردم و دیگر شب جمعه بعد تشریف نیاورد.

من هم غسل نمودم و لباسم را تغییر دادم، آنگاه عطر استعمال کردم و نماز شب گزاردم، سپس سجده شکر نموده و بعد نشستم و با آن دعا، خدا را خواندم.

مجددا حضرت در شب شنبه دیدنم تشریف آورد و فرمود: ای محمد! دعای تو مستجاب گردید و بعد از آنکه از دعا فارغ شدی دشمنت پیش همان کس (احمد بن طولون) که نزد وی از تو سعایت نموده بود، بقتل رسید.

صبح آن روز با حضرت ابا عبد الله وداع نمودم و بطرف مصر رهسپار گشتم.

چون به «اردن» رسیدم یکی از همسایگانم را که مردی مؤمن بود، دیدم او برایم نقل کرد که احمد بن طولون، دشمن تو را گرفت و دستور داد او را از قفا سر ببرند و گفت که این واقعه در شب شنبه بود. و اضافه کرد که احمد بن طولون دستور داد بدن او را برودخانه نیل انداختند.

بعدها نیز جمعی از بستگان و برادران شیعه نقل کردند که قتل وی درست موقع فراغت من از دعا بوده، همان طور که امام فرموده بود!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۱۷

شیخ مفید در ارشاد از ابن قولویه و او از کلینی و او از علی بن محمد روایت نموده که وی گفت: یکی از اصحاب برای من نقل کرد که خداوند فرزندی بمن روزی فرمود من نامه‌ای خدمت امام زمان (ع) نوشتم و اجازه خواستم که روز هفتم او را شستشو دهم. امام در جواب مرقوم فرمود: نه! این کار را مکن. بعدا بچه در روز هفتم یا هشتم مرد. من نامه دیگری نوشتم و مرگ او را اطلاع دادم. در جواب مرقوم فرمود: خداوند فرزندان دیگری بتو روزی میکند. پسر اول را احمد و بعد از او را جعفر نام بگذار. بعدها نیز همان طور شد.

وقتی آهنگ حج بیت الله نمودم و با مردم وداع کرده آماده حرکت شدم دیدم نامه‌ای از حضرت رسید که نوشته بود: ما این مسافرت را ناخوش میداریم، دیگر بسته بنظر تو است. من دلتنگ و غمگین شدم. سپس نامه‌ای نوشتم که گوش بفرمان شما دارم و فسخ عزیمت نمودم ولی غمگین هستم که مبادا از حج بازمانم. جواب آمد: دلتنگ مباش که سال آینده خواهی رفت! ان شاء الله. سال بعد نامه‌ای نوشتم و اجازه خواستم حضرت اجازه صادر فرمود. سپس نامه‌ای بحضورش فرستادم که من در این مسافرت با محمد بن عباس همراه هستم.

زیرا بامانت و دیانت وی اطمینان دارم. جواب آمد که اسدی (محمد بن عباس) همسفر خوبی است. اگر او آمد دیگری را بجای وی انتخاب مکن. و چون اسدی آمد باتفاق عازم شدیم.

در غیبت شیخ طوسی نظیر این روایت را تا جمله «بعدها نیز همان طور شد» آورده است.

حسن بن نصر

کلینی در کافی از علی بن محمد از سعد بن عبد الله (اشعری) روایت نموده که گفت: حسن بن نصر و ابو صدام و جماعتی بعد از

رحلت امام حسن عسکری علیه السلام در باره آنچه در دست و کلای حضرت بود، گفتگو میکردند و میخواستند تحقیقاتی بعمل

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۱۸

آوردند. پس حسن بن نصر نزد ابو صدام آمد و گفت: من میخواهم بحج بروم. ابو صدام گفت: آن را امسال بتأخیر بیانداز. حسن بن نصر گفت: من بقدری ناراحت شده‌ام که خوابم نمیبرد و ناچار بحرکت هستم. سپس احمد بن یعلی بن حماد را وصی خود گردانید و وصیت کرد که وی مقداری از مالش را بناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام تسلیم کند و چیزی از آن را بیرون ندهد مگر این که بعد از ظاهر شدن حضرت با دست خود بدست او بسپارد!

حسن بن نصر میگوید: هنگامی که به بغداد رسیدم؛ خانه‌ای اجاره کرده منزل نمودم. در آن اثنا یکی از وکلای حضرت نزد من آمد و مقداری پارچه و پول آورد و نزد من گذارد. گفتم: اینها چیست؟ گفت اینست که می‌بینی! سپس وکیلی دیگر آمد و همین کار را کرد. آنگاه چند نفر آمدند تا آنکه خانه را پر کردند.

بعد از آن احمد بن اسحق - قمی - با آنچه با خود داشت نزد من آمد. من در شگفت ماندم و بفکر فرو رفتم. سپس نامه‌ای رسید که چون قسمتی از روز بگذرد.

آنچه مال با تو هست بردار و بیاور. من نیز همه آن اموال را برداشته براه افتادم شصت نفر (از مخالفین) سر راه را گرفته بودند ولی من از بین آنها گذشتم و خداوند مرا سالم نگاهداشت.

وقتی بمحله «عسکر» رسیدم فرود آمدم. در آنجا نامه‌ای بمن دادند که آنچه با خودداری بیاور. من نیز آنچه آورده بودم. در زنبیل دو حمال نهادم و براه افتادم.

چون بدهلیز خانه رسیدم دیدم مردی سیاه آنجا ایستاده و از من پرسید: حسن بن نصر تو هستی؟ گفتم: آری. گفت: داخل شو! من بخانه درآمدم و باطاقی رفتم و زنبیل حمالها را خالی کردم دیدم در گوشه خانه نان بسیاری هست. دو دانه نان بحمالها دادند و آنها را روانه کردند.

بعد از آن اطاقی را دیدم که پرده بدر آن آویخته‌اند. از پشت آن پرده کسی صدا زد: ای حسن بن نصر! خدا را شکر کن که بر تو منت نهاد و تردید مکن، چه که شیطان میخواهد تو شک کنی! پس دو قطعه پارچه از آنجا بیرون آمد و بمن دادند

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۱۹

و گفتند: اینها را بگیر که بآن احتیاج پیدا می‌کنی. من آنها را گرفتم و بیرون آمدم سعد بن عبد الله میگوید: حسن بن نصر رفت و ماه رمضان همان سال وفات یافت و او را با همان دو قطعه پارچه کفن کردند! نیز در کافی از علی بن محمد از فضل خزاز مدائنی غلام خدیجه دختر ابو - جعفر (امام محمد تقی) نقل کرده که گفت: مردمی از سادات اهل مدینه اعتقاد بائمه دوازده گانه داشتند بهمین جهت در موقع معین و جوهی از جانب امام حسن عسکری (ع) بآنها میرسید. چون آن حضرت رحلت فرمود، گروهی از آنها منکر شدند که آن حضرت فرزندی داشته باشد. از آن پس مقرری برای آن دسته‌ای آمد که معتقد بودند؛ آن حضرت فرزند دارد، و از دسته دیگر قطع شده؛ و نام آنها از ردیف شیعیان ثابت حذف گردید. و الحمد لله رب العالمین.

فرزندان قاسم بن علا

نیز در کافی از قاسم بن علا (یکی از وکلای حضرت) روایت کرده که گفت:

خدا چند فرزند بمن عنایت فرمود. موقع ولادت هر یک از آنها نامه‌ای خدمت امام زمان (ع) مینوشتم و التماس دعا مینمودم ولی جوابی نمی‌آمد تا اینکه فرزندم «حسن» متولد گردید. طبق معمول نامه‌ای نوشتم و خواهش کردم در حق او دعا فرمایید، از ناحیه مقدسه جواب آمد که: ما دعا کردیم و او میماند. و الحمد لله.

جواب نیامد؟

هم در کتاب مزبور از حسن بن فضل بن یزید همانی نقل کرده که گفت: پدرم با خط خود نامه‌ای بحضور امام نوشت، و جواب آمد. بعد بخط من نامه نوشته ارسال داشت جواب آن نیز آمد سپس بخط یکی از فقهای خودمان نامه‌ای نوشت ولی جواب آن نیامد. چون تحقیق کردیم معلوم شد آن مرد فقیه، از عقیده حق بیرون رفته «و قرمطی» شده است «۱»

عزل خادم

همچنین در آن کتاب از حسن بن خفیف از پدرش روایت نموده که گفت:

(۱) در باره قرمطی‌ها در آینده سخن خواهیم گفت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۰

چند نفر خدمتکار که دو نفر آنها از جانب امام عصر (ع) بود بمدینه فرستاده شدند حضرت نامه‌ای بخفیف نوشتند که او نیز با آنها حرکت کند و او هم عزیمت نمود. موقعی که بکوفه رسیدند، یکی از خدام شراب خورد، هنوز از کوفه خارج نشده بودند که نامه‌ای از محله «عسکر» مبنی بر ارجاع خادم مزبور و عزل وی از خدمت رسید.

محمد بن احمد

و نیز در کافی از حسن بن حسن علوی روایت کرده که گفت: روزی یکی از ندیمان «روز حسنی» با دیگری نزد وی بودند. مرد به ندیم «روز حسنی» گفت «او» همان است که اموال از اطراف برایش می‌آورند (مقصود امام زمان (ع) است) و وکلای دارد سپس تمام وکلای را که در هر ناحیه بودند، نام برد، چون خبر آن به عبید الله بن سلیمان وزیر «۱» رسید اقدام بگرفتن آنها نمود. خلیفه گفت: جستجو کنید به بینید این مرد کجاست زیرا این کار دشواری است. عبید الله بن سلیمان گفت: وکلایش را میگیریم: خلیفه گفت: نه این کار را نمیکنیم. ولی اموالی بافرااد معینی بدهید که به نزد آنها ببرند، هر کدام مال را بعنوان وکالت از آنها گرفت او را جلب میکنیم.

در همان موقع توقیعی از ناحیه مقدسه امام صادر شد که هیچ کس از وکلا چیزی از مردم نپذیرند و از آن امتناع ورزند و خود را بی اطلاع نشان دهند.

سپس وزیر مالی بوسیله مردی ناشناس نزد محمد بن احمد که از وکلای حضرت بود فرستاد و در خلوت باو گفت: من مالی با خود آورده‌ام که تو آن را بامام برسانی. محمد گفت: غلط کردی، من از این مطلب چیزی نمی‌شناسم.

جاسوس مرتب او را بر سر لطف می‌آورد، ولی محمد بن احمد تجاهاً میکرد. بهمین ترتیب هر چه جاسوس نزد وکلای حضرت فرستادند، وکلا از پذیرفتن آنها و اموالشان خودداری کردند، زیرا که مطلب قبلاً باطلاع آنها رسیده بود!

(۱) در پاورقی صفحه ۲۱۶ از وی نام بردیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۱

محمد بن ابراهیم مهزیار

شیخ طوسی (ره) در کتاب «غیبت» می‌نویسد. معجزات وجود اقدس امام زمان علیه السلام بیش از آنست که شمرده شود، ولی ما در اینجا قسمتی از آن را می‌آوریم از جمله: جماعتی از علماء برای ما از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه از محمد ابن یعقوب کلینی (ره) نقل کرده‌اند که او با سند خود از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت نموده که گفت: بعد از رحلت حضرت عسکری علیه السلام در خصوص امام بعد از وی تردید کردم.

اموالی از سهم امام نزد پدرم جمع شده بود، من آنها را برداشته بکشتی نشستم و او را مشایعت کردم. ناگاه تب شدیدی بر وی (پدرم) عارض شد. بطوری که گفت: فرزند! مرا برگردان! مرا برگردان! که این تب علامت مرگ است سپس گفت: در خصوص این مال راه احتیاط را پیش گیر. آنگاه وصیت نمود و وفات یافت.

من پیش خود گفتم: پدرم بچیز نادرست وصیت نکرده است. این اموال را بعراق حمل میکنم و خانه‌ای کنار شط اجاره کرده میمانم و هیچ کس را از جریان مطلع نمی‌گردانم، اگر مطلب برایم روشن شد و همان طور که زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام روشن بود، دانستم امام کیست این اموال را بآن کس که امام است میدهم و گر نه بفقرا قسمت میکنم.

پس بعراق آمدم و کنار شط خانه‌ای اجاره کردم و چند روزی ماندم. روزی دیدم قاصدی آمد و نامه‌ای بمن داد که نوشته بود. ای محمد؟ فلان مقدار مال در فلان چیز نزد تو هست! هر چه من آورده بودم و خودم از آن اطلاع نداشتم، نام برده بود. من آن اموال را بقاصد تسلیم نمودم و چند روزی منقلب و غمگین ماندم تا اینکه نامه دیگری بافتخار من صادر گشت که: ما تو را بجای پدرت وکیل نموده‌ایم پس حمد خدای را بجای آور.

در ارشاد مفید نیز از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد از محمد بن جمهور

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۲

از محمد بن ابراهیم نظیر این روایت آمده است.

در غیبت شیخ با همین سند از حسن بن فضل بن زید یمامی نقل کرده که گفت:

در باره دو مطلب نامه‌ای بحضرت نوشتم و میخواستم راجع بمطلب سوم هم چیزی بنویسم، ولی بملاحظه اینکه مبادا خوش آیند نباشد سومی را نوشتم. جواب آن دو مطلب و تفسیر مطلب سوم هر سه صادر گشت!.

احمد بن حسن

نیز در غیبت شیخ بسند مزبور از «بدر» غلام احمد بن حسن نقل کرده که گفت: بصوب جبل «ا» آمدم در حالی که در باره امامت چیزی نمیگفتم و آنها را بجملگی دوست داشتم. تا آنکه یزید بن عبد الملک در گذشت؛ او در مرض خویش بمن وصیت نمود که اسب سمند و شمشیر و کمر بند مرا بمولایم بده. من ترسیدم که اگر اسب او را به «اذکوتکین» ندهم از جانب او سرزنش خواهم شد. پس اسب و شمشیر و کمر بند او را پیش خود به هفتصد دینار قیمت کردم و هیچ کس را بر این مطلب آگاهی ندادم. بعد از چندی نامه‌ای از ناحیه مقدسه حضرت صاحب (ع) از عراق رسید که: هفتصد دینار پول اسب و شمشیر و کمر بند را که مال ماست بفرست در ارشاد مفید از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد از جمعی از اصحاب از احمد بن حسن و علاء بن رزق الله از بدر مانند آن روایت شده است.

مؤلف: از روایت طولانی که در همین زمینه سابقا از کتاب «النجوم» و «دلایل الامامه» طبری نقل کردیم آشکار بود که صاحب این داستان احمد بوده نه بدر غلام او.

پس باید گفت: در این جا بدر هم مطلب را از آقای خود احمد نقل کرده است. و در روایت ارشاد، علاء بن رزق الله عطف است

به «جمعی از اصحاب» یعنی جمعی از اصحاب

(۱) جبل یا جبال - منظور سلسله کوهی است که از الوند تا حدود تهران و قزوین کشیده شده، شهرهای واقع در پیچ‌پیچ این سلسله جبال عبارت بوده از همدان، دینور؛ اصفهان، قم، کاشان، اراک، نهاوند و غیره که آنها را «بلاد جبل» می‌گفتند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۳

و علاء بن رزق الله. این سند دیگری است که با حمد منتهی می‌شود، علت اینکه در این روایت احمد ذکر نشده؛ یا وضوح مطلب بوده یا اینکه لفظ احمد از قلم ناسخ حذف شده است.

همچنین در غیبت شیخ از علی بن محمد بن ابی عقیل عیسی بن نصر روایت نموده که گفت: علی بن زیاد سیمری نامه‌ای خدمت حضرت نوشت و خواهش کفنی نمود.

در جواب مرقوم بود: تو در سال ۸۰ محتاج بآن خواهی شد. پس او هم در سال ۸۰ هجری مرد. حضرت هم پیش از مرگ کفن را برای او فرستادند.

مؤلف: از سال هشتاد، یا هشتاد سال از عمر وی منظور است. و یا مراد سال ۲۸۰ هجری است. و در کافی مینویسد: چند روز پیش از مرگش کفن باو رسید.

نیز در غیبت شیخ از کلینی و او از علی بن محمد روایت نموده که گفت: توقیعی از ناحیه مقدسه بیرون آمد که از زیارت مقابر قریش «۱» نهی فرموده بود. بعد از چند ماه وزیر «باقطانی» را خواست و گفت: طایفه «بنی فرات» و «برسیها» را ملاقات کن و بگو: نباید مقابر قریش را زیارت کنید، زیرا خلیفه امر نموده که مواظبت کنند هر کس زیارت آنجا رفت، او را بگیرند! مؤلف: بنی فرات قبیله وزیر ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات است که از وزراء بنی عباس بوده و هم اوست که سلسله سند خطبه شقشقیه حضرت امیر علیه السلام را تصحیح نمود.

احتمال هم دارد که بنی فرات مردمی باشند که در کنار شط فرات منزل کردند «برس» قریه‌ای واقع میان دجله و کوفه است (از اینجا معلوم می‌شود بنی فرات و برسیها شیعه بوده‌اند) و مقصود از زیارت مقابر قریش، زیارت کاظمین علیهما السلام است.

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از مظفر علوی و او از ابن عیاشی از پدرش از علی بن احمد رازی نقل میکند که گفت: بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام یکی

(۱) مقابر قریش - قبرستان بنی هاشم و علویان بوده، و همین جاست که هم اکنون بارگاه امام موسی کاظم و امام محمد تقی (کاظمین) علیهما السلام واقع است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۴

از برادران دینی اهل ری که در باره جانشین حضرت مردد بود، به منظور تحقیق در این امر سفر کرد. پس در وقتی که او در مسجد کوفه بفکر رفته و با دست خود سنگریزه‌های مسجد را بهم میزد، ناگهان سنگریزه‌ای پیدا شد که بر آن نوشته بود «محمد» «۱»! چون آن را نگریستم دیدم با خط برجسته طبیعی نوشته شده و نقاشی نیست.

ماجرای عجیب قاسم بن علا

شیخ الطائفه: در کتاب «غیبت» از شیخ مفید و حسین بن عبید الله غضائری از محمد بن احمد صفوانی نقل می‌کند که گفت: قاسم بن علا «۲» را دیدم که صد و هفده سال داشت، در هشتاد سالگی که دو چشمش سالم بود، بشرف ملاقات مولی امام علی النقی و

امام حسن عسکری علیهما السلام رسیده، سپس بعد از هشتاد سالگی نابینا شد، آنگاه هفت روز پیش از وفاتش دوباره بینا گردید. جریان بدین قرار بود که من در شهر «ران» (۳) آذربایجان نزد وی اقامت داشتم. مرتب تویعاتی از جانب امام زمان علیه السلام بدست محمد بن عثمان و بعد از او بدست حسین بن روح قدس الله روحهما بوی میرسید، ولی بعد از آن قریب دو ماه، تویعی نرسید و او از این جهت ناراحت شد.

روزی در اثنای اینکه با وی غذا میخوردیم ناگهان دربان خوشحال وارد شد و گفت: یکی از جانب عراق آمده. قاسم مسرور گردیده روی بجانب قبله نمود و بسجده افتاد. فی الوقت پیرمردی کوتاه قد با علامت قاصدی در حالی که جامه دوخته‌ای بتن و کفش مخصوص سفر پیا و خرجینی بدوش داشت، وارد شد.

(۱) نام مبارک امام زمان است.

(۲) وی وکیل امام زمان در آذربایجان بوده است.

(۳) ران یا اران- شهری میان مراغه و زنجان بوده. گویند در آنجا معدن طلا و سرب است (مراصد).

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۵

قاسم برخاست و با او معانقه کرد و خرجین را از دوشش برداشت، آنگاه طشت و آب طلبید و دست او را شسته پهلوی خود نشانید. و بخوردن غذا مشغول گشتیم.

سپس دستها را شستیم. در این موقع پیرمرد برخاست و نامه‌ای که از نیم ورق بزرگتر بود بیرون آورد و بقاسم داد، قاسم نامه را گرفت و آن را بوسید و بکاتب خود ابن ابی سلمه داد.

ابو عبد الله «۱» نامه را گرفت و مهرش را برداشت و خواند. قاسم احساس مطلب حزن آوری از آن نمود. لذا پرسید: یا ابا عبد الله خیر است! گفت: خیر است.

قاسم پرسید آیا راجع بمن دستور آمده؟ ابو عبد الله گفت: اگر خوش نمیداری تا نگویم. گفت: مگر چیست؟ گفت خیر مرگ تو است که نوشته چهل روز دیگر خواهی مرد و اینها هفت قطعه پارچه است که برای کفن تو آورده‌اند! گفت: آیا من با دین سالم از دنیا میروم؟ گفت: آری چون بمیری دینت سالم است. قاسم خندید و گفت: بعد از این عمر طولانی دیگر آرزویی ندارم. مجدداً مرد تازه وارد برخاست و سه طاقه پارچه و لباس یمنی سرخ رنگی و عمامه‌ای و دو دست لباس و دستمالی بیرون آورد و بقاسم داد. و نیز پیراهنی نزد او بود که حضرت امام رضا علیه السلام بوی خلعت داده بود. و هم قاسم دوستی داشت بنام عبد الرحمن بن محمد سنیزی که با اهل بیت عصمت سخت دشمن بود ولی میان او و قاسم در امر دنیوی دوستی محکمی برقرار بود.

در آن موقع عبد الرحمن برای صلح دادن ابو جعفر بن حمدون همدانی و پسر قاسم که داماد وی بود بخانه قاسم آمد. قاسم بدو نفر پیرمرد شیعه که نزد وی میزیستند و نام یکی از آنها ابو حامد عمران بن مفلس و دیگری علی بن جحدر بود گفت: این نامه را برای عبد الرحمن بن محمد بخوانید، زیرا که دوست دارم او را هدایت کنم و امیدوارم خداوند با خواندن این نامه او را بمذهب حق راهنمایی کند.

پیرمردها گفتند: از این فکر در گذر زیرا مضمون این نامه را جماعت

(۱) کنیه ابن ابی سلمه کاتب وی بوده.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۶

شیعه نمیتوانند تحمل کنند تا چه رسد به عبد الرحمن بن محمد. قاسم گفت: من میدانم سری را فاش میکنم که نمیاید آن را اظهار

بدارم ولی بملاحظه دوستی که با عبد-الرحمن بن محمد داشته و میلی که براهنمائی او بوسیله این موضوع دارم میخواهم نامه را برای عبد الرحمن بخوانم.

آن روز گذشت. چون روز پنجشنبه سیزدهم ماه رجب فرا رسید و عبد الرحمن ابن محمد بنزد قاسم آمد و بوی سلام کرد، قاسم نامه را بیرون آورد و گفت: این نامه را بخوان! و در باره آن بیانیش! عبد الرحمن نامه را خواند. چون بانجا رسید که خبر مرگ قاسم را داده بود، نامه را پرت کرد و بقاسم گفت: ای ابو محمد! از این عقیده که داری بخدا پناه ببر، زیرا تو مردی هستی که از لحاظ دیانت بر دیگران برتری داری و عقلت را از دست نداده‌ای. خداوند میفرماید:

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ يَعْنِي: هیچ کس نمیداند فردا چه خواهد کرد، و هیچ کس نمیداند در کدام زمین خواهد مرد (سوره لقمان آیه ۳۴) و هم میفرماید عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا خداوند داننده غیب است و هیچ کس را بر غیب خود مطلع نمیگرداند (سوره جن آیه ۲۶) قاسم خندید و گفت: بقیه آیه را بخوان که خدا می‌فرماید: إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ يَعْنِي مگر فرستاده‌ای که مورد رضایت خدا باشد و مولای من هم مورد رضایت خداست! سپس قاسم بوی گفت: من میدانستم که تو چنین خواهی گفت ولی تاریخ امروز را نگاهدار. اگر من بعد از آن تاریخی که در این نامه است زنده ماندم، بدان که اعتقاد من چیزی نبوده اما اگر وفات یافتم در باره معتقدات خود تجدید نظر کن.

عبد الرحمن تاریخ روز مقرر در نامه را یادداشت کرد و از هم جدا گشتند.

چون هفت روز از تاریخ رسیدن نامه گذشت، در همان روز قاسم سخت بیمار شد و میان بسترش تکیه بدیوار داد. پسرش حسن بن قاسم دائم الخمر و داماد ابو عبد الله بن حمدون همدانی بود، حسن در آن هنگام عبا بصورت انداخته و در گوشه خانه نشسته بود مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۷

ابو حامد نیز در گوشه دیگر خانه نشسته بود، ابو جعفر بن جحدر و من و گروهی از مردم شهر هم گریه میکردیم.

در این وقت قاسم تکیه بدو دست و پشت خود داد و شروع بگفتن این کلمات کرد: یا محمد یا علی یا حسن یا حسین! یا موالی کونوا شفعا ئی الی الله عزّ و جلّ سه بار این کلمات را تکرار نمود، چون بار سوم باین جا رسید که گفت: یا علی یا موسی مژگانش بحرکت آمد، همان طور که کودکان لاله نعمانی را حرکت میدهند. حدقه چشمش ورم کرد، آستین خود را روی دیدگان میکشید و آبی مانند آبگوش از چشمانش بیرون آمد، آنگاه روی بجانب پسرش کرد و گفت: حسن بیا! ابو حامد بیا! ابو علی بیا! ما همه نزد وی جمع شدیم و نگاه بحدقه‌های او کردیم دیدیم که هر دو سالم است، ابو حامد دست روی هر یک از ما میگذارد و از وی میپرسد: آیا مرا می‌بینی؟

بالاخره خبر وی در میان خلق شایع شد و دسته دسته از مردم می‌آمدند و او را مینگریستند. و قاضی شهر نیز سوار شده نزد وی آمد. نام او ابو سائب عقبه ابن عبید الله مسعودی، که و قاضی القضاة بغداد بود. چون قاضی آمد پرسید. ای ابو محمد؟! این چیست که در دست منست؟ و در آن انگشتری بود که یک نگینی فیروزه داشت. پس انگشتر را نزدیک آورد و باو نشان داد و گفت: سه سطر بر آن منقوش است قاسم (ره) آن را گرفت ولی نتوانست بخواند، مردم با حالت تعجب بیرون میرفتند و جریان او را برای دیگران نقل میکردند.

سپس قاسم متوجه پسرش حسن شد و گفت: ای فرزند! هر مقام و مرتبه‌ای که خداوند بتو داده با شکر الهی قبول کن. حسن گفت: ای پدر! قبول کردم قاسم گفت: چطور قبول میکنی؟.

حسن گفت: هر طور که تو بمن فرمان دهی! قاسم گفت: من از تو میخواهم که از می‌خواری دست برداری گفت: ای پدر! بآن کسی که تو نام او را بردی

سوگند که از خوردن شراب و اعمال دیگری که تو نمیدانی دست برمیدارم.

قاسم دست بسوی آسمان برداشت و سه بار گفت: خدایا فرمانبرداری خود را بحسن الهام کن و او را از نافرمانی خود دور گردان. پس کاغذی خواست و با دست خود وصیت نوشت. رحمه الله علیه.

زمینهایی که در دست او بود متعلق به امام زمان و آن را وقف آن حضرت کرده بود. از جمله وصیتهای قاسم به پسرش حسن این بود که گفت: اگر شایستگی و کالت امام را پیدا کردی، مخارج زندگی خود را از نصف ملک من که معروف به «فرجیده» است تأمین کن، و بقیه آن ملک امام زمان علیه السلام است. ولی اگر بوکالت نرسیدی، خیر خود را از راهی که مورد قبول حق باشد، جستجو کن.

حسن نیز وصیت پدر را بدین امر پذیرفت.

چون روز چهلم شد و فجر طالع گردید، قاسم وفات یافت، خدا او را رحمت کند. در آن موقع عبد الرحمن آمد و با سر و پای برهنه فریاد میکرد و میگفت:

وا سیداه! ای وای که آقایم از دنیا رفت! مردم این وضع را از عبد الرحمن بسیار بزرگ شمردند و میگفتند: چه شده که چنین میکنی؟ عبد الرحمن میگفت:

ساکت باشید من چیزی دیدم که شما ندیده‌اید. سپس قاسم را تشییع کرد و از عقیده سابق خود برگشت (یعنی شیعه شد) و بسیاری از املاک خود را وقف امام زمان علیه السلام نمود.

ابو علی بن جحدر قاسم را غسل داد و ابو حامد آب بروی میریخت و او را در هشت پارچه کفن نمود و پیراهنی که از امام رضا (ع) خلعت گرفته بود، نیز بر وی پوشانیدند و آن هفت قطعه پارچه که از عراق آورده بودند نیز بر وی پوشانیدند.

بعد از مدتی کوتاه نامه‌ای که متضمن تسلیت بحسن بود، از ناحیه مقدسه امام صادر گشت و در آخر آن باین عبارت دعا فرموده بود: خداوند فرمانبرداری خود را بتو الهام فرماید و از نافرمانی خود بازدارد! این همان دعائی بود

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۲۹

که پدرش در باره او نموده بود! و در آخر نامه حضرت مرقوم بود که: ما پدرت را برای تو پیشوا و اعمال او را مثال و نمونه قرار دادیم.

سید بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» بعد از نقل این داستان مینویسد:

ما آن را از یک نسخه بسیار عتیقه از کتب قدیمی علمای خودمان نقل کردیم که شاید در زمان و کلاء حضرت (یعنی غیبت صغری و پیش از سال ۳۲۹ هجری) نوشته شده است.

فرستاده اهل قم

و نیز در غیبت شیخ طوسی از حسین بن ابراهیم از احمد بن علی بن نوح از ابو نصر هبة الله بن محمد دخترزاده ام کلثوم دختر ابو جعفر (محمد بن عثمان نائب دوم امام زمان) نقل کرده که گفت: جماعتی از بنی نوبخت که از جمله ابو الحسن ابن کثیر نوبختی بود، برای من نقل کردند، و همچنین جداه ام کلثوم نیز آن را نقل کرد و گفت: روزی مقداری اموال از قم و حوالی آنجا نزد محمد بن عثمان آوردند که بحضرت صاحب علیه السلام برسانند. موقعی که فرستاده آنها به بغداد آمد و بر محمد بن عثمان وارد گشت. سپس آنچه بوسیله او فرستاده شده بود بوی تسلیم نموده و خداحافظی کرد که برگردد.

محمد بن عثمان بوی گفت: چیز دیگری که بتو امانت داده‌اند باقی است و آن را نسپردی. آن کجاست؟ فرستاده گفت: آقا! چیزی نزد من باقی نمانده. هر چه بود تسلیم نمودم، محمد بن عثمان گفت: نه! هنوز چیز دیگری باقی مانده، برو و آنچه با خودداری

جستجو کن و بخاطر بیاور که چه بتو دادند.

آن مرد رفت و چند روزی فکر کرد و در میان اثاث خود جستجو نمود ولی چیزی نیافت، همراهانش هم خبری باو ندادند. سپس بنزد محمد بن عثمان برگشت و گفت: سوای آنچه بحضور شما آورده تسلیم نمودم، چیزی نزد من باقی نمانده است. محمد بن عثمان گفت: میگویند (یعنی امام علیه السلام) دو دست لباس رزم، که فلانی پسر فلانی داد بما برسانی چه شد؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۳۰

فرستاده گفت: آری! بخدا قسم هست. ولی من فراموش کردم، بطوری که از خاطر من رفته است، و هم اکنون هم نمیدانم آنها را کجا گذاشته‌ام.

سپس بمنزل خود برگشت و آنچه را با خود داشت بازرسی کرد و از رفقاییش هم خواست که در میان اثاث خود جستجو کنند، آنها هم جستجو کردند ولی چیزی نیافتند. مجدداً بنزد محمد بن عثمان برگشت و یأس خود را باطلاع او رسانید.

محمد بن عثمان گفت: گفته می‌شود (یعنی امام میفرماید) برو نزد فلان بن فلان پنبه فروش که دو عدل پنبه بانبار پنبه او بردی و یکی از آن بارها را بگشا و آن همان باری است که روی آن چنین و چنان نوشته شده، خواهی دید و دست لباس مزبور در گوشه آن بار پنبه است! مرد بیچاره از گفته محمد بن عثمان متحیر شد و فوراً بمحل مزبور رفت و یکی از دو عدل پنبه را گشود و لباس‌ها را که در میان پنبه‌ها پنهان شده بود، پیدا کرد.

پس آنها را برداشت و نزد محمد بن عثمان آورد و بوی تسلیم نمود و گفت:

من آنها را بکلی فراموش کرده بودم. زیرا وقتی کالا را بستم آنها را میان عدل پنبه گذاشتم که محفوظ بماند.

توضیح شیخ طوسی بعد از این واقعه آن مرد این موضوع عجیب را که او فراموش کرده بود و محمد بن عثمان بیاد او آورد و جز پیغمبر و امام منصوب از جانب خداوندی که عالم باسرار و آنچه در دلها پنهان است؛ کسی دیگر اطلاع ندارد، برای دیگران نقل کرد. آن مرد ابو جعفر محمد بن عثمان را نمیشناخت. او فقط آن مال را بدست او سپرد، همان طور که تجار اموال را بوسیله افراد موثق بهمکاران خود تسلیم میکنند. بعلاوه آن مرد نه براتی و نه نامه‌ای همراه خود نداشت که به محمد بن عثمان بدهد.

زیرا این واقعه در زمان معتضد عباسی و موقعی بود که کار شیعیان بسیار سخت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۳۱

شده بود، و چنان که می‌گویند از شمشیر دشمن خون میچکید! و این کارها میان آشنایان و خواص جزء اسرار بود، آنچه شیعیان نزد محمد بن عثمان می‌آوردند طوری بود که هیچ کس از حمل و نقل و خبر آن اطلاع نمییافت، و فقط فرستندگان بفرستاده خود میگفتند: برو بفلان جا و این اموال را تسلیم کن، بدون اینکه توضیحی بدهند، یا نامه‌ای بوی تسلیم کنند، نکند فرستادگان از ماجرا مطلع گردند! و نیز در غیبت شیخ از جماعتی از علما و آنها از حسن بن حمزه علوی از علی بن محمد کلینی روایت نموده است که: گفت: محمد بن زیاد صیمری نامه‌ای بحضور امام زمان (ع) نوشت و از آن حضرت کفنی برای تیمن درخواست کرده بود. در جواب مرقوم بود که تو در سال (۸۱) بآن احتیاج پیدا خواهی کرد. و او هم در همان وقتی که معین فرموده بود وفات یافت. حضرت هم یکماه پیش از مرگش کفن را برای او فرستاد.

در کتاب فرج المهموم با اسناد خود از کتاب «دلائل الامامه» طبری شیعی از ابو المفضل شیبانی از کلینی از علی بن محمد صیمری (نائب سوم امام زمان) مثل آن را نقل کرده است.

ابو سوره زیدی

همچنین در غیبت شیخ از گروهی از علماء و آنها از ابو غالب احمد بن محمد زراری و او از ابو عبد الله محمد بن زید بن مروان و

او از ابو عیسی محمد بن علی جعفری و ابو الحسین محمد بن علی بن رقام و آنها از ابو سوره نقل کرده‌اند که ابو غالب گفت پسری از ابو سوره دیدم - ابو سوره یکی از بزرگان «زیدیه» و سرشناس بود - او گفت ابو سوره میگفت: یک روز عرفه زیارت مرقد منور حضرت ابا عبد الله علیه السلام رفتم.

چون موقع نماز عشا رسید، نماز گزاردم و شروع بخواندن سوره حمد کردم در آن هنگام جوانی نیکو روی را که پیراهن تابستانی به تن داشت، دیدم که او نیز شروع بخواندن سوره حمد نمود و پیش از من تمام کرد، یا اینکه گفت من قبل از او مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۳۲ تمام کردم.

فردا صبح همه زوار از کربلا بیرون آمدیم و از کنار نهر فرات باو طان خود مراجعت نمودیم. همان جوان که با ما بود از من پرسید: اگر میخواهی بکوفه بروی برو، من از راه فرات حرکت نمودم و خود او از راه بیابان عزیمت نمود.

ابو سوره میگوید: من از فراق آن جوان متأسف شدم و همراه او از راه بیابان براه افتادم. او هم گفت: بیا، ما هم رفتیم تا بقلعه «مسناه» رسیدیم، و قدری خوابیدیم و سپس برخاستیم دیدم در بالای خندق کوفه هستیم. سپس جوان بمن گفت: زندگی تو بسختی میگذرد و عیال بار هستی، برو نزد ابو طاهر زراری که بزودی از خانه بیرون می‌آید در حالی که دستش بخون گوسفند قربانی رنگین است. باو بگو: جوانی باین اوصاف بتو میگوید: کیسه که بیست دینار در آنست و یکی از برادرانت نزد تو آورد بمن بده. ابو سوره میگوید: رفتم نزد ابو طاهر زراری و همان طور که جوان گفته بود او را توصیف نمودم. او گفت: الحمد لله! سپس کیسه را آورد و من گرفتم و برگشتم.

ابو عبد الله محمد بن زید بن مروان که او نیز یکی از مشایخ زیدیه بود گفت:

این داستان را موقعی که در زمین «هر» (۱) فرود آمده بودیم، برای ابو الحسین محمد ابن عبید الله علوی نقل کردم. او گفت: صحیح است و اضافه کرد که: مرد جوانی نزد من آمد من بدقت او را نگرستم سپس مردم را برگردانیدم و پرسیدم تو کیستی؟ گفت من فرستاده امام زمان (ع) هستم که بسوی یکی از برادرانش به بغداد میروم. پرسیدم: مرکوب سواری داری؟ گفت: آری در خانه «طلحین» است گفتم: برخیز برو و آن را بیاور غلامی هم با او فرستادم و مرکوب را آوردند. آن روز را نزد من ماند و از غذای من هم تناول کرد؛ و بسیاری از اسرار و ما فی الضمیر مرا برایم شرح داد.

پرسیدم: از کدام راه خواهی رفت؟ گفت: از راه نجف و از آنجا به «رمله» و از

(۱) هر - بضم هاء و تشدید راء، تلی در سرزمین «یمامه» حجاز، و خود یمامه نیز شهری بزرگ و دارای دهکده‌ها، قلعه‌ها، چشمه‌ها و نخیلات است (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۳۳

آنجا به «فسطاط» میروم. سپس از آنجا سوار شده و موقع مغرب خدمت خلف مهدی علیه السلام مشرف میگردم. محمد بن عبید الله گفت: فردای آن روز سوار شد و من هم سوار شدم، تا آنکه به پل «دار صالح» رسیدیم. او تنها از خندق عبور کرد و من او را میدیدم که در نجف فرود آمد و از نظرم غائب شد.

داستان ابو غالب زراری

نیز شیخ در غیبت میفرماید: این حکایت را جماعتی از علماء از ابو غالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری بطور اجازة برای من نقل کردند که: ابو الفرج محمد ابن المظفر این حکایت را در خانه وی (زراری) واقع در بغداد «بازارچه غالب» در روز یکشنبه

پنجم ذی قعدة سال (۳۵۶) از او شنیده و نوشته است بدین شرح که:

ابو غالب زراری گفت: با مادر فرزندم که نخستین زن من بود، در اوائل جوانی که بیست سال کمتر داشتم ازدواج نمودم. مراسم عروسی من در منزل پدر زلم انجام گرفت، بعداً نیز چندین سال همسرم در خانه پدرش بود و در این مدت من سعی می‌کردم که آنها اجازه دهند او را بخانه خود منتقل سازم ولی آنها پاسخ مثبت بمن نمیدادند.

در این مدت زلم از من باردار شد و دختری آورد، بچه مدتی زنده بود و بعد فوت شد. من نه در وقت ولادت و نه در موقع فوت دخترم حاضر نبودم و حتی او را هم ندیدم. زیرا میان من و کسان همسرم آتش نفاق شعله‌ور بود. بعد از این واقعه صلح کردیم و آنها حاضر شدند که زلم را بخانه من بیاورند؛ اما وقتی بمنزل آنها رفتم که زلم را بیاورم آنها باز هم از سپردن وی بمن خودداری کردند.

تا بر حسب تقدیر زلم در آن گیر و دار مجدداً باردار شد. من برای چندمین بار از آنها خواستم که مطابق اصلاحی که نموده بودیم بگذارند او را بخانه خود ببرم

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۳۴

ولی آنها امتناع ورزیدند و بدین گونه دوباره آتش نفاق میان ما زبانه کشید و من هم ناچار از نزد آنها رفتم، و در غیاب من باز دختری متولد گردید و از آن تاریخ تا دو سال همچنان بحالت قهر بسر بردیم. سپس بی‌غداد آمدم.

در آن موقع رئیس شیعیان کوفه ابو جعفر محمد بن احمد زجوزجی بود که نسبت بمن حکم عمو و پدر داشت. من نزد وی به بغداد رفتم و از وضع خودم و اختلافی که میان من و زلم و کسان او بود بوی شکوه نمودم. ابو جعفر گفت: نامه‌ای بحضور امام زمان علیه السلام بنویس و از حضرتش بخواه که برای کارت دعا فرماید.

من هم نامه‌ای نوشتم و شرح حال و آنچه میان من و دشمنانم گذشته بود و امتناعی که آنها از سپردن زلم بمن نموده بودند، در آن نگاهشتم و آن را برداشته و باتفاق ابو جعفر نزد محمد بن علی شلمغانی بردیم شلمغانی آن روزها میان ما شیعیان و حسین بن روح «رضی الله عنه» واسطه بود و حسین بن روح هم آن موقع نائب خاص امام زمان علیه السلام بود.

ما نامه را بوی دادیم و خواهش کردیم که به پیشگاه حضرت تقدیم کند. او هم نامه را از من گرفت ولی چند روز جواب آن بتأخیر افتاد سپس او را ملاقات نموده و گفتم: تأخیر جواب نامه موجب تأثر من شده ولی او گفت: نه! متأثر مباش که من تأخیر جواب را به نفع تو میدانم. و با اشاره گفت که اگر جواب زود بیاید بواسطه حسین بن روح «۱» است و اگر دیر صادر شود بملاحظه‌ای است که خود صاحب الامر دارد.

من هم برگشتم. بعد از اندک مدتی ابو جعفر زجوزجی مرا خواست وقتی نزد وی رفتم برگی از نامه‌ای درآورد و گفت: این جواب نامه تو است. اگر میخواهی آن را

(۱) در روایت دیگری که شیخ در کتاب غیبت نزدیک بهمین مضمون نقل میکند، نوشته است که حسین بن روح در آن موقع در زندان مقتدر خلیفه عباسی بوده و کارهای او را شلمغانی انجام میداده است. چنان که در صفحه بعد میخوانید، شلمغانی از موقعیت خود در غیاب حسین بن روح سوء استفاده کرد، و سرانجام از جاده حقیقت منحرف گردید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۳۵

استنساخ کنی، استنساخ کن و آن را برگردان. چون آن را گرفتم و خواندم دیدم نوشته است: کار مرد و زن را خداوند اصلاح فرمود. من آن را یادداشت کردم و ورقه را بوی پس دادم. سپس بکوفه برگشتیم و خداوند آن زن را به بهترین وجه فرمانبردار من گردانید. سالها با هم بودیم. خداوند از وی فرزندان بمن موهبت کرد. با اینکه پیشامدهای ناگواری برایش روی داد، بطوری که

زنان دیگر تحمل آن را ندارند بر خود هموار نمود و از آن روز میان من و او و بستگانش یک کلمه بد رد و بدل نشد تا آنکه زمانه میان ما جدائی انداخت (یعنی او مرد).

داستان دیگر

و هم آن جماعت برای من (شیخ طوسی) نقل کردند که ابو غالب گفت: مدتی قبل از این ماجرا نامه‌ای بحضور امام علیه السلام نوشته و از حضرت خواسته بودم که حضرت قطعه ملک مرا بپذیرد. آن موقع مقصودم از این کار تقرب بخداوند نبود بلکه میل داشتم بدین وسیله با نوبختیها آمیزش پیدا کنم و از نظر عنوان و ثروت دنیا در سلک آنها درآیم، ولی جواب نامه‌ام نرسید. بعد که اصرار زیاد نمودم، نامه‌ای برایم نوشته شد که: شخص موثقی را پیدا نموده و املاک خود را بنام او ثبت کن زیرا بآن محتاج خواهی شد.

من آن را بنام ابو القاسم موسی بن حسن زجوزجی برادر زاده ابو جعفر سابق - الذکر که مورد وثوق من و از لحاظ دیانت داری و نعمت دنیوی معتبر بود ثبت کردم.

چند روزی نگذشت که اعراب مرا اسیر کردند و محصول املاکی که هنوز در ملک من بود، غارت نمودند، و غلات و چهار پایان و آلات - کشاورزی - که در آن بود، و هزار دینار ارزش داشت همه را بتاراج بردند، خودم نیز مدتی در اسارت آنها بسر بردم تا اینکه صد دینار و هزار و پانصد درهم دادم و خود را خلاص گردانیدم، بعلاوه هفتصد درهم برای خاطر قاصدها که باطراف فرستاده بودم

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۳۶

متضرر شدم. موقعی که از چنگ آنها بیرون آمدم محتاج باملاکی شدم که بنام ابو القاسم زجوزجی ثبت کرده بودم، ناچار آن را فروختم.

نیز شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد: حسین بن عبید الله غضائری از ابو الحسن محمد بن احمد بن داود قمی از علی بن همام برای من روایت نمود که علی بن همام گفت: محمد بن علی شلمغانی عزاقری کسی نزد حسین بن روح فرستاد که بیا با هم مباحله کنیم.

نائب امام زمان من هستم که مأمور باظهار علم گشته‌ام ولی تو بطور آشکار و نهان، آن را ظاهر گردانیدی. پس بیا تا با هم مباحله کنیم. «۱» نمایم شیخ ابو القاسم حسین بن روح در جواب او پیغام فرستاد که هر یک از ما برای مباحله پیشی گیرد، دشمن امام خواهد بود. شلمغانی پیشی گرفت و بهمین جهت کشته شد و بدار آویخته گردید و ابن ابی عون را هم با وی گرفتند. این واقعه در سال (۳۲۳) اتفاق افتاد.

محمد بن نوح میگوید: جدم محمد بن احمد بن عباس بن نوح رضی الله عنه بمن خبر داد و گفت: ابو محمد حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری بمن خبر داد که در ماه ذی الحجه سال (۳۱۲) هجری توقیعی از ناحیه مقدسه در باره لعن شلمغانی، توسط حسین بن روح در خانه مقتدر خلیفه عباسی برای شیخ ابو علی بن همام فرستاده شده، ابو علی آن را برای من خواند و گفت: وقتی این توقیع صادر شد، حسین بن روح از حضرت خواست که آن را آشکار نسازد، زیرا آن موقع حسین بن روح در دست دشمن گرفتار و در خانه مقتدر عباسی محبوس بود، حضرت امر فرمود که آن را آشکار کن و نترس که از شر آنها ایمن خواهی بود. بعد از آشکار ساختن توقیع لعن شلمغانی، حسین بن روح در اندک مدتی از زندان آزاد شد و الحمد لله.

(۱) مباحله یعنی به نفرین کردن یک دیگر تا هر کس بر باطل بوده مورد غضب الهی قرار گیرد و آن کس که بر حق بود شناخته

شود و بدین گونه حق از باطل امتیاز یابد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۳۷

مردی که فرزندش را نفی میکرد

شیخ طوسی سپس میفرماید: در یک کتاب اصل «۱» قدیمی که در محرم سال ۳۱۷ هجری در اهواز نوشته شده، دیدم که نوشته است: ابو عبد الله روایت نموده از ابو محمد حسن بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب گرگانی که گفت وقتی در شهر قم میان برادران شیعه در باره مردی که فرزندش را از خود نفی می کرد، اتفاقی روی داد. مردم شخصی نزد شیخ صیانه الله که من نیز پیش او بودم فرستادند. فرستاده نامه بوی داد ولی او نامه را نخواند و دستور داد که آن را نزد ابو عبد الله بزوفری - اعزه الله - ببرد تا او جواب نامه را بدهد. فرستاده موقعی که من در مجلس ابو عبد الله نشسته بودم وارد شد. ابو عبد الله در جواب گفت: این بچه فرزند همین مرد است که در فلان روز و فلان جا نزدیکی نمود و نطفه این بچه بسته شد. باین مرد بگو نام بچه را محمد بگذار. فرستاده به شهر برگشت و جریان را بآنها اطلاع داد و مطلب روشن شد وقتی هم که بچه متولد گردید نام او را «محمد» گذاردند.

شیخ صدوق و برادرش

و نیز محمد بن نوح گفت: هنگامی که ابو عبد الله حسین بن محمد بن سوره قمی از سفر حج مراجعت میکرد. از علی بن حسن بن یوسف صائغ (زرگر) قمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی معروف به «ابن دلائل» و غیر اینان از بزرگان علمای قم نقل کرد که: علی بن حسین بن موسی بن بابویه با دختر عمویش محمد

(۱) کتابهایی که اصحاب ائمه اطهار و ناقلان آثار شیعه قبل از غیبت امام زمان (ع) در حدیث و احکام نوشته‌اند معروف به «اصل» است و بطوری که نوشته‌اند این اصلها چهار صد کتاب بوده است معروف به اصول اربعمائه یعنی اصلهای چهار صد گانه.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۳۸

بن موسی بن بابویه ازدواج کرد ولی از آن زن صاحب فرزند نشد.

پس نامه‌ای برای شیخ ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنه نوشت که از حضرت صاحب علیه السلام مسألت دارد تا در باره او دعا کند و خداوند اولاد فقیهی بوی روزی فرماید. در جواب او مرقوم بود: عنقریب کنیزی دیلمی خواهی گرفت، و از او صاحب دو فرزند فقیه میشوی.

و هم ابن نوح گفت: ابو عبد الله بن سوره حفظه الله بمن گفت: علی بن بابویه سه پسر داشت. محمد (شیخ صدوق) و حسین که هر دو فقیهی ماهر در حفظ حدیث بودند. احادیثی که آنها حفظ داشتند، هیچ کس از دانشمندان قم حافظ نبودند این دو، برادری بنام حسن داشتند که نفر وسط و بعبادت و زهد اشتغال داشت و با مردم آمیزش نمیکرد و از فقه بی بهره بود.

ابن سوره میگفت: هر وقت ابو جعفر (صدوق) و ابو عبد الله (حسین برادر او) شروع بنقل روایت میکردند، مردم از قوه حافظه آنها متعجب میشدند، و بآنها میگفتند: «این مقام اختصاصی را شما بر اثر دعای امام زمان علیه السلام یافته‌اید» این مطلب در میان اهل قم مشهور است.

باز شدن زبان سرور

همچنین ابن نوح گفت: شنیدم ابو عبد الله بن سوره قمی میگفت: از «سرور» که مردی عابد و متعبد بود و من در اهواز او را دیدم ولی حالا- نسبش را فراموش کرده‌ام، شنیدم که میگفت: من لال بودم و سخن نمیگفتم پدر و عمویم مرا در بچگی که سیزده یا چهارده سال داشتم نزد حسین بن روح بردند و از او خواستند که از حضرت خواهش کند در باره من دعا فرماید تا خداوند زبان مرا بگشاید.

حسین بن روح گفت: دستور رسیده که برای تأمین این منظور بکربلا بروید. «سرور» گفت من و پدر و عمویم بکربلا رفتیم و غسل نموده بزیارت پرداختیم در اثنای زیارت پدر و عمویم صدا زدند: ای سرور! با زبان فصیح گفتیم: بله!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۳۹

گفتند: آفرین! حرف زدی؟ گفتیم: بله! ابو عبد الله بن سوره گفت: این «سرور» مردی بود که صدایش بلند نبود. مؤلف: از این روایت پیداست که بزوفری از سفرای حضرت صاحب علیه السلام بوده ولی در کتاب نقل نشده. ممکن است واسطه در سفارت بوده یعنی سفیر سفیر امام بوده است، یا اینکه در خصوص همین مورد بی‌واسطه سفارت داشته است.

محمد بن شاذان

صدوق (ره) در کمال الدین از استادش ابن ولید قمی از سعد بن عبد الله اشعری و او از علان کلینی و او از محمد بن شاذان بن نعیم روایت نموده که گفت:

اموالی نزد من برای غریم (امام زمان) بمبلغ چهار صد و هشتاد درهم جمع شد. نخواستم این مبلغ ناتمام را خدمت حضرت بفرستم، لذا از مال خودم بیست درهم روی آن گذاردم و آن را برای محمد بن جعفر (یکی از وکلای امام زمان) فرستادم ولی از اضافه خودم چیزی ننوشتم محمد بن جعفر رسید آن را فرستاد و در آن نوشته بود، پانصد درهم رسید و بیست درهم آن مال تو بود! شیخ مفید در ارشاد و قطب راوندی در خرایج نیز بطرق دیگر آن را نقل کرده‌اند.

مردی از اهل سواد

نیز صدوق در کمال الدین از سعد بن عبد الله از اسحاق بن یعقوب نقل میکند که گفت: از عثمان بن سعید (نائب اول امام زمان) شنیدم میگفت: مردی از اهل سواد عراق نزد من آمد و مالی برای امام آورد. حضرت آن را پس داد و فرموده بود:

حق پسر عمویت را که چهار صد درهم است، از آن بیرون کن. آن مرد مبهوت و متعجب ماند و بحساب اموال خود نظر کرد. معلوم شد زمین زراعتی پسر عمویش در دست او بوده که قسمتی را باو برگردانده و قسمتی هنوز رد نکرده بود، وقتی کاملاً حساب کرد معلوم شد، سهم پسر عمویش از آن زمین، چهار صد درهم می‌شود، همان طور که حضرت فرموده بود پس

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۴۰

آن مبلغ را بیرون نموده و بقیه را تسلیم کرد و مورد قبول واقع شد. در ارشاد مفید این روایت را از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد نقل کرده است.

کم بود قیمت غلام

صدوق در کمال الدین از پدرش از سعد بن عبد الله از علی بن محمد رازی از گروهی از علمای شیعه، روایت نموده که: حضرت

صاحب علیه السّلام غلامی نزد ابو عبد الله بن جنید که در «واسط» بود، فرستادند که آن را بفروشد «ابن جنید» هم غلام را فروخت و وجه او را گرفت، وقتی دینارها را وزن کرد دید که هیجده قیراط و یک حبه کم بود، از مال خود این مقدار را کشید و روی آن نهاد و برای امام فرستاد.

حضرت یک دینار برای او فرستاد که وزن آن، هیجده قیراط و یک حبه بود! در خرایج می‌گوید این خبر را شیخ کلینی هم نقل کرده است.

نیز محمد بن ابراهیم مهزیار

نیز در کمال الدین با اسناد خود از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل میکند که گفت: بقصد زیارت امام حسن عسکری و امام علی النقی علیهما السلام بمحله «عسکر» رفتم. سپس قصد ناحیه مقدسه نمودم، زنی مرا ملاقات کرد و پرسید تو محمد بن ابراهیم هستی؟ گفتم: آری. گفت: برگرد، زیرا در این وقت نمیتوانی بیائی، موقع شب بیا که در خانه برای تو باز می‌شود و داخل شو و یک راست باطاقی که چراغ در آنست برو. من هم رفتم و چون شب هنگام برگشتم دیدم در باز است داخل خانه شدم و بطرف اطاقی که توصیف کرده بود رفتم.

در همان موقع که میان دو قبر با صدای بلند گریه میکردم، ناگهان صدائی شنیدم که میگفت: ای محمد از خدا بترس و از آنچه مرتکب میشوی توبه کن، زیرا کار بزرگی را بگردن گرفته‌ای.

کاتب خوزستانی

همچنین در کمال الدین از ابن ولید قمی از سعد بن عبد الله از علی بن محمد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۴۱

رازی از نصر بن صباح بلخی روایت میکند که گفت: «کاتبی در شهر «مرو» بود که او را خوزستانی می‌نامیدند. هزار دینار برای ناحیه مقدسه امام علیه السّلام نزد وی جمع شد. او با من در خصوص آن مشورت کرد. من گفتم: آن را نزد حاجز (وکیل امام زمان) در ری بفرست گفت: مسئولیت آن را اگر فردای قیامت خداوند از من خواست بگردن میگیری؟ گفتم: آری.

نصر میگوید: ما با همین قرار از وی جدا گشتیم، آنگاه دو سال بعد مراجعت نمودم و از آن پول جويا شدم، گفت: دویت دینار آن را برای «حاجز» فرستادم. رسید آن با دعا در باره من رسید و نوشته بود که پولها هزار دینار بوده است! ولی تو دویت دینار فرستاده‌ای! اگر بخواهی بقیه آن را بکسی بسپاری آن را در ری به «اسدی» بسپار! نصر گفت: در آن اوقات خبر وفات حاجز بوی رسید سخت ناراحت و محزون گردیدم. من گفتم: چرا ناراحت و محزون شدی با اینکه خداوند بر تو منت نهاد و در نامه‌ای که از ناحیه مقدسه برایت آمده بدو چیز راهنمایی شده‌ای: یکی اینکه امام مبلغ پولها را معلوم فرموده و دیگر تعیین و کیلی در «ری» است و بعدا خبر وفات حاجز را بتو اعلام فرمود.

نیز در کمال الدین میگوید: پدرم از سعد بن عبد الله اشعری و او از علان رازی از نصر بن صباح نقل میکند که مردی از اهل بلخ پنج دینار سهم امام برای «حاجز» فرستاد و نامه‌ای همراه آن ارسال داشته نام خود را تغییر داد ولی جواب آن مشتمل بر رسید پول و نام و نسب صاحب پول و دعا برای او بود.

فرستاده مرد بلخی

و نیز در کتاب مزبور مینویسد: پدرم از سعد بن عبد الله از ابو حامد مراغه‌ای از محمد بن شاذان بن نعیم روایت میکند که: مردی از

اهل بلخ مالی همراه نامه‌ای که چیزی در آن نوشته نبود و فقط با انگشت روی آن بدون حروف گردانیده بود؛ برای امام علیه السلام فرستاد و بفرستاده گفت: این اموال را ببر هر کس داستان آن را با مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۴۲ جواب نامه بدون نوشته بتو داد، باو تسلیم کن.

پس فرستاده اموال را برداشت و بمحله «عسکر» در سامره رفت و سری بجعفر - کذاب - زد و بوی گفت: مالی با من است و صاحب آن گفته هر کس جریان را درست بیان داشت آن را بدو بسیار اکنون بگو تا بتو بسپارم.

جعفر گفت تو عقیده به «بداء» داری؟ گفت: آری. گفت: پس بدان که صاحب این مال بدابرایش حاصل شد، و تو را مأمور کرده که بدون تحقیق این اموال را بمن بدهی! فرستاده گفت: این جواب مرا قانع نمیسازد. پس از نزد او بیرون آمد و در خانه بزرگان شیعه آمد و رفت میکرد و مترصد وقت بود. در آن میان نامه‌ای بدست او رسید که نوشته بود:

این مالی است که دیگری میخواست با نیرنگ آن را تصاحب کند (یعنی جعفر کذاب) این مال روی صندوق بود، دزدها بخانه‌ای که صندوق در آنجا بود دستبرد زده آنچه در صندوق بود به یغما بردند ولی این مال سالم ماند. نامه صاحب مال هم بر گشت و در آن مرقوم بود: انگشت خود را در روی آن گرداندی و از ما خواهش دعا نمودی خدا حاجت تو را برآورد.

همچنین در کمال الدین میگوید: پدرم از سعد بن عبد الله و او از محمد بن صالح نقل کرده که گفت: نامه‌ای بناحیه مقدسه نوشتم و از حضرت خواستم که برای رهائی مردی که پسر عبد العزیز او را حبس کرده بود، دعا فرماید. و نیز برای وصلت با کنیزی بمنظور بچه دار شدن، اجازه خواستم. در جواب مرقوم بود با کنیز نزدیکی کن، آنچه خدا خواهد انجام میپذیرد، محبوس را هم خدا آزاد می‌کند، کنیز بچه‌ای زائید. سپس خودش مرد و همان روز که تویع بافتخار من صادر گشت محبوس هم آزاد شد.

و نیز پدرم از ابو جعفر مروزی نقل کرد که مولودی خدا بمن روزی نمود.

نامه‌ای بحضرت نوشتم که اجازه فرماید روز هفتم یا هشتم او را شستشو کنم جوابی نیامد. بچه هم روز هشتم در گذشت. مجدداً نامه‌ای مبنی بر مرگ بچه تقدیم داشتم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۴۳

در جواب مرقوم فرمود: از این پس صاحب دو فرزند خواهی شد. نام اولی را احمد و دومی را جعفر بگذار. و همان طور که فرموده بود نیز واقع شد.

احمد بن هلال صوفی

همچنین او گفت: موقعی که خبر فوت احمد بن هلال ملعون از ناحیه مقدسه رسید. پیری نزد من آمد و گفت: کیسه‌ای را که نزد توست بیرون بیاور. آن را بیرون آورده گشودم دیدم نامه‌ای بدین مضمون بنام من صادر گشته. آنچه راجع بصوفی بدعت کار یعنی «هلالی» گفته بودی خداوند پیوند عمر او را برید. پس از مرگ احمد این هلال نیز، نامه‌ای بدین مضمون آمد: او قصد کشتن ما کرد. ما هم صبر کردیم تا خداوند با نفرین ما پیوند عمر او را برید.

فضل بن حسن یمنی

و نیز صدوق علیه الرحمه در کمال الدین از پدرش از سعد بن عبد الله از علان رازی از حسن بن فضل یمنی نقل کرده است که گفت: چون آهنگ سامره کردم، کیسه‌ای که چند دینار و دو دست لباس در آن بود برایم فرستاده شد.

من آن را برگردانیدم و پیش خود گفتم: من در نزد ائمه چنین مقامی دارم؟! مغرور شدم و قبول آن را کسر شأن خود دانستم، سپس

پشیمان شدم ناچار نامه‌ای نوشتم و معذرت خواستم و از این عمل استغفار نمودم.

سپس با خود گفتم: اگر آن کیسه برگردانیده شود. آن را باز نمی‌کنم و پول آن را خرج نمی‌نمایم، بلکه آن را پیش پدرم میبرم، چه که او از من داناتر است.

پس قاصدی از ناحیه امام نزد من آمد و گفت: اشتباه کردی زیرا یقین بمطلب نداشتی، بسیار اتفاق می‌افتد که ما برای دوستان خود چنین کنیم و هم بسیار شده که آنها خود بعنوان تبرک این خواهشها را از ما نموده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۴۴

پس فرستادن آنها اشتباه بود، ولی حالا استغفار نمودی خداوند، تو را بخشید چون قصد داری پولها را در راه سفر خود مصرف نکنی، ما نیز آن را بتو نمیدهیم ولی لباسها را باید برداری و با آن در حج محرم شوی.

همین راوی میگوید: آنگاه نامه‌ای در خصوص دو مطلب نوشتم و خواستم مطلب دیگر بنویسم، پیش خود گفتم: شاید زیاد باشد و خوش آیند امام نباشد جواب دو مطلب آمد، و راجع بمطلب سوم که آن را پوشیده داشتم و نوشته بودم. مرقوم بود که خواهش عطر کرده بودی. پس مقداری عطر در پارچه سفیدی برایم فرستاده شد و در محمل با خود داشتم، در منزل عسفان «۱» شتر من رم کرد، و محملم افتاد و آنچه داشتم باطراف پرت شد.

سپس اثاث خود را جمع کردم و در آن میان کیسه عطر را گم نمودم، چندان گشتم که یکی از همراهان پرسید چه میجویی! گفتم: کیسه‌ای که با خود داشتم.

گفت: چه در آن بود؟ گفتم: مخارج راهم. آن مرد گفت: دیدم کسی آن را برداشت ولی من از هر کسی پرسیدم از یافتن آن مأیوس شدم. موقعی که بمکه رسیدم و خورجین خود را گشودم اول چیزی که در آن دیدم، همان کیسه بود! با اینکه کیسه مزبور بیرون خورجین و در محل بود و موقعی که اثاث من باطراف پخش شد.

آن هم افتاد! همین شخص میگوید: وقتی در بغداد بودم بر اثر ماندن در آنجا دلتنگ شدم و با خود گفتم: میترسم امسال بحج نروم و بمنزل خود برنگردم. پس رفتم پیش محمد ابن عثمان و جواب نامه‌ای که در این خصوص نوشته بودم خواستم. محمد بن عثمان گفت بفلان مسجد برو، مردی در آنجاست که جواب تو را میدهد و آنچه احتیاج داری بتو اطلاع خواهد داد. من هم بآن مسجد رفتم و در موقعی که نشسته بودم، ناگاه مردی آمد و مرا نگرست و سلام کرد و خندید و گفت: مژده باد! زیرا امسال بحج خواهی رفت و ان شاء الله سلامت نزد کسانت مراجعت میکنی.

(۱) عسفان - محلی واقع در بین جحفه و مکه است. (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۴۵

من هم رفتم نزد «ابن و جناتا» محملی و کجاوه‌ای برایم کرایه کند، دیدم چهره‌اش درهم فرو رفت. آنگاه چند روز بعد او را دیدم که بمن گفت: من چند روز است که سراغ تو را میگیرم امام بمن نوشته است محملی و کجاوه‌ای برای تو کرایه و مهیا سازم. علان رازی میگوید: حسن بن فضل که این اخبار را نقل کرده است برای من نقل کرد که در این سفر ده معجزه از امام دیدم و الحمد لله رب العالمین.

علی بن محمد شمشاطی

نیز در کمال الدین میگوید: پدرم از سعد بن عبد الله اشعری از علی بن محمد شمشاطی فرستاده جعفر بن ابراهیم یمنی نقل کرد که گفت: من در بغداد اقامت داشتم روزی دیدم کاروان یمنی‌ها آماده حرکت است. نامه‌ای نوشتم و از حضرت اجازه خواستم که با

آنها حرکت کنم. جواب آمد که با این کاروان حرکت مکن که خیری برای تو ندارد و در کوفه توقف کن. کاروان حرکت کرد. در میان راه طایفه «بنی حنظله» بر سر آنها ریختند و آنها را غارت و هلاک نمودند! باز نامه‌ای نوشتم که اجازه فرماید با کشتی حرکت کنم. جواب آمد: این کار را هم مکن. اتفاقاً در آن سال هر کشتی که بحج رفت طایفه «بوارج» راه را بر آنها بستند. پس بقصد زیارت امام حسن عسکری علیه السلام بسامره رفتم. موقع مغرب که در مسجد بودم، غلامی نزد من آمد و گفت: برخیز! پرسیدم من کیستم و بکجا بروم؟ گفت تو علی بن محمد فرستاده جعفر بن ابراهیم یمنی هستی برخیز و بخانه بیا! در آن موقع کسی از شیعیان از آمدن من بسامره اطلاع نداشت من برخاستم و بخانه رفتم و اجازه گرفتم که امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام را از داخل زیارت کنم و او هم بمن اجازه داد. در ارشاد مفید این روایت را از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد بن علی بن حسین یمنی نقل کرده است. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۴۶

ابو رجاء مصری

و نیز صدوق در کمال الدین مینویسد: پدرم از سعد بن عبد الله اشعری از علان رازی از اعلم بصری و او از ابو رجاء مصری روایت نموده که گفت: دو سال بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای تحقیق در باره جانشین آن حضرت سفر کردم، ولی چیزی دستگیرم نشد. سال سوم که در مدینه در جستجوی پسر امام حسن عسکری علیه السلام بودم ابو غانم دعوت کرد که شام را نزد او باشم. در آن هنگام نشسته بودم و در اندیشه فرو رفته و با خود میگفتم: اگر امام پسری داشت لا بد بعد از سه سال ظاهر میشد. ناگاه صدای هاتفی را شنیدم ولی خود او را ندیدم که می گفت: ای نصر بن عبد الله (نام ابو رجاء بوده) باهل مصر بگو: شما که به پیغمبر ایمان آورده‌اید او را دیده‌اید؟ نصر میگوید: من تا آن موقع نام پدرم را نمیدانستم. زیرا من در مدائن متولد شده بودم، و نوفلی مرا بمصر آورد، و بعد از مرگ پدرم در آنجا پرورش یافتم. بعد از شنیدن آن برخاستم و حرکت کردم و دیگر پیش ابو-غانم نرفتم و راه مصر را گرفته عازم شدم. و هم ابو رجاء مصری گفت: دو نفر از اهل مصر نامه‌ای در باره دو فرزندشان بحضور امام نوشتند. جواب آمد که ای فلانی خداوند بتو پاداش دهد، و در باره دومی دعا کرد. پس از چندی پسر اولی که باو تسلیت گفته بود وفات یافت. و نیز ابو رجاء گفت: ابو محمد و جنائی برای من نقل کرد که اوضاع شهر ما بهم خورد و آشوبی پدید آمد. من ببغداد آمدم و هشتاد روز در آنجا ماندم، روزی پیرمردی آمد و بمن گفت: برگرد بشهر خود. من هم با بی میلی از بغداد بیرون آمدم. وقتی بسامره رسیدم خواستم در آنجا منزل کنم، زیرا اخباری از وضع آشفته وطن بمن میرسید، هنوز در سامره بمنزل نرسیده بودم که دیدم پیرمردی نزد من آمد و نامه‌ای از خانواده‌ام آورد که از آرامش اوضاع شهر خیر داده و از من خواسته بودند برگردم. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۴۷

همچنین در کمال الدین مینویسد: پدرم از سعد بن عبد الله از محمد بن هارون روایت میکند که گفت پانصد دینار مال امام علیه السلام را بدمه داشتم یک شب که در بغداد بودم و شبی تاریک و بادهای شدید میوزید، و من هم سخت ترسیده بودم؛ و در باره مال امام که بدمه داشتم میاندیشیدم، پیش خود گفتم: چند باب دکان دارم که آن را به پانصد و سی دینار خریده‌ام. همه آنها را در عوض پانصد دینار مال امام علیه السلام میدهم. همان موقع شخصی آمد که آن را در عوض پانصد دینار بگیرد، با اینکه هنوز قباله آن را ننوشته و بکسی هم خبر نداده بودم.

ابو القاسم بن ابی حابس

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۶۴۷ ابو القاسم بن ابی حابس ص: ۶۴۷

نیز در کمال الدین از پدرش از سعد بن عبد الله از ابو القاسم بن ابی حابس روایت نموده که گفت: من در شب نیمه شعبان زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میرفتم؛ در یکی از سالها قبل از ماه شعبان بسامره رفتم و سعی داشتم که پیش از دخول ماه شعبان زیارت نکنم. چون ماه شعبان آمد گفتم زیارتی را که همه وقت میخواندم ترک نخواهم کرد. پس زیارت رفتم. من هر وقت بسامره می آمدم بوسیله نامه‌ای آمدمم را به حضرت اطلاع میدادم، در این دفعه به ابو القاسم حسن بن احمد وکیل آن حضرت گفتم: آمدن مرا اطلاع مده زیرا میخوامم زیارتم در این مرتبه زیارتی خالص باشد.

بعدا ابو القاسم در حالی که تبسمی بر لب داشت نزد من آمد و گفت: این دو دینار برای من فرستاده شده که آن را به «حابسی» بده و بگو: هر کس در فکر خدا باشد خدا هم بیاد اوست!

حابسی میگوید: من در سامره سخت مریض شدم، و از بهبودی خود مأیوس گردیده آماده مرگ گشتم. در آن موقع دو ظرف که دو شاخه بنفشه در آن بود برای من فرستاده شد و بمن دستور دادند که آن را بیویم، مشغول بوئیدن آن بودم که بهبودی یافتم - و الحمد لله رب العالمین.

و هم حابسی گفت: یکی از بدهکاران من مرد، نامه‌ای نوشتم که حضرت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۴۸

اجازه بدهند بشهر واسط بروم و ورثه او را ببینم، و با خود گفتم: اوائل مرگ او میروم شاید بتوانم حق خود را بگیرم. ولی حضرت اجازه رفتن ندادند. مجددا نامه‌ای نوشتم که اجازه صادر فرماید؛ باز اجازه ندادند. چون چند سال گذشت نامه‌ای آمد که اکنون بسوی آنها برو. من هم رفتم و طلب خود را گرفتم.

و هم ابو القاسم حابسی گفت: پسر رئیس ده دینار سهم امام برای حاجز (یکی از وکلای امام) فرستاد، ولی حاجز فراموش کرد آن را بامام برساند؛ نامه‌ای برای حاجز آمد که نوشته بود: دینارهای پسر رئیس را بفرست! و هم او گفت: هارون بن موسی بن فرات طی نامه درخواست اموری چند کرد از جمله با قلم بی مرکب برای دو پسر برادرش که در زندان بودند، خواهش دعا کرده بود، جواب نامه او آمد که برای آنها باسم دعا فرموده است.

و هم حابسی گفت: مردی از اهل «ربض حمید» نامه‌ای بحضور امام نوشت و برای وضع حمل زنش خواهش دعا کرد، چهار روز پیش از وضع حمل جواب آن آمد که دعا کردیم و زنت دختر میزاید، همان طور هم شد.

و هم او گفت: محمد بن محمد قصری نامه‌ای خدمت امام نوشت که: از شر دختران خود آسوده گردد و حج بیت الله بوی روزی شود، و اموالی که از دستش رفته دوباره باو برگردد. جواب خواهشهای او رسید: همان سال بحج رفت.

و از شش دختری که داشت چهار نفرشان مردند و اموال از دست رفته‌اش را باز یافت!! و هم او گفت: محمد بن یزداد نامه‌ای نوشت و از حضرت طلب دعا برای پدر و مادر خود نمود، جواب آمد که: خداوند تو و پدر و مادر و خواهر متوفایت را که نامش «کلکی» بود، آمرزید. این زن، زنی صالحه بود.

و نیز حابسی گفت: نامه‌ای بحضور امام علیه السلام نوشتم و پنجاه دینار که از جمعی مؤمنین نزد من بود برای آن حضرت فرستادم. از جمله ده دینار آن از پسر عموی من بود که ایمان درستی نداشت. لذا من هم نام او را در آخر نامه نوشتم و خواهش نمودم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۴۹

که برای او دعا نفرماید. در فصل اسامی جواب نامه مرقوم بود: خداوند از آنها قبول فرماید و بتو و بانان احسان کند، ولی برای پسر

عموم دعائی نفرموده بود.

همچنین حابسی گفت: چند دینار از عده‌ای از مؤمنین و نیز مبلغی را مردی بنام محمد بن سعید بمن داد که برای حضرت بفرستم. من هم آنها را فرستادم و پول محمد بن سعید را عمدا بنام پدرش سعید فرستادم زیرا خود وی اهل دیانت نبود، جواب وصول آن بنام «محمد» که من اسم آن را تغییر داده بودم رسید.

و هم حابسی گفت: در همین سال که این علائم از ناحیه مقدسه برای من آشکار گشت، هزار دیناری را که ابو جعفر مروزی فرستاده بود، باتفاق ابو الحسین محمد ابن محمد بن خلف و اسحاق بن جنید، برای امام بردم. ابو الحسین خورجین‌ها را به دور برد «۱» تا سه راس الاغ کرایه کردیم، چون به قاطول «۲» رسیدیم الاغی ندیدیم.

من به ابو الحسین گفتم این خورجین‌های اموال را بردار و با قافله حرکت کن تا من بمانم و الاغی برای اسحاق بن جنید پیدا کنم تا بر آن سوار شود، که وی پیر است. سپس الاغی برای او کرایه نمودم و در حیر «۳» سامراء به ابو الحسین ملحق شدیم. میان راه با ابو الحسین صحبت میکردم و میگفتم خدا را شکر کن که این اموال را در این راه حمل میکنی. گفت: من دوست دارم این کار را همیشه میکردم موقعی که به «سامره» رسیدیم آنچه با خود داشتیم بوکیل امام تسلیم نمودیم و او در حضور من آن را گرفت و در دستمالی بست و بوسیله غلام سیاهی ارسال داشت. چون عصر شد ابو-الحسین بقچه سبکی نزد من آورد.

(۱) دور- بضم دال، نام هفت موضع سرزمین عراق از نواحی بغداد است. یکی از آنها «دور تکریت» واقع در بین سره و تکریت است (مراصد).

(۲) قاطول- اسم نهری بوده که هارون الرشید در محل فعلی شهر سامره بنا کرده بود (مراصد).

(۳) حیر- بفتح حاء نام قصری است که متوکل عباسی در سامره ساخت و بعد از او خراب شد. (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۵۰

فردا صبح ابو القاسم (وکیل امام) با من خلوت نمود. ابو الحسین و اسحاق هم آمدند. ابو القاسم گفت غلامی که بقچه را برد، این درهم‌ها را آورد و بمن گفت:

این درهم‌ها را بفرستاده‌ای که بقچه را آورد بده. من هم بقچه را از وی گرفتم و همین که از در خانه بیرون آمدم، پیش از آنکه من صحبت کنم، ابو الحسین بدون اینکه بداند چیزی نزد من است، گفت: موقعی که در «حیر» بودم آرزو داشتم که حضرت چند درهمی بمن عطا فرماید تا بآن تبرک جویم. این آرزو را از سال اول که با تو در «عسکر» بودم هم داشتم- من باو گفتم: این درهم‌ها را بگیر که خداوند برای تو رسانیده است. و الحمد لله رب العالمین.

و هم حابسی گفت: محمد بن کاشمر، نامه‌ای برای امام زمان علیه السلام نوشت و خواهش کرد که دعا فرماید پسرش احمد در خصوص ام ولدش «۱» آزاد باشد جواب آمد که: خداوند او را برای «صقری» حلال گردانید» حضرت بدین وسیله خبر داد که کنیه او ابو الصقر است.

زنی که حامله نبود

شیخ صدوق در کمال الدین از علی بن محمد بن اسحاق اشعری نقل کرده که گفت: من کنیزی داشتم که مدت مدیدی از وی دوری نموده بودم. روزی نزد من آمد و گفت: اگر مرا طلاق گفته‌ای بمن اطلاع بده. من گفتم نه! طلاق نداده‌ام، و در همان روز با وی نزدیکی نمودم. سپس او بعد از یکماه نامه‌ای برای من نوشت که از تو حامله شده‌ام.

من نامه‌ای در خصوص حامله شدن این زن و هم در باره خانه‌ای که دامادم طبق وصیت آن را بامام زمان علیه السلام داده بود،

خدمت حضرت نوشتم که آن خانه را بخودم بفروشد و پولش را بمرور و با مهلت بپردازم. جواب آمد که راجع بخانه همان طور که میخواهی اجازه دادیم، و از گفتگو در باره زن و حامله بودنش خودداری کن.

(۱) ام ولد- کنیزی بوده که از صاحب خود بچه‌دار بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۵۱

چیزی نگذشت که زن نامه‌ای بمن نوشت که آنچه نوشته بودم بیخود بود و حامله نیستم! و الحمد لله رب العالمین.

خبر از حوادث آینده

نیز صدوق در کمال الدین از پدرش از سعد بن عبد الله اشعری از ابو علی نیلی روایت نموده که: ابو جعفر (گویا محمد بن عثمان بوده) نزد من آمد و مرا با خود به «عباسیه» برد و بخوابه‌ای در آمدیم سپس نامه‌ای را در آورد و برای من خواند، دیدم آنچه در خانه‌ام پدید آمده بود، شرح داده شده و هم نوشته بود که فلان زن یعنی مادر عبد الله گیسویش را میگیرند و از خانه بیرون کشیده بغداد میبرند و نزد خلیفه می‌نشانند، و هم چیزهای دیگری پدید می‌آمد. آنگاه بمن گفت: این‌ها را از حفظ کن، سپس نامه را پاره کرد، این واقعه مدتی پیش از پدید آمدن آن حوادث بود.

روایات سعد بن عبد الله اشعری

و هم گفت که: ابو جعفر مروزی «۱» از جعفر بن عمر برای من نقل کرد و گفت: در زمانی که هنوز مادر امام حسن عسکری علیه السلام زنده بود، سفری باتفاق جماعتی بمحله «عسکر» رفتیم، پس همراهان نامه‌ای نوشتند و اجازه خواستند که بیایند باندرون خانه حضرت و از نزدیک امامان خود را زیارت کنند: این نامه را باسم یک یک همراهان نوشتند. من بآنها گفتم اسم و هويت مرا ننویسید، زیرا که من اجازه نمیگیرم، آنها نام مرا نوشتند، جواب آمد که همه شما و آن کس که اجازه نگرفت داخل شوید «۲». و هم او گفت: ابو الحسن جعفر بن احمد برای من روایت نمود که ابراهیم بن محمد بن فرج رنجی نامه‌ای در خصوص بعضی امور به پیشگاه امام علیه السلام نوشت و

(۱) هنگامی که در عربی کسی به «مرو» شهر تاریخی ایران نسبت میدهند «مروزی» میگویند

(۲) شاید جعفر بن عمر از محارم مادر حضرت عسکری و آن بانوی عالیقدر بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۵۲

از جمله تقاضا کرده بود امام علیه السلام اسمی برای نوزاد او بگذارد. جوابی بافتخار او صادر گشت که پاسخ همه خواسته‌های او بود، ولی اسمی برای پسرش نگذاشته بود. سپس بعد از چندی بچه مرد!

و هم سعد بن عبد الله گفت؛ در مجلسی میان جمعی از شیعیان گفتگوئی شد امام نامه‌ای برای یکی از آنها نوشت که مشتمل بر شرح گفتگوی مجلس آنها بود.

و هم گفت: عاصمی برای من نقل کرد که یکی از شیعیان مالی متعلق بامام علیه السلام بدمه داشت، روزی در باره اینکه چه کسی باید آن را بامام برساند فکر میکرد و دلتنگ بود، ناگاه صدای هاتفی شنید که میگفت آن را بحاجز برسان.

و هم او گفت. ابو محمد سروی «۱» مالی با خود بسامره حمل نمود، بدون مقدمه توقیعی برای او صادر شد که: در بودن ما و نواب ما شکی نیست. آنچه با خود آورده‌ای به «حاجز» تسلیم کن.

و هم او گفت: ابو جعفر مروزی برای من نقل کرد که چیزی بوسیله یکی از موثقین شیعیان بمحله «عسکر» فرستادیم آن مرد بدون اینکه بما اطلاع دهد نامه‌ای هم نوشت و با آنچه با وی بود فرستاد. پس نامه او بدون جواب برگردانده شد.

و نیز سعد بن عبد الله گفت: ابو عبد الله حسین بن اسماعیل کندی نقل کرد که: ابو طاهر بلالی بمن گفت تویع امام حسن عسکری علیه السلام که در باره جانشین آن حضرت، بافتخار من (یعنی ابو طاهر) صادر گشته است با اشیاء دیگری در خانه تو امانت باشد. من بحسین گفتم: از شما تقاضا می‌کنم که از روی آن تویع نسخه‌ای هم برای من بنویسی. حسین درخواست مرا باطلاع ابو طاهر رسانید و او گفت حسین سعد را نزد من بیاور تا مطلب تویع را بدون واسطه از خود من بشنود.

چون نزد وی حاضر گشتم ابو طاهر مطلب تویع را باطلاع من رسانید و گفت دو سال پیش از مرگ امام حسن عسکری علیه السلام تویعی که در آن از جانشین خود بمن اطلاع داده بود، برای من صادر شد. سه روز بعد از رحلت آن حضرت نیز تویعی

(۱) سروی - منسوب به «ساری» شهر معروف مازندران است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۵۳

در همین خصوص آمد. خدا لعنت کند کسی را که حقوق اولیاء خدا را انکار میکند و مردم را بجان هم میاندازد. و الحمد لله کثیرا.

مؤلف: کلینی در کافی این تویع را از خود ابو طاهر بلالی روایت کرده است.

نیز صدوق در کمال الدین آورده است که: علی بن محمد صیمری نامه‌ای خدمت آن حضرت نوشت و درخواست کفنی نمود. جواب آمد که تو در سال ۸۰ یا ۸۱ بدان احتیاج پیدا خواهی کرد، او هم در همان سال وفات یافت و کفنش یک ماه قبل از مرگش باو رسید!

محمد بن علی اسود

و نیز در کتاب مزبور است که: محمد بن علی اسود رضی الله عنه گفت: سالی از سالها زنی پارچه‌ای بمن داد و گفت آن را به عثمان بن سعید (نائب اول حضرت) برسان. من آن را با پارچه‌های بسیاری دیگر با خود آوردم، چون به بغداد رسیدم عثمان بن سعید دستور داد که همه آن را به محمد بن عباس قمی بدهم، من هم تمام آنها را غیر از پارچه آن زن بوی سپردم.

پس از آن عثمان بن سعید پیام فرستاد که پارچه پیرزن را نیز بوی تسلیم کن در آن موقع بیاد آوردم که زنی هم پارچه‌ای از مال امام بمن داده است. چندان که آن را جستجو نمودم نیافتم، عثمان بن سعید بمن فرمود: غمگین مباش که عنقریب پیدا میکنی سپس آن را پیدا کردم، در صورتی که صورت آنچه با من بود نزد عثمان ابن سعید نبود.

شیخ صدوق محمد بن بابویه

همچنین در کمال الدین از محمد بن علی اسود رضی الله عنه نقل کرده که گفت بعد از رحلت محمد بن عثمان علی بن حسین بن موسی بن بابویه از من خواست که از ابو القاسم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۵۴

حسین بن روح استدعا کنم و او از مولی صاحب الزمان (ع) خواهش کند که برای او (علی بن بابویه) دعا نماید تا خداوند پسری بوی مرحمت فرماید. حسین بن روح هم بحضرت رسانید. سه روز بعد بمن اطلاع داد که امام برای علی بن بابویه دعا فرمود و عنقریب پسری با برکت که خداوند از وجود او بمردم نفع رساند برای او متولد میگردد و بعد از او هم فرزندان دیگری خواهد آمد

«۱» ابو جعفر محمد بن علی اسود میگوید: از حسین بن روح خواستم که در باره خودم نیز چنین استدعائی از حضرت بنماید که خداوند پسری بمن روزی فرماید ولی او خواهش مرا نپذیرفت و گفت راهی برای این خواهش نیست. پس برای علی بن بابویه همان سال فرزندش محمد (شیخ صدوق) و بعد از او اولاد دیگری متولد گردید، اما فرزندی روزی من نشد. شیخ صدوق رحمه الله علیه سپس میفرماید: هر وقت ابو جعفر محمد بن علی اسود رضی الله عنه مرا میدید که بمجلس درس استاد محمد بن حسن بن احمد بن ولید - قمی - رضی الله عنه میروم، و میدید که بمطالعه کتب علمی و حفظ آنها رغبتی زیاد دارم میگفت: برای تو عجب نیست که چنین رغبتی بعلم داشته باشی. زیرا تو بدعای امام زمان (ع) متولد گشته‌ای. در غیبت شیخ مینویسد: جماعتی از علما این روایت را از خود صدوق نقل کرده‌اند که گفته است: موقعی که هنوز بیست سال نداشتم، مجلس درس تشکیل دادم، بسیار میشد که ابو جعفر محمد بن علی اسود در مجلس درس من حاضر میگشت چون سرعت انتقال مرا در جواب دادن بمسائل حلال و حرام میدید، از کمی سن من بسیار تعجب مینمود؛ و میگفت عجبی نیست! زیرا تو بدعای امام زمان علیه السلام متولد شده‌ای!

زنی از اهل آبه

نیز در کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت نموده که زنی بنام «زینب»

(۱) تفصیل این مطلب در صفحه ۶۳۷ بروایت ابن نوح از کتاب «غیبت» شیخ طوسی گذشت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۵۵

از اهل آبه «۱» زوجه محمد بن عبدیل آبی، سیصد دینار سهم امام داشت. آن را نزد عموی من جعفر بن محمد بن متیل آورد و گفت میخواهم که این مال را از دست من گرفته بدست ابو القاسم حسین بن روح (ره) بسپاری. سپس عمویم مرا با آن زن نزد حسین بن روح فرستاد تا درخواست او را برای وی ترجمه کنم. چون بخدمت حسین بن روح رسیدیم، با زبان فصیح اهل آبه با زن سخن گفت و پرسید «چونا، چونا، بدا کولیه چونسته؟» یعنی چطوری و قبلا در چه حالی بودی و از بچه‌هایت چه خبر داری؟ چون من دیدم حسین بن روح بزبان آن زن آشنائی کامل دارد دینارها را باو سپرده برگشتم؛ و از ترجمه خود - داری کردم. در غیبت شیخ مانند این روایت را از جماعتی از علما از صدوق نیز روایت کرده است.

جعفر بن محمد بن متیل

و نیز در کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت میکنند که عمویم جعفر بن محمد بن متیل گفت: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری مرا خواست و چند طاقه پارچه و کیسه‌ای که مبلغی درهم در آن بود بیرون آورد و گفت: لازم است که همین موقع بروی به واسط «۲» و آنچه بتو میدهم بکسی که قبل از همه موقع سوار شدن بر مرکب و رفتن بطرف شط تو را ملاقات میکند بدهی. من ازین جهت سخت غمگین شدم و پیش خود گفتم آیا کسی مانند من برای این کار اعزام می‌شود که این اموال ناچیز را ببرد؟.

(۱) در صفحه ۶۰۵ گذشت.

(۲) واسط - نام چندین موضع در عراق و حجاز و سوریه و ایران بوده - در اینجا منظور واسط عراق شهری واقع در میان راه کوفه و بصره بوده که حجاج بن یوسف ثقفی آن را تعمیر کرد و بهمین جهت «واسط حجاج» هم میگویند واسط چون درست در وسط بصره و کوفه بود با هر یک از این دو شهر پنجاه فرسخ فاصله داشته است. (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۵۶

پس بجانب «واسط» حرکت نمودم و سوار مرکب شدم اول مردی که با من ملاقات نمود، از حسن بن محمد بن قطاء صیدلانی که در واسط وکیل موقوفات بود جويا شدم. آن مرد گفت: من هستم! تو کیستی؟ گفتم: من جعفر بن محمد بن متیل هستم. او مرا باسم شناخت و بمن سلام کرد و من هم باو سلام نمودم و با هم معانقه کردیم. آنگاه بوی گفتم ابو جعفر عمری (محمد بن عثمان) بشما سلام رسانده و این پارچه و کیسه پول را بمن داده که بشما تسلیم کنم. سپس گفت الحمد لله (که تو را دیدم) زیرا محمد بن عبد الله عامری وفات یافت و من حالا میروم که کفنی برای او تهیه کنم. آنگاه پارچه‌ها را باز کرد دیدیم ما یحتاج دفن میت در آنست مانند کفن و کافور، و آنچه در کیسه بود مزد مرده کش و گور کن بود. پس ما جنازه را تشییع کرده دفن نمودیم و سپس مراجعت کردیم.

ابو الحسن عقیقی

نیز در کتاب مزبور از ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی علوی برادرزاده طاهر در بغداد در خانه خود واقع در سمت بازار پنبه فروشان، بمن خبر داد و گفت:

ابو الحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در سال (۲۹۸) به بغداد آمد و بر علی بن عیسی ابن جراح که آن موقع وزیر بود وارد گشت، تا از املاک خود سرکشی کند و حاجت خود را از وزیر بخواهد.

وزیر گفت: بستگان تو در این شهر بسیارند. اگر هر چه آنها بخواهند، بآنها بدهیم کار بدرازا میکشید، و نمیتوانیم از عهده آن برآئیم. عقیقی گفت: من حاجت خود را از کسی می‌طلبم که مشکل آن بدست وی گشوده می‌شود. علی بن عیسی پرسید او کیست؟ گفت: خداوند عز و جل. این را گفت و با خشم بیرون رفت. عقیقی میگفت: با حالتی خشمگین بیرون آمدم و میگفتم: خداوند صبر هر هر هلاک شده‌ای را می‌دهد، و جبران هر مصیبتی را می‌نماید. این را گفتم و از نزد وی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۶۵۷

بیرون رفتم.

سپس فرستاده‌ای از جانب حسین بن روح رضی الله عنه نزد من آمد. من شکایت وزیر را باو نمودم. او هم رفت و بحسین بن روح گفت. آنگاه همان فرستاده نزد من آمد و صد درهم برای من آورد همه را شمرد و وزن کرد و دستمالی و مقداری حنوط و چند کفن بمن داد و گفت: آقایت بتو سلام میرساند و میفرماید هر وقت مشکلی یا اندوهی بتو روی آورد، این دستمال را بصورت خود بمال، که دستمال آقایت میباشد. این درهم‌ها و حنوط و کفن‌ها را بردار، و بدان که امشب حاجتت برآورده می‌شود.

چون بمصر برسی، محمد بن اسماعیل ده روز پیش از تو میمیرد. سپس تو نیز خواهی مرد. این کفن و حنوط مال تو است. من آنها را برداشتم و آن را نگاه داشتم و قاصد برگشت. ناگاه خود را در کنار چراغ در خانه خود دیدم! در این وقت کوبنده‌ای در زد. من بغلام خود گفتم: خیر است! خیر است! ببین کوبنده کیست؟

او رفت و گفت: خیر است! غلام حمید بن محمد کاتب پسر عموی وزیر است. او را نزد من آورد گفت: وزیر شما را می‌طلبد و آقای من حمید میگوید سوار شو و نزد من بیا! من هم سوار شدم و راه‌ها را گشودم تا بخیبان قپان داران رسیدم، ناگاه حمید را دیدم که نشسته منتظر من است. چون او مرا دید دستم را گرفت و سوار شدیم و بخانه وزیر آمدم. وزیر بمن گفت: ای پیرمرد! خداوند حاجت تو را برآورد. سپس از من معذرت خواست و چند قباله مهر کرده بمن داد. من هم آنها را گرفتم و بیرون آمدم.

ابو محمد حسن بن محمد گفت: ابو الحسن علی بن احمد عقیقی در شهر «نصیبین» (۱) این حکایت را برای من نقل کرد و گفت:

اول حنوط برای عمه‌ام آمد

(۱) نصیبین - بصورت جمع، شهر آبادی واقع در جاده موصل بشام بوده، و بصورت تثنيه، دهکده‌ای از حلب واقع در کشور سوریه و هم شهری در کنار شط فرات بوده است که آن را نصیبین روم می‌گفتند (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۵۸

من هم برای خود خواستم. حسین بن روح رضی الله عنه بمن گفت املاک خود را بدست خواهی آورد و در این خصوص نامه بحضور امام نوشت.

من هم برخاستم و سر و دیدگان او (عقیقی) را بوسیدم و گفتم: ای آقای من! کفنها و حنوط و درهمها را بمن نشان بده. او هم کفنها را بیرون آورد دیدم یک طاقه پارچه مخطط یمنی و سه طاقه پارچه بافته «مرو» و یک عمامه است. حنوط هم در یک ظرف بود. درهمها را بیرون آورد و من آنها را شمردم صد درهم بود. من گفتم: آقای من! یک درهم آن را بمن بده تا از آن انگشتی بسازم.

عقیقی گفت: از مال خودم هر چه میخواهی بردار، گفتم: من از اینها میخواهم و اصرار نموده سر و دیدگانش را بوسیدم؛ او هم یک درهم بمن داد و من آن را در دستمالی بستم و در آستینم گذاشتم.

موقعی که بکاروانسرا برگشتم زنبیل خود را گشودم و دستمال را که چند درهم در آن بسته بود. در آن نهادم. کتابها و دفترهایم را نیز در بالای آن گذاشتم و چند روزی در آنجا ماندم. سپس آمدم که آن درهم را بردارم دیدم کیسه بسته است ولی چیزی در آن نیست! از این موضوع تقریباً وسواسی پیدا کردم. پس لذا خانه عقیقی رفتم و بغلام او گفتم: میخواهم خدمت آقا برسم. او هم مرا نزد وی برد. گفت: چه شده؟

گفتم آقا آن درهم که بمن دادی میان دستمال نیافتم. عقیقی زنبیل را خواست و درهمها را بیرون آورد و شمرد. از لحاظ عدد و وزن صد درهم بود! کسی هم نزد من نبود که در برداشتن آن مورد سوء ظن من قرار گیرد، پس من از وی خواستم آن را بمن بدهد ولی او نپذیرفت.

عقیقی سپس بجانب مصر رفت و املاک خود را تصاحب کرد. ده روز قبل از او محمد بن اسماعیل درگذشت، و بعد هم او رحلت کرد و در همان کفن که بوی داده شده بود کفن شد. در غیبت شیخ از جماعتی از صدوق مانند این نیز روایت شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۵۹

محمد بن شاذان

همچنین در کمال الدین از عطار و او از پدرش از محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی نقل کرده که گفت: چهار صد و هشتاد درهم سهم مبارک امام علیه السلام نزد من جمع شد؛ من بیست درهم از مال خودم وزن کرده روی آن گذاشتم و به ابو-الحسین اسدی رحمه الله علیه (وکیل حضرت) دادم و در باره بیست درهم اضافی آن چیزی بوی نگفتم. در جواب آن مرقوم بود: پانصد درهمی که بیست درهم آن مال خودت بود، رسید.

محمد بن شاذان گفت: بعد از آن نیز اموالی را برای حضرت فرستادم و توضیح ندادم که مال کیست. در جواب نوشته بود که: فلان مبلغ رسید فلان مبلغ از فلان و فلان مبلغ از بهمان است.

و هم محمد بن شاذان گفت ابو العباس کوفی نقل کرد که: مردی مالی را برد که بامام برساند و میخواست بر معجزه‌ای اطلاع یابد. پس توقیعی صادر گشت که اگر حقیقت را بجوئی بآن میرسی و اگر طالب چیزی باشی؛ خواهی یافت. آقایت بتو میگوید: آنچه آورده‌ای بیاور. مرد گفت: من شش درهم از پولهایی که آورده بودم برداشتم و باقی را فرستادم. توقیعی آمد که فلانی! آن شش

درهم که وزن نکرده برداشتی، وزن کن خواهی دید شش دینار و پنج دانگ و یک حبه و نصف است. مرد گفت: من هم دینارها را وزن کردم دیدم همان طور است که امام فرموده بود!

شخصی از مرجئه

در کمال الدین از احمد بن هارون از محمد حمیری از پدرش از اسحق بن حامد کاتب روایت نموده که گفت: مرد بزاز مؤمنی در قم بود که یکنفر شریک مرجئی «۱» داشت روزی طاقه پارچه‌ای بدست آنها افتاد. مرد مؤمن گفت: این

(۱) مرجئه گروهی هستند که تمام اعمال محرمه را تجویز میکنند برای اطلاع کامل از معنی حقیقی مرجئه و وجه تسمیه آنها باین اسم؛ رجوع کنید به «مجمع البحرین» و «ملل و نحل» شهرستانی و المقالات و الفرق سعد بن عبد اله اشعری و سایر کتب مربوطه. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۰

پارچه لایق آقای من است. شریک وی گفت: آقای تو را نمیشناسم ولی پارچه را بردار و هر طور میخواهی عمل کن. چون پارچه بامام رسید. آن را از درازی دو نصف کرد، یک نصف را برداشت و نصف دیگر را برگردانید و فرمود: ما احتیاجی بمال مرجئی نداریم!

محمد بن حسن صیرفی

و نیز در کتاب مزبور از محمد بن علی بن احمد بن روح بن عبد الله بن منصور بن یونس بن روح از یاران صاحب الزمان علیه السلام روایت نموده که گفت: از محمد بن حسن صیرفی که در سرزمین بلخ اقامت داشت شنیدم که میگفت: قصد رفتن حج داشتم، وجوهی با من بود که نصف آن طلا و نصف دیگر نقره بود. طلاها را ذوب نموده بصورت شمش و نقره‌ها را چند پاره نمودم.

این وجوه را بمن داده بودند که بشیخ ابو القاسم حسین بن روح قدس الله روحه بسپارم. چون بشهر «سرخس» رسیدم، خیمه خود را در ریگستانی بر سر پا نموده، بملاحظه طلاها و نقره‌ها پرداختم، در آن اثنا یک شمش طلا از دستم افتاد و در ریگها فرو رفت ولی من متوجه نشدم. موقعی که بهمدان رسیدم، دوباره آنها را ملاحظه کردم، چه سعی داشتم آنها را حفظ کنم، در آنجا متوجه شدم که یک شمش طلا را بوزن صد و سه مثقال یا نود و سه مثقال (تردید از راوی است) گم کرده‌ام.

ناچار در همان جا یک شمش بهمان وزن از مال خودم ساخته بجای آن گذاردم. وقتی وارد بغداد شدم، بسراغ ابو القاسم حسین بن روح رفتم و آنچه آورده بودم بوی تسلیم نمودم. او در میان شمش‌های طلا-دستی بهمان شمش که من در همدان از مال خودم ریخته بودم مالید و آن را پیش من انداخت و گفت: این شمش

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۱

مال ما نیست آن شمش را که جزو مال ما بود، در سرخس موقعی که میان ریگستان خیمه زدی گم کردی. برگرد بهمان محل و آن را جستجو کن که آن را خواهی یافت و بعد باینجا مراجعت کن ولی مرا دیگر نمیبینی.

من هم بسرخس مراجعت نموده و بهمان جایی که منزل کرده بودم رفتم و شمش طلا را پیدا کرده بشهر خود برگشتم، سال بعد نیز آهنگ حج بیت الله نمودم و شمش طلا را با خود به بغداد آوردم. حسین بن روح رحلت نموده بود، پس شیخ ابو الحسن سیمری را ملاقات کردم و آن را بوی سپردم.

ابو علی بغدادی

همچنین در کتاب مزبور مینویسد: خبر داد بما حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابو علی بغدادی و گفت: شخصی معروف به «ابن جاوشیر» در شهر «بخارا» هشت شمش طلا بمن داد و امر نمود که آن را در بغداد بشیخ ابو القاسم حسین بن روح قدس الله روحه تسلیم کنم. پس آن را با خود آوردم. چون به آمویه «۱» رسیدم یکی از آنها را گم کردم و متوجه آن نشدم؛ تا آنکه به بغداد آمده و آنها را بیرون آوردم تا تسلیم کنم. دیدم یکی از آنها کم است. پس شمش از طلا بهمان وزن خریدم و اضافه بر نه شمش دیگر نمودم و سپس بنزد حسین بن روح رفتم و شمشهای طلا را پیش روی وی نهادم. حسین بن روح (ره) با دست اشاره بهمان شمش که خریده بودم نمود و گفت: این را که خودت خریده‌ای بردار چه آن شمش را که گم کردی بما رسید و آن همین است! پس آن را بیرون آورد و بمن نشان داد دیدم همان است که در آمویه گم کرده بودم.

یکی از بانوان شیعه

راوی: حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابو علی بغدادی گفت: در همان

(۱) آمویه- همان آمل مازندران است که «آمو» هم خوانده می‌شود (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۲

سال زنی را در بغداد دیدم که از من پرسید وکیل امام زمان علیه السلام کیست؟ بعضی از قمیها بوی اطلاع دادند که وکیل حضرت حسین بن روح است و بان زن اشاره کردند که این مرد او را میشناسد. وقتی من بخدمت حسین بن روح رسیدم زن هم در آنجا بود. زن به حسین بن روح گفت ای شیخ! در نزد من چیست؟ حسین بن روح گفت: آنچه نزد توست در دجله «۱» بینداز سپس بیا تا خبر آن را بتو بدهم. زن رفت و آنچه با خود آورده بود در دجله انداخت آنگاه بنزد حسین بن روح بازگشت. حسین بن روح بکنیزش گفت: برو و آن حقه «۲» را بیرون بیاور. کنیز هم حقه را برای او آورد.

حسین بن روح بزن گفت این همان حقه است که نزد تو بود و آن را در دجله انداختی، اکنون بگویم چه در آنست، یا خودت میگوئی؟! زن گفت شما بفرمائید! گفت: یک جفت خلخال طلا و حلقه بزرگی است که گوهری در آنست و هم دو حلقه کوچک است که در هر کدام یک دانه گوهر است. و نیز دو انگشتر فیروزه و یک انگشتر عقیق است!! آنچه در حقه بود همان بود که حسین بن روح گفته بود، بدون کم و کاست.

سپس سر حقه را باز کرد و آنچه در آن بود بمن نشان داد، زن هم نگاهی بمن کرد و گفت درست همان چیزهایی است که من آورده بودم و در دجله انداختم من و آن زن با مشاهده آنچه از حسین بن روح دیدیم، چنان شاد شدیم که نزدیک بود هوش از سر ما برود! شیخ صدوق سپس میفرماید: حسین بن علی بن محمد قمی بعد از نقل این حدیث بمن گفت: خدا را گواه میگیرم که این حدیث درست همین است که بیان کردم بدون اینکه زیاده و نقصانی در آن پدید آمده باشد. و هم بامامان دوازده گانه صلوات الله علیهم قسم خورد. آنگاه صدوق میگوید: آنچه وی گفت مسلما راست است. نه

(۱) نهر دجله واقع در شهر بغداد است که امروز بغداد را بدو قسمت نموده است.

(۲) حقه بضم حاء و تشدید قاف، ظرف چوبین کوچکی بوده که مروارید یا لعل یا سایر اشیاء قیمتی و آلات طلا و نقره در آن مینهاده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۳
چیزی بر آن افزود و نه چیزی کم کرد.

جوانی از بنی عباس

نیز: در کمال الدین از محمد بن علی بن احمد زرچی روایت نموده که گفت:

مرد جوانی را در سامره در مسجد معروف به «مسجد زبید» دیدم که میگفت: من از بنی هاشم (یعنی بنی عباس) و از اولاد موسی بن عیسی عباسی هستم.

موقعی که با من سخن گفت صدا زد: یا غزال! یا زلال! ناگهان دیدم کنیز پیری آمد و او گفت: ای کنیز! داستان میل و مولود را برای آقای خود نقل کن. کنیز گفت:

روزی طفل ما بیمار شد؛ خانم بمن گفت: برو بخانه حسن بن علی علیه السلام (امام حسن عسکری) و بحکیمه (عمه آن حضرت) بگو: چیزی بما مرحمت کن تا بوسیله آن شفای مولود خود را از خدا بگیریم من هم بخدمت حکیمه خاتون رفتم و از وی مسألت نمودم.

حکیمه بیکی از اهل خانه فرمود: آن میلی که چشم نوزاد دیشب (یعنی امام زمان علیه السلام) را با آن سرمه کشیدیم، بیاورید، آن میل را آوردند و بمن داد و من هم بخانم خود دادم و با آن چشم طفل خودمان را سرمه کشیدیم و همان باعث شفای طفل شد آن میل نزد ما بود ولی بعدها گم شد. «۱»

(۱) چنان که ملاحظه می‌شود با اینکه در اخبار پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام آمده است که ولادت صاحب الأمر پنهان و در وضع خوفناکی اتفاق می‌افتد، مع هذا در همین باب و در خلال سائر ابواب میخوانید که عده‌ای بالغ بر بیست نفر از ولادت آن موعود جهان بعنوان فرزند امام حسن عسکری (ع) در شهر سامره اطلاع داده‌اند جمعی از آنان از مخالفین شیعه یعنی اهل تسنن بوده‌اند که از جمله همین مورد است. علت خفاء ولادت آن حضرت در روایات بیان شده، زیرا امام میفرماید، ولادت او از جهاتی مانند موسی بن عمران است که از ترس فرعونیان تا لحظه تولد اثر حمل در مادرش معلوم نبود، و خدا او را با وجود آن همه دشمن از آسیب آنان حفظ کرد، تا آشکار شد و بسرنوشت بیدادگران خاتمه داد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۴

باب بیست و یکم سفرای امام زمان که در غیبت صغری میان شیعیان و آن حضرت واسطه بودند

اشاره

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد: در برخی از روایات آمده است که:

«خدمتکاران و کسانی که اقدام بخدمتگزاری ما میکنند، بدترین خلق خدا هستند» این روایت بمعنی عام خود نیست که شامل عموم خدمتگزاران ائمه طاهرین گردد بلکه این را بدین سبب فرموده‌اند که گاهی در میان شیعیان افرادی پیدا میشوند که (بواسطه نزدیکی با آن ذوات مقدسه) دست بتغییر و تبدیل گفتار آنها زده و چنان که خواهیم گفت؛ نسبت بآنان خیانت میورزند.

محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش، و او از محمد بن صالح همدانی روایت نموده که گفت: نامه‌ای خدمت حضرت امام زمان علیه السلام نوشتم که خانواده من، بمن آزار میرسانند و از روایتی که از پدران بزرگوار شما وارد شده: خدامنا و قوامنا شرار خلق الله بمن سرزنش میکنند.

حضرت در جواب نوشت: خوش بحال شما! آیا این آیه شریفه را در قرآن مجید نخوانده‌اید: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً ﴿۱﴾ یعنی: میان آن‌ها و قریه‌هایی که در آن برکت داده‌ایم قریه‌هایی ظاهره قرار دادیم. بخدا سوگند قریه‌ای که خداوند در آن برکت قرار داده مائیم و قریه‌های ظاهره شما هستید. صدوق: در کمال الدین این حدیث را با همان سند روایت نموده و سپس فرموده است: عبد الله بن جعفر (حمیری) گفته: این حدیث را علی بن محمد کلینی از محمد

(۱) سوره سبأ- آیه ۱۷

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۵

ابن صالح (همدانی) از حضرت صاحب الامر علیه السلام برای من روایت کرد.

نواب امام زمان

(۱) ابو عمر و عثمان بن سعید عمری

مؤلف: شیخ طوسی بعد از نقل این مطالب، جمعی از اصحاب ائمه را که مدح شده‌اند نام برده، آنگاه میگوید: سفرائی که از جانب ائمه بنیکی یاد شده‌اند نخستین آنها مرد جلیل القدری است که امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام او را توثیق فرموده‌اند، و او شیخ موثق ابو عمر و عثمان بن سعید عمری است.

وی از تیره عرب بنی اسد بوده و علت اینکه او را «عمری» میگویند اینست که ابو نصر هبئه الله بن احمد کاتب دختر دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان گفته است:

وی اصلاً اسدی است ولی او را بجدهش منسوب داشتند و بدین نام شهرت یافت.

گروهی از شیعیان گفته‌اند: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: کنیه «ابن عثمان» و «ابو عمرو» در یک شخص جمع نمیشود و دستور دادند که کنیه او را که «ابو عمرو» بود برهم زنند و از آن وقت «عمری» خوانده شد. عثمان بن سعید را عسکری نیز گویند، زیرا وی از قریه «عسکر» سامره بوده است، و او را «سَمَان» هم میگویند زیرا بخاطر پنهان داشتن منصب سفارتی که از جانب امام زمان (ع) داشت، روغن فروشی میکرد.

رسم وی چنین بود که شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری علیه السلام می‌آوردند بوی میدادند و او از ترس آنها را میان خیک روغن پنهان نموده و بدین گونه بخانه امام میرسانید! جمعی از روایان حدیث، از هارون بن موسی تلعبری برای ما (شیخ طوسی) بسند خود از احمد بن اسحاق قمی روایت نموده‌اند که وی گفت: روزی بخدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: آقا! من گاهی سعادت درک حضورتان را دارم و گاهی از این فیض بی نصیب میمانم و در اینجا همه اوقات این فیض برایم میسر نمیگردد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۶

سخن چه کسی را بپذیریم و از چه کسی پیروی نمائیم؟ فرمود: این ابو عمرو (عثمان بن سعید) مردی موثق و امین است. آنچه وی برای شما نقل کند، از طرف من میگوید. و آنچه بشما میرساند از جانب من میرساند.

احمد بن اسحق میگوید: بعد از رحلت آن حضرت روزی بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و همان سؤال را از آن حضرت نیز کردم. آن حضرت هم فرمود: این ابو عمرو مردی موثق و امین است، هم مورد وثوق امام گذشته (امام علی نقی) بود و هم نزد من در زمان حیات و ممات موثق مییاشد. آنچه بشما برساند از جانب من میگوید و از طرف من میرساند.

هارون بن موسی از ابو علی ابن همام و او از ابو العباس حمیری نقل میکند که ما اغلب اوقات در باره این حدیث با هم مذاکره میکنیم و مقام والای عثمان بن سعید را میستائیم.

و نیز جماعتی از هارون بن موسی از محمد بن همام از عبد الله بن جعفر حمیری روایت نموده‌اند که: بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام سالی بعزم حج بیت الله در بغداد بخانه احمد بن اسحاق رفتیم، دیدیم عثمان بن سعید نیز نزد وی است. من به عثمان بن سعید گفتم: این شیخ (و اشاره با احمد بن اسحاق نمودم) که نزد ما ثقه‌ای پسندیده است در باره شما چنین و چنان میگوید، سپس حدیث گذشته را که در باره مقام والای او رسیده بود بازگو کردم و گفتم: اکنون شما کسی هستید که در راستگویی شما تردیدی نیست. شما را بخداوند و دو امام بزرگواری که تو را بوثاقت ستوده‌اند قسم میدهم آیا پسر امام حسن عسکری علیه السلام را که صاحب الزمان است دیده‌ای؟

عثمان بن سعید گریست، سپس گفت: جواب تو را میدهم بشرطی که تا من زنده‌ام بکسی نگوئی گفتم: تعهد میکنم که بکسی نگویم. آنگاه گفت: آری او را دیده‌ام و گردنش چنین بود مقصودش این بود که از سایر گردنها ضخیمتر و زیباتر و مناسبتر بود.

عرض کردم: نام وی چیست؟ گفت: از بردن نام او

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۷

نهی شده‌اید.

ابو العباس احمد بن علی بن نوح سیرافی بسند خود از محمد بن اسماعیل و علی ابن عبد الله حسینان روایت نمودند که گفتند: در سامره خدمت حضرت امام حسن عسکری رسیدیم، دیدیم گروهی از شیعیان و دوستان حضرت نیز در حضورش شرفیاب هستند در آن وقت «بدر» خادم حضرت آمد و عرضکرد: آقا! جمعی با حالت افسرده و غبار آلود، آمده‌اند در خانه. حضرت فرمود: اینان عده‌ای از شیعیان ما در «یمن» هستند ... تا آنجا که حضرت بخادم فرمود: برو و عثمان بن سعید را نزد من بیاور! چیزی نگذشت که عثمان بن سعید آمد. حضرت بوی فرمود: ای عثمان تو وکیل من و بر ضبط مال خدا موثق و امین هستی برو و اموالی را که این چند نفر یمنی آورده‌اند بگیر.

راوی میگوید: ما حضار عرض کردیم: آقا! بخدا قسم ما عثمان بن سعید را از شیعیان برگزیده میدانیم و امروز با این فرمایش مقام او را در خدمتگزاری حضرت آشکارتر فرمودی و بخوبی میدانیم که او وکیل شما و در ضبط اموال خدا مورد وثوق شماست. فرمود: آری گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان وکیل فرزند من مهدی شماست.

هم در غیبت شیخ از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب دخترزاده ام کلثوم دختر ابو جعفر محمد بن عثمان عمری قدس الله روحه و او از استادان خود روایت نموده که چون امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود، عثمان بن سعید حضرت را غسل داد و کفن و حنوط و دفن نمود. او شخصا (از جانب امام) مأمور باین کار شد که در ظاهر باین کار پردازد، و ما هم حکم بظاهر میکنیم اگر کسی آن را نپذیرد ظواهر حقایق را نپذیرفته و زیر پا گذارده است. توقیعات حضرت صاحب علیه السلام بدست عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان برای شیعیان و خواص پدر امام زمان علیهما السلام صادر میگشت.

آن توقیعات متضمن امر و نهی و جواب سؤالات شیعیان از حضرتش و بهمان

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۸

خطی بود که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام نوشته میشد. شیعیان نیز بالاتفاق عدالت آن‌ها را می‌شناختند تا این که عثمان بن سعید رحلت نمود، و پسرش ابو-جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و پس از وی بجای او منصوب گشت، و همه اموری را که پدرش متکفل بود بوی تفویض شد، تمام شیعیان عدالت و وثاقت و امانت-داری او را ستودند.

زیرا پیشتر گفتیم که از جانب امام حسن عسکری علیه السلام تصریح بر امانت-داری و عدالت او شد و دستور دادند که مردم در حال حیات حضرت و بعد از رحلت وی و زمان پدرش عثمان بن سعید، در امور دینی خود بوی مراجعه کنند.

و هم صدوق علیه الرحمه فرموده است جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز از جماعتی از شیعه منجمله علی بن هلال و محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در خبری طولانی مشهور نقل کرده که همه آنها گفتند: بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم تا در خصوص امام بعد از وی از حضرت جويا شویم چهل نفر دیگر غیر از ما نیز در مجلس حضرت بودند.

در این وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول الله! میخواهم مطلبی را از حضرتت سؤال کنیم که خود دانایتر میباشید. حضرت فرمود:

ای عثمان بشین! سپس حضرت با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود و فرمود:

هیچ کس بیرون نیاید. کسی از ما هم بیرون نرفت، بعد از لحظه‌ای حضرت، عثمان بن سعید را صدا زد و او برخاست و ایستاد، حضرت فرمود: بگویم برای چه نزد من آمده‌اید؟

حضار گفتند بفرمائید یا ابن رسول الله! فرمود: آمده‌اید از من پرسید امام بعد از من کیست؟ عرض کردند: آری یا ابن رسول الله! در این وقت جوانی را که مانند پاره ماه بود و از هر کس پیدرش امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شباهت داشت در برابر خود دیدیم. حضرت فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من میباشد از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امر دین خود بهلاکت میرسید. بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا عمر

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۶۹

او کامل شود. پس هر چه عثمان بن سعید از جانب او بشما خبر میدهد، بپذیرید. او نماینده امام شماسست و نیابت بوی تفویض میگردد.

در حدیث دیگر ابو نصر هبه الله بن محمد گفت: قبر عثمان بن سعید در شارع میدان (خیابان میدان) سمت غربی بغداد، در اول محل معروف جنب دروازه «جبله» و مسجد دروازه طرف راست کسی که داخل می‌شود واقع است، و قبر در خود قبله مسجد میباشد.

شیخ طوسی میگوید: من قبر او را در همین محلی که ابو نصر هبه الله بن محمد ذکر کرده دیدم دیواری بر روی قبر بنا کرده بودند که محراب مسجد هم در آن دیوار بود. از یک قسمت محراب دری به محل قبر که در جای تنگ و تاریک واقع بود باز میشد ما به آنجا میرفتیم و بطور آشکار زیارت میکردیم. قبر وی از موقع آمدن من ببغداد یعنی سال ۴۰۸ تا سنه ۴۳۰ و اندی بهمین صورت باقی بود بعد از آن رئیس ابو منصور محمد بن فرج آن دیوار را فرو ریخت و قبر را بیرون گذاشت و صندوقی روی آن نهاد. قبر در زیر سقفی بود که هر کس میخواست وارد میشد و زیارت میکرد.

تمام همسایگان محله «۱» زیارت او تبرک می‌جستند و میگفتند: او مردی صالح است و گاهی هم میگویند: وی پسر دایه امام حسین علیه السلام است؛ و حقیقت امر بر آنها پوشیده است، و تا امروز که سال ۴۴۷ است، بهمان حالت میباشد.

چون ابو عمر و عثمان بن سعید رحلت نمود، پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان طبق دستور حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و نص پدرش عثمان بن سعید از جانب امام قائم علیه السلام بجای پدر نشست.

جماعتی از علماء از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و ابو- محمد تلّکبری برای من (شیخ طوسی) روایت نموده‌اند که همه از محمد بن یعقوب

(۱) اینان همه از اهل تسنن بوده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۰

کلینی و او از محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی از عبد الله بن جعفر حمیری نقل کرده‌اند که گفت: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید) نزد احمد بن اسحاق قمی بودیم.

احمد بن اسحاق با چشم بمن اشاره کرد که از عثمان بن سعید در باره جانشین امام عسکری علیه السلام سؤال کنم. من هم گفتم: ای ابو عمرو! می‌خواستم سؤالی از شما بنمایم.

قبلاً بگویم که من در آنچه می‌پرسم شک ندارم زیرا اعتقاد دینی من اینست که زمین نمیتواند از وجود حجت خدا خالی بماند، مگر چهل روز پیش از قیامت، که آن موقع حجت برداشته می‌شود و در توبه بسته میگردد، و کسی که تا آن زمان ایمان نیاورده یا در زمان ایمان داشتن کار خیری نکرده، اگر ایمان بیاورد ایمانش سودی نخواهد داشت و آنها بدترین خلق خدایند، و آنها هستند که قیامت در زمان آنان روی میدهد. ولی با اینوصف میخواهم سؤالی کنم که بر یقینم افزوده گردد.

همان طور که حضرت ابراهیم از خداوند خواست که باو نشان دهد چگونه مردگان را زنده میکند، و خداوند فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرضکرد:

چرا، ولی میخواهم دلم آرام گیرد.

ابو علی احمد بن اسحاق از امام علی النقی علیه السلام برای من روایت نمود که از آن حضرت پرسیدم: با کی طرف سخن شوم، و احکام دین خود را از چه کسی بگیرم، و گفته چه کسی را بپذیرم؟ حضرت فرمود: عثمان بن سعید عمری مردی موثق است؛ آنچه او بتو برساند، از جانب من میرساند و هر چه بتو بگوید از جانب من میگوید، از او بشنو و اطاعت کن، که او ثقة امین است.

نیز ابو علی روایت نموده که از امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را نمودم فرمود:

العمری و ابنه ثقتان فما اذیا الیک فعنی یؤدیان؛ و ما قالاً لک فعنی یقولان و اسمع لهما و اطعهما فانّهما الثقتان المأمونان.

یعنی: عثمان بن سعید و فرزندش دو نفر موثق‌اند. هر چه آنها بتو برسانند

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۱

از من میرسانند و آنچه بتو بگویند از جانب من میگویند. پس از آنها بشنو و اطاعت کن، که آنها موثق و امین هستند.

سپس عثمان بن سعید بمن گفت: این فرموده دو امام گذشته، در خصوص تعیین وظیفه توست. عثمان بن سعید این را گفت و سپس بسجده رفت و گریست آنگاه سر برداشت و گفت: هر چه میخواهی سؤال کن! پرسیدم: شما جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌اید؟ گفت: آری و الله! گردن او مثل اینست و با دست خود اشاره نمود «۱» گفتم: یک سؤال دیگر دارم گفت: بگو! گفتم: نام آن حضرت چیست؟ گفت: برای شما حرام است که نام او را سؤال کنید. من این را از پیش خود نمیگویم و مرا نمیرسد که چیزی را حرام یا حلال کنم و این گفته خود آن حضرت است.

علت آن اینست که خلیفه این طور فهمیده که امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرده و پسری از او نمانده و ارث آن حضرت

تقسیم شده و جعفر کذاب آن را برده است. اینک کسان او را مورد بازپرسی قرار میدهند و هیچ کس جرأت نمیکند خود را بآنها بشناساند یا چیزی بآنها برساند. اگر نام حضرت افشا شود بتعقیب وی خواهند پرداخت. پس از خدا بترسید و از پرسیدن نام وی خودداری کنید! کلینی فرموده: شیخی از اصحاب ما (شیعه) که نامش فراموش شده برای من روایت نمود که در حضور احمد بن اسحق از عثمان بن سعید این مطلب را پرسیدند، و همین جواب را داد.

و هم کلینی میگوید: جمعی از علماء از محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) و او از احمد بن هارون فامی، برای ما روایت نمودند که وی گفت: محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش عبد الله بن جعفر نقل کرد که: توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام برای ابو جعفر محمد بن عثمان قدس الله روحه در تعزیت پدرش رضی الله عنه صادر گشت و از جمله مرقوم بود:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

(۱) یعنی اشاره بگردن خود نمود که ضخیم و زیبا و متناسب بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۲

تسلیم فرمان و راضی بقضای الهی هستیم. پدرت با سعادت زیست و با افتخار مرد، خدا او را رحمت کند، و باولیاء خدا و سروران خود علیهم السلام ملحق سازد. او پیوسته در آنچه او را بخدا و موالیان خود نزدیک مینمود تلاش و کوشش داشت، خداوند روی او را تر و تازه گرداند و او را بیامرزد.

و در فصل دیگر توقیع نوشته بود: خداوند ثواب تو را زیاد گرداند و در این مصیبت صبر نیکو مرحمت فرماید. تو مصیبت زده‌ای و ما هم اندوهناک هستیم فراق پدرت برای تو و ما هر دو وحشتناک است خداوند او را در جایی که دارد شاد گرداند از کمال سعادت او این بود که مثل تو فرزندی داشت که بعد از او بماند و بدستور وی جانشین او گردد و برای او طلب رحمت و مغفرت کند! من هم میگویم: الحمد لله، زیرا شیعیان بوجود تو و آنچه خداوند در تو و نزد تو قرار داده است، مسرورند پروردگار عالم تو را یاری کند و نیرو بخشد و پشتیبانی نماید و در کار خود توفیق دهد خداوند دوست و نگهبان تو باشد» این حدیث در خراج راوندی نیز آمده است.

و در کمال الدین نیز از احمد بن هارون تلعبکبری آن را روایت کرده است، در غیبت شیخ مینویسد: جماعتی از هارون بن موسی تلعبکبری از محمد بن همام روایت نموده‌اند که عبد الله بن جعفر حمیری گفت: چون عثمان بن سعید رضی الله عنه وفات یافت مکتوبی بهمان خطی که ماها مینویسیم در خصوص انتصاب فرزندش محمد بن عثمان رضی الله عنه بجای او صادر گشت در کتاب مذکور با همین سند از محمد بن همام روایت نموده که گفت: محمد بن حمویه بن عبد العزیز رازی در سال ۲۸۰ (هجری) برای من روایت نمود و گفت: محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی برای ما نقل کرد که: بعد از وفات عثمان بن سعید توقیعی بدین مضمون برای من آمد: خداوند پسر او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود، خدا از او و پدرش خشنود باشد، و روح پدرش را شاد گرداند، پسرش در نزد ما مانند اوست و در جای وی نشسته است آنچه از ما بگوید گفته ماست و بفرمان ما عمل میکند

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۳

خداوند او را تأیید کند. پس گفته او را قبول کن و نظر ما را در باره او بدان.

و هم در کتاب یاد شده میگوید: جماعتی از علماء از ابو القاسم جعفر بن محمد ابن قولویه و ابو غالب زراری و ابو محمد تلعبکبری روایت نموده‌اند که همه آنها از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت کرده‌اند که گفت: از محمد ابن عثمان خواهش نمودم، نامه‌ای که در آن مسائل مشکله خود را نوشته بودم بحضور امام علیه السلام تقدیم بدارد- او هم پذیرفت.

در جواب من توقیعی بخط امام زمان علیه السلام باین عبارت صادر گشت: «محمد ابن عثمان که خداوند از او و پیش از وی از

پدرش خشنود باشد، مورد وثوق من است و نامه او نامه من میباشد» در خرایج این روایت را از کلینی نیز آورده است. همچنین در غیبت شیخ است که: ابو العباس ابن نوح گفت: خبر داد بمن هبة الله بن محمد دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی الله عنه، از مشایخ خودش که آنها گفتند: طایفه شیعه همیشه عثمان بن سعید را بعدالت قبول داشتند موقعی که وفات یافت فرزندش محمد بن عثمان او را غسل داد و بر جای او نشست و تمام امور مربوط بسفارت و نیابت امام زمان علیه السلام بوی تفویض شد. شیعیان نیز اتفاق بعدالت و وثاقت و امانت داری او داشتند. چه که در زمان امام حسن عسکری (ع) از طرف حضرت تصریح بامانت و عدالت او شده بود و مردم را امر بر جوع باو فرمود. بعد از رحلت امام حسن عسکری و زمان حیات پدرش عثمان بن سعید نیز کسی در باره عدالت او اختلاف نظر نداشت و در خصوص امانت وی تردید نمی نمود.

توقیعات امام زمان علیه السلام در امور مهم دینی، در طول حیات وی با همان خطی که در زمان پدرش عثمان بن سعید صادر میشد، بدست او صادر میگشت و بشیعیان میرسید. شیعیان جز او کسی را بنیابت نمی شناختند. و بدیگری مراجعه نمی نمودند علائم و کرامات زیادی از وی ظاهر شد. معجزات امام زمان علیه السلام بدست او آشکار میگردد؛ و امور بسیاری را از جانب امام بشیعیان خبر داد که همه باعث بصیرت شیعیان در خصوص وجود امام دوازدهم گردید. این مطلب در نزد شیعه مشهور است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۴

چون پیشتر قسمتی از آنها را نقل کردیم (در کتاب غیبت) دیگر در اینجا بتکرار آن نمی پردازیم و همین اندازه برای شخص با انصاف کافی است.

ابن نوح میگوید: ابو نصر مذکور گفت: ابو جعفر محمد بن عثمان کتاب هائی داشت که در فقه تصنیف کرده و همه را از امام حسن عسکری و امام زمان علیهما السلام و پدرش عثمان بن سعید که او نیز از امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده بود، شنیده بود. از جمله آن کتابها کتاب «الاشربة» بود ام کلثوم دختر وی (مادر ابو نصر) رضی الله عنها میگفت: این کتاب موقع وصیت محمد بن عثمان بحسین ابن روح رسید و در دست او بود. ابو نصر میگوید: گمان میکنم بعد از آن بشیخ ابو الحسن سیمری رضی الله عنه رسید.

ابو جعفر بن بابویه (صدوق) فرمود: محمد بن عثمان قدس الله روحه روایت نموده که بخدا قسم حضرت صاحب الامر علیه السلام هر سال در موسم حج در مکه است او مردم را می بیند و همه را می شناسد و مردم هم او را می بینند ولی نمی شناسند.

و هم جماعتی از علماء از شیخ صدوق برای من (شیخ طوسی) روایت نمودند که گفت: پدرم (علی بن بابویه). و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل از عبد الله بن جعفر حمیری روایت نموده اند که گفت: از محمد بن عثمان رضی الله عنه پرسیدم: آیا صاحب الامر را دیده‌ای؟ گفت: آری. آخرین بار که آن حضرت را دیدم در خانه خدا بود (یعنی مسجد الحرام) و میفرمود:

«اللهم انجز لی ما وعدتني

خداوندا آنچه را بمن وعده فرمودی عملی گردان!» و هم محمد بن عثمان رضی الله عنه گفت: آن حضرت صلوات الله علیه را دیدم که در «باب المستجار» پرده خانه خدا را گرفته و میفرماید:

اللهم انتقم بی من اعدائك

یعنی پروردگارا! بوسیله من از دشمنان انتقام بگیر!

و بسند مذکور از شیخ صدوق از پدرش از علی بن سلیمان زراری و او از علی بن صدقه قمی روایت نموده که گفت: محمد بن عثمان رضی الله عنه بی مقدمه و بدون اینکه سؤالی از وی بکنم بنزد من آمد تا بآنها که نام حضرت را پرسیده بودند خبر

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۵

دهد و گفت: یا باید از بردن نام حضرت سکوت کنند تا به بهشت بروند و یا در باره او گفتگو کنند تا در آتش بیفتند. زیرا اگر

آنها بر نام امام مطلع گردند، آن را شهرت میدهند و چنانچه جای او را بدانند، مردم را بدان جا راهنمایی مینمایند. و هم ابن نوح گفت: ابو نصر هبة الله بن محمد بمن خبر داد و گفت: ابو علی ابن ابی جید قمی (ره) بمن خبر داد و گفت: ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی نقل کرد که گفت: روزی بر ابو جعفر محمد بن عثمان وارد شدم تا بوی سلام کنم. دیدم لوحی پیش روی او نهاده و نقاش بر آن نقش میکشد و آیاتی از قرآن در آن مینویسد؛ و اسامی ائمه را در حواشی آن مینگارد.

من گفتم: آقا! این لوح چیست؟ فرمود: این برای قبرم میباشد و مرا روی آن خواهند گذاشت، یا اینکه گفت: بر آن تکیه میدهم. و هم فرمود: هر روز داخل قبرم میشوم و یک جزو قرآن میخوانم سپس بیرون می‌آیم. ابو علی راوی این خبر میگوید: گمان میکنم ابو الحسن علی بن احمد گفت:

محمد بن عثمان دست مرا گرفت و قبر خود را بمن نشان داد و گفت: چون فلان روز و فلان ماه و فلان سال فرا رسد، بسوی خدا میروم و در آن مدفون میشوم و این لوح هم با من خواهد بود.

چون از نزد او خارج شدم، آنچه فرموده بود یادداشت کردم و همواره مراقب آن اوقات بودم. چیزی نگذشت که او بیمار شد و بالاخره در همان روز و ماه و سالی که گفته بود وفات یافت و در همان قبر نیز دفن شد.

ابو نصر هبة الله گفت: این روایت را از دیگری غیر از ابو علی نیز شنیدم، همچنین این حدیث را (مادرم) ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی الله عنهما هم برای من نقل کرد. و هم جماعتی از علماء از شیخ صدوق (ره) و او از محمد بن علی اسود قمی بمن خبر دادند که: محمد بن عثمان قدس الله روحه قبری برای خود حفر نمود و آن را با چند قطعه تخته آماده ساخت.

وقتی علت آن را پرسیدم گفت: برای مردن اسبابی هست! بعد از آن نیز از

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۶

وی پرسیدم، گفت: مأمور شدم که خود را جمع و جور کنم. سپس دو ماه بعد وفات یافت. رضی الله عنه و ارضاه. در کمال الدین هم این روایت آمده است.

و نیز در غیبت شیخ از ابو نصر هبة الله روایت میکند که گفت: دیدم بخط ابو- غالب زراری نوشته بود: ابو جعفر محمد بن عثمان (ره) در آخر ماه جمادی الاولی سال سیصد و پنج وفات یافت.

و هم ابو نصر ذکر نموده که: محمد بن عثمان در سال سیصد و چهار رحلت فرمود و مدت پنجاه سال نیابت حضرت امام زمان علیه السلام را داشت. مردم اموال خود را بوسیله او بامام میرسانیدند، و توقیعاتی بهمان خطی که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام برای شیعیان، در امور مهمه دین و دنیای آنان میرسید، و مسائلی که میرسیدند جوابهای عجیب آنها بوسیله او صادر میگشت.

و هم ابو نصر گفت: قبر محمد بن عثمان (در بغداد) پیش قبر مادرش در سر راه دروازه کوفه در محلی که خانه‌اش آنجا بود، واقع است، و فعلا در وسط بیابان است.

(۳): ابو القاسم حسین بن روح نوبختی

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد: حسین بن ابراهیم قمی بمن خبر داد و گفت: ابو العباس احمد بن علی بن نوح از ابو علی احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری روایت نموده که گفت: ابو عبد الله جعفر بن محمد مدائنی معروف به «ابن قزدا» در مقابر قریش نقل کرد و گفت: رسم من این بود، هر وقت اموالی که در دست من بود برای محمد بن عثمان میردم، با زبانی با وی سخن میگفتم که هیچ کس نمیگفت.

میگفتم: آیا این مال که مبلغ آن فلان مقدار است مال امام علیه السلام است؟ او هم میگفت آری، آن را بگذار. سپس میرسیدم:

بمن میگوئید که این اموال مال امام است؟

میگفت: آری، مال امام است. آنگاه آن را از من میگرفت.

آخرین باری که نزد وی رفتم و چهار صد دینار برده بودم؛ طبق معمولی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۷

که داشتم همان سؤال را کردم، محمد بن عثمان گفت: آن را برای حسین بن روح ببر! من اندکی تأمل نمودم و سپس گفتم: شما مانند همیشه آن را از من تحویل بگیرید. حرف مرا نپذیرفت و گفت: برخیز! خدا بتو سلامتی بدهد؛ آن را بحسین بن روح تسلیم کن! چون اثر خشم در صورت وی مشاهده نمودم، بیرون آمدم و سوار الاغم شده عازم رفتن شدم، وقتی مقداری راه رفتم بشک افتادم و مراجعت نمودم و درب خانه محمد بن عثمان را کوفتم.

خادم وی آمد پشت در و پرسید: کیست؟ گفتم من فلانی هستم. اجازه بگیر داخل شوم. مثل اینکه اطمینان بمن و برگشتم نداشت و لذا باز پرسید تو کیستی؟

گفتم: برو و برای من اجازه بگیر که لازم است ملاقات کنم. او هم رفت و خبر بازگشت مرا بوی اطلاع داد، او (محمد بن عثمان) باندرون رفته بود. در این وقت بیرون آمد و روی تختی نشست، پاهایش روی زمین بود و نعلینی بپا داشت که رنگ آن رفته بود.

آنگاه پرسید چرا برگشتی و چرا آنچه را بتو گفتم امتثال نکردی؟ گفتم:

نسبت بآنچه بمن امر فرمودی جسارت نورزیده‌ام. ولی او در خشم فرو رفت و گفت:

برخیز! خداوند بتو سلامتی بدهد. من ابو القاسم حسین بن روح را بجای خود منصوب داشته‌ام و او فعلاً منصب مرا دارد. گفتم: آیا بامر امام او را جانشین خود فرموده‌ای؟

گفت: برخیز خداوند بتو سلامتی بدهد چنان است که بتو میگویم. دیدم چاره ندارم جز اینکه نزد ابو القاسم حسین بن روح بروم چون بنزد او رفتم، دیدم در خانه تنگی نشسته است. ماجرای خودم و محمد بن عثمان را بوی اطلاع دادم او هم مسرور شد و شکر خدا را بجا آورد. من هم پولها را بوی تسلیم نمودم و از آن روز پیوسته آنچه مال امام بدست من می‌آمد باو میسپردم.

و از ابو الحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی شنیدم که گفت: از ابو القاسم بن قولویه شنیدم که میگفت: از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم که گفت: محمد بن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۸

عثمان رضی الله عنه ده نفر وکیل در بغداد داشت که ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنه هم در میان آنها بود، و همه آنها از حسین بن روح بوی نزدیک‌تر و خصوصی‌تر بودند.

تا آنجا که هر وقت محمد بن عثمان کاری داشت یا محتاج بواسطه‌ای بود.

آن کار را بدست دیگری غیر از حسین بن روح انجام میداد، زیرا او چنین خصوصیتی با محمد بن عثمان نداشت ولی با این وصف محمد بن عثمان در موقع رحلت او را برای جانشینی خود انتخاب کرد! مشایخ ما میگفتند: ما شکی نداشتیم که چون محمد بن عثمان بمیرد کسی جز جعفر بن احمد بن متیل یا پدر او جای وی را نخواهد گرفت، چه که خصوصیت او را با محمد بن عثمان دیده بودیم و میدانستیم که چقدر در منزل وی میزیست، تا جایی که محمد بن عثمان در آخر عمر بعلتی فقط غذائی که در منزل جعفر بن متیل و پدرش تهیه میشد میخورد، یا اینکه بخانه جعفر یا پدرش میرفت و در آنجا غذا میخورد.

خواص شیعیان تردید نداشتند، که اگر برای محمد بن عثمان حادثه‌ای پدید آید (یعنی وفات کند) فقط بجعفر بن متیل وصیت خواهد کرد. ولی وقتی دیدند او وصیت به ابو القاسم حسین بن روح نمود، تسلیم شدند و او را بجانشینی محمد بن عثمان پذیرفتند، و مانند محمد بن عثمان با وی رفتار کردند، جعفر بن متیل هم تا زنده بود مانند زمان محمد بن عثمان در دستگاه حسین بن روح

کار میکرد رضی الله عنه.

پس هر کس از حسین بن روح نکوهش نماید، از محمد بن عثمان نکوهش کرده و هر کس از وی نکوهش کند، در حقیقت نکوهش و سرزنش امام زمان نموده است.

و هم در غیبت شیخ میگوید: جماعتی از علما از شیخ صدوق، برای من نقل کرده‌اند که ابو جعفر محمد بن علی اسود گفت: من اموالی را که از موقوفات بدست می‌آمد نزد محمد بن عثمان می‌بردم و او هم از من میگرفت دو یا سه سال قبل از آنکه وفات کند، در یکی از روزهای آخر عمرش، چیزی از این گونه اموال را پیش او بردم، دستور داد که آن را بحسین بن روح تسلیم نمایم. من هم تسلیم کردم و رسید آن را

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۷۹

از وی خواستم.

حسین بن روح در این باره بمحمد بن عثمان شکوه نمود، و او هم دستور داد که قبض رسید مال را از وی (حسین بن روح) مطالبه نکنم، و اضافه کرد که آنچه بدست حسین بن روح میرسد مثل اینست که بدست من میرسد. بعد از آن هر وقت اموالی نزد حسین بن روح بردم مطالبه رسید نکردم در کمال الدین هم مانند آن را نقل کرده است.

نیز در غیبت شیخ بهمین سند از علی بن محمد بن متیل از عمویش جعفر بن احمد ابن متیل نقل کرده که گفت: موقع وفات محمد بن عثمان رضی الله عنه من در جنب سر وی نشسته بودم و از او سؤال می‌کردم و گفتگو مینمودم حسین بن روح هم در سمت پائین پای او نشسته بود. در آن هنگام محمد بن عثمان رو کرد بجانب من و فرمود: مأمور هستم که وصیت خود را بحسین بن روح نمایم. پس من از جانب سر او برخاستم و دست ابو القاسم حسین بن روح را گرفته در جای خود نشاندم و خود در پائین پای او نشستم! این روایت در کمال الدین نیز نقل شده.

همچنین در غیبت شیخ است که ابن نوح گفت: حسین بن علی بن بابویه (برادر شیخ صدوق) که در ماه ربیع الاول سال ۳۷۸ وارد بصره شد و نزد ما آمده بود برای من نقل کرد که: از علویه صفار و حسین بن احمد بن ادریس شنیدم که هر دو این روایت را نقل میکردند، و میگفتند: ما آن موقع در بغداد حاضر بودیم و این واقعه را مشاهده کردیم.

نیز در کتاب نامبرده از ابو محمد هارون بن موسی تلکبری و او از ابو علی محمد بن همام برای من روایت نمود که: محمد بن عثمان قدس الله روحه پیش از رحلتش رؤسای شیعه را جمع کرد و گفت: اگر حادثه رحلت من بوقوع پیوست جانشین من حسین بن روح نوبختی است. چه که مأمور شده‌ام او را بجای خویش تعیین نمایم. پس شما هم باو مراجعه کنید و در کارهای خود بوی اعتماد نمائید.

نیز در کتاب مذکور مینویسد: حسین بن ابراهیم از ابن نوح از ابو نصر

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۰

هبة الله بن محمد نقل کرده که گفت: دانی من جعفر بن احمد نوبختی میگفت: پدرم احمد بن ابراهیم و عمویم عبد الله بن ابراهیم و گروهی از بستگان ما یعنی اولاد نوبخت، نقل کردند که: چون حال احتضار محمد بن عثمان شدت گرفت، جماعتی از معروفین شیعه مثل ابو علی بن همام و ابو عبد الله بن محمد کاتب و ابو عبد الله باقطانی و ابو سهیل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبد الله بن وجنا و سایر سرشناسان و بزرگان، اجتماع نموده بنزد محمد بن عثمان رفتند و پرسیدند: اگر برای شما اتفاقی افتاد جانشین شما کیست؟

محمد بن عثمان گفت: این حسین بن روح بن ابو جعفر نوبختی جانشین من و میان شما و حضرت صاحب الامر سفیر و وکیل و مورد وثوق و طرف اطمینان اوست. پس شما در امور خود بوی مراجعه نمائید و در کارهای مهم خود اعتماد باو داشته باشید. من

این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ نمودم.

و هم در کتاب غیبت شیخ بسند مذکور از هبة الله بن محمد دختر دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان روایت میکند که گفت ام کلثوم دختر محمد بن عثمان برای وی نقل کرد که: حسین بن روح رضی الله عنه سالهای درازی وکیل محمد بن عثمان و ناظر املاک او بود و اسرار او را برؤسای شیعه میرساند. و هم از مخصوصین وی بود. بطوری که بواسطه نزدیکی و مؤانستی که با هم داشتند، اسرار خانه‌اش را برای او نقل میکرد.

پدرم ماهیانه سی دینار بعنوان حقوق بوی میداد، و این مبلغ غیر از وجوهی بود که از طرف وزراء و رؤسای شیعه مانند آل فرات و غیرهم، بعلت مقام و احترام و جلالتی که نزد آنها داشت؛ باو میرسید.

از این رو حسین بن روح در دل‌های شیعیان جایگاه بزرگی پیدا کرد. زیرا آنها میدانستند که او از خواص پدرم میباشد و نزد شیعیان از وی توثیق نموده بود و فضل و امانتش همه جا منتشر گشت، و هم بواسطه لیاقتی که از خود نشان داد در تمام زمان حیات پدرم آماده این کار بود، تا آنکه پدرم بدستور حضرت ولی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۱

عصر علیه السلام مأمور شد او را بجانشینی خود برگزیند و از هیچ کس جز آنها که از روز نخست پدرم را نمی‌شناختند؛ در خصوص وکالت وی اختلافی پدید نیامد و کسی تردید ننمود، و من یکنفر از شیعه را نمی‌شناسم که در باره وکالت او شک داشته باشد.

راوی میگوید: این مطلب را من از بسیاری از نوبختیان رحمه الله علیهم مانند ابو الحسین بن کبریا و غیرهم شنیدم «۱».

و هم در کتاب نامبرده میگوید: جمعی از دانشمندان از ابو العباس ابن نوح نقل کردند که وی گفت: بخط محمد بن نفیس که در اهواز نوشته بود، دیدم که نوشته است: نخستین توقیعی که بدست حسین بن روح از ناحیه مقدسه شرف صدور یافته بود اینست: ما او (حسین بن روح) را میشناسیم.

خدا همه خوبیها و رضای خود را باو بشناساند و او را با توفیق خود سعادت‌مند گرداند. از نامه او اطلاع یافتیم و بوثوق او اطمینان داریم. وی در نزد ما مقام و جایگاهی دارد که او را مسرور میگرداند خداوند احسان خود را در باره او افزون گرداند

انه ولی قدیر و الحمد لله لا شریک له و صلی الله علی رسوله محمد و آله و سلم تسلیما

این توقیع در روز یکشنبه که شش شب از ماه شوال گذشته بود بسال ۳۰۵ هجری رسیده بود.

مؤلف: شیخ طوسی سپس توقیعاتی را که برای حمیری بیرون آمده همان طور که ما در «باب توقیعات» می‌آوریم، ذکر نموده و سپس گفته است:

ابو القاسم حسین بن روح نزد دوست و دشمن داناترین مردم بود و از مخالفین تقیه میکرد.

(۱) این روایات با آنچه قبلا گذشت که تا روز وفات محمد بن عثمان کسی باور نمیکرد که حسین بن روح وکیل او باشد منافات ندارد، زیرا بزرگان شیعه که از وصیت محمد بن عثمان و انتصاب حسین بن روح بجای وی مطلع شدند؛ یک دل آن را پذیرفتند و بقیه شیعیان نیز پیروی نمودند. و از این رو بعد از محمد بن عثمان، موضوع کاملا روشن بود و اختلافی پدید نیامد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۲

ابو نصر هبة الله بن محمد گفت: ابو عبد الله بن غالب و ابو الحسن بن ابی الطیب برای من نقل کردند که: خردمندتر از شیخ ابو القاسم حسین بن روح ندیدیم.

روزی او را در خانه «ابن یسار» وزیر دیدم. او در نزد بزرگان مملکت و شخص المقتدر بالله خلیفه عباسی دارای مقام بزرگی بود.

اهل سنت هم او را بزرگ میداشتند.

حسین بن روح از روی تقيه و ترس در خانه «ابن یسار» حاضر میگشت.

روزی در آنجا دو نفر از دانشمندان بگفتگو پرداختند و حسین بن روح هم حاضر بود. یکی از آن دو نفر معتقد بود که ابو بکر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل مردم است و بعد از او عمر و پس از وی علی علیه السلام دومی گفت: علی از عمر افضل بود و در این باره میان ایشان گفتگوی زیاد در گرفت.

در آن میان ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنه گفت: آنچه مورد اتفاق اصحاب پیغمبر علیه السلام میباشد اینست که صدیق را مقدم میدارند: بعد از او فاروق و پس از وی عثمان ذو النورین آنگاه علی وصی! اهل حدیث هم بر این عقیده‌اند و در نزد ما شیعه هم صحیح همین است. آنها که در مجلس حضور داشتند ازین سخن در شگفت ماندند و او را روی سر خود برداشتند و برای او دعای بسیار نمودند و بکسانی که او را رافضی میدانستند بد گفتند.

من از این منظره خنده‌ام گرفت ولی خودداری میکردم و آستین خود را در دهان فرو میبردیم مبادا مفتضح شوم سپس برخاستم که از مجلس بیرون بیایم.

حسین بن روح نگاهی بمن نمود و متوجه وضع من گردید. چون بخانه آمدم دیدم کسی در میزند وقتی در را باز کردم دیدم ابو القاسم حسین بن روح سواره پیش از آنکه بخانه خود برود نزد من آمده است.

او مرا مخاطب ساخت و گفت: ای بنده خدا چرا در مجلس خندیدی و میخواستی مرا بمخاطره بیاندازی؟! آیا آنچه گفتم بنظر تو مناسب آنجا نبود؟

گفتم: چرا مناسب داشت. گفت: پس از خدا بترس من تو را حلال نمی‌گردانم اگر این سخن را در چنین شرایط و مجلسی از من بزرگ شماری. گفتم: ای آقای

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۳

من! مردی که خود را نماینده امام میدانند اگر این چنین سخنی بگویند نباید از وی تعجب نمود و بگفته او بخندند! گفت: اگر بار دیگر این سخن را بگوئی با تو قطع علاقه میکنم سپس خداحافظی کرد و رفت.

ابو نصر هبة الله بن محمد گفت: ابو الحسن بن کبریاء نوبختی برای من نقل کرد که بشیخ ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنه خبر رسید که یکی از دربانهای شما معاویه را لعنت میکند و بوی ناسزا میگوید.

حسین بن روح هم دستور داد او را رانند و از خدمت معزول کردند دربان مدتی طولانی بیکار بود و التماس میکرد او را بکار سابق برگردانند ولی بخدا قسم حسین بن روح او را دیگر بسر خدمت خود نیاورد، تا آنکه یکی از بستگان حسین بن روح او را استخدام کرد که با وی در جایی کار کند. حسین بن روح همه این کارها را از روی تقيه انجام میداد «۱».

و هم ابو نصر گفت: ابو احمد بن درانویه ابرص که خانه‌اش واقع در «باب القراطیس» بود برای من نقل کرد که: من و برادرانم نزد حسین بن روح میرفتیم و با وی گفتگو مینمودیم. موقع رفتن مثلا اگر ده نفر بودیم نه نفر ما او را لعن می‌کردند و یکنفر در باره او تردید مینمود.

ولی با این وصف وقتی که از نزد او میرفتیم نه نفر از ما بدوستی او تقرب بخداوند می‌جستیم و یکنفر متوقف میبود. زیرا وی احادیثی در فضیلت اصحاب پیغمبر (ص) برای ما نقل میکرد. برخی از آن را شنیده بودیم و برخی را که شنیده بودیم از وی یادداشت میکردیم، چه که او خوش مجلس بود. رضی الله عنه.

و هم شیخ طوسی میگوید: حسین بن ابراهیم از احمد بن علی بن نوح از ابو نصر

(۱) شاید بعضی در این عصر که تقیه موضوع خود را از دست داده است، نتوانند پی به حکمت تقیه حسین بن روح ببرند و از کار او در دل خورده بگیرند. ولی اگر شرائط آن عصر و طرز زندگی شیعه و سختگیری که علیه آنها بعمل می‌آمد؛ مخصوصاً نسبت به نواب امام زمان در نظر گرفته شود مطلب خیلی آسان خواهد شد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۴

هبة الله بن محمد کاتب دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی الله عنه برای من نقل کرد که قبر ابو القاسم حسین بن روح نوبختی در «بغداد» جنب دروازه‌ایست که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا واقع است و از آنجا بتل و دروازه دیگر و پل شوک میروند. رضی الله عنه.

و هم ابو نصر گفت: ابو القاسم حسین بن روح در ماه شعبان سال ۳۲۶ هجری وفات یافت و من اخبار بسیاری از وی روایت نمودم. همچنین شیخ در غیبت مینویسد: ابو محمد محمدی رضی الله عنه از ابو الحسین محمد بن فضل بن تمام برای من نقل کرد که گفت: از ابو جعفر محمد بن احمد زکوزکی در وقتی که از کتاب «التکلیف» سخن بمیان آوردیم و بعقیده ما اسناد روایات آن همه عالی بود- زیرا که آن نخستین کتابی بود که ما در حدیث نوشته بودیم- شنیدم که میگفت: ابن ابی عزاقر (شلمغانی) در تألیف کتاب «التکلیف» کاری نکرده بود. او فقط ابواب آن را مرتب میکرد و نزد حسین بن روح میرد و بوی نشان میداد و آن را حک و اصلاح مینمود. و پس از اصلاح بیرون می‌آمد سپس برای ما نقل میکرد و بامر حسین بن روح دستور میداد که نسخه‌ای از روی آن برداریم. ابو جعفر زکوزکی گفت: من کتاب مزبور را بخط خود در بغداد در چند طومار نوشتم.

ابن تمام میگوید: بوی گفتم: آقا! بمن افتخار دهید تا من هم از روی خط شما استنساخ کنم! ابو جعفر گفت: کتاب از دست من بیرون آمده است پس رفتم و از دیگری گرفتم، و بعد از شنیدن حکایت نسخه‌ای از آن برداشتم.

ابن تمام گفت: عبد الله کوفی خادم حسین بن روح رضی الله عنه برای من نقل کرد و گفت: بعد از صدور توفیق در مذمت و لعن محمد بن علی شلمغانی در باره کتابهای او از حسین بن روح سؤال شد که چگونه عمل بکتاب‌های او نمائیم زیرا خانه‌های ما پر از آن است؟ گفت: من همان جوابی را بشما میدهم که امام حسن عسکری علیه السلام بکسانی که از حضرتش پرسیدند: چگونه عمل کنیم بکتاب بنی فضال

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۵

که خانه‌های ما پر از آنست، داد حضرت بآنها فرمود:

خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا

یعنی هر چه آنها از راویان دیگر نقل کرده‌اند، عمل کنید و آنچه را خودشان نقل کرده و در آن اظهار نظر نموده‌اند ترک نمائید. و هم در غیبت شیخ است که: ابو الحسن ایادی از ابو القاسم حسین بن روح پرسید: چرا متعه دختر باکره مکروه است؟ در جواب گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حیاء از ایمان است. شرط این کار هم میان تو و اوست، وقتی دختری را واداشتی که قبول کند از او لذت ببری از حیاء بیرون رفته و ایمانش از میان میرود. پرسید: اگر با اینفرض از دختر لذت ببرد زنا کرده؟ گفت: نه.

و هم در کتاب «غیبت» است که: حسین بن عبید الله غضائری «۱» از ابو الحسن محمد ابن احمد بن داود قمی نقل کرد که سلامه بن محمد گفت: حسین بن روح رضی الله عنه کتاب «التأدیب» را بقم فرستاد و بجمعی از فقهاء آنجا نوشت که: این کتاب را مطالعه کنید و ببینید آیا چیزی بر خلاف نظر شما در آن هست؟ فقهای قم هم پس از ملاحظه نوشتند که: تمام مسائل آن صحیح است و چیزی مخالف رأی ما در آن نیست؛ جز اینکه مسأله‌ای راجع بزکاء فطره در آن بود که «مقدار فطره یکنفر نصف صاع از گندم است» در صورتی که نظر ما این بود که گندم هم مانند جو، هر کسی باید یک صاع (هر صاع تقریباً سه کیلو است) بدهد: «۲» ابن نوح گفت: در مصر از جماعتی از علمای شیعه شنیدم که میگفتند: از

(۱) مقصود «غضائری» فقیه عالیقدر معاصر شیخ مفید و استاد شیخ طوسی و نجاشی و دیگران است. وی پیشوای علمای شیعه و از مشاهیر فقهای عصر خود بوده و بسال ۴۱۱ در گذشته است.

فرزند او ابو الحسن احمد نیز از بزرگان علما و مفاخر دانشمندان بوده که در کتب رجال و فقه و حدیث معروف به «ابن الغضائری» است.

(۲) از اینجا میزان علم و فقه و احاطه شیخ بزرگوار حسین بن روح بخوبی معلوم می‌گردد زیرا قم مرکز فقهاء و محدثین شیعه بوده، و با این وصف کتاب او مورد تصویب کامل آنها قرار گرفته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۶

ابو سهل نوبختی پرسیدند. چطور شد که حسین بن روح نائب امام زمان شد و تو نشدی؟

در جواب گفت: ائمه طاهرین علیهم السلام بهتر میدانند چه کسی را باین سمت برگزینند. من مردی هستم که دشمنان شیعه (اهل تسنن) را ملاقات نموده و با آنها در امور اعتقادی مناظره میکنم.

اگر من مانند ابو القاسم (حسین بن روح) مکان امام زمان علیه السلام را میشناختم شاید در موقع مناظره که در آوردن دلیلی معطل میشدم برای اثبات مدعا جای او را بدیگران نشان میدادم! ولی ابو القاسم اگر فی المثل امام در زیر دامنش باشد و او را با قیچی پاره پاره کنند، دامنش را نمی‌گشاید که دشمنان او را ببینند!!

شلمغانی در اول کتاب «غیبت» که خود تصنیف کرده نوشته است: در باره اختلافی که میان من و آن مرد (یعنی حسین بن روح) که خدا توفیقات او را افزون گرداند پدید آمده من دخالتی در آن نداشته‌ام، بلکه جنایتی «۱» بمن رسیده بود که ناچار بودم بگویم بمن جنایت شده است.

و در فصل آخر همان کتاب می‌نویسد: «کسی که منت خداوند بر وی بزرگ باشد، حجت بر او زیاد میگردد و همواره در خوشیها و بدیها راستگوئی پیش میگردد. میان من و خدا سزاوار نیست که جز راستگوئی از امر او چیزی بگویم با اینکه جنایت او نسبت بمن بزرگ است این مرد (حسین بن روح) از جانب امام زمان علیه السلام برای کاری از کارها منصوب گشته و شیعه را نمیرسد که از وی روی بگردانند با اینکه او بمن جنایت نموده مع الوصف حکم اسلام مانند سایر مؤمنین بر او جاری است.

(۴) ابو الحسن علی بن محمد سیمری آخرین نائب حضرت امام زمان علیه السلام

شیخ طوسی قدس الله اسراره در کتاب «غیبت» از جمعی از علماء از شیخ صدوق

(۱) این جنایت را در چند صفحه بعد تحت عنوان «شلمغانی» بخوانید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۷

و او از محمد بن ابراهیم بن اسحاق و او از حسن بن علی بن زکریا از ابو عبد الله محمد ابن خلیلان و او از پدرش از جدش عتاب که از اولاد عتاب بن اسید بود روایت نموده است که گفت: مهدی صلوات الله علیه در روز جمعه متولد شد. نام مادرش «ریحانه» بود که نرجس و صیقل و سوسن هم میگفتند. جز این که بواسطه حملی که داشت او را بیشتر صیقل می‌نامیدند. میلاد آن حضرت روز هشتم ماه شعبان سال ۲۵۶ هجری بود. و کیلش عثمان بن سعید بود و او بعد از خود بدستور حضرت فرزندش محمد ابن عثمان را بجای خود منصوب داشت و او حسین بن روح و او ابو الحسن علی بن محمد سیمری را انتخاب نمود.

چون عمر سیمری بسر رسید از او خواستند که کسی را بجانشینی خود برگزیند ولی او گفت: خدا را امری است که خود آن را

باهلش میرساند.

بنا بر این غیبت تامه همان است که بعد از درگذشت سیمری بوقوع پیوست.

و هم شیخ در کتاب مزبور مینویسد: شیخ مفید و غضائری از ابو عبد الله صفوانی نقل کرده‌اند که گفت: شیخ ابو القاسم (حسین بن روح) رضی الله عنه ابو الحسن علی ابن محمد سیمری را بجای خود منصوب داشت و او هم قیام کرد بآنچه حسین بن روح انجام میداد. هنگامی که وفات او نیز فرا رسید، شیعیان نزد وی اجتماع نمودند. من از وی پرسیدم: وکیل بعد از شما کیست، و چه کسی باید جانشین شما باشد؟ او سخنی در این باره اظهار نداشت و گفت: مأمور نیستم که کسی را بعد از خود بعنوان نائب امام بمردم معرفی کنم.

و نیز جماعتی از دانشمندان از شیخ صدوق نقل کرده‌اند که گفت: ابو الحسن صالح بن شعیب طالقانی رحمه الله در ذی القعدة سال ۳۳۹ برای من نقل کرد که: احمد ابن ابراهیم بن مخلد گفت: من در بغداد بحضور مشایخ شیعه رحمه الله علیهم حضور یافتیم. در آن محفل شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری قدس الله روحه بدون مقدمه فرمود:

«خدا علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) را رحمت کند» مشایخ حاضر در مجلس تاریخ آن روز را نوشتند تا آنکه خبر رسید که علی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۸

ابن بابویه همان روز وفات یافته است! خود ابو الحسن سمری هم بعد از این خبر در نیمه شعبان همان سال (۳۲۹) رحلت کرد. این روایت در کمال الدین با همین سند ذکر شده است.

نیز شیخ در غیبت میفرماید: جماعتی از علماء از شیخ صدوق روایت نمودند که حسن بن احمد بن مکتب گفت در همان سالی که ابو الحسن علی بن محمد سمری وفات یافت من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش بخدمت وی رسیدم. آن بزرگوار توقیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده بود باین عبارت برای مردم خواند.

بسم الله الرحمن الرحيم ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند، چه که تو تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس بکارهای خود رسیدگی کن و بهیچ کس بعنوان جانشین خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده است. من آشکار نمی‌شوم مگر بعد از اجازه پروردگار عالم؛ و این بعد از گذشت زمانها و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا میشوند که ادعا میکنند مرا دیده‌اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغ گو است و افترا می‌بندد، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم».

راوی حسن بن احمد بن مکتب میگوید: از روی این توقیع نسخه‌ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدم چون روز ششم شد، نزد وی بازگشتیم، دیدیم نزدیک است جان بدهد. باو گفتند جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آنست. این را گفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد، و این آخرین کلامی بود که از وی شنیده شد. رضی الله عنه. این روایت در کمال الدین هم نقل شده است.

همچنین در غیبت شیخ است که: جماعتی از علما از حسین بن علی بن بابویه قمی برای من روایت نمودند که گفت: جماعتی از علمای قم از جمله علی بن احمد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۸۹

ابن عمران صفار و حسین بن احمد بن ادریس رحمه الله علیهم نقل میکردند که: در همان سال که پدر من (علی بن بابویه) وفات یافت به بغداد آمدند. ابو الحسن علی بن محمد سمری از هر کدام که نزدیک بودیم میپرسید از علی بن بابویه چه خبر دارید؟ ما هم میگفتیم: نامه رسیده که حالش خوب است.

تا آن روز که وفات یافت باز احوال او را از ما پرسید، ما هم همان جواب را دادیم. ولی او گفت: خداوند در مرگ علی بن بابویه بشما اجر دهد. چه در همین موقع وی بجهان باقی شتافت، ما هم تاریخ آن لحظه و روز و ماه را یادداشت کردیم چون هفده یا هیجده روز گذشت، خبر رسید که علی بن بابویه در همان ساعتی که شیخ ابو الحسن سمري فرموده بود وفات یافته است! و هم شیخ طوسی میگوید: حسین بن ابراهیم از ابو العباس محمد بن نوح از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب برای من نقل کرد که گفت: مقبره ابو الحسن سمري رضی الله عنه در جاده معروف به «شارع خلنجی» جنب «باب المحول» نزدیک نهر آب «ابو عتاب» واقع است، و هم او گفت که آن بزرگوار در سال ۳۲۹ (هجری) وفات یافت.

قطب الدین راوندی در کتاب «خرایج» مینویسد: دربانان و سفرائی که در غیبت صغری (از طرف امامان عالیمقام) مدح بسیاری از آنها شده است، نخست: شیخ موقت ابو عمر و عثمان بن سعید عمری است. که ابتداء حضرت امام علی النقی علیه السلام او را باین سمت منصوب داشت و سپس فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام او را ابقاء نمود و آن مرد بزرگ هم کارهای آن دو امام علیهما السلام را در زمان حیات آنها بعهده گرفت و بعد از آن دو بزرگوار قیام بانجام کارهای امام زمان علیه السلام نمود؛ توقعات و جواب مسائل شیعیان هم بدست او صادر میگشت.

چون عثمان بن سعید بجوار رحمت حق شتافت، فرزندش محمد بن عثمان بجای وی نشست و رسیدگی بهمهمه کارهای او را بعهده گرفت. وقتی او هم وفات یافت، أبو القاسم حسین بن روح نوبختی جانشین وی گردید، و بعد از درگذشت مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۰

او ابو الحسن علی بن محمد سمري بجای او نشست هیچ یک از اینان بدین منصب بزرگ نرسیدند مگر اینکه قبلا از طرف حضرت صاحب الامر (ع) فرمان انتصاب آنها صادر میگشت و شخص قبل از او جانشین خود را تعیین مینمود. شیعیان هم تا معجزه حضرت صاحب الامر که دلیل براستگویی و صحت نیابت آنها بود، از آنها آشکار نمی گردید گفتار آنها را نمی پذیرفتند. چون هنگام رحلت ابو الحسن سمري فرا رسید و مرگ وی نزدیک گردید بوی گفتند: چه کسی را جانشین خودتان قرار میدهید؟ او در جواب توقیعی درآورد که نوشته بود ... (مقصود همان توقیع سابق الذکر است).

نمایندگان نواب امام زمان (ع)

شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد: در زمان سفرای بزرگوار امام زمان (ع) عده‌ای از مردم موثق بودند، که از طرف سفراء توقیعاتی برای آنها میرسید، از جمله اینان ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی بود «۱» ابو الحسین بن ابی جید قمی از محمد بن حسن بن ولید و او از محمد بن یحیی عطار و او از محمد بن احمد بن یحیی از صالح بن ابی صالح برای من روایت کرد که صالح بن ابی صالح گفت: در سال ۲۹۰ هجری عده‌ای از من خواستند که چیزی را بعنوان مال امام از آنها بپذیرم ولی نپذیرفتم نامه‌ای نوشتم و کسب تکلیف کردم جوابی برای من آمد که: محمد بن جعفر اسدی در ری است. مال باو داده شود که او از موثقین ماست. کلینی از احمد بن شاشی روایت نموده که گفت: محمد بن حسن کاتب مروزی گفت دو یست دینار پیش حاجز بن یزید و شاء (یکی از نمایندگان نواب امام زمان)

(۱) این روایات، در باب بیستم هم ذکر شد، و در ضمن آنها چگونگی ارتباط شیعیان با این اشخاص که در شهرها سمت و کالت امام زمان (ع) را داشتند، شناخته شد. در این باب نیز بمناسبت تکرار شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۱

فرستادم و نامه‌ای هم در این خصوص خدمت حضرت نوشتم، در جواب نوشته بود که:

تو هزار دینار بدمه داری. دویت دینار آن را بحاجز دادی! و نوشته بود که اگر بخواهی بکسی در این خصوص مراجعه نمائی در ری به ابو الحسین اسدی مراجعه کن، دو روز یا سه روز بعد از آن که خبر وفات حاجز رسید، من مطلب را بوی اطلاع دادم و او غمگین شد من باو گفتم: غمگین مباش! زیرا در تویق مزبور تو را بدو چیز راهنمائی کرده بود: یکی اینکه حضرت بتو اعلام فرمود که هزار دینار سهم امام بدمه داری، و دوم اینکه تو را به ابو الحسین اسدی حواله داد، چه که حضرت میدانست عنقریب حاجز خواهد مرد.

بهمین سند از ابو جعفر محمد بن علی بن نوبخت روایت شده که گفت: موقعی که خود را آماده ساخته عازم حج بیت الله بودم، تویقی بافتخارم صادر شد که: ما این سفر را خوش نداریم من دل‌تنگ شدم و غمگین گشتم. نامه‌ای بخدمت حضرت نوشتم که من گوش بفرمان دارم ولی فقط از این غمگین هستم که از حج باز میمانم.

جواب آمد که دل‌تنگ مباش که سال آینده بحج خواهی رفت.

چون سال دیگر فرا رسید؛ نامه‌ای نوشته اجازه حرکت خواستم. جواب مساعد آمد باز نوشتم که میخواهم با محمد بن جعفر (اسدی) که بدیانت و خویشتن داریش اعتماد دارم مسافرت کنم، در جواب مرقوم بود که: اسدی (محمد بن جعفر) خوب همسفری است. اگر او آمد دیگری را انتخاب مکن راوی گفت: اسدی بموقع آمد، و من هم باتفاق وی حرکت کردم.

کلینی از علی بن محمد و او از محمد بن شاذان نیشابوری نقل کرده که گفت:

چهار صد و هشتاد درهم مال امام علیه السلام پیش من جمع شده بود. دوست نداشتم این مبلغ ناقص را خدمت حضرت بفرستم پس آنها را وزن کردم و بیست درهم از مال خودم بر آن افزودم و آن را به «اسدی» سپردم و در نامه خود از کمبود آن و بیست درهم خودم چیزی نوشتم. در جواب مرقوم بود که: پانصد درهم رسید بیست درهم از مال تو هم در آن بود. اسدی در ماه ربیع الثانی سال ۳۱۲ در حالی که مردم او را بعدالت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۲

میستوندند، بدون تغییر عقیده بدرود حیات گفت.

و از جمله نمایندگان سفراء امام زمان احمد بن اسحق قمی و جماعت دیگر هستند که تویق در مدح آنها وارد گشته است. احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عیسی از ابو محمد رازی نقل کرده که گفت: من با احمد بن ابی عبد الله در محله «عسکر» بودیم که قاصدی از جانب امام زمان آمد و گفت: احمد بن اسحق اشعری، و ابراهیم بن محمد همدانی، و احمد بن حمزه بن الیسع، همه نزد ما از موثقین بشمار می‌آیند.

در کمال الدین از محمد بن الحسین بن شاذویه از محمد حمیری از پدرش از محمد بن جعفر از احمد بن ابراهیم روایت کرده که گفت: در سال ۲۶۲ بخدمت حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی و خواهر امام علی النقی علیهما السلام رسیدم و از پشت پرده با وی سخن گفتم، و از عقیده وی در باره امامت استفسار نمودم. او هم یکایک ائمه را شمرد و از جمله حجّه بن الحسن را نام برد. من گفتم: خدا مرا فدای شما گرداند:

آیا! حجّه بن الحسن را دیده‌اید و از وی خبر دارید؟ گفت: پدرش نامه‌ای در باره او بمادرش نوشته بود و من از مادرش پرسیدم بچه کجاست؟ گفت: پنهان است «۱».

من از حکیمه پرسیدم در غیاب او شیعیان بچه کسی پناه برند و مشکلات خود را نزد کی حل نمایند؟ گفت: نزد مادر امام حسن عسکری علیه السلام بروند و از وی جويا شوند من گفتم: امام حسن عسکری علیه السلام در این وصیت که بزنی نموده، بکی اقتدا کرده است؟ گفت: به حسین بن علی علیهما السلام اقتدا نموده است. چه آن حضرت روز عاشورا در ظاهر امر به خواهرش زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام وصیت نمود.

(۱) این روایت با روایات سابق که گفتیم حکیمه خود موقع تولد حضرت حاضر بوده و مکرر او را دیده است منافات ندارد. چه ممکن است حکیمه خاتون در اینجا از بیان اطلاع کامل خود ملاحظه داشته است، یا اینکه منظور سائل سالهای بعد از ولادت بوده؛ و حکیمه نیز نظر بآن ایام داشته که آن حضرت را نمی‌دیده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۳

بطوری که علمی که از امام زین العابدین علیه السلام ظاهر میگشت، بحضرت زینب نسبت میرسانید، و امام حسین علیه السلام برای حفظ جان فرزندش زین العابدین، آن علوم را بخواهرش وصیت کرده بود که بعدها بامام زین العابدین بدهد.

سپس حکیمه گفت: شما مردمی هستید که اهل روایت میباشید آیا برای شما نقل نکرده‌اند که: نهمین فرزند حسین بن علی ارثش در حال حیات خودش تقسیم می‌شود؟! در کمال الدین این روایت از علی بن احمد بن مهزیار از محمد بن جعفر اسدی و در غیبت شیخ از محمد بن جعفر هم نقل شده است.

نیز در خرائج راوندی میگوید: از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت شده که گفت: بعد از رحلت امام حسن عسکری (ع) در خصوص امام بعد از وی تردید نمودم «۱».

سخن امین الدین طبرسی امین الدین طبرسی «۲» در کتاب «اعلام الوری» مینویسد: «از جمله اموری که

(۱) در صفحه ۶۲۱ گذشت بآنجا رجوع شود.

(۲) امین الدین ابو علی فضل بن حسن طبرسی از علما و مفسرین نامی شیعه متوفی بسال ۵۴۵ و از دانشمندان مشهور قرن ششم هجری است. وی تألیفات بسیاری دارد که از جمله «اعلام الوری» و تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «جامع الجوامع» میباشد. برای درک مقام علمی و پایه فضل امین الدین طبرسی کافی است که تفسیر بزرگ او «مجمع البیان» را مورد مطالعه قرار دهیم، تا کاملاً پی بمقام شامخ علمی مؤلف عالمقام آن ببریم.

زیرا بشهادت این کتاب طبرسی، فقیهی متبحر و محدثی بزرگ و متکلمی دانا و ادیبی خوش ذوق و توانا و عالمی نحوی، لغوی، صرفی و عروضی و مخصوصاً نویسنده‌ای مقتدر و با سلیقه و بتمام معنی علامه بوده است. با همین جامعیت و مزایا بود که تفسیر «مجمع البیان» او شاهکاری بشمار آمده و مورد توجه خاص کلیه دانشمندان خودی و بیگانه قرار گرفته است. برای اطلاع بیشتر بشرح حال نسبتاً کامل او بقلم نویسنده این سطور در شماره هشتم سال اول مجله «مکتب اسلام» رجوع کنید. و نیز دو مقاله «شلتوت و مجمع البیان» بقلم شیخ محمود شلتوت رئیس متوفای دانشگاه الازهر مصر؛ ترجمه نویسنده این سطور در شماره سال پنجم آن مجله را بخوانید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۴

دلیل بر صحت امامت وجود اقدس امام زمان (ارواحنا فداه) است اینست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در خصوص وی و غیبتش و کیفیت مخصوص بآن تنصیص شده (یعنی با صراحت در باره آن سخن گفته‌اند) و بدون اختلاف هم واقع شده و چیزی از آن فروگذار نشده است. بر حسب عادت نمیشود باور کرد که جماعت بسیاری به دروغ از موضوعی خبر دهند، و همان طور که آنها گفته و وصف نموده‌اند هم مصداق پیدا کند!

پس وقتی که اخبار غیبت امام زمان پیش از میلاد وی بلکه قبل از زمان پدر و جدش رسیده و در دسترس مسلمانان قرار گرفته باشد، بطوری که فرقه کیسانیه و ناووسیه و واقفیه آن را دستاویز اصلاح عقاید خود قرار دهند، و محدثین شیعه و اصول مؤلفه آنها در عصر حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام ثبت نموده و آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و یک یک ائمه

طاهرین علیهم السلام نقل کرده باشند، اعتقاد بامامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بدلیل این صفت و غیبت مزبور که در دلائل و اعلام امامت آن سرور ذکر شده، صحیح می‌باشد و هیچ کس را نمیرسد که آن را انکار کند. یکی از محدثین موثق شیعه «حسن بن محبوب زراد» است که کتاب «مشیخه» را که در میان اصول شیعه مشهورتر از کتاب مزنی «۱» و امثال آنست، افزون

(۱) اسماعیل بن یحیی بن عمر بن اسحاق مزنی شافعی متوفی در مصر بسال ۲۶۴ و مؤلف کتاب «المختصر» در فروع مذهب شافعی؛ از فقهای فرقه شافعی، و علمای نحو است.

ابن ندیم در فهرست مینویسد: مزنی از «مزینه» است که قبیله‌ای در یمن بوده‌اند.

فقه را از شافعی اخذ کرد و در میان اصحاب شافعی کسی از او فقیه‌تر نبود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۵

از صد سال پیش از زمان غیبت امام زمان علیه السلام تصنیف کرده است. حسن بن محبوب قسمتی از اخبار غیبت حضرت را در آن کتاب ذکر کرده و بدون تفاوت همان طور که خبر داده نیز واقع شده است.

از جمله روایاتی که وی نقل کرده، حدیثی است که از ابراهیم خارق‌ی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که گفت: بحضرت عرض کردم: امام محمد باقر علیه السلام میفرمود: آل محمد را دو غیبت است: یکی طولانی و دیگری کوتاه. حضرت صادق فرمود: «آری ای ابو بصیر! یکی از دیگری طولانی‌تر است، چون غیبت طولانی شروع شود دیگر کسی او را نمی‌بیند تا اینکه اولاد فلانی بخلافت رسد و حلقه جمعیت شیعه تنگ شود و سفیانی ظاهر گردد و بلا شدت یابد و مرگ و قتل مردم را فرا گیرد، و از ترس کشته شدن بخانه خدا و حرم پیغمبر پناه برند» سپس طبرسی میگوید: نگاه کن که چگونه این دو غیبت بر حسب آنچه اخبار سابقه متضمن آن بود و از پدران و جد امام زمان رسیده مطابق درآمده است.

غیبت کوتاه حضرت همان بود که سفرای امام زمان و دربانان حضرت وجود داشتند و میان شیعیان معروف بودند و شیعه امامیه که معتقد بامامت امام حسن عسکری علیه السلام بودند در باره آنها اختلاف نظر ندارند.

از جمله سفرا و دربانان او ابو هاشم داود بن قاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمر و عثمان بن سعید روغن فروش و فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان رضی الله عنهما و عمر اهوازی و احمد بن اسحاق (قمی) و ابو محمد و جنائی و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم بن مهزیار فرزند او، و گروه دیگری که شاید بموقع در جای خود از آنها نام ببریم، مدت این غیبت هفتاد و چهار سال بود.

پایان سخن طبرسی در کتاب «اعلام الوری».

مؤلف: سپس طبرسی علیه الرحمه احوال سفرای چهارگانه را بهمان

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۶

نحو که گذشت نقل میکند «۱» باید دانست که ظاهراً مدت غیبت صغرای امام زمان از ابتداء امامت حضرت تا وفات ابو الحسن سمری است که از هفتاد سال کمتر میباشد.

زیرا بنا بر مشهور ابتداء امامت حضرت روز هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری و وفات سمری در نیمه شعبان ۳۲۸ اتفاق افتاده است و این طور که طبرسی وفات سمری را نقل کرده یک سال هم کمتر می‌شود زیرا می‌گوید: وفات سمری در نیمه شعبان سال ۳۲۸ روی داد.

شاید او ابتداء غیبت صغری را موقع ولادت امام قرار داده. او ولادت حضرت را سال ۲۵۵ میداند و بنا بر این با آنچه شیخ طوسی در

باره وفات سمري نوشته (۳۲۹) وفق ميدهد (يعني مدت غيبت صغري هفتاد و چهار سال خواهد بود) ولي بگفته طبرسي كه وفات او را (۳۲۸) دانسته يك سال كم مي‌شود. شايد اين تاريخ سهو القلمي از طبرسي (يا كاتب) باشد.

(۱) احمد كسروي مدير روزنامه «پرچم» كه مردى تندخو و نسبت بروحانيون سخت دشمن بود، تا جايي كه پا را فراتر نهاد و گستاخي بساحت مقدس ائمه اطهار حتى شخص پيغمبر اكرم (ص) نمود؛ و جسارتها بمذهب شيعه و اعتقاد بامامت مهدى موعود (ع) و غيبت آن حضرت نمود؛ در يكي از كتابهايش مينويسد: عثمان بن سعيد؛ محمد بن عثمان، حسين بن روح و ابو الحسن سيمري، كه ادعاى نيابت امام ناپيدا كردند، افرادى گمنام بوده، و كسى آنها را نمى‌شناخته و خواسته‌اند؛ از اين راه برياست برسند، و نيابت آنها و شخص امام ناپيدا! دروغ بوده است! در صورتى كه در اين باب و ساير ابواب گذشته و آينده خوانندگان اين اشخاص را بخوبى از زبان بزرگان دين و علمای عاليمقام شيعه، شناخته‌اند كه حتى در زمان امام على النقى و امام حسن عسكرى (ع) هم معروف و جزو خواص آن حضرت بوده و همه از دانشمندان پاكدل و علمای موثق شيعه ميباشند.

مهدى موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۷

باب بيست و دوم كسانى كه بدروغ ادعاى بايبت و سفارت كردند

ابو محمد حسن شريعى

- شيخ الطائفة در كتاب «غيبت» فرموده: نخستين كسى كه بدروغ و افتراء، ادعاى بايبت و سفارت از جانب امام زمان عليه السلام كرد شخصى معروف به «شريعى» بود.

جماعتى از علماء از ابو محمد تلعببرى از ابو على محمد بن همام نقل كردند كه:

كنيه شريعى ابو محمد بود. تلعببرى گفت: گمان دارم نام وى حسن بود. او از اصحاب امام على النقى و بعد از آن حضرت از ياران امام حسن عسكرى عليهما السلام بشمار مى‌آمد.

او اول كسى است كه مدعى مقامى شد كه خداوند براى او قرار نداده و شايسته آنها نبود. و هم او نخستين كسى است كه در اين خصوص بر خدا و حجتهاى پروردگار دروغ بست، و چيزهائى بآنها نسبت داد كه شايسته مقام والاي آنان نبود و آنها از آن بيزار بودند.

از اين رو شيعيان هم او را ملعون دانسته و از وى دورى جستند، و توقعى از امام- زمان عليه السلام در خصوص لعن او و دورى از وى از ناحيه مقدسه آن حضرت بيرون آمد.

ابو محمد تلعببرى گفت: بعد از آن عقیده بکفر و الحاد از او آشکار گشت.

اين مدعيان نخست بر امام دروغ ميبستند و ميگفتند: ما و كلای آن حضرت هستيم.

جمعى از مردم ضعيف الايمان هم با اين ادعا، نسبت بآنها اظهار دوستى ميكردند.

سپس كارشان بالا ميگرفت و بعقیده حلاج «۱» منتهى گشت. چنان كه از ابو جعفر

(۱) مقصود حسين بن منصور حلاج صوفى معروف است كه عقائد خرافى مخالف شريعت داشت، و از جمله قائل بوحدۀ وجود بود.

مهدى موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۸

شلمغانى و امثال او لعنة الله عليهم اجمعين بظهور رسيد.

محمد بن نصیر نمیری

- ابن نوح گفت: ابو نصر هبة الله بن محمد بمن خبر داد که محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود. چون آن حضرت وفات یافت مدعی منصب محمد بن عثمان شد؛ و گفت: نائب امام زمان علیه السلام من هستم ولی خداوند او را رسوا گردانید. زیرا که الحاد و نادانی وی آشکار گشت. محمد بن عثمان هم او را لعنت کرد و از وی دوری نمود و خود را از او پنهان نگاه داشت. نمیری بعد از شریعی ادعا کرد. ابو طالب گفت: چون این گونه اعتقادات از نمیری ظاهر شد؛ محمد بن عثمان او را لعنت کرد و از وی دوری جست، چون این خبر بوی رساندند آمد نزد محمد بن عثمان تا او را بر سر مهر آورد، و از وی معذرت بخواهد، ولی محمد بن عثمان اجازه ورود باو نداد، و خود را پنهان کرد، و او را با افتضاح برگردانید.

سعد بن عبد الله (اشعری) گفت: محمد بن نصیر نمیری مدعی بود که پیغمبر است و امام علی النقی علیه السلام او را فرستاده است، و عقیده به تناسخ داشت، و معتقد بخدائی امام علی النقی علیه السلام بود. نزدیکی با زنان محارم را جایز میدانست و عمل (لواط) را حلال کرده بود! نمیری این را موجب تواضع و فروتنی و تدلل مفعول و لذت و کامرانی فاعل محسوب میداشت و میگفت خدا هیچ یک از اینها را برای بندگانش حرام نکرده است! محمد بن موسی بن حسن بن فرات «۱» اسباب کار او را آماده میساخت و او را تقویت میکرد.

سعد بن عبد الله میگوید: ابو زکریا یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان نقل کرد که وی نمیری را بالعیان دیده بود که جوانی بر پشت او قرار گرفته است! ابو زکریا گفت: بعد از آن نمیری را ملاقات کرده و او را از این کار سرزنش نمودم، ولی او جواب داد که: این عمل لذت دارد و باعث فروتنی انسان (مفعول) در نزد خداوند و ترک نخوت است!

(۱) ابو الحسن بن فرات وزیر المقتدر بالله عباسی است. که در زمان او سه بار عزل و نصب شد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۶۹۹

سعد بن عبد الله میگوید: نمیری در آخر عمر بیمار شد و در آن حال مرد. در مرض فوتش از وی پرسیدند: جانشین تو کیست؟ با زبان ضعیف و گرفته‌ای گفت:

احمد! ولی کسی نفهمید احمد کیست. بهمین جهت این حرف موجب انشعاب پیروان او شد بطوری که سه دسته گردیدند. عده‌ای گفتند: مقصود نمیری، احمد فرزندش بوده، جمعی هم گفتند مقصود احمد بن محمد بن موسی بن فرات است، و فرقه‌ای گفتند: منظور وی احمد بن ابو الحسین بن بشر بن یزید می باشد، و این انشعاب باعث پراکندگی اتباع او گردید.

احمد بن هلال کرخی

- این شخص نیز یکی از مدعیان بابیت است. ابو علی بن همام میگفت: احمد بن هلال از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود. در زمان آن حضرت شیعیان اتفاق داشتند که وکیل امام بفرمان خود حضرت محمد بن عثمان است.

بعد از رحلت حضرت شیعیان از احمد بن هلال پرسیدند چرا وکالت محمد بن عثمان را قبول نمیکنی و در امور دینی خود بوی مراجعه نمی‌نمائی، با اینکه امام مفترض الطاعة او را باین سمت تعیین فرموده است؟ احمد بن هلال گفت: من از امام حسن عسکری علیه السلام چیزی راجع بوکالت محمد بن عثمان نشنیدم وکالت پدرش عثمان بن سعید را انکار نمیکنم اگر بدانم محمد بن عثمان وکیل صاحب الزمان است بوی جسارت نمی‌ورزم.

گفتند: دیگران از امام شنیده‌اند که محمد بن عثمان وکیل آن حضرت و بعد از وی وکیل امام زمان است، گفت: اگر شما

شنیده‌اید، اطاعت از محمد بن عثمان بر شما فرض است، نه بر من، از این رو در باره وکالت محمد بن عثمان خودداری کرد، و او را باین سمت نپذیرفت. شیعیان هم او را ملعون دانسته از وی دوری جستند. سپس توقیعی بدست حسین بن روح صادر شد که از جمله حضرت او را لعنت نموده، بشیعیان امر کرده بود که از او دوری جویند.

محمد بن علی بن بلال

- ابو طاهر محمد بن علی بن بلال نیز از کسانی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۰۰

است که مدعی وکالت و بابت امام زمان شد. ماجرای او با محمد بن عثمان که بادعای نیابت حضرت اموالی را ضبط کرد و از تسلیم آن بوی خودداری نمود و ادعا کرد که از طرف امام زمان در اخذ آنها وکالت دارد، و دوری شیعیان از وی و لعن او که از ناحیه مقدسه توقیع مبنی بر لعنت وی بیرون آمد، معروف است.

ابو غالب زراری «۱» گفت: ابو الحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی نقل کرد که: یکی از شیعیان بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام و تفرقه شیعه و انحراف ابو طاهر بن بلال بوی پیوست. سپس او برگشت و در سلک ما درآمد، ما جهت این پیوستن و گسستن را از او پرسیدیم. گفت: روزی نزد ابو طاهر بودم برادرش ابو الطیب و ابن خزر و جمعی از پیروانش هم بودند.

در آن وقت پیشخدمت آمد و گفت: ابو جعفر عمری (محمد بن عثمان) درب خانه است! از شنیدن این خبر پیروان ابو طاهر مضطرب شدند، و آمدن او را ناخوش داشتند. ابو طاهر گفت: بگو بیاید. محمد بن عثمان هم وارد شد. ابو- طاهر و پیروانش با احترام او برخاستند محمد بن عثمان در صدر مجلس و ابو طاهر پیش روی او نشست.

سپس صبر کرد تا حضار ساکت شدند. آنگاه گفت: ای ابو طاهر! تو را بخدا سوگند میدهم آیا امام زمان بتو فرمان نداد اموالی که نزد تو است بمن

(۱) ابو غالب زراری نامش احمد و نسبش بدین گونه است: احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین؛ که پدر در پدر از اصحاب نامدار و فقهای عالیمقدار ائمه اطهار بوده‌اند. زراری بواسطه تقیه از دشمنان شیعه، بنام مرد بزرگ دودمان خود «زراره بن اعین» عموی جد خود که بزرگترین شاگرد امام صادق (ع) بود، مشهور به «زراری» شد.

ابو غالب زراری شاگرد شیخ کلینی و از افاضل ناقلان آثار اهل بیت است. کتاب‌های سودمندی نوشته که از جمله رساله‌ای در احوال رجال خاندان خود است. در بسیاری از موارد این کتاب (مهدی موعود) نام وی برده شده و از جمله در صفحه ۶۳۳ داستان جالب و خواندنی او مذکور افتاد. ابو غالب در سال ۲۶۸ در کوفه رحلت نمود و در نجف اشرف مدفون گشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۰۱

تسلیم کنی؟ گفت: چرا حضرت این را فرمود! محمد بن عثمان هم برخاست و بیرون رفت. از این جریان حاضران مجلس سراسیمه شدند و چون بخود آمدند، ابو- الطیب از برادرش ابو طاهر پرسید: صاحب الزمان را در کجا دیدی؟ گفت ابو- جعفر (محمد بن عثمان) مرا بیکی از خانه‌های خود وارد ساخت، ناگهان دیدم حضرت در بالا خانه وی مرا نگرست و امر کرد اموالی که نزد من بود، بوی بدهم. ابو الطیب پرسید: از کجا دانستی که او امام زمان است؟ گفت وقتی او را دیدم مهابتش مرا گرفت و سخت مرعوب گردیدم، و دانستم که صاحب الزمان است علت جدائی من از محمد بن عثمان نیز همین مطلب است (که امام فرمان داد اموال را بدو بدهم!)

حسین بن منصور حلاج

حسین بن ابراهیم از ابو العباس احمد بن علی بن نوح از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان، برای من (شیخ طوسی) نقل کرد که: چون خداوند خواست اعمال «حلاج» را آشکار سازد و او را رسوا و خوار گرداند، این طور پیشامد کرد که «حلاج» خیال کرد ابو سهل بن اسماعیل بن علی نوبختی رضی الله عنه هم از کسانی است که فریب دوز و کلک او را میخورد و نیرنگ او در وی مؤثر واقع می‌شود؛ لذا فرستاد نزد وی و او را باطاعت خود دعوت نمود. او با کمال نادانی چنین پنداشته بود که ابو سهل «۱» هم در این خصوص مانند

(۱) ابو سهل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت، رئیس متکلمین شیعه و پیشوای آنها در بغداد و سرآمد دانشمندان آل نوبخت بود.

در امور دینی و دنیوی مقامی تالی تلو وزارت داشته است. کتابهای بسیاری نوشته که قسمتی از آنها در رد عقائد فاسده مخالفین اسلام و تشیع است. کتاب «الانوار» در تاریخ ائمه اطهار از اوست. ابو سهل امام زمان (ع) را هنگام رحلت پدر بزرگوارش دیده است.

خواهرزاده وی: ابو محمد حسن بن موسی نوبختی مؤلف کتاب «المقالات و الفرق» از متکلمین و فلاسفه شیعه بود، و تألیفات و تصانیف بسیاری در کلام و فلاسفه نوشته است.

ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق بن ابی سهیل مؤلف کتاب «الیاقوت» است که علامه حلی آن را شرح کرده بنام «انوار الملکوت فی شرح الیاقوت» و او را «استاد اقدم و پیشوای اعظم» خوانده است! آل نوبخت اصلاً ایرانی و طائفه بزرگی بودند، که بسیاری از دانشمندان، ادبا، منجمین؛ فلاسفه، متکلمین، نویسندگان، حکام و امرا از میان آنان برخاستند، و در دولت بنی عباس جایگاهی بزرگ داشتند. از جمله مردان بزرگ این سلسله جلیله شیخ اجل ابو القاسم حسین بن روح نوبختی یکی از سفرای امام زمان (ع) بوده است. (الکنی و الالقاب)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۰۲

سایر افراد ضعیف الایمان است، و فریفته وی می‌شود، از این رو پیوسته او را بسوی خود دعوت میکرد و بآرامی نیرنگهای خود را برای جلب وی برخ او میکشید، زیرا موقعیت علم و ادب ابو سهل در میان مردم مشهور بود.

حلاج در نامه‌های خود به ابو سهل مینوشت: من وکیل صاحب الزمان علیه السلام هستم. او نخست با این مطلب میخواست ابو سهل را بسوی خود بکشاند، سپس ادعای خود را بالا برد و نوشت که: من مأمورم بتو بنویسم که هر گونه نصرت و یاری خواسته باشی برایت آشکار سازم تا دلت قوت گیرد و در نیابت من تردید نکنی! ابو سهل هم بوی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که (بادعای تو) از تو بظهور رسیده، فقط موضوع مختصری را پیشنهاد کرده از تو میخواهم! و آن اینست که من مردی زن دوست هستم، و مایل بمعاشرت با آنها میباشم. چندین کنیز دارم که پیری مرا از نزدیکی با ایشان دور کرده است و ناچارم هر جمعه محاسن خود را حنا بگیرم و متحمل رنج زیاد شوم تا موهای سفیدم را بپوشانم و گر نه کنیزان خواهند دانست که من پیر شده‌ام و بمن رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی ما بدوری میگراید و وصال بجدائی میکشد.

از این رو از تو میخواهم کاری کنی که مرا از حنا بستن بی‌نیاز نمائی و زحمت آن را از من برطرف سازی و موی ریشم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی هر چه بگوئی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۰۳

اطاعت میکنم و گفته تو را میپذیرم و بطریقه تو میگردم. زیرا که این معنی موجب بصیرت من می‌شود و از کمک تو دریغ نخواهم

داشت! چون حلاج سخن او را شنید و نتیجه دسیسه‌ها و جواب خود را بدین گونه شنید دانست در نامه‌های خود که پر از ادعا و اظهار کرامات و معجزات بوده، خطا کرده و طریقه خود را بنادانی برخ او کشیده است. بدین لحاظ خودداری کرد و جواب ابو سهل را نداد و دیگر کسی نزد وی نفرستاد.

ابو سهل هم این ماجرا را اتفاقی خوش و باعث تفریح و خنده قرار داده بود و نزد همه کس بازگو میکرد، و حلاج را ریشخند مینمود. بدین گونه نزد بزرگ و کوچک شهرت یافت و همین باعث شد که کار حلاج برملا گردد، و مردم از دور وی پراکنده شوند.

جمعی از دانشمندان از حسین بن علی بن بابویه قمی (برادر شیخ صدوق) نقل کرده‌اند که وی گفت: پسر حلاج بقم آمد و نامه‌ای بخویشان ابو الحسن «۱» نوشت و آنها و ابو الحسن را بسوی خود دعوت نمود و میگفت: من فرستاده امام زمان و وکیل او هستم. چون نامه او بدست پدرم (علی بن بابویه) رسید، آن را پاره کرد و باورنده نامه فرمود: چه چیز تو را بنادانی واداشته است؟ آورنده نامه - که گمان میکنم، گفت: پسر عمه یا پسر عموی حلاج هستم - پدرم گفت: حلاج نامه‌ای بما نوشته و ما را دعوت کرده است، چرا نامه او را پاره کردی؟ حضار بوی خندیدند و او را مسخره کردند.

سپس پدرم برخاست و در حالی که جماعتی از اصحابش و غلامانش همراه او بودند، به حجره تجارت خود رفت. موقعی که بدر خانه‌ای رسید که حجره‌اش در آنجا واقع بود، کسانی که آن جا نشسته بودند، باحترامش برخاستند، فقط یکنفر که پدرم او را نمیشناخت از جا برخاست. موقعی که پدرم در حجره نشست و دفتر حساب و قلم و دوات خود را چنان که معمول تجار است درآورد، رو کرد بجانب شخصی که

(۱) کنیه علی بن بابویه است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۰۴

حاضر بود و پرسید: این مرد ناشناس کیست؟ آن شخص هم جواب پدرم را گفت. مرد ناشناس که شنید از هویت وی سؤال میکند، برخاست و نزد پدرم آمد و گفت با اینکه من حاضر هستم احوال مرا از دیگری میرسی؟ پدرم فرمود: ای مرد! احترام تو را نگاه داشتیم و تو را بزرگ شمردم و از خودت نپرسیدم. گفت: وقتی تو نامه مرا پاره میکردی من میدیدم.

پدرم فرمود: تو پسر حلاج هستی؟ خدا ترا لعنت کند، ادعای اظهار معجزه میکنی؟ سپس پدرم بغلام خود گفت: پاها و گردن او را بگیر و از خانه بیرون کن! و از آن روز دیگر او را در قم ندیدیم. «۱»

محمد بن علی شلمغانی

یکی دیگر از کسانی که ادعای باییت نمودند «ابن ابی العزاقر» است. حسین بن ابراهیم از احمد بن نوح و او از ابو نصر کاتب برای من (شیخ طوسی) نقل کرد و گفت: ام کلثوم دختر محمد بن عثمان که زنی بزرگوار بود گفت: ابو جعفر ابن ابی العزاقر (شلمغانی) نزد بنی بسطام محترم و موجه بود. زیرا شیخ ابو القاسم (حسین بن روح) رضی الله عنه مقام او را در نزد مردم محترم و بزرگ میداشت.

او هم از این سابقه سوء استفاده کرد، و موقعی که از طریقه حق برگشت همه گونه دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برای بنی بسطام نقل میکرد. بنی بسطام هم سخنان او را میپذیرفتند. چون خبر آن بحسین بن روح رسید. نسبت آن سخنان را از خود انکار کرد و آن را بهتان بزرگ شمرد و بنی بسطام را از شنیدن کلام شلمغانی نهی فرمود. آنگاه دستور داد که او را لعنت کنند و از وی

دوری جویند. ولی بنی - بسطام سخن حسین بن روح را نشنیدند و در ارادت بشلمغانی ثابت ماندند.

(۱) حسین بن منصور حلاج از مردم بیضاء فارس بوده و در واسط عراق نشو و نما یافته است باید دانست که بگفته عطار در «تذکره الاولیاء» و جامی در «نفحات الانس» و سایر منابع، اکثر مشایخ صوفیه حسین بن منصور حلاج را از سلک تصوف خارج دانسته‌اند و نیز در تمام تذکره‌ها و کتب صوفیه حلاج را سنی میدانند. ولی در این مورد که از غیبت شیخ نقل می‌شود، بنظر میرسد که وی ادعای تشیع داشته، که بدروغ مدعی نیابت امام زمان (ع) و بابت بوده است. نکته دیگر اینکه گروهی از صوفیه نظر به حالات عجیب و ادعاهای غریب او، گفته‌اند دو حسین بن منصور بوده؛ یکی حلاج که مردی ربانی بوده و دیگری حسین بن منصور ملحد! که در سحر و شعبده دست داشته است! بهر صورت که باشد آن حسین بن منصور حلاج که در سال ۳۰۹ هجری در زمان خلافت مقتدر عباسی بجرم ادعای خدائی و «انا الحق» گفتن و سایر ادعاهای خلاف شرع بقتل رسید، همان است که در اینجا معرفی میگردد، و او چه سنی و چه شیعی؛ خواه صوفیه او را از خود بدانند، یا برانند؛ از نظر شیعه مطرود و ملعون و ساحری شعبده‌باز و مرتاضی افسونکار بوده است که با این فوت و فن‌ها مردم ساده را بدام میانداخته و سرانجام نیز جان خود را در این راه باخته و سپس مریدانش او را ولی خدا بلکه بعقیده حلول و اتحاد با خدا یکی دانسته و معجزات و کراماتی برایش نقل کرده‌اند که برای هیچ پیغمبر مرسل و امام معصومی نقل نشده است. نمونه کامل آن را شیخ عطار در جنگ الخرافات خود بنام «تذکره الاولیاء» و جامی در جنگل مولایش موسوم به «نفحات الانس» که پر از اکاذیب و جعلیات و شطحیات و خرافات است، نقل کرده‌اند و فقط بدرد خرقة پوشان خانقاه الحاد و خراباتیان آلوده بمعاصی میخورد. از این رو؛ صوفیان یا شعرائی مانند مولوی و شبستری و حافظ و غیرهم که حلاج را صاحب اسرار و مقام فنای فی الله دانسته‌اند، از طریقه شیعه بدورند؛ و گر نه او را بدین گونه نمی‌ستودند.

شبستری به پیروی از گفته عطار در تذکره الاولیاء میگوید:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی و مولوی گفته است:

چون قلم در دست غداری فتادلا جرم منصور برداری فتاد

گفت فرعونى انا الحق گشت پست گفت منصورى انا الحق و برست!

آن انا را لعنة الله در عقب‌وین انا را رحمت الله ای محب؟

زانکه او سنگ سیه بود این عقیق او عدوی نور بود و این عشیق!

او انا هو بود در سرای فضول ز اتحاد نور نر رأی حلول!! حافظ هم سروده است:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلندجرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد! باید از اینان پرسید کدام اسرار؟ آیا ادعای خدائی کردن و قائل بحلول و اتحاد؛ و وحدت وجود شدن و تمام اشیا را نظر باینکه سه مفهوم وجود بآنها سرایت کرده و همه موجودند، خدا دانستن «اسرار» است؟ آیا اگر حافظان شریعت اسلام و پاسداران دین خدا یعنی فقهاء و مجتهدین که نمایندگان امام و پیغمبرند؛ صاحبان این کفریات و الحاد را محکوم کردند، باید آنها را از روی خیره سری و فرومایگی، قشری، و اهل ظاهر و غدار خوانند؟! زهی نادانی و خرافاتی و بی‌بند و باری که تصوف آن را با خرقة خود برای مردم بارمغان می‌آورد! تعجب در این است که بعضی سرسپردگان تصوف با زحمت زیاد و تکلف، اینان را شیعه میدانند، در صورتی که بزرگترین دانشمندان شیعه که معاصر حلاج بوده‌اند یعنی: ابو سهل نوبختی و علی بن بابویه پدر شیخ صدوق و دانشمند بزرگ دیگر، شیخ صدوق و قطب راوندی چهار تن از پیشوایان ما؛ حلاج را ساحر و ملعون و مطرود خدا و رسول و امام دانسته‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۰۵

علت آنهم این بود که شلمغانی به بنی بسطام گفت: آنچه من بشما گفته‌ام سَرّی بود که آن را فاش ساختم. حسین بن روح از من

پیمان گرفته بود که آن سر را کتمان کنم و بکسی نگویم. ولی اکنون که آن را فاش نموده‌ام، با همه خصوصیتی که با وی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۰۶

داشته‌ام مرا از خود دور میکند. آن «سر» امری عظیم بود که کسی جز فرشته مقرب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده قادر بنگاهداری آن نیست.

شلمغانی با این سخنان بی‌اساس سابقه خود را نزد آنها محکمتر نمود و کارش بالا- گرفت و مقامی بزرگ یافت. چون این خبر بحسین بن روح رسید، مکتوبی مبنی بر لعن او و دوری از وی و کسانی که از سخنان او پیروی می‌نمایند، و در دوستی او باقی مانده‌اند برای بنی بسطام فرستاد. آنها هم نامه را بشلمغانی نشان دادند و او سخت ناراحت و منقلب گردید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۰۷

سپس گفت: اینکه حسین بن روح گفته است: مرا لعن کنید، در معنی خیلی بزرگ است! باین معنی که: لعنت بمعنی دور گردانیدن است. و «لعنة الله» یعنی خدا او را از عذاب و آتش دوزخ دور گردانید و بنا بر این من هم اکنون مقام خود را شناختم! آنگاه صورتش را بخاک نهاد و گفت: این سخن را کتمان کنید و بکسی نگوئید.

ام کلثوم گفت: من بشیخ ابو القاسم (حسین بن روح) خبر دادم که روزی بخانه مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. او هم از من استقبال نمود و مرا بسیار بزرگ داشت بطوری که خم شد پای مرا بیوسد. ولی من نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! نمیگذارم. زیرا پابوسی کاری بس بزرگ است. او گریست و گفت چرا این طور از تو احترام ننمایم با اینکه تو فاطمه زهرا علیها السلام هستی!! گفتم: ای بانوی من! چطور من فاطمه زهرا علیها السلام هستم؟ گفت شیخ یعنی محمد بن علی (شلمغانی) در این باره سرّی بما سپرده است. پرسیدم: چه سرّی بشما سپرده؟ گفت: او از من پیمان گرفته که آن را افشا نسازم، می‌ترسم اگر آن را باز گو کنم خدا مرا عذاب کند من بوی اطمینان دادم که آن را بکسی نخواهم گفت ولی پیش خود، شیخ ابو القاسم حسین بن روح را استثناء کردم.

آنگاه گفت: شیخ ابو جعفر (شلمغانی) بما گفته است که: روح پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدر شما محمد بن عثمان و روح امیر المؤمنین علیه السلام بدن شیخ ابو القاسم حسین ابن روح و روح فاطمه زهراء علیها السلام بتو منتقل شده است!! بنا بر این ای بانوی ما چرا تو را بزرگ ندانم!؟

من گفتم؛ این چه حرفی است؟ مبادا آن را باور کنی که همه دروغ است.

گفت: این سرّی عظیم است، شلمغانی از ما پیمان گرفته که برای هیچ کس نقل نکنیم. ای بانوی من خدا نکند که در این خصوص من عذاب شوم. اگر شما مرا وانمی‌داشتید که آن را افشاء کنم نه برای شما و نه برای احدی باز گو نمی‌کردم!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۰۸

ام کلثوم گفت: چون از نزد آن زن بیرون آمدم، بخدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنه رسیدم و داستان را باطلاع وی رساندم. شیخ ابو القاسم بمن وثوق داشت و بگفته من اعتماد میکرد. در این وقت فرمود: ای دختر من! بعد از این ماجرا دیگر بخانه این زن مرو، اگر نامه یا قاصدی نزد تو فرستاد قبول مکن و بعد از این بدیدن او مرو.

این حرفها کفر بخدا و الحادی است که این مرد ملعون (شلمغانی) در دل‌های این مردم وارد نموده، تا از این راه بتواند به آنها بگوید: خدا او (یعنی خود شلمغانی) را برگزیده و در وی حلول کرده است. چنان که نصاری همین عقیده را در باره عیسی علیه السلام دارند، او می‌خواهد بقول «حلاج» علیه اللعنه معتقد شود.

پس من از بنی بسطام دوری نمودم و دیگر پیش آنها نرفتم و عذر آنها را نپذیرفتم و دیگر مادر آنها را ملاقات نکردم. این حکایت در میان طایفه بنی- نوبخت شیوع یافت. شیخ ابو القاسم هم بتمام شیعیان نامه نوشت و ابو جعفر شلمغانی را لعنت کرد و مردم را از معاشرت با وی و دوستان او و کسانی که گفته او را قبول می‌کردند یا با وی سخن می‌گفتند، بر حذر داشت، تا چه رسد که او

را دوست بدارند.

آنگاه توقیعی از حضرت صاحب الزمان (ع) در لعن شلمغانی و دوری از او و پیروان او و کسانی که بگفته او رضایت داده و بعد از این توقیع بدوستی او باقی میمانند صادر شد.

سپس شیخ طوسی مینویسد: شلمغانی حکایات زشتی دارد و کارهای مفتضح نموده من کتاب خود (غیبت) را پاکیزه‌تر از آن میدانم که آنها را در آن بیاورم، احمد بن نوح و غیره آنها را نوشته‌اند.

علت کشته شدن شلمغانی این بود که چون ابو القاسم حسین بن روح لعن او را آشکار ساخت و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند و تمام شیعیان را از او

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۰۹

برحذر داشت، بطوری که دیگر نتوانست نیرنگ بازی کند. روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همه لعن شلمغانی و دوری از او را از ابو القاسم حسین بن روح نقل میکردند، شلمغانی بحضار گفت: من و او را در جایی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حق یک دیگر نفرین کنیم اگر آتشی نیامد و او را نسوزانید هر چه او در باره من گفته است، درست است. این خبر در خانه ابن مقله «۱» اتفاق افتاد و از آنجا بگوش «الراضی بالله» خلیفه عباسی رسید «راضی» هم دستور داد او را گرفته بقتل رسانند و بدین گونه شیعیان از شر او راحت شدند. «۲»
ابو الحسن محمد بن احمد بن داود میگفت: محمد بن علی شلمغانی

(۱) ابن مقله وزیر المستکفی بالله و الراضی و القاهر بالله عباسی و خشنویس معروف عرب است.

(۲) ابن اثیر جزری در جلد ۶ «کامل التواریخ» ماجرای شلمغانی و عقائد و ادعاهای او و چگونگی قتل وی را به تفصیل شرح داده که خلاصه آن بدین قرار است: و هم در این سال (۳۲۲) ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر کشته شد. شلمغان قریه‌ای از نواحی «واسط» بوده است. علت قتل وی این بود که مذهبی در تناسخ و حلول و غلو در تشیع و چیزهای دیگر درست کرد، و ابو القاسم حسین بن روح که شیعه امامیه او را «باب» مینامند؛ در زمان وزارت حامد بن عباس، اسرار او را آشکار ساخت.

شلمغانی به محسن بن ابی الحسن فرات در دوره سوم وزارت پدرش ابو الحسن بن فرات پیوست و از خطر جست. سپس که ابن فرات عزل شد، بموصل گریخت و چند سال در آنجا ماند؛ آنگاه به بغداد آمد و مخفی گردید، و مشهور گشت که وی ادعای خدائی دارد، و گفته شد که حسین بن قاسم وزیر مقتدر بالله عباسی و ابو جعفر و ابو علی بن بسطام و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و ابن شیب زیات و احمد بن محمد بن عبدوس؛ بوی گرویدند. در زمان وزارت ابن مقله این عده مورد تعقیب قرار گرفتند، ولی دستگیر نشدند تا اینکه در سال ۳۲۲ نخست شلمغانی و سپس ابن عبدوس و ابن ابی عون دستگیر و زندانی گردیدند. و سپس در زمان خلافت الراضی بالله فقهای (اهل تسنن) آنها را مهدور الدم دانسته و شلمغانی و ابن ابی عون را نخست بدار زده و سپس سوزاندند»

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۱۰

معروف به ابن ابی عزافر لعنه الله معتقد بود: آن کس که در منصب امامت با امام رقیب است و باصطلاح ایشان «ضد» امام است از امام افضل میباشد- معنی این عبارت اینست که هیچ فضیلتی برای ولی خدا متحقق نمیشود، مگر این که ضد او و رقیب او مورد سرزنش قرار گیرد. چه که وقتی مردم سرزنش ضد و مخالف ولی خدا را شنیدند، بفکر یافتن فضیلتی برای ولی می‌افتند. بنا بر این ضد و رقیب ولی خدا از خود وی افضل میباشد، زیرا بوسیله سرزنش و طعن اوست، که ولی فضیلت پیدا می‌کند! پیروان شلمغانی

میگویند: این مذهب از زمان آدم اول تا آدم هفتم جریان داشته است! چه آنها معتقد بهفت عالم و هفت آدم هستند و میگویند: فرعون از موسی و ابو بکر از محمد و معاویه از علی افضل است.

و اما: خود ضد یعنی چه؟ بعضی از این فرقه گفته‌اند: ولی خدا، ضد (و رقیب) خود را منصوب میکند، چنان که جمعی از اصحاب حدیث اهل سنت میگویند: علی ابن ابی طالب خود ابو بکر را بمنصب خلافت منصوب داشت، و بعضی دیگر گفته‌اند: «ضد» هر ولی قدیم است، یعنی همه وقت و پیش از دنیا آمدن او با وی بوده است.

آنها میگویند: قائمی که اصحاب ظاهر میگویند از اولاد امام یازدهم است و قیام می‌کند، همان شیطان است (نعوذ بالله) زیرا خداوند فرمود: فَسَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ، یعنی همه فرشتگان آدم را سجده کردند جز ابلیس که سجده نکرد. سپس خدا میفرماید: شیطاں گفت: لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ یعنی: در راه راست تو در کمین بندگانت مینشینم.

این آیه دلالت دارد که شیطان موقع سجده فرشتگان ایستاده بود که گفت در راه راست در کمین بندگانت خواهم نشست. و با این دلیل میگویند: قیام قائم یعنی آن قائمی که مأمور بسجده شد و سجده نکرد و او ابلیس بود. شاعر ملعون این فرقه اشعار زیر را در این معنی سروده است:

يا لاعنا بالضد من عدى ما الضد الا ظاهر الولي

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۱۱ و الحمد للمهيمين الوفي لست على حال كحمامي

و لا حجامي و لا جغدي قد فقت من قول على الفهدي

نعم و جاوزت مدى العبدی فوق عظیم لیس بالمجوسی

لأنه الفرد بلا کیفی متحد بكل اوحدي

مخالط للنور و الظلمی یا طالبا من بیت هاشمی

و جاحدا من بیت کسروی قد غاب فی نسبة أعجمي

فی الفارسی الحساب الرضی كما التوی فی العرب من لؤی یعنی: ای لعن کننده ضد که از طایفه عدی است (مقصود عمر بن الخطاب ضد و رقیب امیر المؤمنین است) او را لعن مکن که ضد، چیزی جز ظاهر ولی نیست (یعنی عمر در ظاهر همان علی است!) خدا را ستایش میکنم که حال من چون حجامت کننده و حمامی و جغدی نیست من در گفته خود بر «فهدی» فائق شدم آری و از منتهای فضل و علم عبدی هم گذشتم و بمقام بلندی رسیدم و مذهب مجوس ندارم. زیرا خداوند فرد بدون کیفیت است و با هر موحدی متحد می‌شود و با نور و ظلمت در آمیخته است.

ای طالب خاندان هاشمی و منکر دودمان ساسانی که در نسب عجمی و فارسی پسندیده پنهان شده؛ چنان که «لوی» در میان عرب ناپدید شده است! صفوانی میگفت: از ابو علی بن همام شنیدم که میگفت: از محمد بن علی عزاقری شلمغانی شنیدم که میگفت: حق یکی است و پیراهنهای آن گوناگون است.

روزی حق در لباس سفید و روزی در لباس سرخ و روز دیگر در لباس سیاه است. ابن همام میگفت: این نخستین کلام زشتی بود که از شلمغانی شنیده شد.

چه که این گفته اهل «حلول» است «۱».

(۱) اهل حلول - کسانی هستند که عقیده دارند خداوند در افراد بشر حلول میکند، و در آن موقع هر بنده‌ای خداست. چنان که

حلاج گفت: لیس فی جبتی الا الله!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۱۲

و هم جماعتی از علماء از هارون بن موسی تلعکبری و او از ابن همام نقل کرده که گفت: محمد بن علی شلمغانی باب و طریق یعنی در و راهی نبود که مردم بوسیله آن به ابو القاسم حسین بن روح راه یابند و حسین بن روح هم او را باین سمتها منصوب نداشته بود، و بین او و مردم هم واسطه نبود. هر کس این عقیده را داشته باشد، اشتباه کرده او فقط فقیهی از فقهاء ما بود که فکرش آشفته شد و چیزهای ناهنجاری از او سر زد و کفر و الحادش منتشر گشت. سپس بوسیله حسین بن روح توقیع مبنی بر لعن و دوری از وی و پیروان او صادر شد.

و نیز حسین بن ابراهیم از محمد بن نوح از ابو نصر بن احمد کاتب نقل کرده که گفت: ابو عبد الله حسین بن احمد حامدی بزاز معروف بغلام ابو علی بن جعفر معروف به «ابن رهومه» نوبختی که پیرمردی گوشه گیر (مستور) بود روایت نموده که گفت: از روح پسر ابو القاسم حسین بن روح شنیدم که گفت: موقعی که محمد بن علی شلمغانی کتاب «التکلیف» را تصنیف کرد، شیخ یعنی ابو القاسم حسین بن روح گفت: آن کتاب را بیاورید تا آن را ببینم. کتاب را آوردند و او از اول تا آخر آن را خواند سپس گفت: چیزی بر خلاف روش اهل بیت در آن نیست مگر در دو یا سه جا که بر ائمه طاهرين دروغ بسته، خدا او را لعنت کند.

نیز جماعتی از علماء از ابو الحسن محمد بن احمد بن داود و حسین بن علی بن بابویه قمی روایت کردند که آنها گفتند: از جمله خطاهائی که از شلمغانی در خصوص مذهب (فروع فقهیه) سر زد اینست که وی در باب «شهادت» از عالم (یعنی امام موسی بن جعفر که بخاطر تقیه از دشمنان در برخی از روایات از آن حضرت تعبیر بعالم شده) روایت کرده که حضرت فرمود: «اگر برادر مؤمن تو در گردن مردی حقی داشته باشد، و طرف آن حق را انکار کند، و برادر تو هم جز یکشاهد عادل و موثق نداشته باشد، نزد شاهد میروی و شهادت او را میپرسی، وقتی نزد تو گواهی داد، با وی نزد حاکم برو و مانند او شهادت بده بلکه حق مرد مسلمانی ضایع نشود» سپس شلمغانی گفته است:»

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۱۳

این عبارت ابن بابویه است» ولی ابن بابویه گفت: او دروغ گفته، ما از چنین حکمی اطلاع نداریم ابن بابویه در جای دیگر گفته است: «شلمغانی در این حکم دروغ گفته است».

نیز جماعتی از دانشمندان از هارون بن موسی تلعکبری روایت کرده‌اند که گفت: محمد بن همام گفت: در ماه ذی الحجه سال ۳۱۲ هجری توقیعی بوسیله حسین بن روح در باره ابن ابی عزافر (شلمغانی) از ناحیه مقدسه بیرون آمد که مرکب آن هنوز تر بود و خشک نشده بود.

و هم جماعتی از ابن داود نقل کردند که گفت: توقیعی بوسیله حسین بن روح راجع بشلمغانی صادر گشت. حسین بن روح نسخه‌ای از آن را در ماه ذی الحجه ۳۱۲ برای ابو علی بن همام فرستاد. ابن نوح گفت: ابو الفتح احمد بن ذکاء غلام علی بن محمد بن فرات برای ما نقل کرد که ابو علی بن سهیل، خبر توقیعی را که در ذی الحجه سال ۳۱۲ از ناحیه مقدسه بیرون آمده بود بما داد. همچنین محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری گفت: حسین بن روح نسخه آن توقیع را در ماه ذی الحجه سنه ۳۱۲ از زندان خود واقع در خانه «مقتدر» خلیفه عباسی، برای ابو علی بن همام فرستاد. ابو علی هم آن را خواند و بمن گفت: چون حسین بن روح در دست دشمن گرفتار و در زندان آنها بود، نامه‌ای خدمت امام زمان علیه السلام نوشت و از حضرت خواست که اجازه این توقیع را افشا نسازد ولی حضرت دستور فرمود که آن را افشا کند و از کسی ترسد و تأمین داشته باشد. سپس باندک مدتی از زندان آزاد گردید. و الحمد لله.

نسخه توقیع (با اختلافی که محدثین در ضبط بعضی از فقرات آن دارند خطاب به حسین بن روح) از این قرار است: «خداوند عمر تو را طولانی گرداند و همه خوبیها را بتو بشناساند، و سرانجام تو را بنیکی کامل گرداند و سعادت تو را پیوسته کند بکسانی که بدیانت آنها اطمینان داری اعلام کن که محمد بن علی معروف بشلمغانی خداوند در عذاب وی تعجیل نموده و دیگر مهلت باو

نمیدهد. چه او از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده و ملحد گردیده و چیزهایی ادعا کرد که موجب کفر بخالق متعال

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۱۴

شد. و بخدا دروغ و بهتان بست و گناه بزرگی نمود. آنها که از خداوند برگشتند سخت گمراه و از رحمت خدا دور شده‌اند و زبانی بس آشکار بردند.

ما از طرف خدا و پیغمبر از او بیزاری جسته و او را لعنت میکنیم: در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حال و بر کسی که از وی پیروی و تبعیت کند و بعد از صدور این توطیع ما، باز در دوستی او ثابت بماند، لعنت‌های خدا باد و مردم را از این موضوع مطلع گردان» صیمری گفت: بعد نوشته بود: «خدا شما را دوست بدارد» و ابن ذکا گفت نوشته بود: «خداوند شما را سرافراز گرداند من نظر خود را از وی باز میدارم» و ابن داود گفت نوشته بود: «بدان که ما دیگر از تلافی بوی، خودداری میکنیم» هارون بن موسی تلعبیری گفت: نوشته بود «بمردم اطلاع بده که ما از دوستی وی خودداری نموده از او دوری می‌جوئیم».

ابن داود و تلعبیری و ابن ذکا و صیمری گفته‌اند: «بعد نوشته بود و از امثال او از کسانی که قبلا- از آنها بیزاری نمودیم» و همه گفته‌اند: بعد نوشته بود «مانند شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و غیرهم» و در پایان توطیع نوشته بود: «قبل از وی (شلمغانی) و بعد از او ما عادت خدا را نیکو دانسته و میدانیم و باو اعتماد میکنیم و از وی یاری می‌جوئیم و در همه امور، او برای ما کافی است و نگهدار خوبی است».

تلعبیری گفت: ابو علی این توطیع را گرفت و تمام شیوخ و رؤسای شیعه را دعوت کرد و برای آنها خواند و سپس از روی آن نسخه‌ها نوشته و بشهرها فرستادند تا آنکه در میان طایفه شیعه شهرت یافت و همه بالاتفاق او را لعن کردند و از وی دوری جستند قتل شلمغانی در سال ۳۲۳ هجری روی داد.

ابو بکر بغدادی - ابو دلف مجنون

شیخ مفید (ره) از ابو الحسن علی بن بلال مهلبی نقل کرد که گفت: شنیدم ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی میگفت: خداوند ابو دلف کاتب را نگاه ندارد، ما او را شخص ملحدی میشناختیم، سپس اظهار غلو نمود آنگاه دیوانه و بعد از مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۱۵

آن زنجیری شد، پس از آن از مفوضه «۱» بشمار آمد، ما اصلا او را نمیشناختیم. او بهر مجلسی که سرمیزد مورد سرزنش و خفت قرار میگرفت شیعیان اندک مدتی با وی آشنا شدند، سپس از او و همکاران وی دوری جستند.

ما به ابو بکر بغدادی پیغام فرستادیم که تو چنین ادعائی داری. ولی او منکر شد و قسم خورد این ادعاها را نکرده است. ما هم انکار او را پذیرفتیم، ولی موقعی که وارد بغداد شد، بطرف ابو دلف رفت و از طایفه شیعه برگشت و هنگام مرگ هم وصیت به ابو-دلف نمود. ما هم یقین کردیم که وی با ابو دلف هم مذهب است. بهمین جهت او را لعن کردیم و از وی دوری جستیم، چه که ما عقیده داریم هر کس بعد از شیخ ابو الحسن سمری ادعای نیابت و وکالت امام زمان کند، کافر و نیرنگ بازو گمراه و گمراه‌کننده است و بالله التوفیق.

ابو عمر محمد بن محمد بن نصر سکری (شکری) گفت: موقعی که ابن ولید قمی از جانب پدرش و شیعیان آمد، شیعیان از وی پرسیدند: آیا راست است که میگویند: تو نایب امام هستی؟ او منکر شد و گفت: موضوع نیابت با اختیار من نیست و چنین ادعائی هم اصلا نکرده‌ام. ابو عمر گفت: من در بصره در مجلس مذاکره آنها حاضر بودم.

ابن عیاش گفت: روزی در جایی با ابو دلف جمع شدیم و در باره ابو بکر بغدادی گفتگو نمودیم. ابو دلف گفت: میدانم از کجا آقای ما شیخ (ابو بکر بغدادی) بر حسین بن روح فضیلت دارد؟ گفتم: نه! نمیدانم. گفت: علت اینست که ابو-جعفر محمد بن

عثمان در وصیتش اسم او را بر اسم خود مقدم داشت.

(۱) مفوضه: فرقه‌ای هستند که می‌گویند: خداوند حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را خلق کرده و تمام امور آفرینش را بوی تفویض نموده و همه کاره آفرینش اوست.
 بعضی گفته‌اند: مفوضه عقیده دارند که این کار بامیر المؤمنین (ع) واگذار شده. و در حدیث است که هر کس قائل به تفویض شود، خدا را از اقتدار و سلطنت خود خارج نموده.
 (مجمع البحرین)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۱۶

من گفتم: بنا بر این باید منصور خلیفه عباسی از امام موسی کاظم علیه السلام افضل باشد؟! گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه امام جعفر صادق علیه السلام در وصیت خود نام منصور را پیش از نام امام موسی کاظم علیه السلام برده است (از روی تقیه و بخاطر مصلحتی).

گفت: نسبت به آقای ما تعصب و دشمنی می‌ورزی؟! گفتم: نه تنها من بلکه جز تو همه مردم دشمن ابو بکر بغدادی هستند نزدیک بود که بر سر این موضوع گریبان یک دیگر را گرفته دعوا کنیم. قلت دانش و نامردی ابو بکر بغدادی و جنون ابو دلف بیش از اینست که بتوان شمرد. ما هم کتاب خود را بآن مشغول نمیداریم ابن نوح قسمتی از آن را نقل کرده است.

نیز ابو محمد هارون بن موسی تلعبری از ابو القاسم حسین بن عبد الرحیم «براروری» روایت نموده که گفت: پدرم عبد الرحیم مرا نزد ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه برای کاری که مربوط بمن و خودش بود فرستاد. پس بخدمتش رسیدم دیدم جمعی از شیعیان هم حضور دارند و در باره بعضی از روایات و گفتار ائمه مذاکره می‌کنند. تا اینکه ابو بکر محمد بن احمد بن عثمان معروف به ابو بکر بغدادی، برادرزاده ابو جعفر محمد بن عثمان رضی الله عنه آمد. وقتی محمد بن عثمان او را دید، بحضار گفت: چیزی نگوئید که این شخص که می‌آید از جمع شما نیست! گویند: ابو بکر بغدادی در بصره و کیل یزیدی بود مدتی در آن سمت ماند و اموال بسیاری بچنگ آورد. آنگاه شکایت او را نزد یزیدی بردند یزیدی هم او را گرفت و اموالش را مصادره کرد و ضرباتی چند بر سرش کوفت که چشمش آب آورد و با حالت کوری در گذشت.

ابو نصر هبه الله بن محمد بن احمد کاتب دخترزاده ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی الله عنه گفت: ابو دلف محمد بن مظفر کاتب قبلاً کارش جمع آوری خمس اموال شیعیان بود. زیرا وی در میان شیعیان کرخ تربیت شده و شاگردی آنها را

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۱۷

کرده بود. مردم کرخ هم خمس مال خود را می‌پرداختند و هیچ یک از شیعیان در این خصوص تردید نداشتند. ابو دلف هم این معنی را اعتراف میکرد و بآن افتخار مینمود. او بعدها که منحرف شد میگفت: آقای من شیخ صالح (ابو بکر بغدادی) مرا از مذهب ابو جعفر کرخی (محمد بن عثمان) بمذهب خود یعنی مذهب ابو بکر بغدادی منتقل نمود.

سپس شیخ میگوید: جنون ابو دلف و حکایات فساد مذهب وی بیش از این است که شماره شود. بهمین جهت ما در اینجا بذکر آن اطلاع کلام نمیدهیم.

ما قسمتی از اخبار سفراء و دربانان امام زمان علیه السلام را در زمان غیبت از این جهت ذکر نمودیم که صحت و ثبوت آن مبنی بر ثبوت امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.

پس ثبوت و کالت آنها و ظهور بعضی از معجزات امام بدست آنها دلیلی واضح بر اثبات امامت آن حضرت است. بهمین جهت هم ما آنها را نقل کردیم. پس کسی را نمیرسد که بگوید: ذکر اخبار سفراء در بخشی که مربوط به غیبت است، چه فائده دارد.

زیرا بعد از بیان فائده آن، این اعتراض منتفی می‌شود (پایان کلام شیخ الطائفه در کتاب غیبت).

قطب الدین راوندی در کتاب «خرایج» می‌گوید: علمای ما روایت کرده‌اند که ابو محمد حسن شریعی نخست از اصحاب امام علی النقی بود و بعد از آن حضرت از اصحاب امام حسن عسکری علیهما السلام بشمار آمد.

او نخستین کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند از جانب امام زمان برای او قرار نداده بود. او بر خدا و حجت‌های خدا دروغ بست، و چیزهایی بائمه نسبت داد که شایسته مقام آنها نبود و از آن بیزاری می‌جستند سپس اقوال کفر آمیز و الحاد از وی سر زد.

همچنین محمد بن نصیر نمیری هم نخست از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود. چون آن حضرت وفات کرد مدعی نیابت امام زمان علیه السلام شد. خداوند هم او را بعثت الحاد و غلو و عقیده بتناسخ که از او بظهور رسید، رسوا گردانید. و هم او

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۱۸

مدعی بود که پیغمبر است و امام علی النقی علیه السلام او را برانگیخته و میگفت آن حضرت خداست. نمیری نزدیکی با محارم را جایز میدانست! احمد بن هلال کرخی نیز یکی از غلاة است وی اول از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود. سپس تغییر عقیده داد و منحرف گشت. و منکر و کالت محمد ابن عثمان از جانب امام زمان شد. از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام هم توقیعی مبنی بر لعن او و دوری از وی و سایر منحرفین صادر گشت.

همچنین ابو طاهر محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد ابن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر لعنه الله علیهم همه از کسانی هستند، که از راه حق منحرف شدند و از ناحیه مقدسه ولی عصر بوسیله شیخ ابو القاسم حسین بن روح توقیع در لعن و دوری از آنان صادر گشت. نسخه توقیع این است (در صفحه ۷۱۳) گذشت «۱».

(۱) اینان عده‌ای از افراد منحرف و فاسد بودند، که هر کدام از سادگی و عدم تشخیص مردم سوء استفاده نموده و ادعای باییت و نیابت امام زمان (ع) کردند. ادعای واهی این عده بی‌اثر هم نبود و هر یک تا مدتی پیروانی داشتند و سپس بمرور زمان که فساد عقیده و بطلان ادعای رئیس آنها آشکار شد، متفرق و منقرض گشتند.

میرزا علی محمد شیرازی نیز یکی دیگر از کسانی بوده، که به تحریک بیگانه ادعای باییت کرد؛ و خود را «باب» امام زمان نامید. ولی سید باب چون کارش بالا گرفت مدعی شد که خود امام زمان است؛ و بعد هم ادعای پیغمبری و الوهیت و ربوبیت کرد، تا آنجا که مانند همکاران پیشین خود جاننش را در راه هوس باییت و کوس خدائی از کف داد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۱۹

باب بیست و سوم کسانی که آن حضرت را دیده‌اند

اشاره

شیخ اجل: محمد بن حسن طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد گروهی از علماء از هارون بن موسی تلکبری و او از احمد بن علی رازی نقل میکنند که گفت: وقتی پیر مردی در ری بر ابو الحسن محمد بن جعفر اسدی (یکی از وکلای امام زمان) وارد شد و دو حکایت راجع بحضرت صاحب الزمان (ع) نقل کرد و من هم شنیدم. گمان میکنم این واقعه قبل از سال ۳۰۰ هجری یا قریب بآن بود.

پیرمرد از علی بن ابراهیم فدکی حکایت کرد که «اودی» گفت: هنگامی که در خانه خدا طواف میکردم و شش طواف را تمام نموده میخواستم طواف هفتم کنم، ناگاه چشمم بجمعی افتاد که در سمت راست کعبه شریفه نشسته و جوانی نیکو روی و خوش-

بوی با مهابت بآنها نزدیک شد و بسخن گفتن پرداخت. سخنی از سخن او بهتر و بیانی از بیان او شیرین تر و نشستنی از نشستنی او بهتر ندیده‌ام.

من پیش رفتم که با وی سخن بگویم ولی ازدحام جمعیت مانع شد. از یکی پرسیدم این کیست؟ گفت: این پسر پیغمبر است، هر سال یک روز برای خواص خود آشکار میگردد و با آنها سخن میگوید.

من رو کردم بجانب آن شخص و گفتم: من بخدمت شما رسیده‌ام مرا راهنمایی کنید، خداوند راهنمای شما باشد. او مثنی سنگریزه در کف دست من ریخت، چون روی خود را برگردانیدم یکی از حضار گفت: فرزند پیغمبر بتو چه عطا فرمود؟ گفتم: سنگریزه! سپس

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۲۰

دست خود را گشودم دیدم پر از طلای ناب است!! چون از آنجا رفتم دیدم همان آقا بمن رسید و فرمود: علامت حقیقت و آثار حق برای آشکار گشت و نایبانی قلبت برطرف شد، مرا میشناسی؟ گفتم: نه بخدا.

فرمود: من همان مهدی هستم. من قائم میباشم که زمین را پر از عدل میکنم بعد از آنکه پر از ستم شده باشد، بدان که زمین از حجت خدا خالی نمیماند، و مردم بیش از آنچه بنی اسرائیل در «تیه» ماندند (مدت چهل سال) نمیتوانند در فترت بمانند روزهای ظهور آشکار گشته است. این را که گفتم امانت من در گردن تو است که ببرادران شیعه بازگو کنی.

این روایت در خرایج از فدکی و در کمال الدین از طالقانی از علی بن احمد خدیجی کوفی از «ازدی» هم روایت شده است. مؤلف: «روزهای ظهور آشکار گشته است» شاید از جمله چیزهایی است که بداء در آن راه یافته و حضرت از امر غیر حتمی معلق بشرط خبر داده باشد، و ممکن است منظور از «ظهور» آشکار شدن امر برای اکثر شیعیان بوسیله سفراء آن حضرت باشد.

پیر مردی در شهر فسطاط

نیز در غیبت شیخ باسناد مزبور از احمد بن علی رازی و او از محمد بن علی از علی ابن محمد بن احمد بن خلف نقل میکند که گفت: در مسجد منزل عباسیه واقع در دو منزلی شهر فسطاط مصر، فرود آمدم غلامانم هر کدام پی کاری رفتند و فقط غلامی عجمی با من در مسجد ماند.

دیدم پیر مردی در گوشه مسجد نشسته و پی در پی ذکر میگوید. چون ظهر شد در اول وقت، نماز ظهر گزاردم، سپس غذا طلبیدم و پیرمرد را هم دعوت نمودم که با من غذا صرف کند او پذیرفت پس از صرف نهار نام او و پدرش و شهر و کارش را جویا شدم. گفت: نامم محمد بن عبید الله است و از اهل قم میباشم و اضافه کرد که مدت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۲۱

سی سال است که در جستجوی «حق» شهرها و سواحل را گشته و سیاحت نموده‌ام. بیست سال در مکه و مدینه توطن گزیده و همواره اخبار ظهور حق را سراغ میگرفتم و در پی آثار آن بودم.

چون سال ۲۹۳ فرا رسید خانه خدا را طواف نمودم و بطرف مقام ابراهیم رفتم و نماز گزاردم و در همان جا بخواب رفتم. در عالم خواب صدای دعائی که تا آن موقع نظیر آن را نشنیده بودم از خوابم ربود. چون در صاحب صدا دقیق شدم دیدم جوانی گندم-گون است که کسی را در حسن صورت و اعتدال قامت چون وی ندیده‌ام. جوان مزبور بعد از دعا نماز گذارد و از مسجد خارج شد و بعمل سعی بین صفا و مروه مشغول گشت.

من پشت سر او مشغول سعی شدم و بخاطرم رسید که وی حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. چون از عمل سعی فارغ شد؛ بطرف دره‌ای رفت، منم بدنبال او رفتم وقتی بوی نزدیک شدم، دیدم مرد سیاهپوستی جلو راه را گرفته و با صدای مهیبی که هول

انگیزتر از آن نشنیده بودم مرا بنام صدا زد و پرسید: خدا تو را سلامت بدارد؛ چه می‌خواهی؟ من لرزیدم و در جای خود ایستادم و آن مرد از نظرم ناپدید گشت و همان جا متحیر ماندم.

مدتی طولانی در آنجا مات و مبهوت ایستادم، سپس مراجعت کردم در حالی که خود را ملامت مینمودم و میگفتم چرا به بانگ مرد سیاهپوست برگشتم. آنگاه در خلوت بدرگاه خداوند بی‌نیاز براز و نیاز پرداخته، پیغمبر و آل او را شفیع قرار دادم که کوشش من ضایع نشود و چیزی که موجب آرامش دل و ازدیاد بصیرتم شود، برای من ظاهر گرداند.

دو سال بعد از آن زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله توفیق یافتم، موقعی که بین قبر و منبر نشسته بودم، بخواب رفتم. در خواب دیدم کسی مرا تکان میدهد، از خواب پریدم دیدم همان مرد سیاهپوست است! سیاهپوست پرسید: چه خبر داری و حالت چطور است؟ گفتم: خدا را شکر میکنم و تو را نکوهش مینمایم. گفت: نه!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۲۲

نکوهش مکن که من مأمور بودم آن طور بتو بانگ زنم، تو بخیر زیاد رسیدی، خوش بحالت از آنچه دیدی و مشاهده نمودی خدا را بسیار شکر کن!

سپس پرسید: فلانی چه کرد؟ آنگاه بعضی از برادران ایمانی مرا نام برد و از احوال آنها جويا شد. گفتم: آنها در برقه (۱) هستند. گفت: راست گفتی. بعد نام یکی از دوستان مرا که در عبادت جهد بلیغی داشت و در امر دیانت بصیر بود، پرسید. جواب دادم که وی در شهر اسکندریه است.

سپس جمعی دیگر از برادران دینی را نام برد. بعد، از شخصی ناشناس سخن گفت و پرسید «نقفور» چه کرد؟ گفتم: او را نمیشناسم. گفت: البته او را نمی‌شناسی او مردی رومی است خدا او را هدایت میکند، و از قسطنطنیه فاتح بیرون می‌آید. آنگاه مرد دیگری که او را هم نمی‌شناختم نام برد و گفت او مردی از اهل «هیت» (۲) و از یاران مولی امام زمان علیه السلام است.

برگرد پیش رفقای و بآنها بگو: امیدواریم خداوند اجازه یاری ضعفا و انتقام از ستمگران را بدهد. من جمعی از شیعیان دیگری را ملاقات کردم و آنچه لازم بود بآنها رسانیدم و اینک بسوی تو برگشته و بتو نیز ابلاغ میکنم که خود را بمشقت نیندازی و موجب ناراحتی خود نشوی و اوقات خویش را در عبادت خداوند مصروف داری و بدان که بخواست خدا امر نزدیک است». راوی این خبر محمد بن احمد بن خلف میگوید:

سپس بخزینه دار خود دستور دادم پنجاه دینار آورد و از پیرمرد خواهش کردم آن را از من قبول کند. گفت: برادر من! خداوند چیزی را که بآن احتیاج ندارم بر من حرام نموده، چنان که بر من حلال کرده که اگر بچیزی محتاج باشم از تو

(۱) برقه از دهات قم بوده محمد بن خالد برقی و احمد بن محمد بن خالد برقی پسر او مؤلف کتاب معروف «محاسن» که از مشاهیر محدثین قم میباشد منسوب بآنجاست.

(۲) هیت - بکسر هاء شهری در سمت غربی نهر فرات بالای شهر «انبار» بوده که آن را شخصی بنام هیت بن بندی یا بلندی ساخت، و دارای نخیلات و مزارع بسیار بوده است (مراسد).

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۲۳

اخذ کنم.

پرسیدم: آیا غیر از من کسی از اصحاب سلطان هم این حکایت را از تو شنیده است؟ گفت: آری برادرت احمد بن حسین همدانی که در آذربایجان از نعمت و مکنت خود ممنوع گردید، هم گفته‌ام، وی از من اجازه حج بیت الله خواست باین آرزو که آنچه من دیدم او هم ببیند. پس او در همان سال بحج رفت و رکزویه بن مهرویه او را بقتل رسانید» پس ما از پیرمرد جدا شدیم و من بمرز

رفتم، سپس رهسپار حج گشتم و شخصی را در مدینه بنام طاهر از اولاد حسین اصغر که میگفتند از این مطلب (ارتباط با امام زمان) چیزی میداند، ملاقات نمودم پس بنزد او رفته چندان با وی مربوط گشتم که بمن انس گرفت و اطمینان پیدا کرد و بر صحت پیمانم وقوف یافت.

روزی بوی گفتم: یا ابن رسول الله! شما را بحق پدران طاهرینت سوگند میدهم که مرا مانند خودتان در جریانی که با امام زمان علیه السلام داری؛ قرار ده! زیرا افرادی که مورد وثوق شما هم میباشند گواهی داده‌اند که قاسم بن عبید الله بن سلیمان بن وهب «۱» قصد دارد مرا بکشد زیرا میدانند که من شیعه هستم و عقیده‌ام چیست؛ و مکرر او را بریختن خون من ترغیب نموده‌اند ولی خداوند مرا از شری نگاهداشته است.

طاهر گفت: ای برادر آنچه از من میشنوی و این کوه‌ها پنهان گردان.

کسانی عجائب را میبینند که هنگام شب توشه برداشته، و بجاهائی که خود میشناسند میبرند! بعلاوه ما را از جستجو و تفتیش این امر نهی کرده‌اند. محمد بن احمد میگوید: مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۷۲۳ پیر مردی در شهر فسطاط ص: ۷۲۰ ن سخن باینجا کشید او را وداع کرده مراجعت نمودم.

یوسف بن احمد جعفری

نیز در غیبت شیخ از احمد بن عبدون، از ابو الحسن محمد بن علی شجاعی کاتب از ابی عبد الله محمد بن ابراهیم نعمانی و او از یوسف بن احمد جعفری روایت نموده که گفت در سال ۳۰۶ هجری بیت الله رفتم و تا سال ۳۰۹ هجری مکه معظمه را اختیار

(۱) وی وزیر معتضد و مکتفی بالله عباسی بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۲۴

کردم سپس بآهنگ شام از مکه بیرون آمدم. در اثنای راه نماز صبح از من فوت شد پس از محمل بزیر آمدم و مهیای نماز شدم. ناگاه دیدم، چهار نفر در محملی هستند، من هم از روی تعجب بآنها مینگریستم یکی از آنها پرسید: از چه تعجب میکنی؟ نمازت را ترک نموده و با مذهب مخالفت کردی؟ گفتم: از کجا دانستی که مذهب من چیست؟ گفت: آیا میخواهی امام زمان خود را ببینی؟ گفتم: آری سپس گوینده یکی از چهار نفر اشاره کرد.

من گفتم امام زمان علائم و نشانه‌هایی دارد. گفت: برای دیدن علامت او، میخواهی شتری که سوار است با بارش بآسمان بالا رود یا محمل به تنهایی صعود کند گفتم: هر کدام باشد دلیل بر اینست که وی صاحب الزمان است. پس دیدم که شتر با بارش بسوی آسمان بالا رفت و همان مرد گوینده اشاره بمردی گندم گون کرد که رنگ رخسارش مانند طلا و اثر سجده بر جبین داشت در خرایج راوندی این روایت را از یوسف بن احمد هم نقل کرده است.

احمد بن عبد الله هاشمی

همچنین در غیبت شیخ از احمد بن علی رازی از محمد بن علی از محمد بن - عبد ربه انصاری همدانی؛ از احمد بن عبد الله هاشمی؛ که از بنی عباس بود نقل میکنند که گفت: روزی که حضرت امام حسن عسکری (ع) در سامره وفات یافت، من در خانه‌اش حاضر بودم جنازه را از خانه بیرون بردند و در محلی نهادند. ما سی و نه مرد بودیم که منتظر بودیم کسی بیاید بر جنازه نماز گذارد.

دیدیم پسر بچه‌ای که ده وجب قد داشت (غلام عشاری القدر) با پای برهنه در حالی که عبا بخود پیچیده بود نزدیک آمد بدون

اینکه او را بشناسیم باحترامش از جا برخاستیم جوان جلو آمد و بنماز ایستاد مردم پشت سرش صف کشیدند و بر امام نماز گزاردند سپس جوان رفت و داخل خانه شد. آن خانه غیر از خانه اول بود که از آن بیرون آمده بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۲۵

ابو عبد الله همدانی گفت: مردی از اهل تبریز را در شهر مراغه دیدم که معروف به ابراهیم بن محمد تبریزی بود، او هم عین حکایت بالا را که احمد ابن عبد الله هاشمی نقل کرده، برای من بیان نمود. من از وی پرسیدم جوان مزبور که ده و جب قد داشت آیا مقصود اینست که ده و جب قد اوست یا ده سال عمر او مییاشد؟

چه روایت شده که ولادت امام زمان علیه السلام سال ۲۵۶ و وفات امام حسن عسکری علیه السلام سنه ۲۶۰؛ چهار سال بعد از ولادت فرزند دلبندهش اتفاق افتاد؟

ابراهیم بن محمد گفت: نمیدانم من هم این طور شنیده‌ام (یعنی گفته‌اند غلام عشاری) ولی پیرمردی از اهل شهر، با وی بود که خوش فهم و دارای علم و روایت بود.

او گفت: مقصود اینست که ده و جب قد اوست.

مؤلف «عشاری القد» یعنی: کسی که ده و جب قد داشته باشد.

ابو نعیم انصاری

نیز در غیبت شیخ از علی بن عائد رازی و او از حسن بن و جناء نصیبی و او از ابو نعیم محمد بن احمد انصاری نقل میکند که گفت: در مکه معظمه جنب «مستجار» (۱) حضور داشتم و عده‌ای در حدود سی مرد هم بودند، در میان آنها جز محمد بن قاسم علوی با اخلاص نبود، روز ششم ذی الحجه سال ۲۹۳ در اثنای اینکه بدین گونه اجتماع داشتیم، ناگاه دیدیم جوانی که دو حوله احرام پوشیده و نعلین خود را در دست گرفته بنزد ما آمد.

وقتی او را دیدیم طوری تحت تأثیر مهابت وی قرار گرفتیم که همه برای او برخاستیم. او بما سلام کرد و در وسط جمع ما نشست و ما نیز در اطراف وی نشستیم. آنگاه بسمت راست و چپ خود نگریست و سپس گفت: آیا میدانید حضرت ابا عبد الله در دعای الحاح چه میگفت؟ گفتیم: چه میفرمود؟ گفت: میفرمود:

«اللهم انی أسئلك باسمک الذی تقوم به السماء و به تقوم الأرض و به تفرق بین الحقّ

(۱) مستجار- واقع در بین رکن یمانی و در بسته پشت کعبه بوده که «ملترم» هم میگفتند.

در این محلّ مردم برای آموزش گناهان خویش پناه می‌آوردند (شاء الغرام)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۲۶

و الباطل و به تجمع بین المجتمع و به أحصیت عدد الرّمال و زنة الجبال و کیل البحار ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل لی من امری فرجا.

یعنی: خدایا تو را میخوانم، بآن نامت که آسمان و زمین را بآن پبای میداری و حق و باطل را از هم جدا میکنی، و پراکنندگان را گرد می‌آوری، و عدد ریگهای بیابان و وزن کوه‌ها و پیمانه دریاها را میشماری، بر محمد و آل او درود بفرست و فرج مرا نزدیک گردان.

سپس برخاست و مشغول طواف شد ما هم با وی برخاستیم تا او رفت و ما فراموش کردیم که در باره او گفتگو کنیم و از هم پرسیم که او کی بود. فردا در همان وقت نیز از طواف فراغت یافت و بنزد ما آمد و مانند روز گشته ما باحترامش برخاستیم و او هم

در وسط و ما اطراف او را گرفته نشستیم. مجدداً بسمت راست و چپ خود نگاه کرد و گفت: آیا میدانید امیر المؤمنین علیه السلام بعد از هر نماز واجب چه دعائی را میخواند؟ پرسیدیم چه دعائی را میخواند؟ گفت: میفرمود:

«الیک رفعت الأصوات و دعیت الدّعوة و عنت الوجوه و لك خضعت الرقاب و الیک التّحاکم فی الأعمال، یا خیر من سئل، و یا خیر من أعطی، یا صادق یا باری یا من لا یخلف المیعاد، یا من امر بالدّعاء و وعد بالإجابة یا من قال:

ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ یا من قال: و إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنّی فَإِنّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلَیْسَ تَجِیْبُوا لِی و لَیْئُمْنَا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ و یا من قال: یا عِبَادِی الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ لَیْکَ و سعیدیک ها انا ذا بین یدیك المسرف و انت القائل لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً.

سپس نگاهی براسم و چپ خود کرد و گفت: آیا میدانید امیر المؤمنین علیه السلام در سجده شکر چه میفرمود؟ گفتیم: نه! چه میفرمود؟ گفت: حضرت میفرمود:

یا من لا یزیده کثرة العطاء الاّ سعء و عطاء یا من لا ینفد خزائنه، یا من له خزائن السّموات و الأرض یا من له خزائن ما دقّ و جلّ لا یمنعک إساءتی من احسانک انت تفعل بی الذی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۲۷

انت اهله فانت اهل الجود و الکرّم و العفو و التّجاوز.

یا ربّ یا الله لا تفعل بی الذی انا اهله فانی اهل العقوبه و قد استحققتها لا حجة لی و لا عذر لی عندک. ابوء لک بذنوبی کلّها و اعترف بها کی تعفو عنّی و انت اعلم بها منّی ابوء لک بكلّ ذنب اذنبته و کلّ خطیئه احتملتها و کلّ سیئه عملتها، ربّ اغفر لی و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الأعزّ الأکرم».

سپس برخاست و مشغول طواف شد. ما نیز باحترام او از جا برخاستیم. فردا در همان وقت برگشت و ما نیز مانند روزهای گذشته باستقبالش شتافتیم. تا اینکه آمد و در وسط نشست و ما هم در اطراف او نشستیم. آنگاه نظری بسمت راست و چپ خود کرد و گفت: علی بن الحسین علیه السلام وقتی باینجا می آمد (در این وقت با دست اشاره بسنگ زیر ناودان کرد) در سجود خود میفرمود: «عبیدک بفنائک مسکینک بفنائک فقیرک بفنائک سائلک بفنائک یسألک ما لا یقدر علیه غیرک».

آنگاه براسم و چپ خود نگریست و در بین ما محمد بن قاسم را مخاطب ساخت و گفت: «ای محمد بن قاسم؛ تو بر عقیده ثابت استواری!» محمد بن قاسم نیز معتقد بوجود صاحب الزمان (ع) بود.

سپس برخاست و مشغول طواف شد، همه ما این دعاها را حفظ کردیم ولی هیچ کدام بیاد نیاوردیم که راجع باو با هم صحبت کنیم، جز اینکه در روز آخر یکی از حضار بنام ابو علی محمودی بما گفت: ای مردم! آیا این شخص را میشناسید بخدا قسم این شخص صاحب الزمان شماسم پرسیدیم: تو چگونه دانستی که او امام زمان است؟.

او توضیح داد که هفت سال تضرع و زاری میکردم و از خداوند میخواستم که حضرت صاحب الزمان علیه السلام را بمن بنمایاند. تا اینکه وقتی در عصر روز عرفة دیدم، این مرد آمد و همین دعائی را که شنیدیم خواند. من از وی پرسیدم شما کیستید؟ او گفت: از مردم هستم. گفتیم: از کدام تیره مردم؟ گفت: از تیره عرب.

پرسیدم از کدام تیره عرب؟ گفت از اشراف آنها.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۲۸.

پرسیدم اشراف طایفه کیستند؟ گفت بنی هاشم گفتیم شما از کدام دسته بنی هاشم میباشید؟ «۱» گفت از دسته والا و بلند قدر آنها. گفتیم: از اولاد کدام یک از آنها؟ گفت:

از کسی که سرهای گردنکشان را میشکافت و بمردم طعام میداد و بوقتی که مردم در خواب بودند، نماز میگذارد. من دانستم که او علوی است سپس دیدم ناپدید گشت و نفهمیدم بکجا رفت.

پس از مردمی که در اطراف او بودند پرسیدم آیا این مرد را شناختید؟ گفتند:

آری، هر سال پیاده با ما بحج می‌آید، گفتم: سبحان الله بخدا قسم اثر پیاده روی در وی ندیدم.

سپس من به مزدلفه «۲» رفتم در حالی که از فراق او غمگین و افسرده بودم چون آن شب را خوابیدم دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوابم آمد و فرمود: ای احمد مطلوب خود را دیدی؟ گفتم: آقا! او کیست؟ فرمود: همان کسی که دیروز عصر دیدی امام زمان تو بود.

ابو نعیم محمد بن احمد انصاری راوی این حکایت میگفت: وقتی این مطلب را از ابو علی محمودی شنیدیم او را مورد سرزنش قرار دادیم که چرا بموقع بما نگفت. ابو علی گفت: من هم فراموش کردم، تا موقعی که شما در باره او بسخن گفتن پرداختید!!
نیز شیخ در کتاب «غیبت» میگوید: هارون بن موسی تلکبری از ابو علی محمد بن همام و او از جعفر بن محمد بن مالک کوفی، از محمد بن جعفر بن عبد الله از ابو- نعیم محمد بن احمد انصاری هم حدیث مفصل مزبور را نقل کرده است.

(۱) باید دانست که بنی هاشم تنها سادات و اولاد پیغمبر نیست، بنی عباس و سایر مردمی که از اولاد هاشم بن عبد مناف جد دوم پیغمبر میباشند نیز بنی هاشم خوانده میشوند. در دوره خلافت بنی عباس، هر گاه مردی را هاشمی میخواندند، منظور اولاد عباس بود؛ و در مقابل اولاد پیغمبر را نظر باینکه همه به علی (ع) نسبت میرساندند «علوی» میگفتند.

(۲) مزدلفه همان مشعر الحرام است که حاجیان شب عید قربان در آنجا بسر برند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۲۹

صدوق (ره) در کمال الدین از احمد بن زیاد بن جعفر بن همدانی از جعفر بن احمد علوی و او از علی بن احمد عقیقی از ابو نعیم انصاری زیدی روایت نموده که:

در مکه با جمعی از حاجیان که تقصیر کرده بودند (یعنی موی سر و شارب خود را زده بودند) در محل مستجار نشسته بودیم و از جمله محمودی و علاء کلینی و ابو الهیثم دیناری و ابو جعفر احوال حاضر بودند و ما قریب سی نفر مرد بودیم. در میان آن جمع، کسی را که می‌شناختم نسبت بامام زمان اخلاص داشته باشد، محمد بن قاسم علوی بود...».

سپس این خبر را بهمان گونه که شیخ روایت نموده است، نقل کرده و آنگاه گفته است: این حکایت را عمار بن حسین بن اسحاق از احمد بن خضر از محمد بن عبد الله اسکافی از سلیم بن ابی نعیم انصاری هم برای ما روایت نمود. و هم از محمد بن علی بن حاتم از عبید الله بن محمد قضبانی از علی بن محمد بن احمد بن حسین از ابو جعفر محمد بن علی منقذی حسنی هم شنیدم. و نیز طبری «۱» در کتاب «دلائل الامامه» از هارون بن موسی تلکبری هم آورده است.

(۱) ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی؛ از عاظم و بزرگان و موثقین علمای شیعه در قرن چهارم هجری و مؤلف کتابهای: دلائل الامامه، و ایضاح و مسترشد است.

نجاشی مینویسد: ابو جعفر طبری از بزرگان علمای ماست. دارای علمی بسیار و حسن کلام و در نقل حدیث موثق بود.»

باید دانست که محمد بن جریر بن رستم طبری آملی شیعی دو نفر هستند: یکی محمد بن جریر طبری کبیر است که همعصر محمد بن جریر طبری مورخ معروف سنی متوفی بسال ۳۱۰ بوده است، و شیخ طوسی از او به طبری کبیر تعبیر میکند و دیگر، طبری صغیر معاصر شیخ طوسی و نجاشی بوده است.

طبری کبیر امام عسکری را دیده است، و هر دو از بزرگان و موثقین علمای ما هستند و هر دو در امامت کتاب نوشته‌اند. نفر نخست کتاب مسترشد، و دومی کتاب «دلائل الامامة» را در امامت نوشته است. (سفینه البحار در لفظ جرر) مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۳۰

علی بن مهزیار اهوازی

شیخ الطائفه (ره) در کتاب «غیبت» مینویسد جماعتی از دانشمندان از تلکبری و او از احمد بن علی رازی و او از علی بن حسین و او از مردی که میگفت از اهل قزوین است و نام خود را ذکر نکرد و او از حیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی روایت نموده که گفت: وارد شدم بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی، و از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم؛ علی بن مهزیار گفت: برادر مطلب بزرگی را پرسیدی.

من بیست مرتبه بحج بیت الله مشرف گشتم، در تمام این سفرها قصدم دیدن امام زمان علیه السلام بود ولی در این بیست سفر راه بجائی نبردم تا آنکه شبی در بستر خود، خوابیده بودم دیدم کسی میگوید: ای علی بن ابراهیم! خداوند بتو فرمان داده که امسال نیز حج کنی! آن شب را هر طور بود بصبح آوردم و صبح در کار خود می‌اندیشیدم و شب و روز مراقب موسم حج بودم.

چون موسم حج فرا رسید، کارم را روبراه کردم و باهنگ حج بجانب مدینه رهسپار گشتم.

چون به مدینه رسیدم از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السلام جويا شدم ولی اثری از او نیافتم و خبری نگرفتم در آنجا نیز پیوسته در باره منظورم فکر میکردم تا آنکه بقصد مکه از مدینه خارج شدم پس به جحفه رسیدم و یک روز ماندم و بسوی غدیر که در چهار میلی جحفه بود رهسپار گردیدم وقتی بمسجد جحفه در آمدم نماز گزاردم سپس صورت بخاک نهادم و برای تشریف بخدمت اولاد امام یازدهم در دعا و تضرع بدرگاه خداوند کوشیدم سپس بسمت «عسفان» و از آنجا بمکه رفتم و چند روزی در آنجا ماندم و بطواف خانه خدا و اعتکاف در مسجد الحرام پرداختم.

شبی در اثنای طواف جوان زیبای خوش بوئی را دیدم که با آرامی راه میرود و در اطراف خانه طواف میکند دلم متوجه او شد برخاستم و بجانب او رفتم و تکانی باو

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۳۱

دادم تا متوجه من شد، پرسید: از مردم کجائی؟ گفتم: از اهل عراق هستم. پرسید کدام عراق؟ گفتم: اهواز پرسید خصیب (خصیب) را میشناسی؟ گفتم خدا او را رحمت کند دعوت حق را اجابت کرد، گفت: خدا او را رحمت فرماید که شبها را بیدار بود و بسیار بدرگاه خداوند مینالید و پیوسته اشکش جاری بود.

سپس پرسید: علی بن ابراهیم مهزیار را میشناسی؟! گفتم: علی بن ابراهیم من هستم. گفت: ای ابو الحسن خدا ترا نگهدارد، علامتی را که میان تو و امام حسن عسکری (ع) بود چه کردی؟ گفتم: اینک نزد من است. گفت: آن را بیرون بیاور من دست در جیب بردم و آن را در آوردم؛ وقتی آن را دید نتوانست خودداری کند و دیدگانش پر از اشک شد و زار زار گریست. بطوری که لباسهایش از سیلاب اشک تر گشت.

آنگاه فرمود: ای پسر مهزیار! خداوند بتو اذن میدهد! خداوند بتو اذن میدهد. (دو بار فرمود) بجائی که رحل اقامت افکنده‌ای برو و صبر کن تا شب فرا رسد و تاریکی آن مردم را فراگیرد، سپس برو بجانب (شعب بنی عامر) که در آنجا مرا خواهی دید.

من بمنزل خود رفتم. چون احساس کردم وقت فرا رسیده ااثام را جمع و جور کردم و سپس شتر خود را پیش کشیدم و جهاز آن را محکم بستم، سپس لوازم خود را بار کرده و سوار شدم و بسرعت راندم تا بشعب بنی عامر رسیدم.

دیدم همان جوان ایستاده و بانگ میزند که ای ابو الحسن بیا نزد من! چون نزدیک وی رسیدم، ابتداء سلام نمود و گفت: ای برادر

با ما راه بیا. با هم براه افتادیم و گفتگو میکردیم تا آنکه کوه‌های عرفات را پشت سر گذاشته و بطرف کوه‌های منی رفتیم. وقتی از آنجا نیز گذشتیم بمیان کوه‌های طائف رسیدیم.

چون صبح کاذب دمید بمن دستور داد که پیاده شوم و نماز شب بخوانم بعد از نماز شب دستور داد که نماز «وتر» بخوانم، منم نماز وتر را خواندم، و این فائده‌ای بود که از وی کسب کردم. سپس امر نمود که سجود کنم و تعقیب بخوانم. آنگاه مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۳۲

نمازش را تمام کرد و سوار شد و بمن هم دستور داد سوار شده با وی حرکت نمودم تا آنکه قلعه کوه طائف پیدا شد. پرسید: آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری تل ریگی می‌بینم که خیمه‌ای بر بالای آنست و نور از داخل آن میدرخشد. وقتی آن را دیدم خوشحال گشتم گفتم: امید و آرزوی تو در آنجاست. آنگاه گفت برادر با من بیا. او میرفت و من هم از همان راه میرفتم تا اینکه از بلندی کوه پائین آمدیم سپس گفتم: پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل و جباران خاضع میگردند. آنگاه گفت: مهار شتر را رها کن. گفتم: بدست کی بدهم؟

گفت: اینجا حرم قائم آل محمد است کسی جز افراد با ایمان بدینجا راه نمی‌یابد و هیچ کس جز مؤمن از اینجا بیرون نمیرود. من هم مهار شترم را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدیم. او نخست بدرون چادر رفت و بمن دستور داد که در بیرون چادر توقف کنم تا او برگردد. سپس گفتم: داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیزی نیست. من وارد چادر شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته و دو برد یمانی پوشیده قسمتی از یکی را روی دوش انداخته است.

اندامش در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی همچون گل ارغوانی است که قطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته باشد ولی چندان سرخ نبود.

قد مبارکش مانند شاخه درخت بان «۱» یا چوبه ریحان بود. جوانی ذیجود، پاکیزه و پاکسرشت بود که نه بسیار بلند و نه خیلی کوتاه بود، بلکه متوسط القامه بود.

سر مبارکش گرد، پیشانی گشاده، ابروانش بلند و کمانی، بینش کشیده و میان برآمده؛ صورتش کم گوشت و بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی بود که بر روی عنبر کوبیده قرار دارد.

(۱) بان- نام درختی است که تنه آن راست و نرم میباشد. برگ آن مانند برگ درخت صفتاف و از تخم آن روغن خوشبو میگیرند، و اندام رسا را بآن درخت بلند تشبیه میکنند (المنجد).

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۳۳

هنگامی که حضرتش را دیدم، سلام نمودم و جوابی از سلام خود بهتر شنیدم.

سپس مرا مخاطب ساخت و احوال مردم عراق را پرسید. عرض کردم: آقا! مردم عراق (شیعیان) در کمال ذلت بسر میبرند و میان سایر مردم خوارند. فرمود: پسر مهزیار روزی فرا میرسد که شما بر آنان مسلط گشته و مالک آنها (یعنی مردم غیر شیعه) باشید چنان که امروز آنها بر شما مسلط شده‌اند، آنها در آن روز ذلیل و خوار خواهند بود.

عرض کردم: آقا! جای شما از ما دور و آمدنتان بطول انجامیده! فرمود:

پسر مهزیار! پدرم ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب نموده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند. و امر فرمود: که جز در کوه‌های سخت و بیابانهای هموار نمانم.

بخدا قسم مولای شما (امام حسن عسکری علیه السلام) خود رسم تقیه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیه فرمود، و من اکنون در تقیه

بسر میبرم تا روزی که خداوند بمن اجازه دهد و قیام کنم. عرض کردم: آقا! چه وقت قیام میفرمائی؟ فرمود: موقعی که راه حج را بروی شما بستند، و خورشید و ماه در یک جا جمع شود، و نجوم و ستارگان در اطراف آن بگردش در آیند. عرض کردم: یا ابن رسول الله! این علائم کی خواهد بود؟ فرمود: در فلان سال و فلان سال «دابة الارض» در بین صفا و مروه قیام کند، در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد و مردم را بسوی محشر سوق دهد (دابة الارض یعنی متحرک در روی زمین و مقصود خود آن حضرت است).

علی بن مهزیار افزود که: چند روز در خدمت حضرت ماندم، و بعد از آنکه بمنتهای آرزوی خود رسیدم رخصت گرفته بطرف منزل برگشتم. بخدا قسم از مکه بکوفه آمدم، در حالی که فقط غلام خدمتکار همراه داشتم و هیچ گونه خطری ندیدم و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیم «۱» در کتاب «دلائل الامامة» تألیف محمد بن جریر

(۱) در این باب ماجرای ملاقات علی بن مهزیار با حضرت ولی عصر (ع) سه بار بطور مختصر و مفصل ذکر شده است. یکی بنام ابراهیم بن مهزیار و دو حکایت دیگر بنام علی ابن ابراهیم مهزیار- برای اطلاع از چگونگی امر پاورقی ما را در ذیل حکایت سوم آن بخوانید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۳۴

طبری نیز این حدیث از محمد بن سهل جلودی از احمد بن محمد بن جعفر طائی از محمد بن حسن بن یحیی حارثی از علی بن ابراهیم بن مهزیار، بر وجهی مبسوطتر از آنچه شیخ نقل کرده؛ آمده است و مضمون هر دو تقریباً یکی است. مؤلف: دور نیست که جمع شدن خورشید و ماه و ستارگان کنایه از پیغمبر (ص) و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین باشد، و هم محتمل است که مقصود نزدیکی قیام امام زمان علیه السلام با روز رستاخیز باشد که اوضاع کواکب چنین خواهد شد و هم ممکن است که معنی آن ظاهر عبارت باشد.

مأمور سواد عراق

نیز شیخ در کتاب «غیبت» از جمعی از علماء از جعفر بن محمد بن قولویه و غیره از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن قیس و او از یکی از مأمورین سواد نقل کرده که آن مأمور گفت: چندی قبل نسیم خادم امام حسن عسکری علیه السلام را در سامره دیدم که مشغول شکستن در خانه حضرت است. در آن موقع جوانی که تبری در دست داشت از خانه بیرون آمد و از وی پرسید در خانه من چه میکنی؟

نسیم گفت: جعفر (کذاب) میگوید: پدرت وفات یافت و فرزندی ندارد.

اگر خانه تو است من بیرون میروم، این را گفت و از خانه بیرون رفت. علی بن قیس گفت: یکی از خدام خانه امام پیش ما آمد و من اینخبر را از وی پرسیدم گفت: چه کسی این را بتو خبر داد؟ گفتم: یکی از مأمورین سواد «۱» نقل کرد. خادم گفت: چیزی بر مردم پوشیده نمیماند!

(۱) سواد عراق- یا سواد کوفه حافظ ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی بسال ۴۶۳ در جلد اول تاریخ بغداد صفحه ۱۱ مینویسد: عمر بن الخطاب (در زمان خلافتش) عثمان بن حنیف را مأمور کرد تا «سواد» را مساحت کند. عثمان بن حنیف هم آن را در ۳۶ میلیون جریب مساحت کرد. و میگوید: «طول سواد» از انتهای موصل تا ساحل شط عبادان (آبادان) و عرض آن از مقطع جبل یعنی سرزمین «حلوان» تا انتهای «قادسیه» متصل به «عذیب» خاک عرب بوده است. و از هشام بن محمد سائب نقل میکند که باین

جهت آن را «سواد» گفتند که: وقتی عربها بآنجا آمدند، آن را از کشت و زرع و نخيلات و علف و درخت پوشیده و سیاه دیدند، و از این رو «سواد» یعنی سرزمین سیاه نامیدند.

زیرا عرب سبزه را سیاه و سیاهی را سبزه مینامد؛ و یکی را بجای دیگری استعمال میکند. چنان که خداوند در قرآن اشجار سرسبز بهشت را «دهمه» یعنی سیاهی نامیده و فرموده است «مدهامتان».

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۳۵

محمد بن اسماعیل علوی

و هم در غیبت شیخ با همین سند از علی بن محمد از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام که مسن ترین پیر مردان اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود نقل کرده که: «امام زمان را موقعی که طفل بود، ما بین دو مسجد دیدم» شیخ مفید در کتاب ارشاد از کلینی از علی بن محمد نیز این روایت را نقل کرده است.

مؤلف: شاید مقصود از دو مسجد، مسجد مکه و مدینه باشد.

خادم ابراهیم بن عبده

نیز در کتاب «غیبت» باسناد مزبور از خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری روایت میکند که گفت: «من با ابراهیم در صفا ایستاده بودیم، بچه‌ای آمد و پهلوی ابراهیم ایستاده و کتاب مناسک (احکام حج) خود را گرفت و چیزهایی برای او نقل کرد» در ارشاد مفید از ابن قولویه و او از کلینی از علی بن محمد از محمد بن شاذان بن نعیم از خادم ابراهیم مزبور روایت مذکور را ذکر نموده با این فرق که بجای طفل، «صاحب الامر» آمده است.

ابراهیم بن ادريس

و در کتاب «غیبت» بهمین سند از ابراهیم بن ادريس نقل می کند که گفت:

بعد از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام، امام زمان علیه السلام را دیدم که در حدود

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۳۶

بیست سال داشت، و دست و سر مبارکش را بوسیدم.

در ارشاد شیخ مفید این روایت را از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد از احمد بن ابراهیم بن ادريس از پدرش، نیز نقل کرده است. و بهمین سند در غیبت از ابو علی بن مطهر نقل میکند که گفت: او را دیدم، سپس اندام حضرت را توصیف می نماید.

ابو سوره زیدی

نیز شیخ در غیبت از احمد بن علی رازی از ابو ذر احمد بن ابی سوره محمد بن حسن بن عبد الله تمیمی که زیدی مذهب بود روایت نموده که احمد بن ابی سوره گفت: این حکایت را از جماعتی شنیدم که آنها از پدرم روایت میکردند و میگفتند: پدرت میگفت: وقتی به آهنگ دیدن حیر (۱) سفر کردم.

وقتی وارد حیر شدم، ناگاه جوان خوشروئی را دیدم که نماز میگزارد سپس وی آنجا را ترک گفت و من هم آنجا را ترک گفته با هم بیرون آمده بطرف مشرعه آمدم. جوان بمن گفت: ای ابو سوره میخواهی بکجا بروی؟ گفتم:

میخواهم بکوفه بروم؟ پرسید: میخواهی با چه کسی بروی؟ گفتم: با مردم.

گفت: نمیخواهی همه با هم برویم؟ گفتم: دیگر چه کسی با ما خواهد بود؟ گفت: نمیخواهیم کسی با ما بیاید. آن شب را با هم براه افتادیم تا به قبور مسجد سهله رسیدیم و او گفت: اینک آن خانه‌ات می‌باشد. اگر میخواهی برو! سپس گفت: وقتی علی بن یحیی پسر زراری را ملاقات نمودی، از وی بخواه تا اموالی را که پیش اوست بتو بدهد. گفتم: او نمیدهد. گفت: بفلان نشانی که فلان مقدار دینار و فلان مبلغ درهم در فلان جا گذارده است، و فلان چیز بر روی آنست و در فلان چیز پیچیده است، خواهد داد.

(۱) حیر- چنان که گفتیم حیر نام قصر متوکل عباسی نزدیک سامره بوده که بعد از وی خراب شد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۳۷

پرسیدم: شما کیستید؟ فرمود: من محمد بن الحسن هستم. گفتم: اگر این نشانی‌ها را از من نپذیرد، و دلیلهای دیگری بخواهد چه کنم؟ فرمود: من پشت سر تو هستم. من هم رفتم نزد پسر زراری و اموال را از وی خواستم و او بمن نداد. گفتم: نشانی‌هایی که بمن داده همین بود که بتو گفتم و گفته است که اگر تو نپذیرفتی من در پشت سرت هستم. گفت: بیش از این نشانی لازم نیست. زیرا جز خداوند کسی از جریان این مال اطلاع نداشت، آنگاه آن مال را بمن داد! در حدیث دیگری اضافه دارد که: ابو سوره گفت آن مرد حال را پرسید و من جواب دادم که با سختی و عیال باری میگذرانم. پس با هم آمدیم تا آنکه سحر به «نواویس» (۱) رسیدیم، و او با دست زمین را کاوید. ناگاه از زمین آب جوشید، و وضو گرفت و سیزده رکعت نماز گذارد، سپس گفت: برو نزد ابو الحسن علی بن یحیی و سلام برسان و بگو آن مرد میگوید: از آن هفتصد دیناری که در فلان جا گذارده‌ای صد دینار به ابو سوره بده! من نیز همان موقع بخانه علی بن یحیی رفتم و دق الباب نمودم. گفت: کیست؟ گفتم: به ابو الحسن بگو: ابو سوره است. شنیدم که گفت: من با ابو سوره چکار دارم؟ آنگاه از خانه بیرون آمد و من سلام نمودم و بوی دست داده پیغام را باو دادم. او هم بدرون خانه رفت و صد دینار آورد و بمن داد. من هم گرفتم. سپس پرسید: با این مرد مصافحه هم کرده‌ای؟ گفتم: آری. پس او دست مرا روی دیدگان نهاد و بر صورت خویش مالید. احمد بن علی گفت: این خبر از محمد بن علی جعفری و عبد الله بن الحسن بن بشیر خزاز و غیر اینان هم روایت شده و در نزد آنها مشهور است» در خرایج راوندی هم این حدیث از ابو علی بن سوره آمده است.

زهری

نیز در خرایج و غیبت شیخ از کلینی و او با سلسله سند از زهری روایت نموده

(۱) نواویس- محلی نزدیک کربلای کنونی بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۳۸

که گفت: بقدر کافی در جستجوی امام زمان گردش کردم، و مال زیادی از من در این راه صرف شد. سپس بخدمت محمد بن عثمان رسیدم، و بهمین منظور مدتی نزد وی بخدمتگزاری پرداختم تا آنکه روزی، از صاحب الزمان علیه السلام سراغ گرفتم و او گفت: نمی‌توانی حضرت را ببینی.

من با التماس زیاد مقصود خود را تکرار کردم، گفت: فردا صبح بیا. چون فردا صبح نزد وی رفتم، دیدم جوانی که در زیبایی و خوشبوئی از همه کس بهتر و لباس تجار بر تن داشت؛ با وی است و بهیئت تجار چیزی در آستین دست دارد. وقتی نظرم باو افتاد، نزدیک محمد بن عثمان رفتم ولی او بمن اشاره نمود که بطرف آن جوان برگردم.

من هم بطرف جوان برگشتم و سؤالاتی از وی نمودم و هر چه میخواستم بمن جواب داد، آنگاه رفت که داخل خانه شود، و آن خانه، چندان مورد نظر نبود.

محمد بن عثمان بمن گفت: اگر میخواهی چیزی بررسی بپرس که دیگر بعد از این او را نمییابی. من هم بدنبال او رفتم که سؤالاتی بنمایم ولی او گوش نداد و داخل خانه شد، و جز این دو جمله: «ملعون است ملعون است کسی که نماز عشا «۱» را چندان بتأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان همچون تیر بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را چندان بتأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان ناپدید شود» چیزی نفرمود، و سپس داخل خانه شد.

ابو سهل نوبختی

همچنین شیخ در کتاب غیبت از احمد بن علی رازی و او از محمد بن علی و او از عبید الله بن محمد بن جابان دهقان از ابو سلیمان داود بن غسان بحرانی روایت نموده که

(۱) عالم بزرگوار مرحوم میرزا محمد قمی معروف به «ارباب» که مصحح چاپ دوره بحار چاپ حاج امین الضرب بوده است، مینویسد: مقصود نماز مغرب است، چنان که در روایات دیگر هم آمده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۳۹

گفت: بخدمت ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی رسیدم و سلام نمودم، ابو سهل گفت: ولادت (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین در سامره بسال ۲۵۶ اتفاق افتاد. مادرش صیقل، و کنیه‌اش ابو القاسم میباشد، و همین کنیه است که پیغمبر خبر داده و فرمود: نام او چون نام من و کنیه‌اش مثل کنیه من است، لقبش مهدی و حجت و منتظر است و هم او صاحب الزمان میباشد.

سپس ابو سهل گفت: در مرض مرگ امام حسن (عسکری علیه السلام) روزی من در خدمتش بودم، حضرت به عقید خادم خود که غلامی سیاه چهره و اهل نوبه «۱» بود و پیش از آن حضرت خدمتکار پدرش امام علی النقی بود. و امام حسن عسکری علیهما السلام را بزرگ کرده بود، فرمود: ای عقید! قدری آب مصطکی برای من بجوشان عقید هم آب را روی اجاق نهاد، و صیقل مادر امام زمان علیه السلام آن را بخدمت حضرت آورد.

حضرت کاسه را گرفت و خواست بیاشامد ولی دست مبارکش لرزید و بدنجان نازنینش خورد و سپس آن را بزمین نهاد. آنگاه رو کرد بعقید و فرمود: برو باندرون که مبینی کودکی در سجده است، او را نزد من بیاور.

ابو سهل میگوید: عقید گفت: وقتی باندرون برای جستجوی او رفتم، دیدم کودکی سجده میکند، و انگشت سبابه «۲» خود را بسوی آسمان گرفته است، من سلام کردم و او نمازش را کوتاه کرد، سپس گفتم: آقا شما را می‌طلبید که بخدمتش درآئی. در این وقت مادرش صیقل آمد و دست او را گرفت و او را نزد پدرش آورد.

(۱) نوبه - محلی است که تا مدینه سه روز راه است (مراصد)

(۲) انگشت سبابه دومین انگشت واقع در بین انگشت ابهام و انگشت وسط است.

چون عرب موقع سب کردن یعنی بدگویی باشخاص با آن بطرف مقابل اشاره میکرد، آن را «سبابه» گفتند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۴۰

ابو سهل میگوید: موقعی که بچه خدمت حضرت رسید، سلام کرد. رنگش همچون درّ (سفید) موهای سرش کوتاه و میان

دندانهایش باز بود. وقتی امام حسن عسکری علیه السلام او را دید، گریست و فرمود: ای آقای خاندانم! این آب را بمن بده که من اینک بسوی خدای خود میروم. بچه کاسه آب جوش را برداشت و بدهان پدر بزرگوارش نزدیک ساخت تا آن را نوشید.

آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مرا آماده نماز کنید. بچه حوله‌ای در دامن امام پهن کرد و بدین گونه حضرت، یک یک اعضا را شست و سر و پای را مسح نمود. آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: ای فرزند! بتو مژده میدهم که صاحب الزمان و مهدی و حجت خدا در روی زمین تویی. تو فرزند من و جانشین من میباشی. از من متولد شده‌ای و تو (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) میباشی و هم از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاتم ائمه طاهرین هستی.

پیغمبر (ص) مژده تو را داده و نام و کنیه تو را تعیین فرموده است. این را پدرم از پدران پاک سرشتش بمن اطلاع داد. صلی الله علیه و آله بیت ربنا انه حمید مجید حضرت این را فرمود و همان موقع رحلت نمود. صلوات الله علیهم اجمعین.

یعقوب بن یوسف غسانی

و هم در کتاب غیبت از احمد بن علی رازی و او از ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی و او از محمد بن عامر اشعری قمی روایت کرده که گفت: وقتی یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی از اصفهان برمیگشت برای من نقل کرد و گفت: در سال ۲۸۱ هجری با گروهی از اهل سنت که همشهری ما بودند بحج رفتیم.

وقتی بمکه معظمه رسیدیم، یکی از همراهان رفت و خانه‌ای سر راه در بین بازار «سوق اللیل» اجاره کرد. این خانه حضرت خدیجه کبری علیها السلام و معروف بخانه امام رضا علیه السلام بود. زنی گندم گون در آن خانه بود، وقتی من مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۱

فهمیدم آنجا را خانه امام رضا علیه السلام میگویند، از پیر زن پرسیدم تو با اهل این خانه چه نسبت داری و چرا اینجا را خانه امام رضا میگویند؟ پیر زن گفت: من از دوستان ائمه هستم. این خانه امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام است که امام حسن عسکری علیه السلام مرا در آن ساکن گردانیده است، زیرا من از جمله خدمتکاران حضرتش بودم. چون این را از پیر زن شنیدم با او انس گرفتم و مطلب را از همراهانم که در مذهب با من مخالف بودند پنهان داشتم.

من وقتی شبها از طواف برمیگشتم با همراهان در رواق خانه میخوابیدم و در خانه را بسته سنگ بزرگی را غلطانده پشت در میگذاشتیم. چند شب پی در پی دیدم نور چراغی شبیه نور مشعل، رواقی را که ما میخوابیدیم روشن کرده است؛ و میدیدم در گشوده میشد، بدون اینکه کسی از اهل خانه آن را بگشاید.

سپس مردی معتدل القامه و گندم گون مایل بزرگی را دیدم. صورتش کم گوشت و در پیشانیش علامت سجده نمودار بود. دو پیراهن بتن و سر و گردن خود را با پارچه نازکی پیچیده و کفش بی جوراب بپا کرده بود، و بغرفه‌ای که محل سکونت پیر زن بود بالا میرفت. قبلا هم پیر زن بما گفته بود که دختری در آن غرفه سکونت دارد و نمیگذاشت کسی بآنجا برود.

نوری را که موقع عبور آن مرد در رواق پرتو افکننده بود، بهمان درجه موقع بالا رفتن بطرف غرفه هم میدیدم و سپس در خود غرفه میدیدم بدون اینکه چراغی در آنجا به بینم. آنچه من میدیدم، آنها که با من بودند هم میدیدند. آنها گمان میکردند این مرد با دختر پیر زن آمد و رفت و سر و سری دارد. بهمین جهت میگفتند این شیعیان متعه «۱» را حلال میدانند ولی بعقیده آنها (اهل تسنن و همراهان او)

(۱) متعه - در لغت بمعنی تمتع بردن است؛ و در اصطلاح فقها ازدواج موقت است، که بآن «صیغه» هم میگویند. شیعه و سنی روایت

کرده‌اند که عمر بن الخطاب گفت: متعتان محللتان کانتا علی عهد رسول الله، انا احرمهما و اعاقب من یفعلهما: متعه الحیح و متعه النساء. یعنی: دو متعه در زمان پیغمبر حلال بود، ولی من آنها را حرام میکنم! و مرتکب آن را مجازات مینمایم: و آن دو، حج تمتع، و متعه زنان است! بخاری و مسلم دو تن از بزرگترین محدثین اهل سنت در «صحیح» و احمد حنبل در «مسند» خود نقل کرده‌اند که عمر «متعه» را حرام کرد. احمد حنبل از ابن عباس روایت میکند که گفت: متعه ترحمی از جانب خدا بر امت محمد (ص) بود، اگر عمر آن را منع نمیکرد، جز افراد شقی، کسی محتاج به زنا نمیشد».

ترمذی از بزرگان علمای سنی در «صحیح» نقل میکند که: یکنفر شامی از عبد الله بن عمر راجع به «متعه» سؤال کرد عبد الله گفت: حلال است. شامی پرسید: مگر پدرت آن را منع نکرده؟ گفت: مگر نمیدانی پیغمبر (ص) آن را حلال؛ و پدرم حرام کرد؟ آیا سنت پیغمبر را ترک میکنی و از پدرم پیروی مینمائی؟!!!

با این وصف جای بسی تعجب است که اهل تسنن و بسیاری از نادانان شیعه، بر خلاف دستور خدا و پیغمبر و فقط به تقلید از عمر؛ یک حکم مسلم الهی را، زیر پا نهاده؛ و فکر نمیکنند که اگر در مواقع ضرورت و ناچاری از «متعه» و نکاح موقت استفاده میشد، جامعه اسلامی دچار این همه فحشا و منکر نمیگردید.

برای اطلاع بیشتر خوانندگان شرح مختصر و جامع زیر را از کتاب «الزواج و الطلاق» تألیف شیخ محمد جواد مغنیه دانشمند شیعی لبنانی، که مورد استفاده علمای سنی و شیعه است، و خلاصه نظریات شیعه در باب «متعه» است ترجمه میکنیم:

«شیعه و سنی متفق هستند که نکاح متعه (ازدواج موقت) بحکم پیغمبر اکرم (ص) حلال بوده، و صحابه در زمان آن حضرت از «متعه» استفاده میکردند. ولی در اینکه آیا بعد از پیغمبر (ص) این حکم نسخ شده یا نه اختلاف نظر دارند.

دانشمندان اهل تسنن میگویند: این حکم بعد از پیغمبر نسخ شد و حرام گردید! ولی علمای شیعه میگویند: نسخ حکم ثابت نشده، متعه در زمان پیغمبر (ص) حلال بوده، و تا روز قیامت هم مانند سایر محلات اسلامی، حلال خواهد بود.

از جمله ادله‌ای که شیعه برای مشروع بودن، متعه ذکر میکنند، آیه ۳۳ سوره نساء است که میفرماید: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ یعنی: هر قدر که از زنان؛ تمتع بردید، واجب است که مهر آنها را بآنان بدهید.

و از جمله اینکه مسلم (دانشمند بزرگ سنی) در «صحیح» خود روایت کرده که اصحاب، در زمان پیغمبر و ابو بکر و عمر، از «متعه» استفاده میکردند؛ ولی بعدا عمر آن را حرام کرد.

نکاح متعه مدت معین دارد؛ و مثل ازدواج دائم است که جز با عقد صحیح متحقق نمیشود، و رضایت طرفین کافی نیست.

مانند ازدواج دائم، مهر دارد و اولاد او؛ ارث میبرد، و زن باید عده نگاه دارد، با این فرق که عده آن دو طهر یعنی ۴۵ روز است.

زنی که «متعه» شده از شوهر خود ارث نمیبرد، و واجب النفقه نیست و بدون اجازه او میتواند، از خانه خارج شود؛ ولی اگر اینها را نیز در ضمن عقد شرط کنند؛ مانند ازدواج دائمی است، و فقط مدت آن محدود است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۲

حرام بود.

ما میدیدیم مرد ناشناس داخل و خارج می‌شود. می‌آمدیم پشت در خانه میدیدیم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۳

سنگ همان طور است که گذاشته‌ایم ما برای حفظ اثاث و لوازم خود، در خانه را می‌بستیم و کسی را نمیدیدیم که آن را باز کند یا ببندد مگر موقع بیرون رفتن که خودمان آن را بکنار میزدیم.

وقتی این ماجرا را دیدم غافل بودم و دلم پریشان گشته بود. ناگزیر رفتم نزد پیر زن تا از آن مرد اطلاعی کسب کنم. به پیر زن گفتم: من میخواهم دو بدو با هم صحبت کنیم و پرسشی از تو بنمایم، ولی وجود رفقا مانع می‌شود. خواهش دارم وقتی مرا در خانه

تنها دیدی، از غرفه پائین بیا تا مطلبی دارم از تو بپرسم. پیر زن فوراً گفت: منم می‌خواهم رازی را با تو در میان بگذارم ولی همین وجود رفقای تاکنون مانع بوده است.

پرسیدم: می‌خواهی چه بگوئی؟ گفت: بتو دستور می‌دهد (پیر زن نام کسی را نبرد) با رفقا و شرکاء خود دشمنی مکن و دعوا نمنا که آنها دشمنان تو می‌باشند، بلکه با آنان طریق رفق و مدارا پیش گیر! پرسیدم این حرفها را که می‌گوید؟ گفت: من می‌گویم. از هبیتی که بدلم راه یافته بود جرات نکردم که مجدداً بپرسم این حرف را چه کسی گفته است! ولی پرسیدم: مقصودت کدام رفقای من است؟ زیرا من گمان کردم که مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۴

مقصود او رفقای حاجی من است که در آن خانه با هم بودیم گفت: مقصود کسانی است که در وطن شریک تو هستند و فعلاً در این خانه با تو می‌باشند اتفاقاً در سابق بین من و کسانی که در آن خانه بودند گفتگویی بر سر مذهب در گرفته بود و آنها در باره من نزد حکومت سعایت کردند تا جایی که فرار نموده پنهان گشتم، و از اینجا فهمیدم مقصود پیر زن همانهاست.

آنگاه پرسیدم: تو از کجا با امام رضا (ع) مربوط هستی؟ گفت: من خادمه امام حسن عسکری علیه السلام بودم، وقتی یقین کردم پیر زن از دوستان اهل بیت است پیش خود گفتم: احوال امام غائب را از وی می‌پرسم، لذا گفتم تو را بخدا قسم! آیا با چشم خود امام زمان را دیده‌ای؟

گفت: ای برادر! نه! با چشم خود ندیده‌ام زیرا وقتی من از نزد امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدم، خواهرم (مقصود مادر امام زمان است که روی علاقه او را خواهر خوانده است) آبتن بود و امام حسن عسکری علیه السلام بمن مژده داد که در آخر عمر، او را خواهی دید و فرمود: تو برای او چنان هستی که نزد من می‌باشی.

راوی این خبر (یعقوب غسانی) می‌گوید: من مدتی در مصر بودم و علت این که بحج مشرف شدم این بود که امام زمان علیه السلام نامه و سی دینار مخارج را هم را بوسیله مردی خراسانی که درست عربی نمیدانست برای من فرستاد و امر نموده بود که آن سال را بحج بیت الله بروم. من هم بشوق اینکه حضرتش را بینم بآن مسافرت مبادرت ورزیدم.

وقتی در آن موقع با پیر زن صحبت می‌کردم بدلم گذشت که نکند مردی را که شبها می‌بینم خود امام زمان (ع) باشد. من پیشتر ده درهم که سکه شش درهم آن بنام حضرت رضا علیه السلام بود، و آن را پنهان کرده بودم نذر کرده بودم که در مقام ابراهیم بیاندازم، پیش خود گفتم: آن را پیر زن می‌دهم که بسادات ذریه حضرت زهرا (ع) بدهد، زیرا بهتر از این است که آن را در مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۵

مقام ابراهیم بیاندازم، ثواب آن هم بیشتر است. بدین جهت آن را پیر زن دادم و گفتم: این ده درهم را بسادات مستحق بده من فکر می‌کردم آن مرد ناشناس همان امام زمان است؛ و پیر زن هم این وجه را باو خواهد داد.

پیر زن درهم را از من گرفت و بطرف غرفه خود بالا-رفت و ساعتی ماند و سپس پائین آمد و گفت: می‌فرماید: ما، در این حقی نداریم، چون نذر است آن را در همان جا که نذر کرده ای بیانداز ولی آن شش درهم را که سکه امام رضا علیه السلام دارد بما بده و عوض آن را بگیر! و بهمان جا که نیت کرده‌ای بیانداز. من هم چنین کردم و پیش خود گفتم کسی که پیر زن این دستورات را از جانب او بمن می‌دهد، مسلماً همان مردی است که شبها او را می‌بینم.

یک نسخه از توقیع امام زمان علیه السلام نزد من بود که از ناحیه مقدسه در آذربایجان برای قاسم بن علا بیرون آمده بود. پیر زن گفتم: این نسخه را بآدمی که توقیعات قائم آل محمد را دیده باشد نشان بده. گفت: بده بمن که آن را می‌شناسم. نسخه را بوی نشان دادم و گمان می‌کردم میتواند بخواند.

ولی پیر زن گفت: نمی‌توانم آن را در اینجا بخوانم، پس بغرفه خود رفت و از آن پس آن را آورد و گفت: عبارات آن صحیح

است عبارت نسخه این بود:

ابشرکم به بشری ما بشرت به و غیره

یعنی: شما را بچیزی که تاکنون مژده نداده‌ام مژده میدهم و بغیر آن هم مژده خواهم داد.

آنگاه پیر زن گفت: میفرماید: وقتی درود بر پیغمبرت میفرستی، چه میگوئی؟ گفتم: میگویم: اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد کافضل ما صلّیت و بارکت و ترخمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید گفت: نه! وقتی خواستی بر آنها درود بفرستی بر همه آنها درود بفرست و یک یک را نام ببر. گفتم: بسیار خوب.

فردای آن روز نیز پیر زن در حالی که دفتر کوچکی در دست داشت از غرفه بزیر آمد و گفت: میفرماید: وقتی خواستی درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرستی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۶

این طور که در این نسخه نوشته است بر آن حضرت و جانشینانش درود بفرست.

من دفترچه را گرفتم و از روی آن میخواندم. بعد از آن هم چندین شب، همان مرد را میدیدم که از غرفه پائین آمد و نور چراغ پشت سر او باقی است. من در خانه را باز کرده و از پی آن روشنی میرفتم ولی در آن روشنائی کسی را نمیدیدم تا آنکه بمسجد الحرام رفت.

جماعتی از مردم را که از شهرهای متفرقه آمده بودند میدیدم که بدر آن خانه می‌آمدند و بعضی نامه‌هایی که با خود داشتند پیر زن میدادند و پیر زن هم نامه را برمیگردانید و بآنها میداد. آنها با پیر زن صحبت میکردند و پیر زن هم با آنها گفتگو مینمود. من آنها را نمی‌شناختم، ولی بعضی از آنها را موقع برگشتن در راه بغداد دیدم.

صورت صلواتی که در دفترچه مزبور بود اینست:

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صلّ علی محمّد سید المرسلین و خاتم النبیین و حجّة ربّ العالمین، المنتجب فی الميثاق، المصطفى، فی الظلال، المطهر من کلّ آفة، البریء من کلّ عیب، المؤمل للنّجاة، المرتجى للشفاعة، المفوض الیه دین الله. اللهم شرف بینه و عظم برهانه و افلج حجّته و ارفع درجته، و أضئ نوره و بیض وجهه، و أعطه الفضل و الفضیلة و الدرّجة الوسیلة الرّفیعة؛ و ابعثه مقاما محمودا یغبطه الأولون و الآخرون.

و صلّ علی امیر المؤمنین و وارث المرسلین و قائد الغرّ المحجلین، و سید الوصیین و حجّة ربّ العالمین و صلّ علی الحسن بن علی، امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجّة ربّ العالمین و صلّ علی الحسین بن علی امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجّة ربّ العالمین و صلّ علی علی بن الحسین امام المؤمنین و وارث المرسلین، و حجّة ربّ العالمین و صلّ علی محمّد بن علی امام المؤمنین، و وارث المرسلین و حجّة ربّ العالمین و صلّ علی جعفر بن محمّد امام المؤمنین، و وارث المرسلین و حجّة ربّ العالمین، و صلّ علی موسی بن جعفر، امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجّة ربّ العالمین. و صلّ علی علی بن موسی امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجّة ربّ

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۷

العالمین.

و صلّ علی محمّد بن علی امام المؤمنین و وارث المرسلین، و حجّة ربّ العالمین و صلّ علی علی بن محمّد امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجّة ربّ العالمین و صلّ علی الحسن بن علی امام المؤمنین، و وارث المرسلین و حجّة ربّ العالمین. و صلّ علی الخلف الصّالح الهادی المهدی امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجّة ربّ العالمین.

اللهم صلّ علی محمّد و اهل بیته الائمه الهادین المهدیین، العلماء الصّیادقین الأبرار المتّقین، دعائم دینک و ارکان توحیدک، و

تراجمه وحیک و حججک علی خلقک و خلفائک فی ارضک، الذین اخترتهم لنفسک و اصطفتیهم علی عبادک و ارتضیتهم لدینک و خصصتهم بمعرفتک، و جللتهم بکرامتک و غشیتهم برحمتک، و ربیتهم بنعمتک و غذیتهم بحکمتک و البستهم نورک، و رفعتهم فی ملکوتک، و حففتهم بملائکتک و شرفتهم بنبییک.

اللهم صلّ علی محمد و علیهم صلوات کثیره دائمه طیبه، لا یحیط بها الا انت و لا یسعها الا علمک و لا یحصیها احد غیرک. اللهم و صلّ علی ولّیک المحیی سنّک القائم بأمرک الداعی الیک، الدلیل علیک و حجّتک علی خلقک و خلیفتک فی ارضک و شاهدک علی عبادک.

اللهم اعزّ نصره و مدّ فی عمره و زین الأرض بطول بقائه. اللهم اکفه بغی الحاسدین و أعدّه من شرّ الکائدین، و ازجر عنه اراده الظالمین و خلّصه من ایدی الجبارین اللهم اعطه فی نفسه و ذریته و شیعتیه و رعیتیه و خاصّیه و عامّیه و عدوّه و جمیع اهله ما تقرّ به عینه و تسرّ به نفسه و بلّغه افضل امله فی الدنیا و الآخره انک علی کلّ شیء قدير.

اللهم جدّد به ما محی من دینک و أحی به ما بدّل من کتابک و أظهر به ما غیر من حکمک حتّی یعود دینک به و علی یدیه غضّاً جدیداً خالصاً مخلصاً لا شکّ فیهِ و لا شبهه معه و لا باطل عنه و لا بدعه لده.

اللهم نور بنوره کلّ ظلمه و هدّ برکنه کلّ بدعه و اهدم بعزّه کلّ ضلاله و اقصم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۸

به کلّ جبار و احمده بسیفه کلّ نار و اهلک بعدله کلّ جائر و اجر حکمه علی کلّ حاکم و اذلّ بسلطانه کلّ سلطان! اللهم اذلّ کلّ من ناواه و اهلک کلّ من عاداه و امکره بمن کاداه و استأصل بمن جحد حقّه و استهان بأمره و سعی فی اطفاء نوره و اراد اخماد ذکره.

اللهم صلّ علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهراء و الحسن الرضی و الحسين المصطفی، و جمیع الأوصیاء؛ مصابیح الدجی و اعلام الهدی و منار التقی و العروه الوثقی و الحبل المتین و الصیراط المستقیم و صلّ علی ولّیک و ولاء عهده و الائمه من ولده و مدّ فی أعمارهم و زد فی آجالهم و بلّغهم أقصى آمالهم دیناً و دنیا و آخره انک علی کلّ شیء قدير.

محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الامامه» مینویسد: این روایت را من از روی نسخه اصل بخط استاد ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری که نوشته بود:

خبر داد بما ابو الحسن علی بن عبد الله کاشانی از حسین بن محمد از یعقوب بن یوسف نقل میکنم.

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از ابو محمد فحام و او از ابو الطیب احمد بن محمد بن بطه که عادت داشت هنگام زیارت داخل مرقد منور نمیشد و از بیرون ضریح زیارت میکرد روایت نموده که ابن بطه گفت: روز عاشورا موقع ظهر که آفتاب در منتهای شدت گرمی و راهها از راهگذر خلوت بود و از مردم نااهل و بد کار شهر وحشت داشتم، قصد زیارت امام حسن عسکری علیه السلام نمودم، تا بدیواری که سابقاً از آنجا بیستان میرفتم رسیدم. در آنجا دیدم مردی پشت سر من دم در نشسته و گوئی در دفتری نگاه میکند.

او با لحنی که شبیه آهنگ حسین بن علی بن ابی جعفر بن الرضا بود بمن گفت:

ابو طیب! کجا میروی؟ من پیش خود گفتم: این همان حسین است که بزیارت برادرش (امام حسن عسکری) آمده است. لذا گفتم:

آقا! میروم از بیرون ضریح زیارت میکنم سپس خدمت شما میرسم و شرائط ادب و احترام بعمل می آورم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۴۹

گفت: ای ابو طیب! چرا داخل حرم نمیشوی؟ گفتم: خانه مالک دارد و من بدون اجازه صاحب خانه داخل نمیشوم. گفت: ای ابو طیب! با اینکه تو از دوستان حقیقی ما هستی چطور ممکن است تو را از آمدن بخانه منع کنیم؟! با اینوصف من پیش خود گفتم میروم و از بیرون ضریح زیارت میکنم و این حرف را از وی نمی پذیرم.

سپس نزدیک در حرم مطهر آمدم دیدم هیچ کس نیست. کار بر من مشکل شد، ناچار رفتم نزد مردی از اهل بصره که خادم حرم بود و او در حرم را گشود و داخل شدم.

راوی خبر ابو محمد فخرام میگوید از ابو طیب پرسیدم: مگر رسم شما این نبود که داخل حرم نمیشدی پس چطور این بار رفتی؟ گفت: بمن اجازه دادند ولی شما بی اجازه میروید.

احمد بن اسحاق قمی

صدوق (ره) در کمال الدین از علی بن عبد الله وراق از سعد بن عبد الله اشعری و او از احمد بن اسحاق قمی روایت نموده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم تا در باره جانشین حضرتش سؤال کنم.

حضرت ابتداء بسخن نمود و فرمود: ای احمد بن اسحاق! خداوند متعال از روزی که آدم را آفرید تا روز قیامت زمین را از وجود حجت خود که گرفتاری‌ها را از اهل زمین برطرف کند و بوسیله او باران ببارد و مواهب زمین بیرون بیاید، هیچ گاه خالی نگذاشته و نخواهد گذارد.

عرض کردم: یا ابن رسول الله امام و جانشین بعد از شما کیست؟ حضرت برخاست و تشریف برد بدرون خانه، سپس در حالی که بچه سه ساله‌ای را که رخساری همچون ماه شب چهارده داشت روی دوش گرفته بود، برگشت. آنگاه فرمود:

ای احمد بن اسحاق! اگر پیش خدا و سفرای الهی قرب و منزلت نداشتی فرزندانم را بتو نشان نمیدادم. این همنام و هم کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله است که زمین را پر از عدل مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۰ و داد کند، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق این طفل در این امت، مانند خضر و ذوالقرنین است بخدا قسم غیبتی میکند که کسی از مهلکه (بی‌دینی و گمراهی) نجات نمی‌یابد جز آنان که خداوند آنها را در عقیده بامامتش ثابت قدم داشته و موفق نموده است که دعا کنند خداوند زودتر او را ظاهر گرداند.

احمد بن اسحاق میگوید: عرض کردم: آقا علامتی در این طفل هست که قلبا اطمینان پیدا کنم این همان قائم بحق است؟ ناگهان طفل بسخن آمد و با زبان فصیح عربی گفت:

«انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن اسحاق»

یعنی: من آخرین سفیر الهی در روی زمین و انتقام‌گیرنده از دشمنان اویم. ای احمد بن اسحاق بعد از آنکه با چشم، حقیقت را دیدی، دیگر دلیلی نخواه! احمد بن اسحاق گفت: آن روز دلشاد و مسرور از حضرت امام حسن عسکری (ع) رخصت طلبیده برگشتم. فردای آن روز که بحضورش شرفیاب شدم، عرض کردم یا ابن رسول الله از مرحمتی که دیروز در باره من فرمودید (و آقازاده را بمن نشان دادید) بسی مسرور گشتم. ولی نفرمودی علامتی که از خضر و ذوالقرنین در اوست چیست؟ فرمود: مقصود غیبت طولانی اوست! عرض کردم: یا ابن رسول الله! مگر غیبت او بطول میانجامد؟ فرمود: آری بخدا قسم بقدری طولانی می‌گردد که اکثر معتقدین بوی منحرف می‌شوند و جز آنها که خداوند در خصوص دوستی ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در لوح دلشان ترسیم نموده و با تأییدات خود مؤید داشته است، کسی بر عقیده حق باقی نمی‌ماند.

ای احمد بن اسحاق غیبت او شاهکار الهی و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیبت‌های پروردگار است، پس آنچه می‌گویم قبول کن و از غیر اهلش مکتوم بدار و بر این نعمت شکر کن تا فردای قیامت در بهشت برین با ما باشی».

شیخ صدوق علیه الرحمه سپس می‌فرماید: من این حدیث را از علی بن عبد الله

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۱

وراق شنیده‌ام. او این حدیث را بخط خود نوشته بود، من از خود وی پرسیدم و او هم آن را از سعد بن عبد الله از احمد بن اسحاق رضی الله عنه همان طور که نقل کردیم بیان کرد.

یعقوب بن منفوس

نیز صدوق در کمال الدین از مظفر علوی از ابن عیاشی از پدرش از آدم بن محمد بلخی و او از علی بن الحسین بن هارون از جعفر بن محمد بن عبد الله بن قاسم از یعقوب بن منفوس روایت کرده که گفت: روزی بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم دیدم در دکانی که جلو خانه‌اش بود نشسته است در سمت راست حضرت خانه‌ای بود که پرده‌ای بر در آن آویخته بود. عرض کردم: آقا! صاحب الامر کیست؟ فرمود: پرده را بالا- بزن چون پرده را بالا زدم دیدم طفل پنجساله‌ای که تقریباً ده یا هشت وجب قد داشت و پیشانی‌اش روشن، روی مبارکش سرخ و سفید، دیدگانش درخشانده، کف دست‌ها و زانوهایش سخت و نیرومند بود، خالی در گونه راست داشت، و قسمتی از موی سرش باقی بود، از خانه بیرون آمد و روی زانوی امام حسن عسکری علیه السلام نشست.

حضرت فرمود: این صاحب شماس است، سپس طفل برخاست امام فرمود:

فرزند! برو بخانه تا وقتی که معلوم است! او میرفت باندرون و من بوی مینگریستم آنگاه امام فرمود: ای یعقوب! بین کیست در خانه، وقتی وارد خانه شدم هیچ کس را ندیدم.

ابو هارون

نیز در کمال الدین است که: علی بن الحسین بن فرج از محمد بن حسن کرخی روایت کرده که گفت: از ابو هارون که مردی از اصحاب ما بود شنیدم که میگفت:

من صاحب الزمان علیه السلام را دیدم. رویش مانند ماه شب چهارده میدرخشید و خط موئی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۲

از روی ناف مبارکش میگذشت. لباس او را کنار زدم دیدم ختنه کرده است. وقتی از امام حسن عسکری جریان را پرسیدم، فرمود: «او ختنه کرده متولد شده، و ما ائمه همه همین طور متولد میشویم. ولی با این وصف بخاطر اجرای سنت، تیغ بر روی آن می کشیم» این روایت در غیبت شیخ از جمعی از علماء بنقل از صدوق هم آمده است.

همچنین در کمال الدین از ماجیلویه از محمد بن عطار از جعفر فزاری از محمد بن معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری روایت میکند که همه گفتند: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در خانه خود فرزندش را بما نشان داد و در آن موقع ما چهل نفر مرد بودیم.

حضرت فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من است، از وی پیروی کنید و بعد از من پراکنده مشوید که در اعتقادات دینی خود بهلاکت میرسید.

آگاه باشید که او را بعد از این نمیبینید، راویان خبر گفتند: از خدمت حضرت مرخص شدیم، چند روزی نگذشت که امام حسن عسکری علیه السلام وفات یافت.

مؤلف: اینکه امام علیه السلام فرمود: «بعد از این دیگر او را نمی بینید» یعنی بیشتر شما حضار او را نمی بینید. یا مقصود این باشد که همه شما حضار باین زودی او را نمی بینید زیرا محمد بن عثمان که یکی از حاضران محضر امام بوده، امام زمان علیه السلام را در

ایام سفارت خود می‌دیده چنان که روایت آینده گواه بر این است. البته این احتمال هم هست که او نیز در ایام سفارتش حضرت را نمی‌دیده و نامه‌ها را از پشت پرده یا بوسیله کسی دریافت می‌داشته و این که در خبر آینده می‌گوید: محمد بن عثمان حضرت را دیده است مربوط بهمین دفعه باشد. ولی این دو احتمال بعید بنظر میرسد.

محمد بن عثمان

نیز در کمال الدین از ابن ولید (قمی) از حمیری روایت نموده که گفت:

بمحمد بن عثمان عمری رضی الله عنه گفتم: من می‌خواهم همان سؤالی را از شما بکنم که مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۳

ابراهیم از خداوند عز و جل نمود، آنجا که گفت: «پروردگارا بمن بنما که چگونه مرده‌ها را زنده می‌گردانی؟ ندا رسید مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: ایمان آورده‌ام ولی می‌خواهم قلبم مطمئن شود» شما هم بمن بگوئید: آیا صاحب الامر علیه السلام را دیده‌اید؟ گفت: آری دیده‌ام و گردنش مثل اینست، و اشاره بگردن خود نمود!

مرد فارسی

هم در آن کتاب از (ابو علی) دقاق و ابن عصام و وراق نقل میکنند که همه از کلینی و او از علی بن محمد بن محمد و محمد و حسین فرزندان علی بن ابراهیم در سال (۲۷۹) روایت کرده‌اند که دو نفر اخیر گفتند: محمد بن علی بن عبد الرحمن عبدی از عبد قیس از ضوء بن علی عجلوی و او از مردی از اهل فارس که نامش را برد نقل کرده است که گفت: در یکی از سالها رفتم بسامره و در خانه امام حسن عسکری علیه السلام توقف نمودم. بدون اینکه اجازه ورود بخواهم.

حضرت خود مرا طلبیدند. وقتی داخل شدم و سلام نمودم فرمود: فلانی حالت چطور است؟ سپس فرمود: فلانی بنشین! آنگاه احوال مردان و زنان فامیلم را جویا شد، بعد از آن فرمود: چه شد که باینجا آمدی؟ عرض کردم: شوق خدمتگزاری شما مرا باینجا آورد، فرمود: در این خانه باش. از آن روز من در خانه حضرت با خدمتکاران ماندم و ما یحتاج خانه را برای حضرت از بازار می‌خریدم. من این طور عادت کرده بودم که هر وقت مردم در خانه بودند بدون اجازه وارد می‌گشتم، روزی بهمین منوال وارد خانه شدم که ناگاه صدای تکان چیزی از داخل خانه شنیدم. حضرت بمن بانگ زد که در جای خود بایست و حرکت مکن! من هم نه جرأت کردم بروم و نه توانستم برگردم.

سپس دیدم کنیزی که چیز سرپوشیده‌ای در دست داشت آمد و بمن گفت بیا تو، من هم داخل شدم، بعدا بکنیز فرمود: روپوش از روی آنچه در دست داری بردار. پس روپوش را از روی بچه سفید رنگ زیبایی برداشت و شکمش را نشان داد؛ دیدم خط موئی مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۴

که چندان سیاه نبود از سینه تا نافش امتداد دارد، آنگاه فرمود: این صاحب الزمان شماسست، سپس بکنیز فرمود: او را بگیر. کنیز هم او را گرفت و دیگر بعد از آن تا زمانی که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود او را ندیدم.

ضوء بن علی می‌گوید: از مرد فارسی پرسیدم: بنظرت بچه در آن موقع چند ساله بود؟ گفت: دو ساله بود. عبدی می‌گوید: ضوء گفتم: میتوانی حدس بزنی که فعلا بچه چند ساله است؟ گفت: چهارده ساله. ابو علی و ابو عبد الله وراق گفتند: ما او را بیست و یک ساله میدانیم» «۱» این روایت در غیبت شیخ نیز آمده است.

ابو سعید غانم بن سعید هندی

و نیز در کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم از عبد الله بن محمد بن جعفر از محمد بن جعفر فارسی و او از محمد بن اسماعیل بن بلال و او از ازهری مسرور ابن عاص از مسلم بن فضل روایت نموده که گفت: در کوفه بملاقات ابو سعید غانم بن سعید هندی رفتم و مدتی نزد وی نشستم، سپس احوالش را که قبلاً چیزی شنیده بودم جويا شدم. گفت: من از اهل هندوستان و شهری بنام کشمیر داخلی هستم و ما چهل نفر مرد بودیم ...

و هم صدوق (ره) در کتاب مزبور مینویسد: پدرم از سعد بن عبد الله اشعری و او از علان کلینی و او از علی بن قیس و او از غانم بن سعید هندی نقل نموده که بگفته علان جماعتی از محمد بن محمد اشعری از غانم نقل کردند که گفت: ما چهل نفر مرد بودیم که در حضور پادشاه هند بسر میبردیم، ما در اطراف تخت او می‌نشستیم همه ما تورات و انجیل و زبور خوانده بودیم هر وقت مسأله‌ای برای سلطان پیش‌آمد میکرد بما رجوع مینمود. روزی با ما در باره محمد (ص) گفتگو نمود. ما گفتیم: نام وی در کتب آسمانی ما آمده است. آنگاه همه نظر دادند که من برای پیدا کردن او و تحقیق در باره وی

(۱) البته مطابق تاریخ نقل این روایت یعنی سال ۲۷۹ امام زمان که در سال ۲۵۵ متولد شده، در آن موقع ۲۴ سال داشته و مرد فارسی در حدیث اشتباه نموده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۵
بمسافرت اقدام کند.

پس بار سفر بسته و اموالی هم با خود برداشته از هند بیرون آمدم، در بین راه جمعی از ترکان راهزن راه را بر من گرفتند و آنچه داشتم بتاراج بردند سپس بکابل آمدم و از آنجا به بلخ رفتم. حکمران بلخ در آن موقع ابن ابی شور بود. علت مسافرت و مقصدی را که داشتم باطلاع وی رساندم و او هم فقهاء و علمای شهر را برای مناظره و گفتگوی با من احضار نمود.

من از دانشمندان مجلس پرسیدم: محمد (ص) کیست؟ گفتند: او محمد بن عبد الله (ص) پیغمبر ما است که رحلت فرموده. گفتیم: از کدام طایفه است؟ گفتند از طایفه قریش. پرسیدم: جانشین او کیست؟ گفتند: ابو بکر است. گفتیم: آنچه ما در کتابهای آسمانی خود یافته‌ایم موضوع جانشینی و خلافت پسر عموی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان او میباشد! دانشمندان مجلس (که همه از اهل تسنن بودند) بحاکم گفتند: این مرد از شرک بیرون آمده و بکفر گرویده است، فرمان ده تا گردنش را بزنند! گفتیم: من بدینی چنگ زده‌ام و بدون دلیل از آن دست بر نمی‌دارم. در این موقع حاکم حسین بن شکیب را خواست و بوی گفت: ای حسین با این مرد مناظره کن! حسین گفت: علما و فقهاء در اطراف مجلس نشسته‌اند، بآنها فرمان ده تا با وی مناظره نمایند حاکم گفت: چنان که بتو میگویم با وی مناظره کن و در جای خلوت و با لطف و مهربانی گفتگو نما.

غانم بن سعید گفت: با حسین بجای خلوتی رفتم و من از وی پرسیدم: محمد کیست؟ گفت: همان است که علماء گفتند جز اینکه جانشین وی پسر عمش علی بن ابی طالب (ع) است! که شوهر دخترش فاطمه و پدر فرزندانش حسن و حسین میباشد.

من هم گفتیم: گواهی میدهم که جز خدای یکتا خالق نیست و محمد فرستاده اوست سپس رفتم نزد حاکم و اسلام آوردم و او هم مرا بحسین سپرد و او احکام دینی را بمن یاد داد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۶

من بحسین گفتیم: ما در کتابهای خود خوانده‌ایم که هیچ جانشین پیغمبری نمی‌میرد، مگر اینکه قبلاً جانشین او تعیین گردد بنا بر این جانشین علی کیست؟

گفت: جانشین وی فرزندش حسن و جانشین او حسین و یک یک ائمه را نام برد تا بامام حسن عسکری علیه السلام رسید، سپس گفت: برای شناسائی جانشین او لازم است بر وی و فحوص و تحقیق نمائی و اینک من در پی این مطلب آمده‌ام.

راوی خیر محمد بن محمد گفت: غانم بن سعید با ما بیغداد آمد. او نقل کرد که قبلاً باتفاق رفیقی بجستجوی این مطلب پرداخته بود، ولی بعضی از اخلاق او را نپسندیده و بهمین جهت از وی جدا گشته بود.

غانم بن سعید میگفت: روزی تنها از راهی میگذشتیم و در باره مقصد خود میاندیشیدم، ناگاه دیدم کسی نزد من آمد و گفت: دعوت آقایت را اجابت کن! سپس مرا از راهائی عبور داد تا بخانه و باغی رسیدیم. دیدم آقايم نشسته است. چون نظر مبارکش بمن افتاد بزبان هندی با من سخن گفت و بمن سلام نمود.

حضرت مرا باسم صدا کرد و از احوال چهل نفر رفقایم که در مجلس پادشاه هند بودیم جویا شد، و یک یک را نام برد. آنگاه فرمود: قصد داری امسال با اهل قم بحج بروی، ولی امسال به حج مرو و بخراسان برگرد و سال آینده حج کن. بعد کیسه پولی بمن داد و فرمود: این را صرف مخارج راه خود کن، و در بغداد بخانه کسی مرو و آنچه دیدی بکسی مگو! محمد راوی خبر گفت: آن سال نتوانستم بمکه برسم و از منزل عقبه (واقع در سرزمین حجاز) برگشتیم و غانم بن سعید هم بجانب خراسان رفت و سال بعد بقصد حج مراجعت نمود، در آن سفر بالطاف حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه) نائل گشت. او دیگر بقم نیامد و بعد از حج بخراسان رفت و سپس وفات کرد.

رحمة الله عليه.

محمد بن شاذان از کابلی نقل میکرد که او گفت: من ابو سعید (غانم) را دیدم که میگفت: حقیقت این دین (اسلام) را در انجیل یافته بودم، و از کابل بجستجوی مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۵۷ آن پرداختم تا بدان رسیدم.

سپس صدوق (ره) میگوید: محمد بن شاذان در نیشابور برای من نقل کرد که خبر تشرف غانم بخدمت امام زمان (ع) بمن رسید، از این جهت مترصد او بودم تا اینکه او را دیدم و جریان را از وی پرسیدم و او گفت: همواره در جستجوی حضرت بودم، و مدتی در مدینه اقامت نمودم و مطلب را بهر کس اظهار میداشتم مرا منع میکردند، تا اینکه پیر مردی از بنی هاشم را بنام یحیی بن محمد عریضی دیدم و او گفت: آنچه تو میخواهی در صریاء «۱» است.

من بصریاء رفتم و بدهلیزی که جاروب کرده بودند آمدم و خود را بدکانی که در آنجا بود انداختم. در آن وقت غلام سیاهی بیرون آمد و بمن گفت: برخیز و از اینجا برو! گفتم: نمیروم. غلام بدرون خانه رفت و سپس برگشت و گفت بیا تو، من وارد خانه شدم دیدم مولایم در وسط خانه نشسته است. چون نظرش بمن افتاد، مرا با اسمی که هیچ کس جز بستگانم در کابل نمیدانستند، نام برد و چیزهائی بمن اطلاع داد.

من عرض کردم: خرجی را هم تمام شده بفرما که خرجی بمن بدهند! فرمود:

بدان که بواسطه این دروغی که گفتم بزودی آنچه داری از دست میدهی، سپس مقداری خرجی بمن عطا فرمود، چیزی نگذشت که آنچه با خود داشتم گم شد و فقط آنچه حضرت لطف فرموده بود برایم ماند! سال بعد که بمدینه برگشتم کسی را در آن خانه ندیدم.

نیز محمد بن عثمان

و نیز شیخ صدوق (ره) در کمال الدین از محمد بن موسی متوکل از حمیری «۲» روایت

(۲) شیخ طوسی در کتاب فهرست «قرب الاسناد» را تألیف ابو العباس عبد الله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی دانسته، و در کتاب رجال حمیری را از اصحاب امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بشمار آورده. نجاشی مینویسد: او از مشایخ و رؤسای علمای قم بود در سال دویست و نود و اندی بکوفه آمد و دانشمندان احادیث بسیار از وی شنیدند. کتابهای بسیاری نوشته از جمله کتاب امامت، کتاب دلائل، کتاب عظمت و توحید، کتاب غیبت و حیرت، کتاب قرب الاسناد الی الرضا، کتاب قرب الاسناد الی ابی جعفر بن الرضا علیهما السلام، کتاب قرب الاسناد الی صاحب الامر؛ کتاب مسائل امام حسن عسکری (ع) و توقیعات آن حضرت و کتاب «طب» ابو العباس حمیری از: ابو غالب زراری، احمد بن محمد بن اسحاق، ابن ابی حمزه ایوب بن نوح؛ حسن بن جهم، ریان بن صلت، محمد بن علی بن خلف عطار، ابراهیم بن مهزیار و محدثین بسیاری دیگر که همه از اصحاب ائمه بوده‌اند روایت میکنند.

و نیز این عده از بزرگان هم از وی حدیث نقل کرده‌اند: احمد بن محمد بن یحیی عطار؛ سعد بن عبد الله اشعری قمی؛ علی بن بابویه، محمد بن حسن صفار، محمد بن حسن بن ولید، محمد بن قولویه، محمد بن یحیی عطار، محمد بن موسی بن متوکل و فرزندش محمد بن عبد الله: حمیری.

مؤلف در فصل اول مقدمه بحار ضمن نقل مصادر، کتاب قرب الاسناد را تألیف فرزند او: ابو جعفر محمد بن عبد الله حمیری میدانند، ولی اضافه میکند که بگمان من آن کتاب تألیف پدرش عبد الله بن جعفر است و حمیری آن را روایت نموده، چنان که نجاشی تصریح کرده است و اگر بگفته ابن ادریس، تألیف ابو جعفر باشد، پدرش میان او و اسناد کتاب واسطه بوده است. باید دانست که ابو جعفر محمد بن عبد الله حمیری از بزرگان مشایخ حدیث و رؤسای شیعه است. نجاشی مینویسد: «وی از مفاخر ثقات و کاتب حضرت صاحب الامر علیه السلام بود؛ و از آن حضرت مسائلی در ابواب احکام دین پرسید، او راست برادرانی بنامهای جعفر و حسین و احمد که همه از محدثین و علما بودند».

شیخ کلینی، احمد بن داود قمی؛ جعفر بن حسین؛ ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی و سعد بن عبد الله اشعری از شاگردان او بشمار می‌آیند و هم کتاب حقوق؛ کتاب اوائل، کتاب آسمان، کتاب زمین، کتاب مساحت، کتاب بلدان؛ کتاب شیطان و لشکر او، و کتاب احتجاج از تصنیفات او یعنی ابو جعفر محمد بن عبد الله حمیری است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۸

نموده که گفت: از محمد بن عثمان پرسیدم. آیا حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیده‌ای گفت: آری، آخرین بار آن حضرت را در مسجد الحرام دیدم که میفرمود: خدایا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۵۹

آنچه بمن وعده داده‌ای، بمن مرحمت فرما! و نیز بسند مزبور حمیری از محمد بن عثمان رضی الله عنه نقل کرده که گفت: آن حضرت علیه السلام را در «مستجار» دیدم که پرده‌های کعبه آویخته و عرض میکند: خداوندا انتقام مرا از دشمنانم بگیر!

در غیبت شیخ از گروهی از علما و آنها از صدوق (ره) و او از پدرش و ابن متوکل و ابن ولید قمی دو روایت گذشته را از حمیری نقل میکند.

نسیم خادم

و هم در کمال الدین از مظفر علوی از ابن عیاشی از پدرش از آدم بن محمد بلخی از علی بن حسن دقاق «۱» از ابراهیم بن محمد علوی نقل کرده که: نسیم خادم امام حسن عسکری علیه السلام گفت: یک شب بعد از ولادت صاحب الامر نزد وی رفتم و ناگهان

عطسه‌ام گرفت. فرمود: یرحمک الله (من از حرف زدن آن نوزاد نازنین خشنود شدم) ای نسیم در باره عطسه مژده‌ای بتو ندهم؟ گفتم: بفرما. گفت: عطسه تا سه روز آدمی را از مردن حفظ میکند.

ابو نصر طریف

نیز در کمال الدین بسند مزبور از ابراهیم بن محمد علوی روایت میکند که ابو نصر طریف گفت: بخدمت صاحب الزمان (ع) رسیدم و آن حضرت فرمود: ای طریف! قدری صندل سرخ «۲» برای من بیاور! وقتی آوردم فرمود: مرا میشناسی؟ عرض کردم: آری فرمود: من کیستم؟ عرض کردم: شما آقا و پسر آقای من هستید، فرمود: مقصودم سؤال از این نبود؛ طریف میگوید: عرض کردم: فدایت شوم پس بفرما تا خشنود گردم! فرمود: من خاتم اوصیاء هستم که خداوند گرفتاریها را

(۱) نام دقاق حسن بن علی است.

(۲) صندل نام درختی است که در هند میروید، و بوی خوشی دارد- شاید مقصود حضرت عطری بوده که از آن میگرفته‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۶۰

بوسیله من از بستگان و شیعیانم برطرف میکند.

این روایت در غیبت شیخ و «دعوات» راوندی از علان رازی از طریف ابو نصر خادم نیز آمده است.

فهرست اسامی کسانی که حضرت را دیده‌اند

و نیز در کمال الدین از محمد بن محمد خزاعی از ابو علی اسدی از پدرش از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت نموده که وی کسانی را که واقف بمعجزات صاحب الزمان شده و آن حضرت را دیده‌اند بدین شرح نام برد و گفت: از وکلای آن حضرت «۱» که در بغداد میزیستند عثمان بن سعید پسرش (محمد بن عثمان)؛ حاجز، هلالی، عطار. از کوفه: عاصمی از اهواز: محمد بن ابراهیم بن مهزیار. از قم: احمد بن اسحاق.

از همدان: محمد بن صالح.

از ری: بسامی و اسدی (مقصود ابو علی اسدی است که خود راوی این خبر است) از آذربایجان: قاسم بن علا از نیشابور: محمد بن شاذان غیر وکلا: از بغداد ابو القاسم بن حابس، ابو عبد الله کنندی، ابو عبد الله جنیدی، هارون قزاز، نیلی، ابو القاسم بن دبیس، ابو عبد الله بن فروخ، مسرور طبخ خادم امام علی النقی علیه السلام، احمد و محمد بن الحسن اسحق کاتب نوبختی، صاحب فرک؛ صاحب

(۱) وکلای حضرت دو دسته بوده‌اند: دسته اول همان نواب چهارگانه‌اند؛ و دسته دوم وکلایی هستند که از جانب این عده در شهرها وکالت داشته و حوائج شیعیان را باطلاع نواب یا خود حضرت میرسانیده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۶۱

کیسه مهر شده «۱».

از همدان: محمد بن کشمرد، جعفر بن حمدان، محمد بن هارون بن عمران، از دینور حسن بن هارون، برادرزاده اش احمد و ابو

الحسن.

از اصفهان: ابن بادشاله.

از صیمره: زیدان.

از قم: حسن بن نصر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن اسحاق، پدرش محمد بن اسحاق، حسن بن یعقوب.

از اهل ری: قاسم بن موسی و فرزندش، ابو محمد بن هارون، و صاحب سنگریزه «۲» و علی بن محمد کلینی، و ابو جعفر رفاء.

از قزوین: مرداس، و علی بن احمد.

از قابس: «۳» دو نفر.

از شهرزور: ابن خال.

از فارس: مجروح.

از مرو: مردی که هزار دینار داشت، و شخصی که اموال و نامه سفیدی آورده بود و ابو ثابت.

از نیشابور: محمد بن شعیب بن صالح.

از یمن: فضل بن یزید و فرزندش حسن، جعفری، و ابن عجمی، شمشاطی، از مصر: شخصی که دو بیچه داشت، و مردی که مالی با

خود بمکه آورده بود و ابو رجاء.

از کاشان: ابو محمد بن وجناء.

از اهواز: حصینی.

(۱) در باب بیستم گذشت.

(۲) نیز در آن باب گذشت.

(۳) قابس شهری واقع در کنار دریای مغرب افریقا نزدیک طرابلس بوده.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۶۲

حسن بن وجناء

نیز در کمال الدین از طالقانی از علی بن احمد کوفی؛ از سلمان بن ابراهیم رقی، از حسن بن وجناء نصیبی روایت میکند که در اثناء حج پنجاه و چهارمی خود موقعی که پاسی از شب گذشته بود، در زیر ناودان (مسجد الحرام) سجده میکردم و دعا و تضرع مینمودم که ناگاه کسی مرا تکان داد و گفت: ای حسن بن وجناء برخیز وقتی برخاستم دیدم کنیزی زرد رنگ و لاغر اندام است که تقریباً بیش از چهل سال داشت. او از جلو میرفت و من از دنبال او، بدون اینکه چیزی از وی بپرسم. تا اینکه مرا بخانه خدیجه کبری علیها السلام آورد.

در حیاط خانه مزبور، خانه‌ای بود که درش در وسط خانه نصب شده بود، و با نردبانی از چوب ساج از آن بالا میرفتند، کنیز از نردبان بالا رفت و سپس بانگی شنیدم که میگفت: ای حسن بیا بالا! من هم بالا رفتم و دم در ایستادم. فی الحال صدای امام زمان علیه السلام را شنیدم که میفرمود: ای حسن گمان میکنی که از من پنهانی؟! بخدا قسم من در همه جهائی که نموده‌ای با تو بودم. سپس اوقاتی را که در مکانهای مختلف بکاری مشغول بودم شمرد.

من از شنیدن آن تعجب نموده، بزمین افتادم و آن حضرت دست روی دوش من گذاشت و من برخاستم. آنگاه فرمود: ای حسن! برو بمدینه و در خانه جعفر ابن محمد (امام ششم) اقامت کن و از خوردنی و نوشیدنی و مخارج و لباس خود اندیشه مکن! سپس

دفتری بمن داد که مشتمل بر دعای فرج و درود بر آن حضرت بود و فرمود: بدین گونه خدا را بخوان و بر من درود بفرست. آن را بکسی جز دوستان حق جوی من مده که خداوند تو را موفق میدارد.

عرض کردم: آقا! بعد از این دیگر شما را نمی بینم؟ فرمود: ای حسن اگر خدا بخواهد خواهی دید. سپس من از حج برگشتم و بخانه امام جعفر صادق علیه السلام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۶۳

آمده توقف نمودم. هر وقت از خانه بیرون میرفتم دیگر بر نمی گشتم مگر برای تجدید وضوء، یا خواب و یا افطار کردن. موقع افطار که وارد اطاق خود میشدم، کاسه چهار گوش را پر از آب میدیدم که یک دانه نان بالای آن گذارده و آنچه در روز میل داشتم روی آن نان بود! من هم از غذای مزبور بقدر کافی میخوردم. لباسهای زمستانی و تابستانی من هم بموقع بمن میرسید روزها آب می آوردم و اطراف خانه را جاروب میکردم و کوزه آب را خالی مینهادم. وقتی غذا برایم می آوردند، احتیاج نداشتم در عین حال آن را نگاه داشته شبانه بفقراء میدادم، مبادا کسانی که با من بودند باسرار من پی برند.

ابراهیم بن مهزیار

صدوق (ره) در «کمال الدین» از موسی بن متوکل و او از حمیری، از ابراهیم بن مهزیار روایت نموده که گفت: «در یکی از سالها سفری بمدینه کردم و در باره اولاد امام حسن عسکری علیه السلام تحقیقاتی نمودم، ولی چیزی دستگیرم نشد. آنگاه بمکه رفتم تا مگر در آنجا اطلاعی بدست آورم روزی در اثنای طواف جوانی گندم-گون و زیبا روی دیدم که داشت بمن نگاه میکرد. من بآرزوی اینکه شاید مقصود خود را یافته باشم بطرف او رفتم. وقتی بوی نزدیک شدم سلام نمودم و او جوابی از سلام من بهتر داد.

سپس پرسید: اهل کجائی؟ گفتم: از مردم عراق میباشم. گفت: کدام عراق؟

گفتم: اهواز. گفت: از دیدنت خوشوقتم. آیا در اهواز جعفر بن حمدان خصیبه را میشناسی؟ گفتم: او ندای حق را لیبک گفت. فرمود: خدا او را رحمت کند. شبهای درازی را بعبادت گذرانید و خداوند پاداش بسیار بوی عطا فرمود. سپس فرمود: ابراهیم ابن مهزیار را میشناسی؟ گفتم: ابراهیم بن مهزیار من هستم. پس با من معانقه طولانی نمود، آنگاه پرسید: ای ابو اسحاق! مرحبا بتو! آن علامتی که بواسطه آشنائی که با امام حسن عسکری علیه السلام داشتی نزد تو بود، چه کردی؟ گفتم: شاید مقصودت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۶۴

انگشتی است که امام حسن عسکری علیه السلام بمن لطف فرمود؟!.

گفت: آری، مقصودم همانست. وقتی آن را بیرون آوردم و نظرش بآن افتاد از دست من گرفت و بوسید و سپس نقش آن را که نوشته بود: «یا الله یا محمد یا علی» خواند. آنگاه فرمود: قربان پدرم گردم! که جواب مسائل بسیاری را برای امروز که بآن احتیاج دارم از وی گرفتم و همه نوع احادیث و اخبار از او استفاده نمودم.

تا آنجا که فرمود: ای ابو اسحاق! مطلب مهمی را که بعد از حج قصد کرده‌ای بمن اطلاع بده! گفتم: آنچه در نظر داشتم هم اکنون بتو میگویم. گفت: هر چه میخواهی بپرس تا بخواست خدا برایت شرح دهم.

گفتم: آیا از اولاد امام حسن عسکری صلوات الله علیه خبری داری؟ گفت:

آری و الله! من نور حقیقت را در جبین محمد و موسی «۱» پسران آن حضرت میبینم و از طرف آنهاست که نزد تو آمده‌ام تا از آنها برای تو خبر آورم. اگر میخواهی بشرف ملاقات آنها فائز شوی و دیدگان نور جمال آنان روشن گردد، با من بطائف بیا «۲» ولی از رفقای پویشده دار تا مطلب بر آنها مکتوم بماند.

ابراهیم بن مهزیار گفت: با وی بطائف رفتم و از ریگستانی گذشته از دور چادری دیدیم که بر سینه تل ریگی نصب کرده‌اند و از

نور آن صحنه بیابان روشن گشته است. او نخست بدرون چادر رفت تا برای ورود من اجازه بگیرد، پس بآنها سلام کردم و اطلاع داد که من بیرون منتظرم. یکی از آنها (که میان چادر بود) و بزرگتر بود و نامش (م ح م د) بود بیرون آمد. دیدم رنگ صورتش باز، پیشانی‌ش روشن، میان ابروانش گشاده، رخسارش

(۱) نگاه کنید به توضیحات ما در پاورقی آینده ذیل حکایت «علی بن مهزیار».

(۲) طائف محلی واقع در ۱۲ فرسخی مکه معظمه است که از روزگار پیش از اسلام تا کنون باقی است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۶۵

صاف، بینیش کشیده و میان برآمده، و در طراوت همچون شاخه بان بود و گوئی صفحه پیشانی‌ش ستاره درخشانی است، که میدرخشد بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی بر روی نقره خام، نمایان بود و موی سر مبارکش نتابیده و تا نرمی گوشش میرسید. قیافه نورانی او را هیچ چشمی ندیده، و زیبایی و وقار و حجب و حیای بی نظیرش را نمیتوان توصیف کرد.

چون نظرم بوی افتاد بسویش شتافتم و دست و پایش را بوسیدم. فرمود: ای ابو اسحاق! خوش آمدی! روزگار قبل از این، پیوسته وعده ملاقات را بمن میداد، و رابطه قلبی که میان من و تو برقرار است، با وجود بعد منزل و تأخیر ملاقات، همواره تو را در نظرم مجسم مینمود، بطوری که هیچ گاه از لذت صحبت و خیال مشاهده یک دیگر بی‌خبر نبودیم. خدا را شکر که ملاقات ما صورت گرفت و از انتظار و فراق بیرون آورد.

سپس از تمام برادران سابق و لاحق من؛ پرسش فرمود. عرض کردم: پدر و مادرم قربانت شود، من از موقع رحلت مولایم امام حسن عسکری (ع) تا کنون همواره شهر بشهر در جستجوی شما هستم، و همه جا درهای امید برویم بسته میشد، تا اینکه خدا بر من منت نهاد و کسی آمد و مرا بخدمت شما آورد. خدا را شکر میکنم که بزرگواری و احسان حضرتت را بمن الهام نمود. حضرت خود و برادرش موسی را معرفی کرد و از آن پس مرا بگوشه خلوتی برد و فرمود:

پدرم با من پیمان بست که جز در پنهان‌ترین و دورترین نقاط زمین مسکن نکنم تا اسرار وجودم مخفی شود، و جایم از نقشه‌های گمراهان محفوظ بماند و از خطرات مردم سرکش و بد اندیش در امان باشم از این رو مرا بطرف تلهای شتزار و بیابانهای خشک و ریگزار انداخت، و پایانی که فریاد مردم روی زمین را برطرف سازد، در انتظار من است. پدرم صلوات الله علیه از حکمت‌های مخزون و علوم مکتوم چیز گوارا بی‌نیازهایی بمن آموخت که اگر شمه‌ای را بتو بگویم ترداند.

ای ابو اسحاق! پدرم صلوات الله علیه بمن فرمود: ای فرزند! خداوند اقطار

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۶۶

زمین و آنها را که سعی در عبادت و اطاعت او دارند بدون حجتی که مقام آنها را بالا برد و بدون امامی که مردم بوی اقتدا نمایند و بروش او روند و منظور او را دنبال کنند، نمیگذارد. و فرمود: ای فرزند! امیدوارم تو از کسانی باشی که خداوند آنها را برای نشر حق و برچیدن اساس باطل و اعلاء دین و خاموش ساختن آتش گمراهی آماده ساخته است.

ای فرزند! همیشه در جاهای پنهان و دور بگذران زیرا که هر یک از دوستان خدا دشمنی خطرناک و مخالفی مزاحم دارند، خداوند جهان جهاد با اهل نفاق و خلاف؛ یعنی ملحدان و دشمنان را واجب میدانند؛ پس زیادی دشمن تو را بوحشت نیاندازد.

ای فرزند! بدان که دل‌های مردم دیندار و با اخلاص مانند پرندگانی که میل باآشیان دارند مشتاق لقای تو میباشد. آنها در میان خلق با ذلت بسر برند ولی در نزد خدا نیکوکار و عزیزند، و در ظاهر مردمی بیچاره و محتاج میباشند، در صورتی که قناعت و خویشتن داری آنها را بدان گونه درآورده است.

دین خود را بوسیله مبارزه با آنچه ضد دین است کامل نگاه میدارند. خداوند آنها را با استقامت در برابر ظلم امتیاز داده تا در سرای

باقی مشمول عزت وسیع خود گردانند. آنها را طوری قرار داده که در پیشامدهای ناگوار بردباری زیاد نشان دهند تا عاقبت نیکی داشته باشند.

ای فرزند! در هر کاری از نور استقامت و پایداری استضاء کن تا بدرک صنع خدا و امداد غیبی فائز شوی. هر گونه گرفتاری و مصیبت که پیدا کنی بالاخره باعث سرفرازی تو خواهد بود و ان شاء الله تو را بعزت و سعادت میرساند.

ای فرزند! چنان می بینم که زمان تأیید تو با امداد خداوند نزدیک و بزودی مجد و شرافت تو آشکار گردد. روزی را می بینم که پرچمهای زرد و سفید بین حطیم و زمزم «۱» در اطراف تو برافراشته باشد، و دسته دسته با تو بیعت میکنند و در دوستی

(۱) زمزم و حطیم دو محل در مسجد الحرام نزدیک خانه «کعبه» است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۶۷

تو صفا نشان میدهند، و مانند دانه‌های درّ که یک رشته گردن بند را تشکیل دهد، دور تو را احاطه کرده باشند! در اطراف «حجر الاسود» دستهایشان برای رسیدن بتو بهم میخورد خداوند آنها را از دوستی پاک و سرشت پاکیزه آفریده. دلهاشان از آلودگی نفاق و پلیدی شقاق پاک و پوست بدنشان برای دینداری نرم است (یعنی تن بانجام وظایف دینی میدهند) دلهای آنان با پذیرش حق از ستمگری پیراسته، و رخسارشان بواسطه فضل و کمال خرم است، و متدین بدین حق و پیروان آیند.

وقتی که کارهای آنها سخت محکم شد، و ستون نفرات آنان نیرومند گردید با حملات آنها اجتماع ملت‌های (باطل) متلاشی گردد. در وقتی که آنها در سایه درخت بزرگی که شاخ و برگ آن بر اطراف دریاچه طبریه «۱» سر کشیده با تو بیعت میکنند؛ آنگاه صبح حقیقت دمیده شود و تیرگی باطل از میان برود و خداوند بوسیله تو پشت طغیان را در هم بشکند و راه و رسم ایمان را (بصورت نخست) باز گردانند. و بیماریهای عمومی آفاق (بی دینی) و سلامتی دوستان (ثبات و دینداری آنها) را آشکار گردانند. «۲»

(۱) طبریه شهر کوچکی از کشور اردن در کنار دریاچه طبریه بوده که تا شام و بیت المقدس هر یک سه روز راه است. دریاچه طبریه بنام آن شهر معروف است (مراسد) طبرانی دانشمند معروف اهل تسنن نیز از آن شهر بوده است.

(۲) این قسمت از حکایت ابراهیم بن مهزیار نیز دستاویز خوبی برای سران حزب (بهائی) شده و آن را با لطائف الحیل تطبیق بسکونت میرزا حسین علی مازندرانی در «عکا» واقع در فلسطین کرده و بطور فوق العاده از آن بهره برداری نموده و اذهان ساده لوحان را مشوب ساخته‌اند. ابو الفضل گلپایگانی مبلغ کهنه کار بهائی در کتاب «فرائد» که بهترین کتب بهائی است، طبق معمول از میان تمام مطالب حکایت مفصل ابراهیم بن مهزیار که در اینجا از نظر خوانندگان گذشت فقط این قسمت را که بگمان وی میتواند با منظورش تطبیق کند، نقل کرده و میگوید: «و از احادیث مشهوره که محل و موقع ظهور از آن بصراحت مستفاد می‌شود، حدیث علی بن مهزیار است، و آن حدیث مفصلی است و از جمله عبارات آن اینست ... در کتاب «بهائی چه میگوید» جلد ۱ صفحه ۱۰۷» به تفصیل پاسخ آن را داده که خلاصه آن بدین قرار است: اولاً راوی این حدیث ابراهیم بن مهزیار است نه علی بن مهزیار چنان که گلپایگانی میگوید. ثانیاً گلپایگانی صدر حدیث را که صریحاً بزبان مدعی اوست اسقاط نموده و در ترجمه آن مقدار از حدیث که نقل کرده نیز مختصر تحریفی نموده است.

ثالثاً غیر از دو جمله اول حدیث، بقیه را خود امام زمان (م ح م د) پسر امام حسن عسکری (ع) نقل کرده است، و آن حضرت در آن موقع زنده بوده و بعدها هم زنده ولی از نظر مردم پنهان است، تا آنکه با تأییدات الهی و امداد غیبی پرچمهای زرد و سفید در مسجد الحرام در پیرامونش باهتزاز درآید.

و از همان جا پی در پی با او بیعت کنند تا آنکه ارکان حضرت قوت گیرند، و همان (م ح م د) پسر امام حسن عسکری در این

حدیث؛ از مکه حرکت نموده و بکنار «طبریه» و در سایه یک درخت بزرگی (با لخصوص) جمعیتی با وی بیعت کنند، تا بالاخره در همان موقع بسبب کثرت یاران و مؤمنین بآن حضرت طبقات امم ضاله (که اگر فرقه بهائیه که در آن حدود تمرکز پیدا کرده‌اند و در آن روز باقی بمانند از آن جمله خواهند بود) پراکنده و مستأصل شوند. پس در آن موقع حق درخشان و باطل زائل شود و پشت طغیان بآن حضرت شکسته و معالم ایمان راجع گردد؛ تا بالاخره امر آن حضرت منتهی بآن شود که همه دشمنان وی بدست آن حضرت خفه و هلاک گردند؛ و در روی زمین یک جبار ظالم و یک منکر و معاند برای وی باقی نماند.

«و اینک میگویم: (اگر بخواهند برای سید باب باین حدیث استدلال کنند) آیا سید باب هیچ به «طبریه» رفته است؟ (و اگر بخواهند برای میرزای بهاء استدلال کنند چنان که ظاهراً این معنی مراد گلپایگانی است) آیا میرزای بهاء که بعکاء نزدیکی طبریه رفته است، هیچ بمکه هم قبلاً- یا بعداً رفته؟ تا چه رسد که دعوت علنی آنجا نموده و باو در آنجا قسمی بیعت شده باشد که گفته شود: در اطراف و جوانب وی پرچمها افراشته بوده است؟! آیا دشمنان و نوکران سید باب و جناب بهاء، و جباران و ستمکاران در روی زمین، بدست آنها همه مغلوب و هلاک شده؛ بقسمی که احدی از آنها باقی نمانده‌اند؟ پیداست که جواب این سؤالات همه منفی (نه) است.

بالاخره از همه آیا سید علیمحمد پسر میرزا رضای شیرازی متولد سنه ۱۲۳۵ هجری یا حسین علی پسر میرزا عباس نوری متولد سنه ۱۲۳۳ همان شخص م ح م د پسر امام حسن عسکری موجود در متجاوز از هزار سال قبل است (که در این حدیث آمده است؟) البته صد البته جواب خردمندان منصف منفی خواهد بود».

اصولاً- باید دانست که این حکایت هزار سال پیش؛ از ابراهیم بن مهزیار نقل شده و او خود گوینده این سخنان را که همان امام زمان (م ح م د) باشد دیده است؛ ما نمیدانیم کجای این حدیث با سید باب، یا میرزا بها که هزار سال بعد پیدا شده‌اند تطبیق میکند؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۶۸

کودکان که در گهواره‌اند، دوست دارند که کاش میتوانستند حرکت نموده بسوی تو آیند، و وحوش صحرا مایلند که کاش راهی از کنار تو داشتند. اطراف

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۶۹

جهان نزهت گیرد، و هر شاخه شکسته و خشکیده‌ای سرسبز گردد و اساس عزت و شرف در جای خود قرار گیرد، و آنها که از دین (اسلام) روی برتافته‌اند. بمحل خود برگردند، و ابرهای فتح و پیروزی بر تو بیارد.

آنگاه تو تمام دشمنان خود را نابود میکنی و دوستانت را یاری می‌نمائی بطوری که نه ستمگر متجاوز و نه منکری که حق حق جویان را زیر پا می‌نهد و نه عیجو و کینه‌توز و دشمن و بدخواه تو، بهیچ وجه در روی زمین باقی نمی‌ماند: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ «۱» سپس فرمود: ای ابو اسحاق! این گفتگو را پنهان بدار، مگر از برادران دینی و افراد با صداقت هر گاه علامات ظهور و اقتدار مرا دیدی، خود و برادران دینی خود که همواره سعی در رسیدن بمرکز نور یقین و روشنی چراغهای دین دارند کوتاهی مکن، و بسوی من بیا تا بحقیقت نائل گردی.

ابراهیم مهزیار گفت: مدتی در خدمت حضرت توقف نمودم و از آن حضرت

(۱) سوره طلاق آیه ۳.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۷۰

حقایق روشن و احکام نورانی و لطائف و حکمت و نکات ممتازی که خداوند در سینه گهربارش بودیعت نهاده بود، استفاده

مینمودم. تا اینکه ترسیدم مبدا کسانی را که در اهواز بجای گذارده‌ام؛ بواسطه تأخیر دیدار آنها، از کف بدهم. از این رو از حضرت اجازه حرکت خواستم و بعرض رسانیدم که از دوری حضرتش، ناراحتی بسیار خواهم داشت و از محرومیت درک حضورش، اندوهگین میشوم.

حضرت دعای خیری که ان شاء الله برای من و فرزندان و بستگانم ذخیره و حرزی خواهد بود، نمود. موقعی که آماده حرکت شدم و عزمم جزم شد بخدمتش رسیدم که با حضرتش وداع کنم و تجدید عهد نمایم، و پولی که با خود داشتم و قریب پنجاه هزار درهم بود، تقدیم نمودم و خواهش کردم که بر من منت بگذارد و آن را بپذیرد، ولی او تبسمی کرد و فرمود:

ای ابو اسحاق! این وجه را هنگام مراجعت بوطن مصرف کن! زیرا سفری طولانی و بیابانی وسیع در پیش داری. از اینکه ما این وجه را نپذیرفیم دلتنگ مباش زیرا ما از تو قدردانی نمودیم، و یادآوری و قبول منتهی را که با فرض نگاهداری در نزد ما، میباید از تو بنمائیم، کردیم. (یعنی منتهی که خواستی با قبول پولها بر تو بگذاریم و بعدها نیز از تو یادآوری بنمائیم، بدون پذیرفتن آنهم، خواهیم نمود).

خداوند آنچه را بتو ارزانی فرمود، مبارک گرداند، و هر چه عطا کرده باقی بدارد و بهترین ثواب احسان کنندگان و ارجدارترین آثار فرمانبرداران را برای تو بنویسد چه که هر زیادتی مال اوست و باید از او گرفت. امیدوارم خداوند تو را با بهره کافی و سلامتی و خوشحالی بسوی دوستانت برگرداند، و راه را برای تو دشوار نسازد، و دریافتن راه سراسیمه ننماید. تو را بخدا میسپارم که ان شاء الله در سایه لطف او هیچ گونه خطری متوجه تو نگردد.

ای ابو اسحاق! خداوند متعال ما را با عوائد احسان و فوائد امتنان خود قانع گردانید، و از کمک بدوستان، بازداشته مگر بخاطر نیت خالص و بلحاظ نصیحت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۷۱

و محافظت آنچه پاکیزه و پایدار و نامش بلند است (که در این صورت بدوستان خود عملاً کمک میکنیم).

ابراهیم بن مهزیار گفت: با حضرت، خداحافظی نمودم در حالی که خدا را سپاسگزار بودم که مرا راهنمایی و ارشاد کرد تا بمقصود حقیقی نائل گردم. با اینکه میدانستم که خداوند زمین خود را تعطیل و از وجود حجت آشکار و امام قائم خالی نخواهد گذاشت. سپس این ماجرا را برای مزید بصیرت اهل یقین (شیعیان) نقل کردم تا بدانند که خداوند ذریه طیبه و سرشت پاک آنها را باقی گذاشته است، و هم این امانت را باهلش تسلیم کنم تا وقتی آشکار گشت، خداوند فرقه ناجیه و طریقه مرضیه را عزمی قوی و تأییدی بیشتر عطا فرماید، و بر اعتقاد راسخشان بیافزاید و الله یهدی من یشاء إلی صراطٍ مُسْتَقِیمٍ «۱»

عبد الله سوری

نیز در کمال الدین از مظفر علوی از ابن عیاشی از پدرش از جعفر بن معروف روایت نموده که گفت: ابو عبد الله بلخی برای من نوشت که عبد الله سوری برای من نقل کرد که: روزی رفتم بیابان بنی عامر دیدم چند کودک در گود آبی بازی میکنند و جوانی در محل نماز نشسته و آستین خود را بر دهن نهاده است. پرسیدم: این کیست گفتند او (م ح م د) بن حسن (عسکری علیه السلام) است. و آن جوان شبیه پدرش بود.

راشد همدانی

همچنین در کتاب مزبور مینویسد: از یکی از بزرگان محدثین بنام احمد بن فارس ادیب شنیدم که میگفت: حکایتی در همدان شنیدم و سپس برای یکی از برادران دینی نقل کردم و او از من خواست که آن را بخط خود بنویسم چون نمی-توانستم خواهش او

را رد کنم ناچار نوشتم و بنظر کسی که نخست برای من نقل

(۱) سوره بقره آیه ۲۰۹

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۷۲

کرده بود رساندم (تا اشتباهی در نقل آن روی نداده باشد).

حکایت اینست: طایفه‌ای در همدان بنام «بنی راشد» سکونت داشتند که همه شیعه و پیرو مذهب امامیه بودند من از آنها جويا شدم که علت اینکه در میان اهل همدان فقط آنها شیعه میباشند چیست؟ یکی از پیر مردان آنها که او را مردی صالح و خیر اندیش دیدم، گفت: علت آنست که جد ما (راشد) که طایفه ما بدو منسوب است، سالی بزیارت بیت الله رفت.

بعد از مراجعت نقل میکرد که هنگام بازگشت از حج که چند منزل را در بیابان پیموده بودیم، میل پیدا کردم که از شتر فرود آیم و قدری پیاده راه بروم. آنگاه پائین آمدم و چندان پیاده راه رفتم که خسته و کوفته شدم، ناچار گفتم اندکی می- خوابم و هنگامی که دنباله کاروان رسید برمیخیزم، ولی آنقدر خوابیدم که حرارت آفتاب از خوابم ربود چون برخاستم کسی را ندیدم و از این رو بوخت افتادم نه راه را میشناختم و نه اثری نمایان بود. ناچار توکل بخدا نمودم و گفتم: بهر جا که خدا بخواهد میروم. هنوز چندان نرفته بودم که خود را در زمین سرسبز و خرمی دیدم مثل اینکه بتازگی باران در آن باریده است؛ و زمین آن خوش بوترین زمینها بود.

در وسط آن سرزمین خرم قصری دیدم که مانند برق شمشیر میدرخشید. گفتم:

ای کاش میدانستم این قصر که تاکنون ندیده و وصف آن را از کسی نشنیده‌ام چیست؟

پس بطرف قصر رفتم. وقتی بدر قصر رسیدم دیدم دو پیشخدمت سفید پوست ایستاده‌اند سلام کردم و آنها به بهترین وجه جواب مرا دادند و گفتند: بنشین که خداوند خیری بتو روزی نموده است. سپس یکی از آنها برخاست و بدرون قصر رفت و اندکی ماند آنگاه بیرون آمد و بمن گفت: برخیز و بدرون قصر بیا! وقتی وارد قصر شدم دیدم قصری است که بهتر و روشتر از آن ندیده‌ام. در آن وقت پیشخدمت رفت بطرف پرده اطاقی و آن را بالا زد و بمن گفت بدرون بیا، من هم بدرون رفتم! دیدم جوانی در وسط اتاق نشسته و شمشیر بلندی که نزدیک سر وی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۷۳

بود بالای سرش آویخته‌اند. جوان مانند ماه شب چهارده بود که در تاریکی بدرخشید!

من سلام کردم و او نیز با لطیف‌ترین کلام و بهترین بیان جواب داد، سپس گفت: میدانی من کیستم؟ گفتم: نه بخدا. فرمود: من قائم آل محمد هستم؟.

من همان کسی هستم که در آخر الزمان با این شمشیر قیام میکنم (اشاره بهمان شمشیر آویخته نمود) و زمین را پر از عدل و داد میکنم همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. پس من افتادم و صورت بخاک مالیدم. فرمود: این کار را مکن و سر بردار.

سپس فرمود: تو فلانی از اهل محال همدان نیستی؟ گفتم: بلی ای آقای من! فرمود: میل داری بسوی کسان خود برگردی؟ گفتم: آری آقا! میل دارم آنها را ببینم و آنچه خدا بمن موهبت فرموده بآنها مژده دهم. در این هنگام با دست مبارک اشاره پیشخدمت نمود و او هم دست مرا گرفت و کیسه‌ای بمن داد و بیرون آمدم. چند قدم که رفتیم ناگاه چشمم بسایه‌ها و درختها و مناره مسجدی افتاد.

پیشخدمت گفت: آیا این شهر را میشناسی؟ گفتم: نزدیک شهر ما شهری بنام «استاباد» است که این شهر شبیه بآنست. گفت: این همان استادباد است برو که بمنزل میرسی!.

وقتی باطراف خود نگریستم او را ندیدم. پس وارد استاباد شدم و در کیسه را باز کردم دیدم چهل یا پنجاه دینار در آنست سپس بهمدان آمدم و کسان خود را جمع کردم و آنچه دیده بودم برای آنها نقل کردم و تا موقعی که دینارها را داشتیم همواره خیر و برکت بما روی می آورد.

مؤلف: شاید «استاباد» همان جاست که امروز معروف به «اسدآباد» میباشد.

باید دانست که قطب الدین راوندی (ره) نیز نظیر این حکایت را از جماعتی که از اهل همدان شنیده بودند، روایت کرده است.

خادم حضرت رضا (ع)

و نیز در کمال الدین از مظفر علوی از ابن عیاشی از پدرش از جعفر بن معروف

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۷۴

از ابو عبد الله بلخی و او از محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر کبیر خادم حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است که گفت: موقع رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که برادرش جعفر کذاب بر سر ارث آن حضرت نزاع داشت، ناگهان امام زمان علیه السلام از محلی که شناخته نشد، بیرون آمد و فرمود: ای جعفر! برای چه متعرض حق من میشوی؟ جعفر کذاب مات و مبهوت شد. سپس حضرت از نظر وی ناپدید گشت.

بعد از آن چندان که جعفر کذاب در بین خلق جستجو نمود، اثری از وی نیافت.

وقتی مادر امام حسن عسکری علیه السلام جده امام زمان وفات یافت، من مأمور شدم که آن مخدره را در خانه حضرت دفن کنم، باز جعفر کذاب آمد و میخواست از دفن - کردن آن مخدره جلوگیری کند و میگفت: خانه من است او را اینجا دفن نکنید، مجدداً امام زمان علیه السلام بیرون آمد و فرمود: ای جعفر! خانه تو اینجاست؟! سپس ناپدید گردید و بعد از آن دیگر دیده نشد.

علی بن مهزیار

همچنین در کمال الدین از ابو الحسین علی بن موسی نقل کرده که گفت: دیدم در کتاب پدرم نوشته است: محمد بن احمد طوال از پدرش از حسن بن علی طبری از ابو جعفر محمد بن علی بن مهزیار برای من روایت کرد و گفت: از پدرم شنیدم که میگفت: جدم علی بن مهزیار میگفت: وقتی در عالم رؤیا دیدم کسی بمن میگوید:

امسال بحج برو که امام زمان خود را خواهی دید.

علی بن مهزیار گفت: فرحناک و مسرور بیدار شدم و بنماز مشغول گشتم تا صبح شد. سپس نماز صبح گزاردم آنگاه رفتم تا از کاروان حجاج سراغی بگیرم.

دیدم عده‌ای از رفقا قصد حرکت دارند، من هم با اولین دسته بسمت کوفه حرکت نمودم. چون بکوفه رسیدم از مرکوب پیاده شدم و اثاث خود را به برادران امین خود سپردم سپس رفتم تا از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام استفساری بنمایم. ولی نه اثری از آنها دیدم و نه خبری شنیدم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۷۵

ناچار با نخستین دسته باهنگ مدینه منوره عزیمت نمودم، موقعی که وارد آنجا شدم، پیاده شده اثاث خود را برفقا سپردم و بسراغ مطلوب رفتم ولی نه خبری شنیدم و نه اثری دیدم.

سپس با جمعی که بمکه میرفتند حرکت نموده وارد آنجا شدم. در آنجا نیز اثاث خود را بهمراهان امین سپردم و به تحقیق مقصود پرداختم. ولی نه خبری شنیدم و نه اثری دیدم.

یک شب که در بین بیم و امید در باره هدفی که داشتم میاندیشیدم و بخود میگفتم:

این چه کاری بود که من کردم؟ و منتظر بودم اطراف کعبه خلوت شود تا مشغول طواف شوم و از خداوند بخواهم که مرا بارزوی خود برساند، وقتی اطراف کعبه خلوت شد، برخاستم و بطواف مشغول گشتم.

در آن هنگام جوانی دیدم که رخساری نمکین و منظری نیکو داشت. پارچه‌ای از برد یمانی روی لباس پوشیده و قسمتی از ردای خود را روی دوش انداخته بود. من او را تکان دادم نظری بمن افکند و پرسید: تو کیستی؟ گفتم: مردی از اهل اهواز هستم. پرسید: در آنجا پسر خطیب «۱» را میشناسی؟ گفتم: خدا او را بیامرزد، آری او برحمت حق واصل گشت. گفت: خدا او را رحمت کند. روزها را روزه بود و شبها را بنماز میگذرانید و پیوسته قرآن میخواند و از دوستان ما بشمار می‌آمد.

سپس پرسید: علی بن مهزیار را هم میشناسی؟ گفتم: علی بن مهزیار من هستم گفت: ای ابو الحسن خوش آمدی! آیا دو نفری را که از شهر و دیار دورند میشناسی؟

گفتم: آری. پرسید: آنها کیستند؟ گفتم: محمد و موسی! آنگاه پرسید آن نشانه‌ای که میان تو و امام حسن عسکری (ع) بود چه کردی؟

گفتم: با من است. گفت: آن را درآور، من هم انگشتری نیکو که در نگینش نوشته بود: محمد و علی در آورده باو نشان دادم وقتی نظرش بآن افتاد گریه‌ای طولانی

(۱) خصیب هم نوشته‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۷۶

کرد و در آن حال میگفت: ای ابو محمد «۱» خدا تو را رحمت کند. تو امام عادل فرزند امامان و پدر امام بودی. خداوند تو را در فردوس اعلی با پدران خود هم نشین کرد.

سپس گفت: ای ابو الحسن برگرد بمنزل و مهیای سفر شو! وقتی ثلثی از شب گذشت خود را بما برسان که نزد ما بارزوی خود میرسی. ابن مهزیار گفت: من هم بمنزل برگشتم و مدتی ب فکر فرو رفتم تا وقت سر رسید. پس برخاستم و اثاث خود را جمع و جور کرده روی شتر گذاشتم و خود سوار شده حرکت نمودم، تا بدره‌ای رسیدم. دیدم همان جوان در آنجاست و بمن میگوید: خوش آمدی ای ابو الحسن! خوش بحالت که اجازه ملاقات یافتی.

آنگاه او از جلو و من از دنبال او براه افتادیم و از عرفات و منی «۲» گذشته بدامنه طائف رسیدیم. جوان همراه گفت: ای ابو الحسن! پیاده شو و خود را آماده کن برای نماز. سپس او پیاده شد و من هم فرود آمدم، بعد از اینکه او نمازش را تمام کرد من نیز از نماز فارغ شدم. گفت: نماز فجر بخوان ولی مختصر کن من هم نماز فجر را با اختصار خواندم. جوان بعد از سلام نماز صورت بخاک نهاد و سپس برخاست و سوار شد و بمن هم دستور داد سوار شوم.

من هم سوار شده باتفاق راندم تا بلندی طائف رسیدیم. پرسید نگاه کن ببین چیزی می‌بینی؟ من هم نظری افکنده دشتی دلگشا پر از گیاه و علف دیدم. گفتم:

آقا! دشتی دلگشا و سبز و خرم می‌بینم. گفت: آیا در بالای آن زمین سرسبز چیزی هست؟ چون نظر کردم دیدم تل ریگزاری است که چادری از مو بر بالای آن قرار دارد و نور از آن میدرخشد. پرسید: آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری چنین و چنان می‌بینم.

آنگاه گفت: ای پسر مهزیار! خوش بحالت و دیدگانت روشن باد. بدان که آرزوی هر آرزومندی در آنجاست! سپس گفت: با من بیا. من هم با او رفتم تا بدامنه

(۱) ابو محمد کنبه امام حسن عسکری (ع) است.

(۲) منی و عرفات واقع در سه فرسخی و چهار فرسخی مکه است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۷۷

آن تل رسیدیم، آنگاه گفت: پیاده شو که در اینجا هر دشواری آسان گردد.

چون پیاده شدیم گفت: مهار ناقه را رها کن، گفتیم: ناقه را بکی بسپارم؟ کسی در اینجا نیست.

گفت: اینجا حرم محترمی است که جز دوست باینجا نمی‌آید و غیر از دوست کسی بیرون نمی‌رود. پس مهار ناقه را رها کرده و همراه او رفتم چون نزدیک چادر رسید پیش از من بدرون آن رفت و بمن گفت: صبر کن تا اجازه ورود برسد، لحظه‌ای نگذشت که آمد و در حالی که میگفت: خوش بحالت که بمقصود رسیدی، مرا با خود بدرون چادر برد.

وقتی بحضور امام صلوات الله علیه شرفیاب گشتم. دیدم روی تشک پوست سرخ که روی نم‌دی پهن کرده‌اند نشسته و ببالشی از پوست سرخ تکیه داده است. من سلام نمودم و حضرت هم جواب داد. سپس که حضرتش را نگرستم، رخساری دیدم مانند پاره ماه، نه لاغر و نه فربه و نه زیاد بلند و نه بسیار کوتاه بود، بلکه قامتی معتدل و رسا داشت. پیشانی‌اش باز، ابرویش بلند، چشمانش سیاه، بینیش کشیده و میان برآمده صورتش صاف و بر گونه راستش خالی بود. وقتی او را دیدم عظم در نعت و وصف او حیران گشت! حضرت فرمود: ای پسر مه‌زیار! برادران دینی خود را در عراق بچه حال گذاشتی؟ عرض کردم: آنها را در مضیقه زندگی و شر و فساد و سختی گذاشتم، در حالی که شمشیرهای اولاد شیطان (یعنی بنی عباس) مرتب بر سر آنها فرو می‌آید.

فرمود: خدا آنها (بنی عباس) را بکشد. قَاتَلَهُمُ اللَّهُ اَنَّى يُؤْفَكُونَ «۱» من میبینم که گویا آنها (بنی عباس) در خانه خود کشته شده‌اند و شب و روز بغضب الهی گرفتارند.

عرض کردم: یا ابن رسول الله! این معنی کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بد سیرت که خدا و رسول از آنها بیزارند راه خانه خدا (حج) را بروی شما

(۱) سوره توبه آیه ۳۰

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۷۸

ببندند، و سرخی در آسمان پدید آید و عمودهایی از نور از آن متلائی باشد، و شروسی از ارمنستان و آذربایجان بقصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل بکوه سرخ و جبال طالقان است، قیام کند و میان او و «مروزی» جنگ سختی در گیرد که کودکان را پیر و پیران را فرسوده کند و از دو طرف جمعی کشته شوند در آن موقع منتظر او (قائم آل محمد) باشید که در زوراء «۱» قیام نماید و در آنجا درنگ نکرده بماهان «۲» می‌رود، سپس رهسپار «واسط» عراق می‌گردد و یک سال یا کمتر در آنجا می‌ماند آنگاه بکوفه می‌رود. و میان آنها جنگی از نجف تا حیره و از آنجا تا غری در می‌گیرد که عقلها مات می‌شود. آنگاه هر دو طرف بهلاکت می‌رسند، و بر خداست که باقی را نیز درو کند سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَتَاها اَمْرُنَا لَيْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنٰهَا حَصِیْدًا كَاَنَّ لَمْ تَعْنِ بِالْاَمْسِ «۳» یعنی: شب و روز امر ما بآن دهکده رسید، سپس آن را طوری از میان بردیم که گوئی دیروز نبوده است.

عرض کردم: آقا مقصود از «امر خدا» در این آیه چیست؟ فرمود امر خداوند عز و جل و لشکر او ما هستیم. عرض کردم: یا ابن رسول الله! آیا وقت آمدن شما نزدیک است؟ فرمود: اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ «۴» یعنی: قیامت نزدیک شد و ماه شکافت.

مؤلف: اختلاف اسامی ناقلان این داستان، احتمال دارد که ناشی از اشتباه روایانی باشد که این اخبار را روایت کرده‌اند.

یا اینکه تمام این وقایع نظیر هم برای این افراد واقع شده باشد و مقصود از

(۱) معروف اینست که زوراء بغداد است و بعضی گفته‌اند «ری» است.

(۲) در مراصد میگوید، ماهان- نهاوند و دینور است، و هم شهری نزدیک کرمان است. علامه مجلسی ذیل این روایت همان نهاوند و دینور دانسته است.

(۳) یونس آیه ۲۵

(۴) سوره قمر آیه- ۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۷۹

علی بن مهزیار، علی بن ابراهیم بن مهزیار است که او را بجدش نسبت میدهند (و علی بن مهزیار می‌گویند) و او برادرزاده علی بن مهزیار مشهور است. چه اگر او همان علی بن مهزیار باشد بعید است که این زمان را درک کرده باشد. مؤید این مطلب اینست که: در سند ابن خبر، محمد بن علی بن مهزیار، علی بن مهزیار را جد خود دانسته. البته این هم در صورتی است که کلمه «ابن» در بین لفظ ابو جعفر و محمد حذف شده باشد.

احتمال دارد خبری که پیشتر از علی بن ابراهیم بن مهزیار نقل شد با این روایت یکی باشد هر چند امکان تعدد آن نیز هست ولی ظاهر اینست که هر دو یکی هستند و نسخه نویسان و راویان آن اشتباه نموده‌اند. «۱»

(۱) بطوری که در این باب از نظر خوانندگان گذشت، این روایات که مضمون آن نزدیک بهم است، از سه تن بنام «ابن مهزیار» نقل شده است: نخست از علی بن ابراهیم مهزیار، دوم از ابراهیم بن مهزیار، و سوم از علی بن مهزیار. اختلاف روایات و راویان آنها، موجب تحیر دانشمندان حدیث و علمای رجال شده است.

محدث متبع بصیر علامه نوری در نجم الثاقب باب هفتم؛ میگوید: «بنظر حقیر اشتباهی در اسم شده و حکایت علی را گاهی نسبت با او میدهند و گاهی با ابراهیم و دو واقعه نقل میکنند، و ظاهراً یک واقعه باشد و الله العالم!» محدث قمی نیز در «الکنی و الالقاب» مینویسد: ابو الحسن از علی بن مهزیار اهوازی دورقی؛ پدرش نصرانی بود، و گویند که خود علی نیز در کوچکی نصرانی بوده است، ولی بعد مسلمان شد و از فقها بشمار آمد؛ از شاگردان حضرت امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام؛ و از اصحاب خاص آن حضرت و نمایندگی وی و امام هادی را داشته است ...

«و باید دانست که وی غیر از علی بن ابراهیم مهزیار است که بعد از بیست حج که برای تشریف بحضور امام زمان نمود؛ سرانجام بملاقات حضرت شرفیاب شد. چنان که در ۱۳ بحار- الانوار خبر آن آمده است، ولی آن خبر بعداً مفصلتر از کتاب کمال الدین از ابو اسحاق ابراهیم ابن مهزیار نقل شده است! و این ابراهیم بن مهزیار از سفرای مهدی (ع) است که سید بن طاوس او را از وکلا و ابواب معروف ناحیه مقدسه امام عصر (ع) شمرده است که معتقدین بامام حسن عسکری، در باره آنها اختلافات نظری نداشته‌اند».

در «قاموس الرجال» جلد اول میگوید: «خبر ابراهیم بن مهزیار «شاذ» است مانند علی بن مهزیار. زیرا مشتمل است بر وجود برادری بنام موسی برای امام زمان که با وی در غیبت بسر میرد؛ و این بر خلاف اجماع علمای امامیه است».

بنظر ما ناقلان این سه واقعه یک نفر بوده، و او هم چنان که مؤلف عالیقدر فرموده است:

علی بن ابراهیم بن مهزیار، برادرزاده علی بن مهزیار معروف است. زیرا علی بن مهزیار آخرین بار وکیل امام علی النقی متوفای سال ۲۵۴ هجری بوده؛ و بنا بر این؛ اگر وی بعد از غیبت امام زمان ارواحنا فداه بیست مرتبه بحج رفته تا بالاخره بفیض ملاقات حضرت نائل شده باشد؛ کاملاً مطابقت دارد.

ولی ابن مهزیار مدفون در اهواز؛ کدام یک از اینان است که نام بردیم؛ درست برای ما روشن نیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۸۰
عجب اینست که محمد بن ابی عبد الله کوفی پیشتر محمد بن ابراهیم مهزیار را یکی از کسانی دانسته بود که بخدمت حضرت رسیده، ولی یکنفر از روایان این خبر را ذکر نکرده است.
باید دانست که این اخبار مشتمل بر این است که امام زمان برادری بنام موسی داشته است، در صورتی که این غریب است. (۱)

جد ابو الحسن وجنا

نیز در کمال الدین از علی بن حسن بن علی بن محمد علوی نقل کرده که گفت:
از ابو الحسن وجنا شنیدم میگفت: پدرم از جدش روایت نموده که گفت: (بعد از

(۱) محدث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری در «نجم الثاقب» باب چهارم - از نصر ابن علی جهضمی استاد بخاری و مسلم که (در صفحه ۳۲۹) از وی نام بردیم نقل میکند که در کتاب «تاریخ موالید ائمه علیهم السلام» هنگامی که نام امام حسن عسکری (ع) را میرد؛ مینویسد:

اولاد او: محمد و موسی و فاطمه و عایشه میباشند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۸۱

وفات امام حسن عسکری) من در خانه آن حضرت علیه السلام بودم: گروهی سواره که از جمله جعفر کذاب بود ما را احاطه کردند و به نهب و غارت اشتغال ورزیدند، در آن وقت امید من بمولایم قائم (ع) بود، ناگاه دیدم آن حضرت آمد و بآنها حمله نمود تا از در خانه بیرون راند و من بوی مینگریستم در حالی که او شش ساله بود. هیچ کس او را ندید تا غائب شد.

جماعتی از اهل قم و جبل

و نیز در کتاب یاد شده از احمد بن حسین بن عبد الله از زید بن عبد الله بغدادی و او از علی بن سنان موصلی از پدرش روایت نموده که: چون امام حسن عسکری علیه السلام وفات یافت، جماعتی از قم و جبل با اموال زیادی که مرسوم بود می آوردند، آمدند و از رحلت آن حضرت اطلاع نداشتند، وقتی بسامره رسیدند جویای حال امام حسن عسکری علیه السلام شدند: بآنها گفته شد که: حضرت وفات کرده پرسیدند:

وارث او کیست؟

گفتند: وارث او جعفر پسر امام علی النقی علیه السلام است (جعفر کذاب) پرسیدند. فعلا او کجاست، گفتند: او فعلا رفته برای تفریح و سوار زورقی شده در دجله تفریح میکند و بمیگساری مشغول و جمعی از خواننده و نوازنده برای او خوانندگی میکنند. وقتی آنها این را شنیدند با خود گفتند: این اعمال اوصاف امام نیست. بعضی از آنها گفتند: این اموال را برگردانده بصاحبانش مسترد میداریم.

ولی ابو العباس احمد بن جعفر حمیری قمی گفت: نه! ما صبر میکنیم تا این مرد (جعفر کذاب) برگردد و کاملاً از حال او باخبر شویم، وقتی جعفر برگشت بوی سلام نموده گفتند: ای آقای ما! ما مردمی از اهل قم هستیم و جماعتی از شیعه و غیر شیعه نیز با ما هست که اموالی برای مولی امام حسن عسکری علیه السلام آورده ایم.

جعفر پرسید: آن اموال فعلا در کجاست؟ گفتند: نزد ماست. گفت: آنها را پیش

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۸۲

من بیاورید. گفتند: این اموال که معمولاً ما برای امام می‌آوردیم خبری طرفه دارد.

گفت: خبر چیست؟

گفتند: این اموال بدین گونه جمع می‌شود که از عموم شیعیان یک یا دو دینار در کیسه‌ای نهاده و آن را مهر و موم میکنند و بما میدهند. وقتی این اموال را نزد امام حسن عسکری علیه السلام می‌آوردیم، آن حضرت میفرمود که: تمام آن چقدر است، چند دینار از کی و کی و کی است. تا آنکه اسامی صاحبان اموال را ذکر میفرمود و نقش مهرهائی را که هر کس روی کیسه خود زده بود، قبل از اینکه بآن حضرت نشان دهیم، بیان میکرد.

جعفر (کذاب) گفت: شما دروغ می‌گوئید. شما چیزی را برادرم نسبت میدهید که در وی نبود. وقتی آنها سخنان جعفر را شنیدند، بیکدیگر نظر افکندند.

باز جعفر گفت: معطل نشوید و این اموال را برای من بیاورید. آنها گفتند: ما اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم و آن را جز با نشانه‌هائی که بوسیله آن امام را میشناختیم، بکسی تسلیم نمی‌کنیم. اگر تو امام هستی، آن نشانه‌ها را بیان کن و گر نه ما آن را بصاحبانش مسترد میداریم تا هر طور صلاح دیدند عمل کنند.

جعفر رفت بسامره نزد خلیفه و از آنها شکایت نمود، وقتی خلیفه آنها را احضار کرد گفت: اموالی که با خود آورده‌اید بجعفر بدهید. آنها گفتند ما مردمی هستیم که اجیر و وکیل صاحبان این اموال میباشیم و صاحبان آن هم بما دستور داده‌اند فقط بکسی بدهید که با نشانه و دلیل استحقاق خود را در اخذ آن، ثابت نماید چنان که با امام حسن عسکری علیه السلام نیز ما بهمین گونه عمل میکردیم.

خلیفه از آنها پرسید علامتی که در حسن عسکری بود چیست؟ آنها گفتند:

امام دینارها و صاحبان آن و نوع و مقدار اموال را (قبل از تسلیم و دیدن) بیان میداشت وقتی این نشانه‌ها را میداد ما هم اموال را بوی تسلیم مینمودیم. بارها بحضورش میرسیدیم و همین علامت و دلیل را از او میدیدیم. حالا آن حضرت رحلت فرموده اگر این مرد جانشین اوست مانند برادرش علائم و نشانه‌های این اموال را بگوید تا باو تسلیم

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۸۳

نمائیم و گر نه بصاحبانش برمیگردانیم! چون جعفر این را شنید، بخلیفه گفت: اینان مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می‌بندند و آنچه آنها در باره او معتقدند علم غیب است (که جز خدا نمی‌داند) خلیفه گفت اینها فرستادگان مردماند ما علی الرُّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ! فرستاده فقط باید مطلب را ابلاغ کند. جعفر از حرف خلیفه مات و مبهوت شد و جوابی نداد!

سپس آنها از خلیفه خواستند کسی را با آنها بفرستد که تا بیرون شهر آنها را بدرقه کند (مبادا کسی بآنها تعرضی نماید) خلیفه هم راهنمائی همراه آنها کرد که تا بیرون شهر آنها را مشایعت کند. چون از شهر دور شدند، ناگاه جوان زیبایی را دیدند که بنظر خدمتکار میرسید. جوان زیبا بانگ زد ای فلانی پسر فلانی و فلانی پسر فلانی دعوت آقای خودتان را بپذیرید.

آنها پرسیدند: آقای ما تو هستی؟ گفت: خیر! من خادم مولای شما هستم با من بیائید تا بخدمت او برویم. آنها هم با او رفتند تا وارد خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدند. دیدند فرزند آن حضرت قائم علیه السلام مانند پاره ماه در حالی که لباس سبزی پوشیده روی سریری نشسته است. ما بوی سلام نمودیم و او هم جواب ما را داد سپس فرمود: تمام اموالی که آورده‌اید فلان مقدار و چند دینار است و چه کسانی آنها را آورده‌اند تا آنکه نشانی همه آنها را داد.

آنگاه لباسها و توشه‌ها و چارپایانی که داشتیم همه را توصیف فرمود در این وقت همه بشکرانه شناخت مقصود خدا را سجده نمودیم و زمین جلو روی او را بوسه دادیم. سپس سؤالاتی که داشتیم نمودیم و اموالی را که آورده بودیم تسلیم کردیم. او بما دستور داد که بعد از این دیگر آنچه می‌آوریم بسامره نبریم و فرمود: وکیلی را در بغداد تعیین می‌کنم که هر چه دارید باو بدهید، و

توقیعات ما از پیش او صادر می‌گردد سپس از نزد وی خارج شدیم.

حضرت مقداری حنوط و کفن به ابو العباس احمد بن جعفر قمی حمیری مرحمت فرمود و گفت: خدا پاداش تو را بزرگ گرداند همراهان گفتند: ما هنوز

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۸۴

بگردنه همدان نرسیده بودیم که ابو العباس فوت کرد رحمه الله علیه.

ما بعد از آن روز دیگر آنچه سهم امام داشتیم بی‌غداد می‌آوردیم و بیکی از وکلای حضرت که از جانب امام معین شده بود می‌سپردیم: و جوابهای آنها بوسیله همان شخص وکیل امام صادر میگشت.

مؤلف: شیخ صدوق (ره) میفرماید این خبر دلالت دارد که خلیفه موضوع وجود امام زمان را اطلاع داشته که چگونه است و جای حضرت کجاست بهمین جهت متعرض آنها و اموالشان نشد و شر جعفر کذاب را از سر آنها برطرف کرد، و دستور نداد که آنها اموال را بوی تسلیم نمایند، خلیفه میخواست موضوع وجود امام زمان بآن کیفیت پوشیده ماند و آشکار نگردد، تا مبادا مردم بآن حضرت راه یابند و او را بشناسند (و برای او ایجاد خطر کنند).

جعفر کذاب هنگام وفات امام حسن عسکری علیه السلام بیست هزار دینار برای خلیفه «۱» رشوه برد و از او خواست که او را جانشین برادرش (امام حسن عسکری) کند ولی خلیفه باو گفت: مقامی که برادرت داشت از جانب ما نبود، بلکه خداوند او را این طور در نظر مردم بزرگ و محترم کرده بود ما سعی میکردیم مقام او را پائین بیاوریم و در نظر مردم از اعتبار بیاندازیم، ولی خداوند نمیگذاشت و هر روز مقام او را بواسطه تقوی و حسن منظر و علم و عبادتش بالا- میبرد اگر تو نزد پیروان برادرت، در این جهات مثل او هستی احتیاج بما نداری، و اگر نزد آنها چنین نیستی و آنچه در او بود در تو نیست، بفرض اینکه تو را تقویت کنیم چیزی عایدت نمیشود!

کامل بن ابراهیم مدنی

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از جعفر بن محمد بن مالک از محمد بن عبد الله بن جعفر از محمد بن احمد انصاری روایت میکند که گفت: گروهی از مفوضه

(۱) خلیفه که هنگام رحلت حضرت عسکری (ع) در سامره حکومت داشته؛ معتضد خلیفه عباسی بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۸۵

و مقصره «۱» کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند.

کامل میگوید: من پیش خود گفتم: بامام خواهم گفت هیچ کس داخل بهشت نمیشود، مگر اینکه آنچه من شناخته‌ام او بشناسد و اعتقاد بجیزی داشته باشد که من معتقدم.

وقتی بخدمتش رسیدم دیدم لباس سفید و نرمی پوشیده است پیش خود گفتم:

ولی الله و حجت خدا لباسهای نرم و لطیف میپوشد ولی بما امر میکند که در فکر برادران دینی خود باشیم و ما را از پوشیدن این گونه لباسها منع میکند در آن موقع که در این اندیشه بودم، حضرت تبسمی نمود و آستینهای مبارک را بالا زد، و لباس سیاه زبری که در زیر لباس سفید بتن کرده بود، نشان داد و فرمود: ای کامل! این لباس را برای خدا پوشیده‌ام و آن را برای شما! من سلام کردم و کنار دری که پرده‌ای از آن آویزان بود، نشستم ناگاه باد گوشه پرده را بالا زد، و من بچه ماه پاره‌ای که تقریباً چهار ساله بنظر می‌آمد، دیدم که فرمود: ای کامل بن ابراهیم! از این حرف چنان تعجب نمودم که مو بر بدنم راست گردید، و مثل اینکه بمن

الهام شد که بگویم: بله آقای من! فرمود: آمده‌ای از ولی الله و حجت خدا سؤال کنی که کسی داخل بهشت می‌شود که آنچه تو شناخته‌ای او هم بشناسد و هر چه تو معتقدی او هم معتقد باشد.

گفتم: آری بخدا قسم برای پرسیدن این مطلب آمده‌ام. فرمود: بخدا قسم آنها که داخل بهشت میشوند تقلیل می‌یابند: بخدا قسم مردمی داخل بهشت میشوند که آنها را «حقیه» میگویند. گفتم: آقا آنها کیستند؟ فرمود: آنها کسانی هستند که از بس علی علیه السلام را دوست دارند؛ بحق او قسم میخورند ولی حق او و فضل او را نمیدانند. آنگاه لحظه‌ای ساکت شد و سپس فرمود: آمده‌ای که از عقائد مفوضه سؤال کنی؟ مفوضه در عقیده خود دروغ گفتند. (نه! خداوند امور عالم را بما تفویض

(۱) مفوضه و مقصره مردمی از شیعه بودند، که میگفتند: خداوند تمام کارها را به پیغمبر یا امامان (ع) تفویض و واگذار نموده؛ و خودش دخالتی در آنها ندارد، بلکه از دخل و تصرف در آنها قاصر است!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۸۶

نکرده) بلکه دل‌های ما ظرف‌هایی برای تعلق مشیت خداوند است. پس هر وقت خدا چیزی را بخواهد ما نیز می‌خواهیم چنان که خود فرموده: وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ «۱» یعنی: بمراد خود نمیرسید مگر اینکه خداوند بخواهد. آنگاه پرده مانند اول پائین آمد و من نتوانستم آن را بالا بزنم.

در این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام نظری بمن نمود و تبسمی فرمود و گفت: ای کامل! دیگر برای چه نشسته‌ای؟ شنیدی که امام بعد از من آنچه میخواستی بتو گفت؟ من برخاستم و بیرون آمدم و دیگر آن حضرت (امام زمان) را ندیدم. ابو نعیم گفت: من کامل را ملاقات نمودم و این حدیث را از وی پرسیدم و او نیز، همین طور برای من نقل کرد.

نیز در غیبت شیخ است که احمد بن علی رازی از محمد بن علی و او از علی بن عبد الله بن عائذ از حسن بن وجنا نقل کرده که گفت: این روایت را از ابو- نعیم محمد بن احمد انصاری شنیدم.

مؤلف: احتمال دارد مقصود از «حقیه» مستضعفین سنی یا شیعه یا هر دو باشند. تحقیق این مطلب را در کتاب «ایمان و کفر» بحار الانوار خواهیم نمود.

سه مأمور خلیفه

و نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت از محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن نظر از قنبری که از فرزندان قنبر غلام حضرت رضا علیه السلام بود روایت نموده که گفت با کسی در باره جعفر کذاب صحبت میکردیم و طرف من جعفر را دشنام داد. من گفتم: غیر از جعفر فعلا امامی نیست. آیا تو غیر از جعفر را دیده‌ای؟ گفت:

من ندیده‌ام، ولی کسی را میشناسم که او را دیده است. گفتم: او کیست؟ گفت:

کسی است که جعفر او را دو بار دیده است و او داستانی دارد. سپس گفت:

(رشیق) دوست (مادرانی) نقل کرد که ما سه نفر بودیم. روزی معتضد

(۱) سوره تکویر آیه ۲۹.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۸۷

خلیفه عباسی ما را خواست و امر کرد که هر یک سوار اسبی شده و اسبی دیگر با خود ببریم، و جز توشه مختصری چیزی حمل نکنیم، و گفت: میروید بسامره سپس نشانی محله و خانه‌ای را داد و گفت: وقتی بآن محله و خانه رسیدید غلام سیاهی را می‌بینید

که دم در نشسته است؛ فی الوقت وارد خانه شوید و هر کس را در خانه دیدید بکشید و سرش بریده برای من بیاورید. ما هم وارد سامره شده و همان طور که نشانی داده بود خانه‌ای را پیدا کردیم و دیدیم که خادم سیاهی در دهلیز نشسته و بند شلواری را می‌بافد. پرسیدیم این خانه کیست و چه کسی در آنست؟! گفت: صاحبش! بخدا قسم توجهی بما نکرد و از ما چندان نترسید. ما هم یکبار وارد خانه شدیم دیدیم مثل اینکه خانه امیر لشکری است. در جلو اطاق پرده‌ای دیدیم که بهتر و بزرگتر از آن ندیده بودیم. گوئی در آن موقع دست کسی بآن نرسیده بود.

کسی در خانه نبود. وقتی پرده را بالا زدیم دیدیم خانه بزرگی است که دریائی در آنست و در انتهای خانه حصیری انداخته‌اند که فهمیدیم روی آبست و شخصی که از همه کس زیباتر بود بالای آن ایستاده نماز میخواند و توجهی بما ندارد و هم اعتنا بآنچه با خود داشتیم نمیکنند.

احمد بن عبد الله بر ما پیشی گرفت و رفت که وارد خانه شود ولی در آب فرو رفت و چندان مضطرب شد و دست و پا زد تا من توانستم دستش گرفته نجات دهم و او را از آب بیرون آورم. وقتی بیرون آمد، غش کرد و مدتی باین حال باقی ماند. بعد از او رفیق دوم من هم جلو رفت و دچار همان سرنوشت شد. من مبهوت ماندم. ناچار بصاحب خانه گفتم: از شما عذر تقصیر به پیشگاه خدا میبرم.

بخدا قسم نمیدانستم موضوع چیست؟ و نمی‌فهمیدم برای جلب کی می‌آئیم؟ فعلا بسوی خدا توبه میکنم.

ولی او به آنچه من میگفتم توجهی ننمود، و از حالتی که داشت بیرون نیامد.

این وضع او ما را بوحشت انداخت ناچار برگشتیم، خلیفه معتضد منتظر ما بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۸۸

و بدربان سپرده بود هر وقت ما آمدیم نزد وی ببرد. دربان هنگام شب ما را نزد او برد. معتضد پرسید: چه کردید؟ ما هم آنچه دیده بودیم برای او نقل کردیم.

گفت: ای وای آیا قبل از من کسی شما را دیده و این ماجرا را بکسی گفته‌اید؟

گفتم: نه. گفت: من دیگر از سعی خود در باره او مأیوسم. سپس قسم‌های محکم خورد که اگر این مطلب بکسی برسد، گردن شما را میزنم. ما هم تا او زنده بود جرأت نکردیم، جریان را بکسی بگوئیم. «۱»

در خرایج راوندی نیز این حدیث را از رشیق نقل کرده و در جای دیگر آن کتاب مینویسد: آنگاه لشکر بسیاری فرستادند وقتی داخل خانه شدند، صدای قرائت قرآن را از سرداب خانه شنیدند. سربازان در سرداب را گرفتند تا از بالا رفتن و بیرون آمدن خواننده قرآن جلوگیری نمایند.

امیر لشکر هم ایستاد تا همه لشکر بخانه بریزند و او را بگیرند، ولی او از راهی که پهلوی در سرداب بود بیرون آمد و از جلو سربازان گذشت. وقتی ناپدید شد امیر لشکر گفت: وارد سرداب شوید و او را دستگیر کنید! سربازان گفتند: مگر او نبود که از پهلوی تو گذشت؟ امیر لشکر گفت: من او را ندیدم. چرا گذاشتید برود؟! گفتند: وقتی ما دیدیم تو او را می‌بینی و چیزی نمیگوئی ما هم چیزی نگفتیم!.

مرد ناشناس

سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب «فرج المهموم» مینویسد: من جماعتی را دیدم که میگفتند: مهدی صلوات الله علیه را دیده‌ایم. حتی کسانی در میان آنها بودند که نامه‌هایی را که بحضرت تقدیم شده بود، از دست حضرت گرفته بود. از جمله حکایات آنها داستانی است که صدق آن برای من ثابت شده ولی اجازه نداد که نام ناقل آن را

(۱) از این خبر بخوبی استفاده می‌شود که تمام خلفای بنی عباس مأمورین و جاسوسهائی برای یافتن و کشتن امام زمان گماشته بودند، حتی خلیفه‌ای مثل معتضد بالله که بهترین خلفای بنی عباس بوده هم از این فکر بی‌نصیب نبوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۸۹

ذکر کنم. او میگفت: من از خداوند متعال مسألت مینمودم که بر من تفضل نموده ملاقات حضرت را بمن روزی کند. وقتی در خواب میبیند که فلان وقت او را خواهد دید. میگفت: بعد از آنکه از خواب برخاستم و آن وقت که در خواب دیده بودم، در حرم مطهر حضرت موسی کاظم علیه السلام بودم. ناگاه صدائی شنید که قبل از آن وقت نیز آن را می‌شناخت. صاحب صدا حضرت امام محمد تقی علیه السلام را زیارت میکرد.

او نخواست که در آنجا خود را باو برساند بلکه در پائین پای ضریح امام موسی کاظم علیه السلام توقف میکند در این وقت کسی از حرم بیرون می‌آید که یقین میکند حضرت مهدی صلوات الله علیه است. حضرت یکنفر همراه داشت. او امام را میدید ولی بخاطر لزوم ادب در پیشگاه حضرت با وی صحبت نکرده بود.

ابو العباس واسطی

و از جمله رشید ابو العباس بن میمون واسطی در سفری که بسامره میرفتیم نقل میکرد که: چون شیخ یعنی جد من ورام بن ابی فراس «۱» قدس الله روحه بواسطه

(۱) ورام بن ابی فراس - شیخ زاهد، و عالم فقیه؛ و محدث بزرگوار صاحب کتاب «تنبيه الخاطر» معروف به «مجموعه ورام» در «خاتمه مستدرک» مینویسد: ورام در مجموعه خود اخبار امامیه را با آثار مخالفین، و مواضع خلفاء راشدین علیهم السلام را با بافندگیهای منافقین مخلوط کرده و از حسن بصری سامری این امت زیاد نقل کرده است. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار متن ۷۸۹ ابو العباس واسطی ص: ۷۸۹

شیخ منتجب الدین رازی میگوید: وی دانشمندی فقیه و صالح بود. او را در حله دیدم و چنان بود که شنیده بودم.

شیخ ورام در سال ۶۰۵ هجری در شهر حله وفات کرد (سفینه البحار).

علّامه نوری در باب هفتم «نجم الثاقب» ذیل حکایتی که از فرج المهموم سید بن طاوس از ورام بن ابی فراس نقل میکند میگوید: «شیخ ورام مذکور از زهاد علما و اعیان فقهاست، و از اولاد مالک اشتر است و مصنف کتاب «تنبيه الخاطر» است که معروف به «مجموعه ورام، و او جد مادری ابن طاوس است؛ و مادر او دختر شیخ طوسی است، و مادر این دختر، و دختر دیگر که مادر ابن ادریس (مؤلف کتاب سرائر) است؛ دختر مسعود ورام است، و هر سه از فضلا و داخل در اجازاتند. و آن مسعود ورام باین ابن ورام، بر جماعتی مشتبه شده بسیاری از کتب مؤلفه در این باب؛ اشتباهات عجیبه در ترجمه «ابن طاوس» و «ابن ادریس» کرده‌اند که مقام آن نیست؛ حتی بعضی این دو عالم را پسر خاله یک دیگر شمرده، و این از اغلاط فاحشه است؛ و مخفی نیست بر آنکه فی الجمله معرفتی بطبقات علما دارد».

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۷۹۰

جنگ و ناامنی از حله خارج شده، بکاظمین آمد و دو ماه و هفت روز کم در آنجا توقف نمود. من هم همان موقع از واسط بسامره آمدم و یاد دارم که سرمای سختی بود.

من با شیخ (ورام بن ابی فراس) در حرم مطهر کاظمین علیهما السلام ملاقات نموده و عزم خود را در خصوص زیارت سامره بوی

اطلاع دادم. شیخ گفت: می‌خواهم نامه‌ای بتو بدهم که آن را در لباس خود محکم به بندی. من هم گرفته در لباس خود محکم بستم، سپس گفت:

چون بصره شریف رسیدی، شب وارد حرم مطهر شو، وقتی دیدی کسی نزد تو نیست و تو آخرین کسی هستی که می‌خواهی از حرم بیرون بروی، این نامه را جنب قبر منور بگذار. وقتی طرف صبح آمدی و آن را ندیدی! بکسی مگو. ابو العباس واسطی گفت: من هم بدستور شیخ عمل کردم و چون طرف صبح آمدم نامه را ندیدم. آنگاه بواسط نزد کسانم برگشتم، شیخ هم قبل از من با میل خود بحله رفته بود، چون بار دیگر در راه زیارت در حله بخدمت شیخ رسیدم فرمود: آن حاجتی که داشتم (موضوع نامه) برآورده شد. ابو العباس بمن گفت: پیش از تو این مطلب را برای کسی نقل نکرده‌ام، و از موقع رحلت شیخ تاکنون تقریباً سی سال است.

نیز ابو العباس واسطی و از جمله یکنفر که راستی گفتارش نزد من به تحقیق رسیده میگفت: من پیوسته مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۱

از مولی مهدی صلوات الله علیه تمنا مینمودم که مرا در زمره کسانی قرار دهد که بشرف ملاقات و خدمتگزاری در ایام غیبتش نائل گشته‌اند، تا بدین وسیله بنوکران و خواص وی تاسی جویم، و هیچ کس را از ما فی الضمیر خود باخبر نگردانیدم. تا آنکه رشید ابو العباس واسطی در روز پنجشنبه بیست و نهم ماه رجب سال ۶۳۵ بدون مقدمه گفت: بتو میگویند ما جز محبت نظری بتو نداریم. پس اگر خود را با صبر و بردباری تسکین دهی، مقصود حاصل میگردد. من پرسیدم این را از جانب چه کسی میگوئی؟ گفت: از جانب مولانا مهدی صلوات الله علیه میگویم.

یکی از موثقین

و از جمله از کسی که صدق حدیث و گفتارش نزد من به تحقیق رسیده شنیدم که میگفت: نامه‌ای متضمن پاره‌ای از امور مهمه بحضور مولی مهدی موعود صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین نوشتم و از حضرتش خواستم که با قلم شریف جواب آن را بنویسند، و آن را بسرداب سامره برده در آنجا نهادم ولی بعد ترسیدم بدست دشمنان بیافتد؛ ناچار آن را برداشتم. آن شب شب جمعه بود، من هم رفتم باطاقی از صحن مطهر و نشستم. چون شب به نیمه رسید، خادمی با شتاب آمد و گفت: نامه را بمن بده! یا اینکه گفت: گفته‌اند: نامه را بمن بده (تردید از راوی است) بعد نشستم که برای نماز وضو بگیرم و آن را طول دادم، و بعد از آنکه بیرون آمدم نه خادمی دیدم و نه مخدومی.

سپس سید بن طاوس میگوید: منظور از ذکر این حکایت اینست که: امام زمان علیه السلام از نامه‌ای اطلاع داشت که آدمیزادی مطلع نبود، و خادمش را فرستاد تا آن را بگیرد. پس این آیت خدائی و معجزه آن امام علیه السلام است که هر کس بنگرد آن را میشناسد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۲

پیرمرد کوفی - شریف عمر بن حمزه

نیز در تنبیه الخاطر مینویسد: سید اجل علی بن ابراهیم عریضی علوی حسینی از علی بن علی بن نما برای من نقل کرد که: حسن بن علی بن حمزه اقساسی در خانه شریف علی بن جعفر بن علی مدائنی علوی نقل کرد که پیرمردی رخت‌شوی در کوفه بود، که بزهد نام بردار و در سلک اهل سیاحت منسلک بود، و عبادت و گوشه‌گیری میپرداخت و در طلب آثار و اخبار خوب بود. یک روز من در مجلس پدرم بودم دیدم این پیرمرد با پدرم صحبت میکند و پدرم گوش میداد.

پیرمرد میگفت: شبی در مسجد جعفی بودم که مسجدی قدیمی واقع در بیرون کوفه بودم. شب بنیمه رسیده بود و من هم تنها محلی را برای عبادت خلوت دیدم، ولی ناگاه سه نفر داخل مسجد شدند. وقتی بوسط حیاط مسجد رسیدند یکی از آنها روی زمین نشست و دست راست و چپ خود را بر زمین کشید و آبی بیرون آمد.

سپس از آن آب وضو گرفت و آن دو نفر دیگر هم اشاره نمود که وضو بگیرند آنها هم وضو گرفتند، سپس جلو ایستاد و آن دو نفر بوی اقتدا نموده نماز گزارند من هم رفتم و باو اقتدا کردم و نماز خواندم.

بعد از آنکه سلام نماز گفت و نماز را تمام کرد، وضع او مرا متحیر نمود و آب بیرون آوردنش را بزرگ شمردم. من از شخصی که پهلوی راست من نشسته و یکی از آن دو نفر بود، پرسیدم این کیست؟ گفت: این حضرت صاحب الامر پسر امام حسن عسکری علیه السلام است. من نزدیک رفتم و دستهای مبارک حضرت را بوسیدم و عرض کردم: یا ابن رسول الله! در خصوص شریف عمر بن حمزه چه میفرمائی؟ آیا او بر حق است فرمود: نه، ولی بالاخره هدایت می شود و پیش از مرگ مرا می بیند.

راوی خبر حسن بن علی بن حمزه اقساسی میگوید: این حدیث ممتاز را ضبط کردیم و مدتی دراز از این ماجرا گذشت، تا اینکه شریف عمر بن حمزه وفات کرد و شنیده شد که او امام زمان علیه السلام را دیده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۳

روزی با پیرمرد زاهدی در محلی ملاقات نمودم و داستان مزبور را که گفته بود بیاد او آوردم و بطور ایراد پرسیدم: مگر شما نگفتید شریف پیش از وفاتش صاحب الامر را که بوی اشاره نمودی خواهد دید؟ پیرمرد گفت: از کجا دانستی که او حضرت را ندیده است؟! بعد از آن با شریف ابو المناقب پسر شریف عمرو - بن حمزه ملاقات نمودم و در باره پدرش به گفتگو پرداختم.

شریف ابو المناقب گفت در آخر یکی از شبها که پدرم در بستر مرض مرگ قرار داشت، نزد وی بودم. نیروی بدنی پدرم از کار افتاده و صدایش ضعیف شده و درها هم بروی ما بسته بود، ناگهان دیدم مردی بر ما وارد شد که از وی وحشت نمودیم و آمدنش را با اینکه درها بسته بود، خیلی مهم و عجیب دانستیم و توجهی نداشتیم که چگونه ورودش را جویا شویم.

آن مرد آمد و پهلوی پدرم نشست و مدتی آهسته با وی گفتگو نمود و پدرم میگریست، سپس برخاست و رفت، موقعی که از نظر ما ناپدید شد پدرم با سختی تکان خورد و گفت مرا بنشانید، ما هم او را نشانیدیم. آنگاه دیدگان گشود و گفت: این شخص که نزد من بود کجاست؟ گفتیم: از همان جا که آمده بود بیرون رفت.

گفت: بروید و او را جستجو کنید. وقتی بدنبال وی رفتیم دیدیم درها بسته است و اثری از وی نیست. ناچار نزد پدرم برگشتیم و گفتیم که درها بسته است و او را در جایی ندیدیم. سپس از پدرم پرسیدیم این کی بود؟ گفت: این امام زمان علیه السلام بود بعد از آن سختی مرضش عود کرد و بیهوش گشت.

ابو عبد الله حسین حاکم قم

قطب الدین راوندی در کتاب خرایج از ابو الحسن مسترق ضریر (نابینا) روایت کرده که گفت: روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم و در باره امام زمان مذاکره مینمودیم. من آن را بی اهمیت تلقی میکردم تا اینکه روزی عمویم حسین وارد مجلس گشت. باز من شروع کردم که در آن باره

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۴

صحبت کنم.

عمویم گفت: فرزند! من هم سابقا عقیده تو را داشتم تا اینکه بحکومت شهر قم رسیدم، و این موقعی بود که اهل آنجا سر بنافرمانی خلیفه برداشته بودند.

زیرا هر وقت حاکمی از طرف خلفا بآنجا اعزام میشد اهل قم سر بنافرمانی برمیداشتند و با وی بجنگ و جدال برمی‌خواستند، پس لشکری به من دادند و بدین گونه رهسپار قم شدم.

وقتی بناحیه «طرز» رسیدم، بزم شکار بیرون رفتم، شکاری را دنبال کردم ولی از نظرم ناپدید شد. ناچار به تعقیب آن پرداختم تا بنهر آبی رسیدم و از کنار آن اسب میدوانیدم تا جایی که نهر بنظم بزرگ و بی‌انتهای آمد. ناگاه سواری را دیدم که سوار اسب سفیدی است و بطرف من می‌آمد و عمامه خَز سبزی بسر نهاده و رویش را گرفته بود، بطوری که فقط چشمش پیدا بود، و دو کفش سرخ هم پوشیده بود.

سوار بمن گفت: ای حسین! و مرا امیر نگفت و باسم کنیه ام نخواند (و فقط نامم را برد). گفتم: چه میخواهی؟ گفت: چرا از ناحیه مقدسه (امام زمان) انتقاد میکنی و برای چه خمس اموات را باصحاب من نمی‌پردازی؟ من مردی دلیر و شجاع بودم مع الوصف این هنگام، بر خوبیستن لرزیدم و مهابت او مرا گرفت.

گفتم: آقا! آنچه امر میفرمائی اطاعت میکنم.

گفت: وقتی بمحلی که قصد آنجا را داری (قم) رسیدی و بدون جنگ و ستیز وارد شهر شدی و بمرور اموالی بچنگ آوردی، خمس آن را بافراست مستحق بده. گفتم: اطاعت میکنم سپس گفت: برو سلامت. این را گفت و عنان اسب بگردانید و رفت. نفهمیدم از کدام راه رفت. هر چه از سمت راست و چپ او را جستجو نمودم پیدا نکردم و این خود موجب ترس بیشتر من شد.

آنگاه بجانب لشکر خود مراجعت نمودم و جریان را فراموش کردم. وقتی بقم رسیدم و قصد داشتم که با مردم آنجا جنگ کنم، اهل قم از شهر خارج شده نزد من

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۵

آمدند و گفتند: پیش از این هر حاکمی که برای ما فرستاده میشد، چون با ما بعدالت سلوک نمیکرد، بجنگ و ناسازگاری با وی برمی‌خواستیم ولی اکنون که تو آمده‌ای حرفی نداریم، وارد شهر شو و چنان که میخواهی به تدبیر امور آن پرداز! من هم مدتی در قم ماندم و اموال بسیاری بیش از آنچه انتظار داشتم، اندوختم بعضی از سران لشکر از من نزد خلیفه سعایت نمودند و از طول توقف من در قم بعکس حکام سابق و مال بسیاری که جمع نموده بودم؛ حسد بردند، و در نتیجه من معزول شدم و به بغداد برگشتم و یک راست نزد خلیفه رفتم و سلام نمودم و سپس بخانه خود رفتم.

از جمله کسانی که از من دیدن کردند محمد بن عثمان عمری (نائب دوم امام زمان در زمان غیبت صغری) بود او از میان جمعیت آمد و تکیه ببالش من داد و نشست بطوری که کار او موجب خشم من گردید، او زیاد نشست و برنخاست که برود. مردم دسته دسته می‌آمدند و میرفتند و او همچنان نشسته بود و موجب ازدیاد خشم من میگشت.

وقتی مجلس بکلی خلوت شد محمد بن عثمان نزدیکتر آمد و گفت: میان من و تو رازی است که میخواهم گوش دهی. گفتم: بگو! صاحب آن اسب سفید که جنب آن نهر آب تو را دید، میگوید: ما بوعده خود وفا نمودیم (یعنی وعده کردیم که اهل قم بدون جنگ و ستیز تو را می‌پذیرند و اموال زیادی بچنگ خواهی آورد) من یکباره ماجرا را بیاد آوردم و تکان سختی خوردم.

سپس گفتم: چشم، اطاعت میکنم. آنگاه برخاستم و دست محمد بن عثمان را گرفته و اموالم را حساب نموده خمس آن را بیرون کردیم حتی قسمتی را که من فراموش کرده بودم، خمس آن را نیز معین کرد و رفت. بعد از این ماجرا دیگر در باره وجود امام زمان علیه السلام و اینکه نواب او از ناحیه مقدسه اش مأموریت‌هایی دارند تردید نکردم، و حقیقت امر بر من روشن شد.

ابو الحسن مسترق راوی این خبر میگوید: من هم از وقتی این واقعه را از عمویم ابو عبد الله (حسین) شنیدم شکی که در این باره داشتم بکلی برطرف گردید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۶

ابن هشام نایب ابن قولویه قمی

نیز در «خرايج» راوندی است که: ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه روایت نموده که در سنه سیصد و هفت (۳۰۷) بعزم حج بیت الله وارد بغداد شدم و آن سالی بود که قرامطه «۱» حجر الاسود را بجای خود برگردانیده بودند. بزرگترین سعی من این بود که امسال را بحج بروم و به بینم چه کسی حجر الاسود را در جای خود نصب میکند. زیرا در خلال بعضی از کتابها دیده بودم که نوشته بود: حجر الاسود را میربایند و مجدداً امام آن عصر در جای خود نصب میکند، چنان که در زمان حجاج بن یوسف امام زین العابدین علیه السلام آن را در جای خود نهاد و بهمان حال ماند. ولی در بغداد بیماری سختی پیدا کردم، بطوری که جان خود را در معرض خطر دیدم و نتوانستم شخصا بحج بروم. ناچار شخصی بنام (ابن هشام) را نایب گرفتم و نامه سر بسته‌ای بوی دادم که بحضرت امام زمان نوشته و از مدت عمر خود و اینکه در این مرض میمیرم یا نه، سؤال کرده بودم. بابن هشام نایب خود گفتم: تمام مقصود من اینست که این نامه را بدست کسی برسانی که حجر الاسود را در جای خود میگذارد و جواب گرفته بیاوری، و من هم ترا فقط برای این کار میفرستم. وقتی ابن هشام برگشت، نقل کرد که چون وارد مکه شدم، و مردم قصد کردند حجر الاسود را بجای خود نصب کنند. من مبلغی پول به عده‌ای از خدام حرم دادم تا راه باز کنند و من بتوانم آن کس که حجر الاسود را در جای خود میگذارد به بینم. پس چند نفر از خدام را با خود نگاه داشتم که ازدحام جمعیت را بیکسو زنند (و بدین گونه بتزدیک محل رسیدم)

(۱) قرامطه همان اسماعیلیه بودند که در آن روزگار سر بشورش برداشتند. رئیس آنها ابو طاهر قرمطی بوده قرامطه حجر الاسود را از جا کنده و به بحرین مسکن خود بردند و مدت بیست و دو سال نزد خود نگاهداشتند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۷

هر کس حجر الاسود را برداشت که در جای خود نصب کند قرار نگرفت، تا اینکه جوانی گندم گون و زیبا روی آمد و آن را برداشت و در جای خود گذارد، بطوری که گوئی اصلاً کنده نشده بود.

در این موقع صدای شادی حاجیان از هر سو برخاست، سپس جوان مزبور از یکی از درهای مسجد خارج شد، من هم برخاستم و از هر طرف مردم را متفرق ساختم و بدنبال وی شتافتم: مردم هم بمن راه میدادند و مرا دیوانه می‌پنداشتند، ولی من در آن گیر و دار چشم از او برنمیگرفتم تا اینکه از میان جمعیت بیرون آمدم.

من با سرعت پشت سر او میدویدم؛ و او آهسته راه میرفت، مع هذا باو نمیرسیدم وقتی بجائی رسیدم که جز من کسی او را نمیدید، ایستاد و بمن نگریست و گفت: آنچه با خودداری بیاور! من هم نامه را باو دادم. بدون اینکه در آن بنگرد گفت: بگو از این بیماری وحشت مدار که بعد از سی سال دیگر خواهی مرد! در این وقت گریه‌ام گرفت و چندان گریستم که قدرت هر گونه حرکتی از من سلب شد. در همین حال مرا گذاشت و رفت.

ابن قولویه گفت: این داستان را ابن هشام بعد از مراجعت نقل کرد.

چون سال سیصد و شصت و هفت (۳۶۷) رسید، ابن قولویه مریض شد و بامور خود پرداخت و تهیه لوازم قبر میدید، وصیت خود را نوشت و در این باره سعی بلیغ مبذول میداشت.

باو میگفتند این همه ترس برای چیست؟ امید است خداوند سلامتی بدهد، ترس ندارد. ولی ابن قولویه میگفت: این همان سالی است که قبلاً وعده مرگ مرا داده‌اند و بالاخره در همان بیماری رحلت فرمود.

مؤلف: ابن قولویه استاد شیخ مفید است «۱»: شیخ طوسی در کتاب رجال

(۱) شیخ اجل اقدم ابو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی قولویه قمی، از مفاخر دانشمندان شیعه است. مؤلف در فصل دوم مقدمه بحار میگوید: کتاب «کامل الزیارة» تألیف ابن قولویه از اصول معروفه است که شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» و سایر محدثین در آثار خود از آن استفاده کرده‌اند.

نجاشی در رجال مینویسد: «وی در جلالت قدر و وثاقت و تبحر در فقه و حدیث مورد اتفاق همه دانشمندان ماست. پدرش محمد بن قولویه ملقب به «مسلمه» از برگزیدگان شاگردان سعد بن عبد الله اشعری بود. استاد ما شیخ مفید علم فقه را از وی (جعفر بن قولویه) فرا گرفت.

هر چه مردم در باره فقه او و خوبیهای وی بگویند او بالاتر از آنست».

ابن حجر عسقلانی دانشمند سنی در «لسان المیزان» مینویسد: جعفر بن قولویه از بزرگان شیعه و علمای مشهور آنهاست ... حسین بن عبید الله غضائری و محمد بن سلیم صابونی در مصر از وی استماع حدیث کردند.

شیخ طوسی نیز در «فهرست» مینویسد: ابن قولویه بعدد ابواب فقه کتاب نوشته است» ابن قولویه در حرم کاظمین (ع) و پدرش در باغ ملی قم مدفون است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۸

نوشته است: «وی بسال ۳۶۸ وفات کرد. وفات او در اوائل سال شصت و هشت بوده و در اینخبر (که شصت و هفت است) مقدار کسری را معتبر ندانسته‌اند، بخصوص که اسقاط کمتر از نصف هم در حساب شایع است».

ابو محمد دعلجی

و نیز قطب الدین راوندی در کتاب (خرایج) مینویسد: روایت شده که ابو محمد دعلجی، دو پسر داشت. او از برگزیدگان علمای ما بود، احادیث بسیار از ائمه علیهم السلام شنیده بود. یکی از پسرانش بنام ابو الحسن بود که مردی متدین و بغسل اموات اشتغال داشت. پسر دیگر راه انحراف و گناه می‌پیمود.

یک سال ابو محمد اجیر شد که به نیابت امام زمان علیه السلام بحج برود. این کار در آن موقع میان شیعیان مرسوم بود. ابو محمد مبلغی از پولی را که برای سفر حج گرفته بود به پسری که اهل فساد بود داد و بحج رفت، بعد از مراجعت نقل کرد که:

در اثنای اعمال حج در عرفات ایستاده بودم، جوانی خوش روی و گندم‌گون را که موی سرش از دو طرف گوشش دیده میشد، پهلوی خود در حال خشوع و دعا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۷۹۹

و زاری دیدم.

وقتی نزدیک شد که مردم متفرق شوند، متوجه من شد و گفت: ای شیخ حیا نمیکنی؟ گفتم: آقا از چه چیز حیا کنم؟ گفت: پولی برای نیابت حج کسی که میدانی کیست؛ بتو میدهند و تو آن را بفاسق شرابخواری میدهی، عنقریب این چشمت نابینا می‌شود، و اشاره بچشم من نمود، من از آن موقع تا کنون بیمناک و خائف هستم.

(شیخ مفید) ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان نیز این را شنید او گفت:

هنوز چهل روز از مراجعت وی از سفر مکه نگذشته بود که دملی در همان چشمی که حضرت اشاره فرموده بود پدید آمد و نابینا شد.

مردی از اهل مدائن

همچنین در کتاب مزبور مینویسد: از ابو احمد بن راشد و او از یکی از برادران دینی‌اش از اهل مدائن روایت کرده که گفت: با یکی از دوستان مشغول اعمال حج بودیم، ناگاه دیدم جوانی نشسته و قبا و ردائی بتن دارد که ما آن را صد و پنجاه دینار قیمت کردیم، و کفش زردی پوشیده بود که نه غبار گرفته بود و نه اثر سفر داشت.

در این وقت فقیری بوی نزدیک شد و او هم چیزی از زمین برداشت و باو داد فقیر هم دعای زیادی برای او نمود. سپس جوان برخاست و رفت و ناپدید گشت. ما رفتیم پیش فقیر و پرسیدیم چه بتو داد؟ گفت: سنگریزه‌های طلائی! ما آن سنگریزه‌ها را بیست مثقال تخمین زدیم.

من برفیقم گفتم: آقای ما با ماست و او را نمی‌شناسیم. برویم و او را پیدا کنیم. تمام صحرای عرفات را گشتیم و او را پیدا نکردیم. سپس بجای اول مراجعت کردیم و از کسانی که اطراف او بودند پرسیدیم این شخص کی بود؟ گفتند: جوانی علوی از اهل مدینه است، که هر سال پیاده بحج می‌آید!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۰۰

حسن بن حسین

نیز در خرایج راوندی است که: از جعفر بن حمدان از حسن بن حسین روایت شده که گفت: در حالی که مشغول طواف بودم، شک داشتم که چند بار طواف نموده‌ام؟ ناگاه دیدم جوانی نیکو روی نزد من آمد و گفت: هفت شوط دیگر طواف کن!

عثمان بن سعید

شیخ مفید «در ارشاد» از ابن قولویه و او از کلینی و او از علی بن محمد و او از حمدان قلانسی روایت میکند که گفت: به عثمان بن سعید عمری (نائب اول امام زمان) رحمه الله علیه گفتم امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرد؟ گفت: آری ولی فرزندی را میان شما گذاشت، که گردنش مثل اینست، و با دست اشاره بگردن خود نمود. و هم از علی بن محمد از فتح خادم ابو غالب زراری نقل میکند که گفت: از ابو علی بن مطهر شنیدم که خود وی امام زمان علیه السلام را دیده بود، و قد حضرت را برای من وصف نمود.

عبد الله بن صالح

نیز در ارشاد بسند خود از علی بن محمد از ابی عبد الله بن صالح روایت نموده که وی امام زمان را روبروی حجر الاسود دیده است؛ و میگفت: در آن موقع کثرت جمعیت بحدی بود که بوی نیز صدمه میرسید، و آن حضرت میفرمود: که این طور نگفته‌اند طواف کنند!

جعفر کذاب

نیز در ارشاد بسند خود از ابی عبد الله بن صالح و احمد بن نظر از عنبری

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۰۱

روایت نموده که: در مجمعی از جعفر کذاب سخن بمیان آمد، شخصی او را مذمت نمود، من گفتم: جز او امامی نیست چرا مذمت

میکنی؟ گفت: چرا! امامی دیگر هست. گفتم: آیا تو او را دیده‌ای گفت: من او را ندیده‌ام ولی دیگری او را دیده است، پرسیدم او کیست؟ گفت: خود جعفر (کذاب) دو بار او را دیده است.

ابو عمرو اهوازی

نیز در ارشاد بسند خود از علی بن محمد از جعفر بن محمد کوفی و او از جعفر مکفوف و او از ابو عمرو اهوازی روایت نموده که گفت: امام حسن عسکری علیه السلام فرزندش امام زمان را بمن نشان داد و فرمود این صاحب شما است.

طریف خادم امام حسن عسکری (ع)

نیز در کتاب مزبور از استادش ابن قولویه از شیخ کلینی و او از محمد بن حسن بن یحیی از حسن بن علی نیشابوری از ابراهیم بن محمد از ابو نصر طریف خادم روایت کرده که وی امام زمان علیه السلام را دیده است. سید بن طاوس در کتاب «مهیج الدعوات» نوشته است: سحرگاهی در سامره صدای دعا خواندن حضرت قائم علیه السلام را شنیدم و از جمله حضرت برای کسانی که او را یاد کرده‌اند دعا میکرد و میفرمود:

الأحیاء و الاموات ابقهم

یا اینکه میفرمود:

و احیهم فی عزنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا

و این در شب چهارشنبه سیزدهم ذی القعدة سال ۶۳۸ بود.

اسماعیل هرقلی

در کشف الغمه مینویسد: و من هم «۱» در این خصوص (یعنی کسانی که حضرت را دیده‌اند) دو حکایت نقل میکنم که قریب بزمان ما واقع شده است این دو حکایت را جماعتی از موثقین برادران دینی برای من هم نقل کردند.

(۱) مقصود علی بن عیسی اربلی مؤلف کشف الغمه است که از ادبا و دانشمندان معروف قرن هشتم هجری است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۰۲

حکایت این است: شخصی در نواحی حله سکونت داشت که او را اسماعیل بن حسن هرقلی می‌گفتند و اهل قریه «هرقل» بود. وی در زمان من وفات یافت و من او را ندیدم ولی پسر او شمس الدین میگفت: پدرم نقل میکرد که در ایام جوانی، جراحی به پهنی کف دست آدمی در ران چپم پیدا شد.

این جراحی در فصل بهار میشکافت و خون و چرک از آن بیرون می‌آمد و درد آن مرا از بسیاری از کارهایم باز میداشت در آن موقع در «هرقل» بودم «۱» روزی آمدم بحله و رفتم بخانه سید رضی الدین علی بن طاوس (ره) و از ناراحتی خود نزد وی درد دل کردم و گفتم: میخواهم در شهر آن را مداوا کنم.

سید اطباء حله را خواست و محل درد را بآنها نشان داد اطباء گفتند: این زخم در بالای رگ اکحل قرار گرفته و معالجه آن خطرناک است. این جراحی را باید برید ولی اگر بریدند رگ هم قطع می‌شود و شخص میمیرد.

سید رضی الدین بن طاوس، قدس الله روحه، بمن گفت: من میخواهم به بغداد بروم، و بسا هست که اطبای آنجا حاذقتر باشند؛ بهتر اینست که تو هم بیائی.

سید علیه الرحمه مرا با خود برد و وارد بغداد شدیم. در آنجا نیز اطباء را خواست و موضع درد را بآنها نشان داد. آنها هم همان جوابی را دادند که اطباء حله گفته بودند؛ و از این حیث دلتنگ شدم.

در این موقع سید بن طاوس فرمود: شرع تو را از لحاظ نماز گزاردن در این لباس در وسعت گذارده فقط باید سعی کنی حتی الامکان از خون و نجاست دوری جوئی و بی جهت خود را ناراحت مکن که خدا و رسولش تو را از این عمل نهی فرموده‌اند (یعنی حالا که اطباء چنین میگویند، بهمین حال باش و از حیث لباس برای نماز گزاردن در زحمت مباش).

من گفتم: حالا که چنین است و به بغداد آمده‌ام از همین جا میروم سامره برای زیارت و از آنجا بوطن باز میگردم، سید بن طاوس این فکر را تحسین

(۱) هرقل دهکده‌ای نزدیک حله بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۰۳

کرد سپس اثاث خود را نزد سید گذاردم و حرکت نمودم.

چون وارد سامره شدم ائمه را زیارت کردم سپس از سرداب پائین رفتم پاسی از شب را در سرداب گذراندم و خدا و امام را بکمک طلبیدم و تا روز پنجشنبه در سامره ماندم آنگاه رفتم کنار شط دجله و غسل کردم و لباس تمیزی پوشیدم و آبخوری که با خود داشتم پر کردم و بیرون آمدم که بشهر برگردم.

در آن حال دیدم چهار نفر سوار از در حصار شهر بیرون می‌آیند در اطراف شط عده‌ای از سادات هم گوسفندان خود را می‌چرانیدند، لذا گمان کردم که سواران از آنها هستند.

وقتی بهم رسیدیم، دیدم یکی از آنها جوانی است که تازه خط محاسن بر صورتش نقش بسته و هر چهار نفر شمشیری حمایل دارند. یک نفرشان پیر مردی بود که نیزه‌ای در دست داشت، و دیگری شمشیری حمایل نموده و نقاب بصورت و قبائی روی شمشیر پوشیده و گوشه آن را از زیر بغل گذرانیده بود.

پیر مرد نیزه‌دار در سمت راست جاده ایستاد و ته نیزه خود را بزمین زد آن دو جوان هم در سمت چپ ایستادند و شخص قبا پوش هم در وسط راه مقابل من ایستاد. آنها بمن سلام کردند و من هم جواب آنها را دادم. مرد قباپوش بمن گفت:

تو فردا میخواهی نزد کسانت بروی؟ گفتم: آری. گفت: بیا جلو تا جراحی که تو را رنج میدهد به بینم.

من نمی‌خواستم که آنها با من تماس پیدا کنند و پیش خود گفتم مردم بیابان-گرد، از نجاست پرهیزی ندارند، و من هم از آب بیرون آمده و لباسم تر است، با این وصف نزد وی رفتم و او دست مرا گرفت و بطرف خود کشید و با دست دوشم را تا پائین لمس نمود تا آنکه دستش بجراحت خورد و آن را طوری فشار داد که دردم گرفت.

سپس مانند اول سوار اسب شد این هنگام پیر مرد نیزه بدست گفت: اسماعیل! راحت شدی؟ من تعجب کردم که از کجا اسم مرا میداند. گفتم: ما و شما ان شاء الله راحت و رستگار هستیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۰۴

بعد پیر مرد گفت: این آقا امام زمان علیه السلام است. با شنیدن این کلام پیش رفتم و همان طور که سوار بود پای حضرتش را بوسیدم. سپس براه افتادند و من با آنها میرفتم! امام علیه السلام فرمود: برگرد! گفتم: من ایدا از شما جدا نمیشوم. فرمود صلاح در اینست که برگردی! ولی من همان جواب را دادم، پیر مرد گفت ای اسماعیل شرم نمیکنی دو بار امام بتو میگوید برگرد و گوش نمی‌گیری؟ ناچار توقف نمودم.

امام چند قدم رفت و سپس متوجه من شد و فرمود: وقتی به بغداد رسیدی حتما ابو جعفر (یعنی المستنصر بالله خلیفه عباسی) تو را

میتلبد. وقتی نزد او رفتی و چیزی بتو داد قبول مکن و بفرزند ما رضی (سید بن طاوس) بگو که توصیه‌ای برای تو به علی بن عوض بنویسد، من بوی سفارش میکنم چیزی که میخواهی بتو بدهد. آنگاه با همراهانش حرکت فرمود: من همچنان ایستاده آنها را مینگریستم تا از نظرم دور شدند، و من از جدائی آن حضرت متأسف بودم.

پس لحظه‌ای روی زمین نشستم آنگاه برخاستم و وارد شهر شدم و به حرم مطهر رفتم خدام حرم دور مرا گرفتند و گفتند: روی تو را چنان می‌بینیم که با اول تغییر کرده است. آیا هنوز احساس درد میکنی؟ گفتم: نه! گفتند: کسی با تو نزاع کرده؟ گفتم: نه! من از آنچه شما میگوئید خبری ندارم ولی از شما سؤال میکنم: آیا سوارانی را که نزد شما بودند، میشناسید؟ گفتند: آنها از سادات و صاحبان گوسفندان هستند گفتم نه! او امام زمان علیه السلام بود گفتند: امام آن پیر مرد بود یا مرد قباپوش؟ گفتم همان مرد قباپوش امام بود. گفتند جراحی را که داشتی باو نشان دادی؟ گفتم:

خود او با دست آن را فشار داد و مرا بدرد آورد.

سپس جلو آنها لباس را بالا زده پایم را بیرون آوردم و از آن بیماری اثری ندیدم. من از کثرت اضطراب تردید کردم که کدام پایم درد میکرد. بهمین جهت پای چپم را نیز بیرون آورده نگاه کردم و اثری ندیدم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۰۵

وقتی مردم این را مشاهده کردند شادی کنان بسوی من هجوم آوردند و لباسم را برای تبرک پاره پاره کردند، خدام مرا بخزانه بردند و جمعیت را از آمدن بطرف من منع کردند. ناظر بین النهرین آن روز در سامره بود، چون آن سر و صدا را شنید، پرسیده بود: چه خبر است؟ گفته بودند مریضی به برکت امام زمان شفا یافته است. ناظر آمد در خزانه و اسم مرا پرسید و گفت چند روز است که از بغداد بیرون آمده‌ای؟ گفتم: اول هفته از بغداد خارج شدم.

او رفت و من آن شب را در سامره ماندم و چون نماز صبح خواندم از شهر بیرون آمدم مردم هم متوجه شدند و با من آمدند. ولی وقتی از شهر دور شدم مردم برگشتند.

شب را در «اوانا» (۱) خوابیدم و صبح آن روز از آنجا عازم بغداد شدم. دیدم جمعیت روی پل عتیق ازدحام نموده و از هر کس وارد می‌شود نام و نسبش را میپرسند و میگویند کجا بودی؟ از من هم پرسیدند نامت چیست و از کجا می‌آئی؟ من هم خود را معرفی کردم. ناگهان بطرف من هجوم آوردند و لباسم را پاره پاره نمودند و هر تکه آن را بعنوان تبرک بردند، بطوری که دیگر حالی برایم نماند.

علت این بود که ناظر امور بین النهرین نامه‌ای به بغداد نوشته و ماجرای مرا گزارش داده بود. آنگاه مردم مرا به بغداد بردند، و چنان ازدحامی شد که نزدیک بود از کثرت جمعیت تلف شوم.

وزیر قمی (۲) سید رضی الدین ابن طاوس را خواست تا در این باره تحقیقاتی نموده و صحت خبر مزبور را باطلاع وی برساند. رضی الدین هم با اصحاب خود نزدیک دروازه «نوبی» بمن برخوردند همراهان وی مردم را از اطراف من پراکنده ساختند. وقتی مرا دید گفت: این خبر را از تو میدهند؟ گفتم: آری. آنگاه از مرکوب خود پیاده شد و پای مرا گشود و اثری از زخم سابق ندید.

(۱) اوانا- شهر کوچکی واقع در ده فرسخی بالای بغداد و دارای باغ و درختان بسیار بوده است (مراصد)

(۲) مقصود مؤید الدین ابن علقمی است که پیرو مذهب شیعه بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۰۶

سید همان جا لحظه‌ای بحالت بیهوشی افتاد، سپس دست مرا گرفت و نزد وزیر آورد و در حالی که میگريست گفت: مولانا! این برادر من و نزدیکترین مردم بمن است.

وزیر شرح واقعه را جویا شد و من از اول تا آخر برای او حکایت نمودم. وزیر اطبائی که قبلا آن زخم را دیده بودند احضار نمود و گفت: جراحی پای این مرد را که دیده‌اید معالجه کنید! اطبا گفتند: تنها راه علاج این زخم اینست که با آهن قطع بشود و اگر قطع شد میمیرد. وزیر گفت: بفرض اینکه قطع کنید و نمیرد چقدر طول میکشد که بهبود یابد؟ گفتند: دو ماه طول میکشد و بعد از بهبودی در جای آن گودی سفیدی میماند که دیگر در جای آن موی نمی‌روید.

وزیر پرسید: شما چه وقت آن را دیده‌اید؟ گفتند: ده روز پیش. وزیر پای مرا که قبلا مجروح بود نشان داد که مانند پای دیگر هیچ گونه علامتی که حاکی از سابقه درد باشد در وی دیده نمیشد. یکی از اطباء فریاد کشید و گفت: این کار عیسی بن مریم است! وزیر گفت: وقتی معلوم شد که کار شما نیست، ما خود میدانیم که کار کیست! سپس خلیفه وزیر را احضار نمود و ماجرا را از وی پرسید. وزیر هم واقعه را برای خلیفه نقل کرد. خلیفه مرا احضار نمود و هزار دینار بمن داد و گفت این را بگیر و بمصرف خود برسان. گفتم: جرات نمی‌کنم یک دینار آن را بردارم. خلیفه گفت: از کی میترسی؟ گفتم: از همان کسی که مرا مورد عنایت قرار داد. زیرا گفت: چیزی از ابو جعفر قبول مکن. خلیفه از شنیدن این کلام گریست و مکدر شد آنگاه من بدون اینکه چیزی از وی بپذیرم بیرون آمدم.

علی بن عیسی اربلی (مؤلف کشف الغمه) میگوید: یک روز من این حکایت را برای جمعی که نزد من بودند نقل میکردم. شمس الدین پسر اسماعیل هرقلی «۱»

(۱) علامه نوری در ذیل این حکایت مینویسد شیخ حر عاملی در کتاب امل الامل میفرماید:

شیخ محمد بن اسماعیل بن حسن بن ابی الحسن بن علی هرقلی فاضل عالم از تلامذه علامه (حلی) بود و من کتاب «مختلف» را بخط او دیده‌ام و از آن پیداست که آن را در زمان مؤلف (علامه حلی) نوشته و نزد وی یا فرزندش فخر المحققین خوانده است. سپس علامه نوری میگوید: حقیر بر دو نسخه از شرایع واقف شدم که بخط شیخ محمد مذکور است یکی در یک جلد و خوانده شده در نزد محقق اول و محقق ثانی و اجازه بخط هر دو بزرگوار در آن موجود و حال در بلد کاظمین در نزد جناب عالم جلیل و سید نبیل سید محمد آل سید حیدر دام تأییده است و صورت آخر مجلد اول آن چنین است: فرغ من کتابته العبد الفقیر الی رحمۃ اللہ تعالی: محمد بن اسماعیل بن حسن بن ابی الحسن بن علی الهرقلی غفر اللہ له و لوالدی و للمؤمنین و المؤمنات آخر نهار الخميس خامس عشر شهر رمضان سنه سبعین و ستمائة (۶۷۰) حامدا مصليا مستغفرا و الحمد لله رب العالمین و حسبنا الله و نعم الوکیل.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۰۷

هم حاضر بود ولی من او را نمی‌شناختم. وقتی حکایت تمام شد؛ گفت: من فرزند او هستم.

من از این حسن اتفاق تعجب کردم و از وی پرسیدم آیا ران پدرت را در وقتی که مجروح بود، دیده بودی؟ گفت: نه. زیرا من در آن موقع طفل بودم، ولی وقتی بهبودی یافت دیدم که اثری از زخم نداشت. و در جای آن جراحی مو روئیده بود.

همچنین من این حکایت را از سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشیر علوی موسوی و نجم الدین حیدر بن ایسر رحمۃ اللہ علیهما که هر دو از مردم سرشناس بودند، و با من سابقه دوستی داشتند و نزد من بسیار عزیز بودند، پرسیدم و آنها نیز حکایت را تصدیق کردند و گفتند: ما آن جراحی را در حال بیماری اسماعیل و جای آن را در موقع بهبودیش در ران وی دیدیم.

و نیز شمس الدین فرزند او نقل میکرد که اسماعیل بعد از این واقعه از فراق آن حضرت سخت محزون بود تا جایی که در فصل زمستان در بغداد توقف نمود. و هر چند روز برای زیارت بسامره میرفت و باز بیغداد برمیگشت حتی در آن سال چهل بار زیارت عسکرین علیهما السلام رفت، باین امید که بار دیگر حضرت را ببیند و

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۰۸

بمقصود خود برسد و تقدیر با وی مساعدت نماید، ولی او در حسرت دیدار مجدد حضرت مرد و با غصه او بجهان باقی انتقال یافت. رحمه الله علیه رحمه واسعة.

عطوه حسنی

نیز در کشف الغمه مینویسد: سید باقی بن عطوه حسنی برای من حکایت میکرد که پدرش عطوه بیضه‌اش ورم کرده بود. او زیدی مذهب بود، و نمیگذاشت که فرزندانش مایل بمذهب شیعه شوند و میگفت: من عقیده شما را تصدیق نمی‌کنم مگر اینکه صاحب شما مهدی بیاید و مرا از این مرض شفا دهد. این سخن را مکرر از وی میشنیدیم.

در یکی از شبها موقع نماز عشاء که همه در یک جا جمع بودیم پدرمان فریاد میکشد و ما را بکمک میطلبد. با شتاب بسوی او رفتیم، وقتی ما را دید گفت: برسید بصاحب خودتان که الساعه از پیش من رفت. ما همه بیرون رفتیم ولی هیچ کس را ندیدیم. سپس برگشتیم پیش پدرمان و جریان را از وی پرسیدیم. پدرم گفت: شخصی نزد من آمد و گفت: ای عطوه! گفتم: تو کیستی؟ گفت: من صاحب فرزندان میباشم آمده‌ام که تو را از این بیماری برهانم. آنگاه دست برد بموضع درد و آن را فشار داد و رفت. وقتی دست بردم اثری از ورم سابق در آن ندیدم.

سید باقی میگفت: پدرم بعد از این واقعه همچون آهو سر حال و چابک بود و دیگر از درد بیضه رنج نمیبرد! این داستان در همه جا مشهور گشت. من از دیگران غیر از فرزندش هم پرسیدم، و آن را اعتراف کردند.

سپس اربلی میگوید: این گونه اخبار و اطلاعات از حضرت در این باب بسیار است مانند جماعتی که در راه مکه از کاروان وامانده بودند و حضرت آنها را نجات داد و به کاروان و مقصد رسانید که اگر به درازا نمی‌کشید، قسمتی از آن را نقل می‌کردم ولی همین دو حکایت که نزدیک به زمان ما به وقوع پیوسته کافی است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۰۹

علی بن عبد الرحمن

مؤلف: شیخ مفید و شیخ محمد بن مهدی مؤلف مزار کبیر رحمه الله علیهما در کتاب مزارشان با اسناد خود از علی بن محمد بن عبد الرحمن شوشتری روایت کرده‌اند که گفت: وقتی گذارم بطایفه «بنی رواس» افتاد. یکی از برادران دینی بمن گفت: خوب است با هم بمسجد صعصعه برویم و در آن نماز بگزاریم. چه که این ماه، ماه رجب است و در این ماه زیارت این اماکن شریفه که ائمه در آن قدم نهاده و نماز گزارده‌اند، مستحب میباشد، منم با او بمسجد صعصعه رفتیم.

چون بدر مسجد رسیدیم دیدم شتری زانو بسته و در مسجد خوابیده است.

وقتی وارد مسجد شدیم، دیدیم مردی در لباس حجازی که عمامه‌ای مثل آنها بسر گذاشته نشسته و دعائی را میخواند که من و رفیقم از حفظ کردیم، آنگاه سجده‌ای طولانی کرد، سپس برخاست و سوار شتر شد و رفت. رفیقم گفت که این مرد خضر بود. افسوس که با وی سخن نگفتیم، مثل اینکه مهر بدهان ما زد. پس از نماز از مسجد بیرون آمدیم، در میان راه ابن ابی داود رواسی را ملاقات نمودیم. پرسید:

از کجا می‌آئید؟ گفتیم: از مسجد صعصعه و سپس آن چه دیده بودیم به اطلاع وی نیز رساندیم.

ابن ابی داود گفت: این مرد در هر دو روز یا سه روزی یک بار بمسجد می‌آید و با کسی هم سخن نمیگوید، پرسیدیم: او کیست؟ گفت: شما گمان کردید کی بود؟ گفتیم: بنظر ما او خضر است: ولی او گفت: بخدا قسم او کسی است که خضر نیازمند بملاقات

اوست. پس بروید که ان شاء الله بحق میرسید در این وقت رفیقم گفت:

و الله او صاحب الزمان علیه السلام بود.

کلینی در کافی از علی بن محمد از ابو محمد و جنائی روایت میکند که گفت شخصی که حضرت صاحب الزمان را دیده بود میگفت: آن حضرت را ده روز پیش از حادثه رحلت پدرش امام حسن عسکری علیه السلام دیده است که میگفت: خداوندا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۱۰

تو میدانی که اینجا (سامره) برای توطن من بهترین جاهاست ولی اگر جلوگیری نمایند!!

ابو الادیان خادم

صدوق در کمال الدین میگوید: ابو الادیان گفت: من خادم امام حسن عسکری علیه السلام بودم و نامه‌های حضرتش را بشهرها میبردم. در مرض فوتش بخدمتش رسیدم، نامه‌هایی نوشت و فرمود: این را گرفته باین شهرها برو، سفرت پانزده روز بطول میانجامد چون روز آخر وارد سامره شوی صدای شیون از خانه من میشنوی و خواهی دید که مرا غسل میدهند.

گفتم: آقا! بعد از رحلت شما چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ فرمود: آن کس که پاسخ نامه‌های مرا از تو طلب نماید، او جانشین من است گفتم: بیشتر توضیح دهید. فرمود: آن کس که بر من نماز میگذارد، جانشین من است. گفتم: بیشتر بفرمائید. گفت: هر کس خبر داد که در انبان چیست. او قائم و جانشین من است، در اینجا هیبت آقا مرا گرفت که سؤال کنم در انبان چیست.

بدین گونه نامه‌ها را برداشته بشهرهایی که فرموده بود بردم، و جوابهای آنها را گرفته روز پانزدهم وارد سامره شدم و همان طور که فرموده بود، دیدم صدای شیون و ناله از خانه حضرت بلند است و برادرش جعفر بن علی (جعفر کذاب) دم در خانه است و شیعیان اطراف او را گرفته و در مرگ آن حضرت تسلیت و بخاطر مقام امامتش تهنیت میگویند.

من پیش خود گفتم: اگر این امام باشد، منصب امامت از میان رفته است. زیرا من او را میشناختم که شراب میخورد و با قماربازی و ساز و ضرب سر و کار داشت! ولی برای امتحان پیش او رفتم و مثل دیگران بوی تسلیت و تهنیت گفتم. ولی او چیزی از من نخواست. آنگاه عقید غلام امام حسن عسکری علیه السلام آمد و باو گفتم: آقا برادرت را کفن کردند برخیز و بر او نماز بگذار.

جعفر در حالی که شیعیان هم اطراف

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۱۱

او را گرفته بودند و سمان (۱) و حسن بن علی معروف به سلمه که بدستور معتصم خلیفه او را بقتل رساندند در جلو آنها قرار داشتند وارد خانه شدند.

وقتی آماده نماز شدیم. دیدم حضرت را کفن کرده گذارده‌اند، همین که جعفر خواست تکبیر بگوید، بچه گندم گونی که موی سرش سیاه و کوتاه و میان دندانهایش باز بود بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: عمو! کنار برو که من در نماز گزاردن بر پدرم از تو سزاوارترم. جعفر عقب رفت و رنگش تغییر کرد، بچه هم جلو ایستاد و بر امام نماز گزارد و آن حضرت را پهلوی قبر پدرش امام علی النقی علیه السلام مدفون ساختند.

آنگاه همان بچه رو کرد بجانب من و گفت: جوابهای نامه‌ها که آورده- ای بیاور! من هم بوی تسلیم نمودم و پیش خود گفتم: این دو علامت: (جانشین امام که یکی نماز گزاردن بر حضرت و دیگر مطالبه جواب نامه‌ها) ظاهر شد.

فعلا جریان انبان باقیمانده است آنگاه بسراغ جعفر رفتم، دیدم در مرگ برادرش ناله میکند. در آن موقع حاجز و شاء آمد و بجعفر گفت: آقا آن بچه کی بود؟

اگر ادعا دارد که پسر امام است لازم بود که از وی دلیل بخواهید، جعفر گفت:

بخدا قسم من تا کنون او را ندیده بودم و شناختم.

در همان وقت که ما نشسته بودیم، جمعی از قم آمدند و سراغ امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند، بآنها گفتند: حضرت رحلت فرمود. پرسیدند: پس جانشین او کیست؟ مردم اشاره به جعفر کردند و گفتند: این است. آنها هم آمدند سلام کرده او را در مرگ برادرش تسلیت و امامتش را تبریک گفتند. سپس گفتند: نامه‌ها و اموالی نزد ما هست، بفرمائید که نامه‌ها از کیست و اموال چقدر است؟! جعفر از جا برخاست و در حالی که دامن خود را می‌تکانید گفت: اینها از ما میخواهند که غیب بدانیم!

(۱) منظور عثمان بن سعید نائب اول امام زمان است. پیشتر گفتیم که وی بخاطر پنهان نگاه- داشتن کار خود روغن فروشی میکرده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۱۲

در این وقت خادمی از اندرون آمد و گفت: شما نامه فلانی و فلانی را آورده‌اید و انبانی دارید که هزار دینار در آنست که سکه ده دینار آن صاف شده است. آنها هم نامه‌ها و اموال را بآن خادم دادند و گفتند کسی که تو را بخاطر این فرستاده امام است. چون جعفر این ماجرا را دید. رفت پیش معتمد خلیفه و جریان را نقل کرد، معتمد هم خدمتکاران خود را فرستاد صیقل کنیز امام حسن عسکری را آوردند و بچه را از وی مطالبه کرد، صیقل وجود بچه را منکر شد و گفت من آبستن هستم و هنوز وضع حمل نکرده‌ام، این را بدین جهت گفت تا امر آن بچه را پوشیده دارد.

سپس صیقل را بابن ابی شوارب قاضی سپردند (که نزد وی بسر برد تا وضع او روشن شود) ولی ناگهان از یکطرف عبید الله بن یحیی بن خاقان (وزیر) مرد، و از طرفی صاحب الزنج در بصره قیام کرد و آنها مشغول باین امور شدند و از نگهداری صیقل کنیز امام حسن عسکری (مادر امام زمان) غفلت نمودند و او از شر آنها آسوده گشت و الحمد لله رب العالمین لا شریک له.

عیسی جوهری

مؤلف: در یکی از کتب علمای ما از حسین بن حمدان از ابو محمد عیسی بن مهدی جوهری روایت نموده که گفت: در سال ۲۶۰ باهنگ حج بیت الله از وطن بیرون آمدم.

مقصد من مدینه بود، زیرا بر ما ثابت شده بود که امام زمان ظهور کرده است، من بیمار گشتم و وقتی از پرهیز بیرون آمدم، میل بخوردن ماهی و خرما پیدا کردم. موقعی که وارد مدینه شدم و برادران دینی خود (شیعیان) را ملاقات نمودم، آنها نیز مژده دادند که حضرت در محلی بنام «صابر» ظهور نموده من هم بطرف صابر رفتم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۱۳

وقتی بآن بیابان رسیدم، چند رأس بزغاله لاغر دیدم و قصری هم در آنجا بود، بزغاله‌ها رفتند میان قصر و من در آنجا مانده مراقب مطلب بودم، تا آنکه نماز مغرب و عشا را خواندم و دعا و تضرع نمودم، ناگاه «بدر» خادم امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که گفت: ای عیسی بن مهدی جوهری وارد شو! من از شنیدن این حرف تکبیر و تهلیل گفتم و بسیار حمد الهی بجا آوردم.

هنگامی که وارد حیاط قصر شدم سفره غذائی را دیدم که گسترده شده خادم بمن دستور داد که کنار سفره بنشینم. مرا پهلوی سفره نشانید و گفت: آقایت بتو دستور میدهد که هر چه در موقع رفع پرهیز میخواستی، فعلا بخور. من گفتم: همین دلیل برای من کافی است، من چگونه غذا بخورم با اینکه هنوز آقای خود را ندیده‌ام؟ باز او بانگ زد: ای عیسی! غذا بخور که مرا خواهی دید.

من هم نشستم سر سفره، دیدم ماهی گرمی که میجوشید در سفره نهاده و کنار آن نیز خرمائی که شباهت تامی بخرمای ما دارد

گذارده‌اند و پهلوی آن هم دوغ است این هنگام مرا صدا زد و گفت: ای عیسی! آیا باز هم در امر ما شک داری آیا تو بهتر میدانی چه چیزی برای نافع و چه چیز ضرر دارد یا من؟ من گریستم و استغفار نمودم و از آنچه در سفره بود خوردم. هر بار که دست از آن برمیداشتم، جای دستم معلوم نبود، من غذای آن سفره را لذیذترین غذای دنیا دیدم و چندان خوردم که شرم کردم بیشتر تناول کنم. ولی او بانگ زد و گفت: ای عیسی! شرم نکن که این از غذای بهشتی است و دست مخلوق آن را نپخته است. من هم باز شروع بخوردن کردم، دیدم دلم نمیخواهد دست از آن بردارم و سیر نمیشوم ولی پیش خود گفتم: کافی است. در این وقت باز مرا صدا زد و گفت: بیا نزد من! من پیش خود گفتم: آقای من آمد و من هنوز دستم را نشسته‌ام. حضرت صدا زد و گفت: ای عیسی! آیا این غذا که خورده‌ای محتاج به شستن دست است. من دستم را بوئیدم دیدم از مشک و کافور خوشبو تر است. آنگاه بوی نزدیک شدم، نوری از او آشکار گشت که دیدگانم را

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۱۴

خیره کرد و طوری سراسیمه گشتم که گمان کردم اختلال حواس پیدا کرده‌ام. فرمود: اگر تکذیب کنندگان من نمیگفتند او در کجاست و چه وقت بوده و در کجا متولد شده، و کی او را دیده، و چه کسی از پیش او آمده است که بشما اطلاع دهد و چه چیز بشما خبر داده، و چه معجزه‌ای برای شما آورده است؟ لزومی نداشت که مرا به بینی.

ولی بخدا قسم مردم امیر المؤمنین علیه السلام را با اینکه میدیدند و از وی روایت میکردند و بخدمتش میرسیدند عقب زدند و نزدیک بود آن حضرت را بقتل رسانند.

همچنین مقام سایر پدران مرا پائین آوردند، و آنها را تصدیق نکردند، و معجزات آنها را سحر و تسخیر جن شمردند، تا هنگامی که حقیقت ادعای آنها روشن شد.

ای عیسی! آنچه دیدی بدوستان ما برسان و بدشمنان ما مگو. گفتم: آقا! دعا کن که خداوند مرا در این عقیده ثابت بدارد! فرمود: اگر خداوند تو را ثابت قدم نمیداشت؛ مرا نمی‌دید! پس برو که همیشه رستگار و پیروز هستی. من هم بیرون آمدم در حالی که بی نهایت حمد و شکر خدا مینمودم.

ابو راجح حلّی

مؤلف: سید علی بن عبد الحمید نیلی در کتاب «السلطان المفرّج عن اهل الایمان» در ذکر کسانی که حضرت امام زمان را دیده‌اند مینویسد: و از جمله حکایاتی است که مشهور است، و در همه جا شایع گردیده و خبر آن بهمه جا رسیده است، و مردم این زمان بالعیان دیده‌اند، و آن حکایت ابو راجح حمامی در حله است.

حکایت را جماعتی از دانشمندان سرشناس و افاضل با صدق و صفا، نقل کرده‌اند؛ که از جمله شیخ زاهد عابد، محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله تعالی است.

وی نقل میکرد که: روزی بحاکم حله که شخصی بنام «مرجان صغیر» بود گزارش دادند که این ابو راجح خلفا را سب میکنند. حاکم هم ابو راجح را احضار نمود و دستور داد او را چندان زدند که تمام بدنش مجروح گشت و بی حال بزمین افتاد

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۱۵

و دندانهای ثنایایش ریخت.

بدستور حاکم زبان او را درآوردند و سوزن آهنی در آن فرو بردند و بینیش را پاره کردند و ریسمانی که از موی زبر تاییده شده بود در سوراخ آن برد و ریسمان دیگری بآن بست و بدست غلامان خود داد که در کوچه و بازار کوفه بگردانند، وقتی او را

میگردانیدند، از هر طرف مردم هجوم آورده و او را میزدند بطوری که افتاد روی زمین و مرگ را جلو روی خود دید. چون خبر بحاکم دادند، دستور داد او را بقتل رسانند. مردمی که اطراف او بودند گفتند: او پیر مرد سالخورده‌ایست و آنچه باید به بیند، دید و فعلاً مرده‌ای بیش نیست، او را بهمین حال بگذارید تا خود بمیرد و خون او را بگردن نگیرید، مردم چندان در این خصوص اصرار ورزیدند که حاکم دستور داد او را آزاد کنند.

در آن موقع صورت و زبان ابو راجح ورم کرده بود. کسان او آمدند، و آن نیمه جان را بخانه‌اش بردند، و هیچ کس تردید نداشت که همان شب خواهد مرد. ولی چون فردا مردم بدیدن او آمدند، دیدند ایستاده نماز میخواند و حالش کاملاً رضایت-بخش است. دندانهایش که افتاده بود بحال اول برگشته و جراحتهای بدنش بکلی بهبودی یافته و اثری از آن باقی نمانده؛ و زخم صورتش هم زایل گشته است! مردم از مشاهده وضع او بشگفت آمدند و ماجرا را از او جویا شدند. ابو راجح گفت: وقتی من مرگ را بچشم دیدم و زبانی نداشتم که خدا را بخوانم، ناچار با زبان دل بدعا پرداختم و آقا و مولای خویش امام زمان علیه السلام را بیاری طلبیدم. هنگام شب خانه‌ام نورانی شد و در آن میان امام زمان (ع) را دیدم که دست مبارک را روی صورتم کشید و فرمود: برخیز و برای نان خورانت کار کن که خداوند تو را شفا داد. چون صبح شد خود را این طور که می بینید مشاهده نمودم.

شمس الدین محمد بن قارون سابق الذکر میگفت: بخدا قسم ابو راجح اصولاً مردی ضعیف البنیه، لاغر اندام، زرد رنگ و زشت رو بود و ریش کوتاهی داشت. من همه وقت بحمام او میرفتم و همیشه او را بدین حالت و شکل میدیدم. ولی چون آن روز مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۱۶

صبح در میان جمعیت بدیدن او رفتم دیدم، قوی پی و خوش قامت شده، محاسنش بلند رویش سرخ و بصورت جوان بیست ساله‌ای گشته بود، و تا زنده بود بهمین شکل و هیئت ماند.

چون این خبر شیوع یافت حاکم او را طلبید. حاکم روز قبل او را بآن وضع دیده بود و امروز بدین حالت می دید که درست بعکس دیروز بود. حاکم دید اثری از زخمها در بدن او نیست و دندانهایش برگشته است! از مشاهده این وضع؛ رعب عظیمی بدل حاکم راه یافت.

حاکم قبلاً در محلی که بنام امام زمان (ع) معروف بود مینشست و پشت خود را بقبله میکرد ولی بعد از این واقعه روی بقبله نشست و با مردم (حله) با مدارا و نیکی رفتار میکرد! و از تقصیر مجرمین آنها میگذشت و با نیکان آنان نیکی مینمود، ولی این کار هم سودی بحال او نبخشید و بعد از قلیل مدتی در گذشت.

مادر مردی سنی

و نیز در کتاب مزبور مینویسد: شیخ محترم عالم فاضل شمس الدین محمد بن قارون نامبرده نقل میکرد که: یکی از نزدیکان وی بنام معمر بن شمس که او را «مذور» میگفتند قریه‌ای داشت موسوم به «برس» «۱» و آن را وقف علویین و سادات کرده بود. معمر بن شمس نائبی بنام ابن خطیب و غلامی داشت که متولی اوقاف او بود و او را عثمان می نامیدند.

(ابن خطیب) یکنفر شیعه نیکوکار بود ولی (عثمان) بعکس بود. روزی آن دو نفر در مسجد الحرام در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام در حضور جمعی از رعایا و عوام الناس نشسته بودند. ابن خطیب گفت ای عثمان هم اکنون حق آشکار و روشن میگردد من نام کسانی را که دوست میدارم یعنی: علی و حسن و حسین، را کف دستم مینویسم و تو هم نام کسانی را که دوست میداری یعنی ابو بکر و عمر و عثمان را کف دست خود

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۱۷

بنویس. سپس دستها را با هم می‌بندیم، هر دستی که آتش گرفت بر باطل و هر کس دستش سالم ماند بر حق است.

عثمان از این عمل سر باز زد و حاضر نشد این کار را انجام دهد؛ حضار هم او را مورد سرزنش قرار دادند.

مادر عثمان در جای بلندی آنها را می‌دید و سخنان آنها را می‌شنید، وقتی آن منظره را دید بر حاضران که زبان بسرزنش فرزندش گشودند، نفرین کرد و آنها را بیاد فحاشی و بدگوئی و تهدید گرفت. فی الحال نابینا شد. وقتی احساس کرد که نابینا شده رفقای

خود را صدا زد. زنهای دوست او رفتند بالا، نزد وی و دیدند که چشمش ظاهراً سالم است ولی چیزی نمی‌بیند!

پس او را کشیده پائین آوردند و بحله بردند و خبر او میان خویشان و همفکران و دوستانش شایع گشت، آنها هم چند نفر طیب از بغداد و حله برای معالجه او آوردند ولی اطباء نتوانستند کاری برای او انجام دهند.

موقعی که بکلی از معالجه مایوس گشتند، جمعی از زنان شیعه که با وی سابقه دوستی داشتند، باو گفتند آن کس که تو را نابینا گردانید قائم آل محمد است. اگر شیعه شوی و تولی و تبری داشته باشی، ما ضمانت میکنیم که خداوند متعال چشم تو را شفا دهد و جز این راهی برای رهائی از این بلیه نداری زن نابینا هم گفته آنها را تصدیق کرد و حاضر شد که شیعه شود.

زنهای شیعه در شب جمعه او را برداشته و بداخل قبه شریفه مقام امام زمان علیه السلام بردند، و خودشان دم در نشستند، چون پاسی از شب گذشت، زن نابینا در حالی که کوری چشمش برطرف شده بود بمیان زنان شیعه آمد، و یک یک آنها را نشانید و لباسها و زینت آلات آنها را شرح میداد.

وقتی زنها یقین کردند او بینا شده مسرور گردیدند و خدا را شکر کردند و بوی گفتند: چطور شد که بینا شدی؟ گفت وقتی شما مرا در قبه گذاشتید و بیرون رفتید، حس کردم که دستی روی دستم گذاشته شد و کسی گفت: برو بیرون که

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۱۸

خداوند تو را شفا داد. وقتی متوجه شدم دیدم کوریم برطرف گردیده و قبه پر نور شده. آن مرد را که با من حرف زده بود دیدم و از او پرسیدم آقا تو کیستی؟ گفت:

من محمد بن الحسن هستم. سپس از نظرم ناپدید شد.

آنگاه زنها برخاستند و بخانه‌های خود رفتند. بعد از این ماجرا (عثمان) پسر آن زن نیز شیعه شد و عقیده خودش و مادرش خوب و محکم گردید. حکایت او در میان اقوامش شهرت گرفت. هر کس آن را شنید عقیده بوجود امام زمان علیه السلام پیدا کرد، این واقعه در سنه ۷۴۴ روی داد.

دانشمند بزرگ عبد الرحمن عمانی

همچنین در آن کتاب است که: از جمله مولای اجل امجد عالم فاضل، پیشوای کامل، محقق مدقق، مجمع فضائل و مرجع افاضل، افتخار العلماء فی العالمین، کمال- المله و الدین: عبد الرحمن عمانی در ماه صفر سال ۷۵۹ حکایتی برای من نقل کرد و بعد آن را برای من نوشت و هم اکنون دستخط او نزد من موجود است حکایت اینست:

«بنده نیازمند بدرگاه الهی: عبد الرحمن بن ابراهیم قبایقی میگوید: من در شهر خود میشنیدم که مولای بزرگوار معظم جمال الدین پسر شیخ اجل اوحد فقیه نجم الدین جعفر بن زهدری سکنه ناقص کرده، و بعد از مرگ پدرش، جده پدرش او را همه گونه معالجه نموده بود ولی تأثیر نبخشیده است. بعضی بجده او گفتند طیب از بغداد بیاور. او هم اطباء بغداد را طلبید و آنها مدتی طولانی به معالجه وی پرداختند، ولی بهبودی نیافت.

بعدا بجده‌اش گفتند: یک شب او را ببر در قبه شریفه که در حله و معروف به «مقام صاحب الزمان» است که تا صبح آنجا باشد،

شاید خداوند او را شفا دهد. جده او هم او را برد و در همان جا شفا یافت و بیماریش برطرف گردید.

چندی بعد میان من و او رشته دوستی برقرار شد، بطوری که کمتر از هم جدا میشدیم. او خانه‌ای داشت که محترمین حله و جوانان آنها و فرزندان اشراف در

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۱۹

آنجا جمع میشدند و بگفتگو میپرداختند، من در آنجا این حکایت را از او پرسیدم و او گفت: من فلج شده بودم.

اطباء مرا جواب کردند- و حکایت را همان طور که مکرر در حله از دیگران شنیده بودم نقل کرد تا باینجا رسید که گفت: وقتی جدهام مرا بقبه صاحب الزمان علیه السلام برد که شب را در آنجا بمانم ناگاه دیدم آن حضرت آمد و فرمود: برخیز! گفتم: آقا یک سال است که نمی‌توانم برخیزم فرمود باراده خدا برخیز! سپس دستم را گرفت و کمک کرد تا برخاستم و اثر فلج که داشتم برطرف گردید موقعی که مردم شنیدند و مرا سالم دیدند چنان بصرم ریختند که نزدیک بود کشته شوم.

تمام لباس بدنم را قطعه قطعه کردند، و برسم تبرک بردند، و لباس دیگر آوردند و بمن پوشانیدند.

سپس در حالی که اصلا اثری از سگته و فلج در من نبود بخانه رفتم و لباس خود را عوض کرده لباس مردم را بصاحبانش پس دادم. این حکایت را مکرر من در موقعی که او زنده بود از وی شنیدم که برای مردم نقل میکرد، یا برای کسانی که از وی میرسیدند حکایت مینمود.

حسین مدلل

و از جمله حکایتی است که از افراد موثق شنیده‌ام. این حکایت نزد اغلب اهالی نجف اشرف مشهور و معروف است حکایت اینست: این خانه که فعلا- یعنی سال ۷۸۹- من در آن سکنی دارم، مال شخصی بود بنام (حسین مدلل) که مردی خیراندیش و نیکوکار بود، و محلی را در آنجا بنام او «ساباط (۱) مدلل» میگفتند این خانه وصل بدیوار حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام است، و در نجف مشهور میباشد. حسین مدلل مردی عیال‌وار بود.

وقتی مبتلا بسگته ناقص می‌شود، بطوری که قادر بایستادن نبوده و در موقع

(۱) ساباط بمعنی گذر سرپوشیده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۲۰

ضرورت عیالش او را بلند میکرد. او مدت مدیدی را بدین منوال گذرانید و این موجب شد که فقر و تنگدستی سختی بزن و فرزندان او روی آورد، تا جایی که محتاج بمردم شدند و مردم هم بر آنها سخت گرفتند.

در یکی از شبهای سال هفتصد و بیست (۷۲۰) هجری که یک چهارم از شب گذشته بود، همسرش را بیدار کرد، و با بیدار شدن او بقیه هم بیدار شدند، ناگاه دیدند داخل و بالای خانه پر نور شده، بطوری که چشم را خیره میکرد زن و فرزندان او پرسیدند چه خبر است؟ گفت: هم اکنون امام زمان علیه السلام آمد و فرمود: حسین برخیز! من گفتم: آقا می‌بینی که نمی‌توانم برخیزم. حضرت دست مرا گرفت و بلند کرد، دیدم ناراحتی که داشتم برطرف شده، و اینک حالم خوب و از هر نظر رضایت‌بخش است.

سپس فرمود: من از این گذر سرپوشیده زیارت جدم میروم و تو هر شب آن را قفل کن، گفتم: آقا با گوش و دل فرمانبردار خدا و شما هستم آنگاه برخاست و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفت، من هم خدا را شکر نمودم که این نعمت را بمن روزی کرد. گذر مذکور تا کنون مورد احترام مردم است و در مواقع نیازمندی برای آن نذر می‌کنند و هیچ‌گاه نذرکننده، از برکت وجود امام زمان علیه السلام، ناامید نمیشود.

زن نابینا

و از جمله حکایتی است که شیخ بزرگوار دانشمند فاضل شمس الدین محمد بن قارون سابق الذکر نقل میکرد و میگفت مردی در دهکده معروف به «دقوسا» واقع در کنار فرات بزرگ بود بنام «نجم» و ملقب به «اسود» وی مردی خیرخواه و نیکوکار بود و زنی بنام فاطمه داشت. او نیز زنی صالحه بود و دو فرزند یکی پسر بنام علی و دیگری دختر بنام زینب داشت. از سوء اتفاق دو زن هر دو نابینا شدند و سخت ناتوان گشتند و این قضیه در سال ۷۱۲ اتفاق افتاد. زن و مرد مدت مدیدی را بدین گونه گذرانیدند تا اینکه در یکی از شبها زن حس کرد که دستی روی صورتش کشیده شد و گوینده‌ای گفت: خداوند نابینائی تو را برطرف ساخت. برخیز و برو نزد شوهرت ابو علی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۲۱

و در خدمتگزاری او کوتاهی مکن زن هم دیدگان خود را گشود، دید خانه پر از نور است و دانست که او قائم آل محمد (ص) بوده است.

مردی که سرش در صفین ضربت دید!

نیز در کتاب (کشف الغمه) مینویسد: و از جمله حکایتی است که یکی از علمای بزرگ ما نقل کرده و بخط مبارک خود چنین نوشته است: حکایت میکنم از محیی الدین اربلی که گفت: روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم مردی نزد او نشسته و چرت میزند. در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان گشت پدرم پرسید: این زخم چه بوده؟ گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم با او گفتند تو کجا و جنگ صفین کجا؟.

گفت: وقتی بمصر سفر میکردم و مردی از اهل «غزه» (۱) هم با من همراه گردید در بین راه در باره جنگ صفین بگفتگو پرداختیم همسفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون علی و یاران او سیراب میکردم! من هم گفتم اگر من نیز در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و پیروان او سیراب مینمودم، اینک من و تو از یاران علی علیه السلام و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم با هم درآویختیم زد و خورد مفصلی نمودیم یکوقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که برداشته‌ام از هوش میروم در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نيزه‌اش بیدار میکند، چون چشم گشودم، از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید و فی الوقت بهبودی یافت.

آنگاه گفت: همین جا بمان و بعد اندکی ناپدید شد و سپس در حالی که سر بریده همسفرم را که با من به نزاع پرداخته بود، در دست داشت با چهارپایان او برگشت و گفت: این سر دشمن تست، تو بیاری ما برخاستی ما هم تو را یاری کردیم

(۱) غزه شهری واقع در صحرای سیناست. سابقا جزو شهرهای معروف فلسطین بوده و اینک جزو کشور مصر است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۲۲

چنان که خداوند هر کس که او را یاری کند، نصرت میدهد. پرسیدم شما کیستید؟

گفت: من صاحب الامر هستم. سپس فرمود: من بعد هر کس پرسید: این زخم چه بوده؟ بگو: ضربتی است که در صفین برداشته‌ام!

جماعتی از عرب

و از جمله حکایتی است که سید زاهد فاضل رضی الدین علی (۱) بن محمد بن جعفر بن طاوس حسینی در کتاب «ربیع الالباب»

نوشته و نقل آن برای من بدرجه صحت رسیده است. سید بن طاوس در کتاب مزبور نوشته است: حسن بن محمد بن قاسم برای ما حکایت کرد و گفت: روزی من و شخصی که از مردم نواحی کوفه بود و او را «عمار» می‌گفتند، در راه (حمالیه) از توابع کوفه با هم برخورد نموده و در باره امام زمان (ع) گفتگو کردیم. عمار گفت: می‌خواهم داستان عجیبی را برایت نقل کنم. گفتم: هر اطلاعی داری بیان کن.

گفت: وقتی کاروانی از قبیله (طی) بکوفه آمد و از ما غله خریدند. مرد بزرگی که رئیس کاروان بود هم میان آنها بود. من به یکنفر گفتم: برو و ترازو را از خانه علوی بیاور. آن مرد بدوی گفت: در میان شما علوی هم وجود دارد؟ گفتم: سبحان الله! بیشتر مردم سادات هستند.

مرد بدوی گفت: بخدا قسم علوی و سید آن بود که من او را در یکی از نقاط از دست دادم؛ پرسیدم موضوع چیست؟ گفت: ما سیصد تن یا کمتر بودیم و از جایی گریخته سه روز در بیان بدون نان و آب بسر بردیم تا اینکه گرسنگی سخت بما فشار آورد. یکی از ما گفت بگذارید قرعه بنام اسبهای خود بزنیم و به هر کدام اصابت کرد آن را کشته سد جوع کنیم، رأی همه بر این قرار گرفت. سپس قرعه انداختیم و

(۱) مقصود سید علی بن طاوس است که در صفحه ۳۲۵ شناساندیم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۲۳

باسب من اصابت نمود. من گفتم قرعه اشتباه بود؛ این بار قبول ندارم، بنا گذاشتیم بار دیگر قرعه بیندازیم، بار دوم هم باسب من اصابت کرد، باز من نپذیرفتم و گفتم: باید برای سومین بار قرعه بیندازیم.

بار سوم نیز قرعه باسب من اصابت نمود، اسب من مساوی با هزار دینار بود و آن را از پسرم بیشتر دوست داشتم، وقتی دیدم باید او را بکشیم گفتم: اجازه دهید که من سواری مفصلی از آن بگیرم زیرا تا کنون بیابانی باین همواری برای اسب-سواری نیافته‌ام. آنگاه سوار شدم و تا حدود تل دوری که یک فرسخ از ما دور بود دواندم، چون بدامنه تل رسیدم دیدم زنی هیزم می‌چیند. پرسیدم: تو کیستی؟ و کسانت کیستند؟ گفت: من کنیز یک مرد علوی هستم که در این بیابان است. سپس از جلو من گذشت. من عباى خود را بر سر نیزه کرده و آمدم نزد رفقایم و گفتم: مژده باد که مردمی در نزدیکی شما سکونت دارند. پس همگی حرکت کرده بآن سمت آمدیم، دیدیم چادری در وسط بیابان بر سر پاست و مرد خوش سیمائی که از همه کس زیباتر و موی سرش آویزان بود، در حالی که می‌خندید، بیرون آمد که بما خوش آمد بگوید.

من باو گفتم: ای آبروی عرب! آب بما برسان! و او کنیزش را صدا زد و گفت:

آب بیاور! کنیز دو ظرف آب آورد و باو داد، او نخست قدری از آن را نوشید و بعد دستی در آن برد و بما داد و ما هم آشامیدیم. یکی مینوشید و بدیگری میداد و همچنین تا نفر آخر آشامید. وقتی ظرفها را پیش ما برگردانیدند؛ دیدیم اصلا آب آن کم نشده بود.

وقتی سیر آب شدیم باز بآن مرد گفتیم: ای آبروی عرب! ما گرسنه‌ایم، این بار خودش بچادر برگشت و طبق کوچکی که غذا در آن بود بدست گرفته بیرون آمد و دست در آن گذاشت و گفت: ده نفر ده نفر بیاید و تناول کنید، ما همه از آن غذا خوردیم، بخدا قسم آن غذا نه تغییر کرد و نه کم شد! بعد باو گفتیم: می‌خواهیم از فلان راه برویم، گفت: مقصود شما آن را هست و با

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۲۴

دست اشاره بشاهراهی نمود و ما براه افتادیم وقتی از او دور شدیم، یکی از ما گفت: شما از منزل خود برای تأمین معیشت خارج

شده‌اید، با اینکه روزی بدست شما آمد ولی آن را از دست دادید (یعنی برویم و اثاث آن مرد را غارت کنیم!) یکی از ما او را از این عمل برحذر داشت و دیگری گفت: برویم و غارت کنیم! سرانجام همه بنا گذاشتیم که او را غارت کنیم. پس برگشتیم، چون او دید که ما برمیگردیم کمر بند خود را محکم بست و شمشیری برداشت و حمایل کرد و نیزه خود را بدست گرفت و سوار اسب اشهب شد، و جلو آمد و گفت: نفس زشتکار شما عمل زشتی برای شما باقی نگذارد! گفتیم اتفاقاً چنین قصدی داریم، سپس حرفهای درشتی بوی گفتیم، و او طوری خشمگین شد که از خشم و صدای او همه بوحشت افتادیم و از پیش رویش گریختیم. آنگاه روی زمین خطی میان خود و ما کشید و گفت: بجدم پیغمبر قسم که اگر یک نفر از شما از این خط بگذرد، گردنش را میزنم. پس ما با رسوائی مراجعت کردیم. بخدا قسم علوی حقیقی او بود نه امثال اینان که در کوفه هستند» این بود آنچه ما از کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» در اینجا نقل نمودیم. شیخ منتجب الدین «۱» در کتاب «فهرست» مینویسد: ثار بالله مهدی بن ثار

(۱) شیخ منتجب الدین رازی از مشاهیر دانشمندان قرن ششم هجری است. وی نواده محدث نامی حسین بن علی بن بابویه قمی است و شیخ صدوق عموی جد اوست. شیخ منتجب الدین مانند معاصر خود «ابن شهر آشوب مازندرانی» بفیض ملاقات بسیاری از مردان با فضیلت و فقهاء و محدثین بزرگ رسیده و از آنان بدریافت اجازات نائل گشته است. و هم بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی از وی اجازه گرفته و نزد او مراسم شاگردی بعمل آورده‌اند. دانشمندانی که جزء اساتید شیخ منتجب الدین بشمار آمده‌اند، بیش از صد نفر می‌باشند! اغلب ایشان در شهرهای دور دست و نواحی مختلف میزیستند. او برای دیدن آنها بتمام نقاطی که سراغ داشته سفر نموده و از علم و فضل و کتابهای آنها استفاده کرده است.

مؤلف در مقدمه جلد یکم بحار می‌نویسد: «شیخ منتجب الدین از مشاهیر محدثین است کتاب «فهرست» او در منتهای شهرت می‌باشد.

شهید دوم می‌گوید: «وی در ضبط حدیث دقیق بود و از استادان بسیار روایات بیشماری نقل کرده» تمام علمای ما و جمعی از دانشمندان اهل سنت او را از بزرگان ثقات و فحول محدثین دانسته، مهارت و امانت و حفظش را به بهترین وجه ستوده‌اند. رافعی قزوینی که از دانشمندان معروف اهل تسنن و شاگرد اوست در کتاب «التدوین فی اخبار قزوین» شیخ منتجب الدین استاد خود را به نیکی ستوده و می‌گوید: «وی بحد اکمل از شنیدن و ضبط و حفظ و جمع حدیث بهره‌مند بود. آنچه می‌یافت یادداشت می‌کرد و از هر دانشمندی و محدثی که میدید استماع حدیث می‌نمود او از لحاظ جمع حدیث و استماع از استادان فن، در این زمانها کم نظیر است».

شیخ منتجب الدین بیشتر بمطالعه و استفاده علوم از محضر استادان می‌پرداخته و کمتر بتألیف و تصنیف نظر داشته است. او یادداشت‌ها و تعلیقات بسیاری داشته ولی امروز جز چند کتاب چیزی از وی نمانده و در جایی از آن نام نمی‌برند.

یکی از تألیفات او تاریخ بزرگی بوده که بگفته رافعی مسوده مانده و می‌گوید: گمانم مسوده آن نیز از میان رفته است. گویا این همان تاریخ ری است که ابن حجر عسقلانی در (لسان-المیزان) از وی زیاد نام میبرد و مکرر می‌گوید: «ابن بابویه در تاریخ ری گفته ...» که البته این ابن بابویه همان شیخ منتجب الدین است.

و دیگر کتاب «الاربعین عن الاربعین من الفضائل امیر المؤمنین» مشتمل بر چهل روایت از چهل استاد بنقل از چهل نفر از صحابه پیغمبر است! و دیگر کتاب نفیس «فهرست» اوست که از مشهورترین کتب فهرست شیعه است و همین کتاب است که بیشتر نام او را مشهور گردانیده است. فهرست شیخ منتجب الدین کتاب کوچکی است ولی محکم و پر مغز و مورد اعتماد و استناد تمام دانشمندان ماست.

این کتاب بضمیمه جلد بیست و پنجم بحار الانوار چاپ شده و طبق نوشته علامه مفضل آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی در «مصنفی المقال» یکی از تألیفات رجالی حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی دامت برکاته، کتابی در ترتیب همین فهرست شیخ منتجب الدین و مستدرک آنست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۲۵

بالله حسینی جیلی نخست زیدی مذهب و مدعی پیشوائی زیدیه بود و در گیلان خروج کرد. سپس برگشت بمذهب اثنی عشری. او احادیثی روایت نموده و مدعی بود که حضرت صاحب الامر را دیده است و چیزها از آن حضرت روایت میکرد. و نیز در کتاب مزبور میگوید: ابو الحسن علی بن محمد بن علی بن ابو- القاسم علوی شعرانی عالمی صالح است و بشرف ملاقات امام زمان علیه السلام فایز گشته است.

و هم گوید: ابو الفرج مظفر بن علی بن حسین حمدانی مردی موثق و مورد اطمینان است. او از سفرای امام صاحب الزمان علیه السلام است شیخ مفید را درک کرد، و در محضر درس سید مرتضی و شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله ارواحهم، نشسته است. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۲۶

باب بیست و چهارم خبر سعد بن عبد الله اشعری و تشریف وی بحضور امام زمان و پرسشهایی که از آن حضرت نموده است

صدوق در کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی از احمد بن عیسی و او از احمد بن طاهر قمی و او از محمد بن بحر بن سهل شیبانی و او از احمد بن مسرور از سعد بن عبد الله قمی روایت کرده که گفت: من شوق زیادی برای جمع آوری کتابهایی داشتم که مشتمل بر علوم مشکله و دقایق آنها باشد.

میخواستم که با مطالعه آنها حقایق (مذهب شیعه) را بخوبی آشکار کنم، و از آنچه موجب اشتباه مردم می شود سخن نگویم. تا اگر با مخالفین طرف صحبت شدم، با مطالعه غوامض و مشکلات آن، بر وی غلبه یابم.

من سخت پابند مذهب شیعه اثنی عشری بوده و هنگام مناظرات با اهل تسنن از تأمین جانی و سلامتی خود چشم پوشیده، منتظر مناظره و هر گونه دعوا و دشمنی بودم، تا جایی که کار مناظره ما بدشمنی و ناسزا گفتن میکشید.

عیبهای آنها را میگفتم و از روی اعمال پیشوایان آنان پرده برمیداشتم،

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۲۷

تا اینکه وقتی دچار یکنفر دانشمند ناصبی شدم که در کشمکش عقیده سختگیر و در دشمنی بسیار کینه توز و در جدل و پیروی از باطل از همه متعصب تر، و در سؤال از موضوعات دینی و علمی، از دیگران بدزبان تر، و در امور باطل از همه ثابت قدم تر بود.

ایراد یکی از متعصبین مخالف شیعه یک روز ناصبی مزبور در اثنای مناظره بمن گفت: ای سعد و ای بر تو و همفکرانت که شما جماعت رافضیها «۱» مهاجرین و انصار (خلفا) را سرزنش میکنید و خلافت آنها را انکار می نمائید. این صدیق (ابو بکر) کسی

است که بواسطه سابقه اسلامش بر تمام اصحاب پیغمبر فائق گردید آیا نمیدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را باین منظور با خود بغار برد که میدانست او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی می کند و زمام امور مسلمین را بدست میگیرد و دفاع از ملت اسلام باو واگذار می شود؟ پراکند گیها را سامان می بخشد، و از درهم ریختن کارها جلوگیری بعمل می آورد، و حدود الهی را جاری میسازد، و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل میدارد، و همان طور که بنبوت خود اهمیت میداد، برای منصب جانشین خود هم اهمیت قائل بود.

میدانیم که هر گاه کسی در جایی پنهان می شود یا از کسی فرار میکند قصدش این نیست که جلب مساعدت و یاری کسی را نماید (یعنی پیغمبر احتیاج بمساعدت و یاری علی علیه السلام نداشت!) بنا بر این وقتی ما میبینیم پیغمبر پناه بغار بر دو چشم بمساعدت و

کمک کسی هم نداشت، برای ما روشن میگردد که مقصود پیغمبر این بود که ابو بکر را بعللی که شرح دادیم با خود بغار ببرد. و از این نظر علی را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت! بهمین جهت علی را با خود نبرد و بردن او برایش دشوار بود. مضافاً باین که می‌دانست اگر علی کشته شود، برای پیغمبر مشکل نیست که دیگری را بجای وی تعیین کند تا در کارهای مشکل جای علی را بگیرد!

(۱) متأسفانه این لفظی است که از قدیم الامام متعصبین اهل تسنن، شیعیان یعنی پیروان اهل بیت پیغمبرشان را بدان نام می‌خواندند؛ و در قبال آن هم شیعیان آنها را «ناصبی» میگفتند. ولی خوشبختانه فعلاً بمیزان زیادی این طرز فکر جاهلانه از میان رفته است. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۲۸.

سعد بن عبد الله گفت: من در رد او پاسخهای گوناگونی دادم ولی او هر یک از آنها را نقض و رد می‌کرد، بعد گفت: ای سعد بگذار ایراد دیگری از شما بگیرم تا بینی شما رافضی‌ها بخاک مالیده شود! آیا شما عقیده ندارید که ابو بکر صدیق که از پلیدی اوهام پیراسته است و عمر فاروق که مدافع ملت اسلام بود، نفاق خود را پنهان می‌داشتند و استدلال بشب عقبه «۱» می‌کنید؟ ای سعد! بگو بدانم ابو بکر و عمر از روی میل اسلام آوردند یا بطور اجبار بود؟ سعد گفت: برای برطرف ساختن این ایراد چاره‌ای اندیشیدم که تسلیم آن اشکال نشوم و بیم آن داشتم که اگر بگویم ابو بکر و عمر از روی میل اسلام آوردند، او بگوید: با این وصف دیگر پیدایش نفاق در دل آنها معنی ندارد، چه که نفاق هنگامی بقلب آدمی راه می‌یابد که هیبت و هجوم و غلبه و فشار سختی انسان را ناچار سازد که بر خلاف میل قلبی خود تظاهر کند. چنان که خداوند در این آیه فرموده:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدِيثَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ. لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا يَعْنِي: وقتی آنها از طرف ما فشار دیدند گفتند: ایمان بخدای یگانه آوردیم و از آنچه قبل ازین شرک می‌ورزیدیم، دست برداشتیم. ولی ایمان آنها هنگامی که فشار ما را مشاهده کردند، بحال آنها سودی ندارد. و اگر بگویم: آنها با بی‌میلی و اجبار اسلام آوردند، مرا مورد سرزنش قرار میداد و میگفت موقع اسلام آوردن آنها شمشیری کشیده نشد که موجب وحشت آنها شود.

ناچار عمداً از وی روی گردانیدم (و سخن نگفتم) در حالی که تمام اعضايم از شدت خشم آماس کرده بود، و جگرم از غصه میخواست پاره شود. پیش از این واقعه من قریب چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی نیافته بودم بمن پاسخ دهد، در طوماری یادداشت کرده بودم، تا از احمد بن اسحاق (قمی) که بهترین مردم شهر من (قم) و از خواص حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود، سؤال کنم.

(۱) شب عقبه، شبی بود که پیغمبر اکرم از جنگ «تبوک» مراجعت میفرمود، و در حالی که عمار یاسر مهار شتر حضرت را بدست گرفته و حدیفه یمانی آن را میراند چند نفر نقابدار جلو آمده شتر حضرت را رم دادند و نزدیک بود پیغمبر بزمین بخورد: این چند نفر نقابدار، در کتب مربوطه شناسانده شده‌اند که چه کسانی بوده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۲۹.

پاسخ امام زمان بایراد مزبور در آن موقع احمد بن اسحاق قمی بسفر سامره رفته بود، من هم پشت سر او حرکت کردم تا در سرابی باو رسیدم. وقتی با او مصافحه کردم گفت: خیر است! گفتم: اولاً خواستم خدمت شما برسم، و ثانیاً طبق معمول سؤالاتی دارم که میخواهم جواب مرحمت کنید.

احمد بن اسحاق گفت: تو با من باش زیرا من بشوق ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام بسامره میروم و سؤالات مشکلی از تأویل و تزیل قرآن دارم که میخواهم از آن حضرت بپرسم تو هم بیا و فرصت را غنیمت دان و از محضر مبارک آقا استفاده کن.

چه وقتی بخدمت آن حضرت رسیدی دریائی خواهی دید که عجائب و غرائب آن باتمام نمیرسد.

پس وارد سامره شدیم و بدر خانه آقا امام حسن عسکری (ع) رفتیم و اجازه ورود خواستیم، خادمی آمد و ما را بخانه برد. احمد بن اسحاق انبانی را که در پارچه‌ای بسته و صد و شصت کیسه درهم و دینار در آن بود و سر هر کیسه‌ای با مهر صاحبش بسته بود؛ روی دوش گذاشته و بدین گونه وارد خانه حضرت شدیم.

من نمیتوانم مولی امام حسن عسکری علیه السلام را در آن لحظه که دیدم و نور رویش ما را تحت الشعاع قرار داد بچیزی جز اینکه بگویم مثل ماه شب چهارده بود تشبیه کنم.

طفلی که در خلقت و منظر بستاره مشتری میماند و موی سرش از دو سوی تا بگوشش میرسید و میان آن باز بود، همچون الفی که در بین دو واو قرار گیرد، روی زانوی راست امام نشسته بود و یک انار زرینی که نقشهای بدیعش در میان حلقه گوناگون و رنگارنگ آن میدرخشید، و یکی از رؤسای اهل بصره بآن حضرت اهداء کرده بود، جلو امام نهاده بود. امام حسن عسکری علیه السلام قلمی در دست داشت و تا میخواست سطری در بیاضی که بدست گرفته بود بنویسد، آن طفل انگشتان حضرت مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۳۰

را میگرفت، حضرت هم آن انار زرین را میانداخت روی زمین و طفل را بگرفتن و آوردن آن مشغول مینمود، تا مانع چیز نوشتن حضرت نشود.

ما بحضرت سلام کردیم، امام علیه السلام هم با ملاطفت جواب داد و اشاره کرد که بنشینیم. موقعی که حضرت از نوشتن نامه فارغ شد، احمد بن اسحاق، انبان را از میان پارچه بیرون آورد و جلو حضرت گذاشت.

حضرت نگاهی به طفل «۱» نمود و فرمود: فرزند! مهر از هدایای دوستان و شیعیانت بگیر! طفل گفت: آقا! آیا سزاوار است که دستی باین پاکی بطرف این هدایای آلوده و اموال پلید که حلال و حرام آنها با هم مخلوط گشته است، دراز شود؟ حضرت باحمد بن اسحاق فرمود: ای پسر اسحاق آنچه در انبان است بیرون بیاور تا فرزندم حلال آن را از حرام جدا کند. چون کیسه اول را احمد بن اسحاق درآورد؛ طفل گفت: این کیسه فلانی پسر فلانی از فلاں محله قم است، و شصت و دو دینار در آنست، چهل و پنج دینار آن از پول زمین سنگلاخی است که صاحبش فروخته و از برادرش بارث برده بود، و چهارده دینارش از پول نه طاقه پارچه است، و سه دینار هم اجاره دکاکین است. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: راست گفتی فرزندم! حالا باین مرد نشان بده که حرام آن چند است.

طفل گفت: یک دیناری که سکه ری دارد و در فلان تاریخ ضرب شده؛ و نقش یک رویش پاک گردیده باقطعه زری که وزن آن ربع دینار است درآور و ملاحظه کن! علت حرام بودن آنها اینست که صاحب آن در فلان ماه و فلان سال یک من و ربع پنبه ریسیده کشید و بیک نفر جولاء که همسایه او بود داد، بعد از مدتی دزد آنها را از جولاء دزدید، جولاء هم جریان را بصاحب پنبه اطلاع داد ولی او گفت دروغ میگوئی.

سپس یک من و نیم پنبه ریسیده نازکتر از رشته خود که باو سپرده بود، عوض آن از جولاء گرفت آنگاه آن رشته را پارچه کرد و فروخت. و این دینار باقطعه زر پول آنست! وقتی احمد بن اسحاق در آن کیسه را گشود نامه‌ای میان دینارها بود که نام

(۱) میدانیم که این طفل پاکسرشت، حضرت امام زمان علیه السلام بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۳۱

فرستنده و مقدار آن را همان طور که طفل گفت در آن نوشته بود و آن قطعه زر را با همان نشانی بیرون آورد.

آنگاه احمد بن اسحاق کیسه دیگری بیرون آورد (پیش از آنکه مهر آن را بگشاید) طفل گفت این کیسه مال فلانی پسر فلانی

ساکن فلان محله قم است و پنجاه دینار در آنست که برای ما حلال نیست دست بآن بزنیم؛ حضرت فرمود:

برای چه؟ طفل گفت: زیرا این پول گندمی است که صاحب آن موقع تقسیم، با زارعی که شریک او بود، حیف و میل نمود باین نحو که وقتی سهم خود را بر میداشت پیمانہ را پر میکرد، و چون نوبت بشریکش میرسید، پیمانہ را کم میگرفت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: راست گفתי فرزندم!

آنگاه حضرت فرمود: ای پسر اسحاق تمام این پول‌ها را جمع کن و بصاحبانش برگردان یا سفارش کن که بآنها برسانند. ما احتیاجی بآنها نداریم و فقط پارچه آن پیر زن را بیاور! احمد بن اسحاق گفت آن پارچه را من در خورجین گذاشته بودم و اصلاً فراموش کرده بودم.

وقتی او رفت که آن را بیاورد، امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی بمن نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق بزیارت آقایم نمود. فرمود: مسائلی را که میخواستی بررسی چه کردی؟ عرض کردم: آقا همچنان بلا جواب مانده است. فرمود: آنچه بنظرت میرسد از نور چشم من سؤال کن و با دست مبارک اشاره بهمان طفل نمود.

من روی بآن آقازاده نموده و عرض کردم: آقا و آقازاده ما! از اجداد شما برای ما روایت کرده‌اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اختیار طلاق زنان خود را بدست امیر المؤمنین علیه السلام داده بود. حتی روایت شده که علی علیه السلام در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که اسلام و پیروان آن را گرفتار فتنه خود نمودی و فرزندان خود را از روی نادانی بسراشیب مرگ افکندی، اگر خود برمیگردی فها و گر نه تو را طلاق میدهم؛ با اینکه مرگ پیغمبر، زنهای آن حضرت را طلاق داده بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۳۲

امام زمان علیه السلام پرسید: طلاق بمعنی چیست؟ عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد) فرمود: اگر رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنهای او را یله و رها کرده بود، پس چرا جایز نبود که آنها بعد از پیغمبر شوهر کنند؟ عرض کردم:

زیرا خداوند متعال ازدواج آنها را (بعد از پیغمبر) حرام کرده بود. فرمود: پس چگونه رحلت پیغمبر آنها را رها گردانید؟

عرض کردم: آقازاده عزیز! معنی طلاق که پیغمبر (ص) حکم آن را واگذار بامیر المؤمنین علیه السلام نمود چیست؟ فرمود: خداوند متعال مقام زنان پیغمبر (ص) را بزرگ داشت و آنها را بشرف مادری مؤمنین فائز گردانید، پیغمبر هم بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی این شرافت تا وقتی که اطاعت میکنند برای آنها خواهد بود، ولی هر کدام بعد از من نافرمانی خداوند کردند و علیه تو سر بشورش برداشتند، آنها را آزاد بگذار تا اگر بخواهند با دیگری ازدواج کنند و از مقام ام المؤمنینی ساقط گردند.

عرض کردم: فاحشه مینه که اگر زن در ایام عده مرتکب آن گردد، مرد میتواند او را بیرون کند. چیست؟ فرمود مقصود از فاحشه مینه، مساحقه است نه زنا دادن. زیرا زنی که زنا داد و حد بر او جاری شد، اگر کسی بخواهد با وی ازدواج کند بواسطه حدی که باو زده‌اند، مانعی ندارد. ولی اگر مساحقه نمود باید او را سنگسار کرد. سنگسار کردن برای زن ذلت و خواری است؛ چون کسی را که خداوند دستور سنگسار کردنش داده است، خوار و رسوا گردانیده و هر کس را خدا خوار کند، او را از خود دور نموده است، لذا کسی نمیتواند که او را نزدیک گرداند.

عرض کردم: یا ابن رسول الله! اینکه خداوند به حضرت موسی فرمود:

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (نعلینت را بیرون بیاور که در سرزمین مقدس قرار گرفته‌ای) مقصود چه بوده؟ چه فقهای فریقین، عقیده دارند نعلین حضرت موسی از پوست مردار بوده است. فرمود: هر کس این عقیده را داشته باشد به

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۳۳

موسی علیه السلام افترا بسته و آن پیغمبر را جاهل دانسته است.

چون مطلب از دو حال بیرون نیست، یا نماز خواندن موسی علیه السّلام با آن نعلین جایز بوده یا جایز نبوده؟ اگر نمازش صحیح بوده پوشیدن آن کفش در آن زمین هم برای او جایز بوده است، زیرا هر قدر آن زمین مقدس و پاک باشد، مقدس تر و پاکتر از نماز نیست و چنانچه نماز خواندن موسی علیه السّلام با آن نعلین جایز نبوده، ایراد بموسی وارد می‌شود که حلال و حرام خدا را نمیدانسته، و از آنچه نماز با آن جایز است و آنچه جایز نیست اطلاع نداشته است، و این نسبت پیغمبر خدا کفر است.

عرض کردم: آقا! تأویل آن چیست؟ فرمود: (در آن شبی که موسی با زن خود در صحرای سینا بود و از دور آتشی دید و زنش را رها کرد و بدنبال آتش بکوه طور آمد) موسی علیه السّلام در آن بیابان مقدس با خدا مناجات نمود، و عرض کرد: پروردگارا! من محبت خود را نسبت بتو خالص گردانیده‌ام و دلم را از غیر تو شستشو داده‌ام در عین حال علاقه زیادی بزن خود داشت (که او را در بیابان در حال وضع حمل رها کرده بود) خداوند فرمود: فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ (نعلینت را از پا در آور!) یعنی اگر دوستی تو نسبت بمن خالص است، و دلت را از توجه بغیر من شستشو داده‌ای، ریشه محبت زن و فرزندت را از دل بکن! (۱).

(۱) نعلین که آن را بجای کفش می‌پوشند مورد علاقه موسی بوده و می‌دانیم اغلب مردم بلباس خود و قبل از هر چیز به پاپوش خویش علاقمند هستند. بنا بر این نعلینی که تعلق بموسی داشت کنایه از زن و فرزند او بوده؛ که موسی در آن وقت شب تعلق خاطر بآنها داشت؛ خداوند بموسی که در آن موقع او را بمقام پیغمبری برگزید، دستور می‌دهد که دوست ما باید جز ما محبت هر کس را از لوح دل بزداید، و تمام امور خود را واگذار بما کند - چه نیکو سروده مرحوم عبدالحسین آیتی مؤلف «کشف الحیل»:

شبی تاریکتر از جان فرعون رهی باریکتر ز احسان فرعون
 هوا ز انفاس قدسی سردتر بودرخ بانو ز سبطی زردتر بود
 کواکب روی خود بنهفته در ابرشکیبائی ز دلها رفته و صبر
 بناگه آتش دیرینه دوست ز سینا شعله زد بر سینه دوست
 ندا آمد که ای هم صحبت ما بین در نار نور طلعت ما
 اگر سرد است تن گرمی ز ما جوخشونت کن رها، نرمی ز ما جو
 بکن نعلین یعنی مهر اولاد گزین مهر مهین رب ایجاد
 که گردد مهر فرزندان فراموش نگردد نار عشق دوست خاموش
 مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۳۴

عرض کردم: یا ابن رسول الله! تأویل کهیعض چیست؟! فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند باطلاع زکریا علیه السّلام بنده‌اش رسانید، سپس آن را برای محمد صلی الله علیه و آله نیز حکایت کرد و آن بدین گونه بود: زکریا از خداوند خواست که اسامی پنج تن را باو بیاموزد پس جبرئیل آمد و آن را بوی یاد داد، از آن روز هر وقت زکریا اسامی محمد و علی و فاطمه و حسن را بزبان می‌آورد مسرور میشد و غمهایش برطرف می‌گردید، ولی چون نام (حسین) را بزبان می‌آورد، چندان میگریست که گلویش میگریفت و نفسش قطع میشد.

روزی گفت: خداوند! مرا چه می‌شود که هر گاه اسامی آن چهار تن را میبرم غمهایم تسکین می‌یابد ولی وقتی نام حسین را میبرم اشکم جاری میگردد! خداوند متعال داستان آن را بوی اطلاع داد و فرمود: کهیعض. کاف اسم کربلا، و ها هلاک عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یاء یزید پلید ظالم بحسین علیه السّلام و عین عطش آن حضرت و صاد صبر آن بزرگوار است.

چون زکریا این را شنید، تا سه روز از مسجدش خارج نشد، و مانع شد که مردم نزد او بیایند. در این سه روز مرتب گریه و زاری مینمود و در آن حال میگفت:

خداوند! آیا بهترین خلق خود را بمصیبت فرزندش مبتلا میسازی و امتحان این واقعه جان گداز را بنا بودی او فرود می آوری؟
 پروردگارا! آیا لباس این مصیبت عظمی را بتن علی و فاطمه می پوشانی و غم و اندوه آن را بدل آنها می اندازی؟
 آنگاه گفت: پروردگارا! پسری بمن روزی فرما که در این سن پیری
 مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۳۵

چشمم باو روشن گردد و او را وارث و جانشین من کن و او را برای من مثل حسین برای محمد صلی الله علیه و آله قرار بده. وقتی او را بمن ارزانی فرمودی، مرا مفتون محبت او گردان. سپس مرا در مرگ او مبتلا کن چنان که محمد (ص) حبیب خود را در مرگ فرزندش سوگوار میسازی. خداوند یحیی را باو موهبت فرمود و زکریا را در مرگ او عزادار ساخت» مدت حمل یحیی شش ماه و حسین علیه السلام نیز چنین بود و این خود داستانی طولانی دارد.

عرض کردم: آقا! چه مانع دارد که مردم خودشان امامی برای خود انتخاب کنند؟ فرمود: امام مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: البته امام مصلح فرمود:

امکان دارد که مردم بنظر خود امام مصلحی انتخاب نمایند. ولی در واقع مفسد باشد؟ گفتم: آری! فرمود همین علت است که مردم نمیتوانند امام انتخاب کنند.

اکنون با دلیلی که عقلت و ثوق بآن پیدا کند، برای تو شرح می دهم:

آیا پیغمبرانی که خداوند آنها را از میان خلق برگزید و کتاب‌های آسمانی بر آنها نازل فرمود و با وحی و عصمت تأیید کرد، مانند موسی و عیسی که سرآمد مردم عصر خود بودند و در انتخاب (نماینده خدا) از آنها داناترند، همه با وفور عقل و کمال (دانشی که داشتند) امکان دارد که منافقی را بگمان اینکه مؤمن است انتخاب کنند؟ عرض کردم: نه، ممکن نیست. فرمود: این موسی کلیم خداست که با همه وفور عقل و کمال و علم و نزول وحی بر او، هفتاد مرد را از میان اعیان قوم و بزرگان امتش انتخاب کرد تا آنها را بمیقات پروردگارش ببرد، با اینکه شکی در ایمان و اخلاص آنها نداشت؛ مع هذا آنها منافق از کار درآمدند.

قال الله تعالى: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا تا آنجا که میفرماید: قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الضَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ یعنی: موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما انتخاب کرد- آنها گفتند ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه علنا خدا را به بینیم. پس صاعقه‌ای آمد و آنها را بکیفر ظلم خود گرفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۳۶

وقتی ما می بینیم کسی که خداوند او را برای پیغمبری برگزیده، اشخاص مفسد انتخاب کرد؛ در حالی که گمان میکرده افراد صالح انتخاب نموده است، یقین میکنیم که انتخاب نماینده خدا، حق ذات اقدس الهی است که از آنچه در سینه‌ها نهفته و در دلها جای گرفته است، اطلاع دارد. وقتی پیغمبر برگزیده خدا در مقام انتخاب، افراد فاسد را انتخاب کند، بطور حتم مهاجرین و انصار هم از این خطر برکنار نبودند.

سپس فرمود: ای سعد! وقتی دشمن بتو گفت که پیغمبر، از این جهت انتخاب شده این امت (ابو بکر) را با خود بغار برد که او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی میکند و زمام امور مسلمین را بدست میگیرد، و دفاع از ملت اسلام باو واگذار می شود، و اوست که پراکنندگیها را سامان می بخشد و از درهم ریختن کارها جلوگیری بعمل می آورد، و حدود الهی را جاری میسازد، و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل میدارد.

پیغمبر همان طور که به نبوت خود اهمیت میداد، برای منصب جانشینی خود هم اهمیت قائل میشد، زیرا هر گاه کسی از چیزی فرار میکند و در جایی پنهان می شود، قصدش این نیست که کسی او را مساعدت و یاری کند و از این نظر علی را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت، بهمین جهت علی را با خود نبرد و بردن او را برای خود دشوار میدانست! مضافاً اینکه پیغمبر

میدانست اگر علی کشته شود، برای او مشکل نیست که دیگری را بجای علی منصوب دارد تا در کارهای دشوار که علی بدرد میخورد، بکار آید.

چرا در جواب او نگفتی: مگر پیغمبر نفرموده است: مدت خلافت بعد از من سی سال است و این مدت را وقف عمر این چهار نفر کرد که بعقیده شما خلفای راشدین هستند؟ اگر این را میگفتی، ناگزیر از این بود که بگوید: آری. فرمود:

آنگاه باو میگفتی: آیا این طور نیست که پیغمبر چنان که میدانست، خلافت را بعد از وی ابو بکر و بعد از ابو بکر عمر و بعد از عمر عثمان تصاحب میکند و بعد

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۳۷

از عثمان از آن علی است؟ باز هم ناچار بود بگوید: آری. سپس بوی میگفتی: بنا بر این بر پیغمبر صلی الله علیه و آله لازم بود که این چهار نفر را به ترتیب با خود بغار ببرد و همان طور که به ابو بکر مهربانی کرد نسبت به بقیه هم مهربانی کند و با بردن ابو بکر بتهنائی مقام سه نفر دیگر را پائین نمی آورد و آنها را خوار نمیکرد! وقتی ناصبی مزبور پرسید: آیا اسلام آوردن ابو بکر و عمر بمیل انجام گرفت یا بطور اجبار؟ چرا بوی نگفتی - نه بمیل انجام گرفت و نه بطور اجبار - بلکه از روی طمع اسلام آوردند! زیرا ابو بکر و عمر با قوم یهود مجالست مینمودند و اخبار تورات و سایر کتبی را که از پیشینی‌های هر زمان تا ظهور محمد صلی الله علیه و آله و پایان کار او خبر میداد، از آنها میگرفتند؛ و یهود گفته بودند که: محمد بر عرب مسلط میگردد، چنان که بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط گشت و بالاخره بر عرب پیروزی می‌یابد، همان طور که بخت نصر بر بنی اسرائیل پیروز گردید.

با این فرق که بخت نصر در دعوی خود دروغ گو بود. آنها هم (ابو بکر و عمر) آمدند نزد پیغمبر و او را در امر گواهی گرفتن از مردم بگفتن اشهد ان لا اله الا الله کمک کردند، و طمع اینکه بعد از بالا گرفتن کار پیغمبر از جانب حضرتش بحکومت شهری نائل گردند، با وی بیعت نمودند، و چون از انجام مقصد خود مأیوس گشتند نقاب بستند و با عده‌ای از منافقین امثال خود از عقبه بالا رفتند که پیغمبر (ص) را بقتل رسانند، اما خداوند نیرنگ آنها را بهم زد؛ و بحال کینه خود وا گذاشت و بمقصود خود نرسیدند. چنان که طلحه و زبیر هم آمدند نزد علی علیه السلام و با او بیعت کردند و هر یک چشم داشتند که از جانب آن حضرت بحکومت شهری برسند، و چون مأیوس گشتند، نقض بیعت کردند و بر وی شوریدند و خداوند هر یک از آنها را بسرنوشت سایرین که نقض بیعت کرده بودند، رسانید.

در این موقع حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با آقازاده برخاستند و مهبای

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۳۸

نماز شدند. من از خدمت آنها رخصت طلبیده بیرون آمدم و رفتم بینم احمد بن اسحق کجا رفت. در میان راه او را دیدم که گریه میکند. پرسیدم: چرا گریه میکنی؟

گفت پارچه‌ای که حضرت آن را خواست، گم کرده‌ام. گفتم: طوری نیست برو بحضرت بگو. او هم رفت خدمت حضرت و بعد در حالی که تبسمی بر لب داشت و صلوات میفرستاد بیرون آمد. پرسیدم ها! چه شد؟ گفت: دیدم پارچه کذائی زیر پای حضرت پهن است و امام روی آن نماز میخواند ما هم خدا را شکر کردیم.

بعد از آن چند روز بمنزل آقا آمد و رفت کردیم و طفل را پیش آقا ندیدیم.

روز آخر که خواستیم با حضرت وداع کنیم وقتی من بخدمت حضرت رسیدم احمد بن اسحق در مقابل حضرت ایستاد و عرض کرد: یا ابن رسول الله! وقت حرکت ما نزدیک و اندوه ما زیاد است، ما از خداوند مسألت میداریم که رحمت خود را بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیده النساء و بر دو آقای اهل بهشت عمو و پدرت و ائمه طاهرین بعد از آنها: پدران بزرگوارت و وجود اقدس و فرزند عزیزت، پی در پی نازل کند، و امیدواریم که پیوسته خداوند مقام باعظمت شما را بالا برد و

دشمنت را ذلیل گرداند، و این سفر را آخرین زیارت من قرار ندهد! وقتی احمد بن اسحاق این جمله را بر زبان راند، چشمان آن حضرت (امام حسن عسکری) پر از اشک شد بطوری که قطرات آن بر رخسار مبارکش جاری گشت، آنگاه فرمود: ای پسر اسحاق! در این دعا اصرار مکن که در مراجعت بلبقای پروردگار نائل میشوی! از شنیدن این سخن احمد بن اسحاق بزمین افتاد و غش کرد، وقتی بهوش آمد، عرض کرد: آقا! شما را بخدا و بجدت قسم میدهم مرا مفتخر کنید بپارچه‌ای که آن را کفن خود کنم، حضرت دست برد زیر فرش و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و جز این خرج مکن و آنچه را خواستی (کفن) از دست نخواهی داد، زیرا خداوند پاداش کسانی را که اعمال نیک کنند، ضایع نمیگرداند.

بعد از آنکه از خدمت حضرت مرخص شدیم و بسه فرسخی شهر (حلوان) رسیدیم

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۳۹

احمد بن اسحاق تب کرد و سخت مریض شد، بطوری که از بهبودی خود مأیوس گشت موقعی که بحلوان رسیدیم و در یکی از کاروانسراها منزل کردیم، احمد بن اسحاق مردی از همشهریان خود را که ساکن آنجا بود، طلبید و سپس گفت: امشب از اطراف من متفرق شوید و مرا تنها بگذارید، ما هم از او دور شدیم و هر کدام بخوابگاه خود برگشتیم.

نزدیکهای صبح که چشم گشودم، کافور خادم امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که روبروی من ایستاده و میگوید: خداوند عزای شما را نیکو و بعوض مصیبتی که بشما رسیده پاداش نیک عطا فرماید، ما از غسل و کفن همسفر شما فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید، که او در نزد آقای شما مقام بزرگی دارد، سپس از نظر ما غائب گردید. ما بر بالین احمد بن اسحاق جمع شدیم و بگریه و زاری پرداختیم تا آنکه او را دفن نمودیم. «۱»

در «دلایل الامامه» طبری نیز این روایت از عبد الباقی بن یزاد از عبد الله بن محمد ثعالبی از احمد بن محمد عطار از سعد بن عبد الله نقل شده است، همچنین مختصر آن در احتجاج طبرسی آمده است.

مؤلف: نجاشی «۲» بعد از توثیق سعد بن عبد الله و حکم بجلالت قدر او

(۱) محدث عالیقدر مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب «نجم الثاقب» باب ششم مینویسد:

«حلوان همین «ذهاب» معروف است که در راه کرمانشاهان است به بغداد، و قبر آن معظم در نزدیک رودخانه آن قریه است بفاصله هزار قدم تقریباً از طرف جنوب و بر آن قبر، بنای محقری است خراب؛ و از بی‌همتایی و بی‌معرفتی اهل ثروت اهالی، بلکه اهل کرمانشاه و مترددین چنین بی‌نام و نشان مانده و از هزار نفر (بلکه امروز از هر ده هزار نفر) زوار یکی زیارت آن بزرگوار نمیرود. با آنکه کسی را که امام (ع) خادم خود را بطی الارض با کفن برای تجهیز او بفرستد و مسجد معروف قم را بامر آن جناب بنا کند و سالها وکیل آن حضرت در آن نواحی باشد، بیشتر و بهتر از این باید با او رفتار کرد و قبرش را مزار معتبری باید قرار داد که از برکت صاحب قبر و بتوسط او بفیضهای الهیه برسند»

(۲) احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی از شاگردان شیخ مفید و حسین بن عبید الله غضائری و سید مرتضی و بسیاری دیگر از فحول محدثین و فقهاء و علمای انساب؛ و همعصر شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی قدس سره القدوسی است.

نجاشی از علمای متبحر در فن رجال و نسب بوده - کتاب رجال او از معتبرترین کتب رجال شیعه است. مؤلف در فصل دوم مقدمه بحار مینویسد: کتاب رجال کشی و نجاشی در هر عصر و شهری مدار افاده و استفاده و استناد و استدلال ما بوده است.

علمای شیعه بالاتفاق نجاشی را بوثاقت در نقل و امانت در ضبط و صداقت در گفتار و علم و اطلاع بسیار و احاطه در فن رجال مکتب ائمه اطهار ستوده‌اند. جد ششم وی عبد الله نجاشی والی اهواز بوده و با حضرت صادق (ع) مکاتبه داشته؛ جواب‌هایی که حضرت پرسش او داده و برای او فرستاده مشهور و معروف به «رساله نجاشی» است، پدرش ابو العباس احمد نجاشی نیز از اجله

علما و محدثین بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۴۰

میگوید: «وی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیده است. بعضی از علما را دیدم که ملاقات سعد و امام را تضعیف میکردند و میگفتند این حکایت را ساخته‌اند و باو نسبت داده‌اند».

ولی من (علامه مجلسی) میگویم: شیخ صدوق از عده‌ای که نجاشی اشاره کرده و شناخته نشده‌اند، دانایتر بصحت اخبار و اطمینان بآنهاست. اخباری را که متن آنها گواهی بصحت آن میدهد، نمیتوان بمجرد گمان و توهم، مردود دانست، بخصوص که سعد بن عبد الله زمان امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده و امکان دارد که آن حضرت را دیده باشد. زیرا تقریباً او چهل سال بعد از رحلت حضرت، بدرود حیات گفت.

این کار بمنظور پائین آوردن مقام اخیار و عدم وثوق باخبار و ناشی از قلت معرفت در حق ائمه اطهار است، زیرا ما دیده‌ایم که وقتی اخباری که مشتمل بر معجزات غریبه است، چون بدست عده‌ای مجهول الحال میرسد، یا خود آن اخبار را مورد انتقاد قرار میدهند و یا از روایان آن عیبجویی میکنند، بلکه من میگویم جرم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۴۱

اکثر روایانی که بآنها نسبت قدح و عیب داده‌اند، چیزی جز نقل این گونه اخبار نیست. «۱»

(۱) داستان احمد بن اسحاق و سعد بن عبد الله اشعری، چنان که از لحاظ خوانندگان گذشت متضمن مطالب جالب و سودمند است مع هذا عده‌ای از دانشمندان ما قبل از نجاشی و بعد از وی در صحت آن دچار تردید شده‌اند آنچه موجب تردید آنها گشته، نخست استبعاد ملاقات سعد بن عبد الله با حضرت عسکری (ع) و دوم زنده بودن احمد بن اسحاق در سنوات بعد از رحلت آن حضرت است.

برای توضیح این دو مطلب متذکر می‌شویم که: وفات سعد بن عبد الله بگفته نجاشی در سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ هجری روی داده و در واقع چهل سال بعد از امام حسن عسکری (ع) زنده بوده و بگفته مؤلف عالیقدر امکان اینکه وی حضرت را دیده باشد هست. و در خصوص زنده بودن احمد بن اسحاق بعد از رحلت عسکری (ع) می‌گوئیم: از روایت صفحه ۴۳۴ که شیخ کشی از ابو عبد الله بلخی نقل می‌کند، و توقیعی که شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از ناحیه مقدسه امام زمان برای احمد بن اسحاق نقل کرده و در صفحات آخر کتاب ذکر می‌شود.

و روایتی که «نجم الثاقب» در باب ششم از «دلایل الامامه» طبری شیعی باین مضمون نقل می‌کند که:

«چون امام حسن عسکری (ع) وفات یافت، احمد بن اسحاق از طرف امام زمان در سمت وکالت خود ابقا شد، و توقیعات آن حضرت بوی میرسید. وقتی رخصت خواست که از سامره بقم مراجعت کند، حضرت ضمن توقیعی اجازه داد؛ ولی نوشته بود که وی بقم نمیرسد، و در بین راه بیمار شده و وفات می‌کند سپس که بحلوان رسید مریض شد و همان جا رحلت کرد و مدفون گردید» از این سه روایت و قرائن دیگر استفاده می‌شود که:

۱- احمد بن اسحاق سالها بعد از حضرت عسکری (ع) زنده بود و در زمان وکالت حسین بن روح که در سال ۳۰۴ بجای محمد بن عثمان بنیابت رسید، رحلت کرده است.

۲- احمد بن اسحاق در سفر سامره از امام تقاضای کفنی نموده و حضرت هم برای او فرستاده است، و فرموده که بقم نمیرسی و او چنان که امام فرموده بود، در حلوان مریض و همان جا بدرود حیات گفت، و امام هم، حضرت ولی عصر بوده؛ نه امام حسن عسکری علیهما السلام.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۴۲

۳- سعد بن عبد الله خود توفیق آخر کتاب را از احمد بن اسحاق نقل می‌کند که دلیل است، احمد بن اسحاق در نظر سعد بن عبد الله، بعد از امام حسن عسکری علیه السلام زنده بود.

با در نظر گرفتن این جهات می‌توان گفت: که در نقل حدیث مفصل سعد بن عبد الله که بعضی بخاطر زنده بودن احمد بن اسحاق بعد از حضرت عسکری آن را ساختگی و خلاف واقع دانسته‌اند، اشتباه و خلطی از ناحیه کاتب یا راوی روی داده باشد. باین معنی که حضرت امام حسن عسکری (ع) هنگام وداع احمد بن اسحاق که عرض کرده بود: «امیدوارم خداوند این سفر را آخرین زیارت من قرار ندهد» فرمود: «ای احمد بن اسحاق در این دعا اصرار مکن که در مراجعت بلقای پروردگار نائل میشوی» و با شنیدن آن احمد بن اسحاق نقش بر زمین شد و غش کرد حضرت از مرگ خود خبر داده بود نه وفات احمد بن اسحاق، و بیهوش شدن احمد بن اسحاق هم با آن مقام علمی و معنوی، بخاطر اطلاع از مرگ حضرت بوده نه مردن خویش؛ و تقاضای کفن هم برای این بوده که میدانسته دیگر حضرت را نمی‌بیند بنظر میرسد که داستان سعد بن عبد الله تا همین جا ختم شده، ولی راوی و یا کاتب، دنباله آن را بعنوان پایان کار احمد بن اسحاق از راوی دیگر نقل کرده و باین داستان ملحق ساخته است، البته احتمال، این هم می‌رود که سعد بن عبد الله دو سفر با احمد بن اسحاق بسامره رفته باشد یکی در زمان حضرت عسکری که شرح آن به تفصیل در اینجا مسطور گشت و دوم بعد از رحلت آن حضرت؛ موضوع کافور خادم هم امکان دارد که سعد یا راوی دیگر در خواب دیده باشد، که خبر مرگ و غسل و کفن احمد بن اسحاق را بآنها داده باشد. بخصوص که می‌گوید: نزدیکی‌های صبح که چشم گشودم کافور را دیدم، و بعد از نظرم غائب گردید» بهر حال بسیار مستبعد می‌نماید که این داستان اصلی نداشته باشد و شیخ صدوق که خود در حدود ده سال بعد از احمد بن اسحاق و سعد بن عبد الله متولد شده است، با آن بصیرت و تسلط و احاطه‌ای که بحدیث و رجال حدیث داشته آن را در کتاب پرارزشی مانند «کمال الدین» نقل کرده باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۴۳

باب بیست و پنجم علت غیبت امام زمان (ع) و کیفیت انتفاع مردم از وجود اقدس آن حضرت در طول غیبت

اشاره

صدوق علیه الرحمه در کتاب «علل الشرائع» بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لا بد للغلام من غیبة. فقیل له: و لم یا رسول الله! قال: یخاف القتل

. یعنی: آن جوان ناچار میباید غائب شود. عرض کردند: یا رسول الله برای چه غیبت میکند؟ فرمود: میترسد او را بکشند.

نیز در علل الشرائع از مروان انباری روایت نموده که گفت: نامه‌ای از امام محمد باقر رسید که نوشته بود: وقتی خداوند همسایگی با مردمی را برای ما ناخوش دانست، ما را از میان آنها بیرون میبرد.

و نیز صدوق در کمال الدین و علل الشرائع از پدرش و او بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدت آن بطول می‌انجامد من گفتم: برای چه غیبت میکند یا ابن رسول الله؟ فرمود خداوند عز و جل میخواهد علائم پیغمبران را در غیبتهای خود، در باره او نیز جاری گرداند. ای سدیدر! او می‌باید باندازه غیبت‌های پیغمبران غیبت نماید، قال الله تعالی: لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ یعنی: آثاری از شما بر اساس آثار آنها که بیشتر بوده‌اند، در میان شما نیز جاری است.

نیز در کمال الدین و علل الشرائع از عبد الله بن فضل هاشمی نقل کرده که گفت:

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: صاحب الامر غیبتی دارد که ناچار از آنست و

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۴۴

هر پیرو باطل، در آن تردید میکند. من عرض کردم: یا ابن رسول الله چرا غیبت میکند؟ فرمود: بعلمی که بما اجازه نداده‌اند آشکار سازیم عرض کردم چه حکمتی در غیبت اوست؟ فرمود: همان حکمتی که در غیبت سفرای الهی پیش از او بوده است، حکمت غیبت قائم ظاهر نمیشود مگر بعد از آمدن خود او، چنان که حکمت سوراخ کردن کشتی توسط خضر و کشتن آن بچه و تعمیر دیوار، برای موسی ظاهر نگشت، مگر موقعی که خواستند از هم جدا شوند. «۱»

ای پسر فضل! این کار از امور الهی و سزای از اسرار پروردگاری و غیبی از غیبه‌های خداوندی است. وقتی ما دانستیم که خدای عز و جل حکیم است، تصدیق میکنیم که تمام کارهای او از روی حکمت میباشد. هر چند علت آن برای ما آشکار نگردد! نیز در کمال الدین و علل الشرائع از زراره نقل کرده که گفت: از امام محمد باقر شنیدم میفرمود: پسر بچه ما پیش از ظهورش غیبتی دارد. گفتیم: برای چه غیبت میکند؟ فرمود: میترسد و با دست بشکم خود اشاره نمود، یعنی میترسد او را بکشند این روایت در کمال الدین و کافی نیز بد و طریق دیگر از زراره نقل شده است.

مؤلف: قسمتی از اخباری که مشتمل بر علت غیبت آن حضرت بود در ابواب خبر دادن پدران آن حضرت بقیام وی گذشت.

شیخ صدوق در کتاب «امالی» بسند خود از اعمش «۲» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

(۱) داستان آن را خداوند در سوره کهف از آیه ۸ تا ۲۶ بیان فرموده و به تفصیل در کتب تفاسیر آمده است.

(۲) سلیمان بن مهران کوفی معروف به «اعمش». از محدثین نامی و رجال بزرگ و با شخصیت شیعه است. اعمش در شب عاشورای سال شصت و یکم هجری متولد و در شب پانزدهم ربیع الاول سنه ۱۴۸ وفات یافت. اعمش بکسی میگویند که پیوسته قطرات آب از چشمش فرو ریزد و سلیمان اعمش نیز چنین بود. با این که ابو محمد اعمش شیعی است بزرگان اهل سنت هم او را ستوده‌اند.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می‌نویسد: اعمش از موثقین محدثین کوفه است. چهار هزار روایت از وی شنیده شد، ولی کتابی تألیف نکرد مردی فصیح بود: پدرش از اسرای دیلم بود. وی آشنائی کامل با حکام دین داشت. در زمان او هیچ کس از معاصرینش در کثرت حفظ حدیث بنیاده و او نمیرسیدند، و او اظهار تشیع می‌کرد.

از هشیم نقل شده که گفت: در کوفه کسی را ندیدم که در قرائت قرآن از اعمش بهتر و در نقل و حفظ حدیث از وی نیکوتر و فهمیده‌تر و در جواب سؤالات از او آماده‌تر باشد، و شعبه گفته: سلیمان اعمش نزد من از عاصم (یکی از قراء هفتگانه قرآن) بهتر است.

و از علی بن یونس نقل است که گفت: «ندیدم اغنیا و سلاطین نزد هیچ کس جز اعمش آنقدر خود را کوچک بدانند، با این که اعمش فقیر و نیازمند بود!» ابن خلکان در تاریخ خود مینویسد «اعمش دانشمندی فاضل بود، پدرش از مردم دماوند بود، او را در کوفه همطراز زهری در حجاز می‌دانستند. انس بن مالک را دیده ولی از وی حدیث استماع نکرده او بزرگان تابعین را درک نمود، سفیان ثوری و شعبه بن الحجاج و حفص بن غیاث و بسیاری از مفاخر علماء از وی روایت کرده‌اند اعمش مردی خوش خلق و بذله گو بود.

گویند روزی راویان اخبار نزد وی آمدند که از او استماع حدیث کنند، اعمش هم از اندرون بیرون آمد و گفت: اگر در خانه‌ام کسی که او را از شما دشمن تر می‌دارم نمی‌بود، (مقصود زنش بوده) پیش شما نمی‌آمدم! اعمش با ابو حنیفه و ابن ابی لیلی و ابن

شبرمه و شریک قاضی که همه از اعیان فقهاء و علمای اهل تسنن بودند مجلسها داشت و همواره با نیروی بیان و خوی نیکو و احاطه بر فقه و حدیث بر آنها غلبه می‌یافت و در برابر آنها ستون شیعه بشمار می‌آمد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۴۵

میکند که فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفرید زمین از حجت ظاهر و مشهور یا غائب و مستور خدا خالی نمانده و همچنان نیز خالی نمی‌ماند تا قیامت برپا شود، و اگر جز این بود خداوند پرستش نمیشد. سلیمان اعمش گفت: بحضرت صادق عرض کردم: فکیف ینتفع الناس بالحجّه الغائب المستور؟ قال کما ینتفعون بالشّمس اذا سترها السّحاب یعنی چگونه مردم میتوانند از حجت غائب انتفاع برند؟ فرمود:

همان طور که از آفتابی که در ابرها پنهان است نفع می‌برند.

قطب الدین راوندی از کلینی و او از اسحاق بن یعقوب نقل میکند که این مطلب از ناحیه مقدسه امام زمان بوسیله محمد بن عثمان وارد شد: «و اما علت غیبت که واقع

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۴۶

شده، خداوند میفرماید: یا ایّها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاءٍ ان تبدلکم تسؤکم^(۱) یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برای شما ظاهر گردد، شما را متأثر سازد».

«هر یک از پدران من ناچار از آن بودند که بیعت با ظالم زمان خود را بگردن بگیرند، ولی من موقعی ظهور میکنم که بیعت هیچ یک از ستمگران را بگردن نگرفته‌ام، و اما چگونگی انتفاعی که مردم در غیبت من از وجودم می‌برند مانند استفاده از آفتاب است که ابر آن را از نظرها مستور ساخته است.

وجود من امان مردم روی زمین است چنان که ستارگان امان اهل آسمان است. پس درهای سؤال را از چیزی که سودی بحال شما ندارد ببندید، و برای فهم چیزی که تکلیف بآن ندارید، خود را ناراحت نکنید و برای تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام زیاد دعا نمائید که آزادی شما باین است و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی» در کمال الدین این روایت از ابن عصام و او از کلینی نیز نقل شده است.

نیز در کمال الدین از جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که: وی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش، بهره‌مند می‌شود؟

حضرت فرمود:

ای و الذی بعثنی بالنّبوة، انهم لینتفعون به و یستضیئون بنور ولایته فی غیبتہ کانتفاع النّاس بالشّمس و ان جللها السّحاب یعنی: آری بخداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانیده. آنها از وجود او منتفع میشوند و از نور ولایتش در طول غیبت؛ استضاءه میکنند. چنان که از آفتاب پشت ابر استفاده می‌برند.

علت تشبیه امام غائب بخورشید پنهان در ابر

مؤلف: بقیه این روایت را در باب «اخباری که از پیغمبر رسیده» نقل

(۱) سوره مائده آیه ۱۰۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۴۷

کردیم ضمناً باید دانست که تشبیه وجود اقدس امام زمان علیه السلام با آفتاب پنهان در ابر، اشاره باموری چند است:

اول- اینکه نور عالم هستی و علم و هدایت بتوسط آن حضرت بخلق خدا میرسد؛ زیرا با اخبار مستفیضه ثابت شده که ذوات مقدسه (ائمه اطهار) علت غائی ایجاد مخلوق عالمند؛ و اگر آنها نبودند، نور عالم، بغیر آنها نمیرسید و هم ثابت شده که به برکت و وساطت و توسل بآنها، علوم و معارف حقه برای مردم آشکار میگردد، و گرفتاریها از آنها برطرف می‌شود. و اگر آنها نبودند مردم بوسیله اعمال زشت مستحق انواع عذاب الهی بودند چنان که خداوند فرموده است «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۱) یعنی: مادام که تو (پیغمبر) در میان آنها هستی، خدا آنها را عذاب نمیکند! ما پس از تجربه زیاد باین نتیجه رسیده‌ایم که در امور پیچیده و مسائل مشکله و هنگام دوری از ذات حق و بسته شدن درهای فیض الهی بروی خلق، هر وقت ائمه اطهار علیهم السلام را واسطه قرار داده‌ایم و متوسل بآنها شده‌ایم، بمیزانی که در آن وقت ارتباط معنوی با آنها پیدا کرده‌ایم، آن کارهای پیچیده و مشکل برای ما حل شده و بمقصود رسیده‌ایم. چنان که این موضوع برای کسانی که خداوند چشم دل آنها را بنور ایمان روشن کرده است، معلوم و مشهود است. توضیح این مطلب سابقا در کتاب «امامت» گذشت (۲).

دوم- اینکه همان طور که آفتاب پوشیده در ابر با همه انتفاعی که مردم از آن می‌برند، در هر آن انتظار دارند، ابر برطرف گردد و قرص آن پیدا شود تا بیشتر از آن منتفع گردند، همین طور در ایام غیبت امام زمان نیز شیعیان با اخلاص در همه اوقات انتظار آمدن و ظهور او را دارند، و از این نظر مایوس نمیگردند.

سوم- اینکه کسانی که وجود آن حضرت را با همه آثار و علائمی که دارد، انکار

(۱) سوره انفال آیه ۳۳.

(۲) جلد هفتم بحار الانوار.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۴۸

میکنند، مثل انکارکنندگان وجود خورشید بوقت ناپدید شدن در ابرها، میباشند.

چهارم- اینکه گاهی پنهان گشتن خورشید در میان ابرها، از آشکار بودنش برای بندگان خدا روی مصالحتی بهتر است، همچنین غیبت امام زمان علیه السلام برای مردم در طول غیبت، نظر بمصالحتی بهتر است و بهمین جهت هم از نظرها غائب گردید.

پنجم- اینکه هر کس بخورشید مینگرد، قادر نیست آن را بیرون از ابرها به بیند بلکه گاهی ممکن است بواسطه ضعف قوه دید، اگر در قرص آفتاب نگاه کند، بینائی خود را که نمیتواند خورشید را احاطه کند هم از دست بدهد. همین طور آفتاب وجود مقدس امام زمان علیه السلام نیز، بسا هست که اگر همه او را به بینند، زیانبخش بحال مردم باشد و موجب کوری دل آنها از دیدن آفتاب حقیقت گردد. در صورتی که در غیبت آن حضرت چشم بصیرتشان قادر است متحمل ایمان باو گردد. چنان که انسان میتواند از لابلای ابر نگاه بخورشید کند و ضرری هم نبیند! ششم- اینکه گاهی آفتاب از میان ابرها بیرون می‌آید، یکی بآن مینگرد و دیگری توجه ندارد همین طور ممکن است آن حضرت در ایام غیبت برای عده‌ای آشکار شود ولی دیگران نه بینند.

هفتم- اینکه اصولاً ائمه اطهار از لحاظ نفعی که برای عالم وجود دارند، همانند خورشید میباشند، و تنها آنها که کوردلند نمیتوانند از اشعه جمال آنان بهره‌مند گردند چنان که در اخبار آیه شریفه «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۱) تفسیر باین معنی شده است.

هشتم- اینکه همان طور که شعاع خورشید بمیزان روزنه‌ها و شبکه‌های خانه‌ها وارد آن می‌شود و بقدر ارتفاع موانع خانه‌ها، در آن میتابد، همچنین مردم نیز باندازه موانع حواس و مشاعرشان که عبارتست از شهوات نفسانی و علائق جسمانی و خود روزنه‌ها و شبکه‌های دلهای آنهاست، و هم بقدری که پرده‌های کثیف هیولانی را از دلهای خود بکنار میزنند از انوار هدایت و راهنمایی ائمه طاهرين عليهم السلام

(۱) سوره طه آیه ۱۲۳.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۴۹.

استفاده میکنند.

(وقتی پرده‌های هواپرستی و موانع را از پیش خود بردارد) مانند کسی می‌شود که در زیر آسمان قرار گرفته و نور آفتاب بدون مانع از هر سو او را احاطه کرده باشد.

ای خواننده! من با این بیان، هشت در از این بهشت روحانی را بروی تو گشودم، خداوند با تفضل خود هشت در دیگر هم بروی من گشوده است؛ ولی اگر ذکر کنم سخن بدرازا میکشد، امیدوارم خداوند متعال در راه شناسائی و معرفت ائمه اطهار هزار در بروی ما و شما بگشاید که از هر دری هزار در دیگر گشوده گردد.

صدوق علیه الرحمه در کمال الدین از شیخ مفید روایت نموده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بهترین وقتی که خداوند به بندگانش نزدیک و از آنها خشنود است هنگامی است که مردم حجت خدا را از دست بدهند؛ و او برای آنها آشکار نشود و از نظر آنها غائب گردد، و آنها ندانند جای او کجاست، و با اینوصف میدانند که سفرای الهی و نشانه‌های حق، از میان نرفته است. در آن موقع صبح و شام منتظر فرج و ظهور باشید.

همچنین سخت‌ترین موقعی که خداوند بر دشمنانش غضب میکند، هنگامی است، که خداوند حجت خود را از میان آنها بیرون برد و برای آنها آشکار نگردد، و این در موقعی است که خداوند میدانند دوستانش (در باره حجت خدا) تردید ندارند،

و لو علم أنّهم یرتابون ما افقدهم حجّته طرفه عین

یعنی اگر بدانند که در بودن و نبودن وی شک دارند بمقدار یک چشم بهم زدن او را غائب نمیکند! در غیبت نعمانی از کلینی از مفضل بن عمر نیز این روایت از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است.

همچنین در کمال الدین از زراره بن اعین روایت میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: آن جوان پیش از آنکه قیام کند غیبت میکند. عرض کردم: برای چه غیبت میکند؟ فرمود: میترسد، و در این وقت اشاره بشکم و گردن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۰.

خود نمود. سپس فرمود: او همان منتظری است که مردم در باره ولادت او شک میکنند: بعضی میگویند. بعد از پدرش مرد و نسل پدرش قطع شد و بعضی دیگر خواهند گفت: او دو سال پیش از وفات پدرش متولد گردید. بر خداوند لازم است که بندگانش را بدین گونه؛ امتحان کند، و در آن موقع است که اهل باطل تردید خواهند کرد.

نیز در آن کتاب روایت میکند که ابو بصیر گفت حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ولادت صاحب الامر بر مردم پوشیده می‌ماند، تا چون ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد.

نیز در کافی از جمیل بن صالح از آن حضرت نقل کرده که فرمود:

بیعت القائم و لیس فی عنقه لاحد بیعه

خداوند قائم ما را برانگیخته میگرداند در حالی که بیعت هیچ کس در گردن او نیست.

هم در کتاب مزبور از حسن بن فضال از پدرش امام رضا علیه السّلام روایت میکند که فرمود: گوئی شیعیان را بهنگامی که چهارمی از فرزندان مرا از دست میدهند می‌بینم که دشت و دمن را میگردند و او را نمی‌یابند. عرض کردم: یا ابن رسول الله چرا چنین می‌شود؟ فرمود: برای اینکه امام آنها از نظرشان غائب می‌گردد. عرض کردم:

چرا غائب می‌شود؟ فرمود: برای اینکه وقتی با شمشیر قیام کرد، بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد.

همچنین در کتاب یاد شده از ابو بصیر روایت کرده که گفت: امام ششم فرمود:

صاحب الامر ولادتش بر مردم پوشیده میماند، تا هنگامی که ظهور میکند، بیعت کسی در گردنش نباشد، خداوند کار او را در یک شب اصلاح می‌فرماید.

نیز در کمال الدین از زراره روایت میکند که گفت: حضرت صادق (ع) بمن فرمود: ای زراره! قائم ما ناچار از اینست که غیبت کند. عرض کردم: برای چه؟

فرمود: از جان خود بیم دارد. سپس حضرت با دست اشاره بشکم خود فرمود.

نیز در آن کتاب، این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۱

و هم در کمال الدین از زراره روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

آن جوان را قبل از قیامش غیبتی خواهد بود. عرض کردم: برای چه؟ فرمود:

می‌ترسد کشته شود.

همچنین صدوق در معانی الاخبار و کمال الدین از ابن ابی عمیر و او با یک واسطه روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم، چرا امیر المؤمنین علیه السلام در اول کار با مخالفین خود جنگ نمود؟ فرمود: بخاطر این آیه شریفه بود که خدا می‌فرماید: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا یعنی: اگر آنها جدا شده بودند، کافران آنها را بعد از دردناکی معذب مینمودیم.

عرض کردم مقصود از «جدا شدن» در این آیه چیست؟ فرمود: مقصود مؤمنینی هستند که خداوند نطفه آنها را در صلبهای پدرانی کافر بودیعت نهاده «۱» همین طور قائم هم مادام که ودایع الهی آشکار نشده؛ ظهور نخواهد کرد. پس وقتی آن مردان مؤمن و ثابت قدم و فداکار پیدا شدند، او نیز ظهور میکند و بر دشمنان خدا غلبه یافته همه را از دم شمشیر میگذراند.

و هم صدوق در دو کتاب مزبور این روایت را بسند دیگر از ابراهیم کرخی از حضرت صادق (ع) نقل کرده است.

شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» از زراره روایت نموده که فرمود: قائم ما را پیش از ظهورش غیبتی خواهد بود. عرض کردم: چرا غائب می‌شود؟ فرمود: از کشته شدن می‌ترسد «۲» و هم در آن کتاب مینویسد: ابو خالد کابلی روایت مفصلی نقل کرده که ما

(۱) بنا بر این تأویل آیه اینست که اگر آن نطفه‌ها از صلبهای پدران کافرشان جدا میشدند کافران آنها را بعد از دردناکی کفر می‌دادیم. پس امیر المؤمنین که در اول کار با بیدینان جنگ نکرد نظر بمفاد این آیه شریفه داشته است.

(۲) البته این ترس با عدم اراده خداوند بظهور آن حضرت توأم است و گر نه او نیز مانند پدران بزرگوارش از کشته شدن در راه خدا بیم ندارد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۲

مختصر آن را می‌آوریم می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام خواستم که قائم علیه السلام را نام ببرد تا او را بنام بشناسم: فرمود: ای ابو خالد چیزی از من پرسیدی که اگر اولاد فاطمه مطلع شوند او را قطعه قطعه خواهند کرد. «۱»

نعمانی در کتاب «غیبت» از زراره روایت میکند که گفت: شنیدم امام محمد باقر (ع) می‌فرمود: قائم ما را پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. و اوست که ارشش را طلب میکنند «۲» عرض کردم برای چه غیبت میکند؟ فرمود: می‌ترسد. بعد اشاره بشکم خود نمود، یعنی می‌ترسد او را بکشند.

مؤلف: شیخ طوسی (در کتاب غیبت) مینویسد: هیچ علتی مانع از ظهور آن حضرت جز اینکه می‌ترسد کشته شود، نیست. زیرا اگر جز این بود، جایز نبود که پنهان شود. بلکه ظاهر می‌گشت و هر گونه ناراحتی و آزاری را محتمل میشد. زیرا مقام رفیع ائمه و همچنین انبیاء عظام و بزرگواری آنها، بواسطه ناملایماتی بود که در راه دین خدا متحمل میگشتند.

سؤال اگر گفته شود: چرا خداوند از کشته شدن آن حضرت جلوگیری نمیکند و میان او و کسی که میخواهد آن حضرت را بقتل رساند مانعی ایجاد نمینماید؟

جواب میگوئیم: ممانعتی که با تکلیف داشتن بندگان خدا منافات ندارد، اینست

(۱) چنان که جعفر کذاب عموی آن حضرت، وجود او را تکذیب کرد و در مقام سعایت بمنظور نابودی وی برآمد.

(۲) در صفحات پیش مکرر مسطور گشت که جعفر کذاب ارث آن حضرت را طلب می‌کرد و مدعی بود که تنها وارث برادرش امام حسن عسکری (ع) اوست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۳

که خداوند مردم را از مخالفت فرمان او بر حذر دارد و دستور دهد که از او پیروی کنند و او را یاری نمایند و در برابر او تسلیم گردند؛ اینها همه کاریست که خدا باید بکند.

اما ایجاد مانع میان او و مردم، منافای تکلیف داشتن بندگان و نقض غرض است. زیرا مقصود از مکلف داشتن مردم، اینست که آنها بشوای برسند، و حال آنکه ایجاد مانع و حائل میان آن حضرت و مردم، با این منظور منافات دارد. بعلاوه بسا هست که ایجاد حائل و مانع برای جلوگیری از کشته شدن آن حضرت موجب بروز مفسده‌ای برای مردم شود که البته این کار از خداوند نیکو نیست. آنچه گفتیم غیر از آنست که یکی از علمای ما گفته که: «ممکن است ظهور حضرت دارای مفسده و غیبتش مصلحتی داشته باشد» زیرا آنچه آن عالم فرموده موجب ابطال طریق اثبات رسالت در همه اوقات است بنظر آن عالم رسالت همچون الطاف الهی است که با تغییر زمانها و اوقات تغییر میپذیرد، در صورتی که ایجاد مانع و حائل برای جلوگیری از کشته شدن امام زمان، این طور نیست و میتوان گفت: در ایجاد مانع و حائل مفسده است و منجر به نقض وجوب رسالت و ریاست دینی هم نمیشود.

ایراد اگر گفته شود: پدران امام زمان همه آشکار بودند و از دشمن بیم نداشتند و این طور نبودند که کسی نتواند بآنها برسد.

پاسخ آن میگوئیم: وضع آن حضرت عکس وضع پدران بزرگوارش است. زیرا وضع پدران آن حضرت در نظر خلفای وقت و دیگران طوری بود که نمیدانستند ائمه علیه آنها قیام میکنند و عقیده نداشتند که آن ذوات مقدسه با شمشیر قیام خواهند کرد و دولتها را نابود میکنند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۴

بلکه همه میدانستند که ائمه اطهار منتظر ظهور مهدی خودشان هستند و اعتقاد بامامت آنها هم برای خلفا که اطمینان بانتظام امور مملکت خود داشتند، زیان بخش نبود.

ولی حضرت صاحب الزمان علیه السلام این طور نیست. زیرا همه میدانستند که او با شمشیر قیام نموده و کشورها را فتح میکند و هر پادشاهی را مقهور میگردداند و عدل را گسترش میدهد و ظلم را از میان برمیدارد. پس کسی که چنین باشد، قهرا دشمنان از قدرت و سلطه او خواهند ترسید و همه جا در تعقیب و کمین او خواهند بود و جاسوسها برای یافتنش میگمارند و از ترس تسلط وی قصد کشتن او را خواهند کرد. در این صورت البته او هم از جان خود بیمناک می‌شود و ناچار پنهان میگردد و از نظر تمام کسانی که اطمینان بآنها ندارد خواه دوست و خواه دشمن تا موقع ظهورش، غائب می‌شود.

و نیز علت اینکه پدران آن حضرت آشکار بودند این بود که آنها میدانستند اگر اتفاق سوئی برای آنها روی دهد، امام دیگری هست که جای او را بگیرد و شکاف را پر کند، و حال آنکه امام زمان چنین نیست. زیرا میدانیم که کسی بعد از او نیست که پیش از آن حضرت با شمشیر، قیام کند و جای او را بگیرد. بهمین جهت میگوئیم: واجب است که آن حضرت پنهان شود و از نظرها غائب گردد و باید میان او و پدران بزرگوارش فرق گذاشت.

اشکال اگر گفته شود: امام زمان از کجا میداند که موقع ظهورش از کسی ترس ندارد؟ اگر بوسیله وحی دانسته، بامام که وحی نمیشود، و اگر با علم ضروری فهمیده این معنی با تکلیف منافات دارد. و اگر با علائمی که موجب ظن غالب است، استنباط کرده این هم اطمینان بخش نیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۵

پاسخ میگوئیم: دو جواب باین سؤال میدهم. اول اینکه خداوند، زمان غیبت خوفناک او و موقع برطرف شدن این ترس و خوف را، بوسیله پیغمبر و پدران بزرگوارش بآن حضرت اطلاع داده است. و او هم از آنچه بوی رسیده، پیروی میکند. اگر آن را بر ما پنهان داشته‌اند، بر اساس مصلحتی بوده، ولی امام زمان یقین باین مطلب دارد نه ظن و گمان.

دوم اینکه: ممکن است بر حسب عادت از راه امارات و علائم ظن قوی پیدا کند که کار سلطنتش بالا میگیرد، و نیرومند می‌شود و در آن موقع ظهور کند. علاوه بر این پدران بزرگوارش هم بوی اطلاع داده باشند که هر وقت ظن قوی پیدا کرد که کار سلطنتش بالا میگیرد، واجب است که خود را آشکار سازد و در حقیقت ظهورش مسلم و ظن قوی او، شرط آنست.

چنان که میگوئیم: وقتی شهود، گواهی خود را دادند، حکم در محکمه شرع قطعیت پیدا میکند؛ و هم وقتی علائم تعیین قبله معلوم گشت واجب است عمل به جهت قبله کنیم، هر چند وجوب قطعیت حکم حاکم، و توجه بسوی قبله هم واقعا معلوم باشند. و اما اینکه روایت شده که شیعیان در زمان غیبت حضرت امتحان میشوند و کار بر آنها مشکل میگردد و خداوند آنها را امتحان میکند، تا میزان استقامت و پایداری آنها در آن امور دشوار معلوم شود، مقصود خیردادن از این گونه پیش آمدهای ناگوار است. نه اینکه خداوند امام را غائب کرده تا چنین پیش آمدی بکند.

چطور ممکن است خداوند چنین کار کند با اینکه میداند آنچه مؤمنین از ستمگران می‌بینند، ظلم و گناهی است که ظالمان بر آنها روا می‌دارند. نه! خدا این کار را اراده نمی‌کند. بلکه علت غیبت، همان طور که گفتیم بیمی است که امام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۶

بر جان خویش دارد.

پیغمبر و ائمه اطهار هم آنچه را در زمان غیبت روی می‌دهد و ثوابهایی که اهل ایمان در راه پایداری بر آنچه روی میدهد میبرند، خیر داده‌اند، که اهل ایمان بدین حق چنگ زنند، تا گاهی کک خداوند آن حضرت را ظاهر گرداند و او آنان را از اندوه بی‌شمار بیرون آورد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۷

باب بیست و ششم امتحان شیعیان در زمان غیبت امام زمان (ع) بمنظور پاک شدن آنان و منع از تعیین وقت ظهور آن حضرت

اشاره

شیخ الطائفه بسند خود در کتاب غیبت از فرات بن احنف روایت میکند که گفت: امیر المؤمنین علی علیه السلام: از قائم آل محمد سخن بمیان آورد و فرمود: او چندان از میان مردم غائب می‌شود که نادانان بگویند: خداوند چه احتیاجی به آل محمد دارد؟! نیز در

غیبت شیخ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

ای گروه شیعه! شیعه آل محمد! شما همچون سرمه‌ای که بچشم میکشند خالص میشوید. زیرا کسی که سرمه بچشم میکشد میدانند سرمه کی وارد چشم می‌شود ولی نمیدانند چه وقت از بین می‌رود. شما نیز (روزگاری خواهید داشت) که یکنفر از شما صبح، خود را در راه دین حق می‌بیند، ولی شب از دین بیرون رفته است، و در وقت شب در راه دین حق می‌باشد ولی صبح از دین خارج شده است! این روایت در غیبت نعمانی بطریق دیگر نیز از آن حضرت روایت شده است.

نیز در غیبت شیخ از ربیع بن محمد مسلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

وَاللّٰهُ لَتَكْسِرَنَّ كَسْرَ الرَّجَاجِ وَ اِنَّ الرَّجَاجَ يَعَادُ فَيَعُودُ كَمَا كَانَ وَ اللّٰهُ لَتَكْسِرَنَّ كَسْرَ الْفَخَّارِ وَ اِنَّ الْفَخَّارَ لَا يَعُودُ كَمَا كَانَ وَ اللّٰهُ لَتَمْحَصَنَّ وَ اللّٰهُ لَتَغْرِبَلْنَ كَمَا يَغْرِبُ الزَّوَانُ مِنَ الْقَمَحِ

یعنی: بخدا قسم شما شیعیان همچون شیشه شکسته میشوید، و شیشه را بعد از شکستن میتوان ذوب کرد و بصورت نخست برگرداند! مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۸

بخدا قسم شما مانند سفال شکسته میشوید «۱» سفال بعد از شکسته شدن دیگر بصورت اول بر نمی‌گردد. بخدا قسم شما امتحان میشوید و غربال خواهید شد (تا نیکان در غربال مانده و غیر نیکان بیرون بریزند) چنان که دانه تلخ از میان گندم جدا می‌شود.

و هم در غیبت شیخ از علی بن یقطین «۲» روایت نموده که حضرت موسی بن

(۱) از این سه تشبیه چنین استفاده می‌شود که شیعیان در زمان غیبت امام زمان جمعی سخت گمراه می‌شوند و سپس توبه کرده و مثل شیشه شکسته بصورت نخست برمیگردند، و دسته‌ای وقتی منحرف گشتند مانند سفال شکسته؛ دیگر بصورت اول در نمی‌آیند، و گروهی غربال شده خوبان و بدان از هم جدا می‌شوند.

(۲) علی بن یقطین از مفاخر شیعیان و رجال بلند آوازه است که در دولت بنی عباس مقامی بزرگ داشت، و خود و پدرش یقطین مورد توجه کامل آنها بودند.

یقطین پدر علی بجرم تشیع مورد تعقیب مروان حمار آخرین خلیفه اموی واقع شد و ناچار از وی گریخت و پنهان گردید، و چندان که تجسس کردند او را نیافتند.

زن وی در کوفه بسال ۱۲۴ علی را بزاد و با فرزند دیگرش عبید از ترس مروان و جاسوسان او بطرف مدینه رفت و پیوسته در اختفا بسر می‌برد. در آن مدت آن زن و مرد شیعی رنجها بردند و سختیها کشیدند. بعد از قتل مروان و سقوط بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس یقطین و زن و فرزندانش بکوفه برگشتند و در کار دولت بنی عباس وارد گشت. ولی ارتباط خود را با حضرت صادق (ع) قطع نکرد و گاهی مخفیانه اموالی بخدمت حضرت می‌فرستاد و با احتیاط زیاد می‌زیست تا در سال ۱۸۵ هجری رحلت نمود.

علی بن یقطین فرزند او هم باتفاق پدر در دولت بنی عباس کار می‌کرد و از وزرای آنها بود.

در زمان او شیعیان از حمایت و مساعدت کامل او برخوردار بودند و از ارکان مهم شیعه بشمار می‌آمد، علی مردی فاضل و خوش قلب؛ دیندار و دست و دل باز بود.

روایت شده که یک سال در (عرفات) صد و پنجاه نفر را شمردند که همه به نیابت علی بن یقطین تلبیه می‌گفتند. آنها کسانی بودند که علی مخارج آنها را داده و روانه حج کرده بود.

علی بن یقطین از اصحاب خاص امام هفتم حضرت موسی کاظم (ع) بود، مقام او نزد آن حضرت بجائی رسید که فرمود،

ضمنت لعلی بن یقطین ان لا تمسه النار

یعنی، ضمانت کردم که آتش دوزخ بدن علی بن یقطین را نسوزاند! و در روایتی فرمود: بهشت را برای او ضمانت می‌کنم! داود

رقی می‌گوید: روز عید قربان خدمت آن حضرت شرفیاب شدم. حضرت فرمود: در عرفات هیچ کس جز علی بن یقظین بدل من نگذشت و همه جا با من بود.

روزی علی نزد حضرت از وضع خود و نشست و برخاست و معاشرت با بنی عباس و مخصوصا از مصاحبت و وزارت هارون الرشید شکوه نمود. حضرت فرمود: ای علی! خدا دوستانی دارد که با ظلمه مربوط هستند تا از دوستان خدا دفع کنند و تو از آنها هستی! داستانهای علی بن یقظین و فرمایشات آن حضرت و پدرش حضرت صادق (ع) در باره او بسیار است که همه حاکی از جلالت قدر و عظمت نفس و شخصیت نافذ آن وزیر با تدبیر متدین می‌باشد. علی بن یقظین در سال ۱۸۰ یا ۱۸۲ بدرود حیات گفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۵۹

جعفر علیه السلام بمن فرمود: شیعیان مدت دویست سال با آرزو تربیت میشوند. یقظین به پسرش علی گفت: چه شد که آنچه در باره ما (مقصود سلطنت بنی عباس است) گفته بودند، واقع شد ولی آنچه در باره (ظهور دولت ائمه) گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: آنچه در باره ظهور دولت شما و ما گفته شده از یک محل سرچشمه گرفته، با این فرق که وعده‌ای که بشما داده شد، فعلا بوقوع پیوسته؛ ولی وعده که بما داده‌اند هنوز بظهور نرسیده است و ما را در آرزوی ظهور آن توصیه کرده‌اند.

اگر بما میگفتند این امر تا دویست و سیصد سال دیگر واقع نمیشود، موجب قساوت دلها و برگشتن عموم مردم از دین اسلام میشد، ولی گفته‌اند: ظهور دولت ما نزدیک است تا دلها را بهم پیوند دهد و فرج آل محمد نزدیک شود.

در غیبت نعمانی نیز این روایت بسند دیگر از علی بن یقظین نقل شده است.

تحقیق مؤلف در حدیث علی بن یقظین مؤلف: اینکه حضرت فرموده «شیعیان مدت دویست سال با آرزو تربیت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۶۰

میشوند» باین معنی است که ائمه طاهرین آنها را با تربیت صحیح بار می‌آورند و آنها را اصلاح نموده آرزومند تعجیل فرج و نزدیک شدن ظهور دولت حق میکنند، تا از دین حق برنگردند و مأیوس نشوند.

دویست که در کلام حضرت است، مبنی بر گفته مقرر در نزد منجمین و اهل حساب است که هر گاه کسور بیش از نصف باشد آن را تمام و اگر کمتر از نصف باشد، اسقاط میکنند.

این را از این جهت گفتیم: که صدور خبر مزبور اگر در اواخر زندگانی حضرت موسی کاظم (ع) بوده از دویست سال خیلی کمتر است. زیرا وفات حضرت در سال ۱۸۳ هجری روی داده است تا چه رسد که قبل از این تاریخ از دنیا رفته باشد؛ بنا بر این روی حساب گذشته ذکر دویست سال که صد سال آن کسر داشته باشد صحیح است. زیرا از نصف تجاوز کرده است و این طور بذهن من خطور کرده است.

دوم- توجیه دیگری هم بنظر می‌رسد. و آن اینکه ابتداء این دویست سال اول بعثت پیغمبر (ص) باشد. زیرا از این زمان پیغمبر شروع کرد بخبر دادن از آمدن ائمه و مدت ظهور و پنهان شدن آنها، پس بنا بر یک تقدیر (با اضافه سیزده سال قبل از هجرت) این مدت نزدیک به دویست سال خواهد بود. و اگر در ده سال اخیر (نود سال) سده دوم کسری باشد، بنا بر قاعده‌ای که گفتیم، اشکالی ندارد.

سوم- اینکه مقصود از تربیت یافتن شیعیان زمان پیش از امام هفتم و بعد از آن حضرت باشد، بهمین جهت تربیت را بلفظ مضارع آورده علی هذا این تربیت از موقع هجرت شروع و تا زمان امام رضا علیه السلام که (بر خلاف گذشته و محدودیت ائمه پیشین) در سال دویست هجری ولیعهد مسلمین گشت و سکه بنام مبارکش زدند؛ پایان می‌پذیرد.

چهارم- اینکه مدت تربیت همان طور باشد که در وجه سوم گفتیم و شامل قبل و بعد از زمان موسی بن جعفر (ع) باشد، ولی ابتدای آن را بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام فرض کنیم که امتحان بزرگی برای شیعه بود و در آن موقع شیعه

احتیاج

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۶۱

بتریت داشت که نکند در آن امتحان لغزش پیدا کنند و انتهای آن، اول امامت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باشد که بدون کسر با دویست سال مطابق می‌باشد و علت اینکه بعد از امام حسین تربیت شیعیان لزوم داشت این بود که شیعیان امامی را بعد از خود نمی‌دیدند که آنها را آرزومند ظهور دولت حق کند (زیرا امام زین العابدین علیه السلام در تقیه میزیست و نمی‌توانست در این خصوص سخن بگوید).

پنجم - آنکه بعد از یقین شیعیان بوجود مهدی موعود (ع) امیدواری آنها بظهور دولت حق قوی می‌شد. از این رو آنها منتظر ظهور آن حضرت بودند تا احتیاج بر شد و تربیت نداشته باشند. شاید این بهترین وجهی باشد که در این خصوص به ذهن من خطور کرده است: و الله اعلم بحقیقه الحال.

یقطین از اتباع بنی عباس بود: لذا پسرش علی که از خواص امام موسی کاظم علیه السلام بود گفت: از زبان پیغمبر و ائمه بما وعده ظهور دولت بنی عباس داده بودند و همان طور که گفته بودند، ظاهر شد. وعده دادند که دولت ائمه شما نیز ظاهر میگردد تا کنون عملی نشده؟ جواب علی هم محکم بود. آن جواب را چنان که خواهد آمد از امام موسی بن جعفر گرفته بود.

نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت از فضیل بن یسار (۱) روایت نموده که گفت: از امام

(۱) فضیل بن یسار از مردم بصره و از شاگردان دانشمند حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است. دانشمندان شیعه او را از فقهاء بلند قدر و راویان موثق و مردی بزرگوار می‌دانند.

در رجال کشی می‌نویسد: هر وقت حضرت صادق او را می‌دید میفرمود: هر کس میخواهد یکی از مردان بهشتی را ببیند: به فضیل بن یسار نگاه کند! و فرمود: فضیل از اصحاب پدر من است، و من دوست می‌دارم که آدمی اصحاب پدرش را دوست بدارد. قاسم بن فضیل و علاء بن فضیل پسران او، و محمد بن قاسم نوه او همه از بزرگان شاگردان ائمه و راویان ثقات بوده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۶۲

محمد باقر علیه السلام پرسیدم: آیا ظهور صاحب الزمان وقت معینی دارد؟ فرمود:

كذب الوقتون كذب الوقتون كذب الوقتون

: آنها که وقت آن را تعیین می‌کنند دروغ گفتند، دروغ گفتند، دروغ گفتند! و هم در آن کتاب از منذر جواز نقل می‌کند که امام ششم فرمود: آنها که وقت ظهور را تعیین می‌کنند دروغ گفتند، ما نه وقت گذشته را تعیین می‌کنیم و نه وقت آینده را.

و هم در کتاب مزبور بسند مذکور از عبد الرحمن بن کثیر روایت میکند که گفت: من در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که مهزم اسدی آمد و عرضکرد قربانت کردم: ظهور قائم آل محمد که انتظار آن را میکشید کی خواهد بود؟

فرمود: ای مهزم! طول میکشد: ای مهزم!

كذب الوقتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون و الينا يصيرون

آنها که وقت آن را تعیین میکنند دروغ میگویند و آنان که برای ظهورش شتاب مینمایند بهلاکت میرسند و آنان که تسلیم قضای الهی میباشند نجات میابند، و بالاخره بسوی ما باز میگردند.

در غیبت نعمانی نیز این حدیث را بدو سند دیگر از آن حضرت نقل میکند علی ابن بابویه در کتاب «امامت و تبصره» بسند دیگر هم آن را روایت کرده است.

در غیبت شیخ از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که بوی فرمود:

هر کس وقت ظهور را برای تو معین نمود، از تکذیب آن ملاحظه مکن، چه که ما (در این خصوص) برای کسی وقت معین نمی‌کنیم.

و نیز در کتاب مزبور با سند خود حدیث مفصلی از محمد بن حنفیه نقل کرده و سپس آن را مختصر نموده و میگوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اولاد فلان «۱» سلطنتی طولانی خواهند داشت، وقتی مطمئن شدند و گمان کردند که دولت آنها زوال پذیر نیست، ناگهان چنان بعذاب الهی گرفتار شوند که بزرگی نداشته

(۱) از سیاق حدیث پیداست که مقصود بنی عباس هستند. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۸۶۳ باب بیست و ششم امتحان شیعیان در زمان غیبت امام زمان (ع) بمنظور پاک شدن آنان و منع از تعیین وقت ظهور آن حضرت مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۶۳

باشند آنها را جمع کند و بناله آنها گوش فرا دهد، این است معنی آیه شریفه:

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ عرض کردم: فدایت کردم، آیا وقت آن را میتوان تعیین کرد؟ فرمود: نه! زیرا علم خداوند بر علم آنها که این گونه اوقات را تعیین میکنند، غلبه دارد خداوند بموسی بن عمران علیه السلام وعده داد که تا سی شب بمیقات پروردگار برود، و بعد ده روز بر آن اضافه کرد در حالی که نه خود موسی پیشینی ده روز اضافی را میکرد و نه بنی اسرائیل. بهمین جهت هنگامی که سی شب گذشت و موسی برنگشت بنی اسرائیل گفتند موسی ما را فریب داد و بالنتیجه گمراه گشتند و گوساله سامری را پرستش کردند (بنا بر این من هم نمی‌توانم وقت سقوط دولت اولاد فلان را تعیین کنم) ولی موقعی که فقر و پریشانی در میان مردم زیاد شد و گروهی عقیده گروه دیگر را انکار نمودند، در آن زمان روز و شب منتظر آمدن امر الهی باشید. نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر روایت میکند که گفت: بحضرت عرض کردم:

این امر (ظهور ولی عصر) را وقت معینی هست که با دانستن آن بدنهای خود را از غم هجران و درد انتظار آسوده گردانیم؟ فرمود: آری ولی چون شما آن را فاش کردید خداوند بر مدت آن افزود! و هم در کتاب مزبور از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: بامام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است تا هفتاد سال بلا پدید می‌آید و میفرمود بعضی از بلاها آسایش است در صورتی که هفتاد سال گذشته و ما آسایشی نمی‌بینیم؟ حضرت فرمود: خداوند مدت ناراحتی را تا هفتاد سال قرار داده بود ولی چون امام حسین علیه السلام کشته شد، غضب الهی بر مردم روی زمین شدت یافت و

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۶۴

آن مدت را تا سال صد و چهل بتأخیر انداخت.

ما این مطلب را بشما گفتیم و شما این راز را آشکار نمودید، خداوند هم آن مدت را (از صد و چهل سال) هم بتأخیر انداخت. و دیگر وقتی برای آن تعیین نکرد.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ «۱» یعنی: خداوند آنچه را بخواهد از میان میبرد و آنچه بخواهد باقی میگذارد و ام کتاب در نزد اوست.

ابو حمزه گفت: این مطلب را (که امام محمد باقر فرمود) بحضرت صادق علیه السلام نیز گفتم، فرمود: همین طور است که آن حضرت فرموده.

نعمانی در کتاب غیبت نیز آن را از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است.

نظر مؤلف در این باره مؤلف: گفته شده که سال هفتاد اشاره بقیام امام حسین علیه السلام، و سال صد و چهل اشاره برفتن امام رضا

علیه السلام بخراسان است ولی من میگویم: این با تواریخ مشهور وفق نمیدهد. زیرا شهادت امام حسین در اول سال شصت و یکم هجری و رفتن امام رضا علیه السلام بخراسان در سنه دویست هجری روی داده. آنچه بنظر من میرسد اینست که ابتداء تاریخ را بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابتداء نهضت امام حسین علیه السلام را دو سال پیش از درگذشت معاویه فرض کنیم زیرا اهل کوفه در آن روزها با وی در باره خروج و آمدنش بکوفه مکاتبه میکردند (بنا بر این با سال هفتاد میسازد).

و دوم (یعنی سال صد و چهل) اشاره بقیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام باشد که در سال صد و بیست و دو هجری قیام کرد. پس اگر مدت فاصل بین بعثت و هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که (سیزده سال بوده) بآن منضم کنیم، با تاریخی که در روایت بود نزدیک می شود.

یا اینکه مقصود از سال صد و چهل اشاره باشد بانقراض دولت بنی امیه یا ضعف آنها و استیلاء ابو مسلم خراسانی بر خراسان، چه وی نامه‌هایی خدمت امام جعفر

(۱) سوره رعد آیه ۴۰.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۶۵

صادق علیه السلام نوشت و آن حضرت را دعوت بقیام کرد ولی حضرت بواسطه مصالحی نپذیرفت.

استیلاء ابو مسلم بر خراسان در سال صد و بیست و هشت هجری اتفاق افتاد و اگر مبدء تاریخ را بعثت پیغمبر (ص) قرار دهیم، با آنچه در روایت است (صد و چهل سال) موافقت میکند.

و بنا بر اینکه مبدء تاریخ هجرت باشد، ممکن است مقصود از سال هفتاد استیلاء مختار باشد. قتل وی در سنه شصت و هفت واقع شد و صد و چهل هم اشاره بطلوع حضرت صادق علیه السلام در این زمان و پراکنده شدن شیعیان آن حضرت در اطراف باشد، از این گذشته اصولاً با تصحیح «بدء» دیگر نیازی باین گونه تکلفات نخواهد بود.

شیخ الطائفة در غیبت از عثمان نوا روایت نموده که گفت: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم میفرمود: این امر (ظهور دولت آل محمد) را خداوند در من قرار داده بود، ولی آن را بتأخیر انداخت و بعد از من هر طور صلاح بداند، در باره ذریه‌ام عملی میسازد.

حدیث ضعیف ابو لیبید مخزومی عیاشی در تفسیر خود از ابو لیبید مخزومی روایت میکند که امام پنجم فرمود:

ای ابو لیبید! دوازده تن از اولاد عباس بسلطنت میرسند چهار نفر آنها بعد از هشتمین آنان بقتل میرسند. یکی از آنها با گلو درد جان میدهد. عمر آنها کوتاه، مدت دولتشان قلیل، و سیرتشان پلید میباشد. یکی از آنها فاسق کوچکی ملقب به «هادی» و ناطق و غاوی است.

ای ابو لیبید در حروف مقطعه قرآن، علم سرشاری است، وقتی خداوند «الم ذلک الکتاب» را نازل فرمود: محمد (ص) قیام کرد تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانی در دلهای مردم جای گرفت. هنگام ولادت او هفت هزار و صد و سه سال از آغاز خلقت آدم ابو البشر میگذشت.

سپس فرمود: بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۶۶

بشماری هست. هیچ یک از این حروف نمیگذرد جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام میکند. آنگاه فرمود: «الف» یک «ل» سی «م» چهل و «ص» در «المص» نود است که جمعا صد و شصت و یک میباشد، بعد از آن ابتداء قیام امام حسین علیه السلام «الم الله لا اله» بود. وقتی مدت او بسر رسید، قائم بنی عباس قیام میکند و چون آن بگذرد قائم ما در «الر» قیام میکند. پس آن را بفهم و در خاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.

مؤلف: آنچه در حل این روایت که از اخبار مشکل و اسرار پنهان است! بنظر من میرسد اینست که امام محمد باقر علیه السلام فرموده حروف مقطعه اوائل سوره‌های قرآن اشاره بظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل است. آن حضرت ولادت پیغمبر (ص) را از عدد اسماء حروف مقطعه باز بر و بینه آنها «۱»

(۱) آنها که عقیده به علم حروف دارند. برای هر یک از حروف تهجی زبر و پینه‌ای قائل هستند. تفصیل آن بدین قرار است: حروف تهجی هنگام ترکیب یا دو حروف می‌شود مانند «با» و «تا» و یا سه حرف مثل «جیم» «میم» «لام» و یا بیشتر است. حرف اول این گونه حروف مرکبه را زبر و حروف بعد از آن را پینه می‌گویند. مثلا- زبر جیم (ج) و بینه آن (یم) است. در علم حروف برای زبر و بینه بعضی از اسماء و الفاظ خواصی قائل هستند، از جمله اینکه بینه اسم محمد که جمعا (۱۳۲) می‌شود با کلمه اسلام، و بینه اسم علی که (۱۰۲) است با کلمه ایمان برابر آمده! چنان که جلال الدین دوانی حکیم مشهور در رباعیات زیر باین معنی اشاره کرده است.

البته باید دانست که علم حروف و خواص آن، در نظر علمای شیعه فاقد ارزش است و هیچ گونه اثر عقیدتی و مذهبی بر آن مترتب نمی‌گردد. علم حروف بیشتر مورد نظر عرفا و متصوفه اهل تسنن بوده و از آنها سرایت بدیگران کرده است. اشعار زیر را که متضمن معنی زبر و پینه است از جلال الدین دوانی که مشرب عرفان و تصوف داشته و قبلا نیز سنی بوده است فقط بخاطر اینکه یکی از شواهد تشیع آن فیلسوف نامی است که برخی گمان کرده‌اند وی تا آخر کار، سنی بوده می‌آوریم و گر نه هرگز با تطبیق بینات اسامی علی و ایمان و محمد و اسلام، رسالت پیغمبر و امامت علی (ع) اثبات نمی‌شود. این حسابهای درویشی برای خراباتیان و خانقاه‌نشینان و کاسه‌لیسان آنها مانند فرقه بهائی و بابی و ازلی خوبست و بس

خورشید کمال است نبی ماه ولی اسلام محمد است و ایمان علی
گر بینه‌ای بر این سخن می‌طلبی بنگر که ز بینات اسماست جلی و نیز
گر مرد رهی روشنی راه نگر آیات علی ز جان آگاه نگر
گر بینه بر امامتش می‌طلبی در بینه حروف الله نگر و هم
از مهر علی کسی که یابد ایمان نامش همه دم نقش کند بر دل و جان
این نکته طرفه بین که ارباب کمال یابند ز بینات نامش ایمان

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۶۷

همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می‌شود، با حذف مکررات آنها، استخراج فرموده است. باین معنی که باید الف و لام و میم را نه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده، بشمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوائل سوره‌های قرآن را بدین گونه بشماریم، صد و سه حرف می‌شود و این موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم (ص) است. زیرا هنگام تولد پیغمبر بعد از گذشتن هفت هزار و صد و سه سال از ابتدای خلقت حضرت آدم، گذشته بود. و اینکه فرمود: «و بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشماری هست» همین معنی بود که ما بیان داشتیم.

و اینکه حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اوائل قرآن (مثلا مجموع الم) اشاره است بظهور دولتی از بنی هاشم، که چون آن حروف بگذرد، آن دولت هم پدید می‌آید. مثلا «الم» که در اول سوره «بقره» است اشاره بظهور دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد. دولت عبدالمطلب بود. پس دولت او مبدء تاریخ است. و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر و بعثت آن سرور نزدیک بهفتاد و یک سال بود که مطابق با عدد «الم» است. (با حساب ابجد) پس «الم» اشاره

باین معنی است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۶۸.

آنگاه به ترتیب سوره‌های قرآن «الم» دوم که در اول سوره «آل عمران» است اشاره بقیام امام حسین علیه السلام می‌باشد. زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال شصت هجری و بعثت پیغمبر (که در اینجا مبدأ تاریخ فرض می‌شود) سیزده سال بود (که جمعا هفتاد و سه سال می‌باشد) و میدانیم که شیوع دعوت پیغمبر و بالا گرفتن کار آن حضرت از سال دوم بعثت بوده (و بنا بر این، از آن موقع تا قیام امام حسین با هفتاد و یک سالی که عدد «الم» است وفق می‌دهد).

سپس به ترتیب سوره‌های قرآن نوبت به «المص» می‌رسد که در اول سوره «اعراف» است و با گذشتن آن (که ۱۶۱ سال می‌شود) دولت بنی عباس پدید آمد، ولی این تطبیق مشکل می‌نماید. زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنها در سال ۱۳۲ هجری بوده و حال آنکه در آن موقع ۱۴۵ سال از بعثت (که مبدء این تاریخ است) می‌گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست! ولی ممکن است این مشکل را بچند وجه حل کرد: اول اینکه مبدأ این تاریخ را غیر مبدأ «الم» بدانیم باین معنی که مبدأ ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد! زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سنه صد هجری بود و آشکار شدن نهضت آنها در خراسان در سال صد و هفت یا صد و هشت هجری روی داده علی‌هذا از موقع ولادت پیغمبر تا آن موقع صد و شصت و یک سال می‌باشد (مطابق عدد المص).

دوم اینکه منظور از قیام بنی عباس؛ استقرار دولت و سلطنت آنها باشد که در اواخر زمان منصور دوانقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبدأ آن بعثت پیغمبر باشد می‌سازد.

سوم اینکه این حساب مبنی بر اساس حساب ابجد قدیم باشد که آن را «مغاربه» می‌نامند. و سعفص، قرشت، ثخذ و ضطغ در آنست، در حساب آنها «صاد» شصت است و بنا بر این «المص» صد و سی و یک می‌شود، چنان که در «کتاب القرآن» خواهم گفت حساب «المص» در خبر رحمه بن صدقه مبنی بر همین حساب است (یعنی ابجد قدیم) و بنا بر این تاریخ «المص» با تاریخ «الم» موافق می‌باشد. زیرا در سال ۱۱۷

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۶۹.

هجری دعوت بنی عباس در خراسان آشکار گردید» و بعضی از آنها را گرفته بقتل رسانیدند (و چون ۱۳ سال از بعثت تا هجرت را نیز بر آن بیافزائید، ۱۳۰ سال می‌شود).

احتمال هم می‌رود که مبدأ این تاریخ زمان نزول آیه «المص» باشد. باین معنی که اگر در مکه نازل شده چنان که مشهور است، نزول آن را نزدیک بزمان هجرت فرض کنیم و با این فرض با بیعت ظاهری بنی عباس (۱۳۱) نزدیک است، و چنانچه در مدینه نازل شده باشد، امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون تهافت منطبق بر بیعت آنها گردد.

اگر به تحقیقی که ما در «کتاب القرآن» در پیرامون خبر رحمه بن صدقه، نموده‌ایم مراجعه کنید خواهید دید که وجه سوم از وجه دیگر روشنتر و مؤید مضمون روایت مذکور است. این گونه تغییرات از نویسندگان نسخه‌ها زیاد اتفاق می‌افتد. زیرا آنها غالباً آشنای بهدف اخبار و مضمون آنها نیستند و مثلا بنظرشان می‌آید که شصت با حسابی که در نظر گرفته‌اند تطبیق نمی‌شود، و ناچار آن را بر وفق مراد خود تغییر می‌دهند.

و اینکه حضرت فرمود: «وقتی مدت او بسر رسید» مقصود تکمیل مدت متعلق بقیام امام حسین علیه السلام است زیرا مدت فاصل بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزو مدت قیام آن حضرت بشمار می‌رود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آنکه آنها را مستأصل کرد.

و اینکه فرمود: «قائم مادر «الر» قیام میکند» چند صورت احتمال می‌رود:

اول اینکه این قسمت از اخباری باشد که «بداء» در آن راه دارد و تحقق آن مشروط بشرطی است که چون آن شرط تحقق نپذیرفته، معنی خبر هم که مشروط آن باشد متحقق نگردیده است. چنان که اخبار این باب دلالت بر این دارد.

دوم اینکه «الر» در اصل «الم» بوده و کاتب اشتباها «الر» نوشته باشد و مبدأ تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیغمبر یعنی نزدیک بعثت آن حضرت باشد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۰

مانند «الم» و مقصود از قیام قائم هم، قیام امام زمان بامر امامت در پنهانی باشد، زیرا امامت آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری بوقوع پیوست. پس هنگامی که یازده سال قبل از بعثت را نیز بر آن بیافزاییم با عدد «الم» موافق خواهد بود.

سوم اینکه مقصود تمام اعداد «الر» باشد که در قرآن ذکر شده است. زیرا «الر» در ابتدای پنج سوره قرآن آمده است و جمع کل اعداد آن ۱۱۵۵ است.

مؤید این مطلب اینست که وقتی امام «الم» را ذکر فرمود، چون مقصودش یکی از آنها بود لفظ الله را هم با آنها آورد تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بود (و آنهم سوره آل عمران است که ابتدای آن «الم الله لا اله الا هو الحی القيوم» میباشد) ولی «الر» این طور نیست؛ چه همه مکررات مقصود بوده است! چهارم اینکه مقصود حضرت از گذاشتن «الم» یا گذاشتن تمام حروف مقطعه قرآن باشد که از «الر» شروع می‌شود: ولی منظور اصلی حذف اعداد «المص» یا «الم» باشد. و بنا بر تقدیر اول جمع تمام اعداد ۱۶۹۶ عدد می‌شود و بنا بر تقدیر دوم ۱۵۲۵ میباشد و بر حسب حساب مغاربه بنا بر تقدیر اول ۲۳۲۵ می‌شود و بنا بر تقدیر دوم ۲۱۹۴ میباشد و این گونه حساب کردن با قاعده کلی که حضرت فرمود مناسب‌تر است؛ زیرا حضرت فرمود: با گذشت مدت هر حرفی از حروف مقطعه قرآن دولتی از بنی هاشم پدید آید اما دولت آل محمد آخرین همه دولتهاست ولی این حساب از نظر لفظ دور است و ما هم آن را نمی‌پسندیم! این بود آنچه در حل این روایت مشکل بنظر ما آمد! پس آن را از ما بگیر و شکر نعمت را بجای آور!! از خداوند میخواهم که از لغزش ما در کردار و رفتار درگذرد. «۱»

(۱) حدیث ابو لیبید مخزومی که مؤلف بدون توجه بضعف سند و صحت و سقم آن؛ در اینجا به شرح و توضیحات بی‌فایده آن پرداخته است، یکی دیگر از دستاویزهای سران حزب سیاسی بهائی است که از آن بنفع دعوی میرزا علی محمد شیرازی استفاده کرده‌اند ابو الفضل گلپایگانی مبلغ معروف بهائی که در تحریف حقایق و بزرگ جلوه دادن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۱

در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم و او از یکی از اصحاب نقل میکند که گفت

امور خلاف واقع، چیره دست بوده، در فصل ثانی کتاب «فرائد» می‌نویسد: «در این مختصر بذکر بعضی احادیث صحیحه که فیما بین اهل تسنن و اهل تشیع مفاهیم آن متفق علیه باشد و با قرآن مجید منطبق آید اکتفا می‌شود» تا آنجا که می‌گوید: «از جمله احادیثی که داله بر میعاد ظهور است، حدیث مشهور ابو لیبید مخزومی است» و بعد از نقل و ترجمه حدیث می‌گوید «و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر علیه السلام حروف مقطعه اوائل سور را از الم ذلک الکتاب تا الم بشماری، ۱۲۶۷ می‌شود و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس. و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده و چنان که در جمیع کتب سیر مذکور است؛ آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلنیه بدعوت قریش قیام فرمود؛ و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتمام با سنه ۱۲۶۰ که سنه ظهور نقطه اولی عز اسمه الاعلی است مطابق گردد!! گلپایگانی طبق معمول سران بهائی بخاطر فریب دادن مردم، از حضرت باقر و پیغمبر اکرم با احترام

نام می‌برد، تا در پایان کار بتواند صید خود را که مسلمانان ساده دل بی‌اطلاع هستند، بآسانی بدام بیاورد. او می‌خواهد بگوید میرزا علی محمد باب پسر میرزا رضای بزاز شیرازی همان قائم آل محمد و مهدی موعود یا بقول او «نیر اعظم» و «نقطه اولی عز اسمه الاعلی» است! که در سال ۱۲۶۰ هجری ادعای امام زمانی نمود! غافل از اینکه در این جا هم کور خوانده و سوراخ دعا را گم کرده است، و نه تنها تمسک بحديث ابو لیبید کمکی بمنظور او نمی‌کند بلکه بزیان او تمام می‌شود: و با دستبرد و تحریف و جعلی که نموده مشت خود و اهل بها را باز کرده است.

مرحوم شیخ علی بوالوردی در کتاب «دزد بگیر» صفحه ۴۲ که در دزدیهائی که بهائیان از قرآن مجید و اخبار اسلامی نموده‌اند بفارسی نوشته و آقای نیازمند در آخر آن کتاب و آقای حاج جواد آقای تهرانی از علمای محترم مشهد در کتاب «بهائی چه می‌گوید» صفحه ۵۷ به تفصیل در رد ادعای گلپایگانی سخن گفته‌اند که ما برای رعایت اختصار خلاصه نظریات آنها و خودمان را ذیلا از لحاظ اهل انصاف می‌گذرانیم:

۱- ابو لیبید راوی حدیث شخصی مجهول و ناشناس است و در کتب رجال نامی از وی نیست!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۲

۲- این حدیث نخست در تفسیر «عیاشی» نقل شده و او همعصر شیخ کلینی بوده یعنی بعد از حضرت امام حسن عسکری (ع) میزیسته، و مسلما میان او و ابو لیبید معاصر حضرت باقر چند نفر راوی دیگر بوده‌اند که نامی از آنها بمیان نیامده است. ۳- بهمین جهت این حدیث مجهول و ضعیف است، و بعکس گفته گلپایگانی؛ از احادیث صحیح و مشهور و متفق علیه میان شیعه و سنی که با قرآن مجید هم تطبیق کند نیست! ۴- در این حدیث می‌گوید: ۱۲ نفر از اولاد عباس بسطنت میرسند؛ در صورتی که خلفای بنی عباس مطابق نوشته تاریخ ۳۷ نفر بوده‌اند.

۵- می‌گوید: یکی از خلفا فاسقی ناطق و گمراه ملقب به «هادی» است، در صورتی که در میان خلفای بنی عباس فاسق‌تر و گمراه‌تر از هادی بسیار بوده‌اند مانند هارون الرشید و متوکل چرا آنها را نام نبرده است؟

۶- در حدیث می‌گوید: خدا الم ذلک الکتاب را نازل کرد و بعد محمد (ص) قیام نمود در صورتی که این سوره مسلما بعد از بعثت بوده و از این گذشته سوره مزبور در مدینه نازل شده و پیغمبر در مکه قیام نمود! ۷- ابتدای قیام امام حسین (ع) را (الم الله لا إله) می‌داند که بحساب ابجد ۷۱ سال می‌شود، در صورتی که آن حضرت در سال ۶۰ قیام نمود، و اگر مبدء بعثت باشد ۷۴ سال خواهد بود.

۸- قیام اولاد عباس را در (المص) می‌داند که حساب آن ۱۶۱ سال می‌شود، در صورتی که بر حسب نقل تاریخ خلافت سفاح نخستین خلیفه بنی عباس در سال ۱۳۲ هجری بود، و اگر با مبدء جعلی گلپایگانی حساب کنیم که ۷ سال قبل از هجرت باشد ۱۳۹ سال خواهد شد و باز هم تطبیق نمی‌کند.

گلپایگانی می‌نویسد «و چون ۱۴۲ سال از قیام سید رسل منقضى شد قائم آل عباس عبد الله سفاح بامر خلافت هاشمیه قیام نمود» نمی‌دانیم این دیگر چه صیغه‌ایست که نه با مبدء تاریخ هجری تطبیق می‌کند و نه با مبدء جعلی خودش؟ وی بطوری گیج شده که توجه بخود حدیث هم نداشته است! ۹- در این روایت وقت ظهور قائم آل محمد را تعیین می‌کند؛ در صورتی که مخالف روایات معتبر بسیاری است که اکیدا از آن نهی شده و صریحا فرموده‌اند:

كذب الوقّاتون.

این نه مطلب که نزد اهل بهاء عدد مقدسی است، ایراد ما باصل روایت بود که بنا بر این حدیث ابو لیبید از درجه اعتبار و استناد ساقط است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۳

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر آیه اَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ «۱» چیست؟ فرمود: وقتی خداوند چیزی را به پیغمبر خبر داد که در فلان وقت واقع می‌شود، همان امر خدا (امر الله) است فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس در باره آن شتاب مکنید و هم فرمود: چون خداوند خبر دهد که کاری شد نیست مثل اینست که شده است.

نعمانی در کتاب غیبت از ابو الجارود روایت میکند که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: شما چندان در انتظار (دولت آل محمد) بسر می‌برید که همچون بز وحشت زده‌ای از اینکه قصاب دست روی بدنش بگذارد و چاقی و لاغری آن را برای ذبح کردن امتحان کند، وحشت میکنید. آن روز شما احترامی ندارید که بدان سربلند باشید و تکیه گاهی نخواهید داشت که کارهای خود را بوی مستند کنید! در قرب الاسناد است که احمد بن ابی نصر بزنطی گفت: از امام رضا علیه السلام در باره (خواب) سؤالی نمودم. حضرت از پاسخ دادن خودداری کردند. سپس فرمود:

و اما ایراد بخود گلپایگانی: اولاً- در حدیث می‌گوید: قائم ما در (الر) قیام می‌کند ولی گلپایگانی آن را به (المر) تغییر داده! تا حسابش درست در آید. و این بزرگترین خیانت اوست که عنوان تحریف و دزدی دارد. ثانیاً می‌نویسد پیغمبر ۷ سال قبل از هجرت بالعلانیة بدعوت قریش قیام نمود» چون وی از (الم) تا (المر) را با حذف مکررات حساب کرده و ۱۲۶۷ شده ناچار هفت سال بعقب برگشته است تا با منظورش که ۱۲۶۰ و زمان ادعای میرزای باب است، وفق دهد! در صورتی که تمام تواریخ اسلامی نوشته‌اند دعوت علنی پیغمبر سه سال بعد از بعثت و ده سال قبل از هجرت بوده است! این اولین استدلال گلپایگانی با احادیث صحیحه! بود که آن را اقوی و اظهر براهین خود بر اثبات عقیده بهائیان قلمداد کرده است! راستی که چه حدیثی و عجب استدلال محققانه و منصفانه‌ایست!! آیا مسلکی که با این دوز و کلک‌ها ترویج شود پایدار می‌ماند. آیا می‌توان نام دین و مذهب بر آن نهاد؟! (۱) این آیه نیز دستاویز فرقه بهائی شده است؛ از آن نیز سخن خواهیم گفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۴

اگر آنچه شما از ما می‌خواستید بشما بدهیم (یا بگوئیم) برای شما بد بود. آنگاه در باره (صاحب الامر) بسخن گفتن پرداخت و فرمود: شما در عراق اعمال این فرعون‌ها و مهلتی که خدا بدانها داده است (از نزدیک) می‌بینید، پس روی بجانب خداوند بیاورید و دنیا شما را فریب ندهد، و هم از وضع کسانی که خداوند بآنها مهلت داده (تا حجت را بر آنها تمام کند و آنها نیز توجه خود را از خدا بکلی قطع کرده‌اند) فریب نخورید چنان می‌بینیم که حقیقت بشما رسیده است.

نیز در قرب الاسناد است که بسند مزبور بزنطی گفت: بحضرت رضا (ع) عرض کردم: فدایت شوم، راویان ما از شهاب بن (فرقد) روایت کرده‌اند که وی از جدت (امام جعفر صادق) روایت نموده که فرمود: خداوند آنچه را پیغمبر در مدت بیست و سه سال پیدا کرد (نفوذ سریع و رواج دین مقدس اسلام) بدیگری نخواهد داد. فرمود: اگر این را جدم گفته باشد همین طور خواهد بود. عرض کردم قربانت کردم شما چه می‌فرمائید؟

قال: ما احسن الصبر و انتظار الفرج

فرمود: چقدر صبر پیشه گرفتن و انتظار فرج کشیدن نیکو است! آیا نشنیده‌اید که پدرم امام موسی کاظم علیه السلام فرمود چشم براه باشید که من نیز چشم براهم و منتظر باشید که من هم با شما منتظر می‌باشم؟ پس صبر پیشه کنید که فرج آل محمد (و ظهور دولت حق) هنگام یأس و نومیدی خواهد رسید و این را بدانید آنها که پیش از شما بودند بیش از شما صبر کرده‌اند. امام محمد باقر (ع) فرمود: بخدا قسم آنچه در این امت است، درست در امتهای پیشین هم بوده است، از این رو می‌باید در میان شما آن باشد که در میان پیشینیان وجود داشته است بطوری که اگر بطرز خاصی زندگی میکردید بر خلاف روش مردم پیشین بودید.

اگر علماء «۱» افرادی را می‌یافتند که حقایق دین خدا و رازهای جهان هستی

(۱) مقصود از علماء در اینجا ائمه طاهرین است، چنان که در کافی امام ششم می‌فرماید:

نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و أعدائنا الغناء و در تفسیر إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

فرمود: نحن العلماء و اخبار بسیار دیگر نیز بهمین مضمون وارد شده است. و نیز یکی از القاب امام موسی کاظم (ع) عالم است؛ که گاهی بخاطر تقیه و احتیاط از دشمن آن حضرت را «عالم» می‌خواندند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۵

را بآنها بگویند و میدانستند که این راز هم سر بسته میماند (و بدشمن نمیگویند) بسیاری از حقایق و اسرار را میگفتند و حکمت‌ها را منتشر میساختند، ولی خداوند شما را طوری آفریده که اسرار را فاش میسازید، شما مردمی هستید که با دل ما را دوست دارید ولی عمل شما مخالف آنست؛ بخدا قسم اختلاف شیعیان آرام نمیگیرد و بهمین جهت صاحب شما پنهان میگردد، چرا نمی‌توانید جلو خود را بگیرید و صبر کنید تا خداوند متعال آن کس را که میخواهد بیاورد؟ این کار (ظهور دولت آل محمد و قیام امام زمان) بدلخواه مردم انجام نمی‌پذیرد، بلکه این امر خداوند و بسته بمشیت اوست. و بر شماست که صبر کنید (تا آن وقت که خدا خواهد او بیاورد) همه وقت کسانی که از فوت شدن کاری وحشت دارند، در آن شتاب می‌کنند آنگاه فرمود: روزی امیر المؤمنین علیه السلام بی‌عادت صعصعه بن صوحان «۱» تشریف برد، و بوی فرمود:

يا صعصعة! لا تفتخر على اخوانك بعيادتي اياك و انظر لنفسك و كأن الامر قد وصل اليك و لا يلهينك الامر

یعنی ای صعصعه از اینکه من بی‌عادت تو آمده‌ام، بر برادرانت فخر مکن و خود را نگاه کن گویا آن امر (وعده ظهور دولت آل محمد و قائم منتظر) بتو رسیده است، آرزوی آن روز، تو را بخود مشغول نسازد.

(۱) از بزرگان اصحاب آن حضرت بوده است. صعصعه از خطبای عرب و بزرگان اهل ادب و مردی فصیح و سخور و شجاع بود. او و برادرش زید در جنگ جمل شهید شدند چون معاویه وارد کوفه شد و از وی خواست که بمنبر رود و علی (ع) را لعن کند، صعصعه بمنبر رفت و در حضور معاویه او را بباد لعنت گرفت. معاویه نیز او را از شهر بیرون کرد. روزی مغیره بن شعبه حاکم کوفه او را مجبور ساخت که آن حضرت را لعن کند. صعصعه برخاست و خطاب بمردم گفت: ان امیرکم هذا امرنی ان العن علینا فالعنوه لعنة الله. یعنی: این امیر شما بمن دستور داده علی (ع) را لعنت کنم، او را لعنت کنید، خدا او را لعنت کند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۶

آنگاه فرمود: (ای بن‌زنی) مگر ندیدی مولای آل یقطین آنچه در نزد فراعنه دید؟ چه بر سر شما آمد، اگر خداوند شر دشمنان را از ساحت صاحب شما برطرف نگرداند، و حسن تقدیرش در باره او و شما نباشد کار دشوار می‌گردد. بخدا قسم حفظ جان شما از جانب خداست که هر گونه خطری را از دوستانش برطرف می‌سازد.

آیا از ماجرای پدرم موسی کاظم علیه السلام و آنچه از هشام دید، پند نگرفتید که چه کاری بر سر آن حضرت آورد؟ هر چه حضرت بوی فرمود. او بدشمنان گفت و بآنها اطلاع داد، آیا چنان می‌بینی که خداوند او را از آنچه بر سر ما آورد می‌بخشد؟ آنگاه فرمود: اگر آنچه از ما بخواهید بشما بدهیم برای شما زیان بخش خواهد بود. این را بدانید که شخص دانا بآنچه میدانند، عمل میکند.

صدوق در (علل الشرائع) بسند خود از علی بن یقطین روایت کرده که گفت:

بحضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: چرا آنچه در باره شما پیش بینی شده آن طور که روایت شده بوقوع نپیوسته

ولی هر چه در باره دشمنان شما نقل شده درست در آمده است؟ حضرت فرمود: آنچه در باره دشمنان روایت شده از مصدر حق سرچشمه گرفته و همان طور هم واقع شده، و بشما هم سفارش کرده‌اند که آرزوی ظهور دولت حق را داشته باشید و هم اکنون چنین هستید، همان طور که روایت شده است یعنی در روایات است که بنی عباس بسلطنت میرسند آنها هم رسیدند، و هم در روایت شماست که باید شیعیان منتظر ظهور دولت حق و قائم آل محمد باشند شما هم منتظر هستید.

بنا بر این آنچه در باره هر دو روایت شده درست در آمده (با این فرق که وقت ظهور دولت شما طولانی است).

احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» از کلینی و او از اسحاق بن یعقوب روایت می‌کند که گفت: توقیعی بدست محمد بن عثمان از ناحیه مقدسه امام زمان در جواب سؤالات من صادر گشت که از جمله نوشته بود: ظهور فرج موكول به خواست خداست. کسانی که وقت آن را تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند صدوق در کمال الدین بسند خود از منصور بن صیقل روایت می‌کند که امام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۷

صادق علیه السلام فرمود:

«یا منصور ان هذا الامر لا یأتیکم، الا بعد ایاس لا و الله حتی تمیزوا لا و الله حتی تمحصوا، لا و الله حتی یشقی من یشقی، و یسعد من یسعد»

ای منصور صاحب الامر نخواهد آمد مگر بعد از آنکه بکلی مایوس شوید. نه بخدا نمی‌آید مگر بعد از آنکه خوب و بد شما امتیاز یابند، نه بخدا نمی‌آید مگر موقعی که پاک شوید، نه بخدا او نمی‌آید مگر هنگامی که آن کس که شقی است، شقاوتش آشکار گردد و آن کس که سعادت‌مند است شناخته شود! نیز در کمال الدین از هانی تمار (خرما فروش) روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: صاحب الامر را غیبتی است که هر کس در غیبت او بخواهد بدین خود چنگ زند مثل اینست که بخواهد با دست شاخه درخت خاردار قتاد «۱» را از خار صاف گرداند سپس در حالی که با دست مبارک اشاره می‌نمود فرمود: این طور آنگاه فرمود صاحب- الامر را غیبتی است که باید بندگان پناه بخدا برند و چنگ بدین خود زنند. در غیبت شیخ بسند دیگر نیز این روایت آمده است.

هم در کمال الدین از عبد الرحمن بن سیابه نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

چگونه خواهید بود هنگامی که نه امامی دارید که شما را هدایت کند و نه علمی که بعضی از مردم را از بعضی دیگر جدا سازد؟ در آن موقع از هم تمیز داده می‌شوید و امتحان می‌دهید و غربال خواهید شد.

(۱) قتاد- نام درخت بزرگ خاردار است که خارهای آن مانند سوزن تیز است.

عرب تحمل کارهای مشکل و طاقت فرسا را بدست زدن بخارهای این درخت تشبیه نموده و مثل می‌زنند. فی المثل می‌گویند: تحمل فلان کار برای فلانی مانند اینست که شاخه درخت قتاد را بدست گرفته و با یک فشار از بالا بپائین شاخه را از خار پیراسته گرداند. بدیهی است که این کار دست را مجروح و پاره پاره می‌کند و جان آدمی را به لب میرساند! آری در آخر- الزمان هم کسی که بخواهد در میان طوفان حوادث و امواج مفسد و هزاران گونه موانع دینش را حفظ کند، مانند کسی است که خواسته باشد درخت قتاد را از خارهای جانکاه صاف گرداند!!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۸

و عند ذلك اختلاف السنین و اماره من اول النهار و قتل و قطع فی آخر النهار

یعنی در آن وقت خشکسالی متناوب پیدا می‌شود اول صبح کسی بحکومت و دولت میرسد که در آخر همان روز بقتل رسیده و

پیوند حکومتش از هم می‌گسلد!! «۱» مؤلف: منظور از اختلاف سنین، قحطی و خشکسالی است، یا اینکه کنایه از حوادثی است که در آن سالها پدید می‌آید.

در غیبت شیخ از محمد بن منصور و او از پدرش روایت نموده که گفت:

ما در خدمت حضرت صادق (ع) گفتگو می‌کردیم، حضرت متوجه ما شد و فرمود: در چه موضوعی گفتگو می‌کنید؟ کجا؟! کی؟ نه بخدا آنچه شما دیدگان خود را بدان معطوف داشته‌اید پدید نخواهد آمد مگر بعد از نوبیدی! نه بخدا آنچه شما چشمان خود را بدان دوخته‌اید، آشکار نمی‌گردد مگر اینکه غریبال شوید، نه، بخدا کسی را که شما چشم بوی دارید نمی‌آید مگر بعد از آنکه از هم امتیاز داده شوید، نه بخدا امری که شما چشم بوی دوخته‌اید، بوقوع نمی‌پیوندد، تا اینکه آن کس که شقی است معلوم شود و کسی که سعادت‌مند است شناخته گردد.

در غیبت نعمانی این حدیث را از احمد بن محمد بن سعید و او در سال ۲۶۸ از کتاب ابو عبد الله جعفر بن محمد محمدی و او از محمد بن منصور صیقل از حضرت باقر (ع) نیز نقل کرده است.

و هم نعمانی از محمد بن منصور و او از پدرش روایت می‌کند که گفت: من و حرث بن مغیره و گروهی از شیعیان دانشمند در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام نشستیم بودیم، حضرت صحبت ما را می‌شنید «سپس بقیه را مانند حدیث گذشته آورده است، با این اضافه که هر بار امام می‌فرمود: نه بخدا آنچه شما گردنهای خود را بسوی آن می‌کشید، در سمت راست شما نیست. نه بخدا آنچه چشم‌های خود را بسوی آن

(۱) این یکی از علامات آخر الزمان است که هر ماهی بلکه در سنوات اخیر گاهی هر هفته‌ای در گوشه‌ای از جهان با یک کودتای نظامی و غیر نظامی فردی بر سر کار می‌آید و روز دیگر کشته می‌شود و حکومتش سقوط میکند! این هفته که مشغول تجدید نظر این کتاب هستیم سه کودتا در دو روز بوقوع پیوست بطوری که این هفته را هفته کودتا خواندند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۷۹

دوخته‌اید آشکار نمیشود مگر از هم تمیز داده شوید.

و هم در کتاب مزبور از احمد بن ابی نصر بزنطی روایت میکند که گفت:

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: بخدا قسم آنچه شما چشم بسوی آن دوخته‌اید واقع نمیشود مگر بعد از اینکه تمیز داده شوید و امتحان بدهید و تا هنگامی که جز دسته‌ای اندک کسی از شما (شیعیان) نمی‌ماند سپس این آیه را تلاوت فرمود: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ یعنی: آیا گمان می‌کنید، که شما را بحال خود می‌گذارند، و تا کنون خداوند آنها را که جهاد میکنند و ثابت قدم میمانند نمی‌شناسد این حدیث در قرب الاسناد بسند دیگر هم آمده است؛ ولی این جمله را اضافه دارد: تا موقعی که امتحان بدهید آنگاه از هر ده نفر چند نفر (از دین حق بیرون) میروند و باعتقاد اول نمی‌مانند.

و هم در غیبت شیخ از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده که گفت: هنگامی که پنجمین (امام) از اولاد هفتمین (امام) مفقود گردد، در خصوص دین خود پناه به خدا برید، مبادا کسی شما را از عقیده صحیح خود برگرداند! ای فرزند «۱» صاحب الامر ناگزیر از غیبتی است که آنها که ایمان باو داشتند (از طولانی شدن غیبتش گمراه گشته) از آن عقیده برمی‌گردند. غیبت او کاری و امتحانی است از جانب خداوند که خواسته است بندگان خود را بوسیله آن امتحان کند.

هم در آن کتاب از محمد بن مسلم و ابو بصیر نقل کرده که گفتند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدیم که می‌فرمود: صاحب الامر نمی‌آید مگر اینکه دو سوم مردم از میان بروند. ما عرض کردیم: وقتی دو سوم مردم از بین رفتند دیگر کی می‌ماند؟ فرمود:

(۱) مخاطب حضرت و راوی خبر؛ علی بن جعفر فقیه و محدث معروف فرزند امام جعفر صادق (ع) و برادر کوچکتر امام موسی بن جعفر است که آن حضرت در بعضی از روایات او را فرزند می‌خوانده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۸۰

نمی‌خواهید در یکسوم باقیمانده باشید؟ «۱» نیز در کتاب مزبور از جابر جعفی روایت میکنند که گفت: بامام محمد باقر (ع) عرض کردم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود: هیهات! هیهات! فرج ما تحقق نمی‌پذیرد مگر این که شما آزمایش شوید! باز هم آزمایش شوید! باز هم آزمایش شوید! این را سه بار فرمود تا آنجا که آلودگی برطرف شود، و پاکی بماند.

نعمانی از ابراهیم بن هلیل روایت میکند که گفت: بحضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم! پدرم در آرزوی دیدار صاحب الامر مرد، من هم باین سن رسیده‌ام، آیا راضی می‌شوید که من هم بمیرم و در این باره چیزی بمن فرمائید؟ فرمود: ای ابو اسحق! (کنیه ابراهیم بوده) آیا شتاب داری؟ عرض کردم: آری و الله چرا شتاب نکنم با اینکه باین سن رسیده‌ام که می‌بینید؟! فرمود: ای ابو اسحاق بخدا قسم صاحب الامر نخواهد آمد مگر اینکه خوب و بد شما از هم امتیاز یابند و همه امتحان بدهید و جز اندکی از شما (کسی بر این عقیده) نماند. در این وقت حضرت کف دست خود را کوچک کرد (یعنی جمع نمود و فرمود: باین کمی).

نیز در غیبت نعمانی از صفوان بن یحیی از حضرت امام رضا (ع) روایت میکند که فرمود:

و الله ما یكون ما تمدون أعینکم الیه حتی تمحصوا و تمیزوا و حتی لا یبقی منکم الا الأندر فالأندر.

بخدا آنچه که شما چشم بسوی او دوخته‌اید نخواهد آمد، مگر اینکه پاک شوید و امتحان دهید و از هم امتیاز پیدا کنید، تا آنکه بجز اندکی و از آن هم اندک‌تر

(۱) این موضوع نیز با آینده جهان و خطر وقوع جنگ سوم که یک جنگ اتمی خواهد بود و اوضاع دنیای بعد از جنگ نیز قابل توجه می‌باشد. آیا امام زمان بعد از جنگ سوم است که ظلم و ستم سراسر زمین را طبق خبر متواتر (کما ملئت ظلما و جورا) گرفته، و بر اثر تشعشعات اتمی دو سوم بشر نابود می‌گردد، ظهور می‌کند؟ خدا بهتر می‌داند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۸۱

کسی از شما نماند.

و هم در کتاب مزبور از عبد الله ابن ابی یعفور روایت شده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است.

عرض کردم: فدایت شوم. آیا کسی از عرب با قائم هست؟ فرمود: کمی هست. عرض کردم: بخدا قسم بسیاری از عرب را می‌بینم که صاحب الامر را توصیف میکنند (یعنی با اینوصف چطور می‌شود؛ کمی از عرب با قائم باشند؟) حضرت فرمود: (بله فعلا چنین است) ولی باید مردم آزمایش شوند و از یک دیگر امتیاز یابند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال در آیند.

و نیز در آن کتاب این روایت بسند دیگر هم از ابن ابی یعفور از آن حضرت روایت شده است. و هم بسند دیگری در «دلایل الامامه» طبری شیعی نقل شده.

همچنین در غیبت نعمانی از ابو بصیر روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: بخدا قسم تمیز داده می‌شوید و آزمایش خواهید شد. بخدا قسم غربال می‌شوید، چنان که دانه تلخ با غربال از گندم جدا می‌شود.

و هم در کتاب مذکور از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت نموده که فرمود: این امر که مردم انتظار آن را میکشند پدید نمی‌آید مگر بعد از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند و بعضی آب دهان بصورت دیگران بیاندازند، و یک دیگر را لعنت

کنند و بعضی از شما بعضی دیگر را دروغگو بنامند.

هم در آن کتاب از مالک بن حمزه روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السلام بوی فرمود: ای مالک، چه حالی خواهی داشت هنگامی که شیعیان این طور با هم اختلاف پیدا کنند سپس انگشتان مبارک خود را در هم فرو برد (یعنی بجان هم بیافتند)؟ عرض کردم: یا امیر المؤمنین! در آن موقع خیری نیست فرمود: تمام خیرها در آن موقع است. ای مالک در آن موقع قائم ماقیام میکند، و هفتاد مرد را که بر خدا و رسول دروغ بسته‌اند، می‌آورد و همه را بقتل میرساند،

ثُمَّ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَلَىٰ أَمْرٍ وَاحِدٍ

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۸۲

آنگاه خداوند همه مردم را بر یک عقیده گرد آورد «۱».

نیز در غیبت نعمانی از محمد بن خلاد روایت میکند که گفت: از حضرت موسی کاظم علیه السلام شنیدم می‌فرمود: أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ «۲» یعنی: آیا مردم گمان کردند که (خداوند) آنها را بحال خود می‌گذارد که بگویند ایمان آوردیم و امتحانی هم ندهند؟ سپس (حضرت از من پرسید در این آیه شریفه) مقصود چه امتحانی است؟ عرض کردم: قربانت گردم بنظر ما مقصود آزمایش در امر دین است. فرمود: مانند طلا امتحان میشوند و باز فرمود: همچون طلا خالص می‌گردند! و نیز در آن کتاب بسند خود از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که برای او فرمود: این داستان شما (انتظار ظهور مهدی موعود) دلها از آن میرمد- آنهم دلهای مردان! پس شمه‌ای از این داستان را برای آنها بیان کنید، و هر کس اعتقاد پیدا کرد بیشتر بیان کنید و هر کس منکر شد شما هم او را رها نمائید. زیرا امتحانی در پیش است که اهل راز و افراد زیرک از آن سالم نمی‌مانند. تا جایی که اشخاص موشکاف هم که یک مو را دو نصف میکنند بورطه آن در می‌افتند، تا آنجا که جز ما و شیعیان ما کسی (بعقیده راسخ و صحیح) باقی نماند.

نیز در کتاب مزبور از اصغ بن نباته روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چنان باشید که زنبور عسل در میان پرندگان است. تمام پرندگان زنبور عسل را ضعیف می‌شمارند، در صورتی که اگر پرندگان میدانستند چه برکتی در شکمهای آنها است این طور با آنها معامله نمی‌کردند، شما با زبان و بدن خود با مردم آمیزش کنید، ولی با دل و عمل از آنها کناره بگیرید!

(۱) مقصود حکومت واحد جهانی و اعتقاد به تنها دین الهی و قانون آسمانی، یعنی دین مقدس اسلام است؛ که در دولت عالمگیر

مهدی موعود جهان، تحقق خواهد یافت، و معنی

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ

مصدق پیدا می‌کند.

(۲) سوره عنکبوت آیه - ۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۸۳

سوگند بخدائی که جان من در دست اوست آنچه را دوست دارید نمی‌بینید، مگر وقتی که آب دهان بصورت یک دیگر بیاندازید و بعضی از شما برخی دیگر را دروغگو بنامند. و تا موقعی که کسی از شما (یا اینکه فرمود) از شیعیان من باقی نماند همچون سرمه در چشم، و نمک در غذا. (یعنی همه از بین می‌روند و اثری از شما نماند) مثلی برای شما میزنم و آن اینکه: مردی گندمی دارد. آن را پاک میکند و میرد و مدتی در اطاقی میگذارد.

سپس میرود می‌بیند سوس بآن زده است، پس آن را بیرون آورده دوباره پاک و پاکیزه نموده و بجای اول برمیگرداند و همین طور تا گاهی کک مقدار کمی بمقدار ته‌مانده خرمن از آن میماند که زیان سوس بآن نمیرسد. شما هم چنین خواهید شد. چنان از هم

تمیز داده می‌شوید که جز عده قلیلی که فتنه و امتحان ضرری بآنها نمیرساند باقی نمی‌ماند. در آن کتاب این حدیث بسند دیگر هم از آن حضرت نقل شده است.

مؤلف: فرمایش حضرت: «چنان باشید که زبور عسل در میان پرندگان است» دستوریست که ما را امر به تقیه میکند یعنی آنچه از دین حق در دل خود دارید، برای دشمنان ظاهر نگردانید، (که شما را میکشند) چنان که زبور عسل آنچه در شکم دارد برای پرندگان آشکار نمیسازد، و گرنه او را نابود خواهند ساخت.

و نیز در غیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

مثل شیعیان ما مثل گندمی است که در خانه‌ای انبار باشد و سپس شپش بآن بزند، بعد آن را از شپش پاک کنند، باز شپش بزند و دوباره آن را پاک کنند، تا جایی که مقداری از آن بماند که شپش آسیبی بآن نرساند، همچنین شیعیان ما خالص میشوند و امتحان خواهند شد تا آن که جز عده قلیلی که از فتنه‌ها محفوظ می‌مانند باقی نمی‌ماند! نیز در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش روایت نموده که فرمود: مؤمنین آزمایش میشوند. سپس خداوند آنها را از هم تمیز

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۸۴

میدهد. خداوند مؤمنین را از محنت و بلای دنیا مطمئن نمیگرداند، ولی از کور دلی و شقاوت در آخرت ایمنی می‌بخشد. سپس فرمود: حسین بن علی علیهما السلام (در روز عاشورا) کشتگان خود را روی هم می‌نهاد و می‌فرمود: ما را همچون پیغمبران و اولاد آنها کشتند! و هم در آن کتاب از ابو بصیر روایت کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ظهور صاحب الامر وقت معینی ندارد که با وقوع آن از این فکر آرام گیریم؟

فرمود: چرا بنا بود پایان برسد ولی شما موضوع را فاش ساختید و خداوند آن را بتأخیر انداخت! و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم «۱» روایت میکند که امام جعفر صادق علیه السلام

(۱) محمد بن مسلم ثقفی از دانشمندان کوفه و شاگردان عالیقدر حضرت باقر و صادق علیهما السلام بوده، و نزد آن دو امام والا گهر جایگاهی بزرگ داشته و در فقه و حدیث و قداست نفس میان اصحاب ممتاز بوده است، و هم از کسانیست که به بهشت مژده داده شده‌اند.

در حدیث است که چهار سال در مدینه طیبه اقامت گزید و از محضر پر فیض امام محمد باقر (ع) احکام دینی و معارف یقینی را استفاده کرد، و بعد از آن حضرت از محضر مبارک حضرت صادق (ع) بهره‌مند گشت.

زراره بن اعین شاگرد عالی‌مقام حضرت صادق (ع) و دوست و هم‌عصر او می‌گوید: روزی ابو کریبه ازدی و محمد بن مسلم ثقفی برای گواهی بنزد شریک قاضی کوفه (که از اهل تسنن بود) رفتند. شریک مدتی در چهره آنها خیره شد و چون آثار صلاح و تقوی و عبادت را در سیمای آنها مشاهده کرد، گفت: جعفریان فاطمیان! یعنی: اینان دو نفر شیعه امام جعفر صادق و فاطمه زهرا دختر پیغمبرند! محمد بن مسلم و ابو کریبه از شنیدن این سخن گریستند. شریک پرسید چرا گریه میکنید گفتند: برای اینکه ما را شیعه خواندی و جزء مردمانی شمردی که بواسطه نادانی و قلت پرهیزکاری ما راضی نمی‌شوند ما را جزء برادران خود بشمار آورند. و ما را بکسی نسبت دادی (حضرت صادق) که راضی نیست امثال ما را از شیعیان خود محسوب دارد.

اگر تفضلی نماید و ما را قبول فرماید بر ما منت نهاده و مورد تفضل خود قرار داده است! شریک تبسمی کرد و گفت: جا دارد که اگر مردی در دنیا پیدا شود؛ مانند شما باشد! محمد بن مسلم می‌گوید: «سی هزار حدیث از حضرت باقر (ع) و شانزده هزار حدیث از حضرت صادق (ع) اخذ کردم».

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۸۵

بوی فرمود: ای محمد! هر کس وقت ظهور دولت ما را، از طرف ما بشما خبر داد، از اینکه او را دروغگو بدانی باک مدار، زیرا ما وقت آن را معین نمیکنیم! نیز در کتاب یاد شده از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود: ظهور دولت آل محمد وقت معینی داشت که سال یک صد و چهل بود، ولی شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید خداوند هم آن را بتأخیر انداخت.

و نیز در غیبت نعمانی است که: آن حضرت باسحاق بن عمار فرمود: ای اسحاق! ظهور دولت ما دو بار بتأخیر افتاد. همچنین در کتاب نامبرده از ابو بصیر روایت کرده که گفت: بآن حضرت عرض کردم: قائم آل محمد چه وقت قیام میکند؟ فرمود: آنها که وقت آن را تعیین میکنند دروغگو میباشند. ما اهل بیتی هستیم که وقت آن را معین نمیکنیم. سپس فرمود: خداوند بر خلاف آن وقتی که دروغگویان تعیین نموده‌اند، آن حضرت را ظاهر میگرداند! هم در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار روایت نموده که گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم آیا ظهور صاحب الامر وقت معینی دارد؟ فرمود: آنها که وقت آن را تعیین میکنند دروغ میگویند، وقتی حضرت موسی بمیقات پروردگار رفت، بمردم گفت:

من سی شب از میان شما میروم. ولی موقعی که خداوند ده شب بر آن افزود، بنی-اسرائیل گفتند: موسی خلف وعده کرد، و همه گمراه و گوساله پرست شدند. ما نیز هر گاه حدیثی برای شما نقل کردیم و همان طور که گفته‌ایم، واقع شد، بگوئید: خدا راست گفت. و چنانچه مطلبی بشما گفتیم و بعکس ظاهر شد باز هم بگوئید خدا راست گفت تا دو بار اجر ببرید. و هم در آن کتاب از حسن بن علی بن ابراهیم و او از برادرش روایت نموده که

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۸۶

گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام از ملوک بنی فلان (یعنی سلاطین بنی عباس) سخن بمیان آوردیم. حضرت فرمود: عجله در این امر (ظهور قائم آل محمد) ایمان مردم را بباد داد، خداوند برای خاطر عجله بندگانش، شتاب نخواهد کرد. این امر پایانی دارد که باآخر میرسد. اگر بندگان خدا بآن رسیدند نمیتوانند آن را یک ساعت جلو بیاورند و نه بتأخیر بیاندازند. نیز در کتاب مزبور از (حضرمی) نقل کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: ما این وقت را تعیین نمیکنیم. و نیز در غیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:

قربانت گردم قیام قائم کی خواهد بود؟ فرمود: ما اهل بیتی هستیم که وقت آن را تعیین نمیکنیم، زیرا پیغمبر فرمود: آنها که وقت آن را معین میکنند، دروغگو هستند.

پیش از ظهور قائم پنج علامت میباشد.

اول صدای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می‌شود. دوم خروج سفیانی سوم خروج مردی از اهل خراسان چهارم کشته شدن نفس الزکیه پنجم فرو رفتن بیابان مکه. آنگاه فرمود: قبل از ظهور وی دو طاعون پدید می‌آید: یکی طاعون سفید و دیگری طاعون سرخ. عرض کردم: قربانت شوم! طاعون سفید چیست و طاعون سرخ کدام است؟ فرمود: طاعون سفید مرگ سریع است و طاعون سرخ شمشیر میباشد «۱» قائم قیام نمیکند مگر بعد از آنکه در شب جمعه و بیست و سوم ماه از وسط آسمان

(۱) شاید کنایه از جنگ و خون ریزی باشد.

شیخ صدوق در معانی الاخبار طبع «مکتبۃ الصدوق» تهران صفحه ۲۵۹ روایتی از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند که به ذریح محاربی فرمود:

الفقر الموت الأحمر فقيل: الفقر من الدنانير و الدرهم؟ قال: لا و لكن من الدین

یعنی: مرگ سرخ؛ فقر و پریشانی است. عرض شد منظورتان فقر از دینار و درهم است؟ فرمود: نه، بلکه فقر از نداشتن دین است» بنا

بر این تعبیر مرگ سرخ بی دینی عمومی است که همه جا را فرا می‌گیرد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۸۷

او را بنام صدا زنند عرض کردم: چطور او را صدا میزنند؟ فرمود: نام او و نام پدرش را میبرند، و میگویند آگاه باشید فلانی پسر فلانی قائم آل محمد آشکار شد. بفرمان او گوش فرا دهید و از وی پیروی کنید. بعد از این ندا هیچ ذی روحی نمیماند جز اینکه این صدا را میشنوند و آنها که خوابیده‌اند بیدار میشوند و بحیاط خانه خود می‌آیند و دوشیزگان از پس پرده بیرون میدوند و با آن صدا قائم قیام میکند و آن صدا هم صدای جبرئیل است.

کلینی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: خداوند وحی فرستاد برای عمران که من فرزندی نیکو و با برکت بتو موهبت میکنم که کور مادرزاد و افراد پسر را شفا دهد و با اجازه خدا مرده را زنده گرداند، و خدا او را بسوی بنی اسرائیل مبعوث گرداند عمران هم بزانش «حنه» که مادر مریم بود خبر داد وقتی «حنه» باردار شد باور میداشت که پسر است، ولی چون دختر زائید گفت: «پروردگارا! من که دختر زائیدم؟! با اینکه میدانم پسر مثل دختر نیست» مقصودش این بود که دختر پیغمبر نمیشود.

خداوند هم فرمود: خدا دانتر است که مادر مریم چه زائید. وقتی خداوند عیسی را بمریم موهبت کرد او همان پسری بود که خداوند به عمران مژده و وعده داده بود. بنا بر این ما هم هر گاه در باره یکی از مردان خود چیزی گفتیم ممکن است راجع به نواده‌گان او باشد (پس اگر دیدید در باره یکی یا چند نفر از ما مصداق پیدا نکرد) منکر آن نشوید.

نظر مؤلف در باره بداء

مؤلف: حاصل مضمون این روایت و امثال آن اینست که گاهی مصالح بزرگی موجب می‌شود که پیغمبران و جانشینان آنها در باره بعضی از امور بطور مجاز و توریه و چنان که در کتاب (محو و اثبات) خواهیم گفت به اموری که «بداء» در آن راه دارد سخن بگویند، سپس عکس آنچه مردم از کلام اول فهمیده‌اند؛ برای آنها ظاهر می‌شود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۸۸

در این موارد باید متوجه باشند و آن را حمل بر دروغ نکنند، و بدانند که آنچه آنها فهمیده‌اند معنی حقیقی آن نیست، بلکه مثل معنی مجازی است؛ یا اینکه وقوع معنی آن مشروط بشرطی است که هنوز متحقق نگردیده است.

از جمله قیام قائم آل محمد و تعیین شخص آن حضرت از میان سایر ائمه است (که بشیعیان وعده داده‌اند) تا امیدوار باشند و موقعی که ظلمی از ظالمی دیدند بامید نزدیکی گشایش کارشان، استقامت ورزند.

پس گاهی که در روایات «قائم» گفته می‌شود مقصود کسی است که قیام بامر امامت میکند؛ چنان که فرموده‌اند

كَلْنَا قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ

یعنی: همه ما امر خدای را بپای میداریم، ولی ممکن است بعضی خیال کنند که مقصود قائمی است که جهاد میکند و با شمشیر قیام می‌نماید.

و گاهی منظور ائمه از «قائم» اینست که اگر خداوند بآنها اجازه دهد آنها هم با شمشیر قیام میکنند، و یا مقصود این است که اگر شیعیان استقامت و پایداری نشان دهند و اسرار ائمه را مکتوم بدارند و آن طور که میباید از امام خود پیروی کنند البته امام هم با شمشیر قیام خواهد کرد و یا باین معنی باشد که حضرت صادق (ع) فرمود:

فرزند من قائم است که مقصود هفتمین فرزند آن حضرت است نه فرزند بلا فصل او، سپس حضرت مثل زد باینکه خداوند وحی فرستاد برای عمران که من پسری بتو موهبت خواهم کرد. و مقصود فرزند فرزند بود. ولی «حنه» زن عمران این طور فهمید که

منظور فرزند بلا فصل است.

پس مقصود حضرت که فرمود: «ما هم هر گاه در باره ...» اینست که هر گاه بر حسب فهم مردم یا ظاهر لفظ چیزی گفتیم، یا اینکه اگر گاهی در ظاهر لفظ معنی حقیقی قصد کردیم؛ مشروط بامری است که هنوز واقع نشده و «بداء» در آن راه مییابد، آنهم بهمان معنائی که ما در باب خودش تحقیق کرده‌ایم و بنا بر این داستان عیسی را حضرت از باب تنظیر نقل فرمود هر چند با مقصود حضرت کاملاً مطابقت نداشت.

یا اینکه داستان عیسی حقیقتاً همین طور بوده باین معنی که اول بنا بوده فرزند

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۸۹

بلا فصل عمران پیغمبر شود ولی بعد «بداء» حاصل شد و این منظور در باره فرزند فرزند وی عملی گردید «۱»

(۱) بداء از موضوعاتی است که از دیر زمان نخست قوم یهود و سپس متعصبین اهل تسنن و اخیراً سایر بدخواهان شیعه و از جمله فرقه بهائی دانسته و ندانسته آن را بعنوان حربه برنده علیه اسلام و شیعه بکار برده‌اند سخن یهود و پاسخ آنها در تفسیر این آیه: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا آمده و گفتار اهل تسنن و پاسخ آنها هم در کتب کلامی ذکر شده و از جمله مؤلف علامه در بحار الانوار جلد ۴ چاپ جدید با شرح و بسط زیاد از صفحه ۹۲ تا ۱۳۴ با نقل سخنان دانشمندان بزرگ شیعه و تحقیقات خود در معنی «بداء» آورده است.

از جمله از ابو بصیر و سماعه روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود:

من زعم ان الله عز و جل يبدو له في شيء لم يعلمه امس فابروا منه

یعنی (هر کس گمان کند چیزی برای خدا آشکار می‌شود که دیروز نمی‌دانسته، از وی بیزاری جوئید.

برای روشن شدن اذهان خوانندگان شرح زیر از مجله «مکتب اسلام» شماره ۴ سال ششم نقل می‌شود.

«متأسفانه موضوع «بداء» از موضوعاتی است که دستاویز عجیبی برای بعضی از مخالفان شیعه و حتی بعضی از دشمنان اسلام شده است آنها بدون این که کوچکترین تحقیقی در باره این مطلب در کتابهای بزرگان شیعه و دانشمندان «عقائد و مذاهب» اسلام بکنند تنها بهمین یک کلمه چسبیده و قلمفرسائیها و تفسیرهایی که کمترین ارتباط بعقائد شیعه ندارد برای آن کرده‌اند، و مطالب موهوم و بی‌اساسی بما نسبت داده‌اند.

اصولاً کلمه «بداء» در لغت عرب بمعنی آشکار شدن است. قرآن مجید در باره ظالمان و ستمگران میگوید: وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا (سوره زمر - آیه ۴۹) یعنی در روز رستاخیز بدیهای اعمال و رفتار آنان آشکار میگردد و نتیجه کردار سوء خود را می‌بینند. در عبارات عربی گاهی گفته می‌شود: «بدا من فلان کلام فصیح» یعنی از فلان شخص سخن فصیحی صادر شد، و گاهی بجای کلمه «من» «لام» گذارده می‌شود و میگویند: «بد الفلان کلام فصیح و معنی آن عیناً همان معنی جمله اول است، یعنی سخن فصیحی از او آشکار شد. اکنون که معنی جمله «بد الفلان» و امثال آن را دانستیم برگردیم باصل مطلب:

بسیار می‌شود که مقدمات کاری در نظر ما از هر جهت مهیاست؛ ولی پیش آمده‌ای غیر منتظره‌ای رخ میدهد و آن وضع بهم می‌خورد و آن کار انجام نمیشود؛ در اینجا گفته می‌شود:

خدا نخواست چنین مطلبی انجام یابد.

حال ببینیم چگونه این موضوع با عقائد مذهبی ما آمیخته شده و رابطه پیدا کرده است؟

ما معتقدیم (و آیات قرآن مجید و اخبار هم گواهی می‌دهد) که بسیار می‌شود مقدمات بلا و ناراحتیهای فراهم میگردد و شاید انتظار آنها می‌رود اما مردم بسوی خدا می‌روند، دعا می‌کنند و دست از کارهای ناروا می‌کشند؛ نسبت بیکدیگر خوبی می‌کنند و

کارهای نیک انجام میدهند و خداوند بרכת این اعمال بلا و بدبختی و ناراحتی را می‌گرداند، این یکی از موارد بدا است. گاهی هم بعکس؛ مقدمات خوشبختی و نعمت فراهم شده و مردم کارهایی انجام می‌دهند که ورق برمی‌گردد، این برگشتن ورق همان «بدا» است.

بسیار می‌شود که سرنوشت انسان بر اثر اعمال او تغییر پیدا می‌کند. این تغییر سرنوشت همان بدا می‌باشد. ما باین موضوع، عقیده داریم و معتقدیم اعمال خوب و بد ما ممکن است مقدرات ما و اجتماع ما را تغییر دهد و این یکی از افتخارات ماست، که سرنوشت خود را مربوط باعمال خود می‌دانیم.

در مورد «اسماعیل» فرزند حضرت امام صادق (ع) هم جریان چنین بوده است که حضرت می‌فرماید: «چنین مقدر بود که فرزندم اسماعیل بقتل برسد من دعا کردم و از خدا خواستم شر دشمنان را از او بگرداند، خداوند دعای مرا اجابت کرد و فرزندم بقتل نرسید،

بد الله فی اسماعیل

این مضمون حدیثی است که در بسیاری از کتب شیعه نقل شده و معنی آن با در نظر گرفتن بیانات گذشته بسیار روشن است که نه مربوط بمسأله امامت اسماعیل بوده و نه پشیمان شدن خداوند! ولی همان طور که گفتیم افراد متعصب و لجوجی که سعی دارند از هر جریانی سوء استفاده و سمپاشی کنند کلمه «بدا» را دستاویز کرده و گفته‌اند: شیعه عقیده دارد که خداوند گاهی از کار خود پشیمان می‌شود و تجدید نظر می‌کند، همان طور که بنا بود اسماعیل فرزند برومند امام صادق (ع) بامامت برسد و بعد پشیمان گردید! (با اینکه از نظر تمام دانشمندان شیعه هر کس چنین عقیده‌ای داشته باشد کافر است).

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۹۰

در کتاب «المختصر» تألیف حسن بن سلیمان (شاگرد شهید اول) رحمه الله علیه

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۹۱

روایت شده که حدیثی بخط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدین عبارت یافته‌اند که نوشته بود: با گامهای نبوت و ولایت باوج حقایق بالا رفتیم. تا آنجا که فرمود:

بزودی چشمه‌های آب زندگانی برای آنها (شیعیان) بعد از چشیدن عذاب آتشفشان ظاهر می‌شود، و این در وقتی است که سالها بمیزان عدد «الم» و «طه» و «طس» ها برسد.

مؤلف: احتمال دارد که مقصود حضرت همه «الم» ها و سایر حروف مقطعه- ای باشد که «الم» بر سر آنهاست، مثل «المص» و «المر» زیرا تمام آنها با «طه» و «طس» ها به ۱۱۹۵ میرسد و این از بارزترین صورتی است که در خبر ابو لیبید ذکر کردیم و آن را تأیید میکند، چنان که اشاره نمودیم.

ضمناً باید دانست که این گونه «وقت» ها (که در این روایات معین شده است) بر فرض اینکه روایات آن صحیح باشد، با منع از تعیین وقت، منافات ندارد؟ زیرا روایاتی که از تعیین وقتها نهی کرده، مقصود تعیین وقت بطور حتم است، نه تعیین وقتی که احتمال حصول «بدا» در آن برود. «۱»

(۱) این گونه اخبار که در آن از حروف مقطعه اوائل سوریا از رمز و اشاره به بعضی از سالها سخن رفته است مانند حدیث ابو لیبید و علی بن یقظین و همین مورد در کتب شیعه بسیار کم و مخالف انبوه اخبار صریح و معتبر دیگری است که فرموده‌اند- جز خداوند کسی وقت ظهور امام زمان را نمی‌داند و گفته‌اند:

كذب الوقاتون.

مؤلف نیز خود متوجه این معنی بوده که فرموده است: «بر فرض اینکه روایات آن صحیح باشد» ولی چون علامه مجلسی همه گونه اخبار صحیح و سقیم، ضعیف و معتبر را در بحار الانوار گرد آورده است، ناچار هر جا توانسته شرح و بسطی هم بآن داده بدون این که قطع و یقین بآنها داشته باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۹۲

باب بیست و هفتم فضیلت انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان غیبت و آنچه که شایسته است در آن زمان انجام داده شود

شیخ صدوق (ره) در کتاب «خصال» در خبری که اعمش از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده نقل میکند که حضرت فرمود: دین امامان پرهیزکاری و عفت و صلاح، تا آنجا که فرمود: و انتظار فرج با صبر و بردباری است.

و هم صدوق در «عیون اخبار الرضا» با سه سند از امام رضا علیه السلام نقل میکند که گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: افضل اعمال امت من انتظار فرج پروردگار است (که لطف نموده امام زمان را برای نجات مردم از چنگ ظلم و بدبختی آشکار گرداند).

شیخ الطائفه (ره) در کتاب «امالی» از سعید بن مسلم و او از امام زین العابدین علیه السلام از پدرش از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که پیغمبر فرمود: هر کس باندگی از روزی خدا از خداوند راضی باشد، خدا هم بعمل قلیلی از وی خوشنود است و انتظار فرج عبادت است.

مؤلف: در باب «مواعظ امیر المؤمنین» خواهد آمد (در جلد هفدهم بحار) که مردی از آن حضرت پرسید: کدام عمل نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود انتظار فرج. احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج از ابو حمزه ثمالی و او مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۹۳

از ابو خالد کابلی روایت میکند که امام زین العابدین علیه السلام فرمود: غیبت بوسیله دوازدهمی از جانشینان رسول خدا و امامان بعد از او ممتد می شود. ای ابو خالد مردم زمان او که معتقد بامامت وی میباشند و منتظر ظهور او هستند، از مردم تمام زمانها بهترند، زیرا خداوند عقل و فهمی بآنها داده که غیبت در نزد آنها حکم مشاهده را دارد! خداوند آنها را در آن زمان مثل کسانی میداند که با شمشیر در پیش روی پیغمبر (علیه دشمنان دین) پیکار کرده‌اند، آنها مخلصان حقیقی و شیعیان راستگوی ما هستند که مردم را بطور آشکار و نهان بدین خدا میخوانند. و هم فرمود: انتظار فرج بزرگترین فرج است.

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از جابر جعفی روایت میکند که گفت: بعد از خاتمه اعمال حج، با جمعی بخدمت امام محمد باقر (ع) رسیدیم و با حضرتش وداع نمودیم و عرض کردیم: یا ابن رسول الله وصیتی بما بفرمائید! فرمود: اقویای شما بضعفا کمک کنند. و اغنیای شما از فقرا دلجوئی نمایند، و هر مردی از شما برادر دینیش را مانند خود نصیحت کند (آنچه برای خود میخواهد برای او نیز بخواهد) و اسرار ما را از ناهلان مخفی دارید، و مردم را بر گردنهای ما مسلط نکنید، بگفته‌های ما و آنچه از ما بشما میرسانند توجه کنید، اگر دیدید موافق قرآن است، آن را بپذیرید، و چنانچه آن را موافق قرآن نیافتید، از نظر بیاندازید (یعنی اگر موافق قرآن بود کلام ماست و گر نه از ما نیست و مجعول است).

و اگر مطلب بر شما مشتبه گشت، در باره آن تصمیمی نگیرید و آن را بما عرضه دارید تا همان طور که برای شما بیان کرده‌اند تشریح کنیم اگر شما چنین بودید که بشما سفارش کرده‌ایم و از این حدود تجاوز نکنید و پیش از ظهور قائم ما کسی از شما بمیرد شهید از دنیا رفته است. و هر کس قائم ما را درک کند و در رکاب او کشته شود، ثواب دو شهید دارد، و هر کس در رکاب او یکی از دشمنان ما را بقتل رساند ثواب بیست

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۹۴

شهید خواهد داشت.

در کمال الدین و معانی الاخبار از ابو بصیر روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: «طوبی لمن تمسک بامر نافی غیبه قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایه» طوبی برای کسی است که در غیبت قائم ما چنگ بگفتار ما زند و بعد از آنکه هدایت یافت دلش از دین حق برنگردد. من عرض کردم: فدایت شوم! «طوبی» چیست؟ فرمود: طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب است و شاخه‌اش در خانه‌های مؤمنین می‌باشد. اینست معنی آیه شریفه طوبی لهُمَّ وَحُسْنُ مَا بٍ «۱».

و هم در خصال صدوق از «اصول اربعمائه» «۲» روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: منتظر فرج (آل محمد) باشید و از رحمت خداوند نومید مشوید. زیرا که بهترین اعمال در نزد خداوند انتظار فرج است. و هم فرمود: طاقت کندن کوهها آسان‌تر از انتظار دولتی است که ظهورش بتأخیر افتاده است! از خداوند مدد بخواهید و صبر پیشه سازید که خداوند زمین خود را به بنده شایسته خود می‌سپارد و عاقبت نیک از آن پرهیز کاران است. پیش از رسیدن دولت حق، شتاب مکنید که پشیمان بشوید و مدت آن را دراز شمارید که باعث قساوت دلها تان می‌گردد.

و فرمود: کسی که عشق بظهور دولت ما را بدل گرفته است، در حظیره القدس «۳» (مکان مقدس بهشت) با ما خواهد بود، و کسی که منتظر امر ماست، همچون شهیدی است که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد.
صفار «۴» در کتاب «بصائر الدرجات» از ابو بصیر و او از امام محمد باقر علیه السلام

(۱) سوره رعد آیه ۲۸.

(۲) اصول اربعمائه: یعنی: اصل‌های چهار صد گانه که اصحاب ائمه تألیف کردند.

(۳) معلوم می‌شود حزب بهائی اسم «حظیره القدس» خود را از کجا گرفته است!

(۴) محمد بن حسن صفار از بزرگان دانشمندان قم و ثقات راویان شیعه است شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بشمار آورده است، نجاشی در کتاب رجال می‌نویسد: وی در میان علمای قم؛ رئیسی بزرگ و محدثی موثق و بلند قدر بود. صفار کتاب‌های بسیاری در فقه و حدیث تألیف کرده است. معروفترین آنها کتاب ذی قیمت «بصائر الدرجات» است. علامه مجلسی در مقدمه بحار مینویسد: این کتاب از اصول معتبره‌ایست که شیخ کلینی و دیگران از آن روایت نموده‌اند.

صفار در حدود یک صد و سی استاد دیده و از آنها روایت کرده و اجازه گرفته و هم جماعت بسیاری که از جمله سعد بن عبد الله اشعری، ابن ولید قمی، علی بن بابویه و محمد بن یحیی عطار می‌باشند از محضر وی کسب فیض کرده‌اند.
این دانشمند عالیقدر بسال ۲۹۰ هجری در شهر مذهبی قم بدرود حیات گفت و همان جا مدفون گردید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۸۹۵

روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی در مجمعی از اصحاب دو بار فرمود:

اللهم لقنی اخوانی

: خداوند! برادران مرا بمن بنمایان. اصحاب عرض کردند:

یا رسول الله! مگر ما برادران شما نیستیم؟

قال لا انکم أصحابی و إخوانی قوم فی آخر الزمان آمنوا بی و لم یرونی

. فرمود: نه! شما اصحاب «۱» من می‌باشید، برادران من مردمی در آخر الزمان هستند که بمن ایمان می‌آورند، با اینکه مرا ندیده‌اند. خداوند آنها را با نام و نام پدرانشان، پیش از آنکه از صلب پدران و رحم مادرانشان بیرون بیایند، بمن شناسانده است. ثابت ماندن یکی از آنها بر دین خود، از صاف کردن درخت خاردار (قتاد) با دست در شب ظلمانی، دشوارتر است. و یا مانند

کسی است که پاره‌ای از آتش چوب درخت «غضا» (۲) را در دست نگاهدارد. آنها چراغهای شب تار میباشند، پروردگار آنان را از هر فتنه تیره و تاری نجات میدهد.

صدوق در کمال الدین از داود بن کثیر و او از حضرت صادق علیه السّلام نقل میکند که: در تفسیر این آیه شریفه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ فرمود: آنها

(۱) اصحاب بکسانی میگویند که پیغمبر را دیده و از محضرش استفاده کرده‌اند.

(۲) غضا- درختی است که چوب آن از سخت‌ترین چوبهاست و آتش آن مدت زمانی میماند و خاموش نمیشود (المنجد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۹۶

که ایمان به غیب می آورند کسانی هستند که اعتقاد بقیام قائم آل محمد دارند.

و نیز در آن کتاب از یحیی بن ابو القاسم روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام معنی این آیه شریفه الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ را پرسیدم. فرمود: (متقین) شیعیان علی علیه السّلام و (غیب) حجه غائب است. آنگاه صدوق میگوید: دلیل آن، این آیه است:

و يَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَاتَنْظَرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۱) یعنی: میگویند چه میشد اگر آیه‌ای از خدایش بر او نازل میگردد؟ بگو غیب از آن خداوند است. پس منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم زیرا خداوند در اینجا خبر میدهد که آن آیه (و علامت که مردم میخواستند) عبارت از «غیب» است و غیب هم «حجت» میباشد. مصداق آن، این آیه است: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» یعنی ما پسر مریم (حضرت عیسی) و مادرش را آیتی قرار دادیم و آیه در اینجا بمعنی «حجت» است. هم در کتاب مزبور از صالح بن عقبه و او از پدرش از حضرت امام محمد باقر و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

افضل العبادۃ انتظار الفرج

یعنی: بهترین عبادتها انتظار فرج (آل محمد) است.

و نیز در آن کتاب از حضرت صادق و آن حضرت از پدرانش روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی آنها که بیش از همه در امور دینی یقین دارند، مردمی در آخر الزمان می‌باشند که پیغمبر را ندیده‌اند و حجت خدا هم از نظر آنها پنهان گردیده است، مع هذا بوسیله سیاهی که در سفیدی است (یعنی سطور کتابهای دینی خواه قرآن و خواه اخبار) ایمان می‌آورند.

همچنین در کتاب یاد شده از عمرو ثابت نقل میکند که امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: هر کس در غیبت قائم ما بر دوستی ما ثابت بماند، خداوند ثواب هزار شهید امثال شهدای جنگ بدر و احد بوی عطا میفرماید. در «دعوات» راوندی هم این روایت

(۱) سوره یونس آیه ۲۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۹۷

آمده است جز اینکه در آنجا میگوید: «هر کس بر دوستی ما بمیرد».

برقی در کتاب «محاسن» از سندی و او از جدش نقل میکند که بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: چه میفرمائید در باره کسی که در حال انتظار ظهور قائم شما بمیرد؟

فرمود: او مثل کسی است که با قائم در خیمه‌اش باشد. سپس حضرت لحظه‌ای سکوت کرد. و آنگاه فرمود: او مانند کسی است که

با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

و نیز در محاسن برقی است که علاء بن سیابه گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود:

کسی که منتظر ظهور قائم باشد و بر این عقیده بمیرد مانند کسی است که در خیمه قائم می‌باشد. در کمال الدین و غیبت نعمانی هم این روایت با اسناد دیگر آمده است.

خبر عبد الحمید واسطی نیز در محاسن از عبد الحمید واسطی روایت نموده که گفت: بامام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: آقا! بخدا قسم دکانهای خود را بانتظار ظهور امام زمان رها کردیم تا جایی که چیزی نمانده که از فقر و بیچارگی دست تکدی پیش مردم دراز کنیم.

فرمود: ای عبد الحمید! آیا گمان میکنی اگر کسی خود را وقف راه خدا کند خداوند راه روزی بروی او نمی‌گشاید؟ آری و الله! خداوند حتما در رحمت خود را بروی او خواهد گشود. خدا رحمت کند کسی که خود را در اختیار ما گذاشته است. خدا رحمت کند آن کس که امر ما را زنده نگاه دارد.

عرض کردم: اگر من پیش از آنکه بشرف ملاقات قائم شما فائز گردم، بمیرم چگونه خواهم بود؟ فرمود: هر کدام از شما که می‌گوید: اگر قائم آل محمد را بینم بیاری او برمیخیزم، مانند کسی است که در رکاب او شمشیر بزند و کسی که در رکاب وی شهید شود مثل اینست که دو بار شهید شده است. این روایت در کمال الدین بسند دیگر هم نقل شده، با این فرق که می‌گوید: مثل کسی است که در رکاب او شمشیر زند بلکه مثل کسی است که با وی شهید شود.

همچنین در محاسن برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۹۸

اگر کسی از شما بر این عقیده (انتظار قیام امام زمان) بمیرد، مانند اینست که در راه خدا شمشیر زده است.

هم در آن کتاب از فیض بن مختار نقل شده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر ظهور قائم آل محمد باشد مثل کسی است که با قائم در خیمه‌اش باشد.

سپس لحظه‌ای سکوت نموده و آنگاه فرمود: نه! بلکه مانند کسی است که در رکاب او شمشیر زده است. بعد از آن فرمود: نه بخدا. بدانید که او همچون کسی است که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بعزّ شهادت نائل گشته است.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از ابو بصیر روایت میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: موقعی که سلمان رضی الله عنه وارد کوفه شد و بآن شهر نظر افکند، مصیبت‌های کوفه را که بعدها میباید پدید آید برای مردم بیان کرد حتی (فجایع) سلطنت بنی امیه و خلفای بعد از آنها را نیز ذکر نمود و آنگاه گفت: چون کار باینجا کشید با گلیمهای خانه خود بسر برید تا وقتی که پاک نهاد پسر پاکزاد پاکیزه سرشت که غیبت میکند و از وطن و بستگانش دور میماند، آشکار شود.

خبر عمار ساباطی در کمال الدین از عمار ساباطی «۱» نقل میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ثواب عبادت پنهانی در دولت باطل با امامی از شما که مقام امامتش از نظر مردم پوشیده است، بیشتر است یا عبادتی که بطور آشکار در ظهور

(۱) عمار ساباطی - از شاگردان نامی و فقهای اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی کاظم (ع) است. وی فطحی مذهب بود. یعنی اعتقاد بامامت عبد الله افطح پسر امام جعفر صادق (ع) داشت، با این وصف مورد وثوق و اعتماد علمای شیعه است. در کتب رجال او و برادرش قیس و صباح از راویان موثق بشمار آمده‌اند. از حضرت امام موسی بن جعفر (ع) روایت شده که فرمود: من از خداوند خواستم که عمار ساباطی را بمن ببخشد، و خدا هم او را بمن بخشید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۸۹۹

دولت حق و حکومت امام ظاهر میکنند؟ حضرت فرمود: ای عمار! بخشش پنهانی بهتر از بخشش آشکار است. همچنین عبادت پنهانی شما در دولت باطل با امامی که (از ترس دشمن) مخفی گردیده، ثوابش بیشتر از عبادتی است که در دولت حق با امام ظاهر کرده می‌شود. زیرا در دولت باطل شما از دشمنان خود بیمناک هستید. و مسلم است که عبادت با ترس و هراس در دولت باطل با عبادت مطمئن در دولت حق قابل مقایسه نیست.

بدانید! هر کس از شما که یک نماز واجبی را از ترس دشمن در پنهانی و بطور تنهائی در اول وقت بگذارد و آن را تمام کند، خداوند ثواب بیست و پنج نماز واجب منفرد برای او مینویسد. و هر کس یک نماز مستحبی را در وقتش بخواند و آن را تمام کند خداوند ثواب ده نماز مستحبی برای او خواهد نوشت.

و هر کس از شما یک کار نیک انجام دهد خداوند در عوض ثواب بیست کار نیک برای او بنویسد. هر وقت شخص با ایمانی از شما (شیعیان) حسن عمل داشته باشد و با تقیه نمودن از دشمنان بخدا نزدیک شود و دین و اعتقاد با امام خود و جان و زبانش را از هر گونه خطری و آلودگی حفظ کند خداوند بمیزان زیاد بر ثواب اعمال وی میافزاید. زیرا خداوند خوان کرم خود را گسترده است.

عرضکردم: قربانت گردم! شما با این بیان رغبت و میل مرا بعبادت افزون فرمودید ولی من میخواهم بدانم چطور ثواب اعمال ما از ثواب اعمال یاران امام ظاهر شما در دولت حق، بیشتر است با اینکه ما و آنها یک دین داریم و آنها دین خداست؟ حضرت فرمود: شما در پذیرفتن دین خدا و نماز و روزه و حج و هر عمل و عبادتی بطور پنهانی بر آنها پیشی گرفتید، با امامی که امامتش بر مردم پوشیده است بسر میبرید و از وی پیروی میکنید و منتظر ظهور دولت حق هستید، در حالی که از سلاطین جور بر جان امام و خودتان خائف میباشید.

نگاه میکنید بحق امام خود و حق خودتان که در دست ستمگران است و نگذاشته‌اند شما بآن برسید و شما را در امر دنیا و کسب معیشت مستأصل کرده‌اند، مع هذا شما با صبر و عبادت و اطاعت پروردگار و ترس از دشمنان میگذرانید روی مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۰۰

این جهات خداوند ثواب اعمال شما را افزون گردانیده است. پس خوش بحال شما! عرضکردم: قربانت گردم! بنا بر این آرزو نمی‌کنم که در ظهور دولت حق از اصحاب قائم علیه السلام باشم، زیرا ما در روزگار امامت شما بسر میبریم و با پیروی از شما (که با تقیه زندگی می‌کنید) ثواب اعمال ما از ثواب اعمال آنها که در دولت حق می‌باشند بیشتر است. فرمود: آیا دوست نمیدارید حق آشکار شود و عدالت در دنیا گسترش یابد و حال عموم مردم نیکو گردد، و خداوند هدفها را یکی کند و دلهای پراکنده را با هم پیوند دهد و کسی در زمین خدا معصیت نکند و حدود الهی در میان مردم جاری گردد، و حق باهلش منتقل شود، و صاحب حق آن را آشکار سازد تا آنکه از ترس کسی چیزی پوشیده نماند؟! ای عمار! بخدا قسم هر کس از شما با این عقیده که شما دارید بمیرد، از بسیاری از آنها که در جنگ بدر و احد حاضر بودند، افضل و بهتر است، پس مژده باد! و نیز در کمال الدین از حضرت موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین عملهای امت من انتظار فرج از جانب خداست.

نیز در کتاب مزبور از محمد بن فضیل نقل میکند که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم فرج ما کی فرا میرسد؟ فرمود: آیا انتظار فرج کشیدن؟ فرج نیست.

خداوند میفرماید: «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (یعنی انتظار فرج با توجه بامر الهی در این آیه شریفه خود یکنوع فرج است) این روایت در تفسیر عیاشی هم آمده است.

خبر ابراهیم کوفی همچنین صدوق در کمال الدین از ابو ابراهیم کوفی روایت نموده که گفت:

خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم دیدم موسی بن جعفر که در آن وقت بچه بود وارد گشت. من از جا برخاستم و سر مبارک او را بوسیدم و سپس نشستم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۰۱

حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابو ابراهیم! این کودک بعد از من امام تو است.

آگاه باش! که قومی در باره او از دین خود منحرف میشوند و جمعی دیگر بسعادت میرسند. خداوند قاتل او را لعنت کند و عذاب او را افزون گرداند.

آگاه باش که خداوند بعد از کارهای عجیبی که از راه حسد بر وی میگذرد، کسی را که در زمان خود بهترین مردم روی زمین باشد از صلب وی پدید آورد.

خداوند آنچه را خواسته است عملی میسازد، هر چند اهل شرک ناخوش بدارند.

خداوند بقیه دوازده امام مهدی را که بزرگواری ممتاز گردانیده و جایگاه مقدسی بآنها روزی نموده از وی بوجود آورد. کسی که منتظر ظهور امام دوازدهم باشد، مانند کسی است که با شمشیر برهنه در رکاب پیغمبر، دشمن را از حضرتش دفع میکند.

در این وقت مردی از دوستان بنی امیه وارد گشت و حضرت هم سخن خود را قطع فرمود بعد از آن پانزده مرتبه خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم تا سخن آن روز را تکمیل فرماید ولی میسر نگردید.

چون سال بعد بخدمتش رسیدم، دیدم حضرت نشسته است. در آن حال فرمود: ای ابو ابراهیم! ... او کسی است که بعد از تنگی طاقت فرسا و بلا و ظلم طولانی شیعیان خود را از غم نجات میدهد. پس خوش بحال آنها که آن زمان را درک کنند. ای ابو ابراهیم همین قدر بس است!! ابو ابراهیم گفت: چنان خوشحال شدم که هیچ گاه بدان گونه از خدمتش برنگشته بودم.

شیخ الطائفة در غیبت از رفاعه بن موسی و معاویه بن وهب از حضرت صادق و آن حضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خوش بحال کسی که قائم اهل بیت مرا درک میکند در حالی که پیش از قیامت از وی پیروی مینموده، دوست او را دوست میداشته و از دشمنش بیزاری می‌جسته و تمام ائمه قبل از او را دوست داشته است. آنها رفیقان و دوستان من و گرامی‌ترین امت من میباشند. رفاعه گفت: حضرت فرمود: آنها در نزد من گرامی‌ترین خلق خدا هستند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۰۲

و نیز در غیبت شیخ طوسی از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

سیاتی قوم من بعدکم الزّجل الواحد منهم له اجر خمسين منکم

یعنی: مردمی بعد از شما خواهند آمد که یک مرد آنها ثواب پنجاه نفر از شما دارند. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما پیکار کرده‌ایم و قرآن در میان ما نازل شده است (یعنی چطور می‌شود که مردمی بیایند که یکنفر آنها ثواب پنجاه نفر ما را داشته باشند؟) فرمود آنچه را آنها متحمل میگردند اگر شما ببینید، نمی‌توانید مانند آنها صبر کنید!

برقی در کتاب «محاسن» از ابو الجارود از «قنو» دختر رشید هجری (۱) روایت کرده که گفت: پدرم گفتم چقدر در امر دین جهد و کوشش داری! پدرم گفت: دختر جان بعد از ما مردمی می‌آیند که بصیرت آنها در امر دینشان بهتر از جهد و کوشش مردم قبل از آنهاست.

شیخ الطائفة در کتاب غیبت از خالد عاقولی در ضمن حدیثی منقول از حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: چرا چشم بآن دوخته‌اید و برای چه شتاب می‌کنید؟ مگر تأمین ندارید؟ آیا این طور نیست که مردی از شما از خانه بیرون میرود و پس از انجام کارش دوباره بخانه برمیگردد، بدون اینکه خطری باو رسیده باشد؟ اگر آنها که پیش از شما بودند مانند شما (در رفاه بودند و

امنیت داشتند) هر مردی از آنها

(۱) رشید هجری- از اصحاب خاص حضرت امیر مؤمنان علی (ع) است. بعد از رحلت آن حضرت او را بنزد زیاد بن ابیه حکمران کوفه آوردند. پرسید علی خبر داده که ما چگونه با تو رفتار می‌کنیم؟ رشید گفت او فرمود: دستها و پاهای مرا قطع می‌کنید و مرا دار می‌زنید.

زیاد گفت: بخدا کاری می‌کنم که وی دروغگو از کار درآید. سپس گفت: رهایش کنید همین که رشید خواست از دار الاماره خارج شود؛ زیاد پشیمان شد و گفت: او را برگردانید. کيفری بهتر از آنچه آقایت گفته است برای تو سراغ نداریم! زیرا اگر تو بمانی دائما رفتار بدی با ما خواهی داشت. آنگاه گفت: دست و پای او را قطع کنید؛ رشید در آن حال سخن می‌گفت. سپس بدنش را دار زند «هجر» که رشید منسوب بآنجا است قریه‌ای از بحرین است (سفینه البحار).

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۰۳

را میگرفتند و دست و پای او را قطع میکردند، سپس بر تنه‌های نخل بدار میزدند و با اره بدو نیم می‌کردند و او این بلاها را برای اصلاح نفس خود و كفاره گناهش بر خویشتن هموار مینمود. آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: *أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبِينَ وَالضَّرَاءُ وَالْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ* (۱) یعنی آیا گمان کرده‌اید داخل بهشت میشوید، و حکایت مردمی که قبل از شما بودند بشما نرسیده است که بآنها سختی‌ها و رنجها رسید و چنان متزلزل شدند که پیغمبر و آنها که باو ایمان آوردند، گفتند چه وقت نصرت خداوند فرا میرسد؟ بدانید که نصرت خداوند نزدیک است.

هم در آن کتاب از ابن فضال و او از ثعلبه بن میمون نقل کرده که گفت: امام خود را بشناس. زیرا شناختن او زبانی بتو نمیرساند، خواه دولت حق قبلا پدید آید یا ظهور آن بتأخیر افتد. هر کس امام خود را بشناسد و پیش از اینکه ظهور دولت حق را به بیند جان دهد، و سپس قائم آل محمد قیام کند ثواب او مانند کسی است که با قائم در خیمه‌اش باشد.

و نیز در کتاب مزبور از عبد الله بن عجلان از حضرت صادق روایت کرده که فرمود: کسی که عقیده بظهور دولت آل محمد داشته باشد و با این عقیده پیش از قائم علیه السلام بمیرد ثواب او مثل کسی است که در رکاب وی کشته شود.

در محاسن برقی از حکم بن عیینه روایت نموده که گفت: وقتی در جنگ نهروان امیر المؤمنین خوارج را بقتل رسانید، مردی بخدمت حضرت رسید حضرت فرمود: قسم بخداوندی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، مردمی در اینجا با ما آمده‌اند که هنوز خداوند پدران و نیاکان آنها را خلق نکرده است! آن مرد عرضکرد: مردمی که هنوز خلق نشده‌اند چگونه میتوانند با ما آمده باشند؟! فرمود:

آری آنها مردمی هستند که در آخر الزمان میباشند و در این هدف که ما داریم آنها

(۱) سوره بقره آیه ۲۱۰.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۰۴

نیز شریک هستند و تسلیم ما میباشند: پس آنها در آن راه که ما گام بر میداریم شرکای حقیقی و واقعی ما میباشند! و نیز در محاسن از حضرت صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام روایت میکند که فرمود: بهترین عبادت شخص با ایمان انتظار فرج است.

عیاشی در تفسیر خود از فضل بن ابی قره روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: خداوند وحی

فرستاد بحضرت ابراهیم که بزودی فرزندی برای تو متولد خواهد شد! ابراهیم هم بساره (همسرش) خبر داد: ساره گفت: من پیر زن هستم! با این وصف خداوند وحی فرستاد بسوی ابراهیم که ساره بزودی فرزندی می‌آورد و اولادش چهار صد سال گرفتار خواهند بود.

آنگاه حضرت فرمود: چون گرفتاری بنی اسرائیل بطول انجامید چهل صبح رو بدرگاه الهی آورده بگریه و زاری پرداختند. خدا هم بموسی (و برادرش) هارون وحی فرستاد که (با امداد غیبی) آنها را از شر فرعون نجات دهد و صد و هفتاد سال از چهار صد سال گرفتاری آنها را برداشت. سپس امام ششم فرمود: همچنین شما هم اگر مثل بنی اسرائیل در درگاه خداوند بگریه و زاری بپردازید؛ خداوند فرج ما را نزدیک خواهد کرد. اما اگر چنین نباشید، این سختی تا پایان مدتش خواهد رسید «۱» همچنین در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم و او از امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده که در تفسیر این آیه شریفه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ «۲» فرمود: مقصود پیروی امام است. مردم درخواست رفتن

(۱) منظور از گریه و زاری آمادگی افراد شیعه است برای پذیرفتن منویات حضرت مهدی موعود علیه السلام؛ که البته نشانه این علاقه شدید و عشق سرشار و پرشور، در گریه و زاری از هجران وی بخوبی جلوه می‌کند.

(۲) یعنی آیا ندیدی کسانی را که بآنها گفتند دستهای خود را نگهدارید و نماز بخوانید و زکات بپردازید (آیه ۷۹ سوره نساء)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۰۵

بجهاد نمودند، ولی وقتی جهاد در رکاب امام حسین علیه السلام بر آنها واجب گردید قالوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُبِجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُلَ يَعْنِي كَفْتَنَد: خدایا ما را تا مدت نزدیکی بتأخیر بیانداز تا دعوت تو را اجابت کنیم و از پیغمبرانت پیروی نمائیم. شیخ مفید در «مجالس» از عوف بن مالک روایت نموده که گفت: روزی پیغمبر (ص) فرمود ای کاش من برادرانم را ملاقات میکردم. ابو بکر و عمر گفتند:

مگر ما برادران شما نیستیم که بتو ایمان آورده و هم با تو مهاجرت نمودیم؟

باز فرمود:

یا لیتنی قد لقیتم اخوانی

سپس فرمود:

انتم اصحابی و لکن اخوانی الذین یأتون من بعدکم یؤمنون بی و یحبوننی و ینصروننی و یصدقوننی و ما رأونی فیا لیتنی قد لقیتم اخوانی

یعنی: ای کاش من برادران خود را میدیدم، آنها هم گفتار خود را تکرار کردند.

حضرت فرمود: شما اصحاب من هستید «۱» ولی برادران من کسانی میباشند که بعد از شما می‌آیند و بمن ایمان می‌آورند و مرا دوست دارند و یاری میکنند و تصدیق مینمایند و مرا هم ندیده‌اند ای کاش من برادران خود را میدیدم! نعمانی در کتاب غیبت از علی بن حرث بن مغیره روایت میکند که پدرش گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا فترتی در پیش است که مسلمانان در آن فترت امام خود را نمیشناسند؟ حضرت فرمود: این طور گفته می‌شود. عرض کردم: پس ما چه کنیم؟ فرمود: هر وقت در آن فترت قرار گرفتید، بهمان طریقه‌ای که دارید (دین اسلام) چنگ زیند تا وضع بعدی برای شما روشن گردد.

هم در آن کتاب از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: من و پدرم بخدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم، حضرت فرمود: چه حالی خواهید داشت هنگامی که در وضعی قرار می‌گیرید که نه امامی باشد که مردم را راهنمایی کند و نه نشانه‌ای از

(۱) پیشتر گفتیم: اصحاب بکسی می‌گویند که از نزدیک پیغمبر را دیده باشد، و این دلیل بر نیکی و سعادت وی نیست. چه بسا که اصحاب مردمی فاسد و فاسق و گمراه باشند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۰۶

دیانت خدا دیده شود بطوری که جز کسی که با دعای حریق خدا را میخواند از آن سرگردانی رهائی نمی‌یابد، پدرم گفت: بخدا قسم این بلاست قربانت شوم پس من در آن موقع چه کنم؟ فرمود: اگر این روز پدید آید و امام زمان را هم درک نکردی چنگ زنی بآنچه در دست دارید تا موقعی که حقیقت آشکار شود.

و هم در کتاب مذکور بسند مزبور از حرث بن مغیره بصری روایت میکند که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برای ما روایت شده که صاحب الامر مدتی ناپدید میگردد، پس ما در آن موقع چه کنیم؟ فرمود: بهمان طریقه که دارید (یعنی مذهب تشیع و عقیده بدو زاده امام) ثابت بمانید تا واقع برای شما روشن گردد.

مؤلف: مقصود از این اخبار اینست که در شیعیان در غیبت امام زمان علیه السلام در امر دین و عمل باحکام اسلام متزلزل و پریشان نشوند، و عبارت روشنتر بما دستور داده‌اند که در آن موقع اصول و فروع دین خود را همان طور که از ائمه اطهار بشما رسیده است محکم گرفته و از دست ندهید؛ و از دین اسلام برنگردید تا آنکه امام شما ظاهر شود.

و احتمال دارد که معنی روایات مزبور این باشد که هر کس مدعی شد که قائم آل محمد است، بوی ایمان نیاورید تا آنکه با معجزات ادعای خود را ثابت کند. پیشتر هم در ادله‌ای که شیخ طوسی آورده بود نیز در این باره از سعد بن عبد الله سخن رفت.

در غیبت نعمانی ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که گفت: موقعی که فترتی بین دو مسجد روی داد، علم و دانش در آن فترت پوشیده گردد، چنان که مار در سوراخ خود پنهان می‌شود و در میان شیعیان اختلاف پدید آید و یک دیگر را دروغگو بنامند و آب دهان بر وی هم بیاندازند. عرض کردم: پس در آن روز خیری نیست. فرمود:

تمام خیر و خوبی در آن روز است. این را سه بار تکرار نمود، سپس فرمود: فرج و گشایش کار شما نزدیک است.

و هم در آن کتاب این حدیث را بسند دیگر از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۰۷

کرده است.

و نیز در کتاب یاد شده از ابان بن تغلب از آن حضرت نقل کرده که بوی فرمود:

ای ابان! عالم دچار سبطه‌ای می‌شود که علم در بین دو مسجد پنهان میگردد، چنان که مار در سوراخ خود پنهان می‌شود. عرض کردم: سبطه چیست؟ فرمود:

پائین‌تر از فترت است. در آن موقع که مردم در آن حیرت و فترت بسر میبرند ناگاه ستاره برای آنها طلوع میکند عرض کردم: فدایت شوم در آن فترت حال ما چگونه خواهد بود؟ فرمود: بر همین طریقه که هم اکنون دارید بمانید تا خداوند صاحب آن را برای شما بیاورد.

مؤلف: در کتاب «کافی» بجای سبطه در بین دو مسجد «بطشه» آمده است که اشاره بلشکر سفیانی و استیلاء آنها در بین مکه و مدینه است. (بطشه بمعنی حمله و هجوم ناگهانی است) و اصل روایت شاید باین معنی باشد که بواسطه حوادثی که در بین مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (مکه و مدینه) روی میدهد علم پنهان میگردد، یا اینکه بعلت سلطه ستمگران در این محل بیشتر علم پنهان می‌شود.

ابن اثیر جزری میگوید: معنی روایت اینست که: در آن موقع اسلام در مدینه پوشیده می‌شود، چنان که مار در سوراخ پنهان میگردد. یعنی خود را جمع می‌کند و پنهان میگردد.

نیز در غیبت نعمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: صاحب- الامر را غیبتی است که هر کس در غیبت وی بخواهد دین خود را حفظ کند، مثل اینست که درخت خاردار قتاد را با دست خود از خار صاف کند. سپس حضرت با دست اشاره کرد و فرمود: این طور! و فرمود: کدام یک از شما با دست خار درخت قتاد را چنگ زده است؟! آنگاه لحظه‌ای سکوت نمود و سپس فرمود: صاحب این امر (قائم آل محمد) غائب می‌شود پس بهنگام غیبت او باید بندگان خدا از خدا بترسند و دین خود را از دست ندهند! و هم در غیبت نعمانی از صالح بن خالد روایت نموده که گفت: در خدمت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۰۸

حضرت صادق نشسته بودیم حضرت فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد که بهنگام غیبت او باید بنده خدا پناه بخدا ببرد و چنگ بدین خود بزند. هم در آن کتاب بسند دیگر این روایت آمده است.

نیز در غیبت نعمانی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که گفت: پدرم فرمود: ناچار برای ما است آذربایجان. هیچ چیز نمیتواند با آن برابری کند «۱» وقتی چنین شد، همچون گلیم پاره‌های خانه‌های خود باشید و مانند مادر جای خود آرام گیرید، تا موقعی که شخص متحرکی حرکت کند آنگاه بسوی او بشتابید هر چند مانند کودکان با دست و شکم راه بروید. بخدا قسم گویا او را در بین رکن و مقام می‌بینم که از مردم بشرط عمل کردن بکتاب جدیدی «۲» که بر عرب دشوار است؛ بیعت می‌گیرد سپس حضرت فرمود:

ویل لطفاء العرب من شر قد اقترب

(۱) متن عربی این جمله اینست:

«لا بد لنا آذربایجان لا یقوم لها شیء»

عالم خیر متبع مرحوم حاج میرزا محمد قمی که مصحح بحار چاپ امین الضرب بوده در حاشیه این روایت مینویسد: نسخه‌هایی که نزد ما موجود است عبارت همین طور نوشته شده و شک نیست که تغییری در عبارت روی داده است. آنچه بنظر میرسد اینست که عبارت در اصل چنین بوده: «لا بد لنا امتحان لا یقوم لها شیء» (یعنی ناچار باید آتش امتحانی در گیرد که هیچ چیز با آن برابری نکند) و هم اکنون غیبت نعمانی نزد من موجود نیست که ببینم در آنجا چه نوشته است؟! مترجم می‌گوید: ما غیبت نعمانی مطبوع را دیدیم در آنجا نیز همین طور نوشته بود. با این فرق که اولاً قبل از «آذربایجان» لفظ «من» بود و ثانیاً در یک چاپ آن روی کلمه آذربایجان نوشته است «نسخه» که میرساند اصلاً کلمه «آذربایجان» در بعضی از نسخه‌ها نیست. این جمله از این روایت نیز وسیله خوبی برای سران حزب بهائی شده است.

چون این قسمتی از روایتی است که در اواخر «باب سی و یکم» خواهد آمد، برای اطلاع از چگونگی امر و معنی حدیث، پاورقی ما را در آنجا بخوانید.

(۲) کتاب جدید همان قرآن جمع آوری شده علی (ع) است که با ترتیب قرآن کنونی فرق دارد، از این نظر عرب مکه که سنی مذهب هستند، از پذیرش آن سر باز میزنند، و عمل بر وفق آن که همراه با تأویل آن توسط علی (ع) میباشد، برای آنان شدید و دشوار است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۰۹

وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است! همچنین در آن کتاب از ابو الجارود روایت میکند که گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: وصیتی برای من بیان فرمائید! فرمود: تو را وصیت میکنم که پرهیزکاری پیشه سازی و بهنگام هجوم و تسلط این مردم در خانه خود قرار گیری و از قیام کنندگان طایفه ما (مثل زید بن علی و اولاد امام حسن که بدون کسب اجازه از

امام، علیه بنی امیه قیام میکردند و بدون اخذ نتیجه کشته می‌شدند) دوری‌گزين، زیرا قیام آنها نه اساسی دارد و نه بطرف هدف روشنی می‌روند.

بدان که بنی امیه را سلطنتی است که مردم نمیتوانند از آنها بگیرند ولی ما را دولتی است که وقتی بیاید خداوند بهر یک از ما اهل بیت بخواهد واگذار می‌کند، هر یک از شما آن دولت را درک کند در نزد ما مقامی عالی خواهد داشت و اگر خداوند پیش از آن روز او را قبض روح کند، در سرای دیگر کار او را اصلاح گرداند.

بدان که هیچ قومی برای دفع ظلم و عزت دینی قیام نکردند، مگر اینکه بلا آنها را کشت. تا آن که مردمی دیگر قیام کنند که در جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند. کشته آنها دفن نمیشود و مرده آنها از روی زمین برداشته نمیشود، و مجروح آنها مداوا نمیگردد. عرض کردم: آنها کیستند؟ فرمود فرشتگانند.

مؤلف: «کشته آنها دفن نمیشود...» یا باین معنی است که هر کس را فرشتگان بقتل رسانند کشته آنها دفن نمیشود... و یا اینکه آنها (فرشتگان) کسانی هستند که کشته نمیشوند مگر اینکه کشته آنها را دفن کنند، و بروی زمین نمی‌افتند مگر اینکه مرده خود را از روی زمین بردارند. چنان که روایت آینده معنی اخیر را تأیید میکند.

و نیز در کتاب نامبرده از حارث همدانی نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام در منبر میفرمود: هنگامی که خاطب (خطیب) بهلاکت افتد و صاحب عصر از مردم روی بگرداند و دل‌های مردم منقلب شود بطوری که بعضی متوجه بحق و برخی بی‌نصیب مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۱۰

باشند آنها که آرزوی ظهور را دارند (بر اثر شتاب در این کار) بهلاکت افتند و از میان بروند و آنان که ایمان بآمدن صاحب عصر دارند (و بدون شتاب تسلیم پیشآمدها هستند) باقی و ثابت می‌مانند. ولی اینان اندکی بیش نیستند، نزدیک به سیصد نفر یا بیشتر می‌باشند جماعتی که با پیغمبر در جنگ بدر (علیه کفار) جنگیدند و کشته شدند و نمرند، (مقصود فرشتگان است) با آنها (اصحاب امام زمان - همان سیصد و چند نفر) در رکاب آن حضرت جهاد خواهند کرد.

مؤلف: شاید مقصود از «هنگامی که خاطب بهلاکت افتد» طالب و خواستار خلافت باشد، و یا خطیبی است که اقدام بکار خلاف حق میکند. اگر «حاطب» خوانده شود، بمعنی «هیزم کش» جهنم است و مقصود کسی است که در خطبه ذکر شده. زیرا بخاطر دارم که این خطبه طولانی را دیده‌ام و بسیاری از حوادث آینده را حضرت در آن خبر داده است.

و نیز در غیبت نعمانی از ابو المرفهف از حضرت صادق علیه السلام روایت مینماید که فرمود: محاضیر بهلاکت می‌افتند... عرض کردم: محاضیر چیست؟

فرمود: آنها که «در باره ظهور» شتاب دارند. و مقربون نجات می‌یابند، و سنگر بر شالوده خود ثابت میمانند؛ شما همچون گلیم پاره‌های خانه خود باشید. که فتنه و آشوب بضرر عاملین آن تمام می‌شود، هر گاه آنها قصد آزار شما نمایند خداوند آنها را بکاری مشغول می‌سازد تا از آن فکر درگذرند.

مؤلف: «محاضیر» جمع محضیر است و محضیر بمعنی اسب بسیار تندرو است (و شاید مقصود جماعت بسیاری باشد که همه شتاب دارند که حضرت زود قیام کند) و «مقربون» اگر بکسر راء باشد، یعنی کسانی که می‌گویند فرج امام زمان نزدیک است و آرزوی نزدیک شدن وقت آن را دارند، یا دعا می‌کنند که خدا تعجیل در فرج آن حضرت کند.

و چنانچه بفتح راء باشد بمعنی صابران و بردبارانی است که بواسطه صبر در انتظار ظهور آن حضرت نزد خداوند مقرب گشته‌اند جمله «سنگر بر شالوده خود ثابت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۱۱

میماند» بمعنی استقرار سنگر دولت مخالفین بر اساس خود است، که روز بروز کار آنها بالا می‌گیرد. و جمله «زیرا فتنه بضرر عاملین

آن تمام می‌شود» باین معنی است که ضرر فتنه و آشوب دامن برانگیزنده آن را پیش از دیگران می‌گیرد، چنان که غبار بیشتر بحلق پدید آورنده خود فرو میرود.

و هم در غیبت نعمانی از ابو بکر حضرمی روایت میکند که گفت: من و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم و این در وقتی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان برافراشته شده بود «۱» ما عرض کردیم: آقا! اوضاع را چگونه می‌بینید فرمود: بنشینید در خانه‌های خود، هر وقت دیدید ما دور مردی گرد آمده‌ایم با سلاح بسوی ما بشتابید.

هم در آن کتاب از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: زبانهای خود را نگاهدارید و از خانه‌های خود بیرون نیائید زیرا آنچه بشما اختصاص دارد (منظور خلافت و دولت حق است) باین زودی بشما نمیرسد و بسایرین هم نخواهد رسید و پیوسته فرقه «زیدیه» جلودار شما هستند.

و نیز در کتاب مزبور از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: در تفسیر این آیه شریفه «أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» (۲) فرمود «امر الله»

(۱) منظور قیام ابو مسلم خراسانی است چنان که در پاورقی صفحات ۲۹۶ و ۲۹۸ و ۳۰۵ گفتیم اخباری که از آمدن پرچم‌های سیاه (رایات سود) از جانب مشرق سخن گفته است، نوعاً با قیام ابو مسلم تطبیق می‌کند و اینکه در حدیث می‌گوید: «در خانه‌های خود بنشینید، و گلیم پاره‌های خانه خود باشید» اشاره بهمین روایت دارد که در اینجا ذکر شده است. ائمه ما خواسته‌اند بفرمایند: شیعه در قیام ابو مسلم سودی نمی‌برد، و مهدی قیام نمی‌کند، بلکه سلطنت را مخالفین ما می‌برند، و اینکه در بعضی از این گونه روایات فرموده‌اند، بکمک آنها بشتابید، چنانچه تطبیق به قیام بنی عباس شود؛ فقط بمنظور برانداختن حکومت ظالمانه بنی امیه بوده که خود مژده‌ای برای شیعیان و تسکین خاطر و تسلیت دل آنها بوده است.

(۲) در «باب علائم ظهور» توضیح خواهیم داد که این آیه نیز مورد استفاده کامل فرقه بهائی واقع شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۱۲

قیام قائم ما است که نباید برای آن شتاب نمود، خداوند قیام او را با سه لشکر.

فرشتگان و مؤمنین و رعب، که در دل‌های بیدینان قرار می‌گیرد، تأیید می‌کند. قیام او مانند قیام پیغمبر (ص) است که خداوند فرموده: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ يَعْنِي چنان که خداوند تو را از خانه‌ات با نیروی حق بیرون آورد.

همچنین در غیبت نعمانی سماعه از صالح بن نبط و بکر مثنی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آنها که در این باره (ظهور امام زمان) شتاب میکنند هلاک میشوند؛ و آنان که با ایمان ثابت (و بدون تزلزل و شتاب) انتظار آن روز میکشند نجات می‌یابند و اینان همچون سنگری برجای خود استوارند و ان بعد الغم فتحا عجيبا یعنی: مسلماً بعد از این اندوه، پیروزی عجیبی است.

و نیز در کتاب نامبرده از جابر جعفی از آن حضرت روایت نموده که فرمود کسانی که از ما اهل بیت پیش از قیام قائم علیه السلام قیام میکنند، مانند جوجه‌هایی هستند که پرنده و سوراخ دیواری درافتند، و بچه‌ها با آنها بازی کنند «۱» و هم در آن کتاب از جابر جعفی و او از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

همان طور که آسمان و زمین آرام است، شما نیز آرام بگیرید، یعنی علیه کسی بنفع ما قیام نکنید. زیرا امر شما (اعتقاد باینکه دولت حق از آل محمد است) چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی بدانید که آن از کارهای خداوند است (و او باید دولت ما را ظاهر گرداند) و بدست مردم نیست (که آنها قیام کنند و آن را برای ما بگیرند) بدانید که حق از آفتاب روشنتر است، و بر مؤمن و فاسق پوشیده نیست صبح را می‌بینید؟ حق ما هم چون صبح روشن است که بر کسی پوشیده نیست!

(۱) این معنی هم تاکنون مطابق گفته حضرت باقر (ع) تحقق یافته است. زیرا میدانیم که تمام قیامهای سادات و علویان برای بدست گرفتن دولت حقه و خلافت اسلامی و حکومت عادلانه جهانی بی نتیجه مانده است برای اطلاع بیشتر فارسی زبانان کتاب «قیام سادات علوی برای خلافت» را بخوانند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۱۳

وظیفه شیعیان در زمان غیبت مؤلف: نعمانی رحمه الله علیه در اینجا میگوید: «نگاه کنید بشیوه ائمه و دستوری که بما داده‌اند و رسمی که داشته‌اند، و ببینید چگونه در پیشآمدها صبر میکردند و خود و شیعیان را از خطرهای حفظ مینمودند! و منتظر فرج بودند و میگفتند آنها که در این خصوص شتاب میکنند بهلاکت میرسند و گمراه میگردند و آنها که آرزوی (توأم با شتاب) دارند دروغ میگویند.

و به بینید که چطور از کسانی که تسلیم حوادث و گوش بفرمان ائمه هستند و منتظر فرج آل محمد میباشند (که هر وقت خدا مصلحت دید آشکار شود) و بردبار و ثابت میمانند، تمجید نموده و فرموده: آنها رستگارانند، و چگونه اینان را تشبیه کرده به سنگری که بر شالوده‌های خود پایدار باشد! پس ای خوانندگان! شما هم از آنها پیروی کنید و تسلیم فرمان آنها شوید و از شیوه آنها قدم بیرون ننهید...»

و نیز نعمانی در کتاب «غیبت» از ابو بصیر و او از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که روزی فرمود: آیا شما را از چیزی مطلع نگردانم که خداوند عمل بندگانش را جز بوسیله آن؛ نمیپذیرد؟ من گفتم: بفرمائید بدانیم آن چیست؟ فرمود: آن گواهی دادن بیگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و اعتقاد بآنچه خدا فرموده و دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ائمه و تسلیم در برابر آنها و پارسائی و کوشش در امر دین و صبر و انتظار برای ظهور قائم ماست.

آنگاه فرمود: ما را دولتی است که هر گاه خداوند بخواهد آن را می آورد.

سپس افزود: هر کس مشتاق است که از یاران قائم ما باشد، باید منتظر ظهور او باشد و پرهیز کاری پیشه سازد و دارای اخلاق نیکو باشد و بدین گونه انتظار آن روز کشد.

اگر در این حالت بمیرد و بعد از مرگ او قائم قیام نماید، ثواب کسی دارد که آن حضرت را درک کرده است. پس سعی کنید و منتظر باشید، خوش بحال شما ای مردمی که

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۱۴

خداوند شما را مشمول رحمت خود گردانیده است «۱»! عقیده ثابت شیعیان نیز در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر

(۱) انتظار فرج که اخبار آن را در این باب می خوانید! یکی از موضوعات بسیار جالب و حساس زندگانی حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف است؛ که باید مورد مطالعه دقیق قرار گیرد ممکن است بعضی از خوانندگان سؤال کنند چرا پیشوایان ما تا این اندازه اهمیت بانتظار فرج داده‌اند و آن را بما سفارش کرده‌اند؟! می گوئیم: انتظار فرج یعنی آماده بودن برای ظهور امام زمان و تشکیل دولت حقه آل محمد و حکومت جهانی آخرین سفیر الهی. انتظار فرج یعنی مهیا ساختن روح و جسم خود برای روزی که با طلوع پیشوای غائب جهان، گشایشی در کلیه شئون زندگی بشریت پدید می آید. روزی که تمام بدبختیها، ناکامیها، نابسامانیها، بیدادگریها، از میان میرود، و فقر و تنگدستی، بیکاری و بیماری، و بالاخره تمام مصائب و ناراحتیها یکباره و برای همیشه رخت از جهان بر می بندد، روزی که بر اثر اجرای صحیح دستورات دین جاویدان اسلام و احکام حیات بخش و تعالیم خرد پسند قرآن مجید

توسط امام زمان حجت بن الحسن العسکری ارواحنا فداه دیگر کسی برای مال و جاه دنیا برادر کشی نمی‌کند، و خونریزی راه نمی‌اندازد.

کینه یک دیگر را بدل نمی‌گیرند؛ و برای زندگی بهتر اجتماعی را بخاک و خون نمی‌کشند، همه با هم متحد، برادر، برابر خواهند بود. مرزها برداشته می‌شود، و بوسیله خود آن حضرت حکومت واحد جهانی در سراسر گیتی برقرار می‌گردد. آری برای چنین روزی از حالا و خیلی پیشتر باید انتظار کشید و امیدوار بود. امید برای پیروزی حتمی و کامل حق بر باطل؛ انتظار برای اجرای حق و عدالت؛ امید برای از میان رفتن ظلم و زور.

امید است که انسان را در زندگی فردی و اجتماعی در برابر ناملايمات و ناراحتی‌ها و محرومیت، بیمه می‌کند، و دلگرم و با نشاط نگاه می‌دارد. امید مشعل فروزانی که همیشه در کانون وجود آدمی روشن است، و خانه وجود انسان را گرم می‌کند. امید و انتظار روح یأس و بدبینی و حالت شکست و ناکامی را از انسان برطرف می‌سازد، و دائما آماده کوشش و فعالیت برای نیل به هدف عالی زندگی می‌کند. پس باید تا آن روز پیوسته منتظر بود، و امیدوار باشیم که مصلح حقیقی جهان خواهد آمد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۱۵

عليه السلام شنیدم میفرمود: پرهیزکاری پیشه سازید، و با تقوی و کوشش در اطاعت خداوند بر این عقیده که دارید؛ کمک بجوئید. وقتی یکی از شما بسرای دیگر شتافت و درهای دنیا بروی او بسته شد دین و پرهیزکاری او سخت‌ترین چیزی است که مورد غبطه و رشک دیگران (که از آن بی‌نصیب هستند) واقع می‌شود. وقتی آدم قدم بسرای دیگر گذاشت میدانند که باستقبال نعمتها و وعده‌های الهی و مژده رفتن به بهشت، می‌رود و از کسی که می‌ترسیده ایمن است.

و یقین می‌کنند که در دنیا بر حق بوده، و کسی که در جهت خلاف دین میرفته بر طریقه باطل و گمراه است پس شما را (بر این عقیده) مژده میدهم، باز هم مژده میدهم. شما چه می‌خواهید؟ آیا نمی‌بینید که دشمنان شما در ارتکاب گناهان الهی کشته میشوند و برای رسیدن بدنای فانی یک دیگر را بقتل میرسانند ولی شما چنین نیستید و از آنها دوری جسته در خانه‌های خود با طیب خاطر آسوده‌اید؟ بلای سفیانی که از دشمنان شماست برای شما کافی است. خروج او برای شما از علامات ظهور است، مع الوصف آن فاسق وقتی خروج می‌کند شما یکی دو ماه آسوده می‌مانید و خطری از وی نمی‌بینید او مردم بسیاری را بقتل میرساند ولی شما جزو آنها نیستید.

در این موقع یکی از اصحاب حضرت پرسید: در آن موقع زنان و فرزندان خود را چه کنیم؟ فرمود: مردان شما باید پنهان شوند، زیرا خطر او فقط متوجه (مردان) شیعیان ما می‌شود. ولی بخواست خدا زنان شما در معرض آسیب وی نخواهند بود.

از حضرت پرسیده شد: دجال بکجا روی می‌آورد و آنها که از وی می‌گریزند بکجا می‌روند؟ فرمود: هر کس می‌خواهد از او فرار کند بمدینه و یا بمکه و یا بعضی از شهرها می‌رود. آنگاه فرمود: چگونه در مدینه می‌توانید بسر برید؟ زیرا آنجا مقصد لشکر این فاسق (سفیانی) است. بنا بر این بمکه بروید. زیرا شما همه در آنجا گرد می‌آئید که فتنه او نه ماه باندازه مدت حاملگی زنان است و از این مدت تجاوز نمی‌کند ان شاء الله.

نیز در آن کتاب از زراره روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السلام بوی فرمود: امام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۱۶

خود را بشناس زیرا شناختن او ضروری بتو نمیرساند، خواه ظهور صاحب الامر زود واقع شود و خواه بتأخیر بیافتد.

و هم در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم مقصود از آیه **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ** «۱» چیست؟ فرمود: ای فضیل! امام خود را بشناس که شناختن او ضروری بتو نمیرساند خواه این امر زود واقع شود و خواه بتأخیر بیافتد. کسی که امام خود را بشناسد، و سپس پیش از قیام صاحب الامر بمیرد، مثل کسی است که در لشکر او نشسته است،

نه! بلکه مانند کسی است که در زیر پرچم او نشسته باشد! بعضی از اصحاب این طور روایت کرده‌اند: مثل کسی است که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.

هم در آن کتاب از ابو بصیر نقل کرده که گفت: بآن حضرت گفتم: قربانت گردم، فرج و گشایش کار شما اهل بیت کی خواهد بود؟

فرمود: ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که چشم دنیا دارند. هر کس صاحب الامر را بشناسد، انتظار ظهور او، برای وی گشایش و فرج است! همچنین در کتاب یاد شده از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت نموده که گفت:

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤالی کرد که من هم می‌شنیدم. وی گفت: آیا من قائم (ع) را درک می‌کنم؟ فرمود: ای ابو بصیر! مگر تو امام خود را نمی‌شناسی؟

عرض کرد: بلی و الله، شما امام من هستید. حضرت دست او را گرفت و فرمود: ای ابو بصیر بخدا قسم تو از اینکه در سایه ایوان قائم شمشیرت را بدست گیری باک نداری.

مؤلف: یعنی تو هر گونه آمادگی برای ظهور و جانبازی در راه قائم ما داری و نیز در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار نقل میکند که گفت از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد (امام خود را نشناسد) همچون مردم عهد جاهلیت مرده است. و کسی که بمیرد در حالی که امام خود را میشناخته زیانی نبرده، خواه ظهور امام زمان زود واقع شود و یا بتأخیر بیافتد، و

(۱) سوره اسراء آیه ۱۷.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۱۷

هر کس بمیرد و امام خود را بشناسد مانند کسی است که با مهدی منتظر در خیمه‌اش بوده است.

نیز در آن کتاب از عمرو بن ابان روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: علامت (ظهور قائم آل محمد) را شناس که اگر آن را بشناسی ضرری بتو نمیرساند خواه این امر زود واقع شود یا بتأخیر بیافتد. خداوند عالم می‌فرماید:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ یعنی: روز قیامت هر دسته‌ای را با امام خودشان میخوانیم پس هر کس امام خود را بشناسد، مانند کسی است که در خیمه منتظر بوده است.

و نیز در آن کتاب از حرمان بن اعین از آن حضرت این روایت را نقل کرده با این تفاوت که در این روایت می‌فرماید: «امام خود را شناس» و بجای خیمه منتظر «خیمه قائم» دارد.

کلینی در کافی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

هر پرچمی پیش از قیام قائم برافراشته شود صاحب آن پرچم بتی است و غیر خدا را اطاعت کرده‌اند.

حدیث لوح فاطمه (ع) مؤلف: سابقا (در جلد دهم بحار الانوار) حدیث لوح که با سلسله خودم نقل کردم گذشت که از جمله این جملات بود: «... آنگاه رسالت خود را بوسیله فرزند او (م ح م د) که رحمت عالمیان، و دارای کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب است کامل میگردانم.

دوستان من در زمان (غیبت) او خوار میگردند، و سرهای آنها را مانند سرهای ترک و دیلم به ارمغان میبرند، آنها بقتل میرسند و سوخته میشوند و بیمناک و مرعوب و هراسان میباشند، و زمین از خون آنها رنگین می‌شود، و صدای زنان آنها بآه و ناله بلند میگردد. آنها دوستان حقیقی من هستند. آشوبهای سهمگین را بوسیله آنها از

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۱۸

میان بر میدارم، و بوسیله آنها زلزله‌ها و سختیها و گرفتاریها را بر طرف می‌سازم.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَهْتَدُونَ یعنی: آنها کسانی هستند که از جانب خدا بآنها درود میرسد، و آنها راه یافتگانند (۱)

(۱) منظور از حدیث لوح، حدیثی است که کلینی در کافی جلد اول طبع جدید صفحه ۵۲۸ از جابر بن عبد الله انصاری از حضرت فاطمه زهرا دخت والا گهر پیغمبر (ص) نقل می‌کند.

در این حدیث حضرت صادق (ع) می‌فرماید: پدرم (امام باقر) از جا برخاست لوحی را که در دست جده‌اش حضرت زهرا (ع) دیده و آنچه در آن نوشته بود و بوی فرموده است، برای آن حضرت نقل کند.

جابر گفت: موقع ولادت امام حسن آمدم که بآن بانوی عالیمقام تبریک بگویم لوحی از زمره دیدم. حضرت زهرا فرمود این را پدرم بمن داده و اسامی پدرم و شوهر و فرزندانم و جانشینان آنها در آن مسطور است. من خواهش کردم آن را مرحمت کند تا من هم بخوانم. سپس جابر لوح را از حضرت زهرا گرفته؛ و می‌بیند اسامی پیغمبر و یک یک ائمه معصومین با مقام و موقعیت و سرانجام کار هر یک نوشته شده تا آنجا که خداوند در باره امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید:

«و اخرج منه الدّاعی الی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن و أكمل ذلک بآبنه م ح م د رحمه للعالمین. علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب - فتدل اولیائی فی زمانه ...»

یعنی: از علی هادی (ع) بیرون می‌آورم حسن (عسکری) دعوت کننده بر احم و خازن علم خود را و کامل می‌گردانم آن را بفرزندش «م ح م د» که رحمت عالمیان است ...» حدیث لوح نیز مورد دستبرد حسین علی مازندرانی واقع شده و در کتاب فارسی خود «ایقان» در صفحه ۲۰۳ می‌نویسد: «در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می‌فرماید:

«علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیدل اولیائه فی زمانه ...» یعنی: بر اوست کمال موسی و روشنی عیسی و صبر ایوب دوستان او در زمان وی خوار می‌شوند! سپس تا آخر حدیث را نقل کرده و آن را تطبیق به میرزا علیمحمد باب و اصحاب و یاران او یعنی بایبهای زمان ناصر الدین شاه نموده است! میرزا بها قسمت اول حدیث که از امام حسن عسکری شروع می‌شود و فرزندش قائم را با اسم (م ح م د) نامبرده است بکلی انداخته و سپس کلمه «اولیائی» را که بمعنی دوستان من است؛ تغییر داده و «اولیائه» نوشته و در حقیقت این پیغمبر راستگوی قرن نوزدهم میلادی در این حدیث هم یک خیانت فاحش و یک دروغ شاخدار گفته است.

خوشبختانه در حدیث لوح ضمن اوصاف قائم از «سجن یوسف» که در بعضی از روایات باب هیجدهم بود؛ سخنی بمیان نیامده و اگر بود میرزا بهاء موضوع زندان رفتن سید علی محمد را هم بمیان میکشید، و آن وقت دیگر غوغا میکرد.

بهر حال حدیث لوح نه تنها کوچکترین تناسبی با دعوی سید باب و ادعای میرزا بهاء ندارد، بلکه درست بعکس نتیجه میدهد. زیرا با صراحت می‌گوید: قائم م ح م د فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب است، که اولیاء خدا یعنی شیعیان وی از زمان غیبتش تاکنون همواره مورد قتل و حرق و اسارت و شکنجه بوده‌اند؛ و بسیار اتفاق افتاده که سرهای آنها را مانند اسرای ترک و دیلم بارمغان برده و زنانشان صدا بناله و فریاد برداشته‌اند و همه را تاریخ از زمان بنی عباس تا کنون ثبت کرده است ولی میرزا بهاء حدیث را از کلمه «علیه کمال موسی» شروع کرده بدون این که بگوید مرجع ضمیر «علیه» کیست و راستی که رسوائی بیار آورده؛ زیرا این «علیه» بخوبی میرساند که نام طرف در حدیث بوده است، حال چرا میرزا بهاء ذکر نکرده لا بد میدیده که در آن صورت نتیجه نمی‌گیرد!!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۱۹

خزاز قمی در کفایة الاثر با اسناد سابق در باب روایاتی که در خصوص امام دوازدهم رسیده است از جابر بن عبد الله انصاری از

پیغمبر (ص) روایت میکند که فرمود: حجت خدا از نظر آنها غائب میگردد و نام برده نمیشود، تا آنکه خداوند او را ظاهر گرداند. پس وقتی که خداوند او را آشکار ساخت، زمین را پر از عدل و داد میکند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. سپس فرمود: خوش بحال آنها که در غیبت وی پایدارند. خوش بحال کسانی که در راه روشن خود ثابت قدم میمانند. اینانند که خداوند در باره‌شان فرموده است: **وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** «۱» و فرموده:

(۱) سوره بقره آیه ۶.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۲۰

أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۱» یعنی: اینان طرفداران خدا هستند، بدانید که طرفداران خداوند رستگارانند. نعمانی در تفسیر خود با سند خود (که در کتاب «قرآن» بحار نقل خواهیم کرد) روایت کرده که: امیر المؤمنین علیه السلام گفت: پیغمبر بمن فرمود: یا ابا الحسن شایسته است که خداوند گمشدگان را وارد بهشت کند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مقصود پیغمبر مؤمنینی هستند که در زمان غیبت بسر میبرند و از امامی که جایش نامعلوم و خودش از نظرها غائب است، پیروی مینمایند. آنها عقیده بامامت او دارند. و بذیل عنایتش چنگ میزنند، و منتظر آمدن او هستند و یقین بوجود او دارند. و شکایتی ندارند، و بردبار و تسلیم خواسته‌ها هستند. و از این جهت گم شده هستند که از یافتن مکان امام خود و از شناختن شخص او گم شده‌اند.

دلیل بر این مطلب اینست که وقتی خداوند خورشید را که راهنمای اوقات نماز است، از نظر بندگانش بپوشاند، آنها میتوانند وقت نماز را بتأخیر بیاندازند تا موقعی که آشکار می‌شود، وقت برای آنها روشن گردد و یقین کنند که ظهر شده است. همین طور کسی که منتظر آمدن امام است و چنگ بدامان امامت او زده، هم تمام واجبات و فرایض الهی را بعهده دارد که انجام دهد و وقتی انجام داد از او پذیرفته است و (با غیبت امام) از معنی واجب بودن، بیرون نمی‌رود. و این بنده هم صبر میکند و نظر برحمت حق دارد و غیبت امامش ضرری بعقیده او نمیرساند.

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» روایت میکند که راوی گفت: بامام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ما بهتر هستیم یا اصحاب قائم؟ فرمود: شما بهتر از اصحاب قائم هستید، زیرا شما از دولتهای ظالم شب و روز بر جان امام خود و خودتان هراسان میباشید اگر نماز میخوانید، با حالت تقیه است و اگر روزه می‌گیرید، باز در تقیه است و اگر حج می‌کنید آنهم در تقیه است و اگر (در محکمه شرع و حضور قاضی) گواهی بدهید (بجرم تشیع) گواهی شما پذیرفته نیست، و از این قبیل چند چیز

(۱) سوره مجادله آیه ۲۲.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۲۱

دیگر شمرد. سپس عرض کردم: وقتی این طور باشد چه آرزویی بدیدن قائم داریم؟ فرمود: سبحان الله نمیخواهی عدالت آشکار گردد و راه‌ها امن شود، و مظلوم مورد ترحم قرار گیرد؟ «۱» و نیز امیر المؤمنین علیه السلام «در نهج البلاغه» میفرماید: در جای خود قرار گیرید، و بر بلائی که واقع می‌شود صبر کنید، و با دست و شمشیر و زبان خود، حرکتی نکنید، و در باره چیزی که خداوند شتاب در آن را برای شما نخواست است، عجله نکنید. زیرا هر کس از شما در بستر خود بمیرد و خدا و پیغمبر و اهل بیت او را شناخته باشد، شهید مرده و ثواب او با خداست که پاداش نیت و اعمال نیک او را بدهد، و نیت او (برای درک امام زمان) مثل اینست که شمشیر خود را (برای آن حضرت) آماده ساخته است. زیرا هر چیز مدت و زمانی دارد.

شیخ طوسی در امالی از یحیی بن علاء از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر مؤمنی شهید است. و اگر در رختخواب بمیرد شهید است و مانند کسی است که در لشکر امام علیه السّلام جان بدهد آنگاه فرمود: آیا سزاوار است که او خود را وقف خدا کند و داخل بهشت نشود؟!.

و در دعوت راوندی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

انتظار الفرَج بالصبر عبادة

یعنی: انتظار فرج با صبر و بردباری عبادت است.

صدوق در کمال الدین از جابر جعفی از امام ششم روایت نموده که فرمود:

زمانی بر مردم خواهد گذشت که امام آنها از نظرشان غائب گردد. خوش بحال آنها که در آن زمان بر عقیده خود نسبت بما ثابت میمانند. کمترین ثوابی که آنها دارند اینست که خداوند متعال آنها را با این کلام صدا زند: بندگان من! که ایمان بمن آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، شما را بثواب نیکوی خود مزده

(۱) اصحاب قائم علیه السلام از پرتو حکومت واحد جهانی آن حضرت در امن و آرامش بسر میبرند و از آزادی مطلق آن طور که دین اسلام میخواهد برخوردارند، و آرزوی مردم نیز برای تحقق یافتن آن زمان و زندگی در آن عصر طلائی می باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۲۲

میدهم شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید عبادت شما را میپذیرم و از تقصیرات شما میگذرم و شما را می‌آمزم و بخاطر شما بندگانم را از باران سیراب میکنم، و بلا را از مردم برطرف میسازم، اگر برای خاطر شما نبود عذاب خود را بر آنان (که در بیدینی و غفلت و معصیت بسر میبرند) فرو میفرستادم. جابر گفت: عرض کردم یا ابن رسول الله! بهترین کاری که شخص باایمان در آن زمان میتواند انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان خود و ماندن در خانه! روایت زراره بن اعین هم در آن کتاب از زراره «۱» روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: قائم پیش از قیامش غیبتی دارد، عرض کردم: برای چه غائب می شود؟

فرمود: میترسد، در این وقت با دست اشاره بشکم خود فرمود (یعنی میترسد شکمش را پاره کنند).

(۱) زراره بن اعین شیبانی از مردم کوفه و شاگردان عالی مقام حضرت باقر و صادق علیهما السلام است. در فقهت و دیانت و وثاقت و علم و فضل در میان انبوه شاگردان ائمه اطهار نظیر نداشته است. روایت شده که امام صادق (ع) به فیض بن مختار فرمود: هر وقت طالب حدیث ما شدی از این شخص نشسته اخذ کن و اشاره بزراه فرمود. و هم فرمود:

لولا زراره لقلت ان احادیث ابی سندهب

یعنی: اگر زراره نبود میگفتم احادیث پدرم عنقریب از میان میرود! روایت شده که یونس بن عمار راوی جلیل القدر؛ حدیثی از زراره راجع به «ارث» از امام باقر برای حضرت صادق علیهما السلام نقل کرد، حضرت فرمود: آنچه زراره از پدرم نقل کرده روا نیست که ما آن را رد کنیم!! ابو غالب زراری که در پاورقی صفحه ۷۰۰ شناساندیم در رساله‌ای که در شرح حال زراره و رجال خاندان خود نوشته؛ و در «کشکول» شیخ یوسف بحرانی تمام آن آمده است، در باره زراره عموی جد خویش می نویسد: روایت شده که زراره مردی خوش سیما و تنومند و سفید- پوست بود؛ وقتی به نماز جمعه میرفت، عرقچینی بسر می گذاشت و عصائی بدست میگرفت؛ مردم پاس احترام و احتشام او را می داشتند؛ و صف کشیده هیئت نیکو و جمال او را مینگریستند.

زراره در مناظره و سخنوری بسیار ممتاز بود هیچ کس قادر نبود در مناظره او را مغلوب سازد. ولی کثرت عبادت او را از سخن

گفتن باز داشته بود، متکلمین شیعه در سلک شاگردان او بودند.

وی هفتاد یا نود سال (سبعین او تسعین سنه) در جهان زیست. اولاد اعین فضائل بسیاری دارند آنچه در باره آنان گفته شده؛ بیش از اینست که بتوانم برای تو خواننده بنویسم».

زراره با این مقام عالی که او را از اوتاد زمین و اعلام دین و سرآمد اصحاب اجماع (یعنی کسانی که هر حدیثی با سند صحیح روایت کنند، علمای شیعه اجماع بر قبول آن نموده‌اند) بشمار آورده‌اند، می‌گوید: با هر حرفی که از امام جعفر صادق میشنوم ایمانم افزون میگردد! برادران زراره: بکیر، حمران، عبد الرحمن و عبد الملک بن اعین و فرزند وی ضریس بن عبد الملک همه از بزرگان اصحاب ائمه اطهار می‌باشند. فرزندان زراره: رومی، عبد الله، حسن و حسین نیز از راویان موثق و جلیل القدر بوده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۲۳

سپس فرمود: ای زراره! او همان منتظر است و همان است که مردم در باره ولادتش تردید میکنند! بعضی می‌گویند او هنوز در شکم مادر است. و برخی می‌گویند:

او غائب است، و عده‌ای هم می‌گویند او هنوز متولد نشده است، و جمعی می‌گویند دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده است اوست که مردم همه در انتظار وی می‌باشند ولی خداوند دوست دارد شیعیان را بدین وسیله امتحان کند. در آن موقع است که اهل باطل دچار شک میشوند.

زراره می‌گوید: عرض کردم: قربانت گردم! اگر من آن زمان را درک نمایم چه کار کنم؟ فرمود: ای زراره اگر آن روز را درک کردی پیوسته این دعا را بخوان:

اللّٰهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَأَنْتَ كَ أَنْ لَمْ تَعْرِفَنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَبِيَّكَ فَأَنْتَ كَ أَنْ لَمْ تَعْرِفَنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ
اللّٰهُمَّ عَرَّفَنِي حَجَّتَكَ فَأَنْتَ كَ أَنْ لَمْ تَعْرِفَنِي حَجَّتَكَ ظَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

یعنی پروردگارا! خود را بمن شناسان که اگر خود را بمن شناسانی نمیتوانم پیغمبرت را بشناسم، پروردگارا! پیغمبرت را بمن شناسان که اگر پیغمبرت را بمن شناسانی نمیتوانم حجت تو را بشناسم. پروردگارا! حجت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۲۴

خود را بمن شناسان، که اگر حجت خود را بمن شناسانی دین خود را از دست میدهم! آنگاه فرمود ای زراره! جوانی را در مدینه خواهند کشت. عرض کردم:

این همان نیست که لشکر سفیانی او را میکشند؟ فرمود: نه بلکه لشکر اولاد فلان او را بقتل میرسانند، این لشکر حرکت نموده بمدینه می‌آیند بطوری که مردم نمیدانند آنها در چه وضعی وارد مدینه شدند. آنگاه آن جوان را گرفته و با بیدادگری و ظلم و ستم بقتل میرسانند «۱» بعد از آن خداوند دیگر بآنها مهلت نمیدهد و در آن موقع منتظر فرج و گشایش باشید.

این روایت را صدوق در کمال الدین بدو سند دیگر و نیز در غیبت شیخ و نعمانی بدو طریق دیگر و هم کلینی در کافی بدو طریق دیگر، همه از زراره و او از آن حضرت روایت کرده‌اند.

و هم در کمال الدین از عمر بن عبد العزیز از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که بوی فرمود: هنگامی که صبح و شام امامی ندیدی که از وی پیروی کنی، هر کس را دوست میداری دوست و کسانی را که دشمن میداری دشمن بدار تا آنکه خداوند آن امام را ظاهر گرداند «۲» هم در آن کتاب از عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام و او از دائیش حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که گفت: عرض کردم: اگر حادثه‌ای پدید آمد (یعنی شما بمیرید) که خدا آن روز را برای من پیش نیاورد؛ از کی پیروی کنم؟

حضرت اشاره به موسی کاظم علیه السّلام نمود. عرض کردم: اگر او هم در گذشت از کی پیروی نمایم؟ فرمود: از فرزندش پیروی

کن. عرض کردم: اگر فرزند او هم

(۱) این جوان (نفس الزکیه) و جوان هاشمی نیست که قبل از ظهور حضرت صاحب الزمان (ع) در مکه، بشرحی که در باب علائم ظهور می‌خوانید بقتل میرسد.

(۲) منظور اینست که با اعتقاد مذهبی و تشیع سابق خود ثابت باشد و با شتاب و بدون تحقیق و بررسی هر کسی را دوست مدار و امام زمان ندان، تا آنگاه که امام زمان واقعی با تمام علائم و نشانه‌ها آشکار گردد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۲۵

در گذشت و برادر بزرگ و پسر کوچکی بجای گذاشت از کدام یک پیروی نمایم؟ فرمود از پسرش و بعد از او نیز همین طور است.

عرض کردم: اگر او را شناسم و جای او را هم ندانم کجاست چه کنم؟ فرمود:

میگوئی: خدایا! من بازمانده حجت‌های تو را که از اولاد امام گذشته است دوست میدارم همین جمله عذر تو را برطرف میسازد. این حدیث بسند دیگر هم در کمال الدین آمده است.

همچنین صدوق در کمال الدین از عبد الله بن سنان روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: عنقریب شبه‌ای برای شما پدید می‌آید که نه علامتی برای یافتن راه (حق) هست و نه امامی که (شما را) راهنمایی کند. کسی جز آنها که دعای غریق میخوانند از آن ورطه نجات نمی‌یابد. عرض کردم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: میگوئی:

یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک

عرض کردم: «یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک» فرمود:

خداوند مقلب القلوب و الابصار است، ولی این طور که من میگویم بگو:

«یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک».

بر عقیده خود ثابت بمانید و نیز در کتاب مزبور، از یونس بن یعقوب و او از کسی که روایت را نوشته از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: چه حالی خواهید داشت زمانی که مدتی از عمرتان بگذرد و امام خود را شناسید؟ عرض شد اگر آن روز فرا رسد چه کنیم؟ فرمود: چنگ زیند به همین طریقه‌ای که دارید تا حقیقت امر روشن شود.

نیز در آن کتاب است که حضرت صادق علیه السلام به زراره فرمود: زمانی خواهد آمد که امام از نظر مردم پنهان شود، زراره میگوید: عرض کردم:

در آن زمان مردم چه میکنند؟ فرمود: طریقه‌ای که دارند از دست ندهند تا آنکه

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۲۶

مطلب بر آنها روشن گردد (۱) و هم در کمال الدین از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر آیه یَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، فرمود: آن روز، روز قیام منتظر ماست! خوش بحال شیعیان قائم ما که در غیبت او منتظر ظهور او میباشند و اطاعت او را گردن مینهند. آنها دوستان خدایند و کسانی میباشند که از کسی جز خدا ترس ندارند و غمگین نمیباشند (۲)

(۱) بیچاره آنها که چشم و گوش بسته بدون تحقیق و مطالعه لازم در اخبار اسلامی و تماس با علمای روشن بین شیعه عقیده مذهبی خود را ترک گفته و دنبال میرزا علی محمد شیرازی افتادند و آن بیچاره آلت فعل سیاستهای استعماری را امام زمان دانسته و بر

ادعا کند که مرا دیده است، دروغ میگوید و بر من افترا می‌بندد. و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. این روایت در کمال الدین هم بسند دیگر ذکر شده است «۱»

(۱) پس از تنبیه و تأمل بخوبی واضح است که این توقیع مبارک در صدد بیان نفی امکان رؤیت آن حضرت در زمان غیبت کبری نیست. بلکه این توقیع شریف برای بستن دکانها و جلوگیری از بدعتها و تکذیب مدعیان نیابت خاصه مانند اقطاب صوفیه و رکن رابع شیخیه و مدعیان مهدویت صادر گردیده است. افسوس که این روایت مبارکه، که مانند روایات دیگر دارای شاهد صدق است و از معدن وحی و مطلع تنزیل صادر شده، مورد تصدیق و توجه و تأمل طوائف امامیه قرار نگرفته است، و گر نه این دکانها مطلقاً بسته می‌شد و این اختلافات بزرگ که بدترین دردها است ایجاد نمی‌گشت!! (بیان الفرقان - غیبت و رجعت - صفحه ۱۶۸)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۲۹

مؤلف: اینکه میفرماید: «کسانی پیدا میشوند و ادعا میکنند مرا دیده‌اند» شاید مقصود کسانی باشند که ادعا میکنند حضرت را دیده‌اند و از جانب وی نیابت دارند و بخواهند مانند سفرا اخبار آن حضرت را بشیعیان برسانند، تا با اخباری که سابقاً گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده‌اند منافات نداشته باشد. عنقریب هم در باب کسانی که آن حضرت را در زمانهای متأخر دیده‌اند باز خواهد آمد. و الله اعلم «۱» شیخ صدوق در کمال الدین از زراره روایت میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: مردم امام خود را گم می‌کنند، او در موسم حج در بین مردم است و آنها را می‌بیند ولی آنها او را نمی‌بینند. در آن کتاب این روایت بدو سند و در غیبت نعمانی با سه سند و در غیبت شیخ با سند دیگر هم نقل شده است.

و هم در کمال الدین از حسن بن فضال «۲» از حضرت رضا علیه السلام روایت میکند که فرمود: چون خضر آب زندگانی نوشید تا نفخ صور زنده است. او نزد ما می‌آید و بما سلام میکند ما صدای او را میشنویم ولی خود او را نمی‌بینیم. هر جا از وی نام برند حاضر می‌شود هر کسی از شما نام او را میبرد بوی سلام کند. خضر هر سال در موسم حج حاضر می‌شود و تمام اعمال حج را انجام میدهد، و در عرفه میایستد و برای استجاب دعاى مؤمنین آمین میگوید. بزودی خداوند وحشت قائم ما را در طول غیبتش، بوسیله مأنوس گشتن با او برطرف میکند و تنهایی او را با رفاقت با وی مبدل میسازد.

نیز در کمال الدین از محمد بن موسی متوکل و او از حمیری روایت می‌کند که گفت: از محمد بن عثمان شنیدم میگفت: و الله ان صاحب هذا الامر يحضر

(۱) در پایان باب بیست و هشتم خواهیم گفت که منظور از تکذیب کسانی که ادعای دیدن امام زمان می‌کنند، مدعیان کاذب می‌باشند و گر نه مردان پاکسرشت و نیکان شیعه و دوستان خالص امام زمان هم در غیبت کبری ممکن است حضرت را به‌بینند ولی برای هر کس باز گو نکنند.

(۲) حسن بن فضال از اصحاب خاص حضرت رضا (ع) و راویان جلیل القدر و عالیمقام و زاهد و پرهیزکار بوده است. در نقل روایات موثق و دارای تألیفاتی در علوم دین بوده - کشی می‌گوید: «وی نخست فطحی مذهب بود و سپس برگشت».

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۳۰

الموسم کل سنة فیری الناس و يعرفهم و یرونه و لا یعرفونه بخدا قسم صاحب الامر هر سال در موسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و آنها را میشناسد، مردم هم او را می‌بینند ولی نمیشناسند! شیخ الطائفه در کتاب غیبت از مفضل بن عمر روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود صاحب الامر دو غیبت دارد یکی از آنها بطول میانجامد تا جایی که بعضی میگویند: او مرده است و برخی می‌گویند: کشته شده. و عده‌ای میگویند: رفته است، تا آنجا که جز قلیلی از یارانش کسی بر اعتقاد

بوجود و ظهور وی باقی نمی‌ماند. هیچ کس نه اولاد او و نه دیگران جز خداوندی که ظهور او بدست وی است. از مکان او اطلاع ندارند. این حدیث در غیبت نعمانی هم بسند دیگر آمده است.

نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

صاحب ناگزیر است که از مردم کناره بگیرد و ناچار در کناره گیریش باید نیرومند باشد، در سی نفر وحشتی نیست، چه جایگاه خوبی است مدینه! نیز در غیبت نعمانی از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: قائم را دو غیبت است: یکی طولانی و دیگر کوتاه. در غیبت اول (کوتاه) خواص شیعیانش از مکان او اطلاع دارند؛ ولی در غیبت دوم (طولانی) دوستان مخصوص او هم از جای او بی‌اطلاع می‌باشند (۱).

و نیز در کتاب مزبور از اسحاق بن عمار نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: قائم را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگر طولانی. در غیبت اول کسی جز دوستان مخصوص او از مکانش اطلاع ندارند.

و هم در آن کتاب از ابراهیم بن عمر کناسی نقل میکند که گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: صاحب الامر را دو غیبت است. و هم شنیدم می‌فرمود:

(۱) توضیح آن می‌آید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۳۱

صاحب الامر در حالی قیام نمی‌کند که بیعت کسی در گردنش باشد (۱) نیز در کتاب یاد شده از حازم بن حبیب روایت میکند که گفت: بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: آقا! پدر و مادرم وفات کردند و حج نمودند خداوند مال و مکتب بمن روزی فرموده.

در خصوص حج کردن به نیابت آنها چه می‌فرمائید؟ فرمود: به نیابت آنها حج کن که موجب آسایش آنها خواهد بود. سپس فرمود: ای حازم! صاحب این امر را دو غیبت است و در غیبت دوم آشکار می‌شود. پس اگر کسی نزد تو آمد و گفت هم اکنون دست خود را از خاک قبر او تکانیده است، باور مکن (۲) نیز در آن کتاب از علاء بن محمد روایت نموده که شنیده است آن حضرت می‌فرمود: قائم ما دو غیبت دارد که در یکی از آنها مردم می‌گویند: او مرده و نمیدانیم بکدام بیابان رفته است؟! و نیز در غیبت نعمانی بسند مزبور از زراره روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود: قائم را دو غیبت است، در یکی از آنها برمیگردد و در دیگری معلوم نمی‌شود کجاست. در موقع حج حضور می‌یابد و مردم را می‌بیند ولی کسی او را نمی‌بیند.

مؤلف: شاید مقصود از برگشتن حضرت در غیبت صغری، برگشتن بنزد دوستان مخصوص و سفرایش یا رسیدن اخبار آن بمردم باشد.

نیز در آن کتاب از ابو بصیر نقل کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

امام محمد باقر (ع) می‌فرمود: قائم آل محمد دو غیبت دارد: یکی از آنها از دیگری

(۱) این مضمون که در روایات گذشته و آینده هم می‌باشد، مورد سوء استفاده فرقه بهائی واقع شده، در باب علائم ظهور توضیح خواهیم داد.

(۲) یعنی غیبت طولانی قائم حتمی است، تا آنگاه که در آخر الزمان و تحقق کلیه علامات ظاهر گردد، پس اگر کسی بتو گفت او آمد و مرد و من او را دفن کردم و هم اکنون از سر قبر او می‌آیم دروغ می‌گویند و گفته او را باور مکن!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۳۲

طولانی تر است. حضرت صادق فرمود: آری این طور است، و او ظهور نمیکند تا آنکه شمشیر اولاد فلان (گویا مقصود بنی عباس باشد) که از علائم اوائل بوده کشیده شود و دایره (جمعیت شیعه) تنگ شود و سفیانی آشکار گردد، و بلاء شدت یابد، و مردن و کشته شدن، مردم را فرا گیرد و مردم از گیر و دار آن، بحرم خدا و حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله ملتجی شوند.

و هم نعمانی در غیبت از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم که میفرمود: صاحب الامر را دو غیبت است: در یکی از آنها برمیگردد بسوی کسانش؛ و در دیگری مردم میگویند: بکدام بیابان رفته، عرض کردم: در آن موقع چه باید کرد؟ فرمود: اگر کسی مدعی شد که از جانب آن حضرت وکالت دارد، مسائل بزرگ دینی مهمی را که باید نمایند او پاسخ آنها را بدهد، از وی پرسید! «۱» هم در آن کتاب از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

صاحب الامر را غیبتی است که در آن غیبت بمردم میگوید: فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُزَيَّلِينَ «۲».

نیز در غیبت نعمانی از ابو حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صاحب الامر ناگزیر است از نظرها غائب شود. و ناچار است در حال غیبت عزلت پیشه سازد، چه جای خوبی است «طیبه» برای منزل کردن، و از سی

(۱) تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

(۲) آیه ۲۰ سوره شعراء- این آیه گفتار حضرت موسی در جواب فرعون است؟ فرعون وقتی حضرت موسی را دید که آمده است او را به خداپرستی دعوت کند، گفت: مگر تو همان نیستی که ما تو را پرورش دادیم و مدتی از عمر خود را میان ما گذرانیدی...؟ حضرت موسی گفت: بلی همانم؛ ولی چون از شما میترسیدم، از نزد شما فرار کردم و اکنون خداوند مقام پیامبری بمن داده و مرا پیغمبری مرسل نموده است» البته مناسبت آن هم در این مورد روشن است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۳۳

نفر وحشتی نیست.

در کافی و غیبت نعمانی بسندهای دیگر هم این روایت آمده است.

مؤلف: عزلت بضم عین بمعنی گوشه گیری است و «طیبه» اسم مدینه طیبه است. پس این حدیث میرساند که غالباً امام زمان علیه السلام در مدینه و حوالی آن بسر میبرد، و هم میرساند که سی نفر از دوستان و خواص آن حضرت با وی هستند که هر گاه یکی از آنها بمیرد، دیگری جای او را می گیرد.

همچنین در غیبت نعمانی از مفضل بن عمر روایت شده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: صاحب الامر را خانه ایست که آن را «خانه حمد» میگویند در آن خانه چراغی است که از زمان ولادتش تا روزی که با شمشیر قیام کند، روشن است و خاموش نمیشود، این حدیث در غیبت شیخ از امام محمد باقر علیه السلام هم روایت شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۳۴

باب بیست و نهم کسانی که آن حضرت را در غیبت کبری و نزدیک بزمان ما دیده اند

اشاره

در این باب بعضی حکایات از دانشمندانی که نزدیک بزمان ما بوده اند نقل میکنم «۱»

جماعتی از علماء از سید فاضل میرعلام «۲» برای من (علامه مجلسی) حکایت کردند که گفت: در یکی از شبها در صحن مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم. آن موقع قسمت عمده شب گذشته بود. در اثنائی که در صحن گردش میکردم دیدم

(۱) در این جا علامه مجلسی داستان مفصل و معروف جزیره خضرا را نقل می کند برای اینکه پی بارزش این داستان عجیب ببریم کافی است که همین یک جمله مجلسی را در آغاز این داستان ترجمه کنیم: مینویسد: «کتابچه‌ای بدست آوردم مشتمل بر داستان مشهور جزیره خضرا در دریای سفید! من آن را نیز ذکر می کنم، زیرا مشتمل بر ذکر کسانی است که آن حضرت را دیده اند، و هم بخاطر اینکه متضمن امور غریبی است! آن را در یک باب مستقل قرار دادم. زیرا این داستان را در کتب معتبری نیافتم! ناچار همان طور که یافته ام در اینجا می آورم» این داستان در یک کتابچه غیر معتبری نوشته شده، چون علامه مجلسی بنا داشته هر چه جزئی ارتباطی با اخبار شیعه و پیشوایان ما دارد در بحار بیاورد، لذا با عدم اعتماد آن را آورده است. ولی ما لزومی نمی بینیم که بالغ بر پانزده صفحه کتاب را صرف ترجمه چنین داستان غیر معتبری که در کتب معتبر و حتی غیر معتبر شیعه هم نیامده است بنمائیم. کسانی که میخواهند بدانند جریان آن چه بوده رجوع کنند به «نجم الثاقب» مرحوم حاج میرزا حسین نوری.

(۲) از شاگردان دانشمند معروف، مقدس اردبیلی بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۳۵

شخصی از مقابل من بطرف حرم منور امیر المؤمنین می رود. وقتی نزدیک رفتم دیدم استاد بزرگوارم مولانا احمد اردبیلی قدس الله روحه است «۱» من خود را از وی پنهان نگاه داشتم تا اینکه بطرف درب حرم آمد در بسته بود، ولی بمجرد رسیدن او در باز شد و او داخل حرم گردید. شنیدم که سخن میگوید. مثل اینکه با کسی تو گوشی حرف میزند؛ آنگاه از حرم بیرون آمد و در بسته شد من هم از عقب سر او رفتم، تا از شهر نجف خارج شد و بسمت مسجد کوفه رفت. من دنبال او بودم ولی او مرا نمی دید. همین که وارد مسجد کوفه گردید. رفت بسمت محرابی که حضرت امیر- المؤمنین علیه السلام در آنجا شهید شد، و مدتی در آنجا ایستاد سپس برگشت و از مسجد بیرون آمد و آهنگ نجف کرد. من همچنان پشت سر او بودم تا اینکه رسیدیم نزدیک مسجد حنانه. در آنجا سرفه ام گرفت، بطوری که نتوانستم خودداری کنم. وقتی صدای سرفه مرا شنید برگشت نگاهی بمن کرد و مرا شناخت. پرسید تو میرعلام هستی؟ گفتم: آری. گفت: اینجا چه میکنی؟ گفتم: از موقعی که شما وارد صحن

(۱) ملا احمد اردبیلی نجفی متوفی بسال ۹۹۳ که در میان فقها و دانشمندان، معروف به (محقق اردبیلی) و نزد عموم مردم مشهور به «مقدس اردبیلی» است از مشاهیر فقهاء و محققین دانشمندان ماست، در فقه و اصول و حکمت و کلام استاد مبرز و در زهد و قدس و تقوی یگانه روزگار بوده. مؤلف در مقدمه بحار میگوید: «محقق اردبیلی در قداست نفس و تقوی و زهد و فضل بمقام نهائی رسید، در میان متقدمین و متأخرین علماء شخصیت بزرگی چون او را سراغ ندارم.

خداوند او را با ائمه طاهرین یک جا گرد آورد. کتب او دارای بالاترین مراتب دقت نظر و تحقیق است» کتاب شرح ارشاد علامه حلّی و آیات الاحکام و حدیقه الشیعه بفارسی از کتب معروف محقق اردبیلی است دانشمندان بزرگی مانند ملا عبد الله شوشتری، شیخ حسن صاحب معالم، سید محمد صاحب مدارک و امیر فیض الله تفرشی؛ و میر علام از شاگردان وی میباشند. محقق اردبیلی در شیراز حکمت و فلسفه را از محضر جمال الدین محمود بزرگترین شاگرد جلال الدین دوانی فرا گرفت و از این رو از حکما نیز بشمار میرود بسال ۹۹۳ رحلت کرد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۳۶

مطهر شدید تاکنون همه جا با شما بوده‌ام. شما را بصاحب این قبر مطهر قسم میدهم آنچه امشب بر شما گذشت از اول تا آخر بمن اطلاع دهید. گفت: میگویم ولی باین شرط که تا من زنده‌ام، بکسی نگوئی! وقتی بوی اطمینان دادم فرمود: در پاره‌ای از مسائل علمی فکر میکردم و حل آن برایم مشکل مینمود. بدلم گذشت که بروم خدمت امیر المؤمنین علیه السلام و حل آن مشکل را از آن حضرت بخواهم. موقعی که بدر حرم رسیدم چنان که دیدی در بسته برویم گشوده شد و داخل حرم گردیدم و از خداوند مسألت نمودم که شاه ولایت جواب سؤالم را بدهد. ناگهان صدائی از قبر منور شنیدم که فرمود: برو بمسجد کوفه و از قائم ما سؤال کن، زیرا او امام زمان تو است، من هم آمدم پهلوی محراب و آن حضرت را آنجا دیدم. مسأله خود را پرسیدم و حضرت جواب آن را مرحمت فرمود و اینک بمنزل برمیگردم.

مردی که معروف بطی الارض بود

حکایت دیگر اینکه: پدرم (علامه مجلسی اول) رحمه الله علیه برایم نقل کرد و گفت: مرد شریف و نیکوکاری در زمان ما بود که او را میر اسحاق استرآبادی میگفتند. وی چهل مرتبه پیاده بحج بیت الله رفته بود و میان مردم مشهور بود که طی الارض دارد! نامبرده در یکی از سالها باصفهان آمد. من هم نزد وی رفتم و آنچه در باره او شهرت داشت از خودش جویا شدم. او گفت: در یکی از سالها با کاروان حج زیارت خانه خدا میرفتم. وقتی بمحلی رسیدیم که تا مکه هفت منزل یا نه منزل راه بود بعللی از کاروان بازماندم، چندان که کاروان از نظرم ناپدید گشت و راه را گم کردم. در نتیجه سرگردان شدم و تشنگی بر من غلبه کرد. بطوری که از زندگی خود ناامید گردیدم. در آن هنگام صدا زدم: یا صالح! یا ابا صالح! راه را بمن نشان بده خدا تو را رحمت کند! ناگاه شبیحی در آخر بیابان بنظرم رسید. چون با دقت نگاه کردم باندک

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۳۷

مدتی نزد من آمد، دیدم جوانی خوش سیما و پاکیزه لباس گندم گون است که بهیئت مردمان شریف بر شتری سوار و مشک آبی هم با خود دارد. من بوی سلام نمودم و او هم جواب مرا داد و پرسید: تشنه هستی؟ گفتم: آری! او هم مشک آب را بمن داد و من آب نوشیدم.

آنگاه گفت: میخواهی بکاروان برسی؟ گفتم آری. او هم مرا پشت سر خود سوار کرد و بطرف مکه رهسپار گردید. من عادت داشتم هر روز حرز یمانی میخواندم پس شروع بخواندن آن کردم. آن جوان در بعضی جاهای آن میگفت: این طور بخوان! چیزی نگذشت که بمن گفت: اینجا را می شناسی؟ وقتی نگاه کردم دیدم در ابطح «۱» هستم! پیاده شو. وقتی پیاده شدم او برگشت و از نظرم ناپدید شد.

در آن موقع متوجه گردیدم که امام زمان علیه السلام بود. از گذشته پشیمان شدم و بر مفارقت و نشناختن وی تأسف خوردم. بعد از هفت روز کاروان آمد، چون آنها از زنده بودن من مأیوس بودند، لذا وقتی مرا در مکه دیدند؛ مشهور شدم که «طی الارض» دارم. پدرم (ره) فرمود: من هم حرز یمانی را نزد وی خواندم و آن را تصحیح نمودم و برای قرائت آن از وی اجازه گرفتم و الحمد لله.

میرزا محمد استرآبادی

«۲» و از جمله حکایتی است که جماعتی از علما بمن خبر دادند و آنها از جماعت دیگر و

(۱) ابطح محلی در بیرون مکه است.

(۲) میرزا محمد استرآبادی مؤلف کتاب «منهج المقال» معروف برجال کبیر متوفی بسال ۱۰۲۸ ساکن مکه معظمه از اعظم علمای ماست. وی گذشته از رجال کبیر «رجال متوسط» و «رجال صغیر» هم نوشته است.

رجال کبیر او را بهترین کتب رجالی شیعه دانسته‌اند، بهمین جهت استاد کل آقا محمد باقر وحید بهبهانی متوفی سال ۱۲۰۵ تعلیقات سرشار از تحقیقات خود را بر آن نوشته است. میرزا محمد استاد ملا- محمد امین استرآبادی اخباری معروف مؤلف کتاب «فوائد مدنی» است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۳۸

آنها از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرآبادی نور الله مرقدہ نقل کرده‌اند که گفت: من یک شب دور خانه خدا طواف میکردم. ناگاه دیدم جوانی خوش سیما آمد و شروع بطواف کرد.

وقتی بمن نزدیک شد، یک دسته گل سرخ که موسم آن نبود بمن داد. من هم از وی گرفتم و آن را بوئیدم و گفتم آقا! این گل از کجاست؟ گفت: از خرابات «۱» است. سپس از نظرم غائب شد و من او را ندیدم.

مردی از اهل کاشان

و دیگر حکایتی است که جماعتی از اهل نجف اشرف برای من نقل کردند.

آنها میگفتند: مردی از اهل کاشان که عازم حج بیت الله بود، بنجف اشرف آمد.

وی در آنجا سخت بیمار شد بطوری که پاهایش خشک شد و قادر بر راه رفتن نبود.

همراهان وی او را بیکی از صلحا که در یکی از اتاقهای مدرسه جنب حرم مطهر سکنی داشت، سپردند و خود بحج رفتند.

صاحب اتاق هم هر روز بیمار را در اتاق میگذاشت و درب آن را قفل کرده بعزم گردش و طلب روزی به بیابان میرفت. یک روز

بیمار بصاحب اتاق گفت: دلم گرفته و دیگر از ماندن در این اتاق وحشت میکنم. امروز مرا بیرون ببر و در جایی رها کن و هر جا

میخواهی برو! صاحب اتاق هم مرا برد بطرف مقام قائم صلوات الله علیه که در بیرون نجف اشرف (در گورستان وادی السلام) واقع

است، و مرا در آنجا نشانید. سپس پیراهن

(۱) بطوری که سمعانی «در انساب» می نویسد: «خرابات» نام جزیره‌ای واقع در بحر محیط (اقیانوس اطلس) است. دانشمندان و

محدثین بسیاری از آنجا برخاسته و بدان جا منسوبند. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۹۳۸ مردی از اهل کاشان ص:

۹۳۸

بنا بر این با خرابات صوفیه اشتباه نشود، و خراباتیان هم با مطالعه این حکایت مانند فیل یاد هندوستان نکنند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۳۹

خود را در حوض آنجا شست و روی درختی که در آنجا بود پهن کرد و رفت به بیابان.

من هم در آنجا تنها ماندم و در باره سرنوشت خود میاندیشیدم. ناگاه دیدم جوانی خوش سیما و گندم گون داخل صحن مقام

صاحب الزمان شد و بمن سلام کرد.

سپس یک راست بمقام قائم رفت و چند رکعت نماز با خشوع و خضوع که کسی را بدان حالت ندیده بودم، خواند بعد از آن که

از نماز فارغ شد آمد نزد من و احوالم را پرسید.

من گفتم: مبتلا به یک بیماری شده‌ام که راحتی ندارم. خداوند نه شفا میدهد که بهبودی یابم و نه جانم را میستاند که آسوده شوم.

گفت: غمگین مباش عنقریب خداوند هر دوی آنها را بتو می‌دهد این را گفت و رفت. وقتی او رفت دیدم پیراهن روی زمین افتاده است. برخاستم آن را برداشتم و شستم و دوباره روی درخت پهن کردم. سپس در باره خود بفکر فرو رفتم و پیش خود گفتم: من قبلاً قادر نبودم از جا برخیزم و حرکت کنم، چطور شد که این طور شدم؟! هنگامی که متوجه شدم دیدم اثری از آن بیماری در من نیست آن موقع یقین کردم که وی امام زمان علیه السلام بوده است. از آنجا بیرون آمدم و نظری به بیابان افکندم و کسی را ندیدم و بی‌اندازه پشیمان شدم.

وقتی صاحب اتاق آمد، احوالم را پرسید و از وضع من متحیر شد. من هم ماجرا را باو خبر دادم و او هم بر آنچه از دست او و من رفته بود، حسرت خورد. سپس با او باتاق رفتم. اهل نجف میگفتند: او همین طور سالم ماند تا موقعی که حاجیها و رفقای او آمدند. وقتی آنها را دید و مدتی اندک با آنها بسر برد، دوباره مریض شد و از دنیا رفت و در صحن مطهر مدفون گردید. آنچه حضرت بوی خبر داده بود که هر دو مقصودت عملی خواهد شد، آشکار گردید. این حکایت نزد اهل نجف مشهور بود، موثقین و نیکان آنها آن را بمن خبر دادند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۴۰

محمد بن عیسی بحرینی

و دیگر حکایتی است که: یکی از افاضل کرام و ثقات اعلام بمن خبر داد. او میگفت: شخصی که من باو اطمینان دارم این حکایت را از کسی که او را موثق میدانست و بسیار میستود، نقل کرد و گفت: موقعی که شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود، شخصی از مسلمین را بحکومت آنجا گماشتند تا موجب آبادی بیشتر آنجا شود و بهتر بتواند بوضع اهالی رسیدگی کند. این والی مردی ناصبی بود. بعلاوه وزیری داشت که تعصبش از وی بیشتر بود وزیر نسبت باهل بحرین که دوست دار اهل بیت بودند، اظهار دشمنی میکرد، و برای نابودی و زیان رساندن بآنها حيله‌ها میانگیخت. یک روز وزیر در حالی که اناری در دست داشت نزد والی رفت و انار را باو داد.

والی دید بر روی پوست انار نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله. وقتی بدقت آن را نگرست، دید که این عبارت بطور طبیعی در پوست انار نوشته شده، بطوری که گمان نمیرفت ساخته دست بشر باشد و از این حیث در شگفت ماند! والی بوزیر گفت: این دلیل روشن و برهان محکمی است بر ابطال مذهب رافضی‌ها (شیعیان). نظر تو در باره مردم بحرین چیست؟

وزیر گفت: این جماعت متعصب میباشند و منکر دلائل هستند، امر کن آنها را حاضر نمایند و این انار را بآنها نشان بده، اگر پذیرفتند و بمذهب ما درآمدند شما ثواب فراوان برده‌اید، و چنانچه نپذیرفتند و همچنان بر گمراهی خود باقی ماندند، آنها را در قبول یکی از سه چیز مخیر گردان یا حاضر شوند با ذلت و خواری- مثل یهود و نصاری- جزیه بدهند، و یا جوابی برای این دلیل روشنی که نمی‌توان آن را نادیده گرفت بیاورند، و یا اینکه مردان آنها کشته شوند و زنان و اولاد ایشان اسیر گردند و اموالشان را به غنیمت گیریم.

والی رأی وزیر را مورد تحسین قرار داد و فرستاد علما و افاضل و نیکان و

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۴۱

و نجبا و بزرگان شیعه بحرین را احضار نمود و انار را بآنها نشان داد و گفت: اگر جواب کافی و قانع‌کننده‌ای نیاورید یا باید کشته شوید و اسیر گردید و اموالتان ضبط شود، و یا همچون کفار جزیه پردازید. آنها چون انار را دیدند سخت متحیر گشتند. و نتوانستند جواب شایسته‌ای بدهند، رنگ صورتشان پرید و بندهاشان بلرزه افتاد.

سپس بزرگان آنها بوالی گفتند: سه روز بما مهلت بده شاید بتوانیم جوابی که مورد پسند واقع شود بیاوریم و گر نه هر طور میخواهی میان ما حکم کن. والی هم بآنها مهلت داد، رجال بحرین در حالی که هراسان و مرعوب و متحیر بودند، از نزد والی بیرون آمده مجلس گرفتند و بمشورت پرداختند. آنگاه بنا گذاشتند که از میان صلحا و زهاد بحرین ده نفر و از میان آن ده نفر هم سه نفر را انتخاب کنند. چون چنین کردند یکی از آن سه نفر گفتند تو امشب را برو بیابان و تا صبح مشغول عبادت باش و از خداوند بوسیله امام زمان یاری بخواه! او هم رفت و شب را بصبح آورد و چیزی ندید ناچار برگشت و جریان را بآنها اطلاع داد.

شب دوم هم نفر دوم را فرستادند و او نیز مانند شخص نخست برگشت و خبری نیاورد و بر اضطراب و پریشانی آنها افزود. آنگاه نفر سوم را که مردی پاک سرشت و دانشمند بود و نامش محمد بن عیسی بود، خواستند و او شب سوم را با سر و پای برهنه روی به بیابان نهاد. آن شب، شب تاریکی بود. محمد بن عیسی تمام شب را مشغول دعا و گریه و توسل بخدا بود که شیعیان را از آن بلیه رهایی بخشد، و حقیقت مطلب را برای آنها روشن سازد و برای تأمین منظور متوسل بحضرت صاحب الزمان علیه السلام گردید. در آخر شب ناگاه دید مردی او را مخاطب ساخته و میگوید: ای محمد بن عیسی! چه شده که تو را بدین حالت می بینم، و برای چه باین بیابان آمده‌ای؟ گفت: ای مرد مرا بحال خود واگذار. من برای کار بزرگ و مطلب مهمی بیرون آمده‌ام که آن را جز برای امام خود نمیگویم، و شکوه آن را نزد کسی میبرم که این راز را بر من

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۴۲

آشکار سازد.

گفت: ای محمد بن عیسی! صاحب الامر من هستم. مقصودت را بگو، گفت:

اگر تو صاحب الامر میباشی داستان مرا میدانی و نیازی نداری که من آن را شرح بدهم.

فرمود: آری تو بخاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده و مطلبی که بر آن نوشته شده، و تهدیدی که والی نموده است به بیابان آمده‌ای! محمد بن عیسی وقتی این را شنید بطرف او رفت و عرض کرد: آری ای آقای من! شما میدانید که ما چه حالی داریم شما امام و پناهگاه ما میباشید و قادر هستید که این خطر را از ما برطرف سازید، بداد ما برس! حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی! وزیر ملعون درخت اناری در خانه خود دارد. قالبی از گل بشکل انار در دو نصف ساخته و توی هر نصفی از آن قسمتی از آن کلمات را نوشته است، آنگاه آن قالب گلی را روی انار نهاده و در وقتی که انار کوچک بود توی آن گذاشته و آن را محکم بسته است. آنگاه بمرور که انار بزرگ شده آن نوشته در پوست انار تأثیر بخشیده تا باین صورت درآمده است! فردا میروی نزد والی و بوی میگوئی: جواب تو را آورده‌ام ولی حتما باید در خانه وزیر باشد وقتی بخانه وزیر رفتید بسمت راست خود نگاه کن که غرفه‌ای می بینی.

آنگاه بوالی بگو: جواب تو در همین غرفه است. وزیر میخواهد از نزدیک شدن بغرفه سر باز زند ولی تو اصرار کن! و سعی کن که از آن بالا بروی، وقتی دیدی وزیر خودش بالا رفت تو هم با او بالا برو و او را تنها مگذار مبادا از تو جلو بیافتد! هنگامی که وارد غرفه شدی در دیوار آن سوراخی می بینی که کیسه سفیدی در آن است. آن را بردار که خواهی دید قالب گلی انار که برای این نقشه ساخته است در آن کیسه است. سپس آن را جلو والی نهاده و انار معهود را در آن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن گردد! و نیز بوالی بگو: ما معجزه دیگری هم داریم و آن اینکه داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست، اگر میخواهی صحت آن را بدانی بوزیر بگو آن را

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۴۳

بشکند وقتی وزیر آن را شکست دود و خاکستر آن بصورت و ریش او میپرد.

وقتی محمد بن عیسی این سخنان را از امام شنید بسیار مسرور گردید و دست مبارک امام را بوسید و با مژده و شادی مراجعت

نمود. چون صبح شد رفتند بخانه والی و همان طور که امام دستور داده بود عمل کرد، سپس والی رو کرد بمحمد بن عیسی و پرسید چه کسی این را بتو خبر داد؟ گفت: امام زمان ما و حجت پروردگار. پرسید امام شما کیست؟ او هم یک یک ائمه را بوی معرفی کرد تا بامام زمان صلوات الله علیه رسید.

والی گفت: دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که نیست خدائی مگر خداوند یگانه و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست. خلیفه بلا فصل بعد از او امیر المؤمنین علیه السلام است آنگاه اقرار بتمام ائمه تا آخر آنها نمود و ایمانش نیکو گشت. سپس دستور داد وزیر را بقتل رساندند و از مردم بحرین معذرت خواست و نسبت بآنها نیکی نمود و آنها را گرامی داشت. ناقل حکایت گفت: این حکایت نزد اهل بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی در آنجا معروف است و مردم زیارت آن میروند. (۱)

(۱) کسانی که در زمانهای متأخر بشرف ملاقات امام زمان رسیده‌اند، منحصر باین عده نیستند از دانشمندانی که در کتب مذهبی نوشته شده خدمت آن حضرت رسیده‌اند: سید بن طاوس علامه حلی؛ وحید بهبهانی، علامه بحر العلوم و غیره می‌باشند. و نیز افراد بسیاری دیگر را نام میبرند و ماجرای آنها را به تفصیل شرح داده‌اند. خواستاران می‌توانند بکتاب «نجم الثاقب» علامه نوری مراجعه نمایند.

راجع باینکه آیا در غیبت کبری (طولانی) امام زمان؛ ممکن است کسی خدمت آن حضرت برسد؛ و فی المثل آیا در زمان ما هم کسی او را دیده یا می‌بیند؟ باید گفت: اگر در بعضی از روایات گذشته، گفته‌اند مدعیان دیدن حضرت را تکذیب کنید؛ منظور کسانی هستند که ادعای دیدن حضرت و نیابت میکنند مانند سید علیمحمد شیرازی که نخست ادعای ملاقات و با بیت حضرت نمود و چون عده‌ای ساده لوح را فریب داد پا را فراتر نهاد و گفت خود امام زمانم و باین هم قانع نشد و ادعای خدائی کرد، شرح آن را در مقدمه کتاب بخوانید.

بطوری که دانشمندان عالیقدر شیعه سید مرتضی در «تنزیه الأنبیاء» و شیخ طوسی در کتاب «غیبت» و علامه بحر العلوم در «فوائد رجالیه» خود (ضمن شرح حال شیخ مفید) و دیگران نوشته‌اند:

دانشمندان شیعه عقیده ندارند که امام زمان حتی برای دوستان پاکسرشت خود هم آشکار نمی‌شود بلکه امکان اینکه حضرت را به‌بینند و او را شناسند یا بشناسند هست. چنان که تمام دانشمندان بزرگ ما مانند کلینی و صدوق و غیره داستان آنها را نقل کرده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۴۴

باب سی‌ام علامات ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه مانند آمدن سفیانی و دجال و غیر آنها و ذکر بعضی از علامات روز رستخیز

اشاره

صدوق (ره) در کتاب «امالی» بسند خود از عبد الله بن سلیمان که کتب آسمانی را خوانده بود، نقل کرده که گفت: در انجیل خواندم ... سپس اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله را ذکر کرد تا آنجا که خداوند متعال بحضرت عیسی فرمود: تو را بسوی خود بالا- میبرم و سپس در آخر الزمان فرود می‌آورم تا آنکه عجائب آن پیغمبر را از امت او ببینی و در مبارزه با دجال ملعون آنها را یاری کنی. من تو را در موقع نماز فرود می‌آورم تا با آنها نماز بگزارای. زیرا آنها امتی هستند که رحمت الهی بر آنها فرود می‌آید. حمیری در قرب الاسناد از محمد بن صدقه از امام جعفر صادق از پدرش (امام محمد باقر علیهما السلام) روایت کرده که پیغمبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود:

کیف بکم اذا فسد نسائکم و فسق شبانکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر چگونه خواهید بود، زمانی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق شوند نه امر بمعروف کنید و نه نهی از منکر نمائید. عرض کردند: یا رسول الله! آیا این چنین خواهد شد؟ فرمود: آری از این هم بدتر خواهد شد. چه حالی خواهید داشت هنگامی که امر بمنکر کنید و نهی از معروف نمائید؟! عرض کردند: یا رسول الله! آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری از این هم بدتر می‌شود. چگونه خواهید بود در وقتی که به بینید کار خوب، زشت و کار زشت، خوب شمرده شود؟! نیز در قرب الاسناد از حنان بن سدید صیرفی روایت کرده‌اند که گفت: از حضرت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۴۵

صادق علیه السلام در باره فرو رفتن بیابان سؤال کردم (که کدام بیابان است موقع خروج سفیانی مردمی را در خود فرو میبرد؟) فرمود: آنها در دوازده میلی ذات الجیش (۱) بزمین فرو میروند.

علی بن ابراهیم قمی (۲) در تفسیر خود از ابو الجارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ یعنی خداوند قادر است که عذابی از بالایتان، فرو فرستند، بوی فرمود: خداوند در آخر الزمان آیاتی (علاماتی) را بتو نشان میدهد که از جمله «دابة الارض» یعنی جنبنده روی زمین و خروج دجال و آمدن عیسی بن مریم و طلوع آفتاب از مغرب است.

و هم ابو الجارود از آن حضرت روایت کرده که در تفسیر این آیه قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ یعنی: پیغمبر! بگو خداوند قادر است که

(۱) محلی واقع میان مکه و مدینه است و مقصود همان «بیداء» است.

(۲) علی بن ابراهیم قمی از بزرگان علما و محدثین شیعه است ابن ندیم در فهرست مینویسد:

«وی از علماء و فقهاء بود» نجاشی میگوید: «علی بن ابراهیم در نقل حدیث موثق و مورد اطمینان و اعتماد است» کتاب تفسیر او که همه جا در معنی و تفسیر آیات بروایات اهل بیت استناد جسته معروف است.

وی از بسیاری از علما و محدثین نامی کسب علم و اخذ حدیث نموده که از جمله این چند تن میباشند: پدرش ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمد بن خالد، برقی، حسین بن سعید اهوازی، ریان بن صلت، محمد بن ابی اسحاق خفاف، حسن بن موسی خشاب، و هم جماعتی از دانشمندان بزرگ ما از شاگردان او میباشند مانند: حسین بن ابراهیم مکتب، حسین بن حمدان، علی بن بابویه، محمد و فرزندش جعفر بن محمد قولویه، محمد بن حسن صفار، علی بن محمد وراق، محمد بن علی ماجیلویه، احمد بن محمد علوی، حسن بن قاسم، احمد بن علی بن زیاد، محمد بن موسی بن متوکل، و محمد بن یعقوب کلینی مؤلف کتاب بزرگ «کافی».

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۴۶

عذابی از بالایتان بسوی شما بفرستد. فرمود: این عذاب دجال و صدای آسمانی است و بقیه آیه که میگوید: أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یعنی: یا عذابی از زیر پای شما بفرستد، فرو رفتن در بیابان است أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا یعنی یا شما را گروه‌های مختلف بهم ریزد، اختلافاتی است که در امور دینی پیدا می‌شود و از یک دیگر بدگوئی مینمایند و يُدَيِّقُ بَعْضَكُمْ بِأَسْ بَعْضٍ یعنی: سختی بعضی از شما را ببعضی دیگر می‌چشانند؛ اینست که بعضی از شما بعضی دیگر را بقتل برسانند و تمام این عذابها در میان اهل قبله بوقوع میپیوندد (۱) نیز در قرب الاسناد از ابن اسباط (۲) نقل میکند که گفت بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم ثعلبه بن میمون از علی بن مغیره و او از زید قمی (زید العمی) از امام زین العابدین علیه السلام برای من نقل کرد که فرموده است: قائم ما

در موسمی که مردم بحج میروند قیام میکند، امام رضا فرمود: آیا قائم بدون خروج سفیانی قیام میکند؟! قیام قائم ما از جانب خدا مسلم است و آمدن سفیانی هم حتمی است و قائم ظهور نمیکند مگر بعد از خروج سفیانی. عرض کردم: قربانت شوم! آنچه فرمودی امسال واقع می‌شود؟ فرمود: هر چه خداوند اراده کند خواهد شد. عرض کردم در سال بعد چطور؟ فرمود: خدا هر کاری را بخواهد می‌کند.

بعضی از علائم اوائل

اشاره

هم در آن کتاب بسند مزبور روایت می‌کند که بزنی گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود: ابن ابی حمزه گمان میکرد که جعفر «۳» خیال می‌کند،

(۱) اهل قبله مسلمانان هستند. و در حقیقت مخاطب این روایت و مشابه آن مسلمانان می‌باشند که بر اثر نافرمانی خداوند و اختلافاتی که در آخر الزمان و نزدیکیهای ظهور امام زمان در میانشان پیدا می‌شود، دچار این گونه عذابها می‌گردند.

(۲) «علی بن اسباط کوفی - اوثق ناس و اصدق ایشانست لکن فطحی مذهب بوده؛ و ما بین او و ثقه جلیل علی بن مهزیار رضوان الله علیه رساله‌ای رد و بدل شده و علی بن مهزیار رساله کوچکی در رد او نوشته. شیخ کشی گفته که فائده نکرد و بر فطحیت وفات یافت. و نجاشی فرموده که رجوع کرد. و از احادیث نیز ظاهر می‌شود که او رجوع بمذهب حق کرده مانند عبد الله بن المغیره و عثمان بن عیسی و امثال ایشان (تحفه الاحباب)

(۳) گویا مقصود جعفر بن بشیر است که از شاگردان آن حضرت بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۴۷

پدرم قائم آل محمد است، ولی جعفر از آنچه می‌باید پیش از ظهور قائم پدید آید، اطلاع نداشت بخدا قسم، خداوند از زبان پیغمبرش این طور حکایت میکند: ما أدری ما یُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ «۱» یعنی: من میدانم بر من و شما چه خواهد گذشت. من فقط از آنچه از راه وحی بمن فرمود: پیروی میکنم.

جدم امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: «چهار حادثه پیش از قائم خواهد بود که علامت ظهور اوست» آنگاه امام رضا فرمود: سه حادثه بوقوع پیوسته و یک حادثه دیگر باقی مانده است عرض کردیم: فدایت شویم حوادثی که گذشته کدام است؟

فرمود: اول ماه رجب بود که صاحب خراسان در آن ماه خلع شد. دوم ماه رجبی بود که بر پسر زبیده شوریدند، سوم ماه رجبی است که محمد بن ابراهیم در آن ماه از کوفه قیام کرد. عرض کردیم: آیا رجب چهارم هم باین سه ماه می‌پیوندد؟ فرمود:

جدم امام باقر علیه السلام این طور فرموده است «۲»

توضیحات مؤلف

مؤلف: مقصود از جمله اخیر اینست که خود امام محمد باقر موضوع را مجمل گذاشته و بیان فرموده که آیا ماه رجب چهارم بسوم وصل می‌شود یا نه؟ و «خلع صاحب خراسان» اشاره باینست که بعد از مرگ هارون که پسرش محمد امین در بغداد بخلافت رسید و ایرانیان هم مأمون برادرش را در خراسان بخلافت رساندند امین مأمون را از خلافت خلع کرد و دستور داد نام او را از درهم و دینار محو کنند و در خطبه ذکر نکنند، شورش بر پسر زبیده در ماه رجب دوم اشاره بشورشی است که

(۱) سوره احقاف آیه ۹

(۲) این گونه اخبار با معانی که مؤلف علامه برای آنها می‌کند؛ لزومی ندارد که از علائم ظهور امام زمان بعد از ولادت و غیبت آن حضرت باشد. زیرا امکان دارد برای جلوگیری از انحراف امثال فرقه واقفیه باشد که می‌گفتند موسی بن جعفر امام زمان است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۴۸

لشکر مأمون بر محمد امین که از جانب مادر پسر «زبیده» می‌باشد نمودند و او را از خلافت خلع کردند. و ماه رجب سوم اشاره است بمحمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه السّلام معروف به «طباطبایا» که در دهم ماه جمادی الثانیه نزدیک بسال دویست هجری در کوفه قیام کرد و قیام او بمه رجب کشید.

این احتمال هم می‌رود که جمله اخیری که امام رضا فرمود «جدم امام محمد باقر علیه السّلام این طور فرمود» تصدیق اتصال ماه رجب چهارم بسوم باشد و رجب چهارم اشاره بورود خود آن حضرت بخراسان باشد، زیرا ورود حضرت بخراسان تقریباً یک سال بعد از قیام محمد بن ابراهیم طباطبایا بوده است و دور هم نیست که اصولاً ماه رجب وارد خراسان شده باشد.

بعضی دیگر از علائم اوائل کار

اشاره

نیز در قرب الاسناد بسند مزبور روایت میکند که بزنی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا ظهور قائم آل محمد نزدیک است؟ فرمود: جدم حضرت صادق علیه السّلام از پدرش امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: «نخستین علائم فرج آل محمد سال صد و نود و پنج خواهد بود در سال صد و نود و شش عرب خود را از مشقت و ذلت خلع میکنند و در سال صد و نود و هفت، نابودی می‌باشد. و در سال صد و نود و هشت جلای وطن در کار است.

آیا نمی‌بینی بنی هاشم با زن و بچه جلای وطن می‌کنند؟ من عرض کردم فقط بنی هاشم جلای وطن می‌نمایند؟ فرمود: آنها و غیر آنها و در سال صد و نود و نه خداوند گرفتاری‌ها را برطرف می‌سازد و در سال دویست خدا هر چه خواهد میکند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: قربانت شویم، از آنچه در سال دویست روی می‌دهد بما خبر دهید، فرمود: اگر بنا باشد بکسی خبر دهم البته بشما خواهم گفت چنان که از جای شما اطلاع داشتم ولی مأمور بگفتن نیستم. این مطلب هم صلاح نیست از طرف من بشما اظهار شود ولی هر وقت خدا بخواهد چیز حقی را آشکار سازد بندگان خدا قادر نیستند آن را پنهان کنند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۴۹

عرض کردم: شما در سال اول از پدر بزرگوارت نقل کردید که در سر فلان ماه و فلان سال دولت اولاد فلان منقضی می‌گردد و بعد از آن اولاد فلان بسطنت نمی‌رسند فرمود: آری این را من برای تو نقل کردم. عرض کردم: وقتی دولت آنها پایان رسید کسی از قریش بسطنت می‌رسد بطوری که کارش بالا- گیرد؟ فرمود: نه عرض کردم: پس چه می‌شود؟ فرمود: همان می‌شود که تو و سایر شیعیان عقیده دارید: عرض کردم: مقصودتان آمدن سفیانی است. فرمود: نه عرض کردم: قیام قائم است؟

فرمود: خدا هر چه خواهد می‌کند! عرض کردم: پس شما قائم هستید؟ فرمود:

لا حول و لا قوة الا بالله

!! سپس فرمود: پیش از آمدن قائم، آثار و حادثه‌ای در بین دو حرم پدید می‌آید عرض کردم: آن حادثه چیست؟ فرمود: جمعیتی هستند که فلانی از فرزندان فلان پانزده نفر مرد را بقتل می‌رساند.

توضیح مؤلف

مؤلف: علائم فرج آل محمد در سال صد و نود و پنج، اشاره به نزاع امین و مأمون بر سر خلافت است که سرانجام امین مأمون را از خلافت خلع کرد زیرا این واقعه آغاز تزلزل دولت بنی عباس بود. سپس در سال صد و نود و شش کشمکش شدت یافت و میان دو برادر جنگ در گرفت و در سال بعد بسیاری از لشکر آنها نابود گشت. در سال بعد از آن محمد امین کشته شد و بسیاری از بنی عباس جلای وطن کردند. حضرت در اینجا از روی توریه و تقیه بنی هاشم را نیز نام برد و لذا فرمود آنها و غیر آنها! و در سال صد و نود و نه خداوند گرفتاریهای اهل بیت علیهم السلام را برطرف ساخت و دشمنان آنها را منکوب کرد، و مأمون نامه بحضور آن حضرت (امام رضا) نوشت و از وی استمداد نمود و او را بطوس طلبید.

و اینکه فرمود: «در سال دویست خدا هر چه خواهد میکند» اشاره باحترام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۵۰

فوق العاده‌ایست که مأمون از آن حضرت نمود و او را بخراسان دعوت کرد، و در سال بعد یعنی سنه دویست و یک حضرت وارد خراسان گشت و در ماه رمضان همان سال مأمون از مردم برای حضرتش بولایت عهد خود بیعت گرفت.

و اینکه فرمود: «از جای شما اطلاع داشتم» یعنی میدانستم در این وقت می‌آئید این سؤال را از من میکنید. و مقصود اینست که من از پیشآمدها اطلاع دارم ولی مصلحت نیست بشما بگویم.

و اینکه فرمود: «فلانی از فرزندان فلان پانزده نفر را بقتل میرساند» اشاره بحادثی است که هنگام انقراض دولت بنی عباس و زمان هجوم هلاکو خان مغول برای آنها روی داد «۱» علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از محمد بن فضیل و او از پدرش روایت میکند که بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم بما رسیده است که اولاد جعفر (بن ابی طالب) یک پرچم و اولاد عباس دو پرچم دارند. آیا در این خصوص اطلاعی بشما رسیده است؟ فرمود: اما اولاد جعفر نخواهند ماند و بمقامی نمیرسند ولی اولاد عباس سلطنت دور و درازی خواهند داشت. بنحوی که در آن مدت افراد دور را بخود نزدیک و نزدیکان را از خود دور میکنند. تحمل حکومت آنها بر مردم دشوار است و خیر چندانی در آن نیست. موقعی که از انتقام الهی و کيفر او ایمن گردند، ناگهان دچار سرنوشتی شوند که یک نفر از بزرگان آنها نباشد آنان را از پراکندگی جمع کند و بناله‌های آنها گوش فرا دهد. این است معنی آیه شریفه حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ.

عرض کردم: این معنی کی واقع می‌شود؟ فرمود: این موضوع در نزد ما وقت معینی ندارد. هر گاه ما چیزی را برای شما نقل کردیم اگر آنچه گفته‌ایم، درست درآمد بگوئید: خدا و پیغمبرش راست گفتند. و چنانچه بنظر شما درست در نیامد، باز هم بگوئید: خدا و پیغمبرش راست گفتند که دو پاداش بشما داده می‌شود. ولی

(۱) پانزده نفر خلیفه و شاهزادگان بنی عباس بودند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۵۱

هنگامی که فقر و احتیاج شدت یافت و مردم یک دیگر را انکار نمودند، در آن موقع صبح و شام منتظر وقوع این امر باشید. عرض کردم: فقر و احتیاج را میدانم چیست ولی مردم یک دیگر را انکار میکنند چه معنا دارد؟ فرمود: باین معنی است که: شخص در حال تنگدستی و احتیاج سر برادر دینیش میزند ولی او با چهره‌ای غیر از آنچه اول نشان میداد، با او ملاقات می‌نماید، و با غیر آن سخنانی که قبلا بوی میگفت.

صحبت میکنند!

فرو رفتن لشکر دشمن در زمین بیداء

و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم است که ابو الجارود گفت: امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا یعنی: بگو: بمن بگوئید اگر عذاب خدا شبی یا روزی برای شما بیاید؟ ما ذَا يَسِيرٍ نَجْعَلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؟ «۱» گناهکاران برای چه شتاب می‌کنند؟ فرمود: این عذابی است که در آخر الزمان بر فاسقان اهل قبله (یعنی مسلمانان) فرود می‌آید، در حالی که منکر این هستند که عذاب بر آنها فرود خواهد آمد.

نیز در تفسیر مزبور ابو الجارود از آن حضرت روایت کرده که در تفسیر آیه و لَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ «۲» یعنی اگر آنها را در هنگامی که وحشت میکنند به بینی بدون فوت وقت از جای نزدیکی گرفته می‌شوند، فرمود: وحشت آنها از صدای آسمانی و گرفته شدن بدن گونه است که زمین زیر پایشان، آنان را فرو میبرد. مؤلف: بیضاوی «۳» در تفسیر خود میگوید: این ترس هنگام مردن یا

(۱) سوره یونس آیه ۵۰

(۲) سوره سبأ آیه ۵۱

(۳) قاضی عبد الله بن عمر بیضاوی اشعری شافعی از علمای مشهور اهل تسنن است بیضاوی در علوم کلام و اصول و تفسیر تسلطی بکمال و مهارتی بسزا داشته است.

«بیضاء» از دهات فارس بوده کتابهای «لب اللباب» و «طوالع» و «منهاج» و «شرح المصایح» و «انوار التنزیل» در تفسیر قرآن از تألیفات اوست. اثر ارجدار او همان کتاب اخیر است که معروف بتفسیر بیضاوی می‌باشد و در حقیقت ترتیب و تهذیب کشف زمخشری و مورد استفاده دانشمندان اسلام اعم از سنی و شیعه است. بیضاوی در سال ۶۵۸ هجری در تبریز بدرود حیات گفت. بیضاوی معاصر علامه حلی است. نامه‌ای مشتمل بر چند اشکال علمی و اصولی برای علامه فرستاده و علامه جواب منطقی و مقنعی بوی داده که در کتب مربوطه مطبوع است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۵۲

موقع برانگیخته شدن از گور است یا مقصود روز جنگ بدر میباشد. جواب «لو» هم حذف شده. یعنی در آن وقت کار رسوائی خواهی دید. «فلا فوت» یعنی خداوند بآنها مهلت نمیدهد که بگریزند یا بجائی پناه برند و «أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» یعنی از زمین، بزیر زمین میروند، یا اینکه از صحرای قیامت بدوزخ می‌افتند، و یا اینکه از بیابان بدر، بچاهی (که مشرکان را در آن ریختند) ریخته میشوند.

(و بقیه آیه که میگوید): وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَافُوسُ یعنی: در آن وقت آنها گفتند ایمان آوردیم، ولی کی آنها میتوانند ایمان بیاورند. باین معنی است که از کجا آنها میتوانند باسانی ایمان آورند (پایان کلام بیضاوی) زمخشری «۱» «در کشف» در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت نموده که:

(۱) ابو القاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی معروف به «زمخشری» از فحول علمای اهل تسنن و مشاهیر مفسرین آنهاست «زمخشر» بر وزن «زبرجد» از دهات خوارزم است.

چون مجاور مکه معظمه بود «جار الله» نیز خوانده می‌شود.

زمخشری در فن ادبیات عرب و بلاغت استاد بود. بهترین اثر او تفسیر مشهور «کشف» است که سرشار از تحقیقات دقیق و تدقیقات عمیق و نکات و لطائف ادبی است.

زمخشری با امین الدین طبرسی و ابو الفتوح رازی دو تن از دانشمندان بنام و مفسرین معروف شیعه همعصر بوده است.

وقتی طبرسی از تألیف تفسیر «مجمع البیان» خود فارغ گشت و از تألیف کشاف اطلاع یافت تفسیر «جامع الجوامع» خود را که جمع بین زبده مطالب مجمع البیان و لطائف کشاف است نوشت چنان که خود در مقدمه آن کتاب تصریح نموده است. زمخشری هنگام مراجعت از مکه در جرجانیه خوارزم بسال ۵۳۸ وفات یافت.

زمخشری گذشته از کشاف تألیفات ذی قیمت دیگری هم دارد مانند: اساس البلاغه، انموزج، اطواق الذهب، الفائق، اعجب العجب در شرح لامیه عرب؛ و ربیع الابرار.

وی در آثار خود روایات بسیاری در منقبت اهل بیت (ع) نقل کرد. از جمله از پیغمبر روایت نموده که فرمود: فاطمه میوه دل من و دو فرزند او میوه قلب من و شوهر او نور چشم من و سایر امامان اولاد او امین خدای من و ریسمانی هستند که خداوند میان خود و بندگانش قرار داده. هر کس چنگک بآنها زند نجات مییابد و اگر دوری گزیند بهلاکت می‌رسد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۵۳

(خسف پیدا) یعنی در خصوص فرو رفتن بیابان نازل شده است امین الدین طبرسی روایت نموده که ابو حمزه ثمالی گفت: از امام زین العابدین علیه السلام و حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی علیه السلام شنیدم که گفتند: آنها لشکری در سرزمین «بیداء» هستند که زمین زیر پای آنها فرو می‌رود و آنها را در کام خود فرو میبرد.

و هم ابو حمزه از عمرو بن مره و حمران بن اعین روایت کرده که آن دو نفر از مهاجر مکی شنیدند که میگفت: از ام سلمه (همسر پیغمبر) شنیدم میگفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی از بیم جان خود بخانه خدا پناه میبرد. لشکری برای گرفتن او فرستاده می‌شود. موقعی که لشکر به «بیداء» واقع در بیابان مکه و مدینه می‌رسند در زمین فرو می‌روند.

و نیز طبرسی میگوید: از حذیفه بن الیمان روایت شده که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله از آشوبی که میان مردم شرق و غرب پدید می‌آید سخن بمیان آورد و فرمود: در اثنائی که آنها سرگرم کشمکش هستند سفیانی از یابس «۱» بر آنها حمله میبرد

(۱) یابس - یعنی خشک و نام بیابانی است که با اسم شخصی بنام «یابس» موسوم گشته است.

گفته شده که سفیانی در آخر الزمان از آنجا خروج میکند (معجم البلدان) چنان که مکرر گذشت و نیز خواهد آمد لشکر سفیانی در بیابان «بیداء» فرو می‌رود، نه اینکه شخص وی از آنجا خروج میکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۵۴

تا آنکه وارد دمشق می‌شود، آنگاه دو لشکر فراهم نموده یکی را بشرق می‌فرستد و دیگری را بمدینه. چون لشکر اخیر بزمین «بابل» که جزو سرزمین لعنت شده یعنی بغداد است می‌رسند بیش از سه هزار نفر را بقتل می‌رسانند و افزون از صد زن را مورد تجاوز قرار میدهند و سیصد جوان رشید از بنی عباس را میکشند، سپس مانند سیل بکوفه می‌ریزند و حوالی آن را ویران می‌سازند سپس از آنجا بیرون آمده روی بشام می‌آورند.

در آن وقت لشکری با پرچم هدایت بیرون آمده لشکر سفیانی را دنبال میکنند تا بآنها می‌رسند و تمام آنها را بقتل می‌رسانند. بطوری که یک نفر از آنها را باقی نمیگذارند که خبری از آنها برسد! و اسیران و آنچه بغارت برده‌اند، از آنها میگیرند.

سپس لشکر دوم بمدینه آمده سه شبانه روز دست بتاراج می‌زنند، آنگاه روی بمکه می‌آورند: وقتی به «بیداء» «۱» رسیدند، خداوند جبرئیل را می‌فرستد و میفرماید:

برو و آنها را نابود گردان! جبرئیل هم با پای خود ضربتی بزمین می‌زند و با آن ضربت خداوند آنها را در زمین فرو میبرد و جز دو نفر از قبیله جهینه کسی از آنها باقی نمیماند

(۱) بیداء- در لغت بمعنی بیابان نرم و هموار و بی آب و علف و زمینی واقع در بین مکه و مدینه است و بمکه نزدیکتر میباشد (مراصد) ابن اثیر در «نهایه» مینویسد: لشکری که باهنگ جنگ مکه میروند، در این سرزمین فرود می آیند خداوند جبرئیل را میفرستد و او میگوید: «ای بیداء اینان را در خود فرو بر! زمین هم آنها را در کام خود فرو برده همه را نابود میگرداند».

طریحی در «مجمع البیان» میگوید: «بیداء» زمین مخصوصی واقع در یک میلی «ذو الحلیفه» بطرف مکه است. بیدا گویا بمعنی «إباده» و هلاک نمودن است.

در حدیث است که از نماز گزاردن در «بیداء» نهی شده- علت آن را هم گفته اند که: مورد غضب خدا واقع شده است. لشکری باهنگ خانه خدا از آنجا میگذرد، خدا هم جبرئیل را میفرستد و او میگوید: ای بیابان «ابدیهم» یعنی آنها را هلاک کن. فی الحال زمین آنها را فرو میبرد و در حدیث است که «بیداء» همان «ذات الجیش است» که هر وقت امام صادق بآنجا میرسید؛ زود میگذشت و در آن نماز نمی خواند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۵۵

و این است آن وحشتی که خدا میفرماید و لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَعُوا... این مطلب را ثعلبی هم در تفسیر خود آورده است. و هم ناقلان آثار شیعه در روایات مربوط بمهدی علیه السلام از امام جعفر صادق و امام محمد باقر مانند این را نقل کرده و گفته اند: دشمنان خدا در آن موقع: روز قیامت یا هنگام ترس و وحشت، یا موقع فرو رفتن در «بیداء» میگویند: ما ایمان آوردیم و از کجا میتوانند از این ایمان برخوردار گردند قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أُنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ یعنی: ایمانی که از روی ناچاری است چه سودی بحال آنها دارد؟ خدا در این آیه بیان فرموده که آنها باین ایمان نائل نمیشوند، چنان که هیچ کس نمیتواند چیزی را از دست کسی که از وی دور است بگیرد.

و هم در تفسیر علی بن ابراهیم است که ابو حمزه گفت: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم معنی وَ أُنِّي لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ چیست؟ فرمود: یعنی آنها مهدی را موقعی میطلبند که او را نخواهند دید. مهدی در دسترس آنها بود. اگر بسوی وی میرفتند او را میدیدند.

مؤلف: «او را نخواهند دید» یعنی بعد از سقوط تکلیف و آشکار شدن آثار قیامت، یا بعد از مردن، و یا بهنگام فرو رفتن در زمین «بیداء» معنی اخیر از لحاظ روایت مناسب تر است.

کراچکی در «کنز الفوائد» از ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: وقتی قائم ظهور میکند همه جا را سیر نموده تا به «مر» (۱) میرسد در آنجا بوی میگویند حاکمی که (در مکه) معین کرده بودی کشته شد، قائم از آنجا بمکه برمیگردد و با آنها دعوا میکند و بیش از این کاری نمیکند. سپس براه می افتد و مردم را دعوت بدین خدا مینماید تا آنکه به «بیداء» میرسد، در آنجا لشکر سفیانی قصد او میکنند ولی خداوند بزمین فرمان میدهد از زیر پای آنها فرو رود و آنها را

(۱) مر- بضم میم و تشدید راء بر وزن «در» قسمتی از زمین نجد از بلاد مهره واقع در منتهای کشور یمن است و مر الظهران محلی واقع در یک منزلی شهر مکه است (مراصد).

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۵۶

ببلعد اینست معنی این آیه شریفه: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ یعنی میگویند: ایمان آوردیم بقیام قائم وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ یعنی قبلا منکر قیام آل محمد بودند و وَ يَفْضِلُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ تا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ مربوط به این موضوع است.

و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که از امام محمد باقر علیه السلام معنی آیه سَبَّأُ لِّ سَائِلٍ بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ را پرسیدند که آن عذاب چیست؟ فرمود: مقصود آتشی است که از مغرب بیرون می‌آید و فرشته‌ای از عقب آن را میراند تا بمحله بنی سعد بن همام میرسد و پهلوی مسجد آنها میایستد و تمام خانه‌های بنی امیه با ساکنین آن را میسوزاند، و هیچ خانه‌ای را که دشمنی از آل محمد در آن باشد، سالم نمیگذارد و همه را می‌سوزاند و آن مهدی است.

مؤلف: «و آن مهدی است» یعنی آن واقعه از علامات مهدی است یا در وقت ظهور مهدی خواهد بود.

شیخ صدوق در کمال الدین از ابو الحصین روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: قیامت کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردم معتقد به نجوم شوند و تقدیر الهی را تکذیب کنند. شیخ الطائفه در «امالی» از حسین بن خالد نقل کرده که گفت: بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: عبد الله بن بکیر حدیثی را روایت نموده و آن را تأویل میکرد. و من میخواهم آن را بشما عرضه دارم. فرمود: حدیث چیست؟ عرض کردم: عبد الله بن بکیر میگفت: عبید بن زراره برای من نقل کرد: در ایامی که محمد بن عبد الله (محض) پسر امام حسن مجتبی (معروف بمحمد نفس زکیه، علیه بنی عباس) قیام کرده بود، روزی خدمت حضرت صادق علیه السلام بدم که یکی از شیعیان بخدمت حضرت رسید عرض کرد:

قربانت شوم محمد بن عبد الله قیام کرده و مردم هم دعوت او را برای قیام پذیرفته‌اند.

در باره همکاری با وی چه میفرمائید؟ فرمود: «تا وقتی که آسمان و زمین آرام است

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۵۷

تو نیز آرام باش! عبد الله بن بکیر میگفت: در این صورت مادام که آسمان و زمین آرام است قیامی بوقوع نمی‌پیوندد و بنا بر این نه قیامی است و نه قائمی! حضرت رضا علیه السلام فرمود: جدم حضرت صادق علیه السلام راست فرمود: و این طور که عبد الله بن بکیر تأویل کرده است نیست. منظور جدم اینست که تا وقتی آسمان از شنیدن صدا و زمین از فرو رفتن با لشکر (سفیانی) آرام است، تو نیز آرام گیر «۱» صدوق در معانی الاخبار از حسین بن خالد روایت میکند که گفت با امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم عبد الله بن بکیر حدیثی را از عبید بن زراره روایت میکرد حضرت فرمود: چه حدیثی؟ عرض کردم: از عبید بن زراره نقل میکرد که: او در سالی که ابراهیم بن عبد الله محض قیام کرد «۲» حضرت صادق (ع) را ملاقات کردم و پرسیدم ابراهیم از مردم برای قیام خود بیعت گرفته و مردم هم دسته دسته بوی می‌گروند (و آماده قیام هستند) شما چه دستوری میدهید؟ فرمود: از خدا بترسید و آرام گیرید، مادام که آسمان و زمین آرام است! عبد الله بن بکیر میگفت: بخدا قسم اگر عبد الله بن زراره این روایت را درست نقل کرده باشد نه قیامی است و نه قائمی! امام رضا (ع) فرمود: عبید بن زراره حدیث را درست نقل کرده ولی عبد الله بن بکیر بد فهمیده است: مقصود حضرت صادق علیه السلام اینست: مادام که آسمان از صدا - زدن صاحب شما (امام زمان) و زمین از فرو بردن لشکر (سفیانی)، آرام است، شما نیز آرام بگیرید (که از قیام خود سودی نمیبیرید).

و نیز در معانی الاخبار و امالی صدوق است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما و اولاد

(۱) در حقیقت حضرت فرموده است: این قیامهای سادات ثمربخش نیست و قیام کنندگان بمنظور تشکیل دولت حقه کاری از پیش نمی‌برند. قیام حقیقی و ظهور قائم موعود، موقعی است که صدای آسمانی شنیده شود و زمین بیدار لشکر سفیانی را فرو برد.

(۲) باید دانست که محمد و ابراهیم پسران عبد الله محض و نواده گان امام حسن مجتبی با هم قیام کردند بنا بر این دو روایت تقریباً از نظر معنی یکی است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۵۸

ابو سفیان دو خانواده هستیم که در باره خدا با هم کشمکش داریم ما می‌گوئیم: خدا راست گفته ولی آنها می‌گویند: خدا دروغ گفته است ابو سفیان با پیغمبر و معاویه با علی بن ابی طالب و یزید با حسین بن علی به نزاع و جنگ برخاستند و سفیانی هم با قائم ما می‌جنگد.

صفا در بصائر الدرجات از شعیب بن غزوان روایت میکند که راوی گفت:

مردی از اهل بلخ بخدمت حضرت امام محمد علیه السلام باقر رسید. حضرت بوی فرمود:

ای مرد خراسانی فلان بیابان را میشناسی؟ گفت: آری. فرمود: آیا شکافی باین اوصاف را در آن بیابان سراغ داری؟ گفت: آری فرمود: دجال از آنجا بیرون می‌آید.

راوی گفت: آنگاه مردی از اهل یمن بخدمت حضرت رسید. حضرت فرمود:

ای مرد یمنی! آیا دره‌ای با این علائم در یمن سراغ داری؟ گفت: آری. فرمود:

آیا درختی باین اوصاف در آن دره سراغ داری؟ گفت: آری. فرمود: آن صخره را که در زیر درخت است میشناسی؟ گفت: آری فرمود: این همان صخره بود که الواح موسی را حفظ کرد تا بمحمد صلی الله علیه و آله رسید.

و هم شیخ صدوق در کتاب «ثواب الاعمال» از سکونی از حضرت صادق روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی برای امت من پیش می‌آید که باطنشان پلید و ظاهرشان بواسطه طمع بدنیا نیکو خواهد بود. آنها در آن زمان آنچه را نزد خداست نمیخواهند و کارشان از روی ریا است و ترسی از خداوند ندارند، در آن هنگام خداوند آنها را بعدایی مبتلا سازد که هر چه دعای غریق بخوانند، دعایشان مستجاب نشود.

مسلمانان آخر الزمان

نیز صدوق در «ثواب الاعمال» بسند مزبور از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی بر این امت خواهد آمد که از قرآن جز رسم و از اسلام جز اسم نماند، آنها خود را مسلمان مینامند، در حالی که از هر کس باسلام مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۵۹

دورترند. مساجد آنها بصورت آباد ولی از لحاظ هدایت و تقوی خراب است.

داناایان آنان بدترین داناایانی هستند که در زیر آسمان زندگی میکنند، فتنه و آشوب از آنها سر میزند و هم بسوی آنها باز میگردند

«۱»

غربت اسلام

و در کمال الدین از سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که: پیغمبر

(۱) میرزا حسین علی مازندرانی که هم پیغمبر و هم خدای فرقه بهائی است در کتاب آسمانی خود «ایقان» صفحه ۲۰۵ جمله آخر حدیث را گرفته و می‌گوید: «فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة واليهام تعود» و این طور نتیجه می‌گیرد که وقتی قائم آل محمد و بقول او میرزا علیمحمد شیرازی آمد، علمای زمان او بدترین علمای روی زمین هستند!! در صورتی که اولاً پیغمبر می‌فرماید: زمانی بر امت من خواهد آمد، جناب بهاء از کجای این «زمانی» فهمید که منظور ۱۲۶۰ سال بعد از هجرت پیغمبر (ص) است؟

ثانیاً چرا قسمت اول روایت را که از سستی مسلمانان و میل آنها بفساد اخلاق و بی‌ایمانی سخن می‌گوید، و درست بعکس منظور

جناب بهاء نتیجه می‌دهد، نقل نکرده است؟

ثالثا از کجا ایشان فهمیدند این فقهاء علمای شیعه و تکفیر کنندگان باب و بهاء هستند؟

شاید منظور علمای سایر فرق مسلمین باشند که علیه شیعیان و پیروان پیغمبر فتنه‌ها انگیزتند و فتواها علیه سادات و علمای شیعه دادند- چنان که در کتاب «شهداء الفضیله» تألیف علامه امینی ۱۳۰ نفر از علمای بزرگ شیعه را نام میبرد که در طول چند قرن بفتوای علمای معاند اهل بیت پیغمبر، شربت شهادت نوشیدند.

رابعا پیغمبر میفرماید: چنین زمانی بر امت من خواهد آمد- و میدانیم که امت پیغمبر تنها صد میلیون شیعه نیست بلکه ۴۰۰ میلیون دیگر از سنی، و زیدی، و شش امامی و خوارج همه مسلمان و جزء امت پیغمبر بشمار میروند.

خامسا از کجا میرزا بهاء فهمید «فقهاء» علما و مجتهدین هستند؟ «فقه» یعنی دانائی و «فقیه» یعنی دانا. بنا بر این معنی روایت اینست که دانایان امت من بدترین دانایان سایر فرق هستند و این شامل همه طبقات مطلعین و دانایان می‌شود. چه فتنه‌ها که قانوندانهای بظاهر مسلمان علیه السلام و مسلمین بوجود نیاورده، و چه نقشه‌ها که برای مبارزه با اسلام نکشیده‌اند؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۶۰

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ و آله فرمود:

انّ الاسلام بدا غريبا و سيعود غريبا كما بدأ فطوبى للغرباء

یعنی: اسلام با غربت ظاهر شد و عنقریب نیز چنان که بود بحال غربت برمیگردد پس خوش بحال غربا. در غیبت نعمانی نیز این حدیث بسند دیگر آمده است و در کمال الدین آن را بسند دیگر از حضرت رضا هم روایت کرده است.

مؤلف: ابن اثیر در نهاییه گفته است: معنی این روایت اینست که اسلام در اول امر مانند غریب بی کسی بود که هیچ یک از بستگانش نزد وی نباشند. زیرا مسلمانان در آن روز اندک بودند. و اینکه فرمود: «عنقریب مثل اول غریب می‌شود» یعنی مسلمانان در آخر الزمان تقلیل میابند و مانند غربا میگردند.

«فطوبی للغرباء»

یعنی بهشت از آن مسلمینی است که در آغاز اسلام و پایان اسلام بوده و میباشند.

علت این امتیاز اینست که آنها در آغاز اسلام و آخر الزمان در برابر آزارهای کفار استقامت نشان داده و میدهند و دین اسلام را از دست نمیدهند (۱)

(۱) دانشمند بزرگوار سید رضی قدس سره گفته است: «این کلام پیغمبر اکرم (ص) از استعارات زیبا و مجازات بدیع است زیرا حضرت غربت اسلام را در آغاز کار تشبیه فرموده به مرد غریبی که یاورانش اندک و دور از وطنش میباشد. اسلام هنگام ظهورش چنین بود.

تا آنکه بمرور پایه‌های آن محکم گشت و کارش بالا گرفت، و حامیانش ازدیاد یافت.

و اینکه پیغمبر میفرماید: سيعود غريبا عنقریب نیز غریب می‌شود؛ باین معنی است که بزودی از لحاظ قلت طرفداران و عاملین باحکام شرعی و وظائف اسلامی؛ مانند روز نخست خواهد شد» یکی از دانشمندان معاصر احتمال داده که معنی روایت چنین باشد: اسلام بصورت غریبی ظهور کرد که با غرابت خود عقول بشریت را تکان داد. «و سيعود غريبا» یعنی بزودی مجد و عظمت خود را بطور محیر العقولی از سر میگیرد. و بنا بر این روایت اشاره به نیروی اسلام در موقع ظهور مهدی موعود (ع) است که بصورت تنها دین جهانی درمی‌آید.

(منتخب الاثر صفحه ۴۳۶) در آینده نیز راجع باین موضوع یعنی معنی غربت اسلام سخن خواهیم گفت منتظر باشید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۶۱

تأثیر قیام امام زمان و علائم آن

همچنین صدوق در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت میکند که گفت:

از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: خداوند قائم را با رعب نصرت داده و با نصرت مؤید داشته. زمین در زیر پای او نور دیده می‌شود، و گنجها (و معادن) خود را برای او آشکار می‌سازد. سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد، و خداوند بوسیله او دین خود را بر همه مسلکها و ادیان باطله غالب گرداند، هر چند مشرکان نخواهند ویرانه‌ای در روی زمین نیماند مگر اینکه آن را آباد می‌سازد. عیسی روح الله نازل می‌شود و پشت سر او نماز می‌گزارد.

من عرض کردم: یا ابن رسول الله قائم شما کی خواهد آمد؟ فرمود: هنگامی که مردها مانند زنان و زنها شبیه مردان گردند و مردان بمردها و زنان بزنها اکتفا کنند، زنها بر زینها سوار شوند، و شهادتهای ناحق قبول و گواهی عادلان رد شود و مردم ریختن خون یک دیگر و عمل زنا و خوردن ربا را آسان شمارند، و از اشرار بواسطه ترس از زبانشان ملاحظه شود.

هنگامی که سفیانی از شام و شخص یمنی از یمن خروج کنند، و فرورفتگی در «بیداء» پدید آید و جوانی پاک سیرت (نفس الزکیه) از آل محمد در بین رکن و مقام بنام محمد بن حسن بقتل رسد، و صدائی از آسمان بیاید که: حق در پیروی از قائم آل محمد و شیعیان اوست. در آن وقت قائم ما قیام خواهد کرد.

موقعی که آشکار می‌شود تکیه بکعبه می‌دهد و سیصد و سیزده مرد دو روی جمع میشوند. اول سخنی که میگوید این آیه شریفه است: **بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ** (۱) یعنی باقی مانده سفرای الهی در روی زمین برای شما بهتر است. اگر بدانید، سپس میفرماید:

انا بقیة الله فی ارضه

منم آن بقیه سفرای الهی در روی زمین چون ده هزار نفر مرد نزد وی گرد آمدند قیام میکند.

(۱) سوره هود آیه ۸۶.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۶۲

در آن وقت در تمام روی زمین معبودی جز خدای یگانه نخواهد بود. و هر بتی یا امثال بت آتشی در آن می‌افتد و می‌سوزد و این ظهور بعد از غیبت طولانی او خواهد بود. خداوند خواسته معلوم کند که چه کسانی در غیبت او از وی پیروی میکنند و چه کسانی بوی ایمان می‌آورند.

احمد بن محمد برقی در کتاب «محاسن» از محمد بن مروان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیغمبر فرمود: هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را یهودی برانگیخته گرداند. عرض کردند: یا رسول الله هر چند او کلمه شهادتین هم بگوید؟ فرمود: آری زیرا او خود را با ادای این دو کلمه، در موقع ریختن خونس پنهان می‌سازد یا با خواری جزیه می‌دهد باز فرمود: هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را یهودی برانگیخته گرداند. عرض شد: یا رسول الله! برای چه؟ فرمود: برای اینکه چنین کسی اگر دجال را ببیند بوی می‌گردد.

مؤلف: ما در باب روایاتی که از حضرت صادق در باره قائم رسیده، روایت کردیم که امام زمان دجال را بقتل میرساند (۱)

خطبه امیر المؤمنین (ع) و اوضاع آخر الزمان

شیخ صدوق در کمال الدین از نزال بن سبره روایت میکند که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی سه بار فرمود:

سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی

یعنی: ای مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید، هر چه میخواهید از من بپرسید! در این وقت صعصعه بن صوحان از جا برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! دجال کی خواهد آمد؟ فرمود: بنشین! خداوند سخن تو را شنید و دانست که مقصودت چیست. بخدا قسم در این باره سائل و مسئول (تو و من) یکسان هستیم (یعنی این از اسراری است که فقط خداوند میداند).

(۱) در صفحه ۳۷۲ و ۳۷۶ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۶۳

ولی این را بدان که آمدن دجال علاماتی دارد که طابق النعل بالنعل متعاقب هم بوقوع می‌پیوندد. اگر خواسته باشی اطلاع میدهم عرضکرد: یا امیر المؤمنین بفرمائید!

فرمود: آنچه میگویم از بر کن! علامات آن اینست: (دجال در وقتی می‌آید که) مردم نماز را بمیرانند، و امانت را ضایع کنند، و دروغ گفتن را حلال شمارند.

و ربا بخورند، و رشوه بگیرند، و ساختمانها را محکم بسازند، و دین را بدنیا بفروشند، و موقعی که سفیهان را بکار گماشتند، و با زنان مشورت کردند، و پیوند خویشان را پاره نمودند، و هواپرستی پیشه ساختند و خون یک دیگر را بی‌ارزش دانستند.

حلم و بردباری در میان آنها نشانه ضعف و ناتوانی باشد، و ظلم و ستم باعث فخر گردد، امراء فاجر، وزراء ظالم، و سرکردگان دانا خائن و قاریان (قرآن) فاسق باشند. شهادت باطل آشکار باشد، و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی گردد، قرآنها زینت شود، و مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی و مناره‌ها بلند گردد، و اشرار مورد عنایت قرار گیرند، و صفها در هم بسته شود.

خواهشها مختلف باشد و پیمانها نقض گردد، و وعده‌ای که داده شد نزدیک شود. زنها بواسطه میل شایانی که بأمور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند. صداهای فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود! «۱» بزرگ قوم، رذل‌ترین آنهاست، از شخص فاجر بملاحظه شرش تقیه شود، دروغگو تصدیق، و خائن امین گردد، زنان نوازنده، آلات طرب و موسیقی بدست گرفته نوازندگی کنند! و مردم پیشینیان خود را لعنت نمایند. زنها بر زینها سوار شوند و زنان بمردان و مردان بزنان شباهت پیدا کنند.

شاهد (در محکمه) بدون این که از وی درخواست شود شهادت میدهد،

(۱) آیا مقصود خوانندگان رادیو و استماع آهنگ‌های آنهاست؛ یا متینگ دهندگان و ناطقین انتخاباتی است که هر روز صدای زنده باد و مرده باد آنها در سر هر کوی و برزن بلند است و دسته دسته برای شنیدن آن صداهای بیهوده اجتماع میکنند؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۶۴

و دیگری بخاطر دوست خود بر خلاف حق گواهی دهد. احکام دین را برای غیر دین بیاموزند، و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند، پوست میش را بر دل‌های گرگها بیوشند، در حالی که دل‌های آنها از مردار متعفن تر و از صبر تلخ تر است. در آن موقع شتاب و تعجیل کنید. بهترین جاها در آن روز بیت المقدس است. روزی خواهد آمد که هر کسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد «۱»

اشاره

در این وقت اصبع بن نباته برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دجال کیست

(۱) ابو الفضل گلپایگانی در «فرائد» صفحه ۱۰۶- فقط این قسمت خطبه را گرفته و مورد سوء استفاده قرار داده است. او چون دیده که میرزا حسین علی مازندرانی از طرف دولت عثمانی به «عکا» واقع در فلسطین تبعید شده، و در این روایت هم میگوید: خیر المساکن یومئذ البیت المقدس لیأتین علی الناس زمان یتمنی احد انه من سگانه لذا چنین نتیجه گرفته است که چون میرزا بهاء در آنجا بوده؛ پس بهترین مکان روی زمین است!! ولی شما خوانندگان تمام خطبه را بخوانید ببینید چه مناسبتی با یک مشت بهائی مرموز ناشناس دارد. چرا گلپایگانی فقط یک قسمت خطبه را نقل کرده؟ این خطبه مشتمل بر علائم قبل از ظهور و آمدن دجال است، مگر اینکه بهائیان قبول کنند که جمال مبارک همان دجال است! حضرت میفرماید: نخست باید تمام این علائم آشکار شود؛ سپس دجال بیاید تا آنگاه امام زمان قیام کند. ولی بهائی که عقیده دارد امام زمان میرزای باب بوده و آمده و رفته است، چگونه میخواهد فقط از یک قسمت علائم ظهور او برای میرزا بهاء ساکن «عکا» نه بیت المقدس استفاده کند؟! بنظر ما این علائم امروز با اوضاع فلسطین که قسمت عمده بیت المقدس در دست دولت اسرائیل است، و با تبلیغات وسیع اسرائیل و صهیونیستهای جهان و عمال آنها یعنی بهائیان؛ غالب مردم جهان میل بدیدن آنجا دارند، بخوبی تطبیق میکنند، با این فرض من ابدا نمیتوانم ادعا کنم، منظور حضرت امیر امروز است، شاید در آینده بیت المقدس و تمام خاک اسرائیل بدست مسلمانان بیافتد و آنها یهودیان و بهائیان را از آنجا بدور بریزند و چنان شود که هر مسلمانی شایق بسکونت در بیت المقدس گردد و الله اعلم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۶۵

فرمود: بدان که دجال صائد بن صید است. شقی کسی است که ادعای او را تصدیق کند و سعادت مند کسی است که او را تکذیب نماید: از شهری که آن را اصفهان میگویند و قریه‌ای که معروف به «یهودیه» است بیرون می آید.

چشم راست ندارد و چشم دیگر در پیشانی اوست، و مانند ستاره صبح میدرخشد.

چیزی در چشم اوست که گوئی آمیخته بخون است، در پیشانی وی نوشته است «این کافر است» هر شخص باسواد و بی سواد آن را میخواند. داخل دریاها می شود و آفتاب با او میگردد. در جلو رویش کوهی از دود است، و پشت سر او کوه سفیدی است که مردم آن را طعام (گندم) می بینند.

وی در یک قحطی سختی می آید، و بر الاغ سفیدی سوار است، یک گام الاغش یک میل راه است! زمین در زیر پای او نور دیده می شود. از هیچ آبی نمیگذرد مگر اینکه تا روز قیامت خشکیده می شود. با صدای بلند خود چنان ندا در میدهد که از مشرق تا مغرب جن و انس و شیاطین صدای او را میشنوند، میگوید: «ای دوستان من بیائید بسوی من. منم آن کسی که بشر را آفریدم و اندام آنها را معتدل و متناسب نمودم و روزی هر کسی را تقدیر نموده و همه را بیافتن آن راهنمایی میکنم. من آن خدای بزرگ شما هستم» دجال دشمن خدا دروغ میگوید، او یک چشم دارد غذا میخورد و در بازارها راه می رود. در صورتی که خداوند شما نه یک چشمی است «۱» و نه غذا میخورد و نه در بازارها راه می رود و فناپذیر نیست.

غالب پیروان او در آن روز اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند خداوند او را در شام در تلی معروف به «تل افیق» سه ساعت از روز جمعه برآمده بدست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد، میکشد. بدانید که بعد از آن حادثه بزرگی روی میدهد.

عرض کردیم: یا امیر المؤمنین آن حادثه چیست؟ فرمود: آمدن «دابة الارض»

(۱) و نه دو چشمی و اصلاً جسم نیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۶۶

از سمت صفا است، انگشتر سلیمان و عصای موسی با اوست آن انگشتر را بر روی هر مؤمنی که میگذارد، در جای آن نوشته می‌شود: «این مؤمن حقیقی است» و بر روی هر کافری بگذارد نوشته می‌شود «این کافر حقیقی است» تا جایی که مؤمن صدا میزند ای کافر وای بر تو و کافر صدا میزند: ای مؤمن خوش بحالت! دوست داشتم من هم امروز مثل تو بودم و بچنین سعادتت برسیم. سپس دابۀ الارض سر خود را بلند میکند و مردمی که در بین مشرق و مغرب هستند بعد از طلوع خورشید از جانب مغرب باذن خدا او را می‌بینند در آن وقت دیگر توبه برداشته می‌شود. نه توبه‌ای قبول و نه عملی بسوی خدا بالا می‌رود، و ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا در حال ایمان خیری کسب نکرده بود بحال صاحبش سودی ندارد. آنگاه حضرت فرمود: از آنچه بعد از آن روی میدهد از من نپرسید. زیرا حبیب رسول خدا با من عهد بسته که جز به عترت خود اطلاع ندهم.

نزال بن سبره به صعصعه گفت: مقصود امیر المؤمنین از این حرف چه بود؟ صعصعه گفت: ای پسر سبره! آن کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد، دوازدهمی از عترت نهمی از اولاد حسین بن علی علیه السلام است و اوست خورشیدی که از مغرب خود (یعنی محلی که ناپدید شده) طلوع میکند و در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود و زمین را پاک میکند و ترازوی عدل را برقرار مینماید، بطوری که هیچ کس بدیگری ظلم نمی‌کند. امیر المؤمنین علیه السلام هم فرمود: که حبیبش پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله از وی پیمان گرفته که آنچه بعد از آن روی خواهد داد جز بعترت وی ائمه طاهرین، بکسی اطلاع ندهد. صدوق این روایت را در کمال الدین از نافع از عبد الله بن عمرو او از پیغمبر صلی الله علیه و اله هم روایت نموده است. آیا دجال یهودی است؟

و هم صدوق در کمال الدین از نافع از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت: یک روز

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۶۷

پیغمبر صلی الله علیه و اله نماز صبح را با اصحاب گزارد، آنگاه با آنها برخاستند تا بدر خانه‌ای در مدینه رسیده درب خانه را کوبیدند زنی از خانه بیرون آمد و پرسید: یا ابا القاسم! چه میخواهی؟ پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای مادر عبد الله! اجازه میدهی عبد الله را بینم؟

عرضکرد: با عبد الله چکار دارید؟ بخدا قسم او عقل درستی ندارد و لباس خود را کثیف میکند و مرا دعوت بامر عظیمی مینماید. فرمود: با این وصف اجازه بده من او را بینم! زن گفت: مانعی ندارد ولی اگر بی ادبی از او سر زد طوری نیست؟ فرمود: نه. گفت: داخل شوید وقتی پیغمبر داخل خانه شدند عبد الله پارچه‌ای بخود پیچیده بود و در آن غرولند میکرد. مادرش گفت: ساکت باش و درست بنشین! این محمد است که برای دیدن تو آمده. عبد الله ساکت شد و نشست و پیغمبر گفت: اگر مادر ملعونم مرا بحال خودم می‌گذاشت بشما خبر میدادم که شما قائل بخدائی من هستید یا نه؟! پیغمبر (ص) پرسید: چه می‌بینی؟ عرضکرد: حق و باطلی می‌بینم، و تختی را بر روی آب می‌بینم. پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدایم. عبد الله گفت: تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدایم. چه خداوند از این لحاظ تو را سزاوارتر از من قرار نداده است.

چون روز دوم شد، و پیغمبر (ص) نماز صبح را با اصحاب گزاردند مجددا آمدند درب خانه عبد الله را کوبیدند، مادر عبد الله آمد به پیغمبر عرضکرد: داخل شوید! چون پیغمبر داخل خانه شدند، دیدند عبد الله بالای درخت نخلی با صدای بلند آواز میخواند. مادرش گفت ساکت شو و پائین بیا اینک محمد نزد تو آمده است.

چون فرود آمد به پیغمبر گفت: اگر مادر ملعونم مرا بحال خودم می‌گذاشت بشما می‌گفتم که شما قائل بخدائی من هستید یا نه!.

چون روز سوم فرا رسید، پیغمبر (ص) نماز صبح را با اصحاب گزارده سپس برخاستند و به آنجا آمدند. دیدند او میان گوسفندان است و باهنگ

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۶۸

شبانها آواز میخواند، مادرش گفت: ساکت شو و بنشین. این محمد است که نزد تو آمده است.

در آن روز چند آیه از سوره دخان بر پیغمبر نازل شده بود و پیغمبر در نماز آن روز قرائت فرموده بود. سپس به عبد الله فرمود: شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و اینکه من پیغمبر خدا هستم. عبد الله هم گفت: تو شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست و من پیغمبر یگانه خدا هستم خداوند از این لحاظ تو را از من سزاوارتر قرار نداده است. پیغمبر (ص) فرمود چیزی را در سینه خود برای تو پنهان کرده‌ام آن چیست؟ گفت: دود است دود! پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: خوار باشی که از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نمیکنی و بآرزوی خود نائل نمی‌گرددی و بچیزی بیش از آنچه خداوند تو را بر آن قدرت داده است، نمیرسی! آنگاه باصحاب خود فرمود: خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید جز اینکه قوم خود را از خطر وجود دجال ترسانیدند. خداوند او را تا امروز بتأخیر انداخت (که او را به بینید) مطلب بر شما مشتبه نگردد (و اگر شما را به خدائی خود دعوت کرد اعتنا نکنید) زیرا خدای شما یک چشمی نیست. (۱)

او در حالی که سوار بر الاغی است که فاصله میان دو گوشش یک میل راه باشد خروج میکند. بهشت و جهنم با اوست، و هم کوهی از نان و نهری پر از آب دارد.

بیشتر پیروان او یهودی و زنان و عربهای بیابانی هستند. او جز مکه و حومه آن بهمه جای روی زمین قدم میگذارد. (۲)

(۱) گفتیم که دو چشمی و جسم هم نیست. مقصود پیغمبر فقط معرفی دجال است که یک چشم دارد.

(۲) موضوع آمدن دجال در آخر الزمان و اوصاف و علائم او و الاغش، بیش از آنچه در روایات شیعه است، از طرق اهل تسنن نقل شده است. قسمت عمده آن را احمد حنبل پیشوای فرقه حنبلی‌ها در کتاب «مسند» از عبد الله بن عمر نقل کرده است باید در فرصتهای مناسب اسناد این روایات بدقت مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد و صحت و سقم آن معلوم گردد، تا بتوان آنچه را صحیح و معتبر است اخذ کرد و بقیه را حذف نمود.

آنچه مسلم است؛ موضوع دجال و مبارزه او با دولت حقه در پایان جهان؛ در اخبار و ادبیات ایرانی و عرب و خارجی آمده است. با این فرق که بعضی رهبر جبهه مخالف او را حضرت عیسی و بعضی قائم آل محمد می-دانند، و در هر صورت تطبیق دجال و اوصاف و علائم او و الاغش با بعضی از اختراعات کنونی و آینده یا رئیس دولتی که مادی صرف و دارای دستگاه تبلیغاتی بسیار نیرومند باشد و غیره چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد.

قبلا گفتیم که قاتل دجال خود امام زمان است اگر در بعضی از روایات سنی و شیعه و مسیحی و غیره رسیده که حضرت عیسی او را می‌کشد، اشتباه در تطبیق است؛ بخصوص که مسیحیان منجی عالم را بجای مهدی موعود، عیسی بن مریم میدانند.

در روایتی که در «منتخب الاثر» صفحه ۴۸۰ از اربعین خاتون آبادی بنقل از فضل بن شاذان از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) آورده است حضرت صادق از جدش پیغمبر (ص) نقل میکند که از دجال سخن گفت و قریه‌ای که از آنجا بیرون می‌آید و بعضی از علائم او را بیان کرد و فرمود: «وی ادعای خدائی میکند در اولین روزی که خروج می‌نماید هزار نفر یهودی و نازادگان و شرابخواران و نوازندگان و بازیگران و عربهای بیابانی، و زنان بوی می‌گروند! تا آنکه فرمود: دجال زنا و لواط و سایر منکرات را مباح می‌کند تا جایی که مردان و زنان و پسران بطور آشکار و عریان در اطراف خیابانها یک دیگر را در آغوش میگیرند!! یاران او در خوردن گوشت خوک و میگساری و ارتکاب هر گونه فسق و فجوری افراط میکنند، و جز مکه و مدینه و مراقد ائمه تمام نقاط

زمین را می‌پیماید وقتی سرکشی او از حد گذشت و ظلم او و پیروانش همه جا را گرفت، کسی که عیسی بن مریم در پشت سر وی نماز می‌گزارد؛ او را بقتل میرساند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۶۹

گفتار علمای اهل تسنن در باره دجال

مؤلف: حسین بن مسعود فراء (۱) در کتاب «شرح السنه» بسند خود از ابو سعید

(۱) مقصود ابو محمد حسین بن مسعود بن محمد شافعی متوفی بسال ۵۱۰ یا ۵۱۶ هجری معروف بفراء و مشهور بیغوی و ملقب بمحیی السنه است، دانشمندی محدث و مفسری فاضل و فقیهی بزرگ بوده است.

بنا بر این بافراء دانشمند نحوی معروف که در سال ۲۰۷ در گذشته و ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزیز بغوی مؤلف کتاب «معجم کبیر» که او نیز از علمای اهل تسنن و استاد بخاری و متوفی بسال ۳۱۷ است؛ اشتباه نشود.

«بغ» که حسین بن مسعود و جمعی از دانشمندان را بواسطه انتساب بآنجا بغوی میگویند از شهرهای قدیم خراسان واقع در بین مرو و هرات بوده است. کتاب تهذیب در فقه، الجمع بین الصحیحین، مصابیح، معالم التنزیل، و شرح السنه از تألیفات حسین بن مسعود فراء بغوی است، مؤلف در چند مورد این کتاب از شرح السنه او مطالب نفیسی نقل کرده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۷۰

خدردی روایت کرده که در این داستان وقتی پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسید چه میبینی و دجال گفت: تختی را بر روی آب میبینم، حضرت فرمود: تو تخت شیطان را بر روی دریا میبینی! سپس پرسید چه میبینی؟ گفت دو خبر راست و یک خبر دروغ یا اینکه دو خبر دروغ و یک خبر راست میبینم. پیغمبر فرمود: مطلب بر وی مشتبه شده او را رها کنید.

ابن اثیر در «نهایه» در باره این روایت میگوید: پیغمبر از ابن صیاد پرسید: چه چیزی را در سینه برای تو پنهان کرده‌ام گفت: «دخ» بضم یا فتح دال، یعنی دود. و مقصود حضرت که فرمود: چیزی را در سینه برای تو پنهان کرده‌ام، آیه یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ (۱) یعنی: روزی که آسمان با دود آشکار، می‌آید بود.

و هم ابن اثیر میگوید: گفته شده که عیسی بن مریم دجال را در «جبل دخان» یعنی کوه دود بقتل میرساند. بنا بر این شاید سؤال پیغمبر اشاره بقتل وی بوده است.

زیرا ابن صیاد گمان میکرد که خود همان دجال است. و اینکه پیغمبر بوی فرمود «تو از آنچه مقرر شده هرگز تجاوز نمیکنی» فراء در شرح السنه میگوید: خطابی گفته است: این فقره به دو گونه تصور می‌شود: یکی اینکه کار او بآنجا نمیرسد که بوسیله وحی از غیب اطلاع پیدا کند، چنان که پیغمبران مطلع میشوند، و از راه الهام

(۱) سوره دخان آیه ۱۰.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۷۱

نیز خبر نمییابد چنان که ارواح اولیاء خدا بدان ملهم میگردد، و آنچه بر زبان او جاری گشت شیطان بوی القاء نمود، و دیگر اینکه آنچه را خداوند در باره تو و کارت تقدیر فرموده است، نمیتوانی تغییر بدهی.

ابو سلیمان گفته است: بنظر من این داستان مربوط بروزگاری است که پیغمبر با یهودان و هم پیمانهای آنها صلح و عدم تعرض می‌بست و ابن صیاد هم از طائفه یهود و داخل در آن دسته بود خبر او پیغمبر رسیده بود که وی از راه کفایت چه ادعائی

دارد، لذا پیغمبر خواست او را امتحان کند، ولی وقتی با وی سخن گفت دانست که او بر باطل است و ساحر یا کاهن می‌باشد، یا از کسانی است که جن بصورت آدمی نزد وی می‌آید یا شیطان با وی آمد و شد دارد و پاره‌ای از آنچه می‌گوید بوی القا مینماید. از این رو وقتی به پیغمبر گفت آنچه در سینه برای من پنهان کرده‌ای دود است، او را از خود راند و فرمود: خوار و ذلیل باشی که از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نخواهی کرد.

مقصود حضرت این بود که اینها که وی می‌گوید گفته شیطان است و از راه وحی نیست. بلکه او حالاتی دارد که آنچه می‌گوید گاهی درست و زمانی بخطا می‌رود و معنی آنچه که گفت «خبر راست و دروغ برای من روی میدهد» و پیغمبر فرمود: مطلب بر تو مشتبه گشته است، نیز همین است.

جمله کلام امر دجال اینست که وجود وی امتحانی است که خدا بوسیله او بندگان خود را آزمایش میکند، تا آن کس که راه باطل پیش گرفته یا براه حقیقت می‌رود امتحان خود را بدهد، چنان که قوم موسی بوسیله گوساله سامری امتحان شدند، جمعی گمراه گشتند و گروهی ایمان خود را نگاهداشتند (پایان گفتار ابن اثیر جزری).

مؤلف: علمای اهل تسنن در باره اینکه آیا دجال همان ابن صیاد است یا دیگری می‌باشد، دو دسته هستند: جمعی از آنها عقیده دارند که ابن صیاد دجال نیست زیرا روایت شده که ابن صیاد از گفته خود توبه کرد و در مدینه مرد و روی مرده او را برداشتند تا مردم به بیند که او مرده است. و هم روایاتی از ابو سعید خدری نقل کرده‌اند که

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۷۲

میرساند او دجال نیست ولی گروهی دیگر معتقدند که دجال همان ابن صیاد معروف در روایت مفصل سابق است، و این معنی را از عبد الله بن عمرو جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده‌اند «۱»

سخن شیخ صدوق راجع به دجال

شیخ صدوق بعد از نقل خبر مزبور می‌گوید: اهل عناد و انکار (متعصبین اهل تسنن) این گونه اخبار را تصدیق میکنند و آن را در باره دجال و غیبت وی و زنده بودن او را در این مدت

(۱) «در کتب لغت، دجال، بمعنی کذاب ضبط شده و فعل آن را بمعنی آب طلا و آب نقره دادن نوشته‌اند و گفته‌اند که دجال، مسیح کاذب است که باعتبار تمویه و فریب کاری، باین نام خوانده شده است.

دجال را در زبانهای فرانسه و انگلیسی آنتی گریست Antichrist نامیده‌اند که بمعنی دشمن و ضد مسیح است این عنوان نخستین بار در رساله اول یوحنا باب چهارم شماره سوم آمده است.

اما یهودان هم بظهور کسی که با خدا خصومت ورزد و دارای قدرت فوق العاده باشد؛ معتقد بوده‌اند. در کتاب دانیال باب یازدهم از صفات این چنین شخصی که ظاهر خواهد گردید گفتگو شده و در باب هفتم همین کتاب هم بصورت رمز و اشاره از دشمن خدا؛ سخن بمیان آمده است. او کسی است که سه پادشاه را از میان می‌برد و با خدا خصومت و دشمنی می‌ورزد و دوران تسلط او سه سال و نیم است.

بنا بر تحقیقات مورخین، کتاب دانیال در زمان مکابها نوشته شده و لذا صفات و اشارات این کتاب را که حاکی از وضع بد روزگار و ظهور حکومت اشراک است، نخستین بار بر آنتیوکوس چهارم منطبق کرده‌اند. چه وی بقتل عام یهود دست زد؛ و قسمی که در مقاله مربوط باصحاب اخدود، یاد شد، یهودیان را بشکنجه‌های گوناگون مبتلی می‌ساخت و دسته دسته در آتش میانداخت و می‌سوخت.

پس از گذشتن وقایع ناگوار آنتیوکوس، چون همه اشارات دانیال تحقق پذیرفته بود، یهود مسطورات آن کتاب را بر «پمی» و سپس بر «کالیکولا» منطبق کردند و پس از آن بطور کلی امپراطوری روم را دشمن خدا شناختند بتدریج در میان یهودیان و مسیحیان؛ این عقیده بوجود آمد که دجال موعود دانیال؛ حاکی از حکومت ظالمانه‌ایست که در آخر جهان پیدا خواهد شد و پس از دورانی موقت و پر آشوب، شکست خواهد خورد و جهان پایان خواهد یافت یا حکومت عادلانه دائم روی کار خواهد آمد.

در آثار اسلامی نیز راجع بدجال بحث شده است و اصل او را از اصفهان یا سجستان نشان داده‌اند وی دارای قدرت و تأثیر عجیبی است. یک چشم او مسح شده و چشم دیگرش در پیشانی است که مانند ستاره صبح میدرخشد، وی از همه جا می‌گذرد و فقط در مکه و مدینه قدم نمی‌گذارد.

اکثر مردم پیرو او می‌شوند و دچار بدبختی می‌گردند و تنها کسانی سعادت‌مندند که بتوانند با مجاهده خود را از پیروی او باز دارند و بدنبال او نروند می‌گویند از هر موی خر دجال؛ نغمه‌ای بگوش میرسد و آن نعمات موجب انجذاب مردم سست و ناپرهیز کار است. بهر حال؛ دجال که نموداری از جنگ نور و ظلمت است، در اقوام و ملل دیگر هم سابقه دارد.

بابلیان از جنگ مردوخ با تئومات سخن میگفتند و تئومات را ظلمت و اژدها معرفی میکردند در اوستا هم از جنگ اهریمن و اهور مزدا گفتگوها است و آئین مانویان بر اساس منازعه؟؟ دائم نور و ظلمت پی‌ریزی شده است. در کتب الحاقی تورات هم گاهی دجال موجود فوق العاده‌ای است که دارای صورت حیوانی عجیب الخلقه می‌باشد.

در نظر نگارنده، دجال کلمه‌ایست مرکب و الف و لام آن همان الف و لامی است که در نامهای دانیال و حزقیل هم وجود دارد و بمعنی خدا است. جزء اول آن هر چه باشد. بمعنی ضد و خصم و دشمن است؛ و دور نیست که با «دژ» و «دشمن» و «دشوار» هم‌ریشه باشد.

ظهور دجال از اصفهان یا سجستان هم اصالت ایرانی این تصور را تأیید می‌کند و گویا از دو قرن پیش از میلاد؛ یهود با این تصور آشنا شده باشند، و بوسیله ایشان به مسیحیان و ملل دیگر رسیده باشد. برخی از علماء مسیحی منجمله صاحب قاموس کتاب مقدس؛ دجال را اسم عام میدانند و بتصور ایشان مراد از دجال و دجالان کسانی هستند که مسیح را تکذیب کنند.

ما مسلمانان مانند ملل دیگر حکومت عادلانه کامل را انتظار می‌کشیم و ظهور چنین حکومت را پس از یک دوران بی‌نهایت ظلمانی می‌دانیم و دوره ظلمت را دوران دجال و دوره نور و سعادت را دوران «قائم» تعبیر می‌کنیم. (اعلام قرآن - تألیف دکتر محمد خزائلی)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۷۳

طولانی روایت نموده‌اند که در آخر الزمان خروج میکند، ولی در باره قائم باور نمی‌کنند

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۷۴

که او مدتی طولانی غائب می‌شود، آنگاه آشکار میگردد و جهان را پر از عدل و داد میکند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد! با اینکه پیغمبر و امامان بعد از آن حضرت صریحاً از این موضوع سخن گفته‌اند و او (امام زمان) را بنام و شخص و غیبت طولانی و نسب، شناسانده‌اند. آنها خواستند بدین وسیله نور خدا را خاموش کنند در صورتی که «وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». غالب آنچه اینان در مقام انکار وجود و غیبت امام زمان بآن استدلال و احتجاج میکنند اینست که: می‌گویند این روایات که شما طایفه شیعه راجع بمهدی موعود روایت کرده‌اید از طریق ما (اهلسنت) روایت نشده است. و ما اطلاع نداریم! سپس صدوق می‌گوید: براهمه و یهود و نصاری که معتقد به نبوت پیغمبر ما نیستند بهمین دلیل منکر پیغمبر ما می‌باشند. آنها می‌گویند: چون آنچه شما در باره پیغمبرتان نقل میکنید و معجزات و دلیل‌هائی که برای اثبات پیغمبری او می‌آورید مورد تردید ماست و یقین بآن نداریم، لذا اعتقاد به بطلان نبوت پیغمبرتان داریم، پس اگر ما بخواهیم آنچه را که اهل تسنن در باره عقیده ما نسبت بامام زمان می‌گویند

پذیریم و ملزم بآن شویم، آنها نیز باید آنچه را فرقه‌های مزبور نسبت به پیغمبر میگویند بپذیرند و ملزم بآن شوند، بخصوص که آنها از لحاظ جمعیت از اهل تسنن بیشتر هستند!

اشکال همچنین بعضی از دانشمندان اهل تسنن میگویند: عقل ما نمیپذیرد که یکنفر در زمان ما آنقدر زنده بماند که عمر وی از عمرهای عادی اهل زمان تجاوز کند، در حالی که بعقیده شما عمر صاحب شما (امام زمان) از عمر اهل زمان تجاوز کرده است «۱».

(۱) باید دانست که شیخ صدوق متوفی بسال ۳۸۱ هجری است و هنگام تألیف کمال الدین که این سخن در آن کتاب آمده تقریباً صد و بیست سال از عمر امام زمان گذشته است زیرا گفتیم که آن حضرت در سال ۲۵۵ متولد شده است. قبلاً هم گفتیم که مخالفین شیعه اشکال طول عمر امام زمان را از همان زمان‌ها که هنوز حضرت از صد و بیست سال کمتر داشته است برخ دوستان حضرت میکشیدند و دانشمندان ما نیز از همان زمانها پاسخهای مناسب و قانع کننده بآنها داده‌اند مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۷۵

پاسخ میگوئیم: شما که قبول دارید دجال غائب است، و ممکن است عمر او از همه اهل عصر تجاوز کند، و در باره شیطان نیز همین عقیده را دارید، چگونه این معنی را در باره قائم آل محمد (ص) با آن همه روایاتی که در باره او و غیبت و طول عمر و ظهور وی برای اجرای امر خدا، و آن همه روایاتی که ما در این کتاب (کمال-الدین) ذکر کرده‌ایم و آنچه را بطور مسلم پیغمبر فرموده که: هر چه در امت‌های پیشین بوده است، بعینه و بدون کم و زیاد و طابق النعل بالنعل، در این امت نیز مییابد، باور نمیدارید؟ از این گذشته در میان پیغمبران سابق و سفرای الهی، افرادی که این گونه عمرهای طولانی داشته‌اند، بسیارند. نوح پیغمبر دو هزار و پانصد سال در جهان زیست. قرآن مجید میفرماید: فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا یعنی نوح مدت نهصد و پنجاه سال (برای دعوت مردم بدین خدا) در میان قومش ماند.

و در روایتی که ما با سند در این کتاب نقل کردیم «۱» مذکور بود که در قائم علامتی از نوح است که طول عمر باشد، بنا بر این چگونه مخالفین طول عمر امام زمان را انکار میکنند، ولی نظائر آن را که عقل در رد و قبول آن دخالتی ندارد میپذیرند، بلکه اقرار بآن را بر خود لازم می‌شمارند؟ زیرا که از پیغمبر روایت شده است. ما میگوئیم در خصوص امام زمان هم باید اعتراف کنند. زیرا آنها از پیغمبر (ص) روایت شده است!! همچنین لازم است از طریق سمع هم معتقد بوجود قائم شوند. کدام عقل باور میکند که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار بسر برند؟ آیا جز از طریق

(۱) رجوع کنید بباب ۱۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۷۶

شنیدنی راه دیگری برای اعتقاد بآن هست؟ پس در این صورت چرا از طریق شنیدن از پیغمبر و ائمه معصومین، مخالفین، غیبت و ظهور قائم آل محمد را باور نمیدارند؟! چطور اینها بآنچه از (وهب بن منبه) و (کعب الاحبار) در محالاتی که اثری از آن در قول پیغمبر و منطلق عقل دیده نمیشود اعتقاد پیدا میکنند، ولی آنچه را از پیغمبر و ائمه دین در باره قائم و غیبت و ظهورش بعد از تردید اکثر مردم و برگشتن مردم از دین و ایمان خود رسیده است باور نمیدارند؟ چنان که اخبار صحیح که از آن ذوات مقدسه رسیده گواه بر آن است. آیا این معنی جز زیر پا گذاشتن عقل برای رد حق و انکار آن، چیز دیگری میتواند باشد؟! چرا آنها نمیگویند که وقتی ما در این زمان مثالی برای عمر طولانی پیدا نکردیم، عمر طولانی مشهورترین فرد بشر را در باره مشهورترین فرد بشر نیز جاری می‌سازیم تا اینکه تصدیق قول صاحب شریعت (ص) را کرده باشیم؟ و میدانیم که هیچ فردی از قائم علیه السلام مشهورتر نیست زیرا که نام مبارک او در شرق و غرب بر زبانهای معتقدین و منکرینش جاری است.

وقتی بنا باشد وقوع غیبت امام دوازدهم با آن همه روایاتی که از پیغمبر رسیده و بوقوع آن خبر داده است باطل گردد، عقیده به نبوت پیغمبر هم باطل می‌شود. زیرا فرض اینست که این پیغمبر از وقوع غیبت امام دوازدهم خبر داده و باعتقاد مخالفین واقع نشده است، پس وقتی در یک جا دروغ او ثابت شود پیغمبر نخواهد بود.

چطور آنها معتقدند که پیغمبر در باره عمار یاسر «۱» خبر داد که گروه ظالمی او را میکشند، و در باره امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: محاسنش از خون سرش رنگین می‌شود و در باره حسن بن علی علیه السلام فرمود: بوسیله زهر بشهادت میرسد، و در باره

(۱) قال (ص):

عَمَّارُ تَقْتَلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ

- و این گروه ظالم لشکر معاویه بود که در جنگ صفین چنان که پیغمبر خبر داده بود؛ عمار یاسر صحابی بزرگ و عالیقدر پیغمبر (ص) را که جزو افسران سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام بود بقتل رسانیدند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۷۷

حسین بن علی علیهما السلام فرمود: با شمشیر شهید می‌شود. ولی آنچه را در باره قائم و وقوع غیبت او با تصریح بنام و نسبش خبر داده است تصدیق نمیکنند؟! نه! بعقیده ما پیغمبر بزرگ ما در تمام گفتارش راستگو و در همه احوال درست - کردار بوده. موقعی ایمان بنده صحیح خواهد بود که از آنچه پیغمبر فرموده در خود احساس دلتنگی نکند، و در همه امور بتمام معنی تسلیم او باشد و هیچ گونه شک و ریبی در ایمانش راه نیابد. معنی اسلام این است. زیرا که اسلام بمعنی تسلیم و انقیاد در برابر خدا و رسول است. وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۱» از عجائب اینکه مخالفین ما (اهل تسنن) روایت کرده‌اند که عیسی بن مریم (ع) از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آنجا گرد آمده‌اند. آهوها آمدند بنزد عیسی بن مریم و شروع بگریستن کردند. عیسی هم نشست و با آنها گریست.

حواریون هم نشستند و گریه را سر دادند، در حالی که نمیدانستند عیسی چرا نشست و برای چه گریه می‌کند. بعدا پرسیدند یا روح الله چرا گریه می‌کنید فرمود: آیا میدانید این چه زمینی است؟ گفتند نه فرمود: این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگر گوشه فاطمه زهرا بتول اطهر که شبیه مادر من است در آن کشته می‌شود و همین جا مدفون میگردد. خاک این بیابان از مشک خوشبوتر است زیرا تربت آن در تابناک شهید است و تربت انبیاء و اولاد انبیاء نیز چنین است.

این آهوها با من حرف زدند و گفتند که ما بشوق تربت آن نازدانه با برکت در این بیابان می‌چریم و یقین دارند که در این زمین تأمین جانی دارند، سپس عیسی دست به پشکل‌های آهوان زود و آن را بوئید و فرمود: پروردگارا! اینها را آنقدر باقی بگذار تا آنکه پدر این شهید مظلوم بیاید و آن را بوئید و باعث صبر و تسلی خاطرش گردد. گفته‌اند که آن پشکلها ماند تا زمان امیر المؤمنین علیه السلام که از کربلا گذشت و آن را بوئید و گریست و همراهان را نیز بگریه انداخت و داستان آن را باصحاب خود اطلاع داد.

(۱) سوره آل عمران آیه ۸۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۷۸

آری اهل تسنن تصدیق میکنند که پشکل‌های آهوان بیش از پانصد سال باقی ماند و ابر و باران و گذشت روزها و شبها و سالها آن را تغییر نداد، ولی تصدیق نمی‌کنند که قائم آل محمد باقی بماند تا آنگاه که با شمشیر قیام کند و دشمنان خدا را نابود گرداند و دین خدا را زنده کند، آنهم با آن همه اخباری که از پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم با تعیین نام و نسب و غیبتش در مدت طولانی

رسیده است، و با اینکه روش پیغمبران پیشین در خصوص طول عمر هم در باره وی تجدید شده. آیا این جز از عناد و انکار حق، چیز دیگری هست؟!

علائم قیام قائم آل محمد (ص)

اشاره

و نیز شیخ صدوق در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت:

شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود: برای قیام قائم علائمی است که خداوند برای اهل ایمان پدید می آورد. من عرض کردم: قربانت گردم آن علائم چیست؟ فرمود:

اینست که خدا میفرماید «و لنبلونکم» یعنی شما مؤمنین را قبل از آمدن قائم امتحان میکنیم بشئیء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين «۱» بچیزی از ترس و گرسنگی و نقص اموال و جانها و ثمرات و بصابران مژده ده. فرمود: این ترس از پادشاهان بنی فلان در روزگار آخر آنهاست، و گرسنگی بواسطه بالا رفتن اسعار آنهاست، و نقص اموال، کساد تجارتها و قلت فضل است و نقص جانها مرگهای سریع است (سکته) و نقص ثمرات، کمی ثمرات حاصلی است که کشت میکنند و مژده بصابران، مژده بتعجیل فرج است. سپس امام صادق علیه السلام بمحمد بن مسلم فرمود: ای محمد! تأویل آیه شریفه‌ای که خداوند میفرماید: و ما یعلم تأویلہ إلا اللہ و الراسخون فی العلم «۲» اینست.

(۱) سوره بقره آیه ۱۵۵.

(۲) سوره آل عمران آیه ۷.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۷۹

این روایت در غیبت نعمانی هم بسند دیگر از محمد بن مسلم از آن حضرت روایت شده است. و هم در کمال الدین از میمون لبان روایت میکنند که آن حضرت فرمود: پیش از قیام قائم پنج علامت خواهد بود: آمدن شخص یمنی، و سفیانی، و نداکننده‌ای از آسمان، و فرورفتگی در بیابان «بیداء» و قتل شخص پاکدلی.

هم در آن کتاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: میان قیام قائم و قتل شخص پاکدل بیش از پانزده شب فاصله نیست. در غیبت شیخ و ارشاد مفید هم این روایت آمده است.

در کمال الدین از میمون لبان روایت نموده که گفت: من با امام باقر علیه السلام در خیمه آن حضرت بودم. حضرت دامن خیمه را بالا زد و فرمود: روزی که دولت ما آشکار شود، از این آفتاب روشتر است. سپس فرمود: در آن روز صدائی از آسمان شنیده می شود که میگوید: فلانی پسر فلانی همان امام شماس است و نام او را ذکر می کند. آنگاه شیطان از زمین همان صدائی میزند که در شب عقبه برسول خدا زد.

نیز در آن کتاب بسند مزبور از معلی بن خنیس روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: آمدن سفیانی حتمی است و خروج او در ماه رجب خواهد بود.

هم در آن کتاب بسند مزبور از حرث بن مغیره از آن حضرت روایت کرده که فرمود: صدای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می شود، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود.

همچنین در کمال الدین از زراره روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: (موقع ظهور) صدا زنده‌ای قائم را با اسم نام میبرد. عرض کردم: این صدا برای افراد خاصی است یا عمومی است؟
قال عامّ یسمع کلّ قوم بلسانهم
فرمود:

عمومی است و هر ملتی بزبان خود آن را میشنوند. عرض کردم: با اینکه قائم را با اسم صدا میزنند دیگر چه کسانی با او مخالفت می‌کنند؟ فرمود: شیطان آنها را بحال خود نمی‌گذارد تا آنکه در اواخر همان شب صدائی میزند و مردم را بشک میاندازد
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۸۰
مؤلف: ظاهراً بجای شب «در آخر همان روز» باشد، چنان که در اخبار آینده خواهد آمد. گویا اشتباه از کاتب باشد در بعضی نسخه‌ها اصلاً آخر شب نیست.

[آمدن سفیانی]

نیز سفیانی و نیز صدوق در کمال الدین از ابن ابی عمیر و او از ابن اذینه روایت کرده که گفت: حضرت صادق فرمود: پدرم فرمود: جدم امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: پسر هند جگر خوار (سفیانی) از بیابان یابس بیرون می‌آید. او مردی متوسط القامه، صورتش وحشتناک و سرش ضخیم است و رویش آبله دارد. اگر او را بینی خیال میکنی یک چشمی است. او از اولاد ابو سفیان می‌باشد. او خروج میکند و بزمین آرام می‌آید و بر منبر آن می‌نشیند.
مؤلف: زمین آرام (ارض ذات قرار) کوفه یا نجف است، چنان که در اخبار باین دو شهر تفسیر شده است.
نیز در آن کتاب از عمر بن یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام بوی فرمود:

اگر تو سفیانی را بینی پلیدترین مردم را دیده‌ای، رنگش سرخ و زرد و چشمش کبود است، در ظاهر مرتب ذکر خدا میگوید، ولی در حقیقت بطرف جهنم میرود؛ در خباث بجائی میرسد که زن بچه دارش را از ترس اینکه مبادا مردم را بمحل او راهنمایی کند، زنده بگور میکند.

و هم در کتاب مزبور از عبد الله بن ابی منصور روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم اسم سفیانی چیست؟ فرمود: چه کار با اسم او داری؟ وقتی او گنجهای پنجگانه شام یعنی دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین را بچنگ آورد، در آن وقت منتظر ظهور قائم باشید، عرض کردم. او نه ماه سلطنت می‌کند، فرمود نه! بلکه هشت ماه بدون یک روز زیادت.

نیز در کمال الدین از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: نخست صدای جبرئیل از آسمان و بعد صدای شیطان از زمین بلند می‌شود، پس
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۸۱

از صدای اول پیروی کنید مبادا مفتون صدای بعدی شوید و دنبال آن بروید! همچنین در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: امام محمد باقر علیه السلام میفرمود: آمدن سفیانی حتمی است. فرمود: آری این طور است، اختلاف میان اولاد عباس هم حتمی است و کشته شدن مردی پاکدل هم حتمی است و قیام قائم هم حتمی است. عرض کردم: صدای آسمانی چگونه است؟ فرمود: در اول روز منادی صدا میزند: آگاه باشید حق در شخص علی علیه السلام و شیعیان اوست. آنگاه شیطان در آخر روز صدا میزند: آگاه باشید حق در شخص سفیانی و پیروان اوست، در این وقت آنها که ایمان ثابتی ندارند بشک می‌افتند.

نیز صدوق در کمال الدین از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود: پیش از ظهور قائم دو علامت پدید می‌آید: یکی

گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگر گرفتن آفتاب در پانزدهم ماه! از زمان هبوط حضرت آدم تا آن موقع چنین خسوف و کسوفی روی نداده است. و در آن موقع حساب منجمین بهم میخورد در غیبت نعمانی نیز روایت مزبور بسند دیگر مذکور است.

هم در کمال الدین از سلیمان بن خالد روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت صادق میفرمود: پیش از آمدن قائم دو گونه مرگ خواهد بود: مرگ سرخ و مرگ سفید، بطوری که از هر هفت نفر پنج نفر جان میدهند، مرگ سرخ شمشیر «۱» و مرگ سفید طاعون است.

و نیز در آن کتاب از ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: قبل از آمدن قائم در پنجم ماه رمضان آفتاب میگیرد. مؤلف: در روایات سابق میگفت ماه در پنجم ماه میگیرد و در اینجا آفتاب است.

(۱) پاورقی صفحه ۸۸۰ را بخوانید. امکان دارد که منظور یک جنگ عمومی و اتمی باشد که در آن با تشعشعات اتمی و بیماری عمومی دو سوم مردم از میان میروند چنان که در صفحه ۸۸۶ گذشت؛ و در روایت بعد هم ذکر شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۸۲

احتمال دارد هر دو با هم در پنجم گرفته شوند. بنا بر این منافات ندارد. و شاید هم چیزی از روایت افتاده باشد.

نیز در کمال الدین از ابو بصیر و محمد بن مسلم روایت شده که گفتند: شنیدیم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: این امر (ظهور امام زمان) تحقق نمیپذیرد، مگر اینکه دو سوم مردم از میان بروند عرض شد وقتی دو سوم مردم از میان بروند، دیگر کی میماند؟ فرمود: دوست نمیدارید که شما یک سوم باقی مانده باشید؟! آمدن سفیانی و علائم دیگر شیخ الطائفه در کتاب غیبت از عبد الله بن رزین از عمار یاسر روایت نموده که گفت: دولت خانواده پیغمبر شما در آخر الزمان خواهد بود. و ظهور آن دولت علاماتی دارد. موقعی که این علائم را دیدید در جای خود نشسته و از هر گونه اقدامی خودداری کنید تا آن علائم بگذرد: وقتی که روم و ترک بر شما حمله آوردند و لشکرها آراستند، و خلیفه شما (مسلمین) که کارش جمع آوری اموال بود، جان داد و مردی درستکار بجای او نشست، و چند سال بعد از بیعتش از خلافت خلع شد؛ نابودکننده دولت آنها از همان جا که روز نخست دولتشان بوجود آمد می آید «۱» آنگاه روم و ترک بجان هم می افتند و جنگهای زیاد در زمین روی میدهد، در آن موقع کسی از قلعه دمشق صدا میزند: ویل لاهل الأرض من شرّ قد اقترب وای بر ساکنان زمین از شری که نزدیک است! و سمت غربی مسجد دمشق بزمین فرو می رود. حتی دیوارش نیز در هم میریزد.

و سه نفر در شام قد علم میکنند، و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آنها سیاه و سفید است، و دیگری سرخ و سفید است و سومی از خاندان ابو سفیان میباشد و او از نهر کلب «۲» و مردم را در دمشق حاضر میکند، و غریبان بمصر حمله می آورند. وقتی

(۱) عبارت اینست یأتی مالک ملکهم و در نسخه بدل، هالک ملکهم دارد، که بنا بر این معنی آن اینست: زوال دولتشان از آنجا که روی کار آمدند فرا میرسید.

(مقصود آمدن هلاکوخان از سمت خراسان است که ابو مسلم بانی دولت بنی عباس نیز از همان جا آمد- مؤلف).

(۲) نهر الکلب محلی واقع میان بیروت و صیدا است (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۸۳

آنها وارد مصر شدند، همین علامت آمدن سفیانی است. قبل از آن کسی قیام میکند که مردم را دعوت به پیروی از آل محمد صلی الله علیه و اله مینماید، ترکها در حیره (محلی نزدیک کوفه بوده) و رومیان در فلسطین فرود می آیند.

در آن هنگام عبد الله (دجال) قیام می کند و در سر نهر قرقیساء «۱» بلشکر ترک و روم میرسد و جنگ سختی در میگیرد و پادشاه

مغرب همه جا را زیر پا میگذارد مردان را میکشد و زنان را اسیر میکند آنگاه بقیس «۲» برمیگردد. سفیانی در جزیره «۳» فرود می‌آید، و شخص یمنی نیز خروج میکند. هر چه شخص یمنی و سلطان مغرب بغنیمت برده‌اند، همه را سفیانی از آنها میگیرد، و سپس بکوفه میرود و یاران آل محمد را بقتل میرساند و مردی از ناموران آنها را میکشد.

در آن موقع مهدی قیام میکند. امیر لشکر او مردی بنام شعیب بن صالح است وقتی اهل شام دیدند مردم شام با پسر ابو سفیان بیعت کردند؛ همه با او بمکه میروند در آن وقت مرد پاکدلی از (بنی هاشم) بقتل میرسد، برادر وی نیز در مکه است ولی دسترسی باو پیدا نمیکنند. آنگاه صدائی از آسمان شنیده می‌شود که میگوید ای مردم امیر شما فلانی است و این همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

در غیبت شیخ از عبد الله بن عمر روایت میکند که گفت: پیغمبر فرمود قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه شصت دروغگو پیدا شوند و همه ادعا کنند که ما پیغمبریم

(۱) قرقیسا- محلی در کنار نهر فرات بوده (مراصد).

(۲) قیس- از قدیم بلوکی از مصر واقع در سمت غربی رود نیل بوده است (مراصد)

(۳) جزیره- که آن را «جزیره اقور» هم میگویند واقع در بین شط دجله و فرات است جزیره در همسایگی شام و مشتمل بر «دیار مضر» و «دیار بکر» است چون در بین دو شط دجله و فرات واقع شده لذا جزیره خوانده می‌شود حران، رها، رفه، رأس عین، نصیبین، سنجار خابور، ماردین، آمد میافارقین و موصل از شهرهای مهم جزیره است (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۸۴

این روایت در ارشاد مفید هم بطریق دیگر ذکر شده است. در غیبت شیخ از ابو خدیجه روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «پیش از آمدن قائم دوازده نفر از بنی هاشم خواهند آمد که همه مردم را دعوت به پیروی از خود میکنند. در ارشاد مفید هم این روایت آمده است.

نیز در غیبت شیخ از عامر بن واثله از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که گفت: پیغمبر (ص) فرمود: ده علامت است که پیش از قیامت باید پدید آید: سفیانی دجال، دخان، دابۀ الارض، قیام قائم، طلوع آفتاب از مغرب، فرود آمدن عیسی از آسمان، فرو رفتن زمین در شرق؛ فرو رفتن زمین در جزیره العرب و آتشی که در قلب شهر عدن بیرون می‌آید و مردم را بمحشر سوق میدهد.

و هم در کتاب مزبور از عمر بن حنظله از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: پیش از قیام قائم پنج علامت پدید خواهد آمد. صیحه (آسمانی) آمدن سفیانی، فرورفتگی بیابان بیداء، آمدن شخص یمنی و کشته شدن مردی پاکدل.

همچنین در آن کتاب از جابر جعفی روایت نموده که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید: قیام قائم کی خواهد بود؟ فرمود: ای جابر چگونه این امر باین زودی واقع می‌شود، با اینکه هنوز انبوه مردم در بین کوفه و حیره کشته نشده‌اند؟

در ارشاد شیخ مفید هم این روایت نقل شده است.

و نیز در غیبت شیخ از حسین بن مختار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبد الله بن مسعود فرو ریخت در زمان انقراض دولت بنی فلان فرا میرسد، بدانید که آن کس که آن را خراب میکند دیگر آن را بنا نمیکنند.

در ارشاد مفید نیز بسند دیگر آمده است همچنین در غیبت نعمانی بسند دیگر هم از آن حضرت روایت کرده است.

هم در غیبت شیخ است که بکیر بن محمد ازدی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آمدن این سه نفر خراسانی و سفیانی و یمنی در یکماه و یک سال و یک روز

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۸۵

خواهد بود. پرچم هیچ کدام مانند شخص یمنی نیست، او مردم را بسوی حق راهنمایی میکند. در ارشاد مفید نیز بسند دیگر هم مذکور است.

و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: پیش از سفیانی یک مرد مصری و یکنفر یمنی قیام میکنند! و نیز در کتاب نامبرده از ابو بصیر روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: هر کس مردن عبد الله (دجال) را برای من ضمانت کند من هم آمدن قائم را برای او ضمانت میکنم. بعد از آنکه عبد الله مرد دیگر مردم بر سر کسی اجتماع نمیکنند و این امر (ظهور دولت حق) بخواست خدا بصاحب شما منتهی میگردد و بعد از آن سلطنت سالها از بین میرود و به سلطنت ماه‌ها و روزها تبدیل می‌شود عرض کردم: آیا آن زمان طول میکشد؟ فرمود: نه! در ارشاد مفید و غیبت شیخ از بزندیقی نقل میکند که امام رضا علیه السلام فرمود:

یکی از علائم ظهور قائم حادثه‌ای است که در بین حرمین (مکه و مدینه) روی میدهد. عرض کردم: آن حادثه چیست؟ فرمود: تعصبی در بین حرمین بوقوع می‌پیوندد؛ و فلانی از اولاد فلان پانزده جوان دلاور را میکشد.

و نیز در ارشاد مفید و غیبت نعمانی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: دولت اینان از بین نمی‌رود تا اینکه روز جمعه مردم را در کوفه با شمشیر بقتل رسانند گویا سرهای مقتولین را می‌بینم که ما بین باب الفیل مسجد و دکان صابون فروشان افتاده است.

و هم در غیبت شیخ از عمیره دختر نفیل روایت کرده که گفت: از دختر امام حسن مجتبی شنیدم میگفت: این امر که شما منتظر آن هستید واقع نمیشود مگر بعد از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر دوری جوئید و بعضی، بعضی دیگر را لعنت کند، و آب دهان بصورت یک دیگر بیاندازید. و بعضی از شما علیه دیگر گواهی بکفر او دهد. عرض کردم: خیری در زندگی آن روز نیست فرمود تمام خیر و خوبی در آن روز است زیرا در آن وقت است که قائم ما قیام میکند و تمام این اعمال زشت را

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۸۶

از میان برمیدارد.

نیز در غیبت شیخ از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند که فرمود: پیش از آمدن قائم یک مرگ سرخ است و یک مرگ سفید، دوباره ملخ می‌آید: یک بار در وقت (یعنی موقع کشت و زرع) و یک بار در غیر وقت آن، رنگ ملخها مانند خون است! اما مرگ سرخ شمشیر و مرگ سفید طاعون است «۱» در ارشاد مفید و غیبت نعمانی نیز بسندهای دیگر این روایت نقل شده است.

قیام زندیقی از قزوین

شیخ طوسی در کتاب غیبت از محمد بن حنفیه روایت کرده که گفت: از او (گویا مقصود پدرش امیر المؤمنین علیه السلام باشد) پرسیدم: این امر کی واقع می‌شود و چه وقت خواهد بود؟ حضرت سر خود را تکان داد آنگاه فرمود: چگونه این امر (باین زودی) واقع می‌شود و حال آنکه زمانه هنوز فشار و سختی خود را وارد نساخته و بر برادران من جفا ننموده است؟ چگونه ممکن است آن امر واقع شود و حال آنکه هنوز آن سلطان ظلم و ستم نکرده است؟

چگونه این امر بوقوع می‌پیوندد و حال آنکه هنوز آن زندیق از قزوین قیام نکرده که پرده ناموس مردم آنجا را بدرد و سران آنها را تکفیر کند و حصار آن را تغییر دهد و بهجت آن را از میان ببرد؟

هر کس از آن زندیق فرار کند، او را بچنگ آورد. و هر کس با او جنگ کند؛ بقتل رساند، و هر کس از وی کناره‌گیری کند فقیر شود، و هر کس از او متابعت کند کافر گردد! تا آنجا که مردم دو دسته میشوند: یک دسته برای از دست رفتن دین خود گریه

میکند، و دسته دیگر برای از دست رفتن دنیای خود میگیرند!

(۱) در پاورقی ۸۸۶ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۸۷

علائم دیگر

و در ارشاد مفید و غیبت شیخ از جابر جعفری از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: در جای خود بنشین و حرکت مکن تا گاهی که علائمی را که برای تو ذکر می‌کنم ببینی! تو را نمی‌بینم که این علائم را ببینی و آن اختلاف بنی فلان (بنی عباس) و صدای آسمانی و صدائی از جانب دمشق میرسد که آنجا را فتح کرده‌اند و قریه‌ای از شام بنام «جابه» بزمین فرو میرود. برادران ترک در جزیره فرود می‌آیند، خارجیان رومی هم آمده در رمله «۱» پیاده میشوند، در آن سال اختلافات بسیاری در هر سرزمین از ناحیه غرب روی میدهد نخستین جایی که خراب می‌شود شام است. سه دسته در آنجا پرچم برافرازند: پرچم مرد سرخ و سفید، و پرچم مرد سیاه و سفید، و پرچم سفیانی.

نیز در غیبت شیخ از عبد الملک بن اسماعیل اسدی و او از پدرش از سعید بن جبیر روایت نموده که گفت: در آن سال که مهدی قیام میکند، بیست و چهار مرتبه باران می‌بارد و اثر و برکت آن دیده می‌شود.

شیخ الطائفه در کتاب غیبت. از جلد بن بشیر روایت کرده که گفت بحضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کردم: آمدن مهدی و نشانه‌ها و علائم آن را برای من بیان فرمائید تا بدانم کی ظهور میکند، فرمود: پیش از آمدن او، مردی بنام عوف بن سلمی از جزیره خروج میکند، او در کریت «۲» سکونت دارد و در مسجد دمشق کشته می‌شود. آنگاه شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند و سپس سفیانی ملعون از بیابان یابس می‌آید. سفیانی از اولاد عتبه بن ابی سفیان است، وقتی او خروج میکند مهدی پنهان است و بعد از آن قیام میکند.

(۱) رمله - شهری یا بلوکی از فلسطین بوده که تا بیت المقدس دوازده میل فاصله داشته است. (مراصد)

(۲) نام محلی است (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۸۸

و هم در کتاب مزبور روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: مردی از قزوین خروج میکند که نامش نام پیغمبری است. مردم بیدین و با دین بسرعت باطاعتش درآیند و او کوه‌ها را پر از وحشت میکند.

در ارشاد مفید و غیبت شیخ از بدر بن خلیل ازادی نقل میکند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دو علامت پیش از قیام قائم خواهد بود که از زمان هبوط حضرت آدم تا آن روز سابقه نداشته است و آن اینست که: آفتاب در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن گرفته می‌شود راوی گفت: یا ابن رسول الله! همه وقت ماه در نیمه ماه و آفتاب در آخر ماه میگیرد؟

فرمود: میدانم چه میگوئی، ولی این را بدان که این دو از علائمی است که از زمان هبوط آدم تا آن موقع واقع نشده است. در غیبت نعمانی و کافی هم بدو سند دیگر این روایت ذکر شده است.

نیز در ارشاد مفید و غیبت شیخ از حسن بن جهم روایت میکند که گفت: مردی از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: کی فرج آل محمد فرا میرسد؟ فرمود: میخواهی مفصل بیان کنم یا مجمل و سربسته؟ عرض کردم: «بطور اجمال بفرمائید! فرمود: هنگامی که پرچمهای شهر قیس در مصر و پرچمهای کنده در خراسان بحرکت آمد موقع فرج است».

راوی: گویا حضرت بجای کنده چیزی دیگر فرمود.

همچنین در غیبت شیخ از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:

پیش از آمدن قائم خشکسالی خواهد بود که خرما در نخل از بین میرود پس در این خصوص شکایت مکنید (یا اینکه فرمود شک نکنید).

نیز در آن کتاب از ابو لیبید نقل میکند که گفت: مردم حبشه (کعبه) خانه خدا را تغییر میدهند و آن را میشکنند و حجر الاسود را میبرند، و آن را در مسجد کوفه نصب میکنند و نیز در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: وقتی سفیانی خروج کرد باندازه حامله بودن زنی (یعنی مدت نه ماه) بر پنج بلوک استیلاء پیدا میکند. سپس حضرت فرمود: استغفر الله «۱» بلکه بقدر

(۱) علت این استغفار را مؤلف در دو صفحه بعد بیان میکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۸۹

حامله بودن شتری! آمدن او از امور حتمی است که باید واقع شود.

نیز در کتاب مزبور از عمر بن ابان کلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: گویا سفیانی (راوی میگوید یا فرمود رفیق سفیانی) در کوفه شهر شما فرود آمده و از جانب او صدا میزنند هر کس سر یک نفر از شیعیان علی را بیاورد هزار درهم باو خواهیم داد. کار بانجا میرسد که همسایه همسایه را میگیرد و میگوید: این از شیعیان علی است. سپس گردن او را میزند و هزار درهم میگیرد.

آگاه باشید آن روز فقط زنانادگان بر شما حکومت میکنند گویا هم اکنون صاحب نقاب را می بینم. من عرض کردم: صاحب نقاب کیست؟ فرمود: مردی از شماست و تظاهر بعقیده شما میکند و نقاب بصورت میزند و شما را بو حشت میاندازد.

او شما را میشناسد ولی شما او را نمیشناسید، یک یک شما را با سعایت بدام بدبختی مبتلا میسازد. آگاه باشید که او زنازاده است.

همچنین در غیبت شیخ روایت کرده که: حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

هنگامی که دو نفر مدعی حکومت در شام بجان هم افتادند علامتی از علائم الهی است.

سپس مردم را امر بسکوت و آرامش میکنند. آنگاه شام چنان دچار اضطراب و ناامنی میگردد که در آن گیر و دار صد هزار نفر بهلاکت برسند. خداوند آن شورش و اضطراب را رحمتی برای دینداران و کیفری برای بیدینان قرار میدهد. وقتی آن روز فرا رسید، خواهی دید که سواران ترک با نیروی کافی و پرچمهای زرد از سمت مغرب می آیند تا بشام میرسند. در این موقع منتظر باشید که در یکی از دهات شام بنام «خرسنا» زمین فرو رود، و چون این نیز عملی شد منتظر آمدن فرزند هند جگر- خوار (سفیانی) باشید که از «یابس» بیرون می آید.

و نیز در غیبت شیخ از عمار دهنی روایت میکند که: امام محمد باقر علیه السلام بوی فرمود: مدت توقف سفیانی را در میان خود (وی از اهل کوفه بوده) چقدر میدانید؟

عرض کردم: نه ماه باندازه حامله بودن یک زن فرمود: ای مردم کوفه چه خوب دانا میباشید!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۹۰

مؤلف: احتمال دارد بعضی روایات که مدت توقف سفیانی را باختلاف ذکر کرده اند در مقام تقیه از ائمه صادر شده. زیرا در روایات اهل تسنن هم ذکر شده یا اینکه از اموریست که بداء «۱» در آن واقع می شود و باین مقدار میرسد. یا اینکه

(۱) بطوری که در پاورقی صفحه ۸۸۹ گفتیم موضوع «بداء» از دیر زمان دستاویز خوبی برای دشمنان اسلام و شیعه بوده است؛ و دانسته و ندانسته در این خصوص تهمت‌هایی بما میزنند- در این مورد نیز که باز از بداء سخن می‌رود؛ نظریه شیعه را در خصوص «بداء» از کتاب نفیس «اجوبه موسی جار لله» بقلم علامه فقید سید عبد الحسین شرف الدین جبل عاملی چاپ دوم صفحه ۹۹ نقل میکنیم: آن نویسنده دانشمند بزرگ شیعه مینویسد: بعضی از ناصبی‌ها پنداشته‌اند که ما شیعیان عقیده داریم خداوند اعتقاد بچیزی دارد و بعد خلاف آن برایش آشکار می‌شود! این تهمت بسیار بزرگی است که بما میزنند، و ظلم و ستمی است که باهل بیت پیغمبر روا میدارند. دامن اهل بیت و دوستان آنها از چنین نسبت محالی بذات پاک خداوند پیراسته است.

شیعه عقیده دارد که علم خداوند عین ذات مقدس اوست، و با این اعتقاد چطور ممکن است تغییر و تبدیل در علم خدا راه یابد؟ آنچه شیعه بنام «بداء» معتقد است اینست که گاهی خداوند روزی را کم و زمانی زیاد میگرداند، همچنین مرگ و سلامتی و بیماری و سعادت و شقاوت و رنج و ناملایمات و ایمان و کفر و سایر چیزها گاهی تغییر و تبدیل مییابد و کم و زیاد می‌شود، چنان که خدا فرموده *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ*.

این درست عقیده خلیفه دوم عمر بن الخطاب و عبد الله بن مسعود بوده. چنان که فخر رازی دانشمند بزرگ سنی در تفسیر همین آیه ۲۱۰ سوره رعد در جزء پنجم تفسیر خود نقل کرده است و نیز ابو وائل و قتاده دو تن دیگر از فقهای اهل تسنن همین را در تفسیر آیه مزبور گفته‌اند، چنان که طبرسی در مجمع البیان چاپ صیدا جلد سوم صفحه ۲۹۸ نقل کرده؛ و جابر بن عبد الله انصاری هم آن را از پیغمبر (ص) روایت نموده است.

بعلاوه بسیاری از بزرگان گذشته همیشه دعا میکردند و بدرگاه خدا می‌نالیدند که آنها را از سعادت‌مندان قرار دهد؛ و جزو اشقیاء بحساب نیورد. این معنی در بسیاری از دعاهای ائمه اطهار ما رسیده است و در روایات بسیاری فرموده‌اند که صدقه دادن؛ و نیکی به پدر و مادر و کردار نیک، شقاوت آدمی را به سعادت تبدیل میکند. و عمر را زیاد میگرداند، چنان که ابن ابی شیبیه در صفحه ۲۵۱ جلد اول کنز العمال از علی (ع) نقل کرده است.

ابن عباس از پیغمبر روایت کرده است که فرمود: فرار کردن از تقدیر الهی سودی ندارد، ولی خداوند، با دعا و درخواست بندگانش، آنچه را تقدیر شده بود، بر میدارد! این همان معنی «بداء» است که شیعه بطور مجاز بعلاقه مشابَهت بخداوند نسبت میدهد ...

اگر مخالفین شیعه میدانستند که شیعه لفظ «بداء» را مجازاً بخدا نسبت می‌دهد، اعتراف می‌کردند؛ که با هم در این معنی اختلافی نداریم، و این را همه میگویند: زیرا باب مجاز در زبان عربی بسیار وسیع است. با وجود این اگر غیر شیعه اصرار دارد، که اطلاق لفظ بداء را بطور مجاز هم از ما نپذیرد و نگوید نزاع ما لفظی است، ما هم از گفته خود تنزل نموده و اختیار را باو می‌دهیم که هر نامی میخواهد روی این معنی بگذارد! و از نسبت خلاف واقع دادن به برادر مؤمن خود بپرهیزد.

وَلَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.
بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۹۱

مقصود از این مدت استقرار دولت سفیانی باشد. چه بر حسب اعتبار اختلاف پیدا میکند خبری که عنقریب از موسی ابن اعین نقل می‌شود اشاره بهمین معنی است. روایت محمد بن مسلم هم در این خصوص سابقاً گذشت.

و نیز در غیبت شیخ از اعمش از بشر بن غالب روایت نموده گفت که سفیانی بکیش نصرانیت از کشور روم می‌آید و صلیبی در گردن دارد و او در آن روز بزرگ مردم است.

و نیز در کتاب نامبرده از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می‌کند که گفت: در سال فتح (آمدن امام زمان) نهر فرات شکاف بر می‌دارد و آب آن بکوچه و محله‌های کوفه میریزد.

هم در آن کتاب از جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود:

پرچمهای سیاه از خراسان آمده در کوفه فرود می‌آیند، وقتی چون مهدی آشکار شد آنها را طلبیده با وی بیعت میکنند «۱» و هم در آن کتاب از سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده که او از پدرش

(۱) در پاورقی صفحه ۹۱۱ گفتیم که روایات پرچمهای سیاه نوعاً با قیام ابو مسلم خراسانی تطبیق می‌کند، و در اینجا توضیح میدهم که اگر همه آنها یک موضوع نبوده و بهم مخلوط نگاشته است باید آن را دو قسمت کرد، برخی از آنها مربوط بزمان ابو مسلم و آمدن آنها از خراسان با پرچمهای سیاه که شعار بنی عباس بوده است، و قسمتی دیگر مانند همین مورد و موارد دیگر، مربوط به هنگام ظهور امام زمان است؛ که جای آن را نیز معلوم کرده‌اند یعنی از خراسان می‌آیند، و در کوفه با امام زمان حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه بیعت می‌کنند و در رکاب حضرت با دشمنان شیعه نبرد مینمایند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۹۲

شنیده است که گفت: مرد پاکدل (که در بین رکن و مقام کشته می‌شود) جوانی از خاندان پیغمبر و نامش محمد بن حسن است. بدون هیچ جرم و گناهی کشته می‌شود وقتی او را کشتند، دیگر نه در آسمان عذرخواهی و نه در زمین یآوری دارند. در آن موقع خداوند قائم آل محمد را با گروهی میفرستد که در نظر مردم از سرمه نرم‌ترند (یعنی چیزی بنظر نمی‌آیند و مردم آنها را خیلی سبک میشمارند) هنگامی که قائم با یاران خود قیام می‌کند، مردم بحال آنها گریه میکنند چه آنها را مردمی بی‌دست و پا می‌بینند که بزودی در دست دشمن نابود می‌شوند. ولی خداوند شرق و غرب عالم را برای آنها می‌گشاید. آگاه باشید که آنها مؤمنین حقیقی هستند. الا ان خیر الجهاد فی آخر الزمان آگاه باشید که بهترین جهادها در آخر الزمان است. و هم در کتاب مزبور از عبد الله بن عباس روایت میکند که گفت. مهدی ظهور نمی‌کند مگر هنگامی که علامتی با طلوع خورشید پدید آید.

گفتگوی امیر المؤمنین با حباب راهب

سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین می‌نویسد: بخط محدث

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۹۹۳

مشهور محمد بن مهدی دیدم که بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت: انس بن مالک خادم پیغمبر (ص) برای من نقل کرد که وقتی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام از جنگ نهروان مراجعت نمود، در «برائا» نزول اجلال فرمود. در آنجا راهبی بنام «حباب» در غاری منزل داشت. همین که راهب سر و صدای لشکر را شنید از غار بیرون آمد و لشکر حضرت را نگرست و سپس مضطرب گشت. آنگاه با شتاب از کوه بزیر آمد و پرسید، رئیس این لشکر کیست؟ گفتند این مرد امیر المؤمنین علیه السّلام است که از جنگ با اهل نهروان بر می‌گردد.

حباب با عجله از میان لشکر گذشت تا بخدمت امیر المؤمنین علیه السّلام رسید و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین حقا حقا! حضرت فرمود: از کجا دانستی که من به حقیقت امیر مؤمنان هستم؟ حباب گفت: این را دانشمندان و علمای ما بما اطلاع داده‌اند. حضرت فرمود: ای حباب! حباب گفت: شما از کجا دانستید نام من حباب است؟ حضرت فرمود: حبیبم رسول خدا (ص) این را بمن اطلاع داد! حباب گفت دست خود را دراز کنید تا بیعت کنم.

من گواهی میدهم که جز خدای یگانه خدائی نیست و محمد فرستاده اوست و تو علی بن ابی طالب جانشین وی میباشی. حضرت پرسید: در کجا زندگی میکنی؟ گفت در غاری که در این بلندی است منزل دارم. حضرت فرمود: از امروز به بعد دیگر، در آن سکونت مکن. «۱» در اینجا

(۱) این روایت و ده‌ها روایت امثال آن نمونه‌ای از نظر وسیع و صریح اسلام نسبت بزندگی و دوری از دیرنشینی و ترک دنیا و رهبانیت و صوفیگری است.

حضرت این مرد راهب را از کوه و غار بیرون میکشد و بورود در اجتماع انسانی ترغیب میفرماید و دستور میدهد که جای یک فرد عابد مسلمان مسجد است، نه دیر و غار و همسایگی با وحوش بیابان و حیوانات صحرا! از اینجا ارزش خانقاه‌ها و خرابات و کوششهای صوفیه در ایجاد و ازدیاد این اماکن و مدح گوشه‌گیری از جامعه و دوری از مسجد و اعمال دینی؛ بخوبی معلوم می‌گردد. چه ما می‌بینیم صوفیه مساجد را رها کرده، پناه بخانقاه می‌آورند و بجای احترام و تقدیس خانه خدا بمدح و ستایش خانقاه یعنی یادگار راهب‌ها و دیرنشینان نصارا پرداخته‌اند. و بعنوان مختلف از مساجد و اماکن دینی نکوهش و انتقاد می‌کنند چنان که مولای آنها؛ در کتاب مثنوی مسجد را مسخره می‌کند و نمازگزاران را (خران) مینامد و مسجد حقیقی را درون اقطاب صوفیه و مرشد طاماتی و باصطلاح آنها «اولیاء» میدانند؛ و می‌گویند: خدا را در دل مرشد بجوئید نه در مسجد!

ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند! بر جفای اهل دل جد می‌کنند!

آن مجاز است این حقیقت ای خران! نیست مسجد جز درون سروران!

مسجدی کاندر درون اولیاء است! سجده گاه جمله است آنجا خداست!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۹۴

مسجدی بنا کن و بنام بانی آن نامگذاری نما. پس مردی بنام «براثا» آن را ساخت و بنام او معروف گشت آنگاه فرمود: آب از کجا مینوشی؟ عرض کرد: یا امیر المؤمنین از دجله! فرمود: چرا در همین جا چشمه یا چاهی حفر نمیکنی! عرض کرد: یا امیر المؤمنین هر وقت چاه کننیم شور بود.

فرمود: در همین جا چاهی بکن وقتی چاه کنند، سنگ بزرگی در آن پیدا شد که نتوانستند آن را بیرون آورند. خود امیر المؤمنین علیه السلام آن را در آورد. چون سنگ از جا کنده شد، چشمه آب گوارائی از زیر آن جوشید آنگاه فرمود: ای حباب بعد از این باید آب آشامیدنی تو از این چشمه باشد «۱».

(۱) داستان کندن این سنگ بزرگ از درون چاه توسط امیر المؤمنین (ع) مورد اعتراف شیعه و سنی است. فیلسوف بزرگ خواجه نصیر الدین طوسی در «تجريد الاعتقاد» در مبحث امامت - خاصه یکی از دلائل شایستگی علی (ع) را نیروی بدنی بی‌نظیر آن حضرت دانسته و میگوید «و رفع الصخرة العظيمة عن القلب» دانشمند عالیمقام علامه حلی در شرح این جمله مینویسد:

وقتی حضرت امیر عازم جنگ صفین بود بنزدیک دیری رسیدند و لشکر دچار تشنگی سختی شدند حضرت دستور داد چاهی حفر کردند، سنگی عظیم در آن پیدا شده لشکر از بیرون آوردن سنگ عاجز شدند خود امیر المؤمنین (ع) بمیان چاه رفت و سنگ را کند و آن را بمسافت دوری پرتاب کرد آب از زیر آن جوشید راهب هم چون این را دید اسلام آورد»

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۹۵

ای حباب! بزودی شهری در جنب همین مسجد تو بنا می‌شود که ستمگران بسیاری در آن باشند، و مردمش بلای بزرگی در پیش خواهند داشت. تا آنجا که در هر شب جمعه هفتاد هزار عمل حرام زنا مرتکب میشوند! وقتی ظلم و بلای آنها افزون گردید، راه این

مسجد را می‌بندند. کسی این مسجد را خراب نمی‌کند مگر اینکه کافر باشد. سپس آن را دوباره تجدید بنا میکنند. وقتی مسجد را خراب کردند سه سال مردم را از رفتن بحج منع میکنند و زراعت‌های آنها میسوزد، و خداوند مردی از اهل سفح «۱» را بر آنها مسلط گرداند، او بهیچ شهری وارد نمیشود مگر آن شهر را خراب میکند و مردم آن را میکشد، سپس بار دیگر هم بسوی آنها برمیگردد. آنگاه مردم آن تا سه سال مبتلا بقحط و غلا میشوند و سختی زیادی بآنها میرسد! باز آن مرد سفحی بجانب آنها برمیگردد. آنگاه وارد «بصره» می‌شود و هر خانه که بیابد ویران میسازد، و ساکنین آن را بقتل میرساند. و این هنگامی است که شهر تعمیر و مسجد جامعی در آن بنا می‌شود، در آن موقع، وقت نابودی بصره فرا میرسد! آنگاه وارد شهری می‌شود که حجاج (بن یوسف) آن را بنا کرده است و آن را «واسط» میگویند، و با آنجا نیز همان کند که با بصره و مردم آنجا کرد، سپس متوجه «بغداد» می‌گردد و بدون مقاومت مردم وارد آنجا می‌شود، مردم بغداد بکوفه پناه می‌برند و مردم کوفه در آن موقع از وی دچار هراس نشده‌اند. بعد از آن او و کسانی را که با خود ببغداد آورده بود، روانه بجانب قبر من میشوند تا آن را نبش کنند، در آن موقع سفیانی بآنها برمیخورد و با آنها جنگ میکند و آنها را شکست میدهد. سپس همه را میکشد و لشکری بکوفه میفرستد و بعضی از مردم کوفه فرمانبرداری او را گردن مینهند. آنگاه مردی از اهل کوفه بجنگ او بیرون می‌آید و سفیانی او را گرفته و در قلعه شهر نگاه میدارد، هر کس باو پناه برد، نجات میابد.

(۱) نام محلی از عراق عرب است (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۹۶

لشکر سفیانی وارد کوفه میشوند، و تمام مردم آنجا را میکشند و کسی را باقی نمیگذارند. یکنفر از آنها از پهلوی درّ بزرگی که روی زمین افتاده است عبور میکند و آن را می‌بیند ولی اعتناء بآن نمی‌کند، اما بچه کوچکی را می‌بیند و می‌رود او را بقتل میرساند. ای حباب! آگاه باش که در آن موقع کارهای بزرگی بوقوع می‌پیوندد، و آشوبها همچون پاره‌های شب ظلمانی روی میدهد. ای حباب آنچه را بتو گفتم از حفظ کن!

علائم دیگر دوران قبل از ظهور

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از ابو حمزه ثمالی روایت میکند که گفت بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرض کردم: امیر المؤمنین میفرمود: هر کس میخواهد با پیروان دجال جنگ کند با آنها که بر ریخته شدن خون عثمان و کشتگان نهروان گریه میکنند کشتار نماید. هر کس با این عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته شده با خشم خداوند مرده است. دجال را نیز نمی‌بیند. مردی عرض کرد: یا امیر المؤمنین اگر کسی پیش از این ماجرا مرده باشد چه؟ فرمود: از قبرش بیرون می‌آید تا اینکه بعثمان عقیده پیدا نکند هر چند بر وی سخت دشوار باشد.

و نیز مفید در کتاب «ارشاد» میفرماید: روایاتی بما رسیده که متضمن ذکر علامات امام زمان و ظهور قائم است، و مشتمل بر حوادثی است که پیش از آمدنش واقع می‌شود. و هم آیات و علائمی خواهد بود. از جمله: خروج سفیانی، کشته شدن سید حسنی، و نزاع بنی عباس بر سر سلطنت دنیوی و گرفتن قرص آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه، در «بیداء» زمین فرو می‌رود و یک فرورفتگی در زمین مغرب و دیگری در مشرق پدید می‌آید؛ آفتاب از ظهر تا عصر از حرکت میایستد، و آفتاب از سمت مغرب طلوع میکند و مردی پاکدل با هفتاد مرد صالح در بیرون کوفه بقتل میرسد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۹۷

و کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام، و خراب شدن دیوار مسجد کوفه، و آمدن پرچمهای سیاه از خراسان؛ و خروج مرد

یمنی، و قیام مردی از اهل مغرب در مصر و تصرف شهر شامات توسط وی، و فرود آمدن لشکر ترک در جزیره (موصل)، و رومیان در رمله (فلسطین) و طلوع ستاره‌ای از شرق که مانند ماه میدرخشد، آنگاه گرفته و کمانی می‌شود بطوری که دوسر آن می‌خواهد بهم برسد و سرخی در آسمان پدید می‌آید و در اطراف آسمان پخش میگردد، و آتشی دراز در مشرق نمایان می‌شود، و سه روز یا هفت روز در هوا میماند (شاید مقصود ستاره دنباله دار بزرگ باشد)

و خلع العرب اعتتها و تملکها البلاد و خروجها عن سلطان العجم

یعنی: و عرب از قید و ذلت آزاد میگردند و شهرها را تصرف نموده و از فرمان پادشاه عجم بیرون می‌آیند. (۱)

اهل مصر حاکم خود را میکشند؛ و شام ویران می‌شود. سه لشکر با پرچم‌های مشخص در آنجا بجان هم می‌افتند پرچم‌های قیس و عرب بمصر درآیند، و پرچم کننده بحران میرود، و لشکری از جانب عرب می‌آید و در خرابه‌های «حیره» منزل میکنند. پرچم‌های سیاه از مشرق بطرف حیره می‌آیند. و شکافی در نهر فرات پدید می‌آید و آب آن کوچه‌های کوفه را فرا میگیرد. شصت نفر دروغگو که همه مدعی پیغمبری هستند، خواهند آمد و قیام دوازده نفر از نسل ابو طالب که همه ادعای امامت دارند.

و سوزاندن مردی از بزرگان بنی عباس در بین جلولا و خانقین، و بستن پلی در بغداد نزدیک محله کرخ، و برخاستن باد سیاهی در اول روز در بغداد. و هم زلزله‌ای در آنجا می‌آید که بسیاری از مردم را در زمین فرو میبرد. و ترسی بر اهل عراق و مردم بغداد مستولی می‌شود، و مرگهای سریع آنها را از پا درمیآورد، و آفت بجان و مال و محصول آنها می‌افتد. و ملخ‌های بموقع و بیموقع می‌آید و غله و کشت و زرع آنها را میخورد و زراعت آنها تقلیل مییابد.

دو دسته از مردم عجم بجان هم افتاده، خون بسیاری در میان آنها ریخته می‌شود،

(۱) در این باره سخن خواهیم گفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۹۸

بردگان از فرمانبرداری آقایان خود سرباز زنند و ارباب خود را بقتل رسانند، (۱) و بعضی از بدعت‌گذاران در دین، از صورت آدمی بیرون می‌آیند و بصورت میمون و خوک میشوند و بردگان بر شهرهای بزرگان غلبه یابند، و صدائی از آسمان می‌آید بطوری که تمام ساکنان زمین هر کس بزبان خود آن را می‌شنود، و یک صورت و سینه برای مردم در نور آفتاب آشکار میگردد، و مردگانی از قبرها بیرون آمده بدنیا بر میگردند، و با مردم معاشرت نموده بملاقات یک دیگر میروند، آنگاه این علائم با آمدن بیست و چهار باران ختم می‌شود، سپس زمینهای مرده زنده و سرسبز شده برکات آن آشکار میگردد، و تمام بدبختیها از پیروان حق یعنی شیعیان مهدی علیه السلام برطرف می‌شود. در آن هنگام متوجه میشوند که او از مکه ظهور می‌کند، و برای یاری او بمکه می‌روند، چنان که در اخبار آمده است.

سپس شیخ مفید میگوید: پاره‌ای از این وقایع حتمی است که باید واقع شود و پاره‌ای مشروط بشرائطی است (۲) خدا بهتر میداند چه خواهد شد. چون این مضامین در کتب معتبره و آثار منقوله از پیغمبر و ائمه ثبت است، ما نیز بهمین ملاحظه آنها را در اینجا آوردیم.

و نیز در ارشاد مفید روایت میکند که علی بن ابی حمزه از حضرت موسی کاظم روایت نموده که: در تأویل این آیه شریفه سُنَّیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ فرمود: آیات آفاقی فتنه‌هایی است که در اطراف زمین پدید می‌آید و آیات انفسی مسخی است که در دشمنان حق بوقوع می‌پیوندد.

نیز در ارشاد مفید از ابو بصیر روایت نموده که از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» یعنی

(۱) شاید اشاره باستقلال کشورهای استعمار زده و قیام مردان ستم‌دیده آن علیه استعمارگران؛ و آزادی بردگان است البته امکان هم دارد اشاره به تقسیم اراضی در ممالک اسلامی باشد.

(۲) که اگر آن شرایط تحقق یابد، این وقایع هم روی می‌دهد. این گفته شیخ مفید در حدود هزار سال پیش است، ولی امروز بعضی از آنها بوقوع پیوسته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۹۹۹

اگر بخواهیم علامتی از آسمان بر آنها میفرستیم تا گردنهای آنان خم گردد (یعنی عذابی میفرستیم که در برابر آن ناتوان گردند) می‌فرمود: بزودی خداوند این کار را بسر آنها می‌آورد. عرض کردم: آنها کیستند؟ فرمود: آنها بنی امیه و پیروان آنها میباشند و اما علامتی که خدا میفرستد اینست که آفتاب از موقع ظهر تا عصر در جای خود میایستد و سینه و صورت مردی در نور آفتاب بیرون آید و مردم او را بحسب و نسب میشناسند و این در زمان سفیانی خواهد بود، و با این علامت روز نابودی سفیانی و لشکر او فرا رسیده است.

همچنین در کتاب مزبور از منذر حوزی روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: پیش از قیام قائم مردم از گناهان خود متنبه میشوند بوسیله آتشی که در آسمان برای آنها آشکار می‌شود. و سرخی که در آسمان نمودار میگردد، و فرو رفتن زمین در بغداد، و فرو رفتن زمین در بصره و خونهایی که در بصره ریخته می‌شود، و خرابی خانه‌های آن شهر، و نابودی که در بین مردم آنجا پدید می‌آید،

و شمول اهل العراق خوف لا یكون معه قرار

و ترسی که اهل عراق را فرا میگیرد. بطوری که آرامش نخواهند داشت.

عیاشی «۱» در تفسیر خود از عجلان بن ابی صالح روایت نموده که گفت از حضرت

(۱) عیاشی - شیخ بزرگوار و محدث عظیم الشان محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سمرقندی معروف به عیاشی از رؤسای علمای شیعه امامیه است.

نجاشی در رجال می‌نویسد: وی در جوانی سنی بود و بسیاری از احادیث اهل سنت را فرا گرفت، آنگاه بمذهب حق گروید و شیعه شد و از راویان بزرگ شیعه کوفه و بغداد و قم استماع حدیث نمود.

حسین بن عبید الله غضائری میگفت: از قاضی ابو الحسن علی بن محمد شنیدم که از ابو جعفر زاهد نقل می‌کرد که می‌گفت: عیاشی سیصد هزار دینار که از پدرش ارث برده بود، همه را در راه نشر علم و حدیث بذل کرد خانه او مانند مسجد پر از مردم بود جمعی استنساخ می‌کردند و و گروهی مقابله می‌نمودند، و دسته‌ای کتاب بر وی میخواندند.

شیخ الطائفه در کتاب رجال نوشته است: علم و ادب و فضل و فهم و بزرگ منشی عیاشی در زمان خود از همه دانشمندان مشرق زمین بیشتر بود. عیاشی بیش از دوست جلد کتاب نوشته که ما در فهرست نقل کرده‌ایم. او یک مجلس برای شیعیان داشت و یک مجلس بسنیان اختصاص داده بود. یکی از تألیفات او تفسیر معروف به تفسیر عیاشی است که مؤلف در این کتاب از آن نقل میکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۰۰

صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: روزها و شبها پایان نمیرسد تا اینکه صدائی از آسمان شنیده می‌شود که میگوید: ای پیروان حق، ای اهل باطل! از هم جدا شوید پس از هم جدا میشوند. عرض کردم: بعد از این اعلام باز هم اهل حق و باطل بهم مخلوط میشوند؟ فرمود: نه! خداوند در قرآن میفرماید:

ما كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ «۱» یعنی: خداوند اهل ایمان را باین حال که شما هستید نمیگذارد تا اینکه بد را از خوب آنها تمیز دهد.

اوضاع عمومی آخر الزمان قبل از ظهور امام زمان و بعد از آن

نیز در تفسیر عیاشی از جابر جعفری روایت میکند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بوی فرمود: در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آنگاه که علانمی را که در سال طاق روی میدهد و من اکنون برای تو ذکر میکنم به بینی. و آن اینکه: کسی از دمشق صدائی میزند، و در یکی از دهات آن فرورفتگی پدید می‌آید، و قسمتی از مسجد آن فرو میریزد، و میبینی که طایفه ترک از آنجا (دمشق) میگذرند و در جزیره (موصل) فرود می‌آیند. رومیان هم در رمله فرود آیند و آن سالی است که در تمام سرزمین عرب اختلافات روی میدهد.

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۷۹.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۰۱

اهل شام بر گرد سه پرچم مختلف جمع میشوند، یکی زرد و سفید و دیگر سرخ و سفید و سومی پرچم سفیانی است. سفیانی با دانیانش که از قبیله کلب میباشند خروج میکند و بر قبیله بنی ذنب الحمار از قبیله مضر حمله می‌آورد و جنگی میکند که تا آن روز چنان جنگی بوقوع نیوسته است.

سپس مردی از بنی ذنب بدمشق می‌آید و با همراهانش طوری کشته می‌شود که کسی را بدان گونه نکشته باشند. اینست معنی آیه شریفه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ «۱» یعنی: طوائفی از میان مردم بجان هم می‌افتند. وای بر کفاری که آن روز بزرگ در آن جنگ شرکت میجویند.

سفیانی و پیروانش خروج میکنند و قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبر و شیعیان آنها ندارد او یک لشکر بکوفه میفرستد، و جمعی از شیعیان آنجا را میکشد و گروهی را بدار میزند، و لشکری از خراسان آمده در ساحل شط دجله فرود می‌آیند. مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه می‌رود و مغلوب میگردد، سپس سفیانی لشکر دیگری بمدینه میفرستد مردی در آنجا کشته می‌شود و مهدی و منصور فرار میکنند سفیانی هم بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیغمبر را گرفته و حبس میکند. آنگاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون می‌رود.

مهدی همچون موسی بن عمران (که هراسان از مصر خارج شد) هراسان و نگران از مدینه بیرون می‌رود، و بدین گونه وارد مکه می‌شود. لشکر اعزامی هم بدنبال وی می‌آیند، ولی وقتی به بیابان مکه و مدینه میرسند، بزمین فرو میروند و جز یک نفر که خبر آنها را میبرد باقی نمی‌ماند. قائم در بین رکن و مقام میایستد و نماز میخواند. وزیر او نیز با وی است.

در آن وقت (مهدی) میگوید ای مردم من از خداوند میخواهم که مرا بر آنها

(۱) سوره مریم آیه ۳۷.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۰۲

که بر ما آل محمد صلی الله علیه و اله ظلم کردند و حق ما را گرفتند نصرت دهد، هر کس در باره خدا با من گفتگو دارد (بیاید و بمن بگوید) زیرا من از هر کس بخداوند نزدیکترم، و هر کس در باره آدم گفتگو دارد بمن بگوید زیرا من از هر کس بآدم نزدیکترم و هر کس در باره نوح گفتگو دارد بمن بگوید که من از هر کس بوی نزدیکترم، و هر کس در باره ابراهیم گفتگو دارد

بمن بگوید، زیرا من از هر کس بابراهیم نزدیکترم و هر کس در باره محمد گفتگو دارد بمن بگوید که من از هر کس بمحمد نزدیکترم و هر کس در باره پیغمبران با ما گفتگو دارد بمن بگوید، زیرا ما از هر کسی به پیغمبران نزدیکترم. و هر کس در خصوص کتاب خدا (قرآن) گفتگو دارد بمن بگوید زیرا ما در این خصوص از هر کس سزاوارتریم. ما و هر مسلمانی گواهییم که بما (خاندان پیغمبر) ستم نمودند، و ما را آواره کردند، و از خانه و وطن خود بیرون نمودند و اموال ما را ضبط کردند، و ما را از همه چیز محروم و مقهور نمودند ما هم اکنون از خدا و هر مسلمانی یاری میطلبیم.

سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بخدا قسم سیصد و سیزده مرد که پنجاه زن نیز در میان آنهاست مانند قطعه‌های ابر در فصل پائیز، در غیر موسم حج در مکه معظمه جمع میشوند. چنان که خداوند میفرماید: *أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* یعنی: هر جا باشید خداوند تمام شما را گرد آورد، خداوند بر هر چیز تواناست. در آن موقع مردی از خاندان پیغمبر میگوید: این شهر (مکه) مردمی ستمگر دارد.

سپس آن سیصد و سیزده نفر بعد از زمان پیغمبر «۱» در بین رکن و مقام با مهدی بیعت می‌کنند: آنگاه با لشکر و سلاح و وزیرش از مکه بیرون می‌آیند. در آن وقت منادی در مکه از آسمان او را بنام صدا میزند و مردم را بظهورش اطلاع میدهد. بطوری که تمام مردم روی زمین آن صدا را میشوند.

(۱) که از مردم مکه برای رسالت خود و قبول دین اسلام بیعت گرفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۰۳

ای جابر! نام وی نام پیغمبری است. اگر این برای شما مشکل باشد، پیمان پیغمبر و پرچم و سلاح او و اینکه او (مهدی) مردی پاکدل از اولاد حسین علیه السلام است باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود اگر این هم موجب اشتباه گردد، آن صدای آسمانی که او را با اسم و ظهورش صدا میزند باعث اشتباه نخواهد شد.

آنگاه حضرت به جابر جعفری راوی این حدیث فرمود: مبادا بمعدودی از سادات که مدعی مهدویت میشوند اعتنا کنی. زیرا دولت پیغمبر و علی یک بار است (و یکوقت ظاهر می‌شود) ولی دیگران دولتها دارند. پس خودداری کن و اصلاً از این مدعیان پیروی مکن تا آنکه مردی از اولاد امام حسین علیه السلام را به بینی که عهد- نامه پیغمبر و پرچم و سلاح وی با اوست.

زیرا عهد نامه پیغمبر بعلی بن الحسین رسید و بعد از او بمحمد بن علی (خود حضرت) رسید و بعد هم خدا هر چه خواهد میکند. پس همیشه با اینان باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جدا بپرهیز «۱» مگر هنگامی که مردی از خاندان پیغمبر قیام کند که سیصد و سیزده نفر مرد و پرچم پیغمبر با اوست، و آهنگ مدینه نماید، و موقعی که از بیابان «بیداء» عبور کند میگوید: اینجا جای کسانی است که زمین آنها را فرو برد، چنان که خدا میفرماید: *أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ* «۲» وقتی وارد مدینه گردید محمد بن شجری را مانند یوسف از زندان در می‌آورد سپس بکوفه می‌آید و مدتی طولانی در آنجا توقف میکند و بعد از آن مدت باراده

(۱) این موضوع در زمانی بوده که عده‌ای از سادات اولاد امام حسن بگمان گرفتن زمام امور از دست بنی امیه و تشکیل دولت حقه خاندان پیغمبر در صدد قیام و انقلاب بودند سرانجام هم زید بن علی برادر امام باقر و محمد و ابراهیم پسران عبد الله محض نوه امام حسن قیام کردند؛ و بدون اخذ نتیجه شهید شدند!

(۲) ترجمه و تفسیر آن در صفحه ۲۶۱ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۰۴

خداوند بر کوفه غلبه مینماید. آنگاه با همراهانش به «عذرا» میرود در آنجا مردم بسیاری بوی می‌پیوندند. در آن اوقات سفیانی در بیابان رمله است سپس، دو لشکر باهم تلاقی میکنند، آن روز، روز تغییر و تبدیل است باین معنی که جمعی از لشکر سفیانی باصحاب قائم ملحق می‌شود، و جمعی از کسانی که بقائم پیوسته‌اند، بسفیانی می‌پیوندند (البته این عده غیر از آن سیصد و سیزده نفر است) چه آنها در حقیقت از پیروان سفیانی می‌باشند، چنان که آن عده که بقائم ملحق می‌شوند در باطن شیعه هستند. و در این وقت هر کسی بصف واقعی خود می‌پیوندد. آن روز روز تبدیل است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آن روز سفیانی با تمام اتباعش کشته می‌شود. بطوری که یک نفر نمی‌ماند که خبر آنها را بیاورد. بدبخت کسی که آن روز از غنیمت قبیله کلب «۱» بی‌نصیب بماند آنگاه قائم بکوفه می‌آید و آنجا جایگاه او خواهد بود.

سپس هر جا مسلمانی را به بردگی فروخته باشند. قائم او را می‌خرد و آزاد میکند، و هر جا قرض داری باشد، قرض او را می‌دهد، و هر کس مظلومه‌ای بگردن داشته باشد، آن را رد میکند اگر یکنفر از آنها کشته شود دیه مسلمه او را گرفته بولی او می‌دهد، و اگر مقتولی قرض داشته باشد قرض او را می‌پردازد، و بکسان او کمک می‌کند، تا جایی که زمین پر از عدل و داد می‌شود چنان که پر از ظلم و ستم و تجاوزات شده باشد او (قائم) و خانواده‌اش در رحبه «۲» سکونت می‌ورزد. رحبه قبلا مسکن حضرت نوح و سرزمین پاکی بوده است، محل سکونت و شهادت فرزندان پیغمبر همیشه زمین‌های پاکیزه بوده است. زیرا آنها جانشینان پاکسرشت پیغمبرند: شیخ مفید در کتاب مجالس از حدیث یمانی روایت میکند که گفت: شنیدم

(۱) در همین روایت خواندیم که دانیان و حامیان سفیانی از قبیله «کلب» اند پس این غنیمت از سفیانی و کسان و لشکر او به شیعیان میرسد، پاورقی صفحه ۳۰۷ را نیز بخوانید.

(۲) رحبه - بضم راء و سکون حاء محلی نزدیک قادسیه و تا کوفه یک روز راه بوده است. گویا منظور حوالی مسجد سهله کنونی و نجف اشرف است که در روایات دیگر نیز تصریح شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۰۵

پیغمبر میفرمود: خداوند دوستان و برگزیدگان خود را امتیاز می‌دهد، تا آنکه زمین را از لوث وجود منافقین و گمراهان و فرزندان آنها، پاک گرداند تا اینکه یک نفر مرد پنجاه زن (آنها) را ملاقات میکند که یکی میگوید: ای بنده خدا مرا بخر و دیگری میگوید ای بنده خدا بمن پناه بده! نعمانی در کتاب غیبت از کعب الاحبار روایت میکند که گفت: در روز قیامت بندگان خدا بچهار دسته برانگیخته میشوند: یک دسته سواره، و یک دسته روی پاهای خود و یک دسته افتان و خیزان و یک دسته روی صورت‌های خود، در حالی که کر و گنگ و کور میباشند، و عقل خود را از دست داده‌اند، و با آنها سخن نمی‌گویند، و بآنها اجازه نمیدهند که از کرده‌های خود پوزش بخواهند تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ «۱» یعنی: آنها کسانی هستند که آتش دوزخ صورت‌هایشان را میسوزاند و آنها در آنجا، زشت‌منظرانند.

گفتند: ای کعب! اینها کیانند که بر روی برانگیخته میگردند و این حالت را دارند؟ گفت: آنها کسانی هستند که در گمراهی و انحراف از دین خدا و پیمان‌شکنی بسر بردند. وقتی مردند خواهند دید بد چیزی پیش از خود فرستاده‌اند، چه با خلیفه خود و جانشین پیغمبرشان و اول عالم و فاضل خود و پرچمدار پیغمبرشان و صاحب حوض کوثر، جنگ کردند، او مایه آرزو و امید مردم است، و دانائست که نادان نمیشود و حجتی است که هر کس از وی کناره بگیرد. مورد قهر خدا واقع می‌شود و بآتش دوزخ درافتد.

بخدای کعبه او علی است که علمش از همه آنها بیشتر، و اسلامش بیشتر، و حلمش افزونتر است. من تعجب میکنم که چرا دیگران

را بر او مقدم میدارند و هم تعجب میکنم از کسی که در باره قائم مهدی علیه السلام که اوضاع زمین را عوض میکند و بوسیله او عیسی بن مریم با نصارای روم و چین احتجاج میکند تردید دارد. قائم از دودمان علی است. او از حیث خلقت و سیرت و زیبایی رخسار و هیئت از همه کس

(۱) سوره مؤنون آیه ۱۰۴.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۰۶

به عیسی بن مریم شبیه تر است. خداوند آنچه را به پیغمبران خود عطا فرموده بوی نیز میدهد و بر آن هم میافزاید. قائم از فرزندان علی است غیبتی همچون غیبت یوسف و رجعتی مانند رجعت عیسی دارد. آنگاه بعد از غائب شدنش همزمان با طلوع ستاره دیگری و خراب شدن شهر ری و فرو رفتن بغداد و خروج سفیانی، و جنگ بنی عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان، آشکار می شود و آن جنگی است که هزاران نفر در آن بقتل میرسند. و هر کس شمشیر خود را از غلاف بحالت آماده باش میکشد و پرچمهای سیاه در بالای سرش باهتزاز می آورند. آن جنگی است که مژده مرگ سرخ (شمشیر) و طاعون بزرگ را بمردم میدهد.

سخنان امیر المؤمنین با عمر بن سعد

نیز در کتاب مزبور از خضر بن عبد الرحمن از پدرش و او از جدش عمر بن سعد روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: قائم قیام نمی کند تا اینکه چشم دنیا شکافته شود و سرخی در آسمان پدید آید. و آن اشکهای حاملان عرش «۱» است که بر مردم روی زمین میگریند.

تا وقتی که مردمی پیدا شوند که از مواهب الهی بهره‌ای نبرند! آنها مردم را دعوت به پیروی از فرزند من می کنند ولی خودشان از فرزند من بیزارند آنها مردمی پست نهاد و بی نصیب از رحمت حق میباشند. بر اشرار تسلط دارند و میان ستمگران فتنه‌انگیزند، و پادشاهان را نابود کنند. در بیرون کوفه آشکار میشوند سر کرده آنها مردی است سیاه چرده و سیاه دل، بیدین، از نظر حق افتاده، و دارای عیوب

(۱) شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات» مینویسد: «عرش بعقیده ما شیعیان؛ آنچه غیر از خدا است» بنا بر این عرش یعنی کائنات و موجودات و تمام هستی و آیه شریفه الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى یعنی قدرت خدا بر همه اشیاء احاطه کرده است. و حاملان عرش هم منظور فرشتگان و ساکنان کرات آسمانی میباشند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۰۷

بسیار و لثیم و پرخور است. از مادران زناکار و بدترین نسله‌ها بوجود آمده در آن سال که فرزند غائب من ظهور میکند خداوند او را از باران رحمت خود سیراب نمیکند، فرزند من صاحب پرچم سرخ و علم سبز است، آن روز عجب روزی است برای مردم ناامیدی که در بین شهر انبار و هیت «۱» زندگی میکنند! آن روز، روزی است که اکراد و مردم پست نهاد، بهلاکت میرسند، و شهر فراعنه و مسکن جباران، و جایگاه والیان ستمگر که سر منشأ همه بدبختیها و مفسد است، ویران می شود.

ای عمر بن سعد! بخدای علی سوگند، آن شهر بغداد است. خدا لعنت کند گناهکاران بنی امیه و بنی فلان (عباس) را، آن مردم خیانت پیشه‌ای که فرزندان پاکسرشت مرا میکشند! و حق مرا در باره آنها مراعات نمیکنند، و آنچه میکنند باحترام من از خداوند نمیترسند.

بنی عباس یک روز زوال و نابودی در پیش دارند آنها در آن روز همچون زن آبستن بوقت زائیدن ناله میکنند وای بر اتباع بنی عباس از سوانحی که جنگ ما بین نهانند و دینور بروز آنها میاورد. آن جنگ جنگ تهی دستان شیعه علی است. سرکرده آنها مردی از اهل یکی از این دو شهر و همنام پیغمبر، دارای اندامی معتدل و اخلاقی نیکو و رنگی با طراوت میباشد. صدایش خنده‌دار، و مژگانش انبوه است.

گردنش قوی، موهایش شانه کرده و میان دندانهای جلوش باز است، هنگامی که بر اسب خود سوار می‌شود مانند ماه شب چهارده است که از زیر ابر در آمده باشد. جمعیت او بهترین جمعیت‌هایی میباشند که با دلی پاک بدین خدا گرویده‌اند. آن دلاوران از عرب هستند که با کراهت بجنگ می‌پیوندند، شکست و گریز از آن دشمنان آنهاست که در آن روز، جز درماندگی و بدبختی راهی ندارند.

مؤلف: علت نقل این خبر با همه تغییرات و اغلاط لفظی که دارد، و با اینکه سند آن به پست‌ترین مردم یعنی «عمر سعد» ملعون میرسد، اینست که خبر مزبور

(۱) «انبار» و «هیت» از شهرهای مرزی عراق و سابقا از شهرهای معروف ایران بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۰۸

مشمول بر اخباری راجع بقائم میباشد تا معلوم شود که دوست و دشمن موضوع قائم آل محمد را روایت کرده‌اند «۱» و نیز در کتاب یاد شده روایت نموده که گفت: در حضور امام جعفر صادق علیه السّلام از قائم سخن بمیان آمد؛ فرمود: از کجا باین زودی او ظهور می‌کند، و حال آنکه هنوز دور آسمان نرسیده تا آنجا که گفته شود: او مرده یا اگر هست بکدام بیابان رفته است؟ عرض کردم: دور آسمان یعنی چه؟ فرمود: مقصود اختلافی است که در این باره میان شیعیان روی میدهد.

همچنین در کتاب مزبور از اصیغ بن نباته روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پس بعد از سال صد و پنجاه امیرانی کافر و امنای خائن و عرفای فاسق در میان شما پیدا شوند بازرگانان زیاد و سود تجارت کم و رباخواری فاش و اولاد زنا بسیار گردند کارهای خوب را زشت و ماه‌ها را بزرگ شمارند زنها با زنها و مردان با مردان اکتفا نمایند.

در این موقع مردی برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! در آن زمان چه کنم؟ فرمود: فرار! فرار! پیوسته سایه عدل خداوند بر سر این امت گسترش دارد تا آن زمان که قاریان (قرآن) متمایل بامراء خود شوند و تا آن موقع که نیکان آنها گناهکاران را از ارتکاب معصیت باز دارند. پس اگر گناهکاران گوش ندهند و از خیرخواهان تنفر پیدا کنند و در عین حال گواهی به یگانگی خداوند بدهند، خداوند در عرش خود میفرماید: دروغ می‌گویند و در گفته‌های خود صادق نیستند.

و هم در کتاب نامبرده از ابو بصیر روایت میکند که امام ششم (ع) فرمود: پیش از قیام قائم ناگزیر میاید سالی باشد که در آن سال مردم گرسنه شوند و بواسطه کشته شدن و کاهش اموال و جانها و محصولشان، سخت بهراس افتند. چه این در کتاب

(۱) مطابق نقل صحیح عمر سعد در کربلا سی و چهار ساله بوده- اگر حضرت امیر در سال آخر زندگانش یعنی سال ۴۰ هجری چنین سخنانی به عمر سعد گفته باشد عمر سعد در آن موقع ۳۳ سال داشته است!!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۰۹

خدا بیان شده است. آنگاه حضرت این آیه را خواند: **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ.**

هم در غیبت نعمانی از جابر جعفی نقل کرده که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم: منظور از آیه شریفه و

لَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ ... چیست؟ فرمود: ای جابر! مضمون این آیه خاص و عام است.

خاص آن، گرسنگی است که خداوند در کوفه اختصاص بدشمنان خاندان پیغمبر می‌دهد و بدان وسیله آنها را می‌کشد و عام آن، در شام است که مردم آنجا دچار چنان ترس و گرسنگی میشوند که تا آن روز ندیده باشند، گرسنگی اهل شام قبل از قیام قائم و ترس آنها بعد از ظهور اوست. این روایت در تفسیر عیاشی بسند دیگر هم ذکر شده.

نیز در غیبت نعمانی از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکنند که فرمود: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از این آیه فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ «۱» یعنی: احزاب با هم اختلاف پیدا کردند، سؤال شد فرمود: با دیدن سه علامت منتظر آمدن مهدی باشید. راوی عرض کرد: یا امیر المؤمنین آنها چیستند؟ فرمود: اول اختلافی که در بین اهل شام پدید می‌آید، و آمدن پرچمهای سیاه از خراسان و وحشتی در ماه رمضان، عرض شد وحشت ماه رمضان چیست؟ فرمود:

آیا این آیه را نشنیده‌ای که خدا در قرآن میفرماید: إِنَّ نَشَأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ وحشت صدائی است که از آسمان شنیده می‌شود، بطوری که دختران از پرده‌ها بیرون می‌دوند و آنها که خواب هستند بیدار میشوند، و آنان که بیدارند هراسان میگردند «۲»

(۱) سوره مریم آیه ۳۷.

(۲) آیا این آیت و علامت و صدا که از آسمان فرود می‌آید، حمله هوایی و بمباران نیست!؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۱۰

خبر ابو بصیر و علامت دیگری

و نیز در کتاب مزبور از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: هر گاه دیدید آتشی مانند هراتی بزرگ سه روز یا هفت روز از مشرق طلوع کرد بخواست خداوند منتظر فرج و ظهور دولت آل محمد باشید! (شاید مقصود از «هراتی بزرگ» لباس مردم هرات باشد که بزرگ و سفید است - مؤلف) زیرا خداوند بر همه چیز غالب و حکیم است.

آنگاه فرمود: صدای آسمانی فقط در ماه رمضان است. یعنی ماه خدا و آنهم صدای جبرئیل باین مردم است. سپس فرمود: گوینده‌ای از آسمان نام قائم را میرسد بطوری که از مشرق تا مغرب آن را میشوند. هر کس خواب است بیدار می‌شود و هر کس ایستاده می‌نشیند و هر کس نشسته از وحشت آن صدا برمیخیزد. خدا رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت بگیرد. زیرا صدای اول صدای جبرئیل امین است.

و هم فرمود: آن صدا در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان است: از آن شک ننمائید و آن را بشنوید و پیروی کنید. در آخر آن روز صدای شیطان ملعون بگوش میرسد که میگوید: آگاه باشید! فلانی (مقصود عثمان است - مؤلف) مظلوم کشته شده است تا بدین وسیله مردم را بشک بیاندازد، و در میان آنها فتنه انگیزد چه بسیار مردم مردد و متحیری که در آن روز بواسطه این شک به آتش دوزخ درافتند.

ولی شما اگر صدای اول را در ماه رمضان شنیدید شک نکنید که صدای جبرئیل است، و علامت آن اینست که اسم قائم و پدرش را میرسد، بطوری که دختران پرده‌نشین نیز آن را میشوند و پدر و برادر خود را تشویق به بیرون آمدن میکنند.

و هم فرمود: قائم قیام نمی‌کند مگر گاهی که ترس شدیدی مردم را فرا گیرد و زلزله‌ها پی در پی بیاید، و مردم در آشوب و بلا و طاعون بسر برند، و شمشیر برنده میان عرب کارگر باشد. و اختلاف شدیدی در بین مردم پدید می‌آید. همه در

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۱۱

امر دین خود متفرق و حالشان متغیر باشد تا جایی که آرزومندان از سختی آنچه از مردم سگ صفت می‌بینند که چگونه یک دیگر را میدرند، صبح و شام انتظار قیام او را میکشند «۱» آمدن او بهنگامی است که مردم از دیدن ظهور دولت آل محمد مأیوس و ناامیدند! خوش بحال کسی که او را می‌بیند و از یاران او میباشد. وای وای بر کسی که دشمنی و مخالفت میکند و از دشمنان او میباشد.

و هم فرمود: و قال (ع) یقوم بامر جدید و کتاب جدید و سنّه جدیده و قضاء علی العرب شدید و لیس شانه آلا القتل لا یستبقی احدا و لا یأخذہ فی اللہ لومہ لائم قائم بامر جدید و کتاب جدید و قضای جدید که بر عرب دشوار است، قیام میکند کار او جز جنگ و کشتن بیدینان نیست «۲» یکنفر بیدین را در روی زمین باقی نمیگذارد و سرزنش و ملامت کنندگان او را و از تعقیب هدفش باز نمیدارد.

آنگاه اضافه فرمود که: هر وقت اولاد فلان با هم اختلاف نمودند موقع فرج است. صبر و بردباری در اختلاف اولاد فلان است. هنگامی که با هم اختلاف نمودند، شما منتظر صیحه آسمانی در ماه رمضان باشید که مژده بآمدن قائم میدهد. زیرا خداوند آنچه خواهد میکند، قائم خروج نمیکند و آنچه را میخواهد نمی‌بیند مگر هنگامی که اولاد فلان با هم اختلاف پیدا کردند وقتی چنین شد، مردم نیز چشم بدولت آنها میدوزند و از هر طرف گفتگو در میگیرند، و سفیانی خروج میکند. و هم فرمود: بنی فلان حتما سلطنت میکنند وقتی سلطنت نمودند و کارشان باختلاف کشید، پراکنده میشوند و دولتشان از کف میرود، تا آنگاه که خراسانی و سفیانی یکی از مشرق و دیگری از مغرب مانند اسبانی که مسابقه میدهند یکی از این طرف و دیگری از آن طرف سعی می‌کنند زودتر وارد کوفه شوند! و نابودی بنی فلان بدست آنها خواهد بود. و یکنفر از آنها باقی نمیماند.

(۱) تقریباً تمام این علائم آشکار شده. ممکن است ترس شدید؛ وحشت عمومی در نتیجه رقابتهای تسلیحاتی شرق و غرب و جنگ عمومی، و شمشیر برنده میان عرب؛ جنگ و کشمکشهای کنونی ممالک عربی باشد.

(۲) در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۱۲

سپس فرمود: آمدن سفیانی و یمنی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز می‌باشد مانند گردن بندی که دانه‌های آن منظم و یکی از پی دیگری است. در آن وقت منتظران از هر جهت مأیوس میگردند. بیچاره کسانی که با آنها مخالفت کنند، در میان آنها پرچم حقی جز پرچم یمنی نیست. جمعیت او در طریق حق گام برمیدارند زیرا او مردم را به پیروی از صاحب شما دعوت میکند. وقتی یمنی قیام کرد، فروش اسلحه بر هر مسلمانی حرام است وقتی او خروج کرد بطرف وی بروید. زیرا لشکر او لشکر بر حق است، و نمی‌باید که مسلمانی از وی سرپیچی کند. هر کس از دعوت وی سرپیچید، از اهل دوزخ بشمار میرود چه وی مردم را دعوت بحق و راه راست می‌کند.

ابو بصیر میگوید: سپس حضرت فرمود: زوال دولت بنی فلان مانند سرکشیدن کوزه آب است که بدست مردی باشد و ناگهان از دستش بیافتد و بشکند در حالی که او توجه ندارد، و فقط موقعی که از دستش می‌افتد تکانی میخورد! نابودی دولت آنها نیز بهمین مثابه است عیش و نوشی که دارند آنها را از نابودی ملک و سلطنت غافل میکند.

امیر المؤمنین (ع) روی منبر کوفه فرمود: از جمله مقدرات الهی اینست که بنی امیه بطور آشکار با شمشیر نابود می‌گردند، و بنی فلان (عباس) ناگهان گرفتار میشوند. و هم فرمود بشر ناچار از داشتن آسیاست که پیوسته بگردد وقتی که آسیای سلطنت آنها بر قطب خود استوار گشت و بر پایه‌های خود قرار گرفت، خداوند بنده ستمگری را بر آنان برمی‌انگیزد که پیروزی با اوست. اتباع او موی بلند دارند. آنها از مردم سیال «۱» می‌باشند. لباسهایشان سیاه و دارای پرچمهای سیاه هستند.

وای بر کسی که با آنها دشمنی ورزد. آنها دشمنان خود را درگیر و دار جنگ بقتل رسانند. بخدا قسم مثل اینکه هم اکنون آنها را می‌نگرم و کارهای آنها و آنچه را از بدکاران آنها و اعراب جفا جو سرمیزند، می‌بینم. خداوند بدون

(۱) سیال محلی واقع در خاک حجاز است - (مراسد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۱۳

اینکه بر آنها ترحم آورد کسانی را بر آنان مسلط گرداند که آنها را در آن ورطه و شهر خودشان واقع در کنار فرات از دم شمشیر بگذرانند، و بکیفر اعمالشان برسانند و مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ همچین در غیبت نعمانی از داود بن سرحان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آن سالی که در آن صیحه آسمانی شنیده می‌شود، در ماه رجب پیش از آن علامتی خواهد بود. عرض کردم چیست؟ فرمود: صورتی است که در قبر میتابد و به آن نزدیک می‌شود.

نیز در آن کتاب از عبد الله بن سنان از امام ششم روایت میکند که فرمود: صدای آسمانی از امور حتمی است، آمدن سفیانی نیز حتمی است، کشته شدن مردی پاکدل نیز حتمی است و گرفتن خورشید نیز حتمی است، آنگاه فرمود: وحشتی در ماه رمضان خواهد بود که هر کس بخواب رفته باشد بیدار و آنها که بیدارند هراسان میشوند و دختران از پرده بیرون می‌آیند.

و نیز در آن کتاب از بزنی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت میکند که فرمود:

پیش از ظهور قائم، سفیانی و یمنی و مروانی و شعیب بن صالح می‌آیند. پس اینها چه میگویند؟

مؤلف: یعنی با این وصف چطور محمد بن ابراهیم (طباطبا) که قیام کرده مدعی است که من همان قائم هستم؟! و هم در کتاب یاد شده از عبد الله بن ابی یغفور روایت نموده که گفت: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: نابودی فلانی و آمدن سفیانی و کشته شدن مرد پاکدل و فرو رفتن لشکر در زمین و صدا از آسمان را بعنوان علامت در دست خود نگاهدار عرض کردم: صدا کدام است؟ همان گوینده است؟ فرمود: آری! بهمین صدای آسمانی صاحب الامر شناخته میگردد، آنگاه فرمود: ظهور کامل، نابودی فلانی

است. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار متن ۱۰۱۴ روایت عبایه ربعی ص: ۱۰۱۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۱۴

روایت عبایه ربعی

و در آن کتاب بهمین سند از عبایه ربعی روایت میکند که گفت:

ما پنج نفر بودیم که بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدیم. من کوچکترین آن پنج نفر بودم شنیدم که برای من حدیث میکرد و میفرمود: برادرم رسول خدا میفرمود من آخرین هزار پیغمبرم و تو آخرین هزار جانشین پیغمبری و باموری مکلف شده‌ای که آنها مکلف نبودند. من عرض کردم: پس مردم در باره شما بی‌انصافی کردند. فرمود: برادرزاده! «۱» این طور نیست که تو پنداشته‌ای بخدا قسم من هزار کلمه میدانم که جز من و محمد (ص) کسی نمیداند و مردم تنها یک آیه آن را در قرآن میخوانند و آن این آیه است وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ. یعنی: هنگامی که آن گفته بر آنها رسید، دابۀ الارض را از زمین برای آنها بیرون می‌آوریم، با آنها سخن بگویند که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آورند.

آری مردم در آیات الهی آن طور که باید تدبر نمی‌کنند آیا از اوضاع آخر سلطنت بنی فلان بتو خبر ندهم؟ عرض کردم: بفرمائید! فرمود: انقراض آنها هنگامی است که قریش شخص محترمی را در روز و ماه محرم بقتل میرسانند «۲» سوگند بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید که بعد از آن بنی فلان جز پانزده شب دیگر سلطنتی ندارند. عرض کردم: آیا پیش از آن یا بعد از آن اتفاقی روی میدهد؟ فرمود: آری صدائی است که در ماه رمضان شنیده می‌شود بطوری که مردم بیدار را بوحشت می‌اندازد و آنها

که در خوابند بیدار میشوند، و دوشیزگان از پرده‌ها بیرون میدوند.

(۱) برای احترام است نه اینکه حقیقتاً او برادرزاده حضرت بوده است.

(۲) گویا مقصود همان مرد پاکدل (نفس زکیه) باشد و قبلاً گذشت که در روز جمعه و شهر مکه بقتل میرسد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۱۵

و نیز در غیبت نعمانی است که حضرمی از امام پنجم شنید که میفرمود: از بنی عباس بسلطنت میرسند. وقتی سلطنت کردند و با هم اختلاف نمودند و کارشان به پریشانی گرائید، خراسانی و سفیانی یکی از شرق و دیگری از غرب مانند دو اسبی که مسابقه میدهند، هر یک سعی میکند زودتر خود را بکوفه برساند. نابودی بنی عباس بدست آنهاست. آگاه باشید که آنها یکنفر از بنی عباس را باقی نمی‌گذارند «۱» همچنین در آن کتاب از محمد بن صامت روایت میکند که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا پیش از ظهور قائم علامتی هست؟ فرمود: آری گفتم: آن چیست؟

فرمود: نابودی عباسی و آمدن سفیانی و قتل نفس زکیه (مرد پاکدل) و فرو رفتن بیابان «بیداء» و صدای آسمانی. عرض کردم: قربانت کردم می‌ترسم این امور بطول بیانجامد، فرمود: نه! این امور مانند مهره‌ها یکی پس از دیگری به ترتیب می‌آید. و هم در کتاب نامبرده از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: روز قیامت در سال طاق مانند نهم، یکم، سوم و پنجم بوقوع می‌پیوندد.

و هم فرمود: وقتی بنی امیه با یک دیگر بر سر سلطنت اختلاف پیدا کردند و دولتشان منقرض گشت، و پس از آنها بنی عباس بسلطنت رسیدند، پیوسته غرق در شادی ملک و سلطنت خواهند بود.

تا آنگاه که با هم اختلاف نمایند، در آن وقت دولت آنها نیز از میان میرود. سپس اهل شرق و غرب و اهل قبله (مسلمانان) کشمکش خواهند داشت، و مردم بواسطه

(۱) باید این گونه روایات را با دقت مورد مطالعه قرار داد و دید که آیا موضوع هلاک و نابودی و انقراض دولت بنی فلان همان بنی عباس است، یا قوم دیگری میباشند، و آیا منظور سلطنت گذشته بنی عباس است که توسط هلاکوخان مغول منقرض شد، یا در آخر الزمان نیز، دولت دیگری مانند بنی امیه که سفیانی دولت آنها را تشکیل میدهد، مجدداً سلطنت اسلامی را تصاحب میکنند؟.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۱۶

ترسی که بر آنها میگذرد، کوشش سختی میکنند. پیوسته بدین حال خواهند بود تا آنگاه که گوینده‌ای از آسمان صدا زند. وقتی او صدا زد، دسته دسته بطرف او (امام زمان) بروید بخدا قسم گویا او را می‌بینم که در بین رکن و مقام با مردم برای امر جدید و کتاب جدید و سلطنت جدید که از آسمان آمده بیعت می‌گیرد، آگاه باشید! او تا زنده است لشکرش ابداً شکست نمی‌خورد «۱» نیز در غیبت نعمانی از ابراهیم بن عبد الله بن علا از پدرش از حضرت امام جعفر صادق و او از پدر بزرگوارش و آن حضرت از جدش امیر المؤمنین علیهم السلام روایت میکند که آن حضرت پاره‌ای از چیزهایی که بعد از وی تا قیام قائم خواهد بود اطلاع داد.

در آن میان امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین! چه وقت خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک میگرداند؟ فرمود: خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک نمی‌گرداند، مگر بعد از اینکه خون محترمی ریخته شود.

آنگاه از بنی امیه و بنی عباس بتفصیل سخن گفت؛ سپس فرمود: قیام قائم هنگامی است که یکنفر در خراسان قیام کند و بر کوفه و ملتان «۲» غالب گردد. و از جزیره «بنی کاوان» بگذرد، و شخصی از دودمان ما در گیلان قیام نماید، و مردم «ابر» «۳» و گیلان بوی بگروند، و پرچمهای ترک برای فرزندم آشکار شود، در حالی که در اطراف پراکنده‌اند و پیش از آن در میان زشتیها قرار داشتند

هنگامی که بصره خراب شود، و پیشوای امراء قیام نماید ... سپس داستان مفصلی را حضرت حکایت نمود. آنگاه فرمود: هنگامی که

(۱) در پاورقی آینده توضیح می‌دهیم.

(۲) ملتان از شهرهای هند نزدیک غزنه بوده و امروز جزو کشور پاکستان است.

(۳) ابر شهر - گفته شده که همان نیشابور است، و «ابریشتویم» نام کوهی در آذربایجان است (مراصد)

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۱۷

هزاران نفر برای جنگ آماده شود، و صفها بسته گردد و قوچ، بچه خود را بکشد و بعد دیگری قیام کند و انتقام خون او را بگیرد و کافر بهلاکت رسد، آن قائمی که همه آرزوی آمدن او را دارند و امام ناپیدا که دارای شرافت و بزرگواری است قیام میکند. ای حسین او از نسل تو است، پسری مثل او نیست. در بین دو رکن مسجد الحرام با جمعیت اندک و با دو آلت جنگ ظاهر می‌شود و بر جن و انس غلبه می‌یابد و یکنفر از افراد فرومایه را در روی زمین باقی نمیگذارد، خوش بحال کسی که زمان او را درک کند و بآن روزگار برسد و در آن روزها حاضر باشد.

مؤلف: «شخصی که از خراسان قیام میکند» هلاکوخان یا چنگیزخان مغول است، و جزیره «کاوان» در دریای بصره است چنان که فیروزآبادی در قاموس گفته است «۱» و «شخصی که در گیلان قیام میکند» شاه اسماعیل صفوی است: و «ابر» قریه‌ای نزدیک گرگان است.

شاید منظور از «قوچ بچه خود را بکشد» شاه عباس اول باشد که پسر خود صفی میرزا را بقتل رسانید و «قیام دیگران برای انتقام گرفتن از خون وی» شاه صفی پسر صفی میرزا است که اولاد شاه عباس را برخی کشت و برخی را نابینا کرد، و آمدن قائم آل محمد لزومی ندارد که بلافاصله بعد از این علائم باشد و امکان هم دارد که نزدیک باشد! بعلاوه این روایت مختصری از کلام طولانی آن حضرت است و از این رو ممکن است که وقایعی از روایت حذف شده باشد.

نیز خبر جابر جعفی و اوضاع عمومی آخر الزمان

و نیز نعمانی در کتاب غیبت و کلینی و کافی از جابر جعفی روایت کرده‌اند «۲»

(۱) شاید در اصل «کارون» بوده و اشتباها کاوان نوشته شده، و جزیره متصل بشط کارون هم آبادان یا جزیره صلبوخ یا جزائر مجاور آن در شط العرب باشد.

(۲) این روایت با کمی اختصار قبلا هم از تفسیر عیاشی نقل شد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۱۸

که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! دست و پای خود را جمع کن و در جای خود بنشین تا آنگاه که این علامات را که هم اکنون برای تو نقل میکنم به بینی! نخستین علامت کشمکش بنی عباس بر سر ملک است که گمان نمی‌کنم آن را به بینی، ولی بعد از من اینها را نقل کن. علامت دیگر صدائی است که از آسمان شنیده می‌شود، و صدائی است که از جانب دمشق بشما میرسد و نوید فتح میدهد «۱» و قریه‌ای از شام بنام جابیه فرو می‌رود و قسمت سمت راست مسجد دمشق فرو می‌ریزد و گروهی از ترکستان خروج میکنند، و بعد از آن اوضاع روم آشفته خواهد شد.

برادران ترک شما در جزیره پیاده شده، و جمعی از روم خروج نموده در رمله فرود می‌آیند.

ای جابر! در آن سال در هر نقطه‌ای از مغرب زمین کشمکش زیاد روی میدهد، نخستین سرزمین غرب که خراب می‌شود، شام است. در شام سه پرچم مختلف با هم کشمکش خواهند داشت، یک پرچم رنگش سرخ و سفید، و پرچم دوم سیاه و سفید است، و سومی پرچم سفیانی می‌باشد. سفیانی به پرچم سیاه و سفید میرسد و با هم جنگ می‌کنند، و او و تمام همراهانش را بقتل میرساند. و بعد از آن پرچم سرخ و سفید را تار و مار می‌کند، آنگاه هدفی ندارد جز اینکه بجلو عراقی برود.

سپس لشکر او از شام گذشته بقریسا میرسد و در آنجا جنگ در میگیرد و صد هزار نفر از ستمگران کشته می‌شود. بعد از آن سفیانی هفتاد هزار لشکر بکوفه می‌فرستد. آنها مردم کوفه را یا می‌کشند یا دار میزنند و یا اسیر میگیرند. در آن میان چند لشکر از خراسان حرکت کرده و با سرعت برق، منازل میان راه را طی می‌کنند. چند نفر از یاران قائم در میان آنهاست. سپس مردی از غلامان اهل کوفه با گروه ضعیفی قیام می‌کند ولی سرلشکر سفیانی او را در بین حیره و کوفه بقتل میرساند.

(۱) در این باره نیز سخن خواهیم گفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۱۹

آنگاه سفیانی لشکری بمدینه میفرستد، مهدی از مدینه بمکه میرود چون خبر بسر لشکر سفیانی میرسد که مهدی بمکه رفته است، لشکری را بدنبال او میفرستد ولی او را نمی‌بیند. مهدی مانند موسی بن عمران، با ترس و هراس وارد مکه می‌شود، لشکر سفیانی در بیابان «بیداء» فرود می‌آید.

در آن وقت گوینده‌ای از آسمان صدا میزند: ای «بیداء» این قوم را نابود گردان، و با این صدا زمین آنها را در کام خود فرو میبرد. تنها سه نفر از آنها باقی میماند که خداوند صورتهای آنها را بعقب برمیگرداند. آن سه نفر از قبیله کلب میباشند، در باره اینان این آیه آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بَمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا «۱» یعنی: ای کسانی که کتاب آسمانی بشما داده شده! ایمان بیاورید به آنچه ما نازل کرده‌ایم که آنچه را نزد خود دارید، تصدیق میکند، پیش از آنکه بعضی از صورتها را تغییر دهیم و آن را پشت برگردانیم.

در آن روز قائم در مکه است. او در آنجا تکیه بخانه خدا میدهد و در حالی که پناه بآن برده است، میگوید: ای مردم! ما از خداوند و هر کس که دعوت ما را بپذیرد استمداد می‌کنیم. من از خانواده محمد پیغمبرتان هستم. ما از هر کس بخداوند و محمد نزدیکتریم.

هر کس میخواهد در باره آدم با من گفتگو کند، بداند که من از هر کس به آدم نزدیکترم. و هر کس می‌خواهد در خصوص نوح با من سخن بگوید، بداند که من از هر کس بنوح نزدیکترم و هر کس میخواهد با من در باره ابراهیم گفتگو نماید، بداند که من نزدیکترین مردم بابراهیم هستم و هر کس می‌خواهد با من در باره محمد صلی الله علیه و آله گفتگو کند بداند که من از هر کس بمحمد نزدیکترم. و هر- کس می‌خواهد با من در باره پیغمبران گفتگو کند بداند که من از هر کس پیغمبران نزدیکترم. مگر خداوند در کتاب محکم خود نفرموده: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ

(۱) سوره نساء آیه ۴۷.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۲۰

نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۱» یعنی: خداوند آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را بر جهانیان تفضیل داد. اینان ذریه‌ای هستند که بعضی از بعضی دیگر پدید آمده‌اند و خداوند شنوا و داناست» بدانید که من بازمانده آدم و ذخیره نوح و برگزیده ابراهیم و منتخب محمد (ص) هستم.

آگاه باشید! هر کس بخواهد در باره کتاب خدا (قرآن) با من سخن بگوید بداند که من از هر کس بکتاب خدا آشناترم. آگاه باشید هر کس بخواهد در باره سنت پیغمبر با من گفتگو کند من از هر کس بسنت پیغمبر آشناترم. شما را بخدا سوگند میدهم که هر کس سخن مرا شنید حاضران بغائبان برسانند من شما را به حق خدا و رسول و خودم که از دودمان رسول خدا میباشم قسم میدهم که ما را یاری نمائید و ستمگران را از ما دور کنید، زیرا ما (آل محمد) را ترسانیده و بر ما ستم نموده و ما و فرزندانمان را از خانه‌هایمان آواره کردند. بما تعدی نمودند و از رسیدن بحق خود بازداشتند. اهل باطل ما را بوحشت انداختند، پس خدا را بنظر بیاورید و بما آزار نرسانید، بلکه یاری کنید تا خدا هم شما را یاری نماید.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آنگاه خداوند سیصد و سیزده نفر از یاران او را نزد وی گرد آورد. و در غیر موسم حج؛ مانند پاره‌های ابر فصل پائیز، آنها را در مکه جمع کند.

ای جابر! این است معنی آیه‌ای که خداوند میفرماید: *أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا* یعنی: هر جا باشید خداوند همه شما را گرد آورد. سپس مردم با مهدی در بین رکن و مقام بیعت میکنند عهدنامه پیغمبر که از پدران خود بارث برده است نیز با او است. قائم مردی از دودمان حسین علیه السلام است. خداوند کار او را در یک شب اصلاح میکند.

(۱) سوره آل عمران آیه ۳۳-۳۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۲۱

ای جابر! اگر شنیدن و دیدن آنچه گفتم بر مردم دشوار باشد، در اینکه او از نسل پیغمبر و امامان داناست، نمیتوانند تردید کنند! اگر این هم برای آنها دشوار باشد، صدائی که از آسمان شنیده می‌شود و نام او و پدر و مادرش را می‌برند برای آنها اشکالی وارد نمیسازد. این روایت در کتاب «اختصاص» شیخ مفید بسند دیگر هم ذکر شده است.

و در تفسیر عیاشی از جابر جعفی روایت کرده که گفت: امام محمد باقر علیه السلام در یک حدیث طولانی بمن فرمود: ای جابر! اول زمینی که از مغرب خراب می‌شود، سرزمین شام است. سه گروه با سه پرچم مختلف در آنجا کشمکش خواهند داشت ... این روایت هم مثل روایت مفصل گذشته است و بتلاوت آیه یا *أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ*. منتهی می‌شود.

نعمانی در کتاب غیبت از آن حضرت روایت نموده که فرمود: خروج سفیانی و قیام قائم در یک سال خواهد بود.

و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

موقعی که مردم در عرفات وقوف دارند ناگاه شتر سواری بسرعت نزد آنها می‌آید و خبر مرگ خلیفه‌ای را بآنها میدهد، بهنگام مرگ او روز آزادی آل محمد و آزادی همه مردم فرا میرسد. و هم فرمود: وقتی علامتی را در آسمان دیدید که چند شب آتش بزرگی از جانب مشرق طلوع نمود آزادی مردم فرا رسیده و این علامت اندکی پیش از قیام قائم است.

و نیز در کتاب مزبور از ابی طفیل روایت کرده که گفت: عبد الله کواء از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید غضب الهی کی بوقوع می‌پیوندد؟ فرمود: خیلی دور است! پیش از وقوع آن باید مرگها روی دهد و در آن مرگها، مرگهای دیگر است پیش از آن میباید مردی که بر شتر چابک رو سوار است بیاید. آن شتر سوار در حالی که از بس در راه شتاب کرده شترش لاغر و تنگ تاب داده در شکمش فرو رفته است، می‌آید و بمردم خبری میدهد و مردم او را میکشند. سپس خداوند بر مردم غضب

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۲۲

خواهد کرد.

نیز در آن کتاب از ابو طفیل روایت میکند که حدیثه یمانی گفت: خلیفه‌ای کشته می‌شود که نه در آسمان پناهگاهی دارد و نه در

زمین یاوری! و خلیفه دیگر از خلافت خلع می‌شود و روی زمین راه می‌رود در حالی که چیزی از زمین را مالک نیست! و در همان سال دیگری بجای او مینشیند.

ابو طفیل گفت: حذیفه برای من نقل کرد که بالاخره سلطنت باولاد پیغمبر باز گشت میکند.

همچنین در کتاب یاد شده از ابو بصیر نقل کرده که گفت: تفسیر آیه سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ «۱» را از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدند، فرمود: علامتی که خداوند در وجود خود مردم به آنها نشان میدهد مسخ شدن (بعضی از آنها) است، و آیاتی که در عالم ارائه میدهد، اینست که عالم را بر آنها تنگ می‌گیرد، و آن وقت قدرت نمائی خداوند را در وجود خود و در اطراف عالم خواهند دید، و اینکه بعد می‌فرماید حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی تا بر آنها روشن شود که «او» حق است. مقصود آمدن قائم است، که حقی از جانب خداست؛ تا این مردم که محتاج باویند، او را به بینند.

و هم در کتاب نامبرده از ابو بصیر روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم مقصود از عذاب خواری دنیا در آیه عَذَابِ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ «۲» چیست؟

فرمود: ای ابو بصیر خواری از این بدتر می‌شود که مرد با زن و فرزند و برادرانش در خانه نشسته باشند ناگاه کسان او یقه خود را پاره کنند و ناله را سر دهند مردم پیرسند این سر و صدا چیست؟ جواب دهند که فلانی الساعه مسخ شد و از صورت آدمی برگشت من عرض کردم: این مطلب پیش از آمدن قائم است یا بعد از آن؟

(۱) سوره فصلت آیه ۵۳

(۲) سوره یونس آیه ۹۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۲۳

فرمود: قبل از آنست «۱» و نیز در آن کتاب از یعقوب بن سراج روایت می‌کند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام گفتم: فرج شیعیان شما کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که بنی عباس با هم کشمکش داشته باشند و پایه دولتشان سست گردد و کسی که هیچ گاه در خود احساس طمع بدولت آنها نمی‌کرد، چشم بدولتشان بدوزد، و عرب هم از زیر بار زور و مشقت آزاد گردند، و شوکت هر صاحب شوکتی برطرف شود، و سفیانی و یمنی ظاهر گردند و حسنی هم حرکت کند، صاحب الامر با میراث پیغمبر از مدینه بمکه می‌رود. عرض کردم: میراث پیغمبر چیست؟ فرمود: شمشیر و زره و عمامه و پیراهن و عصا و اسب آن حضرت با لوازم و زینش.

هم در آن کتاب از بزنی روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: پیش از ظهور قائم بیوح «۲» خواهد بود. بزنی می‌گوید: در آن موقع من نمیدانستم «بیوح» چیست تا اینکه در سفر حج شنیدم که یکنفر عرب بیابانی میگفت: این روز «بیوح» است. من از وی پرسیدم بیوح چیست؟ گفت یعنی: گرمای سخت! و هم در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

علامت آمدن مهدی گرفتن آفتاب در ماه رمضان شب سیزدهم و چهاردهم آن ماه است.

و نیز در کتاب مزبور از صالح بن سهل نقل کرده که حضرت صادق علیه السّلام در باره آیه سَأَلَّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، فرمود: تاویل آن اینست که عذابی در ثوبه واقع می‌شود. یعنی آتشی که منتهی می‌شود بمزبله بنی اسد تا از قبيله ثقیف میگذرد

(۱) این معنی در احادیث گذشته هم بود آیا مقصود تغییر جنسیت نیست؟ چنان که خوانندگان اطلاع دارند در سنوات اخیر در سراسر جهان و از جمله در کشور ما ایران عده‌ای از زنان و مردان با یک عمل جراحی تغییر جنسیت داده‌اند، یعنی مرد زن و زن مرد

شده و بعد از مدتها زن و شوهری؛ با رسوائی از هم جدا شده‌اند!

(۲) در صفحات پیش نیز از بیوح سخن بمیان آمد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۲۴

و هر جا یکی از ظالمین آل محمد باشد، او را می‌سوزاند و این پیش از آمدن قائم است.

این روایت از جابر جعفی از امام پنجم نیز در آن کتاب مذکور است.

و نیز در غیبت نعمانی از ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت مینماید که فرمود: گویا مردمی را می‌بینم که در شرق برای طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده‌اند ولی این حق را بآنها نمی‌دهند. باز آنها قیام می‌کنند ولی بان نمی‌رسند وقتی که چنین دیدند شمشیرهای خود را حمایل می‌کنند و آنگاه آنچه را که می‌خواهند بآنها می‌دهند ولی آنها نمی‌پذیرند تا آنکه کارشان سامان پیدا کند، اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد) را بآنها نمیدهند جز بصاحب شما، مقتولین آنها از جمله شهیدانند، آگاه باشید! اگر من آن روز را درک میکردم خود را برای صاحب الامر ذخیره میکردم.

مؤلف: دور نیست که مضمون این روایت اشاره بدولت، صفویه «شیدها الله» باشد، و اتصال آن بقیام قائم باشد «۱» نیز در کتاب مذکور از معروف بن خربوذ روایت می‌کند که گفت: هر وقت ما بخدمت حضرت باقر علیه السّلام میرسیدیم میفرمود: خراسان! خراسان! سیستان! سیستان! مثل اینکه با این کلام بما مژده می‌داد! و هم در آن کتاب از ابو الجارود نقل کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: هر وقت بیعت آن بچه آشکار گشت، هر صاحب شوکتی (بطمع خلافت) با شوکت خود سر بلند میکند.

(۱) این همان قیامهائی است که نزدیک بظهور امام زمان؛ جمعی از خراسان و عراق بکوفه می‌آیند و کشته میشوند تا اینکه امام زمان بدنبال آن آشکار شده؛ و سرانجام بر بیداد- گران غلبه یافته پرچم حکومت جهانی و دولت عالمگیر محمدی (ص) را در سراسر گیتی باهتر از در می‌آورد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۲۵

و هم در آن کتاب از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

ما يكون هذا الامر حتى لا يبقى صنف من الناس الاولوا على الناس، حتى لا يقولوا انا لو ولينا لعدلنا ثم يقوم القائم بالحق والعدل ظهور صاحب الامر تحقق نمی‌پذیرد، تا اینکه هر صنفی از مردم بحکومت بر مردم برسند، تا نگویند اگر ما بحکومت میرسیدیم با عدالت رفتار میکردیم! سپس قائم قیام میکند و با حق و عدالت حکومت می‌نماید «۱».

نیز در کتاب مزبور بسند مذکور از زراره روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم آن صدای آسمانی راست است؟ فرمود: آری بخدا قسم حتی هر طایفه‌ای آن را بزبان خودشان میشنوند! و هم آن حضرت فرمود: این امر واقع نمیشود مگر اینکه نه دهم مردم از بین بروند! و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت نقل کرده که فرمود: قائم نمی‌آید مگر بعد از آنکه دوازده مرد قیام کنند که همه مدعیند او را دیده‌اند و مردم هم آنها را تکذیب کنند.

نیز در آن کتاب از آن حضرت روایت کرده که فرمود: پیش از قیام قائم جنگ مردم قیس بوقوع پیوندد (پیشتر گفتیم که قیس محلی واقع در مصر است).

همچنین در کتاب مزبور از عبید بن زراره روایت نموده که گفت: در خدمت آن حضرت از سفیانی گفتگو بمیان آمد. حضرت فرمود: از کجا باین زودی او خروج میکند و حال آنکه هنوز شکافنده چشم وی از «صنعا» خروج نکرده است؟ و نیز در کتاب یاد شده از اصبع بن نباته روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیش از قیام قائم چند سال، قحطی و خشکسالی خواهد بود

که در آن راستگو

(۱) این موضوع در دنیای ما بسیار جالب است، زیرا سران احزاب و زعمای هر قوم پیوسته برنامه می‌دهند و می‌گویند چنانچه ما زمامدار شدیم، در رفاه حال مردم و اجرای قانون و بسط عدالت چنین و چنان خواهیم کرد، ولی هنگامی که بحکومت مردم بر مردم میرسند، اگر از سلف خود بدتر نباشند بهتر نخواهند بود!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۲۶

را دروغگو و دروغگو را راستگو بدانند. در آن وقت افراد حيله گر مقرب (ماحل) گردند و «روبيضه» بآن دل بندند.

عرض کردم: «روبيضه» چیست «ماحل» و حيله گر کدام است؟ فرمود: آیا قرآن نمیخوانید که خداوند میفرماید: وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ عرض کردم: محال و ماحل چیست؟ فرمود: مقصود نیرنگ است.

مؤلف: گویا چیزی از روایت افتاده است، ابن اثیر در نهاییه در حدیث علائم قیامت میگوید: پیغمبر فرمود: یکی از علائم قیامت اینست که: رویضه در کارهای عمومی مردم صحبت میکنند. عرض شد یا رسول الله رویضه کیست؟ فرمود: مرد پست و فرومایه است که در امور عمومی مردم سخن گوید. رویض مصغر «رابضه» است. و مقصود شخص در مانده‌ای است که از رسیدن بمقامات عالی عاجز و از طلب آن فرو ماند.

هم در آن کتاب از حذیفه بن منصور روایت میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

خداوند را در قرقیساء سفره پر غذائی است، و در غیر این روایت فرمود: غذائی برای پذیرائی مهمانان

انَّ لِلَّهِ مَائِدَةً أَوْ مَادِبَةً بَقَرِيسَا

کسی از آسمان طلوع میکند و صدا میزند ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین! بشتابید و خود را از گوشت ستمگران سیر کنید «۱» نیز در آن کتاب از ابو بصیر نقل کرده که امام ششم فرمود: گوینده آسمانی قائم را بنام صدا میزند.

همچنین در کتاب مزبور از محمد بن بشیر روایت میکند که گفت: از محمد بن حنفیه شنیدم که میگفت: پیش از آمدن لشکر ما لشکری از اولاد جعفر است، و لشکر دیگری هم از اولاد مرداس میباشد.

لشکر اولاد جعفر چندان مهم نیست و بجائی نمیرسند، من با اینکه از هر کس باو نزدیک تر بودم، مع الوصف از این حرف خشمگین شدم - سپس گفتم: قربانت شوم! آنچه گفتمی پیش از آمدن لشکر شماست؟ گفت: آری و الله! بنی مرداس دولت

(۱) این همان مضمونی است که در روایت شعرانی راجع بمرج عکاء هم آمده است، و عباس افندی و گلپایگانی آن را بمعنی

خوان نعمت الهی یعنی دستگاه بهائیگری در آن نواهی معنی کرده‌اند. در صورتی که در آنجا و اینجا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۲۷

نیرومندی خواهند داشت. ولی در طول سلطنت خود کار نیکی انجام نمیدهند.

حکومت آنها برای مردم طاقت فرسا است و آسایشی در آن دیده نمیشود، افراد دور را بخود نزدیک و نزدیکان را از خود دور میکنند.

هنگامی که از انتقام الهی و کیفر او غافل ماندند، ناگهان با یک صیحه چنان دمار از روزگار آنها برآورند که یکنفر نماند آنها را صدا زند، و جمعیتی باقی نخواهد ماند که بدور آنها جمع شوند؛ چنان که خداوند در قرآن بآنها مثل زده و فرموده است: حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ ...

آنگاه محمد حنفیه سوگند یاد کرد که این آیه در باره آنها (بنی مرداس) نازل شده است، من عرض کردم: قربانت شوم! با این

فرمایش خودتان امر عظیمی را در باره آنها بمن اطلاع دادید؛ آنها کی نابود میشوند؟ فرمود: وای بر تو ای محمد! آنچه خداوند میداند، پیش بینی کسانی را که وقت این گونه وقایع را تعیین می‌کنند برهم می‌زند.

موسی بن عمران بقوم خود وعده داد که بعد از سی شب نزد آنها برگردد ولی در علم خداوند گذشته بود که ده شب باید بر آن افزوده شود و آن را بموسی اطلاع نداد، چون قوم دیدند سی شب گذشت و موسی برنگشت، وعده او را دروغ پنداشتند و کافر شدند و در غیاب او گوساله پرست گشتند. یونس هم بقومش اعلان کرد که عذاب بر آنها فرود می‌آید ولی در علم خداوند چنین گذشته بود که گناهکاران را مورد عفو قرار دهد و میدانی که بالاخره چه شد «۱»

(۱) یونس پیغمبر قوم را نفرین کرد و خود از میان قوم بیرون رفت. قوم گناهکار چون آثار عذاب را دیدند، توبه کردند و خداوند توبه آنها را پذیرفت و عذاب را از آنها برطرف ساخت؛ و یونس را بآنها بازگردانید.

این معنی نیز، موضوع «بداء» را از نظر شیعه بخوبی بیان می‌کند زیرا چنان که در پاورقی صفحه ۸۸۹ گفتیم، ممکن است کاری بنظر ما مخلوق بدو صورت تحقق پذیرد؛ در حالی که در علم خداوند چنین نبوده است مثلاً موضوع میعاد موسی با خدا یا نزول عذاب بر قوم یونس که یکی اول سی شب از طرف موسی اعلام شد بعد چهل شب شد، و دیگری عذابی که یونس وعده داده بود برطرف گردید، هر کدام مصلحتی داشته و امتحانی بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۲۸

ولی وقتی دیدی که فقر و احتیاج آشکار شد، بطوری که شخصی بگوید دیشب را بدون شام بسر آوردم، و هنگامی که مردی دیگر باروی دیگری تو را ملاقات کند، موقع نابودی آنها فرا رسیده است، گفتم معنی احتیاج را دانستم ولی مقصود از «روی دیگری» چیست؟ محمد بن حنفیه گفت: مقصود اینست که شخصی تو را با روی گشاده ملاقات میکند، ولی وقتی رفتی که از وی چیزی قرض کنی با قیافه دیگری تو را میبذیرد! (یعنی روی خود را در هم میکشد) در آن موقع صیحه‌ای از نزدیک میرسد (و آنها را نابود میگرداند).

مؤلف: بنی مرداس کنایه از بنی عباس است. زیرا مردی در میان صحابه بود که او را عباس بن مرداس میگفتند.

و هم در غیبت نعمانی روایت میکند که: مردی بخدمت امیر المؤمنین (ع) رسید که مرد دیگری بنام ابن سوداء هم با او بود. آن مرد عرض کرد: یا امیر المؤمنین این مرد (ابن سوداء) به خدا و پیغمبر دروغ می‌بندد و از شما گواه می‌آورد! فرمود: این مرد سخن طول و درازی دارد (ولی تو او را دروغگو میدانی) چه می‌گوید؟

گفت: از لشکر غضب سخن می‌گوید. فرمود: با او کار نداشته باش آنها (لشکر غضب) مردمی هستند که در آخر الزمان می‌آیند، از هر قبیله یک نفر و دو نفر و سه نفر تا نه نفر مرد جمع شده و مانند قطعه‌های ابر فصل پائیز دسته دسته جمع می‌شوند آگاه باشید! بخدا قسم من سرکرده آنها و نام او و خوابگاه حیوانات آنها را میشناسم. سپس حضرت در حالی که می‌فرمود: شکافنده است! شکافنده است! از جا برخاست و فرمود: او مردی از دودمان من است که حدیث را بهترین وجه می‌شکافد.

و هم در غیبت نعمانی از احنف بن قیس روایت می‌کند که گفت: برای درخواست حاجتی بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدم. عبد الله کواء و شبت بن ربیع «۱» هم اجازه

(۱) عبد الله بن کواء و شبت بن ربیع از مردم بد گوهر و ماجراجوئی بودند که هرگز از وجود اقدس امیر مؤمنان استفاده نکردند- هر دو بعد از جنگ صفین از حضرت برگشتند و بصف خوارج پیوستند. ابن کواء از رؤسای خوارج شد و شبت همانست که در واقعه کربلا از سران لشکر عمر سعد بود، و بجنگ امام حسین (ع) رفت!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۲۹

خواستند که داخل شوند. حضرت بمن فرمود: اگر می‌خواهی که باینها هم اجازه دهم بیایند؟ زیرا تو ابتدا نمودی بیان حاجت خود. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! اجازه بفرمائید داخل شوند، آنها هم داخل شدند، حضرت از آنها پرسید: چرا در این گرما سراغ من آمدید؟ گفتند:

دوست داشتیم که از اصحاب غضب محسوب شویم! حضرت فرمود: ای وای! آیا در مدت ولایت و خلافت من غضبی هست؟ یا پیش از وقوع فلان بلا و فلان سانحه ممکن است لشکر غضب باشد؟

آمدن سفیانی حتمی است

و نیز در آن کتاب از موسی بن ائین روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود:

آمدن سفیانی امری حتمی است. از موقع آمدن وی تا آخر کارش جمعا پانزده ماه است، شش ماه جنگ می‌کند وقتی پنج منطقه «۱» را بتصرف آورد نه ماه سلطنت می‌کند و یک روز بیش از آن نمی‌ماند.

هم در غیبت نعمانی از معلی بن خنیس نقل کرده که گفت: شنیدم حضرت صادق می‌فرمود: بعضی از وقایع حتمی است که باید روی دهد و بعضی غیر حتمی است (که ممکن است بعللی اتفاق نیافتد) و از جمله امور حتمیه خروج سفیانی در ماه رجب است. و هم در کتاب مزبور زراره از برادرش عبد الملک بن ائین روایت می‌کند که گفت: در خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم که از قائم سخن بمیان آمد، من گفتم:

امیدوارم که بزودی قائم ظهور کند و سفیانی هم نباشد، حضرت فرمود: نه! بخدا قسم! آمدن سفیانی حتمی است و ناچار باید بیاید. نیز در کتاب یاد شده از زراره از برادرش حمران بن ائین روایت میکند که امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه *ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ* فرمود:

(۱) قبلا گفتیم که این پنج منطقه، شام و فلسطین و اردن و حلب و حمص است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۳۰

اجل بر دو گونه است: اجل محتوم و اجل موقوف. حمران پرسید محتوم (حتمی) کدام است؟ فرمود: کاریست که جز آن نباشد، پرسید اجل موقوف چیست؟

فرمود: اجلی است که بسته بمشیت و خواست خداست. حمران گفت: من امید وارم که آمدن سفیانی از اجل موقوف باشد. حضرت فرمود: نه بخدا از اجل - محتوم است.

و نیز در کتاب نامبرده از فضیل بن یسار از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: بعضی از امور موقوف و پاره‌ای محتوم است و آمدن سفیانی از امور محتوم است که حتما می‌باید بیاید.

همچنین در غیبت نعمانی از خلاد صایغ روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: آمدن سفیانی از امور مسلم است، و جز در ماه رجب نمی‌آید مردی عرض کرد وقتی او آمد وضع ما شیعیان چگونه است؟ فرمود: در آن موقع بطرف ما! این روایت در آن کتاب بسند دیگر هم نقل شده است.

مؤلف: «بطرف ما» یعنی کار بسوی ما بازگشت می‌کند و قائم ما ظاهر می‌شود. بعبارت دیگر یعنی بروید، بشهری که قائم از آنجا ظهور می‌کند. زیرا سفیانی بآنجا نمیرسد و متوسل بما شوید. «۱»

و هم در کتاب مزبور از جابر جعفری نقل کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: سفیانی کی خواهد آمد؟ فرمود: از

کجا سفیانی تا کسی که بعد از اوست (یعنی قائم آل محمد) نیامده باین زودی می‌آید؟ وقتی آب در زمین کوفه جوشید و لشکر شما (شیعیان) را بقتل رسانید، منتظر سفیانی و آمدن قائم باشید. هم در آن کتاب از بطائنی نقل می‌کند که گفت: با حضرت امام موسی کاظم از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت بمن فرمود: اگر اهل آسمان و زمین

(۱) شاید قسمت آخر میان مؤلف یعنی «متوسل بما شوید» در معنی روایت کافی باشد. زیرا حضرت فرمود: «فالینا» یعنی در آن روز برای نجات از گمراهی بطرف ما بیائید و در صف قائم آل محمد باشید!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۳۱

علیه بنی عباس قیام کنند. بطوری که زمین از خون آنها سیراب شود، مادام که سفیانی خروج نکرده بی‌اثر است. عرض کردم: آقا، آمدن سفیانی حتمی است؟

فرمود: آری حتمی است. آنگاه سر مبارک را پائین انداخت؛ و بعد سر برداشت و فرمود: دولت بنی عباس بر پایه حيله و نیرنگ قرار گرفته، این دولت طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آنگاه دوباره حکومت آنها تجدید می‌شود بطوری که گوئی آسیبی بآن نرسیده است.

هم در آن کتاب از حسن بن ابراهیم نقل کرده که گفت: بحضرت امام رضا علیه السّلام عرض کردم می‌گویند: قائم در وقتی ظهور میکند که دولت بنی عباس منقرض شده باشد. فرمود: دروغ گفته‌اند. موقع ظهور او هنوز دولت بنی عباس برقرار است «۱» و هم در کتاب مزبور از عبد الله بن ابی یعفر روایت نموده که گفت: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: برای بنی عباس و مروانی واقعه‌ای در قرقیسا روی میدهد که در آن جوانان نرس پیر میشوند. خداوند پیروزی را نصیب آنها نمیگرداند، و به پرنده‌گان آسمان و درندگان زمین فرمان میدهد که گوشت ستمگران را بخورید «۲» سپس سفیانی خروج میکند.

(۱) دور نیست که این روایت و روایت اسبق که از حضرت موسی بن جعفر رسیده بود در مقام تقیه از آن دو بزرگوار صادر شده باشد، زیرا این دو امام در گرماگرم دولت بنی عباس بودند و نمیتوانستند از انقراض دولت آنها سخن بگویند؛ ولی بطوری که در پاورقی صفحه ۱۰۱۵ هم گفتیم امکان دارد که موقع ظهور امام زمان (ع) مجدداً دولتی از بنی عباس بر سر کار آید؛ چنان که سفیانی نیز دولت جدید بنی امیه را تشکیل میدهد.

(۲) یکی از دلیلهای مهم فرقه بهائی برای اثبات حقانیت ادعای باب و بهاء یعنی میرزا علی محمد شیرازی و میرزا حسین علی مازندرانی، جمله‌ای است که در گفتار دو تن از علمای متعصب اهل تسنن یعنی محیی الدین عربی در «فتوحات المکیه» و سید عبد الوهاب شعرانی در کتاب «الیواقیت و الجواهر» می‌باشد ابو الفضل گلپایگانی مبلغ معروف بهائی که در دسیسه بازی و تحریف حقایق ید طولانی داشته است گفتار مفصل آن دو عالم سنی را تقطیع کرده و چند جمله آن را از میان آنها بیرون کشیده، و سپس بمیل خود ترجمه و شرح کرده و از آن سوء استفاده نموده است. تمام سخنان محیی الدین و شعرانی و گفتار گلپایگانی و پاسخ او را خوانندگان در کتاب «بهائی چه می‌گوید» جلد اول صفحه ۹۵ بخوانند.

اتفاقاً همان مقدار که گلپایگانی با تردستی جدا نموده و ترجمه و بهره‌برداری کرده است با صراحت مخالفت ادعای او را ثابت و موجبات افتضاح او را فراهم آورده است.

جمله‌ای که مورد بهره‌برداری وی قرار گرفته اینست که محی الدین ضمن شرح اوصاف قائم آل محمد می‌گوید: و یفتح المدینه الرومیة بالتکبیر فی سبعین الفاً من المسلمین من ولد اسحاق یشهد الملحمة العظمی مأدبة الله بمرج عکا یبید الظلم و اهله، یقیم الدین

و ینفخ الروح فی الاسلام یعز الله به الاسلام بعد ذله و یحییه بعد موته یضع الجزیه و یدعوا الی الله بالسیف».

یعنی: قائم شهر رومی (قسطنطنیه) را با تکبیر در میان هفتاد هزار مسلمان که از اولاد اسحاق میباشند فتح میکند و شخصا در واقعه بزرگ در چراگاه عکا که خوان نعمت خداوندی برای لاشخوران و جانوران است حضور مییابد و ظلم و ظالم را نابود می‌سازد؛ دین خدا را پایدار میدارد روح در اسلام میدمد، خداوند بوسیله او اسلام را بعد از ذلت، عزیز میگرداند، و بعد از مردگی زنده خواهد کرد! قانون جزیه را اجرا میکند و با شمشیر (و جنگ) مردم را دعوت می‌کند».

همچنین محی الدین در باره وزرای قائم میگوید: «ما هم اقل من خمسۀ و لا اکثر من تسعۀ و یقتلون کلهم الا واحد منهم فی مرج عکا فی المأدبۀ الالهیۀ التي جعلها الله مائده لاسباع الطيور و الهوام یعنی: آنها از پنج نفر کمتر و از نه نفر بیشتر نیستند؛ و باستثناء یکی از آنها، بقیه همگی در چراگاه عکا در خوان نعمتی که خداوند برای لاشخورها و جانوران قرار داده است بقتل میرسند».

لفظ «عکا» در گفتار محی الدین چنان گلپایگانی را ذوق زده کرده و از هوش برده است که با همه زرنگی نتوانسته درست آن را بکار برد و بالاخره مشت خود و اهل بهاء را باز کرده است. زیرا اولاد در سخنان محی الدین گفتگو از این است که قائم اسلام را زنده می‌کند و پایدار می‌دارد؛ و با شمشیر مردم را دعوت میکند، و شهر رومی را با هفتاد هزار نفر فتح میکند! ولی مبلغ عالیقدر و راستگو و امانت‌دار! بهائی نه تنها به پیروی از باب و بهاء، موضوع فتح قسطنطنیه و دعوت به شمشیر را مانند سایر علائم و اوصاف دیگر قائم نقل نکرده؛ بلکه چیزی هم بر آن افزوده و در اوصاف وزرای قائم میگوید «و یقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکا» و بعد آن را بمیل خود این طور ترجمه میکند «تمام کبار اصحاب آن حضرت کشته میشوند مگر یکی از ایشان که وارد می‌شود در مرج عکا مهمانخانه‌ای که خداوند مقرر فرموده» کلمه «ینزل» را اضافه کرده و «مرج عکا» را که بمعنی چراگاه عکاست بصورتی ترجمه کرده که درست مفهوم نشود و خواسته این طور نتیجه بگیرد که امام زمان در کلام محی الدین میرزا علی محمد باب بوده که تمام اصحابش کشته شدند مگر یکی از آنها (میرزا حسین علی مازندرانی) که به عکا آمده است! در صورتی که این درست بر خلاف مقصود محی الدین است و ترجمه غلط کلام اوست و تحریف می‌باشد.

از همه اینها گذشته اصولاً کلام محی الدین برای ما چه اعتباری دارد؟ و ثانیاً در همین روایت که علامه مجلسی از حضرت باقر نقل می‌کند که عربی آن اینست: «ان لولد العباس و للمروانی لوقعۀ بقرقيسا یشب فیها الغلام الخور و یرفع الله عنهم النصر و یوحی الی طیر السماء و سباع الارض ان اشبعی من لحوم الجبارین ثم یخرج السفیانی» و در صفحه ۲۶. نیز از حضرت صادق (ع) قریب بهمین معنی نقل شد که عربی آن «ان لله مائده و فی غیر هذه الروایه مأدبۀ بقرقيسا یطلع مطلع من السماء فینادی یا طیر السماء و یا سباع الارض هلموا الی الشیع من لحوم الجبارین» از این دو روایت بخوبی پیداست آنچه در کلام محی الدین است اینست که در چراگاه عکا (مرج عکا) جنگی میان اصحاب امام زمان با حضور خود وی و مخالفین او بوقوع میبویند و مقتولین کفار در صحرا می‌افتند و خدا آن را بصورت مهمانخانه پر غذائی برای لاشخورها و جانوران قرار میدهد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۳۲

هم در آن کتاب از محمد بن ربیع اقرع از هشام بن سالم از امام ششم روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه استیلاء یافت نه ماه خود

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۳۳

را برای دیدن نامالیقات آن آماده سازید. هشام معتقد بود که آن پنج منطقه دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۳۴

و نیز در کتاب یاد شده از حرث روایت نموده که امیر المؤمنین فرمود: مهدی دیدگانی جالب، موئی مجعد، و خالی بر گونه دارد و ابتدای قیامش از جانب شرق «۱»

(۱) ابو الفضل گلپایگانی مبلغ بهائی در «فرائد» صدر و ذیل این روایت را انداخته و فقط چند جمله آن را نقل کرد و مینویسد: آن حضرت فرمود: «المهدی اقبل جعد بخده خال یكون مبدأه من قبل المشرق» یعنی مهدی مخمور العین پیچیده موی است، و در گونه آن حضرت خالی است و مبداء ظهور مبارکش از طرف شرق است» و آن را با سید باب شیرازی تطبیق کرده است که از شرق آمد. بیچاره‌ای که فرائد میخواند خواه بهائی یا مسلمان بی اطلاع خیال میکند روایت فقط همین است که گلپایگانی امین باب و بها! نقل کرده است. در صورتی که شما تمام آن را در این صفحه می‌خوانید.

اولا حضرت امیر (ع) میفرماید مبدأ او از طرف مشرق است؛ معنی آن اینست: مهدی که از اولاد ماست و اصلا حجازی است؛ مبدأ او طرف مشرق است؛ که شهر سامره باشد چنان که در پاورقی صفحه ۳۳۶ گفتیم که سامره نسبت بحجاز و شبه جزیره عربستان؛ جزو بلاد شرقی است. ولی گلپایگانی آن را به ظهور باب معنی کرده است؟

ثانیا اگر «مبدأ» را بظهور امام زمان معنی کنیم، منظور اینست که وی از جانب مشرق قیام میکند؛ و چنان که مکرر در همین باب خوانده‌ایم و مکرر هم در این باب و باب آینده خواهد آمد، مهدی (ع) هر چند در مکه ظهور میکند، ولی با سیصد و سیزده نفر بکوفه و عراق می‌آید و هنگامی که پیروانش به ده هزار نفر رسید از عراق که نسبت بحجاز مشرق محسوب می‌شود آشکار شده و با نبرد و جنگ با بیدینان و مخالفین خدا؛ جهان را اصلاح و قرین امن و آرامش میکند.

ثالثا اگر این مهدی سید باب بوده! موضوع خروج سفیانی و لشکرکشی او بمدینه و فرو رفتن او و لشکرش در «بیداء» چیست؟! لا بد بهائیان که میرزا علیمحمد شیرازی را امام زمان کردند برای این هم فکری خواهند کرد؛ و از آسمان و ریسمان و ماست و دروازه دروغ دیگری بهم زده و چاپ خواهند کرد و گر نه کجای این حدیث با سید باب بیچاره تطبیق می‌کند؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۳۵

است در آن هنگام سفیانی نیز خروج میکند و باندازه مدت حاملگی یک زن یعنی نه ماه سلطنت می‌کند. او در شام خروج می‌کند و مردم شام از وی اطاعت می‌کنند. جز یک عده که بر عقیده حق استوارند خداوند آنها را از پیوستن باو حفظ می‌کند.

سفیانی با لشکری جرار به «بیداء» مدینه می‌آید. وقتی به «بیداء» رسید، خدا او را بزمین فرو میبرد (البته با لشکرش) و اینست معنی این آیه شریفه وَ لَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ.

نیز خروج سفیانی

همچنین در کتاب نامبرده از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: سفیانی و یمنی (هنگام خروج) مانند دو اسب که مسابقه می‌دهند، هر یک سعی می‌کند بر دیگری سبقت جوید.

نیز در آن کتاب از مغیره بن سعد از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:

وقتی دو نیزه (دو سرکرده لشکر) با هم کشمکش نمودند، علامتی از علامات الهی ظاهر میگردد عرض شد یا امیر المؤمنین آن علامت چیست؟ فرمود: زلزله‌ای است که در شام پدید می‌آید و بیش از صد هزار نفر در آن سانحه جان میدهند. خداوند آن زلزله را برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذابی قرار می‌دهد، هنگامی که این زلزله واقع شد، منتظر سواران اسبهای محذوفه و پرچمهای زرد باشید که از سمت غرب آمده وارد شام می‌شوند و این بهنگام ناله بزرگ و مرگ سرخ است. در آن موقع یکی از دهات دمشق بنام «حرشا» را بنگرید که چگونه در زمین فرو می‌رود. بعد از آن پسر هند جگرخوار (سفیانی) از بیابان مکه خروج می‌کند و

آمده بر منبر

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۳۶

دمشق می‌نشیند. چون کار باینجا کشید منتظر قیام مهدی باشید.

مؤلف: شاید مقصود از «اسبهای محذوفه» اسبهایی باشد که گوش یا دم آنها کوتاه یا بریده شده است.

و نیز در کتاب مذکور از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: وقتی سفیانی خروج می‌کند یک لشکر بسوی ما (شهر مدینه) و یک لشکر بجانب شما (شهر کوفه) می‌فرستد. چون این مطلب بوقوع پیوست بر شتران چموش و آرام سوار شده بسوی ما بشتابید.

و هم در غیبت نعمانی از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود:

سفیانی مردی سرخ و سفید و کبود چشم است، اصلا در فکر بندگی خدا نیست و مکه و مدینه را ندیده، با این وصف پی در پی میگوید: خدایا انتقام از خونم! خدایا انتقام از خونم.

روایت حمران بن اعین در باره علّام عمومی آخر الزمان

کلینی در روضه کافی از حمران بن اعین «۱» روایت می‌کند که در خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام از بنی عباس و وضع پریشان شیعیان در نزد آنها سخن بمیان

(۱) حمران بن اعین برادر بزرگ زراره است که در صفحه ۹۲۳ شناساندیم. حمران از شاگردان بزرگ و اصحاب خاص حضرت باقر و صادق علیهما السلام است. احادیث او در رشته‌های مختلفه دینی از آن دو امام عالی‌مقام در تمام کتب مذهبی مشهور است. حمزه و محمد و عقبه پسران حمران نیز از محدثین شیعه بشمار می‌روند.

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» روایت میکند که حمران بحضرت باقر گفت: من با خدا عهد کرده‌ام که از مدینه بیرون بروم؛ مگر اینکه آنچه را از شما می‌پرسم جواب دهید. فرمود:

سؤال کن! حمران گفت: آیا من از شیعیان شما نیستم؟ فرمود: آری هم در دنیا و هم در آخرت! و هم مفید در آن کتاب از هشام بن حکم نقل می‌کند که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: چه شفیع خوبی هستیم من و پدرم برای حمران در روز قیامت، ما هر دو دست حمران را میگیریم و رها نمی‌کنیم تا او را با خود به بهشت ببریم! و هم از زیاد قندی نقل می‌کند که گفت: حضرت صادق (ع) فرمود: حمران یکی از مردان بهشتی است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۳۷

آمد: حضرت فرمود: من با ابو جعفر (منصور خلیفه عباسی) سفر میکردم، او در میان همراهانش سوار بر اسب بود، لشکری در جلو و لشکری پشت سر داشت و من پهلوئی او بر الاغی سوار بودم.

ابو جعفر بمن گفت: یا ابا عبد الله (ابا عبد الله کنیه حضرت است) سزاوار بود که شما از این اقتداری که خداوند بما داده و گشایش و عزتی که بما ارزانی داشته است خشنود شوی، و بمردم نگوئی که تو و خاندانت از ما باین امر شایسته‌تر میباشید تا ما هم در صدد آزار تو و آنها نباشیم! حضرت فرمود: من با او گفتم: کسی که این حرف را از من بتو رسانده دروغ گفته است، ابو جعفر (منصور) گفت: آیا قسم میخورید که این حرف را نگفته‌اید؟

گفتم: مردم جادو گرند، یعنی میخواهند فساد برپا کنند، و تو را از من برنجاندند گوش بحرف اینان مده که احتیاج ما بتو از احتیاجی که تو بما دادی بیشتر است.

سپس (منصور) بمن گفت بخاطر داری که روزی از شما پرسیدم آیا ما بسلطنت میرسیم؟ گفتی: آری سلطنت شما طویل و عریض و سخت است. پیوسته با فرصت کافی و توسعه زیاد دنیوی بسر میبرید، تا در ماهی محترم و در شهری محترم خون محترمی از ما را

بریزند. دیدم حدیثی را که سابقا باو گفته بودم از بر کرده است.

در جواب گفتم: شاید خداوند تو را از این کار (ریختن خون) حفظ کند زیرا من در این حدیث تو را قصد نکردم، بلکه من فقط حدیثی را روایت کردم بعلاوه شاید آن کس دیگری از خاندان تو باشد که باین کار مبادرت میورزد. منصور ساکت شد و دیگر چیزی بمن نگفت.

وقتی بخانه خود برگشتم یکی از دوستان ما «شیعیان» نزد من آمد و گفت:

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۳۸

بخدا قسم من شما را در میان لشکر منصور دیدم که سوار الاغی هستید و او سوار اسب و بطرف شما خم شده گفتگو میکند، مثل اینکه شما پائین دست او قرار گرفته‌اید. من پیش خود گفتم: این حجت خدا و امامی است که باید از وی اطاعت کرد. ولی آن دیگری (یعنی منصور) ستمگری میکند و فرزندان پیغمبر را میکشد و در زمین خونریزی میکند.

با وجود این او بر مرکب قرار دارد و شما سوار الاغ هستید! بدین گونه شکی بدلم راه یافت، بطوری که ترسیدم دین و جانم را از دست بدهم. حضرت فرمود: من بآن مرد شیعه گفتم: اگر میدیدی چقدر فرشته در اطراف و جلو و پشت سر و سمت چپ و راست من میباشند، او و همراهانش را خیلی پست میشمردی. او هم گفت: حالا دلم آرام گرفت.

سپس آن مرد شیعه پرسید: اینها تا کی سلطنت خواهند کرد و ما کی آسوده می‌شویم؟ گفتم: نمیدانی که هر چیزی مدتی دارد؟ گفت: چرا میدانیم گفتم:

این دانائی برای تو ثمربخش نیست؟! هنگامی که بنا باشد اینان منقرض گردند از یک چشم بهم زدن هم زودتر طومار دولت آنها درهم پیچیده می‌شود. اگر تو از وضع آنها در پیشگاه خداوند اطلاع داشته باشی که چگونه است، نسبت بآنها خشمگین تر میشوی. اگر تو و تمام مردی روی زمین سعی کنید که آنها را بیش از آنچه هستند وارد ورطه گناه بنمائید از عهده آن بر نخواهید آمد، پس شیطان تو را وسوسه نماید. زیرا عزت از آن خدا و پیغمبرش و اهل ایمان است؛ ولی منافقین نمیدانند. نمیدانی که اگر کسی منتظر ظهور دولت ما باشد و بر ترس و آزاری که در راه پیروی از ما می‌بیند صبر کند، فردا در جمعیت ما خواهد بود؟

هر گاه دیدی که حق از میان رفت و اهل حق رفتند، و دیدی که ظلم همه جا را فرا گرفته، و دیدی که دست در قرآن بردند، و چیزهایی که در آن نبوده داخل آن نمودند، آنگاه از روی هوای نفس آن را توجیه کردند، و دیدی که دین تغییر

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۳۹

و انقلاب پیدا کرده، چنان که آب کاسه تغییر و انقلاب پیدا میکند. و دیدی که پیروان باطل بر اهل حق برتری یافته‌اند، و دیدی که فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمیکند و مرتکبین آنهم خود را معذور میدانند.

هر گاه دیدی که فساد در همه جا آشکار است، و مردها بمردها و زنان بزنان اکتفا نموده‌اند، و دیدی که مؤمن لب فرو بسته و حرفش پذیرفته نمیشود، و دیدی که فاسق دروغ میگوید و دروغ را برخ او نمیکشند، و دیدی که کوچک بزرگ را مسخره میکند، و دیدی پیوند خویشاوندی را بریده‌اند، و دیدی که بعضی بعمل فاسد خود فخر میکنند و تمجید هم میشوند، و او لبخند میزند و کسی هم چیزی باو نمی‌گوید! و دیدی که مردان مانند زنان خود را در معرض عمل نامشروع قرار میدهند! و دیدی که زنان با یک دیگر عمل منافی عفت (مباحه) میکنند.

هر گاه دیدی که مدح این و آن زیاد شده، و دیدی که مردم اموال خود را در راه غیر خدا بذل میکنند، و کسی را از این کار برحذر نمیدارند و جلو آنها را نمی‌گیرند و دیدی که بعضی از مشاهده جد و جهد مؤمنی در امر دین، پناه بخدا میبرند! و دیدی که همسایه خود را آزار میرساند و کسی هم او را منع نمیکند، و دیدی که کافر از دیدن فساد در روی زمین خشنود است، و دیدی که انواع شراب بطور آشکار نوشیده می‌شود! و مردم از خدا ترس بر گرد آن اجتماع میکنند.

هر گاه دیدی که امر بمعروف بی‌ارزش گشته، و دیدی که اهل فساد در آنچه خدا نمی‌پسندد، نیرومند و پسندیده‌اند. و دیدی که اهل اخبار و حدیث (علمای دین) موهون شده‌اند و دوستداران آنها از نظر افتاده‌اند، و دیدی که راه هر گونه عمل خیر بسته شده، و راه اعمال شر باز است، و دیدی که حج خانه خدا تعطیل گشته و مردم را بترک آن وامی‌دارند، و دیدی که مردم آنچه را که می‌گویند عمل نمی‌کنند.

هر گاه دیدی که مردان برای عمل نامشروع با مردان و زنان برای عمل نامشروع با زنان غذای خوب می‌خورند (و تقویت می‌کنند!) و دیدی که ارتزاق مرد از پشت وی و ارتزاق زن از جلو اوست!

و رأیت النساء یتخذن المجالس كما یتخذها الرجال

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۴۰

و دیدی که زنان مانند مردان مجلس‌ها می‌گیرند! «۱» و دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر گشته؛ دست و پای خود را حنا می‌گیرند و شانه بر موی خود می‌زنند، همان طور که زن برای جلب نظر شوهرش موی خود را شانه می‌کند! هر گاه دیدی که بمردها پول می‌دهند که با آنها یا زنان آنها عمل نامشروع کنند! و دیدی که بمرد رغبت نمودند و مردها هم در این عمل بیکدیگر حسد بردند، و دیدی که مالدار از شخص باایمان عزیزتر است، و دیدی که رباخواری آشکار است و رباخوار مورد ملامت قرار نمی‌گیرد، و دیدی که زنها بعمل زنا افتخار می‌کنند! و هر گاه دیدی که زن رشوه بشوهر خود می‌دهد و او را وامیدارد که از مردان دست بردارد (یا اینکه رشوه می‌دهد که برود با مردان عمل منافی عفت کند تا او هم با زنان چنین کند، یا در معاشرت با مردان آزاد باشد. مؤلف) و دیدی که بیشتر مردم زنان را بر اعمال بدشان همراهی می‌کنند، و دیدی که مؤمن محزون و از نظر افتاده و خوار است، و دیدی که بدعتها و عمل زنا آشکار گشته: و دیدی که مردم با شاهد دروغ بدیگران تعدی مینمایند.

و دیدی که حرام حلال گشته و دیدی که امور دینی با رأی شخصی عمل می‌شود، و قرآن و احکام آن تعطیل می‌گردد، و دیدی که مردم چنان در ارتکاب معاصی جری شده‌اند که منتظر رسیدن شب نیستند (بلکه همه کارها را علناً در روز انجام می‌دهند! مؤلف) هر گاه دیدی که مؤمن جز با قلب خود قدرت ندارد اعمال زشت را نکوهش کند و دیدی که مال بسیار در راه غضب خداوند صرف می‌شود، و دیدی که والیان، کافران را بخود نزدیک و نیکوکاران را از خود دور می‌کنند! و دیدی که والیان در اجرای حکم رشوه می‌خواهند و دیدی که استانداری را بمزایده می‌گذارند (که هر کس بیشتر پول داد او را با استانداری برسانند مؤلف) هر گاه دیدی که مردم با محارم خود نزدیکی مینمایند و به آنها اکتفا

(۱) درست در این فقره روایت توجه کنید. می‌فرماید زنان هم مانند مردان مجلس‌ها می‌گیرند، و انجمن‌ها تشکیل می‌دهند، بقیه را بهتر میدانید!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۴۱

می‌کنند «۱» و دیدی که مرد با تهمت و سوء ظن بقتل میرسد! و دیدی که مردها بمردها پیشنهاد عمل زشت می‌کنند، و خود و اموالش را در اختیار او می‌گذارد! و دیدی که مردان را از نزدیکی با زنان سرزنش می‌کنند (که چرا با مردان آمیزش نمی‌کنی) و دیدی که گذران مرد از راه فروش ناموس زنش تأمین می‌شود و او این را میداند و بآن تن در می‌دهد! و دیدی که زن شوهر خود را بدبخت می‌کند و بر خلاف میل او عمل می‌نماید و نفقه شوهرش را می‌پردازد! و هر گاه دیدی که مرد زن و کلفت خود را اجاره می‌دهد و بخورد و خوراکی که از راه رذالت تحصیل می‌کند راضی می‌شود، و دیدی که قسم خوردن دروغ بخدا زیاد می‌شود. و دیدی که قمار بازی آشکار شد، و دیدی که علناً شراب فروشی می‌کنند و منعی در کار نیست، و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می‌گذارند.

و هر گاه دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی که از کنار آن عبور میکند جلوگیری نمی‌نماید، یا کسی قادر به جلوگیری آن نیست. و دیدی که مرد با- شرافت در پیش دشمنی که از او و قدرتش وحشت دارد خوار میگردد، و دیدی که مقربان حکام کسانی هستند که بما اهل بیت ناسزا بگویند، و دیدی که دوستان ما شهادتشان در محکمه پذیرفته نمیشود، و دیدی که بسخنان دروغ رغبت پیدا می‌شود

و رأیت القرآن قد ثقل علی الناس استماعه و خفّ علی الناس استماع الباطل

و دیدی که شنیدن تلاوت قرآن بر مردم گران، و استماع سخنان باطل برای مردم آسان است! و دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه‌اش بوی احترام میگذارد! و دیدی که احکام الهی تعطیل شده، و در موارد آن بمیل خود عمل میکنند و دیدی

(۱) متأسفانه این مسأله هم امروز دارد شیوع مییابد و گاه و بیگاه اخباری از داخله و خارجه راجع بآن در جرائد و مجلات میخوانیم. البته این را هم میدانید که بگفته کتاب «اقدس» اثر معروف حسین علی مازندرانی پیغمبر یا خدای فرقه بهائی فقط زن پدر برای انسان حرام است!! و از این رو سایر محارم برای بهائیان حرمت و منعی ندارد، و نزدیکی با آنها منع حریمی ندارد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۴۲

که مساجد طلا کاری شده، و دیدی راستگوترین مردم، مفتربان دروغگو میباشند و دیدی که شر و فساد ظاهر گشته و سعی در سخن چینی می‌شود.

هر گاه دیدی که عمل شنیع زنا شایع شده، و دیدی که غیبت ملیح محسوب می‌شود و مردم یک دیگر را بآن مژده میدهند. و دیدی که حج و جهاد را برای غیر خدا طلب میکنند. و دیدی که پادشاه، مؤمن را برای کافر ذلیل میکند و دیدی که ویرانی بیش از عمران و آبادی است، و دیدی که گذران مرد از راه کم‌فروشی تأمین می‌شود، و دیدی که ریختن خون مردم بی‌ارزش شمرده می‌شود، و دیدی که مرد ریاست را بخاطر رسیدن بدنیا طلب میکند و خود را بیدزبانی مشهور میسازد تا از وی بترسند و کارها را باو واگذارند.

هر گاه دیدی که نماز سبک شمرده می‌شود، و دیدی که مرد مال بسیاری دارد ولی اصلا وجوهات شرعی آن را نمی‌دهد، و دیدی که مرده را از قبر بیرون می‌آورند و اذیت میکنند و کفنش را میفروشند و دیدی که هرج و مرج زیاد شده، و دیدی که مرد هنگام شب با نشاط و سرخوش و موقع صبح خمود و سرمست است، و اهمیت بامور زندگی نمی‌دهد، و دیدی که با حیوانات عمل زشت میکنند و دیدی که حیوانات یک دیگر را میدرنند.

هر گاه دیدی که مرد می‌رود نماز بگذارد ولی وقتی برمی‌گردد لباسی در بر ندارد و دیدی که دلهای مردم قسی شده و دیدگان آنها خشکیده (یعنی از خوف خدا اشک نمیریزند) و ذکر خداوند بر آنها دشوار است، و دیدی که پلیدی زیاد شده و مردم نسبت بآن رغبت نشان می‌دهند «۱» و دیدی که نماز گزار برای اینکه مردم او را بهینند نماز میگذارد، و دیدی که فقیه به منظور دنیا و ریاست و غیر دین تحصیل میکند.

هر گاه دیدی که مردم دور کسی را گرفته‌اند که قدرت را در دست دارد و دیدی

(۱) مثل گوشتهائی که از خارجه می‌آورند، و بدست غیر مسلمان ذبح شده است که حکم مردار دارد و مسلمانان هم با لذت و میل فراوان آن را می‌خورند و می‌خورند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۴۳

کسی که طلب حلال میکنند در نظر مردم مذموم و سرزنش می‌شود و طالب حرام را مدح و احترام میکنند، و دیدی که در مکه و

مدینه کارهائی میکنند که خداوند دوست ندارد و کسی هم نیست که مانع شود و هیچ کس آنها را از این عمل زشت باز نمی‌دارد. و دیدی که آلات موسیقی در مکه و مدینه آشکار است «۱» و دیدی که مرد سخن حقی می‌گوید و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند، و در آن حال کسی بقصد نصیحت نزد او می‌رود و بوی می‌گوید: این را از زبان تو ساخته‌اند (یعنی گفتن سخن حق و امر بمعروف و نهی از منکر متروک می‌شود، و ارزش خود را از دست می‌دهد، که اگر کسی بگوید زشت است، او را بر حذر میدارند) و دیدی که مردم بیک دیگر نگاه میکنند (از هم تقلید میکنند) و از افراد شرور پیروی مینمایند.

هر گاه دیدی که راه خیر بکلی خالی است و کسی از آن راه نمی‌رود، و دیدی که مرده را جابجا میکنند و کسی هم وحشت نمی‌کند و دیدی که هر سال بدعت و شرارت بیشتر می‌شود و دیدی که مردم و مجالس از ثروتمندان متابعت نمی‌نمایند و دیدی که از فقیر دستگیری میکنند که باو بخندند و برای غیر خدا بر او ترحم می‌آورند «۲».

و رأیت الايات فى السماء لا يفزع بها احد

و دیدی که علائم در آسمان پدید می‌آید ولی هیچ کس نمی‌ترسد «۳» و دیدی که مردم در ملاء عام مانند حیوانات (بمنظور اعمال زشت) روی هم می‌جهند و کسی هم از ترس این عمل را تقبیح نمی‌کند؟

هر گاه دیدی که مرد مال بسیار در راه غیر مشروع صرف میکند و از بذل اندک چیزی در راه خدا خودداری میکند، و دیدی که بی‌احترامی پدیر و مادر آشکار گردید و مقام آنها را سبک شمردند، و نزد فرزندشان سیه‌روزتر از همه بودند، و

(۱) امروز استفاده از رادیو در مکه و مدینه علنی است؛ و صدای موسیقی هم از هر طرف شنیده می‌شود! بطوری که واقعا موجب شرمساری است.

(۲) مانند گاردن پارتیها و کنسرت‌هائی که بمنظور کمک به بینوایان تشکیل می‌دهند.

(۳) این آیات و علائم، هواپیماهای مختلف نیست، که رفته رفته برای عامه مردم یک امر عادى محسوب خواهد شد؟ یا سفینه‌های فضائی و موشک‌های قاره‌پیما نیست؟

البته ممکن است آیات واقعی و ستاره‌های دنباله‌دار و اشکال مخصوصی از کرات آسمانی باشد که در آینده خواهیم دید و برای همه عادى خواهد شد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۴۴

فرزندان از اینکه پدیر و مادرشان افتراء ببندند، خوشحال میشوند!

و رأیت النساء قد غلبن على الملك و غلبن على كل امر لا يؤتى الا ما لهن فيه هوى

و دیدی که زنان بر دولت و سلطنت و هر چیزی که میل بآن دارند غلبه یافته و مسلط گشته‌اند! و دیدی که پسر به پدرش افتراء می‌بندد و به پدر و مادرش نفرین میکند و از مرگ آنها خوشحال می‌شود.

هر گاه دیدی که اگر یک روز بر مردی بگذرد و در آن روز گناه بزرگی مانند زنا و کم فروشی و غل و غش در معامله یا شرابخواری نکرده باشد، اندوهگین و محزون است که آن روز را مفت از دست داد، و عمرش ضایع شد! و دیدی که پادشاه غلات را احتکار میکند (تا بموقع با قیمت بیشتر بفروشد) و دیدی که اموال اولاد پیغمبر (یعنی خمس و وجوهات) در راه دروغ و قمار و شرابخواری صرف می‌شود و دیدی که با شراب مداوا میکنند و فوائد آن را برای مریض شرح میدهند و از آن شفا می‌جویند، و دیدی که مردم در خصوص امر بمعروف و نهی از منکر و ترک دینداری با آنها برابرند.

هر گاه دیدی که باد و بروت اهل نفاق پیوسته در جریان است ولی نسیم اهل حق نمی‌وزد، و دیدی که اذان گفتن و نماز گزاردن با مزد انجام می‌گیرد و دیدی که مساجد پر از مردم از خدا نترس شده، در آنجا برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل دین جمع

میشوند و شراب و مسکرات را توصیف میکنند. و دیدی که آدم مست پیشنهاد مردم شده عقل خود را از دست داده و مردم هم مستی را ننگ نمیدانند وقتی کسی مست شد، احترام پیدا میکند و از وی تقیه می‌نمایند و می‌ترسند و او را رها میکنند و حد نمی‌زنند و بعلت مستی او را معذور میدانند! هر گاه دیدی کسی که مال یتیم می‌خورد در عین حال از صلاح و خوبی خود خبر میدهد و دیدی که قضات بر خلاف دستور الهی حکم می‌کنند و دیدی که حکام از راه طمع از خائنین پیروی میکنند، و دیدی که حاکم با جرأت تمام ارث را بقیه ورثه یا از میان آنها بشخص فاسق و بد عمل آنها میدهد (یعنی آنها رشوه بحاکم

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۴۵

میدهند و حاکم هم حکم میکند که اموال بآنها برسد- مؤلف).

چون آن فساق ارثیه را بدین گونه از حکام بچنگ آوردند، حکام آنها را بحال خود می‌گذارند که با آن مال هر چه میخواهند بکنند.

هر گاه دیدی که روی منبرها بمردم دستور تقوی و پارسائی میدهند ولی خود گوینده بگفته خود عمل نمیکنند، و دیدی که اوقات نماز را سبک می‌شمارند و دیدی که شخص وجوه بریه را بوسیله دیگری صرف میکند و بخاطر خدا نمیدهد و بواسطه درخواست مردم میدهند، و دیدی که همت مردم شکم و عورت آنهاست و از خوردن حرام یا ارتکاب عمل حرام باک ندارند، و دیدی که دنیا بآنها روی آورده، و خلاصه هر گاه دیدی که اعلام حق کهنه شده خود را نگاهدار و نجات از این مهالک را از خداوند بخواه و بدان که مردم با این نافرمانیها مستحق عذابند. اگر عذاب بر آنها فرود آمد و تو در میان آنها بودی، باید بشتابی بسوی رحمت حق تا از کیفری که آنها بواسطه سرپیچی از فرمان خدا می‌بینند بیرون بیائی، و بدان که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگرداند و

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.

خبر جابر بن عبد الله انصاری و اوضاع عمومی آخر الزمان از زبان پیغمبر (ص)

در کتاب جامع الاخبار «۱» از جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که گفت:

(۱) کتاب جامع الاخبار از کتب مشهور و نفیس اخبار ماست. مؤلف در فصل اول مقدمه جلد یکم بحار الانوار می‌نویسد: کسانی که جامع الاخبار را تألیف شیخ صدوق می‌دانند اشتباه نموده‌اند زیرا مؤلف این کتاب خود با پنج واسطه از شیخ صدوق روایت می‌کند (صفحه ۱۰) بعضی گمان کرده‌اند تألیف مؤلف «مکارم الاخلاق» است و احتمال هم دارد که تألیف علی بن سعد خیاط باشد، زیرا شیخ منتجب الدین در فهرست می‌نویسد: فقیه صالح ابو الحسن علی بن ابی سعد بن ابی الفرج خیاط؛ عالم پرهیزکار واعظ، او راست کتاب «الجامع فی الاخبار» و نیز از بعضی موارد آن کتاب معلوم می‌شود که نام مؤلف آن محمد بن محمد شعیری است (صفحه ۱۲۳) و در مورد دیگر (صفحه ۱۰) وی بیک واسطه از شیخ جعفر بن محمد دوریستی روایت می‌کند (مقدمه علامه مفضل آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی بر جامع الاخبار)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۴۶

در سال حجّه الوداع با پیغمبر صلی الله علیه و آله بحج رفتیم، پیغمبر بعد از انجام اعمال حج آمد تا با خانه خدا تودیع کند. حلقه در را گرفت و با صدای رسا فرمود: ای مردم! با این صدا تمام مردمی که در مسجد الحرام و بازار بودند، جمع شدند. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم آنچه را که بعد از من روی میدهد و هم اکنون بشما می‌گویم از من بشنوید! و حاضران شما بغائبین خود برسانند.

سپس پیغمبر گریست بطوری که از گریه حضرت همه مردم گریستند، چون حضرت از گریستن آرام گرفت، فرمود: ای مردم! خدا

شما را بیامزد! بدانید که شما از این روز تا صد و چهل سال بعد مانند برگی هستید که خار نداشته باشد، آنگاه تا دوست سال برگ و خار خواهد داشت و بعد از آن خار بدون برگ است «۱» بطوری که در آن زمان جز سلطان ظالم یا ثروتمند بخیل یا عالم دنیاپرست یا فقیر دروغگو یا پیر-مرد زناکار یا بچه بی آبرو و یا زن احمق دیده نمیشود! آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله گریست، سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله بفرمائید بدانیم آنچه فرمودید کی واقع می شود؟.

فرمود: ای سلمان در زمانی که علمای شما کم شوند و قاریان قرآن شما از میان بروند، و زکاء خود را ندهند و کارهای زشت خود را آشکار سازند

و علت اصواتکم فی مساجدکم

و صدای شما در مساجد بلند شود «۲» و امور دنیا را روی سر بگذارید، و دانش را زیر پا بنهید، سخنان شما دروغ، و شیرینی گفتارتان غیبت، و آنچه بدست می آورید حرام باشد! نه بزرگان شما بکوچکتر رحم کنند و نه کوچکتران احترام بزرگان را نگاه بدارند.

در آن اوقات آثار غضب خدا بر شما فرود می آید، و سختی شما را بهمان وضع در

(۱) برگ بی خار کنایه از رفاه و آسایش مردم است و برگ و خار کنایه از رفاه و سختی است و خار بدون برگ سختی و مشقت مطلق است.

(۲) می بینیم که امروز مساجد جایگاه انتخابات و رأی ریزی و عربده کشی انتخابات چیان- است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۴۷

میان شما قرار میدهد، و در میان شما از دین جز لفظ آن که بزبان می آورید، باقی نمی ماند هنگامی که این خصلت‌ها را پیدا کردید منتظر باد سرخ یا مسخ شدن یا سنگ باران باشید؛ آنچه این را تصدیق می کند در کتاب خدا هست و آن این آیه است: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ لُطُفًا مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْتِيَنَّكُمْ عَذَابٌ كَافٍ إِنَّ اللَّهَ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۱» یعنی ای پیغمبر بگو: خداوند قادر است که عذابی از بالای سر یا از زیر پاهاتان بر شما برانگیزد یا اینکه لباس تفرق بشما پوشاند و مزه سختی بعضی از شما را ببعضی دیگر بچشاند بین چگونه ما این علامات را میگردانیم، تا اینکه آنها بفهمند! در این وقت جمعی از اصحاب برخاستند، و عرض کردند: یا رسول الله! بفرمائید بدانیم اینها که فرمودید کی پدید می آید؟ فرمود: هنگامی که نمازها را از اوقات خود بتأخیر بیاندازند، و شهوترانی و شرابخواری پیشه گیرند، و پیدران و مادران ناسزا بگویند، بطوری که مال حرام را غنیمت و پرداخت زکاء را زیان بینند،

و اطاع الرجل

(۱) سوره انعام آیه ۶۵ چون این آیه شریفه در تأیید علائم آخر الزمان، آمده است، بخوبی می توان آن را با وضع کنونی جهان تطبیق کرد.

باد سرخ و مسخ شدن یا سنگ باران، همه علائم جنگ کنونی است و آیه شریفه هم مؤید آنست.

عذابی که از بالا می آید، بمباران یا سنگ باران است، و عذابی که از زیر می آید رگبارهای ضد- هوایی است که با شلیک آن هواپیماها و سرنشینان آن مانند تگرگ فرو میریزد. در نتیجه این عذاب دردناک تمدن و اجتماع از هم پاشیده میشوند و ساکنان شهرها پراکنده و در بدر میگردند.

این آیه و روایت با جنگ اتمی بهتر تطبیق می کند، بخصوص که می نویسند: بازماندگان بمباران اتمی جزیره «هیروشیما» ژاپن؛ بر

اثر تشعشعات اتمی قیافه اولی خود را از دست داده، و بهیئت دیگر درآمده‌اند. و امروز جهانگردان از مسافتهای دور بیدار آنها می‌روند؛ آیا این «باد سرخ» نیست که در نتیجه مردم «مسخ» می‌شوند؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۴۸

زوجه

مرد از زن خود اطاعت کند «۱» و بهمسایه‌اش آزار رساند و پیوند خویشی خود را قطع کند.

رحم بزرگان از میان برود، و حیای کوچکتران کم شود،

و شیّدوا البیان

ساختمانها را محکم سازند «۲» و بنوکر و کلفت ستم کنند، و از روی هوای نفس شهادت دهند، و بظلم حکم کنند و مرد پدرش را لعنت نماید، و برادرش حسد ورزد و شرکاء در معاملات خود خیانت کنند و وفا کم شود و زنا شیوع یابد و مردان خود را با لباس زنان بیاریند و روسری حیا از سر زنها برداشته شود! و خودفروشی در دلها راه یابد، مانند زهر که در بدنها رخنه میکند.

کارهای خوب کم شود، و گناهان آشکار گردد، و واجبات الهی از نظر بیافتد و با گرفتن مال، صاحبان مال را ستایش کنند، و ثروت را در راه خوانندگی صرف نمایند، و سرگرم دنیا گردند، و از توجه بآخرت بازمانند، تقوی کم و طمع زیاد شود، و هرج و مرج پدید آید، مؤمنین خوار و اهل نفاق عزیز گردند، مساجد آنها با اذان گفتن آباد و دلهای آنها از ایمان خالی باشد، قرآن را سبک شمارند، و شخص با ایمان هر گونه خواری از آنها بهیند.

در آن اوقات می‌بینی که صورت آنها صورت آدمی ولی دلهاشان دلهای شیاطین است.

سخنان آنها از عسل شیرین تر و دلهاشان از حنظل تلخ تر است، آنها گرگانی هستند که لباس آدمی پوشیده‌اند، در آن موقع روزی نیست که خداوند بآنها نفرماید: آیا از رحمت من مغرور شده‌اید؟ یا بر من جرأت پیدا کرده‌اید؟ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ «۳» یعنی آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و بسوی ما بازگشت نمیکنید؟ بعزت و جلال خودم سوگند اگر بخاطر آنها که از روی اخلاص مرا عبادت میکنند نبود، باندازه یک چشم بهمزدن بکسانی که نافرمانی من میکنند مهلت نمیدادم.

(۱) لازم بتوضیح نیست!

(۲) لازم بتوضیح نیست!

(۳) سوره مؤمنون آیه ۱۱۵.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۴۹

اگر بواسطه تقوای پرهیزکاران بندگانم نبود، یک قطره باران از آسمان فرود نمی‌فرستادم، و یک برگ سبز از زمین نمی‌رویاندیم، شگفتا! از مردمی که اموالشان را خدا میدانند. و آرزوهاشان طولانی و عمرشان کوتاه است! در عین حال چشم دارند که در جوار رحمت حق منزل کنند، در صورتی که جز با عمل بآن نمیرسند، و عمل هم بدون عقل کامل نمیشود! نیز در کافی از ابو الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:

آن کس که انتظار او را میکشید نخواهید دید، مگر موقعی که همچون بزهای مردنی باشید که از بس ترسیده و از زندگی خود ناامید گشته است، باک ندارد که قصاب دست روی او بگذارد و چاقی و لاغری او را بیازماید! آن موقع عزتی ندارید که از آن راه ترقی کنید و تکیه گاهی ندارید که باو تکیه نمائید.

نیز در آن کتاب از عبد الله بن سلیمان از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی بر

مردم می‌آید که زناکار بنام و نعمت برسد، و فرومایه مقرب می‌شود و مرد با انصاف ضعیف میگردد. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! این در چه وقت است
فقال اذا تسلطن النساء و سلطن الاماء و امر الصبیان
فرمود:

بهنگامی که زنان و کنیزان بر امور مردم مسلط گردند و بچه‌ها بحکومت برسند! «۱» و هم در آن کتاب از علی بن سوید روایت میکند که وقتی حضرت موسی کاظم علیه السلام در زندان بود نامه‌ای نوشت و مسائلی چند از حضرت پرسید و از جمله حضرت در میان جوابهای او مرقوم فرمود: هر وقت یک عرب زشت‌روی بیابانی را در میان لشکر جراری دیدی منتظر آزادی خود و سایر مؤمنین و شیعیان باش، و هنگامی که آفتاب گرفت با آسمان نگاه کن و بین خداوند با اهل ایمان چه میکند، من با این بیان مطالب سربسته را برای تو تفسیر کردم. و صلی الله علی محمد و آله الاخیار.
همچنین در کافی از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت: در موقع ظاهر شدن و پیش از قیام بنی عباس، عبد السلام بن نعیم و سدید و دیگران نامه‌هایی برای حضرت صادق (ع) نوشتند که: ما قدرت داریم شما را بخلافت برسانیم، نظر حضرت

(۱) درود بر روح پر فتوح مولای متقیان با این اخبار غیبی معجز نظام خود که از ۱۴ قرن پیش عصر پر آشوب و خنده‌آور ما را مینگریسته است و از قبولات آن خیر داده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۵۰

چیست؟ راوی گفت: حضرت نامه‌ها را بزمین زد، و فرمود: اف! اف! من امام اینها نیستم. آیا آنها نمیدانند که تا سفیانی کشته نشود خلافت بما نمیرسد؟! در کفایه الاثر بسندهای پیش که در باب روایات وارده در امامت دوازده امام مذکور شد، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود: مهدی این امت از ماست؛ در وقتی که دنیا هرج و مرج شود، و آشوبها ظاهر گردد، و راه‌ها بسته شود و مردم یک دیگر را غارت کنند. بطوری که نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک احترام بزرگ را نگاهدارد.

در آن موقع خداوند مهدی ما را که نهمین (امام) از نسل حسین است میفرستد تا دژهای گمراهی و دلهای مهر شده را بگشاید،
يقوم الدین فی آخر الزمان کما قمت به فی اول الزمان

او در آخر الزمان دین را پایدار میکند، چنان که من در اول زمان آن اساس آن را پایدار ساختم «۱» و زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

خبر علقمه بن قیس از امیر المؤمنین (ع)

و هم در کفایه الاثر با اسناد سابق در همان باب از علقمه بن قیس نقل میکنند که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام در منبر مسجد کوفه خطبه «لؤلؤ» را برای ما خواند و از جمله در آخر آن فرمود: آگاه باشید! من بزودی از میان شما میروم و بعالم غیب رهسپار میگردد شما منتظر فتنه امویان و سلطنت کسروی «۲» و از میان بردن چیزی که خداوند آن را زنده نمود، و زنده کردن چیزی که خداوند آن را از میان برد (بدعت و بیدینی) باشید.

(۱) این موضوع با صراحت میرساند که امام زمان دین اسلام را پایدار نموده و آن را رونق میدهد چون الف و لام «الدین» عهد است و معهود هم دین مقدس اسلام است.

(۲) عرب پادشاهان ایران «کسری» میگفتند در اینجا مقصود معاویه و خلفای بعد از اوست که خلافت اسلامی را بصورت سلطنت شاهان ایرانی با تجمل هر چه بیشتر درآوردند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۵۱

پس در گوشه خانه‌های خود قرار گیرید و آتش غضا «۱» را لای دندان بگذارید و خدا را بسیار یاد کنید که اگر بدانید، یاد خدا از همه چیز بزرگتر است.

آنگاه فرمود: شهری در بین دجله و دجیل و فرات ساخته می‌شود که آن را «زوراء» می‌گویند. وقتی آن را دیدید، می‌بینید که با گچ و آجر ساخته و با طلا و نقره و لاجورد و مرمر و رخام و درهائی از چوب عاج و آبنوس و چادرها و قبه‌ها و پرده‌ها زینت داده شده، و انواع درختان ساج و عرعر و صنوبر تازه، در هر طرف آنها بچشم می‌خورد و با کاخها استحکام یافته است.

قبلا- نیز پادشاهان بنی شیبان که بیست و چهار نفر بودند یکی پس از دیگری در آنجا آمد و رفت کرده‌اند و اینان: سفاح، مقلاص، جموح، خدوع، مظفر مؤنث، نظار، کبش، مهتور، عثار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار مترف، کدید، اکتب، یا (اکذب)، اکتب، و سیم، ظلام و عینوق میباشند و قبه خاکی در بیابان سرخ ساخته می‌شود، و بعد از آن قائم بر حق در میان اقالیم نقاب از چهره بر میدارد، مانند ماه تابان در میان ستارگان فروزان.

آگاه باشید که برای آمدن او ده علامت است: علامت اول طلوع ستاره دنباله‌دار است که بستاره حادی نزدیک می‌شود، و در آن موقع هرج و مرج و شرارت روی میدهد و اینها علامت گشایش است. ما بین هر علامتی تا علامت دیگر تعجب آور است. وقتی علامات دهگانه تمام شد

اذ ذاك يظهر القمر الازهر و تمت كلمه الاخلاص

در آن موقع ماه تابان ظاهر میگردد و کلمه اخلاص (لا اله الا الله) که دلیل بر یگانگی خداست، کامل می‌شود. «۲»

(۱) نام درختی است که قبلا شرح داده شد، و کنایه از حفظ زبان از خطر است.

(۲) ستاره دنباله دار را مردم در سال ۱۹۱۴ میلادی قبل از جنگ جهانی اول دیدند و بعد از آن هم هرج و مرج و بدبختی و مصائب بسیاری بوقوع پیوست که تاکنون هم باقی است.

کامل شدن معنی کلمه اخلاص که توحید و یگانگی خدا باشد هم دلیل است که مادیها و تشکیلات آنها از میان خواهد رفت و بکلی نابود می‌گردند (کتاب «من ذا» تألیف مرحوم خالصی زاده).

آری این روایت با صراحت میرساند که بعد از ظهور مهدی موعود جهان، دینی جز دین مقدس اسلام که مردم را دعوت به یگانگی خداوند و کلمه اخلاص و ایمان خالص میکند، در جهان نمی‌ماند و سرانجام تمام مادیها و مرامهای ضد خدا از میان خواهد رفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۵۲

شیخ الطائفه در کتاب «تهذیب» از سالم بن ابی خدیجه روایت کرده که مردی از حضرت صادق علیه السلام سؤالی کرد و من هم میشنیدم. سائل پرسید: من نماز صبح را میخوانم، سپس خدا را بآنچه بر من واجب است ذکر می‌گویم و بعد میخواهم دراز شوم و تا طلوع آفتاب بخوابم ولی این را ناخوش می‌دارم حضرت فرمود: برای چه گفت دوست نمی‌دارم که آفتاب از غیر محل طلوع خود طالع شود «۱» حضرت فرمود: این پوشیده نیست نگاه کن بین صبح از کجا طلوع میکند، از همان جا نیز آفتاب طلوع مینماید، اگر نماز صبح را خوانده باشی و بعد بخوابی طوری نیست! و در کتاب امامت و تبصره تألیف علی بن بابویه «۲» از ابو عبیده حذاء روایت

(۱) شاید مقصود از نقل این روایت در این باب این بوده که سائل عقیده داشته که یکی از علائم ظهور مهدی موعود طلوع آفتاب از سمت مغرب است. چنان که در ضمن اخبار سابق گذشت و احتمال میداده که امام ششم همان مهدی موعود است و لذا حضرت هم طوری بوی جواب دادند که او را از این فکر منصرف کنند.

(۲) کتاب «امامت و تبصره» تألیف فقیه عظیم الشان علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی پدر بزرگوار شیخ صدوق و مدفون در قم است.

علی بن بابویه از مشایخ نامدار و تجار قم و بگفته ابن ندیم وی دارای دوست جلد تألیف و تصنیف بوده است. مؤلف در فصل دوم مقدمه جلد یکم بحار در بیان توثیق مصادر بحار مینویسد «کتاب امامت» مؤلفش از اعظام محدثین و فقهاء است. دانشمندان ما فتاوی او را از جمله اخبار می‌شمارند! یک نسخه قدیمی و تصحیح شده این کتاب بدست ما رسیده و مشتمل بر اخبار شریف و محکم و اسانید معتبره است که خود حاکی از جلالت قدر مؤلف آن می‌باشد» و هم مؤلف در فصل اول مقدمه بحار که مصادر کتاب را نقل می‌کند ضمن اینکه آن را تألیف علی بن بابویه می‌داند میگوید: «از بعضی قرائن استفاده می‌شود که آن کتاب تألیف شیخ ثقه بزرگوار؛ هارون بن موسی تلعبیری رحمه الله علیه است».

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۵۳

میکند که گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم صاحب الامر کی ظهور میکند؟

فرمود: اگر شما آرزو مند هستید که او بیاید، منکر او نشوید! و هم علی بن بابویه بسند خود از موسی بن ابراهیم از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیدایش بواسیر و مرگ ناگهانی (سکته) و مرض جذام از علائم نزدیک قیامت است (۱).

مؤلف: بطائنی در کتاب «الملاحم» از ابو بصیر از امام ششم روایت کرده که فرمود: خداوند بزرگتر و مکرم‌تر و اعظم از این است که زمین را بدون امام عادل بگذارد، ابو بصیر گفت: قربانت گردم! چیزی بما اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر ما باشد، فرمود: ای ابو محمد! مادام که بنی عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده‌اند، امت محمد صلی الله علیه و آله فرج و راحتی ندارند.

(۱) شیوع بیماری بواسیر و مرگ ناگهانی (سکته) و جذام، در عصر کنونی بهترین گواه بر درستی این خبر غیبی پیغمبر اکرم و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۵۴

وقتی که دولت آنها منقرض گردید، خداوند مردی را که از دودمان ماست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله نگاهداشته، ظاهر گرداند تا دستور تقوی دهد و بهدایت رفتار کند و در صدور حکمش رشوه نگیرد. بخدا قسم من او را باسم خود و پدرش میشناسم.

آنگاه مردی که گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاهست بسوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت الهی است، او زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده باشند.

سید علی بن عبد الحمید بهاء الدین نیلی در کتاب «سرور اهل ایمان» از برید روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام بوی فرمود: ای برید پرهیز از پیوستن بجمعیت سرخ و سفید گفتم: سرخ و سفید کیست؟ فرمود: سیاه و سفید است. گفتم: سیاه و سفید کیست؟ فرمود: کسی است که پیسی دارد و از سفیانی پرهیز کن و از دو نفر آواره از اولاد فلان که بمکه می‌آیند و اموال بمردم تقسیم می‌کنند و خود را شبیه بقائم مینمایند نیز پرهیز. همچنین از معدودی از سادات هم دوری گزین».

مقصود حضرت از این معدود پیروان زید بن علی بن الحسین بود که عقیده ضعیفی داشتند و البته سید بودن آنها جای شک نیست. همچنین در کتاب مزبور از سدیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که بوی فرمود: ای سدیر! در خانه‌ات قرار گیر و همچون پاره گلیم گوشه خانه باش و مادام که آسمان و زمین آرام است، تو نیز آرام گیر. وقتی خبر رسید که سفیانی خروج کرده بسوی ما بیا، هر چند پیاده بیائی. عرض کردم: قربانت گردم! آیا پیش از آن خبری هست؟

فرمود: آری و با سه انگشت مبارک، اشاره کرد بطرف شام و فرمود: در آنجا سه پرچم برافراشته می‌شود: یک پرچم حسنی و یک پرچم اموی، و پرچم سوم

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۵۵

قیسی است. در اثنای آن گیر و دار سفیانی خروج میکند و طوری آنها را درو میکند که تا آن روز نظیر آن را ندیده باشی. و نیز در کتاب مزبور از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای جابر قائم ظهور نمیکند مگر هنگامی که شهرها را فتنه و آشوب فرا گرفته باشد، و مردم راه فرار بجویند ولی راهی پیدا نکنند. این آشوب در بین حیره و کوفه واقع می‌شود، کشتگان آنها کنار نهر میماند و گوینده‌ای از آسمان صدا میزند.

نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در ضمن روایت مفصلی فرمود: اینها واقع نخواهد شد مگر اینکه یکی از خوارج آل ابو سفیان خروج کند و بمدت حمل یک زن که نه ماه باشد سلطنت کند، و این واقعه روی نمیدهد مگر اینکه شخصی از اولاد شیخ خروج کند و همه جا را گردش نماید تا در زمین نجف بقتل رسد. بخدا قسم مثل اینکه من هم اکنون نیزه‌ها و شمشیرها و بار و بنه آنها را می‌بینم که در روز یک شنبه در کنار دیواری از دیوارهای نجف فرود می‌آیند و در روز چهارشنبه (دو روز بعد) بشهادت میرسد.

و هم در کتاب مزبور از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم میفرمود: وقتی که از کشمکش و اختلافات داخلی شام اطلاع یافتید باید از شام گریخت، زیرا آشوب و جنگ در آنجاست عرض کردم: بکدام شهر فرار کنیم؟ فرمود: بمکه زیرا مکه در آن روز امن‌ترین شهرهاست که مردم از هر سو بآنجا پناهنده میشوند. عرض کردم: کوفه چطور؟ فرمود: مردم در کوفه چها خواهند دید؟! مردان بسیار در آنجا کشته میشوند، مگر یک نفر شامی که سالم میماند. ولی وای بر کسانی که در اطراف کوفه باشند چه سختیها بآنها میرسد، مردان و زنان در آنجا اسیر میشوند، آسوده‌ترین مردم کسانی هستند که در آن موقع از نهر فرات عبور کنند و کسانی که اصلا در آنجا حاضر نباشند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۵۶

عرض کردم: ساکنین سواد کوفه را چطور می‌بینید؟ حضرت با دست مبارک اشاره کردند که خطری بآنها نمیرسد. سپس فرمود: بیرون رفتن از آنجا بهتر از توقف در آنجاست. عرض کردم: این واقعه چقدر طول میکشد؟ فرمود: در یک لحظه از روز. عرض کردم: کسانی که اسیر و گرفتار میشوند چه حالی دارند؟ فرمود:

باکی نخواهند داشت. زیرا بزودی مردمی که نزد اهل کوفه ارزشی ندارند آنها را نجات می‌دهند، و بجای دیگر نمیبرند.

هم در آن کتاب از ابو بصیر نقل کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم ماه رجب، چه ماهی بوده است؟ فرمود: ماه رجب را مردم عهد جاهلیت بزرگ می‌داشتند و آن را «شهر اصم» می‌نامیدند.

سپس سایر ماهها را حضرت بدین گونه شرح داد. در ماه شعبان کارها از هم جدا شد، ماه رمضان ماه خداست، در آن ماه است که صاحب شما را بنام خود و پدرش صدا میزنند. در ماه شوال کار دشمنان ما بالا میگیرد، و در ذی القعدة می‌نشینند ماه ذی الحجه ماه خون است که مسلمانان قربانی می‌کنند، و محرم ماهی است که در آن حلال حرام و حرام حلال میگردد، و در ماه صفر و ربیع خواری و رسوائی و امر عظیمی روی می‌دهد و جمادی ماهی است که از اول تا آخر پیروزی است.

و نیز از حضرمی روایت کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی سفیانی خروج کرد ما چه کنیم؟ فرمود: سران مردان باید خود را از وی مخفی نگاهدارند، و زنان و بچه‌ها خطری نمی‌بینند، وقتی سفیانی بولایات پنجگانه یعنی ایالت شام غلبه یافت بجانب صاحب خود روی آورد.

خبر اصبح بن نباته و پاره‌ای از علائم قبل از ظهور

و هم در آن کتاب از اصبح بن نباته روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۵۷

امیر المؤمنین علیه السلام بمردم می‌فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی لآئی بطرق السماء اعلم من العلماء و بطرق الارض اعلم من العالم

«۱» یعنی: پیش از آنکه مرا از دست بدهید هر چه می‌خواهید از من پرسید. زیرا که من از همه دانشمندان براه‌های آسمان داناتر، و از تمام مردم روی زمین براه‌های زمین آشناترم. منم سرور دین و آقای مؤمنین و پیشوای پرهیزکاران، منم پاداش دهنده مردم در روز رستخیز و تقسیم‌کننده آتش دوزخ و کلید دار بهشت و صاحب حوض کوثر و ترازوی قیامت و صاحب اعراف. هر امامی از ما آشنای باوضاع تمام اهل ولایتش میباشد چنان که خداوند در این آیه می‌فرماید: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**. ای مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید آنچه می‌خواهید از من پرسید قبل از آنکه از جانب مشرق آشوبی برپا شود که هنگام اشتعال نائره آن بالا گیرد

(۱) می‌گویند جمله

«سلونی قبل ان تفقدونی»

را کسی جز امیر مؤمنان علی (ع) که باب مدینه علم پیغمبر خاتم (ص) بود، بزبان نیاورده است.

کسانی هم که آن را بتقلید از حضرت و برای اظهار دانش خود گفته‌اند؛ در پاسخ سؤالات مردم فی المجلس درمانده و رسوا شده‌اند!

اینکه مولای متقیان می‌فرماید از راه آسمان و زمین هر چه می‌خواهید از من سؤال کنید که من از دانشمندان و همه مردم روی زمین آشناتر هستم؛ موضوع بسیار جالبی است که باید مورد مطالعه دقیق و بررسی کامل واقع شود.

آیا راه‌های آسمانها چیزی جز شناخت کرات آسمانی؛ ماه و مریخ و عطارد و زهره و غیره هست؟ امروز بعد از هزار و سیصد سال بشر در سایه هزاران سال فکر و مطالعه توانسته از فاصله نزدیک عکسهای مختلفی از قسمت‌های گوناگون نزدیکترین کرات بزمین یعنی ماه بگیرد؛ بدون اینکه هزاران مسائل مربوط بماه و شرائط پیاده شدن انسان و طرز زندگی در آنجا را حل کرده باشد، ولی آن روز علی (ع) مردم غافل را متوجه این حقیقت نموده و از آنها می‌خواهد که موضوع آسمانها و زمین و مزایا و راه‌های تسخیر کردن آن را از وی سؤال کنند تا برای آنها بیان کند ولی سطح فکر مردم پائین بود! در باره معراج پیغمبر نیز ما عقیده داریم که معراج مطالعه دقیقی در کرات آسمانی بوده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۵۸

و بعد که خاموش شد مردی را در کام خود فرو برده نابود گرداند و شعله آتشی از مغرب زمین دامن خود را بالا زده و می‌گوید: ای وای بر آنها که طعمه من شوند «۱» پس هنگامی که گردش آسمان طولانی شد خواهید گفت: (آن مهدی موعود) مرده یا هلاک شده و بکدام بیابان رفته است. آن روز تأویل این آیه مصداق پیدا میکند **ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ...** و برای آن نشانه‌ها و علایمی

است.

اول آنها محاصره کوفه است بوسیله نگهبانان و خندق، و رخنه کردن آب در کوچه‌های کوفه، و تعطیل مساجد در مدت چهل شب، و پیدا شدن هیکل (۲) و برافراشته شدن پرچمها در اطراف مسجد بزرگ کوفه، و قاتل و مقتولی که هر دو در آتش دست و پا میزند، و قتل و مرگ شایع؛ و کشته شدن مردی پاکدل (نفس زکیه) با هفتاد نفر در بیرون کوفه، و شخصی که در بین رکن و مقام سر او را از تن جدا میسازند و کشته شدن اشقع در موقع بیعت گرفتن بتها بطور صبر، و خروج سفیانی با پرچم سرخی که سر کرده آنها مردی از قبیله کلب است. و رفتن دوازده نفر از لشکر سفیانی بطرف مکه و مدینه که سرلشکر آنها مردی از بنی امیه بنام خزیمه است. چشم چپش نابینا گشته، و در چشم راستش لکه غلیظی است، و خود را بمردان شبیه نموده.

هر جا می‌رود فتح میکند تا آنکه وارد مدینه می‌شود، در خانه‌ای که آن را خانه ابو الحسن اموی می‌گویند فرود می‌آید. آنگاه لشکری برای گرفتن مردی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله که شیعیان گرد وی اجتماع نموده‌اند و در آن موقع از مدینه بمکه باز می‌گردد، می‌فرستد.

سرلشکر سفیانی مردی از قبیله غطفان است. موقعی که آن لشکر بوسط «قاع

(۱) آتشی که از شرق و غرب می‌آید، در بعضی از روایات سابق هم بود و شاید در آینده نیز بیاید، ممکن است کنایه از جنگ اتمی شرق و غرب باشد که امروز تمام جهان را بوحشت انداخته است. امروز همه میدانند که جنگ آینده، میان بلوک کمونیست بسرکردگی شوروی، و دنیای غرب بجلوداری آمریکا است.

(۲) هیکل در لغت بمعنی درخت بزرگ و دراز؛ ساختمان مرتفع، حیوان قطور صورت، شخص و عکس آمده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۵۹

ایضاً می‌رسند بزمین فرو می‌روند کسی از آنها باقی نماند جز یک نفر که خداوند رویش را به پشت برمیگرداند. تا برگردد و مردم را از بیدینی برحذر دارد و برای بقیه اتباع سفیانی عبرتی باشد. آن روز موقع تأویل این آیه شریفه است «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَآ فَوْتٌ وَأَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ».

همچنین سفیانی صد و سی هزار نفر لشکر را بکوفه اعزام میدارد و در «روحاء» و «فاروق» (۱) فرود می‌آیند، در آنجا سی هزار نفر آنها حرکت نموده، و در کوفه در محل قبر حضرت هود واقع در نخيله (۲) فرود می‌آیند، و در روز عید قربان بر مردم حمله می‌آورند. حاکم کوفه در آن روز ستمگر معاندی است و موسوم به کاهن ساحر میباشد.

آنگاه حاکم زوراء (یعنی بغداد) با پنج هزار نفر از کاهنان بقصد جنگ با آنها بیرون می‌آیند، و هفتاد هزار نفر را بر سر پل کوفه بقتل می‌رسانند بطوری که تا سه روز بواسطه خونهای مقتولین و تعفن اجساد از رفت و آمد سر پل خودداری میکنند. هفتاد هزار دختر باکره که کسی دست و سر و روی آنها را ندیده باسارت می‌رود. آنها را در محملها جای میدهند و به «ثویه» یعنی غزی (۳) می‌برند.

سپس صد هزار نفر مشرک و منافق از شهر کوفه خارج شده بدمشق که محل بهشت شداد است می‌آیند، بدون اینکه کسی از آنها ممانعت کند، و پرچمهایی بدون علامت که نه از پنبه و نه کتان و نه حریر است از مشرق زمین می‌آیند در سر نیزه‌های آنها مهر سید اکبر (پیغمبر) زده شده قائد آنها مردی از خاندان پیغمبر است آن پرچمها در شرق پدید می‌آید و بوی آن مانند مشک معطر بغرب می‌رسد. ترس و رعب آنها یکماه پیش از آمدنشان همه جا در دل مردم قرار می‌گیرد، آنگاه در کوفه

(۱) نام دو محل است (مراصد)

(۲) نخيله محلی واقع در بیرون کوفه بوده است (مراصد)

(۳) غری نام سرزمین اطراف کوفه است، و ثویه محل فعلی قبر کمیل بن زیاد در بیرون نجف اشرف است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۶۰

فرود می‌ایند و اولاد ابو طالب بخونخواهی پدران خود قیام میکنند در آن گیر و دار ناگهان لشکر یمنی و خراسانی مانند دو اسبی که مسابقه میدهند از راه میرسند.

آن دو لشکر پراکنده و غبار آلود و سواره، هر یک چنان برای ورود بکوفه مسابقه میدهند، که شعله برق همچون تیر از سم اسبهای آنها میجهد وقتی یکی از آنها نگاه بسم اسبش میکند، میگوید: مانند ما در اینجا از فردا دیگر سودی ندارد و هم میگویند: خدایا ما توبه کردیم، آنها مردم بی نظیری هستند که خداوند آنها را در قرآن وصف کرده بقوله تعالی: *إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ* یعنی خداوند توبه کنندگان و کسانی که خود را پاکیزه کرده‌اند، دوست میدارد.

آنگاه مردی از اهل نجران «۱» دعوت امام را می‌پذیرد و او نخستین نصرانی است که بوی میگردود او کنیسه‌ای را که در آن برسم نصاری عبادت میکرد خراب و صلیب خود را خورد میکند سپس مهدی با غلامان و مردمی که ناتوان بنظر می‌آیند قیام میکند و با پرچمهای هدایت به نخيله می‌رود. محل اجتماع تمام مردم روی زمین «فاروق» خواهد بود. در آن روز سه هزار هزار نفر در بین شرق و غرب کشته می‌شود تا آنجا که همدیگر را بقتل می‌رسانند، و آن روز موقع تأویل این آیه شریفه است:

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ «۲» و در ماه رمضان بهنگام طلوع صبح گوینده‌ای از سمت مشرق میگوید: ای راه- یافتگان جمع شوید، بعد از آن گوینده‌ای در موقع غروب میگوید: ای پیروان باطل اجتماع کنید؛ فردای آن روز در وقت ظهر آفتاب رنگارنگ و زرد می‌گردد.

سپس تیره و تار می‌شود، و در روز سوم خداوند حق و باطل را از هم جدا می‌سازد، و

(۱) نجران- در قدیم از شهرهای یمن بوده، و در زمان ظهور اسلام مرکز نصارای عربستان بوده است؛ امروز هم جزء کشور یمن واقع در مرز سعودی است.

(۲) در صفحه ۲۵۰ گذشت. اگر بیست سال پیش می‌گفتند، یک میلیون نفر در یک روز در میدان جنگ کشته می‌شود؛ کسی باور نمی‌کرد، ولی اسلحه کنونی خاصه بمب اتمی و هیدرژنی، و وحشتی که از جنگ داریم دیگر این پیشبینی و خبر غیبی ائمه (ع) را حل کرده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۶۱

دابة الارض و لشکر روم بساحل دریا نزدیک غار اصحاب کهف می‌رسند، خداوند هم جوانان اصحاب کهف را با سگشان از میان غارشان برانگیخته میگرداند، یکی از آنها موسوم به «ملیخا» و دیگری بنام «حملاها» دو گواهی هستند که دعوت قائم را میپذیرند. رضی الدین حلی در کتاب «العدد القویة» «۱» مینویسد: سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدم در حالی که حضرت تنها در خانه بودند پرسیدم: یا امیر المؤمنین! قائم که از نسل شماست کی ظهور میکند؟ حضرت آه عمیقی کشید و سپس فرمود: قائم ظهور نمیکند مگر هنگامی که بچه‌ها بسلطنت رسند و حقوق الهی را زیر پا گذارند، و قرآن را با غنا (آهنگ موسیقی) بخوانند هنگامی که پادشاهان بنی عباس که مردمی کوردل و نیرنگ باز میباشند و با تیرهایی که از کمانها میگذرد و بصورت‌های چون سپر آنها می‌رسد؛ بقتل رسیدند و شهر بصره خراب شد در آن موقع قائم که از اولاد حسین است قیام میکند.

نیز در آن کتاب مینویسد: بسیاری از علامات که راجع بظهور مهدی است تا کنون واقع شده مانند: خراب شدن دیوار مسجد کوفه،

کشته شدن حاکم مصر بدست مردم آنجا، و انقراض دولت بنی عباس بدست (هلاکوخان مغول) مردی که از همان جا که ابتدای دولت بنی عباس از آنجا بود (یعنی خراسان) علیه آنها قیام کرد، و کشته شدن عبد الله آخرین خلیفه عباسی و ویرانی شام و حوالی آن، و کشیدن پل بر روی دجله نزدیک محله کرخ بغداد. تمام اینها در اندک مدتی روی داد، هم اکنون نهر فرات شکاف برداشته و ان شاء الله بهمین زودی آب بکوچه‌های کوفه

(۱) کتاب «العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه» تألیف شیخ فقیه رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر؛ برادر علامه حلی است مؤلف در فصل دوم مقدمه بحار مینویسد: «کتاب مزبور کتابی لطیف است که در خصوص ایام ماه‌ها و سعد و نحس آنها تألیف شده و نیمی از آن بدست ما رسیده است، مؤلف آن بفضل معروف و در اجازات علماء مذکور است».

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۶۲

میرسد! (۱).

شیخ الطائفه از هشام بن سالم روایت کرده که: حضرت صادق علیه السلام از سفیانی سخن بمیان آورد و فرمود: مردان سرشناس از سفیانی فرار کرده متواری میگردند، ولی زنها طوری نخواهند شد.

و بهمین سند از معلی بن خنيس از آن حضرت روایت کرده که فرمود: وقتی طالب حق قیام کرد، پرسیدند آیا شما امیدوارید که طالب حق شخص یمنی باشد؟ فرمود:

نه! یمنی علی علیه السلام را دوست میدارد ولی این شخص از آن حضرت بیزاری میجوید.

و بهمین سند از هشام بن سالم نقل میکند که آن حضرت فرمود: یمنی و سفیانی (برای دست یافتن بکوفه) مثل دو اسب مسابقه میدهند.

مؤلف: شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب «المهذب» و غیر آن بسندهای خود از معلی بن خنيس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نوروز روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحبان امر ولایت، در آن روز ظهور میکند و خداوند او را بر دجال پیروز میگرداند، و او را در مزبله کوفه بدار میاویزد.

حسن بن سلیمان در کتاب «المختصر» از کتاب «معراج» شیخ صالح: ابو محمد حسن بسند خود از شیخ صدوق روایت میکند که ابن عباس گفت: پیغمبر فرمود: وقتی خداوند مرا بمعراج برد، صدائی شنیدم که میگفت: ای محمد! گفتم: ای خدای با عظمت لیک! لیک! آنگاه بمن وحی شد که: ای محمد! فرشتگان عالم در خصوص چه موضوعی نزاع کردند؟ گفتم: پروردگارا اطلاع ندارم.

(۱) رضی الدین حلی از علمای قرن هشتم هجری است یعنی ششصد سال پیش در جهان میزیسته است چنان که مکرر گفته‌ایم لزومی ندارد که این گونه علائم حتما نزدیک بظهور مهدی موعود (ع) باشد، بلکه از همان زمان پیغمبر و ائمه علیهم السلام، علائم فرج و گذشتن ایام و نزدیکی نسبی موقع ظهور آن حضرت را خبر داده‌اند، تا مردم هر عصری برای ظهور دولت عالمگیر خاندان پیغمبر (ص) امیدوار و دلگرم باشند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۶۳

فرمود: ای محمد! آیا کسی را از میان مردم بعنوان وزیر و برادر و جانشین خود تاکنون برگزیده‌ای؟ عرض کردم: خداوند چه کسی را انتخاب کنم؟ تو خود چنین کسی را برای من انتخاب کن. وحی آمد که ای محمد! من از میان تمام مردم علی بن ابی طالب را برای تو برگزیدم. عرض کردم: خدایا! پسر عمویم را؟

وحی آمد که ای محمد! علی وارث تو و بعد از تو نیز وارث علم تو است. و در روز رستخیز لوای حمد بدست اوست، و هم او

صاحب حوض کوثر است که هر کدام از مؤمنین امت تو وارد بهشت شود از دست او آب کوثر بنوشد.

آنگاه خداوند وحی فرستاد که من بذات مقدس خودم قسم خورده‌ام که دشمن تو و اهل بیت تو و دودمان پاک سرشت تو از آن حوض آب نخواهند نوشید. ای محمد! تمام امت تو را ببهشت درآورم مگر آنها که نخواهند. عرض کردم: خدایا آیا کسی هست که نخواهد وارد بهشت شود؟.

خدا وحی فرستاد که آری. عرض کردم: چگونه نمیخواهد؟ وحی آمد که ای محمد! تو را از میان بندگانم برگزیدم و برای تو جانشینی انتخاب کردم و او را نسبت بتو بمنزله هارون نسبت بموسی قرار دادم، با این فرق که بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد بود. محبت او را بدل تو انداختم و او را پدر فرزندان تو قرار دادم، حقی که او بعد از تو بامت تو دارد، مثل حقی است که تو در زمان حیات بر آنها داری. هر کس منکر حق او شد؛ حق تو را انکار نموده، و هر کس از دوستی او سر باز زند نمیخواهد داخل بهشت شود، من فی الفور افتادم و خدا را بر این نعمتها که بمن داده است سجده شکر کردم.

در آن وقت صدائی شنیدم که می گفت: ای محمد! سر بردار و هر چه میخواهی از من بخواه تا بتو عطا کنم. عرض کردم: الهی بعد از من تمام امت مرا از دوستان علی بن ابی طالب قرار بده تا فردای قیامت همه کنار حوض نزد من بیایند.

وحی شد: ای محمد پیش از آنکه من بندگانم را بیافرینم قضای من در میان

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۶۴

آنها جاری گشته و گذشته است تا هر کس را که راه انحراف ببیند هلاک گردانم و هر کس براه راست برود هدایت کنم. علم تو را بعد از تو بعلی بن ابی طالب داده‌ام و او را وزیر تو گردانیدم و او بعد از تو جانشین تو است بر کسان و امتت. این کار واجبی بوده که از علم من گذشته است.

و کسی که از وی در خشم باشد و او را دشمن بدارد و خلافت بلا فصل او را انکار کند داخل بهشت نخواهد شد. هر کس از وی در خشم باشد تو را بخشم آورده و هر کس تو را بخشم آورد مرا بخشم آورده و هر کس او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. هر کس او را دوست بدارد تو را دوست داشته و هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است. این فضیلت را برای او قرار دادم و بتو عطا کردم که یازده مهدی را که همه از دودمان تو و از فاطمه پاکیزه دوشیزه میباشند از صلب او بیرون آورم، آخرین آنها کسی است که عیسی ابن مریم پشت سر او نماز گزارد.

او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، بوسیله او مردم را از سرآشوب سقوط نجات دهد و بشاهراه هدایت راهنمایی کنم. و کور و بیمار را شفا دهم.

عرض کردم: الهی اینها در چه وقت روی میدهد؟ خداوند وحی فرستاد که این در وقتی است که علم از میان برداشته شود و جهل و نادانی آشکار گردد، قاریان قرآن بسیار باشند ولی علم و عمل کم و قتل ناگهانی افزون باشد. فقهای هدایت - پیشه اندک و فقیهان ضلالت کیش و خائن زیاد باشند، و امت تو قبرستان‌های خود را مسجد کنند، و قرآنها را زینت دهند و مساجد را طلا کاری کنند و ظلم و فساد بسیار شود و کارهای زشت آشکار گردد و امت تو را بارتکاب آن دستور دهند و از راهنمایی مردم بکردار نیک باز دارند.

مردها بمردها و زنها بزنها اکتفا کنند و امرا کافر و سران آنها زناکار و

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۶۵

دستیاران آنها ستمگر و صاحب نظران آنها فاسق باشند.

و بهنگامی که سه فرورفتگی در زمین روی دهد: یک فرورفتگی در مشرق و یک فرورفتگی در مغرب و یک فرورفتگی در جزیره العرب و شهر بصره بدست شخصی از دودمان تو که اتباع او همچون ملخ میباشند ویران شود و قیام مردی از اولاد حسن ابن علی و

آمدن دجال که در مشرق از ناحیه سیستان خروج میکند و آمدن سفیانی.

عرض کردم: خدایا چه فتنه‌ها که بعد از من پدید می‌آید؟ خدا وحی فرستاد و از بلای بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم (بنی عباس) و آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود خبر داد. من هم بعد از فرود آمدن بزمین آنها را در وصیت خود بیسر عمویم (امیر- المؤمنین) اطلاع دادم و رسالت خود را ایفا کردم

«فله الحمد علی ذلک کما حمده النبیون و کما حمده کل شیء قبل و ما هو خالقہ الی یوم القیامہ».

و در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که: مقرب نمیشود مگر کسی که نزد پادشاه و امراء از مردم با فضیلت سخن چینی کند، کسی که در کار بی‌باک و لابلالی باشد، زیرک خوانده می‌شود، شخص منصف را؛ ناتوان می‌دانند. در آن زمان صدقه و انفاق را غرامت و تاوان شمارند، و صله رحم و آمد و رفت با خویشان را با منت انجام دهند، عبادت را سبب فزونی بر مردم میدانند وقتی که چنین شد، پادشاه با مشورت زنان بی‌بند و بار و حکمرانی کودکان و تدبیر خواجه‌سرایان، سلطنت خواهد کرد (۱).

(۱) کلمه (۹۸) از کلمات قصار امیر المؤمنین (ع).

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۶۶

باب سی و یکم روز قیام آن حضرت و علائم آن و آنچه بعد از قیام او پدید می‌آید و چگونگی ظهور و مدت دولت آن مظهر قدرت الهی صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین

اشاره

شیخ صدوق در کتاب «خصال» از محمد بن ابی عمیر و او از چندین نفر از اصحاب و آنها از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: قائم ما اهل بیت در روز جمعه قیام میکند.

و در کتاب علل الشرائع از بکیر بن اعین روایت کرده که آن حضرت «حجر الاسود» و رکنی را که حجر در آن گذاشته شده است توصیف مینمود و از جمله فرمود:

«از آن رکن پرنده‌ای بر قائم فرود می‌آید و آن پرنده نخستین کسی است که با وی بیعت میکند. بخدا قسم آن پرنده جبرئیل است و همان رکن است که قائم بر آن تکیه میکند و او حجت و دلیل بر وجود قائم است، و هم آن رکن شاهد کسانی است که در آنجا با وی بیعت خواهند کرد ..»

مهدی موعود شیعه دارای این اوصاف است

احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» از ابو سعید عقیصاء از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

ما منّا أحد الا و یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه، الا القائم الّذی یصلی خلفه روح اللّٰه عیسی بن مریم (ع) فانّ اللّٰه عزّ و جلّ یشفی ولادته و یشفی شخصه لئلا یشکک احد فی عنقه بیعة اذا خرج، ذلک التّاسع من

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۶۷

ولد اخی الحسین ابن سیدة الاماء یطیل اللّٰه عمره فی غیبه ثم یشهره بقدرته فی صورة شابّ ذو اربعین سنه ذلک لیعلم انّ اللّٰه علی کلّ شیء قدیر.

هر یک از ما ائمه ناگزیر بیعت سلطان متجاوز زمانش بگردنش می‌افتد، مگر قائمی که عیسی روح الله پشت سر او نماز میگذارد. زیرا خداوند متعال ولادت او را پنهان میدارد و خودش را غائب میگرداند، تا اینکه وقتی ظهور میکند بیعتی در گردنش نباشد «۱» او نهمین امام از فرزندان برادرم حسین است.

او فرزند بانوی کنیزان است «۲» خداوند عمر او را در مدت غیبتش طولانی میگرداند آنگاه با قدرت کامله خود بصورت جوانی که چهل سال داشته باشد آشکار میسازد تا مردم بدانند که خداوند بر همه چیز قدرت دارد.

و در قرب الاسناد از ازدی روایت کرده که گفت: من و ابو بصیر در حالی که علی بن عبد العزیز با ما بود وارد شدیم بر حضرت صادق علیه السلام من بحضرت عرض کردم:

(۱) این مضمون در سایر روایات دیگر هم بوده از جمله در صفحه ۳۸۱ از حضرت رضا (ع) و در صفحه ۸۵۰ در چند روایت از حضرت صادق (ع) گذشت. ابو الفضل گلیپایگانی دستبردی به این مطلب هم زده و آن را تطبیق بسید باب کرده است. او میخواهد بگوید چون باب زمان ناصر الدین شاه پیدا شد و بیعت او را بگردن نگرفت پس او همان قائم است! (ص ۵۱ فرائد) در صورتی که وقتی سیدخل بیچاره بزندان افتاد، توبه نامه‌ای بخط خود نوشت و نه تنها بیعت مفتضحی کرد، بلکه اصلاً از امام زمانی و هر گونه خیال واهی بکلی استعفا داد، این توبه نامه هم اکنون در گاو صندوق مجلس شورای ملی محفوظ است.

بهر حال آن قائمی که بیعت هیچ سلطان ظالمی یا طاغی و سرکشی را بگردن نمی‌گیرد، علائم و نشانه‌هایی دارد، که قسمتی از آن در این روایت و دو روایت بعد، از زبان عموی عالیقدرش امام حسن مجتبی نقل شده است، آیا میرزا علی محمد شیرازی که خود بهائیان می‌گویند پسر میرزا رضای بزاز است، و غیبتی هم نکرده و سنش ۲۵ سال بود، همین است که عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد؟

و فرزند نهمی امام حسین و غائب از انظار جهانیان بوده است؟ ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟
(۲) رجوع کنید بصفحه ۲۱۶.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۶۸

شما صاحب ما هستید؟ حضرت فرمود: من صاحب شما هستم؟ آنگاه پشت بازوی مبارکش را گرفت و فرمود من پیرمردی سالخورده‌ام صاحب شما جوانی نورس است.

مؤلف: «من صاحب شما هستم» استفهام انکاری است (یعنی صاحب الامر شما نیستم) و احتمال دارد باین معنی باشد که: من صاحب شما هستم ولی آن قائمی که شما در نظر دارید نیستم.

نیز در احتجاج از حضرت امام حسن مجتبی و آن حضرت از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین صلوات الله علیهما روایت نموده که فرمود: خداوند در آخر الزمان و روزگاری سخت در میان جهل و نادانی مردم، مردی را برمی‌انگیزد و او را با فرشتگان خود تأیید میکند و یاران او را حفظ مینماید و با آیات و نشانه‌های خودش نصرت می‌دهد و بر کره زمین غالب میگرداند تا آنجا که مردم پاره‌ای از روی میل و گروهی با اجبار بدین خدا می‌گروند.

سپس او زمین را پر از عدل و داد و نور و برهان میکند. تمام مردم جهان در برابر وی خاضع میشوند. هیچ کافری باقی نمیماند، جز اینکه مؤمن می‌شود، و هیچ بدکاری نمیماند جز اینکه اصلاح می‌گردد. در دولت او درندگان آزادانه زندگی میکنند و زمین چنان که باید گیاهان خود را بیرون میدهد و آسمان برکات خود را فرو میفرستد. گنجها (و معادن) زمین برای او آشکار می‌شود و چهل سال در بین مشرق و مغرب عالم سلطنت میکند خوش بحال آنها که روزگار او را درک میکنند و سخنان او را میشوند «۱»

(۱) موضوع سن امام زمان (ع) هنگام ظهور، بهترین وسیله تبلیغاتی اعضاء حزب سیاسی بهائی است. زیرا چنان که مینویسند میرزا علی محمد شیرازی پسر میرزا رضا بزاز، که با تحریک اجانب ادعای مهدویت کرد، بیست و پنجساله بوده است، بهائیان آن را دلیل بر اثبات ادعای وی گرفته‌اند. ابو الفضل گلپایگانی، که با نوشتن کتاب «فرائد» و جعل و نقل و تحریف و سوء استفاده از آیات قرآنی و بعضی احادیث، بزرگترین خدمت را بسران بهائی کرده است؛ در فرائد این حدیث را دستاویز قرار داده و با نیرنگ بازی مخصوص بخود مینویسد: مرحوم مجلسی در مجلد «غیبت» از کتاب بحار در باب کیفیت ظهور قائم از ابی بصیر و او از ابی عبد الله (ع) روایت میفرماید: که چون قائم خروج فرماید هر آینه مردم او را انکار نمایند. زیرا که رجوع مینماید بایشان در حالی که جوان «موفق» رسیده است. سبس گلپایگانی چند حدیث این باب و باب هیجدهم و ابواب دیگر را تقطیع نموده و بعد از نقل و ترجمه دلخواه خود این طور نتیجه میگیرد که چون علی محمد باب جوان بود و مردم او را انکار کردند، پس او همان امام زمان است!!! آری اگر کسی فقط کتاب «فرائد» گلپایگانی را بخواند، ممکن است فریب بخورد، چنان که بسیاری هم که تنها بقاضی میروند، خواندند و کورکورانه بصف اغنام الله درآمدند، ولی شما خوانندگان که تمام آن احادیث و زائد بر آن را فعلا به تمام و کمال و بدون کم و کاست گلپایگانی در اینجا میخوانید با کمال بی طرفی بامور ذیل توجه داشته باشید:

۱- خوانندگان روایات این باب را که از سن قائم سخن میگوید از اول تا آخر بخوانند به بیند سایر علامات قائم هم با میرزای باب تطبیق میکند، یا فرسنگها فاصله دارد؟! ۲- گلپایگانی بحدیث یحیی بن سالم استدلال میکند که امام باقر فرمود: صاحب؛ سنش از ما کمتر است (أصغرنا سنا) ولی او فراموش کرده است که امام محمد تقی (ع) امام دهم در سن نه سالگی بمقام امامت رسید، و مسلما سن میرزا علی محمد امام زمان ابو الفضل گلپایگانی که بقول او ۲۵ ساله بوده، از آن حضرت کمتر نبوده! معنی حدیث این است که: امام زمان شیعه یعنی حجه بن الحسن العسکری در سال ۲۶۰ هجری که پدر بزرگوارش وفات کرده؛ پنجساله بود، و در این سن بسیار کم که از تمام ائمه کمتر بوده است، بمقام امامت رسید؛ مثل عیسی بن مریم که در گهواره مقام نبوت داشت (وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) این معنی با صراحت از حضرت امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم السلام در صفحه ۶۴ همین کتاب روایت شده است آن را بخوانید.

۳- در روایات بسیاری چنین رسیده که آن حضرت «شیخ السن و شاب المنظر» یعنی از لحاظ سن، پیر ولی بصورت جوان است، و در روایت سوم همین باب هم صریحا بعد از ذکر او صافش که ابدا با میرزای شیرازی مناسبت ندارد میفرماید: ولادتش مخفی، شخصا غائب، عمرش طولانی و بعد بصورت جوانی چهل ساله قیام میکند! کجای این علائم با میرزای بیچاره قابل تطبیق است؟!.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۶۹

مؤلف: اخبار گوناگونی که در باره مدت سلطنت آن حضرت بما رسیده است

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۷۰

بعضی از آنها ناظر بتمام مدت سلطنت حضرت است و قسمتی مدت استقرار دولتش را معین میکند و پاره‌ای بر حسب سال و ماه مشهور میان ما است و برخی بر اساس سالها و ماه‌های طولانی ایام دولت آن حضرت میباشد، و الله يعلم.

صدوق در کمال الدین از محمد بن حنفیه از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السلام و آن حضرت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: مهدی از ما اهل بیت است خداوند کار او را در یک شب روبراه میکند و در روایت دیگر فرمود: خداوند او را در یک شب آماده میسازد.

هم در آن کتاب از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق و آن حضرت از پدرش امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که قائم ظهور میکند این آیه را میخواند: فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَ هم در کتاب مزبور از مفضل بن عمر روایت میکند که گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: مبادا شما شیعیان کاری کنید که خود را

میان دشمنان مشهور گردانید و آنچه ما در باره قائم بشما میگوئیم بآنها اظهار کنید! بخدا قسم امام شما سالهای متمادی از روزگار شما غائب می‌شود، و شما آزمایش می‌شوید، تا جایی که گفته می‌شود: او مرده یا کشته شده و اگر هست بکدام بیابان رفته است. دیدگان مؤمنین در فراق او سرشک اشک فرو می‌ریزد. کار شما بجائی میرسد که مانند کشتی در امواج دریا هر لحظه باین طرف و آن طرف میل کنید و مضطرب و منقلب شوید در آن ورطه هیچ کس جز آن کس که خداوند از وی پیمان گرفته و ایمان را در لوح دل او نوشته و با روح خود مؤید داشته است، نجات نمیابد، دوازده پرچم که با هم اشتباه میشوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمیدهند برافراشته میگردد.

مفضل میگوید: در این موقع گریه‌ام گرفت. حضرت پرسید: برای چه گریه میکنی؟ عرض کردم: چرا گریه نکنم، با اینکه شما میفرمائید: دوازده پرچم با هم اشتباه میشوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمیدهند؛ با این وصف ما چه کنیم؟ حضرت نگاهی بآفتاب داخل صفا که نشسته بودیم کرد و فرمود: این

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۷۱

آفتاب را می‌بینی؟ عرض کردم آری! فرمود: بخدا قسم مطلب از این آفتاب روشن تر است.

این روایت در غیبت نعمانی بدو سند دیگر هم روایت شده است.

مؤلف: «ایمان را در لوح دل او نوشته» اشاره بآیه لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ «۱» و آنها را با روح خود مؤید داشته است» این روح همان روح ایمان است. چنان که گذشت. و جمله «هیچ یک را از دیگری تشخیص نمیدهند» یعنی: نمیداند فلان پرچم متعلق بفرقه حق است، یا از فرقه باطل میباشد.

و نیز صدوق در کمال الدین از عبد العظیم حسنی (حضرت عبد العظیم مدفون در ری) روایت میکند که گفت: بحضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: من امیدوارم قائم اهل بیت پیغمبر که زمین را پر از عدل میکند از آن پس که پر از ظلم و ستم گردد، شما باشید. حضرت فرمود: ای ابو القاسم (کنیه حضرت عبد العظیم ابو القاسم است) هر یک از ما ائمه قائم بامر خداوند هستیم و هادی و رهنمای دین او میباشیم ولی قائمی که خداوند زمین را بوسیله او از لوٹ وجود کافران و منکرین پاک مینماید، و آن را پر از عدل و داد میکند، کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده میماند و خودش غائب می‌شود؛ و ذکر نام وی برای شما حرام است «۲» او همان رسول خدا و هم کنیه آن حضرت است.

او کسی است که زمین برایش در هم نوردیده میگردد، و هر مشکلی بخاطر او آسان می‌شود؛ و یارانش به تعداد اصحاب پیغمبر در جنگ بدر یعنی سیصد و سیزده نفر از دورترین نقاط زمین گرد وی جمع میشوند. چنان که خداوند می‌فرماید:

أَئِنَّمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

(۱) سوره مجادله آیه ۲۲.

(۲) پاورقیهای صفحات ۲۳۶ و ۳۶۹ را بخوانید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۷۲

وقتی که این عده از مخلصین در پیرامون او اجتماع نمودند، ظهور میکنند؛ و هنگامی که پیمان کامل گشت یعنی تعداد آنها بده هزار نفر رسید، باذن پروردگار قیام میکنند، و چندان از دشمنان میکشد که خداوند راضی گردد.

حضرت عبد العظیم گفت: عرض کردم: آقای من! از کجا معلوم می‌شود خدا راضی شده؟ فرمود: خدا رحمت خود را در قلب وی میاندازد چون بمدینه بیاید «لات» و «عزی» را بیرون می‌آورد و آتش میزند. این روایت در احتجاج هم ذکر شده است.

مؤلف: لات و عزى دو بت قریش بود و در اینجا مقصود اولی و دومى است.

شیخ الطائفه در کتاب غیبت از مفضل بن عمر روایت میکند که از آن حضرت از تفسیر جابر سؤال کردم؟ فرمود: برای افراد فرومایه حکایت مکن که آن را ضایع میکنند. مگر قرآن نخوانده‌ای که خداوند میفرماید: فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ امامی از ما غائب است. هر وقت خداوند بخواهد او را ظاهر گرداند نقطه‌ای در دلش پدید می‌آورد، و او هم بدستور خداوند قیام میکند. این حدیث در رجال کشی هم مذکور است.

مؤلف: ذکر آیه در حدیث برای بیان این معنی است که در زمان امام علیه السّلام امکان اظهار آن امور باشد. یا برای این بوده که بفهماند بعضی از تفاسیر ما را همه مردم نمی‌توانند بفهمند؛ مانند تفسیر همین آیه.

عذابی که از آسمان می‌آید کراچکی در «کنز الفوائد» از ابن عباس روایت میکند که در تفسیر آیه شریفه إِنَّ نَسْأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ فرمود: این آیه در باره ما و بنی امیه نازل شده است، باین معنی که: ما دولتی خواهیم داشت که گردنهای بنی امیه بعد از آن همه عزت و دیدن مشقت و خواری، در پیش ما خاضع می‌شود.

و نیز در آن کتاب از سدید روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۷۳

از تفسیر آیه إِنَّ نَسْأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً سؤال کردم فرمود: این آیه در باره قائم آل محمد نازل شده است، که خداوند او را بنام از آسمان صدا میزند.

و هم در کتاب مزبور از معلى بن خنيس از حضرت صادق و آن حضرت از جدش امير المؤمنين عليه السّلام روایت میکند که فرمود: در سه موقع منتظر فرج و ظهور مهدی علیه السّلام باشید! عرض شد: آن سه مورد چیست؟ فرمود: کشمکش اهل شام با یک دیگر، آمدن پرچمهای سیاه از خراسان، و وحشتی در ماه رمضان. عرض شد: وحشت از چیست؟ فرمود: این آیه شریفه را نشنیده‌اید: إِنَّ نَسْأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً ...

این آیت و علامت آسمانی بقدری وحشت آور است که دختران دوشیزه سراسیمه از پرده بیرون میدوند و هر کس خواب است از خواب میپرد و آنها که بیدارند بخواب میروند «۱» شیخ طوسی در کتاب غیبت از حسن بن زیاد صیقل روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: قائم ما قیام نمیکند مگر هنگامی که گوینده‌ای از آسمان صدا زند و دوشیزگان در پشت پرده و تمام مشرق و مغرب آن را بشنوند و این آیه إِنَّ نَسْأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً ... در خصوص آن روز نازل شده است.

صدوق در کتاب کمال الدین از ابو صلت هروی روایت کرده که گفت:

بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: علامت قائم شما در وقتی که ظهور میکند چیست؟

فرمود: علامت وی اینست که از لحاظ سن پیر ولی در انتظار مردم جوان است.

بطوری که بیننده او را چهل ساله یا کمتر می‌داند. و یکی از علائم او اینست که با گذشت روزها و شبها تا هنگام وفات پیر نمیشود.

(۱) در این روایات که با همین مضمون قبلا هم از لحاظ خوانندگان گذشت؛ از عذاب دردناک آسمانی سخن رفته است، در عصر ما که این عذاب با بمباران هوایی کاملاً مطابقت دارد، حال مقصود همین بوده یا در آینده بصورت دیگر تحقق مییابد خدا بهتر میداند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۷۴

و نیز از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: قائم در روز شنبه و عاشورا یعنی روز شهادت امام

حسین علیه السلام قیام میکند.

نیز در کمال الدین از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: اول کسی که با قائم بیعت میکند جبرئیل است که بصورت پرنده سفیدی از آسمان فرود می‌آید و با وی بیعت میکند. آنگاه یک پای خود را روی خانه خدا در مکه و پای دیگر روی بیت المقدس میگذارد و با صدای رسا و فصیح بطوری که تمام مردم روی زمین بشنوند می‌گوید: **أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ** (۱)

(۱) ابو الفضل گلپایگانی از این روایت هم سوء استفاده خوبی کرده است. چه وی نام بیت المقدس را در این حدیث دیده، و با تکلف و زحمت دست و پائی کرده تا آن را با سکونت اجباری حسین علی مازندرانی در «عکا» واقع در فلسطین؛ مربوط سازد و از آن بهره برداری کند. وی بعد از نقل این حدیث در آخر فصل ثانی «فرائد» مینویسد: این حدیث بصراحت دلالت مینماید که موقع ارتفاع نداء، این مقام مقدس گردد، و ندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع خلافت شود!! گلپایگانی میخواهد بگوید آن همه روایات که میگوید جبرئیل از آسمان قائم را بنام صدا میزند بطوری که شرق و غرب میشنوند، همین است که سید علی محمد شیرازی در مکه و میرزا حسین علی مازندرانی در «عکا» بوده و ادعای ظهور قبل و بعد کرده‌اند و السلام! بنا بر این مسلک بهاء «امر الله» است و باید عباس افندی را «ولی امر الله» و مبلغین بهائی را «ایادی امری» گفت: چون در این آیه است که **أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ!** چنان که فرقه بهائی بهمین سرقتها و دستبردها دل بسته، و سرمایه‌ای جز این پندارهای واهی ندارند.

این آیه در حدیث صفحه ۹۱۱ و بعضی جاهای دیگر هم آمده و خواهد آمد ولی چه ربطی با ادعای باب و بهاء دارد؟ خدا گواه است، و عقلا دانند! کی جبرئیل با میرزای باب بیعت کرد و کجا بهاء بیت المقدس را دیده است؟ یک بیچاره تبعیدی در قلعه «عکا» چه قربی دارد، که جبرئیل ندای ادعای پوچ او را بهمه خلافت برساند، تازه امروز بعد از صد سال چقدر مردم دنیا نام باب و بهاء را شنیده و باین «امر الله» گرویده‌اند، در همین ایران «امر الله» یا دیانت پر نفوذ! بهائی بعد از صد و بیست سال چقدر پیشرفت کرده است؟! امروز هم بهائی بیچاره چون نام «بهاء» که بمعنی روشنی است؛ در دعای سحر ماه رمضان می‌بیند مینداند که مقصود حسین علی بهاء است، در صورتی که جلال، و جمال و کمال و عزت هم هست؛ و باید هر کس نامش با این الفاظ مطابق شد آن را بخود منطبق سازد! چنان که میگویند زنی ادعای پیغمبری کرد، چون دلیل خواستند گفت: امام محمد باقر در دعای سحر فرموده:

اللهم انی أسألك من عزتك بأعزها و کل عزتك عزیزة

نام من هم «عزت خانم» است؛ پس من پیغمبرم! این ارتباط و صراحت که گلپایگانی در این روایت ادعا کرده است؛ انسان را بیاد شعر آن عاشق سینه چاک میاندازد که معشوق خود را این طور ستوده است:

خال در چرخ لبش همچو سهیل افتاده در خاک نجف قبر کمیل افتاده!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۷۵

در تفسیر عیاشی بسند دیگر از ابان بن تغلب از آن حضرت و بروایتی دیگر از امام محمد باقر علیه السلام هم نقل کرده است. همچنین در کمال الدین بهمین سند از ابان بن تغلب روایت کرده که امام ششم فرمود: بزودی سیصد و سیزده نفر بمسجد شما یعنی مسجد مکه می‌آیند و اهل مکه میدانند که پدران و نیاکان آنها اینان را بوجود نیاورده‌اند (یعنی میدانند که آن سیصد و سیزده نفر از اهل مکه و همشهری آنها نیستند و همه از اطراف آمده‌اند) آنها شمشیرهایی با خود دارند که بر هر شمشیر کلمه‌ای نوشته شده و هر کلمه‌ای هزار کلمه را میگشاید.

آنگاه خداوند بادی میفرستد که در هر بیابانی صدا زند: این است مهدی که همچون داود و سلیمان پیغمبر حکومت میکند و هنگام حکم گواه نمیخواهد (۱) نعمانی در کتاب غیبت نیز این روایت را ذکر کرده و در آن میگوید: بر هر شمشیر هزار کلمه نوشته شده

که هر کلمه کلید هزار کلمه است.

و نیز در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: حضرت صادق

(۱) جمله «خداوند بادی می‌فرستد که در هر بیابانی صدا زند» ممکن است کنایه از امواج رادیویی باشد. مخصوصاً اجتماع فوری سیصد و سیزده نفر یاران خاص آن حضرت در مکه که همه در یک شب از نقاط مختلف می‌آیند، و همچنین صدای آسمانی که در شرق و غرب شنیده می‌شود و تمام ملت‌ها آن را بزبان خود می‌شنوند، همه و همه قرائن و شواهدی است، که موضوع وجود وسائل کنونی از قبیل رادیو، تلویزیون، هواپیماهای سریع السیر، سفینه‌های فضائی، و ماه‌های مصنوعی را ثابت می‌کند و الله اعلم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۷۶

علیه السلام فرمود: این آیه در باره گمشدگان یاران قائم نازل شده است قال الله تعالی:

أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً آن‌ها هنگام شب از روی فرش خانه خود ناپدید میشوند و صبح را در مکه خواهند بود، بعضی از آن‌ها روز در ابرها حرکت میکنند و نام پدر و حسب و نسبش را همه کس میداند. عرض کردم: از این دو دسته کدام - یک از لحاظ ایمان افضل میباشند؟ فرمود: آن‌ها که در ابرها حرکت میکنند.

و در غیبت شیخ از علی بن عمر بن علی بن الحسین و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سن ولی خدا (قائم) باندازه سن ابراهیم خلیل است که صد و بیست سال بود و بشکل جوان «موفق» سی ساله‌ای ظاهر می‌شود.

و در غیبت نعمانی نیز این روایت آمده است با این اضافه که چون حضرت باین شکل ظهور کند، عده‌ای از مردم از وی روی میگردانند و او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

مؤلف: شاید مقصود از صد و بیست سال سن حضرت این باشد که بعد از ظهور تا هنگام وفات این مقدار عمر میکند. یا اینکه قبلاً این مدت تقدیر شده بود و بعد بعللی «بداء» حاصل شد.

نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور کند، مردم منکر وی میشوند، زیرا او بصورت جوان موفق بسوی مردم برمیگردد و جز آن‌ها که خداوند در عالم ذر از آنان پیمان گرفته باشد کسی بر اعتقاد سابقش نسبت باو باقی نمیماند.

نیز در غیبت نعمانی هم از بطائنی از آن حضرت این روایت را ذکر کرده و میگوید: در غیر این روایت حضرت فرمود: یکی از بزرگترین گرفتاری اینست که صاحب الامر بصورت جوانی بسوی مردم برمیگردد. در حالی که مردم خیال میکنند او پیرمردی سالخورده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۷۷

مؤلف: شاید مقصود از کلمه موفق در جمله «جوان موفق» این باشد که اعضای حضرت با هم متوافق و اندامش معتدل است، یا کنایه از این باشد که حضرتش در موقع ظهور در اواسط روزگار جوانی بلکه آخر ایام جوانی بنظر می‌آید زیرا در مثل این گونه سن است که انسان موفق به تحصیل کمال می‌شود.

همچنین در کتاب غیبت شیخ بسند خود از سیف بن عمیره روایت کرده که فرمود: من در نزد منصور دوانقی (خلیفه عباسی) بودم که بدون مقدمه گفت: ای سیف! باید روزی بیاید که گوینده‌ای از آسمان یکی از اولاد ابو طالب را بنام صدا زند. پرسیدم آیا این را کسی روایت میکند؟ گفت: بخدائی که جان من در دست اوست این را با دو گوشم از او (امام محمد باقر علیه السلام) شنیدم که میگفت: روزی بیاید که گوینده‌ای از آسمان مردی را بنام صدا زند، گفتم: من نظیر این حدیث را تاکنون شنیده‌ام. گفت: ای شیخ! اگر آن روز فرا رسد ما (بنی عباس) نخستین کسی باشیم که دعوت او را می‌پذیریم، زیرا او یکی از عموزادگان ما است.

پرسیدم: کدام عموزاده شما؟ گفت: مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام است. آنگاه گفت: ای شیخ! اگر تمام مردم دنیا این حدیث را روایت میکردند من از آنها باور نمی‌کردم ولی بدان که این حدیث را من از محمد بن علی (امام محمد باقر علیه السلام) شنیدم و میدانی که او کیست؟! این حدیث در کتاب «ارشاد» شیخ مفید هم ذکر شده است.

کلینی در کتاب «کافی» از ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه شریفه فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً فرمود: خیرات در این آیه ولایت و دوستی ماست و آنها که خداوند هر جا باشند یک جا جمع میکند، یاران قائم هستند که سیصد و سیزده نفر مرد میباشند. سپس حضرت فرمود: بخدا قسم آنها «امه معدوده» ای هستند که در قرآن است، و خداوند در یک لحظه آنها را مانند پاره‌های ابر فصل پائیز در یک جا جمع می‌کند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۷۸

(صدای آسمانی چگونه شنیده می‌شود؟)

نیز در غیبت شیخ طوسی از حسن بن محبوب از شمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که بآن حضرت عرض کردم: امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: خروج سفیانی از امور حتمی است، و ندای آسمانی نیز از امور حتمی است، و طلوع خورشید از مغرب نیز از امور حتمی است و چیزهای دیگری که همه را می‌فرمود؛ از امور حتمی است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: و اختلاف بنی فلان (عباس) نیز حتمی است.

عرض کردم: صدای آسمانی چگونه است؟ فرمود: اول روز گوینده‌ای از آسمان صدا میزند، بطوری که همه مردم با لغات مختلف خود آن را می‌شنوند، و می‌گوید:

آگاه باشید که حق در پیروی از علی و شیعیان اوست، آنگاه شیطان در آخر همان روز از زمین صدا میزند، آگاه باشید! که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست و در آن وقت است که اهل باطل دچار تردید میشوند. این روایت در ارشاد مفید بسند دیگر هم روایت شده است.

همچنین در غیبت شیخ از حسن بن محبوب از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیث طولانی - که ما آنچه مورد احتیاج بود از آن خلاصه کردیم - فرمود: آشوبی روی میدهد که زیرکان و شخص با احتیاطی که از خواص ما میباشند نیز دامنش بآن ورطه کشیده می‌شود و این بهنگامی است که شیعیان سومین (امام) از اولاد مرا از دست بدهند. اهل آسمان و زمین بر وی گریه می‌کنند. چه بسیارند مؤمنینی که موقع از دست رفتن «ماء معین» آب صاف و زلال (قائم) متأسف و تشنه و محزون میباشند.

گویا آنها را می‌بینم که بسیار مسرورند! آنها را صدا می‌زنند و آن صدا از دور شنیده می‌شود. چنان که از نزدیک شنیده می‌شود، و آن صدا برای اهل ایمان رحمت و برای کفار عذاب است، عرض کردم: آن صدا چیست؟ فرمود: در ماه

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۷۹

رجب سه صدا از آسمان شنیده می‌شود: صدای اول اینست: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی آگاه باشید خدا مردم ستمگر را لعنت می‌کند، صدای دوم می‌گویند:

ای اهل ایمان روز رستخیز نزدیک است و در صدای سوم شخصی را در سمت خورشید می‌بینند که می‌گوید: این امیر المؤمنین است که برای کشتن بیدادگران حمله می‌آورد. در روایت حمیری می‌گوید: در صدای سوم شخصی از نزدیک خورشید دیده می‌شود که می‌گوید: خداوند فلانی را فرستاد سخنان او را بشنوید و از وی پیروی کنید و هر دو راوی گفته‌اند: در این موقع فرج (و آزادی) مردم و آنها که مرده‌اند و دوست داشتند که شاید در آن وقت زنده میبودند، فرا میرسد، و خداوند سینه‌های مردم با ایمان را شفا

می‌دهد. در غیبت نعمانی هم این روایت بسند دیگر ذکر شده است.

و نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر روایت میکند که امام ششم فرمود: قائم را در شب بیست و سوم بنام صدا میزنند و روز عاشورا قیام میکند. همان روزی که حسین بن علی علیهما السلام بشهادت رسید.

هم در آن کتاب از علی بن مهزیار روایت میکند که گفت: حضرت ابو جعفر فرمود: گویا می‌بینم که قائم در روز عاشورا و روز شنبه در بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در پیش آن حضرت صدا میزند. بیعت از آن خداست، سپس قائم زمین را پر از عدل و داد میکند همان طور که پر از ظلم و ستم شده باشد.

نیز در کتاب غیبت شیخ از علی بن ابی حمزه روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: آمدن قائم امری حتمی است. عرض کردم: صدای آسمانی چگونه است؟

فرمود: گوینده‌ای از آسمان در اول روز صدا میزند: آگاه باشید که حق در پیروی علی و شیعیان اوست. آنگاه شیطان در آخر همان روز صدا میزند آگاه باشید که حق در پیروی عثمان و پیروان اوست، و در آن موقع اهل باطل دچار تردید میشوند.

و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: گوینده‌ای از آسمان قائم را بنام صدا میزند بطوری که مردم ما بین مشرق و مغرب آن را میشوند و از وحشت آن هر کس بخواب رفته بیدار شده میایستد و هر کس ایستاده روی زمین

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۸۰

می‌نشیند و هر کس نشسته برمیخیزد و آن صدای جبرئیل امین است.

نیز در آن کتاب از حذیفه یمانی روایت میکند که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که از مهدی سخن میگفت و از جمله فرمود: در بین رکن و مقام از مردم بیعت می‌گیرد.

نام وی احمد و عبد الله و مهدی است. و این هر سه اسامی اوست.

حکومت مهدی و تنها دین آن زمان

همچنین در کتاب یاد شده از ابو الجارود نقل کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «قائم سیصد و نه سال سلطنت میکند، بهمان مدت که اصحاب کهف در غار خود ماندند، او زمین را پر از عدل و داد میکند، همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد

يفتح الله له شرق الارض و غربها و يقتل الناس حتى لا يبقى الا دين محمد (ص) يسير بسيرة سليمان بن داود

خداوند شرق و غرب زمین را برای او می‌گشاید و چندان از مردم بیدین بقتل میرساند که جز دین محمد صلی الله علیه و آله باقی نماند، و او بروش سلیمان بن داود حکومت میکند» (۱).

نیز در کتاب مذکور از عبد الکریم بن عمرو خثعمی روایت نموده که گفت:

بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قائم چند سال سلطنت میکند؟ فرمود: هفت سال که بحساب سال شما هفتاد سال می‌شود.

و در ارشاد شیخ مفید از ابو بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

لا يخرج القائم الا في وتر من السنين سنة احدى او ثلث او خمس او سبع او تسع

یعنی: قائم ظهور نمیکند مگر در سال طاق یعنی سال یکم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم (۲)

(۱) خداوند سفارت الهی و سلطنت دنیوی را با هم به سلیمان داده بود. ضمناً در این روایت با صراحت میگوید آئین مردم زمان امام عصر (ع) دین محمد یعنی آئین مقدس اسلام است، بنا بر این احزاب سیاسی بابی و بهائی و ازلی که بعد از صد و بیست سال هنوز غیر رسمی میباشند، ول معطل هستند.

(۲) یعنی مثلاً در سال هزار و سیصد و هشتاد و یک یا هشتاد و سه یا هشتاد و پنج یا هشتاد و هفت و هکذا ...

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۸۱

عیاشی در تفسیر خود از ابن سمینه از خادم امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که گفت: از آن حضرت تأویل آیه آئین ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً را سؤال کردم. فرمود: بخدا قسم اگر قائم ظهور کند خداوند شیعیان ما را از تمام شهرها بدور وی گرد آورد.

و در غیبت نعمانی از حماد بن عبد الکریم بن عمر و جلاب (گلاب) روایت نموده که گفت: در محضر حضرت صادق علیه السلام از قائم سخن بمیان آمد. حضرت فرمود:

وقتی قائم قیام میکند مردم خواهند گفت: از کجا ممکن است او بیاید؛ و حال آنکه استخوانهای او پوسیده است.

و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر نقل کرده که آن حضرت فرمود: هنگامی که قائم ظهور کند این آیه را میخواند: «فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

و در کتاب مزبور بسند دیگر از مفضل، از آن حضرت از امام محمد باقر علیه السلام نیز این روایت منقول است.

همچنین در کتاب نامبرده از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شنیدم که مردی از اهل «همدان» میگفت: اهل تسنن ما را سرزنش میکنند و می‌گویند: شما عقیده دارید که گوینده‌ای از آسمان صاحب الامر را صدا میزند، حضرت تکیه داده بود چون این را شنید در خشم شد و تکانی خورد و نشست آنگاه فرمود: این موضوع را از من روایت نکنید، بلکه از پدرم نقل کنید که در این صورت اشکالی برای شما پیش نمی‌آورد.

خدا را گواه میگیرم که من از پدرم شنیدم میفرمود: بخدا قسم این مطلب در کتاب خدای عز و جل است، آنجا که میگوید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» بمصدق این آیه هیچ کس در آن روز باقی نمی‌ماند جز اینکه گردش در برابر این علامت خم می‌شود. اهل زمین وقتی شنیدند که صدائی از آسمان می‌آید و میگوید: آگاه باشید که حق در پیروی علی بن ابی طالب و شیعیان

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۸۲

اوست، ایمان می‌آورند.

فردای آن روز شیطان بهوا بالا میرود بطوری که از نظر مردم روی زمین ناپدید می‌شود آنگاه صدا میزند: آگاه باشید که حق در پیروی عثمان و پیروان اوست. زیرا او مظلوم کشته شد. از وی خونخواهی کنید! سپس حضرت فرمود: خداوند مؤمنین را بوسیله صدای اول بر عقیده حق ثابت میدارد، و آنها که بیماری در دل دارند در آن روز دچار شک و تردید میشوند. بخدا قسم آن بیماری دشمنی ما اهل بیت است. آنها در آن موقع از ما بیزاری میجویند و از ما انتقاد میکنند و میگویند: صدای اول سحری از سحرهای این خاندان بود! آنگاه حضرت صادق علیه السلام این آیه را قرائت فرمود:

وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۱) یعنی: اگر علامتی را ببینند از آن دوری میجویند و میگویند: سحر همیشگی است.

این روایت را نعمانی در غیبت بدو سند دیگر از عبد الله بن سنان از آن حضرت نیز روایت کرده است که عماره همدانی آن را از حضرت پرسید و همان جواب را شنید.

و نیز در غیبت نعمانی از فضیل بن محمد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صدای اول که از آسمان قائم را بنام صدا میزنند در کتاب خدا (قرآن) بیان شده است، عرض کردم: در کجا؟ فرمود: در سوره طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ یعنی آیه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً ... سپس فرمود: وقتی آن صدا را شنیدند چنان میشوند که گوئی مرغ بر روی سر آنها نشسته است.

کأن علی رؤسهم الطیر.

مؤلف: ابن اثیر در نهاییه راجع باین جمله «کأن علی رؤسهم الطیر» که در باره صفات اصحاب پیغمبر گفته شده است میگوید: چون آنها آرام و موقر بودند و کسی از آنها خشم و سبکی ندید، بدین وصف موصوف گشتند (یعنی بآنها میگفتند: از بس موقر و آرامند گوئی مرغ بر روی سر آنها نشسته است) زیرا مرغ جز در جای ساکن و آرام نمی‌نشیند.

ولی من (علامه مجلسی) می‌گویم: شاید در این روایت مقصود وحشت و حیرتی

(۱) سوره قمر آیه ۲:

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۸۳

است که مردم از شنیدن آن صدای آسمانی پیدا میکنند (۱) و نیز نعمانی در کتاب غیبت از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که عباسی بر چوبهای منبر مروان بالا- رفت طومار سلطنت بنی عباس در هم پیچیده می‌شود. حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ناچار برای ماست آذربایجان هیچ چیزی نمی‌تواند با آن برابری کند. وقتی که چنین شد؛ همچون گلیم پاره‌های خانه‌های خود باشید، و بانگ در بیابان بیداء (۲) پس وقتی که شخص متحرکی حرکت کرد بسوی او بشتابید: هر چند مانند کودکان با دست و شکم راه بروید. بخدا قسم گویا باو نگاه میکنم که در بین رکن و مقام، از مردم بکتاب جدیدی که بر عرب دشوار است، بیعت میگیرد. سپس فرمود: وای بر عرب از شری که نزدیک است (۳).

(۱) یعنی مبهوت و متحیر بر جای خود میایستند و تکان نمی‌خورند!

(۲) این جمله در اینجا «و النداء بالیداء» آمده یعنی یکی دیگر از علائم صدا در بیابان «بیداء» است، ولی در صفحه ۹۰۸ متن عربی آن «و البدوا ما ألدنا» بود و ما نیز آن را در آنجا بهمین معنی ترجمه کردیم.

(۳) در پاورقی صفحه ۹۰۸ شرحی در باره این روایت که مختصر آن در آنجا ذکر شد؛ نوشتیم. اکنون هم که اصل روایت در اینجا ذکر می‌شود، توضیح میدهیم که: این حدیث درست معلوم نیست میخواهد چه بگوید، و حتما دست خورده و تغییر و تبدیلی در آن روی داده است، زیرا چنان که گفتیم در یک چاپ غیبت نعمانی روی کلمه «آذربایجان» نوشته است «نسخه» و ثانیاً در بحار چاپ امین الضرب که بهترین و صحیح‌ترین چاپ آنست در صفحه ۱۷۷ روی آن نوشته است «کذا» ثالثاً متن حدیث هم مغشوش و مضطرب است که جمعا میرساند روایت در اصل چیز دیگری بوده است.

با این وصف چون این روایت نیز مورد دستبرد و سوء استفاده ابو الفضل گلپایگانی واقع شده و در کتاب «فرائد» آن را مؤید کشته شدن میرزا علی محمد باب یا امام زمان شیرازی دانسته، که در تبریز بقتل رسیده و ناچار میباید واقع شود. لذا میگوئیم، بر فرض که روایت چنین باشد و واقعه آذربایجان هم کشته شدن سید باب است؛ گلپایگانی روایت را آن طور که خود نقل کرده است چگونه معنی کند وی در صفحه ۵۹ مینویسد: فی البحار لا بد لنا من آذربایجان لا یقوم معه امر» یعنی از محتومات است تا شهادت آن مظهر رحمان را در آن مدینه بچشم مشاهده کنیم».

اولاً- کلمه «معه» در حدیث نیست. گلپایگانی خودش درست کرده است.

ثانیاً- ضمیر «معه» بکجا برمی‌گردد؟

ثالثاً- چرا اول حدیث را که می‌گوید عباسی از منبر مروانی بالا می‌رود و طومار سلطنت بنی عباس پیچیده می‌شود؛ حذف کرده؟ لا بد دیده است که در آن صورت مطلب آفتابی و دزد بخوبی شناخته می‌شود! رابعاً- ترجمه‌ای که نموده مخالف اصل است، و معلوم نیست از کجای حدیث این مطلب استفاده می‌شود.

خامسا- این واقعه از علائم قبل از ظهور است، تا بعد از ظهور و کشته شدن امام زمان و اوضاع بعدی تا بابیها مثل گلیم پاره از ترس قوای ناصر الدین شاه از خانه‌ها بیرون نیایند! سادسا- در روایت می‌گوید وقتی چنین شد آرام گیرید تا شخص متحرکی حرکت کند آنگاه بسوی او بشتابید، که میرساند این متحرک امام زمان است که موافق روایات دیگر در بین رکن و مقام از مردم بکتاب جدید (که توضیح خواهیم داد) بیعت می‌گیرد. پس اگر امام زمان در تبریز کشته می‌شود؛ دیگر آن کس که در بین رکن و مقام از مردم بیعت می‌گیرد کیست؟ لا- بد بهائیان با آن روئی که از سنگ پای قزوین هم باج می‌گیرد، خواهند گفت شاید «بهاء» باشد، می‌گوئیم: هیچ بهائی نوشته که جناب بهاء اصلا رنگ حجاز را دیده است!

سابعا- چندین واقعه دردناک در تبریز و آذربایجان برای شیعیان روی داده که مسلما اهل بیت را ناراحت کرده است، مثل واقعه مشروطه و انقلاب و کشتار شهر تبریز و سایر نقاط آنجا؛ یا غائله پیشه‌وری که دین و ایمان و جان و مال بسیاری از مردم با گناه و بی‌گناه را بباد داد از کجا که منظور این وقایع نباشد، که همه مقدمه ظهور آن متحرک یعنی امام زمان است نباشد؟

ثامنا- در حدیث می‌گوید: واقعه آذربایجان بنفع ماست آیا قتل سید باب بنفع اهل بیت بوده اگر بنفع اهل بیت بوده است، ما هم حرفی نداریم!! تاسعا- از قتل سید باب چه شری دامن گیر عرب شد؟! عاشرا- مگر روایات ما منحصر بهمین روایت است، صدها روایات دیگر این کتاب را چه کنم؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۸۴

همچنین در آن کتاب از عبید بن زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود نام قائم (از آسمان) برده می‌شود پس مردم بطرف او که در پشت مقام

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۸۵

ابراهیم است می‌گویند: نام تو را بردند چرا منتظری؟ سپس دست او را گرفته بیعت میکنند. در این موقع زراره گفت: خدا را شکر. ما شنیده بودیم که قائم بابی میلی از مردم بیعت می‌گیرد و علت بی میلی او را نمیدانستیم ولی فعلا فهمیدیم که بی میلی او گناه نیست (زیرا منتظر بوده که از آسمان بیعت گرفتن با وی اعلام شود و آنگاه بیعت مردم را بپذیرد) هم در آن کتاب از حمران بن اعین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: از امور حتمی و مسلم اینست که میاید پیش از قیام قائم سفیانی خروج کند، و فرورفتگی در «بیداء» پدید آید و مردی پاکدل (در بین رکن و مقام) کشته شود و گوینده‌ای از آسمان صدا زند.

و نیز در کتاب یاد شده از ناجیه عطار روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنید که میفرمود: گوینده آسمانی بانگ میزند: مهدی فلانی پسر فلانی است و نام خود او و پدرش را میبرد «سپس شیطان هم بانگ میزند که: فلانی و پیروان او بر حق است» و مقصود حضرت، مردی از بنی امیه (عثمان) بود.

نیز در کتاب نامبرده از زراره روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود: گوینده‌ای از آسمان بانگ میزند که فلانی (مهدی) رئیس شماس است و علی و شیعیان او رستگارانند. من عرض کردم: پس بعد از این اعلان کی با مهدی می‌جنگد؟ فرمود: شیطان هم بانگ میزند فلانی و پیروان او رستگارانند که مقصود مردی از بنی امیه می‌باشد (و همین باعث اختلاف و جنگ پیروان حق و باطل می‌گردد).

عرض کردم: چه کسانی راست را از دروغ تمیز میدهند؟ فرمود: کسانی که این موضوع را قبلا روایت کرده‌اند، و پیش از اینکه روی دهد معتقدند که چنین چیزی روی میدهد، میدانند که طرفدار حق و راستگویان خود آنها می‌باشند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۸۶

و نیز در کتاب مزبور از زراره روایت میکند که گفت: بآن حضرت عرض کردم:

من خیلی تعجب می‌کنم که چگونه با قائم جنگ میکنند با اینکه آن همه کارهای شگفت-انگیز را می‌بینند، مانند فرو رفتن لشکر

(سفیانی) در بیابان و بانگی که از آسمان شنیده می‌شود؟ حضرت فرمود: شیطان مردم را بحال خود نمی‌گذارد و بانگی میزند (که مطلب را بر آنها مشتبه می‌سازد) چنان که در روز عقبه بنام پیغمبر صلی الله علیه و آله بانگ زد. همچنین در غیبت نعمانی از هشام بن سالم روایت میکند که گفت بآن حضرت عرض کردم: حریری برادر اسحاق بما می‌گوید: شما شیعیان عقیده دارید که دو صدا شنیده می‌شود؟ کدام راست و کدام دروغ است (یعنی چگونه میتوان راست و دروغ آن را تشخیص داد؟) حضرت فرمود: باو بگوئید آنچه در این خصوص بما خبر داده‌اند و تو آن را انکار میکنی، همان راست است. و نیز در کتاب مزبور بسند مذکور روایت کرده که هشام بن سالم گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: دو بانگ از آسمان شنیده می‌شود: یک بانگ در اول شب و یک بانگ در آخر شب دوم، من عرض کردم: جریان از چه قرار است؟ فرمود: یک صدا از آسمان و دیگری از شیطان است. عرض کردم چگونه یکی را از دیگری میتوان تمیز داد؟ فرمود: هر کس پیش از واقع شدن، آن را از ما شنیده است، حق و باطل آن را تمیز میدهد.

و نیز در کتاب مزبور از عبد الرحمن بن مسلمه نقل کرده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سنیان ما را سرزنش میکنند و میگویند وقتی دو صدا (هنگام ظهور مهدی) شنیده شود از کجا میتوان فهمید کدام حق و کدام باطل است؟ حضرت پرسید: شما چه جوابی بآنها میدهید؟ عرض کردم: جوابی بآنها نمیدهیم. فرمود:

بگوئید: کسی که پیش از وقوع آن عقیده باین بانگ آسمانی دارد بعد از وقوعش نیز حق را تشخیص داده و آن را تصدیق میکند قال الله تعالی: أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۸۷

أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ «۱» یعنی: کسی که مردم را بسوی حق راهنمایی میکند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که نمیتواند راهنمایی یابد مگر اینکه دیگری او را هدایت کند؟ بنظر شما چه می‌آید؟ و چگونه حکم میکنید؟ و هم در کتاب نامبرده از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: گوینده‌ای از آسمان اسم صاحب الامر را میبرد و می‌گوید: دولت حق از آن فلان بن فلان است پس در باره چه چیزی با او جنگ میکنید؟.

نیز در آن کتاب از ابو سلیمان احمد بن هوده باهلی و او از ابراهیم بن اسحاق در نهانند سنه ۲۷۳ (هجری) از عبد الله بن حماد انصاری در ماه رمضان سال ۲۲۹ از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود:

این امری که شما چشم‌های خود را بآن دوخته‌اید (دولت آل محمد) تحقق نمی‌یابد مگر هنگامی که گوینده‌ای از آسمان بانگ زند. آگاه باشید! فلانی صاحب الامر است. پس بر سر چه چیزی جنگ میکنید؟ هم در آن کتاب از عبد الله بن سنان روایت میکند که گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود: قتل و مرگ چنان مردم را فرا گیرد که بخانه خدا پناه برند. آنگاه از بس کار جنگ سخت می‌شود، گوینده‌ای از آسمان بانگ میزند که: بر سر چه موضوعی جنگ و خون ریزی میکنید؟ صاحب شما فلانی است.

و هم در غیبت نعمانی از یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون شب جمعه فرا رسید خداوند فرشتگان خود را با آسمان دنیا میفرستد و هنگام طلوع صبح منبری از نور در جنب بیت المعمور برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام میگذارد و آنها از آن بالا میروند. سپس خداوند امر میکند که فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین پای منبر آنها اجتماع کنند، و درهای آسمان گشوده می‌شود. آنگاه هنگام ظهر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض میکند: پروردگارا! اکنون موقع

وعده‌ایست که در کتاب خود وعده داده‌ای و آن این آیه است: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ. (۱)

فرشتگان و پیغمبران نیز همین مطلب را می‌گویند، سپس محمد و علی و حسن و حسین بسجده می‌افتند. آنگاه می‌گویند: خدایا (بر بی‌دینان) غضب کن، زیرا حریمت هتک شده و برگزیدگان کشته گشته و بندگان نیکوکار خوار گردیده است خداوند هم آنچه می‌خواهد میکند و این وقت معلومی است.

و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت صادق نقل کرده که فرمود: قائم را اسم می‌برند و می‌گویند: ای فلان بن فلان و بسند مذکور از آن حضرت روایت شده که فرمود: قائم در روز عاشورا قیام می‌کند.

همچنین در آن کتاب از جابر جعفی روایت کرده که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام بوی فرمود: ای جابر! قائم ظهور نمی‌کنند مگر اینکه شام را آشوبی فرا گیرد که هر چه بخواهند راه فراری بیابند پیدا نکنند، و جنگی در بین کوفه و حیره واقع شود که کشتگان آنها در میان راه بیافتند، هنگامی که گوینده‌ای از آسمان بانگ زند.

و نیز در کتاب مزبور بهمین سند از علاء بن محمد از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:

تَوَقَّعُوا الصَّوْتِ يَاتِيَكُمْ بَغْتَةً مِنْ قَبْلِ دِمَشْقِ، فِيهِ لَكُمْ فَرَجٌ عَظِيمٌ

یعنی: منتظر صدائی باشید که ناگهان از جانب دمشق میرسد و در آن صدا برای شما گشایش بزرگی است «۲».

(۱) ترجمه و شرح آن در صفحه ۲۵۹ گذشت.

(۲) این روایت نیز مورد استفاده بهائیان قرار گرفته است. میرزا ابو الفضل گلپایگانی بهائی در «فرائد» آن را از علائم روز ظهور امام زمان که بزعم وی «همان میرزا علی محمد باب است دانسته» در صورتی که اولاً سر و کله میرزا علی محمد در محیط ایران پیدا شد و جز کشته شدن خود وی و بدبختی و نکبت برای پیروانش فتح و فرج و گشایشی نداشت؛ و اصلاً او روی شام و دمشق را ندید. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۱۰۸۸ حکومت مهدی و تنها دین آن زمان ص: ۱۰۸۰

و اگر مقصود وی میرزا حسین علی مازندرانی باشد که دولت عثمانی او را از بغداد به ترکیه و از آنجا به شهر عکا واقع در فلسطین نفی بلد کرد و در کمال ذلت و خواری بسر میبرد، می‌گوئیم حسین علی بهاء مهدی موعود نبوده و این علامت ظهور مهدی است، بعلاوه این صدا بطور ناگهانی از دمشق میرسد، آنهم نوید فتح قطعی و پیروزی کامل شیعیان است نه ماجرای تبعید دومین جانشین میرزا علی محمد شیرازی که بزعم آنها همان عیسی است که از آسمان آمده و همان امام حسین است که از قبر سر بدر آورده است! مؤلف کتاب «فرائد» سالها زحمت کشیده تا از میان هزاران روایات و ده‌ها آیات قرآنی که در باره مهدی موعود شیعه و علائم و اوصاف شخص وی؛ ولادت و غیبت و ظهور و قیام وی علیه ظلم و بیدادگری، و تشکیل سلطنت ظاهری و حشمت دنیوی آن حضرت رسیده است، فقط چند حدیث و آیه را سرقت نموده یا تحریف و تصحیف و تفسیر برآی کرده و آن را با تکلف و مشقت، تطبیق به میرزا علی محمد شیرازی و میرزا حسین علی مازندرانی که خود را معروف به «باب» و «بهاء» کرده‌اند؛ نموده است. وی از جمله چون در روایت فوق دیده که نامی از دمشق یا شام برده شده، آن را یکی از دلیلهای مناسب برای اثبات ادعای اهل بهاء گرفته و در صفحه ۵۴ بعد از نقل یک جمله از خطبه حضرت علی (ع) «خیر المساکن یومئذ البیت المقدس» که در صفحه ۹۴۴ توضیح دادیم. می‌گوید: «و موافق همین است آنچه مجلسی در این کتاب (سیزدهم بحار) در باب آیات واقعه در یوم ظهور! از ابی جعفر (ع) روایت نموده است، «انه قال توقعوا الصوت ...» می‌گوئیم: آری این را مجلسی نقل کرده است، بر منکرش لعنت، ولی چه ربطی بشما و باب و بهاء دارد؟ این صدا که بطور ناگهانی از طرف دمشق می‌آید علامت ظهور است، که بدنبال آن امام زمان ظهور میکند و ظهور وی فرج و گشایش عظیمی برای شیعیان امام محمد باقر گوینده حدیث است، آیا موقع پیدا شدن سید باب در

بوشهر؛ و شیراز و ایران، صدائی از جانب دمشق آمد، و اگر آمده چه صدائی بوده که اهل بهاء شنیدند و دیگران نشنیده‌اند؟! البته منکر نیستم که از جانب شام و غیر شام پیوسته صداها می‌آید، ولی اهل بهاء که نباید هر صدائی را برایش بگیرند! تا صدا چه صدائی باشد!! بر فرض که صدائی هم آمده باشد، فرج عظیم چه بوده است؟! آیا آن فرج و گشایش برای شیعیان امام باقر است یا برای جهودان بهائی و ایادی روس و انگلیس؟ و چنانچه منظور از این صدا میرزای بهاء باشد که سالها بعد از قتل باب به شهر عکا واقع در فلسطین تبعید و با کمال فلاکت تحت نظارت شدید دولت اسلامی عثمانی عمر خود را پایان آورد، میگوئیم این چه صدائی بود و چه فرج عظیم و غیر عظیمی حتی برای اهل بهاء! داشت؟

این صدا از علائم ظهور است که قاعدتا باید با میرزا علی محمد باب بیاید نه سالها بعد بدون سر و صدا بطرف میرزا بهاء بیچاره بوزد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۸۹

و هم در کتاب یاد شده از عبد الله بن ابی یعفور از حضرت صادق روایت کرده که فرمود: مدت سلطنت قائم نوزده سال و چند ماه است.

و هم در آن کتاب از جابر بن یزید جعفی روایت میکند که گفت: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام میفرمود: بخدا قسم مردی از ما اهل بیت مدت سیصد و نه سال سلطنت خواهد کرد. من عرض کردم: این در چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از مردن قائم عرض کردم: قائم در روزگار خود چقدر عمر میکند؟ فرمود: نوزده سال از روز قیام تا هنگام فوتش.

مؤلف: آن مردی که بعد از فوت قائم مدت سیصد و نه سال سلطنت میکند

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۹۰

اشاره: بسطنت امام حسین علیه السلام یا دیگری از ائمه هنگام رجعت آنهاست «۱» کلینی در کافی از بکیر بن اعین روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند حجر الاسود را در رکنی که فعلا در آن قرار دارد، نهاد و در رکن دیگری قرار نداد؟ فرمود: خداوند، حجر الاسود را که گوهری بهشتی بود؛ و برای آدم آوردند، بواسطه پیمانی که از مردم گرفت در آن رکن گذاشته شد. زیرا وقتی خداوند از اولاد آدم که در پشت‌های پدرانشان بودند پیمان بندگی گرفت، در آن مکان بود، و در آنجا بود که تمام بنی آدم یک دیگر را در صلبها دیدند، و هم از آنجا مرغ بر قائم فرود می‌آید، و نخستین کسی که با وی بیعت

(۱) رجوع کنید پیورقی ما در باب «رجعت».

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۹۱

میکند همان مرغ است و او بخدا قسم جبرئیل مییاشد، و در همین جا قائم پشت خود را بآن تکیه میدهد، آن رکن حجت و دلیل بر وجود قائم است «۱» و نیز در کافی از یعقوب سراج روایت میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کی موقع فرج شیعیان شما میرسد؟ فرمود: هنگامی که اولاد عباس با هم کشمکش نمودند و پایه سلطنت آنها سست گردید و مردم چشم بآن دوختند

و خلعت العرب اعنتها

و عرب لگامهای خود را بیرون آورند «۲» و شوکت هر صاحب شوکتی از میان برداشته شد و شخص شامی و یمنی و سفیانی ظاهر گشت، و سید حسنی از جا حرکت نمود و صاحب الامر با میراث رسول خدا از مدینه بمکه رفت.

(۱) این همان حدیث است که در صفحه ۱۰۷۴ بطور اختصار گذشت و ابو الفضل گلپایگانی بواسطه وجود لفظ بیت المقدس

دستبردی بآن زده است ولی در آنجا و جاهای دیگر بیت المقدس ندارد و فقط مسجد الحرام است.

(۲) این معنی در چند روایت گذشته هم بود، از جمله در صفحه ۹۹۷

خلع العرب اعنتها

و نیز در جای دیگر

و تخلع العرب اعنتها

و در اینجا نیز بصیغه ماضی آمده که متحقق الوقوع و در حکم مضارع است. توضیح میدهم که «اعنه» جمع عنان بمعنی «لگام» است. و در حقیقت معنی عبارت چنین است: عرب لگام را از دهان خود بر میدارد! شیخ محمد جواد مغنیه نویسنده معروف عرب و دانشمند شیعی لبنانی در کتاب «علی و القرآن» صفحه ۵۳ ضمن تطبیق بعضی از سخنان ائمه باوضاع کنونی، می‌نویسد: این روایت نوید استقلال و آزادی عرب را از زیر یوغ استعمارگران داده است.

این معنی در مورد خود صحیح است، زیرا ممالک عربی هیچ گاه مانند بیست سال اخیر استقلال و آزادی نداشته‌اند، هر چند امروز بالغ بر ۱۳ کشور عربی کوچک و بزرگ داریم که گاهی همین دولتهای مختلف عربی موجب نفاقها و اختلافها و دوری از هم و بهره برداری استعمارگران، و بلوک شرق و غرب شده است. ولی در اینکه هر کدام استقلال دارند، و در تعیین سرنوشت خود آزاد می‌باشند؛ تردید نیست، و شاید این روایت در دنیای ما بهترین دلیل بر عظمت فکر ائمه عالیقدر ما باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۹۲

عرض کردم: میراث رسول خدا چیست؟ فرمود: شمشیر و زره و عمامه و عبا و عصا و پرچم و زین و برگ اسب پیغمبر است، چون وارد مکه می‌شود شمشیر از غلاف بیرون می‌آورد و زره را میپوشد و پرچم می‌افرازد و عبا و عمامه را میپوشد، و عصا را بدست میگیرد، و از خداوند اجازه میطلبد که رسماً ظهور کند، یکی از دوستانش از این موضوع اطلاع پیدا میکند و نزد سید حسنی می‌آید و باو خبر میدهد. حسنی هم پیشدستی میکند و قبل از آن حضرت خروج مینماید، اهل مکه بر او هجوم کرده او را میکشند و سرش را بشام میفرستند، در آن موقع صاحب الامر قیام میکند، مردم با وی بیعت میکنند و فرمانش را گردن مینهند.

آنگاه مرد شامی (سفیانی) لشکری بمدینه میفرستد و پیش از رسیدن بمدینه خداوند آنها را هلاک میگرداند. در آن روز اولاد علی علیه السلام از مدینه فرار میکنند و در مکه بقائم ملحق میشوند، سپس صاحب الامر بعراق می‌آید و لشکری بمدینه میفرستد و اهل مدینه تأمین پیدا میکنند و بآن شهر برمیگردند. این حدیث در کتاب کافی نیز بسند دیگر ذکر شده است «۱»

اینها قائم آل محمد نیستند!

همچنین در کافی از عیسی بن قاسم روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: پرهیزکاری از خداوند یگانه‌ای را که شریک ندارد پیشه سازید، و در خود بنگرید! بخدا قسم اگر شخصی گله‌ای داشته باشد که در آن گله شبانی گماشته باشد، هر وقت شبان بهتری پیدا کند، اولی را جواب کرده دومی را که

(۱) در بعضی از احادیث گذشته باب علائم ظهور و همین مورد میگفت قائم از مدینه بمکه می‌رود و در مکه نیز با سادگی و احتیاط می‌گذراند، و بعد در کوفه قیام میکند، البته باید دانست که گفته‌اند «الامور مرهونه باوقاتها» هر کاری وقتی دارد. قائم (ع) در آغاز ظهور بیش از سیصد و سیزده نفر فداکار دارد، و با این عده چگونه میتواند با جهانی بجنگد ولی چون بعراق می‌آید و لشکرش به ده هزار نفر از جان گذشته میرسند قیام حقیقی از آن موقع شروع می‌شود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۹۳

بفن شبانی آشنا تر است بجای او می‌گمارد.

بخدا قسم اگر یکی از شما دو جان داشته باشد، که با یکی بجنگد و آن را بیازماید، بعدا اگر آن جان از کف برود هر تجربه‌ای آموخته در باره آن دیگری هم معمول می‌دارد. ولی حرف در این است که آدمی یک جان بیشتر ندارد. اگر آن از دست رفت توبه هم می‌رود. پس اگر مردی از ما (سادات) آمد و شما را دعوت بقیام کرد شما سزاوارتر بحفظ جانهای خود هستید (یعنی فورا دور او را نگیرید) درست نگاه کنید به بینید برای چه میخواهید قیام کنید؟

نگوئید زید (بن علی بن الحسین) هم قیام کرد. زیرا زید مردی عالم و راستگو بود. او شما را بخاطر خود نمیخواند. بلکه شما را دعوت بخشودی و دوستی آل محمد مینمود. او اگر قیام کرد، بآنچه شما را بآن می‌خواند وفا نمود. او علیه سلطانی که همه گونه شرائط بیدینی در وی جمع شده بود قیام کرد تا ارکان سلطنت او را بشکند «۱» ولی آن سیدی که امروز میخواهد خروج کند شما را بچه چیزی میخواند؟

اگر بخاطر رضایت و خوشنودی آل محمد باشد، من صریحا میگویم: ما از قیام وی خوشنود نیستیم. او امروز نافرمانی ما را میکند و کسی از ما هم با او نیست، و شایسته است که او لشکر کشی و قیام و انقلاب را از ما نشود مگر کسی که تمام اولاد فاطمه (ع) با وی همراهی دارند.

(۱) زید بن علی بن الحسین که بعد از امام محمد باقر بهترین فرزندان امام زین العابدین علیه السلام بود در سال ۱۲۱ علیه هشام بن عبد الملک خلیفه بیدادگر اموی قیام کرد؛ و با اینکه در کوفه رشادتها نشان داد، ولی سرانجام کشته شد؛ و بدنش را چهار سال بالای دار نگاه داشته سپس استخوانهایش را پائین آوردند و سوزاندند! بعد از وی محمد نفس الزکیه پسر عبد الله محض نوه امام حسن مجتبی علیه منصور دوانقی خلیفه عباسی قیام کرد؛ چون نام وی محمد و بسیار زیبا بود؛ خود وی و بسیاری از مردم او را مهدی موعود میدانستند، ولی حضرت صادق او را از قیام بی نتیجه منع کرد. ولی از گوش نگرفت تا کشته شد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۹۴

بخدا قسم صاحب شما کسی است که اولاد فاطمه دور او را گرفته باشند.

هر گاه ماه رجب فرا رسید بنام خدا بیائید و اگر تا ما شعبان بتأخیر انداختید اشکالی ندارد و اگر دوست دارید که روزه را نزد کسان خود بگیرید شاید برای شما بهتر باشد و برای شما خروج سفیانی بعنوان علامت آن روز کافی است.

و هم در کافی از امام زین العابدین علیه السلام روایت میکند که فرمود: بخدا قسم هیچ یک از ما پیش از ظهور قائم قیام نمیکند مگر اینکه همچون گنجشکی است که پیش از پر و بال در آوردن از آشیانه خود پرواز کند و بچه‌ها آن را بگیرند و ملعبه دست آنها باشد! و نیز در آن کتاب از سدید صیرفی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

ای سدید! در خانهات بنشین و همچون گلیم پاره خانه باش و مادام که شب و روز آرام است تو نیز آرام گیر وقتی شنیدی که سفیانی خروج کرده بیا بسوی ما هر چند پیاده بیائی! سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب «طرایف» مینویسد: موضوع گوینده‌ای که از آسمان نام مهدی را میبرد و وجوب پیروی از وی را احمد بن منادی در کتاب «ملاحم» و حافظ ابو نعیم در کتاب «اخبار المهدی» و ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» و حافظ ابو العلاء در کتاب «الفتن» روایت کرده‌اند «۱» و نیز در کافی از طیار روایت میکند که حضرت صادق در تفسیر آیه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ فرمود: این آیه آفاقی فرو رفتن بیداء و مسخ شدن بعضی از دشمنان ما و افتادن آنها است. عرض کردم «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» چه وقت و کی خواهد بود؟ فرمود: بآن کار نداشته باش! آن قیام قائم است «۲».

(۱) این عده از دانشمندان مشهور اهل تسنن میباشند که همه در پیرامون مهدی موعود آل محمد (ص) و مشخصات او سخن گفته و روایات آن را بطرق مختلفه از پیغمبر نقل کرده‌اند.

(۲) در صفحه ۱۰۲۲ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۹۵

خزاز قمی در کتاب «کفایه الاثر» از علقمه بن محمد حضرمی از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السلام و آن حضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: یا علی موقعی که قائم ظهور کند سیصد و سیزده نفر به تعداد مردان جنگ بدر بگرد وی اجتماع کنند و وقت آمدنش نزدیک شود له سیف مغمود ناداه السیف قم یا ولی الله فاقتل اعداء الله شمشیر غلاف شده‌ای دارد که همان شمشیر بوی می‌گوید: ای ولی خدا برخیز و دشمنان را بکش.

شیخ مفید در کتاب (اختصاص) از حدیفه یمانی روایت کرده که گفت از پیغمبر (ص) شنیدم میفرمود. در موقع آمدن قائم گوینده‌ای از آسمان بانگ میزند: ای مردم! زمان حکومت جباران پایان رسید ولی امر بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله قیام کرده است، در مکه بوی ملحق شوید: آنگاه نجباء از مصر و ابدال از شام و دستجات عراق که شبها را بعبادت مشغول و روزها همچون شیر می‌باشند و دلهاشان مانند پاره‌های آهن است بیایند و در بین رکن و مقام با وی بیعت کنند.

در این موقع عمران بن الحصین عرضکرد: یا رسول الله این مرد را برای ما توصیف کن! فرمود: او مردی از اولاد حسین است گوئی او از مردم «شنسوه» است و قطوانی بر تن دارد، نامش نام من است، در موقع ظهور او پرندگان جوجه‌های خود را در آشیانه‌هاشان و ماهیان در دریا‌های خودشان (با کمال آزادی و دور از هر گونه ترس و مزاحمت دشمن) تولید نسل می‌کنند و نهرها کشیده می‌شود و چشمه‌ها می‌جوشد و زمین دو برابر محصول خود را می‌رویاند. و جبرئیل و اسرافیل پیشاپیش او راه می‌روند، او زمین را پر از عدل و داد میکند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد «۱».

و نیز در کافی از عمر بن حنظله روایت میکند که گفت: از امام جعفر صادق

(۱) این روایت نبوی که از راوی موثقی چون حدیفه و در کتاب معتبری مانند اختصاص شیخ مفید نقل شده، اهمیت وجود مهدی آل محمد (ع) و تأثیر قیام وی را در میان مردم جهان و عالم طبیعت و اصلاحات اساسی او را بخوبی معرفی می‌کند آیا چنین امام زمانی آمده و رفته است؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۰۹۶

علیه السلام شنیدم میفرمود: پنج علامت پیش از قیام قائم میباشند: صدای آسمانی و خروج سفیانی و فرو رفتن بیابان «بیداء» و کشته شدن مردی پاکدل (نفس زکیه) و آمدن مرد یمنی، عرضکردم: قربانت گردم! اگر پیش از وقوع این علامتها یکی از سادات اهل بیت شما قیام کرد، من هم با او قیام کنم؟ فرمود: نه! فردای آن روز من این آیه را *إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ* خواندم و عرضکردم: آیا صدای آسمانی اینست که این آیه میگوید؟ فرمود: آگاه باش اگر این باشد (باید امروز) گردنهای دشمنان در پیش آن شکسته شود! مؤلف: این باب و باب سیرت آن حضرت در بسیاری از اخبار با هم مشترک است «۱» چنان که بسیاری از روایات این باب در آنجا نقل می‌شود و بسیاری از آن هم در باب سابق گذشت.

سید علی بن عبد الحمید در کتاب «انوار مضمیئه» بسند خود از عبد الله بن عجلان روایت نموده که گفت: در خدمت حضرت صادق در باره قیام قائم سخن بمیان آوردیم من عرضکردم: چگونه ما میتوانیم از آمدن او اطلاع حاصل کنیم؟ فرمود:

صبح که یکی از شما از خواب برمیخیزد کاغذی را در زیر سر خود مییابد که در آن نوشته است «طاعه معروفه» یعنی پیروی از قائم

کار معروف و خوبی است.

و هم در آن کتاب با اسناد خود از فضل بن شاذان نقل میکند که در پرچم مهدی علیه السلام نوشته است:
«اسمعوا و اطیعوا»

یعنی سخنان مهدی را بشنوید و از آن اطاعت کنید.

هم در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

وقتی لشکر سفیانی در بیابان فرو رفت، تا آنجا که فرمود، قائم آن روز در مکه است و در حالی که جنب کعبه ایستاده است میگوید: من ولی خدا هستم، من از هر کس

(۱) ما نیز بهمین جهت بعضی از آنها را که عینا در ابواب پیشتر نقل شده است، در اینجا نمی‌آوریم هر چند قسمت دیگر هم آمده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۹۷

بمحمد نزدیکترم، هر کس میخواهد در باره آدم با من گفتگو کند ... (۱)

و نیز در کتاب یاد شده از امام زین العابدین علیه السلام روایت میکند که در روایت مفصلی از قائم نام برد و فرمود: در زیر درخت تناوری می‌نشیند: در آن جا جبرئیل بصورت مردی از قبیله کلب «۲» می‌آید و میگوید: ای بنده خدا برای چه اینجا نشسته‌ای؟ قائم میگوید: منتظرم شب فرا رسد و هنگام شب بمکه بروم نمیخواهم در این گرما بروم. در این موقع جبرئیل می‌خندد، از خنده او متوجه می‌شود که جبرئیل است.

آنگاه جبرئیل دست او را میگیرد و با وی دست میدهد و باو سلام میکند و میگوید: برخیز! سپس اسبی بنام براق برای او می‌آورد و او را سوار میکند و بکوه رضوی می‌آورد، سپس محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می‌آیند و عهدنامه‌ای برای او مینویسند تا آن را برای مردم بخواند قائم از آنجا بمکه میرود در حالی که مردم در آنجا اجتماع کرده‌اند. در این هنگام مردی می‌آیستد و میگوید: ای مردم اینست مطلوب شما که به نزد شما آمده است و شما را با آنچه پیغمبر دعوت میکرد، میخواند مردم از جا بلند میشوند، مردی از طرف قائم می‌آیستد و میگوید: ای مردم! مطلوب شما اینست، اکنون بسوی شما آمده
یدعوکم الی ما دعاکم الیه رسول الله (ص)

شما را دعوت بآن احکام و قوانین و دستوراتی میکند که پیغمبر خدا شما را به پذیرش آن میخواند «۳» مردم بطرف وی میروند که او را بقتل رسانند. ولی سیصد و چند نفر از جا برمیخیزند و آنها را از دور او عقب میزنند. پنجاه نفر آنها از مردم کوفه هستند. سایرین مردم ناشناسی هستند که اغلب یک دیگر را نمیشناسند، آنها در غیر موسم حج در مکه جمع

(۱) در صفحات ۱۰۱۹ مفصلاً گذشت.

(۲) شاید مقصود دحیه کلبی یکی از اصحاب رسول اکرم (ص) بوده که می‌نویسند هر وقت جبرئیل بر آن حضرت فرود می‌آمد؛ بصورت وی بود.

(۳) آیا معنی دین جدید و مسلک تازه است؟ یا چنان که مکرر گفته‌ایم و بتفصیل خواهیم گفت امام زمان تجدیدکننده دین اسلام و زنده‌کننده قوانین جاویدان دین محمدی (ص) است؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۹۸

میشوند.

و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: قائم با سیصد و سیزده مرد از یارانش در ذی طوی (۱) منتظر قیام است تا موقعی که بحجر الاسود تکیه زند و پرچم آویخته را باهتزاز در آورد. علی بن ابی حمزه میگوید: این را برای امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کردم فرمود: و فرمان سرگشاده‌ای هم در دست دارد.

روزی که قائم (ع) در مکه ظهور میکند

و هم در کتاب مزبور از ابو بصیر روایت نموده که امام محمد باقر علیه السّلام در ضمن حدیثی طولانی فرمود: قائم بیاران خود میگوید: ای مردم! اهل مکه مرا نمیخواهند ولی من برای هدایت فرستاده شدم تا آنچه شایسته است که شخصی مثل من به آنها بگوید، گفته و با آنها اتمام حجت کرده‌ام. آنگاه مردی از یاران خود را میطلبد و بوی میگوید: برو نزد اهل مکه و بگو ای اهل مکه من فرستاده فلانی هستم او بشما میگوید: ما خانواده رحمت و معدن رسالت و خلافت میباشیم. ما ذریه محمد و سلاله پیغمبرانیم. مردم بما ستم نمودند و ما را در بدر و مقهور کردند، و از هنگام رحلت پیغمبر تا کنون حق ما غصب شده است. اکنون ما از شما چشم یاری داریم؛ از ما یاری کنید. وقتی آن جوان این سخنان را میگوید مردم بوی هجوم میاورند و در بین رکن و مقام او را میکشند (۲) و او همان مرد پاکدل است (نفس زکیه) چون خبر کشته شدن او با امام میرسد بیارانش میگوید: من بشما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمیخواهند؟ اهل مکه هم او را دعوت بمکه نمیکنند و او هم با سیصد و سیزده مرد که بتعداد جنگجویان

(۱) ذی طوی، کوهی مجاور شهر مکه است.

(۲) از این روایت و احادیث گذشته استفاده می‌شود که اهل مکه و مدینه در آن موقع مانند امروز؛ سنی و شاید هم وهابی باشند. دور نیست علت اینکه قائم (ع) از آنجا رسماً قیام نمیکند و بکوفه مرکز شیعیان می‌آید همین موضوع باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۰۹۹

بدر هستند از کوه ذی طوی فرود می‌آیند و داخل مسجد الحرام شده و در جنب مقام ابراهیم چهار رکعت نماز میخوانند، و تکیه بحجر الاسود میدهد و حمد و ثنای الهی میکند و بر حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و آله درود میفرستد و بنحوی سخن میگوید که هیچ کس بدان گونه سخن نگفته باشد.

او نخستین کسی است که جبرئیل و میکائیل دست در دست او گذارده و با وی بیعت میکنند سپس پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام با آنها برخاسته کتاب جدید مهرشده‌ای را که هنوز مهرش خشک نشده و بر عرب دشوار است (۱) بوی میدهند و با وی میگویند: بر طبق آنچه در این کتاب نوشته است عمل کن سپس آن سیصد نفر و عده قلیلی از اهل مکه با وی بیعت میکنند و چون از مکه خارج شود مثل اینکه در حلقه است.

ابو بصیر میگوید: پرسیدم: حلقه چیست فرمود: ده هزار مرد است که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار دارند و در آن هنگام پرچم او را باهتزاز در آورده همه جا میگردانند، و این همان پرچم و زره سابق پیغمبر است و شمشیر پیغمبر بنام «ذو الفقار» را نیز حمائل میکند.

و در روایت دیگر حضرت فرمود: از هر شهری جمعی بیاری قائم قیام میکنند، مگر مردم «بصره» که یک نفر از آنها بکمک او نمیروند!

اصحاب قائم (ع)

هم در آن کتاب از فضیل بن یسار از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که بوی فرمود: گنجی در طالقان هست که

از طلا- و نقره نیست، و پرچی است که از روزی که آن را پیچیده‌اند برافراشته نشده است و مردانی هستند که دل‌های آنها مانند پاره‌های آهن است شکی در ایمان بخدا در آن راه نیافته و در طریق ایمان از سنگ محکم‌تر است اگر آنها را وادارند که کوه‌ها را از جای بکنند، از جای

(۱) توضیح آن می‌آید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۰۰

کنده و از میان بر میدارند.

لشکر آنها قصد هیچ شهری نمیکنند جز اینکه آن را خراب مینمایند. اسب‌های آنها زینهای زرین دارند، و خود آنها برای تبرک بدن خود را بزین اسب امام میسایند، آنها در جنگها امام را در میان گرفته و با جان خود از وی دفاع میکنند، و هر کاری داشته باشد برایش انجام میدهند.

مردانی در میان آنهاست که شبها نمی‌خوابند زمزمه آنها در حال عبادت همچون زمزمه زبور عسل است. تمام شب را عبادت مشغولند، و روزها سواره بدشمن حمله میکنند. آنها در وقت شب راهب و هنگام روز شیرند. آنها در فرمانبرداری امام بیش از کنیز نسبت باقایش پافشاری دارند. آنها مانند چراغهای درخشنده‌اند، و دلهاشان همچون قندیلهاست، و از خوف خدا خشنود میباشند. آنها ادعای شهادت دارند و تمنا میکنند که در راه خداوند کشته گردند. شعار آنان اینست: ای خون‌خواهان حسین! از هر جا میگذرند، رعب آنها پیشاپیش آنان باندازه یکماه راه در دلها جای میگیرد، و بدین گونه رو به پیش میروند، خداوند هم پیشرو بسوی حق و حقیقت را پیروز میگرداند.

و نیز در آن کتاب از ابو خالد کابلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم ما در مکه از مردم بر اساس کتاب خدا (قرآن) و سنت پیغمبرش بیعت می‌گیرد، و حاکمی بر آنها تعیین می‌کند. سپس به مدینه می‌رود. در میان راه بوی خبر می‌دهند که حاکم او را کشته‌اند او هم برمیگردد و با آنها دعوا می‌کند، و بیش از این کاری نمی‌کند، آنگاه حرکت نموده و در بین دو مسجد (مکه و مدینه) مردم را دعوت بعمل به کتاب خدا و سنت پیغمبرش و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام و بیزاری از دشمنش میکند، تا آنکه به بیابان «بیداء» میرسد، در آنجا لشکر سفیانی برای جنگ با وی بجانب او حرکت می‌کند و خدا آنها را در زمین فرو میبرد.

و در روایت دیگر فرمود: وقتی در «شفره» فرود می‌آید نامه سفیانی باهل

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۰۱

مدینه میرسد که نوشته است: اگر او (یعنی قائم) را نکشید مردان شما را بقتل می‌رسانم، و زنانان را اسیر میکنم. مردم مدینه هم حاکم او را می‌کشند. چون این خبر بقائم میرسد، بمدینه برمی‌گردد و با آنها جنگ میکند و طوری قریش را نابود میگرداند که جز خورنده قوچ باقی نمی‌ماند. سپس از آنجا بکوفه می‌رود و مردی از یاران خود را بحکومت آنجا منصوب میدارد. آنگاه وارد نجف می‌شود.

مؤلف: شیخ احمد بن فهد حلی «۱» در کتاب «مهدب» و دیگران در تألیفات خود از معلی بن خنیس و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوروز، روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحب امر خلافت در آن روز قیام می‌کند و خداوند او را بر دجال پیروز می‌گرداند. او دجال را در مزبله کوفه بدار می‌آویزد، هیچ روز نوروزی نمی‌گذرد مگر اینکه ما در آن روز انتظار فرج داریم. زیرا نوروز از روزهای ماست. ایرانیان آن روز را حفظ کردند، ولی شما عربها آن را ضایع کردید!

(۱) شیخ بزرگوار احمد بن فهد حلی متولد سال ۷۵۷ و متوفای در کربلا سال ۸۴۱ از فقهای مشهور شیعه در قرن نهم هجری است. ابن فهد شاگرد فاضل مقداد و علی بن خازن و بهاء الدین نیلی است که از شاگردان شهید اول و فخر المحققین پسر علامه حلی هستند. ابن فهد در علم و فضل و زهد و تقوی زبانزد خاص و عام بوده؛ کتاب «الهدب البارع» شرح مختصر نافع محقق حلی و «تحریر» و «موجز» و «المتعة الحلیة» و «تحصین» و «عدة الداعی» از تصنیفات ارجدار اوست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۰۲

باب سی و دوم سیرت و اخلاق و خصوصیات زمان آن حضرت و احوال یاران وی صلوات الله علیه و علی آبائه

اشاره

حمیری در کتاب «قرب الاسناد» از هارون بن مسلم از ابن زیاد از جعفر از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر وقت قائم ما قیام کرد قطایع «۱» از بین می‌رود بطوری که دیگر قطایعی در میان نخواهد بود! شیخ صدوق در کتاب «خصال» از علی بن ابی حمزه از پدرش از حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: موقعی که قائم قیام کند برای سه چیز حکم صادر می‌کند که هیچ کس پیش از وی حکم نکرده است (آن سه حکم اینست که: پیرمرد زناکار را اعدام می‌کند. و کسی را که مانع زکاة دادن می‌شود، بقتل میرساند، وارث برادر را به برادر مقامی می‌دهد.

نیز در کتاب «خصال» صدوق از عوام بن زبیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم با چهل و پنج مرد که از نه قبیله‌اند خواهد آمد: از یک قبیله یک مرد و از یک قبیله دو مرد و از یک قبیله سه مرد و از یک قبیله چهار مرد و از یک قبیله پنج مرد و از یک قبیله شش مرد و از یک قبیله هفت مرد و از یک قبیله هشت مرد و از یک قبیله نه مرد و همچنین تا آنگاه که تعداد یارانش تکمیل شود.

(۱) قطایع - اسم اموال غیر منقولی مانند دهات؛ اراضی؛ برجها، و قلعه‌هاست (که حکام و امرا آن را تصاحب می‌کردند) در حدیث است که قطایع پادشاهان تعلق بامام دارد (مجمع - البحرین) در حقیقت قطایع مالکیت‌های بزرگ بوده که پادشاهان و حکام و ارباب نفوذ بنام خود ثبت می‌کردند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۰۳

خبر ابی بن کعب

همچنین در کتاب «عیون اخبار الرضا» از علی بن عاصم از امام محمد تقی علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله قائم علیه السلام را برای ابی ابن کعب بدین گونه توصیف فرمود: خداوند نطفه با برکت پاک و پاکیزه را در صلب حسین بوجود آورد که هر مؤمنی که خداوند از وی در خصوص دوستی اهل بیت پیمان گرفته است، از آن نطفه خشنود است و هر منکری از آن دوری می‌جوید.

او امام پرهیزکار ستوده خصال پسندیده و هادی و مهدی است که حکم بعدل می‌کند و دستور بدان می‌دهد و در گفتارش خدا را تصدیق می‌کند خداوند هم او را تصدیق مینماید، و چون دلائل و علائم آن آشکار شود، از سرزمین تهامه «۱» بیرون می‌آید او گنج‌هایی دارد که نه طلا و نه نقره است، بلکه اسبهای نیرومند و مردان ناموری است بعدد اصحاب بدر یعنی سیصد و سیزده نفر که از اقطار جهان بدو روی گرد آیند. صحیفه مهر کرده‌ای با اوست که تعداد یارانش با اسامی و شهرها و طبایع و اوصاف و کینه‌های

آنها در آن نوشته شده است و آنها همه سعی در فرمانبرداری او (مهدی) دارند.

ابی بن کعب عرضکرد: یا رسول الله! دلائل و علائم آمدن او چیست؟ فرمود:

پرچمی است که چون وقت قیام وی شود، آن پرچم خود بخود برافراشته می‌شود و همان پرچم بقائم میگوید: ای ولی خدا برخیز! دشمنان خدا را بکش، و آنها دو پرچم و علامت هستند. شمشیری در غلاف دارد که چون وقت ظهورش نزدیک شود آن را از غلاف میکشد و خداوند آن را بزبان آورده و او نیز بوی میگوید: ای ولی خدا! برخیز! جا ندارد که بنشین و دشمنان خدا را بحال خودشان بگذاری.

او از پس پرده غیبت بیرون می‌آید و هر جا دشمن خدا بهیند بقتل میرساند و احکام خدا را جاری میسازد و طبق دستور الهی حکم میکند، در حالی که جبرئیل در

(۱) تهامه - جزو خاک حجاز و عربستان سعودی و کنایه از شهر مکه است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۰۴

سمت راست و میکائیل در جانب چپ او قرار گرفته‌اند بزودی آنچه اکنون من بشما میگویم، مردم بزبان می‌آورند هر چند بعد از زمانهای طولانی باشد، من هم کار خود را بخدا میسپارم.

ای ابی! خوش بحال کسی که او را ملاقات میکند و خوش بحال کسی که او را دوست میدارد، و خوش بحال کسی که عقیده بوجود و ظهور او دارد او آنها را از مهالک دنیوی نجات میدهد و با اعتقاد بخدا و پیغمبر و تمام ائمه طاهرین خداوند درهای بهشت را برای آنها میگشاید. مثل آنها در دنیا، همچون مشکی است که همیشه بویش استشمام می‌شود، و هیچ گاه تغییر نمی‌یابد، و مثل آنها در آسمان مانند ماه تابان است که هیچ وقت نورش خاموش نمیشود.

ابی بن کعب عرضکرد: یا رسول الله! بیان حال ائمه از جانب خداوند چگونه است؟ حضرت فرمود: خداوند متعال دوازده صحیفه بر من نازل فرمود که نام هر امامی بر مهر آن نگاشته و وصفش در آن، نوشته شده بود.

خبر ابو صلت هروی

و نیز صدوق در علل الشرائع و عیون اخبار الرضا از ابو صلت هروی از امام رضا علیه السلام و آن حضرت از پدرانش از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود:

وقتی مرا بمعراج بردند صدائی شنیدم که گفت: یا محمد! عرضکردم: بلی! ای خدای بزرگ! باز شنیدم که گفته شد:

یا محمد! تو بنده من و من خدای تو هستم مرا عبادت کن و توکل بر من بنما زیرا تو در میان بندگان من نور من هستی و فرستاده بجانب بندگان من و حجت من بر بندگان من میباشی. من بهشت خود را برای تو و پیروان تو خلق کردم، و آتش دوزخ را برای مخالفین تو آفریدم و کرامت خود را بجانشینان تو و ثواب خود را بشعیان آنها دادم.

من عرضکردم: خداوندا! جانشینان من کیستند؟ ندا آمد که یا محمد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۰۵

جانشینان تو کسانی هستند که اسامی آنها بر ساق عرش «۱» نوشته شده است. در همان جا بساق عرش نگاه کردم، دوازده نور دیدم که در هر نوری سطر سبزی بود که نام هر یک از جانشینان من در آن نوشته شده بود. اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امت من بود. من عرضکردم: پروردگارا اینها بعد از من جانشینان منند؟ ندا آمد که ای محمد آری اینان دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بعد از تو بر بندگان من میباشند و جانشینان و خلفا و بهترین بندگانم بعد از تو هستند.

بعزت و جلال خودم قسم دین خود را بوسیله آنها بر او هام بشر غالب و کلمه خود را بوسیله آنها بلند می‌کنم و بوسیله آخرین آنها زمین خود را (از وجود بی‌دینان و اهل معصیت) پاک می‌کنم و سلطنت شرق و غرب را باو میدهم و بادها را در اختیار او می‌گذارم و ابرهای سخت را برای او رام می‌گردانم، و در راه آسمان بالا می‌برم و با لشکر خود نصرت میدهم و بوسیله فرشتگانم کمک می‌کنم تا آنکه دعوت مرا اعلان کنند و بندگان را بر عقیده بتوحید من گرد آورند. آنگاه سلطنت او را طولانی می‌گردانم و روزگار دولتش را در میان دوستانم تا روز قیامت دراز می‌نمایم. (۲)»

و نیز در دو کتاب مزبور از هروی روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا ابن رسول الله! چه میفرمائید در باره این حدیث که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه قائم قیام کرد، بازماندگان کشتگان امام حسین علیه السّلام بکیفر اعمال پدرانشان کشته میشوند؟ فرمود: همین طور است. عرض کردم: پس اینکه خداوند در قرآن میفرماید: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى گناه کسی را پبای کسی

(۱) معنی عرض در صفحه ۱۰۰۶ گذشت. ساق عرش گوشه‌ای از فضای عالم بالا و کرات آسمانی بوده است که پیغمبر اکرم (ص) در شب معراج آنها را بازدید کرد و قسمتی از کرات آسمانی را دیدار نمود.

(۲) بیچارگانی که لگام بدهن خود زده و چشم و گوش بسته؛ گوسفندوار بدنبال باب و بهاء افتاده‌اند، آیا چنین سلطنت شرق و غرب را با حکومت برابر و آسمان و فرشتگان در میرزاهای شیرازی و مازندرانی که مفلوک‌ترین مردم روی زمین بودند، سراغ دارند؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۰۶

نمی‌نویسند؛ یعنی چه؟ فرمود: آنچه خدا فرموده صحیح است ولی بازماندگان کشتگان امام حسین از اعمال پدرانشان راضی هستند و افتخار بآن میکنند و هر کس از چیزی راضی باشد مثل اینست که آن را انجام داده است.

اگر مردی در مشرق کشته شود و مرد دیگری در مغرب راضی بکشته شدن او باشد، در نزد خدا شریک جرم قاتل است! علت اینکه قائم اولاد قاتلان امام حسین علیه السّلام را هنگام ظهورش بقتل میرساند، اینست که: آنها از عمل پدرانشان خشنود هستند. عرض کردم: قائم شما از چه طائفه‌ای شروع میکند؟ فرمود از بنی شیبیه و دستهای آنها را قطع میکند. زیرا آنان دزدان خانه خدا در مکه معظمه هستند.

صفر در بصائر الدرجات از رفید غلام ابن هبیره روایت نموده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله! قربانت گردم آیا قائم بروش علی بن ابی طالب علیه السّلام در میان اهل عراق رفتار میکند؟ فرمود: ای رفید علی بن ابی طالب علیه السلام مطابق آنچه در جفر سفید بود، عمل مینمود، ولی قائم در میان عرب طبق آنچه در جفر سرخ است، عمل مینماید. عرض کردم: قربانت گردم! جفر سرخ «۱» چیست؟

حضرت انگشت مبارک را بدهان مبارک خود کشید. یعنی با خونریزی و کشتن دشمنان دین خدا، حکومت خواهد کرد. سپس فرمود: ای رفید هر خانواده‌ای، نجیبی دارد که شاهد بر آنهاست و برای امثال آنها شفاعت میکند. مؤلف: منظور از نجیب تمام امامان یا شخص قائم است ولی اولی مناسبتر است.

گفتگوی حضرت صادق با ابو حنیفه

و نیز در علل الشرائع است که چون ابو حنیفه بخدمت حضرت صادق علیه السلام

(۱) جفر بمعنی پوست گاو است؛ و در اینجا اشاره به «جفر و جامعه» است که دستورات خاص هر امامی بوده و در پوستی نوشته شده بود، و بر وفق آن در زمان خود عمل میکردند این جفر و جامعه دستورات دینی نبوده بلکه مربوط بکارهای خصوصی ائمه بوده است. چنان که در صفحه ۴۸۵ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۰۷

رسید، حضرت از وی پرسید: معنی آیه شریفه: قُلْ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيْامًا آمِنِينَ یعنی: بگو شبها و روزهایی در کمال امن در زمین راه روید، چیست؟ و این زمین کجاست؟ ابو حنیفه گفت: گمان میکنم مقصود ما بین مکه و مدینه باشد حضرت صادق رو کرد باصحاب خود و فرمود: اطلاع دارید که در راه مکه و مدینه جلو مردم را میگیرند و اموال آنها را بغارت برده و آنها هم از جان خود ایمن نیستند و کشته میشوند؟

عرضکردند: آری و با این گفتگو ابو حنیفه ساکت شد.

آنگاه فرمود: ای ابو حنیفه! بگو بدانم معنی این آیه چیست: مَنْ دَخَلَهُ كَأَن آمِنًا یعنی هر کس داخل آن شود آسوده است این محل کدام قسمت از زمین است؟

گفت: خانه خداست فرمود: البته میدانی که حجاج بن یوسف جرثقیل بخانه خدا بست و عبد الله بن زبیر را که پناه بآنجا برده بود بقتل رسانید. آیا او در آنجا آسوده بود؟

ابو حنیفه در اینجا نیز سکوت کرد. وقتی ابو حنیفه از خدمت حضرت خارج شد، ابو بکر حضرمی بحضرت عرضکرد: قربانت کردم! جواب این دو سؤال که از ابو-حنیفه فرمودی چیست؟ فرمود: مقصود از آیه اول که میفرماید: شبها و روزهایی در کمال امن در روی زمین راه بروید، یعنی با قائم ما اهل بیت در روی زمین با کمال امن راه بروید، و در آیه دوم که میفرماید: هر کس داخل آن شود آسوده است، یعنی هر کس با قائم بیعت کند و در سلک پیروان وی داخل شود و دست او را بفشارد در کمال امن خواهد بود!

همچنین در کتاب مزبور از عبد الرحیم قصیر روایت می کند که گفت:

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: وقتی قائم ما قیام نمود، خداوند حمیراء (عایشه) را از قبر درآورد تا او را با تازیانه حد بزند، و هم انتقام فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را از او بگیرد. من عرضکردم: قربانت کردم! برای چه باو حد میزنند؟ فرمود: برای افترائی که بمادر ابراهیم فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله بست. عرضکردم: چرا خداوند حد او را تا روزگار قائم بتأخیر میاندازد؟ فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بعنوان رحمتی برای بندگانش فرستاد ولی قائم را برای کیفر آنها می فرستد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۰۸

مؤلف: داستان افتراء بستن عایشه بزن پیغمبر و مادر ابراهیم پسر آن حضرت در احوال پیغمبر و کتاب «فتن» گذشت «۱».

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابو خالد کابلی روایت میکند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بخدا قسم گویا قائم را مینگرم که تکیه داده است به حجر الاسود، و مردم را بحق خودش سوگند میدهد و میفرماید: ای مردم هر کس در باره خدا گفتگوئی دارد از من بپرسد که من از هر کس بخدا نزدیکترم ...

آنگاه بطرف مقام ابراهیم میروود و دو رکعت نماز میگذارد، سپس مجددا مردم را بحق خودش بامور یاد شده سوگند میدهد! آنگاه حضرت باقر فرمود: بخدا قسم «مضطرب» و گرفتاری که خداوند در آیه: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ «۲» اوست. نخستین کسی که با او بیعت می کند جبرئیل است، آنگاه سیصد و سیزده نفر با وی بیعت مینمایند هر کس براه افتاد بزودی باو میرسد و هر کس براه نیافتاد در رختخوابش ناپدید می شود، یعنی از همان جا که خوابیده ناگهان حرکت میکنند.

اینست معنی گفته حضرت امیر که فرمود:

(۱) جلد ۶ بحار الانوار

(۲) این آیه شریفه در باب چهارم ضمن آیات تأویل شده در باره حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در صفحه ۲۵۲ نقل شد بیچاره ابو الفضل گلپایگانی این آیه را هم مورد دستبرد قرار داده و در صفحه ۲۴۱ میگوید: «و حلف ابو جعفر انه المضطر فی کتاب الله، و مقصودش اینست که چون میرزا علی محمد باب را گرفتند و بزندان افکندند، و مضطر و درمانده شد، پس «مضطر» در این آیه اوست! ولی جناب ایشان در همین روایت که اول و آخر آن را نقل نکرده و فقط قسم خوردن حضرت باقر را ذکر نموده است؛ میخواند که مضطر در آیه قرآن بگفته حضرت باقر (ع) زندانی نشده و مفلوک و درمانده نگشته است فقط چون هنگام ظهور چند بار با مردم متعصب مخالف اهل بیت که قهرا سنیان متعصب مکه هستند، مناظره و گفتگو میکند، و ناراحت میگردد، این خود یک نحوه اضطراری است که فقط آن هنگام و در مکه دارد، و گر نه بلافاصله با سیصد و سیزده نفر حرکت نموده و چون بکوفه میرسد، قیام میکند، و جهان را میگذشاید این چنین کسی مضطر و درمانده است؟ و آیا سید باب اوست؟»

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۰۹

«هم المفقودون عن فرسهم.»

چنان که خداوند میفرماید: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً «۱» این خیرات که باید بسوی آن شتافت: ولایت و دوستی اهل بیت و شخص امام زمان است. خداوند در جای دیگر میفرماید: لئن أخرجنا عنهم العذاب إلى أمه معدودة بخدا قسم این جمعیت کم اصحاب قائم هستند که در یک ساعت در پیرامنش اجتماع کنند، و چون قائم به بیابان «بیداء» می آید، لشکر سفیانی بسوی او میرود، خدا هم بزمین امر میکند که آنها را فرو گیرد، چنان که خدا میفرماید: وَلَوْ تَرَى إِذْ فزعُوا فَلَا فَوْتَ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِحَدِيثِ رَسُولِنَا لَوَلَّوْنَا لَعَنَهُ اللَّهُ عَنِ الْغَيْبِ وَهُوَ قَرِيبٌ يُفْصِلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ یعنی چگونه ممکن است از جای دور ایمان بیاورند تا از مرگ نجات یابند. چنان که شخص نمیتواند چیزی را از دست کسی که از وی دور است بگیرد.

شیخ صدوق در کتاب خصال از «اصول اربعمائه» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود: خداوند دین را بوسیله ما گشود و هم بوسیله ما ختم میکند «۲» بوسیله ما خدا آنچه را بخواهد، محو میکند، و هر چه خواهد باقی میگذارد، بوسیله ما سختی زمانه را برطرف میسازد و باران فرو میفرستد. پس غره مشوید، و از خدا دور نگردید.

اگر قائم ما قیام کند، آسمان باران خود را فرو میریزد و زمین نباتات خود را بیرون میدهد، و کینه‌ها از دل بندگان خدا زایل می‌شود، و درندگان و حیوانات با هم ساخته از یک دیگر رم نمی‌کنند، تا جایی که زنی که میخواهد راه عراق و شام را پیماید همه جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می‌گذارد و زینتهای خود را بر سر

(۱) در صفحه ۲۶۲ گذشت.

(۲) در این باره توضیح خواهیم داد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۱۰

دارد- و کسی طمع بآن نمیکند- نه درنده‌ای باو حمله می‌آورد و نه او از درندگان وحشت دارد «۱» و هم صدوق در «خصال» از ابو فاخته روایت میکند که امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«إذا قام قائمنا اذهب الله عز وجل عن شيعتنا العاهة وجعل قلوبهم كزبر الحديد وجعل قوة الرجل منهم قوة اربعين رجلا و يكونون

حکام الارض و سنامها».

یعنی هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند بیماری را از شیعیان ما برطرف میسازد، و دل‌های آنان را همچون پاره‌های آهن می‌کند، و بهر مردی از آنها نیروی چهل مرد می‌دهد، و آنها حکام زمین و رؤسای اجتماع خواهند بود.

صفا در بصائر الدرجات از محمد بن فیض روایت کرده که: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: عصای موسی علیه السّلام نخست مال حضرت آدم بود، سپس بشعیب و از او بموسی بن عمران رسید و فعلا آن عصا در نزد ماست، در همین نزدیکی آن را دیدم، آن عصا مثل روزی که آن را از درخت بریدند سبز بود، و هر گاه با آن سخن بگویند صحبت می‌کند.

این عصا برای قائم ما بامانت گذارده شده، تا همان طور که موسی از آن استفاده می‌کرد، او نیز آن را بکار برد، عصای مزبور مردم بیدین را می‌ترساند و سحر ساحران را می‌بلعد، و هر طور بآن دستور داده شود عمل می‌کند؛ چون دو لب او گشوده شود یکی در زمین و دیگری در سقف خواهد بود و فاصله میان دو لب او چهل ذرع است و ساخته و پرداخته جادوگران را با زبانش فرو می‌برد. این روایت در کمال الدین بسند دیگر هم آمده است.

(۱) میرزا حسین علی مازندرانی در کتاب «ایقان» صفحه ۲۶۹ مسأله گرگ و میش را که در کمال آزادی با هم راه می‌روند و از پرتو عدالت قائم آمیزش می‌کنند این طور معنی می‌کند که: چون یهودی و مسلمان و سایر ملل بهائی میشوند، و با هم برادر می‌گردند، خوی گرگ صفتی و میشی خود را کنار گذاشته همه از یک سفره غذا می‌خورند، و جناب بها را دعا می‌کنند! در صورتی که تمام ملت‌های دیگر هم وقتی دین مورد نظر را بپذیرند؛ همین طور خواهند بود و گرگ و میش هم نیستند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۱۱

شیخ صدوق در کمال الدین از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت کردم! من می‌خواهم دستی روی سینه شما بکشم.

فرمود: مانعی ندارد. من دست بسینه و دوشهای مبارک حضرت کشیدم. حضرت فرمود: ای ابو بصیر! چرا چنین می‌کنی؟ عرض کردم: قربانت کردم! من از پدرت شنیدم که می‌فرمود: قائم ما سینه‌ای گشاده و دوشهایی باز و عریض دارد.

حضرت فرمود: ای ابو بصیر! پدرم زره پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشید برایش بلند بود بطوری که روی زمین کشیده میشد، من هم وقتی آن زره را پوشیدم بزمین میرسید ولی چون قائم بپوشد، مثل اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشیده است و دامن آن بزمین کشیده نمیشود. گوئی اطراف آن را گره زده‌اند. کسی که عمرش از چهل سال تجاوز کرده است، صاحب الامر نیست «۱»

صاحب الامر چنین کسی است

و در بصائر الدرجات و اختصاص شیخ مفید از سهل بن زیاد روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: خدا ذو القرنین را در انتخاب دو ابر کند رو و تندرو مخیر گردانید. ذو القرنین ابر کند رو را انتخاب کرد که رعد و برق در آن نبود اگر ابر تندرو را انتخاب می‌کرد نصیب وی نمی‌شد. زیرا خداوند آن را برای قائم ما ذخیره فرموده است.

(۱) این ابو بصیر یحیی بن قاسم نابینا بوده، وی احتمال میداده که امام جعفر صادق مهدی موعود باشد؛ لذا با اجازه حضرت دست روی سینه و دوشهای مبارکش کشید تا علائم او را امتحان کند، حضرت هم با توضیحات خود او را متوجه نمود که من که اکنون بیش از چهل سال دارم قائم نیستم، قائم کسی است که در نظر بینندگان بیش از چهل سال نداشته باشد.

در پاورقی صفحه ۱۰۶۷ راجع بسن قائم علیه السلام سخن گفتیم در روایات بعد هم در تأیید آنچه ما گفتیم؛ روایاتی ذکر می‌شود و

همگی میرساند که قائم (ع) عمر طولانی دارد؛ ولی هنگام ظهور بصورت جوانی کمتر از چهل و بسیار قوی و نیرومند خواهد بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۱۲

صدوق در کمال الدین از ریان بن صلت روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آیا صاحب الامر شما هستید؟ فرمود: من صاحب الامر هستم ولی نه آن صاحب الامری که زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که از ظلم پر شده باشد چگونه من میتوانم چنین کسی باشم با این ضعف بدن که در من می‌بینی؟! قائم کسی است که وقتی ظهور میکند بسن پیر مردان و بصورت جوانان است، و بدنی نیرومند دارد. بطوری که اگر دست بطرف بزرگترین درخت روی زمین دراز کند میتواند آن را از بیخ بکند. و چنانچه در میان کوه‌ها نعره کشد، سنگهای سخت از هیبت صدایش خورد شود! عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست.

او چهارمین از فرزندان من است. خدا تا زمانی که مصلحت میداند او را از نظرها غائب میگرداند آنگاه او را آشکار میکند و بوسیله او زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

شیخ الطائفة در کتاب غیبت از سعد بن عبد الله اشعری از ابو هاشم جعفری نقل کرده که گفت: روزی در خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بودم. حضرت فرمود: هنگامی که قائم قیام کند، دستور میدهد مناره‌ها و اتاقهایی را که در مساجد میسازند، خراب نمایند. من پیش خود گفتم: چرا قائم چنین کاری می‌کند؟

ناگاه امام حسن عسکری علیه السّلام رو کرد بجانب من و فرمود: معنی این کار اینست که: اینها چیز تازه و بدعتی است که پیغمبری و امام آن را نساخته است! در کمال الدین از ابو بصیر روایت نموده که گفت: مردی از اهل کوفه از حضرت صادق علیه السّلام پرسید چند نفر با قائم قیام میکنند؟ چه مردم میگویند: به تعداد سربازانی که در جنگ بدر شرکت کردند یعنی سیصد و سیزده نفر میباشد؟ حضرت فرمود: او قیام نمیکند مگر با افراد نیرومند و این افراد هم از ده هزار نفر کمتر نیستند.

مؤلف: مقصود حضرت اینست که یاران قائم در هنگام ظهور منحصر بسیصد و سیزده نفر نیست بلکه این عده کسانی هستند که در ابتدای ظهورش بگرد وی

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۱۳

اجتماع میکنند.

نیز در کمال الدین از ابو الجارود نقل کرده که امام پنجم فرمود: هنگامی که قائم در مکه ظهور میکند منادی او بانگ میزند: هیچ کس خوردنی و نوشیدنی با خود برندارد، و سنگی که حضرت موسی از آن آب بیرون آورد بار شتری نموده با خود بردارد بهر منزلی که میرسند چشمه‌ای از آن بیرون می‌آید، هر کس گرسنه باشد سیر می‌شود و هر کس تشنه باشد آب مینوشد و چهارپایان خود را نیز آب می‌دهند تا در نجف واقع در بیابان کوفه فرود می‌آیند. این حدیث در غیبت نعمانی بسند دیگر هم نقل شده، و در بصائر الدرجات هم با مختصر تفاوتی بسند دیگر آمده است.

و هم در کتاب مذکور از ابان بن تغلب روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه قائم قیام کرد، هیچ کس از مخلوق خدا در پیش روی او نمی‌ایستد جز اینکه او را میشناسد که بدکار یا نیکوکار است؛ آگاه باشید که در قائم علامتی برای بینندگان هست و آن راه راست است.

هم در آن کتاب بهمین سند روایت شده که آن حضرت فرمود: دو خون در اسلام هست که ریختن آنها از طرف خداوند حلال است و کسی حکم خدا را در آن جاری نمیسازد تا موقعی که خداوند قائم خاندان پیغمبر را برانگیزد و او حکم خدا را در آن مورد جاری سازد، و شاهد طلب نکند. یکی اینکه کسانی را که زنای محصنه میکنند سنگسار میکند و دیگر اینکه هر کس مانع زکاة دادن باشد گردن میزند.

هنگامی که امام زمان در نجف قیام میکند

همچنین در کتاب مزبور از ابان بن تغلب روایت مینماید که حضرت صادق فرمود: گویا من. قائم را در بیرون نجف می‌بینم که بر اسبی تیره رنگ و ابلق که میان پیشانی تا گلوش سفید است سوار شده است. سپس اسبش او را بحرکت درآورد بطوری که مردم هر شهری خیال میکنند که قائم در میان شهرهای آنهاست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۱۴

وقتی پرچم پیغمبر را برافراشت، سیزده هزار و سیزده فرشته از آسمان فرود می‌آیند و همه منتظر قائم میباشند، این فرشتگان آنها بودند که با نوح در کشتی بودند و هنگامی که ابراهیم خلیل را در آتش افکندند با او بودند، و موقعی که عیسی را با آسمان بالا بردند با او بودند! و چهار هزار فرشته صف کشیده و علامت مخصوصی دارند، و سیصد و سیزده فرشته جنگ بدر هستند.

و چهار هزار فرشته که آمدند حسین (ع) را در کربلا یاری کنند ولی اجازه نیافتند، آنها بالا رفتند که اجازه بگیرند و چون مجدداً از آسمان فرود آمدند حسین (ع) شهید شده بود. از این رو آنها تا روز قیامت همیشه پژمرده و غبارآلود در کنار قبر امام حسین (ع) بسر میبرند، و ما بین قبر حسین (ع) تا آسمان محل آمد و رفت فرشتگان است.

نیز در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: گویا قائم را می‌بینم که روی منبر کوفه نشسته و یارانش که بتعداد سربازان جنگ بدر سیصد و سیزده مردند دور او را گرفته‌اند و آنها پرچمداران او و حکمرانهای الهی در زمین بر بندگان او میباشند.

سپس حضرت نامه‌ای که مهر طلائی دارد و همان عهدنامه پیغمبر برای اوست از قبای خود بیرون می‌آورد. چون مردم عهدنامه پیغمبر را می‌بینند مانند گوسفند وحشت زده از دور او متفرق می‌شوند مگر وزیر او و یازده نقیب و سرکرده آنها، کسی از آنها نمی‌ماند، بهمان تعداد که در میان اصحاب موسی بن عمران نزد وی ماندند. پس آنها همه جا را میگردند و جز او چاره‌سازی پیدا نمیکند، بهمین جهت بسوی او باز میگردند. بخدا قسم من میدانم قائم چه ب مردم میگوید که آنها آن را انکار نموده و کافر میشوند. و هم در کمال الدین است که مفضل بن عمر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: میدانی پیراهن یوسف چه بود؟ من گفتم: نه! فرمود: وقتی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۱۵

آتش برای سوزاندن ابراهیم افروختند: جبرئیل آمد و آن پیراهن را آورد و بر او پوشانید و تا آن را پوشیده بود گرما و سرما در وی اثر نمیکرد. چون وفات او سر رسید آن را در جلد نظر بندی پیچیده باسحاق آویخت و اسحق هم به یعقوب آویخت چون یوسف متولد شد یعقوب آن را بیوسف آویخت.

وقتی آن بلاها بیوسف رسید آن نظر بند در بازوی او بود موقعی که یوسف در مصر آن پیراهن را از میان جلد نظر بند بیرون آورد، یعقوب در کنعان بوی آن را استشمام کرد. و گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» (۱) یعنی من بوی یوسف را استشمام میکنم، اگر مرا بخطا نسبت ندهید این همان پیراهنی بود که جبرئیل آن را از بهشت آورد.

مفضل بن عمر میگوید: عرض کردم: قربانت گردم! بعد این پیراهن بکی رسید؟ فرمود: باهلهش رسید و هنگامی که قائم ما ظهور میکند با او خواهد بود. آنگاه فرمود: هر پیغمبری که علم یا چیزی را بارث برده، بالاخره بمحمد صلی الله علیه و آله رسیده است. این حدیث در خرایج راوندی بسند دیگر هم آمده است.

نیز در کتاب مزبور از عبد الله بن ابی یعفور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود: هنگامی که قائم ظهور میکند دست خود را روی سر مردم میگذارد و بدان وسیله عقول آنها جمع و افکارشان کامل میگردد (۲) این روایت

(۱) سوره یوسف آیه ۹۴

(۲) این روایت در متن کمال الدین باب ۶۲ «نوادر الکتاب» همین طور که ترجمه نمودیم ذکر شده ولی در کافی لفظ «الله» اضافه دارد بدین گونه:

عن ابی جعفر (ع) اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به احلامهم

علامه مجلسی در «مرآت العقول» شرح اصول کافی که از آثار مهم و ذی قیمت اوست؛ در شرح این حدیث مینویسد: ضمیر «یده» یا بخداوند و یا بامام زمان بازگشت می‌کند.

در صورت اول «خداوند دست خود را روی سر مردم میگذارد» کنایه از رحمت و شفقت و قدرت و استیلاء بر بندگان است، و در صورت دوم بمعنی حقیقی لفظ میباشد، عبارت روشنتر اگر منظور از ضمیر «یده» خداوند باشد، معنی روایت اینست که: هنگام ظهور قائم ما؛ خداوند سایه عنایت و رحمت و مهر و قدرت و وسعه خود را برای بندگانش آنچنان گسترش می‌دهد؛ که عقول و افکارشان کامل شود. و اگر ضمیر بامام زمان (ع) بازگشت نماید؛ باین معنی است که: خداوند دست معجز نمای او را بر سر مردم می‌گذارد و بدان وسیله عقول آنها از پریشانی و بیماری و هر گونه نقص و عیبی جمع و افکارشان کامل می‌گردد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۱۶

بسنند دیگر در «کافی» هم آمده است.

در غیبت شیخ از ابو خالد کابلی روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

هنگامی که قائم وارد کوفه شد تمام مؤمنین، در کوفه هستند و یا بکوفه می‌آیند چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: قائم در کوفه بمؤمنین می‌گوید: با ما بیائید تا بجنگ این متجاوز برویم.

مؤلف: شاید منظور از «متجاوز» سفیانی باشد. «۱»

نیز در آن کتاب از مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: چون قائم قیام کند زمین با نور خداوند روشن گردد و مردم از نور خورشید بی‌نیاز گردند و هر مردی در ایام دولت او دارای هزار پسر خواهد شد و یک دختر در میان آنها برای او متولد نمی‌شود. مسجدی در بیرون کوفه می‌سازد که هزار درب داشته باشد، و خانه‌های کوفه بنهر کربلا و «حیره» متصل می‌شود. بطوری که مردی در روز جمعه سوار استر تندرو می‌شود تا خود را بنماز برساند ولی بنماز نمیرسد! همچنین در غیبت شیخ نقل می‌کند که حضرت باقر علیه السلام ضمن یک حدیث طولانی فرمود: مهدی وارد کوفه می‌شود در حالی که سه گروه با سه پرچم با هم کشمکش دارند ولی در برابر او تسلیم می‌گردند. مهدی وارد مسجد می‌شود و بمنبر می‌رود و برای مردم خطبه می‌خواند بقدری مردم از دیدن و استماع سخنان وی گریه

(۱) یا دجال است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۱۷

میکند که نمیدانند چه می‌گوید اینست فرمایش پیغمبر که فرمود: «گویا دو نفر حسنی و حسینی را می‌بینم که پرچم را برافراشته‌اند و حسنی پرچم خود را بحسینی تسلیم می‌کند» و مردم هم با وی بیعت می‌کنند.

چون جمعه بعد فرا میرسد مردم بمهدی می‌گویند: یا ابن رسول الله! نماز- گزاردن پشت سر شما مانند پیغمبر است. مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد، مهدی می‌گوید: فکری برای شما خواهم کرد. سپس بسرزمین نجف می‌رود و نقشه مسجدی که دارای هزار درب و گنجایش همه مردم را داشته باشد، میریزد و ساختمان محکمی روی آن میکند.

آنگاه دستور می‌دهد از پشت قبر حسین علیه السلام نهری بکشند که آب آن باراضی نجف و کوفه رسیده و در نجف بریزد؛ و روی آن نهر در راهها، پلها و آسیاها می‌سازد. زنی از اهل کوفه را می‌بینم که زنبیل گندمی روی سر نهاده می‌رود که آن را در کربلا آرد کند! این روایت در ارشاد مفید بسند دیگر هم آمده است.

نیز در غیبت شیخ از صالح بن ابی الاسود روایت می‌کند که امام جعفر صادق (ع) از مسجد سهله سخن بمیان آورد و فرمود: آگاه باش که آنجا هنگامی که صاحب ما با کسان خود می‌آید، جایگاه اوست. این روایت در کافی هم بسند دیگر آمده است. هم در غیبت شیخ از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: خداوند اصحاب موسی را بوسیله نهر آبی امتحان کرد چنان که خدا فرمود: **إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهْرٍ** «۱» اصحاب قائم هم چنین امتحان خواهند داشت. این روایت در غیبت نعمانی بسند دیگر هم ذکر شده است.

و هم در غیبت شیخ از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: قائم مسجد الحرام و مسجد النبی را خراب کرده و بر اساس اول؛ می‌سازد و خانه خدا را

(۱) این آیه ضمن آیات سوره بقره از آیه ۲۴۵ تا ۲۵۰ راجع بلشکر طالوت و اشموئیل پیغمبر است که بجنگ جالوت می‌رفتند و حضرت داود جالوت را کشت. شاید از این نظر که بنی اسرائیل بوده‌اند؛ اصحاب موسی خوانده شده‌اند. مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۱۸

را در جای خود بنا می‌کند و در جای خود برپا میدارد و دست دزدان بنی شیبه را بریده بر خانه کعبه می‌آویزد.

همچنین در کتاب یاد شده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: دولت ما آخرین دولتهاست هر خاندانی که لیاقت سلطنت دارند پیش از ما بسلطنت می‌رسند تا هنگامی که ما بر سر کار آمدیم و روش دولت ما را دیدند نگویند اگر ما بسلطنت می‌رسیدیم مانند اینان (آل محمد) عمل می‌کردیم و اینست معنی آیه شریفه **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** و هم در غیبت شیخ از اصبع بن نباته روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السلام بمسجد کوفه که در آن موقع با سفال و گل پخته بنا شده بود رسید و ضمن بیاناتی فرمود: وای بر کسی که تو را منهدم میکند و انهدام آن را آسان می‌سازد وای بر آن کس که تو را با گل پخته ساخت و قبله نوح را تغییر داد خوش بحال کسی که موقع خراب کردن توسط قائم از خاندان من حاضر است. آنها برگزیدگان امت پیغمبر می‌باشند که همراه برگزیدگان عترت من هستند.

قطب الدین راوندی در کتاب خرائج از ابو بکر حضرمی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس قائم ما اهل بیت را به‌بینه‌ای اگر بیماری داشته باشد بهبودی می‌یابد و چنانچه ضعیف باشد نیرومند می‌گردد.

نیز در خرائج از ابو خالد کابلی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

هر گاه قائم قیام نمود، دست خود را روی سر مردم می‌گذارد، و بدان وسیله عقلهای آنان جمع و اخلاقشان کامل می‌گردد.

همچنین در کتاب مزبور از ابو ربیع شامی روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يَكْلَمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ

هنگامی که قائم ما قیام کرد، خداوند چندان نیرو بگوشها و دیدگان آنها می‌دهد که میان آنها و قائم یک برید «۱» خواهد بود، قائم با آنها صحبت میکند و آنها هم

(۱) برید بمعنی قاصد و پست است. مسافتی که برید می‌پیماید تقریباً ۱۲ میل است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۱۹

صدای او را همان جا که هست، می‌شنوند و بوی نگاه می‌کنند «۱» این روایت در کافی نیز از عباس بن عامر روایت شده است. در خرائج راوندی از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

علم بیست و هفت حرف است. آنچه پیغمبران آورده‌اند دو حرف است و مردم هم تا کنون بیش از آن دو حرف ندانسته‌اند، پس موقعی که قائم ماقیام می‌کند بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را در میان مردم منتشر می‌سازد و آن دو حرف را هم بآنها ضمیمه نموده تا آنکه بیست و هفت حرف خواهد شد «۲».

شیخ مفید در کتاب ارشاد از ابو بکر حضرمی روایت نموده که امام پنجم فرمود: گویا قائم را در بلندی کوفه (شهر نجف) می‌بینم که با پنج هزار فرشته در حالی که جبرئیل از سمت راست و میکائیل از جانب چپ و مؤمنین پیش روی او قرار دارند بآنجا آمده است و لشکرهای خود را در شهر پراکنده می‌سازد.

و نیز در کتاب مزبور از عبد الکریم ختعمی روایت نموده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم چند سال سلطنت می‌کند؟ فرمود روزها و شبها آنقدر طولانی می‌شود که هر سال زمان او بقدر ده سال شماست لذا مدت سلطنت او بحساب سال شما هفتاد سال خواهد بود، موقعی که آمدن او نزدیک شد، در ماه جمادی الاخری و ده روز از ماه رجب چنان باران میبارد که مردم مثل آن را ندیده باشند، و با آن باران خداوند گوشت و بدن مردگان مؤمنین را در قبرهاشان میرواند. گویا من آنها را می‌بینم که از سمت «جهینه» می‌آیند و خاک موهای سر خود را میتکانند.

(۱) این موضوع امروز، تقریباً حل شده است؛ زیرا با تقویت امواج تلویزیونی و تلفنهای تلویزیونی که در آینده نزدیک عمومی خواهد شد، و همه جا بکار می‌افتد؛ مردم میتوانند از مشرق مخاطب خود را در مغرب به‌بینند و سخنان او را بشنوند و با او حرف بزنند. از این روایت می‌توان استفاده کرد که در زمان امام زمان کشفیات و اختراعات کنونی باقی است.

(۲) این روایت هم دستاویز حزب بابی و بهائی شده، و مهملات سید باب را که در حقیقت کسی آن را نمی‌فهمد و سر از آن در نمی‌آورد، جزو آن بیست و پنج حرف میدانند! در صورتی که آن بیست و پنج حرف قائم آل محمد را که شاید کنایه از ترقی علم و فرهنگ باشد همه می‌فهمند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۲۰

و نیز در ارشاد از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر گاه قائم آل محمد ظهور کرد پانصد نفر از قریش را می‌آورد و گردن میزند، آنگاه پانصد نفر دیگر را، تا شش بار این کار را تکرار می‌کند. من عرض کردم: آیا دسته‌های بعدی هم پانصد نفرند؟ فرمود: آری و همه آنها از قریش و دوستان آنها میباشند.

همچنین در ارشاد شیخ مفید است که ابو الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که در ضمن یک حدیث طولانی فرمود: چون قائم قیام کند بکوفه می‌رود؛ در آنجا دو هزار نفر مسلح و مخالف نزد وی آمده می‌گویند: از هر جا آمده‌ای - برگرد ما احتیاجی باولاد فاطمه نداریم. او هم شمشیر میان آنها میگذارد و تا آخرین نفر را میکشد. سپس وارد کوفه می‌شود و در آنجا تمام منافقین را که یقین باو ندارند بقتل میرساند. قصرهای کوفه را ویران می‌سازد و با جنگجویان آنها نبرد می‌کند و آنقدر از آنها میکشد که خداوند خشنود گردد.

نیز در ارشاد است که ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم قیام می‌کند، با امر جدیدی «۱» می‌آید چنان که رسول خدا در آغاز اسلام مردم را بامر جدیدی دعوت کرد.

نیز در کتاب ارشاد از علی بن عقبه و او از پدرش نقل کرده که گفت: موقعی که قائم قیام نمود بعدالت حکم میکند و در روزگار او ظلم و ستم از میان می‌رود و راه‌ها امن می‌شود، و زمین برکتهای خود را بیرون می‌دهد و هر حقی بصاحب حق داده می‌شود. و پیروان هیچ دینی نمی‌ماند مگر اینکه اظهار مسلمانی میکنند و با ایمان شناخته میشوند. نشنیده‌ای که خداوند میفرماید:

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ یعنی: هر کس در آسمان و زمین است از روی میل و اکراه تسلیم او میشوند و بسوی

(۱) توضیح خواهیم داد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۲۱

او بازگشت می‌کنند... (توضیح بیشتری در باره این آیه عنقریب ذکر می‌شود).

قرآن و مساجد در زمان مهدی (ع)

و نیز در کتاب مزبور از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کرد چهار مسجد را در کوفه منهدم می‌کند «۱» و هیچ مسجد مشرفی را نمی‌گذارد جز اینکه کنگره و اشراف آن را خراب می‌کند و بحال ساده و بدون اشراف می‌گذارد. شاهراه‌ها را توسعه می‌دهد. هر گوشه‌ای از خانه‌ها که واقع در راه عمومی است خورد میکنند، و ناودانها که مشرف بر راه مردم است برمی‌دارد. هر بدعتی را برطرف می‌سازد و هر سنتی را باقی می‌گذارد و قسطنطنیه و چین و کوه‌های گیلان (دیلم) را فتح می‌کند ...

همچنین در کتاب مذکور از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: هر گاه قائم آل محمد قیام کند خیمه‌هایی نصب می‌کند برای کسانی که قرآن را همان طور که نازل شده بمردم تعلیم دهند در آن روز، این مشککترین کارهاست. زیرا آن قرآن بعکس قرآن فعلی جمع آوری شده است «۲».

در «دعوات» راوندی نقل کرده که حضرت صادق بمفضل بن عمر فرمود:

هر وقت قائم ما ظهور کند مانند پیغمبر زندگی میکند و بروش امیر المؤمنین علیه السلام رفتار می‌نماید.

روش حکومت قائم (ع) و برنامه دولت او

عیاشی در تفسیر خود از رفاعه بن موسی نقل کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام

(۱) بعید نیست که این چهار مسجد همان چهار مسجدی باشد که سران لشکر کربلا بعد از شهادت امام حسین بشکرانه قتل آن حضرت در کوفه ساختند و معروف به «مساجد ملعونه» شد فعلا- این مساجد وجود ندارند. ولی امکان دارد قومی بیابند و روی دشمنی با اهل بیت آن را دوباره بنا کنند

(۲) توضیح- قرآنی که امام زمان می‌آورد و به مردم تعلیم می‌دهد با قرآن فعلی این فرق را دارد که توسط مولای متقیان جمع آوری شد بهمان نحوی که در مدت ۲۳ سال گردیده بود، ولی هیچ کدام از لحاظ کلام الهی کم و کاستی ندارد. قرآن فعلی جمع آوری عثمان بن عفان است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۲۲

شنیدم که در تفسیر این آیه: **وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا** میفرمود:

اذا قام القائم لا يبقى ارض الا نودی فيها شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله

هنگامی که قائم ما قیام کرد جایی در روی زمین باقی نماند، مگر اینکه در آنجا صدای اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بلند می‌شود.

و نیز در تفسیر عیاشی از عبد الله بن بکیر روایت میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر این آیه: **وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** را پرسیدم. حضرت فرمود: این آیه در باره قائم نازل شده، هنگامی که علیه یهود و نصارا و صابئین و مادیها و برگشتگان از اسلام و کفار در شرق و غرب کره زمین، قیام میکند، و اسلام را پیشنهاد می‌نماید هر کس از روی میل پذیرفت دستور میدهد که نماز بخواند و زکاة بدهد و آنچه هر مسلمانی مأمور بانجام آنست بر وی نیز واجب میکند، و هر کس مسلمان نشد گردنش را میزند تا آنکه در شرق و غرب عالم یکنفر خدا- نشناس باقی نماند.

عرضکردم: قربانت کردم! در روی زمین مردم بسیار هستند چطور قائم (ع) میتواند همه آنها را مسلمان کند و یا گردن بزند؟ حضرت فرمود هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، چیز اندک را زیاد و زیاد را کم میگرداند.

نیز در تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم آل محمد قیام نمود بیست و پنج نفر از قوم موسی که حکم بحق و عدالت میکنند، و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع وصی حضرت موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر را از پشت کعبه (خانه خدا) بیرون می‌آورد. این روایت در ارشاد مفید هم از مفضل بن عمر با جزئی تغییری نقل شده و در باب «رجعت» خواهد آمد.

و نیز عیاشی در تفسیر خود از ابو المقدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در تأویل آیه **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** یعنی خداوند

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۲۳

او (امام زمان) را بر همه ادیان غالب می‌گرداند، هر چند مشرکین نخواهند فرمود: هیچ کس نمی‌ماند جز اینکه اقرار به خاتمیت محمد صلی الله علیه و آله می‌کند.

در غیبت نعمانی از حمران بن اعین نقل میکند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: گویا دین شما (اسلام) را می‌بینم که آغشته بخون میگردد (از بس دشمنان دانا و دوستان نادان، بآن ضربت میزنند) نمی‌بینم کسی آن را بحال نخست برگرداند؛ مگر مردی از ما اهل بیت که در هر سال دو عطا و در هر ماه دو روزی میدهد. در زمان وی چنان حکمت و علوم دین از طرف خداوند داده شود که زن در خانه‌اش مطابق کتاب (قرآن) و دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم کند.

نیز نعمانی در کتاب غیبت از عبد الله بن عطا روایت کرده که گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم مهدی با چه روشی در میان مردم حکومت میکند؟

فقال يهدم ما قبله كما صنع رسول الله و يستأنف الاسلام

جدیدا فرمود: آنچه از آثار بدعت و گمراهی قبل از وی بوده است، منهدم میکند چنان که پیغمبر اساس جاهلیت را منهدم کرد. آنگاه از نو اسلام را از سر می‌گیرد «۱».

(۱) این روایت هم مورد توجه میرزا حسین علی مازندرانی پیغمبر ایرانی! حزب بهائی واقع شده، و آن را دلیل بر نسخ دین اسلام، و تغییر احکام خرد پسند قرآن و تعالیم حیات بخش محمدی (ص) دانسته و در صفحه ۱۹۹ کتاب فارسی خود «ایقان» که خودش در آسمان بیست و هفتم بر خود نازل کرده است! مینویسد: «و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع! فقرات دعای ندبه است

که میفرماید:

این المدخر لتجدید الفرائض و السنن، و این المتخیر لاعاده الملة و الشریعة،

و در زیارت میفرماید: «السلام علی الحق الجدید.

سئل ابو عبد الله عن سیره المهدی کیف یصنع قال: یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله»

حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلالهائی بر عدم تغییر احکام مینمایند! پاسخ ما اینست که اگر جناب بهاء نمی‌خواست مردم را فریب دهد و پا روی وجدان خود بگذارد، خیانت نمی‌کرد؛ و رعایت امانت می‌نمود آخر حدیث را که میفرماید

و یستأنف الاسلام جدیدا

هم ذکر میکرد آنچه در دعای ندبه و زیارت و این روایت است همه میگویند: مهدی دین اسلام را زنده می‌کند، و بعد از آنکه بدعتها و خرافات و اوهامی که مخالفین اسلام یا دوستان نادان وارد اسلام کرده‌اند، از میان برد، یا آثار ضلالت بار مثل حظیره القدس بهائیان و غیره را منهدم کرد اسلام را از سر میگیرد، چنان که در همین حدیث و روایت همین صفحه و صفحات قبل و بعد بصراحت از ائمه اطهار رسیده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۲۴

همچنین در غیبت نعمانی است که زراره گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: نام بنده‌ای از نیکان را برای من ذکر کن و منظورم قائم بود فرمود: نام او نام من است، گفتم: آیا او هم بروش ملایم پیغمبر سلوک میکند؟ فرمود: نه! نه! ای زراره بروش پیغمبر رفتار نمیکند، پیغمبر در میان امت خود با ملایمت رفتار کرد و میخواست بدان وسیله دل‌های مردم را با هم پیوند دهد، ولی روش قائم جنگ است و در کتابی که با اوست «۱» نیز چنین مأمور شده که با جنگ کار را از پیش ببرد، و در آن روز توبه کسی را نمی‌پذیرد. وای بر کسی که با وی دشمنی کند.

همچنین در غیبت نعمانی از حسن بن هارون روایت میکند که گفت: من در خدمت حضرت صادق نشسته بودم. معلی بن خنیس از آن حضرت پرسید آیا هنگامی که قائم ظهور کرد بر خلاف روش علی علیه السلام حکومت میکند؟ فرمود:

آری و آن بدین گونه است که علی علیه السلام با منت گذاشتن بر اسیران و مردم و گذشت از آنها عمل مینمود. زیرا که میدانست بعد از وی سلاطین جور بر شیعیانش تسلط پیدا میکنند. ولی قائم با مردم (بیدین) می‌جنگد و آنها را اسیر میکند زیرا او میداند که بعد از وی بهیچ وجه شیعیان مورد غلبه دشمن قرار نمیگیرند (و خطری متوجه آنها نیست) در تہذیب شیخ طوسی این روایت بسند دیگر هم آمده است.

هم در آن کتاب از علاء بن محمد روایت میکند که گفت: اگر مردم میدانستند قائم هنگام ظهورش (از بسیاری کشتن مردم) چه می‌کند، بیشتر آنها دوست داشتند که او را نمیدیدند، او نخست بکار قریش می‌پردازد. جز شمشیر چیزی از آنها نمیگیرد،

(۱) گفتیم این کتاب همان صحیفه مهر کرده است، که دستور خاص حکومت آن حضرت است، و از طرف پیغمبر و امیر مؤمنان بوی رسیده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۲۵

و جز شمشیر چیزی بآنها نمیدهد، تا جایی که بسیاری از مردم (بیدین) میگویند: این مرد از خاندان پیغمبر نیست. او اگر از آل محمد بود بر مردم (کدام مردم؟) رحم میکرد.

نیز در غیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«يقوم القائم بامر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد على العرب شديد، ليس شأنه الا السيف لا يستتیب احدا و لا يأخذه في الله لومة لائم»

یعنی قائم بامر جدید و کتاب جدید و حکم جدید که بر عرب دشوار است قیام می‌کند، کار وی شمشیر (و جنگ) است توبه هیچ کس را قبول نمی‌کند، و ملامت دشمنان او را از هدفش باز نمی‌دارد.

و هم در کتاب مذکور از یعقوب بن شعیب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که بوی فرمود: نمیخواهی پیراهن قائم را که در آن قیام میکند بتو نشان دهم؟

عرض کردم: چرا میخواهم به بینم. حضرت دستور داد جعبه‌ای آوردند و در آن را گشود و یک پیراهن کرباسی از میان آن بیرون آورد و آن را باز کرد. دیدم آستین چپ آن خون آلود است، حضرت فرمود: این پیراهن پیغمبر است که در روزی که دندان مبارکش را شکستند بتن داشت، قائم هم در روز ظهورش این را بتن می‌کند. من آن خون خشکیده را بوسیدم و آن را بصورت خود مالیدم. سپس حضرت پیراهن را پیچید و برداشت.

و هم در آن کتاب از عبد الرحمن بن کثیر نقل می‌کند که حضرت صادق آیه شریفه «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» را تلاوت کرد و فرمود: این «امر الله» امر ماست، تو برای آن شتاب و عجله مکن که خداوند صاحب الامر ما را با سه لشکر از فرشتگان و مؤمنین و ربعی (که در دل پادشاهان و گردنکشان میاندازد) تأیید میکند.

قیام وی مانند قیام پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خداوند می‌فرماید:
 كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ﴿١﴾

(۱) معنی «امر الله» در این روایت بخوبی معلوم می‌گردد که چیست و منظور از آن کیست ولی ابو الفضل گلپایگانی، چون دیده میرزا بهاء و عباس افندی پسر او «امر الله» را نام دیگر دیانت! بهائی قرار داده‌اند، فقط روایت صفحه ۱۰۷۴ که نامی هم از بیت المقدس برده شده دست آویز قرار داده است و از این روایت که از «امر الله» هم نامی بمیان آمده و امام علیه السلام آن را معنی میکند، سخنی نگفته است! با این وصف نه «امر الله» در آن روایت، و نه «امر الله» در این روایت هیچ کدام دلالتی بر دعوی باب و بهاء که هویت هر کدام و سخافت فکر و سخنان آنها بر خردمندان و مردم با انصاف آفتابی گشته و مردمی عاجز و عامی و سطحی جامعه بوده‌اند؛ ندارد.

میگویند: یک مبلغ عالیقدر بهائی، میخواست یکنفر اصفهانی بذله گوی شوخ طبعی را دعوت بدین بهاء کند، و از راه تحری حقیقت درهای حقایق را بروی او بگشاید، از جمله در پاسخ اصفهانی که پرسیده بود حرف اساسی شما چیست گفت: ما دیانت بهاء و این ظهور جدید را «امر الله» میدانیم و امروز هم مصداق این امر الله حضرت عبد البهاء علیه الابهاء است! اصفهانی هم بالبداهه می‌گوید عجب! پس حالا من معنی این آیه را فهمیدم که خدا میفرماید: وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۲۶

و نیز در غیبت نعمانی از بشیر نبال نقل می‌کند که گفت: بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: مخالفین ما میگویند: وقتی مهدی قیام میکند بدون اینکه یک قطره خون بریزد امور سلطنت برای او فراهم می‌شود. فرمود: نه! این طور نیست بخدائی که جان من در دست اوست اگر بدون خونریزی امکان داشت این کار برای پیغمبر روی میداد و دیگر دنداننش نمی‌شکست و روی مبارکش مجروح نمی‌گشت بخدا قسم تا ما و شما شدائد و صدمات بسیار نبینیم و خونها ریخته نشود دولت او قوام نمی‌گیرد. در این وقت حضرت با دست اشاره پیشانی مبارکش فرمود «۱»

(۱) ابو الفضل گلپایگانی در فرائد در ذیل حدیث ابو حمزه ثمالی، دست و پای زیادی نموده که موضوع قیام مهدی موعود شیعه را با سیف و شمشیر و جنگ؛ طوری تأویل کند و مطلب را بجائی ببرد؛ که ذهن اغنام الله را مشوب سازد و دیگر از وی و جانشینان باب نپرسند: پس این همه وعده که داده‌اند امام زمان با سیف و شمشیر قیام می‌کند چه شد؟ چرا سید باب شمشیری بدست نگرفت و جنگی نکرد؟

وی مینویسد: «گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلق است، بل مقصود سیف کلام الهی و حجت الهیه و وحی سماوی است...»!! میگوئیم: اولاً آنقدر موضوع قیام بسیف با صراحت در روایات شیعه نقل شده که تأویل گلپایگانی با صد من سریشم هم نمی‌چسبد و هیچ عاقلی آن همه روایات را به سیف بیان؛ و شمشیر تبلیغ تأویل نمیکند، و آن شدت و صلابت را باین سبکی و سادگی معاوضه نمی‌نماید. ثانیاً باید دید سیف کلام اهل بهاء چقدر برنده بوده است و تاکنون چه کرده است؟ بعد از صد و بیست سال چقدر جلو رفته و چقدر برندگی داشته است؟ آیا هزار یک تبلیغات کمونیستها و نازیها و صد یک فعالیت احزاب مترقی امروز اروپا و امریکا؛ اثر داشته و پیرو پیدا کرده است؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۲۷

نیز در کتاب یاد شده از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: پیروان حق همیشه در ناراحتی بسر می‌برده‌اند! آگاه باشید که مدت ناراحتی اندک و زمان دولت قائم طولانی خواهد بود. هم در آن کتاب از عمر بن خلاد نقل کرده که گفت: در محضر حضرت رضا علیه السلام از قائم آل محمد سخن میان آمد. حضرت فرمود: شما امروز راحتی بیشتری دارید عرض شد: چرا؟ فرمود: برای اینکه وقتی قائم خروج می‌کند شدائد بسیار روی میدهد و خون زیاد ریخته می‌شود و مردم دسته دسته سوار بر اسب هر سو در تاخت و تازند لباس قائم زبر و غذایش صعب التناول است.

پرچم قائم همان پرچم پیغمبر است

و هم در کتاب نامبرده از عبد الله بن سنان روایت نموده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند بر خلاف وقتی که تعیین کنندگان وقت (ظهور امام زمان) معین کرده‌اند، عمل می‌کند! پرچم قائم همان پرچم رسول خداست که جبرئیل در روز جنگ بدر از آسمان آورد و آن را در میدان جنگ باهتزاز درآورد.

آنگاه جبرئیل عرض کرد: ای محمد بخدا قسم؛ این پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست. عرض کردم: پس از چیست؟ گفت: برگ درخت بهشت است. پیغمبر در جنگ آن را برافراشت سپس پیچید و بدست علی علیه السلام داد و پیوسته نزد آن حضرت بود تا اینکه در روز جنگ جمل حضرت آن را برافراشته نمود و خدا او را

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۲۸

پیروز گردانید. آنگاه علی علیه السلام آن را پیچید و همیشه نزد ما بوده و هست و دیگر هیچ کس آن را نمی‌گشاید تا اینکه قائم ما قیام کند.

وقتی قائم قیام نمود آن را باهتزاز در می‌آورد و هر کس در شرق و غرب عالم باشد آن را می‌بیند. رعب و ترس وی یکماه زودتر از پیش روی و چپ و راست او رفته در دلها جای می‌گیرد، آنگاه گفت: ای محمد! او بخونخواهی پدرانش قیام می‌کند و سخت خشمگین است و از اینکه خداوند بر این خلق غضب نموده متأسف می‌باشد.

او پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله را که در جنگ احد پوشیده بود بتن دارد و عمامه و زره پیغمبر را که بقامت وی رساست می‌پوشد، و ذو الفقار شمشیر پیغمبر را هم در دست دارد، سپس شمشیر می‌کشد و هشت ماه از کشته بیدینان پشته‌ها می‌سازد.

او نخست از بنی شیبه شروع می‌کند، دست آنها را میبرد و بکعبه می‌آویزد و جارچی او اعلام می‌کند که اینان دزدان خانه خدایند. آنگاه بقریش حمله می‌آورد، شمشیر آنها را می‌گیرد و با ضرب شمشیر سیر آبشان می‌گرداند. او قیام نمی‌کند مگر بعد از آنکه، دشمنانش دو فرمان: یکی در بصره و دیگری در کوفه مبنی بر بیزاری از امیر المؤمنین علیه السلام بخوانند! و نیز در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم ما قیام میکند با مردم نادانی روبرو میگردد که در نفهمی از جهال جاهلیت که پیغمبر با آنها مواجه بود؛ بدترند «۱» عرض کردم:

(۱) ابو الفضل گلپایگانی در این مورد هم دستبردی زده و دامی برای صید همج الرعاء و افراد ساده لوح بی‌اطلاع گسترده است، وی در کتاب «فرائد» صفحه ۵۰ قسمتی از این حدیث را نقل کرده و می‌گوید: چون جهال مردم کتاب خدا را در مقابل صاحب الامر تأویل می‌برند، و بر آن حضرت به کتاب خدا احتجاج میکنند، پس خود او صاحب الامر است. در صورتی که در آخر این روایت می‌گوید عدل صاحب الامر مانند سرما و گرما داخل خانه‌های مردم می‌شود، چرا این قسمت حدیث را جناب مبلغ عالیقدر امین؛ انداخته است؟ آیا سید باب در زمان خودش چنین بوده؟ آیا حکومتی داشته و جنگی نموده که بعد از آن عدلش این طور گسترش پیدا کند؟ از این گذشته جهال ناس با سید باب احتجاج بکتاب خدا نکردند، بلکه جهال ناس چون از کتاب خدا بی‌اطلاع بودند، بطرف سید باب رفتند، و این علمای ناس و دانشمندان شیعه بودند، که میرزای باب را رسوا کردند؛ و بیچاره در مجلس علمای تبریز در حضور ناصر الدین شاه، عاجز و درمانده شد و همه ریشخندش نمودند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۲۹

چطور؟ فرمود: وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد مردم بتهایی از سنگ و صخره‌ها و چوبهای تراشیده را پرستش میکردند و زمانی که قائم قیام میکند، همه مردم کتاب خدا (قرآن) را بمیل خود تأویل نموده بآن استدلال میکنند، آنگاه فرمود: آگاه باشید بخدا قسم عدل قائم (چندان گسترش مییابد و نافذ است که) مانند سرما و گرما بداخل خانه‌های مردم رسوخ می‌کند.

نیز در غیبت نعمانی است که ابان بن تغلب روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق میفرمود:

إذا ظهرت رايه الحق لعنهما أهل الشرق والغرب. أ تدری لم ذلک؟ قلت: لا قال: للذی یلقى الناس من اهل بيته قبل خروجه

. یعنی: وقتی پرچم حق آشکار شد، مردم شرق و غرب آن را لعنت میکنند. میدانی چرا؟ گفتم نه. فرمود: برای ناراحتیهائی که مردم قبل از ظهور وی از سادات خاندان او می‌بینند و هم در آن کتاب منصور بن حازم از آن حضرت روایت کرده که فرمود: وقتی پرچم حق آشکار شد اهل شرق و غرب آن را لعنت میکنند. گفتم: برای چه؟ فرمود: بخاطر صدماتی که از بنی هاشم می‌بینند «۱»

(۱) میرزا حسین علی مازندرانی که افراد حزب بهائی لقب «بهاء الله» باو داده‌اند در کتاب «ایقان» صفحه ۱۹۷ اول این حدیث را گرفته و آخر آن را انداخته و می‌گوید «و فی الحدیث اذا ظهرت رايه الحق لعنهما أهل الشرق والغرب چون رایت حق آشکار شود اهل مشرق و اهل مغرب لعنتش کنند. اما تقصیرش چیست و ساعی کیست معلوم نیست».

چنان که خوانندگان در اینجا مطالعه می‌کنند، دو روایت باین مضمون رسیده است که جزئی تغییری در عبارت دارند. در روایت دوم حضرت میفرماید:

إذا رفعت رايه الحق

یعنی وقتی پرچم حق برافراشته شد.

هر دو روایت علت بدگوئی شرق و غرب را سوء عمل بعضی از سادات اهل بیت قائم و بنی هاشم میدانند؛ و می‌دانیم که بنی عباس

هم جزو بنی هاشم هستند. از اینکه در روایات گذشته (صفحه- ۱۰۱۵ و ۱۰۳۱ مکرر گفته شد که هنگام ظهور مهدی مجدداً بنی عباس بر سر کار می‌آیند، میتوان گفت: چون حکومت آنان که خود را سادات هاشمی می‌دانند برای مردم بسیار گران است و مردم را بستوه می‌آورند وقتی رایت مهدی (ع) هم برافراشته می‌شود، نخست همه بد میگویند ولی بعداً که جنگها و کشورگشائی‌های او را دیدند، و طبقه بی‌دینان را از میان برد؛ یا براه راست و دین اسلام سوق داد، و عدل بی‌نظیر او را دیدند؛ بقیه دسته‌دسته، بزیر رایت و پرچمش اجتماع می‌کنند.

باید دانست که میرزا بهاء در موقع نوشتن «ایقان» در بغداد؛ بوده است. و آن موقع میان او و برادرش یحیی نوری (صبح ازل) بر سر تصاحب جانشینی سید باب که در تبریز تیر باران شده بود نزاع در گرفته بود؛ بایها جانشین باب را بنص خود وی؛ میرزا یحیی می‌دانستند، و با میرزا حسین علی میانه‌ای نداشتند لذا او هم در ایقان از دست بایهای متمرّد می‌نالند، که آنچه از آنها دیده از سایرین ندیده است! حتی نمی‌گوید که حدیث کجاست، مبدا بروند اصل حدیث را ببینند، و دم خروس از جیب «حضرت بهاء جل ذکره الاعلی»! بدر آید!! اگر این حدیث را برای ادعای میرزای باب می‌آورد؛ چون می‌گویند سید بوده است؛ ممکن بود موجب گمراهی بعضی شود، ولی میرزا حسین علی مازندرانی که از بنی هاشم و سید نبوده تا گفته شود، از بس بنی هاشم با مردم بدرفتاری میکنند، مردم از قائم زده می‌شوند! راستی که بشر بعضی وقتها چه حیوان بی‌شاخ و دمی از کار درمی‌آید که در هیچ جنگلی نمونه‌اش پیدا نمی‌شود!!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۳۰

و نیز در آن کتاب از یعقوب سراج روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: سیزده شهر و طایفه است که مردم آن با قائم می‌جنگد و او

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۳۱

هم با آنها می‌جنگد نام برد و اینان: مردم مکه، مردم مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل بصره، مردم دمیسان، کردها، اعراب قبائل بنی ضبه و غنی و باهله و از دو اهل ری! نیز در غیبت نعمانی است که حضرت صادق از پدرش از جد بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم ظهور میکند خداوند هر گونه نقاهتی را از مؤمنین برطرف ساخته قوای از دست رفته آنها را با آنان پس میدهد.

و هم در غیبت نعمانی است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: گوئی شیعیانم را مینگرم که در مسجد کوفه خیمه‌ها زده‌اند و در آن قرآن را آن طور که نازل شده است، می‌آموزند. وقتی قائم قیام کرد مسجد کوفه را شکسته و قبله آن را درست میکند.

نیز در آن کتاب از علی بن عقبه روایت میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

گوئی شیعیان علی علیه السلام را می‌بینم که قرآن را بدست گرفته و بمردم تعلیم میدهند.

نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: چه حالی خواهید داشت هنگامی که قائم خیمه‌هایی در مسجد کوفه بر سر پا کند، آنگاه فرمان نوی برای آنها بیرون آورد که بر عرب دشوار باشد؟ «۱» همچنین در آن کتاب است که ابو صالح کنانی گفت: من در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که پیر مردی وارد شد و عرض کرد: فرزندم بمن ظلم و ستم میکند حضرت فرمود: نمیدانی که حق و باطل هر کدام دولتی دارند و پیروان هر یک در دولت دیگری خوار است هر کس در زمان دولت باطل بکسی آزاری وارد سازد،

(۱) توضیح آن می‌آید.

در دولت حق تلافی آن را از او خواهند گرفت.

و نیز در آن کتاب از ابان بن تغلب نقل کرده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: عمر دنیا تمام نمیشود مگر اینکه گوینده از آسمان صدا زند: ای پیروان حق جمع شوید! همه پیروان حق در یک قسمتی از زمین گرد آیند. آنگاه بار دوم گوینده‌ای صدا میزند: ای اهل باطل جمع شوید پس همه پیروان باطل در یک سرزمین اجتماع کنند. من عرض کردم: اهل باطل میتوانند داخل جبهه حق شوند و بالعکس؟ فرمود: نه بخدا، چنان که خدا فرمود: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ «۱» یعنی: خداوند نمی‌گذارد اهل ایمان داخل این ورطه شوند که شما (بیدینان) در آن هستید، تا اینکه بد از خوب تمیز داده شود.

و هم در کتاب یاد شده از ابو بصیر و او از کامل از حضرت امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: وقتی قائم ما قیام میکند، مردم را بامر تازه‌ای دعوت مینماید، چنان که پیغمبر (ص) مردم را بدین گونه دعوت نمود. اسلام در حال غربت ظاهر شد و بزودی مانند روز اول غریب می‌شود پس خوش بحال غربا.

و نیز در آن کتاب از ابو بصیر روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

اسلام با غربت ظاهر شد. و بزودی نیز غریب می‌شود، چنان که بود. پس خوش بحال غربا.

من عرض کردم: آقا این را برای من شرح دهید! فرمود: دعوت کننده ما دعوت خود را از سر می‌گیرد. مانند دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله «۲» و هم در کتاب مذکور از بطائنی روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: در اثنای اینکه جوانان

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۷۹

(۲) این گونه روایات که عربی آن

«انّ الاسلام بدا غریبا و سيعود غریبا فطوبى للغرباء...»

است همه باین معنی است که دین و احکام اسلام روزی چنان غریب و بی‌ارزش می‌شود و بر اثر سلطه دشمنان و جعل قوانین بشری در برابر آن طوری از نظر می‌افتد، که مانند روز نخست مردم از آن بی‌خبر می‌مانند. پس خوش بحال غربا یعنی عمل کنندگان باسلام در آن روزگار، سپس که قائم آل محمد و دعوت کننده اهل بیت، قیام کرد با احیاء و تجدید معالم دین و احکام قرآن و دستورات تعطیل شده و از نظر افتاده اسلام، مجددا مردم را باسلام دعوت میکند و تبلیغ اسلام را از سر می‌گیرد مثل جدش پیغمبر که هنگام ظهورش تمام دستورات دینی سابق فراموش شده بود و او مردم را دعوت باسلام و دین خدا کرد.

در پاورقی صفحه ۹۵۹ هم راجع به غربت اسلام سخن گفتیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۳۳

شیعه در پشت بام خود خوابیده‌اند، ناگاه در یک شب بسوی صاحب خود میروند و صبح را در مکه خواهند بود. در غیبت نعمانی از ابو بصیر روایت میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: قائم از مکه ظهور نمی‌کند تا اینکه حلقه کامل شود. عرض کردم: حلقه چقدر است؟ فرمود: ده هزار نفر که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در جانب چپ او باشد:

«ثم يهز الزاوية المغلبة و يسير بها فلا يبقى احد في المشرق و لا في المغرب الا لعنها ثم يجتمعون قزعا كقزاع الخريف»

آنگاه پرچم پیروزمند خود را برافراشته و حرکت می‌آورد. هر کس در شرق و غرب است آن را لعنت میکند «۱» سپس مردم قبائل مختلف مانند پاره‌های ابر در فصل پائیز ناگهان بدو روی اجتماع کنند، یک نفر، و دو نفر، و سه نفر، و چهار نفر، و پنج نفر، و شش نفر و هفت نفر، و هشت نفر، و نه نفر، و ده نفر (یعنی دسته دسته بطرف قائم میروند) شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود:

شیعیان در دولت قائم رؤسای روی زمین و حکمران آن میباشند. بهر مردی از آنها قوت چهل مرد داده می‌شود سپس فرمود: امام محمد باقر فرمود: پیش از قیام قائم وحشت دشمنان در دل شیعیان ما جای میگیرد. وقتی قائم ما ظاهر گشت، و مهدی ما خروج کرد، هر یک از آنها از شیر دلیرتر و از نیزه چابک‌ترند، بطوری که دشمن ما را زیر پاهای خود له میکنند و با کف دست بقتل می‌رسانند.

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» از ابوالمقدام از حبه عرنی روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام بحیره تشریف برد و فرمود: روزی برسد که کوفه به حیره وصل شود و چنان مرغوبیت پیدا می‌کند که یک ذرع زمین آن به چند اشرفی

(۱) پاورقی صفحه ۱۱۲۹ را بخوانید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۳۴

فروخته می‌شود، و مسجدی در حیره بنا شود که دارای پانصد درب باشد! و نماینده قائم در آن نماز می‌گزارد. زیرا مسجد کوفه برای آنها تنگ خواهد بود. دوازده پیشنماز عادل در آنجا نماز می‌گزارد.

من عرض کردم: یا امیر المؤمنین! آیا مسجد کوفه در آن روز گنجایش این همه جمعیت را که می‌فرمائید دارد؟ فرمود: چهار مسجد برای قائم ساخته می‌شود که مسجد کوفه کوچکترین آنهاست. مسجد فعلی کوفه و دو مسجد دیگر در آن روز در این دو طرف کوفه واقع است، و با دست مبارک اشاره به نهر اهل بصره و کوفه و نجف کرد.

کلینی در کافی روایت میکند که سالم بن مستنیر گفت: از حضرت باقر (ع) شنیدم می‌فرمود: هنگامی که قائم قیام کرد، ایمان را بهمه ناصبی‌ها پیشنهاد میکند که پذیرفته و ایمان بیاورند. اگر واقعا داخل در ایمان شدند فبها و گر نه یا گردن آنها را می‌زند و یا باید جزیه بدهند چنان که امروز کافران ذمی بدولت اسلام جزیه میدهند.

مؤلف: در کتاب «مزار» تألیف یکی از علمای پیشین ما «۱» از ابو بصیر روایت شده که گفت: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: ای ابو محمد! گویا من فرود آمدن قائم را با کسان و بستگانش در مسجد سهله می‌بینم. عرض کردم: مسجد سهله اقامت‌گاه اوست؟ فرمود: آری مسجد سهله جایگاه ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن بوده. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جز اینکه در این مسجد نماز گزارد و هم محل سکونت خضر در آن مسجد است.

عرض کردم: قربانت گردم! قائم همیشه در آنجا اقامت میکند؟ گفت: آری! عرض کردم: بعد از او چه کسی در آن سکونت میکند؟ فرمود: هر کس که بعد از قائم خلیفه باشد. عرض کردم: با کافران ذمی چه میکند؟ فرمود: مانند پیغمبر با آنها صلح می‌کند و آنها نیز با کمال ذلت جزیه بوی میدهند. عرض کردم: اگر کسی

(۱) این عالم پیشین، دانشمند عالیمقام شیخ محمد مشهدی است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۳۵

با شما دشمنی ورزد چه می‌شود؟ فرمود: در دولت ما مخالفین ما دیگر فرصتی برای دشمنی با ما ندارند، زیرا در آن موقع خداوند ریختن خون آنها را برای ما حلال کرده است. امروز کشتن آنها بر ما و شما حرام است، پس کسی تو را مغرور نسازد. وقتی قائم ما قیام کرد خداوند بوسیله او انتقام پیغمبرش و ما را از دشمنان ما میگیرد.

در کفایة الاثر از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در ردیف ائمه اولاد حسین علیه السلام فرمود: التاسع منهم قائم اهل بیتی و مهدی امتی اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله و افعاله لیظهر بعد غیبه طویله و حیره مصله فیعلی امر الله و یظهر دین الله و یؤید بنصر الله و ینصر بملائکة الله فیملأ الأرض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما

یعنی: نهی آنها قائم اهل بیت من و مهدی امت من است که در شمائل و اقوال و افعالش از همه کس بمن شبیه‌تر است. تا اینکه بعد از غیبت طولانی و حیرتی که مردم را از پریشانی گمراه میکند، آشکار شود، و امر خدا (دین اسلام) را بالا برد و دین خدا را بر همه ادیان غالب گرداند و با نصرت خدا و فرشتگان تأیید شود، پس زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از جور و ستم شده باشد.

مؤلف: بعضی از روایات در باره روش حکومت آن حضرت در طی اکثر ابواب سابق گذشت «۱»

نابودی شیطان بدست قائم است

سید علی بن عبد الحمید در کتاب «الانوار المضيئة» بسند خود از اسحاق بن عمار نقل میکند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم اینکه خداوند بشیطان فرمود: منتظر «وقت معلوم» باشد. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ این وقت

(۱) همان طور که در پاورقی صفحه ۱۰۹۶ گفتیم چون بعضی از روایات دو باب گذشته مکرر بود ما نیز در این باب دیگر به تکرار آنها نپرداختیم.

زیرا آن مکررات در سایر ابواب سابق کتاب مخصوصا دو باب گذشته نقل شد که همه را ما ترجمه کردیم. پس آنچه در متن عربی این باب هست که در جای خود ترجمه نشده؛ خوانندگان آن را در ابواب گذشته ببینند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۳۶

معلوم کی خواهد بود؟ فرمود: روز قیام قائم ماست. وقتی خداوند او را برانگیخته میکند (و آماده قیام است) در مسجد کوفه است. در آن وقت شیطان در حالی که با زانوهای خود راه میرود، بآنجا می‌آید، و میگوید: ای وای از خطر امروز! قائم پیشانی او را گرفته و گردنش را میزند. آن موقع روز وقت معلوم است. که مدت او با آخر میرسد.

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:

چون قائم قیام کند با پای خویش بمیدان کوفه می‌آید، و با دست خود اشاره بموضعی میکند و میگوید: اینجا را بکنید! بدستور او آنجا را حفر میکنند دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود دو روی بیرون می‌آورد. آنگاه دوازده هزار نفر از غلامان و مردم عجم را میخواند و آن سلاح را بآنها میپوشاند، و سپس خطاب بآنها میگوید: کسانی که این لباس را پوشیده‌اند، بقتل برسانید.

کلینی در کافی از ابو بصیر روایت می‌کند که مردی خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: شما اهل بیت رحمت هستید و خداوند شما را باین منقبت مخصوص داشته است. حضرت فرمود: چنین است خدا را شکر میگوئیم. زیرا ما هیچ کس را بگمراهی نیانداخته و هیچ کس را از راه هدایت بیراه نکرده‌ایم.

دنیا با آخر نمیرسد، مگر اینکه خداوند عز و جل مردی از ما اهل بیت را برانگیزد که مطابق کتاب (خدا قرآن) عمل کند و هر کار زشتی را ببیند، تقبیح نماید.

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» از علاء بن محمد روایت میکند که گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: قائم چگونه در میان مردم رفتار میکند؟

فقال يسير بسيرة ما سار به رسول الله حتى يظهر الاسلام قلت و ما كانت سيرة رسول الله (ص) قال: بطل ما كانت في الجاهلية و استقبال الناس بالعدل و كذلك القائم اذا قام يبطل ما كان في الهدنة مما كان في ایدی الناس و يستقبل لهم العدل

فرمود: بروش پیغمبر (ص) عمل مینماید تا آنکه اسلام را آشکار میسازد. عرض کردم: روش

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۳۷

پیغمبر چگونه بود؟ فرمود: پیغمبر آثار کفر جاهلیت را از میان برد و با مردم بعدالت رفتار کرد. قائم هم موقعی که قیام میکند هر اعمال نامشروع و بدعتی را که هنگام صلح و سازش با بیگانگان اسلام در میان مسلمین مرسوم گشته از میان میبرد و مردم را بعدالت گستری رهبری مینماید (۱)

تذیل امین الدین طبرسی در کتاب «اعلام الوری» مینویسد:

اگر گفته شود: همه مسلمانان متفقند که بعد از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله دیگر پیغمبری نخواهد آمد، ولی شما شیعیان عقیده دارید که چون قائم قیام کند جزیه را از اهل کتاب نمی‌پذیرد؛ و هر کس که بیش از بیست سال داشته باشد و احکام دینش را نداند بقتل میرساند و مساجد و مشاهد دینی را خراب میکند و بطریقه حضرت داود که برای صدور حکم شاهد نمیخواست، حکم میکند، و امثال اینها که در روایات شما وارد شده. این عقیده موجب نسخ دیانت و ابطال احکام دینی است، و در حقیقت شما با این عقیده نبوت و پیغمبری را بعد از خاتم انبیا اثبات نموده‌اید هر چند نام آن را پیغمبر نگذارید، جواب شما چیست؟ (۲) پاسخ می‌گوئیم: ما از آنچه در این سؤال ذکر شده که قائم جزیه را از اهل کتاب نمی‌پذیرد و کسانی را که بسن بیست سالگی میرسند و احکام دین خود را نمی‌دانند

(۱) پاورقی صفحه ۱۱۲۳ را بخوانید

(۲) خوانندگان توجه کنند که اشکال و پاسخ مربوط به هشتصد سال پیش است؛ زیرا طبرسی بسال ۵۴۹ از دنیا رفته است. آن روز این گونه پرسشها و پاسخها هم بوده است. اشکالاتی که بعدها بصورت دین باب و بهاء و وسیله تبلیغاتی آن درآمد؛ ولی جواب آنها در همان روزگار داده شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۳۸

بقتل میرساند اطلاع نداریم. بر فرض هم که در این خصوص روایتی رسیده باشد، نمیتوان آن را بطور قطع پذیرفت. و اما خراب کردن بعضی از مساجد و مشاهد دینی، ممکن است، منظور مساجد و مشاهدی باشد که بر خلاف جهات تقوی و دستور خدا بنا شده است؛ که البته کاری مشروع خواهد بود و پیغمبر هم چنین کاری را کرد (۱) و اما اینکه قائم مانند اولاد داود حکم می‌کند و در صدور حکم شاهد و دلیل نمیخواهد، این هم چیزی است که نزد ما معلوم و یقینی نیست. فرضا هم اگر درست باشد آن را بدین گونه باید تأویل کرد که: در مواردی که شخصا علم بحقیقت قضایا و ماهیت دعوی دارد، طبق علمش حکم می‌کند زیرا هر گاه امام یا حاکم یقین بچیزی پیدا کرد لازم است که موافق علمش عمل کند، و دیگر شاهد و دلیلی نخواهد، و این موجب نسخ دیانت نیست.

بعلاوه اینکه گفته‌اند: قائم جزیه نمی‌گیرد و گوش بگواهی شاهد و گواه نمیدهد، در صورتی که صحیح باشد هم باعث منسوخ گشتن دیانت نخواهد بود. زیرا نسخ آنست که دلیلش متأخر از حکم منسوخ باشد و با هم نیاید. اگر هر دو دلیل با هم آمدند نمیتواند یکی ناسخ دیگر باشد هر چند در معنی مخالف آن باشد. مثلاً اگر فرض کردیم که خداوند فرمود: روز شنبه را تا فلان وقت در خانه بسر ببرد و بعد از آن وقت آزاد هستید، این را نسخ نمی‌گویند، زیرا دلیل رافع همراه دلیل موجب است.

چون این معنی معلوم گشت و دانستیم پیغمبر بما اطلاع داده است که قائم از فرزندان من است و از دستورات او پیروی کنید، و هر حکمی میکند بپذیرید، بر ما واجب است از وی پیروی کنیم و هر طور قائم میان ما حکم نمود عمل نمائیم پس اگر ما حکم او را بپذیرفتیم هر چند با بعضی از احکام سابق فرق داشته باشد

(۱) مانند مسجد «ضرار» که منافقین مدینه در غیاب پیغمبر (ص) و بعنوان معارضه با آن حضرت و دین اسلام ساختند و بدستور پیغمبر آن را منهدم نمودند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۳۹

احکام دین اسلام را منسوخ ندانسته‌ایم زیرا چنان که گفتیم: نسخ احکام در جایی که دلیلش وارد شده باشد، متحقق نمی‌شود.

گفتار یکی از دانشمندان اهل تسنن

مؤلف: حسین بن مسعود فراء «۱» در کتاب «شرح السنه» بسند خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بخدائی که جان من در دست اوست سوگند یاد میکنم که: عیسی بن مریم آن حاکم عادل در میان شما مسلمانان فرود می‌آید و صلیب را میشکند و خوک را میکشد و جزیه دادن را از میان برمیدارد و چندان مال بمردم میدهد که دیگر کسی آن را نمی‌پذیرد.

سپس حسین بن مسعود میگوید: مقصود از شکستن صلیب اینست که عیسی علیه السلام کیش نصرانیت را از میان برده و مطابق دین اسلام حکم می‌کند و معنی کشتن خوک تحریم نگهداری و خوردن و اباحه کشتن آنست (که نصارا عادت بدان دارند) و این میرساند که خوک نجس العین است: زیرا عیسی علیه السلام بدستور شرع اسلام خوک‌ها را می‌کشد. چون چیز طاهری که مردم از آن نفع می‌برند تلف کردنش مباح نیست، و این که فرمود: جزیه دادن را از میان برمیدارد یعنی از اهل کتاب (یهود و نصارا) برداشته و آنها را مسلمان می‌کند.

ابو هریره از پیغمبر روایت نموده که در باره فرود آمدن عیسی از آسمان فرمود در زمان او تمام ادیان از میان میرود. مگر اسلام که باقی میماند، و دجال را می‌کشد «۲» و چهل سال در روی زمین زندگی مینماید و سپس وفات می‌کند و مسلمانان بر وی نماز می‌گزارند.

بعضی (از دانشمندان اهل سنت) گفته‌اند: مقصود از برداشتن جزیه اینست که

(۱) شرح حال این دانشمند سنی در پاورقی صفحه ۹۶۹ گذشت.

(۲) در پاورقی صفحه ۹۶۹ گفتیم که قاتل دجال امام زمان است، ولی اهل تسنن میگویند عیسی بن مریم است که دجال را بقتل میرساند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۴۰

بقدری اموال در آن روزگار زیاد می‌شود که نیازمندی که جزیه بخاطر آنها مقرر گردیده است پیدا نمیشود، بدلیل اینکه پیغمبر فرمود: چندان مال بمردم میدهد که دیگر کسی آن را نمیپذیرد.

بخاری «۱» بسند خود از ابو هریره روایت کرده که پیغمبر فرمود چه حالی خواهید داشت هنگامی که عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و امام شما هم در میان شما باشد؟ این حدیثی است که همه علما اتفاق بر صحت آن دارند (پایان سخن فراء) مؤلف: فراء و سایر علمای اهل تسنن روایات دیگری در این خصوص نقل کرده‌اند که همه میرساند آنچه در باره طرز حکومت قائم نقل شده اختصاص بما ندارد، بلکه مخالفین ما هم روایت کرده‌اند ولی آنها این امور را بحضرت عیسی نسبت داده‌اند. اما این را خوشبختانه روایت هم کرده‌اند که پیغمبر فرمود: هنگام نزول عیسی امام شما در میان شماست. هر جوابی که از این مطلب دادند همان جواب ماست زیرا اشکال مشترک بین ما و آنهاست.

سید علی بن عبد الحمید نیلی در کتاب «غیبت» خود از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده که وی بسند خود از سعد بن عبد الله اشعری نقل کرده که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: باندازه یک جای قدم زمین که در کوفه داشته باشم نزد من بهتر از

داشتن یک باب خانه در مدینه است.

و هم در آن کتاب از فضل بن شاذان از سعد بن اصبح نقل کرده که گفت:

شنیدم حضرت صادق می‌فرمود: اگر کسی خانه‌ای در کوفه داشته باشد، آن را از دست ندهد.

و نیز در آن کتاب از ابو خالد کابلی از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم گروهی از مردم مدینه را می‌کشد و

سپس با لشکر از مدینه بیرون

(۱) بخاری از محدثین بزرگ اهل تسنن است. وی مؤلف کتاب «صحیح» است که معتبرترین و مشهورترین کتب حدیث سنی است.

بسال ۲۵۶ از جهان رفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۴۱

می‌آید تا به «اجفر» (۱) میرسد در آنجا دچار گرسنگی سختی می‌شوند فی الحال میوه برای آنها روئیده می‌شود و آنها هم از آن

می‌خورند و از آن توشه می‌گیرند این است معنی آیه شریفه وَ آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۲)

یعنی: علامتی برای آنها اینست که ما زمین مرده را زنده می‌گردانیم و از آن میوه‌ای بیرون می‌آوریم تا از آن بخورند آنگاه حرکت

نموده تا بقدسیه (۳) میرسد در آن موقع مردم در کوفه اجتماع نموده و با سفیانی بیعت کرده‌اند.

و هم در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

قائم ما سیصد و نه سال سلطنت می‌کند بمدتی که اصحاب کهف در غار خود توقف نمودند. او زمین را پر از عدل و داد میکند،

چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. خداوند شرق و غرب زمین را برای ما می‌گشاید او هم چندان مردم بی‌دین را بقتل رساند که

جز دین محمد (ص) نماند و بروش سلیمان بن داود رفتار نماید، اگر آفتاب و ماه را بسوی خود بخواند، اجابت میکنند (۴) و زمین

در زیر پایش پیچیده می‌شود (یعنی طی الارض خواهد داشت) و از جانب خدا بوی وحی می‌شود و او هم طبق دستور خدا عمل

میکند.

همچنین در آن کتاب از عبد الله بن مسکان روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود:

انّ المؤمن فی زمان القائم و هو بالمشرق لیری اخاه الذی فی المغرب و کذا الذی فی المغرب یری اخاه الذی فی المشرق

!

(۱) محلی واقع در بین فید و خزیمه است. (مراصد)

(۲) سوره یس آیه ۳۳

(۳) قادیسیه - قریه‌ای واقع در پانزده فرسخی کوفه بوده جنگ سپاه اسلام و ایران در آنجا معروف است.

(۴) البته مقصود استفاده از اشعه آنهاست که هر گونه استفاده‌ای بخواند از آفتاب و ماه ببرد، خداوند برای آن حضرت میسر

میسازد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۴۲

در زمان دولت قائم اگر یکفرد با ایمان در مشرق باشد برادرش را در مغرب میبندد و آن کس که در مغرب است برادرش را که در

مشرق میبندد، می‌بندد. (۱)

سید رضی الدین بن طاوس در کتاب «سعد السعود» مینویسد: من در «صحف ادریس» دیده‌ام که وقتی شیطان بخدا گفت: مرا تا

روز رستخیز مهلت بده خدا فرمود: نه تو را تا روزی که وقت آن معلوم است مهلت میدهم. آن روز، روزی است که زمین را از

لوث کفر و شرک و گناهان پاک می‌گردانم مردانی را برای زندگی در آن روز بر می‌گزینم که دل‌های آنها را برای ایمان و درون

لا اله الا الله حَقًّا حَقًّا لا اله الا الله ايماناً و صدقا، لا اله الا الله تعبداً و رقاً، اللهم معز كل مؤمن و حيد و مدل كل جبار عنيد. انت كنفى حين تعينى المذاهب و تضيق على الأرض بما رحبت اللهم خلقتنى و كنت غنياً عن خلقى و لو لا نصرک اياى لكنت من المغلوبين، يا منشر الرحمه من مواضعها و مخرج البركات من معادنها، و يا من خص نفسه بشموخ الرفعه فاولياءه بعزه يتعززون. يا من وضعت له الملوک نير المذله على اعناقهم فهم من سطوته خائفون. أسألك باسمك الذى فطرت به خلقك فكل لك مدعون. أسألك ان تصلى على محمد و آل محمد، و ان تنجز لى امرى و تعجل لى فى الفرج و تكفينى و تعافينى و تقضى حوائجى، الساعه الساعه، الليله الليله، انك على كل شىء قدير.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۴۵

باب سی و سوم آنچه طبق روایت مفضل بن عمر در روزگار آن حضرت در جهان روی میدهد

اشاره

در یکی از تألیفات علمای شیعه بسلسله سند از مفضل بن عمر «۱» روایت شده است که گفت: از آقایم حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند. عرض کردم: آقا برای چه؟ فرمود: زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند میفرماید:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؛ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً «۲».

(۱) مفضل بن عمر کوفی - از اصحاب حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما - السلام است. روایات بسیاری از آن دو امام عالی مقام شنیده و روایت کرده است، و هم از وکلای آنان بوده است. حدیث مفصل و معروف وی از حضرت صادق در باره خداشناسی که مشهور به «توحید مفضل» است، دلیل روشنی بر اهمیت و شخصیت وی نزد حضرت صادق است، همین روایت مفضل که علامه مجلسی در این باب نقل می‌کند نیز بر فرض که صحت آن مسلم باشد، دلیل بارزی بر مقام بزرگ آن مرد دینی است.

موسی بن بکر میگوید: چون خبر مرگ مفضل بحضرت موسی کاظم (ع) رسید، فرمود:

خدا او را رحمت کند که پدری بود بعد از پدر و راحت شد.

بعضی از دانشمندان ما نظر بپاره‌ای از روایات که در آن از مفضل نکوهش شده است، او را مورد قرح قرار داده و به نیکی یاد نکرده‌اند. ولی اغلب محققین نظر موافق دارند، و میگویند آن روایات یا مجعول و یا در مورد تقیه و برای حفظ مفضل از دشمنان بوده است که او را از اصحاب خاص ائمه ندانند؛ و قصد سوئی نسبت بوی نکنند.

(۲) سوره اعراف آیه ۱۸۷.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۴۶

و نیز این همان ساعتی است که خدا فرموده: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا «۱» و هم فرموده: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ «۲» یعنی: علم آن وقت فقط در نزد خداست و در آیه دیگر فرمود: فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا «۳» و نیز فرمود: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ القَمَرُ و هم فرمود: ما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ «۴».

عرض کردم: معنی «بیمارون» چیست؟ فرمود: یعنی مردم میگویند قائم کی متولد شده و کی او را دیده، و حالا کجاست و چه وقت آشکار می‌شود؟ اینها همه عجله در امر خدا و شک در قضای الهی و دخالت در قدرت اوست اینان کسانی هستند که در دنیا زیان می‌برند و پایان بد از آن کافران است.

عرض کردم: آیا وقتی برای آن تعیین نشده؟ فرمود: ای مفضل! نه من وقتی بر آن معین میکنم و نه هم وقتی برای آن تعیین شده است! هر کس برای ظهور مهدی ما وقت تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و (بناحق) ادعا کرده که توانسته است بر اسرار خدا آگاهی یابد! در صورتی که خداوند هر سری دارد برای این مخلوق که از خدا و اولیاء خدا برگشته‌اند واقع شده است، هر خیری خدا داشته باشد اختصاص به بندگانش دارد که باید بآن برسند. زیرا که خدا همه وقت با بندگانش است. آن اسرار که بآنها میدهد برای این است که بر آنها حجت باشد.

فقلت فکیف یا مولای فی ظهوره؟ فقال یظهر فی شبهة لیستین امره و یعلی ذکره.

مفضل گفت: در وقت ظهورش چگونه است؟ فرمود: ای مفضل! او در وضع شبهه‌ناکی آشکار می‌شود، تا اینکه امرش روشن شود «۵» و نامش بالا رود و کارش آشکار گردد، و نام و کنیه و نسبش برده

(۱) سوره النازعات آیه ۴۲

(۲) سوره لقمان آیه ۳۴.

(۳) سوره محمد آیه ۱۸

(۴) سوره شوری آیه ۱۸ و ۱۷

(۵) یکی از شواهد رسوائی حسین علی‌مازندرانی پیغمبر بهائی و ابو الفضل گلپایگانی بزرگترین مبلغ آنها، تحریف و تغییر و سوء استفاده از همین جمله حدیث است. راستی که انسان نمیداند چگونه نیرنگ این عناصر حيله گر و خیانت پیشه را برملا سازد. شما خوانندگان این قسمت. حدیث مفضل را که ما از صفحه ۲۰۱ جلد سیزدهم بحار الانوار چاپ امین الضرب نقل کرده‌ایم ملاحظه می‌کنید، و بعد به بینید جناب بهاء! آن را بچه صورتی درآورده است. چه دروغ شاخداری که گفته و چه خیانت آشکاری نموده است وی خواسته با جعل این قسمت روایت؛ دلیلی برای سال دعوی امام زمانی سید باب درست کند.

حسین علی در صفحه ۲۱۱ «ایقان» با همان تردستی و فریبکاری مخصوص بخود مینویسد:

«ملاحظه فرمائید که در اخبار؛ سنه ظهور آن هویه نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فی حدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنه الستین! یظهر امره و یعلو ذکره باری تحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحه از حق احتراز نموده‌اند!! گلپایگانی هم در صفحه ۳۴ کتاب فرائد بعد از نقل حدیث ضعیف ابو لیبید مخزومی مینویسد: «و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت در میعاد ظهور فرمود: و فی سنه الستین! یظهر امره و یعلو ذکره یعنی در سنه شصت (۶۰) امر آن حضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد!» میگوئیم: بهاء و گلپایگانی اگر در حدیث مفضل در بحار الانوار علامه مجلسی چنین عبارتی که جعل کرده‌اند پیدا کردند، ما هم اعتراف خواهیم کرد که دروغگو و خیانت کار و شیاد نبوده‌اند؛ و حزب بهائی به تحریک ایادی بیگانه درست نشده است. بعلاوه جمله «سئل عن الصادق» بهترین دلیل است که جناب بهاء مختصر اطلاعی از زبان عربی نداشته. زیرا لفظ «عن» که ایشان بکار بسته‌اند! در اینجا غلط است و باید گفت «سئل الصادق» از اینها گذشته چند سطر قبل از همین جمله در حدیث مفضل امام صادق (ع) در جواب وی میگوید وقت ظهور مهدی (ع) را تعیین نمیکنم و هر کس هم تعیین کند ادعای شرکت در علم خدا کرده! جناب بها و گلپایگانی چه جوابی میدهند؟

در صفحه ۱۰۸۰ نیز گفتیم که حضرت صادق فرمود: قائم در سال طاق قیام میکند. یعنی مثلاً در سال ۶۱ نه ۶۰ تازه بر فرض محال سال ۶۰ چه مناسبت با ۱۲۶۰ دارد؟ آیا معنی تحری حقیقت و راستی و درستی اهل بهاء همین است؟! ضمناً باید توجه داشت که اگر در کتابی هم فی سنه‌الستین نوشته باشد مسلماً غلط و نمی‌تواند مورد استفاده اغنام الله واقع شود. زیرا در بعضی از کتب بهائی امثال رحیق مختوم اشراق خاوری نیز «فی شبهه لیستین امره» آمده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۴۷

شود، و آوازه او در زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۴۸

برده می‌شود؛ تا اینکه بواسطه شناختن او حجت بر مردم تمام شود.

بعلاوه ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده‌ایم و نشان داده‌ایم و نام و نسب و کنیه او را برده و گفته‌ایم که: او همانم جدش پیغمبر خدا و هم کنیه اوست تا مبادا مردم بگویند اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم، بخدا سوگند کار او بواسطه روشن شدن نام و نسب و کنیه‌اش که بر زبانهای مردم بالا- گرفته، متحقق می‌شود. بطوری که آن را برای یک دیگر بازگو میکنند. همه اینها برای اتمام حجت بر آنهاست. آنگاه همان طور که جدش وعده داده، خداوند او را ظاهر می‌گرداند قوله تعالی: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۱) یعنی: خداوند نماینده خود را با هدایت و دین حق می‌فرستد تا او را بر تمام ادیان غالب گرداند هر چند مشرکان نخواهند.

دین مهدی دین اسلام است

مفضل گفت آقا تاویل «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» چیست؟

(یعنی چگونه امام زمان بر همه ادیان غالب می‌شود) حضرت فرمود: تاویل آن این آیه است: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ: یعنی: چندان از مشرکان بکشید که دیگر فتنه‌ای در میان مردم نباشد و همه دین برای خدا باشد.

ای مفضل بخدا قسم! اختلاف را از میان ملل و ادیان برمی‌دارد و همه دینها یکی می‌شود چنان که خدا فرموده: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۲) و هم فرموده:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳) یعنی هر کس دینی جز دین اسلام را بپذیرد هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و او در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود.

مفضل گفت: آقا! آیا دینی که پدران او ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد داشتند، همان دین اسلام بود؟ فرمود: آری همین دین اسلام بود، نه غیر آن! عرض کردم: دلیلی از قرآن بر این مطلب دارید؟ فرمود: آری از اول تا آخر قرآن پر از

(۱) سوره توبه آیه ۳۳

(۲) سوره آل عمران آیه ۱۹

(۳) سوره آل عمران آیه ۸۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۴۹

دلیل است. از جمله آیه: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ میباشد. و دیگر این آیه:

مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَبَّأَكُمْ الْمُسْلِمِينَ (۱) یعنی اسلام دین پدر شما ابراهیم است و اوست که شما را مسلمان نامید. و دیگر آیه ایست که خداوند در داستان ابراهیم و اسماعیل از زبان آنها نقل میکند که گفتند: وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً (۲)

یعنی: خدایا ما دو نفر را دو تن مسلمان و تسلیم شده خود قرار ده، و از اولاد ما نیز مردمی مسلمان بیرون آور. و دیگر این آیه در داستان فرعون است که میفرماید:

حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣﴾ یعنی: وقتی فرعون میخواست غرق شود، گفت: ایمان آوردم که جز خداوند یگانه‌ای که بنی اسرائیل باو ایمان آوردند، خدائی نیست و اینک من از مسلمانان هستم. و در داستان سلیمان و بلقیس ملکه سبا میفرماید: وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ یعنی:

در حالی که تسلیم شده‌اید، نزد من بیائید، و چون بلقیس بنزد سلیمان آمد گفت:

أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی من با سلیمان در پیشگاه خداوند جهانیان اسلام آوردیم و از زبان عیسی بن مریم علیهما السلام میفرماید:

مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ یعنی عیسی گفت: کسانی که میخواهند با پذیرش دین خدا مرا یاری نمایند کیستند؟ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٤﴾ یعنی خواریون گفتند: ما یاوران دینی تو هستیم ما ایمان بخدا آوردیم و شاهد باش که ما مسلمان هستیم! و در آیه دیگر میفرماید:

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا ﴿٥﴾ یعنی: آنچه در آسمانها

(۱) سوره حج آیه ۷۸

(۲) بقره آیه ۱۲۸

(۳) سوره یونس آیه ۹۰

(۴) سوره آل عمران آیه ۵۲

(۵) سوره آل عمران آیه ۸۳

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۵۰

و زمین است با میل و بی میلی اسلام آوردند و در داستان لوط میفرماید: فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١﴾ یعنی: ما در آنجا بیشتر از یک خانه از مسلمانان نیافتیم و در آیه دیگر میفرماید: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا .. لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٢﴾ یعنی: بگوئید: ایمان آوردیم بخدا و آنچه از طرف خدا برای ما نازل شده و بین هیچ یک از پیغمبران فرق نمیگذاریم و ما برای او اسلام آوردیم.

و در آیه دیگر میفرماید: أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ الی قوله وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٣﴾ یعنی: آیا شما حاضر بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید تا آنجا که فرمود: و ما همه برای او اسلام آوردیم.

مفضل عرضکرد: آقا! ادیان چند تا است؟ فرمود: چهار دین است و هر کدام دین جداگانه‌ایست عرض کردم: چرا مجوس را مجوس می گویند؟ فرمود:

برای اینکه در سریانی خود را مجوسی نامیدند و دعوی کردند که حضرت آدم و شیث هبه الله از دواج با مادران و خواهران و دختران و خاله‌ها و عمه‌ها و سایر محارم را برای آنها حلال کردند و ادعا می کنند که آدم و شبث بآنها دستور داده‌اند که در وسط روز آفتاب را سجده کنند و وقتی برای نماز آنها قرار نداده‌اند، در صورتی که این ادعا افتراء بر خدا و دروغ بستن بر آدم و شیث است.

مفضل گفت: آقا! چرا قوم موسی را یهود می گویند؟ فرمود: برای اینکه خداوند از زبان آنها نقل کرده که گفتند: إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ، یعنی ما بسوی تو رجوع کرده‌ایم. عرضکردم: چرا نصاری را نصرانی می گویند؟ فرمود: بخاطر این آیه است که به عیسی گفتند:

نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مَا يَأُورَانِ خَدَائِمِمْ، وَ دِينِ خَدَا رَا نَصْرَتِ مِدهِمِمْ.
مفضل گفت: آقا! چرا صابئین را بدین نام می‌نامند؟ فرمود: برای اینکه

(۱) سوره الذاریات آیه ۳۶

(۲) سوره بقره آیه ۱۳۶

(۳) سوره بقره آیه ۱۳۳

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۵۱

آنها معتقد شدند که وجود پیغمبران و فرستادگان الهی و ادیان و شرایع آسمانی بیهوده است و هر چه انبیا گفته‌اند باطل است و از این راه یگانگی خداوند و نبوت پیغمبران و رسالت فرستادگان الهی و جانشینی جانشینان آنها را انکار نمودند و می‌گویند: نه دینی و نه کتابی و نه پیغمبری است و باعتقاد آنها جهان آفرینش هیچ گونه رابطی با مبدء وجود و مدبر عالم ندارد و خود سری می‌گردد.

عرضکرد: سبحان الله! چقدر این اطلاعات مهم است؟ حضرت فرمود:

آری ای مفضل آنچه گفتم بشیعیان ما برسان تا در امر دین خود شک نکنند.

مفضل گفت: آقا! مهدی در کدام سرزمین ظهور میکند؟ فرمود: هنگام ظهورش هیچ کس او را نمی‌بیند هر کس جز این بشما بگوید او را دروغگو بدانید.

عرضکردم: آقا! آیا مهدی هنگام ولادتش دیده نمی‌شود؟ فرمود: چرا بخدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش که دو سال و نه ماه است دیده می‌شود. اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال ۲۵۷ تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت روز وفات پدرش «۱» در شهری واقع در کنار شط دجله که آن را شخص متکبر جبار گمراهی بنام جعفر ملقب بمتوکل ملعون بنا می‌کند.

آن شهر را «سر من رأی» مینامند (سر من رأی یعنی مسرور می‌شود هر کس آن را ببیند) ولی هر کس آن را ببیند گرفته می‌شود در سال دویست و شصت هر شخص با ایمان و با حقیقتی او را در سامره می‌بیند ولی کسی که دلش آلوده بشک و تردید است او را نمی‌بیند امر و نهی او در آن شهر نفوذ میکند و در همان جا غائب می‌شود و در قصری بنام (صابر) در جنب مدینه در حرم جدش رسول خدا ظاهر می‌شود و هر کس سعادت دیدار او را داشته باشد در آنجا او را ببیند آنگاه در آخر روز سال دویست و شصت و شش از نظرها غائب می‌گردد و دیگر هیچ کس او را نمی‌بیند تا موقعی که همه چشمها بجمالش

(۱) در آخر این باب بگفتار مؤلف در این باره مراجعه کنید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۵۲

روشن گردد.

مفضل گفت: در طول غیبت با کی انس می‌گیرد و با کی گفتگو میکند و کی با او سخن می‌گوید؟ فرمود: فرشتگان خدا و افراد با ایمان طائفه جن با وی سخن می‌گویند و دستورات و (توقیعات) او برای موثقین و نمایندگان و وکلایش صادر می‌شود.

و همان روز که وی در صابر غائب می‌شود محمد بن نصیر نمیری، خود را باب او (و رابط میان او و شیعیان) معرفی میکند، آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار می‌گردد.

ای مفضل! گویا او را می‌بینم که وارد شهر مکه شده و لباس پیغمبر را پوشیده و عمامه زردی بر سر گذاشته است، و نعلین وصله شده پیغمبر را بپا کرده و عصای آن حضرت را بدست گرفته چند بز لاغر را جلو انداخته و بدین گونه بطرف خانه خدا می‌رود بدون

اینکه کسی او را بشناسد و بسن جوانی آشکار میگردد.

مفضل گفت: آیا بصورت جوان بر میگردد یا با حالت پیری ظهور میکند فرمود:

سبحان الله مگر از حالا کسی میداند؟ وقتی خدا فرمان ظهورش را صادر کند هر طور او بخواهد و بهر صورتی که او صلاح بداند ظاهر می شود.

مفضل گفت: آقا! از کجا ظاهر می شود و چگونه آشکار میگردد؟ فرمود: ای مفضل او به تنهایی آشکار می گردد و تنها بطرف خانه خدا می آید و تنها داخل کعبه می شود و چون شب فرا رسد همچنان تنهاست، وقتی چشمها بخواب رفت و شب کاملاً تاریک شد جبرئیل و میکائیل و دسته دسته فرشتگان بر وی فرود می آیند و در آن میان جبرئیل بوی می گوید: ای آقای من هر چه بفرمائی پذیرفته است و فرمانت رواست. او (قائم) هم دست بر رخسارش میکشد و میگوید:

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۵۳

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْزَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ یعنی: خدا را سپاس میگذارم که وعده اش در باره ما راست در آمد و زمین را بما واگذار کرد و هر جای بهشت را بخواهیم منزل می کنیم چه نیکوست پاداش عمل کنندگان بفرمان الهی! آنگاه در بین رکن و مقام می ایستد و با صدای رسا می گوید: ای نقبا و مردمی که بمن نزدیک هستید، و ای کسانی که خداوند شما را پیش از ظهور من در روی زمین برای یاری من ذخیره کرده است، برای اطاعت از من بسوی من بیائید! صدای او باین افراد میرسد و آنها در شرق و غرب عالم بعضی در محراب عبادت و گروهی خوابیده اند، و با این وصف با یک صدا که میشوند و با یک چشم بهم زدن در بین رکن و مقام نزد او خواهند بود.

هنگامی که قائم در مکه ظهور میکند

سپس خداوند بنور دستور میدهد که بصورت عمودی از زمین تا آسمان جلوه کند و هر که ساکن زمین است، از آن نور استضاءه نماید و نور از میان خانه اش بر وی بدرخشد و از این نور دل‌های مؤمنین مسرور گردد، در حالی که هنوز آنها نمی دانند که قائم ما اهل بیت ظهور کرده است. ولی چون صبح شود همه در برابر قائم خواهند بود و آنها سیصد و سیزده مرد به تعداد لشکر پیغمبر در روز جنگ بدر هستند.

مفضل گفت: آقا! آیا آن هفتاد و دو نفر که با امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند هم با آنها ظهور می کنند؟ فرمود: فقط ابا عبد الله حسین بن علی علیه السلام با دوازده هزار نفر از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که حضرتش عمامه سیاه پوشیده است ظهور میکند. (۱)

عرض کردم: آقا! آیا مردم بغیر روش و سنت قائم علیه السلام قبل از ظهور و قیامش با

(۱) رجوع کنید بگفتار مؤلف در آخر این باب

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۵۴

امام حسین علیه السلام بیعت میکنند؟ فرمود: ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند بیعت کننده و بیعت گیرندگان آن را لعنت کند. بلکه ای مفضل! تکیه بخانه خدا میدهد و دستش را دراز می کند و نوری از آن میجهد و میگوید:

این دست خدا و از جانب خدا و بامر خداست سپس این آیه را میخواند: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ (۱) یعنی: کسانی که با تو بیعت میکنند، در حقیقت با خدا بیعت مینمایند، دست خدا بالای

دستهای آنهاست، پس هر کس آن بیعت را بشکند، کاری بزیان خود کرده است.

اول کسی که دست او را میبوسد، جبرئیل است، و سپس سایر فرشتگان و نجباء جن و بعد از آنها نقبا با وی متابعت می‌کنند. مردم در مکه فریاد میزنند و میگویند:

این مرد کیست و این جماعت که با او هستند کیانند و این علامت که دیشب دیدیم و نظیرش دیده نشده چیست؟

بعضی به بعضی دیگر میگویند: این مرد همان صاحب بزهاست! عده دیگر میگویند: نگاه کنید ببینید کسی از همراهان او را می‌شناسید؟ مردم می‌گویند ما جز چهار نفر از مردم مکه و چهار نفر که از اهل مدینه هستند و فلانی و فلانی میباشند هیچ کدام آنها را نمی‌شناسیم.

این واقعه در آغاز طلوع آفتاب آن روز خواهد بود، موقعی که آفتاب طالع شد گوینده‌ای از چشمه خورشید بزبان عربی فصیحی بانگی میزند که اهل آسمانها و زمین آن را میشوند، و میگوید: ای مردم عالم! این مهدی آل محمد است و او را بنام و کنیه جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواند و پیدرش حسن علیه السلام امام یازدهم تا حسین بن علی صلوات الله اجمعین نسبت میدهد.

آنگاه گوینده میگوید: با وی بیعت کنید که رستگار شوید و مخالفت امر او نمائید که گمراه خواهید شد. سپس به ترتیب فرشتگان و جن و نقباء دست او را

(۱) سوره فتح آیه ۱۰

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۵۵

میبوسند و میگویند: شنیدیم و اطاعت میکنیم، هیچ صاحب روحی در میان مخلوق خدا نمیماند جز اینکه آن صدا را میشوند. کسانی که در جای دور و نزدیک و دریا و خشکی میباشند، می‌آیند و برای یک دیگر نقل میکنند که ما با گوش خود چنین صدائی را شنیدیم.

هنگامی که آفتاب خواست غروب کند؛ کسی از سمت مغرب زمین فریاد میزند ای مردم دنیا! خداوند شما در بیابان خشکی از سرزمین فلسطین بنام «عثمان بن عنبسه» اموی از اولاد یزید بن معاویه ظهور کرده، بروید و با او بیعت کنید تا رستگار شوید.

و با وی سر بمخالفت بر ندارید که گمراه میشوید، در آن وقت فرشتگان و جن و نقبا گفته او را رد کرده تکذیب میکنند و آن گوینده میگویند: شنیدیم و نافرمانی میکنیم! هر کس شك و تردیدی بدلس راه یافته باشد و هر منافق و کافری، با این صدای دوم گمراه میگردد.

در آن وقت آقای ما قائم تکیه بخانه خدا میدهد و میگوید: الا ای اهل عالم! هر کس میخواهد آدم و شیث را به بیند، بداند که من همان آدم و شیث هستم، هر کس میخواهد نوح و پسرش سام را به بیند بداند که من همان نوح و سام میباشم، هر کس میخواهد ابراهیم و اسماعیل را به بیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل هستم هر کس میخواهد موسی و یوشع را به بیند بداند که من همان موسی و یوشع هستم.

هر کس میخواهد عیسی و شمعون را به بیند، بداند که من همان عیسی و شمعون هستم. هر کس میخواهد محمد صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را به بیند، بداند که من همان محمد و علی هستم، هر کس میخواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین میباشم. هر کس میخواهد امامان اولاد حسین را به بیند، بداند که من همان ائمه اطهار هستم دعوت مرا بپذیرید و بنزد من جمع شوید که هر چه خواهید بشما اطلاع دهم.

هر کس کتابهای آسمانی و صحف الهی را خوانده است اینک از من میشوند آنگاه شروع میکند بقرائت صحفی که خداوند بر آدم

و شیث علیهما السلام نازل

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۵۶

فرمود پیروان آدم و شیث میگویند: بخدا قسم! این صحف حقیقی آدم و شیث است این مرد آنچه را ما از صحف آدم و شیث نمیدانستیم و بر ما پوشیده بود، و یا از آن حذف و یا تبدیل و تحریف شده بود، بما یاد داد.

سپس صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را میخواند. پیروان تورات و انجیل و زبور میگویند: بخدا قسم! این همان صحف حقیقی نوح و ابراهیم است که چیزی از آن سقط نشده و تبدیل و تحریف نگردیده، بخدا قسم! تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل همین است و این بیش از کتبی است که آن را خوانده‌ایم سپس قرآن می‌خواند مسلمانان میگویند: بخدا قسم! این همان قرآن حقیقی است که خداوند بر پیغمبر نازل کرده، چیزی از آن کم نشده و تحریف و تبدیل نگردیده است.

آنگاه دابۀ الارض در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود و در صورت مؤمنین کلمه «مؤمن» و در صورت کافران کلمه «کافر» را می‌نویسد. سپس مردی که صورتش بعقب و پشتش بسینه برگشته است، بنزد قائم آمده جلو او میایستد و میگوید: آقا! من بشر هستم یکی از فرشتگان بمن دستور داده که بخدمت شما برسم و نابودی لشکر سفیانی را در بیابان «بیداء» بشما اطلاع دهم.

ماجرای فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین بیداء

قائم بوی میگوید: داستان خود و برادرت را شرح بده. آن مرد میگوید:

من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم، از دمشق تا زوراء هر جا آبادی بود ویران ساختیم و بحال خراب گذاشتیم، سپس کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم و منبر پیغمبر را شکستیم و قاطران خود را در مسجد بستیم.

آنگاه از آنجا خارج شدیم در حالی که نفرات ما سیصد هزار لشکر بود و می‌خواستیم بمکه بیائیم و خانه خدا را ویران سازیم و اهل مکه را بقتل رسانیم؛ ولی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۵۷

چون بسرزمین «بیداء» رسیدیم در آنجا منزل کردیم، ناگاه صدائی شنیدیم که گفت ای بیابان این ظالمان را در کام خود فرو بر! با این صدا زمین شکاف برداشت و تمام لشکر را بلعید! بخدا قسم از تمام آن لشکر جز من و برادرم حتی بندی که با آن زانوی شتر را می‌بندند، باقی نماند. در آن هنگام فرشته‌ای را دیدیم که سیلی بصورت ما زد و رویهای ما پشت برگشت چنان که می‌بینی! سپس آن فرشته به برادرم گفت: برو بشام نزد سفیانی ملعون و او را از ظهور مهدی آل محمد ترسان و بوی اطلاع بده که خداوند لشکر او را در سرزمین (بیداء) نابود گردانید.

آنگاه بمن گفت: تو هم برو بمکه و قائم را بنابودی ستمگران بشارت بده و بر دست وی توبه کن که او توبه تو را قبول میکند قائم هم دست روی صورت او میکشد و بصورت نخست برمی‌گرداند و با وی بیعت نموده و همراه او میماند.

مفضل گفت: آقا! آیا جن و فرشتگان برای بشر آشکار میگردند؟ فرمود:

آری و الله آشکار می‌شوند و با آنها سخن میگویند، مانند یکنفر آدمی که با بستگان خود سخن بگوید. عرض کردم: آقا! آیا فرشتگان و طایفه جن همه جا همراه قائم میروند؟ فرمود: آری و الله. آنها در زمین هجرت واقع در کوفه و نجف فرود می‌آیند، و عدد یاران او در آن موقع چهل و شش هزار نفر فرشته و شش هزار جن است (در روایت دیگر فرمود چهل و شش هزار هم از جن) خداوند قائم را پیروز می‌گرداند.

قائم (ع) در مکه چه میکند؟ و مردم با او چه خواهند کرد؟

مفضل عرض کرد: قائم با اهل مکه چه میکند؟ فرمود: آنها را دعوت بحکمت و موعظه حسنه می‌کند آنها هم از وی اطاعت می‌کنند. قائم مردی از خاندان خود را در آنجا بنیابت خود منصوب داشته و مکه را بقصد مدینه ترک می‌گوید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۵۸

مفضل عرض کرد: آقا! با خانه خدا چه می‌کند؟ فرمود: آن را میشکند و بر همان پایه‌ای که روز نخست در عهد حضرت آدم برای مردم بنا شده و ابراهیم و اسماعیل بالا برده بودند، بر پای میدارد. و آنچه که بعد از آن در مسجد الحرام تعمیر شده که پیغمبری و جانشین پیغمبری آن را نساخته است، آن طور که خدا میخواهد آن را میسازد. و هر آثاری که در مکه و مدینه و عراق و سایر جاها از ستمگران باقی مانده باشد همه را ویران میکند. مسجد کوفه را نیز خراب کرده و بر اساس اولی آن بنا میکند. و همچنین قصر عتیق را نیز ویران میکند. خدا لعنت کند سازنده آن را، خدا لعنت کند او را.

مفضل عرض کرد: آقا! آیا قائم در مکه اقامت میکند؟ فرمود: نه! بلکه نائب خود را در آنجا میگذارد، ولی چون اهل مکه دیدند قائم از میان آنها رفته است، هجوم می‌آورند نائب او را میکشند. قائم بسوی آنها برمیگردد و آنها بطور سرشکسته و ذلیل و گریه کنان نزد وی می‌آیند و التماس میکنند و میگویند: ای مهدی آل محمد! توبه کردیم توبه کردیم، قائم آنها را موعظه میکند و از غضب خدا میترساند و شخصی از اهل مکه را به نیابت خود انتخاب میکند و از مکه خارج می‌شود.

این بار نیز اهل مکه هجوم می‌آورند و نائب او را میکشند. قائم هم یاوران خود از طایفه جن را بسوی مکه فرستاده و سفارش می‌کند که جز افراد با ایمان یکنفر از آنها را باقی نگذارید. اگر بملاحظه رحمت پروردگار نبود که همه اشیاء را گرفته و مظهر رحمتش نیز من می‌باشم، خودم با شما بسوی آنها باز میگشتم. زیرا آنها بکلی از خداوند و من فاصله گرفته و هر گونه پیوندی را قطع کرده‌اند. لشکر مهدی هم بسوی اهل مکه بازمی‌گردند. بخدا قسم از هر صد نفر آنها بلکه از هر هزار نفر آنان یکنفر را باقی نمیگذارند.

مقر قائم (ع) هنگام ظهور کجاست؟

مفضل گفت: آقا خانه مهدی در کجا خواهد بود و مؤمنین در کجا جمع

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۵۹

شوند؟ فرمود: مقر سلطنت وی شهر کوفه است و محل حکومتش مسجد جامع کوفه و بیت المال و محل تقسیم غنائمش مسجد سهله واقع در زمینهای صاف و مسطح و روشن نجف و کوفه است.

عرض کرد: آقا همه اهل ایمان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: آری و الله. در آن روز تمام مؤمنین یا در کوفه و یا در حوالی کوفه می‌باشند، زمین آن بمساحت جولانگاه اسبی بدو هزار درهم میرسد. اکثر مردم آرزو دارند که کاش میتوانستند یک وجب از زمین «سبع» را بیک وجب شمش طلا بخرند، و «سبع» از مضافات همدان است «۱».

در آن روز طول شهر کوفه به پنجاه و چهار میل میرسد بطوری که کاخهای آن مجاور کربلا است. خداوند در آن روز کربلا را محل آمد و رفت فرشتگان و مؤمنین خواهد نمود! و در آن روز ارزشی بسزا دارد، چنان برکت بآن روی می‌آورد که اگر مؤمنی از روی حقیقت در آنجا بایستد و یکدفعه از خداوند طلب روزی کند؛ خداوند هزار برابر دنیا باو عطا میفرماید «۲».

آنگاه حضرت صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود: ای مفضل! تمام اماکن روی زمین بر یک دیگر فخر می‌کردند. از جمله کعبه در مسجد الحرام بر زمین کربلا- فخر نمود. خداوند وحی فرستاد که ای کعبه ساکت باش! و بر کربلا- فخر مکن! زیرا کربلا بقعه مبارکی است که در آنجا از جانب خداوند بوسیله درخت به موسی بن عمران وحی شد.

(۱) همدان - بسکون میم بر وزن قندان است و با همدان شهر معروف ایران اشتباه نشود همدان قبیله‌ای از یمن بودند که در خلافت امیر مؤمنان در حوالی کوفه سکونت ورزیدند و مردم آن در محبت بمولای متقیان و سابقه تشیع و فداکاری در راه آن حضرت و فرزندان او مشهور بودند.

(۲) ناگفته معلوم است که این گونه عددها که در روایات ذکر شده مجاز است و کنایه از زیادی مطلب مربوط بحديث میباشد در این جا نیز کنایه از وفور نعمت و برکت و توجه خداوند بمؤمنین ساکن آن ارض اقدس و تربت مقدس میباشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۶۰

و همان تلی است که مریم و عیسی منزل کردند و محلی است که سر حسین علیه السلام را در آن شستشو دادند و مریم عیسی را شست و خودش هم بعد از ولادت وی غسل کرد.

کربلا- بهترین سرزمینهاست. پیغمبر هنگام غیبتش از آنجا با آسمان بالا- رفت و آنجا تا موقع ظهور قائم خیر و برکت زیادی برای شیعیان ما دارد.

مهدی (ع) در مدینه

مفضل گفت: آقا! سپس مهدی بکجا میرود؟ فرمود: میرود بمدینه جدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وقتی بمدینه در آمد مقامی بس عجیب خواهد داشت که باعث مسرت مؤمنین و نعت کفار میباشد.

مفضل گفت: آقا! آن مقام عجیب چیست؟ فرمود: می آید کنار قبر پیغمبر و صدا میزند: ای مردم! آیا این قبر جد من است؟ مردم میگویند: ای مهدی آل محمد آری این قبر پیغمبر جد تو است. میپرسد: چه کسانی با وی در اینجا مدفون هستند؟ میگویند: دو نفر از اصحاب و انیس او.

با اینکه او از هر کس بهتر آن دو نفر را میشناسد، در حالی که مردم همه گوش میدهند، سؤال میکند: آنها کیانند؟ چطور شد که در میان تمام مردم فقط این دو نفر با جد من پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در اینجا دفن شدند، شاید کسانی دیگر مدفون باشند. مردم میگویند: ای مهدی آل محمد! کسی غیر از این دو نفر در اینجا مدفون نیست از این جهت در اینجا دفن شدند که خلیفه پیغمبر و پدر زن او هستند، مهدی سه بار این سؤال را تکرار میکند، سپس دستور میدهد که آن دو نفر را از قبر بیرون بیاورند. مردم هم آنها را بیرون می آورند در حالی که بدنشان تر و تازه است و اصلاً نپوسیده و تغییر نکرده اند.

سپس مهدی میپرسد: آیا کسی در میان شما هست که اینان را بشناسد؟ مردم میگویند: ما آنها را باوصافشان میشناسیم. اینان انیس جد شما هستند. میپرسد: آیا در میان شما کسی هست که جز این بگوید یا در باره اینان شک کند؟ مردم میگویند

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۶۱

نه! مهدی سه روز بیرون آوردن آنها را بتأخیر می اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می شود.

سپس مهدی بانجا آمده و روی قبرهای آنها را برمیدارد و به نقبای خود میگوید:

قبرهای اینان را بشکافید و آنها را جستجو کنید. نقبا هم با دستهای خود آنها را جستجو کرده تا آنکه تر و تازه مانند روز نخست بیرون می آورند. دستور میدهد کفنهای آنها را بیرون آورند بر درخت پوسیده و خشکی بردار کشند، فی الحال درخت سرسبز و پرشاخ و برگ و خرم می شود! با مشاهده این وضع عجیب دوستداران آنها، میگویند: بخدا قسم این شرافت حقیقی است که اینها دارند، و ما هم بدوستی اینان فائز شدیم هر کس جزئی محبتی از آنها در دل داشته باشد، می آید و آن منظره را مینگرد و با دیدن آن فریفته میگردد.

در این هنگام جارچی مهدی صدا میزند: هر کس دو صحابه پیغمبر و انیس او را دوست میدارد در یک سمت بایستد. مردم دو

دسته می‌شوند: یک دسته دوست آنها و دسته‌ای دشمن آنان. مهدی بدوستان آن دو نفر دستور میدهد که از آنها بیزاری جویند. آنها هم میگویند: ای مهدی آل پیغمبر! ما پیش از آنکه بدانیم اینان در نزد خدا و تو چنین مقامی دارند از آنها بیزاری نجستیم، اکنون که فضل و مقام آنها برای ما ظاهر شده، چگونه با دیدن بدن تر و تازه آنها و سبز شدن درخت پوسیده از آنان بیزاری بجوئیم؟

بلکه بخدا قسم ما از تو و کسانی که عقیده بتو دارند و آنها که باینان ایمان ندارند و آنها را بردار زدند، و از قبر بیرون آوردند، بیزاری میجوئیم، در این وقت مهدی بامر خداوند دستور میدهد باد سیاهی بر آنها بوزد و آنان را مانند ریشه‌های پوسیده درخت نخل از میان میبرد.

سپس دستور میدهد آنها را از بالای دار پائین بیاورند، و بامر خداوند زنده میگرداند و دستور میدهد تمام مردم جمع شوند. آنگاه اعمال آنها را در هر کوره مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار متن ۱۱۶۲ مهدی (ع) در مدینه ص: ۱۱۶۰ مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۶۲

و دوره‌ای شرح میدهد، تا آنکه داستان کشته شدن هابیل فرزند آدم و برافروختن آتش برای ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و زندانی شدن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و دار کشیدن عیسی و شکنجه دادن جرجیس و دانیال پیغمبر و زدن سلمان فارسی، و آتش زدن در خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام و تازیانه زدن ببازوی صدیقه کبری فاطمه زهرا و در به پهلوی او زدن، و سقط شدن محسن بچه او و سم دادن بامام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و عموزادگان و یاوران آن حضرت و اسیر کردن فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد، و هر خونی که بناحق ریخته شده، و هر زنی که مورد تجاوز قرار گرفته، و هر خیانت و اعمال زشت و گناه و ظلم و ستم که از زمان حضرت آدم تا موقع قیام قائم از بنی آدم سرزده همه و همه را بگردن اولی و دومی انداخته و بر آنها ثابت نموده و ملزم میگرداند و آنها هم اعتراف میکنند.

آنگاه دستور میدهد هر کس حاضر است و از آنها ظلمی دیده قصاص کند. آنها هم قصاص میکنند، سپس آنها را دوباره بر همان درخت بدار میکشد، و امر میکند آتشی از زمین بیرون آمده آنها را با درخت میسوزاند آنگاه بیاد دستور میدهد تا خاکسترشان را بآب دریاها پاشد.

مفضل عرضکرد: آقا این عذاب آخر آنهاست؟ فرمود: نه! نه! ای مفضل بخدا قسم فردای قیامت هر مؤمن و کافری بصحرای محشر می‌آیند و آقای بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اطهار نیز حاضر میشوند و همه آنها از آن دو نفر قصاص میکنند. تا جایی که آن دو نفر را در هر شبانه روز هزار بار میکشند و باز بامر خداوند بصورت اول برمیگردند تا باز عذاب شوند.

بغداد آن روز

سپس مهدی از مدینه بکوفه می‌رود و در بین کوفه و نجف فرود می‌آید در آن روز

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۶۳

یارانش چهل و شش هزار فرشته و شش هزار نفر جن و سیصد و سیزده تن نقیب میباشند مفضل عرضکرد: آقا! در آن روز دار الفاسقین (بغداد) چه وضعی دارد؟

فرمود: مشمول لعنت و غضب خداوند است. فتنه‌ها و آشوبها آن را ویران میسازد و بکلی متروک میماند. ای وای بر بغداد و مردم آن از خطر لشکری که با پرچمهای زرد، و لشکری که با پرچمهای خود از مغرب زمین می‌آیند و کسی که جزیره را جلب میکند و لشکری که از دور و نزدیک به آنجا می‌رود.

بخدا قسم همه گونه عذاب که بر امتهای متمرّد و سرکش از اول خلقت تا آخر عالم رسیده بر بغداد فرود می‌آید. عذابهایی به بغداد میرسد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است طوفان شمشیر، آنها را فرو گیرد. وای بر کسی که آنجا را مسکن خود قرار دهد، زیرا هر کس در آنجا مقیم شود با حالت شقاوت باقی میماند و هر کس هجرت کند در پرتو خدا بسر برد. بخدا مردم بغداد چنان غرق در ناز و نعمت و عیش و نوش میشوند که میگویند: زندگی حقیقی دنیا همین و خانه‌ها و کاخهای آن، قصرهای بهشت است و دختران آن (در زیبایی) حور العین و جوانان آن جوانان بهشت است. و چنین پندارند که خداوند تمام روزی بندگانش را به بغداد ارزانی داشته است! افتراء بخداوند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکم کردن بر خلاف قرآن و شهادت دروغ و شرابخواری و زناکاری و خوردن پلیدی‌ها، و خونریزی، چنان در بغداد شیوع یابد که فجایع تمام دنیا بیای آن نرسد. آنگاه خداوند همین بغداد را بوسیله آن آشوبها و آن لشکرها چنان ویران میسازد که وقتی رهگذری از آنجا میگذرد؛ میگوید:

شهر بغداد در اینجا بوده است!!

سید حسنی و مردان طالقان

آنگاه سید حسنی آن جوان زیبا از طرف سرزمین دیلم خروج کرده و با صدای رسا صدا میزند: ای آل احمد! دعوت آن کس را که از غیبتش متأسف بودید

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۶۴

اجابت کنید این صدا از ناحیه ضریح پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند می‌شود پس گنجهای خدا از طالقان او را پذیره میشوند. آنها گنجهایی هستند اما چه گنجی که نه طلا و نه نقره است بلکه مردانی هستند که ایمانی فولادین دارند، و بر اسبهای چابک سوار و اسلحه بدست گرفته و پی در پی ستمگران را کشته تا آنکه وارد کوفه میشوند و در آن موقع اکثر روی زمین را از لوث وجود بیدینان صاف کرده‌اند. آنها کوفه را محل اقامت خود قرار میدهند.

چون خبر ظهور مهدی علیه السلام باو (سید حسنی) و اصحابش میرسد، اصحابش باو میگویند: ای پسر پیغمبر! این کیست که در قلمرو ما فرود آمده؟

سید حسنی میگوید: با من بیائید تا بینم او کیست و چه می‌خواهد. بخدا قسم سید حسنی میدانند که او مهدی است و او را می‌شناسد، ولی برای این میگوید که باصحابش بشناساند که او کیست.

سید حسنی بیرون می‌آید تا بمهدی میرسد و از وی می‌پرسد: اگر تو مهدی آل محمد هستی عصای جدت پیغمبر صلی الله علیه و آله و انگشتر و پیراهن و زرهش موسوم به «فاضل» و عمامه مبارکش بنام «سحاب» و اسبش «یربوع» و «عضباء» شترش و «دلدل» قاطرش و «یعفور» الاغ آن سرور و اسب اصلیش «براق» و قرآنی که امیر المؤمنین جمع - آوری کرده کجاست؟ «۱» مهدی علیه السلام تمام اینها را بیرون آورده به سید حسنی نشان میدهد آنگاه عصای پیغمبر را گرفته و بسنگ سختی میزند، فی الحال سنگ مانند درخت سبز می‌شود؛ و شاخ و برگ در می‌آورد. مقصود سید حسنی اینست که بزرگواری مهدی علیه السلام را باصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با وی بیعت کنند. آنگاه سید حسنی عرض میکند: الله اکبر! یا ابن رسول الله! دست مبارکت را بده تا با شما بیعت کنیم، مهدی هم دستش را دراز کرده و حسنی نخست خود و سپس سایر لشکریانش با وی بیعت می‌کنند، مگر چهل هزار نفر که قرآنها با خود دارند و معروف به «زیدیه»

(۱) در باره این قرآن در آینده سخن خواهیم گفت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۶۵

می‌باشند که از بیعت کردن امتناع می‌ورزند.

آنها می‌گویند این کار چیزی جز یک سحر بزرگ نیست و با این حرف دو لشکر بجان هم می‌افتند، مهدی علیه السلام بطرف طائفه زیدیه آمده و سه روز آنها را موعظه می‌نماید و دعوت بآرامش و پذیرش خودش میکند، ولی آنها بر سرکشی و کيفر خود میافزایند مهدی علیه السلام هم ناچار دستور قتل آنها را صادر نموده همه را از دم شمشیر میگذرانند. سپس مهدی علیه السلام باصحاب خود میگوید: قرآنهاى آنها را نگیرید بگذارید تا باعث حسرت آنها گردد؛ همان طور که آن را تبدیل کرده و تغییر دادند و مطابق آنچه در آن بود عمل نکردند «۱» مفضل عرضکرد: آقا! بعدا مهدی چه می‌کند؟ فرمود: لشکری برای دستگیری سفیانی بدمشق میفرستد؛ او را گرفته و روی سنگی سر می‌برند. آنگاه حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفری که در کربلا از یاران او بودند و با وی شهید شدند، آشکار می‌شود. ای خوش آن رجعت نوری «۲» سپس صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ظهور میکند و خیمه‌ای که بر چهار پایه استوار باشد در نجف برای وی بر سر پا میکنند. یک پایه آن در نجف و پایه‌ای در حجر اسماعیل و پایه‌ای در صفا و پایه‌ای در زمین مدینه است.

گویا چراغهای آن را می‌بینم که مانند انوار مهر و ماه در آسمان و زمین میدرخشد. در آن موقع باطن هر کس آشکار می‌شود، و زنان شیرده از وحشت بچه‌های خود را رها میکنند. آنگاه آقای بزرگ محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین و آنها که باو ایمان آوردند، و نبوت او را تصدیق کردند و در رکاب وی شهید شدند، ظهور میکند.

(۱) می‌بینید در همین حدیث مفضل که فرقه بهائی هم قبول دارد؛ صحبت از وجود قرآن در عصر امام زمان (ع) است.

(۲) در اینجا از رجعت بعنوان «رجعت نوری» سخن رفته است! برای توضیح بیشتر رجوع کنید بپاورقی مفصل ما در باب «رجعت»

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۶۶

با ظهور حضرتش کسانی که دعوت آن حضرت را تکذیب کردند و در باره پیغمبریش شک نمودند و اعتنا بگفتار وی نکردند و کسانی که گفتند او ساحر و کاهن و دیوانه است و از روی هوای نفس سخن می‌گوید و آنها که با وی جنگ کردند حاضر میکنند تا از روی حق و عدالت انتقام اعمالی را که از بعثت آن حضرت تا موقع ظهور مهدی با هر امامی و در هر وقتی از اوقات مرتکب شده‌اند از آنها بگیرد. اینست تأویل حقیقی آیه شریفه: وَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ تَمَكَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نَرَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ «۱».

مفضل عرضکرد: آقا فرعون و هامان در آن وقت کیستند؟ فرمود: اولی و دومی است. عرضکرد آقا آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام باقائم خواهند بود؟ فرمود:

آری و الله پیغمبر و علی ناگزیر میباید قدم روی زمین بگذارند آری بخدا آنها همه جا حتی به پشت کوه قاف و ظلمات و قعر دریاها هم میروند تا آنجا که جایی نمی‌ماند جز اینکه پیغمبر و علی علیهما السلام رفته و آثار واجب دین خدا را در آنجا برپا میدارند «۲».

ای مفضل! گویا می‌بینم که ما ائمه آن موقع جلو پیغمبر جمع شده و بآن حضرت شکایت می‌کنیم که امت بعد از وی چه بروز ما آوردند، و می‌گوئیم امت ما را تکذیب کردند و بی‌اعتنائی و نفرین و لعنت و تهدید بقتل نمودند، والیان ستمگر آنها ما را از وطن بیرون آورده بیایتخت خود بردند و جمعی از ما را با سم و حبس کشتند. در این وقت پیغمبر سخت گریه میکند و میفرماید ای فرزندان من! هر چه بشما رسید بیشتر بجدا شما رسید.

دادخواهی حضرت زهرا (ع)

آنگاه فاطمه زهراء عليها السلام می‌آید و از ظلم اولی و دومی و غضب فدک

(۱) ترجمه این آیه در چند جا از جمله صفحه ۲۸۰ گذشت.

(۲) اگر وسائل کنونی تا آن روز هم باشد و تکمیل شود، رفتن به تمام این اماکن و نقاط عادی بنظر میرسد تا چه رسد که جنبه اعجاز داشته باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۶۷

ملک خود توسط آنها، و رفتن بمیان مهاجرین و انصار و ایراد خطبه‌اش در خصوص غضب فدک، و جوابی که خلیفه در رد او گفت که: پیغمبران ارث نمی‌گذارند، و استدلال زهرا بگفته زکریا و یحیی و داستان داود و سلیمان و اینکه دومی باو گفت: آن طوماری را که پدرت برای تو نوشت بمن نشان بده و او در آورد و نشان داد و او آن را گرفته پیش روی قریش و مهاجرین و انصار و سایرین پاره کرد و گریستن زهرا (ع) و برگشتن بطرف قبر پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که میگريست و محزون بود و بخداوند و پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده و با شعار رقیه دختر صفی تمثل جست شکایت میکند که گفت:

قد كان بعدك انباء و هنبثه لو كنت شاهدا لم يكبر الخطب
 انا فقدناك فقد الأرض وابلها و اختل اهلك فاشهد هم فقد لعبوا
 ابدت رجال لنا فحوى صدورهم لما نأيت و حالت دونك الحجب
 لكل قوم لهم قرب و منزله عند الاله على الادين مقرب
 يا ليت قبلك كان الموت حل بنا ملوا اناس ففازوا بالذی طلبوا

سپس داستان اولی را نقل میکند که چگونه خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جمعی را فرستاد تا امیر المؤمنین را از خانه خود برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده ببرند، و امیر المؤمنین بعد از آن حضرت مشغول جمع آوری قرآن گردید، و قرض حضرتش را که هشتاد هزار درهم بود، با فروش دارائی خود، همه آنها را پرداخت.

و هم نقل میکند که چگونه عمر گفت یا علی بیرون بیا و در آنچه مسلمانان شرکت کرده‌اند تو نیز شرکت کن و گر نه گردنت را می‌زنیم، فضا گفت: امیر المؤمنین علیه السلام مشغول کاری است که اگر انصاف داشته باشید، خواهید دانست که او از آمدن معذور است، ولی آنها گوش نگرفتند و هیزم آوردند تا درب خانه‌ای را که امیر- مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضا در آن بودند آتش بزنند، و بالاخره، آن در را هم آتش زدند. فاطمه آمد پشت در و از همان جا صدا زد: ای عمر و ای

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۶۸

بر تو چگونه بر خدا و پیغمبر جسارت ورزیدی که با این کار میخواهی نسل پیغمبر را از روی زمین براندازی و او را از میان ببری و نور خدا را خاموش کنی، با اینکه خدا نمیگذارد که نورش خاموش شود.

عمر گفت: ای فاطمه! فعلا نه محمد حاضر است و نه فرشتگان از جانب خدا برای امر و نهی و ترساندن می‌آیند، و علی هم مانند یکنفر از مسلمین است، اگر میخواهی بگو بیرون بیاید و با ابو بکر بیعت کند و گر نه همه شما را آتش میزنم فاطمه در حالی که میگريست گفت: پروردگارا! شکایت فقدان پیغمبر و رسول برگزیده‌ات و ارتداد امت و ممانعتی را که از رسیدن حقی که تو در کتاب خود برای ما قرار داده‌ای بعمل آوردند، بتو میکنم.

عمر گفت: ای فاطمه این حرفهای زنانه را کنار بگذار. خدا نبوت و خلافت را یک جا برای شما جمع نمیکند. سپس هیزم را آتش

زد و قنفذ ملعون دستش را داخل نمود تا در را بگشاید، و عمر با تازیانه به بازوی فاطمه (ع) زد بطوری که بازویش همچون بازو بند سیاهی ورم کرد، و طوری با پا بدر نیم سوخته زد که بشکم دختر پیغمبر خورد و او که حامله بود محسن شش ماهه خود را سقط کرد «۱» عمر و قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند بدرون خانه. فاطمه با صدای بلند گریه میکرد و میگفت: ای پدر! ای پیغمبر خدا! دخترت را دروغگو میدانند و میزنند! و بچه‌اش را کشتند!! سپس امیر المؤمنین در حالی که چشمش از شدت غضب سرخ شده بود از داخل خانه بیرون آمد و عبایش را در آورد و روی فاطمه که غش کرده بود انداخت و او را بسینه چسباند.

و بوی گفت: ای دختر پیغمبر خدا! میدانی که خداوند پدر بزرگوارت را برای هدایت جهانیان برانگیخت. مبادا مقنعه خود را از سر برداری و نفرین کنی! ای فاطمه بخدا قسم اگر چنین کنی یکنفر در روی زمین نمیماند که بگوید محمد و

(۱) برای اطلاع از چگونگی امر رجوع کنید بکتاب الغدیر تا به ببینید که موضوع سوزاندن در خانه دختر پیغمبر (ص) در کتب معتبر اهل تسنن هم آمده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۶۹

موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم پیغمبر خداست هر جنبنده‌ای که در روی زمین است و هر پرنده‌ای که در آسمان است خداوند آن را نابود میکند.

آنگاه بعمر گفت: ای پسر خطاب وای بر تو از این کار که امروز نمودی و از عواقب آن. از خانه من بیرون برو پیش از آنکه شمشیرم را بکشم و امت جفا جوی را بکشم عمر هم با خالد بن ولید و قنفذ و عبد الرحمن بن ابی بیرون رفتند.

امیر مؤمنان فضه را صدا زد و فرمود: ای فضه بانوی خود زهراء را دریاب که دچار درد زائیدن شده است. چون فضه بکار آن مخدره پرداخت. بچه‌ای که پیش از ولادت نام او را محسن گذارده بودند سقط گردید! امیر المؤمنین فرمود: این بچه بنزد جدش رسول خدا میرود و بوی شکایت می کند.

امیر المؤمنین در تاریکی شب زهرا را برداشته باتفاق حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بدر خانه مهاجر و انصار میرفت، و آنها را بیاد خدا و پیغمبر و بیعت و پیمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود در چهار جا برای وی گرفت و در هر مورد مسلمانان او را امیر المؤمنین (ع) دانستند می آورد و همه وعده میدادند که فردای آن شب بیاری وی قیام کنند ولی چون صبح میشد هیچ کس حرکتی از خود نشان نمیداد.

دادخواهی امیر المؤمنین «ع»

سپس امیر المؤمنین علیه السلام محتتهای عظیمی را که بعد از پیغمبر دید و با آن امتحان خود را داد، بآن حضرت شکایت می کند. میگوید: یا رسول الله داستان من مانند داستان هارون است و من بشما همان را میگویم که هارون بموسی گفت:

ابْنُ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضُّعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۱» یعنی: فرزند مادرم مردم مرا تنها گذاشتند و نزدیک بود مرا بکشند پس تو کاری نکن که دشمن بمن سرزنش کند، و مرا با مردم ظالم

(۱) سوره اعراف آیه ۱۵۰.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۷۰

قرار مده من هم صبر کردم و تسلیم حوادث شدم و راضی برضای خدا گشتم و با مخالفتی که با من نمودند و نقض عهد خود که با آنها در باره من معاهده نمودی، حجت بر آنها تمام گشت.

یا رسول الله! من متحمل رنجها و گرفتاریهای شدم که هیچ جانشین پیغمبری در هیچ امتی متحمل نگشت، تا جایی که با ضربت عبد الرحمن بن ملجم مرا بقتل رساندند، و خداوند شاهد بچگونگی نقض بیعت من است.

طلحه و زبیر عایشه را به بهانه ادای مراسم حج و عمره بمکه بردند ولی او را گردش داده به بصره آوردند. من هم ناچار برای جلوگیری از بلوای آنها بسیج کردم و خدا و شما را بیاد آنها آوردم، ولی آنها برنگشتند تا اینکه خداوند مرا بر آنها پیروز گردانید و خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته و هفتاد دست که میخواست مهار شتر عایشه را نگهدارد بریده شد.

یا رسول الله: آنچه در جنگهای شما و جنگهای بعد از شما دیدم از جنگ جمل بر من دشوارتر نبود «۱» زیرا آن جنگ از سخت‌ترین و هول‌انگیزترین و بزرگترین جنگهایی بود که من دیدم. همان طور که مرا بار آوردی و باین آیه:

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ؛ وَ آيَةٌ وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ مِنْ نِيزِ صَبْرٍ كَرَمٍ.

یا رسول الله بخدا قسم تاویل این آیه و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ «۲» واقعا بعد از شما تحقق یافت که خدا میفرماید:

محمد هم پیغمبری است که پیش از او هم پیغمبران بودند، آیا اگر او مرد یا کشته شد شما بطریقه (جاهلیت سابق) خود باز می‌گردید؟ (این را بدانید که) هر کس

(۱) صدق ولی الله الاعظم و الصديق الاكبر عليه و على ابن عمه المصطفى و اولاده الطاهرين آلاف التحية و الثناء

(۲) سوره آل عمران آیه ۱۴۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۷۱

(بعد از پذیرفتن اسلام) بطریقه سابق خود برگردد، هیچ گونه ضرری نمیتواند بخدا برساند.

دادخواهی حضرت امام حسن (ع)

ای مفضل! آنگاه حسن علیه السلام برخاسته و خطاب به پیغمبر می‌گوید: ای جد بزرگوار! من هنگام آمدن پدرم امیر المؤمنین بکوفه با حضرتش بودم تا اینکه بضربت عبد الرحمن بن ملجم ملعون شهید شد. همان طور که شما باو وصیت کرده بودید پدرم نیز بمن وصیت فرمود. چون معاویه ملعون از شهادت پدرم مطلع شد، زیاد زنازاده را با دویست و پنجاه هزار سرباز بکوفه فرستاد و بوی دستور داد که من و برادرم حسین و سایر برادران و بستگان و شیعیان و دوستان مرا گرفتار سازد و از ما برای معاویه بیعت بگیرد.

هر کدام از ما حاضر نشدند گردش را زدند، و سر او را برای معاویه فرستادند چون من این را دیدم از خانه بیرون آمدم، بمسجد جامع کوفه رفتم تا نماز بگزارم. بعد از نماز بمنبر رفتم و بعد از حمد و ثنای الهی گفتم: ای مردم! اوضاع دنیا عوض شده و آثار دین از بین رفته، و بردباری کم شده امروز دیگر از تحریکات شیطانی و حکم خائنین کسی آسایش ندارد.

بخدا قسم دلیلهای محکمی برای آنها آورده شد، و علائم زیادی بر ایشان روشن گردید، و مشکلاتشان آشکار گشت، و هر لحظه منتظر بودیم که تاویل این آیه: «و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...» تحقق یابد. ای مردم! بخدا قسم جدم رحلت کرد و پدرم شهید شد و وسواس خناس در دلهای مردم تخم و سوسه پاشید و فتنه‌جویان برای ایجاد فتنه عربده‌ها کشیدند و بر خلاف سنت رفتار کردند.

ای وای بر آن فتنه‌گر و کور که صدای کسانی که مردم را براه راست میخوانند و برای پذیرش حق و حقیقت صلا میزنند، شنیده نمیشود، در آن فتنه است که سخن نفاق آمیز آشکار می‌گردد و باطن تفرقه اندازان معلوم می‌شود و دو لشکر خارجی شام و

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۷۲

عراق بجان هم می‌افتند. خدا شما را رحمت کند بشتابید بسوی گشایش و نور آشکار و پرچم بزرگ و چراغی که هیچ گاه خاموش نمیشود و حقی که مخفی نمی‌گردد.

ای مردم! از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکی گمراهی که شما را احاطه کرده بدرائید. بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و ردای عظمت پوشانید، قسم یاد میکنم جمعی از شما که دارای دلپهنی صاف و نیتپهنی خالص باشند، بدون اینکه آمیخته بنفاق و قصد افتراق باشند برخاسته با من بیعت کنید، تا من بتوانم با شمشیر قیام کنم و اطراف کار را بر دشمن تنگ بگیرم و با نیزه‌ها و سمهای اسب لشکر آنها را از میان بردارم، ای مردم! خدا شما را رحمت کند سخن بگوئید و بمن جواب بدهید! یا رسول الله! مثل اینکه مهر سکوت بدهان آنها زده بودند. زیرا جز بیست نفر کسی دیگر بمن جواب نداد!! آنها برخاستند و گفتند: ای پسر پیغمبر! ما با شمشیرهای خود تا پای جان برای نصرت تو ایستاده‌ایم. فرمانبردار توئیم و هر کاری بکنی تصدیق میکنیم، هر امری داری بفرما.

من بچپ و راست خود نگاه کردم دیدم جز آن بیست نفر کسی دیگر نمانده است. در آن هنگام پیش خود گفتم: من هم از جدم پیروی میکنم، چه او وقتی سی و نه نفر معتقد داشت در پنهانی خدا را پرستش نمود. چون خداوند او را بسن چهل سالگی رسانید با جماعت بیشتر امر خدا را آشکار کرد. اگر آن عده با من بودند بهترین وجه در راه خدا جهاد میکردم، آنگاه سر بآسمان برداشتم و عرض کردم:

خداوند! من مردم را به راه راست دعوت کردم و از عذاب تو ترساندم و امر و نهی کردم، ولی آنها پاسخ مثبت بمن ندادند و از یاری من سر باز زدند، آنها از اجابت دعوت داعی حق غافل بودند و از یاری وی خودداری کردند و در پیروی از او تقصیر نمودند و بکمک دشمنان او رفتند.

پروردگارا! عذاب و بلای خود را که بر ستمگران همیشه میفرستی بر اینان نیز فرو فرست. این را گفتم و از منبر بزر آمدم و از کوفه کوچ کرده رهسپار مدینه

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۷۳

شدم! در کوفه دسته دسته مردم (خون مرده) می‌آمدند و میگفتند: معاویه دسته دسته سپاه خود را بشهر انبار و کوفه گسیل داشته و آنها هم دست بغارت و قتل مردم و زنان و اطفال آنها زدند؛ من هم بآنها فهماندم که وفا ندارند، لشکری فراهم آوردم، و بآنها گفتم که شما بطرف معاویه خواهید رفت و پیمان و بیعت خود را با من میشکنید، و همان طور هم که گفته بودم، تحقق پذیرفت.

دادخواهی حضرت امام حسین (ع)

آنگاه امام حسین علیه السلام با بدنی آغشته بخون، خود و یارانش که با وی کشته شدند، در جلو پیغمبر میایستد. چون پیغمبر او را مینگرد زار زار میگرید. از گریه او اهل آسمان و زمین نیز گریه میکنند. فاطمه زهراء (ع) هم ناله جانگاز از دل پرالم بر می‌آورد. از ناله و شیون و گریه و زاری آن حضرت زمین و اهل زمین متزلزل می‌گردند.

سپس امیر المؤمنین و امام حسن در سمت راست پیغمبر و فاطمه زهرا در سمت چپ آن حضرت قرار میگیرند. پیغمبر او را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید: یا حسین فدایت گردم! دیدگانت روشن باد و دیدگان من هم روشن باشد سپس حمزه سید الشهداء عمومی پیغمبر در سمت راست آن حضرت میایستد و در سمت چپ جعفر بن ابی طالب (طیار) قرار میگیرد. ناگاه خدیجه کبری و فاطمه دختر اسد (مادر امیر المؤمنین) محسن سقط شده فاطمه زهراء را بدست گرفته ناله کنان بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آیند و مادرش فاطمه علیها السلام این آیه قرآن را میخواند: هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا «۱» یعنی: اینست آن روزی که بشما وعده شده بود.

امروز هر کس کار نیکی کرده یا عمل بدی نموده، کرده خود را خواهد یافت، امروز هر کس آرزو میکند که کاش میان او و عمل بدش زمان متمادی فاصله بود.

(۱) سوره آل عمران آیه ۳۰

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۷۴

گفتار حضرت صادق (ع)

مفضل گفت: در این وقت حضرت صادق علیه السلام چنان گریست که محاسن مبارکش از سیلاب اشک تر شد! سپس فرمود: روشن مباد چشمی که با این گفته نگرید!! مفضل هم بسیار گریست و آنگاه عرض کرد: آقا این گریه چقدر ثواب دارد؟ فرمود: وقتی از روی حقیقت باشد، بشماره نمی آید! سپس مفضل عرض کرد: آقا چه میفرمائید در باره این آیه: وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «۱» یعنی: روز قیامت از کسی که بخاک سپرده شده سؤال می شود بچه جرمی کشته شده است؟ فرمود: ای مفضل بخدا قسم این «موءوده» و بخاک سپرده شده، محسن بچه فاطمه (ع) است. زیرا مقصود از این آیه مائیم و هر کس جز این بگوید او را تکذیب کنید.

مفضل عرض کرد: آقا آنگاه چه می شود؟ فرمود: فاطمه زهراء برخاسته و عرض میکند: خدایا! آن روزی که بمن وعده فرمودی از کسانی که بمن ظلم کرده اند و حق مرا غصب نمودند و مرا زدند و اولاد مرا بگریه آوردند، انتقام بگیر! بوعده خود وفا کن. در این وقت فرشتگان هفت آسمان و حاملین عرش الهی و ساکنان هوا و اهل دنیا و آنها که در زیر طبقات زمین هستند، با ناله و فریاد میگیرند و بخدا شکایت میکنند.

در آن روز تمام قاتلان و ظالمان بما و آنها که از آنچه بر سر ما آمده، راضی بودند هزار بار بقتل میرسند، نه مثل کشته شدن آنها که در راه خدا شهید میشوند زیرا شهیدان در حقیقت نمی میرند چنان که خدا فرمود: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «۲» یعنی: گمان مکن آنها که در راه خدا کشته شدند مرده اند، نه! آنها زنده و

(۱) سوره تکویر آیه ۸-۹

(۲) سوره آل عمران آیه ۱۷۰-۱۶۹

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۷۵

در نزد خدایشان روزی میبرند، آنها از آنچه خداوند از فضل خودش بآنان روزی داشته است خوشحالند، و هم از آنان که هنوز بآنها ملحق نشده و از پشت سر آنها می آیند، مسرورند و شادند، که ترسی بر آنها نیست و آنها غمگین نمیباشند.

مفضل عرض کرد: آقا! بعضی از شیعیان شما عقیده بر جعت شما ندارند فرمود:

آیا آنها سخن جد ما پیغمبر خدا و گفته ما ائمه را نشنیده اند که میگوئیم:

وَلَنْدِيْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ «۱» یعنی:

بجای عذاب بزرگتر، عذاب نزدیکتر به آنها می چشاییم تا شاید برگردند. ای مفضل عذاب نزدیکتر رجعت آل محمد و عذاب بزرگتر عذاب روز قیامت است که خدا می فرماید: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «۲» یعنی: قیامت روزی است که اوضاع زمین و آسمانها دگرگون میگردد و همه در پیشگاه خداوند حاضر میشوند.

شناسائی ائمه طاهرين از زبان قرآن

مفضل گفت: آقا! ما میدانیم که شما برگزیده خدا هستید بدلیل اینکه خداوند میفرماید: نَزَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَشَاءُ وَ اِیْنَ آیه: اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ وَ اِیْنَ آیه: اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبْرٰهیمِ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا

(۱) سوره سجده آیه ۲۱

(۲) سوره ابراهیم، ۴۸ میرزا حسین علی بهاء در «ایقان» و به پیروی او گلپایگانی در فرائد این آیه و آیه شریفه إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ را که بعقیده تمام مذاهب اسلامی و سیاق خود آیه شریفه مربوط بروز قیامت و عالم آخرت است؛ تأویل بظهور باب و بهاء کرده‌اند! میرزا بهاء قیامت را موهوم میدانند، و میگوید «اذا قام القائم قامت القيامة» بنا بر این روزی که سر و کله علی محمد باب پیدا شد، قیامت هم برپا شد!! دیگر نه حسابی و نه کتابی و نه جزائی فقط ظهور جناب بهاء میماند که آنهم حریت و آزادی مطلق برای اهل بهاء و جمیع دنیا است. هر کس هر کاری کرد کسی را با کسی کاری نباشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۷۶

وَ مَن بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ «۱» ترجمه آیات به ترتیب اینست: مقام هر کس را بخواهیم بالا- می‌بریم، خداوند بهتر میدانند رسالت خود را در کجا قرار دهد خداوند آدم و نوح و اولاد ابراهیم و فرزندان عمران را بر جهانیان برگزید. آنها از یک نسل هستند، بعضی از بعضی دیگر، و خداوند شنوا و داناست.

حضرت فرمود: ای مفضل ما در این آیه کجا ذکر شده‌ایم؟ عرض کرد: بخدا قسم اینکه خدا میفرماید: اِنَّ اَوْلٰی النَّاسِ بِاِبْرٰهیمِ لِلَّذِیْنَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ «۲» یعنی: نزدیکترین مردم بابراهیم کسانی هستند که از وی پیروی کردند، و این پیغمبر (محمد) و آنها که بوی ایمان آوردند و خدا ولی مؤمنین است و این آیه: مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرٰهیمِ هُوَ سَمَّاکُمْ الْمُسْلِمِیْنَ «۳» دین پدرتان ابراهیم است، خداوند شما را مسلمان نامید و این آیه وَ اجْتَنِبْنِیْ وَ بَیَّتِیْ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ «۴» یعنی: ابراهیم گفت خدایا مرا و فرزندانم را از پرستش بتها برحذر بدار، شما هستید.

و میدانیم که پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام نه بت و نه صنمی را پرستش نکردند و باندازه یک چشم بهم زدن بخدا شرک نیاوردند و این آیه وَ اِذِ ابْتَلٰی اِبْرٰهیمَ رَبُّهُ بِکَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهِنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِمِّنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ «۵» عهدی که در این آیه ذکر شده منصب امامت است که بظالمین نمیرسد حضرت فرمود: ای مفضل از کجا دانستی که ظالم بعهد خدا و منصب امامت نمیرسد؟

عرض کرد: آقا مرا بچیزی که طاق آن ندارم امتحان نفرمائید زیرا آنچه تاکنون آموخته‌ام از علم شما بوده، و از فضیلتی که خدا بشما عطا فرموده استفاده کرده‌ام

(۱) سوره آل عمران آیه ۳۴

(۲) سوره آل عمران آیه ۶۸

(۳) سوره حج آیه ۷۸

(۴) سوره ابراهیم آیه ۳۵

(۵) سوره بقره آیه ۱۲۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۷۷

حضرت فرمود: ای مفضل! راست گفתי اگر اعتراف به نعمت خداوند که بتو روزی نموده نمی‌کردی، چنین نبودی ای مفضل: آیا میدانی کدام آیات قرآن است که کافر را ظالم دانسته؟ عرض کرد: آری این آیه است الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ و الْكَافِرُونَ هُمُ الفاسقون کسی که کافر و فاسق و ظالم باشد، خدا او را پیشوای مردم قرار نمیدهد.

حضرت فرمود: احسنت ای مفضل! رجعت ما را از کجا دانستی اینکه مقصران از شیعیان ما میگویند: معنی رجعت اینست که خداوند سلطنت دنیا را بما برمی‌گرداند و آن را برای مهدی ما قرار می‌دهد. وای بر آن شیعیان قاصر که چنین گمان کرده‌اند که خدا سلطنت را از ما گرفت تا آن را بما برگرداند؟! مفضل گفت: نه بخدا سلطنت خدائی از شما سلب نگردیده و سلب نخواهد شد. زیرا آن سلطنت، سلطنت نبوت و پیغمبری و جانشینی پیغمبر و منصب امامت است.

حضرت فرمود: اگر آنها در قرآن مجید تدبر میکردند؛ فضل و مقام ما را بخوبی می‌دانستند آیا آنها نشنیدند که خداوند عز و جل میفرماید: وَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً (۱).

ای مفضل! بخدا قسم! این آیه در باره بنی اسرائیل نازل شده ولی تأویل آن در باره ماست، و این فرعون و هامان همان تیم وعدی (یعنی اولی و دومی) است.

دادخواهی سائر ائمه (ع) و مهدی آل محمد

آنگاه جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیه السلام برخاسته و آنچه را از امت جفاکار دیده‌اند بجد بزرگوارشان رسول خدا شکایت میکنند. سپس من بر میخیزم و از ظلم منصور خلیفه عباسی شکایت میکنم، بعد از من فرزندم موسی بن جعفر از هارون و بعد از او علی بن موسی از مأمون و بعد از وی فرزندش محمد بن علی از معتصم و بعد از وی فرزندش علی بن محمد از متوکل و بعد از وی فرزندش حسن بن علی از ظلم

(۱) ترجمه و شرح این آیه مکرر گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۷۸

معتز شکایت میکنند.

آنگاه مهدی همانم جدم رسول خدا در حالی که پیراهن آن حضرت را که آغشته بخون پیشانی و دندان پاکش میباشد پوشیده، و فرشتگان اطراف او را گرفته‌اند، آمده و جلو پیغمبر میایستند، و میگویند: ای جد بزرگوار، شما مرا باوصافی معرفی فرمودی که مردم مرا از روی آن اوصاف بشناسند. و نام و نسب و کنیه‌ام را ذکر فرمودی.

مع هذا امت منکر وجود من شدند و متمرّد گشتند و گفتند: مهدی متولد نشده و اصلاً نبوده. اگر هست کجاست و کی می‌آید؟ پدرش مرده و اولاد نداشته است و اگر او موجود و سالم میبود خدا آمدن او را تا این موقع بتأخیر نمی‌انداخت، من هم تاکنون صبر کردم و اینک بفرمان الهی ظاهر گشته‌ام.

پیغمبر میفرماید: خدا را شکر میکنیم که وعده خود را در باره ما عملی ساخت، و ما را وارث زمین گردانید، و در بهشت هر جا خواهیم مسکن میکنیم، چه خوب است پاداش عمل کنندگان و هم میفرماید: موقع نصرت و پیروزی خدا فرا رسید. و آیه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۱) امروز مصداق پیدا کرد، و تأویل شد. سپس این آیه را میخواند: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۲)

(۱) رجوع کنید بصفحه ۶.

(۲) سوره فتح آیه ۱-۳ در حقیقت فتح مبین در این آیه و غلبه دین حق که بنص این آیه همان دین مقدس اسلام است یکی از بهترین شواهد ما برای ظهور امام مهدی موعود جهان و قائم آل محمد (ص) است. زیرا چنین فتح مبین و پیروزی آشکار که تمام گناهان گذشته و آینده امت پیغمبر بخشیده شود، و همه براه راست بروند، و غلبه کامل پیدا کنند، و دین آنها تمام ادیان باطله را منکوب کند، هنوز تحقق پیدا نکرده. و این درست در زمان قیام مهدی موعود (ع) عملی است که شیطان بقتل میرسد، و عدل مهدی جهان را پر میکند و دینی جز دین مقدس اسلام نمی ماند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۷۹

یعنی: ما فتحی آشکار برای تو نمودیم. تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را به بخشد. و نعمت خود را در باره تو تمام کند و تو را براه راست هدایت نماید و خداوند تو را پیروزمند گرداند.

مفضل عرضکرد: آقا، پیغمبر چه گناهی کرده بود؟ (که خدا میفرماید:

گناهان گذشته و آینده تو را به بخشد) فرمودند: ای مفضل پیغمبر عرضکرد: خدایا گناهان گذشته و آینده شیعیان برادرم (علی بن ابی طالب) و اولادم که جانشینان منند تا روز قیامت بمن واگذار کن. و مرا میان پیغمبران و انبیاء از کرده پیروانم رسوا مگردان. خدا هم گناهان آنها را واگذار به پیغمبر کرد و همه آنان را بخشید.

مفضل میگوید: در این وقت من سخت گریستم، و عرضکردم: آقا، این از موهبت خداوند است که به برکت وجود شما بما رسیده است.

حضرت فرمود: ای مفضل! شیعیانی که پیغمبر گناهان آنها را بگردن گرفت تو و امثال تو هستی. ای مفضل این حدیث را برای بعضی از شیعیان ما که در امر دین لا ابالی هستند مگو. زیرا با اعتماد این فضیلت، عمل باحکام دین را ترک می گویند و در نتیجه از رحمت الهی محروم میگردند. خداوند در باره آنها فرمود:

لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿١﴾ یعنی: اهل بیت پیغمبر شفاعت نمیکنند مگر برای کسانی که خدا آنها را دوست بدارد، و آنها نیز از خوف و خشیت الهی مسرورند.

مفضل گفت: آقا! پیغمبر در موقع برانگیخته شدنش بر تمام ادیان باطله غلبه نیافت (پس چگونه خداوند میفرماید: او هنگام رجعت بر تمام ادیان غلبه می یابد؟) فرمود:

ای مفضل اگر پیغمبر بعد از بعثتش بر تمام ادیان غالب شده بود، دیگر نه مجوسی و نه یهودی و نه صابئیان و نه نصرانی و هیچ تفرقه و اختلاف و شک و شرک و بت پرستی و اوثنان و لات و عزی و پرستش آفتاب و ماه و ستارگان آتش سنگ بود، پس لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تَأْوِيلُهَا امروز است. اینک این مهدی و این هم

(۱) سوره انبیاء- ۲۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۸۰

رجعت است که خداوند میفرماید: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی: بیدینان را بکشید تا دیگر فتنه ای نباشد و تمام دین از آن خدا باشد.

مفضل گفت: گواهی میدهم که از علم خداوند استفاده کرده اید و با قدرت و اقتدار او توانا گشته اید و با حکم او تکلم میکنید و بامر او عمل مینمائید.

سپس حضرت فرمود: مهدی بکوفه بر میگردد و آسمان ملخهای طلائی بر آنها میبارد، همان طور که خداوند در بنی اسرائیل بر ایوب پیغمبر نیز فرود آورد

و یقَسَم علی اصحابه کنوز الارض تبراها و لجینها و جوهرها
گنجهای طلا و نقره و گوهر زمین را بیارانش تقسیم می کند (۱).

(۱) در روایات شیعه و سنی چه در این کتاب و چه در کتابهای دیگر، این معانی با این الفاظ آمده است که
و تخرج الارض کنوزها

یا

و تخرج الارض افلاذ کبدها

یعنی، زمین گنجهای خود را بیرون میدهد یا زمین پاره‌های جگر خود را در زمان دولت قائم (ع) بیرون میدهد.
چنان که مکرر گذشت در اینجا نیز بصورت روشتری آمده است.

این موضوع بضمیمه قرائن و شواهد دیگر، میرساند که حضرت ولی عصر (ع) در زمان خود معادن کشف نشده را، استخراج می کند و چنان اصحاب خود را بکار و فعالیت و عمران و آبادی جهان وامیدارد، که همه مرفه و ثروتمند و سالم و با نشاط در کمال عدل و آزادی زندگی می کنند.

گنج زمین، یا پاره‌های جگر زمین چیزی جز معادن گوناگون که خداوند عالم در دل زمین برای بهره‌برداری بندگانش بودیعت نهاده است نیست.

ملخهای طلائی کنایه از باران پر برکت و بموقع است که زمینها را زرخیز میکند، و انواع گیاهان در تمام نقاط سطح زمین را میپوشاند و از آسمان و زمین برکت بحد وفور در دسترس مسلمانان قرار می گیرد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۸۱

مفضل گفت: اگر یکی از شیعیان بمیرد و قرضی از برادران دینی یا بیدینان در گردن داشته باشد، چه می شود؟ فرمود: کاری که مهدی می کند اینست که در تمام دنیا اعلام میکند: هر کس طلبی از یکی از شیعیان داشته باشد، بیاید و بگوید.

حتی اگر سیر یا خشخاش هم در گردن یکی از شیعیان باشد، مهدی آن را بصاحبش رد می کند، تا چه رسد جواهرات گرانبهای طلا و نقره و املاک.

مفضل عرض کرد: آقا! آنگاه چه می شود؟ فرمود: مهدی بعد از گردش در شرق و غرب بکوفه می آید و وارد مسجد کوفه می شود، و مسجدی را که یزید بن معاویه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بنا کرده خراب می کند، همچنین مسجدی را که برای خدا ساخته نشده ویران میسازد. خدا لعنت کند بانی آن را (۱).

عرض کرد: آقا! مدت سلطنت مهدی چند سال است؟ فرمود: خدا میفرماید:

(۱) در صفحه ۱۱۲۱ گفتیم مسجد یا مساجدی که امام زمان (ع) دستور میدهد ویران میکنند، شاید مساجدی باشد که بعد از شهادت امام حسین، جنایتکاران بنی امیه بشکرانه کشتن آن حضرت ساختند، هر چند امروز اثری از آن نیست ولی بعید بنظر نمیرسد که چون در آخر الزمان بار دیگر دولت بنی امیه روی کار می آید، آن مساجد را هم تجدید بنا کنند، در اینجا حضرت صادق (ع) صریحا میفرماید مسجدی را که یزید ساخته است، ویران میکند، این دلیل روشنی بر صدق حدس است.

بعلاوه اگر در بعضی روایات گذشت یا در سایر منابع وجود دارد، که مهدی موعود شیعه، هنگام ظهور مساجد و بعضی از اماکن دینی و غیر دینی را خراب میکند، بی‌جهت نیست و چنان که در بعضی از روایات گذشته بود (صفحه ۱۱۳۸) یا بر خلاف شرع یا بمنظور مبارزه با اسلام ساخته شده، و یا در ملک مردم و غضب، و قبله آن منحرف بوده و مردم اطلاع نداشته‌اند.

ولی آن امام عالیمقام که از باطن هر چیزی مطلع و از طرف خداوند ملهم می‌شود، آن را ویران می‌سازد، یا بر اساس صحیح و مشروع تجدید بنا میکند مانند مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه که در صفحه ۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۳۱ گذشت و در صفحات ۱۱۳۴-۱۱۱۶-۱۱۱۷ گذشت که آن حضرت در اطراف کوفه چهار مسجد می‌سازد، و یک مسجد بزرگ بنا میکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۸۲

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ. فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ. وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ «۱».

یعنی: روز قیامت مردم دو دسته می‌شوند: یک دسته شقی و یک دسته سعید. آنها که شقی هستند در آتش (جهنم) می‌باشند و در آن آتش ناله و فریاد می‌کنند و تا آسمانها و زمین برقرار است، در آنجا میمانند، مگر اینکه خداوند بخواهد آنها را از آتش درآورد، و خدای تو هر کاری بخواهد میکند.

و آنها که سعادت‌مند هستند، در بهشت جای دارند و در آنجا همیشه میمانند تا گاهی کک آسمانها و زمین برقرار است. مگر اینکه خداوند بخواهد (از بهشت بیرون روند، که البته بیرون می‌روند). این عطای دائمی خداوند است» و بعد از آن روز رستخیز فرا میرسد. «و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد النبی و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا.

مؤلف: شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» روایت مزبور را این طور ذکر کرده است: حدیث کرد برای من برادر رشید محمد بن ابراهیم بن محسن طارآبادی و گفت: که وی بخط پدرش ابراهیم بن محسن که مردی صالح بوده این حدیث را یافته است و او آن خط و نوشته را بمن نشان داد».

گفتاری از علامه مجلسی در پیرامون حدیث مفضل بن عمر

مؤلف: بدان که تاریخ ولادت مهدی علیه السلام که در این روایت ذکر شده با آنچه سابقا گذشت «۲» مخالفت دارد دیگر اینکه مشهور اینست که شهر سامره را

(۱) سوره هود آیه ۱۰۷-۱۱۱.

(۲) در پاورقی صفحه ۲۱۷ گفتیم که مشهور میان دانشمندان شیعه اینست که آن حضرت در روز جمعه نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامره متولد شده است. بنا بر این هنگام وفات پدر بزرگوارش حضرت عسکری (ع) سنه ۲۶۰ پنجاه ساله بود، و این درست عکس این حدیث است که در صفحه ۱۱۵۱ گذشت. شاید راوی یا کاتب اشتباه کرده باشد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۸۳

معتصم عباسی ساخت. شاید متوکل بنای آن را تمام کرده، و بنام او معروف گشته است. فیروزآبادی در «قاموس» مینویسد: «سر من رأی» که نام شهر سامره است، یعنی هر کس آن را دید مسرور شد. و علت این نام آن بود که وقتی معتصم شروع بنای آن شهر کرد، بر لشکر وی دشوار آمد، ولی وقتی منتقل بآنجا شد، هر کس از سپاه او آنجا را دید مسرور گشت لذا آن شهر را «سر من رأی» و به تخفیف «سامره» خواندند.

و اینکه مفضل پرسید: «آیا حسین بر خلاف سنت قائم عمل میکند» شاید معنی آن این باشد که (با تعجب می‌پرسد) چطور می‌شود

حسین بر خلاف سنت قائم، پیش از ظهور او رجعت می‌کند؟ حضرت جواب داد که رجعت امام حسین بعد از قیام قائم است. زیرا پیش از قیام قائم هر بدعتی ضلالت بزرگ و گمراهی است.

و اینکه: امام زمان علیه السلام میفرماید: ... «بداند که من آدم و نوح و ابراهیم ... هستم» یعنی علم و فضل و اخلاق آنها را که بخاطر آن شما از آنها پیروی میکردید، و آنها را میداشتید، من نیز همان علم و فضل و اخلاق را دارم.

و اینکه: فرمود: امام زمان تمام گناهان آینده مردم را بگردن دو خلیفه میاندازد، علت آن روشن است. زیرا آنها امیر المؤمنین علیه السلام را از حق خودش منع کردند و از خلافتش دفع نمودند و این دو سبب شد که سایر امامان نیز کنار زده شوند و در صحنه اجتماع مغلوب گردند. و بعکس خلفای ظالم بر سر کار آیند و تا زمان ظهور قائم بر مردم چیره شوند، و این جنایت و ظلم منشأ و علت کافر شدن هر کافری و گمراهی هر گمراهی و فسق هر فاسقی گردید.

زیرا اگر امام بخلاف می‌رسید بواسطه قدرت و اقتدارش و استیلاء و بسط یدی که داشت میتوانست از هر گونه کفر و گمراهی و فسق و مفساد جلوگیری بعمل آورد. علت اینکه امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافتش قدرت بر بعضی از امور پیدا

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۸۴

نکرد این بود که آن دو نفر قبلا اساس ظلم و ستم را پایه گذاری کرده بودند، و این موضوع در دل‌های مردم ریشه دوانیده بود. و اما علت اینکه گناهان گذشته بشر قبل را نیز بگردن آنها انداخت، این است که آن دو نفر راضی بافعال مردم امثال خود بودند، مانند ممانعت جانشینان پیغمبران از رسیدن بحقشان و هر فسادی که بر این نیت و عمل مترتب می‌شود. زیرا اگر آنها این افعال را زشت میدانستند، خودشان مرتکب آن نمیشدند، و هر کس راضی بفعل کسی باشد مانند این است که خود مرتکب آن شده است. چنان که آیات بسیاری دلیل بر این مدعاست.

مانند اینکه خداوند کارهای زشت پدران یهود را نسبت بخود اینان داده و یهودان زمان پیغمبر را بواسطه آنچه پدرانشان در عهد حضرت موسی و سایر اعصار مرتکب میشدند، نکوهش میکند. زیرا که خدا میدانست یهودان عصر پیغمبر از اعمال پدرانشان رضایت دارند، و نیز روایات مستفیضه هم از طریق شیعه و سنی مؤید این مطلب است.

بعلاوه دور نیست که ارواح ناپاک آنها در صدور آن امور مفسدت انگیز از اشقیاء، مدخلیت داشته است. همان طور که ارواح پاک اهل بیت پیغمبر مؤید و مدد کار کارهای خوبی بوده که پیغمبران انجام میداده‌اند. و در رفع گرفتاری‌ها واسطه بوده‌اند، چنان که در کتاب «امامت» گذشت از اینها گذشته، ممکن است مطلب را این طور تأویل کنیم که: امام زمان علیه السلام تمام کارهای آن دو نفر را تطبیق باعمال اشقیاء میکند و ثابت مینماید که آنها در شقاوت مانند همه اشقیای عالم بوده‌اند، زیرا هر کار شقاوت آمیز اشقیای عالم، از آنها نیز صادر شده است.

و اینکه: خدا در آیه گذشته فرمود: اشقیاء در آتش دوزخ و سعادت‌مندان در بهشت هستند، مگر اینکه خداوند تو بخواهد - آنها را نجات دهد - إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۸۵

شاید حضرت خواسته است که در این آیه خواستن خدا را بزمان رجعت تفسیر کند باین معنی که در اینجا مقصود از بهشت جهنم، عالم برزخ باشد، چنان که در روایت دیگر هم رسیده است و با این بیان حضرت استدلال کرده است که این زمان منوط بمشیت خداوند است که برای مردم روشن نیست، و این معنی بهترین وجهی است که مفسرین در تفسیر این آیه ذکر کرده‌اند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۸۶

اشاره

شیخ حسن بن سلیمان «۱» در کتاب «منتخب البصائر» بسند خود از محمد بن مسلم روایت میکند که گفت: از حرمان بن اعین و ابو الخطاب پیش از آنکه آن کارها از ابو الخطاب سر بزند «۲» شنیدم که میگفتند: از حضرت صادق شنیدیم میفرمود: نخستین کسی که قبرش میشکافت و زنده شده بدنیا برمیگردد حسین بن علی علیه السلام است.

(۱) مؤلف در فصل اول مقدمه جلد یکم بحار الانوار مینویسد: کتاب «منتخب البصائر» تألیف شیخ فاضل حسن بن سلیمان شاگرد شهید (اول) رحمه الله علیه است که منتخب کتاب «بصائر الدرجات» سعد بن عبد الله اشعری است. وی در این کتاب از کتابهای دیگری هم با تصریح باسامی آنها نام برده است، تا مطالب آن با آنچه از کتاب سعد بن عبد الله گرفته می‌شود، اشتباه نشود، تألیفات دیگر حسن بن سلیمان کتاب «مختصر» و کتاب «رجعت» است که هر سه در این کتاب نام برده شده است.

(۲) ابو الخطاب: محمد بن مقلاص الاسدی الکوفی - غالی و ملعون است. روایات در مذمت و لعن و براءت از او بسیار وارد شده و عاقبت بنفرین حضرت صادق علیه السلام بقتل رسید: فورد:

انه قال: اللهم العن ابا الخطاب، فإنه خوفنى قائما و قاعدا و على فراشى. اللهم اذقه حر الحديد (تحفة الاحباب صفحه ۳۵۳)

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۸۷

و این رجعت عمومی نیست (که تمام مردگان زنده شده سر از قبر در آورند) بلکه افراد خاصی بدنیا برمیگردند «۱» که یا مؤمن خالص و یا مشرک محض باشند.

و نیز در آن کتاب بسند مزبور از حماد بن عیسی روایت میکند که گفت:

بکیر بن اعین بمن گفت کسی که من در شخصیت بزرگش شک ندارم یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بدنیا رجعت میکنند.

نیز در کتاب یاد شده بسند مذکور از فضیل بن یسار از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که فرمود: (اولی و دومی) را جبت و طاغوت بگوئید، و از رجعت نیز سخن بمیان بیاورید. اگر دشمنان بشما گفتند: شما شیعیان سابقا این حرفها را میزدید، بآنها بگوئید: اما امروز این را نمیگوئیم. زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله با صرف صد هزار درهم دلهای اینان را بدست آورد، تا دست از وی بردارند، و شما (شیعیان) نمیتوانید با سخنان خود دلهای آنها را جمع کنید.

مؤلف: مقصود حضرت اینست که از دشمنان تقیه کنید، و آنها را باین اسامی نخوانید (و از رجعت که خوش آیند آنها نیست، و برای شما ایجاد خطر می‌کند صحبت ننمائید).

همچنین در کتاب نامبرده بهمان سند از زراره روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام از رجعت و امثال این امور مهم سؤال کردم. حضرت فرمود: این را که می‌رسید هنوز وقت آن نرسیده است. خداوند میفرماید: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ «۲» یعنی: ... بلکه آنها آنچه را که با علم خود بآن احاطه نداشتند، دروغ پنداشتند در صورتی که (دروغ نیست) و هنوز (موقع) تأویل آن نرسیده است.

و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از محمد بن طیار از آن حضرت روایت کرده است

(۱) رجوع کنید بیحث ما در باره رجعت، در پاورقی آینده همین باب.

(۲) سوره یونس - ۳۹.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۸۸

که در تأویل آیه: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» (۱) یعنی: و روزی که برانگیخته میکنیم از هر گروهی، جمعی را. فرمود: هر مؤمنی که کشته شده باشد؛ دنیا برمیگردد تا (بعد از زندگی مجدد) بمرگ طبیعی بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد، دنیا برمیگردد تا کشته شود (و بثواب شهادت نائل گردد).

و هم در کتاب مزبور از ابو بصیر روایت کرده که گفت: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: آیا مردم عراق رجعت را انکار میکنند؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا این آیه را در قرآن نخوانده‌اند: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا؟» هم در آن کتاب از بکیر بن اعین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

گویا حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز را می‌بینم که با شمشیرهای خود مردم (بیدین) را در بین صفا و مروه بخاک میاندازند (که البته مقصود امام رجعت آنها دنیا است).

و هم در آن کتاب است که جابر جعفی گفت: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه «وَلَكِنَّ قَاتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّم ...» (۲) یعنی اگر در راه خدا کشته شدید یا مردید ... سؤال شد، فرمود: ای جابر آیا میدانی راه خدا کدام است؟ عرض کردم نه بخدا مگر اینکه از شما بشنوم. فرمود: کشته شدن در راه علی و اولاد اوست.

هر کس در راه محبت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هیچ کس نیست که ایمان باین آیه داشته باشد، مگر اینکه کشته شدن و مرگی در پیش دارد، باین معنی که اگر کشته شود دوباره برانگیخته می‌شود تا بمیرد، و اگر مرد، برانگیخته می‌شود تا اینکه کشته شود، نظیر این روایت در تفسیر عیاشی هم ذکر شده است.

مؤلف: شاید آخر روایت تفسیر قسمت آخر آیه یعنی «وَلَكِنَّ مُتُّم أَوْ قَاتِلْتُمْ لِأَلِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ» باشد، باین معنی که مقصود از «حشر» رجعت باشد.

نیز در کتاب مزبور از فیض بن ابی شیبه روایت می‌کند که گفت: شنیدم

(۱) سوره نمل آیه ۸۵

(۲) سوره آل عمران آیه ۱۵۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۸۹

حضرت صادق علیه السلام آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ...» را تلاوت نمود و سپس فرمود: تمام پیغمبران بر رسول اکرم ایمان می‌آوردند و علی علیه السلام را یاری مینمایند و بعد فرمود: آری و الله خداوند از زمان آدم تا پیغمبر خاتم هر پیغمبری را که مبعوث گردانید دوباره دنیا برمیگرداند، تا در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام جهاد کنند. در تفسیر عیاشی این روایت بسند دیگر هم از فیض بن ابی شیبه نقل شده است.

و هم در کتاب مزبور از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که در تفسیر یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ فرمود: مقصود از «مدثر» محمد صلی الله علیه و آله و آمدن آن حضرت در زمان رجعت است که مردم را از نافرمانی خدا برحذر میدارد. و در آیه دیگر که خدا میفرماید: «إِنَّهَا لَأِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» (۱) نیز مقصود پیغمبر است که در رجعت دنیا بازگشته بشر را از معصیت خدا برحذر میدارد، و هم در آیه دیگری که می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ» (۲) مقصود آن حضرت است که خدا او را در رجعت برای هدایت و تأمین حوائج تمام مردم جهان برانگیخته می‌گرداند.

همچنین در کتاب «منتخب البصائر» بسند مذکور از امام محمد باقر و آن حضرت از امیر المؤمنین علیهما السلام نقل میکند که فرمود: آمدن «مدثر» در رجعت حتمی است. مردی عرض کرد: یا امیر المؤمنین! آیا پیش از قیامت انسان زنده می‌شود و باز می‌میرد؟ فرمود: آری و الله یک لحظه کفر بعد از رجعت سخت‌تر از چند کفر قبل از رجعت است.

و هم در آن کتاب از یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود: کسی که پیش از روز قیامت بحساب مردم رسیدگی می‌کند حسین بن علی علیه السلام است و حساب روز قیامت هم بدست اوست باین معنی که هر کسی را (خدا بخواد) او به بهشت یا بدوزخ می‌فرستد.

(۱) سوره مدثر- آیه ۳۵-۳۶

(۲) سوره سبأ آیه ۲۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۹۰

هم در آن کتاب از حمران بن اعین «۱» از امام باقر نقل کرده است که فرمود: اول کسی که در رجعت بدنیا برمی‌گردد، همسایه شما حسین علیه السلام است آن حضرت چندان سلطنت می‌کند که از پیری ابروانش روی دیدگانش را می‌گیرد و نیز در کتاب مزبور از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تأویل آیه هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْتُونَ «۲» یعنی روزی که آنها بر آتش امتحان میشوند فرمود:

مقصود اینست که در رجعت غل و غش آنها مانند طلا گرفته می‌شود، تا آنکه هر چیزی بحقیقت خود بازگشت کند. مؤلف: شاید بیان حضرت اشاره باخباری باشد که در باره امتزاج بین دو طینت (در مجلدات سابق بحار) گذشت، یا اینکه مقصود امتحان آنها باشد تا آنکه واقعیت و باطن آنها آشکار شود.

نیز در کتاب «منتخب البصائر» از حضرت موسی کاظم علیه السلام روایت میکند که فرمود: مردمی که مرده‌اند بدنیا بازگشت خواهند کرد و انتقام خود را می‌گیرند بهر کس آزاری رسیده بمثل آن قصاص میکند و هر کس خشمی دیده بمانند آن انتقام می‌گیرد و هر کس کشته شده قاتل را خود بتقاص خون خود میکشد و برای این منظور دشمنان آنها نیز بدنیا برمی‌گردند، تا خون ریخته‌شده خود را تلافی کنند و بعد از کشتن آنها سی ماه زنده می‌مانند، و سپس همگی در یک شب می‌میرند، در حالی که انتقام خون خود را گرفته و دلهاشان شفا یافته است، و دشمنان آنها بسخت‌ترین عذاب دوزخ مبتلا میشوند. آنگاه در پیشگاه خداوند جبار ایستاده تا حقوق از دست رفته آنها را از دشمنان بگیرد.

و نیز در کتاب مزبور بسند مذکور از محمد بن عبد الله بن حسین روایت کرده که گفت همراه پدرم بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم، میان آن حضرت و پدرم سخنی گذشت، سپس پدرم بحضرت عرض کرد: در باره رجعت چه میفرمائید؟ فرمود:

(۱) حمران از مردم کوفه بوده است

(۲) سوره الذاریات ۱۳

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۹۱

در این باره همان را می‌گویم که خداوند فرموده: تِلْكَ إِذْ كَرَّهَ خَاسِرَةٌ «۱» یعنی:

این بازگشت زیان بخشی است، تفسیر این آیه بیست و پنج شب قبل از رسیدن آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید. و این هنگامی است که مردم بدنیا برمی‌گردند و خونخواهی آنها تمام می‌شود، پدرم عرض کرد: اینکه خداوند در قرآن میفرماید: فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ «۲» مقصود چیست؟ فرمود: وقتی از ستمگران انتقام گرفته شد و سپس مردند، ارواح آنها بیدار است

نه میخوابد و نه میمیرد.

مؤلف: شاید علت اینکه اینان بازگشت زیان بخش توصیف شده‌اند، این باشد که آنها بعد از قتل و عذاب شدن، عذابشان تمام نمیشود، بلکه کیفرهای روز قیامت نیز در انتظار آنهاست، یا اینکه باین معنی باشد که آنها قادر نیستند برای انواع قتل‌ها و عذابها راه چاره‌ای بیاندیشند و «ساهره» شاید در تقدیر بنا بر اسناد مجازی این طور باشد که: آنها در حالت بیداری میباشند، یا اینکه: در میان گروه بیدارها هستند.

گفتار بیضاوی

بیضاوی در تفسیر تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ می‌نویسد: این رجعت، بازگشت زیانکارانست، یا صاحبان این رجعت زیان کارند و معنی آن اینست که: اگر این رجعت درست باشد، ما از زیانکاران میباشیم، زیرا ما آن را دروغ میدانستیم، و این را بطور مسخره میگویند. فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ متعلق بمحذوف است یعنی آن را دشوار نگیرید فما هی الا صيحة واحدة این رجعت، جز یک صدا که نفخه است، نیست، فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ یعنی با آن صدا آنها در روی زمین زنده خواهند بود، بعد از آنکه مرده بودند و در دل زمین جای داشتند.

(۱) سوره نازعات - ۱۲

(۲) سوره نازعات - ۱۳ - ۱۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۹۲

«ساهره» زمین سفید هموار است. علت اینکه چنین زمینی را «ساهره» گفته‌اند اینست که «سراب» در آن جریان دارد، چه ساهره بمعنی جاری شدن است، عرب میگوید: «عین ساهره» یعنی چشمه‌ای که آب آن جاری است، و ضد ساهره، نائمه است. و هم در کتاب «منتخب البصائر» از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت میکند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر این آیه شریفه را پرسیدم:

إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلْنَاكُمْ مُلُوكًا «۱» یعنی: شما را پیغمبران و پادشاهان قرار دادیم. حضرت فرمود: مقصود از انبیاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل و ذریه اوست، و منظور از پادشاهان ائمه اطهار میباشند، عرض کردم: خداوند چه سلطنتی بشما عطا فرموده؟ فرمود: سلطنت بهشت و سلطنت بهنگام رجعت.

نیز در کتاب مزبور از معلی بن خنیس نقل کرده که گفت: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: نخستین کسی که بدنیا برمی‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است و او چندان سلطنت می‌کند که از پیری ابروانش بروی دیدگانش می‌افتد. سپس حضرت فرمود:

اینکه خداوند (به پیغمبر) میفرماید: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ «۲» مقصود پیغمبر است که بدنیا برمیگردد.

گفتگوی شهر بن حوشب با حجاج بن یوسف

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه شریفه و إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا «۳» میگوید: یعنی:

(۱) سوره مائده - ۲۰

(۲) سوره قصص - ۸۵

(۳) سوره نساء - ۱۵۹

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۹۳

هیچ کس از اهل کتاب «تورات و انجیل» نیست مگر اینکه قبل از مرگ او (عیسی) و پیش از روز قیامت بوی ایمان می‌آورند، و او هم (عیسی) بر آنها گواه خواهد بود. روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چون بدنیا رجوع میکند تمام طبقات مردم بوی ایمان می‌آورند.

سپس علی بن ابراهیم میگوید: پدرم از قاسم بن محمد و او از سلیمان بن داود منقری از ابو حمزه و او از «شهر بن حوشب» نقل کرده که حجاج بن یوسف «۱» بمن گفت:

ای شهر! یک آیه‌ای در قرآن است که مرا از درک معنی آن عاجز کرده است. من گفتم: کدام آیه است ایها الامیر؟ حجاج گفت: آیه وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ اَسْتَ. بخدا قسم من بسیاری از یهود و نصارا را دستور دادم گردن بزنند و در آن هنگام آنها را بدقت مینگریستم، هیچ گاه ندیدم که لبهای خود را پیش از مرگش بمنظور ایمان

(۱) حجاج بن یوسف ثقفی از مردان سنگدل و بیرحم تاریخ است. وی که بیست سال از جانب عبد الملک مروان در کوفه بر ایران و عراق یعنی یک ایالت امپراطوری بزرگ عبد الملک حکومت میکرد، در خونخواری و شقاوت نظیر نداشت. حجاج دشمن سرسخت حضرت امیر مؤمنان علی (ع) و خاندان آن امام عظیم الشان بود.

با جزئی بهانه‌ای دسته دسته شیعیان را بقتل میرسانید، اگر نام زندیقی یا کافری را نزد وی میبردند خوشتر داشت تا یکنفر شیعه علی را نام ببرند! در نتیجه سخت گیری حجاج، بعضی از مردم فرزندان خود را به اسامی علی و حسن و حسین و فاطمه (ع) موسوم نمی‌کردند، با این وصف عبد الملک بوی نوشت: مرا از کشتن اولاد عبد المطلب دور گردان زیرا دیدم که اولاد ابو سفیان، چون اصرار در قتل آنها نمودند دیری نپائید که همه نابود گشتند! تبهکاری حجاج نسبت به مردم بیگناه و خاصه شیعیان امیر- مؤمنان فوق العاده است. ماجرای اسف انگیز قتل کمیل بن زیاد و سعید بن خبیر دو تن از مردان بزرگ شیعه توسط وی معروف است. داستان جالب سعید با حجاج را در کتاب داستانهای اسلامی تألیف نویسنده بخوانید. حجاج بعلاوه مردم بسیاری از یهود و نصارا را هم بقتل رسانید میگویند: وی جمعا صد و پنجاه هزار نفر را بقتل رسانید.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۹۴

آوردن به عیسی حرکت دهند.

من گفتم: ایها الامیر! تأویل آیه این نیست که شما فهمیده‌اید. حجاج پرسید پس تأویل آن چیست؟ گفتم: عیسی بن مریم پیش از روز قیامت بدنیا فرود می‌آید، و در آن موقع پیروان هیچ دینی اعم از یهودی و غیره نمی‌ماند جز اینکه قبل از مرگ بوی ایمان می‌آورند، و عیسی خود پشت «سر مهدی» نماز میگذارد. حجاج گفت: ای وای! این را از کی دانستی و از کجا آورده‌ای؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (امام محمد باقر) بمن خبر داد حجاج گفت: بخدا قسم این تأویل را از چشمه زلالی آورده‌ای!! نیز در تفسیر علی بن ابراهیم بعد از ذکر این آیه بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَاَلَمْ يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی: چیزی را که علم آنها بدان احاطه ندارند، تکذیب کردند، در صورتی که هنوز تأویل آن برای آنها نیامده است. كَذَّبَكَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ و بدین گونه پیشینیان را نیز تکذیب نمودند. این آیه در باره رجعت نازل شده.

بیدینان وقوع رجعت را تکذیب میکنند و میگویند: رجعتی نخواهد بود.

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ «۱» یعنی: بعضی بدان ایمان دارند و برخی ایمان ندارند، و

خدای تو داناتر است که مفسدین کیانند.

و هم در تفسیر علی بن ابراهیم مینویسد از حضرت صادق علیه السلام معنی آیه وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا را پرسیدند. حضرت از راوی پرسیدند: اهل تسنن در این مورد چه میگویند؟ راوی عرضکرد: آنها میگویند: این آیه مربوط بقیامت است. حضرت فرمود: آیا خداوند در روز قیامت از هر امتی جمعی را برانگیخته می‌کند و بقیه را رها میگرداند؟! نه! این در ایام رجعت است، آیه‌ای که مربوط بقیامت است این است: وَ حَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی آنها را برانگیخته میکنیم و یک نفرشان را باقی نمیگذاریم تا آنجا که میفرماید «موعدا»

(۱) سوره یونس - ۴۰

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۹۵

و نیز در تفسیر مزبور از معاویه بن عمار روایت نموده که گفت: بحضرت صادق عرضکردم معنی زندگی تنگ در آیه وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا «۱» هر کس از ذکر ما روی بگرداند، گذران تنگی برای او خواهد بود چیست؟ فرمود: بخدا قسم این آیه در باره نواصب (و دشمنان ما) است عرضکردم: قربانت کردم! ما که آنها را همواره در ناز و نعمت دیده و می‌بینیم و بدین گونه هم می‌میرند. فرمود:

بخدا آنها آن زندگی ناراحت‌کننده و گذران تنگی را هنگام رجعت در پی خواهند داشت که در آن موقع نجاست میخورند. همچنین در تفسیر مزبور است که آیه: وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ «۲» یعنی: در زمان رجعت هر کس ظلمی در باره آل محمد نموده باشد، اگر تمام آنچه را که در روی زمین است مالک باشد، همه را میدهد تا از کیفر آن روز نجات یابد. نیز در تفسیر مذکور ذیل آیه وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْبَتِهِ أَهْلُكُنْهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ «۳» یعنی: حرام است بر (مردم) قریه‌ای که آنها را نابود کردیم که دنیا برنگردند آنگاه علی بن ابراهیم میگوید: پدرم از محمد بن ابی عمیر و او از عبد الله بن سنان و او از ابو بصیر و محمد بن مسلم و آنها از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که فرمود: هر قریه‌ای که خداوند مردم آن را با عذاب نابود گردانید در رجعت دنیا برنمیگردند.

بنا بر این آیه شریفه بزرگترین آیات داله بر رجعت است. زیرا هیچ یک از مسلمانان منکر این نیست که تمام مردم اعم از آنها که با عذاب خدا نابود شده‌اند یا آنان که وفات یافته‌اند، همه در قیامت برانگیخته میشوند و اینکه در این آیه خدا میفرماید «لا يرجعون» مقصود اینست که در رجعت برنمیگردند؛ ولی بقیامت برمیگردند تا بدوزخ درافتند.

(۱) سوره طه - ۱۲۴

(۲) سوره یونس - ۵۴

(۳) سوره انبیاء آیه ۹۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۱۹۶

گفتاری از امین الدین طبرسی

مؤلف: امین الدین طبرسی (در تفسیر مجمع البیان) میگوید: علماء در معنی این آیه اختلاف نظر دارند، و چند وجه ذکر کرده‌اند: وجه اول اینکه: «لا» در لا يرجعون زیادی است و بنا بر این معنی آیه اینست که: حرام است بر مردم قریه‌ای که ما آن را نابود کردیم که دنیا برگردند. و گفته شده که معنی آیه اینست:

واجب است بر چنین قریه‌ای که وقتی مردم آن با عذاب الهی، نابود گشتند، دیگر دنیا برنگردند و با این معنا «حرام» بمعنی واجب است.

وجه دوم اینکه: قریه‌ای که مردم آن با گناهان نابود شده‌اند، حرام است که اعمال نیک از آنها پذیرفته گردد. زیرا آنها بازگشت بتوبه نمیکنند.

وجه سوم اینکه: حرام است آنها بعد از مردن دنیا برنگردند، بلکه زنده میشوند و دنیا برمیگردند تا مجازات شوند. سپس طبرسی روایت محمد بن مسلم را ذکر میکند.

و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم بعد از ذکر این آیه سَبِّرِیْكُمْ آیَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا «۱» یعنی: خداوند آیات (و علامات) خود را بشما مینماید تا شما آن را بشناسید میگوید:

هنگامی که امیر المؤمنین و ائمه طاهرین (ع) رجعت دنیا نمودند، دشمنانی که آنها را می‌بینند آنان را می‌شناسند. دلیل بر اینکه این آیات ائمه میباشند گفته امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: «خدا را آیتی بزرگتر از من نیست» پس وقتی که آن ذوات مقدسه دنیا برگشتند دشمنان آنها، آنان را میشناسند.

و نیز علی بن ابراهیم در تفسیر آیه رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخِيَّتْنَا اثْنَتَيْنِ «۲» یعنی: خداوند! ما را دو بار میرانیدی و دو بار زنده کردی تا آنجا که میفرماید

(۱) سوره نمل - ۹۳

(۲) سوره غافر آیه - ۱۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۹۷

«من سیل» حضرت صادق فرمود: این آیه در باره رجعت است.

مؤلف: یعنی یکی از این دو زنده گردانیدن در رجعت است و دیگری در قیامت؛ و یکی از آن دو مرگ در دنیا و دیگری در رجعت میباشد.

و هم علی بن ابراهیم در تفسیر آیه سَبِّرِیْكُمْ آیَاتِهِ (آیه سابق) می‌گوید: مقصود اینست که امیر المؤمنین و ائمه معصومین را خداوند در رجعت بدشمنان آنها نشان میدهد فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدِيثَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ چون آنها را دیدند خواهند گفت: ایمان آوردیم بخدای یگانه و کافر گشتیم آنچه قبلا شرک می‌ورزیدیم فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ. یعنی: وقتی آنها آن روز عذاب ما را دیدند دیگر ایمانشان سودی بحال آنها ندارد. این سنت الهی است که همیشه در میان بندگانش جریان داشته و در این مورد کافران زیانکار گردیده‌اند.

و هم در تفسیر مزبور است که آیه وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ «۱» یعنی: خداوند کلمه توحید را در نسل اول (حضرت ابراهیم) باقی گذاشت. زیرا دودمان وی دنیا برمیگردند «لعلهم» بمعنی «فإنهم» است. و مقصود اینست که ائمه اطهار رجعت دنیا میکنند.

دخان مبین یا دود آشکار چیست؟

نیز در آن کتاب در تفسیر آیه فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ «۲» یعنی منتظر باش روزی خواهد آمد که آسمان دودی آشکار می‌آورد، میگوید:

این بهنگامی است که مردم در رجعت از قبر بیرون آمده دنیا باز میگردند و ظلمت و تاریکی همه مردم را فرو می‌گیرد و آنها

میگویند: اینست عذاب دردناک رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ خدایا این عذاب را از ما برطرف کن ما ایمان آوردیم. خداوند جواب رد بآنها میدهد.

و می‌فرماید: اَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ یعنی: امروز از کجا بیاد

(۱) سوره زخرف آیه ۲۸

(۲) سوره دخان آیه ۱۰

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۹۸

آوردند که ایمان بیاورند، با اینکه قبلاً پیغمبری آشکار بنزد آنها آمد ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ سپس از وی روی برتافتند و گفتند: وی چیزهایی را آموخته و دیوانه است. وقتی وحی بر پیغمبر رسید و حضرتش از هیبت وحی الهی غش نمود، بیدینان گفتند: پیغمبر دیوانه است سپس علی بن ابراهیم این آیه را ذکر میکند: إِنَّا كَاشَفْنَا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ «۱» یعنی اندکی از عذاب را برطرف میکنیم. زیرا شما (بقیامت) عود خواهید کرد.

اگر یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ روز قیامت باشد نمی‌فرمود: شما عود می‌کنید. زیرا بعد از آخرت و قیامت حالتی نیست که مردگان عود بآن کنند. سپس علی بن ابراهیم می‌گوید: يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ «۲» روزی که باز خواست بزرگ را از مردم مینمائیم ما انتقام از آنها می‌گیریم، که البته این انتقام و بازخواست در قیامت است.

مؤلف: امین الدین طبرسی در ذیل آیه فوق فرموده است: وقتی قریش دعوت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را تکذیب نمودند حضرت هم آنها را نفرین کرد که مبتلا شوند به قحطی نظیر قحطی زمان حضرت یوسف قریش هم با دعای حضرت مبتلا به قحطی سختی شدند، بطوری که از فرط گرسنگی میان زمین و آسمان را بصورت دود میدیدند و از روی ناچاری مردار و استخوان می‌خوردند. آنگاه متوسل به پیغمبر شدند، حضرت هم از خدا خواست که ناراحتی آنها را برطرف سازد.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «دخان» در این آیه که می‌فرماید: آسمان با دود آشکاری می‌آید از علائم پیش از قیامت است این دود در گوشه‌های کفار و منافقین فرو میرود، و از حرارت آن، سرهای مردم مثل سر بریان خواهد شد! افراد با ایمان هم از آن دود حالتی شبیه به زکام و سرماخوردگی پیدا میکنند تمام زمین از حرارت آن مانند خانه‌ای می‌شود که آتش در آن افروخته باشند و هیچ روزنه‌ای هم

(۱) سوره دخان آیه ۱۵

(۲) سوره دخان آیه ۱۶

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۱۹۹

نداشته باشد، و این حالت تا چهل روز خواهد ماند. «۱»

همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا «۲» روزی که زمین شکافته می‌شود و آنها بسرعت سر از قبر درآورند، یعنی در رجعت.

نیز در تفسیر از علی بن ابراهیم می‌گوید: حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا موقعی که دیدند آنچه را که بآنها وعده داده شده، این بینندگان قائم و امیر المؤمنین در

(۱) بطوری که خوانندگان ملاحظه میکنند در اینجا «دخان مبین» یعنی دود آشکار که در آسمان پیدا می‌شود، مربوط بقیامت

نیست. یا از علائم ظهور است و یا مقارن ظهور یا بعد از ظهور و هنگام رجعت پدید می‌آید.

این آیه شریفه سابقا نیز در چند مورد از جمله در صفحه ۹۷۰ گذشت که پیغمبر (ص) از دجال پرسید چه چیزی در سینه برای تو پنهان کرده‌ام؟ گفت: «دخ» یعنی دود سپس همین آیه را در تصدیق او قرائت فرمود.

و نیز در صفحه ۹۸۴ گذشت که حضرت امیر (ع) فرمود: ده علامت است که پیش از قیامت باید پدید آید: آمدن سفیانی، دجال، دخان، دابۀ الارض، قیام قائم... در اینجا نیز موضوع دخان مبین که در این آیه آمده است به تفصیل تشریح شده است؛ اگر این «دود آشکار» از علائم قیامت بود، که اجرام سماوی از مدارهای خود خارج شده و جاذبه خورشید تمام می‌شود و اوضاع کرات بکلی دگرگون میگردد، نیازی بشرح نداشت، ولی اینکه آن را از علائم پیش از قیامت دانسته‌اند، و مخصوصا آنچه امین الدین طبرسی در شرح این «دخان مبین» نقل کرده است، بضمیمه قرائن دیگر که در همین کتاب ضمن اخبار علائم ظهور گذشت؛ امکان این حدس را بما میدهد که این «دود آشکار» انفجارات اتمی و تشعشعات آن دود جهنمی باشد؛ که از هم اکنون پیشبینی می‌شود دو بلوک شرق و غرب دنیای کمونیسم و سرمایه داری هر یک برای نابودی دیگری در جنگ سوم بکار برد، و «کفار و منافقین» را نابود سازد و مسلمانان و اهل ایمان که نوعا در خاور میانه یعنی نقاط دور از انفجارات اتمی قرار دارند هم از صدمات آن دود و تشعشعات و عذاب دردناک آن بی‌نصیب نمانند. و الله اعلم!

(۲) سوره ق ۴۴

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۰

رجعت میباشد.

نیز در کتاب مزبور از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در باره آیه و لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى یعنی: ای پیغمبر رجعت برای تو از دنیا بهتر است، عرض کردم: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى یعنی چه؟ فرمود: خدا بزودی بهشت را بتو می‌دهد تا خشنود گردی.

شیخ طوسی بسند خود از فضل بن شاذان و او بسلسله سند از بریده اسلمی روایت می‌کند که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در ضمن حدیثی بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی خداوند در هفت جا تو را با من حاضر میکند تا آنجا که فرمود: محل هفتم آنکه در وقتی که هیچ کس نمانده باشد من و تو هستیم و نابودی احزاب بدست ماست «۱»

سؤال مامون و پاسخ حضرت رضا (ع)

صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» بسند خود از حسن بن جهم روایت می‌کند که مأمون (خلیفه دانشمند عباسی) بحضرت رضا علیه السلام عرض کرد: در باره رجعت چه میفرمائید؟ حضرت فرمود: رجعت درست است بازگشت بعضی از مردگان در امتهای پیشین سابقه داشته و قرآن هم ناطق بآنست، و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: آنچه

(۱) یعنی دسته بندی‌هایی که منشأ همه گونه گرفتاری بشری است؛ بکلی ریشه کن کرده، بساط آن را برمی‌چینیم، دور نیست که در اینجا «احزاب» بمعنی واقعی خود باشد، مانند حزب کمونیست و سایر احزاب کنونی بلوک شرق و غرب که همه در جهت مادی‌گری و استعمار ملل و استثمار منافع افراد و اجتماعات ضعیف، و اصول اخلاقی و انسانی، مشترک هستند؛ در حقیقت امکان این هست که احزاب کنونی و مشابه آن که در آینده بوجود می‌آید، با همین قدرت و برنامه و مرامنامه‌ها که سیاست و اقتصاد و سرنوشت ملتها و انسانها را قبضه کرده‌اند، توسعه و نفوذ زیادتری پیدا کند و موجب بدبختی بیشتر برای مردم بی‌پناه جهان گردند. و سرانجام پروردگار جهان همه آنها را بوسیله نماینده مقتدر خود: مهدی موعود جهان ارواحنا فداه نابود سازد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۱

در امت‌های پیشین بوده است طابق النعل بالنعل در این امت نیز خواهد بود و هم پیغمبر فرمود: موعی که فرزند من مهدی قیام میکند عیسی بن مریم از آسمان فرود آمده و پشت سر او نماز میگذارد، و هم فرمود: اسلام با غربت آشکار گشت و عنقریب نیز غریب می‌شود، پس خوش بحال غربا. عرض شد یا رسول الله بعد از آنکه اسلام دوباره غریب شد چه می‌شود؟ فرمود: حق بصاحب حق بازگشت میکند.

قطب الدین راوندی در کتاب «خرایج» از جابر جعفری از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: امام حسین علیه السلام پیش از آنکه شهید شود بیارانش فرمود: جدم پیغمبر خدا بمن فرمود: ای فرزند! تو را بعراق میبرند و آن سر-زمینی است که پیغمبران و جانشینان بآن برخوردند و آنجا «عمورا» خوانده می‌شود.

تو در آنجا شهید میشوی و جماعتی از اصحاب تو که احساس اسلحه و آهن را نخواهند کرد نیز با تو بشهادت میرسند. آنگاه این آیه را تلاوت نمود: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَّ سِلَافًا عَلٰی اِبْرَاهِيمَ (۱) و سپس فرمود: آتش جنگ بر تو و آنها سرد و سلامت خواهند شد. پس مژده باد شما را!

بخدا قسم اگر این قوم ما را بقتل رسانند، ما بنزد پیغمبرمان برمیگردیم.

آنگاه من تا مدت زمانی که خداوند بخواهد خواهم ماند. من نخستین کسی خواهم بود که قبرش شکافته گردد و بموازات برانگیخته شدن امیر المؤمنین از قبر و قیام قائم ما از گورم بیرون می‌آیم.

آنگاه جماعتی از فرشتگان آسمان بامر الهی فرود می‌آیند، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکری از فرشتگان بسوی من نازل میشوند ... سپس محمد و علی و من و برادرم (امام حسن) و تمام آنها که خدا بواسطه ایمان کامل بر آنان منت نهاده بر مرکبهای ابلق که همه از نورند و تا آن روز آفریده‌ای بر آنها سوار نگشته فرود می‌آئیم. سپس محمد صلی الله علیه و آله پرچم خود را باهتزاز درآورده و آن را با شمشیر خود

(۱) سوره انبیاء آیه - ۶۹

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۲

بقائم ما میدهد، و بدین گونه بعد از آن تا زمانی که خدا تقدیر فرموده در جهان خواهیم زیست ...

من هر جنبنده حرام گوشتی را کشته و نابود میگردانم، بطوری که جز حیوانات حلال گوشت در روی زمین باقی نماند. سپس من یهود و نصاری و سایر ملل را بدین اسلام دعوت میکنم و آنها را در برگزیدن اسلام و شمشیر مخیر می‌گردانم. هر-کس اسلام آورد بروی منت مینهم و هر کس امتناع ورزید، خون او را میریزم.

و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت: تفسیر این آیه را إِنَّا لَنُنْصِرُ رُسُلَنَا وَاَلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَايَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۱) یعنی: ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در دنیا و روزی که شهیدان برمی‌خیزند، یاری میکنیم: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: بخدا قسم این در رجعت است. نمی‌دانی که بسیاری از پیغمبران در دنیا یاری نشدند و کشته گشتند و ائمه هم کشته شدند و کسی آنها را یاری نکرد؟ تأویل این آیه در رجعت است.

عرض کردم: تأویل این آیه چیست؟: (۲) وَاَسْتَمِعُ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ

(۱) سوره مؤمن آیه ۵۱

(۲) ابو الفضل گلپایگانی در کتاب «فرائد» بعد از نقل چند حدیث و آیه که از آن بنفع ادعای میرزا علیمحمد شیرازی و میرزا حسین

علی مازندرانی سوء استفاده نموده و مردم را فریب داده و در عقیده خود متزلزل و گنج کرده است، با همان طراری و شیطنت مخصوص بخود مینویسد: و مأخذ این احادیث که مشعر بر ارتفاع ندای الهی است! این آیه مبارکه است که در سوره ق میفرماید: وَ اسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ یعنی: گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود؛ از مکانی نزدیک بلاد عربیه که محل نزول همین آیه در روزی که میشوند صیحه را بحق آن روز است روز خروج؛ و مفسرین از اهل تسنن و اهل تشیع متفقا در تفسیر این آیه فرموده‌اند که ندای الهی از صخره بیت المقدس بلند می‌شود.

یعنی از جبل کرم (!) که در تورات بجبل مقدس و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است.

در کتاب «بهائی چه میگوید» و بعضی کتابهای دیگر جواب گلپایگانی چنان که ماهیت او را معلوم کند داده‌اند. اینک خلاصه آن با توضیح و عبارت ما از لحاظ خوانندگان میگذرد.

اولا- باید دید این «نداء» خبر از آمدن علیمحمد باب میدهد، یا از میرزا حسین علی پسر میرزا عباس نوری؟! گلپایگانی در بیان احادیث بهر کدام که مختصر ربطی داشته قناعت میکند حتی درست تطبیق نمی‌کند و توضیح نمیدهد؛ سربسته و مجمل میگذارد و میگذرد؛ تا بیشتر مردم را دو دل و در عقیده خود سست کند، و آماده افتادن بدام باشد! چنان که در اینجا خوانندگان ملاحظه میکنند آیه راجع بر رجعت است و خروج و قیام هم قیام قائم آل محمد است، که بعقیده بهائیها میرزا علیمحمد باب پسر میرزا رضای بزاز شیرازی بوده است!! و همه میدانند که میرزای نگون بخت رنگ بیت المقدس و عکا و جبل کرم را ندیده است.

ثانیا- اگر بر خلاف سیاق آیه و روایات، گلپایگانی بخواهد آن را تطبیق به جانشینی باب کند و قائل بر رجعت حسینی شود، و احیانا از اسم «حسین علی» سوء استفاده نماید! میگوئیم: بحث رجعت درست از نظر شیعه روشن نیست؛ بعلاوه رجعت امام حسین پسر امیر المؤمنین و جد مهدی موعود کجا؛ و میرزای مازندرانی پسر میرزا عباس نوری که اصلا سید و علوی نبوده و نمرده تا بعد زنده شود کجا؟ هیچ بهائی هم نگفته است؛ حسین علی مرده؛ بعد در رجعت زنده شده، فقط سربسته می‌خواهند از لفظ رجعت حسینی آنهم به مناسبت اسم حسین سوء استفاده کنند و مردم را فریب دهند.

ثالثا- اینکه گلپایگانی «مکان قریب» را جبل کرم واقع در عکا (کشور اسرائیل) میدانند که حسین علی چند سال در نزدیکهای آن، از طرف دولت عثمانی تبعید و زندانی بوده است، تفسیر برای است که پیغمبر و ائمه اطهار شیدا تویخ فرموده‌اند. و اینکه گفته مفسرین شیعه و سنی در تفسیر این آیه گفته‌اند؛ مقصود صخره بیت المقدس است، دروغ و تهمت است که به علمای اسلام نسبت داده است.

فخر رازی دانشمند بزرگ سنی در تفسیر کبیر مینویسد «مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» اشاره است که این صدا بر هیچ کس پوشیده نمی‌ماند و همه در شنیدن آن یکسانند. بنا بر این بعید نیست که منادی خداوند متعال باشد، زیرا (مکان قریب) مکان واقعی و محل نیست، بلکه منظور ظهور نداء است که خداوند قریب تر از سایرین است؛ چنان که در همین سوره ق فرمود: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. و این نزدیک بودن خدا هم قرب مکانی نیست! بیضاوی نیز مینویسد: (مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) یعنی این نداء طوری است که بهمه یکسان میرسد.

علامه ابی السعود دانشمند دیگر سنی نیز در تفسیر خود مینویسد: «مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» یعنی صدا به همگان یکسان میرسد، و گفته شده که صدا از صخره بیت المقدس است، و هم گفته شده که صدا از زیر قدمهای مردم هر جا که هستند، میرسد؛ یا از بیخ موهای آنها شنیده می‌شود! در تفسیر برهان مینویسد: مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، معنی آن اینست که این صدا طوری است که بهمه مردم میرسد.

و در تفسیر صافی مینویسد؛ علی بن ابراهیم قمی گفته معنی آن اینست که منادی نام قائم (ع) و پدرش را میبرد و بقیه آیه که میگوید: يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ بَخْرُوجِ، یعنی از آسمان بظهور قائم صیحه میزند.

طبرسی در مجمع البیان مینویسد: قتاده (از اهل تسنن) گفته است از صخره بیت المقدس صدا میرسد که ای استخوانهای پوسیده و

بدنهای پاره پاره، و گوشت‌های متلاشی شده، برخیزید برای رسیدگی بحساب قیامت و آنچه خدا برای کار شما پاداش قرار ده و مقاتل بن سلیمان (از اهل تسنن) گفته است: این منادی اسرافیل است که می‌گوید: ای مردم برخیزید برای حساب رستخیز. سپس طبرسی می‌گوید: علت اینکه فرموده: مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ اینست که تمام خلایق این صدا را یکسان می‌شنوند، و بر هیچ کس پوشیده نمی‌ماند خواه قریب و خواه بعید باشند، مثل اینکه از محل نزدیک آنها را می‌خوانند».

بطوری که ملاحظه می‌شود، این نداء یا مربوط بظهور قائم است که منادی از آسمان او را بنام صدا می‌زند، چنان که سابقا مکرر گذشت، و یا مربوط بقیامت و زنده شدن مردگان و اعضاء متلاشی آنها است که باز منادی آسمان اسرافیل یا دیگری مردم را طوری صدا می‌زند که هر کس خیال میکند صدا از مکان قریب و محل نزدیک باو می‌رسد. فقط در تفسیر ابی السعود و مجمع البیان بلفظ «قیل» می‌گوید این ندا از صخره بیت المقدس است که قائل این قیل هم قتاده مفسر نابینای اهل تسنن است بقیه مکان قریب را معنی کرده‌اند که صدا رساست.

بنا بر این چه مناسبتی با ادعای میرزا حسین علی بهاء دارد که اصلا بیت المقدس را ندیده و در شهر عکا زندانی بوده است؟ زنده شدن مردگان، یا اعلام ظهور قائم آل محمد کجا، و خاموشی مطلق یکفرد بیچاره اسیر دربدر گمنام در گوشه‌ای از شهر عکا کجا؟! بر فرض که این نداء از صخره (سنگ) مسجد بیت المقدس بلند شود، باز خبر از ظهور مهدی آل محمد یا قیامت می‌دهد، میرزا بهاء که قیامت را موهوم میدانند، و خود هم بعد از امام زمان آمده چطور میتواند مصداق این ندا و خروج و قیام قائم و صیحه آسمانی واقع شود؟!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۳

قَرِيبٌ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (۱) یعنی: بشنو روزی را که گوینده از محل نزدیک صدا می‌زند، روزی که مردم صدای حق را می‌شنوند، آن روز روز قیامت است، حضرت فرمود: این آیه نیز مربوط به رجعت است. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی این حدیث را آورده و در پایان می‌گوید: امامان بعد از پیغمبران کشته شدند و در دنیا یاری نشدند. مؤلف: پوشیده نماند که این معنی از آنچه مفسرین گفته‌اند (که آیه مربوط بقیامت است) روشتر می‌باشد. زیرا یاری ائمه و گرفتن انتقام آنها از کافران و دشمنان آنها باید در دنیا و زمان ظهور امام زمان باشد.

(۱) سوره ق آیه ۴۱-۴۲

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۴

و هم در کتاب یاد شده از زراره روایت نموده که گفت: مطلبی داشتم که نمی‌خواستم ابتداء آن را از حضرت باقر علیه السلام بپرسم. سؤال لطیفی را پیش کشیدم تا در خلال آن بمسئله مورد نظرم برسم. آن مسأله لطیف این بود که از آن حضرت پرسیدم: آیا کسی که کشته می‌شود مرده است؟ فرمود: نه! مرگ مرگ و کشته شدن کشته شدن است (یعنی هر کدام حساب جداگانه دارند). عرض کردم: جایی را در قرآن نمی‌یابم که خداوند میان کشته شدن و مردن فرق گذاشته باشد. حضرت این دو آیه را اَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ (۱) «وَلَيْنَ مَاتُمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۲)» که خداوند مرگ و کشته شدن را از هم جدا ساخته است، خواندند و سپس فرمود: ای زراره! بنا بر این مرگ مرگ و کشته شدن کشته شدن است، با این فرق که خداوند می‌فرماید:

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۴۴.

(۲) سوره آل عمران آیه ۱۵۸

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۵

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعُذًا عَلَيْهِ حَقًّا «۱»

(۱) سوره توبه آیه ۱۱۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۶

یعنی: خداوند جانها و اموال مؤمنین را از آنها میخرد تا در عوض بآنها بهشت بدهد. آنها در راه خدا جهاد میکنند و دشمنان خدا را میکشند، و خود کشته میشوند این وعده راست خداوند است.

زراره میگوید: عرض کردم: خداوند در آیه دیگر میفرماید: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ «۱» یعنی: هر کس مرگ را می‌چشد آیا میفرماید: کسی که کشته می‌شود مرگ را نمی‌چشد؟ فرمود: کسی که با شمشیر در راه خدا کشته می‌شود با آن کس که در بسترش جان میدهد یکسان نیستند، کسی که کشته می‌شود ناچار میباید بدنیا بر گردد (و مجدداً زندگی کند و بعد بمیرد) تا مزه مرگ را بچشد. این روایت در تفسیر عیاشی هم آمده است.

و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر رسید که دو دسته از قریش گفته بودند:

محمد چنین می‌بیند که اگر از دنیا رفت منصب جانشینی وی بخاندان او بازگشت میکند. پیغمبر سخنان آنها را بخاطر داشت تا روزی که قریش در یک مجلس گرد آمده بودند آنچه را پنهان میداشت بزبان آورد و به آنها فرمود: شما جماعت قریش بعد از من کافر میشوید، سپس مرا در لشکری از اصحاب خود می‌بینید که شمشیر کشیده بر روی و گردن شما فرود می‌آورم.

(۱) آل عمران ۱۸۵

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۷

در آن موقع جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد. بگو ان شاء الله یا اینکه گفت: این شمشیر زن ان شاء الله علی بن ابی طالب است «۱» سپس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله شما یک رجعت و علی بن ابی طالب دو رجعت خواهید داشت و وعده گاه شما سلام است ابان بن تغلب عرض کرد: قربانت کردم سلام کجاست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: سلام واقع در پشت کوفه است. و نیز در کتاب مزبور از ابو بصیر روایت می‌کند که حضرت باقر یا صادق علیهما السلام «۲» فرمودند: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا «۳» یعنی: هر کس در دنیا (چشم دلش از نور ایمان) کور باشد در آخرت نیز کور است و سخت گمراه میباید، این در رجعت خواهد بود و در تفسیر عیاشی بسند دیگر هم آمده است.

عیاشی در تفسیرش از سالم بن مستنیر روایت میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنها (خلفای غاصب) خود را بنامی که خدا جز علی بن ابی طالب را بدان موسوم نگردانید خواندند (مقصود لقب امیر المؤمنین است) و تأویل (امیر المؤمنین) هنوز نیامده است. من عرض کردم: قربانت کردم تأویل آن کی خواهد آمد؟ فرمود:

موقعی که تأویل آن نزدیک شد خداوند پیغمبران و مؤمنین را در پیش روی آن حضرت جمع میکند تا از وی یاری نمایند و اینست معنی آیه شریفه وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ إِلَى قَوْلِهِ وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ در آن روز خداوند پرچم خود را به علی بن ابی طالب علیه السلام میدهد و آن حضرت سر کرده جهانیان است و جهانیان نیز در زیر پرچم او خواهند بود، و او امیر و سر کرده آنهاست و اینست تأویل کلمه امیر المؤمنین.

و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از ابو الصباح روایت میکند که گفت:

(۱) تردید از راوی خیر است

(۲) تردید از راوی است

(۳) سوره اسراء آیه ۷۲

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۸

بحضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت کردم سؤالی دارم که نمیخواهم نام آن را ببرم حضرت فرمود: سؤال تو از رجعت است؟ عرض کردم: آری فرمود:

رجعت قدرت نمائی خداوند است و کسی جز فرقه «قدریه» (۱) آن قدرت را انکار نمیکند روزی طبقی از بهشت برای پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله آوردند که شاخه خرمائی در آن بود که آن را «سنت» میگفتند پیغمبر هم آن را گرفت در حالی که طبق، اشاره بسنت و روش مردم پیش از شما بود.

مؤلف: قدریه فرقه‌ای از معتزله اهل تسنن میباشند که بسیاری از قدرتهای الهی را انکار میکنند و موضوع طبق بهشتی اعلامی از جانب پیغمبر بوده که آنچه در امت آن سرور پدید می‌آید بعینه در امتهای پیشین نیز واقع شده و مسلم است که رجعت بکرات در امتهای پیشین روی داده است.

و نیز در کتاب مزبور از حمران بن اعین نقل میکند که گفت بحضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا چیزی در بنی اسرائیل بوده است که در این امت نباشد؟ فرمود:

نه! عرض کردم: از معنی آیه اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَ هُمْ اُولُوْا حِذْرٍ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْيَاهُمْ «۲» یعنی: آیا ندیدی مردمی را که هزاران نفر بودند و از ترس مرگ از خانه‌های خود، بیرون رفتند، پس خداوند بآنها گفت:

بمیرید، آنگاه آنها را زنده کرد، بطوری که مردم آنها را زنده دیدند، سپس در همان روز مجدداً آنها را میرانید یا اینکه فرمود: آن روز آنها را زنده کرد و مدتی در

(۱) اهل تسنن در اصول عقاید بدو دسته تقسیم میگرددند. اشاعره که جبریه هم خوانده میشوند؛ و معتزله که چون قائل بعدل خداوند هستند، مانند طایفه شیعه امامیه بآنها عدلیه هم می‌گویند. اشاعره معتزله را تکفیر کردند و معتزله نیز آنها را کافر شمردند. علت این تکفیر آن بود که از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود: فرقه «قدریه» مجوسان امت اسلام هستند.

بهمین جهت معتزله میگویند اشاعره همان قدریه هستند و اشاعره هم عقیده دارند که قدریه؛ معتزله میباشند!

(۲) سوره بقره آیه ۲۴۳

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۰۹

جهان زیستند و در خانه‌ها سکونت نموده غذا خوردند و ازدواج کردند و بعد از مدتها بمرگ طبیعی مردند.

و هم در آن کتاب از جابر جعفی روایت می‌کند که گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام را در زمین با فرزندش حسین علیه السّلام رجعتی است. وی با پرچم خود می‌آید تا اینکه انتقام خود را از بنی امیه و معاویه و اولاد معاویه و آنها که همراه آنان بجنگ حضرت آمدند بگیرد، خداوند در آن روز سی هزار نفر از یاوران علی را که همه از اهل کوفه میباشند و هفتاد هزار نفر از سایر مردم شیعه را بیاری علی برانگیخته میگرددند. و دوباره در صفین آن دو لشکر یک دیگر را مانند بار نخست ملاقات میکنند و تمام نفرات لشکر معاویه را از دم شمشیر میگذرانند، بطوری که یکنفر آنها باقی نماند که خبر آنها را بیآورد، آنگاه در روز رستخیز هم خداوند آنها را برمی‌انگیزد و با فرعون و آل فرعون بدترین عذابها گرفتار میسازد آنگاه علی علیه السّلام بار دیگر با رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دنیا برمیگردد و پیغمبر پادشاه روی زمین می‌شود و سایر ائمه فرمانداران او خواهند بود،

و بعکس روز نخست این بار بطور آشکار مبعوث میگردد و خدا را آشکارا عبادت میکند. سپس حضرت صادق فرمود: آری و الله امیر المؤمنین دو بار دنیا رجعت میکند، و با دست اشاره کرد که چند بار آن حضرت رجعت خواهد کرد. خداوند سلطنت تمام اهل عالم را از روز آفرینش دنیا تا روز فنای جهان به پیغمبر صلی الله علیه و آله میهد تا وعده‌ای که در قرآن بآن حضرت داده مصداق پیدا کند چنان که فرمود:

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی: خداوند پیغمبرش را بر تمام ادیان غالب میگرداند، هر چند مشرکین نخواهند. کراچکی در «کنز الفوائد» بسند خود از محمد بن علی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که: در تفسیر آیه أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ (۱) یعنی: آیا کسی که ما باو وعده نیک دادیم، پس بآن وعده خواهد رسید؟ فرمود: موعودی که

(۱) سوره قصص آیه ۶۱

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۱۰

این وعده بوی داده شده علی بن ابی طالب است که خداوند باو وعده داده که در دنیا از دشمنش انتقام بگیرد، و در آخرت نیز بوی و دوستانش وعده بهشت داده است.

مفید در کتاب «مجالس» از عبایه اسدی روایت کرده که گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: من آقای پیران هستم، در من علامتی از ایوب هست (۱) و روزی بیاید که خداوند کسان مرا مانند کسان و فرزندان یعقوب بدورم گرد آورد.

دولت آل محمد در زمان رجعت

کلینی در کافی از حسن بن شاذان واسطی روایت کرده که گفت: نامه‌ای بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم و از ناسازگاری و تعدی مردم واسط که از پیروان عثمان بودند، و بمن آزار میرساندند، شکایت نمودم. حضرت بخط مبارک مرقوم فرموده بودند که: خداوند جل ذکره از دوستان خود عهد و پیمان گرفته که در دولت باطل صبر پیشه سازند؛ بنا بر این تو هم بحکم پروردگارت صبر کن، که چون سرور مردم قیام کند پیروان باطل را از قبر بیرون آورده انتقام دوستان مظلوم ما را از آنها بگیرد در آن موقع است که آنها می‌گویند: مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۲) یعنی: چه کسی ما را از گورمان بیرون آورد؟ اینست آن روزی که خداوند وعده داده و فرستادگان خداوند راست گفتند.

شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» بسند خود از موسی بن عبد الله نخعی از امام علی النقی علیه السلام «زیارت جامعه» را روایت کرده تا آنجا که حضرت این فقره از زیارت مزبور را خواندند: «و جعلنی مَمَّنْ یَقْتَصُّ آثَارَکُمْ وَ یَسْلُکُ سَبْلَکُمْ

(۱) ایوب پیغمبر بعد از سالیان دراز بیماری و نقاهت و عمر طولانی باراده خداوند جوان شد و از بیماری نجات یافت و نیروی از دست رفته‌اش را باز یافت. بنا بر این حضرت اشاره بر رجعت خود در زمان دولت قائم نموده است.

(۲) سوره یس آیه ۵۲

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۱۱

و یهدتی بهداکم و یحشر فی زمرتکم و یکر فی رجعتکم و یملک فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤیتکم» یعنی خداوند مرا از آنان قرار دهد که از آثار شما (اهل بیت عصمت) پیروی می‌کند، و از راه شما می‌رود، و با هدایت شما هدایت مییابد، و در جمعیت شما برانگیخته می‌گردد؛ و در رجعت با شما دنیا بازگشت میکند، و در دولت شما بریاست و دولت میرسد، و در راحتی شما بشرافت نائل می‌گردد، و در روزگار (دولت شما) قدرت بهم میرساند، و فردا چشمش با دیدن شما

روشن می‌شود.

و در زیارت وداع فرمود: و مکننی فی دولتکم و اخیانا فی رجعتکم یعنی:

خداوند مرا در دولت شما (آل محمد) قدرت دهد، و بهنگام بازگشت شما بدنیا زنده کند. در تهذیب شیخ طوسی این روایت هم از صدوق نقل شده.

نیز در «تهذیب» شیخ از صفوان بن مهران جمال از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که در زیارت «اربعین» فرمود: «و اشهد انی بکم مؤمن و بایابکم موقن بشرایع دینی و خواتیم عملی» یعنی: من گواهی میدهم که مؤمن بشما هستم و باحکام دین خود و پایان اعمالم یقین بر جعت شما دارم.

و هم صدوق در «من لا یحضره الفقیه» از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: کسی که ایمان بر جعت ما ندارد و متعه (عقد موقت) را حلال نداند از ما نیست «۱»

بعضی از مردگان هم برای یاری قائم زنده میشوند

و نیز کلینی در کتاب «کافی» از ابو بصیر از امام ششم علیه السلام روایت میکند که به آن حضرت عرض کردم: معنی آیه شریفه چیست: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۲)

(۱) در پاورقی صفحه ۷۴۱ راجع به متعه سخن گفتیم.

(۲) سوره نحل آیه ۳۸.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۱۲

یعنی: با اصرار زیاد بخداوند قسم خوردند که خداوند مرده را زنده نمی‌گرداند.

ولی خداوند مرده را زنده می‌کند این وعده راست خدا است ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

حضرت فرمود: ای ابو بصیر! در باره این آیه چه عقیده داری؟ عرض کردم آنچه من میدانم اینست که مشرکین عقیده داشتند و برای پیغمبر قسم می‌خوردند که خداوند مردگان را زنده نمی‌گرداند. حضرت فرمود: اف بر کسی که این عقیده را دارد.

حضرت فرمود: از آنها سؤال کن آنها بخداوند یگانه سوگند می‌خورند یا به «لات» و «عزی»؟ «۱» عرض کردم: قربانت گردم! مرا در جریان امر بگذار حضرت فرمود: ای ابو بصیر! هر گاه قائم ماقیام کرد، خداوند گروهی از شیعیان ما را که سر دسته شمشیرشان را بر روی دوش داشته باشند، از قبرهاشان برانگیخته نموده بسوی قائم می‌فرستد.

چون این خبر بجمعی از شیعیان که هنوز نمرده‌اند میرسد بیکدیگر می‌گویند فلانی و فلانی و فلانی از قبرهای خود بیرون آمده و هم اکنون با قائم هستند. وقتی این خیر بگوش مردمی از دشمنان میرسد، می‌گویند: ای جماعت شیعه! چقدر شما دروغگو هستید این دولت شما است، با این وصف شما در این دولت هم دروغ می‌گوئید نه بخدا قسم این اشخاص زنده نشده‌اند و تا روز قیامت زنده نمیشوند. خداوند هم زبان حال آنها را در این آیه «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ حَکَايَتِ فرموده است.

در تفسیر عیاشی از ابو بصیر هم این حدیث آمده است.

مؤلف سید بن طاوس در کتاب «سعد السعود» از کتاب «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» تألیف شیخ مفید بسند خود این روایت را از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام نیز نقل کرده است.

(۱) لات و عزی دو بت معروف کفار قریش بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۱۳

رجعت در بعضی از زیارتها و دعاها

و نیز شیخ طوسی در کتاب «مصباح» در زیارت حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام این جمله را روایت کرده: «انی بکم مؤمن و بایابکم موقن»

یعنی: من مؤمن بفضل و مقام شما در نزد خداوند هستم و یقین به برگشتن شما دارم.

و هم در «مصباح المتهدج» شیخ طوسی در ضمن زیارتی که با سلسله سند روایت کرده است، این جملات از آن مربوط باین مقام است:

و یرجعنی من حضرتکم خیر مرجع الی جناب ممرع و موسع و دعه و مهل الی حین الأجل و خیر مصیر و محلّ فی النعیم الأزل و العیش المقبیل و دوام الاکل و شرب الرّحیق و السلسل و غسل و نهل لا سأم منه و لا ملل و رحمۀ اللّٰه و برکاته و تحیاته حتّٰی العود الی حضرتکم و الفوز فی کرتکم

. حاصل مضمون آن این است که خداوند مرا در رجعت شما بحضور شما برگرداند تا از فیض محضر شما بهره‌مند گردم.

و هم در «اقبال» سید بن طاوس و «مصباح» شیخ روایت نموده که توقیعی برای قاسم بن علاء همدانی و کیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام باین مضمون صادر گشت. حسین علیه السلام در روز پنجشنبه روز سوم شعبان متولد گردید؛ آن روز را روزه بدار و این دعا را بخوان! سپس دعا را نقل کرده تا اینجا:

و سیّد الاسره الممدود بالنصره یوم الکزه المعوّض من قتله انّ الأئمه من نسله و الشفاء فی تربته و الفوز معه فی اوبته و الأوصیاء من عترته بعد قائمهم و غیبتهم حتّٰی یدرکوا الاوتار و یتأروا الثّار و یرضوا الجبار و یكونوا خیر انصار.

یعنی: و او (امام حسین علیه السلام) سرور آل محمد است که در روز رجعت: نصرت خداوند باو میرسد. آقائی که خداوند نه امام را از نسل او در عوض شهادتش بوی موهبت کرد. و تربتش را موجب شفا دانسته و سعادت را در زمان رجعت، با وی و جانشینان او بعد از قائم آنها و غیبت او که همه از عترت وی میباشند، قرار داده تا

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۱۴

اینکه از قاتلان آنها انتقام بگیرند و از دشمنانشان خونخواهی کنند و خداوند جبار را خشنود نمایند و بهترین یاور آنها باشند ...

و هم در «مصباح الزائر» سید بن طاوس زیارتی برای امام زمان علیه السلام در سرداب سامره (که حضرت در آنجا غائب شده است) روایت کرده که از جمله این فقرات است:

«و وفّقنی یا ربّ للقیام بطاعته و المثوی فی خدمته و المکث فی دولته و اجتناب معصیته فان توفّیتنی اللّٰهم قبل ذلک فاجعلنی یا ربّ فیمن یکر فی رجعتهم و یملک فی دولته و یتمکن فی ایامه و یستظلّ تحت أعلامه و یحشر فی زمرة و تقرّ عینه برؤیته».

یعنی: پروردگارا: مرا برای فرمانبرداری امام زمان و خدمتگزاری حضرتش و زندگی در دولت آن سرور و دوری از نافرمانیش، موفق بدار. خداوند! اگر من پیش از آن زمان، مردم؛ مرا در آن جماعتی قرار بده که در رجعت وی برمی گردند و در دولت و روزگار او بملک و تمکن میرسند: و در سایه پرچمهای او بسر میبرند، و در زمره او برانگیخته میگردند، و چشمش بجمال وی روشن می شود.

و نیز در آن کتاب در ضمن زیارت دیگر آن حضرت این فقرات دیده می شود:

و ان ادر کنی الموت قبل ظهورک فاتوسل بک الی اللّٰه سبحانه ان یصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان یجعل لی کزه فی ظهورک و رجعه فی ایابک لأبلغ من طاعتک مرادی و اشفی من اعدائک فوادی.

یعنی: ای قائم آل محمد! اگر پیش از ظهور حضرت مرگ گریبان مرا گرفت متوسل بوجود اقدس میشوم که خداوند بر محمد و آل محمد درود بفرستد و هنگام ظهور و ایام دولت شما رجعت و بازگشتی برای من بدینا قرار دهد، تا آن طور که میخواهم فرمانبرداری حضرت بنمایم و دلم از کشتن دشمنان شفا یابد.

هم در کتاب مزبور ضمن زیارت دیگر حضرت این جمله را میخوانیم:

اللَّهُمَّ ارنا وجه وليك الميمون في حياتنا و بعد المنون اللهم اني ادین لك بالرجعة بين يدي صاحب البقعة

یعنی: خداوند! در زمان حیات و بعد از مردن ما، رخسار

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۱۵

مبارک ولی خود را بما بنما! خدایا من در پیشگاه صاحب این قبه برای تو ایمان برجعت می آورم.

دعای عهد

اشاره

و هم در کتاب «مصباح الزائر» سید بن طاوس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس چهل بامداد این - دعای - عهد را بخواند، از یاوران قائم خواهد بود، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند (هنگام ظهور) او را از قبر بیرون آورد؛ و با هر کلمه این دعا؛ هزار ثواب باو عطا فرماید و هزار گناه از نامه عمل او محو کند.

اللَّهُمَّ رَبَّ التَّوَرِ الْعَظِيمِ، وَ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ؛ وَ مَنْزِلَ التَّوْرِيَّةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ، وَ رَبَّ الظَّلِّ وَ الْحَرُورِ، وَ مَنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَ مَلِكِكَ الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ! أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي اشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ، يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْأَمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ، صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ أَبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا، بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا، عَنِّي وَ عَنِ وَالِدِيَّ مِنَ الصَّالِمَاتِ زَنَةَ عَرْشِ اللَّهِ، وَ مَدَادِ كَلِمَاتِهِ، وَ مَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ، وَ احاط به كتابه.

اللَّهُمَّ أَنْتَ اجْدِّدْ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عَشْتُ مِنْ أَيَّامِي، عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ، وَ الدَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمَسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ؛ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجْرَدًا قَنَاتِي مَلْبِيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي، فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۱۶

اللَّهُمَّ ارْنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْعِزَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ اَكْحَلْ نَاطِرِي بِنُظْرَةِ مَنْنِي إِلَيْهِ، وَ عَجِّلْ فَرْجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ أَوْسِعْ مِنْهَجَهُ، وَ اسْلُكْ بِي مَحَبَّتَهُ فَانْفِذْ أَمْرَهُ وَ اشْدُدْ أَرْزَهُ، وَ اَعْمِرْ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ، فَانْكَ قَلْتِ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبُرِّ وَ الْبُحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ.

فاظهر اللهم لنا وليك و ابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك حتى لا يظفر بشيء من الباطل الا مزقه و يحق الحق و يحققه و اجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادك، و ناصر لمن لا يجد له ناصر غيرك، و مجددا لما عطل من احكام كتابك، و مشيدا، لما ورد من اعلام دينك، و سنن نبيك و اجعله ممن حصنته من بأس المعتدين.

اللهم و سرّ نبيك محمدا (ص) برؤيته و من تبعه على دعوته و ارحم استكانتنا بعده.

اللهم اكشف هذه الغمة عن هذه الأئمة بحضوره و عجل لنا ظهوره انهم يرونه بعيدا و نراه قريبا العجل العجل يا مولاي يا صاحب الزمان برحمتك يا ارحم الراحمين.

سپس سه بار دست بران راست خود بزند و بگوید:

العجل العجل يا مولاي يا صاحب الزمان.

ترجمه دعای عهد

حاصل مضمون دعا اینست: ای خداوندی که خدای نور بزرگ و تخت رفیع «۱» و خدای دریای خروشان هستی، و تورات و انجیل و زبور را (بر موسی و عیسی و داود از آسمان) فرو فرستادی، و ای خدای سایه و شعاع آفتاب، و ای خدائی که قرآن عظیم را (بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمودی و ای خدای فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل! من تو را بقدرت کامله و نورانیت آثار صنع و سلطنت قدیمت میخوانم! ای

(۱) کرسی و تخت که در این گونه موارد نسبت بخدا میدهم بمعنی حقیقی خود نیست. زیرا میدانیم که خداوند جسم نیست تا محتاج بآن باشد، بلکه اینها همه کنایه از وسعت دائره قدرت و سلطنت قاهره الهی و ملک پهناور خداوند جلت عظمته است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۱۷

خدای حی قیوم! تو را بآن نامت که آسمانها و زمینها با آن روشن گشت میخوانم. ای زنده‌ای که پیش از هر زنده‌ای بوده‌ای! گواهی میدهم که جز تو خدائی نیست.

خداوندا! من از جانب مردان و زنانی که ایمان بتو آورده‌اند و در شرق و غرب زمین دشتها و کوهها و خشکیها و دریاها بسر میبرند، و از جانب من و پدر و مادرم باندازه وزن دستگاه سلطنت و ذرات آفرینش و آنچه علمت بدان احاطه دارد میخواهم که درود و رحمت خود را بر آقا و امام ما «هادی مهدی» راهنمایی که او را خود راهنمایی کرده‌ای و کسی که دین مقدست بدو پایدار است، برسانی! خداوندا! من بامداد امروز که در آن بسر میبرم و هر بامدادی تا زنده‌ام عهد و پیمان خود را با امام خویش تجدید میکنم، و بیعت او را بگردن میگیرم و هیچ گاه آن را از نظر دور نمیدارم و از یاد نمی‌برم.

خداوندا! مرا از یاوران و مدافعین او و آنها که سعی در انجام مقاصد او دارند و از پشتیبانهای وی و کسانی که در ارادت بحضرتش سبقت گرفته‌اند و آنان که در رکابش شهید می‌شوند، قرار بده! پروردگارا! اگر مرگ را که برای بندگانت یک امر حتمی قرار داده‌ای میان من و آن حضرت جدائی انداخت، مرا از قبرم بیرون آور تا در حالی که کفنم را پوشیده و شمشیرم را از غلاف درآورده و نیزه‌ام را بدست گرفته‌ام در میان آنها که در شهر حاضرند یا آنان که کوچ می‌کنند، قرار گیرم و دعوت کننده آن حضرت را اجابت کنم.

خداوندا! آن طلعت رعنا و آن صورت زیبا را بمن بنما و با نگاهی که بوی میکنم دیدگانم را روشن گردان.

خدایا او را زود برسان و آمدن آن حضرت را آسان کن و راه آمدنش را هموار گردان و مرا از راهی که او میرود، راه بر! حکمش را نافذ و کارش را روبراه کن.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۱۸

پروردگارا! شهرهای خود را بوسیله او آباد کن «۱» و بندگانت را زنده گردان زیرا خود گفته‌ای و گفته‌ات راست است. ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ «۲» آری فساد اخلاق مردم در دریا و خشکی آشکار گشته است.

خداوندا! ولی خود و فرزند دختر پیغمبرت را که همنام پیغمبرت میباشد، ظاهر گردان تا بهر باطلی که میرسد، آن را بهم زده از میان ببرد، و حق را بر جای خود استوار و آشکار سازد.

پروردگارا! او را پناه بندگان ستمدیده‌ات و یاور مردمی که جز تو یآوری ندارند قرار ده! او را بفرست تا احکام تعطیل شده کتابت (قرآن) را تجدید و آثار دینت و سنت‌های پیغمبرت را محکم کند و او را از خطر وجود دشمنان، در پرتو لطف خود نگاهدار! (۳) پروردگارا! پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله و کسانی را که بواسطه پذیرش دعوت وی از پیروان او گشته‌اند، بدیدن وی شاد گردان و به بیچارگی که ما بعد از پیغمبر پیدا کرده‌ایم رحم کن! خدایا! این غم و اندوه را (که بر اثر غیبت او بما رسیده) با حضور او برطرف نما و در ظهور او شتاب کن، دشمنان ما ظهور آن حضرت را بعید میدانند ولی ما آن را نزدیک می‌دانیم. یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن! شتاب کن! و نیز در کتاب مصباح الزائر می‌نویسد: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس خواست پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه صلوات الله علیهم را از دور زیارت کند بدین گونه زیارت نماید ... تا آنجا که میگوید:

(۱) از این جمله و بعضی از روایات باب آنچه بعد از ظهور حضرت روی میدهد، بخوبی استفاده می‌شود که امام زمان (ع) تمام ویرانی‌ها را ترمیم میکند، مردم را بکار و کوشش و فعالیت برای عمران و آبادی جهان وامیدارد؛ و از راه کشف معادن و گنجهای زمینی و کشاورزی و داد و ستد بر مبنای صحیح؛ چنان نعمت و ارزاق و زر و سیم زیاد شود، و مردم در رفاه و نعمت قرار گیرند، که همه سالم؛ زنده دل، دارای مال و مکتب خواهند بود، و نظیر آن را جهان بیاد نداشته باشد.

(۲) سوره روم آیه ۴۱

(۳) این فقره دعای ندبه با صراحت میرساند که مهدی موعود (ع) زنده‌کننده اسلام و قرآن مجید است، و همان طور که در صفحات ۹۱۷-۹۱۹-۹۲۹-۹۴۰-۹۴۵ و به تفصیل در مقدمه کتاب گفته‌ایم، تجدید دین اسلام و قضاء جدید و امر جدید بهمین معناست

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۱۹

انی من القائلین بفضلکم مقرّ رجعتکم لا انکره الله قدرته و لا ازعم الا ما شاء الله

یعنی: من از کسانی هستم که اعتقاد بفضل شما دارم، رجعت شما را اقرار می‌کنم و این قدرت را از خداوند انکار نمی‌نمایم و چیزی جز آنچه خداوند می‌خواهد عقیده ندارم.

مؤلف: بیشتر این اخبار که متعلق بزینار و دعاهاست در کتابهایی که شهید و شیخ مفید و غیر اینان نوشته‌اند و نزد ما موجود است و همچنین در کتاب عتیق ما و در کتاب «زوائد الفوائد» پسر رضی الدین علی بن طاوس مذکور است.

کلینی در کتاب «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که: در ضمن حدیث طولانی راجع بجان دادن مؤمن فرمود: سپس مؤمن در بهشت برین خاندان پیغمبر (ص) را ملاقات میکند، و با آنها غذا می‌خورد و با آنان گفتگو میکند تا آنگاه که قائم ما اهل بیت قیام نماید.

وقتی قائم ما قیام کرد، خداوند آنها را زنده میکند و دسته دسته لیبک- گویان بجانب وی می‌شتابند. در آن وقت اهل باطل دچار تردید میشوند و افرادی که حرام را حلال میدانند از میان می‌روند، و اندکی میمانند، آنها که در ظهورش شتاب میکنند بهلاکت می‌افتند، و آنان که عجله ندارند و تسلیم خواسته و مشیت خدایند نجات می‌یابند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو برادر منی و وعده‌گاه من و تو «وادی السلام» است.

ابن قولویه در کتاب «کامل الزیاره» بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند فرمود: چون به نزدیک قبر حسین علیه

السلام یا هر یک از ائمه رسیدی این زیارت را بخوان تا این جمله:

«اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر ابن بنت نبیک و ابعثه مقاما محمودا تنتصر به لدینک و تقتل به عدوک فانک وعدته و انت الزب الذی لا یخلف المیعاد».

یعنی: خدایا! این را آخرین زیارت من از قبر فرزند دختر پیغمبر قرار مده و او (امام حسین) را با مقامی پسندیده زنده گردان تا بوسیله او دینت را یاری کنی و دشمنت را بکشی، زیرا تو خود این را باو وعده داده‌ای، و میدانم که تو خدائی مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۲۰

هستی که وعده‌ات خلاف نمی‌پذیرد. همچنین این زیارت را میتوان در جنب قبور سایر ائمه هم بخوانی.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود این آیات را بدین گونه تفسیر می‌کند:

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ این انسان امیر المؤمنین علی علیه السلام است و ترجمه آیه اینست این انسان کشته گشت. مگر چه کرده بود گناهِش چه بود که او را کشتند؟ سپس خداوند می‌فرماید: مِنْ أَىِّ شَىءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ یعنی: او را از چه آفرید؟ از نطفه آفرید! سپس او را اندازه‌گیری کرد.

آنگاه راه را برای او باز گذاشت. ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ یعنی: سپس او را میرانید و بخاک سپرد، و از آن پس هر گاه او را از قبر بیرون می‌آورد که مقصود زمان رجعت است. كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ «۱» ولی آن انسان (امیر المؤمنین) نتوانست مأموریت خود را انجام دهد، و از این رو دنیا برمیگردد تا آنچه خدا بوی دستور داده بود اجرا کند.

شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» از بهاء الدین سید علی بن عبد الحمید حسینی باسناد خود از احمد بن عقبه از پدرش روایت میکند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: آیا رجعت صحیح است؟ فرمود: آری. گفتند: نخستین کسی که می‌آید کیست؟ فرمود: حسین علیه السلام است که بعد از ظهور قائم علیه السلام می‌آید.

عرض شد آیا همه مردم با او هستند؟ فرمود: نه بلکه چنان است که خدا می‌فرماید يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ قَتَاتُونَ أَفْوَاجًا مردمی بعد از مردمی می‌آیند.

و هم آن حضرت فرمود: امام حسین با یارانش که با وی کشته شدند در حالی که هفتاد پیغمبری که با حضرت موسی بن عمران برانگیخته شدند با اوست، باز گشت دنیا میکنند. قائم، انگشتر خود را بامام حسین میدهد چون قائم رحلت کند، امام حسین علیه السلام او را غسل میدهد و کفن میکند و حنوط کرده در قبر میگذارد.

و هم در آن کتاب از جابر جعفی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السلام

(۱) سوره عبس آیات ۱۷-۲۳

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۲۱

می‌فرمود: بخدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد و نه سال در جهان سلطنت میکند. عرض کردم: این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از قائم پرسیدم: قائم در عالم خود چقدر می‌ماند؟ فرمود: نوزده سال. آنگاه «منتصر» یعنی حسین علیه السلام دنیا برمیگردد، برای طلب خون خود و یارانش، و از پس او امیر المؤمنین رجعت میکند.

و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون تفسیر آیه فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: این در موقع بازگشت و رجعت پیغمبر دنیا است که مدت سلطنتش پنجاه هزار سال خواهد بود. و امیر المؤمنین نیز چهل و چهار هزار سال سلطنت میکند «۱».

مؤلف: کتاب «الانوار المضية» تصنیف شیخ «۲» علی بن عبد الحمید نزد من

(۱) ممکن است کنایه از سلطنت طولانی آن ذوات مقدسه باشد و یا بحساب سال معمول زمان رجعت باشد. و بفرض که بمعنی حقیقی آن باشد باز از قدرت مطلق خداوند بی‌زوال دور نیست. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

(۲) کلمه شیخ در اینجا غلط است و چنان که مکرر گذشت مقصود علامه نحریر بهاء الدین سید علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید حسینی نیلی از علمای نامدار قرن هشتم هجری است.

وی دانشمند ادیب؛ محدث و فقیه بوده و در علم رجال و نسب و سایر فنون دینی اطلاعاتی بکمال داشته است. از شاگردان فخر المحققین پسر علامه حلّی و شهید اول و جدش سید عبد الحمید و سید عمید الدین بن عبد المطلب و برادرش؛ سید ضیاء الدین عبد الله بن ابی الفوارس حسینی، و استاد ابن فهد حلّی و شیخ حسن بن سلیمان حلّی و ابن عشره عاملی است.

کتاب «الانوار المضيئه فی الحکمة الشرعیة الالهیة» در پنج مجلد مشتمل بر حکمت شرعی علمی و عملی و جمیع مسائل دین و مذهب و ابواب فقه و اخلاق و ادعیه و غیرها، و کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» و کتاب «الدر النضید فی مغازی الامام الشهدی» و کتاب «سرور اهل ایمان» از تألیفات اوست.

مؤلف در فصل اول مقدمه جلد یکم بحار الانوار این چهار کتاب را نام میبرد و در فصل دوم مینویسد: دو کتاب نخست (یعنی انوار مضيئه و السلطان المفرج) مشتمل بر اخبار غریبه در رجعت و احوال قائم علیه السلام است.

باید دانست که بهاء الدین نیلی دو کتاب بنام الانوار المضيئه داشته است: یکی بزرگ و همان است که گفتیم: پنج جلد است، و دیگر مختصر الانوار المضيئه تألیف همنام و همعصر خود سید علی بن عبد الحمید بن سید فخار موسوی حلّی است.

کتاب «انوار مضيئه» دوم در احوال امام زمان ارواحنا فداه و از کتب بسیار نفیس و ذی قیمت بوده و گاهی هم «غیبت» خوانده می‌شود مؤلف هم آن را بهر دو اسم در این کتاب نام برده است. در پاورقی صفحه ۸۷ نیز در این باره سخن رفت. و دیگر از کتب معروف وی کتاب رجال و کتاب «الانصاف» رد بر کشاف زمخشری است که هشتصد ایراد بر صاحب کشاف گرفته است!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۲۲

است و این اخبار در آن موجود است.

هر امامی کتابی مخصوص بخود دارد

ابن قولویه قمی در «کامل الزیاره» بسند خود از ابو عبیده بزاز و او از حریر روایت می‌کند که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم! چقدر عمر شما اهل بیت کم شده است، با اینکه این مردم محتاج بشما ائمه هستند مرگ بعضی زود فرا میرسد؟ حضرت فرمود: ما ائمه هر کدام صحیفه‌ای (کتابی) داریم که آنچه در مدت عمر خود محتاج بآن هستیم، در آن نوشته است، وقتی آنچه در آن است تمام شد، امام صاحب آن کتاب میداند که مرگش رسیده است!

در آن هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله بنزد وی می‌آید و با او اطلاع میدهد که خواهد مرد و خبر میدهد که چه مقامی در نزد خداوند دارد، امام حسین علیه السلام هم صحیفه‌ای (۱)

(۱) در باره قرآنی که امام زمان با خود می‌آورد، یا صحیفه‌ای که نزد اوست، و اصولاً کتابی که آن حضرت مطابق آن عمل میکند و بر عرب شدید و دشوار است رجوع کنید بگفتار ما در همین زمینه در مقدمه کتاب.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۲۳

را که بوی داده شده بود خواند و آنچه بنا بود در سرنوشت او روی دهد دانست و بعضی چیزهایی که منقضی نمیشد از آن باقی

ماند، سپس آن حضرت بکر بلا رفت، چیزهایی که باقی ماند این بود که فرشتگان از خداوند خواستند که بآنها اجازه دهد بیاری آن حضرت بروند، خداوند هم بآنها اجازه داد.

فرشتگان تا خود را آماده کردند، و از آسمان بزیر آمدند وقت گذشته بود و آن حضرت شربت شهادت نوشیده بود از این رو فرشتگان گفتند: پروردگارا! بما اجازه دادی که فرود آئیم و حسین علیه السّلام را یاری کنیم، ولی موقعی که ما رسیدیم روح مقدس وی بعالم بالا پرواز کرده بود.

خداوند وحی بآنها فرستاد که در اطراف بارگاه او باشید تا وقتی که به بینید او از قبر بیرون آمده و او را یاری نمائید و از حالا پیوسته بروید و بر آنچه در راه یاری نمودن او از دست داده‌اید گریه کنید، و شما را بیاری او و گریستن بر وی امتیاز دادم، پس فرشتگان برای تقرب بذات الهی و تأسف از یاری وی که از آنها فوت شده بود، گریستند. و چون آن حضرت رجعت کند، آنها از یاوران او خواهند بود.

کراجکی در «کنز الفوائد» از سلیمان بن خالد روایت میکند که امام صادق علیه السلام در تأویل این آیه شریفه: *يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ* یعنی: بیاد بیاور روزی را که کسی با حرکت سریع و اضطراب از جا برمیخیزد و دیگری نیز از پی او می‌آید. فرمود: «راجفه» شخصی که با حرکت سریع و اضطراب بر می‌خیزد، حسین بن علی و دیگری که از پی او می‌آید علی بن ابی طالب علیهما السلام است نخستین کسی که در رجعت از قبر بیرون می‌آید و خاک از سر و روی خود می‌تکاند حسین بن علی است که با هفتاد و پنج هزار نفر برانگیخته میشوند. چنان که خداوند میفرماید:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی: ما پیغمبران خود

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۲۴

و مردم با ایمان را در زندگی دنیا و در روزی که شهیدان برمی‌خیزند یاری می‌کنیم روزی که عذر ستمگران سودی بحال آنها ندارد، لعنت خدا و عاقبت بد؛ برای آنهاست «۱».

و نیز در کتاب «منتخب البصائر» از عبد الله بن نجیح یمنی روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم معنی آیه *ثُمَّ لَنُنصِرُنَّكَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ* (در آن روز از شما از نعمت سؤال می‌شود) چیست؟ فرمود: مقصود نعمتی است که خداوند بمحمد و آل محمد روزی فرموده، و اینکه میفرماید: *لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ* «۲» اگر با علم الیقین بدانید؛ یعنی: با چشم به بینید و اینکه میفرماید: *كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ* نه! بزودی خواهید دانست. یعنی: یک بار در رجعت و بار دیگر در قیامت (که در باره دشمنی با پیغمبر و اهل بیت او از شما بازخواست می‌کنند).

نجاشی در کتاب رجال خود مینویسد: مؤمن طاق «۳» را با ابو حنیفه حکایات

(۱) سوره تکاثر - ۸

(۲) سوره تکاثر - ۵

(۳) ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان معروف به (مؤمن طاق) و (ابو جعفر احوال) از اصحاب معروف حضرت صادق (ع) است. ابو جعفر مردی سخنور و حاضر جواب و شیرین - زبان و از متکلمین شیعه بشمار می‌آید؛ و بواسطه جهات مذکور در نظر اهل تسنن بزرگ مینمود و دانشمندان آنها از وی حساب میبردند.

علت اینکه او را مؤمن طاق میگفتند این بود که وی در کوفه دکانی در محل معروف به (طاق المحامل) داشت. در آن زمان سکه‌های تقلبی شیوع یافت که تشخیص آن از پول اصلی برای مردم مشکل بود. تنها مؤمن طاق بود که بخوبی سکه‌های تقلبی را

تشخیص میداد و از سکه‌های اصلی جدا میساخت و از این جهت اهل تسنن او را (شیطان طاق) می‌گفتند! ابو جعفر مؤمن طاق با ابو حنیفه که بزرگترین دانشمند اهل تسنن و فقیه نامی آنها بود داستانهای شیرین و حکایات لطیفی دارد که همه حاکی از ظرافت طبع و سرعت انتقال و لطف بیان اوست و از جمله گفتگویی است که در متن ذکر شد.

و در روایت است که چون حضرت صادق (ع) رحلت فرمود. ابو حنیفه بوی گفت ای ابو جعفر امام تو فوت شد! مؤمن طاق در جواب گفت: آری و لکن امامک مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ آری امام من وفات یافت ولی امام تو (شیطان) زنده است تا روزی که خداوند برای وی معین کرده است! شیخ بهائی در «کشکول» نوشته که مهدی خلیفه عباسی از سخن مؤمن طاق خندید و امر کرد، ده هزار درهم بوی بدهند!

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۲۵

بسیار است از جمله اینکه روزی ابو حنیفه از وی پرسید: ای ابو جعفر! آیا عقیده بر رجعت داری؟ گفت آری ابو حنیفه از روی تمسخر گفت: پس از این کیسه خود پانصد درهم بمن قرض بده تا وقتی من و تو در رجعت دوباره بدنیا برگشتیم آن را بتو بپردازم! مؤمن طاق فی الفور در جواب گفت: یک ضامن بیاور که ضمانت کند تو بصورت آدم بدنیا برگردی تا این مبلغ را بتو بدهم چه میترسم که تو بشکل بوزینه برگردی و من نتوانم طلب خود را وصول کنم! این داستان در کتاب «احتجاج» طبرسی هم آمده است. و در کتاب «علل الشرائع» (۱) تألیف محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم که نسخه قدیمی آن نزد ما موجود است مینویسد: خداوند در قرآن به پیغمبرش خبر داد که اهل بیتش بعد از وی مبتلای بکشته شدن و غضب حقشان و گرفتاریها میشوند و آنگاه آنها را بدنیا برمیگرداند و آنها دشمنان خود را بقتل میرسانند و خداوند زمین را در اختیار آنها قرار میدهد و آن آیه شریفه است وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۲) و این آیه است: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (۳) ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که در

(۱) با علل الشرائع شیخ صدوق اشتباه نشود.

(۲) ترجمه آن قبلاً گذشت.

(۳) نیز مکرر گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۲۶

تفسیر آیه أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ یعنی جنبنده زمین را برای آنها بیرون می‌آوریم تا با آنها سخن بگویند فرمود: دابَّةُ الارض علی علیه السلام است.

و هم در کتاب مزبور از ابو عبد الله جدلی نقل کرده که گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دابَّةُ الارض من هستم. و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم از عبد الله بن عباس روایت نموده که پیغمبر در تفسیر آیه وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا فرمود: مقصود از روز روشن در این آیه امامان ما اهل بیت است که در آخر الزمان بسلطنت میرسند و زمین را پر از عدل و داد میکنند. شیخ صدوق در کتاب «صفات الشیعه» از احمد بن ابی عبد الله بقرنی و او بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس اقرار بهفت چیز کند مؤمن است. سپس حضرت یکی از آن هفت چیز را ایمان بر رجعت شمرد (۱)

تذییل نظریه علامه مجلسی در باره رجعت

ای برادر! گمان نمی‌کنم که بعد از نقل آن همه آیات و روایاتی که در باره اثبات رجعت برای تو نقل کردم، هنوز در عقیده بر رجعت شک داشته باشی. باید بدانی که رجعت مسأله‌ایست که شیعیان در تمام اعصار بالاتفاق معتقد بآن بوده‌اند، و میان آنها

همچون آفتاب نیم روز مشهور و معلوم بوده است، چنان که آن را بشعر در- آورده و در تمام شهرهای خود در مقام مناظره با مخالفین (اهل تسنن) بدان استناد

(۱) باید دانست که ما قسمتی از احادیث و آیات باب رجعت را نظر باینکه در ابواب سابق مکرر نقل شده بود؛ ترجمه نمودیم، فقط بذکر آیات و روایاتی مبادرت ورزیدیم که قبلاً بدان گونه که در این باب آمده نقل نشده بود، هر چند قسمتی هم تکرار شده و ناگزیر از آن بوده‌ایم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۲۷

می‌جستند، و مخالفین هم آنها را بدین عقیده سرزنش مینمودند، و در کتابهای مربوطه ثبت کرده‌اند.

مانند فخر رازی و حاکم نیشابوری و غیر اینان، سخن ابن ابی الحدید نیز در این باره گذشت. اگر بملاحظه تطویل کلام نمی‌بود بسیاری از سخنان آنها (یعنی علمای اهل تسنن) را ذکر می‌نمودم.

ولی کسی که ایمان بائمه اطهار دارد چگونه در مطلبی که قریب دویست روایت بطور تواتر از چهل و چند نفر از محدثین بزرگ و موثق و علمای اعلام در بیش از پنجاه کتاب آنها نقل شده است، تردید میکند؟! علمای بزرگی مانند ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم قمی، سلیم بن قیس هلالی، شیخ مفید، ابو الفتح کراجکی، نعمانی، صفار، سعد بن عبد الله اشعری، ابن قولویه قمی، سید علی بن عبد الحمید بن فخار موسوی، سید رضی الدین علی بن طاوس، و فرزندش «۱» مؤلف کتاب «زوائد- الفوائد»، محمد بن علی بن ابراهیم، فرات بن ابراهیم، امین الدین طبرسی، ابراهیم بن محمد ثقفی، محمد بن عباس بن مروان.

احمد بن محمد بن خالد برقی (مؤلف کتاب محاسن) ابن شهر آشوب مازندرانی شیخ حسن بن سلیمان، قطب الدین راوندی، علامه حلّی، سید علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید بهاء الدین نیلی، احمد بن داود بن سعید، حسن بن علی بن ابی حمزه، فضل بن شاذان، شیخ شهید محمد بن مکی.

حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور نایینا مؤلف کتاب «الواحدة» حسن بن محبوب؛ جعفر بن محمد بن مالک کوفی، طهر بن عبد الله، شاذان بن جبرئیل، و صاحب کتاب الفضائل، و مؤلف کتاب العتیق، و مؤلف کتاب الخطب و غیر اینان از مؤلفین کتابهایی که در نزد ماست و مؤلف آنها را بطور تحقیق

(۱) باید دانست که رضی الدین علی بن طاوس دو پسر بنامهای صفی الدین محمد و رضی الدین علی داشته؛ و این رضی الدین علی مؤلف زوائد الفوائد، نوه اوست نه فرزندش.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۲۸

نمیشناسیم.

بهمین جهت هم اخبار آن را بآنها نسبت ندادیم. هر چند بعضی از اخبار رجعت در آن کتابها هست. اگر چنین مطلبی متواتر نباشد، در چه چیز میتوان دعوی تواتر کرد؟ با اینکه تمام طائفه شیعه این مسأله را در هر عصری از علما و روایان پیش از خود روایت کرده‌اند.

من فکر میکنم که هر کس در موضوع رجعت تردید کند، در منصب امامت ائمه اطهار شک دارد، ولی چون نمی‌تواند آن را در بین مؤمنین اظهار کند، با حيله و نیرنگ بمنظور تخریب دین حنیف اسلام شبهاتی در باره رجعت که ناشی از ملحدان بی‌دین است القا نموده، و افکار مردم ضعیف‌الایمان را از اعتقاد بآن منحرف میسازد یُریدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ» (۱)

نظریه شیخ صدوق

شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات» مینویسد: اعتقاد ما در باره رجعت صحیح است. بدلیل این آیه شریفه قال الله تعالى: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ «۲» و داستان عزیز پیغمبر که صد سال بعد از مرگش خداوند او را زنده کرد قال الله تعالى: أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْبَأُوهُمْ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُمْ «۳» (که خداوند در سوره بقره ضمن این آیه شرح داده است) و مانند داستان برگزیدگان قوم حضرت موسی که خداوند میفرماید: ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی شما را بعد از مرگتان دوباره زنده گردانیدیم تا شکر خدا را بزبان آورید (ترجمه آن نیز قبلا گذشت) در باره عیسی (ع) می‌فرماید: وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي یعنی: عیسی با اجازه

(۱) مؤلف در اینجا برخی از دانشمندانی را که در رجعت کتاب مستقل نوشته‌اند نام میبرد چون ما در مقدمه تحت عنوان «رجعت» بتفصیل متذکر شده‌ایم در اینجا آن را ترجمه نمودیم.

(۲) شرح آن قبلا گذشت.

(۳) آیه ۸ سوره صف.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۲۹

من مرده را زنده میکند. تمام مردگانی که عیسی باذن خداوند زنده کرد بدنیا برگشتند و داستان آنها معروف است. و مانند اصحاب کهف که مدت سیصد و نه سال در غار خود بخواب رفتند، سپس خداوند آنها را بیدار نمود و بدنیا باز گشتند؛ چنان که داستان ایشان معروف است (و قرآن مجید هم گواهی میدهد).

این گونه رجعت‌ها که طی آن مردمی در امتهای پیشین از این جهان دیده فرو- بستند و دوباره زنده شدند بسیار است، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آنچه در این امت است طابق النعل بالنعل مثل همانهاست که در امتهای پیشین وی داده است. بنا بر این اصل، لازم است که رجعت نیز در این امت باشد. من بزودی کتاب مستقلی در رجعت خواهم نوشت و کیفیت رجعت و دلیل‌های اثبات آن را روشن خواهم ساخت. اعتقاد به تناسخ باطل است، هر کس عقیده به تناسخ داشته باشد، کافر است، زیرا اعتقاد به تناسخ مستلزم ابطال بهشت و دوزخ است.

داستان سید اسماعیل حمیری

شیخ مفید در کتاب «الفصول» در جواب مسائلی که از «عکبرا» از وی پرسیده بودند از حرث بن عبد الله روایت کرده که گفت: من در مجلس منصور دوانقی خلیفه عباسی در وقتی که در سر پل بزرگ بغداد بود نشسته بودم- «سوار» قاضی هم نزد وی بود و سید اسماعیل حمیری «۱» اشعاری که در مدح بنی عباس و دولت آنها سروده بود،

(۱) سید اسماعیل حمیری مشهورترین شاعر عرب زبان شیعه است، و بیش از تمام شعرای مدیحه سرای اهل بیت، در منقبت و فضیلت و تقدم آنها بر دیگران، شعر سروده است.

مخصوصا قصائدی که وی در مدح حضرت شاه ولایت علی (ع) سروده شاهکار ادبیات عرب است و خود نمونه کامل نبوغ و مهارت و شهامت آن مرد نامی میباشد. گویند بوی گفتند چرا شعری نمیگوئی که دارای غرابت و مطالب دقیق باشد؟ گفت: من

آمده بدنیا برمیگردند و با یک دیگر مانوس گشته بدید و بازدید هم میروند.

و نیز در ضمن مسائلی که از «ساری» از وی پرسیده‌اند، سؤال شده بود: معنی روایتی که از حضرت صادق نقل شده چیست که فرمود:

لیس منا من لم یقل بمتعتنا و

(۱) این آیات سابقا نیز در همین باب ذکر شد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۳۲

لم یؤمن برجتنا

یعنی کسی که قائل بمتعه ما و ازدواج موقت (که آن را صیغه هم میگویند) نشود و ایمان برجت ما نداشته باشد، از ما نیست؟ آیا مقصود بازگشت بدنیا و مخصوص اهل ایمان است، یا منظور غیر آنها از ظالمان جبارند که پیش از روز قیامت رجوع بدنیا میکنند؟

شیخ مفید بعد از جواب سؤال از متعه، راجع برجت نوشت: و اینکه امام فرموده هر کس ایمان برجت ما نداشته باشد از ما نیست، مقصود رجعتی است که ایمان بآن اختصاص بآل محمد صلی الله علیه و آله دارد باین معنی که خداوند مردمی از امت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بعد از مردن و پیش از روز قیامت زنده میگرداند و این عقیده خاندان پیغمبر و از معتقدات شیعیان آنهاست و قرآن مجید هم گواه بر آنست (۱)

نظریه سید مرتضی

و هم شیخ مفید در کتاب «ارشاد» مینویسد: سید مرتضی رضی الله عنه در پاسخ مسائلی که از شهر «ری» از وی پرسیده‌اند، از جمله در باره «رجعت» که سؤال کرده بودند: عده قلیلی از شیعیان عقیده دارند که «رجعت» یعنی بازگشت دولت آل محمد در زمان قائم علیه السلام نه رجوع بدنهای آنها، چنین فرموده است:

عقیده شیعه امامیه در باره رجعت آنست که خداوند متعال در موقع ظهور امام زمان مهدی علیه السلام مردمی از شیعیان آن حضرت را که قبلا مرده بودند، بدنیا برمیگرداند.

تا ثواب یاری او و مساعدت وی و مشاهده دولت آن حضرت فائز گردند. همچنین مردمی از دشمنان آن حضرت را نیز زنده میگرداند، تا از آنها انتقام گیرد.

و آنها نیز از مشاهده ظهور حق و بالا گرفتن دین پیروان حق، زجر بکشند.

دلیل بر اثبات رجعت اینست که: هیچ عاقلی تردید ندارد، که خداوند قدرت بر زنده گردانیدن مردمی در پایان روزگار، دارد. و این معنی فی نفسه محال نیست. پس

(۱) سپس شیخ آیات گذشته را شاهد آورده و با بیان محکمی که مخصوص باوست موضوع را مدلل میسازد.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۳۳

وقتی ثابت شد که رجعت عقلا جایز و از حیز قدرت خداوند خارج نیست، راه اثبات آن باین است که میگوئیم علمای شیعه اجماع دارند که این معنی واقع می‌شود، و ما در کتب خود ثابت نموده‌ایم که اجماع علمای شیعه حجت است، زیرا حاکی از وجود قول امام علیه السلام است.

گفتار سید بن طاوس

سید بن طاوس در کتاب «سعد السعود» بعد از نقل کلام شیخ طوسی از «تفسیر تبیان» در ذیل آیه **ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** (۱) در جواز اعتقاد بر رجعت بدلیل این آیه شریفه میگوید: شیعه و سنی حشر مردگان را که همان رجعت است در کتب خود نقل کرده‌اند. از جمله حمیدی (دانشمند معروف اهل تسنن) در کتاب «جمع بین صحیحین» از ابو سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود: روش و شیوه امتهای پیش و جب بوجوب و ذرع بذرع بعینه در باره شما نیز جاری خواهد شد، تا آنجا که اگر آنها بسوراخ سوسماری رفته باشند، شما نیز خواهید رفت! عرض کردیم: یا رسول الله! آیا شیوه یهود و نصارا در بین ما جریان مییابد؟ فرمود:

پس شیوه کی؟

و از جمله زمخشری در تفسیر «کشاف» از حدیثی روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما امت اسلام بعد از من شبیه‌ترین امتها به بنی اسرائیل هستید و طابق النعل بالنعل از راهی که آنها رفتند خواهید رفت. تا جایی که من نمیدانم گوساله پرست هم خواهید شد؟!.

سپس سید بن طاوس میگوید: وقتی این پاره‌ای از روایات آنها در مطابقت شیوه امت اسلام با امتهای گذشته و بنی اسرائیل و یهود باشد و قرآن مجید و اخبار متواتر هم گواه بر اینست که مردمی از امتهای گذشته و یهود وقتی بموسی بن عمران گفتند: ما بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه خدا را بطور آشکار بما بنمایانی، خدا هم

(۱) سوره بقره آیه ۵۶

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۳۴

آنها را میرانید و سپس زنده گردانید، بهمین دلایلی که آنها معتقد هستند می‌گوئیم:

در امت اسلام نیز این وضع جریان دارد و خداوند کسانی را بعد از مرگشان دوباره زنده میگرداند (و این همان رجعت بعقیده شیعه است) عجب اینست که من در روایات اهل تسنن دیده‌ام که آنها بیش از شیعه در این خصوص روایت نقل کرده‌اند. از جمله در روایات آنها اشاره باین هست که مولی امیر المؤمنین بعد از ضربت زدن ابن ملجم و بعد از رحلتش مانند ذوالقرنین دوباره بدنیا برمیگردد.

چنان که زمخشری در «کشاف» در داستان ذوالقرنین میگوید: و از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند ابرها را تحت فرمان ذوالقرنین گذارده بود و پرده‌ها برای او کشیده و نور برایش پخش شد. از آن حضرت علت این را پرسیدند. فرمود: او دوستدار خدا بود. خدا هم او را دوست میداشت.

عبد الله بن کواء از آن حضرت پرسید: آیا ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر؟

فرمود: نه پادشاه بود و نه پیغمبر ولی او بنده نیکوکاری بود که یک شاخش در راه بندگی خدا ضربت دید و با همان ضربت مرد، سپس خدا او را زنده گردانید آنگاه شاخ چپش ضربت دید و دوباره مرد، مجدداً خداوند او را زنده گردانید و بهمین جهت ذوالقرنین (۱) خوانده شد و در میان شما مردم هم کسی مانند ذوالقرنین هست!

(۱) ذوالقرنین - یعنی صاحب دو قرن، قرن در عربی دو معنی دارد: یکی بمعنی مدتی از زمان است که برخی شصت و برخی صد سال میدانند، و دیگر بمعنی شاخ است و بنا بر این آیا باین جهت که وی دو قرن در دنیا زیسته او را ذوالقرنین میگویند، یا اینکه

بالای سرش دو برآمدگی داشته که مردم آن را شاخ دانسته و بدان جهت او را ذو القرنین گفته‌اند؟ هر کدام از این دو معنی در اخبار ما شواهدی دارد.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید بکتاب قصص قرآن بلاغی بخش فرهنگ آن و اعلام قرآن دکتر خزائلی تحت عنوان «ذو القرنین». مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۳۵

همچنین من در کتابهای آنها (اهل تسنن) دیده‌ام که جماعتی (از مردم عادی) را نام برده‌اند که آنها بعد از مرگ، و پیش از دفن و بعد از دفن بدنیا برگشتند و حرف زدند و چیزها نقل کردند و سپس مردند! وقتی مخالفین ما از اهل سنت و غیر هم این گونه موضوعات را نقل کرده و در کتابهای خود نوشته‌اند، چرا حاضر نیستند قبول کنند که علمای اهل بیت دوباره بدنیا برگردند و برای چه از روایات ائمه اطهار در خصوص رجعت اظهار تنفر میکنند؟! رجعتی که علمای ما و اهل بیت پیغمبر و شیعیان آنها معتقدند از جمله علائم و معجزات پیغمبر اسلام است، چرا مقام آن حضرت در نزد اهل تسنن با انکار رجعت باید از موسی و عیسی و دانیال پیغمبر کمتر باشد؟ زیرا میدانیم که خداوند متعال بدست آنها مردگان بسیاری را زنده گردانید و تمام علمای اهل تسنن هم باتفاق آن را قبول دارند.

حدیث سلمان فارسی

مؤلف: شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «المختصر» از کتاب سید جلیل حسن بن کبش نقل میکند که وی از کتاب «مقتضب الاثر» بسند خود از سلمان فارسی روایت نموده که گفت: روزی بخدمت پیغمبر (ص) رسیدم. حضرت فرمود: ای سلمان خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جز اینکه دوازده نقیب برای او قرار داد. عرض کردم: یا رسول الله این معنی را من از یهود و نصارا هم شنیده‌ام.

فرمود: ای سلمان میدانی آن دوازده تن که خداوند بعد از من برای پیشوائی برگزیده است، چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و پیغمبرش بهتر میدانند فرمود: ای سلمان خداوند مرا از نور پاک خود آفرید، مرا خواند، اطاعت کردم از نور من علی را آفرید، او را نیز خواند اطاعت کرد، سپس از نور من و علی فاطمه را خلق کرد، و او را نیز خواند اطاعت کرد، آنگاه از نور من و علی و فاطمه حسن

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۳۶

و حسین را آفرید، و آنها را نیز به بندگی و اطاعت خود فراخواند، و اطاعت کردند. خدا هم ما را به پنج اسم خود موسوم کرد: خدا محمود است و من محمد هستم. خدا علی است، این هم علی بن ابی طالب است، خدا فاطر السموات و الارض این هم فاطمه است. خداوند صاحب احسان است، این هم حسن، خداوند محسن است این نیز حسین است.

از آن پس از نور ما و نور حسین، بقیه امامان نه گانه را آفرید، و آنها را به پیروی از خود دعوت کرد و آنها نیز پیش از آنکه آسمانی درست شود و زمینی پهن گردد، و هوایی و آبی، و فرشته‌ای و بشری باشد، پذیرفتند و خدا را اطاعت کردند، ما با علم خداوند، انواری بودیم. که او را پاک و منزّه میدانستیم، و از وی اطاعت میکردیم.

سلمان گفت: عرض کردم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت گردد، کسی که اینان را بشناسد چه پاداشی دارد؟ فرمود: ای سلمان! هر کس عارف بحق آنها باشد و از آنان پیروی کند، دوستان آنها را دوست بدارد، و از دشمنان آنان بیزارى بجوید، بخدا قسم با ما خواهد بود. هر جا ما وارد شویم، آنها نیز وارد میشوند و هر جا مسکن کنیم آنها نیز ساکن میشوند.

عرض کردم: یا رسول الله! آیا می‌شود بدون اینکه اسامی آنها را بدانم، بآنها ایمان داشته باشم؟ فرمود: نه ای سلمان آنها را تا حسین دانستی (یعنی امیر المؤمنین و امام حسن) بعد از حسین سید العابدین علی بن الحسین، و بعد از او فرزندش محمد بن علی باقر،

شکافنده علم اولین و آخرین از انبیاء و مرسلین و بعد از او فرزندش جعفر بن محمد لسان صادق خداوند، و بعد از او موسی الکاظم صابر در راه خدا، و بعد از او علی بن موسی الرضا، راضی بامر خداوند، و بعد از او محمد بن علی برگزیده خلق خداوند، و بعد از او علی بن محمد هادی، راهنمای خلق بسوی خدا و بعد از او حسن بن علی امین دین خدا، و بعد از او فرزندش مهدی ناطق و قائم بر حق است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۳۷

سلمان گفت: من گریستم و عرض کردم: آیا من آنها را درک میکنم؟ فرمود:

ای سلمان تو و امثال تو که آنها را دوست بدارند با معرفت آنها را درک میکنند. سلمان گفت خدا را شکر کردم سپس عرض کردم: یا رسول الله آیا من تا زمان آنها خواهم بود؟ فرمود: ای سلمان این آیه را بخوان: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا سلمان گفت: گریه من از روی شوق شدت یافت و گفتم: یا رسول الله این معنی در زمان شما خواهد بود؟ فرمود: آری و الله در آن زمان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام اولاد حسین که همه مظلوم اهل بیت من بودند، همه یک جا جمع خواهیم بود. آنگاه ابلیس و لشکریان او و مؤمنین واقعی و کافران حقیقی حاضر میشوند تا از یک دیگر قصاص کنند، و هیچ کس ظلم نکند. و مائیم تأویل این آیه:

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ. (۱)

(۱) ترجمه آیه در صفحه ۲۶۰ گذشت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۳۸

باب سی و پنجم جانشینان مهدی موعود صلوات الله علیه و اولاد او و آنچه بعد از وی روی میدهد

صدوق در کمال الدین از ابو بصیر روایت میکند که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله از پدرت شنیدم میفرمود: بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود. حضرت صادق فرمود: پدرم فرموده: دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام! آنها مردمی از شیعیان ما هستند که مردم را دعوت بدوستی ما و شناسائی ما میکنند.

و هم در غیبت شیخ طوسی از ابو حمزه ثمالی روایت میکند که حضرت صادق (ع) ضمن حدیث طولانی فرمود: ای ابو حمزه ما را بعد از قائم یازده مهدی خواهد بود که همه از اولاد حسین علیه السلام میباشند.

شیخ مفید در «ارشاد» مینویسد: بعد از دولت قائم آل محمد دولتی نخواهد بود، مگر آنچه که در روایتی رسیده که اگر خدا بخواهد اولاد قائم بجای وی می‌نشینند. این حدیث هم قاطع و اطمینان بخش نیست. غالب روایات میگوید: مهدی موعود چهل روز پیش از قیامت می‌میرد و در آن چهل روز هرج و مرج خواهد شد و علامت بیرون آمدن مردگان و روز رستاخیز برای حساب و پاداش اعمال خود آشکار خواهد شد. و الله اعلم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۳۹

عیاشی در تفسیر خود از جابر بن یزید جعفی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السلام میفرمود: بخدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد و نه سال سلطنت میکند. عرض کردم: این کی خواهد بود؟ فرمود: بعد از مرگ قائم است عرض کردم: قائم در عالم خود چقدر میماند؟ فرمود: نوزده سال از موقع قیام تا هنگام مرگش عرض کردم: آیا بعد از مرگ قائم هرج و مرج

می‌شود؟

فرمود: آری پنجاه سال. آنگاه امام منتصر بدنیا باز میگردد برای خونخواهی خود و یارانش. وی بیدینان را بقتل میرساند و باسارت میرد، تا جایی که میگویند اگر این شخص از دودمان پیغمبران بود، این همه مردم را بقتل نمیرسانید.

طبقات مردم از سفید و سیاه چنان در اطراف او اجتماع کنند که از کثرت و فشار مردم ناگزیر شود پناه بحرم خدا ببرد. وقتی گرفتاری وی شدت پیدا کرد و امام منتصر وفات یافت، امام سفاح بدنیا برمیگردد، در حالی که از مرگ امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر ما را میکشد، و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح میگرداند، و سیصد و نه سال سلطنت کند، آنگاه امام باقر فرمود: ای جابر! میدانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر حسین علیه السلام و سفاح امیر المؤمنین صلوات الله علیه است.

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از جعفر بن محمد مصری و او از عمویش حسین بن علی از پدرش روایت میکند که حضرت صادق از پدران بزرگوارش روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب رحلتش بمن فرمود: یا ابا الحسن! صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود تا باینجا رسید ...: یا علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود، و بعد از آنها دوازده مهدی میباشد. یا علی تو نخستین آن دوازده امامی. سپس یک یک ائمه را نام برد تا اینکه فرمود: حسن (عسکری) هم این صحیفه را بفرزندش م ح م د که از ما آل محمد محفوظ است تسلیم کند، اینها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود دوازده مهدی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۴۰

دیگر خواهد بود، چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، و یک نام مانند نام پدرم عبد الله و احمد و اسم سوم مهدی است و او نخستین مؤمن است.

شیخ حسن بن سلیمان در «منتخب البصائر» از جمله روایاتی که سید علی بن عبد الحمید بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اینست که فرمود: بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود از اولاد حسین علیه السلام.

ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارة» از حضرمی و او از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت میکند که آن دو بزرگوار از شهر کوفه سخن بمیان آورده و از جمله فرمودند: در آنجا مسجد سهله است که خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جز اینکه در آنجا نماز گزارد. بخدا قسم عدل (حقیقی) از آنجا آشکار می‌شود. قائم بامر الهی در آنجا منزل دارد و کسانی که بعد از وی قیام بامر خدا میکنند نیز در آنجا میباشند، و آن مسجد منازل پیغمبران و جانشینان آنها و مردان صالح خداست.

مؤلف: این اخبار که ذکر شد با آنچه میان ما شیعه مشهور است، مخالفت دارد. راه تأویل آنها بدو گونه است:

اول اینکه مقصود از دوازده مهدی «۱» پیغمبر و سایر ائمه غیر قائم باشد.

باین معنی که آنها بعد از قائم بدنیا رجعت نموده و بنوبه سلطنت می‌نمایند، و قبلا هم از شیخ حسن بن سلیمان روایت کردیم که مهدی را بهمه ائمه تأویل کرده بود و هم او گفت که قائم بعد از مرگش دوباره بدنیا برمیگردد. و نیز با این روایت میتوان بعضی از اخبار مختلفه را که در باره مدت سلطنت قائم آل محمد رسیده است

(۱) باید دانست که «مهدی» یعنی کسی که از طرف خدا هدایت شده و راه حق را پیدا کرده است. از این رو هر پیغمبر و امامی را بلکه هر بنده صالحی را میتوان مهدی گفت.

ولی مهدی موعود که لقب امام زمان غائب شیعه است، جز حجة بن الحسن العسکری (ع) کسی نیست.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۴۱

با هم جمع کرد «۱» دوم اینکه این مهدی‌ها جانشینان قائم باشند که در زمان سایر ائمه که رجعت

(۱) روایاتی که در باره مدت سلطنت و حکومت و ایام دولت حضرت امام زمان حجت بن الحسن العسکری (ع) رسیده است مختلف است، از مجموع آنچه در روایات شیعه و سنی در صفحات: ۲۹۱-۳۰۶-۳۱۱-۳۱۸-۱۰۶۸-۱۰۸۰-۱۰۸۹-۱۱۱۹- و ۱۱۸۱ گذشت؛ به ترتیب پنج سال، هفت سال، هشت سال، نه سال، نوزده سال، بیست سال، چهل سال، و هفتاد سال ذکر شده است. در بعضی از این روایات مانند صفحه ۱۰۸۱ و ۱۱۱۹ فرموده‌اند، هر سال آن بحساب سال شماسست مثلا اگر گفته هفت سال، یعنی هفتاد سال شما.

بنا بر این مدت دولت مهدی (ع) بعد از ظهور تا زمان وفاتش؛ درست برای ما روشن نیست، شاید پیغمبر و ائمه اطهار عنایتی داشته‌اند مدت کامل آن را عملا معلوم نکنند، تا آنها که هوس امام زمانی میکنند، نتوانند مدت ادعای خود را بر مدت مسلم حیات مهدی بعد از ظهور، تطبیق کنند! زیرا اگر بطور صریح مثلا فرموده بودند، شش سال و قول دیگری در برابر آن نبود؛ جای این بود که فرقه بهائی آن را تطبیق بادعای سید باب کنند؛ و غوغائی براه بیاندازند! با این وصف جای بسی تعجب است که این فرقه؛ در این مورد هم دست بکار شده‌اند و از روایتی که میگوید مدت دولت مهدی پنج یا هفت سال است سوء استفاده نموده و آن را تطبیق به سید باب بیچاره کرده‌اند! در صورتی که خود آنها مینویسند سید باب در سال ۱۲۶۰ ادعا امام زمانی کرد، و در سال ۱۲۶۶ در سلطنت ناصر الدین شاه و حکومت امیر کبیر تیر باران شد.

بنا بر این مدت ادعای او شش سال بوده، و خوشبختانه در تمام اقوال راجع بمدت سلطنت مهدی (ع) شش سال نیست، حال چطور فرقه بهائی پنج یا هفت سال را تطبیق باین سال میکنند چه عرض کنم! بعلاوه- بر فرض که شش سال هم در روایات بود؛ یا مثلا از سر و ته پنج سال و هفت سال بزیم و بزحمت شش سالی درست کنیم، ولی ۸ سال و نه ۹ سال و ۱۹ سال و ۲۰ سال و ۴۰ سال و هفتاد سال را چه کنیم؟! از این گذشته در تمام این اخبار میگوید: مهدی در این مدت هفت سال یا بیشتر شرق و غرب عالم را فتح نموده سلطنت میکند، قدرت و دولت پیدا میکند، آیا سید باب در بدر، و زندانی، در این مدت حکومت و سلطنت داشت، و آیا پیروانش تا کنون جرات آفتابی شدن در میان سایر بندگان خدا دارند؟! اینکه فرمود: آخرین مهدی سه نام دارد، نام من و نام پدرم عبد الله و احمد، و مهدی؛ و چنان که صریحا در صفحه ۲۷۹ گذشت خداوند در شب معراج به پیغمبر فرمود: دوازده مهدی از نسل علی و زهرا بوجود می‌آورد که آخرین آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد و دنیا را پر از عدل و داد میکند؛ و در صفحه ۲۳۸ گذشت که نام مخفی آن حضرت احمد و نام علنی محمد است، و عبد الله هم ممکن است؛ در مواردی برای حفظ تقیه و بطور کنایه بحضرت اطلاق شود، و چنان که در پاورقی صفحه گفتیم احتمال این هم هست که نام «عبد الله» از حدیث مجعولی که پیروان محمد بن عبد الله محض (نفس الزکیه) برای اثبات مهدویت او ساخته‌اند، گرفته شده باشد، و در این روایت تداخل کرده باشد، بدلیل اینکه خود این روایت هم مضطرب است.

بهر صورت میتوان گفت: این دوازده مهدی همان دوازده امام باشند، که بواسطه عدم توجه راویان باین صورت نقل شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۴۲

بدنیا میکنند، مردم را دعوت بدین خدا مینمایند، تا زمان از وجود حجت خالی نماند، هر چند جانشینان انبیا و ائمه حجت‌های خدایند، و الله یعلم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۴۳

باب سی و ششم تویعاتی که از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام شرف صدور یافته است

اشاره

شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد: جمعی از علماء از ابو الحسن محمد ابن احمد بن داود قمی برای من نقل کردند که گفت: بخط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابو القاسم حسین بن روح «۱» در پشت نامه‌ای مشتمل بر جواب مسائل اهل قم که از حسین بن روح پرسیده بودند: آیا این جوابها از وجود اقدس امام زمان است یا از محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا که وی گفته است: جواب این مسائل را من داده‌ام، نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم ما برنامه شما واقف شدیم و از مضمون آن اطلاع یافتیم تمام جوابها از ماست و آن مخذول ضال مضل معروف به عزاقری لعنة الله عليه در یک حرف آن دخالت نداشته است.

سابقا نیز جوابهایی بوسیله احمد بن بلال و افرادی مانند او بشما میرسید، بدانید که آنها و این مرد ملعون (شلمغانی) همه از اسلام برگشته و مرتد شده‌اند، خدا آنها را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد.

و هم در نامه نوشته بود قبلا میخواستم بدانم آن جوابها را (که احمد بن بلال و غیر او) بما میدادند از حضرتت بود یا نه؟ جواب آن بدین مضمون صادر گشت:

(۱) نایب سوم حضرت امام زمان علیه السلام که در صفحه ۶۷۶ بتفصیل در باره وی سخن رفت.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۴۴

آگاه باش آنچه سابقا بوسیله آنها بشما رسید، ضرر نداشت و جوابها درست بود.

و هم شیخ در غیبت مینویسد: از یکی از علما نقل شده که در خصوص بعضی از این قبیل افراد که مورد غضب خداوند قرار گرفتند (و از راه حق منحرف گشتند) از حضرت سؤال شده بود، و این جواب بافتخار او صادر شد: «علم، علم ماست و کفر آن کس که کافر گشته برای شما زیانبخش نیست. توییعی که بدست او صادر شده اگر یکی از موثقین گذشته انتساب آن را بما تصدیق کرده است، خدا را شکر کنید و آن را بپذیرید. و آنچه در آن شک دارید، یا فقط بدست همان گمراه مرتد توییعی در باره آن بشما رسید، بما برگردانید و از ما توضیح بخواهید تا صحت و سقم آن را برای شما روشن سازیم. خداوند جل ثناؤه یار و مددکار شما باشد و هو حسبنا فی امورنا و نعم الوکیل.

ایوب بن نوح «۱» گفته اول کسی که این توییعی شریف را برای من روایت کرد ابو الحسن محمد بن علی بن تمام بود. او میگفت: من آن را از روی نوشته پشت نامه‌ای که نزد ابو الحسن محمد بن احمد بن داود بود استنساخ نمودم. وقتی ابو الحسن آمد من آن را برای او خواندم. ابو الحسن گفت: این مکتوب را اهل قم بشیخ ابو القاسم حسین بن روح نوشتند و مسائلی در آنست که حسین بن روح هم جواب آن را (که از ناحیه مقدسه رسیده بود) بخط احمد بن ابراهیم نوبختی در پشت آن نوشت و این مکتوب بدست ابو الحسن بن داود رسیده بود.

(۱) ایوب بن نوح بن دراج که در این کتاب از وی در موارد بسیاری نام بردیم از راویان ثقات و اصحاب جلیل القدر ائمه اطهار است. ابن نوح وکیل حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بود. امام علی النقی (ع) فرمود: او از اهل بهشت است، نوح پدر وی قاضی کوفه بود و عمویش جمیل بن دراج از بزرگان شیعه و موثقین اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است و هم از زراره و برادرش نوح بن دراج اخذ علم کرده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۴۵

مکتوب محمد بن عبد الله حمیری

اشاره

نسخه آن مکتوب اینست که عیناً نوشته می‌شود: مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری «۱» بسم الله الرحمن الرحیم: خداوند عمر مبارکت را طولانی گرداند، و دوام عزت و تأییدات و سعادت و سلامتی حضرتت را افزون کند، و نعمتهای خود را بر وجود اقدست افزایش دهد، و احسان و مواهب و فضل خود را نسبت بشخص شخصیت زیاد نماید و مرا در هر پیشآمد سوئی نسبت بوجود مقدست، فدایت گرداند، و پیش از جنابت بمیراند مردم اشتیاق دارند که بدرجاتی برسند، من هم میدانم که هر کس را شما بپذیرید قابلیت دارد و آن کس را که از خود دور کنید فرومایه است. بدبخت کسی که رانده شما باشد، من بخدا پناه میبرم که رانده در گاه وجود مبارکت باشم.

خداوند حضرتت را مؤید بدارد. جماعتی در شهر ما هستند که در معروفیت و شخصیت با هم برابرند، و هر کس مقام و موقعیت خود را لازم می‌شمارد. توقیع حضرتت چندی پیش بجمعی از اینان رسید که بآنها امر فرموده بودی به «ص» کمک کنند در آن توقیع نام علی بن محمد بن حسین بن مالک معروف به «مالک بادوکه» که داماد «ص» رحمت الله علیهم است میان اسامی آنها نبود، و او از این حیث اندوهگین شده و از من خواسته که مراتب اندوه او را بعرض مقدست برسانم که اگر حذف نامش بواسطه گناهی بوده که از وی سرزده، بداند تا از آن گناه توبه کند و اگر جز آن بوده با اعلام آن، موجبات تسکین خاطرش را ان شاء الله فراهم آورند.

جواب حمیری

این توقیع در جواب عریضه حمیری از ناحیه مقدسه صادر گشت: «ما جواب کسانی را

(۱) شرح حال وی و پدرش عبد الله بن جعفر مؤلف کتاب «قرب الاسناد» در پاورقی صفحه ۷۵۷ گذشت البته ناگفته معلوم است که حمیری این پرسشها را از امام زمان نموده و در نامه خود حضرت را مخاطب ساخته است. مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۴۶ دادیم که با ما مکاتبه نموده بودند».

مؤلف: حاصل جواب حضرت اینست که این عده که نامهای آنها در توقیع برده شده بمن نوشته و سؤالاتی نموده بودند و من هم با ذکر اسامی آنها جواب دادم، ولی علی بن محمد در میان آنها با من مکاتبه نکرده بود لذا من هم نام او را نبردم و این دلیل بر تقصیر و گناه او نیست «۱»

توقیعی که بافتخار شیخ مفید صادر گشت

احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» می‌نویسد: مکتوبی در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰ (هجری) از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام به شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان قدس الله روحه رسید رساننده آن مکتوب گفته است که آن را از ناحیه- ای متصل بحجاز آورده، مضمون توقیع اینست: این مکتوبی است برای برادر با- ایمان و دوست رشید ابی عبد الله محمد بن محمد بن نعمان: شیخ مفید ادام الله اعزازه که از جمله پیمانهای است که بودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است. بسم الله الرحمن الرحیم: سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد بما با علم و یقین امتیاز داری. ما شکر وجود تو را پیشگاه خداوندی که جز او خدائی نیست برده و از ذات بی‌والش مسألت مینمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر

ما محمد و اولاد طاهرین او فرو فرستد، و بتو که پروردگار توفیقات را برای

(۱) باید دانست که حمیری در این نامه مسائلی از حضرت پرسیده و حضرت هم جواب آنها را در توقیعات خود مرحمت فرموده‌اند. مؤلف چند عریضه مفصل او و جواب آنها را که سؤال و جواب مشتمل بر مسائل فقهی و احکام تکلیفی و پاره‌ای روایات است؛ نقل کرده، ولی چون ما در دورانی زندگی میکنیم که طبق دستور خود امام زمان (ع) باید بفتوای مجتهد مرجع تقلید خود، عمل بتکالیف نمائیم، و فهم آن مطالب علمی در خور استفاده اهل فضل و فقهاء است و برای سایر مردم چندان مورد لزوم نیست؛ لذا در این باب نیز از ترجمه این قسمت خودداری کردیم. تاریخ یکی از نامه‌ها سال ۳۰۷ و دیگری ۳۰۸ هجری است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۴۷

یاری حق مستدام بدارد، و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما میگوئی با صداقت افزون گرداند، اعلام میداریم که: بما اجازه داده شده که تو را بشرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آنچه بتو مینویسیم بدوستان ما که نزد تو میباشند برسانی. خداوند آنها را بطاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود مشکلات آنها را برطرف سازد.

خداوند تو را با امداد خود بر دشمنانش که از دینش بیرون رفته‌اند، پیروز گرداند و در رسانیدن بکسانی که اطمینان بآنها داری بطرزی که ان شاء الله می‌نویسیم عمل کن.

هر چند ما در جایی منزل کرده‌ایم، که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم بعلتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان میباید در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمیماند.

ما از لغزشهایی که از بعضی شیعیان سر میزند از وقتی که بسیاری از آنها میل ببعضی از کارهای ناشایسته‌ای نموده‌اند که نیکان گذشته از آنها احتراز مینمودند و پیمانی که از آنها برای توجه بخداوند و دوری از زشتی‌ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته‌اند اطلاع داریم. گویا آنها نمیدانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری بشمار و می‌آورد و دشمنان شما، شما را از میان میبردند.

تقوی پیشه سازید و بما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که بشما رو آورده است از ما بخواهید. امتحانی که هر کس مرگش رسیده باشد، در آن نابود می‌گردد و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد از ورطه آن سلامت میرود آن فتنه و امتحان علامت حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت و نافرمانی ماست. خداوند هم نور خود را کامل می‌گرداند هر چند مشرکان نخواهند.

خود را از دشمنان نگاهدارید و از افروختن آتش جاهلیت پرهیزید. کسانی

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۴۸

که در این فتنه بجاهای پنهان، پناه نبرده و در سرزنش آن، راه پسندیده گرفته‌اند چون ماه جمادی الاولی سال جاری فرا رسید، باید از آنچه در آن ماه روی میدهد، عبرت بگیرید، و از آنچه بعد از آن واقع می‌شود، از خواب غفلت بیدار شوید.

عنقریب علامت آشکاری از آسمان برای شما پدید می‌آید و نظیر آن در زمین نیز ظاهر می‌گردد که مردم را اندوهگین میکند و بوحشت می‌اندازد.

آنگاه مردمی که از اسلام خارج شده‌اند بر عراق مسلط میگردند و بواسطه سوء اعمال آنها اهل عراق دچار ضیق معیشت میشوند، سپس این محنت با مرگ یکی از اشرار از میان میرود؛ و از مردان او پرهیزکاران خیر اندیش خشنود میگردند، و مردمی که از اطراف عالم آرزوی حج بیت الله دارند، بآرزوی خود میرسند و بحج میروند.

هر مردی از شما باید بآنچه که بوسیله دوستی ما بآن تقرب میجست عمل کند. و از آنچه مقام او را پست میگرداند و خوش آیند ما

نیست اجتناب نماید زیرا خداوند بطور ناگهانی انسان را برانگیخته میکند؛ آنهم در وقتی که تو به سودی بحال او ندارد و پشیمانی او را از کیفر ما نجات نمیدهد. خداوند تو را برشد و کمال الهام بخشد و با لطف خود برحمت و واسعہ خود توفیق دهد «۱»

توقیع برای جمعی از مردم قم

و نیز در کتاب (احتجاج) از شیخ موثق ابو عمر عامری رحمه الله علیه روایت میکند که گفت: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان در باره فرزند امام حسن عسکری علیه السلام گفتگو نمودند. ابن ابی غانم عقیده داشت که حضرت عسکری علیه السلام

(۱) مؤلف دو توقیع دیگر یکی مختصر و دیگری مفصل هم که از ناحیه مقدسه بشیخ مفید رسیده است نقل میکند و میگوید: عبارات آن ریختگی دارد و مرتب نیست «مضامین این توقیعات برای ما چندان مفهوم نیست؛ مفاد آنها دستور بشیعیان آن عصر و تقویت ایمان آنها و تجلیل از شیخ مفید و مطالب سر بسته‌ای است که بر ما پوشیده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۴۹

رحلت فرمود و اولادی نداشت. سپس آنها نامه‌ای در این خصوص نوشتند و بناحیه مقدسه فرستادند (تا و کلای حضرت بآستان مقدسش برسانند) و در آن نامه نوشتند که ما بر سر این موضوع کشمکش نموده‌ایم. جواب نامه آنها بخط آن حضرت صلوات الله علیه بدین مضمون صادر گشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و شما را از فتنه‌ها نگاهدارد و بما و شما روح یقین موهبت کند، و از سوء عاقبت باز دارد خبر تردیدی که گروهی از شما در امر دین نموده‌اید، و شک و تحیری که در باره صاحبان امر خود بدل آنها راه یافته است، بمن رسید. ما از این موضوع بخاطر شما غمگین شدیم نه بخاطر خودمان و در باره شما ناراحت شدیم نه در باره خودمان، زیرا خدا با ماست و جز بخدا بهیچ کس نیازی نداریم و حق با ماست و بنا بر این کسی که از اطاعت ما سرباز میزند ما را بوحشت نمی‌اندازد. ما اثر صنع خدائیم و مردم بطفیل وجود ما، موجود گشته‌اند.

ای مردم چرا دچار تردید گشته و در حال تحیر مطلب را بر خود مشتبه میسازید آیا نشنیده‌اید که خدا میفرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیغمبر و صاحبان امر خود را، اطاعت کنید.

نمیدانید در اخبار رسیده است که حوادثی برای ائمه گذشته و آینده شما روی میدهد؟ و آیا ندیده‌اید که خداوند از زمان حضرت آدم تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام سنگر هائی برای شما قرار داده که بآنها پناه برید و علائمی مقرر داشته تا بوسیله آن هدایت شوید. بطوری که هر گاه یکی از آن علامتها پنهان شود، علامت دیگری ظاهر میگردد، و هر وقت ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگری میدرخشد؟

آیا وقتی که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود: گمان کردید که خداوند دین خود را باطل کرد، و رشته واسطه میان خود و بندگانش را قطع نمود؟ نه. چنین نبوده. و تا روز رستخیز و ظهور امر خدا که مردم او را نمی‌خواهند هم، چنین نخواهد بود.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۰

امام گذشته با سعادت رحلت فرمود و همچون پدران بزرگوارش از دست مردم رفت، وصیت و علم و فرزند و جانشین او در میان ما است و جز ظالمان گناهکار کسی راجع بمنصب و مقام امامت وی با ما نزاع ندارد، و جز کافر منکر کسی ادعای این منصب بزرگ را نمیکند.

اگر ملاحظه مغلوب شدن امر خدا و آشکار گشتن سر الهی نبود، چنان حق ما برای شما ظاهر میگردد که عقلهاتان حیران گردد و

تردیدتان برطرف شود، ولی آنچه خداوند خواسته و هر چیزی در لوح محفوظ مرقوم است، تحقق خواهد یافت پس شما هم از خدا بترسید و تسلیم ما شوید و کارها را بما واگذارید. همه گونه خیر و خوبی از ما بمردم میرسد. آنچه بر شما پوشیده است، برای اطلاع از آن اصرار نوزید، و بچپ و راست میل نکنید. مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است بطرف ما قرار دهید. من آنچه لازمه نصیحت بود بشما گفتم و خداوند بر من و شما گواه است.

اگر محبت بشما نداشتیم و صلاح شما را نمیدیدیم، و بخاطر ترحم و شفقت بر شما نبود، گفتگوی با شما را ترک میگفتیم ... و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم تسلیم.

جواب اسحاق بن یعقوب

و نیز در احتجاج طبرسی از شیخ کلینی و او از اسحاق بن یعقوب نقل میکند که گفت: من از محمد بن عثمان رحمه الله علیه «۱» خواهش کردم نامه مرا که مشتمل بر پاره‌ای از مسائل مشکله است بناحیه مقدسه تقدیم کند (بعد از آنکه وی پذیرفت و تقدیم کرد) توقیعی بدین مضمون در جواب سؤالات من بخط مولی صاحب- الزمان علیه السلام بافتخارم صادر گشت:

(۱) نائب دوم حضرت امام زمان علیه السلام.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۱

خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت بدارد اما اینکه پرسیده‌ای که بعضی از افراد خاندان ما (سادات) و عموزادگان ما منکر وجود من هستند، بدان که بین خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست هر کس منکر وجود من باشد از من نیست و راهی که او میرود راه پسر نوح است «۱».

و راهی را که عمویم جعفر و اولاد او نسبت بمن پیش گرفته‌اند، راه برادران یوسف است! اما فجاج (آبجو) نوشیدنش حرام است ولی نوشیدن شلماب اشکالی ندارد، و ما اموالی که شما بما می‌رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول میکنیم. بنا بر این هر کس میخواهد بما برساند و هر کس نمیخواهد قطع کند، آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما میدهید بهتر است. و اما ظهور فرج، بسته باراده خداست. آنها که وقت آن را تعیین میکنند دروغگو هستند و اما کسی که عقیده دارد که حسین علیه السلام کشته نشده، عقیده وی کفر و تکذیب حقیقت است و ضلالت و گمراهی میباشد.

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم و انا حجّة الله علیهم

: یعنی: حوادثی که برای شما پیش می‌آید، (برای دانستن حکم آنها) رجوع کنید بر اوایان حدیث ما «۲» زیرا آنها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خدا بر آنها میباشم. و اما محمد بن عثمان عمری که خداوند از وی و پیش از او از پدرش خشنود گردد؛ مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، عنقریب خدا دل او را اصلاح میگرداند و شک را از وی برطرف میسازد و اما آن مالی را که برای ما فرستاده‌ای؛ نمیتواند مورد قبول ما واقع شود.

(۱)

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

(۲) این راویان در زمان بعد از غیبت منحصر بفقها و مجتهدین و مراجع تقلید شیعه است.

زیرا آنها در سایه اجتهاد و تسلط بر مدارک احکام از هر کس دیگر در استنباط احکام شرعی استاد- ترند و بعبارت دیگر کارشناس این فن هستند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۲

مگر اینکه از حرام پاک و پاکیزه گردد، پول زن خواننده، هم حرام است.

و اما محمد بن شاذان بن نعیم، او مردی از دوستان ما اهل بیت است. و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اجدع، پس او و اصحاب او همه ملعون هستند، و تو با آنها که عقیده اینان را دارند، نشست و برخاست مکن. زیرا من از آنها بیزارم و پدران من هم از آنها بیزار بوده‌اند و اما کسانی که اموال ما را میگیرند، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل اینست که آتش خورده‌اند، و اما خمس برای شیعیان ما مباح است و برای ایشان تا هنگام ظهور ما حلال گشته است. تا بواسطه آن ولادتشان پاک باشد و پلید نشوند و اما مردمی که از فرستادن آن اموال بنزد ما پشیمان شدند و در دین خدا شک کردند هر کس بخواهد آنچه بما داده بوی پس میدهم و ما احتیاجی به بخشش مردمی که در باره ما شک دارند نداریم! و اما علت غیبتی که بوقوع پیوسته؛ خداوند میفرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ تَشْوُكُمُ** یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکارا شود شما را آزرده میکند، سؤال ننمائید: هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغی زمان خود را بگردن گرفت، ولی من زمانی که ظهور میکنم، بیعت هیچ یک از طاغیان روزگار را بگردن ندارم «۱».

(۱) در صفحه ۱۰۶۷ گفتیم: که تطبیق این معنی به میرزا علی محمد شیرازی که بهائیان از آن سوء استفاده نموده، هیچ گونه مناسبتی ندارد. زیرا اولاً سید باب مخالفتی با سلطان زمان خود محمد شاه قاجار نمود. بلکه در دست او اسیر و در بدر میگردید، در شیراز از ادعای خود بیزاری جست، و در زندان توبه نامه نوشت. و آخر هم تیرباران گردید. بعلاوه در اینجا میخوانید که امام زمان **حجّت بن الحسن العسکری** یعنی امام غائب شیعیان سخن میگوید.

ولی فرقه بهائی که عقیده به امامت پسر امام حسن عسکری و امام غائب ندارد. این امام که بیعت کسی را بگردن نمیگیرد، کجا و پسر میرزا رضای بزاز شیرازی؛ امام زمان تیره بخت بابی و بهائی و ازلی کجا- چه نسبت خاک را با عالم پاک؟

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۳

و اما کیفیت انتفاعی که مردم در غیبت از من میبرند، مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرهاست، من امان مردم روی زمین هستم، همان طور که ستارگان امان اهل آسمان میباشند! پس درهای سؤال را از چیزهایی که مورد لزوم نیست، ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از شما نخواستند، بمشقت نیاندازید، زیاد دعا کنید برای تعجیل فرج، زیرا دعا کردن در تعجیل فرج خود فرج است!

و السلام علیک یا اسحق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی

در غیبت شیخ طوسی از علما از ابن قولویه و ابو غالب زراری و غیر آنها از کلینی از اسحق بن یعقوب نیز این تویق را نقل کرده است. و در کمال الدین هم از ابن عصام از کلینی روایت شده است.

جواب ابو الحسن محمد بن جعفر اسدی

و نیز در احتجاج طبرسی «۱» از ابو الحسن محمد بن جعفر اسدی «۲» روایت نموده که گفت: در ضمن جواب مسائلی که من از حضرت صاحب الزمان پرسیده بودم و محمد بن عثمان برای من فرستاد، مرقوم بود که: و اما اینکه پرسیده ای ملکی

(۱) ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی- از علمای مشهور شیعه، و مؤلف کتاب «الاحتجاج علی اهل اللجاج» معروف به «احتجاج طبرسی» است. طبرسی مناظرات و احتجاجها و گفتگوهای ائمه اطهار را با مخالفین یا پاسخ به پرسشهای سائلین را که مقام

عالی آن ذوات مقدسه در طی آنها بخوبی جلوه گر است، در کتاب احتجاج جمع آوری کرده است، و از این راه خدمتی بسزا بمذهب شیعه نموده است.

طبرسی شاگرد دانشمند فقیه مهدی بن ابی حرب حسینی مرعشی شاگرد شیخ ابو علی طوسی و استاد همشهری خود ابن شهر آشوب مازندرانی دانشمند معروف است.

کتابهای «کافی» در فقه و «مفاخر الطالبیه» و «تاریخ الائمه» و «فضائل الزهراء» نیز از تألیفات احمد بن ابی طالب طبرسی است. (۲) از وکلای حضرت است، رجوع بصفحه ۶۹۰.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۴

در ناحیه شما وقف است، اگر صاحبش محتاج بآن شد میتواند در آن تصرف کند یا نه؟ جواب اینست که اگر آن ملک وقف شده هنوز تسلیم متولی نشده، صاحب ملک اختیار دارد که امضاء خود را پس گرفته و آن را باطل و تملک کند ولی اگر تسلیم متولی وقف شده، صاحب ملک نمیتواند در آن تصرف کند، خواه محتاج بآن باشد یا بی نیاز از آن باشد.

و اما اینکه پرسیده‌ای کسانی در اموال ما که در دست آنهاست، بدون اجازه ما تصرف میکنند و استفاده آن را برای خود حلال میدانند، هر کس این کار را بکند ملعون است، و ما روز قیامت از وی بازخواست میکنیم. پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر کس آنچه را که پیش عترت من حرام است حلال بداند، بر زبان هر پیغمبری ملعون است پس هر کس حق ما را تزییع کند از جمله ستمگران محسوب است و مشمول لعنت پروردگار خواهد بود چنان که خداوند فرمود: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.**

و اما اینکه پرسیده‌ای شخصی نماز میگذارد و آتش و تصویر (عکس) و چراغ (روشن) مقابل وی قرار دارد، آیا نمازش صحیح است یا نه؟ و مردم پیش از تو در این خصوص اختلاف داشته‌اند، جواب اینست که اگر نماز گزار از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نباشد، جایز است ولی اگر از اولاد بت پرستان و آتش پرستان باشد، جایز نیست روبروی آنها نماز بگذارد (۱) و اما اینکه پرسیده‌ای املاکی در ناحیه شما وقف ما شده، آیا جایز است کسی آن را آباد کند و بعد از کسر مخارجی که برداشته بقیه مداخل آن را بناحیه ما بفرستد، و این کار را بحساب ثواب بردن و تقرب بسوی ما محتمل شود؟ جواب اینست که هیچ کس حق ندارد در مال کسی بدون اجازه صاحب تصرف کند، پس چگونه

(۱) زیرا ممکن است بت پرست زاده و گبرزادگان در حال نماز بیاد عقاید پدران مشرک خود بیافتند و شرک در عبادت آنها رخنه کند و لطمه بر عقیده بی آرایش اسلامی آنها وارد سازد!

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۵

جایز است کسی در مال ما تصرف بکند؟ هر کس بدون اجازه ما این کار را بکند، آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته، و هر کس بدون اجازه چیزی از اموال ما را بخورد مثل اینست که آتش در دل خود نهاده است و عنقریب نیز به آتش جهنم درافتد.

و اما اینکه پرسیده‌ای راهگذری از جنب درختان میوه داری که وقف ما شده میگذرد و از میوه آن میخورد آیا برای وی حلال است یا نه؟ جواب اینست که خوردن آن برای راهگذر حلال و بردن با خود حرام میباشد.

این حدیث را شیخ صدوق در کمال الدین بسند دیگر هم از اسدی نقل کرده است (۱).

توقیع دیگر برای عثمان بن سعید و محمد بن عثمان

شیخ صدوق در کمال الدین مینویسد: این توقیع بافتخار عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان (نائب اول و دوم امام زمان علیه السلام) از ناحیه مقدسه صادر شده است. این توقیع را سعد بن عبد الله اشعری روایت کرده است. شیخ ابو عبد الله جعفر رضی الله

عنه گفت: من آن را بخط سعد بن عبد الله اشعری رضی الله عنه دیدم تویع اینست:

خداوند شما دو نفر را در راه بندگی خود موفق و بر دین مقدسش ثابت بدارد و شما را با آنچه موجب خشنودی اوست، نیکبخت گرداند، آنچه گفته بودید که «میثی» از «مختار» و گفتگوش با شخصی که او را ملاقات کرده بود و استدلال کرده بود که پدرم امام حسن عسکری علیه السلام جانشینی غیر از جعفر بن علی (جعفر کذاب) ندارد و او هم امامت او را تصدیق کرده است، بما رسید و از تمام مضمون مکتوبی که از آنچه دوستان شما در خصوص او بشما خبر داده بودند، بوی نوشته‌اید مطلع

(۱) باید دانست که این تویع نیز تلخیص شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۶

شدیم. من از نابینائی بعد روشنی و از ضلالت بعد از هدایت و از عواقب سوء اعمال و فتنه‌های خطرناک پناه بخدا میبرم خداوند عز و جل میفرماید:

أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ يَعْنِي: آیا مردم گمان کردند ما آنها را بمجرد اینکه گفتند: ایمان آوردیم، رها میکنیم، و دیگر امتحان نخواهند داد؟! چگونه این مردم در فتنه افتاده و در حیرت و سرگردانی قدم میزنند و از چپ و راست. میروند آیا از دین خود کناره گرفته‌اند یا دچار شک و تردید گشته‌اند، یا با حق و حقیقت دشمنی ورزیده یا جهالت را پیشه خود ساخته‌اند؟

آیا اخبار و روایات صحیحه در این باره به آنها نرسیده، یا اینکه از این موضوع اطلاع دارند ولی آن را بدست فراموشی سپرده‌اند؟ نمیدانند که خداوند زمین را از حجت ظاهریا غائب خالی نمیگذارد، و اطلاع ندارند که امامان بعد از پیغمبرشان یکی پس از دیگری آمدند، تا آنکه بر حسب تقدیر و اراده الهی نوبت پیدر بزرگوارم حسن بن علی (امام حسن عسکری) رسیده و او بجای پدران خود نشست و مردم را بحق و راه راست راهنمایی کرد، و نوری آشکار و ماهی تابان بود تا آنکه خداوند او را بجوار رحمت خود دعوت کرد و او هم بر طریقه پدران خود رحلت نمود و درست مانند هر یک از آنان در زمان خودشان، اسرار امامت را بجانشین خود که حامل اسرار الهی است سپرد، و بدین گونه وظیفه خود را پایان رسانید و در گذشت؟! و بعد از او هم خداوند مکان جانشین او را با مشیت و اراده نافذ خود مخفی ساخت. اگر خداوند اجازه میداد که ظاهر شوم و این ممنوعیت را که از حکم او گذشته است، از من برطرف مینمود، من حق را بطور آشکار و در بهترین شکل و روشنترین دلالت و واضحترین علامت نشان میدادم، و خود را در میان مردم ظاهر میساختم، و حجت خدا قیام میکرد، ولی مقدرات الهی مغلوب نمیگردد، و اراده‌اش بهم نمیخورد، و توفیقهش از حد خود تجاوز نمیکند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۷

باید مردم هوای نفس خود را در خصوص ظهور ما ترک گویند و بهمان شیوه که داشته‌اند ثابت بمانند و از آنچه حکمتش بر آنها پوشیده جستجوی بیهوده نمایند که گناهکار شده و قادر نخواهند بود، سر خدا را کشف کنند و در نتیجه از کار خود پشیمان میشوند.

آنها بدانند که حق با ما، و هم در خاندان ما معصومین است، هیچ کس جز ما این را نمیگوید مگر اینکه دروغگو باشد، و بر خداوند افترا به بندد! جز ما کسی این ادعا را ندارد، مگر اینکه گمراه و خیره‌سر باشد. علی هذا با این مختصر که گفتم بما اکتفا کنند، و دیگر توضیح بیشتر لازم نیست، و با این اشاره قناعت نمایند.

تویع در جواب احمد بن اسحاق

و نیز شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» از جماعتی از علماء و آنها از تلعبیری «۱»

(۱) تلعبیری - مقصود شیخ عظیم الشان ابو محمد هارون بن موسی شیبانی تلعبیری است که از اجله دانشمندان ماست. تلعبیری در وفور علم و حفظ حدیث، در عصر خود نظیر نداشته و مورد اعتماد کامل ناقلان آثار و راویان اخبار اهل بیت بوده است وی تمام اصول معتبره و مصنفات اصحاب ائمه را روایت کرده است.

او معاصر شیخ صدوق و شاگرد شیخ کشی و ساکن بغداد بوده است. کتاب «الجوامع» در علوم دین از تصنیفات اوست. نجاشی مینویسد: من باتفاق فرزندش ابو جعفر (محمد بن هارون) در خانه‌اش حاضر می‌شدم و می‌دیدم که دانشمندان کتب را بر وی می‌خواندند. این دانشمند جلیل که در موارد بسیاری از این کتاب نامش آمده است بسال ۳۸۵ رحلت کرد.

یاقوت حموی در «معجم البلدان» مینویسد: «عکبرا» بضم عین و سکون کاف و فتح باء از نواحی دجیل بوده و تا بغداد ده فرسخ راه است.

شیخ فخر الدین طریحی در «جامع المقال» می‌نویسد: «عکبرا» بضم عین و بقولی بفتح آن نام مرد کوری بوده و «تل» منسوب باوست که در مقام نسبت «تلعبیری» می‌گویند.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۸

و او از احمد بن علی از ابو الحسین اسدی از سعد بن عبد الله اشعری «۱» و او از احمد بن اسحاق رحمه الله علیه روایت کرده که وی (احمد بن اسحاق) گفت: یکی از شیعیان بنزد من آمد و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه‌ای بوی نوشته و خود را امام دانسته و ادعا کرده بود که: امام بعد از پدرم من هستم، و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم همه و همه در نزد من است.

احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم مکتوبی در این خصوص به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر نوشته و نامه جعفر (کذاب) را هم در جوف آن گذارده ارسال داشتم. سپس جواب آن بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم: خداوند تو را پاینده بدارد. مکتوب تو و نامه‌ای را که در جوف آن گذارده و فرستاده بودی بمن رسید و از تمام مضمون آن باختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است؛ مطلع گشتم! اگر بدقت در آن

(۱) سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری قمی از بزرگان محدثین شیعه است شیخ طوسی در فهرست مینویسد: «ابو القاسم سعد بن عبد الله قمی جلیل القدر، دارای اطلاع وسیع در اخبار و تصانیف بسیار و دانشمندان موثق بود» نجاشی در رجال می‌گوید: «سعد بن عبد الله اشعری قمی در زمان خود سرآمد دانشمندان شیعه و از رؤسا و پیشوایان آنها بود.

احادیث بسیاری از علمای اهل تسنن استماع کرد؛ و در طلب آن مسافرتها نمود؛ و از بزرگان آنها حسن بن عرفه، محمد بن عبد الملك دقیقی و ابو حاتم رازی، و عباس برفقی را ملاقات کرد... چنان که در صفحه ۸۴۱ گفتیم سعد بن عبد الله در یکی از سنوات ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ در شهر «رستمدر» مازندران، از نواحی «آمل» کنونی وفات یافت. وی استاد ابن ولید قمی و محمد بن جعفر قولویه است. کتابهای بسیاری در حدیث و احکام دین، ورد بر مذاهب باطله نوشته است، از جمله کتاب (المقالات و الغرق) او که از کتب بسیار سودمند است، اخیرا چاپ و منتشر شده است.

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۵۹

مینگریستی تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن نامه فهمیدم میشدی! خداوند بی‌شریک و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی که در باره ما نموده و فضیلتی که بما داده است، سپاسگزارم که همیشه حق را کامل میگرداند، و باطل را از میان میبرد، او بر آنچه من

اکنون می‌گوییم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه ما در باره آن اختلاف داریم سؤال کرد، گواهی بصدق گفتار من خواهد داد.

آنچه می‌خواهم بگویم اینست که خداوند صاحب این نامه را (یعنی جعفر کذاب) نه کسی که نامه باو نوشته و نه بر تو و نه بر هیچ یک از مخلوق امام مفترض الطاعه قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچ کس لازم ندانسته است. من عنقریب پیمانی را برای شما روشن می‌گردانم که بخواست خدا بدان اکتفا کنید.

ای احمد بن اسحاق! خدا تو را رحمت کند، خداوند بندگانش را بیهوده نیافریده، و سرنوشت آنها را مهمل نگذاشته است، بلکه آنها را با قدرت کامله خود آفریده و بآنها چشم و گوش و دل و فکر عطا فرمود. آنگاه پیغمبران را بمنظور بشارت بعدل خداوند و ترساندن آنها از نافرمانی الهی بسوی آنان فرستاد، تا آنها را باطاعت او وادارند و از معصیتش نهی کنند، و آنچه را آنها از امر خداوند و دینشان نمیدانند بآنها بفهمانند.

سپس بواسطه فضل و دلایل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه کتابهایی بر آنها نازل فرمود و فرشتگان را بسوی آنها فرستاد، تا آنها میان خدا و پیغمبران واسطه و فرمانبر باشند.

یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بر وی گلستان کرد، و دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را از دهنهای آشکاری گردانید، و دیگری باذن پروردگار مرده را زنده کرد و هم باجازه او افراد لال و پیس را شفا داد.

دیگری را منطق الطیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد. آنگاه محمد

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۶۰

صلی الله علیه و اله را بعنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را بوسیله طلوع او بر مردم تمام کرد، و طومار نبوت را با وجود مبارکش مهر نمود «۱» و او را بسوی همه مردم فرستاد و از راستگویی او آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت، سپس در حالی که وی پسندیده و نیکبخت بود قبض روح کرد.

آنگاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسر عمو و جانشین و وارث او علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند یکی پس از دیگری قرار داد، تا دین خود را بوسیله آنها زنده گرداند و نور خود را کامل کند، و میان آنها و برادران و اولاد عمومی آنها و مردم طبقه پائین از کسان وی فرق آشکاری گذاشت تا بدان وسیله حجت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود زیرا خداوند امام و حجت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیبها پیراسته گردانیده و از پلیدیها پاکیزه نموده و از شبهات منزله کرده است.

و آنها را خزینه دار علم و امین حکمت و محل سر خود قرار داده و با دلایل تأیید فرموده است. اگر جز این بود مردم همه یکسان بودند، و هر بی‌سر و پائی دعوی امر الله! «۲» و منصب خدائی میکرد، و دیگر حق از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی‌یافت، این مفسد باطل (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد؛ نمیدانم بچه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید بفقہ و دانائی در احکام دین خدا داشته است بخدا قسم او نمیتواند حلال را از حرام تشخیص بدهد، و میان خطا و صواب فرق بگذارد.

و اگر بعلم خود می‌بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد، و حتی از حدود نماز و وقت (وجوب و استحباب) آن اصلاً اطلاع ندارد.

(۱) رجوع کنید به بحث ما در مقدمه کتاب در باره «خاتمیت» پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله.

(۲) پاورقی صفحات ۱۰۷۴-۱۱۲۵ را بخوانید، آیا این اخبار از غیب نیست؟

و اگر او به تقوی و پرهیزکاری خود اطمینان داشته است، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، باین منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن بشما هم رسیده باشد. ظرفهای شراب او را همه کس دیده است. علاوه بر اینها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است.

و اگر ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد نشان دهد و اگر حجتی دارد آن را اقامه نماید، و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند! قال الله تعالی فی کتابه: بسم الله الرحمن الرحيم - حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتَّوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۱) یعنی: این کتابی است که از جانب خداوند مقتدر حکیم نازل شده، ما آسمانها و زمین و آنچه را که در بین آسمانها و زمین است، جز بحق و مدتی که نامبرده شده، نیافریدیم. و آنها که کافر گشتند، از آنچه آنها را ترسانیدند، دوری گزینند.

بآنها بگو بمن نشان دهید که آنها را که غیر از خدای یگانه میخوانند، چه چیز از زمین را آفریدند؟ مگر در خلقت آسمانها شرکت داشته‌اند، کتابی را که پیش از این (قرآن) آمده باشد (و در آن نوشته باشد که آنها در خلقت آسمانها دخالت داشته‌اند) و یا علامتی که موجب یقین باین معنی باشد، اگر راستگو هستید بیاورید؟

کیست گمراه‌تر از کسی که غیر از خدای یگانه را میخواند، و تا روز قیامت دعایش مستجاب نمیشود؟ و آن خدایان باطل، از اینکه آنها را میخوانند غافل

(۱) سوره احقاف آیه ۱-۶

مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۶۲

هستند؟ وقتی این مردم برانگیخته شدند، همین خدایان دشمن آنها خواهند بود و عبادت آنها را انکار میکنند! ای احمد بن اسحاق! خداوند توفیقات تو را افزون کند آنچه را که گفتم از این زورگو (جعفر کذاب) پرس و او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی پرس که تفسیر کند، و یا از یک نماز واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آن را بیان نماید، و بخوبی پی بارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد. حساب او با خداست. خداوند حق را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد. بعلاوه خداوند جز در حسن و حسین علیهما السلام، امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است! هر گاه خداوند بما اجازه دهد که سخن بگوئیم آن وقت حق آشکار و باطل از میان می‌رود، و تردید نیز برطرف می‌شود. من شایق الطاف، خداوند و مرحمت او هستم و حسبنا الله و نعم الوکیل و صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

توقع برای خضر بن محمد

و نیز در «خرایج» راوندی از احمد بن ابی روح روایت کرده که گفت: ابو الحسن خضر بن محمد اموالی بمن داد که به بغداد بیاورم بناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام برسانم، و دستور داد که آن را بمحمد بن عثمان تسلیم کنم، و گفت که از ناحیه مقدسه برای شفای وی از بیماری که بدان مبتلا بود التماس دعا نمایم (و یک مسأله فقهی هم پرسیده بود). من به بغداد آمدم و نزد محمد بن عثمان رفتم، ولی او از گرفتن آن مال امتناع ورزید؛ و گفت برو بنزد ابو جعفر محمد بن احمد که حضرت بوی امر فرموده آن را از تو بگیرد، و جواب سؤالی که داشته هم صادر شده است! چون بنزد ابو جعفر محمد بن احمد رفتم و مال را باو سپردم؛ توقیعی بیرون آورد و بمن داد که نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم. خواهش کرده‌ای برای بهبودی تو دعا کنیم. خداوند تو را شفا داد، و آفتها

را از تو دور کرد، و ناخوشی که بواسطه حرارت

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۶۳

در خود می‌یابی از تو برطرف ساخت. اینک تو شفا یافته‌ای و بدنت سالم است ...!:

مؤلف: در اینجا آنچه را میخواستیم در کتاب «غیبت» جلد سیزدهم بحار الانوار بنویسم پایان مییابد. امیدوارم حضرت باری عز اسمه بافضل عمیم خود مرا از یاوران حجت و نگهدار دین خود قرار دهد، و از پشتیبانان و حاضران در زیر پرچم حضرتش بشمار آورد، و چشم من و دیدگان پدرم و برادرانم و دوستانم و بستگانم و تمام مؤمنین را بدیدن جمال عالم آرایش روشن گرداند و غبار سم اسبان یاوران در گاهش را سرمه چشم ما کند. زیرا اوست که هر کس امید خیری و نظر احسانی داشته باشد رو بیارگاه مقدسش می‌آورد. و از آنها که در این کتاب من نظر میافکنند، نیز انتظار دارم که از خداوند در زمان حیات و بعد از وفاتم برای من طلب آمرزش کنند، و الحمد لله اولاً- و آخراً و صلی الله علی محمد و اهل بینه الطاهرین- بقلم مؤلف- کتاب: کوچکترین بندگان خداوند بی‌نیاز محمد باقر بن محمد تقی (مجلسی) در ماه رجب سال یک هزار و هفتاد و هشت هجری (۱۰۷۸) این ذره بی‌مقدار مترجم کتاب نیز میگوید: بحمد الله و المنه در اینجا ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی رضوان الله علیه با تمام میرسد. امید است حضرت باری تعالی جلت عظمته با الطاف بی‌پایان خود این خدمت ناچیز را از این گمنام بپذیرد، و آن را وسیله آمرزش خود و پدر و مادر و برادر و فرزندانم و کلیه بستگان و دوستان دیندارم قرار دهد، و در دنیا و آخرت از شفاعت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله و ائمه اطهار علیهم السّلام محروم نگرداند و در زمان ظهور اعلی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از حاضران در گاهش قرار دهد. انّه سمیع الدعاء.

قم: علی دوانی بتاريخ ۲۰ دیماه ۱۳۳۹ شمسی مطابق ۲۲ رجب المرجب ۱۳۸۰ هجری قمری

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۶۴

تذکر در پایان کتاب «مهدی موعود» مناسب چنان میدانیم که برای تکمیل آنچه از نظر عقلی و نقلی تاکنون در باره شخصیت بزرگ و جهان مدار حضرت ولی عصر عجل الله فرجه گفته‌ایم، چند قصیده که در مدحت آن موعود جهان بشریت گفته شده، نیز بیاوریم تا از نظر ادبی هم کتاب خالی نماند.

نخست چند قطعه و قصیده از مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی که از اعظام مراجع تقلید نجف و بزرگان فلاسفه عصر اخیر و استاد جمعی از مراجع تقلید کنونی شیعه بودند، می‌آوریم و سپس بذکر چند قصیده از فضلا و ادبای معاصر نیز مبادرت میورزیم.

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۶۵

چند قصیده در مدحت آن موعود جهان

جام جهان نمای جم

صورت شاهد ازل، جلوه‌گر از جمال تو معنی حسن لم یزل، در خور خط و خال تو

جام جهان نمای جم، ساغر درد نوش تو طلعت لیلی قدم، آینه مثال تو

کوکب درّ ری فلک؛ شمع در سرای تو سرمه دیده ملک، خاک ره نعال تو

عرصه فرش ساحت گوشه‌نشین گدای توبه عرش حلقه منطقه جلال تو

دفتر علم و معرفت نسخه حکمت و ادب نقطه مهملی است در، دائره کمال تو

ماه دو هفته بنده، حسن یگانه روی تو پیر خرد بمعرفت کودک خرد سال تو
 رفر عقل پیر اگر از سر سدره بگذرد باز نمیرسد، باول قدم خیال تو
 گلشن جان نمیدهد، چون تو گلی دگر نشان خلد جنان، نپرورد سرو باعثدال تو
 خضر اگر چه زندگی، ز آب حیات یافته باز کند دوندگی، در طلب زلال تو
 ای بقدای ناز تو، و آن دل دلنواز تو سوخت ز سوز عشق تو «مفتقر» نوال تو

شمع دل انجمن

همره باد صبا نافه مشک ختن است یا نسیم چمن و بوی گل و یاسمن است
 دیده دل شده روشن مگر ای باد صباهمهرت پیرهن یوسف گل پیرهن است
 شده شام دل آشفته غمگین خوشبوی مگر از طرف یمن بوی او یس قرن است
 یا مسیحا نفسی میرسد از عالم غیب که دل مرده دلان تازه تر از نسترن است
 نفخه ای می وزد از عالم لاهوت بلی نه نسیم چمن است و نه ز طرف یمن است
 ای صبا با خبر مقدم یار آمده ای؟ خیر مقدم! که نسیم تو روان بدن است
 گر از آن سر و چمان نیست ترا تازه بیان صفحه روی زمین بهر چه صحن چمن است
 گر ندارد خبری زان لب لعل شکرین طوطی طبع من از چیست که شکر شکن است
 ورنه حرفیست از آن خسرو شیرین دهنان بلبل نطق من از چیست که شیرین سخن است
 مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۶۶ گر حدیثی نبود ز آن در دندان بمیان از چه رو ناطقه ام معدن در یمن است
 *** ای نسیم سحری این شب روشن چه شبست مگر امشب مه من شمع دل انجمن است
 چه شبست این شب فیروز دل افروز چه روز مگر امشب شب اشراق دل آرام من است
 مشرق شمس ابد مطلع انوار ازل صاحب العصر ابو الوقت امام زمن است
 یوسف مصر حقیقت که دو صد یوسف حسن نتوان گفت که آن در ثمن را ثمن است
 آنکه در کشور ایجاد ملیک است و مطاع و اندر اقلیم بقا مقتدر و مؤتمن است
 کلک لطفش زده بر لوح عدم نقش وجود دست قهرش شرر خرمن دهر کهن است
 دل والا گهرش مخزن اسرا اله دیده حق نگرش ناظر سرو علن است
 حجت قاطعه و قاع الحاد و ضلال رحمت واسع و کاشف کرب و محن است
 حاوی علم و یقین، حامی دین و آئین ما حی زیغ و زلل محیی فرض و سنن است
 جامع شمل پس از تفرقه اهل وفاق باسط عدل پس از آنکه زمین پر فتن است
 *** ای سلیمان زمان پادشاه عرش مکان خاتم ملک تو تا کی بکف اهرمن است
 ای همای ملاء قدس و حمام جبروت تا بکی روضه دین مسکن زاغ و زغن است
 ای رخت قبله توحید و درت کوی امید تا بکی کعبه دلها همه بیت الوثن است
 دل بدریا زده از شوق جمالت الیاس خضر از عشق تو سرگشته ربع و دمن است
 کعبه در گه تو قبله ارواح و عقول خاک پاک ره تو سجده گه مرد و زن است
 ای ز روی تو عیان جنت ارباب جنان بی تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است

ای شه ملک قدم یکقدم از مکنم غیبوی مسیحا ز تو همدم، دم باز آمدن است
 ای که در ظل لوای تو کند گردون جای نوبت رایت اسلام برافراشتن است
 ای ز شمشیر تو از بیم، دل دهر دو نیم‌گاه خونخواهی شاهنشاه خونین کفن است
 مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۶۷

شاهنشاه والاتبار

آمد بهار و بی گل رویت بهار نیست باد صبا مباد چو پیغام یار نیست
 بی‌روی گل‌عذار مخوانم به لاله‌زار بی گل نوای بلبل و شور هزار نیست
 بی سرو قد یار چه حاجت به جویبار؟ ما را سرشک دیده کم از جویبار نیست
 بی چین زلف دوست نه هر حلقه‌ای نکوست تاری ز طره‌اش به ختا و تثار نیست
 بزمی که نیست شاهد من شمع انجمن گر گلشن بهشت بود سازگار نیست
 گمنام دهر گردد و ویران شود به قهر شهری که شاه عشق در او شهریار نیست
 ای سرو معتدل که بمیزان عدل و دادسروی باعتدال تو در روزگار نیست
 ای نخل طور نور که در عرصه ظهور جز شعله رخ تو نمایان ز نار نیست
 مصباح بزم انس بمشکاه قرب قدس حقا که جز تجلی حسن نگار نیست
 ای قبله عقول که اهل قبول راجز کعبه تو ملتزم و مستجار نیست
 امروز در قلمرو توحید سکه زن غیر از تو ای شهنشاه والاتبار نیست
 در نشئه تجرد و اقلیم کن فکان جز عنصر لطیف تو فرمانگذار نیست
 جز نام دلربای تو از شرق تا بغرب زینت فزای دفتر لیل و نهار نیست
 در صفحه صحیفه هستی به راستی جز خط و خال حسن تو را اعتبار نیست
 و اندر محیط دائره علم و معرفت جز نقطه بسیط دهانت مدار نیست
 ای صبح روشن از افق معرفت در آی ما را زیاده طاقت این شام تار نیست
 ما را ز قلم فتن آخر الزمان جز ساحل عنایت و لطفت کنار نیست

آرام دل ما

صبح ازل از مشرق حسن تو دمیده است تا شام ابد پرده خورشید دریده است
 حیف است نگه جانب مه، با مه رویت ماه آن رخ زیباست هر آن دیده که دیده است
 مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۶۸ هرگز نکنم من سخن از سرو و صنوبر سرو آن قد و بالاست هر آن کس که شنیده
 است

ای شاخه گل در چمن «فاستقم» امروز چون سرو تو سروی بفلک سرنکشیده است
 تشریف جهانگیری و اقلیم ستانی جز بر قدر عنای تو دوران نبریده است
 ای طور تجلی که ز سینای تو موسی مرغ دلش اندر قفس سینه تپیده است
 سرچشمه حیوان نبود جز دهن تو خضر از لب لعل نمکین تو مکیده است

از ذوق تو بلبل شده در نغمه سرائی وز شوق تو گل بر تن خود جامه دریده است
 ای روی دل آرام تو آرام دل ماباز آ که شود رام من این دل که رمیده است
 باز آ که به از نفخه وصل رخ جانان بر سوخته هجر نسیمی نوزیده است
 لطفی بکن و مفتخرم کن بغلامی کس بنده بازادگی من نخریده است
 در دایره شیفتگان دیده دوران آشفته تر از «مفتقر» زار ندیده است

مهر رخشنده

در سری نیست که سودای سر کوی تو نیست دل سودا زده را جز هوس روی تو نیست
 سینه غمزده‌ای نیست که بی روی ریاهدف تیر کمانخانه ابروی تو نیست
 جگری نیست که از سوز غمت نیست کباب یا دلی تشنه لعل لب دلجوی تو نیست
 عارفان را ز کمند تو گریزی نبود دام این سلسله جز حلقه گیسوی تو نیست
 نسخه دفتر حسن تو کتابی است مبین ور بود نکته سربسته بجز موی تو نیست
 ماه تابنده بود روشن از آن نور جبین مهر رخشنده بجز غره نیکوی تو نیست
 خضر عمری است که سرگشته کوی تو بود چشمه نوش بجز قطره‌ای از جوی تو نیست
 نیست شهری که ز آشوب تو غوغائی نیست محفلی نیست که شوری ز هیاهوی تو نیست
 «مفتقر» در خم چوگان تو گوئی گوئی است چرخ با آن عظمت نیز بجز گوی تو نیست
 مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۶۹ ای شمع جهان افروز بیاوی شاهد عالم سوز بیا
 ای مهر سپهر قلمرو غیب شد روز ظهور و بروز بیا
 ای طائر سعد فرخ رخ امروز توئی فیروز بیا
 روزم از شب تیره تر است ای خود شب ما را روز بیا
 ما دیده براه تو دوخته ایم از ما همه چشم مدوز بیا
 عمریست گذشته به نادانی ای علم و ادب آموز بیا
 من «مفتقر» رنجور توأم تا جان بلب است هنوز بیا
 ای خاک درت جام جم ما آیا خبرت هست از غم ما
 ما جمله اسیر کمند تو ایم آسوده تو از بیش و کم ما
 ای سینه لبالب غم تو وز ناله و آه دمام ما
 با ساز غمت دمساز شدیم ای راز و نیاز تو محرم ما
 درد تو علانیه عین دوا زخم تو معاینه مرهم ما
 لطف تو نشاط بهشت برین قهر تو عذاب جهنم ما
 خرم دل «مفتقر» از غم تست فریاد از این دل خرم ما
 ای مرهم سینه خسته ماوی مونس قلب شکسته ما
 ما بلبل شورانگیز تو ایم ای تازه گل نورسته ما
 در نغمه گری دستان تو اندر گلشن وحدت دسته ما

پیوسته بود با نفخه صوراین زمزمه پیوسته ما
برخاسته تا افق گردون فریاد ز بخت نشسته ما
کی حلقه شود در گردن یاراین دست بگردن بسته ما
از «مفتقر» این غوغا چه عجب وز این غزل برجسته ما
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۷۰ در عشق تو شهره آفاقم دیوانه حلقه عشاقم
گر جلوه کنی ز رواق دلم بیزار از حکمت اشراقم
از قید هوی گر باز شوم شهباز اریکه اطلاقم
جز خال و خط تو نمی بینم طغرای صحیفه اوراقم
از خلق کریم تو می طلبم راهی بمکارم اخلاقم
در حسن ترا چون جفتی نیست البته ز طاقت من طاقم
سرگشته کوی توام، چه کنم با این هوس دل مشتاقم
ای فاقه و فقر تو مایه فخر من «مفتقرم» من مشتاقم
هر کس که بعهد وفا نکند پس دعوی صدق و صفا نکند
عشق تو قرین بی رنج است رنجور تو فکر دوا نکند
تلخی ز تو ای شیرین جهان سهلست؛ و لیک خدا نکند
با این همه بی سر و سامانی دل جز کوی تو هوا نکند
لعل نمکین ترا حقی است تا کس نمکیده ادا نکند
با غمزه تو دل غمزده ام یک لحظه امید بقا نکند
امید که دست مرا تقدیر از دامن دوست جدا نکند
تا «مفتقر» از رعایت دیدبیمی از فقر و فنا نکند
آن دل که بیاد شما نبود شایسته هیچ بها نبود
از هاتف غیب شنیدستم حرفی که بحال خطا نبود
آن دل نه دلست که آب و گل است گر طور تجلی ما نبود
درد دل عاشق بیدل راجز جلوه یار دوا نبود
افسوس که خاطر عاطر شاه گاهی بخیاال گدا نبود
مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۷۱ با لاله روی تو مرم شمع ما محرومیم و روا نبود
در حلقه زلف تو دست زدن جز قسمت باد صبا نبود
مهجورم و «مفتقرم» لیکن در کار تو چون و چرا نبود
چشمی که ز عشق نمی دارد از لؤلؤ تر چه کمی دارد
هر کس که غم تو بسینه گرفت دیگر بجهان چه غمی دارد
آن دل که زیاد تو یافت صفاخوش باد که جام جمی دارد
بالعل تو هر که بود همدم هر لحظه مسیح دمی دارد
هر کس که فدای وجود تو شد در ملک عدم قدمی دارد

آن کس که ز جام تو کامی دیدنا کامی خویش همی دارد
خود بین ز طهارت محرومست در کعبه دل صنمی دارد
این طرفه حدیث از «مفتقر» است کز لوح قدم رقمی دارد
ای داغ تو لاله باغ دلم وی سوز تو نور چراغ دلم
ای تراز لطف تو گلشن جانوی تازه ز قهر تو داغ دلم
سرگشته کوی تو شد دل من هرگز نروی بسراغ دلم
امید که هیچ مباد تهی از باده شوق ایغ دلم
حقا که فراق تن و جانم خوشتر باشد ز فراغ دلم
این نامه شوق از «مفتقر» است یعنی که رسول بلاغ دلم
رسوای زمانه زبانم کرد فاش این همه راز نهانم کرد
با این همه نتوانم گفت عشق تو چنین و چنانم کرد
گیرم که زبان بندم از عشق با اشک روان چه توانم کرد
آهم چه زبانه کشد بکند بالاتر از آنچه زبانم کرد
مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۷۲ رخساره زرد گواه دل است کاتش گل سرخ بجانم کرد
سودای تو در بازار جهان آسوده ز سود و زیانم کرد
شوری بصرم شیرین دهنی افکند، و شکر بدهانم کرد
من «مفتقر» پیرم از غم عشق تو دوباره جوانم کرد
هر جا که بسوی تو می بینم یک جا همه روی تو می بینم
دریای محیط دو گیتی رایک قطره ز جوی تو می بینم
طغرای صحیفه هستی رادر طره موی تو می بینم
ارکان اریکه حشمت رادر کعبه کوی تو می بینم
از صبح ازل تا شام ابدیک نغمه ز هوای تو می بینم
نبود عجب ار خم گردون راسرشار سبوی تو می بینم
من «مفتقر» سودا زده راشوریده بوی تو می بینم
بخدا که ز غیر تو بیزارم وز خویش همیشه در آزارم
آواره کوه و بیابانم سرگشته کوچه و بازارم
چون مرغ شب آویزم همه شب روزانه چه بلبل گلزارم
در خرمن نه فلک آتش زدیک شعله ز آه دل زارم
رنجورم و باز مرنجانم بیزارم و باز نیازم
آن خاطر نازک را ترسم کز زاری خویش بیزارم
من «مفتقر» سودا زده ام اینست متاعم و ابزارم
تا بی خبری ز ترانه دل هرگز نرسی بنشانه دل
روزانه نیک نمی بینی بی ناله و آه شبانه دل

مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۷۳ تا چهره نگردد سرخ از خون کی سیزه دمد از دانه دل
از موج بلا ایمن گردی آنکه که رسی بکرانه دل
از خانه کعبه چه میطلبی ای از تو خرابی خانه دل
اندر صدف دو جهان نبود چون گوهر قدس یگانه دل
در مملکت سلطان وجود گنجی نبود چو خزانه دل
در راه غمت کردیم نثار عمری بفسون و فسانه دل
جانا نظری سوی مفتقرت کاسوده شود ز بهانه دل

[مهر او]

آقای ادیب نیشابوری از مدرسین عالیمقام خراسان
گر رخ گشاید، رونق افزایش چمن را ارزان کند اسپر غم و مشک ختن را
گلبرگ رویش ارغوان را سخره دارد پیچنده مویش ضیمران و نسترن را
یک گوشه چشمی که بنماید کشاندر هر خم زلفش هزاران انجمن را
دندان بود یا آنکه در بیجاده پنهان آراسته بابونه
یا در عدن رافزند آدم با چنین صورت که دیده
شاید ز جنت جا گرفته این وطن را گر پرده از رخساره بردارد بکیهان
آدم پرستی پیشه گردد برهمن رامن دامن او را نخواهم داد از دست
تا جان رود از قالب و پوشد کفن راجان مرا با مهر او آمیختندی
پس چون رها سازم روان خویشتن را از چهره برقع برفکن، مهر جانسوز
در سجده آور پیش یزدان اهرمن رامگذر ادبیا زین تمنا از در دوست
هر چند هرگز از تو نپذیرد سخن را

از دیوان الشعرا یزدی

آفاق پر از زمزمه اوست

شد نامه عمرم سیه آن لحظه که دیدم بر روی سپید تو خط غالیه شم را
مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۷۴ آهو ز نگه کبک ز رفتار تو آموخت این رسم خرامیدن و آن شیوه رم را
گاهی بگشای لب بتکلم که خلائق دانند هم آخر که وجودیست عدم را
شاهنشاه اقلیم بقا مهدی قائم کش کحل بصر کرده ملک خاک قدم را
یکتا گهر درج امامت که که جو داز ابر کف خویش خجل ساخته ایم را
شاهی که پی رونق شرع نبی از قدر برتر ز مه و مهر برافراشت علم را
بر غیر وی ار چشم عدو هست عجب نیست کی کور ز هم فرق دهد نور و ظلم را
داند که دو آفاق پر از زمزمه اوست یکره دهد ار خصم فرا گوش اصم را

بنگر که بانکار وی آرند دلائل آنان که ز لامی نشناسند نعم را
گویند نهانی تو و هر جا نگرم من بینم زده فرت بصدا جلال خیم را
ای گشته وجودت ز ازل باعث ایجاد عرش و فلک و مهر و مه و لوح و قلم را

نیز هم

گر بر باید نقاب، ماه من از رخ بروز شب پره سان آفتاب، سر بگریبان برد
ساکن بیت الحزن، بندیش ای کاش روی تا نه دگر باره نام، از مه کنعان برد
هر که شود کامیاب، از لب آن خضر خطر شک غبار رهش؛ چشمه حیوان برد
لاله نو خیز را؛ تازه کند داغ دل پرده رخسار خویش، چون بگلستان برد
سرو سمن سای من، گر بچمد در چمن چهر و خطش آب و تاب از گل و ریحان برد
خاطر جمع ار کسی، صرف خیالش کند در عوض از طره اش، حال پریشان برد
خجالت رعنا قدش، نخله طوبی کشد حسرت زیبا رخس، روضه رضوان برد
حجت حق رهنماست، ورنه امم را برون کفر خم زلف او، از ره ایمان برد
مالک ملک بقا، مهدی قائم که تاج خادم گاه او، از سر خاقان برد
نسج عناکب شود، بند براهین تمام دست چو بر ذو الفقار، قاطع برهان برد
جان برهش هر که داد، گوهر مقصود بردای خنک آن کس که او، این دهد و آن برد
هر که در ایوان او، ناصیه سایید بخاک رتبه والای او، سر سوی کیوان برد
مهر رخس چون طلوع، کرد در این مه رواست از رمضان گر سبق، حرمت شعبان برد
مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۷۵ نور ولایتش ورا، تا نشود دستگیر از ید بیضا چه سود، موسی عمران برد
خاتم فیروز بخت، زینت انگشت اوست نام وی آنکو چو من نزد سلیمان برد
آنکه بر او رنگ داد، چون بنماید جلوس گر دستم عدل او، از رخ کیهان برد
آنکه چو گردد سوار، بر فرس اقتدار گوی سپهرش قضا، در خم چو گان برد
سید یحیی بر قعی «حکمت» قم

خسروا خیز و شهنشاهی کن!

شبی آراسته چون صبح امید با صفا تر ز گلستان بهشت
ماه با قرص تمام از دل شب سر بدر کرده چو ترسا ز کنشت
خیره گردیده بر این عالم خاک نور افشان شده بر خاک و مگاک
مرغ شب ناله شبگیر کند بنوای دلک سوخته‌ای
بلبل از دوری گل افتاده همچو پروانه پرسیخته‌ای
شمع یک گوشه بپا اشک فشان گهر از دیده کند بر دامان
عارف سوخته دل در دل شب بنوا یا رب یا رب گوید
سالک وادی عشق ازلی راه معشوق بشب در پوید

زاهد و عابد سجاده‌نشین از خدا میطلبند ناصر دین
 مغ و مغیچه و دستور و ندیم گرد آتش شده در دیر مغان
 زند و پا زند گرفته در دست موبدان مویه کنان نعره زنان
 همه آتش بکف و دل شیدامصلحی خواهند ز آهورمزد
 مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۷۶ در کلیسا شده ترسا بچگلان دست بر سینه پیش اسقف
 بسته زنار و چلیپا بر سر گرد ناقوس زده صف در صف
 این ترانه بسرایند فصیح: نیست مصلح بجهان غیر مسیح
 رفته در بتکده هند و بر بت گرد از چهره بت می‌شوید
 سر تسلیم نهاده بر خاک پیش بت سجده کنان می‌گوید:
 چه شود دادگری نیک سرشت بهر اصلاح سر آرد ز کنشت؟
 در کنیسه شده حاخام یهودید یدش در پی و تورات بدست
 با گروهی ز بنی اسرائیل بدعا بر سر سجاده نشست
 گفت یا رب برسان موسی رامصلح پاک سرشت ما را
 خلق از ظلم و ستم خسته شده مصلحی دادگری می‌جویند
 شده در گوشه خلوت هر یک راز دل با صنمی می‌گویند
 تا بکی این همه خونریزی و جنگ سرزند زین بشر بی فرهنگ؟
 همه بودند در این اندیشه که ز سامرا ماهی سر زد
 شد پدیدار ز بیت عصمت کودکی خیمه بعالم بر زد
 ز گلستان رسول اسلام مهدی آل محمد زد گام
 این ندا گشت در آفاق بلند: مصلح منتظر آمد بوجود
 رخت بر بندد باطل زین پس که خدا از رخ حق پرده گشود
 زهق الباطل و جاء الحق گفت گوش دل این سخن از غیب شفت
 مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۷۷ خیز ساقی بتولای ولی پر کن از باده وحدت جامم
 آر تا نوشم و زایل گردد غم و رنج و محن و آلام
 سخن از حجت حق شاه جهان مهدی منتظر آرد بمیان
 هر که دیوانه او شد بجهان خلعت عقل و خرد را پوشید
 آنکه زد مهر غلامیش بدل آب از چشمه حیوان نوشید
 با تولای وی از دوزخ رست هر که در کوی ولایش بنشست
 ای بیادت دل شیدائی ماصاحباً پرده‌نشینی تا چند
 خیز و از ظلم و ستم باز رهان این تن خسته ما را از بند
 خود پیا خیز تو ای خسرو دین پاک از ظلم نما روی زمین
 خسروا خیز و شهنشاهی کن تا پیا تو بسائیم جبین
 پایه تخت بزن بر گردون عدل و انصاف بگستر بزمین

بنشین داد بده دادستان صلح کل صلح بیاور بجهان
 من کیم خسته دلی شیدائی عاشقی سوخته‌ای رسوائی
 سر کوی تو بدریوزه شدم بامیدی که رخی بنمائی
 «حکمت» خاک سر کوی توام بسته سلسله موی توام
 مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۷۸
 محمد حسن بهجتی / از فضیله جوان حوزه علمیه قم

نور جمال خدا

باز طبیعت کشید، بروی گلشن پرند بچهره روزگار، دوباره زد نوشند
 گیتی فرسوده از، جوان شد و دلپسند بدامن دشت باز، بهار، دیبا فکند
 باز با هستگی باد بهاری وزید! باز بر آورده طبع، شکوفه‌ها رنگ رنگ
 نهالها دوش دوش، بنفشه‌ها تنگ تنگ بیخته در، مشمت مشمت، ریخته زر چنگ چنگ
 چو ارتش صلح سرو، کشیده صف هنگ هنگ بهر طرف جفت جفت، ستاده ناژو و بید
 سبزه نگر پشت پشت، لاله بین موج موج قمریکان الف الف، بلبکان فوج فوج
 دمیده گل دشت دشت، رسته سمن زوج زوج کبوتران صف بصف، گرفته بر اوج اوج
 خنده زده قاه قاه، کبک میان خویدر گس مخمور، سر، ز خواب برداشته
 افسری از زرّ ناب، بفرق بگذاشته ز ریزه‌های طلا، کف خود انباشته
 سرو پی دیدنش؛ قامتی افراشته ز شوق رخسار او، بلرزه افتاده بید
 سمن لباس سفید، کرده بیر چون عروس دمن شده از گیاه؛ چو گنبد آبنوس
 چمن زده هر نفس، بیای شمشاد بوس بتخت فیروزه گل، نموده خندان جلوس
 غرق شعف زین نشاط، که ماه شعبان دمید نور جمال خدا، ز پرده آمد برون
 ز نرجس آمد گلی، تازه رخ و لاله گون که نور رویش بود، بعالمی رهنمون
 بسر ز شوقش نشاط، بدل ز عشقش جنون تازه بنورش امل، زنده ببویش امید
 فرشتگان بهشت، کمینه دربان او عالم خلقت نمی، ز بحر احسان او
 معجزه عیسوی، در لب خندان او مطلع انوار حق، چهره تابان او
 شهان به پیشش زبون، چو بنده زر خرید مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۷۹
 پیا شود رستخیز، چو رخ هویدا
 کند هزارها مرده را؛ بیک دم احیا کند

از رخ تابان خود، صد ید بیضا کند بنده گاه او، کار مسیحا کند
 مادر گیتی چو او، پسر بدوران ندیدای شه آزادگان، دین شده تنها بیا
 ز شرع حق غیر اسم، نمانده بر جا بیاتیره شده از فساد، چهره دنیا بیا
 رفته بیاد هوس، خرمن تقوی بیایا که چنگال ظلم، قلب عدالت درید
 بمخزن دین حق، فتنه روان سیل سیل راهزنان فوج فوج، اهرمنان خیل خیل
 برده گهر بار بار؛ ربوده زر کیل کیل از این خسان آه آه، وز آن ددان ویل ویل

دل همه خون شد ز غم، جان همه بر لب رسید بیایغ شرع نبی، نمانده دیگر گلی
 نه یاسمن نه سمن، نه لاله نه سنبل نشنوی از فرط بهت، ز هیچ سو غلغلی
 نه ناله از طائری، نه نغمه از بلبل‌بیا و این باغ را، بده صفائی جدید
 قواعد اجتماع، شکسته و ریخته رشته آزادگی، سوده و بگسیخته
 بحیله گرگان مست، با گله آمیخته اجانب از هر طرف، فتنه برانگیخته
 شده خزان فرودین، شب عزا روز عید! بیا و درمان درد، شفای علت بیار
 تمدنی تازه تر، برای ملت بیار بهر سر اجتماع، تاج سعادت بیار
 ظلم و عداوت ببر، رسم عدالت بیار بیا که اسلام شد، خوار و غریب و وحید
 بیا پی صلح را، ز سنگ و فولاد کن جامعه را جان و دل، بعدل آباد کن
 بیک تزلزل خراب، پایه بیداد کن بکاخ شاهان بکوب، پرچم و فریاد کن
 که مظهر عدل حق، بداد مردم رسید! گرچه دل «بهجتی» غرق بود در گناه
 چه غم که باشی تو اش، ملجأ و پشت و پناه مرانش از آستان، گرچه بود روسیاه
 که راندن از در گدای، نشاید از پادشاه بده رهش کز کریم؛ کسی نشد ناامید
 مهدی موعود، ترجمه بحار الانوار، متن، ص: ۱۲۸۰

آینده امید بخش

گر نباشد بدل فروغ امید آدمی را جهان شود زندان
 نبود گر نشاط و شوق و نوید دل شود خسته، جان شود حیران
 زندگی را بود امید، کلید هر معما از او شود آسان
 ناامیدی سیاهیست و بلاقهر حق است و برق عالمسوز
 دوزخی تیره است و جان فرساو حشت افزا شیبست بی دم روز
 در ره یأس هر که شد پویان شود بر مراد خود پیروز
 بامیدی که در دل فرداست شوق با جان و دل در آمیزد
 در جهان هر نو او هر غوغاست از گلوی امید برخیزد
 انتظار فرج که شیوه ماست جان برافروزد و دل انگیزد
 هر که را انتظار، راهبر است دارد آینده‌ای درخشنده
 بر دل هر که یأس، کارگر است راستی مرده ایست جنبنده
 بین اقوام شیعه مفتخر است که بود ز انتظار دل زنده
 ز انتظاری عمیق و پا برجاشیعه اینسان مبارز است و غیور
 همتی دارد آسمان فرساست همواره از مذلت دور
 راد و آزاده است و بی پروانرود زیر بار باطل و زور
 شیعه در دوره‌های استبداد سینه خویش را نموده سپر
 در قبال حکومت بیداد آستین بر زده است و بسته کمر

با خیانتگران نموده جهادباخته در ره عدالت سر
 بسته گه راه دولت اموی گه در افتاده با بنی عباس
 کرده چون برق و باد پیشروی ننموده ز تیغ و تیر، هراس
 مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۸۱ شیعه پیروز و غالب است و قوی که بود پر امید و پر احساس
 چون کشد عدل در جهان فریاد تا ابد ظلم اوفتد مدهوش
 رود از بین، زور و استبداد آتش فتنه‌ها شود خاموش
 صلح و آرامش و فضیلت و دادبر رخ خلق
 وا کند آغوش آن زمان دارها شود بر پا
 کیفر اهل ظلم داده شود حکم حق مو بمو شود اجرا
 حکم باطل فرو نهاده شود از نقوش سیاه بدعتها
 لوح اسلام، پاک و ساده شود حجت منتقم امام زمان
 چون کند دست انتقام برون بنماید ز خون جباران
 چهره تیره زمین گلگون خانه ظلم را کند بنیان
 پیکر جور را کشد در خون آن زمان ناله‌ای ز روی زمین
 نشود جانب سپهر، بلند زندگی چون غسل شود شیرین
 نبود کار لب بجز لبخند آفرینش شود جوان و نوین
 نبود خاطری ز غصه نژند در همه جا باهتزاز آید
 پرچم لا اله الا الله دین توحید حکم فرماید
 بر همه خلق از سپید و سیاه جز ره حق کسی نیماید
 نتوان یافت یکنفر گمراه دیگر آن روز ننگری در راه
 هر قدم صد فقیر گرد آلودنشوی از کسی شکایت و آه
 همه باشند خرم و خوشنود بود آن روز، روز عیش و رفاه
 که بود عهد مهدی موعود موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۸۲
 سید احمد واحدی شیرازی از فضیلتی جوان حوزه علمیه قم

دولت حق و عدالت

گرچه نوروز در آغاز بهار در طبیعت بدمد جان دگر
 لیک دانم که ز دل رنج و شکنج نتواند بزدايد یکسر
 *** اجتماعی که شد از ظلم خزان کی شود زنده دل از باد بهار
 باید از عدل همی جان گیرد تا که از علم شود سنگین بار
 *** روزگاری پی تاراج عقول نغمه‌ها غرب همی کرد پیا
 که دگر نوع بشر در عالم کامیاب است زهر صلح و صفا!
 *** هم نگهبان حقوق بشر است سازمان ملل و منشورش باز دیدیم که دفع اشرار

از ضعیفان، نبود مقدورش*** گز بفر تشنه اصلاحات است
 باید از چشمه قرآن جویدور بود طالب آزادی و صلح
 باید اول ره یزدان پوید*** دولت حق و عدالت بیقین
 در خور مهدی موعود بود صلح و آزادی خالی ز مجاز
 هم از آن خسرو مسعود بود*** وه چه خوش مژده خدا داد بما
 که زمین را سر و سامان آید دیو نادانی و فقر از گیتی
 بگریزد چه سلیمان آید دوستان منتظر و چشم براه
 که نمایان شود آن مصلح کل بحقیقت بود آن روز بهار
 که شود زنده ره و رسم رسل مهدی موعود، ترجمه بحار الأنوار، متن، ص: ۱۲۸۳
 محمد علی - فتی تبریزی

آئینه غیب‌نما

ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش بدر از پرده غیب آی و نما طلعت خویش
 طاق شد طاقت یاران بگشا پرده ز رخ‌ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش
 نه همین چشم براه تو مسلمانانند عالمی را نگران کرده‌ای از غیبت خویش
 آمد از غیبت تو جان بلب منتظران همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش
 بی‌رخت بسته بروی همه درهای امید بگشا بر رخ احباب در از رحمت خویش
 گرچه غرقیم بدریای گناهان لیکن شرمساریم و خجالت زده از غفلت خویش
 روی دل سوی تو داریم بصد عجز و نیاز جز تو ابراز نداریم بکس حاجت خویش
 جز تو ما را نبود ملجئی ای حجت حق باد سوگند ترا بر شرف و عصمت خویش
 «دست ما گیر که بیچارگی از حد بگذشت» بگشا مشکل ما را به ید همت خویش
 روزگاری است که از جهل و نفاق و نخوت هر کس از رنج کسان می‌طلبد راحت خویش
 تا که بر کار خلاق سر و سامان بخشی گیر با دست خدائی علم نهضت خویش
 توئی آن گوهر یک دانه دریای شرف که خداوند جهان خواند ترا حجت خویش
 ساخت حق آینه غیب نما روی ترانگرد خواست در آن آینه تا طلعت خویش
 روز میلاد همایون تو عید است که حق در چنین روز عیان ساخت مهین آیت خویش
 یافت زان روی شرف نیمه شعبان کامروز شامل حال جهان کرد خدا رحمت خویش
 قرب حق یافت بتحقیق کسی کاو بصفایا تو پیوست و گسست از دگران الفت خویش
 خوش زدی دم ز مدیح ولی عصر «فتی» که فزودی ببر اهل و لا حرمت خویش

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

